



الاسم الحاء العالميا على الابداع وانا

الشيخ محمد المنجد في كتابه ستار السعدي



مستند شماره ۱۰۰ / تاریخ ۱۳۸۵ / شهر ۱ / ماه ۱

جایابی بایران

در کجاست و وسط  
سیار واقع  
که حاصل  
از این  
سند  
اطلا  
و احوال  
در این  
کتاب  
ملاحظه  
شود





[illegible]

چنانچه مزاج به نسبت چنانچه در فردی از من و او نام باشد الیق است بدواز مزاج سایر افراد اهل بند پنجم  
 شخص قیاس با خارج از نفس از و داخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید  
 الیق است بدواز مزاج اشخاص دیگر ششم باعتبار شخص قیاس باحوال نفس می چنانچه مزاج شخص  
 احوال و الیق است بدواز مزاج سایر اوقات او هفتم باعتبار عضو قیاس با سایر اعضا چنانچه مزاج عضو حین  
 بد و الیق است بدواز مزاج سایر اعضا هشتم باعتبار عضو قیاس باحوال نفس می در اوقات  
 فهم شد و اقرب امر به متبدل حقیقی معروض مزاج انسانست بواسطه تعلق نفس با طیفه که اشرف اکل  
 و اعدل اصناف انسان ساکنان حوالی خط استوای اند بواسطه تساوی لسان و حر و سرد آنجا و  
 ساکنان اقلیم رابع اند بواسطه تعادل فصول آنجا و انسان اعدل اعضا او پوست سر انگشت سبابه  
 پس پوست سر انگشت دیگر انگشتان پس پوست باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه پس پوست  
 کف پس پوست باقی است پس پوست باقی تن باقی اعضای مفروقه و مرکب از اند ازینها بعضی  
 کیفیت عالی و بعضی بد کیفیت عالی و الله اعلم و اما علامات ثانویه از طبیعیه حاصله با آنکه در  
 طبایع و امزجه بسیار است از طبیعیه غیره و مشترک بینها چنانچه غریب همین گردانند الله تعالی  
 لیکن آنچه دلالت آن بر امزجه طبیعیه ثابت و همین است پوست و ششم و هفتم و موی بعضی نکات آن  
 و اصحاب تجارب چنان یافته اند که سرخی لون تن و کم نمی و گرمی ملس سیاری موی با سبک و گشاده  
 و بد و تهور و کثرت غضب از گرمی مزاج بود و سفیدی لون و بسیاری پیه و شرجه و سردی سورا  
 باریکی و سپیدی و زردی موی و بلادت و وقار از سردی مزاج بود و سیاهی لون عدم پیه و شرجه  
 و خافت و سختی گوشت و درشتی ملس و جوده و ششم که موی و نبات نباتات و تحفظ و قسا  
 از خشکی مزاج بود و سرخ سفیدی لون و غلبه کک گوشت و نرمی ملس و میگوئی موی و سرخ  
 زوالی صورت و الفت از تری مزاج بود و خشکی لون و باتیرگی خوش آینده و پیا  
 گشت بر پیه و نسبیه و نرمی و گرمی ملس و غلبه کک و میگوئی و هماری موی و شجاعت و  
 از گرمی و تری مزاج بود و سرخ سیاهی لون و کم گوشتی و سبکی و گرمی و درشتی  
 ملس و میگوئی موی با اندک و جوده و خجل و جوده و گرمی و از گرمی و خشکی  
 مزاج بود و گندم گون لون و بسیار تری و سردی نرمی ملس و اندک نرمی و هماری و سفیدی

موی و بلباست و جمود و کاپلی از سردی و تری مزاج بود و سیاه زردی لون و اثری و تیره گی آن و سینه عتدا  
 مقدار گوشت و سردی و دشتی و شست و در هم شکست و غلظت موی و جبین و سوی طعن نفرت از سردی  
 خشکی مزاج بود و دغنی نماند که هرگاه این لایل متفق واقع شوند و کیفیات مدلوله غالبه کماهی ملخی خواهند بود  
 و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات مدلوله غالبه باید کرد و حکم الوان و موی چون باختلاف هوا  
 بلدان مختلف میگردد و احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این لایل تقریب معلوم گردد و بدانکه بدترین  
 امرجه مفروده انشا گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه در جوانی گرمی و خشکی بر روی  
 غلبه کند لیکن پیری بر روی ویرید پیدا و در آن سن زود و ضعیف نشود و بدترین امرجه مفروده انسانی  
 خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در مالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه خشکی بد  
 شود و از امرجه مرکبه انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة است و بدین جهت قوت و  
 وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکو پیدا و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که بر طبع موی است  
 و قوای او متکامل بود و پیری بر وز و پیدا و الله اعلم و اما تغییر و تبدل المزاج بدانکه هر شخصی مزاج  
 مزاجی بود و بدرجه لائق فراخ حال او حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین بر عصب  
 را خواه مفروده و خواه مرکب مزاجی حاصل بود و بدرجه حال وی بروقی اقتضای مصالح بدنیه چنان بختش میگرد  
 انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لائق بوی و یا مزاجی عضوی لائق بوی از آن درجه مقرر بطرف افراط  
 یا تفریط میل کند خواه بیک کیفیت خواه بد کیفیت انقدر که تغیری در افعال طبیعی و پدید نیاید آن را  
 تغییر المزاج گویند و اگر این تغیر تدریجی واقع شود آن را تبدل المزاج گویند و اگر این تغیر بسبب تغیر در افعال  
 طبیعی شود آنرا سوء المزاج گویند و اگر این تغیر تدریجی و بسبب این اگر کیفیت ردیه اخلاط بود آنرا مادی گویند  
 و اگر آن نباشد آنرا سازج گویند و اگر چه تدریج این تغیر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغیر المزاج و تدبیر المزاج  
 باعتبار کیفیات از هشت بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوء المزاج همچنین بود و لیکن آنچه کی کیفیت  
 غالب بود آنرا منوط نامند و بد کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب و آن را در دنیا مستقر نخواهند  
 و آنچه از اسباب خارجیه افتد مختلف نامند و هر سوء المزاجی را علامت چند خاص بود و چنانچه معلوم  
 انشاء الله تعالی و بعضی مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطراف دارد اگر چه طبیعی بود و آنرا از سوء المزاج سازج  
 شمرده اند و لیکن ثبات تفصیل کرده اند و بعضی غیر سن جوانی را نسبت بآن هم از سوء المزاج سازج ثبات

عد کرده اند و الله اعلم اما اخلاط اربعه بدانکه هر غذای معینی هر ماکولی و مشربی که تقدیر بدن را لائق باشد  
 چون دار و شود بر بدن تا آن وقت که جز تمام بدن گردد و او را چند است حالت و نفع در چهار محل از بدن  
 واقع شود که هر یکی بهضمی تغیر کنند اول در معده دوم در کبد سوم در عروق چهارم در تمام اعضا و این چنان  
 بود که گردنی اول چون بمعده اندر آید حرارت معده بمعنوت حرارت اعضا که در گردنی اندر آمده اند چون  
 جگر از جانب راست و شترائین که از سبزست از جانب چپ و عضله شکم از پیشین و حجاب که از دین مجاور  
 گرم میشود از طرف بالا اندران ماکول اثر کنند و اگر از آن چون کشکابی غلیظ سازد آنرا کیلوس گویند و گواران  
 و هضم معده این بود و در بعضی موضع دهن نیز ممد و سیدار این هضم باشد بعد از این پنج ازین کیلوس سخته  
 و لطیف تر بود جگر آنرا بخود در کشد از راه رگهای باریک و جگر تباهی حرارت خود در آن اثر کند و طبع هضم  
 نیکو یابد و اندرین طبع سه بهره شود بهره از آن چو شکلی شود که از وی بقعر معده در دمای بالائین متصل  
 و آن عروق را مار سیقین گویند و این کیلوس چون بجگر رسد بعرقی که از باب الکبد گویند در آید و از  
 شاخهای باب در جمله اجزا جگر را گنده شود که بر بالا ایستاده و آن صفرا بود و بهره از آن همجور است  
 مرتب گردد و آن سودا بود و بهره تمام و صفا بیالوده ماند آن خون باشد و اگر در طبع جگر بقعر معده  
 چیزی از آن خام بماند و آنرا بلغم گویند و این کم باشد و تولد بلغم بیشتر اندر معده بود و اندر رود با لائین بنا در موضع دیگر  
 افتد چنانچه تولد صفرا بیشتر اندر جگر باشد بنا در رگها و معده افتد و تولد دم اندر غیر جگر نباشد و بعد از این هضم خون با بعضی  
 دیگر اخلاط از جگر برگی که بر محیط طالع است از آنجا آورده که از آن استنت است منتقسم شود بحد اول آورده آید و از  
 از آنجا بسوا حد اول در رود و از آنجا بوضع سودا در رود و از آنجا بعروق لیفیه شریه که نهایت عروق است منتقسم  
 و اعضا در رود و جمله این عروق و طبعی هضمی دیگر باید تشابه مناسب مزاجی با هر عضوی درین تبه آنرا حاصل گردد و بعد از این  
 از افواه این عروق با اعضا مترشح گردد و غذا در دوازده نایز هضمی و هضمی دیگر باید و کمال قابلیت قبول صورت عضو درین هضم  
 از و اسب الصور بران فایض شود و بعد ازین کیلوس است تا این غایت آنرا کیلوس خلط خوانند و در هضمی از غذا چیزی نگذارند بماند  
 آنرا فضا گویند اما فضا هضم اول که در معده واقع است افضل بود که در معده مانع گردد و باز آن است فضا هضم دوم که در جگر  
 و باب واقع است بیشتر مائی بود که با غذا آمیخته بدرقه آن میشود و بگردد و نشانه منجذب گردد و لول آنست بعضی از صفرا  
 و آن بمره منجذب شود یا بعضی از سودا بود و آن سپهر منجذب گردد و فضا هضم سیم که در رگها واقع است و فضا  
 هضم چهارم که در اعضا حاصل است بعضی تخلیل رود بطریق بخار و بعضی بعرق

چرا که از راه مشام تن برآید و بعضی نای بود که از خون جدا گشته رجوع قهقری بعروق جگر باز آید و از آنجا هم  
منجذب گردد و بشانه رود و بول شود و بعضی از منفذ گوش و بینی و چرخ و غیره پدید آید و بعضی غذا ناخن و مو  
گردد و بعضی ماده منی گردد و بعنوان طبعی نیکو و با وعیه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و برای پستان بیالایه  
و بعضی حیض شود و از راه رحم منقطع گردد و بعضی در اعضا مختص شود و با ماسن ظاهر گردد و بدانکه ازین اخطا ط  
بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن بر حال لائق خویش باشد و بعضی باطنی بود که طبیعت با آن از لائق حال خود گرد  
اما خون طبیعی بطبع گرم و تر بود و در رقت و غلظت قوام معتدل باشد و شیرین و خوشبوی و سرخ بود و لیکن آنچه  
در از رده و جگر باشد سخت سرخ بود و آنچه در دل و شش است زرد و سرخ و در خشان تنگ قوام بود نسبت بخون  
کبدی و گرم تر بود و زیادت حرارت دل و خون طبیعی از غذای قریب با اعتدال بیشتر خرد و منقسم است و آنست  
که بدن غذا تمام یعنی بدل یا تجلل اغلب از دگر و از آن پرورش نمود و برینت یابد و اکثر بران رفته اند که جوهر  
روح از وی خیزد و اندر شبان سن پیری تن را گرم دارد و بر حرارت قوتهای طبیعی و حیوانی را یاری دهد و بخون  
خود پوست و لون را بار و نوق و از جهت این منافع بزرگ فضل اخطا ط باشد و تولد خون در بسیار و بسیار  
کودکی و در پس شاد و حرکت های معتدل و غذای گرم و تر حیوانی بیشتر آید و خون باطبیعی که این منافع  
نرساند در اوصاف مذکور مختلف باشد خواه در جمله و خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بخود  
متغیر شود چنانچه گرم تر یا سرد تر از آنچه باید شود یا غرضی پذیرد و دیگر آنکه بخاطرات و غلطی فاسد متغیر شود  
چنانچه گرم و تر یا سرد و تر و این غلطه منقسم گاهی بعضی هم از دم متغیر شده و بدی بوی نون مزه بدان  
گواهی دهند و گاهی صفراوی فستونی دهد و تلخ طعم باشد و شور و رقت قوام و روشنی لون بدان گواهی دهد و گاهی  
سودای فستونی دهد و ترشی طعم و سیاهی لون غلظت قوام بدان گواهی دهند و گاهی بلغم فستونی دهد و قله  
طعم و لون بدان گواهی دهد و باشد که شور تر و غلیظ تر از جمله باشد اگر حرارت قوام این بلغم بوده باشد و اگر  
حرارت ضعیف بود ترش بوی بود و بوی ترشی دهد اما بلغم طبیعی بلغم بطبع تر بود و بهر دو معنی تری یعنی بله و  
سهولت قبول اشکال ترکیب سرد بود قیاس با گرمی خون و صفرا و اما قیاس با بدن اندکی مایل بسرد  
باشد و بلون سپید و بلغم مایل بجماد و بقوام قریب بخون معتدل بود زیرا که خونی باشد تمام ناکو  
و بلغم را مغزی و خزانه خاص چنانچه جهت صفرا زهره و جهت سودای سپرز واقع است نباشد بلکه  
همچون خون در همه عروق تن پراکنده بود و تولد وی اندر معده کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر شش و بعد

از افراط سکون و تعطل بیشتر افتد و منفعت و آسنت که هرگاه بسبب غذا بدن ترو بدیر حرارت صلی  
 و قوت ماضی اندران اثر کند و آنرا اندک اعضا گرداند و حتی از وی با خون غذا اعضا که مزاجش سارپ بود  
 چون مانع و خون از روجتی دهن تا با اعضا نیکو چسبد و بنگاه دارا گرم نرم تر دارد تا بسبب حرارت که از حرکت و صفا  
 پدید آید خشکی و زانمانی در آنها پیدا نشود و بلغم نا طبیعی یا مستغن بود یا مستغنی بقوام و یا مستغنی بطعم و طبع و یا  
 بحد و مستغنی از تغییر قوام وی چهار گونه بود یکی سخت و دین شدت شدت قوام و آنرا که از آسانی گویند دوم آنکه غلیظ بود  
 بسبب آنکه در بنگاه منفذ مانده باشد و حرارت لطایف آنرا تحلیل کرده همچو کجی در آب غشسته شده از اجسبی گویند و سوم  
 از روجتی و کثافتی مطول گردد و پیدا کرده شود و بقوام با بلغمی که اخته شده است از اجزا گویند چهارم آنکه قوام او مختلف  
 بود و قسمتی یکی آنکه اختلاف اجزای آن مشاهد بود همچو مخاط و آنرا مخاطی گویند دیگر آنکه مستوی القوام  
 باشد ولیکن بعضی از اجزای آنرا عوض در جسم قابل همچو آب مثلاً اسیر از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند  
 اما تغییر طعم وی نیز از چهار گونه بیرون نباشد یا حاض بود یا لایعقل یا سبب یا سبب ترشی وی  
 چند چیز بود یکی آنکه بلغمی بوده باشد متغیر و دقیق و سوداکی با وی مختلط گردد و آنرا ترش سازد و دیگری آنکه  
 غریزی ضعیف بود و طبع آن نتواند کردن و آنرا تحمل و قابل بردن خارجی سازد و آن ترش گردد و آنرا نچا  
 چنانچه از حال سیوه کابی مزه که حرارت ضعیف انتیج آن کند مشاهد میگردد و دیگر آنکه بلغمی رقیق حلو بوده باشد  
 و حرارتی غریب در آن اثر کند و آنرا بچوشاند و از آن غشیان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت  
 بر آن مستولی شود و ترش گردد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس میگردد و دیگر آنکه برودت از اجزا  
 بر آن مستولی شود و حرارت غریزی آن اطفاء کند و ترش سازد و چنانچه از حال عصارات در صنف محسوس  
 و طبع بلغم ترش مطلقاً مایل بسردی خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم دو چیز بود یکی آنکه بلغمی تغیر  
 بوده باشد و صفرای محرقه با وی مختلط گردد و با اعتدال و آنرا شور سازد اگر چه طعم صفرا شوریست لیکن خلط  
 باقیست با اجزای ارضیه یا بلغم فی الجمله سبب شوری آن میشود چنانچه از مر و آب بر زمینها سوخته  
 تلخ طعم در خاک را و از جوشانیدن نوره و خاکستر آب میگیرد و اخلاط زیاده از اعتدال سبب  
 بلغمی میشود و آن نیز شاد است در اصناف صفرا غیر طبیعی بلغمی غلیظ را که بکثرت اختلاط صفرا سوخته  
 تلخ گردد و مذکور شود و دیگر آنکه حرارتی قوی یا غیر منصفیه در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد و چنانچه از حال  
 و آب بحر شاد است و طبع بلغم شور مطلقاً مایل بگرمی و خشکی بود و اما سبب غوصت که آن دمان را

به یک شیدن بود و جز باشد یکی مخالفه سودا عصبه و دیگری آنکه بر دی برو مستولی گردد و در حیل گزارد  
 انرا با رصیت و عفونت پیدا کند چنانچه از حال میوه در اول ظهور مشاهده گردد چه حرارتی هنوز در آن  
 اثر نگرفته که انرا اثرش کند یا فنج دهد و طبع بلغم غرض مطلقا مایل بود بسردی و خشکی لیکن در رصیت  
 جمود مانده زیاده از حامض باشد اما سبب بیماری عدم مخالفه آبست با وی طبعی چنانچه معلوم شد  
 و عدم تعفن و سائر متغیرات مذکوره طبع مسیح در غایت برودت باشد جهت سردی که از طول تن  
 پیدا کرده و در خامی از همه اصناف بلغم قرون بود و جمله در سفیدی لون قسده بوی مشارک آید مگر عفن  
 که در بدی بوی مخالف بود اما صفرا طبیعی طبع گرم و خشک باشد و رطوبت جسم وی فضلی بود چنانچه  
 تری جسم سودا و بلغم تلخ و تیز و بلون زرد مائل بسرخ بود و همچو شکر عفران و بوزن سبکتر از خون باشد  
 و بقوام تنگ تر بود و تولد طبیعی اندر جگر معتدل باشد نوعی از صفرا طبیعی بود که اطباء انرا احمر گویند جهت  
 سرخی لون وی و آن صفرا سی با خون آمیخته و بلغم از خالص تر باشد و بلون تیره تر و بقوام  
 و وزن بیشتر بود و تولد صفرا از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از پی تعبها و غضب منقسط  
 بیشتر باشد و منفعت دمی آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و لختی با خون  
 غذای اعضا شود که فرا جش مناسب آن باشد چون شش و زهره و لختی از خالص و با معارف  
 و آنها را از فضل و بلغم لزج بشوید و عضلات مقعد را جگر کند تا بجا جت بر خیزد و بگرمی مقاومت یابد  
 خارجی نماید و اما صفرا نا طبیعی آنچه نفوس خود متغیر شده باشد یا متعفن بود یا محرق و این سوختگی صفرا  
 چون بسیار نباشد آنرا اگر انی گویند جهت مشابهت لون بکرات تازه و چون سخت انرا زنجاری گویند  
 جهت مشابهت لون بزنجار و این صنف از غایت حدت و لزج و رداآت کیفیت مثل سموم بود و تولد آن  
 نوع بیشتر از رسیده و در دمای گرم باشد و اظهر آن بود که صفرای محی سوخته گردد و در کراتی شود و کرات  
 سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته گردد و لطیف آن صفرای بود سوخته  
 و کیفیت آن سودا بود سوخته و آنچه بخلاف خلط دیگر متغیر شده باشد اگر آن مخالفه بلغم رقیق باشد انرا صفا  
 گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفرا محی نامند جهت مشابهت در لون و قوام  
 بر زده بلغم و تولد این دو صنف بیشتر اندر جگر بود و آن مخالفه سودا سوخته یا لختی از صفرا سوخته بود و آنرا  
 صفرای محرقه گویند و این صنف دوم در رداآت کیفیت و خواص بجز صفرا صنف مخالفه سودا بود و صفرای محرقه



در لون مائل کبوده بود و جمله اصناف صفرا در حرارت و بسبب حرارت برت تمام شکر بستند  
 و اگر چه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عرض ثلث تفاوتی بدرجه لایت حال <sup>در</sup> <sup>سودا</sup>  
 چنانچه تحقیق آن بر او کیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبیعی بطبع سرد و خشک بود و لون سیاه و بطعم شیرین  
 باشد و خالی از عفونی نبود و بوزن گران تر از جمله اخلاط طبیعی بود و بطوام غلیظ تر و منفعت او آنست  
 که خون را ستانی و غلطی بیدار آورد تا درین رسیدن آن با اعضا قبول صدمت عضوی و انعقاد را  
 شایسته تر باشد و از تاثیر محمل در بود و نهاد اعضا را نیز بدان پایداری که استواری باشد و  
 فعل آن شبیه فعل الفح بود و در شیر و تیر لختی از آن با خون غدا اعضا کرد و که مزاجش مناسب آن  
 بود چون استخوان نیز قدری نفهم حده آید و از تقویت نماید و دغده کند و استقامتی نماید  
 و تولد سودا در فاسد و از تندیه سرد و خشک و کشیف و اندر سن کدورت و از غلبه تیر ساق و ریزش بیشتر  
 اما سودای طبیعی بیشتر از احتراق اخلاط اربعه پدید آید و جمله احتراقی را مرده گویند و گاه بود که از سودا  
 خون باطبعی حاصل گردد و گاه بود که از بلغمی بخت فشرده پدید آید بواسطه روی از خارج بدن یا از  
 داخل و تولد این صنف بیشتر اندر جگر سرد بود اما آنچه از احتراق خون حاصل شود سرد بود و مانند  
 شیرینی گراید و آنچه از احتراق بلغم رقیق حاصل گردد نیز بود مایل به شوری و آنچه از احتراق بلغم غلیظ  
 حاصل گردد تر بود و مایل به شری و آنچه از احتراق صفرا حاصل گردد در غایت تلخی و حدت بود و آنچه  
 از احتراق سودای رقیق حاصل گردد بغایت تر بود و درش باشد چون بر زمین آید همچو سرکه پزد  
 و گشس پیچ بر آن نشیند و بر مجاری بگذرد و آنرا بسوزد و بپزد و آنچه از احتراق سودای غلیظ حاصل  
 گردد بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بل عفونی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر غصص بود  
 مائل بجوشت یا ملوشت از و فاسد و افساد این اصناف آن بود که از احتراق صفرا یا از احتراق سودا  
 رقیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فرد تر و روآت و فساد  
 خون باطبعی باشد و دوم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و  
 فساد لیکن در قبول علاج و تحلیل عاصی تر از جمله اصناف بود و تمامی این سودا در لون و قوام  
 و ریسه بیکدیگر باشند و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب مادی و مرکب بود و غیر  
 بعد از توقف بر مسائلی سابقه بر او کیا مخفی خواهد بود و بدانکه برودت بلغم طبیعی زیاده بود و از روآت

سودای طبیعی در طوبت بلغم طبیعی زیاده بود از طوبت خون طبیعی و پیوست سودا طبیعی زیاده بود از  
پیوست صفرا طبیعی و حرارت صفرا طبیعی زیاده بود از حرارت خون طبیعی و حکما میسند خلط صفرا و سودا را  
گویند و بلغم را از طویات مائیه بدرقه غذا و مقدمات دم و باد شناسند و خون را ماده روح و حیات  
و تمام بدن دانند و با دارا از فضلات دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استفراغات و تحلیلات  
از تعلیل دم منع نمایند و الله اعلم اما اعضا مفردة و بعضی از مرکبات اولیه این مفردات که جمله  
اینها اساس مقوم بدن اند بدانکه تن آدمی چیز نیست ترکیب یافته از استخوان غضروف و رباط و عصب  
و عضله و ترغش و گوشت و پیه و شرجه و ورید و شریان و پوست و اینها در اصل خلقت از تنی  
ما در وید در رحم متولد شوند بعضی بواسطه و بعضی بلا واسطه با خلط طبیعی و طویات صالحه پرورش  
یابند غیر از گوشت که آن از متغیرین متولد شود و چنانچه حرارت طبیعی آنرا عقد کند تحلیل و طویات زیاده  
آن و غیر از پیه و شرجه که از طوبت و جری خون متولد شوند بدان نوع که طوبت برودت طبیعی آنها  
عقد کند اما استخوان بطبع سرد و خشک بود و نفقت می از روی کلیه نیست که همچو آسیای قو  
بود و بدن را و عظامی مرا عظامی نرم می حرکت را چه ظاهریست که حیواناتی که استخوان ندارند  
مثل کرم در حرکات بغایت ضعیف اند ازین جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است  
حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنی است و همچنین خوف بودن استخوانهای قوی  
جهت نیکو یافتن غذا و خفت امری واضح است و نیز اگر جمله یک به بودی چون آفتی بعضی از آن  
همه تن از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا و نگاهبانان غذا فند بعضی اجسام  
غریزی بدن را چون قحف معز را و مهرای پشت مرتجاع را و استخوانهای سینه و پشت و پهلوها و ریه  
و دل و غیر آنرا از احشاء و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها و لحن و مضغ غذا و بعضی بمنزله  
سلاح اند جهت دفع موزی چون سانس که از دو طرف مهره بپشت برآمده و بعضی بمنزله متصل اند اجسام را که بعضی  
متعلق اند چون عظم لامی و عضلات جنجه و زبان و بعضی بمنزله قالب ستون اند که خیمه بدن بر پا دارند چون  
ساق در آن باز و دو گشت و مهره بپشت گردن و مجموع استخوانها تن سوی عظم لامی و عظم شامیه که در آن  
زیر بعضی استخوانها جهت تنگی عقد و ربط و لیست و چپ و پشت پاره است بعضی متصل یکدیگر گشته و بعضی  
و بهم مربوط گشته هر جمله به درگاه و مفصلها بود و ازین جمله هفت پاره استخوانهاست سرست

و دوباره از آن استخوان قحف بود و از چهار در آن کلیله و لاله و سه قشری هر یک از چهار حد پدید آید چهار پاره از آن بگویند  
 سرست که یکی استخوان پیشانیست و دو استخوان بنا گوش یکی استخوان پس سر یکی پاره از آن استخوان قحف است که همان  
 و قاعده دماغ است و همیشه استخوانها سر و پیوسته است و چهار پاره از مجموع استخوانها صدغین است از هر صدغ دو پاره  
 و چهار پاره از مجموع استخوانها فک بالین است و دو پاره ازین اصل بینی است و دو پاره از مجموع استخوانها  
 فک زیرین است و دو پاره از مجموع استخوانهای دندانهاست که بر هر دو فک  
 نهاده است و هفت پاره از مجموع مهرهای گردن و دو دوازده دگر مهرهای پشت است و پنج  
 دگر مهرهای کمرگاه است و سه دگر مهرهای سترین است که گشت مردم بر آن است و از آن بعضی  
 گویند و جمله سی مهره بود و بیست و چهار پاره از مجموع استخوان پرهای پهلوان است و جمله آنها بیست  
 و هشت پاره است و هفت از آن از جانب راست و هفت از آن از جانب چپ است و استخوان  
 سینه هم پیوسته بود و هفت پاره از مجموع استخوانها سینه است و دو پاره از مجموع استخوانها گردن  
 و دو پاره از مجموع استخوانها ران است و چپ است و دو پاره از مجموع استخوانها سرهای کتف است که آن را  
 قله الکشف خوانند و دیگر حیوانات را نباشد و شصت پاره از مجموع استخوانهای ستبنا بر هر دو ستی سی پاره است  
 باز و یکپاره ساعد و دوباره خرده دست هشت پاره و استخوانهای پشت دست که آنرا مشت گویند  
 چهار پاره و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و ابهام نخوده متصل بود و چهار دگر مشت و دو پاره از مجموع استخوان  
 تنی که است و شصت پاره از مجموع استخوان پاستا بر هر پای سی پاره چنانچه ران یکپاره و ساق دو پاره  
 و آئینه زانو یکپاره شش انگشت یعنی کعب یکپاره پاشنه یکپاره استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی  
 گویند یکپاره استخوان سدی زدی که بر جانب و خشی قدم نهاده است یکپاره خرده چهار پاره اگر زدی را  
 داخل وی دارند و سه پاره با کف از وی دارند استخوانهای پشت پای که آن را هم مشت گویند پنج پاره  
 استخوانهای انگشتان چارده پاره هر انگشتی سولای ابهام سه پاره ابهام دو پاره و جمله اینها بیست و نه  
 گشته اند و تفصیل نهاد و هیات هر یکی را از کتاب تشریح باید طلبید اما عضو و ک که بعضی جایهای آنرا  
 فرجه گویند آن هم تر از استخوان استخوان ازاتی اعضا بود و بر سر استخوانها رید و دوام گوش بینی و چهره  
 و قصبه شش و پلک چشم بر آنست بطبع هم سر و دشت بود و صنعت وی از وی کلیه است که واسطه باشد  
 میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا میزند نرم حاصلت بریج و نسک و اید و نر و اعضا متحرک

سرستخوانها را نرم دارد تا از صلابت آنها در حرکت گوشت و پرده و پوست که متعلق آنهاست ندرند و از رو  
 نشوند چون غضروفی که بر سرشان است و غضاريف سر شفت و همچنین فواصل را حفظ کند تا در حرکت  
 بیکدیگر سوده و کوفته نشوند و نیز اعتمادی باشد مرا و تا عضلاتی را که گشته بر استخوان ندارند چون غضروف  
 جفن و عضلات آنرا و نیز قایم بود بعضی اعضا چون غضروف جنجری مرفم معده را و نیز در اعتماد  
 ضروری بدنی کوفتی و آسیب نرسد با عضای صلب نرم چون غضروف گوش بوقت خواب سه سه  
 نشسته گاه در چین شستن آثار را بکشد بهیست بعصب و سفیدی نرمی و کشیدگی و صلابت در  
 انفصال و لیکن حس ندارد و از سر استخوانها رسته آنرا با استخوان دیگر یا با عضله دیگر ربط کرده بطبع هم  
 و خشک بود و منفعت آن از روی کلیه است که لیست بعضی اعضا صلبه بعضی بدان استحکام و ثبات  
 و نیز شقوق و دندانها آن باشند و دندانها عصبیت بهم پیچیده و مؤلف گردد از آن جهت سر بر  
 و تری پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و در حشو آن از گوشت آنگاه گردد و بغشای پوشیده  
 و از آن عضله پدید آید و نیز لیفها از آن برخیزد و بخود و در هم بافته شود با لیفهای عصب نیز یافته گردد  
 از آن عشا پدید آید اما عصب که از آن گوشت بطبع هم سرد و خشک بود و منفعت آن از رو کلیه  
 که حس و حرکت ارادی اعصاب حساس را میسر کند و وسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاصه روح  
 خاصه و حرکت از دماغ در آن عصب تولی بود و بیستی اعضا که عصب جرم آن داخل نیست  
 دارند و حرکت باراده چون جگر و سیر و امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب قوی در جرم  
 پدید آید و نیز از یافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار باط عشا متشکون گردد و با نهایت شتاب  
 بار را آورده پوست تن متشکون شود و منفعت تولد عضله از آن رباط معلوم شد و بیست  
 حس و حرکت از دماغ و از نخاع رسته اند در بدن پریشان گشته و در پوست نهایت رسید اند  
 و نهاد رستن آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست دماغ با نخاع بر روی آمده بود  
 و یکی از جانب چپ در مقابل آن با یکدیگر جفت گشته مگر یک عصب فرو که فرو و در نهایت  
 همه ست و مجموع سی و هفت جفت و یکفر بود و هفت جفت آن از نفس دماغ رسته است و اکثر  
 آن از منفذهای استخوانها سر بطرف چشم و گوش و صدع و رو و حلق و بینی و غیره بیرون آمده و  
 درین اعضا اندر قصبه و شش و حلق و دل و معده و احشای حجاب پراکنده باشند و

و سهفت جفت از او اکل نخاع که در او مهرهای گردن بیرون آمده و دو وزنه جفت از او اسط نخاع  
 و از مهره های شپت بیرون آمده و پنج جفت هم از او اسط نخاع رسته است و از مهره که اقلن یک گاه  
 بیرون آمده و سه جفت از او اخر نخاع رسته است و از مهره که عجز بیرون آمده و سه جفت دیگر از او  
 نخاع با نهایت آن رسته است و از مهره که عصص بیرون آمده و یک فرد از منفذ مهره آخرین که  
 منفذ نخاع است بیرون آمده از سر نخاع رسته است اما آنچه اعضا حس فقط اند در طبع و با عقل  
 باشند و بدین سبب حکم آنها در ملوسات صحیح بود و این اعصاب چون حاکم افتاده اند بجهت نرم  
 و لطیف مخلوق گشته تا زودی قبول اثر کنند و آگاه سازند و آنچه اعصاب حرکت فقط اند قوی و صلب  
 مخلوق شده تا اندر کار خویش عاجز نیایند و آنچه مرکب اند متوسط واقع اند در صلابت و لیس و آنچه  
 اعصاب که از دماغ رسته اند جز اعصاب سر و روی و احشاء حس حرکت نیایند و باقی اعضا حس  
 حرکت از اعضای یابند که از نخاع رسته اند اما عضله که بعضی بزرگ آنرا بسایک گوشت خوانند  
 بطبع مایل با عقل بود در گرمی و سردی و منفعت وی از روی کلیه آنست که گرمی و احساس  
 کند بعضی اعضا را و نیز تحریک اعضا بر حسب اراده لفعلا و تمام میشود چنانچه هرگاه مردم بخوانند  
 که عضوی را سوی خویش آورند یعنی بمبادا نزد یک سازند قوه محرکه که بمیان می عصب و عضله آن  
 عضو حلول کرده است جهت حرکت آن عضو آن عضله را بتشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم در  
 و کوتاه گرداند تا و ترا و بدان عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا بخویش کشد و هرگاه بخلاف  
 این اراده کند آن عضله را نرم گرداند تا و تران بجای خود باز رود و عضو بر نهاد خویش باز آید و اگر  
 عضوی باشد که خواب مختلفه حرکت تواند کرد آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوه محرکه بر وی  
 اراده آنرا بجانبی تحریک نماید با نقیاض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالف عضله  
 آنرا منبسط گرداند و علی هذا القیاس هر گاه بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی را  
 مصلحت بدنی نماید چنانچه حجاب حاضر که از عضلات سینه است آلات دم زدن را در حالت  
 نوم و غشی تحریک کند برای تنفس و مجموع عضلات که جهت این منافع مخلوق گشته اند و در اعضا  
 قسمت یافته اند و بیست و نه عدد و در این ابی صادق یا فصد مجیده باشد از آن جمله  
 تمام پیشانی بود و در عضله رخسار از سر و روی و چهار عضله خاصه لبها و دو عضله بینی و بیست

عضله هر دو چشم و پلکهای آن از چربی دوازده دوازده عضله فک پیرین سبی و دو عضله سر گرد  
 پیچیده از آن خاصه سر و بیست و هشت عضله حنجره و حلق و عظم لامی شش ازین خاصه عظم و شش  
 خاصه حنجره و باقی از طبقوم و عضله زبان دوازده عضله که تنها از هر شش و بیست و شش  
 عضله حرکت باز و بازگشت هر بازوی را سیزده عضله و پیچیده عضله ساعد ماهر ساعدی را  
 نه عضله بیست و شش عضله خورده و مشط و انگشتان شش از هر دست سیزده و دوازده عضله  
 باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله فایده سینه و آلات تنفس  
 پشت و هشت عضله میان استخوانهای پهلوی و درون و بیرون طرغین چه آنها در وقوع واقع  
 شده اند و چهل و هشت عضله بیست و هشت عضله شکم و چهار عضله قفسه چهار عضله غایب  
 مردان اما زنان او و عضله بود و چهار عضله مقعد و یک عضله مثانه و دو عضله حرکت راها از  
 هر سیرین یازده عضله و پیچیده عضله حرکت ساق از زانو به ساقی رانه عضله و بیست و شش عضله  
 قدمها از هر قدمی چهارده عضله پنجاه و دو عضله خورده و انگشتان هر پای را بیست و شش عضله  
 و تفصیل نهادن عضلات را بسط عظیم است و حواله تحقیق آن بکتاب تشریح اولی نماید و اما در  
 اکنون طبیعت و منفعت آن از تقریرات سابقه فهم شد و اما غشاهای که از آن آمده گویند و بر سطوح ظاهر  
 اعضا و در احشا گسترده بود و اکنون طبیعت از تقریرات سابق معلوم شده و منفعت آن از  
 کلیه آنست که نهاد اعضای را که بدن پوشیده باشد بر حال خویش نگاه دارد و منع آن سطوح  
 از آفات فی الجمله بکند و در بعضی اعضا را که از عضوی دیگر آویخته شده چون کرمه محکم را  
 و نیز اعضایی که چستی ندارد و بوسیله غشاء مصاحبت او را که مودی کنند و نیز واسطه شوند  
 جسم نرم و صلب یا نرم از صلب متضرر نگردد و چون پردای و ماغ و نیز جدا کنند بعضی اعضا را از  
 تا و آلام شریک نباشند چون غشاء منصف و طایغ و نخاع و نیز منع حرارت غریزی از تحلیل  
 یافتن فی الجمله بکند چون صفاق شکم و نیز منع وصول بخارات که در بعضی اعضا شریک بکند  
 چون حجاب حاجره که میان شش و الت غذا واقع است و نیز منع بعضی اعضا از ملاقات  
 غشای آن بکند چون غشاء عنکبوتی و تحقیق غشیه بقریب بیان اعضای مرکبه و محالجا  
 واقع شود و ان شاء الله تعالی و اما گوشت آنچه غیر غده نیست بطبع گرم و تر بود و منفعت آن از

کلیه آنست که خلل و خشو اعضاء را بر سازد تا بر سعی که لایق آنها باشد محفوظ ماند و نیز بدن را گرم  
دارد و جمیع حرارت طبیعی در بدن حفظ آن از تعرق بکند و نیز نخستی منع ضرر سقطه و ضرب از بعضی اعضا  
نماید و نیز منع نفوذ حر و سرد خارجی از باطن بکند و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا نماید  
گوشت پشت عروقی را که بر آن میگردد و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضاء را چون گوشت ران هر  
شکل را نیکو دارد و اما لحم غدوی که در پستان و خصیتین و شیب زبان و غیره واقع است بطبیعت تر بود  
و گرمی جهت ترکیب آن و اما پس که آن بعضی بر پرده و اعضاء عصبانیه میشود و طبیعت سرد و تر  
بود و منفعت آن از روی کلیه آنست که بدسومنه خود نرم دارد و بعضی اعضاء خشک فراچی را که  
ملاقی آنهاست تا جفاف و حرکت و تعب مفراط را بر آنها راه نیابد و نیز اعانت نماید مرهم و  
قبول او در حرارت را به جری جسم و حفظ بلز و جت آن بر وخت قوام و اما شره که آن بر عشاء اعضاء  
می باشد و بر روی گوشت ظاهر است بطبیعت سرد و تر بود و منفعت وی از روی کلیه آنست که اعضاء  
یا بسبب ملاقی را نرم دارد و طراوتی در بدن پیدا آورد و از سکاوت حر و سرد خارجی و مضامات فی الجمله  
صیانت نماید و اما وید و عرق که آنرا رگ گویند خصوصاً آنچه غیر چسبیده بود و طبیعت آن گرم و خشک  
باشد و گرمی آن مکتب از خون بود که در ایما اندر دست و الا جوهر آن چون شبیه است با عصاره عصب  
بر و دت بر آن انطباق باشد و منفعت آن از روی کلیه توزیع خونست بر اعضاء و انتشار توهمها  
طبیعی در تن و جذب مرهم غذائی الجسم و مجاری بودن مفضللات را و اخلاط را جهت صلاح بدن  
و جمیع آورده از جگر رسته اند بعضی از جانب مقعر جگر و بعضی از جانب محدب وی و اصل جمله  
در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر رسته آنرا باب گویند و پنج وی را زاندر و ن جگر پنج شاخ بود  
هر شاخ شاخهای بسیار کرده همچون درخت در زمین و در اجزای جگر منشر شده و یکی از آن شاخها  
به زهره رفته و آنچه از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت رگ از وی برخاسته و بخت یونانی  
اینهارا اما سارقیقین گویند و یکی از اینها شاخها زده اند بعضی بقعر معده و در دایم رسته و بعضی  
بسیز و ثرب فم معده رفته و آنچه از جانب محدب رسته آنرا چون گویند جهت کشاده تر  
بودن جوف آن و پنج آن نیز زاندر و ن جگر شاخهای بسیار باریک کرده و در شاخها و پنج هر یک  
زاندر و ن جگر هم اتصالی یافته اند و در همدگر کشاده شده و آنجا که از محدب جگر بیرون آمده اند

شاخ شده و از هر شاخ رگهای بسیار برخاسته شده و رگهای کیشاخ به نیمه بالائین بدن آمده  
 بتوسط غشا و حجابها و عضلهها و غیر آن مجید اندامها اندرونی و بیرونی آن نصف پراکنده شده و  
 رگهای شاخ در نیمه زیرین بدن آمده هم بتوسط مذکورات و همچنان اندر همه اندامهای اندرونی  
 و بیرونی این نصف پراکنده شده و جمله او را که منوع مخلوق اند الا کیشاق را جوف که بطرف بالا  
 برآمده و در حجاب سینه گذشته و در غلاف دل شاخ برده و بدن اندر آمده است و این را  
 درید شریانی گویند جهت مناسبت با شریانی و نوع بودن و آسانی اقسام شعب این عروق  
 از اقوی یا ضعف یا برق لبیفه شعریه در بحث اخلاط مذکور شد و آسانی عروق فصدیه  
 در بحث فصد مذکور گرد و انشاء الله تعالی و تفصیل در دهر و درید هر عضو از کتب تشریح  
 باید جست و الله اعلم و اما شریانی که آن گهای چیده بود که بطبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم  
 مکتب از خون روح بود که اندر و جاریست و الا جوهر آن چون شبیه است بر باطیات برویت  
 بد و انساب باشد و منفعت وی از رو کلیه توزیع روح حرارت غریزی بود و بر اعضا و منفعت آن  
 و انقباض آن در جنس معلوم شود انشاء الله تعالی و اصل جمله شریانی و دهر شریانیست و آن هر دو  
 از تخلیف السیر دل رسته اند و آنجا که از دل برآمده اند متشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اند  
 از آن دو اصل آنچه کوچک تر است و از ررق اجزای دل برآمده منوع نرم مخلوق گشته و بد و غشا پوشیده  
 شده است و این را شریانی و دریدی گویند مناسبت یک طبقه بودن وی و این شریانی شعب خود  
 از دل شش اندر رفته باشد جهت استنشاق دل نسیم را بواسطه اینها غذا یافتن شش از  
 دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر که از سطو آنرا او را طری خوانند آنجا که از دل برآمده و شعب شده است  
 و از هر شعبه شاخهای بسیار برخاسته است رگهای کیشاخ به نیمه بالائین بدن برآمده است و  
 در آن اعضا متفرق گشته و رگهای کیشاخ نیمه در نیمه زیرین بدن فرو آمده اند و در آن اعضا  
 متفرق شده است و در شاخ ازین برود و اندر اجزای دل پراکنده شده است و این جمله دو طبقه  
 مخلوق شده تا روح حیوان و عار غریزی که قوام حیات بدن است و ظرفی مستحکم باشد و محفظ  
 مانند از تحلیل محل و تفصیل در دهر شریانی بهر عضو از کتب تشریح باید جست و اما کون  
 بطبع قریب معتدل بود جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و شایسته اعتدال آن



آنست که از ادراک کیفیات مختلفه متاثر نمیکرد و چنانچه بسیار بود که خون مقتدل در گرمی از عضو  
بروست و فرو آید و از آن آگاه نمیکرد و چنانکه لختی سردی هوا از آن اثر کند و بنا بر اینست که  
حکم نفس را به تخصیص بسراشت سبابه معتمد داشته اند و منفعت وی در حفظ و صیانت  
اعضای ظاهری و سطح ظاهرین و ادراک امور بلبس واضحست بدانکه گرم ترین این اعضا  
گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن ورید پس از آن جلد کف و  
سرد ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن ترپس از آن  
غشای پس از آن عصب پس از آن شریحه پس از آن جلد و برترین این اعضا شریحه بود پس از آن  
پیه پس از آن گوشت پس از آن عضله پس از آن جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن  
غضروف پس از آن رباط پس از آن ترپس از آن غشای پس از آن شریان پس از آن عروق  
پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن جلد مطلقا و الله اعلم و احکم اما در ادراک  
بدانکه روح نزد اطباء جسمی لطیفست بخاری که از لطافت اضلاط تخصیص خون طبیعی متکون گردد  
چنانچه اعضا از کثافت آنها متکون میشود و روح سه قسم بود اول طبیعی و محل آن جگر بود  
دوم حیوانی و محل آن دل بود سوم نفسانی و محل آن دماغ بود و منشأ روح مطلقا  
باشد و این چنان بود که لختی از خون طبیعی نصیب از جگر بدل اندر آید و در جوف امیر دل  
دیگر مایه لطیف گردد و جوهری شود بخاری نورانی پس سسی از آن در دل و شریان بماند  
و آن را روح حیوانی گویند و آن با خارجری از طریق شریان با اعضا منتهی میگردد و آن را روح  
روح طبیعی گویند و آن با خون از طریق عروق با اعضا رسد و سسی بدماغ اندر آید و آن را روح انفسا  
گویند و آن از طریق اعصاب با اعضا رسد و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع  
قوای بدنی چنانچه بتفصیل بعد ازین مبین گردد و جهت احتیاج این حوامل در حرکت از مباد  
بمقاصد بجهت احتیاج آن کیفیات که قوتهای حالت اند درین محال بحال در انتقال از مباد  
بمقاصد و الله اعلم و اما قوای بدانکه قوت نزد اطباء باهیا نیست در جسم حیوانی که بان افعال حیوان  
بالذات صادر گردد و جمیع قوتهای بدنه نسبت ارواحی که حاصل آنهاست سه قسم اند طبیعی و  
حیوانی و نفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعیت و قسم بود اول قوت متصرف

و غذا باشد از جهت بقای کمال شخص و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهر  
قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که آنرا کیموس مغلط گویند و آنرا بر اعضا پدید آید و با جزائش  
برین اعتبارش قوه غاذیه نامند و اگر تصرف بر او از دیاد بدن بود در طول و عرض و عمق و بستی  
که مقتضای تنوع برین اعتبارش قوه نامیه خوانند و دیگری قوت متصرفه در غذا بود بلکه در رطوبت  
مایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بروجه تواید منی بود چنانچه جدا کند از امشاج و مختلطات  
بدن جوهر منی را بدین اعتبارش مولده مطلق گویند و اگر بروجه حاصل گردانیدن افرجه مختلف  
ضروری بود در منی چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لایق عضوی از اعضا بود در جنین پدید آید در  
بدین اعتبارش هم مولده دانند و اکثر غیره اش اولی خوانند و اگر تصرف بروجه تشکیل شد چنانچه  
در منی مستقر در رحم تخلیط اعضا و تشکیل و تجویف و ملاس و خشویه و مقادیر و امثال اینها بدن  
خالق اشیاء مقدس و تعالی پدید آورد بدین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شیخ ابوعلی میگوید  
که نوعی از قوه طبیعی است که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن متصرف است در ام التناسل  
چنانچه حاصل سازد از امشاج بدن جوهر منی را و بعد تصویر کند آنرا باذن خالق تبارک و تعالی  
و مسکن این نوع و مصدر افعال این انشیان است و بدانکه فعل این قوت مصوره باستخدام قوت غاذیه  
نامیه تمام میگردد و فعل قوه نامیه باستخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوه غاذیه باستخدام چنانچه  
قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفع و ماسکه و مایلیق و ماضمه یا محتاج و دافعه مایلیق  
و بصیرت و فعل این چهار قوت باستخدام کیفیات اربعه مفروده بدنیة تمام میشود خواه غریز  
و این قوای اربعه مخدومات کیفیات در هر جزئی از اجزای بدن حاصل اند و باستخدام هر کیفیتی از  
کیفیات هر عضوی در محل لایق بر حسب اقتضای طبیعت مینماید اما قوت حیوانیه که محل آن روح  
حیوانیهست قوتی است که آماده میگردد از اعضا را از برای قبول قوا نفسانی و طبیعی و حیات  
بدون این قوت نمی باشد لیکن بقیه دیگر میباشد چنانچه در عضوی مفلوج بقیوت نفسانی  
و در سن و قوت بقیوت نمود و در وقت انقطاع حیض بقیوت مولده و در سوراخ مزاج صعب که  
در عضوی انداخته قبول غذا نمیکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی  
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنیة و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک محفول و محسوسات

ظاهری و آنرا مدرک گویند و قوه محرکه را دو مرتبه است یکی باعث بودن بر تحریک در حین  
 یا توهم مرغوبی یا مضر و بی بدین اعتبارش شوقیه و زود غنیه نامند و باز شوقیه نسبت بر غروب  
 مطلوب شهوید گویند و نسبت به مضر و مکر و ب غصبیه خوانند و دیگری فاعل بودن تحریک  
 آلات را چنانچه متشنج گرداند عضلات را در جذب بمسدا و در خا شامید و در خلاف انحنایچه در  
 بیان عضلات گفته شد و قوت مدرک را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امور ظاهری و آن نسبت  
 مدرکات خارجی پنج قسم شود اول مدرک الوان و اضاء و اشکال و آنرا قوت بصیر گویند  
 و موضع آن در بدن دو عصب مجوف بود که از امین و ایسر مقدم دماغ رسته بطرف چشم  
 آمده و هم مختلط گشته اند در قرب عین و باز متفرق گشته و امین چشم راست و ایسر چشم  
 چپ اندزاده و ادراک با صره بران وجه است که شش مرئی واقع میشود بر روی که شبیه  
 ازان مملوست و آن روح از انجمل تقاطع و اختلاط عصبین مذکورین میرساند و قوت مدرک  
 آنرا در می باید و وجه دیگر در کتب تفصیل مذکور است دوم مدرک اصوات و آنرا قوت سمع گویند  
 و موضع آن عصبی است که بر نهایت سماخ که آنرا سوراخ گوش گویند گسترده شد و ادراک انحنای  
 بود که هوا متکیف متعوج از کو قها بدین عصب رسد سوم مدرک رواج و آنرا قوت شم و شام  
 گویند موضع آن دو عصب زایده است بر مقدم دماغ رسته است در نهایت منفذ بینی بجانب  
 دماغ شبیه بدو سرستان و ادراک انحنای بود که هوا متکیف از ذی رایحه بدان ایدین رسد  
 چهارم مدرک طعوم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبی است بر جرم لسان مفروش شده  
 و ادراک آن چنان بود که رطوبتی لعابی که از لحم غده در زبان حاصل میشود با اجزای ذی طعم  
 مختلط گشته بدان عصب رسد و متکیف شده و ادراک انحنای بود که رطوبتی بی اختلاط رسد  
 پنجم مدرک حر و بر و طبع و یا بس و خشونت و ملاست و صلابت و این به است و موضع  
 آن پوست است با گوشتی که در تحت آنست دیگر ادراک امور باطنی و این نیز پنج قسم است اول  
 مدرک و جامع صور خبره محسوسات یعنی هر چه حواس ظاهر در یابند بدورسانند آنرا حس ششم گویند  
 و محل او در بدن مقدم بطن اول از دماغ دوم حافظ آن معانی صور مرئسمه در حس ششم است که در  
 خیال گویند و مصوره نیز گویند بحجت استحضار بعضی صور بعد از غایب شدن و آن بمنزله

خزانه ایست محسوس مشترک را و محل آن موخر بطین اول بود از دماغ سوم مدرک مسما جزئی که قابلند  
 بهمان صور مذکوره و آنرا و هم دو ایهمه و متوهمه خوانند و بعضی تخیل نامند و محل آن دوده ایست که  
 در مقدم بطین وسط دماغ است چهارم حافظ و آن معانی جزئی مدرک و هم آنرا حافظه گویند و بعضی  
 متذکره هم گویند جت یا و آوردن بعضی صور و محل آن بطین موخر دماغ است پنجم تکریم کننده بعضی  
 صور را بعضی دیگر معانی یا بعضی دیگر یا بعضی صور یا بعضی معانی یا تفصیل کننده اینها و آنرا متضرر  
 گویند و بعضی آنرا تبصیر در معانی یا استخدام نفس نامند متفکره خوانند و نظر تبصیر و صور و  
 استخدام و هم تخیل خوانند و محل آن موخر بطین اوسط است از دماغ و اطباء از قوی جزئی اصل  
 تعین میکنند چنانچه حس مشترک را یک قوه دانند و و هم حافظه را یک قوه دانند و متضرر  
 یک قوه دانند و محل هر قوی را با احتمال آن قوه از احتمال بهمان محل شناخته اند و مراد حسن کتاب  
 این قوی چنان الهام رسیده که و رای این قوی مذکوره قوی دیگر در حله بدن است که بدان قوت  
 طبیعت لحظه تعطیل و فراغت میطلبد در امور بدیهه تخصیص قوه و اعیانیه و تسمیه این قوت معطله  
 مناسب بود و همین قوت است نفس حیوان که چون غلبه میکند بر دگری قوی تعطیل کلی و ترک تدریج  
 بدنی با بهتمام لازم می آید و مرگ حاصل میگردد اما افعال طبیعی بعضی مفرد اند که بیک قوی تمام میشود  
 چون دفع بدافعه و هضم و جذب و بجاذبه امساک با سکه و بعضی مرکب اند که بدو قوه تمام  
 میشود و یا به بیشتر از دو قوت چون از در او بجاذبه طبیعی که در معده است و بدافعه را دیده که در عضل  
 از در او است و چون تغذیه بقوت محصله غذا مر جوهر بدن را و بقوه ملصقه غذایی بدن و بقوت مشتبه  
 غذا بسیدن و الله اعلم بالصواب و اما اسباب حدوث کیفیات در بدن مطلقا یعنی طبیعی و غیر طبیعی  
 بدانکه سببها که تن مردم را گرم کند و دانه نوع است اول خوردنیها معتدل و گرمی مائل از غذا و چه  
 از دوا و دم حرکتی معتدل و قریب به شیب چون ریاضات و صناعات غیر شاقه و مائل به مشقت سوم  
 مالیدن با معتدل قریب به مشقت چهارم ضا و دوار و دوار و غنهای معتدل و گرمی مائل از خراج  
 بکار نشستن و مجسمه بنهادن از دهن پنجم گرمی مائل به معتدل و گرمی مائل به معتدل و گرمی مائل به معتدل و گرمی  
 معتدل ششم غسل آبها که پوست را محکم کند و حرارت اندرون تن بماند و هم سرمای که مسام را ببندد  
 حرارت را لختی جفت کند و هم بعضی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر ممتد و تفکر ممتد

یازدهم گرم گرفتن دوازدهم عفونت و یا بسج حیوان که زیر کرم دارد لکن گرمی عفونت و بسج نامحسوس  
 چنانچه حمی که از افراط جمله این اسباب مذکوره افتد و اما سببهای که تن را سرد کند پانزده نوع است  
 اول تعبها جهت تحلیل حرارت غریزی و اگر چه در اول حال نخستی انتقاش آن میکند و دوم بعضی از  
 اعراض نفسانی چون جبن و غم غیر معتد سوم سکون مفراط جهت فرومانیدن حرارت غریزی  
 و احداث رطوبات فضلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد و پنجم خوردن با فراط جهت آنکه جو  
 نیک مضاعف نشود حرارت را فرو گیرد و هر چند ششم ناپختن غذا از جهت آنکه ماده حرارت و حار  
 غریزی گسسته شود و تحلیل یابند هفتم سوءاخت گرم جهت بسیاری تحلیلات و کم شدن  
 ماده حار غریزی و یا خنج شدن هوا و گرم از مسم هفتم بسیار نشستن در گرما به و آبهای  
 گرم هم بدین سبب نهم بسیار رفتن در سرما جهت فرومانیدن مراند حرارتهای نخست دهم  
 استعمال ضادات و اطلیه و ادویه سرد از خارج یازدهم سده از جهت بسته شدن راه  
 هوا و گرم کننده این طبیعت بود که در یک عضو افتد همچو مفاسل که از افراط بعضی از این اسباب  
 مذکوره افتد و از دهم افراط استفراغات جهت افراط تحلیل سیزدهم خامی اخلاط چهاردهم  
 غلبه اخلاط سرد و رطوبات فضلیه پانزدهم گرم کردن حیوان که زیر آن سرد بود و این سردی هم  
 و طبیعی بود اما سببها که تری فزاید یازده نوع است یکی دعت و سکون با فراط جهت عدم تحلیل  
 رطوبات و جمع شدن آنها و دوم بسیار خفتن بر پری معده جهت همین سبب سوم قله استفراغات  
 و تحلیل چهارم استفراغ صفر پنجم استبقار اغذیه لذیذ غیر یابسه جهت حصول رطوبات ششم  
 خوردن مرها و فواکه با فراط هفتم تدبیر بادمان معتدل جهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا  
 و ترطیب هفتم گرمی معتدل بعد از طعام ترجهت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیل آن نهم  
 هوای تر معتدل در سردی و گرمی دهم ضما و دملکها سرد جهت منع رطوبات از تحلیل و یخ  
 یازدهم سردی معتدل اما سببها که خشکی فزاید و از ده نوع است اول خوردن ارباب و غذاهای  
 شور و دوم خوردن غذا و دواهای خشک و قابض با فراط سوم کم خوردن ترها چهارم بسیار  
 حرکتها متعجب محلل پنجم غلبه استفراغات ششم بنجوانی با فراط جهت تحلیل یافتن رطوبات  
 دماغی هفتم کم یافتن غذا جهت قلت بدل هفتم افراط غم معتد نهم استعمال کمادات و ادویه

و کرد و غلبه از خارج و هم غلبه باها قاض یا زوهم سرمای منفط که بیکبار بعضوی رسد جهت  
منع از کشیدن غذا و از زوهم سده و این هر دو خشکی ناطبعی بود و اسباب حدوث مرکبات  
این کیفیات مرکبات این سباب بود و بود اکثر این سباب حدوث کیفیات اربعه بلکه تمامه  
سوجب حدوث فضلات اخلاط اربعه امری واضح است و حاجت تبصیر آن نباشد و الله اعلم  
اما دلالت حالات نبض بر حالات بدن مطلقا یعنی صحتی و مرضی بدانکه نبض حرکت و ضعیفه  
ادعیه روح را گویند که آن شیرین است جهت تعدیل روح خیم و اخراج فضلات آن و تفصیل  
اینمفی در بیان احوال و امراض فلیفه کرده شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود از  
انقباض که آن حرکت مستقیم است شریان را از محیط مجور و از انبساطی که آن عکس انقباض است  
و از دو سکون که در میان این حرکت واقع است و اطلاق اسم نبض بر محل آنکه شریانست و در  
اطباء شایع بود و شناختن حالات بدن از حالات نبض از آن وجه بود که چون فاعل نبض قوه  
حیات بود و ماده آن روح حیوانیست و خونی که حاصل آن روح و حار غریزی است و منبع آنچشمه  
دل است و حاصل نبض در عروق و حار غریزی خاص شیرین اند که از دل رسته اند پس بلا  
نبض خبر دهنده بود از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبع آنها بالذات و خون حاصل جمیع اعضاء  
بدنی روح است و قوام حیوة و تن بدن و بجزارت غریزی است پس بیشک حالات آنها خبر دهنده  
بود از احوال و قوتها و زندگی و از آن احوال کیفیت تولد اخلاط و کمیت و فساد و صلاح آنها بتوان شناختن  
و از آنها کیفیت فراج تن و اعضاء را در ضمن تفصیل احوال نبض اینمافی به تفصیل یابد و حالات  
کلیه نبض که آنرا اجناس اوله او گویند با استقرار حالت بود و در تحت هر یک از آن انواع بود  
اما حالت اول مقدار جهنده از شریان نبض بود بر سه عدد و تحت این جنس نه نوع بسط بود  
هر قطری سه نوع چون طویل و قصیر و معتدل بینما بحسب طول الیه و عرض و ضیق و معتدل بینما  
بحسب عرض الیه و شایع و منقبض و معتدل بینما بحسب سمک الیه که آنرا عمق گویند و مقاسم معتدل  
در معرفت این انواع و غیره اگر چه مقدار نبض معتدل نوعی یا صنعتی باشد شخصی بود و لیکن چون در  
ادراک پوست سر انگشتان دست است ازین جهت در تشخیص با ملاخطه آن نسبت اضافه  
به مقدار اصابع نیز کنند چنانچه طویل آنرا گویند اندر درازای رگ سر چهار انگشت را از

دست معتدل در کوچکی و بزرگی از ان صنف آگاه سازد و قصیر از آگونی که سرگشت را پیش آگاه  
 نسازد و معتدل بنیما از آگونی که از سر یک انگشت بیشتر و از سر چهار انگشت کمتر آگاه سازد و عرض  
 از آگونی که در پهنای عرض سر انگشتان خیلی فرا گیرد و ضیق از آگونی که اندکی را فرا گیرد و از اذقیق نیز  
 نامند و معتدل بنیما ظاهر است و شایق یعنی عمیق از آگونی که در انبساط چنان بسر انگشتان برسد  
 که گویا غوص خواهد کرد و از مشرف نیز نامند و مخفض از آگونی که در انبساط سخت اندک نماید  
 و معتدل بنیما ظاهر است و چون این انواع تسع را با یکدیگر ترکیب کنیم بیشک بحسب هر قطری خواست از خوا  
 مذکوره خالی نخواهد بود مجموع این بیست و هفت قسم مرکب ثلاثی از ضرب سه در سه حاصل آید برین  
 اول طویل عریض شایق و این را در عرض اطبا عظیم گویند و دوم قصیر دقیق مخفض و این را صغیر گویند  
 سوم عریض شایق قصیر و این را غلیظ گویند چهارم مشرف عریض معتدل و طول و قصر و این را  
 نیز غلیظ گویند پنجم طویل مخفض ضیق و این را دقیق گویند ششم مخفض ضیق معتدل و طول و این را هم  
 دقیق گویند هفتم طویل عریض مخفض ششم طویل ضیق عمیق نهم طویل عریض معتدل در عمق  
 دهم طویل ضیق معتدل در عمق یازدهم طویل معتدل در عرض عمیق دوازدهم طویل شایق معتدل  
 در عرض سیزدهم طویل مخفض معتدل در عرض چهاردهم قصیر عریض مخفض یازدهم قصیر عریض  
 معتدل در عمق شانزدهم کوتاه تنگ معتدل در عمق هفدهم کوتاه شایق معتدل در عمق و عرض  
 هجدهم قصیر مخفض معتدل در عرض نوزدهم قصیر معتدل در عرض ضیق بیستم قصیر معتدل در  
 عرض و عمق بیست و یکم ضیق عمیق معتدل در طول بیست و دوم عریض معتدل در طول و عمق  
 بیست و سوم عریض مخفض معتدل در طول بیست و چهارم ضیق معتدل در طول و عمق بیست و پنجم  
 شایق معتدل در طول و عرض بیست و ششم مخفض معتدل در طول و عرض بیست و هفتم  
 معتدل در اقطار ثلثه اما حالت ثانیه کیفیت کوفتن شریان بود در انبساط سر انگشتان را  
 و این سه قسم بود قوی و ضعیف و متوسط بنیما اما قوی آن بود که کوفتن او بقوت باشد و اگر  
 بر لختی فشار ندهد حرکت او باطل نشود بلکه چنان نماید که در می آید در گوشه سر انگشت و از آن خود  
 دفع میکند گویا ضعیف مقابل این بود و متوسط ظاهر است و افضل احوال نبض در هر جنسی حد  
 اعتدال طبیعی بود الا درین جنس که افضل قوی بود جهت دلالت بر وفور قوت اصلی که مطلوب

کلی است و لازم نیست که هر جنبی قوی عظیم بود و بر عکس زیرا که بسیار بود که قوت غالبه باشد  
 و لیکن آله از جهت صلابت نیکو مطاوعت انبساط نکند و انقباض قوی بود عظیم نباشد  
 بسیار بود که رگ نرم بود و سببی که آنرا زرد گرد نباشد و باندک قوتی انبساط تمام کند لیکن چون  
 بسراغشت آنرا سختی فرو گیرد و کوفتن آن قوی نباشد با وجود عظم اما حالت ثالث زمان حرکت بود  
 و این نیز سه قسم باشد سریع و بطی و متوسط بینهما اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص در انبساط  
 کمتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت  
 نبض معتدل و متوسط آنکه زمان حرکت او قریب بود بر زمان حرکت معتدل و بدانکه در احساس حرکت تقبلاً  
 جهت محبت ادراک آن اختلاف کرده اند و در اکثر احوال این ادراک ممکن نباشد لیکن اینجا که است  
 نرم و گوشت ان موضوع کم باشد و نبض قوی و صلب و بطی الا انبساط بود ظاهر شد نزدیکی اجتناب  
 نیز چون حرکت است از یکی از این اقسام تله بیرون نخواهد بود و بمقاله انبساط لایحه معین گردد لازم  
 که در این حالات او موافق بود با حالات انبساط فلذا چون حالات هر دو را با هم ترکیب نمود ملاحظه  
 کنیم نه قسم حاصل گردد اما حالت رابعه قوام شریان بود و این نیز سه قسم شد صلب نرم و متوسط بینهما  
 اما صلب آن بود که چون بسراغشت در حال انبساط اندکی بر فشارند فرمان نبرد و فردشید نرم  
 نیکو فرمان برد و متوسط ظاهر است و فرق میان صلب قوی آن بود که باز کوشیدن شریان در حال  
 انبساط با بسراغشتان اندر نبض صلب نه با قوت حرکت باشد و انگشت را از خود دفع بکند و در سکون  
 بر صلابتی اندر رگ باقی بود و اندر نبض قوی بخلاف این باشد و ادخال این جنس در اجناس نبض  
 که حاصل نبض سبب آن شریانیست اما حالت خامسه زمان سکون بود میان حرکت انبساطی  
 و انقباضی اینجا که حرکت انقباضی محسوس بود و چنانچه در اصول این علم مبسوط شده است که میان هر دو  
 حرکت متضاده لابد است از سکون و آنچه بعد از انبساط بود و آنرا سکون محیطی و خارج گویند جهت  
 از مرکز محور شریان چنانچه بعد از انقباض بود و آنرا سکون مرکزی و داخل گویند جهت قریب مرکز و دور  
 و اینجا که حرکت انقباضی محسوس نباشد معتبر زمان سکونی بود که میان انبساط واقع است این  
 حالت نیز سه قسم بود متوسط و متفاوت و متوسط بینهما اما متوسط آن بود که زمانی که بین سکون  
 در احساس حرکت شریان نیست و کوتاه تر بود از زمان سکون نبض طبیعی و این است ادراک نیز گویند



و متفاوت آنکه آن زمان طول بود از زمان سکون نبض طبیعی و این را تراخی و شکافت و تحلیل هم گویند  
و متوسط آنکه قریب بسکون طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بدان سبب این  
جنس در اجناس نبض داخل گشته و فرق میان نبض متواتره و سیریل نیست که در متواتر زمان سکون  
سخت کوتاه بود خواه زمان حرکت کوتاه باشد و خواه نه و در سیریل برعکس اما حالت ساده  
لمس شریان نابض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل مینما اما نبض حار آن بود  
که لمس آن گرم و تر بود قیاس با لمس نبض طبیعی گاهی که مانعی و سببی چند از خارج و غیره نشاء  
و در اکثر حالات این ملاحظه را دخلی هست و بار و آنکه اندکی از آن مقیاس فرد تر باشد و معتدل  
آنکه در گرمی از جانب افراط قریب بمقیاس بود و داخل این جنس در اجناس نبض نجات نیست  
که حرارت آنکه عنده حرکت ظاهر است و درین تاویل جای تامل است و اگر نبض را با قیاس  
کنند این اعتراضات منوع بود اما حالت سابعه مقدار طوبی بود که در عرق نابض است و این  
بر سه قسم بود و متملی و خالی و متوسط مینما اما متملی آن بود که رطوبت خون آن زیاده از مقدار  
طبیعی مقدار محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد و متوسط ظاهر است و چون اختلاف  
حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است اینچنین در اجناس نبض داخل گشته اما حالت ثانی  
استوی اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مکرره که آن ماسوی لمس مقدار رطوبت داخل  
و این دو قسم است و مختلف و تحت هر یک اصناف بود اما استوی آنرا گویند که کوفتهای آن  
سر انگشتان را بیکدیگر مانند باشد و احوال خمسة معلومه و مختلف در مقابل این بود پس اگر در جمیع احوال  
بیکدیگر مانند باشد آنرا استوی صحیح مطلق گویند و بهترین جنسها این باشد جهت دلالت بر عین  
اسباب غیر طبیعی اگر در جمیع تشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین جنسها این باشد جهت  
دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی اگر در بعضی تشابه باشند و در بعضی دیگر تشابه آنرا  
متشابه نیست و در آنحال گویند و نسبت با غیر تشابه فیه مختلف در آن حال نامند و هر یک  
ازین استوی و اختلاف گاه بود که در دو سبب انقباض و انقباض سکات آنها واقع باشد و  
گاه بود که در تمامی یک نبض واقع باشد و این قسم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در  
انگشتان است واقع باشد چنانچه احساس هر یک از انگشتان موافق احساس دیگر باشد

و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود که در یک جزو از آن شریان واقع شود چنانکه اول آن  
 و آخر و وسط از آن در شعب یک انگشت یکسان محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلفه محسوس  
 و فی الجمله اختلاف نبض منقسم بدو قسم بود منقسم و غیر منقسم اما منتظم آن بود که در این اختلافات  
 آن تریسی واقع باشد چنانچه اختلافات با فراط و قفریط و در هر حال از احوال خمسة اگر تدریج واقع  
 باشد بوسط مستقر شود و باین برسد بدفعات و این را منتظم متصل خوانند و اگر غیر تدریجی باشد  
 در تحت دوری و احدا متعدد و محفوظ بود و مثل آنکه نبض سریع بود و یک نبض بطی و بهین ترتیب عود  
 میکند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز باول عود کند و بدوم نقل کتب معتبره  
 و برین قیاس کن باقی حالات را و همچنین قله و کثرت ادوار و عدد نبضات را و غیر منتظم آن بود که  
 این ترتیبات معلومه در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منتظم افتد و در بعضی  
 غیر منتظم و اینجا منتظم و غیر منتظم بالنسبه پیدا آید چنانچه در ستوی مختلف دسته شد و چون این  
 انتظام و عدم آن را در جمیع اجزای شریان در بعضی از آن باحوال خمسة ملاحظه کرده شود شعب بسیار  
 تحت اختلاف پیدا آید و از نبضهای مختلف بعضی اطباء اسمی نقش کرده اند مناسب وضع وی از آن  
 یکی ذنب الفارست و این چون در نبضات متعدد افتد چنان بود که نخست نبضی قوی یا سریع  
 یا عظیم یا غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه کوی مخروطیست و یا  
 برعکس آن از نقصان بزایدی ترقی نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد یا در اول  
 بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب منقضي گویند و یا بجدی رسد که میتوان یافت و  
 از اینجا بتدریج باز گردد و بحال ابتدا رود و این را ذنب متراجع و عاید گویند و این از سه حال بیرون  
 نباشد تمام اول باز آید این را تمام الرجوع گویند و یا زیاده بر حال اول شود این را زاید الرجوع گویند  
 و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند و یا در تنزل بجدی رسد از صفو یا ضعف و یا بطو  
 و غیره بران حد ستم شود و آنرا قاری ثابت گویند و آنچه بعد تنزل دفعه ترقی کند بحال اول و یا بعد  
 ترقی دفعه تنزل کند بحال اول آنرا قاری گویند مطلقا و ذنب الفار چون در نبضه آمده باشد  
 اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که انگشت اول انبساط آنرا عظیم یا کوی یا سریع یا غیر آن در یابد  
 و دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جز نبض باشد چنان بود

که مبدای انبساط آن جزو در شیب یک انگشت زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر  
انبساط ناقص یا زیاد گردد دیگرے مسلی است و این شق ثانی بود از ذنب الفار  
که باز از حد ترقی متنقص شود بتدریج یا بنقصان مبداء رسد و از جهت  
ادرا تشبیه کرده اند بدو ذنب الفار که از طرف زیاده بهم متصل باشند و در  
حد اتصال در نبض منشاری او را لازم بود دیگرے منقطع است و این اندر اجزا  
نبضه واحده افتد چنانکه ابتدای انبساط را نشلس انگشت اول  
در یابد و نزد دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا در یابند  
و دیگری مطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانبساط سر انگشتان  
بگویند و سنوز از آن تمام باز نیامده دیگر بگویند شبیه لفعیل مطرفه که بر سندان زنده بدست نرم داشته  
لیکن آنچه حرکت دوم در وی باشد کمتر از اول بود بدین اسم مخصوص باشد و آنرا ذوالقین  
نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی زیاده باشد از اول آنرا غرابی گویند جهت مشابهت با حرکت  
آهواره و دیگری متخلل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه آنجا که حرکتی متوقع باشد سکون بجای  
آن افتد و این را ذوالقره گویند دوم آنجا که سکون متوقع باشد حرکتی بجای آن افتد و این را  
واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطرفی بعد تمامی حرکت اول بود در مطرفی و عام  
آن در واقع فی الوسط و متخلل در نبضات ظاهر گردد و دیگری مرتقسست و این چنان بود که شریان  
با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری مسترخ و ملطوی است و آنچنان بود که رگ  
با حرکتی که میکند گویا بر خود می چید همچو رشته کشیده شد و دیگری موجی است و این نبضی بود م  
و پس در متواتر و حرکت آه او اندر طول شد شبیه موج بود چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم  
جویند در یک حرکت و بعضی متخلف بعضی مشرف نمایند دیگری منشاریست و این نبضی بود  
سریع و متواتر و صلب در شمع و غور و تقدم و تاخر دلین و صلابه اجزا چنان نماید که گویا  
چون دندانها را با هم آریها دارد و دیگری دودی است و این نبض بود شبیه موجی در حال  
مذکوره لیکن از جهت صغریا تو اثر شبیه بود و حرکت گرم بسیار باری و چنان نماید که گویا سراج  
و نیاشد و دیگری ثانی است و این نبضی بود شبیه بدو در حال مذکوره لیکن از غایت صغری

و تواتر و ضعف بجز آن مورچه ماند اما حالت ناسعه وزن نبض و که آن عبارت است از اعتبار نسبت بعضی  
 و این دو قسم باشد بوزن ردی و وزن اما حسن الوزن آن بود که زمان حرکات و سکات آن با یکدیگر متناسب  
 افتد تناسب طبیعی ملائم و این استقیم الوزن نیز گویند و ردی الوزن آن بود که زمان حرکت و سکات آن  
 با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبیعی و منافی بود فی الجمله تحقیق این نیست که حرکات و سکات اثری شبیه بر خاسته  
 اوتار که مولد لغات اند و اسکات آن که مابین رخضات و لغات اند و هرگاه کیفیت لغات که آن است اما  
 اوتار اند در مراتب بلندی و پستی که از آن جدا و تفصل گویند متفق واقع شوند همچنین اوتار و نسب  
 و ایفاعات آنها که زمان حرکت و سکون اوتار است طبع از آن متولد گردید و از آن ملائم و موزون  
 گویند و هرگاه آن نسب تالیفی و ایفاعی غیر متفق باشند طبع از آن متنفر گردد و از آن منافی و غیر  
 موزون گویند و در نبض قوت و ضعف و مقدار اینجا نیست که بلندی و پستی نغمه و سخت و لطیف  
 و تواتر و تفاوت همچنان است که ایفاعات آن پس هرگاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض  
 و عمق نبض و همچنین نسب زمان حرکت انبساط و انقباض و سکون محیطی و مرکزی آن بر غیر این  
 چنانچه لایق سن و فصل و صنف و شحمه و بلد و غالب تدبیرات است واقع باشند وزن آن  
 و درست و طبیعی بود و اگر غیر از آن باشد وزن آن بد و نادرست و ناطبیعی بود و آنچه در بعضی  
 موافق لائق و در بعضی مخالف باشد احوال باز خواهند نبض بد و وزن سه گونه باشد  
 یکی آنکه وزن وی مشابه وزن نبض سنی باشد که نزدیک بود بسن صفا آن چنانکه کودک را  
 وزن نبض لائق حال جوان حاصل بود و بر عکس و این استغیر الوزن و متجاوز الوزن گویند جهت  
 گردیدن نبض از آنچه لائق بحال وی بوده و برین قیاس بود تجاوز وزن نبض لائق فصل بوزن نبض  
 لائق فصل قریب و تجاوز وزن لائق زن و زن لائق فسر به مجرد بوزن لائق فربه مجرد و  
 تجاوز وزن نبض لائق اهل بلد بوزن نبض لائق اهل بلد قریب دوم آنکه وزن وی مشابه وزن  
 نبض سنی یا فصلی یا بلدی ابعداً بطبع باشد چنانکه کودک را مثلاً وزن نبض لائق حال کبول و  
 بر عکس حاصل بود یا بوزن نبض لائق صنف در صنف مشابه وزن نبض لائق حال بر عکس  
 باشد یا وزن نبض لائق اهل سردی را بوزن نبض لائق اهل گرم سیر باشد و نیز  
 و برین قیاس بود و تباین در صنف و شحمه و تدابیر و این امیانه الوزن خوانند سوم آنکه وزن

آن هیچ وزن طبیعی انسانی شبیه نباشد و این را خارج الوزن گویند و لیکن ناموزون مطلقاً  
 نمیگویند جهت آنکه هیچ نبض خالی از وزن نباشد و برعم اطباء و بدترین اقسام روی الوزن این  
 قسم بود و کسی را که اصول درست و از علم او را با خبر باشد تمیز میان نسب و احوال  
 بر او آسان بود و متخی نماید که این اجناس تسعه را چون با یکدیگر ترکیب نموده ملاحظه کند اصناً  
 بسیار در نبض پدید آید اکنون چون اقسام نبض توضیح بدهیم بدانکه سبب اصل نبض سه جز بود  
 اول دل و شریانین و آنچه در شریانین ساریست و اینها را آله گویند و دوم قوه حیوانی و آنرا  
 فاعل گویند سوم جذب هوا از راه مسام جهت ترویج روح و بیرون کردن بخار دخانی  
 بعد از آن جهت تعدیل روح چنانچه بتقریب معلوم گردد و آنرا حاجت گویند و آنچه را که  
 داخل اند در تقویم نبض اسباب ماسکه نامند و تغییر نبض از حد اعتدال نوعی یا صناعی یا  
 شخصی حاصل نشود و الا بتغیر سببی از این اسباب ماسکه از حد اعتدال لائق در اسباب تغیرات  
 آنها و اگر چه بسیار اند لیکن مجموع آن بسط نوع باز گرد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالیانی  
 و نری و مادگی و فصله و او شصت و بله و اینها را اسباب لازمه طبیعی گویند نوع دوم اسباب  
 غیر لازم که از خارجی پدید آید چون بیماریها و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبیعی خارجی  
 از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان طبیعی و غیر طبیعی بدان معنی که هرگاه از اینها  
 باید در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبیعی گردند که تدرستی عبارت  
 از آنست و هرگاه برخلاف این بکار دارند موجب حالت ناطبیعی گردند که مرض عبارت  
 از آنست چون ضروریات سته که در حفظ الصحت مذکور گرد و اینها را اسباب متوسطه و ضروری  
 گویند و بالجملة سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی خواه غیر غریزی و یا نقصان  
 جوهر روح و یا کثرت بخارات و خانی بواسطه حصول حاجت یا قلت حرارتین بود سببی ازین  
 اسباب لازمه یا غیر لازمه یا متوسطه و سبب تفریط بواسطه سببی ازین اسباب مذکور  
 و یا قلت بخار و خانی و یا الفت روح و یا بخار و خانی بعبادت جنس و سبب صلابت  
 آله با بروی نجهد باشد یا تپید و رعن نجاهی چنانچه در اوقات مجسمه آنها واقع میشود و یا  
 قلت رطوبت غریزی و غریب بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور سبب

لیکن آله عدم برد و تمدد بود و کثرت رطوبات نرم کننده بواسطه حصول سببی ازین  
 اسباب مذکوره و سبب و فور قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریبه  
 و مدد یافتن جوهر روح بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره و سبب ضعف قوت حیوانی  
 قلت حرارت غریزی بود یا غلبه حرارت غریبه و نقصان یافتن روح بواسطه حصول سببی  
 ازین اسباب مذکوره و سبب غلبه رطوبت حامل روح در اثر این سبب قلت آن از اشتغال  
 و خلو بواسطه حصول سببی ازین اسباب مذکوره فی الجمله واضح است و تفصیل جمله این معانی  
 عنقریب معلوم گردد ان شاء تعالی و بعد تحقیق این مسایل بیاید دانستن که سبب طول نبض کثرت  
 احتیاج و و فور قوت و مطاوعت آله بود تخصیص اینجا که کثافت گوشت و سختی پوست مانع باشد  
 از عرض شقوق و سبب قصیر عکس این بود تخصیص اینجا که تخلل گوشت و لین جلد مانع باشد  
 از ضیق و انقباض سبب عرض خلا عرق بود چنانچه طبقه بالاین شریان بر طبقه در زمین  
 نشینند و یا بسیاری نرمی آله و سبب ضیق امتداد بود یا شدت صلابت آله و سبب  
 شقوق شدت حاجت و مطاوعت آله بود و سبب انقباض قله حاجت و عصبان آله بود و  
 تمامی مرکبات این اصناف متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و دقیق و غیر ما هم از اینجا معلوم گردد و  
 اعتدال چون از باب تغیرات نیست و ظاهراًست که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود  
 احتیاج بتصریح آن نباشد و مخفی نماند که هر تغییری را چون جمله اسباب آن حاصل باشد  
 بحد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بمقدار آن ظهور یابد و اما سبب  
 قوت نبض و فور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض ضعف قوت حیوانی بود و سبب  
 سرعت نبض شدت حاجت است زیاده بر آنچه موجب عظم باشد چه طبع ترویجی که بعظم تواند  
 حاصل کردن بسرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انبساط اسرع بود سبب فور  
 قوت به جذب نسیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود سبب فور حاجت باخراج  
 و خالی بخارجین باشد و چون هر دو حرکت سریع بود سبب و فور احتیاج بجز نقصان روح  
 باشد و سبب بطور قله حاجت بود و ضعف قوت و یا کثرت قوت که بعظم مستغنی بود  
 از سرعت و سبب صلابت و لین همانست که معلوم شد قبل ازین و سبب قوت اثر

یکی است حاجت شده بود زیاده بر آنچه مقتضی سرعت بود چه ترویجی که بسرعت حاصل  
 بتواند حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از احداث سرعت و عظم و سبب تراخی ضعف  
 منقوط بود و قلت حاجت و قوت غالبی که بعظم ستغنی گرداند از سرعت و قوت و سبب  
 حرارت و برودت ملمس و خلا و استلا آله بسیار پوشیده نبود ابعاد معرفت و دلائل که  
 و سبب استوی در هر حالتی بودن اسباب آن حالت قریب با اعتدال طبیعی و سبب  
 اختلاف بر خلاف این و ظاهر است که اینچنین از روی کلیه است و اما از روی جزئی سبب اختلاف  
 با غلبه ضعف قوت بود در حین کوشش طبع یا مریض یا بروی که خواهد و در وقتی که خواهد تحریک  
 آله تواند کرد در احوالش هموار شود و با قوت و احتیاج یا اشتغال طبیعت بمنزل غذا و سر  
 یا سستی و یا اعراض نفسانی و یا خلطی غالب در استلارات گفته که چون خلط بد در معدیه بسیار  
 مکث کند اختلاف لازم بود و باشد که خفایان پیدا آید و نبض خفایان شود و سبب ذنب الفار  
 ضعف قوت باشد لیکن آنچه زاید الرجوع باشد دال بود بر قلت ضعف و اشتغال طبع و  
 قوت و آنچه تمام الرجوع بود دال باشد بر قلت ضعف و اشتغال بلا حدوث قوت بوقاری  
 مطلق و منتظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد دال باشد بر ضعف  
 و حدوث از دیاد آن و آنچه منقصی بود و سبب آن کمال ضعف باشد دال بود بر قوت  
 سقوط تمام و آن در قرب ملاک افتد و قاری ثابت متوسط بود و ضعف میان منقصی و تمام  
 و در سلی قوت و و چند آن بود که در ذنب الفار چه از ضعف بنیاد میکند و چون لغایت قوت نیز  
 بتدریج آسایش میطلب لیکن احتیاج در ذنب کمرست و بنابرین هر یکی را بر دیگری فایده  
 از وجهی و سبب ذواته عین و غزالی بسیار حاجت و توانائی و قوت و صلابت آله باشد  
 چه بمقداری که قوت بر سبب تکلیف میکند آله فرمان نمیرد با یک ضرب را بلا انقباض و  
 اتمام میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذواته و الفت ه مانده شدن قوت  
 و استراحت طلبیدن آن بود در شنای تحریک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع را یکبار  
 مشغول کند بدواید و فرقی در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود  
 و سبب مرتعش و فور قوت و سن و صلابت آله شدت حاجت بود زیاده از آنچه

در ذی القریین غزالی است و کوشش طبع با غلبه علت بار قاع و منجر گشته و سبب  
 ملتوی همین است لیکن در ملتوی آله چون متشنج بود در حرکت بر نتواند آمد و بر خود میخیزد  
 سوجی ضعف قوت بود که تمام رگ یکبار را بسطاط نتواند کردن جز جز را در تحت کشش  
 میجنباند و گاه بود که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان بسبب غایت  
 نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم کند در حرکت و شقوق و سبب منشاری اختلاف  
 اجزای عرق بود در صلابت و لین و باختلاف اجزای رطوبتی که در عرقست اجفوی  
 و لضع چنانچه اجزای عفن و پخته تملکس نرم نماید و غیر عفن و خام سخت نماید و یا نرمی باشد  
 در اجزای عصبانی که لیف عصبانی که عرق پوشیده است بسبب آن تمدد  
 پیدا نماید تملکس و سبب و دوی و نملی غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی بوضعی  
 جنبد و سبب روی الوزن اینجا که نقصان در زمان سکون باشد زیادتی حاجت بود  
 و اینجا که قدر در زمان حرکت بود و ضعف قوت باشد و یا عدم حاجت چون این دلیل  
 بوضوح پیوسته باید دانست که نبض لائق صبیان سریع متواتر و معتدل و عظیم بود  
 و لین جهت کثرت حاجت ایشان ترویج بسبب غلبه بخار و خانی که از پیوستگی مضاعف  
 مختلفه متوالیه در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و نفس  
 لائق جوانان عظیم و قوی بود و معتدل و لین صلابت و سرعت و بطور و مائل تفاوت  
 جهت و فور قوت و کثرت حاجت در سگ و اندامها و اعتدال رطوبات نبض لائق کبول  
 متفاوت بود و مائل بصغر و بطور نسبت بانقبض جوان جهت ضعف فی الجملة و قلت حاجت  
 بواسطه بر لازم و نبض لائق پیران صغیر متفاوت بطی بود جهت غایت ضعف و ان  
 و قلت حاجت و باشد که بسبب غلبه حاجت رطوبات غریبه لین نیز باشد و برای  
 بهنگام بی اختلافی باشد و نبض لائق مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطی متفاوت  
 جهت و فور قوت حاجت بسبب گرمی مزاج و بیشک تملکس عظیم و قوت کامل را  
 در نملی نیکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در جمله این احوال انزل بود و جهت نزل ایشان  
 در جمله اسباب نسبت با مردان و بیشک سرعت و تواتر اندک عظیم کند و نبض لائق عظمی



متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از اندک اختلافی باید که خالی نباشد و نبض لایق  
صحیح گرم مزاج قوی بود جهت و فور قوت و حاجت و اگر باطل و عتله باشد عظیم نیز  
گردد و نبض لایق صحیح سرد مزاج ضعیف بود یا بطبی یا متفاوت جهت قلت قوت و حاجت و  
نبض لایق صحیح تر مزاج عریض بود یا موجی جهت غایت لین آله و ضعف قوت فی الجمله  
و نبض لایق صحیح خشک مزاج دقیق بود و وصلب جهت قوت و بس آله و قلت رطوبت  
نبض لایق باقی افزج صحیح مرکبه بعد از معرقه مفردات ظاهر بود و نبض لایق ذو جبین که مزاج  
یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن بود و اختلاف لازم  
بود و نبض لایق مردم لاغر عظیم بود و بطبی جهت عدم مانع طول و عرض و شوق و جتن عظم  
و نبض لایق مردم فربه یا ملل ضعیف بود جهت وجود موانع عظیم لیکن قوت نبض مردم لاغر گرم  
مزاج بیشتر از قوت نبض فربه کوشین بود و قوت نبض فربه کوشین بیشتر از قوت نبض  
مردم فربه بسیار بهتر باشد زیرا که مزاج فربه بسید گوشت بگری یایل بود و مزاج گرم به  
اقرب بود از مزاج سرد و نبض لایق فصل ربیع قوی بود و معتدل در باقی حالات جهت  
اعتدال اسباب فی الجملة از جمله اعتدال هوا و نبض لایق صیف سریع متواتر و صغیر  
ضعیف بود جهت کثرت حاجت و ضعف قوت تحلیل منفرد از حرارت خارج و نبض لایق  
فصل خریف فی الجملة ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استحال مزاج عرضی بحسب  
در و مختلف متوالی و جهت مخالفت طبع این فصل با طبع حیوانه بقدرت حرارت و غلبه  
یوست و نبض لایق فصل شتاء متفاوت و بطبی و صغیر باشد جهت قلت احتیاج هوا  
برد هوا و بهم درستن گوشت و پوست و گاه باشد که گرم مزاج را حرارت با جهت برد هوا  
در درون مختص شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید و قوت زیاده شود و نبض قوی  
گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لایق اوایل فصل یلی فصل موخر از آن باشد و حکم نبض  
در بلاد معتدله ربیعیه حکم نبض لایق ربیع بود در بلاد حاره صغیر حکم نبض لایق صیف و در  
بلاد بارده شتویه حکم نبض لایق شتاء در بلاد باب خریفه حکم نبض لایق خریف و نبض  
لایق صاحب آب سردی فیه از سردی فرا و خشکی فرا و تری فرا جمله برین قیاس معلوم گردد

اینست بیان نبضهای طبیعی که موازن نبضهای غیرطبیعی تواند بود و چون از پیش معلوم شده که  
 اعدل از هر چه مزاج نوع انسانیست از اینجا با اعتدال لایق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان مقیاس  
 کلی خود آن بود بدان که اختیار حستن احوال بدن از عرق ساعد بحسب آن کرده اند که این قوت  
 مجاری دل واقع است و نسبت باب یاری از شر این ظاهر است بدل نزدیکتر است و از بخار  
 چنان مخلونست که شریانهای صدر و گردن بواسطه بودن آنها بر اعلاهی قلب و غلبه صعود بخار  
 بجانب آنها و در گوشت نیز بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شریانها و نیز در کشف آن بعضی استخوانها  
 زیاده که موجب تغیر نبض باشد واقع نیست چون عرق صدر و تحریر از شریانهای آنرا صحت یافته  
 و الله اعلم و اما دلالت حالات نفس بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه چیز است  
 قوت حیوانی فاعل و حاجت او خال هوا و اخراج دخان قلب و آلتی که قصه خلق و جگر و شش و جگر  
 و عضلهای سینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجرای طبیعی گردد حال دم زدن نیز از مجرای  
 طبیعی گردد و هرگاه اینچنین وضع طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغیرات دم زدن نیز  
 اراده خبر دهنده بود از تغیرات اسباب بواسطه تغیرات لازم و غیر لازم چنانچه در نبض مذکور  
 شد و بدین جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از نبض شناخته میشود از دم زدن نیز شناخته شود و چون  
 میان حرکت آلات تنفس و حرکت شریانی تناسب و توافقی دایمی نیست پس میان تغیرات نبض  
 و نفس ملازمه کلیه نباشد بلکه آنچه با هم واقع شود اتفاق بود چه معاد آن بدین گرفتن باطنی  
 در آن اثنا و نبض بسیار پدید آید و در نفس تغیری نشود و نیز بسیار بود که در بعضی سوء المزاجها  
 نبض متغیر بود و نفس طبیعی باشد و تغیر حال دم زدن بتغیر حال اسباب سه چنان بود  
 که هرگاه یکی از اینچنین ضعیف باشد و اگر چه باقی برقرار طبیعی باشند دم زدن ضعیف باشد  
 زیرا که با ضعف حاجت فاعل و آله هر چند قوی باشند تحریک با اندازه حاجت کنند و با  
 قوه آله و حاجت هر چند قوی باشند تحریک با اندازه قوت میسر گردد و با ضعف آله قوت و حاجت  
 هرگاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحریک با اندازه قابلیت آله میسر گردد و با قوه آله  
 مطاوع دم زدن عظم بود هرگاه حاجت بیشتر گردد و هم با قوه باقی دم زدن سریع شود  
 و چون اینجای سخت غلبه گردد متواتر شود و باشد که ضعف قوت و قلت مطاوعت آله

حاجت در لوا تر افراید و صغیر بوده باشد که بدان حد رسد و سریع و صغیر بود و هرگاه حاجت اند  
 وقت ضعیف باشد و دم زدن بطبی و صغیر بوده باشد که قوت غلبه کند و بطبی و عظیم شود و باشد که  
 متفاوت بود با جمله نفس در اکثر احوال شبیه بود به نبض از حرکات سینه و پوست شکم و منفذ بینی  
 و در آمدن و بر آمدن هوا و تشنگی و بودن نفخه و عدم آن تمامی کیفیات نفس را بتوان شناختن و سبب  
 دم زدنهای مختلف و نا طبیعی دلالت آنها جمله تقریب بین گردن است و دلالت تعالی اما دلالت  
 حالات بول بر حالات بدن بدانکه بول که از اول لیل و قشقرنا مندر چون فضله بهضم کبدی و عروق پی  
 و گذر او برگردد و مثانه است و در موضع نیز مکشی دارد پس بالذات خبر دهنده بود از حال آن اعضا  
 و مجاری و همچنین از حال اخلاطی که در آن اعضا و مجاری با آن مختلط بوده اند بواسطه آنها از در احوال  
 بدنی از امر صبر و کیفیت اعضا خبر دهند و از شهادت او شش ظاهر بود و دلیل طبیعی مرکب بود از ماده غلبه  
 از کبد و عروق بکلیه و مثانه منجذب گشته و از تسلیلی از آثار اخلاط و از شش که از عروق آن جمع  
 کرده و آن گاهی در ته آب نشیند و گاهی بر آب است و گاهی در میان آب قرار یابد و جمله از این  
 گویند جهت قابلیت ترسب و حالات کلیه بول که آنها را این سس اول گویند بحکم استقرافت  
 حالت بود اما حالت اول رنگ دلیل بود و اصول رنگهای آن چهارست بعد و مناسب است  
 اریحه زرد و سرخ و سیاه و سفید و از ترکیب اینها رنگهای بسیار پیدا آید و یکی از این بطرا چند  
 مرتبه است اما مراتب زرد و شش است یکی تنبی است که مشابه است بزنگ گاه یا به آبی که از گاه پاک  
 جدا شود بعد از مجاورت معتدل و سبب آن در اکثر اوقات برد مزاج بود که صفرا کم متولد شود و  
 بهضم آنرا لازم باشد و گاه بود که باره المزاج را یعنی بسیار مجاری بول میل نموده با آن منضم گشته  
 باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محور را از جهت میل صفرا بجانب اعالی رنگ آن  
 دوم از جی است که شبیه است بزنگ پوست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت و بردت  
 مزاج و همچنین بول که صفرا با اعتدال لایق و یکی بهضم آنرا لازم بود لیکن اگر بقوام قسین باشد  
 در اخلاط ناگواریدگی و خامی بود و طبیعت این لون کثرت است که لختی از صفرا لایست که  
 بمثانه منصب شود از زهره تا مثانه و آلات بول را بلذع بیابا مانند که زردی آن اندکی نایل  
 بسرخ و درخشانی بود و سبب آن زیادتی حرارت و غلبه صفرا باشد و سوم نارنجی است

که حمزه آن بیشتر از اشتقاق است و سبب آن افراط حرارت بود چنانکه نارسیست که رنگ آن بود  
که از زعفران گیرند و سرخی وی زیاده از نارنجی بود و شعاعی با آن باشد همچو شعاع آتش و سبب  
شدت حرارت بود چنانکه سرخ ناصع است که بلون شعر زعفران بود و سرخی آن یاقوت  
از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفر باشد و جالینوس بول  
صحی معتدل آنرا یافته است که میان نارنجی و نارسی باشد و شیخ بول اترجی را یافته است  
و محمد ذکریا میگوید که بسیار را دیدم که روز اول که تب پیدا آید بول اترجی بود و در آن  
حال باند و پیشتر از روز چهارم و پنجم مایلک شد و بدین جهت میگوید که در تجربه معلوم شده  
که اندراب زرد حرارت بیشتر از آنست که اندراب سرخ و اندراب مایل بسرخ و اشتقاق  
درختان اگر کم تر از جمله یافت است و بعد از آن ترنجی را و آنچه مایل بسرخ است فرو دانا  
یافت و حق آنست که آنچه با اشتقاق و شعاع بود گرم تر از جمله الوان باشد چه اشتقاق  
نمی باشد الا از حرارت صفر و اما مراتب سرخ چهارست اول اصعب آنست که بنور  
تمام سرخ نشده باشد و شعله است و سبب آن در کثرت حال غلبه حرارت بود و لیکن  
آنچه از گرمی صفر حاصل شده باشد گرمی بآن پیشتر بود که با آنچه از وقت وحدت دم حاصل  
شده باشد زیرا که گرمی از صفر زیاده بود اگر گرمی خون دوم و ردی است که بلون سرخ  
بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و حرارت اول از حرارت اصعب سوم آفتم  
یعنی آنکه حرمت آن بسیار بی و غیرت مایل بود چون رنگ پشت بازی و سبب آن  
غالباً غلبه خون سوداوی بود و حرارت بیشتر از حرارت ردی و یا بلغمی عفن بود و اگر  
اقل از مرتبه اول چهارم سرخ قافی است که رنگ خون طبیعی بود و سبب آن نیز  
در اکثر حال غلبه خون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی بول سبب ضعف  
کبد و یا گرده و یا عروق را برایش مجاری و یا مجت و صعب و شدت و عفونت  
خلط پیدا آید و آنچه از ضعف کبد باشد بآبی مانند که گوشت خام در آن شسته باشند اما اگر  
سیاه نیز چهارست اول مایل بزردهی است و سبب آن سوخته شدن صفر و یا خون  
و سبقت بدی بوی شاد آن باشد دوم مایل بشقره است و سبب آن غلبه خون سودا

باشد سوم مایل نختر است و سبب آن غلبه سودای صرف بود چهارم مایل سفیدی  
 سودای آن بلغمی بود که بجمود و بلغم حاصل شود و تقدم عدم بوی قلیت لون شایه آن باشد  
 و افسد این جمله صنف اول بود و خصوصاً که بر آن حال بنام دوگاه بود که در حین بحران بول سیاه  
 شود و بسبب حرکات خلیط سوداوی که از گوشش طبیعت و وقت بحران علامات آن شایه  
 آن بود و گاه باشد که از فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شایه آن  
 بود و اما مراتب سفیدی دوست یکی سفید حقیقی که بول شیر بود و سبب آن غالباً غلبه  
 بلغم بود و یا ردت غالبه و غلظت و مخالطت شایه این دو بود یکی که اختن پیه و شرحه  
 بحرارت غالب جمود آن در قرار دره شایه آن بود و یا که اختن اعضای اصلیه در زلول شایه آن  
 دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بلورین نه مفرق بصیر چون کافیه سفید  
 آن غالباً یا عدم تصرف طبیعه در آب بجهت برود مزاج و در اینجا انقضای طبع پیدا و استن و یا  
 که منع نفوذ ساینج بود و وقت شایه این هر دو بود و گاه باشد که بسبب میل هوا و مواد  
 لون سفید شود و این در امراض گرم با اختلاط غفلانفته و گاه باشد که بسبب بحران مزاج  
 لون سفید شود و چه ماده بار از منفذ گردد و گاه که بسبب ریشی مثانه و آلات بول دلیل سفید  
 شود و مخالطه ریم بدان شایه بود و گاه باشد که بسبب حدوث سنگ بول سفید شود  
 و گاه بود که بسبب گرمی کرده و زود بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت و یا طبع شایه  
 آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهره است اول فسقی است و سبب آن احتراق صفر باشد  
 دوم کراتی مادیت و سبب آن زیادتی احتراق صفر است سوم زنجاری است و سبب آن  
 شدت احتراق صفر است و از احوال حرارت خود جمله را لازم چهارم آسمان گونیست و سبب  
 برود و انجماد ماده بود و یا خوردن زهری چشم سبز بگونست و سبب برود و انجماد بود  
 زیتی است که شبیه بلون روغن زیت و یا شبیه بقوام آن و یا مجموع بود و خالی از چیزی  
 و سبب آن که اختن عضوی از کثرت حرارت و یا استغراق ماده جرب بود و بسیار باشد  
 که از کثرت جمیع در آب چربی پیدا آید و غالباً بهشت هم از خوانی است و سبب آن احتراق  
 صفر و سودا بود هشتم کدر است که مشابه بلون و قوام شراب کده بود و سبب آن آماکس احشا

و حاصل باشد نه کم است که تشبیه بولون قوام بخود آب باشد و سبب آن نیز همین است  
 که نه گور شد و هم غالی است که بشسته گوشت ماند و سبب آن بتقریب معلوم شد  
 و بر آن کیا مخفی نماند که حکم برین سیاب کاهی صحیح آمد که بولون بواسطه سابیغی از واردات  
 خارجی نباشد چنانچه مثلاً خوردن غفران و صبر و خیار شنبه و زیتون و زرد چوبه و شراب  
 سرخ کهن آب را زرد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب کامه آب را سیاه کند  
 و تره و بستن جناب دست و با آب را سرخ کند و حیض و نفاس بخاطر آب را سرخ کند و این  
 خوردن روناس و شراب در اکثر حال آب را بولون خود مایل سازد و بسیار خوردن آب ترها  
 بولون را کم نکند سفید کند و افعال عین کثرت احتباس بولون آنرا به زرد و سرخ مایل  
 اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب قوت  
 قوام عدم نضج بود چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که حسن اجزاء  
 غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب و ترها چه در صحت و چه در مرض و یا تضعیف کرده مجاری  
 بول که جذب نکند مگر رقیق را و یا سردی و خشکی مزاج و یا میل مواد بجانب غیر مجاری و یا  
 رطوبات رقیقه و اما سبب غلط یا عدم نضج باشد و تقدم بول اغلط شاید آن بود و یا غلط  
 و امتداد بود و یا بخت شدن خلطی در غایت غلط و دفع طبیعت آنرا و عدم تقدم بول اغلط شاید  
 آن بود و یا ضعف و بطلان اجزای آن باشد و اما سبب اعتدال قوام نضج ماده باشد چه در  
 و چه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط در آن بود و اما سبب صفا نضج  
 بود و تالیع بود آنرا اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت  
 عدم نضج بود بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای ارضیه را که مخالف است نلگزار که متز  
 گردد و وزه دارد آنرا و گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بحسب حرارت  
 غریزی و گاه بود که سبب آن ورمی بود باطنی و گاه بود که سبب بدی مضم باشد که سبب  
 ناگواریدگی اجزاء و غذا نیکو متمیز نگردد و فرق میان غلیظ و کدورت آن بود که غلیظ مستوی القوام باشد  
 و کدورت مختلف القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ بصر نکند همچو بیاض نبض بخلاف کدورت  
 که منع نفوذ بصر جز تعریف وی بودی و بتنقیص منصف نتواند شدن نسبت کدورت

قلت اسباب آن باشد و ابتدای نفیج اما حالت رابعه بوی بول باشد و این بیشتر قسم  
یکمی بوی است و سبب آن یا بر مزاج خامی اخلاط بود و عدم تقدم متن و حتی شاید آن بود  
و یا سقوط قوت و عجز طبیعت از مقاومت با مرض یا تقدم متن و بقای حرارت شاید آن  
بود و دوم متن یعنی کنده بویست و سبب آن عفونت غالبه بود در عروق و یا حدوث  
قرحه در مجاری و تقدم آثار نفیج و علامت قرحه شاید آن بود سوم ترش بوی است و سبب  
آن استیلا حرارت غریبه بود در خلط بارد و یا قوت حرارت غریزی و حتی شاید آن بود و گاه  
باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم شیرین بوی است و سبب  
آن غلبگی خون بود و پنجم تلخ بویست و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا بود و ششم  
ماهی بویست یعنی بوی ماهی خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا حرارت  
غریب بر طوبت نفیج باشد هفتم تیز بویست و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود و هشتم  
بوی معتدل است که متن آن بدستور متن بول اصحاب بود در سن لایق و سبب آن نفیج است و علم  
اسباب غیر طبیعی و این احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد نشده  
چنانچه مثلاً خوردن خردل بوی بول را تیزی سازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران  
و جوز و ادویه و بزرگ شفا و اشباه آنها بوی بول را شبیه بوی خود میسازند اما حالت  
خاصه کفک بود که بر سر آب می آید و سبب حدوث وی غلظت باد باشد بارطوبت  
و استدلال بدان از چند وجه بود اول از لون وی اما سبب زردی و سیاهی غلبه صفرا  
و سودا باشد و مندر بود و پیرقان و سبب وی رنگ کفک نیز در بول زرد گونه مرغن  
و سبب اون دیگر ما واضح باشد دوم از بیکاری وی اما سبب آن غلبه نفیج و خامی خلط  
باشد سوم از بزرگی وی چهارم از دیر ماندن وی و سبب این هر دو لزوجت و غلظت  
موا بود و قلت و منی جمیع این بویه دال بر نفیج باشد اما حالت سادس مقدار بول بود  
و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و معتدل طبیعی و قتاد اما سبب قلة یا بسیاری تحلیل و بول  
از قصب سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزهای خشک و کم خوردن آب و ترشها  
و یا گزیند اجابت شکم و یا شده که مانع خروج غلیظ باشد و تعدد موضع شده شاید آن

و میل مواد نامی بجانب جلد چنانچه در استسقا یا ضعف قوت بهضم و تصحیح و دفع  
 و اما سبب کثرت یا بسیاری خوردن آب و ترهیا و یا استقراغ فضول در جسد  
 بقوت طبیعت و حصول خفت و راحت متعاقب آن شاید آن بود و با که اختن اعضا بود  
 و حرارت محرقه شاید آن باشد و سبب طبیعی ظاهریست اما حالت سابعه رسوب بود و استسقا  
 بدان اثر سفت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفده نوع بود نوع اول طبیعی  
 که سپید و متشابه الاجزا و متخلخل متصل بود متشبه رسوب کلاب و سبب آن بهضم و دفع  
 طبیعی باشد نوع دوم خراطی است که اجزای آن از کثرت عرض و ضخیم شدن است و چون  
 و این یا سفید بود و سبب آن تراشیده شدن و ریش متشابه باشد و یا سیخ بود و غیر تره و  
 آن تراشیدن ایش کرده بود و جلد اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاد و مفسد بود  
 نوع سوم فلسی است که شبیه بود بفلس ماهی و این یا تیره رنگ مکه بود و یا نیلگون و  
 هر دو تراشیده شدن اندامهای اصلی باشد و بدترین اصناف رسوب است نوع چهارم  
 تنحالی است که پارهای آن کوچک است از خراطی بود لیکن سطر تر باشد و سپید گونه بود و شبیه  
 بسوس سطر و سبب این جرب متشابه یا عروق بوده با که از ریش اعضا لیکن آنچه از گوازش با  
 او کن بود و حرارت و ضعف غالب شاید آن بود آنچه از جرب باشد کنده بود و تقدیم یکم  
 و خارش بن قضیب شاید آن باشد نوع پنجم قشوری است که به پارهای پوست درون پاره  
 و سبب این آنچه از جرب ریش متشابه و کلیه بود نوع ششم صفاحی است که شبیه بود به صفاح  
 خورد و در تخن قرون بود از قشوری سبب این اکثر سبب خراطی باشد و گاه بود که سبب  
 آن سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر کرده و سرخی و تریگی شاید آن بود و یا اندر سر  
 و لون آن بغایت تیره باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن باشد نوع هفتم  
 کرسی است و اجزای آن بزرگتر از تنحالی باشد و سرخ بود و بغایت ضخیم شبیه گدازه  
 و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و کرده و یا سوخته شدن اجزای جگر  
 و یا اجزای کرده بحیت حرارت عظیم و آنچه از جگر آید سرخی آن بسیاری زند و آنچه از کبد آید  
 گر آید و نادر بسیاری مایل باشد و حال صاحب آن هم بغایت بد بود و حتی آنست که این جملگی نادر



اعضاء خراطمی اند نوع هشتم سولقی است و او را دوشینی نیز گویند و اخراجی آن خردتر از تخالی  
 بود و نسبت با یکدیگر مخالف باشند و صغرو کبر و سبب وی یا گدازش گوشت بود از حرارت  
 قوی که خشک آنرا همچو زرد ابی کند انگاه خشک گرداند و همچو پستی سازد بلون زرنج سرخ و یا  
 سوخته شدن خون بود و سرخی لون و تیرگی شاید آن بود و یا گدازش اعضای اصلیه با سید لئون  
 اوکی و ضعف شاید بود و یا جرب نشانه باشد و شاید آن مذکور شد نوع نهم لحمی است  
 که بسیار می ریزد گوشت ماند اگر بدست بماند و ریزه هم جدا شود و سبب این بیشتر گدازش  
 گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دمی است یعنی جرب و سبب این  
 بیشتر گدازش پدید شد و رجه بود و آنچه با آب آمیخته باشد از غیر حلالی کرده از دور تر آید و گاهی  
 استفراغ فضل جرب باشد نوع یازدهم دمی است و مده ریم را گویند و سبب آن بر  
 قرحه بود و در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت  
 رطوبات خام بود و در تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع منفع گردد و گاه باشد که بحران  
 عرق النساء بود و یا بحران جمع مفصل بود و خفت متعاقب آن شاید بحران باشد و مخاطی بی بلون  
 و دیر اخراجی آن از همدگر ستفرق شود و همچو مخاط بخلاف دمی و آنچه از مخاطی لطیف باشد در وقت  
 نضج پدید آید امید خیر باشد نوع سیزدهم شری است که در طول بشعر ماند و سبب این بسته  
 رطوبات مستطیده بود و در مجاری ضعیفه بقوت حرارت عاقله و آنچه سرخ بود از گروه آید و آنچه سفید  
 بود از آلات بول آید و گاه بود که بدرازی شیری باشد و جالبینوس گوید که این نوع رسوب را  
 خطر نباشد نوع چهاردهم رملی است که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ کرده  
 نشانه بود و یا بسته شدن اندر آنها آنچه سرخ بود از گروه آید و آنچه سفید گویند از مشانه آید  
 نوع پانزدهم رادی است که بجا کستر ماند و سبب این بسیار ماندن بلغمی یا مده باشد و در غشوی  
 تابان جهت لون او کشته بود و اخراج آن از هم گسته و گاه بود که حرارتی در آن نیک اثر کرده  
 و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم علفی و موسی است که با خون آید و یا خون بسته ماند و این یا  
 کبد بود و نیکی مانده رسوب و خون با بول شاید آن باشد و یا جرح است نشانه و مجاری بول  
 و تیز خون از بول شاید آن باشد نوع هفدهم شمشیر پاره است و سبب این ضعف مده

و ناگواری در طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار نوزدن شش و میسر شود و در سبب  
از کمی و بسیاری رسوب است اما سبب بسیار آن غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی بخلاف  
این باشد و چون بنایت کم بود دلالت بر عدم نفیج کند و یا برسد که مانع نزول آن بود و جوانا  
واضح و مردم لاغرا اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان صفراوی صورت  
محسوس نباشد و اگر اندکی محسوس شود غمام دفع بود و وجه سوم از کیفیت رسوب  
مثل لون و بوی و سبب آنها از مباحث سابقه فی الجمله معلوم شد و بتفصیل تقریباً  
النهار الله تعالی و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوان تشابه اجزاء را گویند و سبب  
آن در رسوب محمود تمامی نفیج بود و در غیر محمود عجز طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست  
که آن اتصال اجزاء را گویند و سبب آن در رسوب محمود عدم ریج و نیکی بهضم بود و در غیر محمود  
عجز طبیعت از تفریق آن و مثل تشمت که آن عدم ملاست را گویند و سبب آن در محمود و غیر محمود  
عکس سبب ملاست بود و وجه جسم از مکان رسوب است و رسوب باین اعتبار سه قسم بود یکی غما  
که بر سر آب است و آنرا اسباب ضعیف و طاقی نیز گویند یا اعتبار قوت و غلط و سبب این قلت نفیج  
و تضعیف باد بود و در رسوب او دم متعلق که در میانگاه آب قرار یابد و سبب آن نفیج فی الجمله  
و قلت ریج متعده بود سوم راسب که در ته آب نشیند این عدم ریج و نفیج تام است و مخفی نماید که در  
رسوب نیک استدلال برین وجه صحیح و تمام بود ولیکن در رسوبهای بدترین وجه دست نیافت  
بلکه راسب از آنها اکثر سبب حرارتی محرق باشد که ثقل را تحلیل لطایف کرده و اخصیت آن گداخته  
و یا بجیت بر دی که اجزاء و کثیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این سباب مذکوره بود و گاه با  
که با وجود قوت اسباب مذکوره با وی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و غمام اکثر سبب غایت  
قلت آن اسباب مذکوره باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احراق  
لطایف آن نموده باشد و آنرا اسباب بر آورده باشد همچو تضعیف ارخته و غیره و گاه بود که با وجود  
قوت اسباب با وی بسیار باشد که افعال را بر سر آب آورد پس ازین دلایل واضح شود که بدترین  
اقسام از رسوب سبب و متعلق بعد غمام که آنها را ریج قوی یا فراط حرارت تضعیف نموده باشد  
و بهترین غمام بود که از غیر ریج باشد بعد متعلق که نه از ریج بود و از رسوب نیک بهترین راسب بود

پیشین بول که در وسط قاروره بود پس غلام و چه ششم از زمان به ششم و بهم در سوب آمدن بود  
اما سبب زود به نشستن بهم در آمدن سوب قوت طبیعت و یکی نضج و لطافت خلط بود  
و سبب دیر بهم بر آمدن و دیرینه نشستن بخلاف این باشد ولیکن باید که به سبب مخردگی بود  
و چه ششم از بیات اختلاط سوب یا بول است اما آنچه بخت آمیخته باشد و هیچ ممیز نگردد  
سبب آن در کبد و اعضای بالایی باشد و آنچه بخت پیتر کرد و سبب آن در قضیب و اعضا  
قریب بدان باشد و آنچه متوسط بود در تمیز و عدم تمیز سبب آن در اواسط بدن باشد و آنچه  
سایر احوال بدان اشتباه نمایند اینست فی الجمله بیان اسباب حالات بول و طرق استدلال  
احوال از آنها و تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها تقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی و چه آنکه  
بول لائق حال اطفال سپید شیرگون بود مناسب نوزادش مزاج ایشان بول لائق حال کودکان  
غلظت تر باشد و سحاب مضطرب پراکنده باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوت مزاج ایشان  
باشد در جدا کردن سوب از آب و غلبه فضلات خام در بدن ایشان از جهت پر خوردن  
و حرکات بی ترتیب از اینجا است که گفته اند که بول کودکان در احکام اعتدالی نیست و قلت  
سبب تولد صفرای صایغ و بدبوئی کنند در بدن طفل و کودکان واضح است و بول لائق حال  
جوانان معتدل القوام بود مایل به ناریت و بول لائق حال کول مایل به سبک و رقت بود و باید  
که بواسطه بسیاری فضلات که در تن ایشان پدید می آید غلیظ گردد و فی الجمله غالب آید و بول  
لائق حال پیران سفید رقیق بود و سبب سردی مزاج ایشان و ضعیفی شانه و اندر بیشتر وقتها  
با وجود سپید از شایه بسیاری خالی نباشد و هرگاه بول پیر سخت غلیظ شود علامت تولد  
سنگ باشد و بول لائق حال زنان در جمیع احوال غلیظتر و کم رنگتر و بی رونق تر از بول مردان بود  
و مراد از بی رونقی کم صفائی و کم درخشانی است و جمله بواسطه آنست که میضم ایشان ضعیفتر است  
ایشان بیشتر است و منافذ و قعر فضول کشاده تر و پا لودن فضول ایشان از سفید بول به هم پیوسته  
و فرق میان بول زن و مرد آن بود که بول مرد هرگاه که مجسم باشد تیره شود و تیرگی آن سیل سودی  
کند و بول زنان از جنس باندن تیره نشود از هر آنکه ثفل بول ایشان با آب نیکو تمیختن بود  
و اگر اندکی شود تیرگی آن سیل بفر و سودی کند و اندر بیشتر حالها بر سر بول آن کفک بود و بسیار

که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول وی نقلی چون برشته اندر هم شده و این غیر از رسوب  
شعری بود و طریق گرفتن بول جهت ملاحظه نمودن چنان بود که نخست شیشه سپید نازک  
صافی بر شکل مشانه بزرگ چنانکه تمام بول اندران کبچد بدست اندر آرد و آن شیشه را قاروره  
میگویند انگاه از پس آسایش غراب تمام و هضم شراب طعام دران بول کنند و مدت یک ساعت  
نخستی تقریباً از اینند تا وارگیرد و خیر و شر آن تحقیق و وضوح یابد آن هنگام طبیب عرضه کند  
چنانچه حرکت نکند و باید که همیشه را و آب را از گرد و باد و سردی و گرما منفرط و حرارت آفتاب  
حفظ کنند تا بسبب تاثیر آنها در دلیل تعزیرات پدید نیاید بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت  
بر آن اعتماد باشد و متغیر نشود تا قریب شش ساعت تجویز کرده اند و حق آنست که بعد دو ساعت  
آب بتغییر میگردد و احوال آن معتد نبوده تا قریب هفتی هنوز قرار نیافته باشد احوال آن بهم معتد  
نبود و مخفی نماند که این در جمله احکام شروطست بعد مخرجات خارجی و داخلی مثل صواب و اعراض  
نفسانی و تعبها و جماع و تحلیلات منفرط یا استفرغات و غیره اکثر احتیاس و شباهه اینها  
و اما دلالت حالات بر از بحالات بدن بدانکه بر از چون فضله هضم معده است و گذر او بر  
واقع است و در موضع کثی نیز واقع است پس بالذات خبر دهند بود از حال معده و امعاء و همچنین  
از حال بعضی اخلاط که در این اعضا با آن مختلط گشته و بواسطه این احوال از اکثر حالات بدنی خبر دهد  
چنانچه تقریب مفصلاً معلوم گردد انشاء الله تعالی و حالات کلیه بر از که از اجناس اول او  
گویند نه است اما حالت اولی لون بر از بود و از جمله ألوان دی طبیعی ناری خفیف التاثر  
باشد زیرا که الثقال چون از معده با معازر ول کنند مدتی انجامت نماید بر حسب اقتضای طبیعت  
تا بقایای لطافتی که در وی باشد از ماسار تها بجزک منجذب شود بر سبیل مصروفات لثجی  
که بر سطوح امعالاتینده شده است تا مضرت الثقال را از امعاء باز دارد و در و مارا مانع اید از در  
فساد و تعفن الثقال که بکثرت حاصل شده فلکن آنختی صفرا از زهره برود با منصب میشود و با الثقال  
مختلط گشته امعاء بلذع آگاه میسازد تا دفع ثقل کنند چنانکه در بول معلوم شد و از مخاطه الثقال  
کیلو سحیفه سفید گونه با آن صفرا این لون پدید می آید پس افراط بر از درین لون بی شبهه بواسطه  
حرارت و غلبه صفرا بود و تقریط و بیاض آن بواسطه برد فراج و قصور هضم و یا غلبه بلغم و سده

در مجاری انصباب صفرا و آنچه بده و قیج ماند سبب آن دبیله باشد در امعاء  
باشد که سبب کم ریاضت کردن ثقل شبیه بده و قیج شود و آن نافع شود و دفع ترل  
کند و فی الجمله اکثر اسباب تغیرات لون بر از اسباب تغیرات لون بول بود تعیین  
بشواهد توان نمود و جمله مشروط بود بعد م ورود و صواعق خارجی و اما حالت ثانیه بوی باز  
بود این متن یا بیشتر بود از متن بر از طبیعی و سبب آن یا ذوبان عضوی باشد و یا کم  
اختلاط عفن و یا بدیضم و یا غلبه حرارت و یا خوردن منتنات و یا خوردن کم از متن طبیعی و  
سرعت خروج بود بواسطه زلفی در امعاء یا به ترشی مایل بود و سبب آن غلبه غم ترش باشد  
و اما حالت ثالثه مقدار برابر بود و این بیشتر بود از مقدار طبیعی و سبب آن کثرت فضول  
غذائیه و غلبه قوت دافعه باشد و یا کمتر بود و سبب آن غلبه قوت حاذبه جگر باشد یا  
ضعف قوت دافعه امعاء و یا غلبه احتباس آن در رودها و یا خوردن کرمان از او اما حالت  
رابعه قوام برابر بود و این یا رقیق تر بود از قوام طبیعی و یا از معهود و سبب آن یا ضعف  
بود و یا ضعف جاذبه که سبب سده ماسار یقا و یا فرو آمدن نزلات از سر مجده فاسد  
ساختن غذا و فروغز اندین بسبب از بهضم تمام معده و مض ماسار یقا و یا زود بیرون آمدن غذا  
بسبب دیگر مثل تناول مزقات و یا خشک تر بود و سبب آن یا تحلیلالات باشد بواسطه  
و یا حرارت که نشف رطوبات کند تخصیص در کبه و گرده و یا کم خوردن آب و تریا و یا خوردن  
غذای خشک و یا بسیار رفتن بول و یا بسیار ماندن ثقل در امعاء و یا خشکی مزاج و یا لزج القوام  
و سبب آن بالزجت غذا باشد و یا خلط لزج و یا گدازن عضوی اصلی و غلبه رنتن سقوط  
قوت شاد این بود و یا مختلف القوام بود مختلف از رقیق و کثیف و سبب آن گشتن  
انفال یا به تبس بود بواسطه منفی و حدوث اسباب ترقیق بعد القبض بخت و لغز اندین  
انفال خشک را و اما حالت خامشیت برابر بود و استدلالات از ارتفاع آن کند چنانچه ثقل که  
شبیه بود بزل کادی و ربوی و خفت اخرا و سبب آن غلبه باد یا باشد از جبت قلت  
حرارت نفع کننده و اما حالت ساوسه وقت خروج برابر بود و این یا زود تر واقع باشد  
از زمان خروج بر از طبیعی یا از مدت معناد و سبب آن بسیار آمدن صفرا با امعاء باشد



فرورد در مرقعات یا دفع طبیعت بود چنانچه در بحر آنها و غشت متعاقب آن شاید این بود  
 و یا ضعف ماسکه و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات و ضعف هضم و یا رقت فضلاء  
 و ضعف متعاقب آن شاید آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت دفع بود یا تاملی  
 قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا تنگی مسام و یا قلت رطوبات و سبب نبودن  
 آن یا استحصال جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بر دی که از خارج بود و یا قوت طبع نبود  
 بر دفع و یا قلت رطوبات بنحایت و یا توجه طبیعت بشغلی داخلی و یا خامی اخلاط و کثافت آنها  
 و اما حالت ثانیه لون عرق است و این یا زرد بود یا سپید و یا چرکن و یا خونابه مانند اما سبب  
 زردی غلبه صفرا بود و سبب سپیدی غلبه بلغم و رطوبات بود و سبب چرکی غلبه سودا بود  
 و سبب بودن آن بلون خونابه ضعف قوت ماسکه و رگها بود و گاه بود که خون غشت غلیظ  
 و فاسد بود و غذائیت نداشت و اندامها آنرا قبول نکند و طبیعت دفع آن طلبد و عرق چنانچه  
 باشد شود اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود سبب آن ترشی بلغم باشد  
 و یا تیز بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه وحدت صفرا باشد و یا گنده بود و سبب این  
 عفونت اخلاط باشد و یا گرم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد  
 و یا خوش بوی بود و سبب آن پاکی بدن باشد و اما حالت رابعه طعم عرق است و سبب  
 طعم همین اسباب بویها باشد و اما حالت خامسه کیفیت عرق است و این با سرد بود  
 و سبب این در تنه های حاده عجز طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع دفع خلط خام  
 و غلبه و عدم وفای قوت بمدت لایق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر  
 تنه های آهسته خامی خلط و وفای قوت بمدت طبع و تحلیل آن در غیر حمی ضعف حرارت بود  
 بواسطه ورود مبردات در حین کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت  
 طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت سادسه توام عرق است چون لزجت  
 و سبب آن لزجت مواد بود و مثل غلبه رقت و سبب آن رقیقی مواد بود و یا تنگی مسام  
 سبب کثافتی حادثه از بر دی و یا زدوایی و اما حالت سابعه قوت و ضعف بیرون آمدن

عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت دافعه بود و سبب ضعف آن غلبه قوت ماسکه بود  
و اسباب ترکیب این احوال هم مخفی نخواهد بود و زیادتی و ضووح تقریب حاصل گردد و ان شاء الله تعالی  
و شرط صحت و اعتماد این دلایل هم همانست که در دیگر انواع دلایل گفته شد و الله اعلم بالصواب

### باب دوم در بیان حفظ الصیحه

که اعظم مقاصد طبی است بدانکه صحت عبارتست از ایستادگی بدن که بواسطه آن افعال بدن  
بسلامت باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارت  
از دو دادن طبیعت و مزاج صحیح را بندهای حکمی در استقرار آن مهیت مذکوره تا حالت ناپی  
بالنسبه الیه را قبول کند بسلامت و اقتضای این باب تبرکاً و تعالماً بفرایند و فرایند کلمات ایشان  
حضرت خداوندی ابوی پناهی خلقت برکات بدایه میشود و قوله العالی قال رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم المعدة بیت کل دار و الحمة رأس کل دوار بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین  
که معده خانه علتها بدان سببست که طعامهای مختلف و آبهای مختلف در وی هضم میشود و  
طباع مختلفه و کیفیت متضاده در وی جمع می آید و هضم مختلفات و جمیع متضادات بوی  
و شوار میگرد و بدان سبب اکثر مردم را معده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی را که خوردنی کمتر  
یافت باشند و آنچه خورده باشند نسکو هضم شده باشد و هضم پسندیده عادت کرده باشد  
اما هر چه هضم وی معده را عادت نشود و شوار نباشد پس در معالجه جمیع اعضا عادت را تقویت  
باید کرد و چیزی که در تنه رستی عادت هضم آن نکرده باشد بیماری هضم کند و هضم باید از معده  
بدان اثر عادت بمرتب است که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او نفاذ هر شود و انواع  
بعاوت زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر زهر هیچ دوائی دفع نتوان کرد بدانکه زهر غذا که  
غلظت تر باشد و جوهر وی تنبیه تر خورنده و عادت کننده از اعمد راز تر و مرض کمتر بود زیرا  
از قبول آثارش و تغیر بعید تر باشد و غذائی شربت لطیف اگر چه زود هضم شود معده را ضعیف  
کند مثل کشتی گری که با کودکان کشتی گیر و کم زور شود و خوب بازی که با کهنه باز باز و کم باز  
شود و سخت کمافی که از نرم کشیدن و کاهلی نرم کش شود و اگر چه غذای محمود و فصل محمود  
حاصل میشود لیکن زود شوار و تغیر میگرد و موجب مرض میشود و متطینان و صحرا نشینان



از آنرا که اعصاب را از دیگران می بینند که قوت بسیار و عمرهای دراز دارند و اکثر اوقات تندرست  
 می باشند و سریت خواران را و کسانی را که بعد از لطیف معتادند می بینند که ضعیفتر  
 اند و مراض گوناگون مبتلا و از غلط فاشن خود هیچ متنبه نمیشوند با وجود که در کتب  
 که هر چه لطیف است زود متاثر از غیر میشود و هر چه کثیف است دیر متاثر از غیر میشود و همچنین  
 دلیل ساخته اند که هر چه کثیف است دیر و بد هضم میشود و آنچه چنین شد موله و مد خلط  
 بد و علت گردد و حال آنکه این سبب نسبت با غیر معتاد است اما چون عادت شود نیک  
 و زود هضم شود و هر چه چنین باشد موله خلط نیک و مد و صحت شود و بسبب کثافت و متغیر  
 گردد و در تحلیل پذیرد و موجب عمر دراز شود و انشا الله تعالی سبب هر غذا که فراختر  
 بود بهتر بود اما چون عادت نباشد بد هضم شود و زیان دارد و هرگاه عادت شود نیک  
 هضم شود و سود دارد و عادت باین هم دخل تمام دارد زیرا که اجزای اصلی بدن در  
 از غذای بد و ادرست و عادت مرضه نیز دخل تمام دارد و عادت را تأثیر بسیار است مثلاً  
 کسی که هیچ رنجی و مشقتی در ریاضتی نگشیده باشد در این که حرکتی تحلیل مواد بسیار شود  
 و ممکن که برض انجامد و کسی که مشقت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت و ریاضت نکند  
 بیمار شود و کسانی که خوردنی کمتر یافته باشند هرگاه لغت بسیار یابند و بدان طریقی که  
 در کلیات طب گفته اند حفظ صحت نکند با انواع مرضها مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز  
 و این هنگام اگر کسی نظریعادات مریض کرده علاج کند بزودی صحت یابد و ایشان حیران  
 مانند و ندانند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلذا اقال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم العاد طبعیه خامسه بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت  
 بترقیق و تجربه بهتر و معتد تر بود از باقی استدلالات و هرگاه از احوال مردم با خبر می شویم اصحاب  
 اصحاب ریاضات را می یابیم یعنی معتادان را که بحجت ریاضت و عادت اندک مشقتی بر نفس خود  
 حل کرده باشند و جمعی که از حقیقت این سبب خبر ندارند گمان برند که اگر سنگی کشیدن را  
 و این باطل است چه ریاضت عادت را گویند اگر یک سنگی و ثنگی کشیدن عادت کرده باشند  
 مراض باشند چون دیدیم که اکثر مراضیان مسیح میباشند و دستم که ریاضت حفظ

صحت است و غذای اصحای غذا می تواند بود و اگر غذای ایشان غلیظ و پرقوت میباشد  
و کشتی گران زورگران این سئله را نیکو میدانند و چون در لقب ترناضان نیز افرای واقع شود  
بیمار شوند و در مخاطرات افتند زیرا که لقب مفراط بیرون از عادت است و غذای این طایفه  
بغذای چرب و قلیه برنج بریان گوشت های بریان فربه و نان های قلیه و بورانی و کباب های  
نیم خام و کماچ های و قاتق های است و قروت بود و شیرین با کم خوردند که حرارت برافروزاند  
و بیم تب باشد و شیرینی خود اکثر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کرد آن گرا  
بسال های بسیار عادت کنند و بیماری ها کشند و اگر جان بسلاست بزند صحیح شوند چون عادت  
شده باشد موجب حفظ صحت گردد و اگر غذای اصحای که غیر زورگرانند نان های جو و قلیه  
یا گندم یا جاورس و گاهی غیر قلیه بود بادوغ و راست و پاییز و آشفته های بدنیه و با رغبت  
فاتق کرده و یا بدوغ و قروت و آشفته آن فایده دوع و راست جمیع اصحاب را موافق بود و چنان  
طبع حیوانی اکثر مردم را مناسب آید و کسانی که بکبت نظر کرده اند مقلدانند و دوع و راست و کرب  
و سایر ترشهارا منع میکنند خود اکثر مریض باشند و کسی بحفظ صحت بطریق ایشان  
نباشد و این غذا که عذرم بحسب تجربه اکثر مردم را حقیقت اینها معلوم گردد جمله غذای غلیظ  
و این هنگام بحسب این تجربه رتیغ اگر کسی گوید که حفظ صحت بغذای غلیظ می باید کرد صحیح بود  
لیکن قبل از تمسک این مقدمات این سخن بس عجب مینماید فافهم و اتبع و میوه خواران کم است  
باشند و اکثر جاها که میوه بسیار بود بیماری بسیار بود اما اگر کسی بیک میوه یا دو میوه عادت  
کنند بسبیل ریاضت خورد یکمن که مدو صحت گردد مثل انگور که در بعضی ممالک سال بسال بسیار  
و خرزهره و انار تخصیص خرزهره خوب که نفع بسیار دارد و خواص نکوشش بسی است اما میوه که  
هر سال نگاه نتوان داشتن عادت را نشاید اما علاج مرض را شاید بحفظ صحت و او میوه  
خشک را چون همه سال نگاه میتوان داشتن اگر عادت کنند زیان ندارد اما آنچه شاید  
میوه خوار و شیرینی خوار صحیح طویل العمر کم یا نیست و عرض از شیرینی خوار و میوه خوارند  
که گاهی خوردند چه این خود اکثر مردم را میرست و اصل غذای صحیح نان بود و آش آردینه  
و برنجیه اما صحت برنج خوار کمتر از صحت جو خوار و گندم خوار بود و بر بعضی و اما عادت کرد

چون زربنج و کس و بلاد و امثال آنها حافظ صحت را جاز است بلکه او را ناچار است ازدوا  
 که در او تخدیری و یا مساک قوی باشد بکسر و غیر آن چه تحلیل بسیار است و چنانکه غذا  
 بدل می یابد تحلیل قوی بدن نمی یابد پس چیزی که حفظ قوتها کند بین نوع مذکور تواند بود و اول  
 سموم است پس جوز مائل پس جوز بوا و اما شبها لیکن بیکه و اقتصاد را ولی باشد سبیل  
 عادت و هر غذا که حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتها می نخشی باقی بود که بس کند و آیه کریمه  
 کلو و اشربوا و لا تسرفوا بدین معنی شاهد است و کم خواران با اختیار بغیر افراط دایم سندرست  
 باشند و حمام حافظ صحت را مندرست و خواب روز بسی زیان دارد و شب بسیار صحت  
 هم زیان دارد و خواب و بیداری هم بر سبیل ریاضت و عادت باید و جماع هم زیان دارد  
 بلا خلاف مسئله آنچه گفته اند که در مستان طعام گرم بالفعل باید و در تابستان <sup>بفعل</sup> سرد  
 باید حق است که طعام سرد کرده خوردن اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که الاوان <sup>بفعل</sup> طبعی  
 طبیعت را مستحضر سازد راست است اما آنچه گفته اند که دفع مضرست حلوجا مضر و حامض و تند بکمال  
 و بالحق تنبه و حامض کنند بعینه همان جمیع الاوان <sup>بفعل</sup> طبعی است و مضر بود و آنچه گفتند اند که پیوسته  
 در صحت همچو ترک پیر نیست در مرض یعنی معتاد که در مرض ترک بعضی عادات کرده باشد  
 باز بر سر کار خود رود در صحت و پیرنی که در مرض فرموده بودند ملازمت نکنند نه آنکه هر غذا  
 کند و آنچه گفته اند که غذای صحیح صفاوی میبرد و مطب بود که هر خطایی را غذای مخالف فرموده  
 چون التفتی که صحیح را بمعتاد حفظ صحت باید اصلا التفات بدین سخنان منهای چه این مسئله  
 در دفع مرض مناسب بودند در حفظ صحت زیرا که مردم گرم سلیب گرم مزاج اند و هندیان اکثر  
 اودیه حاره خورند و اینها حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر خرد و امثال آن خواب  
 مینمایند و این خود از شهوات است و مردم ترکستان و کوستان سیراب سرد سیراب  
 بدوغ و آب است و سرکه و امثال آنها مشغول اند و حفظ صحت بدینها میکنند تدبیر مشرب و خانیان  
 که آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از حرکت های غنیف چون جماع و غیره  
 نخورند و اگر میسر بوده باشد آیها که مردم آزموده باشند بهتر است که خورند و اگر آبی که معتاد  
 بود بهتر است هوای هوای قوی را ملازمت کنند بر سبیل عادت و از هوا های مست

و غرض مبلد طواعین برپیر واجب اند اللهم ففعلنا هذا و شراب مسکر در حفظ صحت هیچ نفع ندارد  
 زیرا که از خارشش در دوسر خیزد و مرض چگونه حافظ صحت تواند بود و معذوب باشد من الغلط تدابیر الحکماء و الکرام  
 اما حرکت و احتمال اندک تعب و مشقت در حفظ صحت بدی بزرگست و این امر را مقدار بمردم مقدار باید  
 مثل سواهی متحمل و پیاده رفتن کمان کشیدن غیره و حرکت بر سیری و عقب طعام زیان دارد  
 چنانکه برگر سنگی اما از عادت غافل نباید بود که بعضی را عادت چنان بود که سیر خورند و سوار شوند  
 و بسیار تیارند و همیشه صبح و یقوت باشند و بر سیری از طعام جمیع مضرب و معذور و غیر مقدار را  
 لیکن معذور را کمتر ضرر کند و برگر سنگی و تشنگی هم مضرب بود و آنکه او را جماع کردن ضرر نکند هم یافت میشود  
 بلکه ترکیب جماع مطلقا او را مضرب بود آگاه باشش تا در هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی ریاضتهای است که  
 مفیدست مقدار لیکن با تخم طریقت مثل چکان زدن اسپ تا ضیق در کشتی نشستن و بر بواضع بر  
 چون زردبان و بالای درخت رفتن از زیسمان متعلق با خوردن و سیاحت و غرق آبها کردن  
 و بر روی یخ دویدن از بلت برپا جیدن و امثال اینها و بهر حال ترک اینها اولی بود و انجامه آن ضرر  
 واقع شود احتیاط بسیار باید کرد و ذلک در حفظ صحت مدد بزرگست و اسلام ای سعادتمند چون  
 طالب فطرن برین مسایلی که حضرت مدظل الله العالی افاده فرموده اند تنبیه تامل نماید و بطریق حکمت عمل آورد  
 مقصود حاصل گردد و از طول و عرض تدابیر طایفانغ شود و خیر الکلام باقی دل و اگر فرید بدین  
 خواهی بد آنکه حفظ صحت میسر شود و اینها از قوت مزاج هیچ و کمال این حال حاصل نشود الا با است  
 فرمودن طبیعت بحفظ قوی از تحایل منوط و احتیاط و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود  
 اقراط حکیم از آنچه گفته که الطبیع خادوم الطبیعت نیست که مادام که این طایفه را حاصل  
 نشود باونی سببی تخیر گردد و از آنکه آن بزودی متعسر بود و چون این تنبیه میفرماید دانسته شود که آنچه  
 اطباء فرموده اند که تنقیه کنند با ستفراغات در عایت مزاج با غذیه و اشربه متفاده و تبدیل  
 طبیعت بضابطه آن عادت فرمودن طریقت است بعجز و ضعف بلکه بتولید و تحریک اضطرار بر وجه  
 طبیعی چه محسوس است که مردم چون در ارتکاب امور شاقه مثل کمان سخت کشیدن و با خضم  
 یقوت کشتی گرفتن و حمل اشیاء نمودن امثال اینها هر کار بخودی خود اشتغال نمایند چون عادت  
 شود سهولت صادر گردد و از این سبب وجه کلفت و وحشتی در نیاید چون بعد و دیگری باشد

سنان تواند که بکشد آن اگر شوند تعجب و حشت یابند و همچنین چون بسیر تراشیدن و چرک ازین  
 و در کردن عادت کردند هرگاه از موعد اندکی گذشت و ششما چون صداع و خارش و دغده  
 پدید می آید و اگر بدین عادت نشده باشد زیاده و حشتی ندارند پس بن قیاس کن عادت فصد  
 و حجامت و قی و اسهال و غیره و تناول اغذیه و شراب متضاده و ادویه مغیره مزاج را و تخلف  
 که هر شخصی را مزاجی لایق حال می واقع است و تبدیل اعتدال شخصی لایق حال می جهت حفظ  
 صحت موجوده وی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل ارکان شش باشد و موجود  
 و غنی تواند بود و آنچه از عدل در قسمت شش بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است خواه صحت  
 صفراوی بود و خواه دموی و خواه ملغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این  
 از مزاج صاحب او اگر چه با حسن نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لایق می بود و حفظ  
 ماکمل با آنکه مزاج معتدل در یار جوع باصل می طلبد و حفظ وی ممکن نباشد و و این سلسله را تحقیق  
 خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت بد آنچه معلوم شد تا در گرد و مرض از دین خود راه ندم  
 بلکه اگر بسبب قوی از خارج انحرافی در طبع پدید آید بزودی دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم  
 قوی مزاج معتدل الصحت هستند که زهر بالقوه مزاج بی تریاق دفع میکنند و در عفونات درمی آید  
 و مسرت نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در رفع مرض و دفع حالت نا طبیعی از فزونی خلط و غیره  
 بیکار نشود نه در حفظ صحت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت مطلقه است که فهم کردی از حفظ الصحت  
 با دویه مقویه سکه و یا خنجره نه عادت فرمودن طبیعت بعجز و ضعف و غیره چه آنها مده و حفظ  
 قوی اند نه دفع مرض و مضیر مزاج بکفایت و غیره با آنکه درین تعویض و اعتیاد مذکور است بهفت چیز  
 واجب بود اول هوا خوب که احتیاج بدو بیشتر است زیرا که روح چون جوهر لطیف سهیل و تخلل  
 اگر کیساعت بکشتن شاق هوای لایق تعدیل نیابد و بخارات و دخانه که در حین طبع روح در دل  
 متولد شده آن هوای مخالف با روح از راه مسام آنها را جدا سازد و بر نفس بر نیار و تشنگ  
 مزاج روح فاسد گردد و خلل در قوی و حیات پدید آید بلکه از راه حدت و حرارت آن اذیت روح  
 بسوزد و یا تحلیل رود و حسن حرکت و حیات باطل شود چنانچه از حال مخوفین مشاهد است و علما  
 خوبی هوا که قوت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قلت وقوع امراض و عفونات

در وی بود چون هوای هستان و فاسن و جبال رستندار و بعضی از جبال و حوالی رستندار  
 و گرد استان باد و غیره راه و بعضی از خراسان ماوراءالنهر و امثال این مواضع چون  
 مشاهده نمایند اکثر جایهایی که هوای بغد خشک و غلیظ داشته باشد آن علامات مذکور  
 در وی بهتر یافته شود چه ظاهرست که روح را تعدیل و راحت که از هوای خشک میشود و از هوا  
 گرم نمی شود و نیز مردم را قوتی که در صین خشکی هوا باشد و صین گرمی نمی باشد و فروزی قوت  
 و طول عمر اهل جبال در اکثر مواضع نیز معلومست و هوای لطیف همچو غذای لطیف زود از کیفیت  
 روید متاثر میشود و تغییر پیدا کرد و بلا شبهه مزاجی که نشو و نما و ورش در وی باید همین حال دارد  
 اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوا لطیف جمع شود ملازمه آن هم نیکواید و رعایت  
 نسبت باین چنان باید که در صین اشتداد و حره بر و قبل از عادت بگرمی و سردی و تن را از آن  
 حفظ نمایند تا بواسطه افراط خون رگها نجوشد و در گرمی نفس شده روح را گرم نسازد و گرمی ناپسند  
 و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و یا بواسطه افراط بر خون در رگها فاسد نشود و آن هنگام  
 مجال حرکت روح نماند و از انحالت ناطعیه پدید آید چنانچه تحقیق آن در امراض کرده اند و انشاء الله تعالی  
 و افراط و تفریط خود در جمیع احوال از حکمت و دورست و مضرا که نسبت با غیر معتاد اطهرست و باید  
 هر چند که عادت واقع باشد تن را از دراک حسد و برد در زمان قیاب حفظ باید کرد که توار و امور  
 مختلف البته تحیر سازنده طبع و مغیر مزاج است و حافظ صحت چون اعتیاد تدریجی است پس خد را ز  
 چنین حالات واجب فلما از مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار هوا بغایت خشک نقل میکنند  
 و بعکس شبیه بدین حالتست هوا فایز را که روز بغایت گرم است و شب سرد و با وجود آنکه  
 نقل او بجا ملتین و فنی نیست اما چون روز مسامات جهت حرارت هوا گشاده بود و انچه بپوشید  
 سرمای شب چون تن رسد و مسامات و احصان جلد واقع شود و انچه محقق گردد و از آن  
 حالات ناطعیه پدید آید چنانچه بتقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی بحکم این اختلاف اکثر جایها  
 امراض درین فصل بیشتر از فضول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت و اسافل از سرمای شب  
 فایز واجب بود و نقل از هوا سلاق سلقا بیکبار اصرار عکس بود زیرا که درین صورت روح متعش و  
 و متسفر بود و در عکس و متسفر و سرمای بهاری همه جا تن را مفید بود و امراض سردی را

فصل کثرت افق و حدیث استقبال و البریج فانه فیصل باید انکم کما فیصل باعضا کلم مصرح است  
و جمیع که بخوردن افق و مقویات گرم عادت میکنند ایشانرا حالتی همچو سباع پدید می آید که از سر پا بر  
عظیم بود راحت یابند و از گرما هر چند اندک بود مضرت یابند و آنرا که مقویات خنک معاندند  
برعکس از اینجا واضح گردد که تاثیر اختلاف هوا و افراط کیفیات آن در امر جبهه معقاده و تقویت نبات  
نیافته واقع و بیشتر است در استرآباد شخصی را دیدم که درستان در میان آبشار شش طبقه  
میخیزد سوراخ کرده در گردن فلکندی و چون در شهر سیر کردی در صیل تها و قتی کج بسته بر پشت  
و مروجه دست و ظفری بر آب در گرد دست داشتی آب بر سر ریختی و بر وضو در آبادی می آرمی  
ریش این بسته آویخته بود مع ذلک اظهار گرمی هوا کردی و چون هوا گرم شدی فیصل دیگر چند جا  
و پوستینی پوشیدی متصل خود را با تاش گرم کردی و چنان نمودی که میزد و سالما بود که بدین  
گذرانیدی تند است و خوش حال بود اما عادت هوا متعفن و مختلط با بخره و اذیت رویه و عادت  
نمودن جسم است و اگر بخت میسر گردد از آن مضرت نباشد و اولی عذر بود از اینجا و همچنین از  
استنشاق هوا سخت گرم که مضرت دل است و اگر چه بعضی عادات بسیار ضرر نکند و دوم آب  
گوارنده خوش که بعد از آنکه احتیاج بدو واقع است چون تریق غذا یا بوق و دقیقه گذراندن  
آن در معده و غیره نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و تریق فصول تابانی  
جست و دفع شدن بهسولت و تسکین اسباب حرارت و ترطیب بدن و اگر چه اگر بیک  
طبیعی آب بهضم و ذوق توان یافتن اما آنچه از مرده و پسمانده بود معتقد باشد آب بسیار مضر است  
و مرکب جهت اختلاف ترکیب با اجزای از نمیه خاص مختلف است و خیر و شر آن بر هر کس  
و عایت خوبی آب بهم کیفیت قوت مزاج و طول عمر شاربان علم آن تولید امراض منسوب به آن بود  
چون شسته و غیره خواه آب چاه باشد و خواه آب کار و خواه آب نهر و خواه آب چشمه و خواه آب  
باران و برف و خواه آب سطح و حوض و آبجکه آن خبر که از درآید و تیز و در سنگریزه گذرد و آنرا  
خبثت برکنار آن ناسته اگر نیک خاصیت بود و رعایت آب چنان بود که از بی طعم گرم آب  
مرد و خورد و اگر صبر نکرده است که در معده آب است آهسته اندک آنک جمع کنند بلکه در وقت  
که غیبت آب یابند ضرر باید خوردن اعتیاد بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طعم گرم آب

نخورند زیرا که معده را سرد میسازد و باضعیف میسازد و غذا را خام میگذارد و برهم میزند و  
 مردم گرم معده و جگر را که بر تشنگی طاقت ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند مضرت نکند بلکه  
 رساند جهت مقاومت با حرارت معده و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام  
 مدام که آب سرد و نخورند اشتها طعام پیدا نکند و این از غایت گرمی جگر بود و معده بسبب سردی  
 یا خارجی و غیر این چنین کسان را جهت سرد شدن معده مضرب بود و عند الضرورت تجرع بر وجه  
 در جمله هیچ قصوری ندارد و بحفظ دندان و اعصاب هم انساب و اولی بود بعد از حرکت های عصبانی  
 چون جماع و غیره و بر نه اشتها و بر سر میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سسل قوی و در صین خواب کردن  
 و در واسط خواب و بر عطش کاذب و غیر تشنگی آب به تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد از جماع  
 چون اعضا گرم شده و مشتاق برگشته و بسبب تفراغ رطوبات منی جذب اعضا  
 مرطوبات را بیشتر و قوی گشته و منافذ گشاده شده آب را بخورد و زود گشاد تعدیل نماید و گفته اند لطفا  
 حرارت غریزی از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکت های عصبانی و بعد حمام نیز لیک میسر حرکت های  
 عصبانی اضطراب شد جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی بعبایت و اما بعد سسل قوی چون افروغ  
 عروق گشاده و جذب بیشتر است و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تعدیل نماید و گفته اند  
 میسر زود تر رسد و بیشتر بود و دیدیم حکما میهند که سسل خورده را چون افراط سهال میشد و یا  
 سسل بخون آوردن می انجامید آب سرد و دغ سرد و کرده کاوی میخورانیدند و حال استفراغ  
 از آن اصلاح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و دوائی دانا بر نه اشتها جهت آنکه  
 نفوذ او با اعضا را میسر بصراقت اسرع بود و بر معده و بر هم زدن خلطی که بعد از غذا  
 منصب گشته واقع شود و از آن و شتهای پدید آید شخصی در قاین بود بصددال فریفته و اگر اوقات  
 سوزست و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و داب او آن بود که هر شب چند عدد بچ کاسنی را  
 شکسته و نیم کوفت در کاسه آب افکندی و بر هوا بیرون نهادی تا سرد شدی علی الصبح  
 بر نه اشتها صاف آرد و کشیدی و نفع عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصوت همین بود بدین  
 تعدیل و اما بر سر میوه جهت اجتماع و تحریک رطوبات مفسده در معده و بد ساختن بضم و با خورده  
 میضه بسیار کند و اما در وقت خواب کردن و اشامی اوقات خواب جهت تحریک رطوبات و تحریک



میزفسد بدماغ زیاده از مقدار حاجت گردقت که خیر گرمی یا خشکی فزاینده خورده باشد و فساد  
 تشنه شده که آن هنگام صبر مضر بود اما عطش کاذب جهت آن که هر چند آب خوردن مایه عطش  
 قوت گیرد و از تشنگی دارد زاید همان نوع و ششهای مذکور پدید آید اما تغییر تشنگی جهت آنکه چون اعضا  
 مشتاق آب نیستند جذب نکنند و گشت هضم آن در معده رطوبات را برهم زند و معده را سست  
 کند و فساد هضم و سستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که بهیضه منجر گردد و جهت یافتن آن اخطا را در  
 در برهم زدن و فساد معده و آنرا که سمیت ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معده و دیگر  
 و دل غالب بود از خوردن آب سرد در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد در سیدان شخصی را دیدم ملاک را نام  
 که او نهال بود و معظم نهال او آن بود که مدعوی آب غلبه خورده بر محل که فرمودندی چنانچه عادت  
 بدان رسیده بود که قریب یک نعل است آب در کشیدی و اگر گاهی بتبایدی بعضی را در کردی و با یاد  
 دفع شدی و ششهای طعام بسیار در هضم او را تصور نبود از آن فعل مضر قی نمی یافت و طعام  
 همدار سال مطبات بر بدن تخصیص نخبه سرد بالفعل و غیر متغی یا قلیل التغذیه باشد کفایت میکرد  
 و در حفظ الصحة عادت بتقلیل استعمال آنها را را کنی بزرگ میدارند زیرا که بعضی تشنگی و بقاء و طبعیت  
 قابل عفونت و فساد و پدید مطلق حرارت طایفه و غریزی نه منبری که مردمی که فی الجمله سودا و یا سودا  
 پیدا کردند و با وجود که بیس باطبیعی در مزاج ایشان پدید آمده اکثر دراز عمر می باشند و از این طعامها  
 خشک شده و غلیظ آب سرد خوردن مضر نباشد بلکه غذای غلیظ را زد و نیکو هضم گرداند خصوصاً آنچه  
 معطش باشد چون شیر و کشک و اشغال آن و از این شیرینها اگر عطش غالب میشود صبر اولی بود  
 زیرا که شیرینی رطوبات را لطیف و ترقیق میکند و قایم مقام آب نیگردد و درگاه آب خورند از جهت  
 غلبه اشتیاق طبع و مجذوبیت و وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای از آن آب هضم نایافته  
 معروق منجذب شود و از آن فسادات تو لکند و درین فعل سیفیه بسیار واقع شود و آنجا که صبر توان  
 اندک باشد یا بکار دارند و با سبب و میوه ترش کم گیرند از تشنگی زیادند اگر بدانها تسکین شود و اندک آنرا بخورند  
 و در صحن خشکی و اهرام از شراب و باغات بنفایت سسر کرده اجتناب نمایند تا بواسطه جمع برودت  
 و داخلی بخار از غریزی اعضا می ترسید تصور نشود و عطش صادق صبر کردن جگر را مضرب بود  
 و اندک رطوبات نافع واقع شود لیکن مردمی که تشنگی عظیم کشیده باشند شاید که آب سرد بیکبار

در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان بغایت ضعیف گشته بهیچ وجه که آب بسیار خورده یا بنوشند بود  
 که بقیه حرارت بدن فصل بیکبار رسانی گردد و ایشان را اول منضمه و غرغره بسیار باید کردن  
 و اندک اندک تجرع نمودن با لجه ایراد آب و انگشت سرد بیکبار و غلبه بر بدن با جماع مضرب و صفا  
 و اکثر مرضی را در بیم وقوع حالات مذکوره باشد خواه معتاد و کسبی و خواه غیر معتاد و اما استعمال آب سرد  
 از برون در گرم بغایت مفید بود جهت منع اخلاط از تحلیل مفرط و تعدیل حرارت دل و از آله  
 متن و که در آن ظاهر آتشی ملی که بسیار سرد نباشد چنانچه تن را از آن نفرت بود و مکت در آن  
 بسیار واقع نشود که سه مسام کند بهیچ هوای سرد و از آب گرم با آب سرد و بر عکس نقل کردن  
 بیکبار بهمان حکم دارد که در همان گذر شد و در زمستان استعمال آب گرم مناسب بود و در  
 بشرطین مذکورین و در حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم فتنه مسام جلد و تسلیل ایمنه مشتقه میشود  
 و بدن را از آن راحتی میرسد و کثرت آن تسبیل مفید بود و در فایز و بهار آل قیاس است  
 مناسب است لیکن در بهار مائل بسردی و در فایز مائل بگرمی و در محل محفوظ و در بربخلاف تا آن  
 که در روی زرد زود استعمال آب مناسب و وسیع میوانی خود مقتضی آید چنانچه از اکثر جوانان  
 این حال مشاهدست و اما استعمال آب معادل یک و آبهای که اوویه نافه در آن جوشیده باشد  
 از خارج بدن سران اکثر اوقات حافظان صحت را بغایت مفید بود جهت منع عفونات و قوی  
 اعضای ظاهری و شش چنانچه در بحث معالجات بتقریب معلوم گرد و انشاء الله تعالی سودمند است  
 پر قوت که بدل یا تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یکی آنکه اثر او در بدن بماده فقط باشد بمانند حاصل  
 از و خطلی که قبول صورت عضوی تواند کرد چون نان گوشت پخت و امثال آن در این را غذا مطلق  
 گویند دوم آنکه اثر او بماده و کیفیت هر دو بود و آنرا غذا دوای گویند چون کاهو که کیفیت تبرید میکند  
 سوم آنکه اثر او بماده و صورت نوعیه هر دو بود و آنرا غذای و خاصیت گویند چون تفاح که خاصیت  
 که لازم صورت نوعیه است تفریح میکند چهارم آنکه اثر او بجهله بود و آنرا غذا و خاصیت دوای گویند  
 چون خمر که بماده بدل شود و خاصیت تفریح و دفع عفونات میکند و کیفیت تن را گرم میسازد و چنانچه  
 مراد از غذای مطلق غذاست نه غذای مطلق و مراد از پر قوت کثیر غذاست یعنی بکثیر انجری خود  
 مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و غذایه قویه بعضی از صدد باب معلوم شد و بعضی دیگر

بتقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی در عایت غذا چنان بود که چون اختلاف احوال قوای بدنی در  
 ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حس و حرکت و حامله قوت با از بهضم و دفع و  
 و امساک و غیره بحسب انسان عمر ازید و طفولیت تا آخر شیخوخت مشاهد و مقرر است پس بپایان  
 غذا از ابتدای نشود و تا که غایت ضعف قوی است تا محل قوت که کمال قوت است تدریجی باشد  
 قوت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت بهضم بود و اول از غذای محتاد و بوی مرضه و آخر از آنچه محتاد  
 و معتاد اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاده کردن باز یاد افعال و ریاضات  
 بتدریج واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال قوت با ضمه حاصل شده باشد و غذای قوی  
 غلیظ را نیکو بهضم نماید و در بهضم اندیه و اگر چه ناگاه مختلف و یا بشیر واقع شود عاجز گردد و طبع را  
 متغیر سازد و مراد از غذا غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت است  
 و تحلیل کند و بعد از این چون بهراتب کمالت بنیاد ضعف طبیعی شود به تدریج تلطیف غذا و تحلیل  
 تا چون بغایت هر مرسد غذای او قریب غذا اطفال شده باشد و بسیار مردم در این مرتبه  
 که اکثر اوقات تندرست بوده اند و غذا ایشان از اول عمر تا آخر برآرد و گاهی برنج و پیاز  
 و دوغی و یا ماستی و یا شیر که مقرر بوده و مراعات حال غذا بتقلیل و کثرت میگرداند و نه تکلیف  
 و تلطیف و این نوع خود اکثر خلق را واقع است و طریق عام و مجرب است و باید که غذا برشته های صاف  
 خورند تا طبع آنرا نیکو تلقی نماید و بگوید و بر بالای طعام تمام بهضم نیافته و بی اشتها بوس طعام بخورند  
 که چون طبع از بهضم سابق باز نرسد اخته است از بهضم آن عاجز آید و فاسد گردد و دفع و کند  
 و حدیث من کال طعام بشده حرم الله تعالی حکمت علی قلبه شیر بدین معنی است و برشته های صاف  
 صبر نماید که که اخلاط به بدن غذا بمعدّه منجذب گردد و اشتها را باطل کند و طبع را متغیر سازد و  
 صفرا منجذب گردد و از جهت قبول منجذاب در صین ثوران حرارت معدّه و تجویف و در گرمی هوا و  
 دهن و تبوع و زوال اشتها بران گواهی دهند مگر وقتی که بکسر سنگ گشیدن معتاد باشند که  
 آن هنگام مراعات مفرت نرساند و بر اشتها کاذب طعام خوردن حکم بی اشتها دارد  
 و تجا و از معتاد بغیر معتاد خبر بسبیل اعتیاد تدریجی نتوان که از آن مضرات کلیه بدید آید چه  
 چون بهضم آن طبیعت بقبول آن معتاد نباشد نیکو بهضم نشود و بدن آنرا نیکو قبول نکند

و طبیعت آنرا تلقی ننماید دیدیم که سگ را که آردنی خور و پنجهش گرفت در دوزخ اسرار که دیدیم  
 که مرغ خور و پنجهش گرفت و شخصی را دیدیم که شیرینی کم خورده بود و پدران مرضه و شیرین  
 عادت داشتند هرگاه شیرینی خور می چسبید و تن و خارش پیدا کردی و امثال این  
 حال بسیارست و در صین غده بول غایط هم چیزی نباید خوردن تا طبیعت میان دو حالت  
 متضاده متحرک گردد و بهضم بد نشود و مدت طعام خوردن را بسیار دراز نباید کرد که حکم ادخال  
 طعام بر طعام بیضم هم گیرد و طعام کشیف را ناخائیده فرو بردن عاخر کشته باضه و موملم  
 بوی بسیار خائیدن طعام عادت فرمودن معده بود بهضم چیزی نرم و بضعف و مضطرب و خفیه  
 طعام خوردن بیضم ناهموار افتد و مضرب و خوردن طعم مختلفه بود چون فردا در زبان طعم  
 واقع شود و طبع را متحرک سازد و بهضم بد افتد بتخصیص اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود  
 که از جمیع اطعمه که بالخاصیت یافته شده باشند که از جمیع آنها مرضی در بدن حاصل میشود  
 چنانکه از جمیع مایه تازه و شیرین و جدام و از جمیع عسل و خریده و شربت شیرین و خریده و بهضم  
 جمیع دیواس شیر در دماغ حاصل و اعصاب و از جمیع است و تخم مرغ برص مہن و کلف و از جمیع  
 و انار فساد معده و از جمیع سونق و شیرین و از جمیع دوع با غوره در دماغ حاصل و لکهای سبیل  
 و از جمیع شیر و بهضم لکنای پلید و از جمیع است و با قلاهای تر و در شکم و از شیر و شراب  
 و ترس خدر واجب دانند و بسیار دیدیم که مردم از جمیع اینها خدر نمیکند و چون معتاد شده  
 بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدیم که غیر معتاد میان اینها جمیع که در مضرت یافت و اعتیاد  
 جمیع این مذکورات بر سبیل حکمت تدریجی و غیره حکم اعتیاد بموم دارد و نمیکو بود چه گاه باشد  
 که با ضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود مضرت نکند و آنچه جمیع آنرا این حالت باشد  
 حکم طعامی داشته باشد که از اجزای مختلفه بخته باشند بلکه در اکثر خورشها جمیع مختلفات  
 غیر مضر واقع است و در دیک معده هم حمله خلطی و فرجی می یابند و میو وضع پیدا میکنند و معده  
 تصرف در مجموع میکنند و در هر یک علیحده لیکن آنچه الطفت است اول منجذب بکبد میشود و از بخت  
 در جمیع لطیف و کشیف فراوان و تقدیم لطیف لازم داشته اند و بهضم درین وجه هموار افتد  
 و باید که در جمیع اغذیه معتاد را با غیر معتاد اعتدال پیدا نمایند زیرا که طبع از جمیع چیز خالص متولد

نگردد که از سحتا و فلندا از املقی کند و از غیر معتاد چون متغیر بود نیک تلقی نکند و هضم مختلف است  
 و ضرر کند و باید که قطع طعام شبها شود نه قطع اشتها بطعام تا هضم سریع بود و معده یقوت  
 و این حمایت بیشک ماسک زمان صحت بود و مردم گرمی گشته اند شاید که طعام بیکسا  
 بمقدار خواست خورند زیرا که حرارت غریزی و قوت های ایشان ضعیف شده تاب آن بار نیاورند  
 و از آن بیم هلاکت بود و بدانکه غذای خشک کرده در گرمی هوا بجهت آنکه معدل حرارت فاضل قلب  
 و کبد و معده است مجرب و مرغوب هیچ بود و همچنین غذای الجمله گرم در سردی هوا و جهت تقاوم و  
 بابر نفس خارج و هرگز طبع از محبوب و مرغوب حضرت نیاید چنانچه از معتاد و این کن بزرگست  
 در حفظ صحت و دفع مرض خلاف کردن این مضرات کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت  
 چون صبح از خواب برخیزد و بخورد و دو اعلی الریق معتاد نباشد سه لقمه نان خشک یا سقما  
 که بجای آن بود بخورد و بعد از آن بهبات دیگر استقبال نماید و حکما پسندار و این باب مباحثه  
 زیرا که معده همه شب همچو یک در جوشش بوده و اخلاط بدو میل کرده اند و صبح که از خواب بیدار  
 و حرکت آغاز کرد چنانست که آتش دیگر اتریز کند و سر بیکبار بردارند آن بخارات همچو  
 مرتفع گشته و باغ را مشوش کنند و چون چیزی اندک خشک بمعده رسید جذب لطوبات  
 فاسده میکند و اخلاط بدان توجه می شوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخارات نکینس یابند  
 چنانچه لختی آب امثال آن بر جوشش دیک مطبوع زنند و چون اندک است از آن دشته متولد  
 نمیشود و مانعی نیستند از آنکه تحریک رطوبات و تشوش معده کند و مع و لک تابع است  
 این تدبیر از رختن صفرا و غیره بمعده در حرکت کردن نباشد تا اگر چه معتاد آنرا اتفاقا قلی فاش  
 نکند لیکن این عادت نیکو بود و این تدبیر در معالجات نیز بسیار بکار می آید و مخفی نماند که چون  
 تفسیر کیفیات فضول از مغیرات و مفسدات طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاد  
 و تولید و تحریک اخلاط بر پنج غیر طبیعی و طبیعت بدین سبب طالب اغذیه و آشربه مضاد و ضد و مخالف  
 خود است پس در فصل غذای بکار باید دانستن که مناسب و معتاد طبع و مضاد و مفسد هوا بود  
 چنانچه در بهار که محل حرکت اخلاط و از دیار خون است بجهت گرمی و تری هوا غذای سکن و قریق  
 و قلیل المقدار خورند از مثل دوغ و ماه گوشت بره و نان ماست و شور باور برنج و آشپا

و بعضی میوه با بهاری چون ریواس و شمشاد و امثال اینها نیمه سبک بود بشرطی که اندک خورند  
و در وقت لائق یعنی وقتی که بر معده گران نیاید و گران با بواسطه پیری از طعام و شراب بود یا بواسطه  
خلو معده و تحریک خلطی مفسد یا تولید آن در صغیف که محل که اخن و منط شده از خلط و در  
صغیر است جهت گرمی خشکی هوای غذای خشک و تر و سرد کرده به بیخ و برف و غیره یا لائق نیست  
خوردن چون نان و دوغ آب به بیخ و امثال آن سرد کرده و خیار افکنده و آشهای قاتیق و از بعضی  
میوه های تابستانی چون بادرنگ و هندوانه و شفا لود و انار میخوش و سیب و آمل و اندکی در وقت  
لائق مناسب بود اندرین فصل و چون مضمض ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و ضعف لائق  
و قوی جهت استنشاق هوای گرم غذا کم خوردن و بدفعات او بود و بعضی مردم گرم تر ریح بر میهند  
که درین فصل در عین گرمای روز و مشقت دروغه و امثال آن خورش ایشان چنان و خربا  
میباشد اکثر با قوت و تندرست می باشند و معمر می شوند ازین نکته نیز غافل نشایند چون  
لیکن اعتیاد بطریق مذکور اولست و در خریف که محل تبس از دیا و سود است بجهت سردی  
خشکی هوا غذای نرم و چرب و چاشنی کرده و هم خشک باید خورد چون قلیه فراوان و نیمه سبک و  
و باد نجان که محبوب است و امثال اینها و بعضی میوه چون خربزه و انگور شیرین و انجیر و آمل و  
و سیب شیرین و نار و امثال اینها اندکی در محل شکو بود و در زمستان که محل سرد مسام است  
و حقن بخورده و تولد بلغم و تر از جو د مواد است جهت سرد و تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرد  
بگرمی یال خوردن چون هریس و کباب و جگانی و قلیه به بیخ زعفران و امثال آن قوت بهضم خون  
کثرت حرارت درون شکو بود از بهضم آنها عاجز نیاید تخصیص بعد العاده و اگر چه معاد در اکثر فصل  
بهضم آنها تواند لیکن درین فصل بتر و انفع بود و شیرینها فی الجمله درین فصل جهت ترقیق بلاغم  
مجدد زائیده و در معده مناسب آید حق آنست که در جمله فصول از آنچه مفسد است همچو آن  
فصل بود و اگر چه معاد باشد بدان اندکی خد که چه این رعایت بمنزله علاجی بود و مرا  
مفسد هوا را بلکه چنانچه در غذا مراعات فصول لازم است مراعات اوقات شبانه روز  
نیز لازم بود چنانکه در طرف صبح که محل حرکت صغیر است مسکات صغیر و سیریل و امثال  
و در چاشت و پیشین که محل حرکت دم است مقویات و مطفیفات دم خوردند و در طرف آخر روز

که محل حرکت بلغم و سودا مقطعات و مطلقات و معدلات بلغم و سودا خوردن و اسلام چهارم  
دوای مقوی که با الحاحیه اعم از آنکه بکیفیت نیز موثر باشد یا به تقویت اجزای اصلیه بدن حفظ  
جمع قوتها و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل مفراط کند و متفاوت با کیفیات مغیره  
طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح ادویه مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها  
در باب ترکیب و موم خواهد داشت آنکه تعالی و باجمعه رعایت دو مقوی بیدارست مرتب بری  
و عدم استعمال ضد آن قبل العاده الثانیه و استعمال در وقت مناسب عدم استعمال درین تحلیلات  
مفراط و شباهت باید کرد پنجم خواب بیداری که لابد است جهت آسایش تن و دماغ و قوی  
و تدبیر مهمات بدنی چون مضسم و غیره و تعدیل مزاج بتعطیل تحلیل و رعایت آن چنان باشد  
که هرگاه خواب طبیعی غلبه کند بخمس تا نیکو و بار آور است و خواص درسی را دفع نکند تا که نشه  
و مانده نشود و خواب شب و بیدار روز را عادت کند زیرا که شب بخت تاریکی و سکون خلق است  
آرمیده تر بود و خواب متفرق تر آید و از بخت راحت بیشتر دید و نیز چون شب خاک تر  
خنکی نفس با حرارتی که در خواب با ندر و نسیل میکند بهتر مقاومت نماید و نیز بنا سبب است و ضم  
سماوی و جری عادت طبیعی سکون و اسهال اخلاط و طرف شب بیشتر باشد و در مواردی که  
سبب و نهار دراز گذرد و انجا میخیزد و حاکم احتیاج طبیعت و مدت خواب کمتر از بیداری باید زیرا که  
در خواب حرارت بدرون بیشتر مایل گردد بشهادت طلب دینار و این حالت جهت تکمیل مضسم  
بکار آید و زیاده بر این سبب تحریک حرارت نا طبیعی و اخلاط گردد و نیز انجمله طب که از انچه  
در حالت نوم بدماغ متصاعد میشود و دماغ را آسایش میدهد و تن از آن آرامی باید چون خواب  
واقع شود بخارات اخلاطی که بمجده حال الخلو منجمد شده بدماغ صعود کند و مضرت رساند و در  
افسای رطوبات صلیقه الحامیه و تحلیل روح نیز واقع شود و از انجا واضح گردد که برخلوبدن و احتیاج  
بغده او آب خواب نشاید کردن اصحاب صحت را خواب بیشتر فائده دهد و بیکاران را بیدار  
زیرا که خواب بعضی اعضا عصبانی که ماندگی یافته آسایش باید و تن را تعطیل بود و از زیادتی تحلیل و تن  
بیکاران خوردن ممتنع بود و جهت قلت تحلیل و در بیدار چون تحلیل بیشتر بود طبع را با اعتدال آورد  
و از اینجا واضح گردد که از هر مفراط تحلیل روح و ضعف قوی لغایت حادث نشود و مضرت آن عظیم

و از بی طعام گرم و خشک غلیظ چون کبابی پرازان و یا سرد و خشک غلیظ چون پنیر شور و کشکول  
 مقدار که طبع بصدق محتاج آب بود خواب نباید کرد تا حرارت و بسط طعام با حرارت غالبه در  
 جهت خواب مدد شده افتای رطوبات بدن زیاده از حد و احراق طعام در معده و بهر سبب بگریند  
 و مادام که طعام از فم معده فرو نشود نباید خفت تا بهضم مختلف نگردد و اگر متاضل اصبر نباشد و خواب  
 غلبه کند چند قدم حرکت کند انگاه بخسپد و گفته اند که جهت نیکی بهضم قبل از انهدار طعام با سفلی  
 معده اندکی بر جانب راست باید خفت تا غذا اشکیو بقعر معده قرار یابد جهت میل منها و قعر معده  
 بجانب ایمن و بعد از آن بر جانب چپ باید خفت تا غلبه حرارت جگر بسبب اشتغال او بر معده  
 در پشت با حرارت معده ضمیمه شده طبع غذا را در معده نیکو تمام کند و انگاه دیگر بر جانب راست  
 خسپد تا میل کیوسن بگرا تم بود و بهضم اسرع گردد و در شکم خفتن را هم معین بهضم دانسته  
 جهت حقن جارغریزی و میل حرارت بیشتر بجانب معده و اینجمله نسبت با کسی نیکو باشد که  
 در بهضم معینی محتاج باشد نه جهت اعتیاد و در پشت خفتن را بد داشته جهت میل فضول بطرف  
 قضا و ضیق مجاری نفس و غیره از جانب پیش و ازین حیثیت هم وقوع کابوس و سکت و فالج  
 و نزول نرلات و غیره بود و مرضی از جهت ضعف اعصاب بالضرورة با صلاح اعتقاد میکند و حق  
 که اعتیاد بر خلاف این حیثیت باید کرد چه اگر مردم که چنین خسپد تخصیص که بالین است بود در خواب  
 چنان مید که کسی سبب گلوئی ایشان گرفته و یا میگردد و یا بر سینه او خفته و میخواهد که او را خفه کند  
 و یا بغایت گردانی میکند و او میخواهد که سخن گوید و یا حرکتی کند و دفع آن از خود نماید نمیتواند و عا  
 ماند و امثال این حشمتها و این سبب حقن باخچه رودیه بود در مجاری دماغی بواسطه این  
 هیئت و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشابه گردد و حره نفس نیز اکثر درین وضع واقع  
 و اما برعکس دیگر اگر بر یک وضع عادت کرده باشند تغییر آن جهت نفع بهضم حشمتها نباشد  
 آنجا که سبب کثرت میل مواد به یکجانب بعضی اعضا در آن طرف بزرگ تر گردد و همیشه متغیر شود  
 چنانچه در اطفال مشابهت بلکه گاه بود که افعال اعضای داخله از آنجانب چون جگر و سبب  
 و معده بسبب میل مواد و باخچه قوی تر گردد و از جانب مخالف ضعیف تر انگام تغیر  
 عادت واجب بود و بقطع نظر از اینها عادت بجملة این هیئت النسب بود تا بهر وجه بدن را



و همچنین بالینهای بلند و پست نیز باید که بر دغدغه بول و غایط خواب بگذرد تا خواب کم بود  
 و جس مضرتر نرسد و ششم حرکات و سکانات بدنی و قوای نفسانی آنرا رعایت حرکات  
 و سکانات بدنی که لابد است جهت تدبیر همت مزاج و دفع فضلات اغذیه بعد از دادن طبعیت  
 تحلیل آن باغاش حرارت غریزی بجزگ اعضاء و جهت آسایش طبع تحلیل تحلیل زیاد مضر  
 و مجال یافتن برای تصرف در مطلوب تدبیر اهم چنان باید که ریاضت حرکت بعد از مضامین  
 از خلوت نام واقع شود تا بهضم و تحلیل معتدل افتد و بر سر دو حالت مخالف مذکور سکون ادلی بود  
 و بر حرکت متعبد معاد که مشغول گردد مادام که طبع از آن نشاط میکند و رنگ روی آفرود میشود  
 و کوفتگی و ماندگی و کسالتی از آن در نمی یابد و از آمدن عرق و خفت می یابد نیکو بود چون  
 طبع از آن میرنجد و با وجود عادت بتجلف در آن شروع میکند و عرق و تحلیلات زیاد می شود  
 و در دعضوی و ماندگی در می یابد سکون واجب بود چه حرارت غریزی اگر چه حرکت بر می آید  
 و تاثیر خود تمام میکند فضلات را بعرق و غیره دفع میسازد تا آنرا از اوطاق آن رطوبات بدنی در روح  
 و هم حرارت غریزی تحلیل منقوض می یابند و از اینجا واضح گردد که در عین گرمی هوا و غایت آسایش  
 بهتر و سلامت تر بود و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در حین احتیاج باخراج بول و غایط  
 و امثال آن حرکت متعبد مثل دویدن و چیدن و زور عظیم زدن و شباهه اینهاست بدین  
 که جسم بس فضلات و قصور عضو باشد یا شبیه و باید که بعد از تساول ادویه قویه مقویه یا دام  
 که احتیاج تمام حاصل شده باشد حرکات متعبد نکند تا بواسطه کثرت حرارت و تحلیلات  
 و غفلت طبع از بازگوشیدن با قوت و و افسادی کلی در مزاج پدید نیاید و بعد از سهولت  
 در حین ضعف قوی و اعضاء هم سکون از تعبد لازم بود زیرا که از تعبد بیسم بود که روح یکبار تحلیل  
 پذیرد و یا قصوری عضوی واقع شود و اگر چه معاد بوده باشد و در کل اعضاء اگر چه از ریاضت است  
 که دفع کوفت بعضی تعبد است تحلیل مواد مانده کنده مفسد و مقوی بدن است جهت جذب  
 مواد صالحه بعضی خیاخچه مشاهد است از مردمی که ملازمت و کمک میکند که فریبی شوند از اوطاق آن  
 مضر بود جهت زیادتی تحلیل مفسد و بدانکه هر عضوی را که ریاضت قوی فرمایند قوت او در افعال  
 زیاد گردد و در تحمیل در آن معاد چنانکه مقدار غلبه که از آن بصورت صادر توانستی شد بلیست

صادر گردد و بجنب قوت های بدنی نیز کثرت ریاضت قوت می باشد چون حافظ از کثرت حفظ  
 و تفکر از کثرت فکر و تخیل از کثرت تخیل و امثال اینها سبب کثرت توجه روح و حار و غریبی  
 بدان عضو و محصل آن قوت بسبب دوام ریاضت چنانچه مقتضای اتمام طبیعت است و هر  
 عضوی را ریاضتی است مخصوص بدو چنانکه سینه و خنجره را خوانندگی و چشم را دیدن و گوش را  
 شنیدن و ذائقه را چشیدن و شامه را بوئیدن و علی بن الحقیس اعتیاد در جمله ریاضات  
 بر سیل ترقی تدریجی می باید از اقل بکثر و از اضعف باشد تا محقق قوت و حفظ صحت گردد و الا  
 مضرت آن خلقت و اخلاط و قوی رسد چنانچه بتقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی  
 اما رعایت حرکات سکنت قوای نفسانی که موقوف علیها اند و حرکات و سکنت بدنی  
 چنان باید که رفع افراط و تفریط و بلکه حد اعتدال اینها که خلق نیکو عبارت از آنست نفس را  
 معتاد و مراض سازند تا بسبب بی اعتدالی آنها نظام حرکات بدنی و اعتدالی مزاج  
 مختل نگردد و چه هرگاه در قوای نفسانی که صور و کیفیات ارواح اند از تمام امور نافع و مایه و یا  
 ضاره منافره واقع میشود نفس را بتبعیت آن ادراکات و انفعالات کیفیتی چنانچه عارض میگردد  
 که از اعراض نفسانی خوانند چون غم و شادی و غضب و مسرور و ملاکت و محال و غیره چنانچه  
 در حکمت بسبب نفس توجه و تحریک قوی در هر حالی بر وجهی میکند چنانچه در غم و خوف که از  
 ادراک منافر حاصل میگردد و توجه قوت حیوانی بجانب درون و اعماق بدن میسر میاید  
 هر باعنه و در غضب و شادی که از ادراک منافر در اول و ملائم در دوم حاصل میگردد و توجه قوت  
 حیوانی بجانب خارج و ظاهر اعضا میسر میاید مقادیر معده او مواصلة تکرار و محصل  
 یعنی ایهام که از ادراک هر دو حال مذکور معا حاصل میگردد و توجه قوت شدید استخارج  
 بر باد و مواصلة و بلاشک در هر دو حال روح حیوانی که مل قوی است با آن متوجه می شود  
 و چون روح جوهر لطیف سهل التحلل است و تحریک او بجانبی بر آسب میسر نیست  
 و مضافی لطیف که مناسب بر روح و حامل حرارت غریزی است در دل مصاحف  
 و بدل با تحلل او میگردد و بر این پایه او متوجه شود چون درین دو حالت افراط واقع شود  
 بلاکت فحاجه و یا حالتی نامطبیعی دست دهد زیرا که در حالت اول قوا و طبیعت

تمهید

برین منفرد طبع از مسافر و حفظ روح از ان بهم کشیده شود و روح با آنچه مذکور شد در درون  
 شش محقق گردد و این چنین چون دفعی و قوی واقع باشد موجب انقباضی روح گردد و غلبه  
 حرارت داخل تحلیل متخلف لطیف کند و چون دفعی و ضعیف واقع باشد حرارت زاید به تحلیل  
 روح نکند اما گاه بود که حرکت جهت حفر چاه مل باطل گردد و غشی افتد و گاه بود  
 که روح را گرم سازد گرمی باطبیعی و از ان جمی تو که کند و اما در حالت ثانیه بسبب تقرب  
 روح بکلام و نسل آن با غراض یا مسافر و توجه بدفع ان افواه دل کشاده تر گردد و جهت  
 اخراج روح و روح با آنچه مذکور شد بطا هر تن بایل گردد و این میل چون دفعی قوی واقع باشد  
 قلبی که در اعضای رئیس باقی مانده بود جهت منع خلا و برای حفظ متحمل شود و چون  
 مد دنیا بد ضعیف گردد و باطن را گرم نتواند داشت و باطن سرد شود و آنچه بطا بریل کرده بود هم  
 جهت مد دنیا فن تحلیل رود و فحاره واقع شود و چون دفعی و ضعیف واقع باشد تحلیل تام  
 واقع نشود و لیکن فی الجمله بر دهن و باطن و ضعف روح و قلب پیدا آید و غشی افتد و تا  
 بدین حرکت گرم شود و جمی یوم پیدا آید و اضطراب دل در حین ادراک احوال و اشواق  
 محسوس است در سایر کیفیات نفسانی نیز همچنین از احوال تغییرات مزاج و افعال ظهوری یا  
 و اگر معلوم است و اما احوال سکون قوی که تقریبا اعراض است چون موجب تعلیل روح است  
 قلت تحلیلات بیشک شمر ملاوت بود و همچنانچه غلظت دم که ماده روح است جهت قلت  
 حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین منع جمود حرارت و مضرات افعال قوی بود و لیکن  
 جهت غلظت حرکت و استنشاق هوا و ترویج بروجه لائق نتواند و گرمی باطبیعی پیدا کند  
 پیدا آید و هر گاه این حرکات سکنات بروجه اعتدال شود از جمیع این آفات محفوظ بود و این  
 حال بملکات فاصله که تهذیب اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق مستوفی است  
 هفتم دفع رفع فضلات داخل و خارج تن و بس انما مثل غایط و بول و منی و عرق و مخاط و تن  
 الط و موی سر و چرک تن و رعایت آنچنان بود که هر گاه تعاضای غایط و بول نیکو شود دفع  
 چه از نگاه داشتن انما بیم قولنج و بس بول و آفت مجاری آنها باشد چنانچه بتقریب معلوم گردد  
 و مانند تعاضا بر نیاید خواست تا در حین دفع طبیعت کویاری دهد و ناقص نگردد و چون غلظت

میل اخراج بعنف نماید که تا طبع را و غده کاذب عادت نگردد و سیر نماید که مواد بی ضرورت  
 بدان آلات میل کند و از آن حشمتی چون درم و غیره تولد کند و بر غده کاذب ضرر نماید که  
 و خود را مشغول داشتن تا طبع آنرا فراموش کند و آن مد غده بخود تحلیل پذیرد و اگر در بخا  
 ریاضتی مرغوب کنند تا زودتر تحلیل یابد شود اولی باشد و باید که اخراج بول غایط بمقدار  
 که طبع اقتضا میکند از برای خروج مهیا شده کنند و در نیمه کار باز نه ایستند و بقایا را  
 حبس نکنند که از آن مضرت بجاری رسد و جهت ماندن بقایا در غیر محل خود از گذر مایه ل  
 و غایط و دافعه را نیز مضرب بود و در حین اخراج بحجت امداد و عنف بر آن اعضا نکنند و میل بمقدار  
 شفقت طبع نمایند و بول در سوراخها نکنند که مبادا سمیتی از حیوانی بیسی که مادی می باشد  
 با سفل رسد در موضعی خداوند علت بود اسیر و علت های مادی خون و سیر و ص  
 و مخدوم صاحب سبل و رد و تب و بانی و شباهه اینها نشیند که بدان علت مبتلا گردد  
 و بدانکه اکثر مردمی را که در نقل ایشان بیشتر اوقات تبی بود بی و تبی طبیعی سندرست و در اکثر  
 باشند جهت قوت معده و امعاء و نیکی هضم و اگر چه از کثرت تناول غذیه داد و بیداضه  
 باشد و اما بر غده جماع صبر اولی بود و تا ممکن باشد بغروریت و حفظ منی عادت باید کرد  
 زیرا که تولد منی از غنویت که مهیا شده جهت تغذیه اعضای رئیس که دل و دماغ و کبد است  
 و تاخیر و تقلیل غذای آنها سبب ضعف آنها گردد و فساد آن بقوی و دیگر اعضا رسد و آن  
 که از اخراج بسیار خون بمقدار ضعف نکند که از اخراج اندک منی و آنرا که شبنم صادق بود  
 با قواطع محسوسه کی از خارج و او عیبه منی معلوم باشد و طبیعت با احتلام دفع میطلبد اخراج البته  
 لازم بود و استغراق آن بباشرت با مرغوب کند تا آنچه صرف میشود طبیعت بحجت غریبت نکند  
 تولید میکند و بسبب فرج تقویت قوی و انباشت حرارت غریزی منیاید و مع ذلک بیخ  
 مبالغه نشاید که که تعب آن حرارت روح و عین و ضعف تن آورد و آنکه معتاد بوده باشد با سیر  
 چون در منع آن افراط کند استلانی و گرانی در تن او پیدا یابد و ممکن که منی در او عیبه و مجاری منی گردد  
 و سده کند و یا خود مستحقن گردد و بخارات از آن بدل و دماغ و ارواح رسد و در اعضا و عصبان  
 و سوس و بالیخ و تیرگی هوا پس در تب و غشی و صداع و دوار و اسهال اینها پیدا یابد و غیر معتاد و

بدین حد مضر نباشد و از جماع عجايز و حايض در زمانی که معاد و مباشرت بوده باشند و در  
 از آن دور مانده و از جماع معلوما خذر کنند تا از تقض محل به آلات مضرتي نرسد و باشد که  
 ماده رویه با حلیل منجذب شود و سبب فساد و کلیه و جگر و مجاری گردد و سراسر امراض ازین صورت  
 بیشتر در وقت جمعی کثیر را دیدیم که از جهت مجامعت با فواحشی که آتشک دار با ایشان  
 جمع شده بود بی آنکه فواحش واقع باشد مرض آتشک پیدا کردند با وجود که این مرض <sup>المری</sup> منقطع  
 نیست و برخلافی بدن استلای معده و عروق جماع مضر بود جهت حدوث مفسد ضعف حرارت  
 غریزی سقوط قوت در اول و انصباب در اعضا و حدوث سرد و ضعف هضم در ثانی لیکن در  
 برخلاف بیشتر بود و در حین اخراج منی حسی نشاید کردن و باید که آشتن تا آنچه طبع استفرغ آن  
 سطلبه بکند تا از ماندن بقایای آن در مجاری فساد می شود و در حین تعاضای بول و غائط فواحش  
 منی مضر بود مجاری قوی بواسطه تدافعت و دفعه و اخراج منی آنقدر که تن از آن را حست میرسد  
 و سبکی و صفای حواس میل استراحت بعد از آن واقع میشود بسیار ضرر نکند و چون بخلاف این بود  
 سخت مضر باشد و تفصیل اشکال نافه و ضاره مجامعت در مطولات مذکور است و قوت مزاج  
 و تن عزبان نسبت با که خدایان امری واضح و مجربست و که خدا یان تن سندرست و در آن عمر بسیار هم  
 واقع اند و اخراج عرق به ریاضات حرارت فصل داخل حفظ صحت و معدل مزاج و آنچه بحجام  
 داد و به تسخن هوا و تبها واقع شود متعنی بود داخل علاج و اعتدال که آن مفید و مطلوب است با اعتدال  
 حرکات متعینه معاده بود و مخاط آنچه در بینی جمع شود اخراج آن بد میدان باید که در آسان تر بود و راه  
 نفس کشاده گردد و اگر دیگر فضا در دماغ بود مجال استفرغ آنهم پیدا یابد و آنچه بره نفس باشند  
 و از دهن برآوردند منفذ بینی را تنگ و یا کسازد و اگر آنچه بکام اقرب بود که خروج آن از راه دهن آسان  
 و در حین میدان و غیره عنف نباید کرد که بسبب اتفرق اتصال در منفذ و حالی دماغ واقع باشد  
 و در حین فرو بردن طعام و آب و غیره نشاید بینی میدان که ممکن بود که از آنها چیزی منفذ بینی  
 و وحشت کند و مخاط را فر نباید برد که چون فضا دماغ است هضم آن مفید بود اگر چه  
 بدان معاد و متن نیل از دزد و دفع باید کرد و شست و شوی و اشمال آن تا چشم را بوی بد او  
 بهم نیاید و دماغ را مضر نشود و تدبیر از آن با کلیه صلاح عضو نشاید که در آن زیاده باشد

مفرغی است مردل را پس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقا مضر باشد و از آن  
در محلی باید که هوای آن بغایت گرم باشد زیرا که موی همچو پوششی است عضورا چون هوا  
بود مسام آن عضو که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آن را طبیعی سازد و جهت حقن انحراف  
و زود زود موی نباید ستود که دماغ را مضر باشد و از موه محتاد در نباید گذرانید تا از صداع و خمار  
و حشمت نیانند و اگر بالضرورت تا خیزی اقتضا بآب گرم اندکی بخیج موی را تر باید ساخت تا  
و شستن تا تسکین یابد و اگر اعتیاد نگاه داشتن موی شده باشد نیکوتر بود و جهت حفظ  
دماغ فاشستن آن بهر دقتی جهت دفع حرک و حیوان لازم بود چنانچه در ابست و از آن حرک  
جهت تقطیع مسام بدن مناسب بود و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت نیست فی الجمله  
طریق حفظ صحت و بر آن کیا مخفی نماید که این تدابیر سببه حافظ صحت بمناسبت پرورش گوشت  
سببه سیاره واقع است هوا از تربیت شتری و آب از تربیت زهره و غذا از تربیت آفتاب  
و دوا می مقوی از تربیت میخ و خواب بیداری از تربیت عطار و حرکت و سکون از تربیت مرد  
و جسم فضلات از تربیت زحل امی سعادتمند نظر حکامی یونان اتباع ایشان برسانند  
مزاج شخص است بمنتهای اجل که آنرا طبیعی خوانند و آن تا صده و مئیت سال بود تا که حفظ کنند  
هر سنی را از طفولیت و شباب که ولت و شیخوخت بر آنچه لائق آن سن بود بتجدیل اسباب و در فرمود  
زیرا که کون حیوان را بتخصیص آدمی را از طبیعتی یافت اند که متعارف بود بخراتنی که لطیف و تدبیر و دفع  
فضلات او کند و بتدریج تحلیل آن نیز نمایند همچو تحلیل سراج مرد بین و آن را طوبیت و حرارت غریز  
یعنی اصلی مادر زادی که توأم اصل حیوان بدانهاست و آنچه از طوبات غریبه بدل تحلیل بدن میشود  
تایم مقام آن طوبیت میشود زیرا که آن طوبیت اصلیه قبل از طبع درین بدن در او عیب و غلطی و منی و  
و مادر بسخ یافته و سخ این طوبات بهم درین بدن بود نقط پس آن طوبیت بر حسب مقتضای طبیعت  
که کور تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که باعث روح حیوانیت منطفی گردد چنانچه چراغ از خورشید  
روغن موی طبیعی واجب شود این بر تقدیر عدم ضعف مزاج اصل و مقتضیات خارجی بود و  
استقامت درین زمان و این ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود دم و دوا سبب مفسده خارج  
و داخلی بیشتر ازین یافته اند بهر حال که مراعات نینموده اند اما حکامی نیستند را چون عقید

بطول حیات چنانچه صریح نص کلام الله شایسته است بلکه مافوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج  
 تدبیر حکمی خود مجمع علیست نظر بر ابقا و اثبات کمال قوت انسانیت که آن مدت جز نیست  
 فوق البسوغ تدبیر قوی حکمی چه هر چند تدبیر بهتر و قوی تر بود مزاج محکم تر و ثابت تر باشد و اعظم  
 تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است و در اینجا چند فایده ملحوظ بود یکی آنکه چون روح همواره محتاج  
 بتعدیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه بآتشش است و نفس از بیخمت انسان  
 مضطرب است به واسطه بدین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل و در مخالطه او خنده حاصل  
 و عدم احتراق و صاحب رافلت احتیاجی دلی مضطرب می پدید آید و دیگری آنکه چون روح همواره  
 لطیف سهل التحمل است و در حین حرکت اعضا بیشتر تحلیل میرود پس بدین اعتبار و چون  
 آلات تنفس دل و اعضا اکثر ساکن اند تحلیل کمتر افتد دیگری قلت تغیر از هوای مفسد بآتشش  
 دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله دماغی بسبب ازدیاد حرارت قلب تدبیر و صعود بخیره جا  
 از آن دماغ دیگری تقویت قوی و اعضا چه مقرر است که از کثرت توجه روح بقوی و اعضا  
 متوجه الیه زیاده میگردد و بدین سبب البته روح را توجه نام بدخل میشود چه از توجه بخارج جهت  
 تعدیل و سبب از مضر محاسب که او خنده قلبی است و از برای ادراکات و انشال آنها باز پرداخته است  
 و نه بدینی که تا دم نگیند در حین زور کردن اتمام افعال شاقه و بدین سبب روح را متوجه بدین عضو  
 از لذت میزدود و ایشان را در میان افیتهای کلی باشد و تدبیر دیگر منع از اطعام تحلیل  
 اخلاط و قوی و ارواح و حرارت و رطوبت غریزی بود و تفهیل محملات خارجی و داخلی چون  
 ادراکات و احساسات و افعال شاقه و اخراج منی و استفرغانات و اخلاط جهت تقویت  
 قوی و ارواح و متانت اخلاط و تدبیر دیگر عدم ایراد مختلعات و غرایب بود و بدین از  
 اغذیه و اشربه و ادویه تا طبع تحیر نشود و اجزاء اصلیه را از آثار غریبه یافت کمتر رسد  
 و تدبیر دیگر اعتیاد بود بدوامی مقوی که در آن تخدیری و یاسگری با وجود تقویت قوی و جز  
 اصلیه باشد تا از تحلیل مضر حفظ کند و تدبیر دیگر تفهیل غذا بود بعبادت جهت قلت احتیاج  
 بیدل بواسطه قلت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای مقوی باشد که جوهر آن از نقص و فساد  
 دور باشد با نجات تقویت مزاج خواه نهائی بود چون ترنج مرکا با دویه و چون خرمای مدبر

وامثال آن خواه حیوانی بود چون مار و غراب و لحوم با قوت و سیف و لیفات دادمان جمله در بر داشت  
و قوری بعضی از اینها در بدیه الخیر مبین گشته و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده و امعا بود با استعمال ترپان  
وامثال آن اغذیه حریب و البان از عقب آن چنانچه در ترسیب جلود قریب بدین حالی مشاهد  
تا رطوبات مجاور معده و دوده از خارج و تضعیف و ارخای آن نگینند چه هرگاه معده قوی بود اکثر  
احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال ادویه مقویه جلد و اعضای ظاهری مانع اخلاط از قبول  
فساد بود از خارج بدن از مطبوخات و میاه و معادن عصیر نباتات و سفوفات دادمان مدبر  
و بخارات و غیره و تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود از تغیرات هوا به انزوای در موضع که حر و قار آن معتدل  
و طبع البینه لایقه فی الجمله و تدبیر دیگر تسلیل خواب بود بعبادت زیرا که غلبه آن بسطل فواید نفس مانع  
جست و گاه بی که اندک خواب تجویز کنند همچنان تشسته بخواب روند تا مواد بسیار بدافع میل  
و خواب گران نشود و بلا شک چون تجملات بجهت تسطیل مذکور اندکی واقع است بدین سبب تا بیشتر  
تن و دماغ و اعصاب تعطیل خواب که محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال ادویه دافع و مانع مضرت و ممتنع  
بدن بود و تدبیر دیگر توهیم توجیه فرمودن قوی و روح بقوت مزاج و منع مضرات بود و شرط  
آن عدم حکم و احساس ظاهری بود در حین نفس تدبیر دیگر ترتیب طلسمات و تماشیل مناسب بود  
در اوقات لایقه بدان تاثیر افسون بندهای در دفع سحر و هم درد های تعجب و تب و عدد و قصد و مکر و ظلم  
و تاثیر طلسم و نیز بخ ایشان در دفع خصم با وجود شهرت بن نیز مبرات مشاهده کرده ام و کلمه شریف  
خواص الا شیار حق شایسته است و بلا شک چیزی که طبع را بر دفع تب و درد هم یاری تواند داد  
تقویت طبیعت را شایسته بود و بالجمله حذر از جمیع محملات روح و قوی و غیر از او اخلاط صلبه  
بافراط و از استفراغ اخلاط نفیجه واجب اند بتخصیص از اخراج خون منی و در حفظ منی مباح  
بیشتر دارند چه آنرا بدل یا تحلیف قایم مقام رطوبت غریزی میدانند پس تضعیف غریز  
باشد مزاج را و چنان عایت آن کنند که اگر احیاناً ایشان را احتلام افتد آنرا از جا  
بشویند و بخورند تا ضایع نشود و همچنین حذر نمایند از ایراد اغذیه و اشربه مضبوطه بر بدن  
و از هوا های متعفن و مست و مغوط در حر و سرد و از آبهای بدگوار و غایت تشنگ ایشان  
مرا این تدابیر را چون منع مرض که اولت است اگر چنانچه بسبب تقصیرات از آثار آن خیرتی



پیوند و در دفع آن بتدبیر حکمی بلع نمایند و بزرگترین تدبیر ایشان جفت امینی افکندن بود  
 همچو مار که هر سال پوستی می افکند و تازه می شود و درازی عمر را از این جفت دانسته اند و این  
 خود ممکن است و فی الجمله واقع و از جمیع کثیر از حکمای ایشان شنیدم که چون این بچلب گردند و موها  
 ایشان که باز بر می آید سپاه بر می آید و این علامت عود شباب است مرقوت حرارت و طوب  
 غریزی و در آن اوقات ادویه مقوی مزاج و مسود مشرب خاصیت دلون از داخل پوسته  
 بکار دارند و از جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکمای ایشان هستند که چون در امکا  
 خود قصوری در یابند از طرف پشت رو دای خود را بعضی بیرون آورند و باز گردانند و این  
 آبهای ادویه مناسبه بشویند و بادویه دیگر آنرا بسیار لایند و تیار کرده آنرا بخود باز کنند و  
 هستند که نفس را فسر گیرند در درون خود آنرا حرکت دهند چنانچه هر عضوی را که خواهند با قو  
 سازند تمام دم را بدینجا مایل گردانند و در داخل آن در برند بوجه و آنرا بزرگ کنند چنانکه کوه  
 درم کرده باز بحال اصلی عود فرمایند و من جوگی را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود را  
 چنان حرکت میدفرد که از بیرون پوست شکم او کسی پنداشت که چیزی میجست گشته است  
 بلند داشته بطرف میرو و در آن چین شکم او قراقرع عظیم میکرد و اشال این غایت در اعمال ایشان  
 بسیار است اینست فی الجمله بیان حفظ صحت و آنچه در درگاه ابواب بین میگردد و تکلیف در این حال است

## باب سوم در بیان تدبیر اطفال

و سران تا همان مرتاضان نبجب و اعراض مفطره نفسانی و آبها بدو هوا با مضر در استفراغات  
 بدانکه مولود را قبل از آنکه اعضای او مستعد حرکت و نهوض شود آنرا سن طفولیت گویند مزاج او  
 گرم و تر بود بحیث و فور حرارت و رطوبت غریزی لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت  
 غریزی طبع و فنیج اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از نخبه اعضا و جوارح اطفال نارسیده است  
 و نیز نخبه همین و فور رطوبت اصلیه نشود نمودن درین سن بیش تر است و حال ایشان  
 نه داخل صحت است و نه داخل مرض و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کودکی بود و مزاج او همچنان  
 گرم و تر باشد اما تری که از مرتبه اول بود بواسطه زیادتی تحلیل این بعد از بختن حرکت

باراده بود تا بر آوردن دندان بعد سقوط محکم شدن اعضا و غایت آن تا هشت سال باشد  
و حال کودکان فی الجمله داخل صحت بود چون ازین مرتبه گذشت سن تر عرج بود و مزاج او  
همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت مشتعل تر و ظاهر است و این تا صین  
بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن رهاق بود و او همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر  
از مرتبه ثانیه بود و این تا صین بر آوردن موی روی بود که غایت آن تا هفده سال است  
و چون ازین مرتبه تجاوز گذشت سن جوانی بود تا قرب چهل سال و غایت نشو و نمو تا سی سال بود  
و از سی سال تا چهل سال الوتقوت گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک با تری که  
حرارت غریزی اشتعال تام طبیعی نیست چنانچه چراغ در امتداد روغن بارطوبات برآید  
و درین مرتبه بختگی تمام می یابد بجهت کمال قوت حرارت غریزی و باز پرده اضمین غریزین از نشو  
و نمو بدن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن کهولت بود و نقصان رطوبت غریزی درین  
اوقات واقع می شود و سبب نقصان حرارت غریزی می گردد و بدین ریح چنانچه نقصان  
روغن بعد از اشتعال چراغ و مزاج کهن نسبت شبان بسردی و خشکی مایل بود و این تا  
شصت سالگی باشد و بعضی است ای کهولت از سی پنج گیرند و این چهار مرتبه داخل صحت  
و بعد ازین سن پیری که از اشخیخت گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزین  
از دیاد می یابد و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود و تا آنکه این رطوبت بنوعی نقصان  
یابد که حفظ آن حرارت نتواند کرد و آن موت طبیعی بود چنانکه از پیش دانسته شد و غایت  
این تا صد و بیست سال بود و مزاج مشایخ بسبب این نقصان مذکور در غایت سرد و خشک  
لیکن بجهت حصول رطوبات غریبه با آنکه مستمر از سوسوی هضم در بدن ایشان مزاج ثانیه ایشان  
سرد و تر باشد نسبت با مقتضای طبیعی و حال پیران نیز از قسین صحت و مرض بیرون بود  
جهت ضعف همه حال ناقصان و منقصات رطوبات غریزی غیر از حرارت غریزی از استیلا  
حرارت غریبه و حرکات عقیقه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و همچنین منقصات  
حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از بردات و محملات و غیره و چون این سبب  
بوضوح بیست محقق گردد که کمال اهتمام حکما در حفظ صحت و تقویت مزاج در سبب اسنان عمر

بجای صحت رطوبت و حرارت غریبه است از نقص استقامت تحلیل زاید و محمود و ملاسک و در صحت  
اطفال و مشایخ و ناقصین که ضعیف القوی اعضا اند اهتمام بیشتر و بهتر باید آماند بر اطفال  
و کودکان باید که چون طفل متولد شود تن او را از خشکی بخوا حفظ کنند بلباس غیره انگار رود  
ناف او را که بخت او که از امشیمه گویند متصل است بدو انگشت زو شهادت آنرا آهسته گرفته  
بماند از طرف شکم بطرف جفت تا چیزی که دردی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بر سر  
نرم بافته و بروغن حریب کرده بپندازد و محل یکی نزدیک ناف و یکی بقرشبری دور تر و آنچه در  
ناف بند بسیار محکم بپندند تا المی بطفل نرسد پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض دو  
انگشت آنرا به تیغ تیز برند و با آنجا صحنه چنان یافت اند که چون بر کلید نهاده آنرا قطع کنند طفل  
دردی کم کند و بعضی ازین روده ناف را یکتر از شبری قطع کنند و آن نیک نیست زیرا که  
بتجربه چنان یافت اند چون از شبری زیاده قطع کنند آن طفل با قوت ماسکه مثانه بیشتر بود  
و کثیر بر خود کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کثیر بسیار بر خود کند و تا نیک بزرگ نشود ترک آن  
نکند و نیز بتجربه چنان یافت اند که روده نای چون سیکو از باد و خلط پاک نکنند و نیکو نبندند  
در خصیصه و زنا طفل باد پیدا شود و در مثانه و یا رحم و یا معده علت پیدا کند و بعد ازین باید که نکند  
بر تمام طفل نیک نباشند و لحظه نیکو او را بچسپیده در آن حال بگذارند تا تن وی نیکو  
شود و عفونات کمتر قبول کند بعد از در ظفر کشاده باب نیم گرم بشویند و در اول نخعی او را در میان  
آن شوراب را بکشند و از آن آب شور بدرون چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن باب پاک کنند  
و بر دارند و خشک سازند و تن او را در خر قهای نرم بچسپند و گرمی بر تن او قریب بگرمی جسم نگاه  
چند آنکه با بستگی به ای بیرون معاد شود و بعضی هستند که سحر را اندک سوده بر تن او برین بسیار  
و همچنان نشسته در خر قهای چسپند یک شب بار و در بیشتر از آن بشویند و بتجربه چنان یافت اند  
که آن طفل را اعضا کمتر جوشتش کند و کمتر عفونت پذیرد و اگر در اول بنک آب بشویند هم شایده  
طفل را بعد از نمک به آبها میشویند که در آن اندکی سماق و قسط و دانه و طبله و امثال آن جویند  
و این نوع تدبیر در پرورش ایشان ازین وقت باز بیشک منافع کلید هر در حفظ الصحة بر ایشان  
علی الخصوص که آن اودیه را خواص سیکو بود در تقویت اعضا و قوی و اعتدای حکمی واقع شود و باید

در حین بن در خرقة که از غنقدق گویند بعضی اعضای او را که در وقت ولادت ضرب یافته با  
 و نا هموار شده و از موضع مقرر تغییر یافته بدستکاری هموار کنند بوضعی که باید تخصیص بر پیشانی  
 او را و پاهای و دستهای او را بر آن شکل که می باید راست کنند نگاه ببندند و بسیار محکم کنند  
 که آفت و آلم آن متن طفل زرسد و هرگاه باز نسیند و می بندند همچنین دست و پای او را کشیده هموار  
 باید بست و ما و ام که اعضای ایشان بغایت نرم و تر و اعصاب ایشان سست و قوی ضعیف است  
 در خوابانیدن به پشت باید خوابانیدن تا یکطرف تن قوی تر نشود و گوشت کم مانده و از وقتی که ولادت  
 واقع شده باشد تا همان وقت از شش ماهه روز شیر نباید داد اگر مافی نباشد تا طفل حرکت  
 او گریه کند و خود طلب صادق نماید و معده و خلق او بنشیند و گشت دگی باید و تجربه چنان یافته اند که  
 کرت اول چون شیر شش ماهه بوقت قرار مردم دهند آن طفل خاموشی و کم آزار باشد و چون در وقت  
 سیری مضعه و خلق دهند کم حرص بود و در اول که شیر میدهند می باید که کم طفل را بردارند و چنان  
 بود که انگشت شهادت را بشیرینی آلوده کنند و بر کام او نیکو مالند نگاه شیرینند و تجربه  
 چنان یافته اند که کم طفل را بخیزی که بردارند در دست عماران کم مضرت یابد و چند کس یادیم که  
 کام ایشان را بقرب سوده بانیات برداشته بودند چون عقرب ایشان را گزیدی المی نیافتند  
 و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد میکنند تا به شیر خوردن در آید  
 و بعضی هم که او از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند  
 و گریه آغاز و قبل از شیر خوردن اندک گریه او را مفید بود و در فرنگ بعضی دانایان هستند که  
 بعضی اعضای طفل خود را که میبایستند که قابل علتی بدست مخصوص بدان عضو داغی بر محل  
 می نهند و از آن علت من میشود چنانچه بر پیشانی و سر جبهه صرع و جنون و بر صدغین جبهه امراض  
 عین و امثال دوز نیست که اگر بعضی عروق و شریانهای را که محرک خلط و ابخره فاسد با اعضا  
 شریفه واقع اند و در محالجات امر به قطع و داغ آنها میکنند بحکمت آنرا داغی و با قطع و سکه کنند  
 جبهه بیم امراض آن اعضا نیکو بود و باید که طفل را در موضعی دارند که سخت گرم و سرد و سخت  
 روشن نباشد و بدر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج متعادل سازند و هر روز دو نوبت با  
 سدر نوبت و شب یک نوبت طفل را از غنقدق و ما بعد از آن کنند و بنشیند و نوبت در خشک

تا مبادا که اعصاب سست او کوفت یا بدو یا اعضای او را حدت بول بسوزد و در حین سستی کشاند  
 قبل از افتادن روده ناف احتیاط باید کرد تا آنرا کوفتی نرسد و اگر که روی جرب هر بار بر بال  
 او نهند و یا آن محل محل را چرب کنند بر سیم پیه و زرد چوبه یکو بود و تا بهفت آن دوده یکم  
 نیفتد بعد بر ناف او اندک سوزنه با سفیداب یا مورد خشک یا کل سائیده با خاکستر که می کشند  
 تا طوبیت آنرا جذب کند و آن محل خشک و متحکم گردد و در آن حین روغن از آن محل دور دارند و در آن  
 هر روز تمام تن او را آب فاتر بشویند یا که روز در میان در سر یا یا سدد و یا پنج روز یکبار محل گرم  
 و بعد از آن خشک از نزد روغن جرب کنند و در غنچه با جمد بندند و در حین غسل احتیاط کنند  
 تا آب در گوش او نرود و این غسل زود زود تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در غنچه  
 مناسب نافع جوشیده مثل بنکاو حله و خاثر بنجین امثال اینها بهتر بود بعد حله سفت بکنند  
 غسل یا استحمام معتدل و تدبیر منکر مناسب بود و این تدبیر زود زود در نوزاد تا چهار ماه مناسب بود  
 بر روغن تازه گاوی و گوسفندی و بادیه تاره و یا بیه تازه یا مادنی را و دما بر روغن بنفشه با دما و  
 آن بعد از آن نمیرسد بهفت بهفت و اگر ادانی واقع شود که بتجربه نیست بهشت که نفع منافع  
 داشته باشد و حافظ صحت بود اولی باشد و بعد سه روز از ولادت در همدین اولی بود  
 حفظ از مضرت آلائش قیامد که بعد از غسل اندر گرد اگر در خم کردن و در پس گوشها و کشانها و بطنها  
 طفل برگ مورد سائیده با گل سرشوی ضم کرده بپاشند تا خواب شود و در سر با گل تنها کافی بود و در  
 روغن بالمیدن باید که اعصاب عضله های او را که بر دو طرف مهرهای شست تا گردن او چرب  
 کرده با گشت نرم نرم بمالند تا کوفتگی داندگی و سخی که بجفت ریاضت غلیظه اعتماد حاصل شده  
 بر طرف شود و بسیار اطفال را دیدیم که گریه میکردن چنانچه نزدیک بود که بیوش شوند و شیر  
 و هیچ وجه خاموش نمی شدند چون این تدبیر کردن شیر گرفتند و خواب فرستند و عوام این  
 رگ پشت گویند و درین حال شکم ایشان را شانی فرو آوردن بغایت نافع بود و باید که در حین  
 جنبانیدن مدهجیت خواب آمدن طفل غنفت نکنند تا کوفتگی نیابد چه این حرکت ریاضتی نام است  
 ایشان را و باید که چرخش جهت او ذکر می گویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است  
 و در آن صورت ملائم لذت تمام نمی باشد و از غیر ملائم نفرت و بهترین شیری که طفل خورد شیر مادر است

بشرط صحت و جوانی و بهتر آن بود که مادر معتاد باشد با دودیه مقوره و حافظ صحت بدستور مذکور تا مزاج  
 طفل را ازین زمان باز کمال قوت مطبوخ حاصل شود و این اصل عظیم بود و اگر مرضه چنین بود مادر  
 بخنجر باشد آن مرضه اولی بود و شیر بیکانه صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و حکما  
 بعضی در مرضه نیکی اخلاق را نیز بشرط کرده اند و این بغایت تدبیر نیکوست و محفوظ ماندن  
 شخص از مضرت افراط اعراض نفسانی و شیر جوان بهتر از شیر کهل بود و شیر مریض و آستان  
 بغایت طفل را مضرب باشد و در او ابل و ولادت چون مادر را نفی عظم رسیده و شیر او قلیل باشد  
 فاسدست شیر تندرستی باید داد و شیر پسری جبت دختر و شیر دختری جبت پسر را  
 و بعضی گویند که نخست باید که طفل شیر فله مادر خورد تا اجزای صلیبه و اعضای او بدن  
 بنده و همچو مایه شیر را در بهتر فریب شود و این نیکف کریمست مادر باید که تا هفته شیر خود را میدهد  
 و میریزد اگر از سرخ بیکهفته آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد و بعد  
 از آن شیر چون بزرگ نیکی و قوام معتدل آید چنانچه معروف ایشانست طفل را شیر  
 و مرضه را باید که مطلقا در وقت شیر دادن نخست پستان را الحقی بآله و شیر اند که  
 بیرون کنند انگاه در دهن طفل دهند و بدست اندک پستان را میفت ردا تا او را در کمیدن  
 مدوی باشد و کام و زبان حلق او کوفت نیاید و اگر روان غلبه باشد اندک اندک پستان  
 در دهن او میگذارد و بیرون می آورد تا شیر در گلوئی طفل نماند و در مقدمه بینی او میگذارد  
 ازین فصل نفی عظیم بدورسد و باید که تا یکسال و بیشتر طفل را یکهفته از جانب راست  
 و یکهفته از جانب چپ تا وضع جانبین او متساوی شود و سرگاه که طفل از گریه شیر خوردن خاش  
 شود معلوم شود که اگر سینه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگیرد و بیشک او را الهی باشد و یا  
 وحشتی در مزاج بزودی تدارک باید کرد تا از زور گریه وحشت بیشتر نشود و علاج مشکله گردد  
 و دیدیم که بعضی اطفال از غلبه گریه غشی کردند و بعضی فسق و بعضی نتوسه پیدا کردند و بسیار  
 گریه اطفال باندک سببی تا اتمام چله ولادت بود و گویند عورات که چله میدارد و بعد چله  
 سبب قوی گریه میکند چون جوع و کوفت اعصاب امثال آن و بعضی تا چهار ماه گریه  
 میکنند باندک سببی و لیکن سبب گریه چله اش اضعاف بود جهت عجز ضعیف و این دودیه

و قصور مراعات در گوشت بیشتر ایشان را رنج میبارد و وقتی شیر اطفال را منع نباید کرد  
 مادام که از افراط آن مضرتی عظیم نباشد زیرا که معده ایشان بپاک میشود و زود فریب میشود  
 و خوب می بالند و دیدم چندین پاکه افراط میکردند در صحنه سیستان و حوالی آنرا العیبه بر آن  
 و جامه میبالبند آلوده میکرد و طفل از آن میکیا بشیر و بوی آن می شمید و وقتی کم می شد و بسیار  
 می کرد و آن نفع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج افراط لازم بود و باید که منفعتی بطفل  
 همواره بر فتن پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بر آن دوشند و نرم کنند انگاه رفع نماید  
 و همچنین گوشت چشم را از سوخ پاک میدارند و اگر یک چشم سپید باشد بیشتر دوشیدن نرم  
 سازند و پاک کنند و هر روز سر می کشند و اورا جنت صحت چشم و قوت باصره مفید بود و بعد  
 هر روز طفل را چند نوبت دست و پای کشاده باید دوشستن تا حرکت بدست و پا میکند و وقتی  
 در دست و پای و نشاطی در وی پدید می آید و نیز حرارت او و قوتها طبعی می جنبند و هضم بهتری  
 و تعلیق تعویذات و تحقیق بر ایشان جهت منع مضرت چشم و همچنین سوختن سپید و کمک به  
 افروخته به بیت ایشان دفع مضرات و جامه های کمند پوشانیدن لازم بود و این را گاهی  
 دانند و تربیت ایشان که لغایت مجرب است و مدت شیر دادن با طفل تا دو سال بود و از یک  
 و نیم کمتر و از دو سال بیشتر مضر بود زیرا که قبل از یکسال و نیم هضمه ایشان را قوت بیشتر از این  
 و اسل اعضا ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال غذا بیشتر خواهند هضم و قوت  
 بود و به هضم شیر عادت بصفت هضم کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه از شیر باز  
 خواهند کرد اندک اندک از اغذیه معتاد بوی چنانند تا در حین باز گرفتن شیر تغذای دیگر  
 کرده باشد و همچنین در غذا بتدریج افزایند و در شیر دادن بتدریج کم کنند تا از ترک معتاد یکبار مضرت  
 نیاند و هیچ غذای کثیف و سست که بدیشان نشاید داد که هضم نکند و تولید شده و سنگ ایشان زود  
 واقع شود و ممکن بود و به عطسه سرفه خیزی از آن در بینی ایشان جمده و مانند چون اطفال را مجتبی و نسبی عظیم شیر  
 و پستان واقع است در این پستان است پستان پیش ایشان هموار باید کرد و گاهی پستان را سایه کنند تا  
 از آن خاکت گردد و گاهی بخیری تلخ غیر مضر اندک بیالایند تا اطعم آن لغتی عظیم نماید و از فراق آن بسیار  
 متالم نگردد و اعراض نفسانی مضرت نکند و بخیری مرغوب او را مشغول دارند و چون در ترک شیر

که در جهت نفرت شبها که وی در خواب باشد اندکی اورا بیا کاهند و شیر دهند و در وقت  
 چنانکه از شیر نیکو مستغنی گردد انگاه تمام باز گیرند و اگر بر اطفال دشت شبها که سینه شود چیزی مناسبت  
 و آن مقدار اورا بیدار دارند که طعام حتی از موده او بگذرد انگاه اگر خوابد بکند و چون  
 تشنه شود در شب آب دهند و اگر انار شیرین بجای آب خورد بهتر باشد و غذای طفل در کودکی  
 مدتی متفرق چندین اوبست باید چنانچه طلب کنند و اگر از شغل تعبشان ببرد از اندک طعام  
 بدیشان باید نمودن و مایل ساختن هر گاهی که دانند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان  
 و از غیر آن و همواره ایشان را بلعهای مناسب الحان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت  
 تا بفکری که نباید سپرد از بدو بهترین موسمی جهت از شیر باز گرفتن بهار و تابستان و اگر ضرورتی  
 بود در آخر زمستان و او آخر تابستان نیز توان آموخه و در چله صیفی و شتوی مضرب و در تابستان  
 اسهال عظیم پیدا کند و در زمستان جهت استیلائی تشنگی و شرب آب سرد و موده و در تابستان  
 پیدا کند و مضرت تابستان بیشتر بود اگر جهت ضرورتی در تابستان از شیر باز گیرند باید که خرد  
 مسکن عطش باشد و اندک مایه قابض خشک کرده هر ساعت بدو دهند چون دروغ و آب شیرین  
 و آب سم خیار و بادرنگانه سیده و شیر که خرقه و بورا خرقه بجاست و پلا و خشک و ما و فانا  
 و است غذای مناسب بود و ایشان را بدهند و چنانچه در دنیا بجاست و دروغ قاتل کرده  
 و مرغ جوان کباب با بلا و خشک و افشانه و مرغ بزرگ شک و یا نار دانه آلود بهتر بود و اشن تاردان  
 با گوشت بزوار و مرغ و اندک نعنای هم نیکو بود از جرب بسیار و شیر سینه و طبع است  
 خذر کلی فرمایند و باید که محصل نرمی سبزه و خنابند هرگز در میان نشاسته و سرکه و گلاب  
 حل کرده بر آن محصل طلا کردن جهت تشنگی طفلان و بایستد و شهادت و با آون باشند  
 و در میانهای روز او را دروغ گاوی سرد نشانند و تن او را بدانشستن نیکو بود و اگر در میان  
 از شیر باز گیرند باید که غذای گرم کرده و لذیذ و کم قاتی دهند و از چیزهای خوردنی سرد کرده و آب  
 سخت سرد خذر فرمایند و شیر برنج غذای نیکو بود و ایشان را و همچنین بر لیسید و گوشت سبزه  
 زمان سیده و آشپناه اینها و از فواکه در گر باهند وانه و نارنجوش و خرزبه و شفقت و لوبی و سبزی  
 مناسب آید و در سرما انار شیرین سیب شیرین و می شیرین و امرو شیرین و کبود و هرگاه



و طبع طفل نرمی دریا میوه ها و غذای قابض دهند و کودکان را امر اعات ضروریات را بشناسند  
 اطفال و جوانان باید که در پنج در تنذیب اخلاق ایشان که کشیدن تا از آفات اعراض محفوظ بمانند  
 و با او تطف و ملائمت باید کرد و رضای او بدانچه لایق باشد ممکن گردد و بخشخص در آنچه او  
 مشغول دارد و او را بتفریح لعبها و فرحان باید داشت تا نیکو ببالد و از دیدن او را منع نباید کرد و اگر وقت  
 که افراط در عرق تحلیس شود و از جهدین و زورگری و لعبها منع باید نمود تا از آفات قصور عضو نفس  
 و حرارت محفوظ باشد و آنرا جهت تقویت کربسی و امر و دشواری جهت تقویت محده و سبب  
 جهت تقویت دل و قوتی ریواس و دونه و قواصها و امثال آن جهت تسکین حرارت تعبهای ایشان  
 و خیار و باد رنگ و دکانها و امثال آن جهت تطبیق تبرید مزاج ایشان فی الجمله گاه گاهی مناسب  
 و خیر نای گرم و خشک مطلقا مضر بود و خمر و نه و نه جهت پاک داشتن کرده و نشانه ایشان  
 ملائم بود و تخم خیارین با اندک بادیان و شکر کوفته گاهی بدیشان خوراندن جهت همین معنی  
 بنجاست نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و کودکان از هر چه طبع ایشان عطف و تکلیف شود  
 خذر و اجابت نهند علی الخصوص تدبیر قویه زیرا که مزاج ایشان در غایت زاکیت و اسطه  
 قرب باشد و از ادنی ناملایمی مضرت بسیار می یابند و شیر خواره را ملا حظه حال مرضه  
 بیشتر گفتند که بسیاری از امراض ایشان بعلل مرضه و رعایت شیر فقط بر طرف میشد و در  
 و اطفال بعلل مرضه از مسلمات جبریات اطباءست فی الجمله آنچه تجربه میسوزد و علاج امراض  
 ایشان برین پنج بود ام البیان این صرع حقیقی بود کم تشنج که اکثر طفلان و بعضی کودکان در آن  
 و بیشتر مطوبان ایشان را دیده اند و اکثر از بخار صفر افتد و از بر جوشانیدن بلغم اندر دماغ و بعضی  
 آنرا بعد از آرام البیان گویند و اکثر کسانی که این مرض در طفولیت داشته باشند و بزرگ شده در بیشتر  
 اوقات عمر از صرع این نباشند و گویند کسی را که این مرض در طفولیت نشده باشد در اوقات دیگر پیدا  
 کنند و اگر در اوقات دیگر نشود در حین حلت بران رود و علاج بگزیند و بجز بیهوشی و زیره برابر  
 و نیکو با هم سخن کنند و مقدار سه جبه از آن در آب یا شیر مرضه بخوراند و باید که مرضه از افق  
 و ترشیه های باده انگیز و تری فراوان باشد و اکثر آن بود که از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه ازین در گذرد  
 علاج با تمام تر باید کرد و تا مرض تمکن نگردد و بسیار افتد که صفر اوی واقف شود و آن هنگام که صفت

و مفتحات مناسب آن باید و آنچه بالخاصیت نافع بود در جمله مفید آید دیدیم که چند طفل را این  
 مرض از سه نوبت و بیشتر هم تجاوز کرده و مهره مرجانی را آبش سرخ کرده و بر نزدیک میا  
 و دابروی او از پیشانی داغ نهادند و در عین مرض و بسوزش آن بهوش آمدند و دیگر عودت  
 و بعضی پیشک گوسفند و غیر آن بسم داغ کنند مفید آید و چند نیز درون گوشش منقذ  
 و بر کفهای دست و پای مالیدن بغایت مفید است و غیره باینه خر گوش نیند انگ تا دانگی در آب  
 حل کرده دادن بالخاصیت نافع آید و بطریق آن در سه سال گفته شود و در سربای ماه  
 مرض را قوت و حرکت بیشتر است و از پنجه طفل را که این مرض مکرر واقع شده باشد سوزند  
 رفع آن معلوم نباشد و دگرگی طفل بان مندر بود و در اوایل ماه البته چند باید بویانید بلکه بر مبد  
 و لباس او تعلیق نمودن و اندک بسم خوراندن مناسب باشد و بسیار باشد که در سرب  
 ماه گریه بیجت و بدخوی کنند و اندک غفلتی در ایشان پدید آید و خر نفسی اندک نه بطریقی که در گریه  
 می باشد بیجت مقرر پیدا کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پدید آید و رعایت در وقت  
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج افضل را از روشنیهای بسیار خیره کننده و چیز  
 دوار و کشتی و شنیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر مقامهای بلند که باین پدید آید  
 و اعراض نفسانی و سهر و نوم با فراط نگاه دارند و او را بعد از خواب پیوسته مشغول دارند و  
 او را در این اوقات بیشتر مانند و مرضه و در بعضی از گوشت بز گاو در آب و گرسفات و چیز  
 بخار انگیز بریزند و اگر مرضه یک در میان حب الشفای یا حافظه صحت خود  
 بسیار شاد آید و از هر چه شیر او را غلیظ یا آتاک گردانند و یا فاسد سازد حذر لازم بود و از  
 جمیع چهل نیز دور باید بود و علاج ام البصیان تقطیل و تخلیل صفرا و تعدیل مزاج و بر سیر از  
 و گرامی صفرا انگیز باید کرد و اگر طفل خرد باشد تنقیه مزاج مرضه باید کرد و غذای معتدل  
 دادن و فاد زهر جوانی در شیر یا دوغ هر دو نافع آید و داغ پیشانی طفل مفید بود  
 و همچنین ستن اطراف و مجسمه بر ساقها نهادن و چند مالیدن و تراب نرم بر کف پایهای او مالیدن  
 و مع ذلک تدبیر این مرضی داشتن عظمه متواتر اگر از جهت ورمی بود در نواحی داغ علاج  
 بتبرید داغ بطلاک مبر و تمیخ بصار و در دهانها مناسب چون آب که دی تر و آب برگ غلبه

و آب برگ شمشیر بر روغن بنفشه با دوام دهد و آینه بخند باید کرد و اگر از جبت درم نباشد باور  
 مسحوق و منخول را با شوره و روغن بنفشه با دوام دهد و آینه بخند باید کرد و اگر از جبت درم نباشد باور  
 حین کباب کردن چکه در بینی او نیم گرم چکانند فایده دهد که گوشتی متواتر آید  
 سه شبانه روز نزدیک بهلاکت شد و هر چند علما و اطباء میگردند مفید نبود شخصه  
 که قدری تند و زعفران را با هم کوفته بخور کنند و بینی بران دارد چنین کردند تسکین یافت  
 تشنگی و این درمی ست گرم که در پرده مغز سرید آید و علامت این علت آن بود که چاه  
 مغز از محل نرمی سر فروشته شود و در و بخل و چشم فرو آید و چشمها و اکثر تن او زرد  
 و هر چند آب خورد سیر نشود و از نجات بوطاشش موسوم بود علاج تبرید و ترطیب دماغ  
 کنند چنانچه که وی تر و خیار تر را بتراشند و با آب برگ غلب و آب برگ خرفه و نیز  
 در روغن گل و اندک سرکه بهم زنند و بر سر او میهند بیشتر بر سر آن محل نرمی سپیده  
 بعضی مرغ بار و روغن گل خلط کرده طلا کردن بسم مفید بود و بهم تشاسته با سرکه قلیل و روغن  
 و غلب و غلب بار و روغن گل تنها هم نافع آید و بنفشه تر و یا خیار کوفته ضماد کردن مفید آید  
 و بطفل اندک طباشیر بچشم خرفه بریان کرده و سائیده خورانیدن نیکو بود و تن او را بطبخ خیار  
 و با روغن گادی تازه آب بپزند و آنه شستن مناسب و خیار کف دست و پاهای او بپاشند  
 باشد و عند طفل در وضع همه مطلب و مبر و دماغ باید چون قلیه مرغ بکند و او را شفا  
 و امثال آن در وضع راحت تسکین و حج طفل اندک حب الشفای یا حافظ الصحت در طر  
 شب بر بالای طعام باید خورد و گاه بود که ایشان را ورمی گرم در جرم دماغ افتد و علاج آن هم  
 بدین نوع باید کرد و بعضی از آنچه در امراض دماغ بین میشود باید مرعی داشت تسنج و کراز  
 آنچه از تبس بود چنانچه از عقب جمیات و یا استفرافات افتد و آن اندک اندک بدید  
 علاج آنست که روغن بنفشه با دوام نیم گرم بر سر او همواره میمالند و اندام او بد آن  
 میکنند و در مواضع که بوی آن بتری و گرمی یابن باشد او را میدارند و موضع چیزهای گرم  
 میخورد اگر طفل خورنده باشد بد و هم بخورند و تدارک تب و استفراف بدستور میکنند و باید که  
 از خشکی طبع و بخواهی و گرمی بسیار افند و علاج آن شیان خنک و خاموش کردن طفل و نخل

و مخدر خوردن مرصعه و خواب آوردن طفل چنانچه بعد از این واضح گردد و باید کرد و آنچه از رطوبت  
 غلبه است علاج خشک ساختن مزاج طفل و مرصعه باید کرد و ششای بزرگم کر بکار بستن  
 میگرد بود و غذای مرصعه نان و عسل مناسب باشد و آنچه داب برابر و بجای آب عسل آب طفل را  
 روغنهای گرم و خشک مالیدن مفید بود و تشنجی که از ترس است و تب باقی باشد ممکن بود  
 و آنچه از چسبیدن عصب بود در اضطراب طفل و آنچه از ضعف هضم بود و از درد بوقت دندان  
 برآمدن جمله را همین نوع علاج نافع بود و علاج عصب بر آمدن دندان در قسم اخیر لازم بود و مرصعه  
 حبه الشفا و یا حافظ الصحة هر روز بر بالای طعام درین قسم مفید اند بجز اولی و بدو  
 چون سبب مایل واضح نباشد علاج آنست که در اجند بیدار بمانند و اگر اندکی بخوابد  
 هم نشکوه بود و بلعها و تحتها ملائم خرن او را مشغول دارند و اندکی ترسانیدن او را مفید بود و اگر  
 احتیاج بزیادتی تدبیر افتد شکم او را بشیانی نرم سازند و لک اعصاب و روجه مزاج  
 در ضایعائی خاطر او کنند بدانچه ممکن بود و آنچه بد و موافقتی داشته باشد حاضر سازند  
 و حب الشفا و بزرگ و حافظ الصحة مرصعه بکار دارد و بعد ساعتی شیر دهد اگر احتیاج زیاد  
 شود بطفل نیز اندکی بخوراند در شیر حل کرده تخم خشخاش و گندم و شالوده و تخم کاهو را  
 بریان کرده و در کسبه کنند و بوی آن بطفل میرساند تا خواب آورد و نزد بالین او نهادن بجزیره  
 مناسب آید و میلان سر و شقیقه و دو طرف مهر پشت او را بر دغن تخم خسر یا روغن تخم  
 چرب کردن خواب آورد و همچنین شیر تخم خشخاش در طعام خوراندن و اگر احتیاج  
 افتد باد عصب و تعویذات نیز توسل نمایند نافع آید و بسیار بود که بدغونی و گریه عصب است  
 گوشت ناتمامی خواب بود و علاج آن ببالیدن نرم و تدبیر و خواب آوردن کینه ترسیدن  
 در خواب که جهت آن باشد که در بیدار از چیزی ترسیده یا از آن خواب بیدار آن خواب را  
 بچیل از و سرون بزند کافی بود و اگر از جهت استلا بود که بخارات غلیظه دماغ او را برنج دارد و در  
 مهتاب می انگیزد علاج آنست که مرصعه عذرا لطیف خورد و حافظ الصحة بکار آید و بطفل را  
 نگذارد که غدد خواب رود اگر بیشتر نباشد و خواب مطلوب بود مهربان او را محکم بخت  
 تا لختی مدد هضم و تحلیل شود و مصطک غایت طفل اندکی یا همان خشک گوشت خوردن

نافع آید و تعویذات را در میناب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بلور اعلی را دو پوست پیشانی خورا  
 بر طفل تعلیق کنند ترسیدن خواب و بیداری را کم کند بالخاصه اگر بر ناستا هر روز یک است  
 انگلیس خورانش مفید بود و آنرا که قریب بکا بوس حالتی می باشد بوقت خواب چند بید تر بیاورد  
 و علاجه که در صرع گفته شد تختی بکار داشتن و گاهی قبل از خواب شیاف صابون کم او فرود آورد  
 ترسیدن از چیزها در بیداری علاج آنست که اگر او را ممکن باشد بر آنچه از او ترسیده دلیر سازد  
 و بان آشتاگردانند و در اول حال برنج پاک را شستن در آن آب را دادن نافع بود و سبب استخوان  
 خرچک بانبات و خرفه بریان سوده خوراندن نافع بود و تعویذات بدستور مذکور مفید بود و مشغول  
 او را چند آنکه فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که جمی از خوف پدید آید علاج جمی خونی بکار دارند  
 که بودی چشم یعنی ازرقی آنچه غیر موروئی باشد علاج آنست که در مدت چهله طفل سبقت چند  
 مشک و زعفران برابر بهم نیکو سحی کرده بپیل در چشم او کشند و اگر بشیر ما در نرم کشیدیم  
 شاید و از نوم شیاف کوچک ساخته و در آن سحوق مشک و زعفران گردانیده و در هفته دو  
 استعمال نمودن مفید آید و بعد چله اگر زایل نشده باشد که از آنکه تاشک زایل می شود و بسیار  
 که بودی دارد و چون بزرگ شد بخود زایل می شود و بسیار بود که علاج نکنند و همچنان بماند  
 و در اولاد من ایچله تجربه پیوست و اگر بعللاج اقوی احتیاج افتد و یا خود در چله علاج نیافته باشد  
 فذوق را بسوزانند و بار و غنایت سحی کرده محسوس نرمی سر کو دک بماند و مکررمی سازند تا نفع  
 و عصاره غلبه و عصاره پوست انار شیرین اندر کشند نافع آید بشرط مداومت المصلحه  
 و همچنین اوست سرمه و گلاب یا زعفران مشک سحی کرده گویند اگر میل بطفل تر فرو برند و آنرا  
 کشند چند نوبت عظیم نافع آید بسیار کلی نافع بگیرند سرمه اصفهان سه درم سنگ زعفران و روغن  
 غیر مشغوب از هر یکی یک درم مشک و کافور از هر یکی دانه ای دوده چراغ زیت و دو درم حله را سحی  
 و حل نیکو نموده هر هفته چند نوبت بکشند سبطری ملک چشم و سفید که بر جده افتد  
 این هر دو علت شیره از غلبه گریه است و علاج هر دو آنست که آن غلبه شکر کشند و در  
 چند نوبت و از گریه حسب الامکان نگاه میدارند و آنچه بسبب آن گریه نباشد بعللاج اقوی احتیاج باشد  
 هر صبح ببول گرم وی بشویند و بعد از آن غلبه شکر کشند سبطری بدین بطرف شود و در روز

اندک صمغ سماق یا چهار بار نبات سوده اندر کشند سیده را بر دهیم **چشمیدن** بلکه  
 چون زیاده از حدود خواب مقرر اطفال و کودکان بود مقدّمه رند به علاج آنست که هر صبح  
 ببول گرم خود شستونید و محل اصقما کشند و برگردا اگر چشم از بیرون توتیای شسته مسح  
 خشک مالند و اگر دو بوی بغل و بوی جوز تر و بوی خرنزه و شامه حفظ کنند و اگر از دو بوی  
 گلاب چشم دبینی آوازند مفید بود و در چشم که آزارد گویند **علاج آنست** که تا سه روز  
 تمام هیچ دار و دگر چشم او نگرانند و غذای مرضه و طفل خورنده از ترید کله و باجه و آنچه چرب  
 باشد نازند و اگر بسیار چشم بهم چسپیده باشد شیر مرضه و غیره با برین پاکیزه دوشیده  
 بر چشمها طلاء کنند و شیر ذخری بهتر از شیر لیسک بود و دینه کنده و کزاده گرم بر پشت چشمها  
 بشتن جهت در صعب و درم بلکه با بغایت مفید بود و بول گرم شستن عظیم نافع آید و بعد  
 زیره و مغر جوز با هم نیکو سخی کرده با آب بن کف دست کرده آزار بسیار برشند و همچو مری  
 سازند بر روی پیشه کنند و شیر بر آن دوشیده بر پشت چشم او بندند و شبها و روزها  
 در دو درم بر هم چسپید را عظیم مفید بود و تخم صی در سر ماد و در مدیجی بسیار را دیدم که بدین  
 صحت می یافتند و اگر فرید بدین **علاج** افتد و ای الرمد سپید بتور که در علاج رمد فرج است  
 بکار دارند و بر پیریمان نوع دارند تا ممکن باشد هیچ دوا قوی بگر چشم اطفال و کودکان خورد  
 نباید که دانید که اگر چشم ایشان بغایت نازکست و بیم مضرت های دیگر با آب رفتن  
 از چشم بیدار و بی افتادن چیزی درو چون سبب این رفتن آب در گوشه بول و بول  
 غسل و غیره از یک چشم آب آمدن بدان شده بود **علاج آنست** که فستیده از چشم  
 در گوش او نهند از آنخاب و او را هم بدان گوش او نهند تا آبها منجذب شود و باز اگر  
 و اگر با پشت چشم منقذ گوش طفل را بر دهن نهند و به نفس کشند تا آبها بیرون آید نیکو  
 و اگر آرد میده در آن منقذ نیکو بنا کنند و بر آن چسپند نیکو بود **بیرون جوشن خانه چشم**  
**علاج آنست** که خضصک یا شیر مرضه سائیده و برین کرده بر پشت چشم او طلاء کنند و بطن  
 بابونه سر و چشم او میشود و همچنین باب با دروچ بطن و کل عوام با گلاب کشند مفید آید  
 و مرضه و البخار از مقویات معده بکار می دارند و از خوردن کافور و بلغم فزاینده میست و اگر از آن

چشم را بسته میدارند مانند چربی بر بینی این بوقت غذا خوردن واقع شود که لعطسه  
یا سرفه و غیره چربی بر آه بینی در جبهه و همانند طفل از آن تواند برون کردن لغتن و آن دغغه کند  
و متعفن گردد و چهار آن دماغ او را رنجه دارد و از این جهت همواره متوحش باشد و بدخوی و بیداری کند  
و دست بر بینی خود از آن جانب که دغغه و غیره نیکو میل نکند زردی لون بد خوابی و ضعف  
و خافت پیدا آید و باشد که از وحشت آن تب نرمی لازم بگیرد و نماید نفس از آن طرف بی نزله  
و دست بدان مالیدن هر ساعت بر آن وحشت و بر آن جانب گواهی میدهد علاج  
آنست که بینی او را تمام از برون و درون چرب کنند نیکو و بوقتی که در خواب باشد او را شربت یا  
خوابانیده چند قطره روغن در منفه های بینی او بچکانند و بعد در وقت بیداری چربی متعفن  
بویانند تا عطر شده کند اگر بدان بیرون آید فها و الا او را به پشت خوابانند دست و پنجه در  
محکم بگیرند و باد از دهن خود در منفه بینی گرفته و سخت بدستند و متعاقب در منفه مخالف  
سخت تر بدستند تا بزرگ طفل و باد دمیده آنچه باشد بیرون آید دگاه باشد که بعد از  
کردن منفه کشاده بینی او را بگیرند تا دهن بکشداید و در منفه گرفته نیکو بدستند و آنچه باشد  
بر آه گلوی او باز گردد بسیار طفل را دیدم که تب نیز بدست پیدا کرده بود و بدین تدبیر از  
بینی ایشان بچ یا نخود یا دانه نار بیرون آمد متعفن شده و همین علاج بعد چند روز بصحت  
آمد و بسیار باشد که بینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره هم اندر نوک بچکانند و این  
باد اندر دهند و آنچه بیرون آید کودکی دانه انار با انگشت در بینی خود فرستاد و نفس باز  
محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آمد آخر بطریق اول بیرون آمد در همان روز و در کوس  
علامت این سبزی رنگی از بود و چپیدن سر و گردن و گرمی گوش و گریه و اضطراب  
و راحت یافتن از دست نهادن بر آن بر آنجا نفع اینانیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از  
سوراخ گوش او بآرد و نمک بلرزد و سوده و باهمد گیرند و آب آهسته فستید نرم بنانکند و بگذارند و با  
خائیده نرم در بیند رقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک بادیان را  
بقدر شبر می گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند و گیسرند  
در رود و آب آن نرم سفید بود و شیر دو شیدن در گوش نافع بود و مرضه حب الشفا و یا فلفل

بر شیب کینوبت و بر روز کینوبت خوردنیکو بود و اگر به دوا قوی استیاج افتد فستیل از کاغذ حیر  
 بر باد آلوده در گوش درونک نهند و دین درو یا درین خرمن نیم گرم و یا دروغن گانیکو کم با سپید نیم گرم  
 آسیخته اند چکانیدن و بیرون گوش درون نیم گرم چرب داشتن در و خارش گوش را نافع بود و دروغن با دانه  
 کوبی فستیل بجسل آلوده نیز مفید اند و صبر در آب حل کرده و یا در عصاره کشنیز تر و یا در عصاره  
 عنب الثعلب بر برون گوش در حوالی منفذ و بنا گوش مالیدن بسی نفع بخشد و دوا قوی استیاج و  
 بگوشت ایشان نباید نهادن که بیم کری و آماس بود و گفته اند که طبع با بونه را در آفتاب نهند گرم  
 سوراخ گوش را در ماتی بر لوله او نهند تا بخار بگوش او در رود و تسکین یابد یا لودن پلیدی  
 از گوش آنچه بعد از در و دود علاج نباید کرد و آنچه بعد از در و هم نباشد چند روز صحت باید داد  
 تا لحتی مواد فاسده دفع شود پس از آن علاج کند علاج آنست که فستیل را بجسل پیالیند  
 و به از روت سوده و بجمیده اندر گردانند و در گوش او نهند هر شب باز روزی چند نوبت تا جگر را  
 پاک کند و ریش را بصلاح آورد و اگر در شب سوده بگردانند و نهند نیم یکو بود و کوبی بسیار  
 بپایز در ری گوش در در چیزهای پزاشنده چون آب پیاز و دروغن که چک نیم گرم و شباه آن گوش  
 او میچکانند یک شب بار و زرا کشوده کیفیت چک می آمد اندک در و باقی بود یکی فرمود که قدری ترکی را  
 در آب حل کرده و بار و دروغن گل چوشانند چند اندک آب نبت و هر شب باز روزی چند نوبت در گوش او  
 نیم گرم میچکانند و گاهی قطره چند دروغن با دانه کوبی نیز میچکانند سه روز تا تمام صحت یافت بسیار  
 آزمودیم نافع آمد و آنچه بعد از در و دود و آنچه بیدر و دود و نرم کشیده بوقت بر آمدن دندان اگر اطفا  
 که دندان بر آرد و گوشت بن دندان و منبت آن متورم گردد و با غایت درد کند و بسبب حرارت در  
 و مشغولی طبع اخلاط تر قیق یا بدو طبع بهضم نیکو نیز دازد و اسهال بدید آید و بسیار بود که سود  
 به تشنج و کزاز و درد چشم و خارش آماس کرده شود چون آن دندان تمام بر آید اکثر این عرض  
 سفید گردد و گاهی تب نیز آید علاج آنست که چیزهای را که بسیار باید خائیدن بدیشان نهند  
 تا ماده تحلیل نیاید و گوشت منبت دندانها را بمنزله گوشتش سپید مرغ بمالند و بدان نرم می دارند و  
 بر فنی تمام بر آن محل بمالند و دروغن بخته با دام که باب نیم گرم بهم آسیخته سرگردن او را بدان  
 چرب کنند و گاهی قطره چند دروغن بخته نیم گرم در گوش او انداخته بچکانند و عسل یا روغن



یاروغن شبت خلط کرده همچنین غسل با صمغ یوسک که از ابطم گویند خلط کرده برگوشت دندانها  
 او مالیدن نافع است باینکه بپوشد و شبت بر سر او بخشن در محل کرم مفید بود و در خواص آورده اند که تاب سنگ  
 از آنجا نبکسند و بر آنجا نب روی طفل تعلیق کنند دندان و در آنجا جهت تقویت اعصاب  
 و قوت احساس و جمع هر روز طفل را اندکی حب الشفا یا حافظ الصحت باید داد و اگر از آن اعراض شود  
 چیزی بعد از آن دندان دندان باقی بود علاج آن است که خودش باید کرد اما سگ شبت بر دندان  
 بعد رسیدگی دندان بسیار ری رطوبت در رسیدن بخارات سهل بود از معده و بدی است  
 علاج همین است که در ورم لثه گفته شد کنند و انگشت نیک بران بمالند اگر خون از آن برآید  
 بهتر بود و خففات چون طبله سوده و فلفل سوده بران پاشیدن شبها فایده بخشد و مسدود  
 و مان که بتازی فسلع گویند ریشی بود که بر ظاهر پوست لب در داخل و بر ظاهر زبان گوشت  
 دندانها میآید و با سوزش و اندک درد و ضربان بود در عین جنبانیدن آن عضو و یا رسیدن  
 چیزی قوی طعم بدان این اعراض زیاده کردند و بلوایش تر سفید و سرخ بود و سفید آنرا بعضی  
 زرقک گویند و این سرد و اسلم باشند و آنچه زردی بایل باشد سوزاثر و ملوم تر باشد و گرم  
 نیز بود و آنچه سیاه افتد کاهی بنجر با کله شود و مملک باشد علاج آنچه غیر سیاه بود آنست که  
 در حین خواب کردن آرد جو بریان که آنرا است گویند بران پاشند و بگذارند و اگر آنرا فرو برد  
 مکرر کنند و همچنین گل سرخ سوده یا کشمش خشک سوده با قند و یا ترنجبین پاک ناکرده سوده  
 عظیم نافع بود و کز آن بسیار دیدم که شب ترنجبین پاک ناکرده سوده عظیم نافع بود و تا خمید  
 و بهتر شود و سکر از آن زایل شود و نیز بچران آن در سه روز یا پنج روز باشد بسیار بود که سیاه  
 سه چهار روز راحصت یا بدو هفته مسحوق پاشیدن و همچنین اصل سوس مسحوق سفید اند  
 و خوراندن شراب شاه توت و همچنین شراب و فراق روت که آنرا شیخ گویند بسیار آید  
 و شستن آن با غسل آب و بعد از آن پاشیدن و دفع آید و پاشیدن پوست بلبل زرد  
 مسحوق یا ترنجبین بسیار نافع آید بسیار غوسه محب بگیرند ترنجبین در زل مرغ  
 نانگی و یا زبل خشک آدمی و خاکستر پوست قوره پنبه و خاکستر موسه مسک  
 و جمله راستی نیک کرده بعد از غسل محل عرض غسل و شباه آن بوقت خواب

بر آن باشند و در قلاعها که عظیم منفید و مرضه و طفل از غذای گرم مطلقا خذر کنند و اگر  
 بتفتیه حاجت آید در اطفال مرضه را تنقیه خلط سبب فرمایند و در کودکان بحاجت زود  
 و شرط اذن و بلین و شبان تنقیه کنند و اگر بعلاجی اقویس محتاج شوند و یا قلاع بسیار  
 بود از علاج قلاع غیر اطفال آنچه مناسب بود بکار دارند و روم حلق در میان مری و د  
 این مرض بسیار افتد و چیزی فرود بردن بغایت دشوار باشد و گاه بود که این روم بعضیها  
 و مری پس گردن رسد علاج آنست که طبیعت او را بشیاف نرم دارند و بعد از آن  
 رب شاه فوت میدهند و مرضه نار و سماق با گوشت کبوتر میخورند و خوردن شیاف طفل را  
 نافع آید و شبان آن هم منفید باشد و روم ملازه و لوزین سبب این اکثری بود که  
 از دماغ بدانجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی رطوبات دماغ را بگذارد و بطریق  
 مزله بدانجا میافرد و آید و در مری و روم لوزین را کلش و کوش گویند علامت آن و روم است  
 و دشوار یکیدن و فرود بردن شیر علاج طلا کردن چکیهاست چون خا و سرکه و یا خا  
 و آب کاسنی با آتش نیز و غلبه الشعب بر غل نرمی سرد و پنهان کردن مرضه از خبرهای غم  
 و تدبیری که در روم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر انگشت به غسل و اندک شب سوده شبان  
 و بدانهامی مانند تالاب بسیار بیاید بسی منفید آید و اگر سخت قوی افتد بعد سه روز با انگشت بر  
 زور کردن و انزال کردن تا اخلاط آن دفع شود تدبیری کامل بود و اندک هم استرخای آنها  
 بر دشتن آنها بود غسل و شب سوده یا روغن و شب سوده و ماز و کبر که سوده بر با فو  
 طلا کردن مفید آید و شسته و سرکه هم نافع بود و زکام چون سه ماهه یا گاه بسیار  
 او رسد یا آنکه از مسکن سرد خوش هوا یکبار بهواحقنه گرم نقل کنند و یا بگل تازه  
 یکبار بدور رسد او را زکام زود افتد علاج آنست که سر ایشان را گرم دارند و هوا گرم را  
 تعدیل کنند و بوی خوش و گل و غیره دور دارند و کفهایست و پایدای ایشان را بر روغن  
 گادی در شب چرب کرده و آتش گرم کنند و حب الشفا در شیر حل کرده یا در میان نان غوره  
 پنهان کرده شب و صبح اندکی دهند و مرضه نیز همچنان بکار میدارد و بسیار بود که خوردن  
 مرضه کافی بود و بعد از آن چنگ موده است تمام فرمایند و در غذا تعلیل کنند و لوغان را در

و بسیار بود که او را چون تب آید ماده خفته گردد و زکام نیک شود و آنکه مرطوب بود زکام تو  
 افتد مرصعه فصد کند و اگر احتیاج افتد در روز دوم آخر روز سرهای گوش طفل یا کودک را با چوب  
 و نخی خون بردارند و درین با حبسیل نیکو مرعی دارند تا خون عظیم نکند سرفه آنچه از رفتن  
 و خانی بود در حلق علاج آنست که اندکی دو شتاب یا عقیده مویز آب در آب سرد خور  
 و اگر آن نه باشد نبات و شکر و ترنجبین و عسل هر کدام بود دهند و شیر می مفید آید و بسیار  
 بود که شیر مرصعه کافی باشد و آنچه از رفتن کرد بود حلق علاج آن شیر و غذای می  
 کنند و قدری روغن بادام خورانی بدن نافع بود و حرب کردن سینه و حلق مناسب است  
 و آنچه از میس و خشونت قصبه بود و خشک سرفه برین گواهی میدهد علاج آنست که عا  
 وانه آبی شیرین با نبات سوده بهرم خلط کرده میدهند و همچنین لعاب تخم کتان با نبات  
 و طریق لعاب گرفتن جهت این حال آنست که دانه را در شیر مرصعه و آب انجیرسانند  
 و چون نیک خیسیده شود آنرا بجوی شیرین برزند تا لعابی غلیظ پدید آید انگاه آنرا از زنده  
 سفت بیالایند و بکار دارند و ششم بهی شیرین را با مغز بادام و کثیر یا صمغ عربی گوشت  
 و با عسل آب شسته یا با شکر سرخ و رب السوس یا با نبات و رب السوس اندک اندک  
 خورانی نافع بود و در شیر سرشته هم نافع بود و شیر مرصعه با نبات و کثیر او شیرینج با نبات  
 یا شکر یا لوده نباتی یا شکری با روغن بادام شیرین جلد غذای نیکو بود ایشان را و آنچه  
 که آثار صفرا ظاهر شد گاهی اندک رب ه لوت یا رب آلو یا لوتیم قبل از غذا میدهند و مرصعه  
 و افق صفرا میخورد و آنچه نیز در رشت نبات شد و آنچه از کثرت نزول رطوبت بود و تری سرفه و  
 بینی و مرطوبی مریض بران گواهی دهد علاج آنست که گاهی گشت بسل آوده درین زمان  
 بمالند تا قی کند و رطوبات نخی از حلق و کام و دین او بیالایند و تقلیل غذا مرعی دارند و  
 یا حافظه الصحت مرصعه هر شب بکار دارند و مریض را هم در عسل نخی حل کرده دهند و برین  
 دین گوش و شقیقه و کف دست و پا او چند بسید تر باب آید بهالند و هنگام سحرگاه  
 محل حرکات ترلاست حلوائ مغز بادام عسلی دهند و بر سینه او می بندند و در سحرگاه نفس او را  
 و قدری چشم نرم گوشت را نیکو دود کرده پخته بر سینه او می بندند و در سحرگاه نفس او را

گرم دارند تا هوای خشک بقبضه او رسد و از سختی کردن منع کنند و منصف عنایت و سرفه  
 طفلان را عظیم نافع آید ماکش برنج با شیر بادام دادن بسی مفید بود و جهت کم خوابی  
 خشکاش بغایت نافع آید طفل و کودک را و همچنین رشته با شیر خشکاش بادام و طعما  
 خشک چون بلاد خشک و مرغ کباب نان و حلوائی مغزی سرفه ترکودکان را نافع آید و همچنین  
 حب السعال نیز شبها در دهن داشتن و شکر و نارچیل با هم کوفته خوردن و گزنکین که برگ مورد  
 و آرد و در دهن نگاه داشتن کودکان را بسیار نافع آید بشرط کم گفتن و در او از زردستان نیست  
 و تسهلاته در ری سوا ولد سرفه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که چون سرفه کردندی تا نشانی  
 و ضعف نکردندی سرفه کنین یا قوی و چنان در در سینه ایشان گرفتگی که طفلان زیره  
 بر سینه خود نهادندی و مالیدندی و بعضی از این معالجات مذکوره میگردند نفی زیاده  
 در ایشان پدید نمی آید جهت بعضی موانع و بسیار تلطیف غذا کردند و برین خشک اثر نیک ظاهر  
 نمی شد بلکه گاه بود که غذای غلیظ بترمی آید و بعضی بیلاکت نزدیک شدندی فرمود که جبه  
 که در میان سینه چشمه کوفته دست بگیرند و خشک سازند و بانبات سحری کرده در شیر مضعه  
 کنند و بزناشتا یکی باد و از آن جبه بپزند و در شب با هنگام هم این چنین تدبیر بغایت نافع  
 و بد و سه روز صحت یافته و برین میگردند و بسیار طفلان بدین علاج نیگ شدند و کودکان  
 چهار پنج ساله را دیگری فرمود که بوقت خواب مقدار باقلا مرکی بدو دفعه سه دفعه بلع کردند و سحرگاه  
 حلوائی مغز بادام یا حلوا مغز جوزین خوردند باندک روز ازین مرض خلاص شدند و بعضی را از تعب سرفه  
 تب آمد و برین میگردند و آن حرارت تب ماده را نصف میگرد و قطع مینمود و بقرق بجران صبح میگرد  
 و صحت یافته از تب سرفه و بعضی را آب پیاز پخته یک فاشق صبح بناشتا میدادند و سینه او  
 چرب میشدند و شش دود داده می نمودند بهمین صحت می یافت و اکثر این علل جواهرات تجربه شده است  
 خرو و تشنگی نفس که در شبها پدید آید و بجالی ماند که بوقت او از گریه عظیم پدید می آید کودکان را  
 علاج آنست که طعام مقلی نهند و فی الحال باء العسل گرم قطره قطره میخورانند و تخم گمان کوفته  
 و بعسل رشته اندک اندک لعق میفرمایند و از استنشاق هوا خشک نگاه میدارند و بهنگام گوش اول  
 بر دهن گرم کرده پیوسته چرب میکنند و اگر بحکمیت آورند که گریه نکند مفید بود و گریه در او عظیم

اگر فتن نبات در دهن و گاهی حلوای مغز بادام عسلی خوردن که دوکان انافع آید و دیدم چندین طفل  
 و کودک را که بجزد لعلی تخم کتان و عسل و خوردن طعام نرم و چرب دشتن سینه و خلق خوش شدند  
 دیدم طفلی دو ساله را که این مرض شد و بدین علل جابر طرف نمی شد و غذای او شور با  
 برنج بود و بجز مرغ شب چهارم در دگوشش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد و از صعوبت هیچ  
 پلایه فصل آلوده در گوشش او نهادند در دستکین یافت و ببتب ماده که بر قصید و یخته بود  
 نچست و در روز راق کرد و صحت یافت و دیدم کودکی را که شب مغز خورده بود و آب  
 بر بالای آن و جای گرم خفت نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب به هلاکت رسید  
 و شیرینی هر چه بدو دادند ضرر کرد و مقطوع الطبع شد یکی قدری رب شاه قوت بدو خوراند  
 بهتر شد و همین مداومت صحت یافت و بزودی و چند جای دیگر که بسبب قریب بدان بود از دیدم  
 و عظیم مغیب افتاد و دیدم کودکی را که در انبار کاه کهنه رفته بود و بازی میکرد چون از انبار بران  
 آمد این مرض او را طاری شد و قریب به هلاکت رسید حضرت فرمودند که چند سائیده بر  
 و گوشش و کفهای دست و پای و شقیقه او مالیدند و اندکی هم بدو خورانسیدند و سینه او را  
 کردند و شور بای چرب بی قاتی بدو دادند بوقت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت آنرا  
 مقدمه صریح تشخیص کردند جهت تضرر دماغ از عفونت هوای کاه انبار چه در استبدای ظهور  
 اطفال قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت در صرع ایشان  
 فواق چون شیر خوارهای کوچک را پدیداید مرضه ها گویند که روده و معده فراخ میکنند  
 دارند آنرا و بیشتر بگیری از شیر و پیرامند پدید آید و بسیار دیدم که دران حین چون زیاده  
 واقع شدی مرضه رشته ناری از لباس او کنیدی و آب بهین تر کردی و بر سرینی او  
 فواق او ایستادی و بسیار دیدم که کودکان و اطفالی را که در انکی داشتند در حین فواق سختی  
 گفتند که تجمری و یا خجالتی و یا غوغی و حزنی در ایشان پدید آمدی مثل نسبت دزدی و تفحص از  
 باب و یا چیزی عجب شنیدندی و امثال آن طبع ایشان بدان مشغول شدی و فواق  
 بطرف شدی و این از تجارب مشهوره است اگر بهینها زایل نشود علاج آنست که دران  
 چند بستر انداز آب حل کنند و بپزند و جوش بدهند یا بشکر سائیده هم نافع آید و چند اندر سر که

و گلاب حل کرده فواق قوی واقع را دفع کنند و اینچرازی خوردن چیزهای خشک افتد و ترها  
 خوردن نافع بود و قی مفرط اگر رطوبت بلغمی آید علاج آنست که نیمه انگ قرنفل سوخته در آب  
 سیب شیرین یا در آب بهی شیرین سهند و پوستی که غلات بیرون بسته است آزار سنده  
 با آب سیب یا بهی دادن نافع آید و پودنه دشتی کوفته اند شراب نفع دادن مفید بود و اگر  
 حاجت آید ضامی از گل کسرخ و قرنفل و هلیله سوخته و شراب بهی سرشته بر معده او نهند  
 و اگر صفرا نیز آید علاج بخوراندن رب آبی ترش در آب غوره و رب ریواس و شربت زردک  
 و مزیدن سیب ترش و سیوه های ترش و کوبی کنند و شراب بودند و شراب نفع داد  
 انار ترش و انار دادن دشتی که از اینها دران باشد جمله نافع آید و نیمه انگ فا در هر حیوان و یارو  
 گل ارمنی در آب سیب یا بهی یا امرود یا دونه مسکه گرفته یا شراب نفع جملہ انواع افراط  
 و عثمان را نافع آید و جوارش فواکه و شراب مصطلک و سکنجبین اطفال را بغایت مفید باشد  
 ضمیمه بود در که ضعف در معده او بود هرگاه از مرغیات و مضغفات معده چیزی خورد چون ماست  
 و هندوانه و انار ترش و امثال اینها بیضه کوبیده اگر دی و عثمان او را بشویش داشته  
 و هر لحظه قی کردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرا می زرد و بعد از آن صفرا می سبز و بعد  
 از آن صفرا می زنجاری و کراتی و بیوشی عظیم کردی و هیچ نتوانستی خوردن و ترشها خاکی  
 نموده اند تسکین او ندادندی من او را نفع سبز چند شاخی با سه لقمه نان خشک تکلیف دادم  
 صحت یافت و کرات دیگر نفع سبز با خشک ملا و سید ادم هم نافع بود و چند کرات دیگر او را ترش  
 آن تب آمدی و همین علاج صحت یافتی و نفع با وجود گرمی و خشکی هیچ مضرت تب و  
 زنجاری نمی کرد و منع این مینمود و گاهی اندک مرغ کباب جهت ضعف معده میدادم با نفع و  
 نافع بود و بسی جا این تجربه کردیم و نیک است و این جو شیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و شش  
 بخارات گرم از آن اندر فضای سینه نبض عظیم و قوی میست باشد و بسعرت و قوت ترکید و  
 کمتر از آن بود که در غب معده محرقه و بول از گلگونی بسز که آید و بی آثار نفیج نباشد و از آثار غفرت  
 خالی نباشد و متحی نماید که هر انتقال را بطور علامات مستقل الیه توان شناخت و بعد از آن  
 که داب اکثر واضح است و از این که در سایر حیات خواهد شد فرید تو ضیحی حاصل گردد و انشاء الله تعالی

علاج آن مبادرت بفضد کامل از اکحل یا باسلیق و بهیچ حال فصد را از روز اول دوم و سوم بادر  
 نشاید انگند و خون چندان بر باید داشت که بخد غشی رسد و اینجا که قوت و فصل دسال مساعد بود چنان  
 خون سیرون باید کرد که بخد غشی افتد زیرا که ماده بفضد مرفع شود و حرارت بغشی بسبب آنکه غشی مزاج  
 قوی را خشک میسازد و چون مغمغفن خلط پنجه است مهلت جهت نفع احتیاج نباشد و گاه باشد که  
 بعد از غشی قوی افتد و یا اسهال صفرا یا عرق کند و صحت یابد و اینجا که از فصد کامل بدنه مانعی باشد استغفار  
 دم بد و دفع و سه دفع و در روز و سه روز باید کرد و اینجا که فصد جائز نباشد حجامت و شرط اذن  
 و امثال آن باید شناخت و اگر مانع فصد نخمه باشد مهلت تا رفع آن باید داد و همچنین حجامت  
 و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین حین تلکین برقی بسی موافق بود و اسماک و تغلیل  
 و بعد رفع مانع سرعت در تغلیل دم واجب باید شناخت بسبب آنکه چون این مرض از امتدادی است  
 و خون خلطی عام و غالب است از تاخیر استفراغ آن بیم باشد که مجاری روح بسته شود و ببار  
 بفجأت میرد و یا برض مهلک در منتقل شود چنانکه قبل ازین گفته شد و بعضی گفته اند که اگر  
 مرض هفت یا ده نمر گذشته باشد و قوت بر جای باشد استفراغ دم باید کرد و حق آنست که  
 استفراغات نظریات قوت مزاج است اینجا که قوت باشد هر وقت که استفراغ واجب شود باید کرد  
 الا در روز بجران و اگر ضعیف باشد در اول نیز نشاید هیچ استفراغ کردن و بتجدیل مزاج و تقویت  
 تدارک باید نمود که بسیار کس را دیده اند که در ضعف قوت و اوقات بجران و کهنگی مرض فصد کرده  
 و هلاک شده اند حالینوس گوید که اینجا که از فصد حجامت مانعی باشد اگر در احشای آفتی نباشد  
 و نخمه نباشد علاج آن آب سرد کنیم و اینجا بود که چندان آب سرد کرده خورند که مرض ببرد  
 و رنگ لب بنری مایل گردد و حرارت زایل شود و اگر در احشای آفتی باشد ولیکن مضرت تب  
 بیشتر از آن بایم بود که بد بوی منتقل شود هم علاج آب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد  
 بکم کردن امتلا و بتدریج کشادن سده مشغول شویم و اندر تغلیل امتلا و تفتیح سده دواها خشک کار داریم  
 محمد و کرما گوید بسیار باشد که اندر تب ثانی حاده آب سرد مفرط دهند و تب اندر حال  
 ساکن شود لیکن اجدازان تپی آهسته باز آید و باشد تا چهل روز و بیشتر و بدار و ناراحت  
 و یا عرق پدید نیاید زایل نشود و سبب آن باشد که بجران پس افکنده و ماده را غلیظ و سوده سازد

و یا بلغمی فسرده شود و عفونی در آن آویزد و حق آنست که چون از حرارت بیم مسفت کلی باشد  
تسکین آن واجب بود که از ورزی بیماری خطری کمتر از آن افتد که از گرمی وحدت و انجا که در  
احتیاسی بود استفرغ شود و اگر از آب سرد دادن گریز نباشد با کجین کم ترشی و یا جلا  
سرد باید داد تا ماده بسیار غلیظ و آماص صلب نشود و در جلاب تنهاسه خشک و نرم باید کرد  
و آب بیشتر تا بصفاستجیل نشود و خشکی بیشتر دهد و انجا که فصد کامل کرده شود و هنوز حرارت  
لختی باقی باشد غذا و شرابهای ترش و خشک کرده باید داد و گوشت و هر چه خون فرا  
باشد در در باید داشت مگر وقتی که قوت ضعیف بود که انجا گوشت چوبه مرغ یا خرد سبزی  
و طبیعت را نرم باید داشت بمنزل معصورانارین یا شیر خشک تنهاسه یا بقر بنهدی و اندک شکر  
اینها و از هر چه خون را بر جوشاند از شیر بنهاسه تخصیص ترنجبین در جملہ حیات دمو  
خدر باید کرد و اطفال و کودکان خرد را شیا قما خشک کافی بود و هر گاه بعد فصد آثار حرکت  
و غلبه صفرا ظاهر گردد استفرغ صفرا و استقوعات مقوی یا خود بمعصورانارین یا سبزه زرد  
و اگر بجهت تبرید و تقویت بفواکه احتیاج افتد آگویی و امرد و سیب سیرین و انار طبعی و خشک  
و قرصیا و بهی و مغربا رنگ اندکی جایز بود و اسلام و اما مطبقة بیشتر تقفن چون از  
خوردن میوه های تر باشد که آنرا رقیق و آبناک سازد و بدان سبب عفونت پذیرد و گرم  
و بر جوشد همچو شیر و انگور و یارطوبات خام با خون جمع کنند و حرارت غریزی آنرا نتواند گزاید  
و حرارت غریب اندران اثر کند و خورا تباه گرداند چنانچه در سیاب مطلق تقفن اشارت بدین  
سبقت یافت و بسیار باشد که اندر مطبقة خونی که در عروق حوالی دل و جگرست عفونت بیشتر  
پذیرد و از آن صفرا عفون پیدا آید و بحرغه منتقل شود باشد که از غلبه حرارت دم صفراوی بدماغ  
پیشود و بسرم گرم منتقل گردد و باشد که حرارت خونرا تحت بر جوشد و طبیعت آنرا بر جاب  
پوست مایل سازد و بحصیه و یا آبله منتقل گردد و باشد که از جهت کثرت سبالغه در علاج بمردان  
جهت تطفیف حرارت بلبس غس منتقل شود و جالینوس مطبقة را منکرست و بر آن رفته است که چو  
عفونت اندر خون اثر کرد لطیف او استجیل بصفا عفون سیگردد و تپی که لازم آنست تپی سست  
و اینه صفراوی تسکین چون از صفرا دمو حاصل شده در لازم از غلبه صفرا و فرود رفته است



جهت غلبه انتشار قرب عهد طبع بدیم علاج آن قریب بعلاج حُستی و موسی است اگر چه این کلام  
 خالی از وجی نیست لیکن تجارب مذکور بقراط چنانچه بیان کرده ایم ترجیح یافته است  
**علامت** این نیست که حرارت آن از اول تیز باشد قریب بحرارت غب لازمه و با  
 ماندگی و گرانی و تن پدید آید جهت امتداد دم و عفوشت و ملیکه که عبارتست از اندک گرمی  
 خلاف عادت و کلالتی و صداعی هم بر آن مقدم بود و هیچ سر را لرز نکند جهت نفوذ طبیعت  
 خلط در عروق و همچو غب لازمه قرائتش فی الجمله ظاهر بود و تشنگی و صداع و اختلاف نبض و غیر  
 طعنات و تغییر لون ظاهر زبان و راو اخر بد رشتی و سیاهی این جابیشتر از آن بود که در  
 سونوخن جهت تعفن خلط و تشنگی چشم در و امتدای رگ با قریب بدان بود که اندر سونو  
 و بول تیره بسرخ مایل و ناخوش بوی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بحران جهت تحقو  
 خلط و غلط آن و باشد که در وقت اشتداد حرارت او لایمناک در پوست ظاهر باشد  
 جهت تحلیل یافتن اندک رطوبتی از حدت حرارت در متناقض نقصان مرض و علامات  
 انفع بزرودی ظاهر گردد و اگر چه از اول ضعف افتاده باشد و بسیار بود که در چهارم بحران میگوید  
 جهت قوت طبع و تشنگی خلط و تنزاید اگر آن بود که بحران هفتم کند بخیر باشد جهت حدت  
 و غلبه تعفن و متش بسیار افتد که تا هفت روز بر یک حال باشد و بحرانش دیر تر افتد و بیشتر  
 که این تب چون بحران گشت نهائی تمام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود لیکن بزودی  
 بزیرد و هرگاه در روزی از روزها بحران این تب لرز پدید آید نشان سلامتی و زایل شدن این  
 مرض بود با تمام و گفتند اندر هرگاه اندرین تب سبب پدید آید و شکم بادگیرد چنانکه اگر دست  
 آواز طبل کند و بیمار بی آرام باشد و بستر همگردد و از اجابت طبع آسایش نمی یابد و برین  
 خشک رند سبز و پهن پدید آید نشان قرب مرگ باشد علاج تفصیل دم است بفضیله کجا  
 و یا شرط اذن و لیکن قصد تا حد غشی کفاف بود و ترک غذا تا قرب شب باز را گرفتند  
 بنایت نافع بود و الا قلیلی از اغذیه لطیفه میدهند و تطفیه حرارت و تلین صغیرند بسور که در  
 سونوخن مذکور شد میکنند تخصیص غذا و شراب تیز تر شش نرم و بلین ملیکه زرد و آب انارین و با  
 شربت مشق و به سناده شیا فمائی خشک نرم چون گشته زرد آلو و قشع و امثال آن و انجم است

و چیزهای خشک کرده آن نفع حاصل نشود که در سو فو حسن حبت آنکه خلط عفن چون سرد شود فسرده  
 ویر نصیج یابد و اگر بلغمی با آن صنم گشته تعفن پذیر و قصد صعب گردد و طبیعت از نصیج عاجز آید بلکه اینجانب  
 بیشتر بنفع ماده باقیه استغفران دم باید کرد و اگر ماده رقیق شد از آب سرد و امثال آن غلیظ تر ساختن مصلحت بود و اگر  
 غلیظ بود آب سرد نشاید و بلکه ترشیهایی کمتر باید داد و بخدا و شرتهایی معتدل رقیق تر قوی و تلطیف آن باید کرد و اگر قصد  
 که مانع مهلت اندک باشد از مولدات عفونت دم چون قصور هوا و اقتضای آن مراض عفونی را بخواند  
 نباشد بعد یک شب باز در کنند اولی بود زیرا که خلط چون عفن است نصیج می طلبد اما چون خلط است بنفع بسیار  
 محتاج نیست و مهلت نیز بیشتر نمی طلبد و لیکن اینجا که تخمه بوده باشد تاخیر تا دفع واجب بود و بعد قصد  
 در استغفران صفر نیز یک شب باز روزی اطلاق مهلت باید داد تا قوت باز آید و اثر نصیج بهتر ظاهر گردد و در آن  
 استغفران متوی و سهل افند نه مضاعف و بیشتر از این مهلت نتوان اینجا که حرارت ضعیفی باشد از گوشت چوبه مرغ و این  
 گزیر نباشد اینجا که غالب بود کشتک باید داد و آتش جو متفش که غلبه خنثی و اندک در آن جوشیده بود و اندک شیر سبزه در آن  
 نیک بود و تجربه پیوسته است که آبی که غلبه یار در آن جوشیده باشد و صاف کرده و خشک است  
 بجای آب گاهی دادن در حیات دمای عظیم نافع بود و عطش و ضعف را کم سازد و غذا را و شراب را  
 خشک و کافوریات که در غبذ مذکور میشود جمله مفید آید و اینجا که اعراض صعب پیدا یابد مثل صداع و  
 و خفقان و سهر و عاف منقوط و آفت و درد احشا و افراط عرق و قی و اسهال و کرب و غثایان  
 و غشی و تشنج و تنگی نفس و عطسه منقوط و شباهه اینها اگر چه جوفانی باشند علاج هر یک از اینها  
 که در مجلس مذکور شده آنچه لایق وقت بود باید کرد و در بحث محرقه هم بعضی همین گردد و در جمله  
 اوقات حرارت مسکن را و هوا را خشک باید داشت و اگر وقت بخیران بحر ق که آن هنگام بسیار  
 معتدل باید داشت و تن را پوشیده تا عرق باز ندارد و این عایت و جمله حمیات باید کرد و چند  
 عرق بجد افراط رسیده باشد و گفت اند که در مطبقة بعد تنقیه در وقت انحطاط اگر  
 مریض در حمام لحظه مکث کند و بعد از آن در مساج چند آن خمید که عرق نیک کند عظیم نافع بود  
 و بدین تدبیر بسیار کس از این مریض بر روی رسته اند **در ۸۹** متوجه برات بودیم ده روز  
 از نوروز سلطان گذشته به قصبه اسفراین رسیدیم در هوا اینجا اندک تعفنی پیدا شده بود  
 و مولد تپ مطبقة و حصه گشته و خلق بسیار در رشتان بدین مراض تلف شده بودند

بعد یک شب از روز که آنجا ساکن شدیم هفت هشت نفر از جوانان که هموار بودند وقت چاشتگاه  
 گرانی در تن و سرو صدای میداشده بعد ظهر تب آمد بغایت گرم در وقت عصر جمله را  
 فصد کردیم و خون تا حد غشی گرفتیم خفته پیدا گردید بعد از آن بوقت خفتن هر یکی را <sup>حالت شفای</sup>  
 بزرگ خوراندیم چنانچه گرفت ایشان را و ندیان گفتن آغاز کردند جمعی را بر ایشان موی کل بستیم  
 که نگذارند که ایشان بسیار حرکت کنند و خود را از جای بپایند و قصور شود و هر جمله که بود  
 تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند علی الصبح جمله بهوش آمدند صحت یافته الحال نقل هوا  
 کردیم و ایشان پیاده بچهار فرسخ آمدند و هیچ تشویشی دیگر نشد و در نهیهای امتلائی  
 عفو سینه این طریق علاج بسیار بکار داشتیم و انفع ازین بنافتم تخصیص جهت مردم غیرم غیر  
 و اما غلب لازم شده ادان بنوایب غلب بسبب آنست که چون ماده آن در عروق  
 محفوظ است در نوایب غلب از جنس خود دیگر مددی یابد و اندکی که تحلیل یافته بود عروق مسکون  
 و حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر میشود و اکثر انقباض آن در هفت روز بود علامت  
 این تب متوسط بود میان علامت <sup>مطبقه</sup> و محرقه و جاکنیوس مطبقه را از جهت کثرت مناسبت  
 و مشابَهت لغب لازم از جمله آن عدد کرده است و فرق میان این جمعی و مطبقه آنست که در  
 تب سیه گرانی تن نباشد جهت خفت ماده و صداع و تلخی دهان و کرب و بهر دو بواسطه قلت  
 اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخارا و دیول اکثر رقیق ناری بود و ممکن  
 که اندک عرق گاهی پدید آید از جهت رقت ماده و تب همچنان نباشد و علامات امتلا بسیار  
 پدید نباشد و در روزهای طاق اشتدادی ظاهر شود و بیوشی گاهی طاری گردد و فرق میان  
 این تب و محرقه در میان علامات محرقه همین گردد علاج آنست که نخست تب تسکین حرارت  
 و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب بنده وانه و لعاب اسفول و حلیم خیارین  
 با شراب لیمو اما با شراب آلو اگر ضعیف در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آتش آنا  
 و آتش زرشک و آتش تمر و تلین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس شراب بنفشه در آب آلو  
 یا تمر یا باندک شیر خشت درین آبها یا در سکنجبین قند یا در معصور انارین اگر بدینها مقصود حاصل  
 نشود بشیاقه تارم و خشک مد کنند مثل شکر و نقشه و اشباه آن آلوئی سبده غالبینج

خشک کرده خوردن هم مفید آید و بعد ظهور آثار نفیج که در مطبقة گفته شده به بینند اگر  
 خون غلبه دارد فی الحال فصل کنند و خون بمقدار کمی آرند و فضا نقص نیز نکنند و بعد فصد و اعلا  
 قوت و تسکین صفر کنند بشریت و غذای لایق و چون قوت باز آید بعد شش باز روزی تقریباً  
 اسهال صفر کنند تا بیست مجلسی بدینجه مناسب و از ملیناتی که اینجا و در مطبقة مذکور شد  
 و اگر بعد نفیج در خون غلبه نباشد و سینه و فصل و سن هم تقضی آن نبوده فی الحال به اسهال صفر  
 مشغول بایند و اگر بقی نیز صفر الحقی دفع شود مفید بود و آب سرد و سردی ساعت تخریج کرد  
 صفر از نفیج دهد و تسکین حیات نماید و عرق بکشد و غذا نماند و شرابهای خشک کرده هم عظیم  
 مفید بود و اینجا که قوت ضعیف باشد بعد تقیه مثل گوشت چوبه خرد و در آتش داخل بایند و  
 و کباب آن اما زده بالندک خشک پلا و و افشده آلو بهج سرد کرده یا افشده سکنجبین سرد کرده  
 مقدار عظیم نافع آید و آتش آلو بالندک لغنا و چغت و درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین اش  
 و اگر زیادتی علاج محتاج شوند از حقیقت علاجهای محرقه بکار دارند اما محرقه صفر اوی  
 انتقال فکس اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجرانی بقی باشد یا با سهال یا بر عاف یا به عرق  
 یا به و حال از اینها و این تب چون پیران را بدید یکتر خلاص یابند از جهت ضعف و بند  
 مزاج از مرض اینجا در فصلهای سرد افتد بدتر باشد و بر اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد  
 و محرقه چون بنوبتهای جفت استند آید باید سخت شد و بجران باین تب بیشتر اندر ششم بود  
 و در ششم و اینجا از ششم گذرد امید خلاص بدید آید و اینجا از ششم گذرد و غالب آن خیر بود و اینجا  
 از چهاردهم بلکه از دوازدهم گذرد کم ضرر کند و اینجا از هفدهم گذرد اگر خطای در تدبیر نکند هیچ  
 خوف نباشد جهت سرد شدن ماده فی الجملة و متفاوت قوت تقلیل سبب اول با آن  
 علامت این تب آنست که باطن سوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مضرت و عفو  
 کبد و جگر رسد بدان سبب تشنگی و اضطراب عظیم بود و سردی و کرب و تشنگی و تلوا  
 و غشی و نحو عینین و اختلاط عقل و سقوط شهوت طعام اینجا بیشتر از دیگرها باشد و نفس  
 کم ظاهر گردد و از اولی پس فراست و لرز نباشد و در غیر وقت بجران عرق نکند جهت طبیعت خلط  
 در عروق و بوقت بجران بعرق البته فراست بدید آید آنگاه گرم تر شود و عرق کند و لقا تمام

جفت قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده بیکبار و اکثر در او از مرض لون زبان از زردی و درشته  
 بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و متقوق در لبها پدید آید جفت شدت است  
 فاسد و علامات امتلائی و دم سیج ظاهر نباشد و بول بدستور تهیای عفونی تیره و بدبوی باشد  
 و بدستور تهیای صفراوی ناری بود و اکثر آن باشد که صفرا بی براز دفع میشود هر روز چند  
 مجلسی اندک سوزان و سخت بدبوی و کم راحت و کوه کان و در محرقه بسیار سبات پدید آید  
 یا حالی که بدان ماند جفت کثرت صعود بخارات ترو بدبایغ و شیر خواره اندرین تب  
 نخواهد و آنچه بمزدور معده او ترش گردد جفت قبول تعفن و حرارت از دل و جگر و ابقرا میگردد  
 که کسی را که در محرقه عرشه پدید آمده باشد اگر سخن بهیشتانه آغاز و عرشه او زایل شود از جفت  
 گرم شدن اعصاب از صعود بخارات و تحلیل یافتن موادی که سبب عرشه شده بود  
 از اعصاب مراد و ثر عرشه درین تب بغایت غریب مینماید مگر آنکه بسبب ضعف قوت و  
 باشد از غایت شدن خلط گرم و آن هنگام از آله آن از پیشو شعی تب مینماید و چون واقع شود  
 هرگاه خست ملاط فین مقدم بود در عرشه بهتر بطرف شود و جفت قبول عصبها ماده مرض را در  
 گوید که چون در محرقه سعال پدید آید نشانه زایل شود و جفت میل رطوبات بشش از گوشت  
 که نزدیک است بواسطه حرکت او بسرف و گفته اند که اندر محرقه چون ناگاه راحتی پدید آید  
 بجزانی ظاهر بوده باشد استفراغی یا انتقالی دلی آنکه بشش تهیای خنک و موافق تسکین داده باشد یا  
 از هوای هوا لاتی تر رفته و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد زرد  
 بمیرد و خدر شدن اعضا و بسیار طلیدن دل در محرقه عظیم بد باشد و مجربست و اکثر نبض  
 صاحب محرقه از اول عظیم بود و باقره و بیسرعت و توان تر و در غلب لازم بی فقره بود و باسرعت  
 علاج هیچ تدبیری واجب تر و نافع از تسکین حرارت نیست و طریق آن تبرید مسکن است  
 و بکار داشتن غذاها و شش تهیای خنک و سرد کرده و آب سرد غالب و نهادن طلیها و ضامها  
 خنک سرد کرده مقوی بر سینه و جگر و سرخا پنجه دروق و غیره معلوم شد و اینجا جفت انتطاف  
 نضج هیچ تقصیر درین ایواب نباید کردن و از دوری مرض تبرید بسیار نباید رسیدن که خطر  
 مهلت عظیمست و بسیار باشد که جاهلان کم تجربه تقصیر کنند جفت طلب نضج و از حدت

دل و دماغ و معده مریض بریان شود و شنج خشک در عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و بالقوه خشک  
 حادث گردد و تدارک نتوان کرد و در غایت لازم از جهت دور خط عفن از عوال دل مبالغه در تبرید  
 بدین مرتبه احتیاج نیفتد و اینجا قبل از ظهور آثار نفعی کافوریات نباید داد و اقتصار کردن بر دادن  
 سکنجبین و شربت صندل و لیمو و شربت ربوای و انار و آلو و تمر و سیب خشک حله با گل اندک و نبات  
 اسفند فول سرد کرده از سحر بلند تا ناختن بعضی با آب هندوانه و یا شیرۀ تخم خیارین و یا شیرۀ تخم  
 سرد کرده هر ساعت از سحر بلند تا ناختن در آشنای خواب نیز اگر ضرورت باشد و همچنین بر دادن کشکاب و آب  
 در چاشتگاه با مقدار ضرورت لازم بود چنانکه اثر نفعی پدید آید و سکنجبین که ترکیب آن از شیرۀ تخم خیار  
 و شیرۀ تخم کاسنی و خرفه که از آب هندوانه گرفته باشند و از آب آلو و تمر و زردک سرکه و اندک صندل و  
 بمقدار کفایت باشد عظیم نافع و هرگاه اثر نفعی پدید آید و حرارت و اعراض همچنان بر جای باشد سحرگاه  
 قرص کافور در سکنجبین باید و اذوق بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده و بعد از آن دیگر شربت های سرد  
 مذکوره و آب سرد بدستور مطبوعه اگر در احسا بسیار فنی نباشد و الا اندک سیرخت سرد کننده نکنند و  
 دور دارند و بهمان طریق مقدم عمل کنند بترتیب اعتدال در میان کسی که حرارت این تب  
 غالب بود و اشتها نباشد و شنج عظیم داشتند و احشای ایشان بسلامت بود و بعد نفع  
 و بعد نفع تب و دوع آب یخ سرد کرده میدادیم و محتاط نمیدادیم و ندانان اندکی و گاهی بی نان  
 و تیرید عظیم می شد و بعضی را اندک و اشتها پدید می آمد و بعد از آن هر روز بهمان محل اندک و اشتها  
 باز پدید می آمد و تب بر حال خود بود و قریب های ظاهر پیدا میکرد و از چارده روز بخیر میگشتند  
 و بعد از هفتۀ و پنجید صحت می یافتند و باطبا شیر دادن و دوع اولست جهت منع آن از  
 بعضی کسان را که بعد از آن گیسوانی معده بودند خشک پلا و با چوبه مرغ کباب و افشرۀ سرکه و غیره  
 بریخ سرد کرده بعد نفع میدادیم و اگر سرفه داشتی بخوراندن آب عناب سرد کرده عین عطش  
 و سرفه او میکردیم و افشرۀ آلو کم ترشی میفرمودیم منفی آمد بعد سیزده روز بخیر میگشتند  
 جالینوس اندر محرقه بوقت صبح حرارت طعام فرموده است جهت آنکه بیم سقوط قوت  
 و این بغایت تدریجی نافع و آزموده است و اینجا که بیمار را اشتها طعام نباشد بنگرند که اگر در  
 فم معده او خلط باشد معده را بچربی مناسب از سفر جلیات و زرشکیات و ضادها خشک

تقویت کنند و اگر در فم معده خلط نباشد طعامها خوش بوی گرم گرمی شهوت طعام را بخت  
نزد او نهند چون مرغ بریان بزیره و کشنیز و پیاز و نارودان کوفته آکنده و نان تازه پخته  
و امثال اینها و اگر اندک از آن مرغ بمزد بهتر بود و مزیدن آبی در غرور و قواصیا و امثال آن هم  
نیکو باشد و اندک افشرد نیز بسیار محمداشته باشد و دو گاه باشد که مریض نیک آگاهایی از  
حال خود بدشته باشد و آب و طعام بدان سبب طلب نکند آن هنگام او را بسیار آگاهانند  
و آواز دادن و خلط نزدیک او نهادن و بر پیشانی و بین گوش و بینی و کفهای دست و پا  
او بخشی مالیدن تا واقف شود پس شور بای مناسب بدو خوراندن و جرعه آب سرد آتش  
و باشد که جهت آگاهی به استعمال شیا خنک یا نیز احتیاج اوفتد و مناسب بود و بعضی  
بعده ظهور نصف فصد فرموده اند و بعد از آن سهل صفر او حق آنست که اندر اینجا بقصد جراحات  
نموان کردن که در مطبقة و غب لازم زیرا که بسیار باشد که صفر را بدین سهل حدت زیاده و دو  
غالب کرد و مجال نصف استفراغ صفر اندهد و خطائی واقع شود پس فصد وقتی واجب گردد  
که علامت استلای دم نیز ظاهر بود و قوت قوی و آنجا که چنین نباشد استفراغ صفر باید کرد  
بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیاده باید سسای مکی داخل باید ساخت و سایر  
ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و سهل رخصت نباشد بعضی اندک سقمونیا در ملینات  
مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و افزاینده قوی را ناسند و بعضی تاخیر در  
فرموده اند آنجا که طبع هر روز بشفتت خویش دوسه مجلسی اجابت صفر میکند و این عطل  
جهت آنکه این فصل دالست بر غلبه خلط به وسیل کردن طبیعت بدفع آن لاشک چون  
مدوی نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک ننهد و بدین هنگامی که مریض از آن اجابت  
عظیم حاصل شود و طبیعت دریا بد از علما که خلط کم قوت و نیست و همان مقدار نقاح  
میشود اگر بدو نکند جایز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نباید کرد که بعد از آن  
قوت استفراغ کمتر باشد و آنچه از هفت بگذرد و قوت نیکو بود و ششم استفراغ کنند و آنچه  
از هشت در گذرد و قوت و فاکت در دهم استفراغ جایز بود اگر محتاج شد و چون از دهم بگذرد  
به استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر حال است بر بجران نیکو قادر بود و مرض نیز بی الحاح خنک

شده است و اگر قوت صغیریت خود استفراغ ننشاید که در دوسریح مرضی در روز بجران استفراغ جابر باشد  
 چنانچه پیشتر اشارتی بدین شده و در حیات لازمه حادثه در ششم نیز نشاید از جهت وقوع بجران استفراغ  
 بر خطر در وقت تخصیص درین مرض و سبب آنست که چون طبیعت سخت مشغول است بدفع مرض از تدبیر  
 عاجزاید و استفراغ اگر موافق بجران باشد افراط کند و اگر مخالفت باطبیع را عظیم نشود سبب سردی و انجا  
 که طبع کثاده باشد بافراط دفع ماده میکند و احتیاج افتد به بازداشتن از جهت بیم ضعف کلی  
 اقراض شیر مسک باید داد و سکنجبین و جلیات در باید داشت و دروغ انجانا نافع بود و شیر خرفه  
 و شیر بهای ترش قابض نیز و از هر چه طبع را نرم کند ضرر لازم بود و غذا آش زرشک و سماق و ریونج و  
 آن انجانا بترکاید و چنانچه آش آلوده و شرباب آن انجانا که قبض باشد و اگر سهال بخون ادا کند بدوغ  
 و فادر هر حیوان سکین باید داد و همچنین بطین ارنجی و ختموم و قوالبض خشک و سماقیات و انجا که تشنج  
 خشک افتاده باشد سینه و گردن را با بوم روغن که اندر روغن بنفشه بادام و یا خطمی ساخته باشند چرب باید کرد  
 و تراشه که دی ترد برگ خرفه باروغن گل کوفته بر سینه و گردن و اوطلا یا ضماد کردن و غذا  
 رقیق و مناسب دادن و انجا که افراطی در تنی افتد و از تهوع و غشیا ن برنج باشد و بیم سقوط قوت  
 شراب انار که پودنه در آن کرده باشند باید داد و آب سیب ترش و آب آبی ترش که اندک پوست برود  
 پسته اندران چوشیده باشند مفید آید و ضماد که قابض که صندل و گلاب آب گ مور و آب  
 سیب ترش و آب بهی ترش با آن ضم کرده باشد بر معده نهادن نافع آید و بشیاف خشک ماده را  
 به شیب مایل ساختن نهیم که بود و اگر بقی سو و آید اسفنجی بس که نزنند و بر معده او نهند  
 و اگر تهوع و غشیا ن باشد وقتی نباشد سکنجبین و آب نیم گرم قوی باید فرمود و انجا که افراطی در عرق  
 دستور که در علاج عرق ناقه مذکور شد مرضی دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید روغن برگ مور  
 و دیگر قوالبض بر فواصل و پشت او باید مالید و اطراف او را اندر برت و بیخ نهادن و بمرو جها با روغن  
 و هوای خانه و جامه تن را خشک داشتن و در بیخ نوا که قابض و نباتهای قابض سرد کرده تن  
 و آب سرد غسل کردن و آبهای قابض بر تن مالیدن نافع بود و سقوط کبریا و جلا و آب  
 بر تن مالیدن و صمغ حل کرده بر تن طلا کردن مفید آید و انجا که در رعاف افراطی شود از علاجی که در  
 افراط رعاف غیر بحرانی مذکور می شود بکار باید داشت و حسب ذخیره میگوید که من دیدم که یکی بر ارج



رعاش را باز نمی‌توانستند داشت از دست آنجا نب فصد کردم و مقدار بسیت درم خون بر دادم و در حال  
 بایستاد و بسیار باشد که اندرین تب سبب غفلت تمام پدید آید و چاره نباشد از آنکه بیمار را بسپارد  
 میکنند و آب از بلند با او سخن میگویند و اگر بگریزد بیری احتیاج نیست اندکی تیزاب فارق بر پیشانی  
 و کفهای دست و پاهای او بمالند و بستن پاهای از پنج ران تا بقدم چنانکه اندکی او را بر بخانند مفید آید  
 و با فراطنی نیز نافع آید و بشیافهای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن میان دو  
 شیشه حجامه نهادن مناسب بود و بی شرط و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و با فراط و بدان سبب  
 دماغ محنت شود و قوت ضعیف گردد و طریق بازداشتن آن آنست که چشم و بینی را با نمک  
 و تخلیف اروج آویزون کنند و گردن و خشک او را سخت بمالند و بر و غنغنه چرب کرده  
 و قطره چند از آن نیم گرم اندر گوش او چکانند و خرقهای گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته  
 بر پس گردن او تکمیل کنند و از دود کرد و بویها عطسه آورنده استر از فرمایند و اسفنج بحری  
 و طبعین بخاخ و صدیق می بویانند و بسیار باشد که هرگاه تب تیز خواهد شد صفرا بر فم معده بیمار ریزد  
 و غشی آورد و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر روی معینه آویزند و صندل و گلاب کافی و عرق کاسنی  
 بویانند و او را نگذارند که بقفا باز افتد شکم و معده او میمالند و اطراف او را نمک بمالند و بینی  
 و بدین تدبیر یارده را بنگین و کشند و گاه باشد که حاجت آید که لخته و هرن بینی بیمار را بگیرند تا حرارت  
 باز درون او باز گردد و قوت را برانگیزاند و اگر قدری سکنجین با آب گرم در حلق او ریزند کی از دود مقصود  
 حاصل گردد یا ماده از فم معده فرود و طبع اجابت کند تا بصلح آید و یا لقی باز گردد و فم معده  
 پاک کند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم سنگ شراب ریختن با آب سرد آینهخت اندر  
 حلق او ریزند و در حال که بهوش آید بپست جو با ناردانک سیده دهند و دوسه لقمه نان اندر شراب  
 ریختنی دهند تا قوت بدو باز آید بعد از خیری مصلح حرارت خمر دهند و اگر این عادت غشی داشته باشد  
 گرم تر شدن چند لقمه نان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو یا اندر دودغ یا آب انار ترش یا اندر  
 آب سیب ترش یا اندر آب بهی ترش و امثال آن دهند نافع بود و در منع آن و گاه باشد  
 که بیمار اشتهاوت کلی پدید آید آن هنگام چاره نباشد از آنکه حلوائی سازند از تر انگبین و روغن بادام  
 و مغز تخم کدو و تخم خیار و بادام گنی سید دهند و آنجا که بیمار صداع برنج باشد علاج صداع صفرا و

کنند و حقه معتدل و نرم مفید آید و آنجا که بیمار از سرفه برنج باشد پیوسته حب السعال خشک و  
 همین نگاه دارد و لمعات خشک جمله مفید بود و آنجا که از یخوابی بسیار برنج باشد شراب خشناش اند  
 کشکاب باید آرد و گاه بود که تشنگی مفراط نیز از این بایل شود و از جمله علاج یخوابی آنچه بدین مرض مناسب بود  
 بکار باید داشت و با لجه بوسیدن منومات و طلا با وضاد های خوشبو بر سر و کف دستها و پاهای و جگر  
 نهادن یخوابی تشنگی مفراط هر دو رافع بود و آنجا که از خشکی در سینه برنج باشد بلعها پیوسته  
 میشوند و دانه آبی و بزرگ قطره آلودی بخار و تفرجندی می بخشد در دهن داشتن بدینها غوره کردن مفید آید  
 و اگر لزجی در دهن باشد بعسل آب میشوند و اگر بزبان بخار بخار بسیار شسته باشد سحر  
 تواند گفتن اول لعابها با عسل آب کرده مدتی در دهن باید گرفت و بهار شستن و بعد باندکی تیرا  
 فاروقی در چهار برابر آب کرده روزی زبان باید شستن اگر لزج کننده باشد و متعاقب آن لمعات  
 در دهن گذاشتن و الا جز مداومت لعابها نافع نباشد و سواد روی زبان نیز همین طریقی رفع بخار شسته  
 که مستقر گردد و بخارات خبیثه آن بدماغ پر شود که دماغ را مشوش سازد و اینست فی الجمله بیان تدریس  
 اعراضی افراط بخارها و اگر چه اکثر اینها در دیگر امراض حاده واقع می شود علاج اگر تقریب مرض نیز مذکور  
 خواهد شد و لیکن چون درین تب ازین حالات بسیار واقع می شود و اینجا نمیشود از علاج هر یکی کردن باین  
 مناسب بود بسیار دیده ام که کسی را در اوایل این مرض استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود بدین  
 علاج کمتر محتاج گشت و السلام **اما غلبه این تب** چون یک روز میگردد و دیگر در سینه آرد  
 سالمتر بود از دیگر تبها صفراوی و از منطقه و از تنهائی بلغمی مطلقا زیرا که اینجا بسیار قریب سی و شش ساعت  
 اندر آسایش بود و اندر اینها این فرصت نیابد و ماده این تب چون صفرا خالص است و اندر گوشت  
 و مایل پیوست واقع است امید سرعت قبول نفیج و تحلیل اینجا بیشتر است و از جهت وقوع خنطها  
 و مبالغه در تیرید ماده بی نفیج و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل نشود و بدور کشد  
 و بسیار باشد که از جهت تداوم گرمی و خشکی فواید محرقه و با ستم منتقل گردد و سبب مهلت یافتن اندر این  
 تب بدت مذکور آنست که از صفرا از جهت کمی در خارج عروق بهر جمع میشود اگر چه از جهت رطوبت  
 جسمی بمعل غفونت بسهولت میکند بجهت پیوست طبع حفظ آن بسیار نمیتواند کرد و گساریدن آن  
 بقرب دو از ده ساعت میسر میگردد و اتفاقا بدین مقدار زمان واقع می باشد و **علا**

این تب آنست که اندر آغاز هر نوبتی سرمائی به پشت برآید جهت آنکه حرارت ناری چون بجنب بعضی  
 رطوباتی را که مصاحب عضلات است بگرداند و بجنب باند عضلهها برودت آنرا که بسبب  
 مجادرت درمی یافتند دریا ببرد و این سرما را چون زیاده شد و بعد از این نزدیکی گردد  
 فراشت و تشعیریه گویند و اندرین حال بیمار چنان پندارد که پوست و عضلهها او را بسوزان  
 میرنجانند بواسطه حرکت بخارات تیز و احساس این اعضا حدت آنها را و مدت این  
 حالها اندک بود و بعد ازین سرما سخت قوی گردد و چنانکه نیک بگذرانند بجهت کزیدن ماده مر  
 اعضای حساس را و کوشیدن قوت و دفعه عضله با آن غور حرارت غریزی باطن را بر  
 حمایت دل و دفع ماده و این انافض گویند چه گویایم اندازد اعضا ماده را از خود و مدت این  
 نیز دراز نباشد و زود تب پدید آید و سرما ساکن گردد و جهت گرمی و لطافت خلط در نوبت  
 اول و دوم و سوم لرزد و سرما قوی تر باشد جهت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر شود  
 جهت نقصان یافتن حدت و خامی ماده و بنضج و پخت تر ظهور نوائب در طرف صبح که محل حرکت  
 صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان از گرمی تپهای دیگر باشد چنانچه برتن او چون  
 دست نهند تیزی تب دست را برنجاند و سبب ظاهریست چون زمان نیک بران دست  
 دارند تیزی حرارت آن موضع کمتر شود جهت تحلیل یافتن ماده لطیف لختی بعد حرارت گفت و  
 حین لرز و غیره اگر طعم دهن تلخ بود جهت صفرا و بول سرخ ناری قسین بود و اگر قوامی یابد  
 بسی غلیظ نباشد و بسیار باشد که اندر روز اول یا سوم اثر بنضج اندر وی پدید آید و تب  
 اندر چهارم و یا هفتم پدید آید و بنض اندر آغاز نوبت صغیر و ضعیف و متفاوت باشد  
 غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب چون تب پدید آید بعظم و قوت میگردد جهت  
 خفت ماده و مختلف باشد جهت تعفن خلط و لیکن اختلافش کمتر از بنض دیگر تپهای عفونی باشد  
 و کساریدن هر نوبت بعرق بود بیشتر از دستور دیگر تا تب با جهت لطافت و رقت ماده و  
 آن به پوست و هرگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه گویا عرق  
 خواهد گردان و درازی نوبت غب اکثر تا هفت ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد  
 و دوازده ساعت بسیار در گذرد جهت سرعت تحلیل ماده و آنچه چهارده و یا نوزده ساعت

خالصه نباشد و او در این تب اگر تخلیطی و خبیثی نشود از هفت بیش نباشد و در چهارده روز آنرا  
تمام کند و بسیار باشد که یسه نوبت و هفت روز بگذرد و گاه باشد که یک نوبت بگذرد و نسبت کامل  
منفی و یا اسهال تمام منفی که اتفاق افتد از مد و طبیعت و تزیاید این تب متناسب باشد و بیقراری و  
تشنگی در اینجا در اوقات اشتداد حرارت قریب محرقه بود و خشم و فحش و طعنه و منافاتی  
آن اینجا بیشتر از دیگرها باشد و اگر صدای او در سر پیچ گزانی نکند و بسیار باشد که صاحب غلبه  
در نزدیکی جگر خود احساس نکند و بقران تمام این تب یا بقرق باشد و یا باسهال و یا بقی و یا باور  
علاج این تب خفیفی بود از آنچه در علاج محرقه گفته شد و قریب بود و علاج غلبه لازمه و در رفع اعراض  
نیز قریب بدانها باید لیکن چون اینجا رزی نوبتی و اسهالی هست چند چیز مرعی باید دانست **مسئله**  
در نزدیک نوبت و در ابتدای آن در عین سراز و زدا اشتداد و تزیاید حرارت تب هیچ چیزی که غذا باشد  
نباید و اجبت آنکه طبع مشغولست به دفع خشم و باز پرداختن بهضم نتواند پس غذا سبب گران باری طبیعت  
گردد و نوبت دراز شود و باشد که منفذهای اخلاط را تنگ سازد و اندران خطری بزرگ بود و نیز چون  
بهضم غذا ضعیفست خلط خام از آن پدید آید و فسادات دیگر از آن متوقع بود و بعد از انحطاط حرارت  
خصوصاً بوقت اشتداد غذا و شربت مختاراند و دیگری آنکه در حین آغاز نوبت اگر شربتی از سکنجین  
یا در آب چند دانه بر آتش بدقی کند و تخصیص گاهی که غشیانی بهم می باشد عظیم نافع آید و بسیار را دیدم  
که بدین تدبیر نزدی از مرض خلاصی می یافتند و دیگری آنکه چون در هفتم بحران تمام نشود و در ششم  
یا در هفتم یا در دوازدهم بکینی لایق اسهال صغیر بمقدار مناسب کند و بسیار کس را شیر خشک و سنا  
در آب آلود و گلاب دادم و بهیئت مجلسی کمتر و بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را از بعد آن  
بنوبت اندک بروی و حرارتی یک نوبت و دو نوبت می آمد و بمراعات غذا و کم خوردن تمام صحت یافتند و باید  
که بعد از سهیل چیزی را نمی بلعند و فرا باشد کم بکار و از آنکه بیم حدوث غیر خالصه و حیثی بود و این سکنجین  
سکنجین نزدی معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساده مضرب بود و محمد ذکر ایامی گوید که دانگی و نیم قهوه  
مر با در بیت ورم سنگ جلاب حل باید کرد و سحرگاه روز آسایش در اوایل این مرض دادن و غیر فصل  
گر با و بلاد حاره تا بیکبار از صفرا پاک کند و تدارک سقمونی بشارب همی باید کرد و از پی این نقیصه تب باز آید  
و اگر آید ضعیف بود و نزدی مرتفع گردد و این شربت اقویا و مردم رسیده و بقوت را شاید دیگری

آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و سردیها و ترشیها مضعفت می‌خورد  
 که در غیر وقت حرارت ضعف آوردن آنها بسنی ظاهر گردد و نفیج بدوری کشد و میکل که خلط  
 متولد گردد و وحشت زیاده شود و درین تب چون مجال آسایش است آب سرد  
 غالب و مبردات بسیار احتیاج نیست و دیگری آنکه در نزدیک نوبت تن خود را پوشیده دارد  
 و خود را بامری مرغوب غیر مضعفت مشغول گرداند و اگر چنانچه نتواند کرد بدستوری که  
 مذکور شد شربت‌های بلین که تعدیل صفرا کنند مثل معصورانار ترش با اندکی شکر و یا فلفل  
 بخورد مفید آید و در آشنای حرارت اگر سخت غالب باشد شربت‌های خنک با طباشیر  
 و بی آن باید داد و در انحطاط حرارت اگر بای اندراب گرم نهند لخته باقی وحشت حرارت را  
 از سر فرو کشد و گفته اند که روزهای آسایش باید اسکنجبین سرد کرده خورد و از پس آن  
 کشکاب بدو ساعت خورد و از پس آن چهار ساعت شربت‌های دیگر اسکنجبین خورد و از  
 پس آن بدو ساعت فروزه خورد و یا زیر باجی مناسب و من آتش بار تا که از بزم بخورد  
 و نفیج و چغندر بدستور پخته باشند بی گوشت عظیم نافع فایده در عصر چهارم و ششم و در  
 روزهای خفت و دیگری آنکه روزی در نیم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب معصور و فلفل  
 کنند اگر مانعی نباشد تا نوبت بهفتم بخواند و بخیر بگذرد باذن الله تعالی و دیگری  
 آنکه چون نوبت از بهفت زیاده شود بحسب الشفا چنانچه دستورست علاج کنند و در  
 نفیج کوشند و به بینند تا در چهاردهم ماده بکدام طریق دفع میطلبند از آن طریق ادراک کنند  
 و برخلاف طریق میل ماده هیچ دفع نکنند که آن عظیم مضعفت بود و گفته اند که در غلبه  
 بعد نفیج و استفراغ گرما به تعدیل در روزهای آسایش عظیم نافع بود و الله اعلم و اما  
 غیر خالصه چون ماده این تب مختلط است نواایب و اوقات آن بطریق غیب خالصه  
 منظم و مضبوط نباشد و تفاوت درجات و نواایب آن مناسب اختلاف و قابلیت ماده باشد  
 چنانچه صفرا می مختلط هرگاه زیاده از بلغم بود قابلیت نفیج در آن بیشتر بود و نواایب آن بهم  
 نزدیکتر بود و حرارت بیشتر کند و باشد که نواایب خالصه ماند و مدت آن کمتر باشد  
 و اگر صفرا با بلغم سادی افتد خلط فسرده تر باشد نواایب آن دورتر افتد بواسطه غیر

ماده غلیظ سلیل و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوازش بنوا یب بچ ماند چنانچه شنبه  
 عظیم است و این تب انتقالی بسیار واقع شود علامت این تب آنست که مدت سرما دراز  
 کتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد  
 یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر است و مدت سرما و تب و آسایش نیز مختلف باشد و از ربع و غلبه  
 خالصه بدین اختلاف است یا زیاده و عده نوا یب آنرا حدی معلوم نباشد و بالجملة بیشتر از هفت  
 نوبت بود و بیشتر ماه بسیار کشد و دوری این تب بسیار پدید آید و اکثر در فایز افتد و از نوبتهای  
 دیگر بسیار را دیدیم که قریب به یکسال این تب داشتند و اغلب شبیه نوبت غب آمدنی گاه  
 که تخلیط کردندی زودتر آمدی و گاهی که رعایتی کردندی ویر تر آمدی شبیه نوبت ربع و در اواخر  
 چنان طبع ایشان با آن خوبی کرده بود که بسیار از نوبت آن مقرر نشدندی و بعد ظهور حرارت  
 بصنایع و مهات خویش پرداختند و گاه باشد که اندر اواخر این تب سپهر بزرگ شود  
 و تهیج اندر پشت چشم و اندر ریه پدید آید یعنی برآمده و همچو آما سیده نماید پشت پاهای بسیار  
 و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و بتازی این را ترهل گویند و در چنین تب  
 اندکی گران باشد جهت صعود بخار صغیر غلیظ بدماغ و آثار نفخ درین مرض میرید پدید آید و در آخر از  
 نوبتهای عرق کتر از خالصه کند جهت غلظت ماده و بدین سبب لول در اکثر اوقات غلیظ درین  
 باشد و کم رسوب حرارت این تب کتر از خالصه بود جهت خشکی ماده نسبت بدان و همچنین  
 اندرین مرض زود گذاخته نشود و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت بود  
 و باخر مختلف گردد و زیاده بر نبض خالصه ولیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر  
 خالصه و این تب بسیار پاک در نوا یب سیمین ماند و یا بشرط الغب و فرق میان این و عینین  
 بطول مدت مرض و بعضی اعراض خاصه با و میان این بشرط الغب بعد هم تفاوت مدت نوا یب  
 در کوتاهی و در درازی عدم اعراض بشرط الغب بود اینجا علاج نخست باید دیدن تا تفاوت آن  
 از خالصه بچشد درجه واقع است بر حسب اعراض و لوازم اگر بسیار در شبیه علاج خالصه بکار  
 باید داشت یا زیادتی رعایت جانب نفخ البته و اگر بسیار دور بود سردیها و ترشیها  
 نشاید کرد که ماده را فسرده سازد و نفخ را پس افکند و طبع را ضعیف کند و غذا غلیظ یکبار باز

نشانید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت تادیت نفع و فائز و حرکت عنیف و استقام را غلبه  
 باید شناخت زیرا که خلط صالح بدین فعلها گراخت شود و باغیر صالح بیامیزد و متشکر گردد و لطافت  
 تحلیل باید و کثافت بماند و در علت و طول مرض شود و یکا شبیه و چون این مرض تادیت دراز است  
 در دفع آن بزودی نشاید که کوشید بلکه بنفع و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برقی بعد از نفع  
 مشغول باید بود و مراعات قوت باجی نمودن و طریقی تدابیر فی الجملة است که نمیدانم اگر کلیل  
 و مختار گزینید و علامات استسای دم ظاهر بود و قصد کنند با تعدیل بعد از آنکه نفع و در غیر  
 نوبت و بحران قوی بعد از قصد بخت و شربت های جالی و گرمی مایل نفع خلط میزند مثل کشاکش  
 که اندران شود و اندک بادریان یا سقروا شباهه آن بچینه باشند و آتش حلیم چون در آن شود و اندک  
 شربت دزیره و کشنیز و چوبه مرغ بچینه باشند مثل کنجبین بزوری و اسهال و نفع شربت شباهه  
 و بعد از نفع تمام بکلیت بلایم دفع خلط فاسد باقی کند به ستور و اگر قصد اتفاق نیفتد و یا نشاید طبیعت را  
 باید داشت شبیهها و قهقه های معتدل و با شربت کمالین مناسب در اوقات آسایش تا بحال  
 نفع باشد و غلبه خلط بسیار مضرت نرساند و غذای مناسب خلطین باید داد و شمای بی قاتی  
 کم چربی و با چوبه مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد با تعدیل و هندوانه شیرین و باقی  
 و اگر بول ناری و نبض سریع باشد کنجبین ده با شیره تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه و شباهه آن در  
 اوقات حرارت و در قهقه های لایق دادن و آتشها که قاتی ناردان و تحلیل نفع خشک داشته باشد  
 نیکو آید و صباها کشاکش مذکور قبل از غذا باید داد لیکن در اویل مرض و در غمیر روز نوبت نماند  
 به غده هم به شربت و اخذیه منصفه مناسب بود و دستور منع غذا و شراب دادن اینها همانست که در خا  
 مذکور شد و در تمام اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد و اگر در هر چند روز طحالی که قی را شاید نمود  
 و قی کند بوقت آسایش و قبل از نوبت به چشش ساعت بسیار نافع بود و درین مرض استغناء  
 خلط موزی بفلوس خیار شنبه اندر نفع مناسب حل کرده یا اندر شراب کل کر دیو و گلاب گرم  
 کرده نیکو آید و حب جهان اندر شراب لیمو حل کرده بسی مناسب شد و بسیار بود که خلط عسیر و ناقابل  
 و حاجت آید که بر سر ای استخوان پهلوه و عده ضماوی نمند که گرم کند و خلط را بریزد تا استغناء  
 مثل ضما دلا و انشال آن و ترش لایق و آزموده در تدابیر این مرض است که چون صفا

غالب باشد البته شکم فرو آید و لهیب حرارت و صداع رنج دارد و بیشتر شبیه بنواسه است و عین غذا  
و شربت را گفته شد در خالصه همان ترتیب باید داد و شکم را در اوقات آسایش شایسته قهقهه نماید  
نرم داشتن و ترکیبی بیشتر صفا و کمتر بلغم را فرو آورد و از شرابها و جبهای ملین بعد از تصفیه نیکو کار  
در شستن و در غذای چاشنی کرده چیزی که متصفی باشد و جالی داخل ساختن مثل خبازی و اسفناخ  
وزیره و کشنیز و نعناع و مغز بادام و نخود و پیاز و اشباه اینها و در کشکاب نخود و اندک بادان کردن  
و در حلیم جو نخود و شبت کردن و بل از نوبت بچند ساعتی بکنجین در شربت حل کرده کردن  
و گوشت خرد و سبب چه در غذا باید داخل ساختن و بدین چیل چندان مدارا نمودن که از هضمه رفته گذرد  
و ماده خشک گردد و طبیعت با آن خوی کند و نوبتهای آن بروقتی مقرر قرار یابد یعنی اوقات هر نوبت  
پیشتر و پستتر زوده بنوبت غیب و یاریج همی آید و یا بر روز در وقت معین و این بنسنگام غذا و شربت  
متصفی و جالی نیکو نیز باید داد و هر چه خلط را خام میکند و بلغم می فراید و در شستن بعد از تصفیه تمام و تقای  
بدین مناسب قوی دادن و بعد از تنقیه و قرار فراج نوبت را بحسب الشفا و حافظه الصحت و نعناع شرف  
و کنجین بر در و اصل و امثال اینها و مشغول داشتن طبع گذرانیدن اگر بلغم و صفا را بر شستند چاره  
نرم تر بود و آن اعراض معلوم کمتر و اکثر شبیه بنواسه رنج آید اینجا در اویل حال ابتدای معتدل بی قاع  
مثل آتش جو و نخود و پیاز و شور بای برنج و ماش برنج در شسته عدس جمله بچوبه مرغ و اسفناخ  
وزیره و کشنیز حفظ قوت باید کرد و تعدیل خلط بخوردن گلکند در کنجین حل کرده و اشباه آن در  
صباحی روز آسایش نمودن و در روزهای نوبت اگر توانست غذا کمتر خوردن و قوی بدستور کردن قبل  
از نوبت یا بعد از طعام چهار پنج ساعت اگر سیر یا هنوز نرسیده باشد و الا شایانهای بایل بگری  
فرو آوردن و چون از چاره در گذر غذا ای جالی در آن نه دادن بوقت اشتهای مثل نخود آب  
بچوبه مرغ و اندک دار چینی و اسفناخ و خبازی و امثال آن و شربت نعناع شرف و اشباه آن و براج  
با اندک نان دادن و بعد از تنقیه بحسب صفا در آنچه لایق فراج باشد کردن و یا امثال آن بعد  
از قرار گرفتن نوابی بحسب الشفا و غیره نواب را گذرانیدن و اینجا که بقصد احتیاج افتد بعد از شستن  
در ایام لایقه فصد کردن و لیکن درین باب احتیاط بسیار باید نمود که در پتهای نانبه فصد را  
بیشتر از منفعت است بجهت آنکه موادی که در خارج عروق متعفن است بقصد پاک نشود بلکه



اخلاط بارده را فک کرده و در دو خامی زیاده میگرداند و اخلاط گرم را حدت می افزاید پس مداوم گرم  
 بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد وی عظیم متولد گردد و بقصد جرات نباید کرد و تجویز فصد را در نایب  
 مخصوص بدین تب باید شناخت و ملاحظه که اینست که مرض جبت ارسال منضجات است  
 که چون ماده این مرض مختلط است و در اول غلبه است و نوبتیش غیر مضبوط هرگاه در اول مرض منضجات  
 و گرمیها داده صفر را بیشتر حرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با اخلاط داخل عروق  
 سرایت کند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کهنه شد و ماده سرد گشت و تحقیقی یافت  
 و طبیعت با آن غمی گرفت آن هنگام گرمیها و منضجات بزودی تحلیل آن میکند و محال آن فساد  
 نمیدهد و ملاحظه قرار گرفتن نوبت استعمل حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل  
 حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قسم با نخال طبع را مستعمل میسازند از انشا  
 فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در آن جبین تسکین میدهند چنانکه آن جبین بگذرد و حرارت غریزی  
 اخلاط مجتمعه تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر در گذرد بر حسب اقتضای طبع  
 مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا باز در محل نوبت می رسد انشا آن صورت  
 نمیکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه کیفیت مخدر بر طرف شده ماده حرکت آید و فصل خود  
 تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تا آخر استعمل مخدرات از تنقیه بجبت آنست که چون خلط  
 غالب شد بتجدید تسکین آن مشکل بود و ممکن که از مخدر غلیظ یا بدیهی و فسادات دیگر از آن بطور آید  
 و لیکن کسی را که تنقیه کرده باشند اما مرضش کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه  
 نباشد و بی تکلف مخدرات و محلات بکار باید داشت و دستور استعمل حب الشفا  
 و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقداری دهند که دانند که آن مقدار مرض را  
 البته میگرد و کمتر از آن نیک نمیکرد و بنیند اگر مزاج مرضی ضعیف است آنرا با مقوی که غذا  
 محض نباشد دهند مثل شربت سیب و اشباه آن و اگر زیادتی نفع و تحلیلی و تعدیلی محتاج است  
 و رسکینیات منفع حل کرده یا در شربت غسل یا در غسل تنها یا در غسل زنجبیل یا در شراب بنار  
 دهند و اگر مرض مخدری معتاد بوده باشد و بجبت مرض ترک آن کرده از آن معتاد او دهند مقداری  
 که تخذیر کند اگر تخذیر آن مضر قی نداشته باشد همچو فسیون که تخذیر آن مضر بود و الا بجبت الشفا

و امثال آن بخندیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن حب غیره اسهال مضر باشد باید که  
قبل از آن غذای مناسب اندک بدهند آنکه مخدر بکار دارند و آنرا که تب بعد از ظهر آید صبح غذا  
باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت بخداد و آن کرر نباشد و در آشنای گرفتن  
حب هیچ چیز نباید داد و اگر خشک حب و امثال آن مضر است میکند و مریض نازک مزاج باشد در آشنای  
گرفتن مخدر شریقی است و نرم نموده باید غورانی و آنجا که با وجو و تخدیر سرما و لرز و حرارت پدید آید در  
آشنای خلط واجب است از سنگناست سرما و لرز و حرارت چیزی بکار داشتن و در آشنای آسایش  
تدارک بیش حرارت کردن بد آنچه مناسب باشد و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا نصف  
نوبت آسایش باید حبست و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترها  
و سدیهای بالغ و ترشیهها خدر کردن هرگاه نوبتی بدین تدابیر بخیزد و سه روز دیگر نوبت پیش  
تأخیر او غذا و غیره باید داد و آنگاه چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از پیریزیدون آمدن و اگر مخدر  
بکار دارند و با شربه و اغذیه علاج کنند آنجا مشغول داشتن طبع بلعها و صنایع مرغوبه لازم بود  
و بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص محتاج و از او بسیار کسر دیدیم  
که در وقت ابتدای لرز خود را بیکبار در آب سرد انداختند و در غیر زیستان در لرز ظرف شد اندک  
حرارتی ناپرسد و بزودی رفع شد و بنوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و جمله جوانان بودند  
با قوت مرض کمند و سبک شده و بسیار را دیدیم که بوقت استراحت از پیرا ششها سبک  
پیرا بچای ایشان غافل بودند و عقوبت ایشان محکم زیر می انداخت چنانچه صیحه کرده از ارمیت آن  
مریض از بی محبت و مرض لطیفیت فراموشی کرد و حرارت غریزی بیکبار بدرون متوجه  
و ماده علت را تحلیل کرد و سرما و لرز و حرارت او بدان گشته گشت و صحت یافت و بسیار  
دیدیم که این تب بنوبت ریح می آمد و قبل از نوبت بدو سه ساعت ایشان را قفس بند می بستند  
و بعد از سه ساعت دادند و آب و ترها و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان را گرفت و نوبت گشته  
و بسیار را دیدیم که انقباض شرف قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند تا لعق کردند و آنروز از  
آب و غذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و تب ایشان بنوبت  
غیب می آمد و بسیار را حافظ الصحته دادم بدستور حب الشفا صحت یافتند و بسیار را دیدیم

که این تب بنوبت غصین می آید یعنی هر روز و کهنه شود و بود بهین معالجات مذکوره صحت یابند  
 و بسیار دیدیم که ترنا سوداوند قبل از چند نوبت بچند ساعت و از آب منع کردند و تر  
 گسته شد و تب اندک آمد و گرت و گرت کرد و در صحت یافتند و بعضی هم تب بسیار و صحت  
 بسیار ترنا سو که بری ستعلست بگیرد و در مغز را هر یکی یک جزو در پنج جزو سیر خام  
 بستنی و جله با یک در دماغ نرم بکوب و اندک آب بران زده آنرا نیکو سرشته ساز و بوقت  
 ضرورت همچنان آب تازه میخیزان شربتی از سه درم بوداده درم و بسیار را در دینه که در فانی  
 سیر و فغصاع بود و چاشنی کرده دادیم قبل از وقت نوبت و بر آتشهای نیکو و میراب صبر فرمود  
 و نوبت بخیر گذشت و صحت یافتند و بر هر نوبت آن آزموده ام نافع بود و تخصیص در آب سرد  
 و بسیار را سکنجبین اصول بر ناستا بمان و بی نان داده لم و بر آب صبر فرموده صحت یافتند  
 و در نواب مختلفه نیز آزموده ام و بسیار را قبل از نوبت ملا و چرب با غسل داده ام و بر بالای آن  
 حب الشفای بزرگ و نوبت ربعی و غمی بخیر گذشته است و کوه کوی سرد مطبوعه خارشست و در  
 در غسل آب و اندکی گلاب سائیده و کوه کوی ناخواه و کوه کوی زیره کوفته در غسل شسته و بسیار  
 تخم و در غسل شسته و چند بیدستر فقط در آب سائیده و غسل در گلاب سرشته کرده و سکنجبین  
 و نیز آب شکسته کا و جله را بسیار آزموده ام و درین تب با اکثر نواب آن مفید آمده قبل از نوبت  
 خوردن و بعد از آنکه گاهی مرض بدستوری که معلوم شد مکررا کوه کوی این مرض کشیده بود و در صحت  
 یافت بعد از چند روز چنان واقع شد که هر شب بوقت خواب اندک حرارتی بی سرما پیدا کرد  
 و صبح گاه گذشتی حضرت مظهره العالی فرمود که هر نماز شام سه لقمه نان با فغصاع  
 سیر خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کرد و صحت یافت و بر هر نوبت شد  
 و تخم طبع نیک و در غذا می خورد و آب مقبر بود و من بر بسیار کسی که بعد از امر  
 این چنین میباشتم آن تجربه کردم و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را  
 که در علاج تخلیطات و تقصیرات کرده باشد و تهیج اندر پشت چشم و اندر  
 روی پیدا آمده و سیر بزرگ شده مراعات جانب سیر و جگر و معده  
 او بسیار باید کرد و تسکین حرارت بواجبی نمودن و تدابیر عند الضرورت با احتیاط تمام

کردن استغراعات بدفعات و رفتن نمودن و چون تورم در پایا پیدا شده باشد تسکین حثرت  
 باید کوشید و بسیار دیدم و آزمودم که طحلب و یارگ بید کوفته و یا کاسنی کوفته بر پایا بسیار  
 مالیدن و پایا در میان آن داشتن و خواب برگ بید کاسنی شسته بر پایا و دستهاست  
 جهت آن ورم بغایت نافع است و غذائی خنک مقوی معده و فرص گل اندر سنجین هر صبح  
 بر ناشتا خوردن و بد آنکه در رفع تبهای کهنه خواه نایب و خواه لازمه توسل باد و عیبه بسیار کل حثرت  
 گاهی است که عظیم سفید آید و در نایب بیشتر اثر میگذرد و بسیار را دیدم که بدین طریق  
 صحت یافتند ولی آن نیست که اعراض نفسانی و توجه خاطر بعضی را نیز درین گاهی دخلی باشد  
 چنانچه در آمدن نوایب خصلی دارند و ادعیه و اعمال که از هندیان درین باب نافع دیده ام اینست  
 اما افسونهای تب بند نیست او آدن تار سنگ نون بر برگون پر کپال را گیتی چوب گینه  
 دینه بند هوآن جی کر با لاده ده و همت دور و تخت زه لون و اگر هر ریش ایسی بکار آید  
 بر کلا جور ت کیان دکان جاری می شود الی رسید یعنی کیا و اگر گری سب کو رک را و سب سب سب  
 و میگری او آدن ارجی میر ریت اچمال را آجا اچد رانی اچمال که سات پتر ایک جرابند هوآن دو  
 جرابند هوآن تر جرابند هوآن هر جرابند هوآن پرابند هوآن جا و داند هوآن تینا رابند هوآن اخیرانی که سب  
 لره جیت بند چره میری بکت گوئی ملک و طریق بستن تب نوبت بدین افسونهاست  
 که پیش روز نوبت قدری ریسمان که از پیشم بره سیاه بزنده بدین نیت و دختر که آنرا رفته است  
 نیت بستاند و بوقت غروب آفتاب بتخصیص عصر چهارشنبه در محل خلوت کیس را از بجا نسیج  
 کره کیدار که ترکان از ابد رفاق گویند و در ری آنرا نوک نامند و آن علفی است که باران خارا است  
 و گردش بنه استخوان نیون در چراگاه بر روی حیوانات بسیار می چسبد برگ آن علف شبیه برگ پادشاهان بنده  
 چین بستن سکر ت بگویند جاک جاک میری گاجا لاک و نام مریض بپزند و نیت کنند بستن تب او را و قدری  
 نمک در پا آن علف بدین نیت بریزند و سنگ بران باقی ریسمان بپزند و بگذارند تا صبح روز نوبت الی گاه صبح  
 از طلوع چنانچه هنوز سخن نگفته باشد آن علف را از پنج برگ کشته دم گرفته بدین نیت که روز درین چین سکر ت همان الفاظ را  
 بگویند و آن ریسمان را غیر از محل بستن و آید از نیت گسستن تب بعضی بکنند و سه تو کنند و قدری این علف بریزند  
 این ریسمان سه تورا بران بپزند و افسون دوم را می خوانند چون بلفظ جیت بند چره

رسند قبل از آن نام محمود بر نهند مثل آنکه بگویند محمد کایارند کا و برین قیاس در دین تمامی منتر میان این  
 ریسمان را بر میان او پنج گره زنند و افسون را بر آن منطلق و باز از هر طرف سر ریسمان  
 همین افسون خوانده و نام محمود بر ده و دمیاده جدا گره زنند و بعد این را بر گردن محمود بپسند  
 و در دین بستن هر دو منتر را بخوانند بنام محمود و در وقت آخر ریسمان منند و گره زنند و منتر  
 بخوانند و هر بار یک گره زنند و در وقت لادن نزد محمود بخور کنند آنگاه طاسی پاک را بر آب  
 کنند و کار دی برین لولادین بر آن میکشند و افسونهار را میخوانند و بعد تمام افسون بر آب  
 میدهند و سر کار و راهفت کرت بر زمین نیز زنند نزد محمود س کت این عمل با آب که آنگاه  
 ازین آب اندکی بر روی محمود بدست چپ بپاشند و اندکی بخور دهند و بدین کار در فی الحال مرغ  
 سیاه را فرج کنند و برای محمود آنرا تصدق نمایند و طریق بستن لازم که منتر همین نوع بود  
 و لیکن اینجار ریسمان از نیبه سفید نو باید کرد که دختر بکر به نیت محمود رشته باشد و اگر به نیت  
 چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شش تا شتر این اوعیه  
 خواندن است و آنرا سناد کنند گرفتن و نفس پراستدن چنانچه واجبست و چندین جا  
 این عمل مفید آمد و استاد می داشتم که هفت تبهای گفته میفرمود تا دختر بکر سه بار او را  
 محمود می شکست چنانچه مغروران درست باشد و هوای بیرون نه بنند و آنرا در شش  
 مریض شش گداشته و علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن نگفت بر بکر  
 از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگری می نوشت که بسم الله الله و بر سوم می نوشت که بسم الله  
 الله الله و بهین ترتیب هر صبح ناشتا بیمار یکی ازین میخورد و صحت می یافت باذن الله تعالی  
 و هر که هر گز اتی گفته می بود تخم مرغی می آورد و در صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن  
 بر آن تخم مرغ می نوشت بسم الله جابرنا الرحمن طارنا الرحیم البرص ما بستم تب فلان بن فستان  
 را بر دست میا بجی محمد رسول الله و بجی علی ولی الله بعد از آن ریسمان که بکر رشته بود و بهین  
 سه تو بر میان تخم مرغ می چپند و در شب خاکستر گرم می بختد و بر می آورد و زرد  
 آنرا بهین روز بر ناشتا میخورد مریض و سپیده آن را بگ چهارچشم میداد و به نیت گرفتن  
 و پستماراد آب ردان قوی می انداخت بهمان نیت و ریسمان را بر باز و راست مریض می

بنیت بسته شدن تب مریض را صحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغمی چون  
 سبب صحت و شوری بلغم صفراوی محرقه است که با آن آمیخته میگردد و قابل فساد نیست  
 اینجست بعضی این جمی را از انواع صفراوی عدد کرده اند و اکثر احوال و علامات این جمی صفراوی بود  
 و پیران را این محرقه بیشتر افتد و جوانان آن محرقه و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در محرقه  
 صفراوی همین گشت لیکن اینجا چون غشی بیشتر افتد رعایت قوت و حمایت دل و فم معده باید نمود  
 و استفراغ بدوائی که بلغم شور آورد کردن و استحمام در او و آخر بعد استفراغ مفید آید و مراعات  
 اعتدال در غذیه و اشربه بارده بعد استفراغات لازم آید و طلاهای مناسب بر دل و فم معده و جگر  
 اینجا بیشتر بکار دارند و همواره ملاحظه نفس زدن بسیار باید کرد و منع غشی بواجب بود و اما جمی که لثقه  
 بدانکه اکثر تبهای بلغمی که در کان مرطوبان بیکاران پر خوار و پیران صاحب تخم و آرد و ترش و اصحاب  
 ترکه استلای و کسائی را که بر استلای طعام حمام زنند یا حرکت عنیف کنند افتد و همچنین معده خوار  
 که آنها سرد یا شور که بر بالا میوه خوردند و یا شربت های ترش نیک سرد کرده و یا مضغعات معده با آن  
 و بر سر آن حرکت های عنیف کنند هیچ یک از تبهای بلغمی از ضعف و الم معده خالی نباشد و بجز آن تبها  
 بلغمی اکثر یا جرق باشد یا با سهال و چون این جمی لثقه گاهی از تعفن بلغم شیرین افتد و گاهی از تعفن بلغم  
 ترش و گاهی از تعفن بلغم زجاجی پس بیشک حدت و لین و طول و قصر و اعراض آن بحسب مراتب خلط  
 سبب وی خواهند بود و بجز این تب بعد چهاردهم بود جهت غلظت ماده و قلت حدت آن و اکثر  
 میان بیت دسی افتد و بسیار باشد که در او و آخر باستسقا باز گردد علامت این تب است  
 که هیچ سر ما و لرز نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و مشابه باشد به تب بق و فرق به لین نباشد  
 مگر در وقت بجز آن هیچ عرق نکند مگر در وقت زایل شدن و گاه باشد که صفراوی مزاجان را  
 اندک نمناکی بوقت ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینه پدید آید جهت تحلیل یافتن اندکی بخارات  
 بعد حرارت نیم روز و یا بجست خلط معده در نیم شب و حرکت حرارت داخل و گرم ساختن معده و جگر  
 فی الجمله بول در اکثر احوال کم رنگ بود و ترش ظاهر است و گاه باشد که بسبب عفونت بعد  
 اوایل بسرخ مایل گردد و بر صامیته گراید و بر از بلغمی بود و تشنگی کم باشد و بسیار بود که سرفه رخ دارد  
 در نصف النهار و در اوایل شب و بعد اب و ترشها خوردن حرارت بیشتر محسوس گردد

علاج این تب بخرا و شرابهای معتدل باید کرد و سعه را به گلشکر و قرص گل و سفوف مقوی  
 تقویت کردن بعد غذا و اگر برترشی جهت تقطیع بلغم احتیاج افتد سکنجبین که اندک اندک برنج  
 یا بادیان جوشیده باشد دهند و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و به نگهداشتن نبات  
 و کرکسین اندر دهن تسکین سرفه دادن و اگر سبب السعال احتیاج افتد آنچه بی مخدري بود مناسب  
 باشد و آنجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استفراغ بلغم باید کرد بقی گاه گاهی بعد طعام و آب  
 بقی مناسب یا با سهال برفق بعد ظهور نفخ مسهل که سخت کرم و تیز نباشد و حب چنان  
 در صلیح مناسب بود و او را بر بول یا بلالصول عظیم نافع بود و اندرین تب بکمیهای و داروهای پرا  
 و لطیف کننده آن دلیری نشاید کردن که اندر بلغمی ناشئه زیرا که بسیار بود که اندر وقت تریاچون  
 ماده لطیف گردد و تیزند باغ برآید و بسلام باز گردد و همچنین سرد و یبانی آن دلیری نشاید کردن  
 که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند و مرض بدوری کشد و فساد آن مجبک باز دهد و به اشتقا  
 کشد و انگاه علاج مشکل گردد و آنجا که صدق باشد نهفته و شیان شکر فرد آوردن مناسب  
 و از تداویر که در غلب غیر خالصه جهت تب مذکور شده و از آنچه در نایم بلغمی بعد ازین مذکور می شود آنچه  
 مناسب بود بحمل احتیاج بکار باید داشت غیر از مخدرات در قایم سینه احدی و تسهات سفر  
 عراق اتفاق افتاد فرزند من عین الدوله در سن چهارده بود در راه خزینه دماست در دوع کلان  
 بسیار میخورد و گاهی با ناه آب شور میخورد و معده او ضعیف شده بود در کاشان بریان خورد  
 و استلا کرد و شب بلیمون برنج سرد کرده با آن واقع شده بود و آب سرد و حرکت عیف  
 بعد از آن کرد و در گرامی شفته پدید آمد و چون هوای موضع گرم بود و عطف حرکات سفر واقع  
 شده در او ایل بگرمی دادن رخصت ندادم و تا هفته مایش برنج دهند وانه و گاهی اندک  
 تریا آلوده شبها و نیمروزه و بعد غذا و آب گرم تر میشد و آخر شب و صبا جها خشک میبود  
 و هیچ عرق نمیکرد و بعد هفته سرفه پیدا کرد و با ضرر و بهوای بهتر نقل لازم بود بکجا و شسته او را یکمتری  
 بردیم از کوفت راه و تب در اعضا پیدا کرد و چنانچه از حرکت شتر برنج بود گاهی لخته بر چارپائی اول  
 سوار میگردیم و گاهی بکجا و در بدین حیل به نظر قسم وجهت تسکین سرفه لازم شد و کرکسین در  
 دهن گرفتن و گاهی نبات و این خود جهت تب هم مفید می آمد اندکی چون نیم رسیده و هوا

خشک نظر دریافت هندی وانه و ترشی باز گرفت و مالعات نیز کمتر میداد و اندک سیب سبز  
 تجویز کرد و نمیکوب و بهیچ غذا غیر از لاج میل نداشت بالضرورت در شبان روزی دو نوبت اندک  
 از آن میداد و جهت تقویت معده بر بالای لاج کفی سفوف بقوی میخورانیدم بزور و تشنگی  
 کم داشت و آب گرم میخورد و بدین تدابیر تقویتی عظیم در دردها و تب سرفه او شد و شبها  
 بعد نیم شب اندک عرق در سینه و گردن او پیدا می آمد و هر چند فرسخ پاوار و شکر آب گریخته میخورد  
 روز پانزدهم در اصفهان نزول شد و او را آنقدر قوت بدین تدابیر شده بود که سوار بر یک فرسخ  
 و دو فرسخ میگذاشت میتوانست رفتن و تب در اوایل روز کم ظاهر شود و بعد پانزدهم بر سر نمیکرد  
 و طعامهای قوی تر میخورد و اما بمیوه کمتر رغبت مینمود و ملازمه سفوف بر بالا طعام و آب می نمود  
 بیست و سوم صحت تام یافت و الله اعلم و اما جمعی موافق طبیه بدانکه عفونت باغم در خارج عروق  
 بیشتر در جایهای خالی افتد چون باغ و معده و اشباه اینها و اقل اوقات ابتدای  
 این تب پیچیده روز بروز و اقل اوقات اقلع آن مابین چهل و شصت روز بود جهت خانه  
 و خلطت و غلبگی خلط و اسهال این جمعی آن بود که فزات آن تمام بود و باخروبت عرق نیکو کند  
 جهت دلالت بر قوت ماده و قوت آن و تخلخل بدن و از آن صعود و انحطاط این تب بسیار  
 بیشتر از از آن صعود و انحطاط غلبه علامت است این تب مطلقا آنست که در شبان روزی  
 یکبار بگیرد و با سرما و نافض بیشتر از دیگر تبهای آیه اکثر اوقات مدت و شستن این تب با پیچیده است  
 بود و مدت آسایش شش ساعت و یک نگار دو سبب آنست که چون باغم غالب است  
 زودتر جمع شود به محل تعفن و از جهت رطوبت زودتر قبول عفونت کند و حفظ حرارت بیشتر  
 از دیگر خلطها نماید چون خلط سرد است و غالب مدت حرکت آن بسبب حرارت عضلات  
 احساس بردان کند و دفع آن طلبند و زمان سرما و لرز متعده شود و چون کیفیات باغم  
 مختلف میباشد این تب نیز بحسب سبب درین حدود و نافض طول و قصر متفاوت بود  
 چنانچه سبب تب هرگاه رطوبت زجاجی یا ترش باشد سرما و لرز قوی بود و سرما و نافض زجاجی  
 پائین تر و قوی تر از جگه باشد لیکن سرماییکبار ظاهر نباشد نخست و دست و پا سرد شود و اندک اندک از پاها  
 سرما در می آید تا بدان حد رسد که گوی جمل اندامها اندر میان برست و پاره می گرم شود و در او لرز می آید



گاه سر را محدود کند زیرا که گرم شدن از اشتغال حرارت غفونی بود بعد قبول تمامی خلط غفونت را و خلط  
 سرد و تر و غالیست بدیج قبول غفونت میکند و اندک اندک نه بدیج متصل بلکه بدفعات و گاه باشد  
 که سر را با اندک فراشت بود جهت حرکت اندک صفرای با آن بلغم و در او و آراخ سر را و از این مرض غفونی  
 بود جهت فتن و انتشار یافتن ماده سرد و هرگاه سبب بلغم شود بود اندک آغاز فراشت کند و تشنگی بیشتر  
 از سایر اصناف بود جهت دفع صفرای محترقه هرگاه سبب بلغم شیرین بود سر را و ناقص تر از جمله باشد  
 و بسیار بود که در نواصب اول سر را زیاد و قشری و ناقص پدید نیاید و اندرین مرض مطلقا حرارت  
 تب حاد و هموار نباشد و کف گرم بر هر محلی که بر تن او نهد چندان کف بران می نهد گرمی تب  
 فهم گردد و حسن نیز چنان در یابد که گوشه اخیری گرم از قعر تن او می بالاید و بطایفه رسد و اندرین تب  
 از اعراض صفراوی کم باشد و گرفتن این تب با کسل و سبب یعنی غفون بود جهت نرمی گرانی  
 خلط و رنگ روی اندرین تب بسبب سردی سپیدی گراید و باشد که اندک سرخی گاهی پدید آید جهت  
 اضطراب طبیعت و حرارت و نبض ضعیف و صغیر و افتاده و متفاوت باشد تا آخر متواتر و سخت مختلف شود  
 و بول در اکثر احوال سپید و رقیق باشد و در او اختیره شود و باشد که بسبب خمی گرایی و طبع سرد  
 ناهوش بود و شهوت طعام نباشد از ضعف دالم معده که لازم می بلغمی است و بدین سبب  
 و غشی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد و بسیار باشد که در او اختیره مرض سپر بزرگ شود و  
 پهلوی افتخار گردد و باشد که تب سبب و آماس اندر چشم فرو و در پشت یا پدید آید علاج این تب  
 علاج غلبه غیر خالصه بود لیکن اینجا بشرتهای منضج جای بیشتر برات توان کردن و از ترشیهها بجز  
 که نجیب ساد و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی جهت قطع بلغم و غیره افتد توان  
 و برقی قبل از نوبت اگر تواند مراوست تواند نموده بی الحاح بسیار و لیکن قی بعد هفته از مرضی باید  
 بنیاد نهاد تا مبادا که قبیل از آن چون معده رنجانیده شود آماسی پدید آید و غذا پیش از نوبت  
 بشش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بندها و دواهای منضج و گرم اینجا بیشتر  
 و زود تر جرات باید کرد که اندر عت غلبه غیر خالصه و در جمله تر اسیر اینجا بلا خطه خلط بلغم باید که در آن  
 که ام صنف است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بلغم ترش و زجاجی را و دوائی قوی تر و گرم تر و دوائی  
 باید داد و با جمله ریاضت اندک برگر سنگی و دلک ستادی و نقل بکان گرم و خشک باشد ال اندرین

عظیم نافع بود و لطیف غذا را دایمی لازم بود چون بخواش و باش متعشیر دیا در مرق و جوی مرغ  
بعد نضج واجب شود برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ بعد چهاردهم و نخود آب بگوشت کبوتر نیمه است و یک  
و بعد سه هفته بجای آب بار غسل و شوی آب و بسخن بادیان و امثال آن بسیار باشد و تقویت  
نم معده بضمادات مقوی مناسب واجب بود و صفوف مقوی و کل ایکنی و اشباه آنها  
بر بالای طعام و آب نیکو بود و در آخر روز بر بالای طعام کنی مقوی ترش و هارس عظیم نافع باشد  
و او را رطوبت الاصول که شرد و اسهال حب چنقال بعد نضج بسیار مناسب باشد و دفع نوبتها  
بمعجون حافظ الصحت در غسل آب بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد و گاهی غذای آن  
و غسل مغیب آید تشخیص با معجون مذکور در اوقات سرد مردم پیرو سرد مزاجان غیجوان و  
صاحب ماده سخت غلیظ را هر روز بعد از آنکه استفراغ قوی کرده باشد و دانک تریاق فانی  
یا نیم گرم مشرود و بطور کس و امثال آن هم بسیار نافع آید و آنجا که تهیج اندر ریش چشم در و  
و اما کس در پاپیاد باید هر روز بر ناستا قرص کل جالینوس در آب بادیان و کنجدین کم ترشی  
باید داد و در او از تخم نایب حمام و آن زن که اندران قوت اکلیل و بابونه و انجوره باشد بسیار  
مناسب بود و گفت اندک کیشقان نیز بپوشید که گفت در غسل شسته قبل از نوبت خوردن  
غلبه لرز و طول بر ذائق بود لیکن بعد نضج و مغیب اما اگر گاهی که حرارت غالب میباشد بدن نوع  
گر میها و اون جرات نباید نمود و در بستن تب و اندام سرد استوار نهانست که در غب غیر خالصه حکوم  
و اکثر ادویه که در آن مرض از مودیم اینجا نیز نفع آن مجرب است و سکون در مسکنی که گرمی و خشکی مایل باشد  
مناسب بود و الله اعلم اما حمی غشی خلطی آن بود که بیمار در هر نوبت بهوش و بقوت  
و بی طاقت باشد و سبب این در تبش تر و قهتا بسیاری و پراگندگی بغم خام نخی بود که بر  
قوت طبیعت قهر کند و ضعف فم معده نیز اعانت آن کند و خپسین بود که از ماده تب نخی بجای  
دل و حوالی آن که فم معده است بواسطه مجاورت سبیل کند و روح از بر آن سرد شود و قوت بر آن  
جهت مقهور گردد و بدین هم نیز در ضعف ممد باشد و غشی افتد لیکن چون طبیعت بد و حرار  
عفوئی زود تشخیص و لطیف آن ماده میکند پس از غشی نماند و بعد ظهور حرارت نبض از ضعف و  
و تفاوتی که بسبب غشی داشت یعنی قلیل سر و آن آید و سبب است که آید تجسس و در انقباض و در

این تب همان در مایه بلغمی مذکور و لون صاحب آن بر یک حال نباشد گاهی بر صاف می رود و گاهی  
 کمبود می سیاه می مایل و گاهی سپیدی گاهی بسبزی گراید و گاه باشد که رنگ لبهای او بزرنگ لب  
 ماند که شاه توت خورده باشد و لون چشمهای او بسبزی و کمبودی مایل بود و بوقت میجان  
 علت چو خط کند همچو چشم مجنون و سر رمای پس لوی درد و نفخ نباشد و بسیار بود که تسبیح  
 اندر چشم در وی پیدا آید و قی ترش اندرین مرض بسیار افتد علاج این مرض سخت و دشوار  
 زیرا که اگر غذا باز میگیرد از جهت غلبه و خامی خلط تا طبیعت اصلاح آن کند قوت بدان  
 فراهمی رسد و اگر بعدا تقویت میکند چون بضم بدست مدد خلط می شود و اگر استفراغ سبک  
 میکند ماده غالت خام دفع نمیشود و بجز حرکت می آید و وحشت بیشتر میکند و ممکن بود که منافذ روح  
 و نفس را سد کند و اگر دای قوی ارسال میکند طبیعت جهت ضعف احتمال آن نمیکند  
 و ممکن بود که از تحریک چنان خطای عظیم او فتد و فتنه پس هیچ چاره نباشد غیر از آنکه اندک اندک  
 غذای تریاقتی منضج بدفعات دهند و دوائی که بالنحاصه حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت  
 معده نماید مثل فاو زهر حیوانی در شراب سیب و مهارس کنی مقوی به رس و جافط الصحنه اند  
 عسل زنجبیل حل کرده و جد و ارا اند فعل جالبی است شباه اینها بر بالای غذا و قبل از خواب  
 بکار دارند و قبض شکم را گاهی گاهی بشیافهای تیز و قهقهای گرم کشانیده بکشایند و آب  
 بر عسل آب که اندران قوت ملطافات باشد و ترک دیگر غذای اندر او ایل اگر مانعی نباشد  
 بسنیکو بود و جالینوس گوید که تحلیل ماده این مرض تدبیری به از دلگشای فتم و آنچنان باید  
 که نخست راهها و ساقهای پای او را از بالا بزیر فرو میالند بکرباسی خشن بعد از آن از کتفها  
 تا سینه دستها بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و همین ترتیب دیگر عود میکنند  
 تا غایتی که نزدیک باشد که بیمار از تاب آن بهیوش گردد و چنان سازند که اگر روزگار خوب  
 ممکن باشد یک نیمه اندر باشد بود و یک نیمه اندر خواب بوقت تشنگی آب کی سکنجین بزور می  
 آن نباید خورد و اندر ضعیفان اندر شراب ریجانی مفید آید و رعایت مسکن و حرکت همان است  
 که در مطلق مواظبه معلوم شد و آنرا که تی کردن آسان بود امیدوار باشد که اگر قی را بدست  
 مداومت نماید خلاصی یابد و آنجا که اندر احشای آماش با امید خلاص نیاید و شیخ اندر قانون آورد

که ممکن بود که این تب از صفرائی غلیظ افتد و آن هنگام از سوزش احشای و صفرا و بلغمی در  
خالی نباشد و اکثر علامات صفراطا هر شب و لیکن این نادراقت و اگر افتد علاج آن بعللاج غب  
غیر خالصه نزدیک و دو اسلیم و آماحی نهاری آن بود که نواصب آن مقرر بر روز دیگر و شب دیگر  
و آماحی لیلی آن بود که نواصب آن مقرر شب دیگر و بر روز دیگر و هر دو عسیر باشند  
و دراز کشند و نهاری از جهت طول وقوع در حرور و شب که بدق منتقل شود و نیز از اندر عسیر  
یافته اند و اکثر علامات و علاج این هر دو همانست که در مواطبه مطلق گفته شد و اما طاهر الحر  
آن بود که اندرون سخت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب این بلغمی زجاجی بود که اندر قعر تن مانده  
و بخاری از آن عفونت نمی پذیرد و بطاهر میرسد و گرم میسازد و باقی از جهت حرارت عفونی بجرکت  
آمده و لیکن عفونت نپذیرفته و گرم نشده و حس اعضای باطن سردی آزاد می یابند و از آن  
متضرر میباشند و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود تا بیست و چهار ساعت و بسیار  
که نوبت ربع و یا نوبت غب آید از جهت غلظت و قلت ماده این تب دور کشد و سران این  
مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض بعللاج غشی خلطی و مواطبه نزدیک است و لیکن دیک  
و گرم کردن ظاهر اینجا جایز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر مانعی نباشد  
و از فصل و سخته و عمر نیکو بود و دم گرفتن بمقدار امکان و تخفیف مفید آید و فلفل کوفته در  
وسیر غالب در طعام بقیات و چند بیدستر در غسل آب نافع بود و اسلیم و اما طاهر سرد  
آن بود که بیرون تن سرد باشد و اندرون گرم چنانچه میسوزد و سبب این اکثر بلغمی بود که اندر قعر  
عفونت پذیرد و گرم شود و از جهت غلظت از آن بخاری گرم تحلیل نیابد که بطاهر رسد و گرم کند  
و مع ذلک حرارت غریزی بدفع آن باطن میل کرده باشد تخصیص که در ظاهر نیز بلاغم خام منتشر  
باشد و طاهر را سرد میدارد و عفونت نمی پذیرد تا گرم شود و گاه باشد که از ماده مرض بخار  
غیر متعفن طاهر صعود کند و اندک گرمی کند و از مخالطه سرد هار و دسرد شود و در بدو طاهر گردد  
و علامات بلغم اندر بلغمی طاهر بود و مدت این تب از شطر الغب دراز تر باشد و علاج این تب و سبب  
بعللاج مواطبه باشد و لیکن بگرهها اینجا آن جرات نتوان کردن و دلت متعادمی گرم داشتن تن  
عظیم نافع بود اینجا و باشد که سبب این تب صفرا سخت غلیظ باشد که اندر قعر تن عفونت پذیرد

و خیزی از آن تحلیل نیاید که بظاهر سرد و گرم کند و حرارت از بدن توجه در وقت گشته باشد و بیرون سرد  
 و اینچنان علامات صفر ظاهر بود و علان این قریب بعللاج غیب غیر خالصه باشد و دلک اینچنان نیز غلطی  
 دانند اعلم و اما تب ربع اینچنان لازم باشد چون وجود آن نادرست است خارج علامات و علالات آن  
 محول علامات و معالجات باقی تپهای سوداوی بود و اما ربع دایره از تعفن خلط طبیعی و غیر طبیعی سرد و  
 همچو حیات بلغمی و از هر خلطی حاصل شدن خاص بود و ربع و بیشتر حدوث آن بعد تپهای عفونی مرکب  
 باشد جهت تر مدخلات غیر غده فاسده فاسده و گاه باشد که بعد از درم طحال پدید آید و اکثر تپهای  
 کم خطر بود جهت طول آسایش و کمیدن در آن وقت و اغلب این نبضت ماه بگذرد بسال رسد و باشد که ماه  
 سخت خام باشد تا دوازده سال بدارد و آنچه سخت دراز کشد و یا خود با درم طحال بود در اکثر باستسقا  
 و اسلم ربع آن بود که از درم طحال خالی بود و نیم جهت کردن حرکت نافض مواد از محل مستقر تحلیل کردن  
 حرارت مر آنرا از بسیار مضمای سوداوی چون صرع و مانجولیا و شیخ خلاصی دهد و بیشتر که در صیف  
 زرد و تر از ربع خرفی زایل گردد و همچو مواطبه جهت کشد کی مسام تسلیل یافتن و چخته شدن ماده با عا  
 هوای صیف علامت ربع دایره آنست که نخست اندک سرد و لرز کند پس حرارت هموار و نرم  
 بی نماند از بخار تر جهت و خانیات ماده و هر نوبت سرد و لرز زیاد میشود تا وقت انتهائات  
 هر چند ماده سرد و غلیظ بنضج ترقیتی می یابد نفوذ او و نفوذ بخار آنرا از متصاعد سگردد و در اعضا بیشتر  
 میشود و هرگاه تمام نضج یافت نکایت کیفیات و شر او تمام کسری می یابد و سرما این گاهی در استخوان  
 چنانکه پندارد که می شکند و چنان بدرد آید که دندانها بیکدیگر زنند جهت رسیدن ماده عفونی بایه  
 محیط باستخوانها و عسارند فاع ماده غلیظ و مدت نوبت ربع خالصه بیت و چهار ساعت  
 باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و هشت ساعت بود و سبب این آنست که  
 چون خلط سودا و اندک است و غلیظ دیر جمع گردد در محل تعفن و بواسطه سیس در درم قبول  
 عفونت کند و حفظ حرارت نیز بسیار نتواند کرد و بیشتر این تب اندر زمان یافته و نوبت بیشتر  
 به اول شب که محل حرکت سودا است گیرد و در بطن شدن نوبتهای آن بعرق بود کمتر از عرق  
 و بیشتر از عرق نایلمی و نبض مختلف باشد و بصلابت گراید بول غلیظ و خام و سپید بنزفام بود  
 و در انتها بسیار گراید و آنجا که ماده سودا متحرکه باشد نبض نرمی عظم مایل بود و بول غلیظ باشد

و عرق کمتر بود و دار آن دراز تر باشد و آنجا که صفراوی باشد نبض سرعت و تواتر را  
 و تشعیر و یا ناقص باشد و او دار آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند تشنگی و التهاب غالب باشد و آنجا که  
 دمای با در علامات قریب بسوداوی طبعی خالصه وی بود و سخته عادات و سکن و فصل و تدارک  
 گذشته و بلد بر سر کی گواهی دهد هیچ کای از اصناف ریح از آفت سپرز خالی نباشد و فساد آن  
 بجز در معدة نیز باز دهد و در حلقه لون بول در مخرج بسیار بی گراید علاج چون زمان این مرض در وقت  
 و زمان آسایش نواب بسیار و خلط اسهال عصبیت تدبیر آن برفق باید کرد و در اول از غذا پاک  
 متعاده آنچه ضد هر مرض باشد و غلظت بایل در باید گذشت و استفراغات قوی نباید کرد و محرک  
 خلط و چیزهای گرمی و خشکی فراور باید داشت و در فایز طبع بر آن نباید کرد و خصوصاً که هم اندر آن فصل  
 افتاده باشد و همچنین بیشتر از سفا و روز در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین سبب  
 بیشتر باید کرد از جهت تسبب غلظت ماده و در تعدیل مزاج به چیزهای مایل گرمی و بسیار لطوبت  
 باید کوشید و اولی آن بود که در روزهای نوبت قبل از حدوث مطلقاً هیچ غذا و شراب آب و ترها  
 نخورد و اگر طاقت نداشته باشد قبل از نوبت بشن سفت ساعت قلیله از غذا همی سبک  
 سودا خورد و در روزهای آسایش غذای مناسب مقداری که خواهد بکار دارد و آب سخت سرد درین مرض  
 مضرب بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و لبنیات و چیزهای پر خام و باد انگیز همه مضرب بود و در آن  
 و مریضات و هر چه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضرب باشد و بدین جهت خرزله منع نکند با وجود سفت  
 طبع آن با سودا صاحب خیره گوید که آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر باید دهنفت در دم سمنک  
 کانگین باده در دم سکنجین سده سرشته دهند و بمویر منتهای دانه بیرون کرده با منقریسته و بادام  
 تنقل کنند هرگاه خواهد و بخود آب بمزج فریه جوان یا زیر یا ج بمزج برفت استها بکار دارد و از اول  
 و در شام گوید که بسیار تبهای ریح بدین تدبیر ایل شده است و در اوایل این مرض اگر براندان  
 غالب نرم در شستن طبع حاجت آید حقنهای معتدل نرم در بفته کیونوبت و در غیر روز نوبت و  
 شیافهای نرم نند که معتدل مثل شکر و بنفشه و مغز خیارشبر و امشابه آن بکار داشتن  
 در بفته یکدکرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن را ملازم میکنند نمودن عظیم نافع بود و هرگاه اثر  
 نضج نیکی پیدا نماید و آلتی نباشد استفراغ سودا بمسملات لایق واجب بود پیش از نوبت

و قدری غنصلی با گلکند آمیخته صبا جا غیر نوبت و یا چنین افتیمونی با گل کند سرشته گاهی  
 طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سود انگیزد و پشیر تازه بی نمک  
 با غسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از پشیر نوبت و بعد از تنقیه تخم سبب الشفا و امثال آن  
 دادن لازم بود به ستوری که در غب غیر خالصه مذکور شد و اکثر آن تدابیر که در نایسه بلغمی و غب  
 غیر خالصه مذکور شد اینجا نیز نافع آید تخصیص کرده سود بلغمی باشد و حب الشفا درین باب است  
 و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تبیع بود برادر ایشان امام الدین جعفر یکسال این تبیعت  
 و اطباء عراق از علاج آن عاجز شده بودند ازین وادرد و نوبت خورد و صحت یافت و پشیر  
 نداشت در فابری حضرت را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید نوایب آن در آخر نوبت قرار یافت  
 و غذای خود آب مرغ فربه بودی قلیه پولاد و چرب گوشت بره فربه و شور بای برنج گوشت گوسفند  
 فربه و جوان امثال اینها و گاهی اندک سرکه گبری کم ترشی باطعام واقع شدی گاهی گلکند با غنصین  
 صبا جا خوردنی و از خشکیها و میوه نارس و تر و آب خنک و دانه ای گرم و خشک خدر کردند  
 و تنقیه نیز کم فرمودندی چون نواصب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار بقایای مرکبی را  
 با دو دانه فلفل سخی کرده یکقاشق آب گرم را میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پاها و تن را  
 گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و شربت در صبح اندکی میخوردند با بسیار خلط و معده تا اظفار  
 زود در حرکت نیامد و قوت بر جای ماند که سن ایشان از شصت و دو و شجاعت و زور بود و مگر تا وقت  
 دو ارماسک میخوردند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این وادربسیار بر آنها  
 خفیف از مودیم و نافع آمد متصل در بدبیر این مرض آنست که نخست بگزند تا ماده مرض از کد ام  
 حاصل شده در غذا و شراب تنقیه مراعات جانب آن کنند چنانکه اگر ماده از صفرا مخترقه  
 باشد در تطبیق آن مبالغه کند و در خشکی آنچه خلط را از نضج منع نکند مبالغه کردن در استفراغ  
 دفع خلط مره مخترقه نمودن در اصلاح جگر بواجبی نمودن گرمیهای اعتدال مطلقا و در داشتن اگر از  
 بلغم باشد تدابیر معتدل کردن ترشیهها و سردیهها مطلقا و در داشتن شیرینیهها  
 بکار داشتن غنصله و بزوری و امثال آن و غذای نضج استعمال نمودن معاینه تریاخی  
 منضج مقوی بکار بردن و استفراغ کمتر کردن آب سخت سرد خدر نمودن اگر از غلبه دردی خون

باشد لخمی خون از باسلیق و یا از صافن باید گرفت انگاه اغذیه و اشربه معتدل معدل  
 بمقدار لایق بکار داشتن و اگر از سودا می طبعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و  
 نفع سودا محض کوشیدن و سیج عنت نکردن در جمله بر فوق مرض اکهنه باید سبب انگاه بر رفع آن  
 دستور کوشیدن آنجا که آفت سپرز سبب آن شده باشد علاج سپرز اولاً باید کرد و بسیار  
 دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان را نایل شد و جالینوس گوید که بسیار تبهای ربع  
 چنان علاج کردم که از ربع نفع تمام سهیل نمود و ادم و از پس آن چند روز شراب استین میدادم  
 و از بعد آن روز نوبت ترغاق بزرگ میدادم سودا مندا آمد و غذا بدستور مقرر مذکور بود و بعضی از طبیبان  
 را دیدم که محل نبض را بر ساعد فقیه داغ دستور میکنند و ربع اکهنه بدان نایل می شود و ربعی را اندر زهرین  
 موضعی که دو شب پزید نشاندند و شبیه با روز و خود را گرم گاه داشتن در آنجا و بوی بخار و دوشانیدن  
 و بخار و هوای آنرا دریافتن بسبی نافع آید و غیر است با وجود که علاج ربع در فایز صغیر دارد و لیکن آنچه نفع  
 اکهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نوبت باشد و آنجا که دوشانیدن  
 نیزند و غلبه با هوای آن نسبت در ربع لازم گویند فصد از عروق که سودا دفع کند انفع آید جهت این  
 خلط فاسد در عروق و او را نیز بعد نفع ایجا بسبی نافع آید سبب الاصول معتدل و در نایب چون  
 که بقصد و او را رقیق دفع شود و غلیظ در خارج عروق بماند و مرض بدتر و دراز تر گردد و اندرین هر دو  
 بوقت حاجت احتیاط بسیار کردن و اندک اعلم و اما تجمیع فصد در وسیع و تسع  
 جمله در علامات و دستور علاج قریب اند ربع و البقرط گوید که تسع را مدت و دراز تر باشد از  
 وسیع را مدت و دراز تر باشد از باقی مدت بدترین جمله این اصناف خمس بود جهت آنکه  
 بسیار باشد که مقدمه سهیل بود و گاه باشد که تریج آن پیدا آید و بر آمدن اینجمله هم بعد از  
 بتخصیص انتقال حمایت بیشتر باشد و چون مقادیر نواب و از آن فصل آنها و طول فصل  
 مرض بواسطه فرمان بردار خلط و عدم آنست مر نفع را نه باعتبار اخلاط مقرر پس منع وجود این  
 امراض جالینوس را و جمعی ندانسته باشد صاحب ذخیره می گوید که اندر خوارزم غلامی داشتم و او را تسع  
 پیدا شده بود و مراد اول چنان می نمود که مکرر نوبت میکند و مرض نوحه حادث می شود آخر  
 تشخیص کردم و مزاج او گرم بود و او را در روز بعد روز نوبت صباح کنجین شیره تخم خرفه



میدادم و بر اثر آن بعد چند ساعت کشکاب فقط در روزهای دیگر کشکاب بکنجین ساد و دومی غذا  
 زیر باج و یا شور با پنجه و شب و گوشت بره یا مرغ ده روز پیش از روز نوبت هر روز و غذا  
 دومی با زیر بای مزور بخور با دام و در وقت تب جز بکنجین اندک با آب سیح ندادمی آن نیز  
 جهت آنکه آب تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز اسماک فرمودی و از اخلاط معجون بخاج  
 جی ساختم و بعد روز نوبت بد روز مقدار و دودرم سنگ از آن دادمی و این جب دوا برش  
 ندادم بدین طریق علاج صحت یافت و این تدابیر جمله مناسب بود و الله اعلم  
 و اما سطر الغب گاهی مرکب بود از غب لازمه و حمی بلغمی لازمه جهت تعفن هر دو خلط در  
 عروق و ظهور اعراض هر دو با یکدیگر باشد و گاهی مرکب بود از غب و انزله و حمی بلغمی و جهت  
 تعفن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غب و انزله و حمی بلغمی جهت تعفن صفرا  
 در خارج عروق و تعفن بلغم در عروق و این قسم را بعضی خالصه نیز گویند یعنی کینه صفت آن غب  
 خالصه است و گاهی برعکس این قسم بود جهت تعفن بلغم در خارج عروق و تعفن صفرا در عروق و مقدار  
 هر تری را از هر صنفی از این حدی مقرر نباشد و گاه باشد که این تب مدت نه ماه و بیشتر باشد  
 باشد که بعضی حاد یا بدق و یا به بیماری مزمن انتقال کند جهت بدی تدابیر و بسیار باشد که بعد  
 بیست روز علاج نپذیرد و مخفی نماید که چون این مرض از دوا و تنجالت فی الغایت و افعی است  
 و تدبیر آن تحریری عظیم حاصل بود و اسلم اصناف سطر الغب آن بود که از نائیتین است و اقرا قشر  
 نوائب ظاهر و با مهلت باشد علامت این تب آنچه بدوا خص است و اگر چه آنرا نیز لابد است  
 و از قرین دیگر آنست یک روز نوبت در از تر و آهسته تر بود و آن نوبت بلغمی باشد و یک روز سبکتر  
 و گرم تر و آشفته تر و آن نوبت صفراوی باشد و در مرکب از نائیتین سخت ظاهر بود و در سوم با دل  
 و چهارم بدوم و پنجم طاق بطلاق و جفت بجفت متشابه بود و در نواطیه و مرکبات دیگر تفاوت  
 و تشابه بدین صریحی نباشد و بسیار بود که اندر یک نوبت دو بار یا سه بار سرا و فرست باید  
 اختلاف تعفن مادی و مین و باز گوشه میدن با یکدیگر و بسیار باشد که بیمار ندارد که تب با آنها است  
 و از لرز و سرا و فرست آسود پس یکبار یا دو بار دیگر از این اعراض عود کند بحجت تحریک فزونی  
 صفرا بلغم را و تغلیط و تسکین بلغم صفرا را و غلبه کردن بلغم و زمان نوبت این تب در ابتدا

و طبع را سخت برنجاند بسبب این اختلاف احوال آنجا که ترکیب از لازمه و نایبه باشد و هیچ  
 و اعراض نایبه نبوبت خویش پدید می آید و میگذارد و لیکن اگر نایبه بلغمی باشد هیچ ناقض پدید نیاید  
 و اگر قشریه باشد سخت ضعیف بود و آنجا که ترکیب از لازمتین باشد اعراض هر دو متداخل بود  
 و احوال مرضی هر لحظه بحسب حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد لیکن اصلا ناقض پدید نیاید و غلبه  
 هر خلطی را از غلبه اعراض قویه هر یکی توان دریافت و در هیچ یک از این اصناف عرق تمام نباشد  
 و مردمی را که صفرا در بدن ایشان بسیار پدید می آید و عفونت می پذیرد هرگاه در تدبیر طبوبت  
 مبالغه می کنند ایشان را این تب بسیار دزد و دزدیاد و همچنین مردمی را که در ایشان تولد  
 طبوبت بسیار دزد و دزدیاد و در تدبیر گرمی فرا مبالغه کنند این تب بسیار فاسد و در غیر مرکز ایشان  
 اشتباه بیشتر واقع شود و استیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود و علاج طریق اصوب  
 علاج جمله اقسام تب است که استقران لیکن قبل از نفضج تمام قوی باید فرمود و اوقات لایقه یعنی که  
 از هر خلطی سختی دفع کند و اگر قبل از نوبت بلغمی آن خلط استقران کند نیکو بود و باید نرم نگاه داشت  
 طبع را بحسب شیاف معتدل و لیکنات خفیف که از هر خلطی سختی دفع کند اما چنان باید که غلبه  
 و قسیتی برود دفع شود و اگر تب سکی حرارت استیاج بسیار بود و اولاد را ن باید کوشش نمودی که  
 مانع از نفضج نشود و بعد از نفضج باید سهال صفرا و بلغم کردن لیکن اگر غلبه بلغم را باشد آب بسیار  
 با شربت گل بکوزنیکو بود و اگر غلبه صفرا را باشد سنا و شیر خشک و منضج مناسب بود و اگر تب  
 خلط غالب باشد فلوس خیار شنبه اندازد و مر و یا مغلی ترش و اندک تربید مناسب بود و هر  
 و غذا که در مطلق غلب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت غذا  
 صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و در ادرار و تفرق اجزاء  
 تمام و بعد از استقران مبهله نیکو عظیم مانع آید و بدستور مایه ساقی مرغی باید داشت و جالینوس قبل از  
 نوبت بلغمی بچند ساعت کشاکش با اندکی فلفل ساییده فرموده است و مانع یافت و من  
 که در فصل فایز در شیطر الغب داشت از نایبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنج می داشت و بعد از  
 که نواب آن ظاهر شد و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی به سه ساعت پیش از نوبت شربت  
 کشاکش با نیم مثقال فلفل ساییده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و همین صفت

و آنجا که مرکب از غیر نابتین شد طبع را مهلت آسایش نیست علاج با سیاط بسیار باید کرد  
 و در استفراغات برقی تمام مرغی آشتن در خلط که غالب باطریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن  
 و اگر مساوی باشند حد وسط نگاه داشتن عنایت بر رعایت قوت هر چه ساهمتر باید نمود و قرص کل کافور  
 اندر او اخرا این تب از لازمتین نافع آید و مخدرات کاهی که تنی لازم باشد نباید داد و اگر دقتی  
 نیک بکنند شده باشد انگاه حافظ الفحجه و امثال آن نافع آید و اما مرکب از  
 غلبه نابتین و از سه ربع و چهار خمس روز هر یکی نوبتی بدارد و اگر خلط بزرگ  
 از این مرکبات از یک جنس است لیکن چون از هر خلط قسمتی چند در مواضع مختلفه تحقیق می نبرد  
 و بر بعضی روقتی مقرر مخالف وقت دیگری اتفاق افتاده هر یک بنوبت خود آید و اگر نوبت  
 یکی بر طرف شود نوبت دیگری با آن فاصله طاهر شود و تشخیص هر یکی بعلامات آن باید نمود  
 از تدبیر سابقه و فصل کیفیت هوا و سجن و سول و نبض و سایر احوال مخصوصه هر  
 علاج هر یکی بتدبیر معلومه مفردات آن باید کرد و باز یادتی اهتمام در مراعات قوت بوا  
 بودن مریض هر روز اندر تب و بعد از نضج و کهنکی مرض چون بخجری رفع نوبت یکی کرده شود  
 بهمان ستور هر روز آن دو باید داد و رفع نوبت دیگری نمودن اگر چه ممکن بود که برنج بکینوبت رفع  
 شود و جهت تداو شدن طبیعت تحلیل ماده فاسد و اگر از آن بعضی مشککه بود و سهل را رفع  
 باید کرد و نواصب خلط خفیه را که آشتن با نضج بیشتر بود و مریض دمی نرزد و قوی باتن او باز آید  
 و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام از آن نیز آسان شد و اشتباه میان مرکب از غلبه  
 خالصه و غیر خالصه و شرط الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و اما مرکب از غلبه  
 دور و آید و دیگر و آسایش به و اما مرکب از خمسین دور و آید و دور و زیاید و باشد  
 که نوبت غلبه آید و اما مرکب از سه خمس دور و آید و دیگر و زیاید و برین قیاس  
 در سدن غیره اگر ترکیب واقع شود و علامات و محالجات اینها قریب بعلامات و محالجات  
 ربع باشد و اما مرکب از حمی و ق و حمی خلط علامات آن در بیان حمی و ق و غی  
 معلوم شد علاج این تب آنست که خلط فاضل فاسد را برقی استفراغ کنند بعد از نضج و  
 قانون علاج وق مرغی میدارند و آنجا که دق یا حمی سواوی افتد که از خلط بلغم افتاده باشد

و گنجه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود سبب غالب سیریرگی خد تبسیر دیگری باید  
و همچنین چون باجمعی بسببی قوی اتفاق افتد و درین محلهها خبر توسل بحاصل اشتیاق چاره نباشد  
و اما مرکب از غلبه لازمه و دایره علامات و معالجات این تب قریب علامات و معالجات  
مفادات آن باشد چون طبع را اینجانی تحریک بیشتر واقع شد تبسیر حسی یا طبعی و با تبها هم تراید که در علم  
و اما جمعی عفونی و یا حی بدانکه هرگاه هوا ملک متعفن شود آنرا با خواصند چون هوا با تب اشتیاق  
بدل رسد مزاج روح را که در دست فاسد سازد و در طبع با که در دل است جمله آنرا متعفن گرداند  
و حرارت عفونی از آن در بدن منتشر گردد و جمعی بدید آید و بدوام سبب لازم می باشد جهت این احوال  
بزدوی ملاک کند چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اگر خلق آنجا که باید بدید مگر کسی که بدید  
یا که باشد از اخطا طبع و مسامات او کشاده شد و مزاج او قوی بود و در تبسیری که در دفع آن فساد  
باشد مشغول بود و بسیار با که فساد آن هوا بدل حیوانات نیز سر است کند و حیوان بسیار  
ملاک گردد علامت این تب بعد حدوث و با آنست که ظاهر تر تب سخت گرم نباشد و در  
باطن حرارتی سوزان می یابد و تاسه اضطراب عظیم باشد و دوم زدن از حال طبیعی بگردود  
و عظیم می باشد بعضی رافق تنگ شود و باشد که ناخوش بوی گردد و در عرق آنج و بدو  
باشد و نبض ضعیف و متواتر باشد و بول رقیق و بد رنگ و بد بوی باشد و گاه بود که بول اسود گردد  
که سبز زبرک شود و گاهی سستفاید آید و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل فم  
دردی می باشد و غشیان یا سقوط شهوت طعام گاهی بدید آید و بسیار فی صفراوی است  
و گاهی فی سودا و نیز کند و باشد که گوشت بن دندانها و دهنش گردد و باشد نرود خنک  
رنجه دارد و سقوط قوت و غشی و احتلاط عقل گاهی ظاهر شود و خواب کم گردد و خواش سرایت  
تند کند و طبع نرم و کفکاک سودا و بد رنگ و بد بوی باشد و باشد که بزبانی سبز و  
برتن او بدید می آید و باز پنهان شود و با خرد دست و پا سرد گردد و غشی افتد و باشد که  
بیشتر غش و تشنج و کزاز بدید آید و از اول تب گاه بعضی اعراض بقوت بدید آید و بعضی نرم گاه  
که همه این علامات دست و در بسیار باشد که بسیار از حرارت خود آگاهی کم داشته بود و تعفن آب  
و نبض نیز بسیار از وضع طبیعی دور شده و منع کند ملاک شود و اطباء درین حال حیران

و اکثر این مجموع نفس بدوی شود از این مرض خلاص نیابند جهت استحکام عفونت در طووبات  
 و حوالی آن و اعراض فکور نیز چون بقوت و غلبه گردد امید خیر نباشد علاج این تب نیست  
 که نقل بود کنند اولاً انگاه بدستوری که در حفظ الصحة از تدابیر هوای و بانی گفته شد  
 از غذا و شربت و دوام می سپردارند و عوض میجو نباشد گرم کافوریات اندر ترشیهها  
 میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعف اعراض قوی بد نیامده مسابورت کنند  
 خشک ساختن بدن به استفراغ طووبات زاید بقصد سهیل سبک دیالین قوی و استعمال  
 غذای ترش خشک کننده تن و تریاتی مثل مرغی که آنرا آب غوره و لیمو و یا ترنج و ساق  
 بریان کرده باشند و زبره و کشنیز خشک آنرا آلاسیده و باناردان کوفته آلوده و خشک  
 ملا و افشاید یا طعامی در گرم طوبت و تریاتی در شش باشد و قرص کافور اندر تها دادن و اندر  
 دوع لی مسکه نافع بود هر روز یکینوبت و گل ارمنی و گل مخوم شربتی اندر ترشیههای مذکور با  
 گلاب عظیم مفید آید و آب سرد با فراط مناسب بود و بغیر فراط نیکو نباشد و در تشنگی اگر تشنگی  
 صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بزود طعام باید خورد و چنانچه امتلا  
 و خلونیر نیفتد و تدبیر مسکن بودیدن تریاقات بدستور که در حفظ از بهوای و بانی گفته  
 اعظم تدابیر بود لیکن گریهها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت جانب دل بدایه  
 ممکن گردد و تقصیر نباید کرد و اینجا که سرطانی پهلوی پست شکم طرحیده شود دست و پا سرد  
 گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن سینه بر می آید و دوسه می کند چاره نباشد از آنکه او را  
 بخیزی گرم بپوشانند تا حرارت را بطا بر تن کشند و حتی او را ببالند و الحکم گفته و طریق استفراغ  
 آنست که اگر خون غالب باشد بقصد نیکو کنند و از پی آن تریاتی خشک کافوریات و آشپاها  
 بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بکلیات قوی و تریاتی و مسهلات تریاتی  
 قلیل المقدار و اینجا انتظار نفع نباید کشید که مجال تنگست و غرض تقلیل طووباتست برین  
 سبب و احتیاط عظیم در سهیل باید کرد که مبادا چون دل ضعیفست فساد می کند و اینجا  
 اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان و توسل تریاقات خشک معتدل باید کرد و بزعم  
 که در اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر صبح شام معصومان از ترشش باشد شربتی

عصیر غوره که حب الشفا می بخرد نذران جل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لایق درشت در  
 بهترین تدبیری باشد و الله اعلم علامت و با آنست که حیوان که از کی الطبع باشد مثل  
 در ستم که امثال آنها بچل مانعی دیگر ایشان و ترک کنند و از آن ملک فرار نمایند و صفد و حیوان  
 که از عفونت متولد میشوند بسیار بد آیند و حیوان که در زیر زمین میباشند چون موش و غیره  
 همه بر روی زمین گردند بچل و سر سیمه و در موشان باشند و میل سوراخهای خود کنند و در چرخ  
 دم زدن شش آینه شش و روح او تنقبه را حتی نیابد بلکه نافر باشد و چون بر بلندی برآید  
 و اندر هوا نظر کنند چنان نماید که دود ناگست و غلیظ و تیره و بر سر عمارت همچو دود فرو چسبند  
 بی آنکه دود باشد و شواهد وقوع آن سبقت تغییرات هوا بود در حر و سرد متوالی بغير محل در زیاده از  
 عادت فصل و وقت و غبار ناکی هوا و غلط و تیرگی در طو بهای سجیل و ممتد با تعال  
 حر و سرد و غلبه ظهور شرب و سارک و سرخیهها خصوصاً در اول خریف و اول و تغییر هوا  
 فصول از وضع خصوصاً صیف و بسیار تیرگی هوا اندر آن فصل و بسیار زرع نباتات  
 و قابلیت هوا ملک وقوع آن بار و در قبل ازین شرط بود و الله اعلم

## باب هفتم

در بیان حصه جدی و سایر بزرگ و در مهاب و جنام و سرمازگی و سموم زدگی و کوفتگی و قرحا  
 و سوزخیکها و عرق منی و رشین لخی و جاحتها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکستگی استخوانها و  
 و علامات و معالجات این امراض اما حصه بزرگی بسیار بود که اندر ظاهر پوست تن بیک  
 پیدا میاید باجمی مطبقة و از پوست برداشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و قرحه خشک نشود  
 پیدا نکند و در اول ظهور سرخ و آن شبیه بود و بنشانهای گزیدن یک کف و سبب این مرض دفع  
 بود مرغون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و این مرض از جمله امراض و بائست  
 که آنرا آخذه و داره گویند یعنی چون در جا پیدا آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند و جهت

صاحب و مقارنت و ملاقات یکدیگر چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و اندر بدی هوا  
 مردمی را که چون صفراوی اند در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در تن  
 هر کسی را که نبوت البتة پدید می آید و در نبوت هم دیده ام و زیاده ازین نادر بود علامت  
 این مرض آنست که تب مطبقة سخت گرم باشد و منش کشش غالب بود و تاسه سید کند و نشانه  
 مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود اندر روزی از تب بروز کند و الا در هفتة بروز کند  
 و آنجا از هفتة در گذرد و هنوز پنج بروز نکرده باشد اکثر با خطر بود دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز  
 اندک شکلی بود در روز سوم از سرتاپای حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پیری نداشت  
 دیدم چند کس را که اندر تنی که بی فراش می کردند و سخت سرفه داشتند بعد هفتة حصبه سرخ بروز  
 دستور سلامت یافتند و هیچ محصول از درد پشت و پاها خالی نباشد و در برخی از  
 مناسبت هوا و توده ابریش مثل غالت خوردن انگور شیرین و دوشاب نیم سوخته و خردگرها  
 و شیرینهای دیگر و تچ بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصبه انچه بلون سیاه و یا  
 و یا سبز بود اکثر کشنده باشد بجهت غایت احتراق ماده و آنچه سرخ و اشقر بود اسهال  
 جوان شمیری را در ری حصبه سیاه سید و نزدیک بهلاک رسید حضرت ادراسه عد و آنچه  
 با مغز و داند بخور و صحت یافت و بخور به چنان قسم که بول محصول اکثر سرخ و غلیظ باشد  
 چون لحظه نبیند بریده شود و همچو بول خرمایند و سلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان  
 خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و تمامی قوت و میل ماده بخارج و تواتر و عفت  
 دال بود بر سقوط قوت و یا بر ورم شج و ظاهر شدن حصبه زرد و پنهان شدن و اختلاف ظهور  
 بروز و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده بیرون این الزام  
 مندر بر قوح اسهال باشد یا نباشی خصوصا که لون آن بنفش بود و هرگاه تشنگی و کرب عظیم  
 شود و ظاهر تر سرد گردد و رنگ حصبه سیاهی یا سبزی گراید ملاک نزدیک بود و بهوشی آنرا  
 که فصد نکرده اند اندرین مرض سخت بد باشد و بسام مهلک زود منتقل شود و اسهال  
 بروز بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و دوز قوت و بعد از دهم کثرت بود  
 که بحرانی شانی باشد و مجرب است در عاف اندرین مرض بحرانی نیکو و اکثر سلامت باشد

و هرگاه محصور اسهال خون است حال بد باشد تخصیص در او از لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جا باشد  
 و اعراض بد دیگر نباشد و امتداد موی بوده باشد بخیر خلاص باید تخصیص در اوایل و در اینجا که خون است  
 زود بپاک گردد و اگر از آن چیزهای قابض علاج کنند آناسی در احشا تو لک کند و پلاک سازد علاج حبس  
 که فصد کنند از اسهال و اگر نباشد از کحل و اگر نباشد از قیال و غیره آنچه بسته بخون نیک برود  
 و اگر فصد نتوان بگ سرگوش فرگ درون بینی درگ پیشا زنند و تقطیل خون موی مزاجان را خوب  
 بمقداری که بحد غشی رسند و صفراوی مزاجان را جاز بود و اگر صفرا و سبورت بکین صفرا کنند  
 فصد اگر باید بهتر باشد و اولی در فصد روز دوم بود بعد اول بعد سوم بعد چهارم و ازین  
 تجا و زنباید کرد و اگر امتداد سخت ظاهر بود و هنوز اثر بر در حصه پدید نیامده باشد و الا ظهور  
 حصه جاز نباشد و بعضی مثل ادم را بعد ظهور نیز اندکی استقراغ دم جاز داشته اند بلکه در  
 و بقدر تقطیل ماده تسکین حرارت کنند کشکاب و افراط تجرع آب سخت سرد بستور حماد و  
 و آب سایش و خشک ساختن نفس اگر بدینها تسکین یافت آنها و اگر حرارت می افروزد و شکم از  
 پر شده آتاقی کند و باز دیگر بخور و پس اگر دین بر عرق یا آوار ظاهر شد امیدوار بود که دیگر  
 خواهد شد و هم بدین نوع تسکین دهند و اگر حرارت دیگری افروزد تسکین کافوریات اندر کشکاب  
 و بخورهای و نارما و زرشک با و اشال آن باید کرد و اگر داشت که ماده قویست و هوامد مولد مرض  
 و البته حصه برودن خواهد آمد جز کشکاب و آنکه کاهی و آغاب و اوضم کرده میادرت و آتش حرم  
 که شیر سبز اندران با چیزی دیگر نباید داد و زرشکها و سردها نفوذ چون دفع در وقت  
 و ممکن بود که ازین حال ماده با اعضا ریشه کند پس آنچقدر اقبل از تقسم و بعد از دوم موقوف باید  
 و شیرینی اگر چه بعد از دست لیکن چون ماده است تخصیص انگبین نشاید داد و طریق علاج که بر محصوران  
 تجربه کرده ام و بی خطر بوده است که در اوائل فصد و یا تقطیل دم فرموده ام و بعد از آن جهت تسکین  
 و تقویت کشکاب ده سرد کرده و آتش جو که اندران غاب اندکی که شیر سبز چوشیده باشد  
 و او هم و آن که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب چوشیده و او هم و آب سرد و آب  
 چوشیده و اندکی که و شفا تو تسکین حرارت کرده گاهی آب جهت تسکین صفرا با آب غاب  
 کرده ام و گاهی که سخت و خشک کرده بند و اندر سرد کرده شیرین و او هم و اگر شکم نرم بود عمل نموده ام



و اولویت دارند و اندک اندک این هنگام غذا ما شنج اندر آب جوخته فرموده نیم خصوصاً بعد بر روز حصه  
 و در این تیر و پنج روز محسوبی را خطائی نرسیده بسیار از حصه باید بدین صحت یافته اند و اینجا که  
 بروز دیر میشود و ناقص و یا سرج است و طبیعت بسیار دادن احتیاج است باید که تن را در اینجا پخته  
 دارند و جرحه آب سرد میهند و اگر قوت داشته باشد که قدر آب گرم بنشیند در شیب جامه او اندازند  
 تا بنجا آید آن تن را در نرم و مسام و در کشاده ساز و صواب بود و انحراف در آب غناب جو شیده  
 آب دادن هم مدبر بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع برز کند و یا هم حدوث اسهال با  
 مزیدن بی ترش در آب مزیدن ناردان در شکاف افق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که درج  
 و ترشی مبالغه کردند و حصه بخور گزشت اما گرانی در زبان یا در گوش پیدا کردند و بران مانند آنجا  
 که گرانی سر و صداع و یا سهو و غفلت بسیار شود و اشتداد هم باشد و فصد نشده و حصه نیز بنور روز  
 نگردد اگر ممکن بود تقصیل در غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید اگر اشتداد هم نباشد و فصد او اکل شده باشد  
 ماده را از دماغ نباید داشت بختند و شیان و یا شویو بویانیدن کافور و خلجهای خشک و آبلین تیرا  
 بر کفهای دست او بعد بر روز آنرا که ضعیفی باشد و غذا قوی تر خواهد بود و جبه مرغ با چوبه خروین یا  
 پنجه یا کباب کرده و یا نبری اندری هوا مولد حصه در اطفال و کودکان چنان بود که سرفه سخت و  
 سید اسیکر دند و بعد یک روز تب مطبقة قوی پیدا آمد و بوقت شب هنگام سرفه و تب بیشتر میشد  
 و اکثر او از می کوته بود و در روز پنجم حصه سرج بر تمام بدن ظاهر میشد و چنان تجربه شد که انحراف جهت  
 پیدا و نافع بود و بروز حصه را نیز در سیکر و ترشها مضرب بودیم سرفه را در هم تیرا و غذا نافع بعضی را  
 شور بای سرج بود و گوشت گوسفند اندر آن شیده حلیم گندم گوشت اندران جو شیده و بعضی را  
 آش جو ساده و بعضی را نوغان سرج و بعضی را شنج و دیگر هر بهاء و ترشها و سردها و شیرینها  
 نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه انار پس اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند که در  
 و در یازده بجران نام معرق بود و چون ضعیف بود و حاجت تنقیه شد و بیشتر احتیاج  
 کودکان سخت مرطوب مردم رسیده را باشد جهت قوت تنبیه که تذاتیر کل و شراب آن بد بوده باشد  
 و حضرت بی محصور را نمیکند اشتند که جامه پاک بپوشند جهت آنکه گزیدن پیشین جهت بروز حصه بگویند  
 و الله اعلم و اما حذر که اگر آنرا آنکه گویند برای بسیار بود که اندر ظاهر تن پیدا آید تیرا سرج با محمی مطبقة

و از پوست برداشته تر شود و عمقی پیدا کند و اکثر آب گیر و دخیله شود و با خاریدن و در آخر خشک  
 بر هر شریه پیدا آید و در اول ظهور نیز بزرگتر از حصبه یا سبب این مرض دفع طبیعت بود و در فصل اخلاقی انبار  
 که علیانی یافته باشد و فاش شده و این مرض نیز همچو حصبه از جمله امراض بائی و دردها و چون طبیعت البته  
 جهت پاک ساختن خون از فضل و طوایط لطیفی غیره از اجزای سیدیه تا فاسد از آن متمیز است دفع نماید  
 اکثر آن علیانی بجز در می انجامد جهت تاثیر و حرکت حرارت منفیه این مرض هر کس را تخصیص مگر کودکان البته  
 پیدا آید و اگر در خودگی پدید آید در بزرگی البته پیدا کنند و از یک نوبت بیشتر کم پدید آید و در همه مدت عمر  
 و تا دو نوبت چند کس را دیده ایم و سه نوبت هم دیده اند بر سبیل ندرت و حقیقتا را هفت گزیده اند  
 که شخصی بر آورده با وجود که سه گزیده و در حصبه آبله بر آورده است و این مرض حصبه را مکرر شدن آن  
 که در یک نوبت اندک پیدا شده باشد طبیعت کار خود تمام نکرده باشد باز بخوابی تسمیم طلبد و یا با  
 خارجیه قویه دیگر با اتفاق افتد و پیران را هم آبله شبیه مگر بقیه از بچها و بانی و ملاقات محدودان  
 و امثال آن غالب نیست که سبب همان باشد که مکنونیت یا دو نوبت دیگر بر آورده باشد علامت  
 این خلل نیست که تب آن مطبوعه باشد یا ناسه عظیم و در ولشت غالب و ماندگی جهت کثرت ماده فاسده  
 شریان بزرگ که نزدیک مهران باشد و ترسید اند خواب بسیار و از خواب جستن و لرزیدن یا در وقتی که  
 به پشت باز گردد و گرانگی سر و سرخی چشم و دیدن اشک بکیر و خاریدن بینی و گزشتگی او از جمله  
 از خواص آبله بوده باشد که در کلو و تنگی نفس یا سرفه هم پدید آید و تن گران و دست بود و اینجا که طبیعت  
 قوی شود و ماده قابل در دو دم سوم آبله بنیاد بر ورزند و بعضی اطفال را دیدیم که در او اخر روز اولی  
 و زود صحت یافتند و آنچه در چهارم پدید آید در پنجم شود و آنچه از هفت روز بگذرد و روز نهم باشد  
 با خطر بود و غلبه آن از غلبه ماده در حدوث آن بر اعضا باطنی بد باشد و آنچه اندر روز نهم نیک ظاهر شود  
 با سلا بود و آنچه اندر روز دهم پدید آید بد باشد و گاهی بدون آمدن و باز پنهان شدن نیک نیست اگر با وجود  
 این حال چون آن نقیض و حکم بلید داد که غشی خواهد افتاد و آنچه بدیری بیرون آید و قوت ضعیف بود  
 کل آن سبب یا سیاه میشود و مملک بود و بهترین آبله آن بود که اندک کرد و پرگانه آید و بزرگ باشد  
 و زود خفته گردد و بدون سفید شدن و تب بر اثر ظهور آن انخطاط باید و طبع قوت گیرد و آبله نریخ  
 بهتر از زرد باشد و زودتر از دیگران و سبب سیاه و سبب

و بنفشی آید چون سونجک خون بود و اکثر با خطر باشد و آید که بعضی بزرگ و بعضی خرد باشد و یا پهلو دارد و در یکدیگر پیوسته باشد و یا غالب یا دو آید اندر میان یکدیگر باشد یا در ریخته می شود و در سرون می آید و بار اثر نهایت باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر و اضطراب غالب باشد سخت تر بود و آنجا که نخست بیرون آید آید و انگاه تب گیرد خطرناک باشد و خطر این بیشتر از آن بود که آید بیرون هنوز تب سخت باشد و آنجا که آید بهین باز میشود و در هم می پیوندد و ناسه بجد یا شکم باد کرد و ملاک نزدیکی و آنجا که آید که کجانی آب باشد و می طرقد و بسیار سخن بهیشتانه گوید برگ نزدیک باشد و همچنین آنجا که نفس متعذر تر شود و آواز بگیرد و ناسه بجد پیدا کند و رنگ آید بسبزی یا سیاهی گزاید و بشیره سرد می شود و دلیل سبزه و غلبه آید بر ریه و سینه و شکم و کمی آن بردست و نشان غلیظه ماده باشد و پیدا آمدن بول الدم نزود و پس از آن سیاه شدن بول اختصاص که قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفراوی یا آن مایه شود و هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصه نیز این حال بسیار گشت و اکثر این کسانی که در آید هلاک شدند یا بخناق هلاک شدند و این بیشتر بود و یا بسبب اسهال فقط جهت سقوط شدن قوت و بسیار باشد که آید یا بخر فلغمونی یا یا شکر گردد و یا دبلیه از ماده آن تولد کند علاج آن قبل از بروز بعینه علاج حصه چنان که مذکور شد مایه کرد و الا در غذا و شراب و فوکه و زرد که در آید چون ماده آنهاست که غلیان یافته هیچ چیزی که خون آنهاست سازد نباید داد بلکه همه چیز را که بسردی دارد و خشک باید داد مثل پست جو یا پست عدس اندر آب انار ترش یا اندر عصیر خوره یا آب ریوایچ و آب شاه آه یا اندر جلاب ملا و عدس و پاش برنج غلیظه سازد و بی روغن اندرین ملاک می دهند و از ترشی خدر میفرمایند و نهایت مناسب آید واکو و کان میوه خوار را قبل از بروز و بعد از بروز انار را ملسی میدادیم بگو می آمد و ترش خوار را آن آتشین برنج با ناردان گاه بگهای میدادیم و مفید بود اندر ما و را و لاله ملا و خشک با خرما میداد بسیار نافع می آید جهت تری هوا آنجا و در اکثر هواها ترقوی این غذا مناسب است اما در هوا گرم خشک این شیرینی بقدر احتیاط باید کرد که مد و غلیان نشود بهر حال آنقدر که ترشی اندر حصه جرات توان کرد در آید نتوان آنقدر که بشیره بینی در آید حرارت توان کرد در حصه نتوان و لیش ظاهریست و جمیع مجدد و از آنرا قصه عظیم نافع آید و اگر قوت ضعیف باشد چو به کباب بدستور که نکند زکریافته یا ملا و خشک بگوید مخصوصا که طبع سیر زم باشد و آنجا که استعمال تلکین

حاجت باید رب لیلیه باشد مناسب با و آنچه را در آب انار ترش کرده دادن هم نیکو بود  
و مصور انار ترش بنات بهم نافع آید و تسکین حرارت اولی بود و آنچه که در اول تسکین  
و تخلیط خون مردع و منع ماده از غلیان کوشند خوراندن شراب طلع و شراب یمناس  
و آب فواکه قابض نیکو بود اما بعد ظهور انار بر دوز آن انواعی را که مضر است ابله اندران  
عظیم است مثل گوشه چشم و بینی و حلق و شش و روده و بندگشاد و ازان حفظ باید کرد  
زیر که در چشم و ریه و گوش بیم نقصان بصیرت و در بینی راه نفوس را بگیرد و در  
حلق خناق آید و در شش بیم سلی و ضیق النفس باشد و در ریه ها شج کند و در بند ما چون  
بزرگ و غایر افتد تباه کند و تدبیر حفظ چشم آنست که سماق اندر گلاب تر کنند و بسا لایند  
و اندک کافور اندران حل کنند و چشم اندر میچکانند در شبان روزی چند نوبت و آب کشنیر  
و آب تخم انار ترش در چکانیدن نافع بود و باز و بگلکاب سائیده اندر چکانیدن سخت قوی بود  
و حنظل بصیرت و شیان ماسیما و اقا قیاب را بر روز عفران قلبی جمله را با آب کشنیر سباید  
بر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هرگاه آبله اندر چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده  
باید چکانند و اگر این تدبیر نافع نباشد و چشم سخت سرخ بود آبکامه بنطه که ترش نباشد  
باید چکانند و بعضی گفته اند که لفظ سفید اندر کشیدن سخت سودمند بود اگر ریشیا  
چشم آبله بزرگ برآمده باشد سرمه صفائیان و کافور با کشنیر حل کرده بر سائید  
و سرمه و گلاب نیز نافع آید و یا کافور انفع آید لیکن بهتر آن بود که رفاده بر پشت چشم نهند  
و تخته از سر ساقه با اندازه چشم را بالا آن نهند و بنهند تا چشم را فرو شسته دارد و بعد از آن  
دارو چکانند باند هر روز چند کرت دارد و کتد و چنین بنهند و تدبیر حفظ بینی آنست که بر  
سر که تنها یا گلاب به بینی برکشند یا صندل و شیان ماسیما و رب غوره و امثال آن که  
سختی کرده با بر می کشند و در می چکانند در روغن گل یا روغن بوردو یا اندکی کافور اندر چکانند  
و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش هم چکاندن فقیله آلائیده بدین گوشت  
نهادن بود و تدبیر حفظ حلق آنست که از اول قابض کوره از غذا و شراب بکار دارد و بعد  
در بر شاه توت غرغره سیکند و آب سرد و طبع عسل و گل سرخ در گلاب آغشته غرغره بس منفعید آید

و تدبیر حفظ شش آنست که اگر انگبین بلوطی و تخم آبی پیوسته در دهن میدارد و در شب توت منجور  
 و تخم کدو تخم خیار و بادام مقشر با نبات و کثیرا بر سائیده و بلعاج اسفول ششتری  
 از آن پیوسته در دهن آشتن نافع آید و تدبیر حفظ بند و کشادها آنست که صندل و شنبلیله  
 با میثاق گل از منی و گل سرخ و اندکی کافور حمله را بگلکاب سائیده و سرکه بران چکانیده بر بند با طلا  
 میکنند و اگر آبله بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زرین بشکافند و طوبست آن با سیردن کنند  
 بر سر اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ روده آنست که چون آبله اندر انحطاط افتد شراب بود  
 و قرص طباشیر و رب آبی و شاه توت و امثال آن میدهند و غذا به دستور مذکور و انجا که آبله  
 دیر بر دهن و بعد و احتیاج باشد ترشیهها و سردیهها را باز باید داشت و بدستوری که در حصبه مذکور  
 رعایت کردن و غنای خشک و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی متقل فرمودن نان سرد و مزاجان را نیکو آید  
 و غذائی که از اینها پخته باشند بی روغن گوشت بهتر باشد و اگر ناخفته با غذا خوردند هم نافع  
 و طبیح انجیر و عناب با اندکی رازیانه خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را با آب آلو باید داد  
 اگر طبع نرم باشد و اگر عکس مقشر هفت درم و لک مغسول پیچیدرم و کثیرا سرمه حمله را در نیم  
 بسوزند تا به نیمه باز آید و از آن میدهند ماده را زرد سیردن فرستد و انجا که خارش رنجبه میدارد  
 بلسته نرم و یار مرغ باید خارید دستها را در کبشها نرم باید کرد تا بناخن بر تار از خم کنند  
 و انجیر با مشغول باید داشت تا خاریدن را سختی فراموش کند و انجا که آبله در پخته گردد و بعد  
 احتیاج باشد به بنفشه که هرگاه تمام سیردن آمده باشد و نبض و نفس بحال طبیعی قریب شده  
 و اضطراب تاسه کم گشته طبع با بونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و بوس گندم اندر شیب  
 دایم آید میدارند تا بنجا آید آب گیرد و پخته شود و چند آن باید داشت که از حرارت آن ضعیف  
 پیدا آید بلکه چون طاقت نباشد مکرر بپلست میدارند و هرگاه از بروز نهفته بگذرد و آبله روی  
 نند و دیر خشک شود و انجیر سخت بزرگ بود بسوزن زرین بشکافند با سیردن و آب آنرا  
 بلسته نرم بر چین و برگ گل خشک یا برگ سور و یارگ سوسن یا برگ گز کوفته و پخته نرم بران بپزند  
 سردی هوا چوب گردوست پیاز و شناع و پنخ سوسن خشک و خانه باید سوخت و در زیر آتش بر فروخته  
 از اینها دو کردن در گرمی هوا چوب صندل و سرور در دود کردن و اگر مو ضعیف ریش گردد



تری فرادارند افتد و اندر هوا مولد آید اطفال صفراوی و آنها که تدابیر خشکی فرادارند و علام  
 آن قریب بعلاج حصبه و آبله بود و اندرین ملک آنرا کور آبله گویند یعنی آبله است که آب نمگیرد  
 و خشک نشسته قوی بر می آورد و سه نوع دیگر بشیره اندر ملک سی دیدم که علامت و اعراض آنها  
 بخیر از وضع و مهیت و ریح حصبه و آبله است یکی را تیفک گویند جهت مشابهت بخار و آن  
 بشیرت غالب بود و ستریز سبب خازرم و از پوست برآمده چنانچه دست که بر تن بالند  
 و کشتی آن محسوس میگردد و لون آن اندکی از لون تن بسرخ گراید و اندکی بخار و بیج آب نمگیرد  
 و بیج بزرگتر نشود و خشک نشسته نشود و بخود تحلیل پذیرد و با خرد دفع شود و دیگر را خشی شک  
 گویند هم جهت مشابهت و آن بشیرت غالب بود و خورد و سفید میچو دانه خشی شک اند که  
 از پوست تن برداشته تر نشود و بیج آب نگیرد و بخار و خشک نشسته نکند و بخود تحلیل پذیرد و با  
 دفع شود و دیگری را مر و ارید گویند هم جهت مشابهت و آن بشیرت غالب و متفرق بود  
 شبیه مر و ارید پس بریزه و از پوست برآمده تر نماید و از اول حال همچنان برز کند  
 و بخار و بیج قدر آب نگیرد و صافی تر از آبله رسیده بود و بیج خشک نشسته پیدا نکند و بزرگتر نشود و این  
 هر سه نوع کم خطر باشند و بر ذرا این نوع اخیر گاهی زرد تر افتد و گاهی میتر و اما بر ذرا آن و بیج  
 در اواخر تها و اکثر بعد چهارم افتد بابت بحران ناقص و جمله با عرق برز کنند و علاج این هر سه  
 بدستور علاج حصبه و آبله نیکو آید و اندرین جمله چون بر ذرا بنهاد و واقع است اشتباه  
 به شب بلغمی و صفراوی فرمن بسیار واقع شود و احتیاط عظیم اندر تشخیص باید کرد و الله اعلم  
 اما سایر شره بدانکه بشیره عبارتست از مطلق ورمهای کوچک که در پوست ظاهر شود و سبب  
 جمله تغییر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن  
 اولاد و یا مسامت بر رفع و منع آن از داخل و هر شره که ماده غالب آن خون بود یا صفرا آن را  
 گرم گویند و آنچه غیر از این باشد آنرا سرد خوانند و از انواع شرهات که عموم دارند نسبت  
 با ظاهر بدن آنچه اطباء با غایت یافتند و از جمله اعراض عدد کرده و علامات و معالجات  
 آنها را بیان نموده یا نژده نوع بیش نیست سه نوع از آن حصبه و آبله و خشی شک  
 که مذکور شد و دوازده نوع دیگر حمزه است و نمل و شری و سعه و حصه

و نبات اللیل و بطم و جرب و لول و مساریه نقاضه و فطاطه و مرجع این جمله به دوازده نوع بود  
 بلکه یازده نوع چنانچه بعد ازین واضح گردد و با چهار نوع دیگر یافتیم که در کتب مذکور نیست سبوع  
 آنست که با حقیقا گفته شد و کینوع دیگر از منی وانه ست که اندر فرنگ پیدا شود و از بخار و  
 و عربستان رسید و در سینه اربع و تسعایه و در آذربایجان پیدا شد و بعد آن در عراق و ایران  
 و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین نمالک و غیر نمالک را در دند و برمی آورند و شرح آن بعد بشرات کرده  
 انشا الله تعالی اما حمزه بجم و قسم بود یکی موسوم هم بجمه باشد و آن شیره بود هم سخت گرم و سوزان  
 و مادر و حوا در طوبت کم دارد و بر هر حال که پیدا آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی گوشت فروزد  
 و خشک ریشه سیاه بر آورد و چنانکه جایگاههای را که داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا آتش مایه  
 نام نهاده اند و گاهی یک شیره بیش پیدا نماید و گاهی متحد و متفرق بر آید و ابتدا آن با شربت  
 باشد اندکان محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاً مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر و کین  
 حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و بسیار باشد که هیچ شیره اولاً پیدا نیاید  
 و آن محل نخست بخار و بسوزد و سخت سرخ شود پس اندان بلون صاصی گردد یا راد و بسیار  
 که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد و حوا آن به صاحب گیرند و باید که هلاک کند و در ساقها  
 و قرب آن این ضل بسیار افتد و ماده این شیره صفر او سودا اختراقی عفن باشد و عسل است  
 که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد و در خون غلبه ظاهر بود فصد کنند تا حد خشکی و اگر  
 غلبه نباشد فی الجمله خون کم کنند بقصد یا سحبا بتخصیص بر حوا اگر مانعی نباشد و بعد از  
 استفراغ صفر او سودا اختراقی کنند بمسبل که اندر و تریاتی نیکو بود و چون تقلیل خون را  
 مانعی باشد بمسبل اختصار لازم بود و بر محل علت ضما و های محلل محففت معتدل در گرمی  
 و سردی بخار دارند و در شانزده و درت و سه کرت و چهار کرت مثل ضما که از عدد منقشر  
 و برگ لسان الحمل و نان تنگ بسیار سبوساخته باشند و انار ترش با شکر و پوست که  
 اندر سر که خفته باشند و نیکو ساییده و بازوی اندر سر که خفته و نرم ساییده و غذا یا تریاتی نایل  
 و ترشی میدهند و گاه بود که احتیاج افتد بلکه محل علت را به شیخ بیاچند و خون را سبوساخته  
 کنند نافع بود و زو افکندن بسی مفید آید و اندرین ملک سی آنرا بچوب ناس که از ده پندار



سرخ کرده داغ میکنند و برهم صملاچ مینمایند و در دو سوسوس درم آن گاهی عظیم می شود از داغ و کم کسی را  
طاقت آن است اما در خطر اندازد یکدانه بیش بر نمی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش در دبا  
اولی آنست که بتیزان بار و قی بد بران داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بران میزند که آن محل  
سورخ میشود و بچرکت آید و اینجا که این مرض بحرانی افتد این عمل واجب بود و طریق آنست  
تیزاب بتقریب معلوم گردد و اینجا که جمره بر لب یا قصب یا قصبه یا مانند آن بر آید و بدار و با  
خشک کنند محتاج باشد که بکند قلع قطار و قلع سیر از هر یکی بمیت درم بوره پنجم درم و آب بپزند  
و طلا کنند و شک بر آب انگبین شسته طلا کردن نافع بود و مرهم کوزه ققاع طلا کردن عظیم مفید آید  
در محلها مورد از حوالی علت گل ارمنی در سر که حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خر  
همواره بر محل علت بستن عظیم نافع بود و قسم دیگر موسوم بود بنار فارسی و آن بزره بود و بر  
ما خارش و سوزش صعب و درد و درم حوالی و بیخ غور کنند همچنانکه از سوزش آتش بدید می آید و در  
مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص فارسی غالباً بجهت آن کرده باشند که اولاً این مرض اندر فتن  
بدید آمده باشد و ابل فرس بجهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه ارمنی دانه  
میگویند و اندر حوالی این بزره برای خرد از جنس او و از غیر جنس او بسیار بدید آید خصوصاً در  
دعفونت آن بهر جا که رسد و خشک نشسته سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد و اندک  
پهن باز شود و این بزره نیز در سالهای دبا و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تنهایی گرم  
مهلک پیدا آید لیکن ماده این بدان گرمی و سودا دیت و عفونت نباشد که اندر قسم اول  
و بعضی این هر دو قسم را جمره گویند و بعضی هر دو را نار فارسی و آتشک گویند علاج  
این قریب بعلاج قسم اول باشد و بشق و داغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آنرا بچنان  
پیرای لختی بپزند و آب آنرا بخورند و مرهم کوزه ققاع و یا مرهم سفیداج بران طلا کنند  
و بر حوالی آن گل ارمنی بر سر که حل کرده مالند عظیم نافع بود و سوزش مغز شفا لود و سفال آن  
بر محل علت طلا کردن هم مفید بود غلامی آخوخ را بر زنج جمره پیدا شد و تمام زنج و حلق آن  
درم کرد و یادرد و سوزش عظیم تب کرد حضرت او را از جمره ها و گوشت بر سر فرمودند و غذا  
ترش میدادند و بوقت خواب معصورانار ترش شربتی تمام در باک آن حب آشفای بزرگ میدادند

وجد و آرباب لسان الحلق سختی کرده در شبان روزی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طلا و نمک  
 بهین علاج اعراض بدان بکوشد در سه روز بعد بهر بیم اسفیداج خشکیش و جرات  
 آنرا با صلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه است و انفع ازین نبود و اما تکه هم دو قسم بود  
 یکی موسوم بود بهم عام که تکه است و آن شرابی خورد و بیکه گرز دیک و در هم سوخته میگردد  
 و بهین باز میشود و با خارش و اندک درم محل باشد و بلبس گرم بود و سوزش بر برزه از آن همچو  
 سوزش گزیدن بوزخرد باشد و ازین جهت آنرا تکه گویند و لون آن بصفت مایل بود و بهین  
 که و باشد و بیخ آن بهین بود و گاهی افتد که بیخ آن باریکتر از سرش باشد بسیار بود که تکه  
 افتد و یا اثرات متفرقه و بعضی که از تکه باشد ریش گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و سوزش  
 ماده صفراوی آن و بعضی باشد که تجلیل رود و لی آنکه ریش گردد و از جهت قلت رطوبت در  
 و قوت طبیعت و گاه باشد که حرارتی سخت و پی بر اثر این مرض بدید آید و اگر اثراتی که بر جلد بدید آید  
 و بهین باز شود متفرج میگردد و نحو زیاد آید و از خارش و سوزش خالی نیست از آن تکه شمرده اند  
 قسم دیگر موسوم بود بجاورسیه جهت مشابهت آن در خورد و کردی بحسب درس و لون آن  
 بسیار پی گراید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت با تکه جهت اختلاط ماده صفرا و این هم  
 و سودا و هم بدین سبب گرمی و سوزش و خارش این کمتر بود و تجلیلش عسر تر از تکه بود  
 علاج هر دو قسم است فراغت اولاد بستور که در جرم مذکور شد و اندر مهمل جاورسیه  
 تربد بافتن جهت تقیل سودا و بلغم لازم بود و غذا اندر تکه ترش و تر یا قی باید و اندر جاورسیه  
 تر یا قی چاشنی دار یا ساده ادویه که در برزه و ریش تن اطفال مذکور شد جمله نافع بود و آنجا که  
 ریش خورنده بدید آید ادویه که در جرمه گفته شد بکار باید داشت و اقوال اندر خوردن در خل مخرب  
 و یا در خمر قابض حل کرده طلا کردن مفید بود و همچنین عصاره قشای الحار دملج و مراره و طردن  
 در بول گاو حل کرده یا در بول گاو که در آنجا که در است و اگر در است و اثرات تکه یا جاورسیه بر سر و اندر  
 اعراض آن نیز فائدتی بدین بند و چون خشک شود و بکوزند و چنان رعایت کنند که تیز  
 از غیر سر و اندر اطراف تجا و زنگنه عظیم نافع آید و نگذارد که دیگر دشتها بدید آید  
 و تجلیل و منع نیکو کند و آنجا که این مرض بمراتی افتد این علاج واجب گردد و آنجا که هنوز

ریش شده باشد طلا کردن صندل و فلفل با هم سحق کرده و به طبع برگ پسته بنفشه  
 در روغن جوب گل و جوب کلک برشته زدن هم نافع آید و اما شری  
 بتر بود بسیار و بهرین شبیه به نفحات مجتمعه و متفاوت در کوچکی و بزرگی و کم کردن افتد و با تاسه  
 و کرب و خاریدن صعب بود و لون آن مائل به سخی باشد و اکثر دفعه پدید آید و در شب اجراض  
 بدان زیاده باشد و ماده این مرض با خلط بخاری حاد و موی باشد که در جلد تبس و خشک  
 گردد و زیادتی حرمت لون و حرارت لمس آن و سوزش و سرعت ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که  
 در چاشنگاه نیز اعراض آن زیاده گردد و یا خلط بخاری گرم بود که از بلغم بورتی حاصل شده باشد  
 و قلت حرمت و حرارت لمس و سوزش و بطور ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که تری همچو عرق از آن  
 می تراید و اشتداد لیس این قسم بیشتر بود علاج آنجا که علامات خون ظاهر باشد نخست  
 تسکین ماده باید کرد بطلا کردن آب غوره و امثال آن و خوردن دوف و ترشیه ها و افشاندن  
 باج و معصورانارین و بخور کشنیز خشک در شیب جامه و بعد تسکین الحال فصد یا حجامت  
 کردن و بعد از آن تسکین صفا نمودن و اگر حرارت غالب باشد قرص کافور و طباشیر اند  
 دوف و ترشیه ها باید داد و اگر مدت دراز گردد نقیص صبر اندازد آب کشند و آب برگ غناب  
 باید داد و آنجا که علامات بلغم بود استفرغ بلغم کنند به بلید کابل و تربد و امثال آن و کلک بکنند  
 اندر گنجین و صبح مناسب آید و غذای بی قاتق باید داد و اگر سنگ گشیدن اندکی مناسب  
 بود و دیگر رم کبابه سوده باشد درم سنگ شکر سفوف کرده نافع بود و اگر آجر نو در آب نهند  
 و از آن آب بخورد سود دارد و تخم پنجه گشت سه درم کوفته و بخیته در سه اوقیه شیر جو شیده آید  
 نافع بود و در هر دو صنف گرما به و عرق آوردن و مسام کشدن مفید آید و حب الشفا بر بالا  
 طعام بسیار نافع آید و شیخ گوید که پودنه و طباشیر از بهر کدام در درم گل سرخ نیم درم کافور و قراط  
 جله را سحق کرده و مخل کرده و آب انار ترش دادن هر دو صنف را نافع بود و مجرب است و همچنین اسهل  
 بر ناستاندر شربت آتشامیدن اگر با شری غشایی بود و آب گرم و غیره یاری باید کرد تا فی  
 تمام کرده شود و بعد طبع نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عرق  
 بقایای حیض را در غیر محل یا کی بطلا کردن کج و قوا بضع بر کراه منع کرد و روزه گرفت و اورا

بعد از این مرض پدید آمدن بکار داشت از خارج بدن تن پس پس صفرا و بلغم خود  
 اندک نافع بود و لیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و با  
 سخت مغز بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی و چون روزه میباشی از غذای مقرر  
 و چرب پرهیز کنی و ناگاه پیش از موعد باز حیض او گشود و بیان صحت یافت اما سستی  
 و وقسم بود که موسوم باشد هم بسبب و آن شرمای متفرق بود که بر سطح تن پدید آید  
 مایل بحالت و بعد ریش نشود و خشک ریش پیدا کند و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و اندک  
 غور کند و بعضی پهن باز شود و از خارش اندک سوزش و درد خالی نباشد و بیشتر بر پوست  
 سر پدید آید و فرع که از آنجمله و کلی گویند نوعی از این بود و گاه باشد که هیچ ریم نکند  
 و گاه باشد که شوره بر آرد و بسیار باشد که اندک زردستان از این فرع چشمه سی پدید آید  
 و زردی بر طرف شود و بسیار باشد که پوست را بخورد و سام آنرا بید و همچو چل داغ نماید  
 چنانچه بعضی کلان را واقع است گاه باشد که اندک ریمی از آن می تراید به قوام عمل قسم دیگر  
 سبب بود متفرج و آنرا شمشیر گویند درد و سوزش و ریش آن زیاده از سبب باشد این  
 بر روی و اگر اندکها بیشتر از آن افتد که بر سر و باشد که پوست را بخورد و ماده این خلطی جادو  
 که گشته از صفرا و بلغم شور و ماده سبب خشک خلط سوداوی باشد که بر طبعی جادو آمیخته شده  
 علاج آنجا که ریش پهن باز نشود و ریم رقیق و سوزان از آن می تراید نخست استفراغ  
 کنند و ناگاه قه ارض بستر اندر سر که در و غن گل حل کرده طلا می کنند و اگر خون غالب باشد  
 اول نجی خون کم کنند بقصد قیای بشرط آذن و رک پس گوش درگی که بر پوست سر است  
 و رک پیشانی اگر علی سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای بیش باشد فصدان  
 النسب بود و بایلیق آنگاه سهل دهند و حجامت حوالی علت هم می گویند و علق بر علت  
 افگندن تدبیری بس صواب بود خصوصا بعد تنقیه و اگر ریش پهن باز میشود و رطوبتی غلیظ  
 از آن ظاهر میگردد و نخست استفراغ بلغم باید کرد و ناگاه طلاهای مناسب و آنچه هیچ  
 و رطوبت ندارد و شور میکند اول استفراغ صفرا و سودا و بلغم مائع باید کرد بمثل طبع بلایه کانی  
 یا قیتون و صبر و سقمونیا آنگاه طلاهای لایق افگندن و چرکی که بر روی درگاه گشته جمع کرد

و آب پنبه شسته بدان مکرر مالیدن مفید بود محمد ذکریا گوید که در علاج سعه و در و ریه های  
 اعتماد بر سکه که دهنک باید کرد و همچو گوید که مطلق سعه را بهتر از این دوائی نیست سفال تنور کهنه  
 یکجز دهنک نیم جود هم سائیده بس که ترک کنند و طلا می کنند و حق آنست که کسی را طاقت  
 سوختن سکه که دهنک باشد اگر تیزاب بدر فارق و قی بکار دارد چنانچه دستور مالیدن آنست  
 و از پی آن موم روغن میمالد چند آنکه یکدفعه چرک آن کشیده شود پس دم زند و چند روز بپزد  
 و بار دیگر دست تیزاب و روغن با مهلت بنمایند مارش بصلح آید بهترین علاجی بود مطلق  
 سعه را غلامی اخوخ را سعه بر اکثر پوست سر بود و موی را اکثر باطل کرده بود بدین علاج مرض  
 رفع شد و از اکثر مواضع موی رفته موی روئید اما متفرق و این بسنج نیست و دوا  
 طلا کردن موم روغن فقط بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج  
 بی بدست و سعه اطفال را زود با صلاح آورد و کف گوشت جو شیده درین علت مالیدن  
 که را نافع آید و پس مجربست و آنجا که ریش خدیش تر باشد تیزاب کاری موم روغن فقط هر دو با  
 و عظیم نافع آید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعه غالب بود بجام و بخار آب گرم آن محل را نرم  
 باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن برون کردن و موی که از مرداسنگ و زرد چوبه  
 در روغن زیت و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین منترنج شفا بخش است و  
 مالیدن و منترنج نادر و شمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و تو بال مس شسته  
 و خاوندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفون باشد گل ارنی و کافور اندک  
 و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای صلیب خط بکار داشتن و داروهای که در ریش اطفال مذکور شد  
 هم جمله سعه را نافع بود و مرداسنگ و زار پست و زرا و زرد چوبه و زرد باد و چند  
 خاکوفت و بنجیه در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعه اطفال را نافع بود و ساسم ابرص  
 خشک کرده و سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و سحوق آنرا اگر در روغن بریان کرده  
 طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخت با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زعفران  
 با عمل طلا کردن و سعه موری علاج و صلاح تمام نمیدارد و مع ذلک تیزاب  
 کاری را اندران اثری نیک بود برخلاف دستور و در صورت شخصی را سعه بر تمام سر

پدید آمده بود هیچ علاج اصلاح نمی یافت استاد علاء الدین چند جراح ساکن بر آن شخص را بهوش آورد و  
 و تمام پوست سر او را برداشت و پوست تازه مسکینی آن نهاد و دوخت و بست و مرهم و طلا تا  
 بر محل وصل می نهاد و ضامه های رودیانشده می بست و غذاهای مناسب جراحت می خورد  
 مدتی را آن پوست وصل یافت و بر وی از سلطان حسین پادشاه منشوری در آن باب استنداد  
 از عجایب است اما حصصش بنور بسیار بود و سوزاننده به سختی که چک و سسرخ  
 و سوختن آن همچو سوختن خلیه نخل باشد و از بیخیت بعضی آنرا شوکیه گویند و این  
 بشود بر اعضای بسیار عرق و قلیس النفس و اعضای که چرک آنرا نیک و در آن زنده پدید آید  
 تخصیص در هواهای گرم و گویا که ماده آن انفال عرقست که لطایف آن شرح میکند و آن  
 در جلد محتبس می ماند و گاه باشد که خشونت مثل خشک لیشه در پوست پدید آید یا خارش سوز  
 اندک خصوصاً آنجا که عرق ریخته باشد و هیچ دانه با آن ظاهر نشود و علاج آنرا که این مرض  
 بسیار می افتد و خلطی فضلی غالب باشد تنقیه کنند اولاً و بعد تعلیل اختلاط حاده غسل کنند  
 محل را با آبهای سرد و روغن دمنج آبهای گرم و شستن تن با روغن باد و قلا و عدس و درون خربزه مرغوم  
 کرده نافع بود و همچنین بکل سرشوی و لعاب خطمی مزوج مجربست و حاد را آب کاسنی شسته  
 نهادن بسیار مفید بود و غذای سرد و تر و خوردن انار و آلو و امثال آن و اندر مسکن خشک  
 استراحت کردن و تن را خشک داشتن و منع عرق کردن با استعمال دوا و غیره جمله نافع است  
 و طلا کردن روغن گل با مورد یا سکه تازه با کثیر خلط کرده سخت نافع آید و آنجا که فضله کم باشد  
 حاجت به تنقیه نیست و اعتسالت و طلا تا و منع عرق کافی باشد و گاه باشد که مرض قوی تر باشد  
 و در طلا تا سر که در روغن داخل باید ساخت و گاه باشد که متفرج گردد و مرهم سفیداج و امثال  
 علاج باید کرد و اگر سخت ریش و منفه شود علاج ریش سفید و امثال آن باید کرد اما نبات اللیل  
 بنوعی غالت که چک به رنگ تن باشد که اکثر به سطح تن پدید آید یا خاریدن و درشتی پوست گاهی  
 که در شبهای سرد سرمای به پوست تن رسد پوست را درشت سازد و مسام را بپسند  
 تا بخارات هضم غذا و غیره در جلد محتبس گردد و بنابرین بتازمی آنرا نبات اللیل خوانند و اگر چه از طلا  
 آن محل در اول لذت می یابند لیکن بعد خاریدن درد و سوزش آن تشویش دهنده علاج

انجا که خلط فسله بسیار اندر تن نباشد مسام را کشاده سازند بجم و قهر نجات و شستن تن  
 با رو با قند اندر طبع چقدر و طلا کردن خداد آب کرفس در حمام و یا صبر و مرستق کرده اندر تن  
 از سر ما حفظ فرمایند و غذا در روز بگاه خورد و بیگاه هیچ نخورد و بر بالای طعم حب الشفا <sup>الصلی</sup> خلط  
 بکار دارند و از شربت و میوه و غذای خشک مسدود خدر کنند و انجا که خلط بسیار بود اول  
 تنقیه کنند بدستور و انگاه مسام جلد را کشاده سازند بطریق مذکور و انجا که ماده آن خلط  
 برفتی بود و خارش آن بدن دوائی نیک نشود بعد از تنقیه بلغم برفی و اسهال <sup>الصلی</sup> بلغم خنک  
 یا بلغم خنک و اندک آرد حلیه در کرم آبه شویند هر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه در روغن  
 طلا کنند و غذای مفتوح و جالی میدهند و خفیفی از علاج جرب و حکم بکار میدارند و اما بلغم شرب  
 که در پای پدید آید شبیه بلغم در لون و هیئت و بلغم افارسیان بن وین و شک گوید  
 و ماده این از جنس ماده دوائی بود و علاج آن عسل و دوائی و علاج بترهای سوداوی نزدیک بود  
 و به فساد از عروق پای تخفیف تمام یابد و اما جرب که آنرا اهل فرس گر گویند و نوع بود و  
 و تر آن باشد که از اثرات آن در حین خاریدن و غیره طوبی اند که می تراید و خشک غلات این باشد  
 و در مرض مشهور است و ماده گر بلغم شور بود که با خون آمیخته شده و اندر جلد پخش گشته و از بخت  
 مستقر بود و ماده گر خشک صغرائست بغایت محرق که مخاط خون شده و بر پوست ریخته  
 و از بخت ترخی تر خد کند و چون حدی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خاریدن درین مرض غلیظ  
 و اندر هوا ای عضو نناک دریا کنار این مرض بسیار افتد و بچپ این بسیار خوردن چیزهای شور  
 و تیز و مسخ و شیرین و غصص چون دوشاب انگور و خربا و اشباه آن و از خوردن مغز و زیتها و باد و  
 کر و جوشمشبک بسیار پدید آید و در فایز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضایی جرب تر میان  
 انگشتان بیشتر پدید آید چیت ضعف محل و دفع جگر بسیار باشد که جرب ریشهای  
 شود و خراجی و باشد که بسعفه و قو باستقل شود علاج نخست اسهال صغرای محرقه و یا بلغم  
 باید کرد و سهلاتی که در آن صبر باشد باید داد و اسهال حب النیل بکار دادن هم سخت نافع بود  
 و مجرب است و بعد تنقیه اصلح مزاج باید کرد برفق و تدریج و طریق آن نقل بواسطه <sup>الصلی</sup> صلا  
 مسکن بقدر طبع ماده و ترک جمیع و چیزهای که مه داده باشد و استعمال غذا و شربتها <sup>الصلی</sup> خلط

و اکثر خیزی کم مزه مثل کاه بود و اسفناخ و کدو و هندوانه و اشباه این سفید آید و طعمها  
 کم نمک و چربی گوشت مرغ و کاه بی یا ناروان مناسب بود و گوشت بز غاله نیز مناسب  
 باشد و ملازمت حمام سبک عظیم نافع آید و مداومت حب الشفا نافع آید و ملازمت  
 بنهار سحر چون زینت عظیم نافع بود و گوشت که نفیص صبر بکدرم یا کیمشقال در آب کاسنی  
 یکشنبه روز ترک کنند و بر ناشتا بخورند و سه روز پنجشنبه بخورند و سه روز آسایش کنند  
 و غذا بدستور بخورند چند آنکه نه درم پانته شقال بدین مرات خورده شود عظیم نافع بود و اگر  
 را انفع آید و حجامت ساقها کرهای فاحش را سفید آید و بعضی عصیشاه ترجیح یافتند  
 سید هندی نافع می آید و اگر از زکی که سیان انگشت ز و شهادت از هر دو دست بیکبار فصد کنند  
 عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و دیدیم که برگ شلغم را کوفته و در  
 گدازشتند و بعد از آن در حمام بزود مالیدند هر جای که گز بود ماتی باین طور خستند  
 و بعد از آن بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند تا تمام بصلح آمدند و اگر  
 بدین تدبیر ازیل نشود و بعد از آنکه گداز شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد  
 چه بسیار بود که زود و دوا را بران نماند و بخارات آن بجز بگزارند و سوراخ کنند و درم پدید آید  
 و این مجربست و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده که فصد است که از جگر دفع می شود  
 و بنابر مناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر بدست و میان انگشتان با و لاطا شود  
 سیان دوائی مالیدن بگزیند زینت کشته و اشنان و سرکین خشک سفید سبک و مردا  
 و گوگرد و سفیداب از زیر راست است و جمله را سحق و تخل کرده در روغن کنجد همجو مریست  
 بر محل علت در حمام طلا کنند و بعد ساعتی بطبیخ چون خست شوی بشویند و اگر ریشین جگر  
 بسیار بود با سرکه در روغن گل آمیخته طلا کنند و مگر می تخم ریواج بدست درم ستر  
 وانه زرد آلودی تلخ مثل آن سیاه کشته بدست درم نمک پنجدرم جمله را کوفته و بخت بسرکه  
 شستند و با جرات و آب آرد کنجد طلا کنند در حمام و مگر می گوگرد سیاه کشته زرد آلودی  
 را بر کوفته و بخت در است گاو شسته طلا کنند و مگر می زردی زرد و زرد و زرد  
 و عدس و مردا سنگ و کند شش و بادام تلخ از هر یکی جزوی کوفته و بخت با روغن سیرک



یا کجند همچو هر هم سازند و طلا کنند و دیگری لای کف سیل مکرر طلا کنند و بشنوند  
 و دیگری گوگرد سیاه کشته را اندر موم روغن زنند و بدان کرکهنه حریکند  
 و هر روز در حمام آب ایشان یا چون یا صابون میشوند و دیگری شیطرح تازه کوفته  
 با جرات در حمام میمالند و اگر سخت پیسو زود میشود و آب بر غست و قیچ  
 مقدار ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید و دیگری نوشادر سحر را بار و غن گاو  
 در گرابر خشک میمالند و بعد چند ساعت میشوند و دیگری اکبخت را  
 در جرات گاو زنند و شب بیدار زنند و صبح از آن زرداب بر کرکهنه بمانند  
 و بگذارند تا خشک شود و چون در هم کشند قیاق جرات بماند و چون بطرقه زرداب  
 از آن رو حمام زنند و بر و غن چرب میدارند تا به صلاح آید و گاه باشد که در مالیدن  
 او طلا کنند و از تاب آن حرارت و تب شود پس در مالیدن احتیاط کنند و مبالغه نکنند  
 و دیگری هر بی رازم بسایند و در روغن گرم اندازند و بر کرکهنه خواهد کرد و خواه خشک بماند  
 و بعد سه روز یا هفته حمام زنند تا تمام به صلاح آید و بدانکه اسباب تولد جکه یعنی خار  
 تن بی شیره از جنس اسباب تولد جرب است لیکن ماده جرب اقوی و غلط بود و حکما از  
 سه مسام و جمع آمدن شوخ بر تن بسیار افتد و از ضعف و اوقه و بدی هضم نیز افتد چنانکه  
 پیران و بعضی بیاران را در او اذیت بیاری و در تقاضای او افتد و حکما کسی که ماده آن  
 بغلظت مایل بود یا سبوسه می باشد و اگر چه جکه از قسم زرات نیست اما چون مناسبت  
 بسیار است میان جرب و حکما تدابیر از آن تدابیر جرب ذکر کنند و تدبیر سرد و در تقاضای  
 سیکه گزند و یک باشد و اما در استحصال او وید از خارج در حکما آن مبالغه نشاید کرد که اندر جرب  
 وید وانی حاد و خستید و آب کرفس اندر سر که و اندر گلاب و روغن طلا کردن  
 و طبعی حلیه یا طبعی حفظ طلا کردن و تخم خشخاش کوفته اندر سر که و روغن گل طلا کردن  
 و آب انار ترش و غوره و روغن گل طلا کردن و آرد باقیلا و تخم خربزه کوفته با عسل کرفس  
 و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب داشتن کافی بود و استحمام بموم  
 نافع آید و نیز با فاروقی نرم ساخته شستن و بعد بر و غن گل چرب کردن و الفح علاج است

حرب و حکم را وانجا که ضعف میضم و قوتها بود نخست علاج ضعفها باید کرد و انجا که سبب  
 و کثافت جلد بود بغسل و تدبیرین اصلاح باید کرد و بد آنکه حرب و حکم بحرانی راز و علاج  
 نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال مرض اخر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید و حرب و حکم  
 روی به تهر شدن ندارند علاج تنزیاب کاری اولی بود زیرا که ماده را بسکینار قلع می کنند و چنان  
 عود و حرکت نمی دهد و حکم را در زادی و حکم سیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و انچه بسی  
 در علاج مطلق حرب و حکمای که غلظت است آب معدن گوگرد و زاک و آب دریا  
 و اما ثللول انچه از وی سخت بلند آمده باشد و نخی کوز شده باشد آنرا قوی گویند  
 و ماده ثالیل خلطی غلیظ سوداوی بود تحیل از بلغم و یا از خونی که اندر عروق صنعا محقق شده  
 و گاه باشد ثللول بسیار در اندک وقتی در عضوی پیدا آید و گاه باشد که یک ثللول بزرگ  
 پیدا آید و سبب آن جلد شود چه از غذای که با عضای مجاور می رسد نخی ترا با ماده خود  
 متحیل میسازد و بتدریج غالی می شود و باشد که متفرق بر آید علاج جمله چنان  
 که در ثالیل لطفال گفته شد نافع آید و تخم حنظل با شب طلا کردن مفید بود و هر روز  
 بس که نمک مالیدن و شستن نیک بود و طلا کردن کفک بول که از زمین شور بر خیزد  
 و طلا کردن نمی آید بعد از آنکه ثللول را نخی خراشیده باشند و آذوده و صلابت آنرا نخی  
 دور کرده نافع بود و اگر زرنیخ زرد را با مویزدانه بیرون کرده کوفت ضما کنند و سه بار روز  
 بگذارند پس بکشایند از پنج بر دارد و اگر چیری باقی مانده باشد تکرار کنند و طلا می نوزد سهول  
 چند ساعتی هم نافع آید و شویبو سحوق به بول شسته طلا کردن عجب نافع آید و از این  
 اندر مویز کوفت طلا کردن قوی بود اندرین ملک بعضی ثللول را با بهن تابیده داغ  
 میکنند و تخصیص در او ایل عظیم مفید آید و انجا که یک ثللول سبب دیگر باشد  
 باشد علاج آن سبب علاج دیگر باشد و انجا که ثالیل غالی پیدا آید و زباده می شود از این  
 سوداوی باید کرد و غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد خذر کردن و  
 پیردس دکنی نافع آید و مجرب است و اما مسمار به بشر بود ثللول مانند بسفیدی  
 که طرف آن کمر و بود و سطر و طرف بسنج آن با ترک اندر گوشت و پوست نشسته

همچو سمار و ماده این هم از جنس ماده ثللول بود و همچنان که ثللول غالب می شود و این غلبه  
 لیکن بعد دیابد علاج آنست که اگر توانند آنرا بیدستکاری بیرون آورند و الا آنرا میخراشند  
 و صغیر کویچک را از سرب خالص بران بسته میدارند تا مالنا حاصه آنرا تخلیص کنند و اگر آنرا در  
 دوش در دوزخکار در آب صابون شسته بر آن بنهند عظیم نافع آید و تنزاع فاروقی از آن  
 عظیم مفید بود و غسل بلاد برهم قوی بود و در زارچ همچنین بسیار شسته و خاکسته بخورند  
 و نمک غلیظ را با آب پیاز سرشته طلا کردن و یکش بار زربان گذاشتن نافع بود و در جاب  
 کردن چنانچه درد الوک اطفال دانسته شد نیکو بود و مخفی نمایند که هر دو آبی نیز قوی که  
 بر شرات زنند باید که احتیاط کنند که از عرض بشره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزانند  
 و ریش نهند و اما نفاخه بشره بود که رطوبتی ندارد و ماده آن بادی بود در پست  
 پوست و یا مادون ظاهر عضو مختبئ گشته و اما نفاطه بشره بود که رطوبتی در جوف  
 آن باشد و ماده آن مائی بود که از خلط غلیظی شکر گشته بیکبار بجانب پست و غیره منفع  
 شده و در آن محل مختبئ گشته باشد همچو آبله که از سوخت شدن غیره پدید می آید  
 و یا خون قسیتی مائی بود که اندر شیب پست جمع شود همچو آبله که از گرفت شدن عضو  
 بیکبار پدید می آید و حرارتی و خارش با اینها نباشد و استعمال لفظ نفاطه بیک معنی در کلام  
 قوم بسیارست علاج آنجا که ریج باشد و زیاده می شود چیزهای محلی ریج باید خورد و قوت  
 مسام کردن و از مولکات باد حذر نمودن و آنجا که خلط باشد و زیاده می شود و تنقبه باید کرد  
 و بدستور خرمای سکن غلیان دادن و گوشت و چربیها کم خوردن و در ادل ظهور آن حدس  
 سحوق پس که تر کرده طلا کردن نافع آید و همچنین قوا بعضی مثل پوست امارا ندر سر که  
 کرده یا اندک جوشانیده و آنچیز بزرگ باشد باید شکافت و آب آن بیرون کردن  
 و محفقات طلا کردن و خوابستن و اگر ریشی پدید آید بر هم اصلاح کردن و اما از مثنی دانه  
 که اندر خراسان بایله فرنگ مشهور بود و جهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بد در بیت  
 نه در جمیع اعراض انواع پدید آید بعضی را بلبهای بزرگ و غالب در هم پیوسته بیکبار پدید آید  
 آب گرو دشت بزرگ شود و سوزش نکند و میخارد و در دمی کند و بعضی را در دوزخکار نهند

و بعضی را در اول حال شبهه ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و چشیدن خشک است پیدا کند و بزرگ  
 میشود و پوست را نمی میخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود در شش گردد و محل آن منور  
 و در د و حرارت عظیم کند همچو جره و گاهی بسفیه خشک اکال باز گردد و گاهی بپخته بد و بیشتر ظهور  
 اول بر پوست سر بود یا بر اندام دیگر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید و در سر و اندام اول بر آید  
 هنوز باقی باشد و بعضی را نه بلکه نیست بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند و تخصیص  
 و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص پانها و گاه باشد که بثورات اندک و متفرق بوده و در عرض  
 آن غلبه حرارت مزاج است و اعیا خارجین و در د منافصل بمرتب که حرکت شکل تواند کرد و در سر  
 در د منافصل بیشتر رنج دارد و آنرا که دانه کمتر بر آید و جج منافصل بیشتر بود و گاه باشد که وجج منافصل  
 بود چنانکه بیمار خواهد که خود را ملاک کند و گاه باشد که زین سازد و دیدم که زنی را پاهای مدتی بپای  
 همچو منقلج و گاه باشد که با وجود در د منافصل پاهای ورم کند و هیچ اندر پشت چشم و روی پیدا آید  
 و اشتها می طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غالب آید و تا آخر وجج نباشد  
 و بجز آن تمام آن چنانچه بعضی دریافتند از چون تخلیط نشود و در هفده ماه بود قبل از آن چون علاج  
 نیک کنند تخفیف نیکو یابد و بعد چند روز دیگر دانه و یا د و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود  
 و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پیدا یابد و اعراض آن کمتر رنج دارد و بسیار بود که قبل از  
 ظهور بثوره حرارتی و پیوستگی مدتی پیدا آید و بعلاج دستفراغات گاهی کمتر میشود و با زین  
 پیدا می آید پس نگاه بثوره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی در د منافصل پیدا شود و بعضی  
 از ايام بثوره ظاهر شود دیدم زنی را که مدتی که گلوی او در د میگرد و ناگاه آید و رنگ بر آورد و بسیار  
 باشد که اول بثوره ظاهر شود و ناگاه از این اعراض بعضی یا همه پیدا آید و مرض از جسد احوال  
 مسری بود و لیکن بسیار سریع السرایه نباشد و از مزاج معیت با آتشک دارد و در اثر معیت  
 پیدا آید و از رسیدن بخار تن در حمام و یا رسیدن عرق و الایش فوطه و لباس از زود  
 از ملاقات نفس او پیدا آید و ماده این مرض خلطی بود و بعضی مرکب از اخلاط فاسده لیکن  
 بلغمیت و سودا و دیت اخراقی بر آن غالب بود و این خلط بعضی بر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب  
 زیاد تر اندر بعضی سازد و بجز خود تخمیل سازد و گاهی فساد ماده بجدی رسد که شش آن عضو را

بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با عرض پدید آید و بثرات بر طرف شود و در دو  
 درم و بدی چشم باقی باشد تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر می شود و کسی که این  
 مرض تخلیطات کند در علاج تقصیری نماید دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر اندرین مرض  
 بماند لیکن بی دانه و یکم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تمام مذکور در گذرد و در علاج  
 صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بشه بسیار پیدا کند و علاج نیک بسیار  
 زود و ملاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد بدستور و غذای تریاقی کم ترشی بکار داشت  
 و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن در در و اعراض  
 دیگر افزاید باید دانست که خلط بنظم غضن بورتی و اشتهای آنست و از سردی و ترشی  
 خذر کردن و اگر بخلاف این باشد که خلط صفت خرقه است و ترشیهایی تریاقی بکار باید داشت  
 و آنجا که بثرات نیک یک پدید آید به تیزاب بدر بر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و در امت  
 خوردن و بوسیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و خذر از ترشیها  
 و گرمیها که حاد کنند و بر جوشانده خلط باشند لازم بود و همچنین از هر چه بادا اگر بود  
 و خرد درین مرض عظیم مضر بود و در هر ماه چند نوبت لیثات قوی مثل فلوس خیار شسته  
 اندر مغز مناسب و یا شیر خشک اندر معصورانار و نفوق سنار حل کرده باید داد و در  
 نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب بدر بر زم بر محل در و از  
 مفصل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرکی اندر آن حل کرده باشند مالیدن  
 نفع تمام بخشد و در دمار و روغن مغز تلخ شفا لو و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ حمز  
 و صندل و انگور و سفید چیدن نوبت در شیب و امان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید  
 و محل علت را بطبیخ اشتر خاد گل سنج و مورد و گز که اندک سکه که اندران باشد هر روز  
 شستن بتخصیص در گر مانفید بود و جد و از گلاب سیده بر محل زخمها و در و طلا کردن نافع  
 و چون از ماست افتاده باشد هر شب جد و از سیده باب در اخیل باید چکانید  
 و به پر مرغ فرو ستادن و بر ضیها مالیدن و در دو و و و ما زرد آو آب سیده میالند  
 برداشتن و بر مقله مینوبت میشتال و دو و شقال بمسل معون کرده بخوراند و قی و اسهال چنان

واقع میشود و عظیم مفید می آید و بسیار را بدین نوع علاج کنند و مداومت در آن  
 صباها در گلاب سائیده و همچنین فانی در هر حیوانی و گل مختوم و گل ارمنی در شربت آبی و یا در عسل  
 مناسب و حسب الشفا در معصورانار حل کرده و حافظ الصحتة و تریاق کامل و اششاه ای  
 پنج این علت را برکنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و همچنین  
 اکثر آلبه داران را مضطرب بود و غلبه آب کاوی تازه در گریه بعضی گرم مزاجان را و سیر کنند  
 و پیاز اندر طعام بسی نافع آید و اکثر آنچه در جد ری نافع بود اینجا نیز نافع آید چربها و گوشت  
 نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خاز  
 و رشت و دای این مرض بود و یا لجمه بدین تدابیر تعدیل مراعات مزاج کنند تا وقت  
 بخوان تمام و آن هنگام مری که آنرا داروی آلبه فرنگ گویند بماند پیوسته و شش تا صحت کامل  
 حاصل شود و آن اقوا علاجهای این مرض است و اگر علت غالب بود و بدین مدت نکند و علت  
 ندهد و علاجهای سابق بسیار مؤثر نبوده یا میسر نشود چاره بخوان نباشد که داروی  
 بماند تا تخفیفی یابد و آنها خشک گردد و بریزد و در دگر شود و انگاه علاجهای دیگر می کنند  
 و چون هر علت طبعیان باید باز داروی مقرر را تکرار عمل کنند بعد از یکماه و دو ماه تا آنکه بدست  
 بخوان رسد و صحت تام یابد و طریق استعمال آن دو آنست که بر تمام مفاصل از آن  
 بماند و بعد از آن مریض را بر خورق غالب نیکو پوشانند بکیشبان و روز چنانچه عرق  
 کنند و در آن اثنا بجای آب غذا و شربت جهت دفع حرارت و تقویت شربت  
 صندل و گلاب تخم ریحان با نبات یا عرق بید و اسفند دهند و در ضعف مزاج  
 اندک گوشت آبه هم جایز بود و بعد عرق بقا تقویت کنند و در رسوم ملین شربت  
 و سنا با فلو س خیار شنبه بدستور مذکور دهند و نیکو عمل و اسهال صحت کامل  
 انگاه بود که بعد اسهال که دستور ملین است خون بکشایند و یاری خون آلود و چندین  
 واقع و از اوقات افراط بقا و زهر حیوانی در دفع سائیده و یا جده و در شربت بی  
 سائیده خوراندن تدارک کنند و همچنین استفراغ هنوز نهای تمام حاصل نگردد  
 بنکرار عمل تباه باز احتیاج افتد و بعد مدتی مریض از شهر و ایام و علامت دیگر که

که بعد دار و از صحت تمام خبر بد نیست که درون همین تمام بر جوشد چنانچه زبان درم کند و  
 نتواند گفتن و چیزی نتواند خوردن و گاه باشد که بقی ملین اودفع کند و آن نیک نباشد اما گاه  
 که رعاف افتد بعدتی بی آفتی در دماغ و این نیز بغایت امیدوار باشد و آنجا که در سخت  
 بر جوشد لخته سازند از عصاره غلبه و کشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب  
 و می بودید و آن درین می شودید و غرغره مضمضه میکند و تجرعا شور با می مناسب است و تجرعا  
 و بعد نقا از دار و و سهیل اگر میشی باقی بود بصلاح می آید از دار و اما نمی که در شکله بد و ناخار  
 مذکور شد طحا کند و من بعضی درم بلغمی مزاج را در هر ماه و سه نوبت سهیل جنیال میدوم و پس باقی بود و  
 بعد سهیل را دست معجون سیاه بود و صحت یافتند و بعضی اطباء را دیدیم که بعد روغن آبله با لبه می کشند  
 و عرق میفرمایند و در آن اشاعه ای لطیف و پر قوت از مرقها میدهند و یک نوبت در روز و یک نوبت شربت  
 و بعد از آن ملین میدهند و این کار از خطری نیست و مدت این مرض چون در است بر فقی و مدارا تنقیه  
 بدفعات و پرنیز یا رعاف قوت واجب و اسلام و اما و هر چه باشد که بر تفرق اتصال که در بعضی  
 پیدا آید پس اگر سبب جمع احتباس خلطی یا باد یا بخاری یا یائسی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا جمیع  
 آن عضو بیشتر از دست و مقتضا اصلی و طبیعی گردد یعنی بزرگتر و برآمده تر شود و آنرا درم ندانند و بفار  
 آماشند و از اینجا واضح گردد که بتره مطلقا آماشی باشد و آماش مطلقا بتره بود بزرگ اجناس است  
 از شش بیرون نیست زیرا که ماده آن نیست یا صفر یا بلغم یا سودا یا یائسیت یا رحمت و آنچه ماده آن  
 افتد مشونج و غالب و سبب جمع و پس ماده درم در اعضا یا سابق بود چون استلا و فساد و خلط  
 و دفع طبیعت بدان محل و ضعیف و غرض و قابلیت او و قبول خلط فاسد را و یا لاق و  
 باد و چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت  
 و جاذبی یا مسک خارجی بعضی و اکثر اطباء بر آن رفته اند که درم در اعضا بغایت نرم چون جرم  
 و در اعضا کمی بغایت صلب چون استخوان نمی باشد و شش مانع و مدعی این هر دو است و در صح  
 قول شیخ است و هر آنگاه که ماده غالب آن گرم باشد از گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد  
 است از سرد گویند چنانچه در اثرات مذکور شد و دیگر طبایع نسبت نمکنند بحجت فاعلیت این  
 کیفیت و عدم فاعلیت اگر با انواع آماش که عمومی دارند نسبت باطباء برین

و اطباء آنها را همه از جمله امراض عده کرده اند و علامات و معالجات آنها را بیان نموده اند و بعضی  
 چون فلفغمونی و دل و طاعون و خیارک و حمزه و ماش و اسلحه و غده و او و زیم و خازیر و در  
 و سفیر و سن و کمر و نفخه و تب و سبج و استسقا و مرج و حمله فی الحقیقه بیازده نوع بود چنانچه واضح گرد  
 و اما فلفغمونی بدانکه فلفغمونی در لغت یونان گرم و ملتهب را گویند و اصطلاح اطباء بر  
 جاری شده که فلفغمونی ورم دموی را نامند جهت وجود التهاب و حرارت در جله او ورم  
 و اگرچه در او ورم صفراوی نیز یافت می شود و بعضی فلفغمونی ورم دموی را گویند که در اعضا  
 ظاهری افتد و خون آن فاسد نباشد و سر آن برآمده نبود و اینجا مراد آنست و آنچه  
 در اعضای باطنی افتد هر یکی با سسمی علیحدّه موسوم بود چون سسّم در بام و ذات الجنب  
 و ذات الصدور و درم و ذات الریه و خناق و آتشباه اینها و تحقیق هر یک بحسب خود کرده شود  
 ان شاء تعالی و ماده فلفغمونی هرگاه خونی غلیظ بود اما سس اندر گوشت و پوست هر دو با  
 و بغور و تند بود و در وضربان بسیار کند جهت ملاقات شدن این هرگاه خون رقیق بود  
 ورم اندر پوست باشد و ضربان کند جهت آنکه شد این اندر پوست نباشد و سسّم  
 گرم باشد و لون آن بسرخ تیره گراید و باشد که بسبزی مایل شود چون انگشت بر  
 انحنای فشان سرخی آن زایل نشود و گاه باشد که با آن پی سخت گرم پدید آید و بسیار بود  
 که ماده آن بدشود و عضور آتیه کند و آنچه ماده آن نیک بود زود بخت گردد و سسّم که در  
 آن بزودی بصلح آید و باشد که تحلیل پذیرد و دریم نکند و هر درم که بخت شود در وضربان  
 تسکین یابد و محسّن آن از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر فلفغمونی بی اختلاط خلط  
 دیگر کم میباشد ممکن بود که صفراوی که با آن آمیخت بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و با  
 که رطوبتی رقیق با خون آمیخت باشد و اما سس همچو تهی نماید و بزنگ سرخ و بلبس گرم بود  
 و بیسج صلب نباشد علاج آنجا که سبب آن لاحق بود و امتلائی درین باشد  
 فصد شکو باید کرد و اگرگاه به تحلیل ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد بضامه و نکاد و  
 و طلائی محسّل مناسب و به دستکاری از افکندن علق و سگافتن دریش کردن و محبت  
 کردن و یا بستن عضو مؤثّر و گرم داشتن آن و آتشباه اینها آنچه را می طبیب صلاح بیند



و تخفیف غذا و منع امتلا لازم بود و اگر امتلائی نباشد خبر با صلاح درم مشغول نباید بود  
 و اکثر این نوع ورم تحلییل زایل شود و طلا کردن صندل سرنخ و زعفران برابر آب کشنیز ترش  
 در این ورم رازد و بنشیند و همچنین شیم باره بر وزن نیم گرم آلا سیده نهادن هر ساعت و پنج  
 سبب آن سابق بود هم در ابتدا فصد باید کرد و هم استفراغ خلط غالب بعد الفصد و هم تحلییل  
 بطلا و ضداد و از امتلائی سخت بر خذر بودن پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضوی شریف بود  
 خمیس منفع گشته چنانچه از دماغ به پس گوشها و از جگر یکش آنها را زودل به بغلها که منافع آنها  
 و امثال اینها به هیچ حال دوا میسر و رادع استعمال نکنند که بیم رجوع ماده بود بدان اعضائی شریفه  
 و وحشت آن بیشتر باشد چه بدین حرکت فساد آن خلط زیاده شده است و طریق علاج این  
 هنگام با استعمال مرخیات بود مثل روغن در آب کرم طلا کردن و مله محلول و اشباه آنها تا بعد  
 ماده از عضو شریف با تمام واقع شود و انگاه آن ماده را تحلییل دهند یا اخراج کنند بوجهی که خلط  
 آن باشد و اکثر آن باشد که ماده که برین اعضا ریخته شود بخت گردد و سر کند و زود شکافتن آنها  
 در اول بختی که صلاح باشد و اگر چنانچه اول دفع طبیعت بعضی اتفاق افتاده باشد و  
 در عضوی که گوشت کم دارد و حجاب نزدیک است و یارک شریان و عصب بسیار دارد و یا مفصل  
 اینجا از مرخیات و محملات جاذب هیچ بکار نشاید داشت زیرا که ماده بدانجا بسیار میل کند  
 و ضرر آن بسیار شود و حجاب و بندگاه و عضو شریف را بیم آفت بود و در ضربان در اعضائی  
 شریانی و عصبانی عظیم مولم باشد و طریق علاج استعمال رادع بود و اولاً تا میل ماده بسیار  
 باز دارد و بعد قرار ماده بعضی بخت رادع را با محلول منصف و مرخی باید آمیختن تا از سبب ملاقات  
 رادع آنچه بخت شده غلیظ و مستحکم نگردد و خام مانند و در او اخر همه منصف محلول محض کار باید داشت  
 تا ماده زود بخت شود و منفع گردد و اگر دانند که جایی بختن ماده نیست و دستکاری صلاح می نبرد  
 اولی آن بود که بعد بخت شدن اگر پوست قوی بود و سر نمیکند هم باید شکافت تا ماده خارج  
 جایی نگردد و محل آن کشته بشود کسی که باهن نخواهد که بشکافد به تیزاب فاروقی شکافد  
 یا بدار وای تیز و به تیزاب بهتر و اسرع شود و جالینوس گوید هرگاه آماس بزرگ و با  
 ضربان صعب بود اسید تحلییل یا فتن آن نباید داشت و زود آنرا باید بپزند و یا دستکاری

نمودن زیر که از مهلت آن بیم با که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضو را تبا کند  
 و درمی که رنگ آن متغیر شده باشد جز دستکاری دوائی نباشد و دویچه افکندن عظیم نافع آید  
 و درمی که برگشت غلیظ افتد مادام که نیک نخفته نشود نباید سگافست زیرا که مدت سیلان بیم در دوا  
 آن دراز گردد بپایان دوائی ملاع مناسب شیان با شیان فحل اقا قیاض دل سرخ همه را  
 برابر بپسند و آب کش نیز تر بشنند و طلا می کنند بپایان دیگری که تسکین دج کند عصاره کشنیر  
 و آب که دی تازه در روغن گل موم سفید از اینها قیر و طی سازند و طلا می کنند همچنین عصاره کشنیر  
 و عصاره غلب الثعلب عصاره لسان الحمل به جمل مخلوط و تنها بار و روغن گل دوا مع مناسب باشند  
 و مسکن جج و ضربان بپایان محلات مناسب آرد جو یا بونه اکلیل الملک حلیه بزرگ کتان خطی  
 خبازی خوش نظر دانه غلب الثعلب سیده اینها را کمید کردن و بخت اینها را ضا کردن و طبخ اینها را انطو  
 کردن عصاره اکثر اینها را و لعاب تخمها را طلا کردن و بجمله دج و تحسین نیکو کند پوست درخت  
 بیج بشکال در ظرفی کنند و آب غلبه اندران بریزند و در تنور گرم یا تون حمام بپزند کیشنگ نگاه بردارند  
 و لعابی که از آن حاصل شده بر پینه کشته کرده طلا کنند محلی بس قوی بود و بسیار و ریه های  
 بدین تحسین نموده ایم تا غایتی که برورم بی دست ستوران طلا کنند و تحسین و اصلاح آن کرد  
 و تیزاب فاروقی حاد بر محلی قوی بود کسی که طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم تر  
 که طلا کنند بپایان دوائی سوراخ کننده غسل بلا در وقت تر بر دورا هم سنگ اندازند و  
 کنند و بر سر آتش بپزند تا آمیخته شود و نگاه از آن قدری بر محلی که صلاح باشد بپزند  
 و نیم روز بگذارند سوراخ شود و دیگری آب آگاب آب نارسیده با پیس برشند و بر پینه دیگری  
 زبل کبوتر بلعاب استخوان تر بپندی که کوفته و جوشانیده باشند بپسند و قدری نوسان  
 ضم کرده بر پینه دیگری تیزاب فاروقی فقط اندک اندک گرم کرده می بپزند و دیگری  
 رنگار با خاب برشند و بر پینه و باید که هر دو که استعمال می کنند از خارج اندر گری  
 شده بپزند و اندر سرمانیم گرم کرده بپزند اولی اندرین مرض آن بود که هر دو در  
 اندر معصوم را ترش خوردند بپشتان تا تسکین خلط و دفع تحقن کنند و اما خراج ورمی بود  
 بزرگ با سطر می محل و الم و ضربان و حرارت ملوک که با حر حال بخت شود و دریم کند و ماده آن

خونی باشد فاسد و مفسد و آنچه از خون سخت گرم تولد کند میانگاه برآمده تر بود و مخدول  
 همچو دل بزرگ و سخت گرم و بلون سنج بود و ضربان و الم آن عظیم باشد و زود در نخیله  
 و سر کند و آنچه از خون غلیظ تر و کم حرارت تر تولد کند پهن بود شبیه لعل غفونی و رنگ تیره تر  
 از اول و بدان حرارت و ضربان و الم نباشد و در تر نخیله شود و چون سر کند زخم آن گشاده تر بود  
 و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و با خر جملہ با یکی آید و هر خراخی که بر اعضای بسیار حس افتد  
 الم و آفت آن بیشتر باشد و هر جراحتی که سر باشد درون دارد که بدرون کشاده خواهد شد و خلط  
 و ضربان و الم جملہ در ابتدا نخیله شدن بیشتر شود چون تمام نخیله شد الم و ضربان نباشد و خارید  
 لختی پیدا آید از ابتدای نخیله شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احشا بقریب  
 ورم المی و تنددی یابند و نبض صلب باشد و تب گیر دپی بی ترتیب در او ایل تها از اش  
 می باشد و مدت تنها و فراش در اول مرض دراز تر بود و هر روز که تاه تری شود و گرانی در  
 محل الم بیشتر میگردد و الم کمتر میشود و هرگاه الم تمام بر طرف شود و گرانی غالب بود و فراش  
 و تب ساکن گردد و نخیله شدن ماده بود و هرگاه محل خراج سوختن و خلیدن کرد و نیک  
 بلزاند و تب در د معاودت کند و ضعفی پیدا آید و محل فرو نشسته شود و نخیله شدن آن باشد  
 که خراج سر کرده است و بعد کشدن اعراض جملہ تسکین یابد و بر محل که ریم گذر و سوزش  
 در آن محل در یابد و باشد که به بول یا به قی و یا با جابت ریم پیدا آید و هرگاه ریم بسیار بکیار  
 از خراج برود قوت ضعیف گردد و باشد که غشی و خفقان تولد کند و باشد که هلاک کند خواه ورم اندرون  
 سر کند و خواه بیرون جهت آنکه ماده که اندر خراج متکثر بود و روح و قوی جملہ متوجه اصلاح آن بود  
 و آن همچو مری و متعلق و ایسی شده و روح و قوی را پس هرگاه جملہ آن بکیار بیرون رود  
 تحلیل عظیم در روح و قوی واقع شود و بمشالعت آن و خراجی که اندر سینه کشاده شود و ریم  
 در فضای سینه نخیله شود حال همچو حال خداوند خاق پیدا آید و باشد که هلاک کند  
 و از خراجات باطنی آنچه در اعضای شریف باشد و ریم آن اندر تجویفی کشاده شود که فضل  
 آن عضو از آن تجویف پرداخته می شود چنانچه خراج معده را سر اندر داخل معده کشاده و خراج  
 دماغ را سر اندر منفذ بینی امید خلاصی توان داشت و خراج اندر منافصل کم افتد جهت آنکه

اینجا خلط غلیظی است مگر آنکه بحالی افتد خصوصاً اندر ذات الریه که خلط آن بسیار بمقتضای  
 دفع شود و هر خراجی که پدید آید و باز گردد و نیکو باشد و هر خراج که بر مجله های گوشت و استخوان  
 بهتر باشد جهت سرعت قبول نفیج و اندام مال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده تر شود و او  
 جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجی که کم صلابت بود بهتر باشد و زودتر بخیته شود  
 و بخت که درم را بلبس و انگشت فرو فشاردن بتوان در یافتن چنانچه هرگاه از کل حالی که در ذریه  
 و اندت فرو داده و محل آن نرم تر شد و در زیر پوست در صین غمزه اصبع بران چیزی نرم تر  
 از پوست حرکت می کند یقین گردد که چرکست و بدانکه ریم سفید هموار که ناخوش بوی نیاید  
 دلیل قوت طبیعت و غلبه او بر علت بود زیرا که رنگ اندامهای اصلی سپیدست و بلبس  
 نفیج مستلزم استوای قوام و قابلیت خایه و عدم تعفن است پس ما و ام که طبیعت قوی نیاید  
 ماده علت را به رنگ اندامهای اصلی نتواند ساخت و ما بر مرض غالب نیاید تصرف اندر جمله  
 اجزای ماده آن نتواند کرد و از تعفن که سبب بدی بوی است منع نتواند نمود و علاج  
 نخست تنقیه باید کرد و دستور نگاه رعایت قوت کردن غذا ای نیکو که مفسد ماده علت نیاید  
 و نیز باید خراج مشغول بودن و چنان رعایت کردن که دوائی که محصل علت می باشد  
 آن کمتر از عرض خراج بود تا خراج باز پهن نشود و جای بسیار را بخیته و خراب نکند و میانگاه  
 و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زودتر بخیته شود و در استراحت و ادع با منضج ضم کرده  
 استعمال باید نمود تا جذب متبیل مواد و خام ماندن و در بخیته شدن حاصل نشود  
 و بعد از آن منضج بی رادع بکار باید داشت بسیاران طلاهای مناسب منضج بیمار را در کمال  
 و اندک روغن سوسن بچوبشانند و همچو مومی ساخته بکار دارند یا زنده نیکو بود و همچنین  
 عصاره جوی با انگبین سرشته و زفت رومی با شمع خاند بگسل انگبین که آنرا زیر موم گویند  
 سرشته و مومی که از رنگار در قیاس و زفت و موم روغن زیت سازند یا زنده و سوراخ کنند  
 و همچنین مومی که از پیاز و کرنبخت و مغز پنبه دانه و خیر ترش و خردل و زبل که بوتر سازند و همچنین  
 مرمی و اخیسون که اندر لعاب خردل حل کرده با صابون انجیر سرشته باشند و همچنین پاک قلیا  
 و نوشادر لعاب خردل سرشته و همچنین زرا ریح سوده و بگسل یا با سرشته و یا روغن کرک

و موم مرهم ساخته و دانه ای قوی در غلغله می زند کور شد اگر استیاج افتد از آنها بکار دارند و برگاه  
سوراخ شود و چرک و جراحت آنرا بر همه های مناسب اصلاح کنند و اگر مرض بعد تنقیه مداومت خشک  
یا حافظ الصلحه نماید تا بخنجر منقطع علت و تعلق آنرا منقطع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم  
و صاحب را از آن گاهی پدید بهتر بود بلکه واجب باشد و برگاه بید که خراج عظیم افتاده و قوت  
طبیعت تمام خنجر شده آن وفا نمی کند و یا بیم آن بود که تمام پزائیدن آن افتی اندر آن عضو  
تولد کند باید که تمام ناخته آنرا بشکافند و ماده آن را بیرون کنند بتدریج و احتیاط نمایند  
تا آنکه جرح بعضی شریک که قابل جراحت نباشد نرسد و آنجا که ریم تمام رسیده باشد و پوست  
قوی باشد و بصورت شکافند باید که ریم آنرا بدفعات بیرون کنند و نگذارند که بکلیه نفوذ  
کند و بیم ملاک بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غلیظ شده در محل علت و جایی  
و صلاح پزائیدن آنجا نباشد اگر چنانچه نخستی بر تیغ آنرا بیاچسبند چنانچه در حجامت میکنند  
تا نخستی ماده آن دفع گردد و بجزب انگاه مملات از مرهم بر افکند مناسب بود و علت پزائیدن  
بر حوالی علت عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد و جز علت افکندن و دستکاری  
چاره نباشد و طریق دستکاری و صلاح آن جراحتان استاد متعلق بود و آنجا که مزاج  
اندر باطن پدید می آید تنقیه باید کرد بدستور و غذای لطیف و اوان بدستور و تسکین حرارت  
بچربی معتدل و آنها نمودن و از چیزهای سرد که داده را خام کند و در بودن چنین مختار  
و ترشیه با سلفا در در داشتن مگر که حرارت غالب بود که اندک ترشی و خشک کردن و اوان داد  
تدریجاً پختن ماده کردن بخوردن منضجات و غذای لطیف مناسب شل کشاکش و شور با نمک  
دار چینی و اسفناخ و پیازان در آن کرده باشند و بخود آب که کرب و پیازان در آن پخته باشند  
بغایت مناسب بود و همچنین آب جویین از آرد جو به سفناخ و زرد جو به و دنبه تازه مارو  
پخته و حوی که از آرد جو یا نشاسته جو درغن بادام و صمغ عربی سوده سازند و بعد  
درم نافع بود و نمز قسقی سپید اندک اندک به پخته ساختن ماده خوردن مفید بود و اگر  
باید آرد و دانگ صبر و دانگی زعفران سوده اندر آب نیم گرم بپزند و زود پخته شود و کنند  
و باید که غذا و شربت اندکی دهند و مر قهارد او آخر مرض و حین نفع تجویز کنند و اگر

درم سرگردانگیرند اسپغول بخورم سنگ یک درم گل ارسته تخم خبازی و تخم خطمی از هر یکی  
 چهار درم صمغ و گلیز او نشسته و تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ بجمعه راسائیده غیر از  
 اسپغول شربت بنه درم اندراب فاتر و اندک روغن گل حل کرده هر روز صبح و سه درم  
 شام گاه میس دهند و ترپاق فاروق و مشرود و پیوس گویند که مفید بود هر روز یکینوب  
 و اون دگر دردی در محل علت پیدا شود بگیرند تخم خبازی و تخم مرو و گلیز از هر یک برابر  
 و بجمعه را کوفت و بختیه بروغن گل یا بادام چرب کرده سه درم صبا حاد سه درم شام میسند  
 اندر سنگه اوقیه شیر خردا در دوشند و انجا که درم اندراب سافل بوده باشد لعاب جلبه و لعاب  
 تخم کتان و گلیز او صمغ عربی و زرد تخم مرغ و روغن گل حقت کنند و از علاج قروح معده  
 و امعاء و شانیه بکار میسند و مخفی نماید که خراج بحقیقت از اصناف فلسفونی است و مراد  
 که در تداویر انجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه و غیره اند کور شد بجمعه را با دست  
 اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در زدن بن بیشتر باید کرد و انجا اهتمام در تسلیل  
 غلامی اخراج راتب گرفت حضرت او را بر نداشت صاحب الشفا ی بزرگ در معصومان را در آرد  
 و او بهوش شد و آنچنان بود همه روز چون شیم شد عرق کرد و زراحی برقی بای او ظاهر شد  
 و در آن صین اندک بخود آمده بود از در آن فی نالیست تا عصر حضرت عصر به تیزاب گرم کرد  
 بس چوب بر میانگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن قطره بزرگتر میشد چنانچه درخت  
 نجفی مقدار نصف اناری برآمد خرد طی و بچینان تکرار تیزاب میگردند عتی دیگر سوراخ شد  
 و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چرک کونه بهر آیمخته از آن بیرون می آمد و تب و درد و و تب  
 همه بعد از آن روی شکین نهاد و صبح خوش بود و آن جراحت را بمرسم اصلاح فرمود  
 و اما دمل و رمی بود شهر و ماده آن ماده خراج باشد و سبب بق آن بیشتر بدی  
 و حرکت و استحکام بر استلاب و تجفیف مردم فربه را بسیار بر آمدن آن مندر بخراج بود و بدترین  
 آن بود که خوردن بسیار باشد علاج چون بحقیقت دمل از اصناف خراج است تداویر آن  
 خفیفی بود از تداویر خراج ظاهری و جهت هر دلی بتدبیر تنقیح حاجت نباشد بلکه در اول غلبه  
 او تنقیح کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیح نیست جهت کم پیدا آمدن دمل عدم استحکام

بعد در کردن دل عظیم نافع بود و بعضی میگویند گفتند اندر این مرضی هست که از حجام بدید می آید  
 و از حجام خوش می شود و جراحت دل انگاه خوش شود که چیزی که به چو ریشه رسید در درون  
 آنست درست بیرون آید و آن هنگام در گردن و نهاده آن استیاج نیفتد و خاریدن دل  
 در او آخر که چرک نباشد نشان روئیدن و بصلح آمدن باشد و بسیار بود که تخم ترشید  
 گوشت نرم و اندر آب به چو بهشت نیگرم بگردانند و آنرا بر دل نهند و آنرا بر اند و زود بصلح آورد و گاهی  
 باشد و همچنین خیر ترش شده و روغن کرچک به هم شسته نیگرم بگردانند و زود بصلح آورد و گاهی  
 به هم شسته بگردانند و لعاب تخم مور و لعاب تخم کتان نیگرم بگردانند و زود بصلح آورد و گاهی  
 روزه دار خائیده باشد ضما و کردن مکرر و پیاز پخته در شیب گشتن مکرر عظیم نافع بود و  
 اول تا سه روز را در آب و جو اندازد آب غلبه یا آب کشنی تر طلا کردن اولی بود و اگر در دل سخت  
 گرم نباشد و در بخت می شود از زکی که بدان پیوسته باشد لختی خون بیرون باید کرد انگاه حجام  
 بر دل کردن تا ماده آن تمام دفع شود و کسانی را که دل بسیار پدید می شود ریاضت بعد از خضم طعام  
 کردن سود دارد و از طعامهای غلیظ و گوشت و شیرینیها پرهیز لازم بود و گوشت یک هفته هر روز بخورد  
 طبع پنج روز استامیدن منع آن بکند و کسی را که دل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که البته  
 آنرا نیکو حفظ کند که بر جای سائیده نشود که وحشت آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بشین  
 چسبانیدن که گرد بر گرد آن کاغذ چسبیده باشد نه برسد آن عظیم مفید بود و هر دل که کبرک  
 رطوبت آن چنان پاک می باید کرد و احتیاط نمودن که مجلسی دیگر نرسد که بسیار باشد که از بوی  
 آن در گری بر آید بر آن حال که آن رطوبت گذشته و مجربست و بدانکه بعضی دل را که ریشه در آن  
 باشد از ادویه گویند و بعضی رسید دل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده و اگر در حلقه  
 یکی گردد و بعضی دیله برادر ام و سوی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر بر در می  
 پخته گردد و کشته اطلاق نمایند و اما طاعون آماسی بود که در بنیایت سوزان با جوار  
 و ماده آن استجیل گشته و به چو زهر شده باشد و عضور اتباه کند و رنگ آن عضور و عالی  
 بد شود و باشد که اندک خونی یا صردی از آن ترشح کند و سمیت ماده آن از راه شیرینها  
 بدل باز دهد و خفقان و غشی آورد و آنچه در گوشت پس گوشت در بغل و در پستان افتد زود بکشد

از جهت قرب آنها بدماغ و دل و آنچه رنگ آن تیره و سیاه بی مایل باشد هم گشته بود و در  
 در اعضا می دیگر افتد یا لون آن سبز بود و یا زردی گراید امکان خلاصی از آن باشد طاعون  
 اندر سالهای و با و اندر هوای بد و ملک شهرهای که هوای آن زود عفن می شود بسیار افتد  
 و مشهورست و این مرض سریع السیر است و بوقایت بسیار کس را دیدم که در اول حال برآورد  
 بود و بدروع و خوردن تریاقات ازین خلاص یافت بودند و بعضی را دیدم که لیشق و داغ و خوردن  
 تریاقات خلاص یافته بودند و حال نضج کم کسی را درست و بد و تعلیل گاهی میگذرد و تجربه یافتند  
 که مستعد و برآمدن بهتر از مفرد بود و آنچه رفع شود بر حمله های دیگر بدیداید بهتر بود و علاج  
 نخست نقل میوه کنند اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بخوراندن کافوریات و غیره از تریاقات  
 خشک چنانچه در حفظ از هوای و بای و در تب و بای مذکور شد باید نمود و دستور تدابیر که در آن  
 مباحث گفته شد مرغی داشتن و خوردن جد و اربابا کافور اندر ترششی بهترین تدبیری بود و طلا  
 حد و از در کشیدن و سرکه اندک سائیده بهترین طلایه و اول از بر و زاندر و با ازین طلا بوسیدن و چشیدن و بر بعل  
 و کشیدن و پس گوش غیره مالیدن متصل شد بر آمدن طاعون برین محله ها کند و گویند طاعون را بریده با گو  
 کوفته و بر دهن بیان کرده و خوردن منع بر آمدن ضرر آن کند مطلقا و محبت و حق آنست که این مرض را  
 هیچ تدبیری چنان نبود که بر بعضی نازد و فصد بکند بعهده بالا طعام ترش سبزه آب استخوان زرد اندر معصور  
 حل کرده و شسته و چون گیرد او را محل مرض را به تیزان فله و قی بدربسیاب جد و از سوراخ کند و به سوزی  
 در خارج گفته شده و در دل و داغ او طلا خشک تریا عطری بنهند و با تریا سیریش نیست اما طبیب  
 مرض کشتن جائز نیست و در هوای و بای مکت کش کردن غیر محصل نیست الحذر الحذر و اما آنچه  
 و این فرمی بود و دراز شکن نیست با دزنگ کوچک که اندر پخوله ران افتد و اندر بعل نیز گاهی افتد  
 و در نزد عوام نیز بهین اسم مشهور بود و اما اطباء این را بوزم همین مواضع باز خوانند و از او رام  
 شمرد و این وزم در اول با در سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود  
 و لون وی در اوایل از لون تن دور نباشد و بسیار تحلیل گذرد و سبب این وزم با دفع طبعیت بود  
 از عضوی شریف چنانچه معلوم شد و با الی بود و در عضوی فردوسی آن که از موادی که روی بدان  
 آورده باشد و گذر آنها برین محل باشد لخمی تجبیت نرمی و ضعف فراخی محل اندرین مقام باشد



و این قسم عرض بود و اکثر آن باشد که بخود تحسین پذیرد بعد کین الم عضوی با دوت که سفت بود بر  
 یکروی استخوان آنرا صدمع گویند و گاه بود که در زیر هر دو روی عظم و اما شکسته استخوانها بسیار  
 که استخوانها بعضی از درازا شکسته شود و بعضی از پهنای آن شکسته شود و گاه بود که  
 درزی باشد که گذشت باشد و آنچه از پهنای شکسته شود و گاه بود که تمام کرد شکسته شود و آنرا  
 دوری گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یکروی و گاه بود که بعضی با درازی  
 لختی از پهنای شکسته شود و باشد که بعضی با پهنی لختی از درازا شکسته شود و همچو عظم و گاه بود  
 که شکستگی شاخ شاخ شود و گاه بود که استخوان ریزه گردد و گاه باشد که نیک خرد گردد  
 و از آن آواز خشخاش می آید و هر گاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکستگی از برابر یک  
 در هم افتد و باشد که بعضی پاره ها در غشای که بر استخوان پوشیده است و در گوشتی که  
 بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پیدا آید و اکثر شکستگیها ناهموار از درجه  
 خالی نباشد و هر عضوی و جدائی که استخوان آن تمام شکسته شد و دو تکه گردد و صعبترین  
 شکستگی آن بود که استخوان کرد شکسته شود و از پهنای شکسته و در زیر بسته گردد و هر استخوان  
 که محکم تر شکستگی آن در زیرت گردد و از استخوانهای شکسته خبر استخوان اطفال باز تر دید جهت خوب  
 ایشان پیدا و تری و نرمی اعضا و استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز تر دید اما بسته گردد و بدان  
 که لحامی همچو غضروف بر حوالی آنجا بگشاید پیدا آید و آنرا فرا هم گیرد و محکم کند و آن لحام را اطباء  
 گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوار تر بسته گردد پس استخوان بازو  
 که شکسته از اندرون بود و استخوان ران و ساق زود تر و آسان تر بسته گردد و مردم صفراوی  
 و خشک مزاج دیر تر بسته گردد به جهت قلت لزوجت در خون ایشان و استخوانهای کم مغز بهر دیر  
 گردد و چنان تجربه یافت اند که اکثر غضروف بینی اندر ده روز بسته گردد و استخوان پستان  
 در بیست روز و استخوان اندامی تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز و بعضی تا ماه  
 و چهار ماه هم رسد استخوان منته و لختی در سه هفته بسته گردد و چنانچه گردن در یکماه و استخوان بازو  
 و چپل روز و استخوان ساق هم چون استخوان ران بود و هر شکستگی که بر بندگاه درست شود و هر  
 آن عضو بدان سبب دشوار گردد و جهت پیدا آمدن بندی و گری بر استخوان و صلب شدن بندگاه

و در تبایید که آن ترم شود و آنچه بر بندگاه استخوانهای کوچک درست شود و صلب تر گردد و همچنان  
 هر چه در بندگاهها یافت که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزديکتر باشد و گاهی چینی کتر و  
 بندگاه اشتناک و علامت بسته شدن استخوان است که رنگ خون بظاهر پدید  
 آید از بهر آنکه چون شکسته درست گردد طبیعت از آن ماده که آنجا آماده کرده بود برای اصلاح  
 و تغذیه تنفسی شود و بظاهر دفع کند و کسی که طریق شکسته بستن از او را بگوید و مشهور اصلاح  
 شکسته که در ورزخی قصوری عصبی عضله نبود و علمی و دلی با آن نباشد آنرا بطریقی  
 که در وادی گفته شد باید کشید با حسیاط و سر استخوان و دندانها آنرا بیکدیگر برابر کردن و دست  
 هموار داشتن و بنظم خود باز بردن انگاه ضما و زفاوه و غیره بر نهادن و بستن و در جمله رادی و دیگر  
 کشیدن بمقدار ضرورت باید که اگر زیاده کشند و زوری بقاعده کنند ممکن که مورث و جبهه  
 و یا آماکس متب و اکستر فای و صلب شود و اگر کم کشند استخوانها بجل خود مقابل نشوند و نظام  
 خود باز نتوان فتن و هموار گردد و مقصود حاصل نشود و در جبهه شکسته تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل  
 صلب شود و مانع آن که بتن شود و یا آماکسی پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد  
 و باید که بند را زود زد و نکشاند که بسیار هوا در یافتن نگذارند که و شنبه محکم گردد و در بستن سخت  
 محکم نبندد که بسیار بود که عضورا محکم نبندد و دیگر کشاند عضو میزد و بوسیه شود و آن هنگام جز  
 بریدن و بود و نگذارد چاره نباشد و باید که گاه اندک حرکتی فرمایند آنقدر که احتمال کند  
 تا طبیعت عضو تسلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن بود و از بهر آنکه  
 که خون را لطیف کند و یا ماده و شنبه را تحلیلی میدهد مثل طعاهای گرم رقیق و حمام و آب گرم  
 و تعبها و جاج و خشم و هوای گرم و دوائی گرم و امثال اینها بر نیز باید کرد و آسایش و آرامش و هوا  
 خوش طعمهای مغزی و غلیظ چون هر لب و کله پاچه و زرد چوب و حلیم جو و گندم و پنیر و کشمش  
 و بریان بزغال و آسباه آن اختیار کردن و گفته اند که سنجین که اندران خریق یا غار حقون کرده اند  
 اندک اندک فریدن ماده صالح را بعضو ماؤت کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن فاخر  
 بر حیوانی و موسیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب و هرگاه بسته شدن استخوانها از بهر  
 که آنرا باید بگذرد و بسته شده باشد و محکم نگشته باید دانست که آنجا ماده است که از آن پدید

نکنند پس آن موضع را بر فوق تمام بناخن بپایند خارید و کف دست بر آن مالیدن میزند آن موضع را  
 گرم کند و ماده بخلیص نذیرد و خون متین بدانجا سیل نماید و بعد از آن و ششند محکم بر وی بسیار  
 باشد که رنگ استخوان برگردد و پوستها از آن بر میخیزد بدان سبب حاجت آید که بند را بکشد  
 و هرگاه این حال بود تخته نشاید بست و بر فاده اکثفا باید نمود و بسیار باشد که شکسته را راست  
 کرده باشند و بسته ناگاه در وی عظمی تولد کند آنرا باید کشاد و تسکین در کردن پس اگر با  
 بستن و گاه باشد که استخوان راست کرده را از بهر گریش آن باید ساخت و بی نظام گذاشتن  
 تا بسیار از رنج و آلم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که از دراز بود آنرا محکم تر باید بست چنانچه  
 شکاف وی فراهم فشارده شود و آنجا که سه استخوان شاخ شاخ شده باشد و آنرا شش  
 گویند بقوت تمام و با تها و بر سیما بنا آنرا نیک باید کشید باشد نظایار بر یکدیگر شود و هر یک جدا  
 خویش تهیتش باز کشید و درین صین بر بست نیک باید مالید و راست داشتن انگاه و عضو از  
 کشیدن تا به شکستگی باز گذاشتن و بستن و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشاد  
 میخند و در زیاده می شود آن موضع را باید شکافت و آن را بر بیرون گرفتن و اگر نتوان بیرون گرفتن  
 زواید آنرا باید برید و چون شکاف جراحت را فراخ باید ساخت مصلحت عضلهها و عصبها و شش  
 آنرا نگاه باید داشت و آنجا دانست که آفتی تولد میکند مجمل باید گذاشت و آنجا که استخوان نیک  
 شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و آنجا که همچو ششها شش او از میدان لیک از اندام خود  
 بیرون نرفت امیدوار بود که چون بیرونند بر حوالی آنها و شش بسته گردد و جلد را فرو گیرد و آنجا  
 باشد شکستگی جراحتی و قصور عصبی با خلج دیا و می افتاده باشد طریق جراحتی در وادی و مجری حکم  
 باید داشت چنانکه بسین گشته و تاخیر جبر در جهت جراحت نشاید کرد زیرا که تا وقت درشت  
 جراحت موضع صلب گردد و راست نتوان کردن مگر بکشیدن صعب و از آن در وی عظم  
 تولد کند و باشد که خطری بزرگتر افتد و گاهی که چنان تقصیری شده باشد و بیم عظم از راست  
 کردن عضو بسیند اولی آنست که بگذارند تا همچنان کوز بر وی زیرا که کوزی بیک عضو بهتر از خطر آن <sup>چنین</sup> است  
 ملاحظه باید کرد آنجا که کوز بسته را خواهند که باز کشند و راست بپسند و طریق منع آنست  
 بفضه داد و به دوشرب و تلکین طبع و غیره و طریق رد خون و منع از جراحات و علاج عصب

و گفت که اعضا جمله بهمانست که در مباحث کوفتها و جراحات و رواوی گفته شده و استخراج  
 الیق و امتزاج آنها بر عاقل مخفی نخواهد بود و همچنین اوقات استعمال آنها باید آنکه طریق بر بدن شش طبقه است  
 که نهمی نرم سوراخ کنند باز ده شش طبقه و آن محل خلیدن شش طبقه نبند و شش طبقه را بداند  
 سوراخ بگردان آوردند آنقدر که ممکن بود و یا پس پوستی بر آن شکل بر زیر نهند و شش طبقه را  
 هم بدین پوست بگردان آورند و دست بر پوست دهند و فشارند بطرف اصل شش تا به خنجر  
 منشار بر آن اصل نشیند و آنرا از اصل بردارند و منشا بغایت نازک و تیزی باید و طریق  
 بستن بر فاده تخت و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و بدست هموار و نظام اصلی داشتند  
 اول رفا دمی کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نههند و بعضا به چین پس به  
 مضبوط بر آن بندند و تا چهار روز بچیند و پیش میدارند و بعد از آن چهار تخته نرم و هموار  
 از چهار طرف آن بر بالای رفا ده نهند و اگر آن عضورا اطراف اربعه باشد و بعضا به  
 بندهای عصابه ناراجیان بندند که نختری بر جایگاه در رفت از دو طرف و باقی بر جایگاه کستار  
 فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست و شکستگی بزرگ را بسه عصابه باید بست  
 یکی بر رفا ده تا آنرا نشاند و اگر دو جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فصول را  
 از جایگاه شکستگی باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام جمله و بند عصابه شستین از فرو سو  
 بطرف بالا پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را قرار  
 و پهنای عصابه در زوای شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک شبر  
 باید و عرض عصابه ساق و ساعد از سه انگشت بود تا چهار انگشت و از انگشتان کتر و برین قیاس  
 در باقی و این رای مجرب و حلق بود و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود تخته دیر تر باید نهاد و زرا که  
 زرد بستن کوفت کند و غذا بد رسد مگر آنجا که ترسند که عضو کور شود و اوقت آن بزرگ شود  
 و اگر چه روز نخستین باشد تخته بر باید نهاد و تحقیق آن مجرب تر متعلق بود و بعد بستن هم  
 دیر و دیر باید که در فاده تخته بند هم بشیر باید و انقباض سگود که بسته را روزی می باید کشا  
 و روزی تا بسیار خوب نشود و خارش رنجاند و هر بار که بکشاید بر همان گونه که بسته بود و باید  
 و شکل بند و نهاده فاده تا آنها نشاید گردانند تا آنچه بسته میگردد تبا نشود و عضو از شکل خود



بهم شسته نیکرم ضما میکنند و دیگری تخم سیدانخیر پاک کرده و نیم کوفته با نیم وزن  
 روغن گاو و چهار یک وزن او انگبین شسته و بعضی سکنج یا جاد شیر یا جاد و انجیر سید  
 اضافه کنند و حله در شربت و طبع پنج بسکال طلا قویم باشد و بعضی این تراکیب را که متقوی  
 و با شوق استر آید و در ادرام صلیبه محلات بسیار ندر گورگشته و اگر احتیاج است از آنها نیز  
 بکار دارند چون استرخای اندر مفاصل از کشیدن بقاعده افتاده باشد بضامای قاض  
 تدارک باید کرد و اهل و جوز سر و زعفران و مرور اسن در چینی و افاقیا اندر طبع پنج و شش  
 ضماوی آنزود است و گاه باشد که در کسر و جرمی مجده یا جگر رسد و تدارک آنها بمقویات و صلیبات  
 لازم بود از آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بخلش مبین خواهد شد و ضماوی که در الم فتن  
 معده از این احوال مجرب است اینست سیب پخته و پاک کرده پخته درم گل سرخ ده درم افاقیا  
 مصطلک و برگ مورد از هر یکی پنجم زعفران جوز سر و از هر یکی یک درم همه کوفته و با آب لسان الحمل شسته  
 و ضماوی که در الم یافتن جگر مجرب است اینست صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از  
 هر یکی پنجم آرد جوز درم زعفران یک درم کافور نیم درم حمله کوفته و بگللاب و روغن گل شسته  
 و دیگری مغاث و گل ارغی و برگ مورد حمله کوفته و بگللاب و روغن گل شسته و بد آنکه  
 کتابی که مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارتی و تپشی پدید آمده باشد انجامراعات الم و کسر  
 بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود اگر اعراعات آن خلیها داده شود کوفت و الم را زیاده  
 و کمین که چون زخمی هم باشد آن خرم خراب شود تخصیص از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم  
 پشند باید باشد و آنجا که مرض دیگر چون غش و اختلاط عقل و سرد و سکه و اشباه آن  
 از تباه شدن استخوانهای سر افتاده باشد چاره جز آن نباشد که پوست سر را بشکافند و آن  
 استخوانهای تباه شده را آنچنانکه توانند دلی خطر باشد بیرون آورند آن اعراض بطرف شود و اگر  
 خطری نماند بود در بیرون آوردن بیالغنه نکنند و بسیار کسان را استخوان سر بیرون کرده آن  
 چنانچه برده را نقصانی نرسیده و رعایت آن جراحت کرده اند و گوشت بر آن موضع رسیده است  
 و درست شده صحت یافته اند هر حال چون و شنبه قوی بر استخوان سینه زدیده است آنرا اگر چنانچه  
 نشه باشد بیرون کردن لازم بود که از جمیع آمدن صمدید و متخراصن گردد و در استخراج آنها

احتیاط عظیم باید کرد تا افتی بغشای دماغ نرسد و از هوای سرد حفظ آن واجب تر بود  
 جراحی هم احتیاط باید کرد که زخامه و ضامه و غیره ران بار نشوند و در اول حال که نمی شکافد پوست را  
 صلیبی باید شکافت چنانکه یک شکاف آن شکاف شکست که بود یک شکاف که شکاف کسر و شکاف بود  
 گوشت که شخصی جراح استاد بود که استخوان تباه شده سر را بریدی و استخوان سر را با رجه کرد  
 بجای آن وصل کردی بجهت حمایت مغز پوست را بر بالای آن بدوختی و مراعات کردی و در وقت  
 و محکم شدی و این از عجایب است اما آنجا که این امراض مذکور از جهت آفت غشای بود  
 که از اندرون تحت پوست یا از آفت غشای دماغ اصلاح آنرا محال نباشد و اگر بر استخوان سر در  
 که آنرا صرع گویند پدید آمده باشد و آن همچو سوی بار یک پیدا بود و آنرا باید تراشید چنانکه  
 از آن نمانه مباد که سبب تباهی شود و محصل آنرا هم بدستور مذکور شکاف باید کرد و بعد از آن  
 پوست را باز و ختن و اصلاح کردن و اگر صرع بدان روی دیگر رسیده باشد اندر تراشید  
 احوال نباید کرد و آنجا که از شکستن پهلوی قفس سر و خشک و خلیه در و درون و  
 خون پدید آید بجهت رسیدن آفت بحجاب و غشای درون آنرا بدست راست باید داشت  
 و بستن بدستور باشد که بدرون فرو نشسته باشد و آنرا بلبس نتوان دریافت آنرا نیز به شکاف  
 راست باید کرد و بعضی بجهت آتش آنرا آردند بعد تنقیه آنرا اولی آن بود که کپاسی خام را به سرشین و پاره  
 خانه مرغ و مقل ارزق سوده آلایند و بر روی پوست آنخل چسباند و سه روز همچنان بگذارند  
 تا بر آنجا خشک شود و پرده پهلوی را باز کنند و اگر بخود باز نیاید آنرا باز از روی آن بکنند  
 درست بکشند تا پرده پهلوی باز شود و اگر نشد مگر کنند و بعد از آن چند روز آنرا بسته دارند و اگر  
 حاجت بقوتی در عیاشی باشد ضامی یا طلاء مقوی بکار دارند اینست فی الجمله بیان طریق که  
 و جبره بر که این دستور را نیکو بدانند او را علاج آن آسان باشد و چون جبره را قسم و ستکاری  
 بر خط است از استاذ ماهر می باید دید البته و آموختن باین تفصیل در هر کس می گویم چنانچه در وقت  
 قانون کلی اختصار نمودیم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورت افتد فی الجمله ملاحظه توان کردن و الله اعلم بالصواب

## باب ششم

در میان احوال دماغ از ترکیب و وضع و مزاج و غیره در علامات افزون جمله طبیعی و امراض دماغی و  
 و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و مزاج دماغ و منافع این حالات  
 بدانکه دماغ عضویت مرکب از مغز پرده و تجویفی چند که از روح مملوست و عروق و ششهایی که مغز  
 پرده اند آمده و جمیع دماغ در طول یعنی از پیش سرتا پس سر بدو بخش راست بود و بخش  
 میانی که از جدائی بخش اندر پیش دماغ پیدا تر بود و اینجا که دوز نیست که حامل بود  
 بدانست و نخاع که از دنباله دماغ رسته همچنین منقسم بود و اگر چه آن محسوس نشود لیکن بنابر توان  
 و اکثر مغز شکنش که همچو پارچه خوش به هم نشسته و آنرا از زیر گوشت و غشائی که بر مغز دماغ پوشیده  
 و راست یکی نرم تر و لطیف تر و آن میانس مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر و آن میانس نخاع بود  
 و بر باطات بدان استوار شده باشد و بعروقی که بدو اندر گذشت غشائی رقیق مربوط گشته  
 نه ربطی که سخت او را فر گرفته باشد بلکه اندک قرحه بود تا دماغ را محال انبساطی باشد و غشائی  
 رقیق که قیاد است مرد دماغ را رابطه و ضابطه جمیع عروق و ششهاست و در آورده بدماغ است همچو  
 و جمله اول اندر وی یافت شده اند و بعد از آن بدماغ اندر رفته و جمله آورده و ششهایی که غشائی  
 و دماغ اندر آمده اند نخست در فرو سوی دماغ در شب بطول دست در هم یافت شده و پس  
 آنها در یکدگر کشاده شده است و از آن حال فی الجمله کشادگیها و تیرید پیدا شده و خلل و فرجهای  
 آن بگوششت غذوی مملو شده که آن حفظ و ضایع آنها میکند از اطباء این معصوم گویند و شبکه  
 هم نامند و خونی که در رگهای دماغ میگذرند نخست اینجا گرداید و اندر توغای آن بگذرد و بزجاج دماغ نرسد  
 شود تا غدهای او گردد و تمام دماغ را در طول سنجویف است که آنرا بطون گویند گوشت و غشائی که تجویف  
 هر بخشی از آن متمیز باشد و بطن اول است که اندر پیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و  
 اعانت کند بر اشتقاق و دفع فضل دماغ ببطه و بر توزیع روح حس و بر افعال قوتها  
 در صورت باطنی و بطن میانی که چکتر از بطن اول بود و بطن موخر که چک تر از آن بود و این کوچکی  
 شدن نوعی تدریجی بود که چنان نماید که نخاع و بنال دماغ است و این جزو اعانت نماید بر افعال قوتها  
 حافظه و بر توزیع روح محرکه و بطن میانی که همچو دلیز نیست میان آن هر دو نهاد و می طولانی افتاد  
 و هوایی که اندرین تجویفات است اطباء آنرا روح خوانند و درین دلیز هم متصل شوند و هر چه



مجزئستین ادرک افتد برین جزو میانین بگذرد و مجزئ بار پسین سپرده شود و هنگام باز آوردن  
 همچنین باز آورد و محصل ادرک اول رسد و بنابرین بطن میانین محصل تفکر آمده تا در هر چه  
 و باز می آورد در آن تصرف کند و نیک از بد جدا سازد و سقف اول این بطن او سطر را  
 باطن آن گری بود و آن جزو دماغ که قاعده این سقف است و باقی این جزا که بر دو طرف تجویف است  
 آنرا دو گوشت داز بهر آنکه دراز افتاده است و بجز کمال نقیاضی و انبساطی که آنرا برای تعدیل روح  
 واقع است کوتاه و دراز واقع میشود همچو کرم و آن فی الحکله در اطفال که میان سر ایشان نرم است  
 محسوس شود و هرگاه منقبض شود آن هر دو قاعده که بر دو جانب تجویف است به هم گراش  
 و کوتاه و قوی گردند و تجویف بسته گردد و هرگاه منبسط شود از هم جدا گردند و دراز گردند و باز یک  
 و تجویف کشاده گردد و این جزو در اندکین گویند جهت مشابهت با فعل آن در تقارب و تباعد  
 و این قاعده یکپاره است نزلید نیست همچو سایر اجزای دماغ و ازینجه حرکت آن بقوت و تمام بود  
 و جرم دماغ آنچه در طرف پیشین بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف شجاع می رود و صلبتر میشود  
 جهت منفعتی که در بحث عصب در باب اول آنست که شد و فضله دماغ اندر دو مجری دفع  
 یک مجری آنست که زایدترین است و در سوی آن استخوانیست بشکل کفگیر که از امصحات گویند  
 فضله شش پیشین بیشتر بدین منفذ فرو آید بطرف بینی و مجری دیگر از میان دماغ آمده است و  
 هر دو غشای دماغ و اندر غده که میان شش و صلب استخوان است کشاده شده و سر او فراخ و بیض و  
 تنگ بود برسان قمع در جهت آنرا قسیند و منصفه شش میانین اغلب بدین منفذ فرو آید  
 بطرف کام و از شش نخستین نیز بخشی بدینجا دفع شود و شش باز پسین را مجری خاصه است جهت آنکه  
 کوچک است و فضله آن بیشتر بطرف شجاع دفع شود و منفعت دماغ چون توزیع روح حساسه  
 و محرکه است بر اعضا از طریق اعصاب که منبسط اند و نیز دماغ است بنابرین سر و مخلوق شده است  
 تا از ادراکات و غلبه تذکر و افکار می نماید و در راه بسیار دما حرارت غریزی که پیوسته  
 از دل بدو میرسد متعادل باشد و در مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بدو  
 راه بسیار نرم مخلوق شده تا در ادراکات و قبول استجالات فرمان بردار بود و روحی که احاطه  
 اوست و محتاج است حرکت از او بدو و تقصیر بعضی اعصاب بر وجه لایق آن کند

و حرب و لجاج مخلوق شده تا عصبها که از وی روئیده کسند و شکنند و نباشند و هرگز مخلوق  
 شده تا نفوذ روح در او سهولت بود و حرکت و در اشیا بسته تر باشد و در خوش مخلوق  
 شده تا اگر اکتی یکطرف رسد طرفی دیگر بسته بود تا این از منافع آن بالتمام محروم نماند  
 و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین تقریرات معلوم گردد و قوتهای دماغی چون در باب اول  
 مذکور شد اینجا حاجت بکار او نباشد و بحیث این منافع عظیم که از دماغ بدین تقریرات  
 معلوم شد ریاست او را مسلم باد و اما **علامات امراض مختلفه طبعه دماغ**  
 خداوند دماغ کرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب آتش در کبابه و از طعام و شراب گرم و بوی  
 چیزهای گرم تخصیص گل سرخ زرد و صلع و نزله خیزد و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد  
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موسی او خست سرخ باشد پس سیاهی گراید و زردا صلع شود  
 و فضل دماغ او زرد و بخته شود و زیرک و دریانده باشد و از راهها و غریبهها زود بگذرد و باشد  
 که در روی طیش و سبکباری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زکام و نزله  
 بسیار افتد و سفیدی چشم او صاف و نور گهای او باریک و خواب او گران باشد و موسی او  
 سخت مایل بزردی باشد و وجد نباشد و در موسی او زرد سپیدی پدید آید و حرکت او  
 آهسته باشد و چشمها بکراتی کشاید و رای و غریت او ثابت بود و هیچ غریت پسران و خداوند  
 دماغ خشک امجری مینی از فضول پاک باشد و زکام و نزله کم افتد و حاسه های او قوی بود و خوابی  
 تواند کشید و زودا صلع گردد و علمها و پرفهم کند و آنچه کند و نگاه دارد و موسی او وجد غلط  
 و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را حاسه پاکند باشد و نزله و زکام و سیلان بطوبت از وی  
 بسیار رود و بسیار خستد و علمها و پرفهم کند و زود فراموش کند و از رای و غریت زود گذرد  
 و موسی او سطر بود و کم رنگ و پدید و صلع شود و خداوند دماغ گرم و خشک شناخته باشد  
 و از رای برای می گردد و حاسه های او تنیزی باشد و مجرای مینی او پاک باشد و خواب سبک باشد  
 و موسی سیاه و وجد بسیار باشد و زودا صلع شود و رنگ روی چشم او مایل بسرخ باشد  
 و خداوند دماغ گرم تر از کبابه و باد جنوب از همه شربت و دوا و غذای گرم و تر رنج میند و پیوسته  
 مستعد بیمارهای سرد باشد و حاسه های او کند بود و بسیار خستد و بسیار خواب شود

بنید و موسی او بسرخی گراید در رنگ روی او و خشان و تازه باشد در گهای چشم او ظاهر بود  
 و مخاط او بسیار باشد و خداوند داغ سرد و خشک را رنگ روی تیز و چون سبز بسیار باشد  
 و در لون او رونق و تازگی نبوده و هیچ طعام و شراب و هوای سرد او را موافق نیاید و اندر جوار  
 حاسه های او تیز بود و لختی سبکتر باشد و بروزگار حاسه های او کند می شود و زود اثری  
 بدید می آید و موسی او ضعیف باشد و بزودی گراید و خداوند داغ سرد و تر کسان بسیار  
 خواب و بد فهم و بد دل بود و او را زکام و نزله بسیار افتد و مخاط او بسیار باشد و موسی او  
 تنگ و کم رنگ بود و سیری بد و زود بدید می آید و لختی سبکتر باشد که مراد از این امر جبهه مخالفه مزاج لایق داغ  
 امر جبهه متغیره و مبتدله فی الجسم بود در جانب تقریط و امر جبهه موافقه آن متغیره و مبتدله فی الجسم  
 باشد در جانب افراط و تغیر مزاج اعضای رئیس بجملة بدن سراسر است میکند و علامات ثابتة امر  
 طبیعی که در باب اول مذکور شد هم با این علامات مشارک باشند و استدل با خلاف  
 و اعراض نفسانی اینجا النسب بود و علامات امر جبهه غیر طبیعی بتقریب امراض مبین گردند و اعراض  
 و اما امراض دماغی و اسباب علامات و معالجات آنها صدراع  
 یعنی در دوسه بدانکه هر دوی را سبب آن یا سوره المزاجی بود یا فوج دیا مادی و یا تفرق  
 اتصالی در عضو یا هر دو با هم که چنانچه در او رام واقع است و در دو اعضا در اک کردن آنهاست  
 منافی را از ان جهت که منافی است و در یا بنده آن یا عصب بود یا اعضای که عصب جبهه  
 و هیچ سوره المزاج رطب موملم نباشد جهت آنکه رطوبت کیفیت انفعالیست و در ایلام عمل  
 و خشکی نیز کیفیت انفعالیست لیکن چون در هم کشنده است از یکا لفتی که در عضو از ان می شود  
 تفرق اتصال که موجب الم است بدید می آید و سبب مطلق صداعی گاهی تغیر احوال اجزای سر بود  
 قطع و گاهی با تغیر احوال اعضای که مشارکتی دارند با دماغ و صداع گاهی مرض بود و گاهی عرض  
 اینجا بیان کرده می شود صداعیست که مرض بود و این بحسب طبایع و اسباب و احوال  
 منقسم بود باصناف مختلفه اما صداع کرم بیا و ه سبب سابق آن حرارت افتاب  
 بود که بر سر و روی تابد با حرارت آتش و یا حرارت گرما به یا غن گفتن بسیار و یا چیزی  
 با و از بنده خواندن یا بوی چیزی گرم و تیز یا خوردن طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت

علامت آن کم خوابیت و بودن درد بیکرانی سر و خشکی چشم و رفت بول زیاد  
 از این سبب مذکور علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکور و بوسیدن  
 صندل و گلاب برگاه گل کهنه ریخته و عرق مشک بید و بنفشه تازه و سیلوفر و طلا کردن  
 سر که و گلاب و روغن گل بهم آمیخته یا بار و غن بنفشه با دام یا بار و غن سیلوفر بر سر انجا  
 که در بیشتر محسوس گردد و بوسیدن نخله سر که و آب کشیدن و عرق مشک بید و بنفشه  
 کردن کوفته برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ رز و غن الثعلب بگلاب و سر که  
 و روغن گل ششتر هر ساعت یعنی چون گرم شود دیگر خشک بنهند و باید که انچه از خشکیها  
 بر سر می نهند پیش سر نهند که مقدم دماغ است و از پس سر دور دارند که با عصاب  
 حرکت مضرت نرسد و بعد سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن یا بونه اضافه کنند  
 و خشکیها جز بمقدار حاجت بکار ندارند و انجا که خواب کم باشد سر که از ضما و طلا دور دارند  
 و روغن بنزدگاهو با خشکاشن اضافه کنند و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد  
 سرعت باید نمود که از تاخیر عسر گردد و باشد که بخارهای بسیار بحین باند و بجانب دماغ  
 برآورد بدین سبب از علاج آن از استغراغها گزینیت و آب نیک سر و شربت های  
 خشک چون پست جو باشد که در اسهول اندر جلاب خام و آب انار و فروزه یا چون افشله  
 و فروزه غوره و امثال آن از ترشیه های تقوی و قلیه خیار و کدو و ریواج و سنبله از سفناخ  
 و کوک و امثال آن همه صداع گرم را نافع آید و نطوهای خشک و منوم مفید بود و خا باک سنی  
 ششتر بر سر بستن بسی مفید آید اما صداع خونی سبب آن استند و حرارت  
 دم و صعود بخارات آن بود و بدماغ علامت آن گرانی سر چشم و اندامها بود و مانگی  
 یافتن بی سببی از تعبها و ریاضها و غنودن بسیار و شیرینی طعم دهان و میل خواب بر سر  
 چشم و پری رگها چشمی و غیره و خاریدن جایگاه فصد و حجامت و اشتداد بعد غذا و شیرینی  
 علاج آن مبادرت بود بفسد قیال یا کحل و یا بشطاذن و یا زدن رگ پیشانی و بعد از آن  
 اگر حاجت تنقیه بلیجات و امثال آن کردن و غذا و شربت و ضما و طلا و استور ساقی بکار  
 داشتن و اگر تسکین نیابد فصد صافن کردن و بر ساق حجامت کردن و حجه آتش نهادن

و بشیانی خنک گاهی کم او فرو آوردن نافع بود و بوسیدن کافور عظیم نافع آید و همچنین معده  
 اما صداع صفراوی سبب بقی آن بردن آیدن بخارات صفراوی بود و بمانع  
 علامت تشنگی بود و تلخی دهان در شتی زبان و بخیالی و نبض سریع و اشتداد  
 بعد استعمال گرمیها علاج آن تلخ صفرا بود و چهار شربت مقوی به سنا و مطبوخ فواکه  
 و نفقح آن مایه و لوق خیارشنه و امثال آن و غذا و شرابهای خنک و طول و شوم و خلط  
 سرد و طلا و ضیاء مذکور حله مفید بود و در مواضع خنک و تر مقام کردن خواب بسنی نافع آید  
 و بشیانی مقشتر شکم فرو آوردن و قرصیا و اقال و غر و زیت و سیب و بهی و نخوش  
 و انارین و ادون مفید بود و اینجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارد کشنیز خشک و بنفشه و گل  
 برابر کوفته و با شکر انجسته بامداد و شبانگاه و در دم آب سرد بیند اما صداع  
 سرولی مایه سبب سابق آن از مقابل معلوم گردد و علامت آن سیدی قوی  
 بول بود و عدم گرانی در سرد نبودن مخ طو باشد که اندیشه های فاسد کند از جنس  
 رعونت و زیاده شدن از چیزهای سرد و فزای علاج آن تدبیر سرد است بر روغن سید  
 گرم کرده و بسیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی تسخین حاجت آید روغن فلفل  
 با دهن راحه اصنافه کنند و کمید بنک و کادرس با بخاله نیکو آید و بوی مشک و مرزنجوش  
 و برنج و غیره و امثال آن عظیم مفید آید و سرکه بر خاکستر گرم و تخن و بر سر طلا کردن  
 نافع آید بغایت و هوای گرم و آفتاب او را موافق بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب  
 اسطوخودوس تنها و با شکر لب لیمو و ادون نافع باشد و غذا و خواب که دار چینی و زعفران  
 و زیره و زنجبیل و پیاز و کشنیز و در آن باشد گرم خوردن و ادون و غسل و با قلاب غسل و کاه  
 غسل و شربهای کم ترشی که سیر و یا گندنا و یا حب در آن باشد مناسب بود و طول  
 طبع با بون و اکلیل الملک و مرزنجوش و پوست خشیاش و اسطوخودوس و ضاد جرم اینها  
 نافع بود و شومی که از سیب از دمیان آن با قشون و غیره و مشک و طلا و مطب  
 کرده بر آتش بخار کردن همواره عظیم مفید بود و طلا می روغن زیت که اندک قرنفل و جند در آن  
 باشد و طلا می جنبه ای نافع باشد و همچنین طلا می سرکه و طلا که سرخ بدان برشته و طلا

در روزن کرد  
 بخونی نافع

پوشش در بندگی و آنجا که بسیار سرمازده باشد ملا حظه نیک باید کرد و غذا کمتر داد و بطبع را  
 نرم داشت و ششیاف صابون و خوردن گلکند و گلنگین و طعاهای نرم و گرم و در مقام گرم کردن  
 و تمکید رنگ و زنده کردن و از بهای سرد و آب سرد و از جمیع و حرکتهای تحسب بدنی و نفسانی  
 خذر کردن اما صداع بلغمی سبب بقی آن بر رفتن بخارات بلغمی بود بدماغ علامت  
 آن گرانی سرد و چشم است و کلامانی و بسیار خفتن و نرمی و همواری صداع و اشتداد بعد  
 خوردن و استعمال سردها و ترها با لودن از مینی و بسیاری آب و مان مسیدی و غلیظ  
 بول و تفاوت و بطوری نبض و باشد که از جهت در رفتن بخار خون بدینجا کشیده باشد و در  
 چشم و روی را سبز ساخته علاج آن نضج و استفراغ بلغم بود و بحسب جنال  
 و همی و امثال آن و بخت و ششیاف صابون و آب و اشباه اینها و غرغره و عطسه آوردن و در  
 گرم کردن و بر سر طلا کردن و در گوش و بینی چکانیدن و سایر تدابیر همانست که در صداع سرد  
 گفته شده باشد که بشمارکت معده افتد و غشای و آرمش ترش شدن گواهی دهد و وقتی  
 بسی آنرا نافع آید خصوصاً که بعد طعام بلغم انگیز و آب سرد و غلبه افتاده باشد و اگر به  
 زایل نشود مسل بنزد و بسیار باشد که اواز باطل شود و آن هنگام آب گرم بسیار بر  
 باید ریخت و روغن گرم یا فلفله سیاه گوش انداختن و بجای آب غسل آب بنویسند  
 که غسل چاشنی کرده باشند دادن و طعاهای نرم و گرم از نذورات بکار و شستن اما  
 صداع سرد و آوی سبب سابق بر رفتن بخارات سوداوی بود بدماغ علامت  
 آن و سوس و کم خوابی و تیرگی چشم و رنگ و روی باشد و گرانی سرد اینجا کمتر  
 از بلغمی بود و اشتهاهای طعام بیشتر باشد و مزاج و تدبیری که گفته شد بر آن گواهی دهد  
 و از خیرهای خشکی فرا بیشتر بود علاج آن نضج و استفراغ سودا است بحسب حمر آن  
 و دهنه و لیلیجات و فوسف خیارشور و امثال آن و ترطیب دماغ و تدبیر خواب کردن  
 و سایر تدابیر که در صداع سرد و سده گفته شد مرعی باید و اما صداع خشک  
 بی مایه سبب سابق و لاحق آن از تقررات سابقه چشم علامت آن  
 خشکی بینی چشم و لمس بود و وسیل از روای و نفرت از گفتگوی کم خوابی و خیالات

و تشنگی با ناخوشی از طعم آب زیاده شدن از چیزهای خشکی فرا علاج آن تمهید دماغ بود  
 بجزیری تری فرا از هوا و غذا و اشربه و دوا و تعطیلات و غیره با دلیلهای مجرب تر است که در اختیار  
 بار و غنای نبش ضما در بدن مفید بود و حمام فائر و تمرین بهای عظیم مفید آید و طلای شیر خام  
 خور و آدامی بسنی سبکی بود و غذای چرب و نرم معتدل و شربتهای نبش و نیلوفر  
 دهند و اند و خربزه شیرین و انار شیرین نافع آید و نطوبلهای خشک کنند و طبع سبکی باشد  
 و از استفرغات و تخلیلات و تعبها خذر واجب بود اینست فی الجمله بیان علاج معده  
 ساده و مادی مفروده و علاج مرکبات هم از اینها مفهوم گردد اما صداع اعیان  
 سبب آن سبب اعیان بود و مانند گی عصبها و عضلهها و دماغ از کثرت ملا حظا و فکرا و بسیار  
 اعتمادی بر اعصاب و عضلات کردن در خواب غیره بیشتر افتد علامت آن آنست که در بر  
 در اعیان بود و از اندک ریاضت متعب و خوردن چیز گرم و خشک بیشتر شود علاج  
 آن علاج اعیان بود لیکن لحنه این علاج سبکتر بود از علاج اعیان و مالیدن رگهای گردن  
 و تذهین بغایت نافع آید و رگ خواب که در گردن است و بعضی آنرا رگ کچیه گویند گرفتن آهسته  
 چنانکه صاحب آن قدری بهوشش آهسته آهسته مالیدن و دست باز داشتن نافع بود  
 بنایت بسیار را دیدم که بدین علاج صحت یافتند فی الساعه اما صداعی که از مادی  
 غلیظ خیزد و بهجت تمدد و تفرق اتصال و باشد که کیفیت ردیه با آن باشد  
 علامت آن آنست که رگهای گردن منقبض گردد و در وقت صبح با بگیری و غلظه گردان باز جای  
 و سوزاند و چشمهای او بسیار باشد که باطنش در دوار و سرد و ضرایب و آنجا که مشارکت معده و دماغ  
 که با فوج است آغاز کند و باشد که تا قفا و حلقوم و مابین کتفین فرو آید و قصور احوال  
 معده بدان گواهی دهد و همچنین زیاده شدن از خوردن چیزهای نفیض و غلیظ علاج  
 آن نخست تنقیه معده است با طریقات و سهیل رب بلید و تنقیه دماغ بمطوخ  
 افسیتون و اسطوخودس و احتقان بدوائی محلل چون طبع با بوند و شربت و روغن چک  
 بهم میخشد و بعد از آن تقویت دماغ و تحلیل بخاران بوییدن شونیز و مرزنجوش و  
 چغندر و مشک و بخور بادیان منع بخار از دماغ بخوردن کشنیز خشک باشد که سوده

و سیب و بهی و آمرد و زعفران و سماق و طعام پر کشنیز و زیره و بشاطران و بخت  
 کث دن و در آب گرم نهادن و استحمام هر بار و بر ناست تا نمودن و روغن بادام تلخ اندر  
 گوش و بینی چکانیدن مفید بود و سفوف مقوی و حافظ الصحة و معجون مشک و آب  
 بغایت نافع بود بعد از طعام لطیف و مالیدن و خوردن چند بیدستر درین باب آیت  
 اما صداع که از ذکای حس و مانع آفتد بجهت سرعت ادراک موزی از آن  
 بان کیفیت منافیه باشد اکثر قلیل بود علامت آن منقبض شدن مریض و زیاده  
 آن مرض بود از بویهای قوی و زود دریا و ضعیف و آمدن غشیان از هر بوی ناخوش  
 و چون بی بخار غشی در صبا جهاد و در وقت تا خیر غذا از وقت بیشتر گردد و در طول الم گرم گردد  
 علاج آن استعمال غذای غلیظ بود مثل کله پاچه و هر چه و آب شنباه آن تخم حرس  
 بخوراشدن ضار کردن بخارات از خشیاشیات و آب شنباه آن حب اشفا و درین  
 آیت است و گفت اندک شراب نیلوفر و گوشت ترنج نافع است اما صداع که  
 از ضعف و مانع خمین و بجهت قبول موزی و عدم رفع آن بروجه لایق  
 علامت آن فورع اس و بلاوت بود فی الجمله در زیاده شدن در خلوصه  
 و در طول الم علاج آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود بشمولات و بخورات که در  
 دیگر صداهای کور شد اگر بروغن مقوی سر را حرب کنند و قرفل سوده بر بالای سر  
 پیش سبب باشد تقویت نیکو حاصل شود و سر غالب بخار قلب بوقی در اشتغال  
 علاج بگیرند بگرندگوسفند و قلب کنند و پیاز و کشنیز و زیره در اندک آبی بنزد خنجر  
 شود و آب کم شود و روغن گوسفند اندکی بر افکنند و به پیاز و دیگر بار با کشنیز و زیره مجید  
 آنرا سرخ کنند و در آخر اندک زعفران و مشک در افکنند و همچنان با دیک در پیش  
 نهند و جامه بر سر و بر دیک پوشانند چنانچه هوای بیرون داخل نکند و سرد یک  
 براند از نوز و چند آن کث کنند که عرق بسیار از وی برود و چند لقمه از آن بقدر اشتها بنهند  
 و هرگاه سخت بتنگ آید بردارند و هرگاه که خواهند مکر کنند و چهار انگیز گرم نهند  
 استعمال توان کرد در مکر و تقویت و مانع بوجه دیگر بتقریب موم گردد انشاء الله تعالی



اما صداع که از افراط جماع افتد بحیث حدوث یسر و یا صعود بخارات بدماغ  
از حرکت جماع وقتی که بدن پاک نباشد علامت آن وقوع سبب مذکور بود و باقی علامات  
یمنی و عیالی علاج آن دعت و آسایش و غذا با مرتب و دلك معتدل و غسل با آب سرد  
بود و علاج یمنی و عیالی و چرب کردن گردن و اندک و تحصیها عظیم نافع آید به سیه و موم و سح  
دو و غذای گرم و تیز نشاید بخار داشتن و چیزی را در حالی از فواکه و غیره همه مضرب بود و چیزی را  
فی الجسد مغزی و معتدل و میوه های مقوی جگر دلد و کرده بسیار مفید آید اما صداع  
که از خمار خمر و بحیث صعود بخارات فضلات خمر بدماغ علامت آن وجود  
بقیه آثار خمر در تن آن بود علاج آن تسکین بخار بود بخار مضرب و فواکه و غیره و تمسین طبعیت بنحو  
خشک و حامض بعد تقویت دماغ بتدبیر بروغن گل و انجا که استسکام بود و اشتها صاف  
پدید آید فزوده ای که در صداع گرم گفته شد سفید باشد و ترشیه های سیرجی که سرکه و  
سفر بود وقتی در اول مفید باشد بنهایت و در اواخر خواب و استحمام فائز ممتد و البعد  
و اما صداع که بمشارکت عضو دیگر افتد بحیث مشارکتی که آن عضو را با دماغ  
بودم آزاد نماید یا بخارات ردیه از آن بدماغ بر آید علامت آن تقدم قصور احوال عضو  
مشترک بود و اما آنچه بشرکت معده بود علامت و علاج آن فی الجمله معلوم شد در مجرای  
و آنچه بشرکت جگر بود در بجانب یمن بایل بود و آنچه بشرکت کبد سبز باشد در بجانب  
چپ بایل باشد و آنچه بشرکت گرده باشد در بقفا بایل بود و آنچه بشرکت مرقا بود  
در در حاق یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا یا این مواضع علاج آن تقویت  
دماغ بود و صلاح آن اعضا بدانچه در علاج امراض آنها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی  
اما صداع که از گرم معده و غیره افتد بحیث بر آمدن بخارات بدماغ  
بدماغ علامت آن ظهور علامات گرم بود و زیاده شدن بوقت گر سنگ و کم شدن  
بوقت سیری و بدی و پریشانی خواب و زردی سفید رنگ و اختلاف لین و سختی و بدبوی  
علاج آن تدبیر گرم بود بدانچه در مجلس مذکور کرد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جامع  
درین باب بطریق کشنری بود پیوسته فریدن کشنر خشک و سفوف و ارجنی و قند

و کشنیز خشک سوده هم نافع آید و کشنیز بسیار در طعام بخیت خوردن و هم  
 بلزک و در منه ترکی با موی سیاه و ناروان کوفت بر نشتا خوردن و حافظه  
 هم درین باب عظیم مفید بود اما صدراع که از گرم دماغ خشنود و  
 در مقدم دماغ متولد گردد و بحركات اعصاب را بر بخاند و بخارات بدنیز از آن حادث شود  
 علامت آن آمدن بوی بد بود از بینی و احساس حرکت چیزی در مقدم دماغ بود  
 خارش و گرانی در آن موضع و زیاده شدن درد در حرکات و جمع علاج این است  
 بلغم بود که ماده گرم است بعد تنقیه دماغ کردن بسعوطها و قطره مثل رسن و زیتون  
 فقط و فلفل فقط و عصیر و برگ شفتالود و طینچ تر و سکنجبین با صبر و طینچ در منه ترکی و اگر  
 نخست آب کشنیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دو آنکه ذکر کردیم بکار دارند بهتر بود  
 جهت آنکه گرم از بوی کشنیز مست شود و از دارو نتواند که نخت و تدریجاً گرمی خشکی فراموش شود  
 و آنجا که از وجع حرارتی باشد تدبیرات خشکی و سردی فراموش شود و احتمال خدرات از داخل  
 و خارج نافع بود اما بیضه خود و این سردی و کم کینوع صده بارد و فرسودگی که بعد از امر اضایقه  
 سبب آن اکثر ضعیف دماغ بود و حمل او اخلاط ریه بارده و گاهی عرض او را م دماغی نیز واقع شود  
 و این قسم خارج محبت بود علامت آن آنست که تمامی سرد را در دفر رسیده باشد  
 و بدین جهت بکلاه خود نموسوم بود و مادی سبب از حرکات و غیره زیاده گردد و از  
 روشنائی و سخن گفتن متنفر بود و تاریکی و تنهایی و بی پشت باز افتادن دوست دارد  
 و آنجا که ماده در پردامی دماغ بود در بوش هما فرو آید و آنجا که ماده در پرده بیرونی  
 مجلی قحط بود احساس آن در خارج توان کرد و پس کردن در زیاده کند علاج  
 آن تیزاب کاری است تمام سرد را بعد تراشیدن به تیزاب نیم نرم و بعد از آن بنقطه و موم  
 چرب کردن و زنجبیل نرم سائیده با قرفل در آب کاجی واریخته طلا کردن گرم گرم  
 بر تمام سرد و گرم نگاه داشتن عظیم نافع آید و تنقیه و تلئین و غذا و شربت و تنطیل و  
 که در صدراع بلغمی گفته شد جمله آنجا نافع آید و کمید و یک ریزه بغایت مفید بود و اگر  
 شیرین بعد طعام مناسب با آب سرد و هر چه سرد بود عظیم مضر باشد و نقل

بهر ای گرم مفید آید و تقویت دماغ بقدری مذکور و اشباه آن و تقویت سر و مقویات  
 واجب بود و در او مستحاطا الفصحة و حب الشفا بمرتبه تحذیر عظیم مفید بود و گفته اند  
 که خایر سر لیستن شبها نافع آید نهایت تخصیص بعد مالیدن حجر مصری و اما شقیقه  
 این در دینیم سر بود سبب این بهائست که در بیضه گفت شد لیکن اینجا ضعف  
 در یک شق بود و ماده این اکثر در عضلات صدر و پیشانی بود و از ما غلیظ و خلط گرم  
 و خلط سرد و جلافت علامت این بودن در دست و در یک شقیقه و گاه بود که  
 بنوبت باز آید و گاهی در آن بر تیره رسد که لمس نتوان عیلاج آن همچو عیلاج  
 خود بود و تخصیص اینجا که کند شده باشد در او ایل که از ماده گرم افتاده باشد و علامت  
 غلبه خون ظاهر بود درگ پیشانی درگ بینی و گوش و درنیکو بود و مخدرات داند  
 مبالغه در او غنای محلل بکار داشتن چون آب کشنیز تر با آب غلبه الشفت است  
 تنها و یا با سرکه و روغن خلط کرده و تیزاب جامع النفع بود و درین باب قبل از آن  
 نوبت آن استفراغ بسی مفید بود و بعد از آن تقویت دماغ و اگر غرض شود دل باید  
 تا علت انتشار پدید نیاید و گویند موم روغن زرا را با مالیدن چند آنکه آنکه کند  
 موضع در و پنچین خردلیات و اشباه آن از مقرحات نافع بود و بعد از تفریح  
 تدبیر مجامع واجب بود باید و التست که تدبیری که عام بود و ففع آن در جمله  
 صدایا یا شوی بود و جملات جاذب چون طبع با بوند و اکلیل و پودنه و خطمی و فطره  
 و نخاله و برگ سید و مالیدن تیزاب نرم بر سر و نیز بر کفهای پای و دست و تن  
 اطراف محکم و بعد کشدن در آب گرم نهادن و محجمه آتش بر ساقها نهادن و خواب  
 کردن و طعام خفیف و کم خوردن آب با گلاب آسجسته بمناصفه خوردن کم کم و نیم سر  
 بلکه ترک آب و اقتصار بر گلاب و نارسی و جلاب قند و گلاب تخم ریحان یا غسل  
 یا شوی آب یا هندوانه یا خربزه شیرین یا تخم بامیه و بوسیدن جندبید تر  
 و تلین طبیعت بملینات و شیان و حقه معتدل و طلا کردن چیزهای مقوی بر سر  
 خواه گرم و خواه سرد و پنچین روغنهای گرانجا که با صندل و زله باشد که انجا روغن دو

باید داشت بلکه هر چه تری فراید و کمید بی سیکو آید و ترک ترشی در اکثر صداعها اولی بود  
 بعضی مردمان باشند که چون اندک طعامی صفراوی خوردند یا فسیل گرمی فزا کردند و حتی  
 ایشان را صداع پیدای آید و چون اندک ترشی خوردند فی الحال سکین می یابد و حذر  
 از بویهای گرم و عطر چون زعفران و لیخته و قسط و حلا و اشباه اینها از افادید در اکثر  
 صداعها لازم بود و همچنین از طعامهای بخار انگیز و شطراون و درگ پشیانی نافع آید در  
 و همچنین بالیدن اعصاب عضلات کردن و دوشها و بسیار را دیدم که بهین صحت یافتند  
 با وجود صعبی صداع و دیدم شخصی را که صداعی صعب فرمن داشت و درد در میان  
 سر و نزدیک ناف و پیشتر بود و بسی اطباء علاج کردند مفید نبود حکیمی هندوی فرمود که  
 ضفیع را گرفتند و جوالی دور شکم او را سوراخ بسیار کردند و بر میان سر او تراشید  
 بستند چنانکه شکم آن بر میان او بود گذاشتند ساعتی و زرع درم کرد آنرا برداشتند  
 و دیگری را همچنین بستند چون پنج عدد بستند صحت یافت و چند جای دیگر هم آزمودیم  
 نافع بود و دیدم شخصی را که او را بسیار صداع شدی و اگر یکدور و زبته اسهال شکم  
 باز پیدا کردی چند سال چنین بود یکی فرمود که در حمام رود و زرده تخم مرغ را بر روی  
 کیسه حمام ریزد و حمام و سوراخ گوشش بر آن نهاده خواب کند و یا همچنان بدارد  
 چند آنکه گوشش او تمام آنرا جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر خسپد و زرده دیگر گوش دیگر  
 جذب کند همچنین کرد صحت یافت و در شقیقه نیز از جانب در تجربه کردیم نافع بود و دیدم  
 شخصی که درد سر عظیم داشت و در هر چند وقت او را پدید آید و در تنها نگاه داشتی بوسی  
 منظر ساختی او را و بیج طلا و نطول و دوا و غذا نافع نیامدی شخصی مجرب فرمود که دو فستیک  
 بزرگ ساختند و بر سر نهاده و شقیقه او نهادند و ناسمه محکم بر آن گردانند و بر او بستند  
 سخت ساعتی را تسکین یافت و هر گاه پدید آید همین نوع علاج کردی چند جای دیگر هم تجربه  
 پیوست و بسیار است که صداع فرمن گردد و بیج علاج او را رفع نکند الا که داغ باید کرد  
 میان سر او را بر صدغها و پل بستن که از مضرت در چشمها را حفظ کند و دیدم شخصی را  
 که صداع فرمن داشت و بیج بدستور اطباء صحت نمی یافت یکی فرمود که صبر تاب حل کرده

طلا کرد و قیلهای بدان آلا سیده در گوش نهاده و درون گوشه را نیز بدان لطوخ کرد و صحت یافت  
 و بسیار جایها از مودیم مفید بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از مدت  
 مزید العسر و حافظه الصحة و حب الشفا و جوز بوا و بلادر در ریختن تقویت مزاج نمودند این طبعیت  
 دست از ایشان باز داشت و آنچه احیاناً شدی زود در رفع شدی و چند صداع کشته صعب را  
 بعد از مدت رس بر بالای طعمهای نرم غلیظ و گرم علاج کردم و الله اعلم و مرا گاهی صداع صعب  
 افتادی بسی مراعات کردم و تحقیق یافتم لیکن تا خواب نیکو شب نکردی رفع نشد و خواب شب  
 و کم خوردن منعی بودی از جمیع عللها و آخر الامر چنان بستر شد که حدوث آن از خوردن و آشامیدن  
 در طرف شب و بسیار باریک میوه در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صوبت در  
 که بملقوم سرفرو آمده بود انگشت اندر حال پیش کردن فرو بردم و در قصبه فرو فشار دادم  
 نافع بود و کار کردم در ساعت بر طرف شد و بعد از آن به همین نوع علاج میکردم و این  
 عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع فرسین واقع شد و بهالیدن رگهای  
 گردن و گفت و دوش و حفظ از هوای سرد و دما و دست رس و ترک ترش و شیرینی صحت یافت  
 اینست فی الجمله بیان صداعها و علاج آنها و الله اعلم و فراموشی بدانند ورم گرمی که از  
 و تیز اندر غشاء دماغ افتد آنرا سرسام گویند و گاه بود که در جرم دماغ افتد  
 از چنین خلطی آنرا هم سرسام نامند و مکنون از آن موسوم بود و بشقا قلو سس و چون لازم  
 این نوع ورم دماغی است بنزدیک گفتن آنرا باسم فرانیتس که در لغت یونان عبارت  
 از نندیان موسوم ساختند و این از قبیل تسه ششی است باسم لازم دی و این دو  
 بسیار شایع است و چون سردم در لغت فرس نامس سر را گویند مطلقاً گاهی بین  
 بر جمله او را که بر دماغ می افتد اطلاق نمایند و ماده فرانیتس صفرائی بود و حاد یا محرق  
 و یا خونی یا صفرا میخشد تیز و قویق شده و این مرض را مقدمات است که جمله آنها  
 خبر دهند و اندر وقوع آن شل تپهای گرم یا خشک طبع و فراموشکاری امور غریب  
 داند و مندی بی سبب و سردی زبان و چشم و روی و استسای رگهای گردن  
 و چشم و درمیدن چشم از روشنی آفتاب و غیره و در دوسر لازم با گرانی و بنجوانی و دیدن

خوابهای شوریده رقیق بول و عدم رعاف بعد از آنها و این علت گاهی بسبب ورم نواحی سر از  
 افتد و گاهی بسبب ورم غشائی که بر تحت پوشیده است بوسیله عروق که از درزهای  
 سر بدرون آمده و آماس گرفت و گاهی بسبب ورم سینه افتد بوسیله مشارکت حجاب  
 و عضلهای سینه و گاهی بسبب انتقال ماده ذات الریه افتد و گاهی بسبب ورم معده  
 و یارحم و یا مثانه افتد بوسیله مشارکت در اعصاب این ورم گاه بود که در غشای  
 رقیق افتد و گاه بود که در غشای غلیظه افتد و گاهی در جرم و ماغ افتد و گاهی در رگها  
 از درزها سر و آمد و گاهی در غشای رقیق و جرم و ماغ هر دو و مجاورت یا انتقال و گاهی در  
 غشای جزو مقدم و ماغ افتد و گاهی در غشای جزو مقدم میانی افتد و گاهی در غشای  
 جزو آخر افتد و گاهی در غشای دو جزو افتد و گاهی در تمامی غشا افتد و این  
 جمله ورم عام بود جهت عموم حضرت آن جمیع افعال نفسانی و آنچه از غشا بحجم سر است  
 کند هم بنحایت بد بود و بیشتر از چهار روز مهلت ندهد و آنچه از چهار روز بگذرد امید  
 نجات بدید آید و آنچه انتقالی بود از سر تمام هم سخت بد بود و اکثر گانی که بسبب این  
 به آفت نفس برند و بسیار باشد که قرانیطس بیلان خون بواسیر زایل شود  
 و گاه بود که صاحب این مرض دیوانه شود و ازین علت خلاص باید و بسیار بود که قرانیطس  
 بپس غشس مبدل گردد و پیران بواسطه ضعف ازین مرض کم خلاص شوند و بحران کامل  
 این مرض بحر قی غالب یار عاف بود و مکنون مرضی هست که خداوندان بی ظهورت و علا  
 آماس و ماغ سخت متحرک و متقرار باشد چنانچه خواهد که بدیوار برجهد و صخره و دلتنگ بود  
 و تشنگی بر و غالب و نفس او تشنگ باشد و اگر آب خورد و جگر او فرو نرود و در اندازد  
 و روی زبان او سیاه شود و چشمهای او بازمانده بود و حرکتهای او سست شد  
 گیرد و قوت او بیکبار باطل شود و در حال میرد و بعضی روز نخست میزند و بعضی روز چهارم  
 گروهی اطباء آنرا از قرانیطس داشته با و دیگر میگویند تب دلیل نبودن ورم باشد  
 و شیخ گفته که همسانا علت این شیخی است یا آفتی دیگر اندر عضوی از اعضا دم زدن و  
 مشارکت باز ماغ آفت آن بد ماغ باز دهد و مرا این هر دو سخن بعید بنمایند جهت آنکه این مرض

بی آنکه عقب آن امراض افتد بهم باشد و بزعم من چنانست که ماده سسی در جرم دماغ و یا در غشای  
 آن و یا در دل و دماغ هر دو حادث میشود و از احتباس خونی و یا استحال خلطی و یا  
 خارجی موجب تقسیم و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و ملامت میکند  
 چنانچه اندر و اما و از غلبه وقوع این مرض مشاهدست و الله اعلم اما علامت مطلق  
 قرآنیست تب لازم است بی نمناکی جلد و اشتداد آن در پیشینگاه و صداع صعب  
 لازم و گرانی سر و گاهی سخن پشیمانگفتن و گاهی خاموشی بودن و دم زدن غلبه  
 و بی نظام و خواب مضطرب و در خواب نعره زدن و بدان سیدار شدن مضطرب و بکسل  
 آواز دادن و باشد که آواز شش گاهی منقطع شود و پاشد که زبانش آساید و در گزین  
 زبان رقت بول و سیاهی لون زبان بعد از زرویی قطیر بول بی اراده و انجا که بول با  
 بود امید بر نباشد و چشمهای صاحب این مرض در او ایل خشک بود و در او از یک چشم  
 و معده پدید آید و تبض در ورم جرم دماغ نوحی بود و در ورم غشای منتاری و گاه باشد که در  
 گردد و آن مقدمه غشی بود و باشد که از تشنج تشنج گردد و انجا که ورم اندر غشای خرو مقدم باشد  
 فساد و تحلیل او بیشتر بود و زیر از جابه و گاه از دیوار بر میزند و دست پیش چشم میبرد  
 برسان کسی که کس را ندیامگس گیرد و انجا که ورم اندر جزو میانین بود اندیشه های اوتیا گرد  
 و ندیان بسیار و سخن پشیمانگفتن و انجا که ورم اندر جزو موخر بود هر چه بگوید و بخوابد و تشنج  
 کند چنانچه اگر آب خوابد که خورد و خاموش کند و انجا که آساید در غشای سیرونی و عود  
 بود که از در زکام آمده اند صداعی بود که گوئی در زکامی سر یکشایند و انجا که ماده آساید  
 خون صفراوی بود در گهای سرد و منتفخ باشد و فعلهای او با خنده بود و قطرات رعات  
 گاهی ظاهر شود و مدعی باشد و حرمت غالب در رخساره و چشم او ظاهر بود لیکن اگر صفرا  
 باشد زردی در بشرة او غالب بود و حرکات او مضطرب باشد و خواب نکند و گرانی  
 کم بود اگر خلط سوخته بود که کس ملالت و خویبارد غالب بود و خواب او تشنج و خیالات  
 فاسد باشد و آنچه بمشاکت اندام دیگر افتد یکبار ناگاه پدید آید و علامت سیاری  
 اندام قبل از آن باشد و انجا که آساید غشای آساید جرم دماغ مودی شود و علامت

آنست که بیمار بهلوتواند خفتن بقفا باز افتاده خسته و کامیابی سپاسی چشم او نماید اما باشد  
 و سر بهلوتواند او طرخید و شکم او قبض شود و اختلاج اندر اندازد و باید پدید آید و آنجا که بیشتر غش باز گردد و  
 علامت آن آنست که نبض بطبی و نرم شود و سیلاب لعاب پدید آید و چشمها بدور انداخته و فرار گردد  
 دارد و چون علیل را اختلاج عقل او باریک و خنده بود کم خلاص گردد و آنجا که تشنج وقتی برنجار پدید آید  
 در ساعت هلاک گردد و آنجا که عروق متعقد متعقد گردد و یاد را فل و رمی پیچ و در پاهای پدید آید و علیل را  
 خود را در رمی باید و تقریر میکند عظیم امیدوار بود علاج آنجا که قرانطیس مشارکت عضوی باشد و رمی  
 صفراوی لازم محرقه و غیره صداع حار مطلقا چنانچه مذکور شد باید کرد و با مبالغه در جذب ماده باطل  
 و اگر تیزاب فاردی تیز بر کفهای دست و پا مریض باشد چنانچه پوسته قوی از آن بردارد و بر سر او  
 تیزاب نیم نرم مکرر مالند و بهلت دهند و تدبیر کنند بر دغنائی محلل معتدل بعد از آنکه  
 رداوع و ملعبات و آب کشنیز و اشباه آن بکار داشته باشند و ماده فی الجمله خشک  
 و با سافل مایل گردانید و بخت و غیره خفت با استفراغ حاصل کرده بغایت نافع بود  
 و سکن دی با خوش بوار دشن و بی نقش باید و در روز اول هیچ غذا نباید داد و برنجین  
 و اشال آن اقتصار باید نمود و بعد و در روز کشاکش رقیق باید داد و بعد سه روز یا چهار روز  
 کشاکش غلیظ دادن مگر آنجا که از ناخوردن آنند که ضعف میشود و طبیعت مریض گران نمی آید  
 که آن هنگام غذای خشک از کشاکش غیره پیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اعراض قوی  
 بودند بر طبیعت تر و خفت و غذا بیشتر باید و آب سخت سه در از صاحب این مرض دور  
 باید داشت و آنجا که بول کردن فراموش کند شانه او را بر دغنائی شبت نیم گرم چرب باید کرد  
 و انگشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده قرانطیس خلط محسوس بود در تشکین  
 و خشک ساختن ماده او لا تقصیر نباید کرد و بعد بملیات خشک استفراغ نمود  
 و خفته که از آلودگی پستان و غناب و نیلوفر و شاه تره و میوز و پنجه خطی  
 و ترنجبین و حلیب نر و خیاری و کشاکش و خسار می و بابونه و دروغ و غنچه  
 با دوا ساختن باشند بکار داشتن و ششانی که از ترنجبین و غنچه  
 و خطمی شیرین و شکر و انجیر و سقونی و قراقرق و زهره کا و ساخته باشند



کاسه گاهی شکم سرد آوردن باقی تدابیر بطریقی که ایستاد مرعی داشتن و آنجا که ماده خون  
 صفراوی بود و سخته مقتضی فصد قیال استوفی باید کرد و الا حجامت ساقین میان و شاکه  
 و رگ گوش و رگ پیشانی و بینی و زیر زبان زد و بعد از آن تلمین فرمودن بعد گورت  
 و در خنک ساختن ماده اعتدالی مرعی داشتن باقی تدابیر که بدان ایستاد است و بخا  
 آوردن و آنجا که اضطراب و درد عظیم بود بر تریاب کاری و غیره تسکین بگیرد و چاره بود  
 خبر آنکه مخدري مقوی بدو بخورند تا مقدار که او را از درد بخیر سازد و انگاه مجال باشد و با  
 تحلیل مشغول شوند و آنجا که مرض بشرکت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حلقه  
 باید که انچه بر سر می آید و می نهند جهت درم نخست را و عهای محض بکار دارند تا انچه  
 بخارات متوجه بود باز ایستد و مدد علت منقطع شود و بعد از آن سختی قوابض زیاده کنند  
 تا عضو قوت یابد و بعد از آن مبردات بی قوابض بکار دارند و قلیلی از خشکاش اضافه  
 کنند جهت خواب اگر ضرور باشد قلیلی بابونه جهت تعدیل آن و تحلیل فی الحلقه  
 و بعد از آن محملات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و مرتیاب خارج ازین تدابیر است  
 بهر وقت که توان بکار داشتن و بعد استفراغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم  
 شفا قلوب این فلغونی جرم دماغ بود و سبب آن احتباس خون عفن شده در غده  
 علامت آن تب گرم لازم و اضطراب صداع صعب بود چنانکه گویا در زبانی  
 کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بیرون خواسته و خفتن بیمار فی نظام  
 بود بر خلاف عادت بیشتر بقا با رخسید و باشد که بسبب مشارکت غشا کوا و تولد کند  
 و باشد که مشارکت معده فی و غشیان رنج دارد و اکثر این مرض در سیم بکشد و آنچه از آن  
 بگذرد امید خلاص ارد علاج آن همچو علاج قرا نطیس خونی است لیکن انجاد فصد مباحه  
 باید کرد و خون فاسد بسیار بیرون کردن بدفعات در روزها متعاقب و بعد از فصد  
 قیال اگر اعراض در کمتر نشود رگ پیشانی و رگ زیر زبان باید زد و اگر زیاد  
 احتیاج افتد حجامت ساقین کردن و سایر تدابیر بدستور که در رسام فهم شد  
 مرعی داشتن و الله اعلم حمزه و قویابی دماغ این بر دو مرض هم در جویان

افتند لیکن آنچه ماده درم آن صفراوی صبح بود آنرا حمزه گویند و آنچه ماده درم آن صفرا  
محرقة باشد آنرا قوبا گویند و کودکان را این مرض بسیار افتد علامت آن  
تب سخت نیز بود و صداع قوی و اندرون سرد سوزش بسیار در یابد و پوست رو اکثر  
اوقات سرد شود و جهت غلبه میل حرارت با ندر و نوباز یکبار گرم و تیز گردد و رنگ  
چشم و روی زرد باشد و دهان و زبان خشک بود و سبابت اینجا کمتر از غلغولی بود  
لیکن سایر اعراض معتبر باشد و اطفال را یا فوج و نشیند و چشمها غور کند و نبض صغیر  
گردد و بیج منماکی در بدن نباشد و اکثر این مرض در سوم ملاک کند و اگر از آن بگذرد  
خلاص شوند علاج آن علاج سسّم صفراوی بود و باز یادتی در تطیب و بستن  
اطراف و جذب اینجا پیوسته باید و کودکان را سبیده خایه مرغ بار و غن  
آسیخته و سرد کرده بر سطلاکردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن و نهادن  
متصل و همچنین طلای آب کش نیز تر و آب برگ خرفه و آب کدوی تر بار و غن گل آسخته  
و سرد کرده عظیم مفید آید و الله اعلم صبارا این دیوانگی صعبست که با قرا  
افتد پس تحقیق مرضی بود مرکب از مانیا و قرانیطس چنانکه قرانیطس مرکب است از  
ماخولیا و ورم و تب و ماده این صفراوی سوخته بود یا سودای سوخته و گاه باشد  
که اول جنون پدید آید و انگاه ورم حادث شود و متعاقب آن علامت است  
که هر چه بشنود جواب مناسب آن ندهد و فراموشش کار باشد و حرارت تب غالب  
باشد و چشمها سخی بود و بکرا بکشد و هر طرف مضطرب نگردد و بعضی را چشم  
زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی حرکت کمتر کنند و ندیان بیشتر گویند  
و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آیند و بیج نگویند چشم نکشاند و نکشند و باشد  
که خاموش زیر از جامه و گاه از دیوار کردن گیرند و بیجوابی و آشفتگی و غیره که در قرانیطس  
گفته شد جمله اینجا باشد مع الزیاد علاج آن بعینه علاج سسّم صفراوی بود و باز  
زیادتی در تطیب و جذب ماده با سافل و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مرض را  
ببند تا از اضطراب و خسته بدتر نشود و دست بعلاج او توان کردن و الله اعلم

لیث غرس آن رسمی بود بلغمی که اغلب اندر جاری روح دماغ که آن عروق و شریان است  
 بدماغ و حجب آن در آمده افتد و بسبب در جرم دماغ و غشا نیوفتد بواسطه لزجت  
 خلط و مغز و صلابت حجب و لیکن از مجاورت این درم دماغ و روح را مضرت  
 و ممکن بود که بعد از بلغم لزج را حجاب دماغ تشریب کنند متورم شوند و با از تعفن  
 بلغم حقیقی پیدا کنند و در آنها نفوذ کند و این کم افتد اما جمعی لیث غرس بر جلد این مذکور است  
 اطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم سودا بود هم بدین اسم موسوم دانستند  
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بود هم داخل بود درین اقسام و با  
 جمله اسرار سام سرد خوانند و لیث غرس در لغت یونان بسیار را گویند و تسمیه این مرض  
 بدین اسم بواسطه لازم بودن نیاست مر این ورم را همچنانچه در تسمیه قراطین  
 معلوم شد علامت این تپ زرم و لازم بود و صدای خفیف و غفودن و نفس  
 بدیری زدن و گرانی بر خواب و فراموشکاری و سبیدی بر زبان و کسلانی در حرکات  
 حتی در چشم کشادن و دهن بدم نهادن و گفتن ضروریات در جانه خواب بنشستن و رفتن عظم  
 نبض با تفاوت و یا موجی بودن و یا بطور و شبیه بودن بول ببول و خروگاه ماست که  
 بول باز گیرد و دم زدن ضعیف و بطی شود و اگر نخست سودا یا ماده آن منجمت بود و صانع  
 سخت با ندیان و ضجرت و چشمها باز کرده دارد همچو چیزی که کسی سخت در آن متخیر بود  
 و تقدم اشتیاج سر یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه فراموشکاری در خواب دیدن بار آنها  
 غالب بعد از تداوم بر طبع و خوردن چیزهای بخار انگیز و غلبه سستی و تخمه مندر بدین علت بود  
 علاج آن علاج صداع بلغمی است با رعایت اعتدال در گرمیها جهت تب و غلبه اقسام  
 بنفع ماده و استقراض بلغم بعد از آن و مناسب آن بود که اولاً رسه طلائی را دوع  
 معتدل نهند از سر که در کلاب دروغن گل آمیخته و بتدریج که میهای محلول داخل سازند از آنجی  
 در صداع سرد گفته شده و در اولاً جرم تبریز فاروقی اضافه کنند که با خاصیت دفع عظم  
 بخشد و حله نیز در اول از بنفشه اصل کوسه و نیز و آنجی و بیج مادیا و صلیب کاه و شکریه سازند و بعد از آن اصل  
 و اسفناج اضافه کنند و در او اگر متر سازند مال کرد و اصل گرفتن و اسفود و سن و فودنه و هری و انیسون

و انیسون نمک بنده می باشد به آنها و اگر از تقویت کننده ششم شغل و بوره و تربید و دنیا  
 و غار لیمون و امثال اینها بکی یاد و از اینها اولی بود و استغراق بحسب چنان و سرب و آه  
 اینها مناسب بود در جذب ماده بدستور مذکور سابقا سعی باید نمود و تیزاب کاری  
 و بعد از آن تدبیر یقروطنی و لفظ و بدین الراحة عظیم نافع باشد و مدرات دادن اکثر  
 سفید آید و بیمار را نباید گذاشت که بصورت خواب کند و اگر غنودن خواب غالب  
 او را بیدار گامانید و قطعاً نگذاشتن که غافل شو و غلبه آواز ناگوشیدن موسی از  
 خواندن و جنبانیدن و تیزاب نیز به کفهای دست و پای او مالیدن سیات سهر  
 و سهر سباتی بد آنکه سیات غنودن را گویند و سهر بیداری را و سهر یک ازین  
 دو نوع مرکب باشد از قرانطیس و لیمون غس جهت بودن ماده مرکب از بلغم و صفا  
 نه ترکیب نام مزاجی بلکه ترکیبی اخلاطی و محل این درم محل قرانطیس و لیمون بود و چنانچه  
 دانسته شد و چون صفر غالب بود علامتهای قرانطیس ظاهر تر باشد و انجا  
 نهان و چون بلغم غالب باشد علامتهای لیمون ظاهر تر بود و انجا نهان و انجا  
 بسیار و اگر بزرگ شود و غافل گردد چشم بپزند و دیگر چشم فراز کند تمام بطریق نسبت چنانچه  
 گاهی بلغم طغیان کند و افعال سبات سهری ظاهر تر شود و گاهی صفر طغیان کند  
 و افعال سهر سباتی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقاً باز گرفتن بول و برار سخت باشد  
 و سرفه خشک در سهر سباتی زود بکشد و چیزی ببلو اندامان و بخلق ناشدن و از خوردن  
 از سینی بیرون آمدن در جمله عظیم بد باشد و در سبات سهر گاه قبله بخار از پی  
 متبجح و رنگ رصاصی بود و در سهر سبات گاه بود که از جهت غلبه در دو سهو  
 صاحب آن هر ساعت بر چند و بر خود بول کند بی اختیار و نبض صاحب سبات  
 و سهر از نبض صاحب لیمون قوی تر و از نبض صاحب قرانطیس ضعیف تر باشد  
 علاج این مرض مطلقاً منتهی بود میان علاج قرانطیس و لیمون و گاه بود که  
 که یک فاشق تیزاب بدر با چهار برابر آب آمیخته دادن عظیم نافع آمد و انچه اعلم  
 حقیق که از ارغونیت گویند نقصانی بود که در فکرافه چنانچه تدبیر اعمال ضروری بود

انرا صلاح نتواند کرد بطریق که قبل از آن اورا میسر بوده سبب این سوء المزاج  
 بارد که بر طبق وسط استولی گردد یا سوء المزاجی بود یا بسبب سوء المزاجی بود سرد و خشک  
 که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف کند و حق اصلی را بیل  
 علاج بریل مزاج دماغ بود در سافج و در مادی تنقیه دماغ و بدن بود و تعدیل مزاج بدن  
 به تقلیل و تطهیر غذا و تقویت محل تبدیلیات با دمان مقوی و طلا و ضمادها و بطولها  
 و شموها و غیره و در جلد و پوست ملایم قوی که از روغن بلادر با چهار برابر روغن کنجد  
 و موم سفید بمقدار کفایت ساخته باشند و طلا و بدن را راحت نافع بود و در دست  
 خوردن بلادر و حلوائی آن در اطفال بسی مفید باشد و خوردن غذا که در آن در آن  
 و مصطک و کندر و زعفران مشک و عنبر و زیره و زنجبیل بود و قرص عود و عنبر و مشک  
 و زنجبیل با شکر و محلات نافع باشد و رس زنجبیل در بینی و میدان یادرون  
 بینی مالیدن نافع بود و عادت فکرهای دقیق بقوانین حکم درست و گفت و شنود را در  
 مستقول در معاملات نیکو بود و الله اعلم شیان این نقصان قوت ذکر صور معانی بود  
 و سبب این علاج در اغلب احوال بحسب سبب و علاج حق بود اما محل مختلف باشد و گاه بود  
 که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در جز و موخر دماغ و آن هنگام علاج خفیفی بود از  
 شکر و فرق میان سافج و مادی میان همچنین از حق بعلماء افزاید تا بسبب سابقه و غیره  
 آسان بود و الله اعلم مالمیو کیا این تفسیر کما بنا و فکر باشد از مجرای طبیعی به  
 و خوف بموقع بحسب سوء المزاج سوداوی که از داخل مکر و منظم روح نفسانی بود و بدن  
 سبب روح نفسانی که جوهر شرف و نورانی است از که درت و ظلمت حاصله جوهر خود شرف  
 و گریزان متوحش و ترسان باشد چنانچه از ادراک ظلمت خارجی و این سوء المزاج سافج بود  
 یا مادی و ماده آن یا نفس دماغ یا در تمام بدن یا بشرکت عضوی از اعضا اما آنچه در  
 نفس دماغ حادث شود چنان بود که سودای طبیعی غالب یا غیر طبیعی جمع گردد و مغز آنرا  
 فراخورد و آن کیفیت دماغ و روحی را که در بطون و یست مکر و شوش دارد و سبب  
 حدوث طبیعی گاه باشد که حرارت دماغ بود یا حرارت دل یا سردی و تا بدان جهت سودا غیر طبیعی

در دماغ خونی که در بعضی مجاری دماغ بود و تحیل تغییر طبعی بتکاثف و غیره بی احتراق غالب  
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محترق باشد آنرا مایخی لیا گویند بواسطه آنکه اعراض آن از مایخی لیا زیاده باشد  
 چنانچه پسترم معلوم گردد انشاء الله تعالی و بدترین اصناف مایخی لیا این بود که بجهت تحکام  
 ماده در عضوی ریش و بسیار بود که این صنف از انتقال صرع افتد و آنچه ماده آن اندر تمام بدن  
 باشد چنان بود که بسبب سود المزاج کبد یا سپرز یا تدا بیر سود انگیز یا جس استفرغات  
 سودای معتاده سودای غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن بدماغ متصاع  
 گردد و روح نفسانی را مشوش و مکرر دارد و این اشرا صناف بود و خصوصاً که از درد  
 خون و کثیف آن افتاده باشد و آنچه بسبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فضول غذا  
 و بخار معا در مرق که عضلات شکم متراکم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت جگر  
 و امعا و یا سده سوختگی فی الجمله سید کند و تحیل بسود گردد و بخاری نظیم از آن بدماغ میرسد  
 و این مایخی لیا یی مراقی و مایخی لیا نافیه و نفخه مراقیه نامند جهت غلبه نفخه درین صنف اما سود المزاج  
 سافج یا اندر دماغ بود و فقط و یا اندر تمام بدن اما آنچه در نفس دماغ بود چنان باشد که آنچه  
 رطوبت غذا رسد بطبع سود آورد و مزاج روح روشن بظلمت و کدر و رت تحیل سازد  
 و سبب این اغلب سود المزاج سودای بود که در دل پدید آید بواسطه اتصالی که روح حیوانی  
 با روح نفسانی هست بواسطه آن مزاج دماغ را تحیل بطبع سود اگر داند و گاه بود که بسبب  
 باشد از اسباب سردی و خشکی فرا لیکن هیچ سببی درین مضرب مشارکت دل نداشت  
 و آنچه در تمام بدن بود هم اغلب بسبب تقدم سود المزاج دل افتد و یا مشارکت آن بدانه  
 سبب قوی مایخی لیا غم مفروط و یا خوف مفروط بود جهت بودن این دو عرض موجب دل  
 عظیم در احوال دل و دماغ و روح اینها و بسیار باشد که در م معده و رحم و ماسار و قوا و سپرز  
 و باب الکبد و مراق و غیره سبب مایخی لیا شوند بجهت جس احتراق اخلاط و صعود بخار  
 اتانها و بر فاعلها مرتفع شود و گاه باشد که اقتباس طبع و حیض و خون کبد بسیار  
 سبب شوند و بکشادن آنها نیز مرتفع شود و مرد می رسیده که دل و جگر ایشان گرم و دماغ  
 ایشان تر بود و تخصیص دم الشغ و آنان که سبک زبان خشک اندام باشند و چشمها ایشان

متحرک بود و سیاه و پیوسته بلکه با هم میزنند و با یکدیگر هم میفشارند و موسی ایشان بسیار سیاه و غلیظ  
 و بر تن سخت سرخ و یا گندمگون بسببی مایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لپها سطر دارند و رگهای  
 کشاده استعدادین ض باشند و همچنین آنها که بسیار فکرهای دقیق کنند و پشت در سنگی و سنگی  
 کشند و خشکی فراخورند و مردان را بیشتر از زنان افتد و از کینا را بیشتر از بلیا افتد و کهلها را و سر  
 بیشتر از جوانان افتد و در فصل خریف و صیف بیشتر افتد بلکه جهت مناسبت طبیعت و قدرت  
 بهار جهت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که میجان آن باد و ابر پدید می آید و این در  
 بامرضی که چیز اسافل افتد چون اسیر و دال الفیل و دوالی بسیار منتقل گردد و مرتفع شود و گاه  
 بصبح منتقل گردد و دیدیم که بفالچ و جذام نیز منتقل شد و علامت ابتدای حدوث آن آنست  
 که بعد وقوع استعدادات مذکوره و یا سببی دیگر از آنجمله فی الجمله سیدین شد سهری زیاده می باشد  
 و ملاکهای تقریب و سیاق اللسان غالب و غصه که می موقع و قبض شکم فرون از عادت و اوار در  
 بی محل و بهر اسیدین از اندک خیر یا سخت از تاریکی نفرت کردن متحذر بودن بسیار بفرق  
 و بر راه افتادن چشم غالب و نیک آگاه شدن از حکایتی که گویند با او دران صحن و سخن و مانع و  
 بینی و چشم و اطراف و آسایش و صفای فتن از خوردن ترهها و خشکیهای سر و کرده و ترهها و از اند  
 شکم و تنگ آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب تاریکیها و دود و بسیار دیدن و با خود  
 ناگاه بلند سخن گفتن بدی هم و سوزش فم معده و قی بودن ترش و ترش طعم و سوزش گرمی  
 میان سر و گاه بخارات بس در روی برآید چنانچه پندار که از خود او برفت لب زبان و گشتان  
 بی تقریبی ظاهر جزای تیره و سیاه و پیوسته همچو دود و خطوط و بخارات تنور و زمین در پیش چشم گاه  
 نمودن چنانکه نیک احساس چیزی دیگر نتواند و گاهی بخاری در سر و دست و روی او  
 حرکت کردن شبیه حرکت مورچه و غلبه خیال یافتن کنج و قسمت و خرج آن و گرفتن سلطنت  
 و ساختن گیمیا و خرج آن و بسیاری سبیل حرکات مضحک از دوا و تنه بودن در گورستان  
 و کوهها و غلبه خوف و از قصد در راه افتادن خانه و درخت و شباه آن و علامت  
 استحکام آن آنست که اکثر اینها غلبه کند و سخنان نامربوط گوید و کارها ببقاعه کند  
 و حقد و بجاچ او بسیار شود و همواره اندیشههای بد و قصد نکند بی جهت و گریزان و در

و ممکن باشد و دایم بدارد که کسی قصد میکند و زود از چیزهای اندک برنجند و سخت برنجند و در آن زمان بماند و دایم بر خود گمان زود مردن بردوشش بدون غلبه کند و صنعت عظیم از جمیع اندکی است  
 و محتاج اعضا و آواز گوشش سر که آنرا طنین در می گویند در آنجا دارد و دوازده جفت  
 حامض بسیار باشد و چیزهای سیاه پیش چشم میدوید و همچو کس و از امر و نهی کسی سخت  
 گریزان باشد و بدرد و خلط گیرد و استعجال در امری که صبری طلبد و صبر و کمالی در  
 که تجسس میخواهد میکند و دایم در آرزوی آنچه مقدور او نیست می باشد و گاهی تجارت  
 چنان بد و بر نمی آید که چشمهای او خیره می شود و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک شخص را  
 دوسری بیند و گاهی نمی بیند و لحظه هر چه میخواهد فراموش میکند و بعد از آن دست و پا  
 و بعضی اعضا روی و غیره در خواب رود و چشم او بکشد و لحظه دیگر را آن نیز بهتر شود  
 و اکثر ترس از چیزهای که هیچ وجهی ندارد در غالب شود چون افتادن آسمان  
 و شباه آن و در محلهای جنباک و در کارهای هولناک جرات نایم می شود و گاهی حیوانات  
 با مردم در نظر او متمثل شوند تا بوجه و بالایشان حکایت غضب و جدل کند و با کسی  
 و خوشحال بود و سخنان بترتیب گوید و تدبیر صواب کند و اکثر آن است که با خول و پرگار  
 که قبل از آن مشغول می بوده بعد از مرض همان بر تصور او غالب باشد و از آن گوید و باشد که خود  
 از آن تصور کند چنانچه مرغ فرودش در آگاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و گویند که  
 خود را گوزنه و اند و از دیوار سبک جدا کند و شباه اینها و اینها را که اندک تیزی می باشد و از سواد  
 گاهی واقف بر هر که گمان طبابت بر نواز و علاج پرسند بزاری و چون مقرر کنند و گاه باشد که  
 سخنها و اخبار پنهان و احوال آئینده شنوند بی آنکه از مردم کسی گوید یا داند و بگویند آنرا بر این  
 و درین علامات مذکوره اشخاص متفاوت اند بعضی هستند که بسیار مرض برایشان است و اینها  
 و خود آنرا هیچ در نمی یابند و عمری طویل بآنها میگذرانند و سوء المزاج متفق بحجت این حال  
 جمعی این را نامیده اند و در اکثر این مرض از قسم سوء المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده غنی بود  
 غم و ترس کمتر باشد و امور مضحک خواهد و رنگ او سخت تیره نباشد و بسرخی زرد آنجا که  
 صفرای ما داشته تشنگی و سردی و زردی روی قلعنی و آن اکثر اوقات بدان باشد و بود و آنجا که



ماده بلغمی بود کسالت و آسستگی و کم سختی غالب بود و خواب بیشتر آید و رنگ دی سپید تر  
 مکی بودی مایل بود و آنجا که سودای محض بود خفت و فکر و خمول و آسباده آن بردن  
 و رنگ او گرفته باشد و آنچه بشکست تمام بدن افتد بسبب حدت سودای عام از تداوم  
 جگر یا سپر یا دیجس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا جمود اخلاط از بردی خارجی اثر  
 آن بدان انتهائ نمایند و آنچه بشکست مراق بودی و رمی جشای حامض و دوار طمیدن و اختلاج  
 روی و برآیدن بخار یا چنانچه پندار که سست می شود و متمثل شدن صفرا و ضعف و  
 سحره قوا و شکم و تمدد اندک در مراق از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت ورمی بود علا  
 ورم بدان گواهی دهد و آنچه از پی حمایت افتد مزاج و حال تب بدان مشعر باشد و این کم بسند  
 گذرد علاج آنجا که سودا مزاج سافج باشد تدبیر کلی تبدیل مزاج بود بمبالغه و دوام و در سر  
 بخوردن غذا و شربتها و میوه های تری و فرا و سفوحات سرد یا معتدل و شراب فمروج  
 و بنقل نمودن به هوای سرد یا تر گرمی مایل و بالجملة خدر کردن از هر چه خشکی فزاید و مداومت  
 نمودن بر آنچه تری فزاید چنانچه در ابواب سابقه مبین است و اندرین علاج تعجیل توان کرد  
 و نه تعافل بلکه اصلاح دایمی متصل و تدبیری باید کرد و در فربه کردن بدن مریض کوشید  
 و شغل های فرج آورد و کشت و تفجج شکار و مواضع خرم و گلزارها و سبزه ها و صورت های  
 مطبوع و سماع اخافی ملایم و ترنات نیکو و دیدار اعزه و اکرام و انعام جمله دوائی مریض  
 بود و از بشارت ها و خوش آمد ها ماخل بسیار متاثر گردد و دفع بلغم یابد و همواره سر  
 و کف های پای را چرب داشتن بر و غن بنفشه بادام یا نیلوفر بادام یا رغن کدو و بسی  
 و اگر دایما در قی از دونه تازه برکت یا بهابسته دارد و عظیم نافع بود و بسی مجرب است و آنجا که  
 ماده باشد باین تدابیر تنقیه معتدل و زود زد و باید کرد بملینات خنک و مسهل های  
 سریع الحركه سبک و فصد صافن گاهی که دم غالب بود و یا سودا در عروق همین شش شده  
 عظیم نفع بخشد و همچنین فصد با سلیق اگر در احشا آفتی هم باشد و همچنین هم فصد  
 و عرق پیشانی اگر ماده در دماغ فقط بود و تیزاب کاری و بعد از آن تدبیر هم بقا  
 نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش فاسد میشود قی بعد طعام در هر سه روز یک نوبت

بحقیقت سودا بسیار نیکو آید و مداومت کلفت و قرص عود عظیم مفید بود بر سر طعام  
 و همچنین میوه های شیرین در میان دو طعام صبح و شام جهت منع حرکت بخار و تخلیط روح  
 نفسانی تا ادرک ظلمت خود بسیار کند و تفقیر سده و خواب آوردن مداومت نمودن  
 یا حافظ الصحة مناسب بود بر تبه تخدیر و شبها بوقت خواب یا بر بالای طعام آخر و زرا  
 و جهت اصلاح عفو و تبدیل مزاج مداومت زرنج و یا مهارس و یا کسی صافی تخصیص انجام  
 ضحمت و در وسعه باشد عظیم موثر افتد و ملازمت حمام فاتر بی غلبه کث و بی ضرورت  
 جنابت بسی مفید بود بر سیکر و در مراقی با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهای که فحش را  
 بشکند مثل زیره و دارچینی و مصطکی و قرفل و زنجبیل اندر طعام ایشان باید افکند  
 و اصلاح حال جگر کردن و مقویات انجمن در امراض جگر همین است و همچنین تقویت دل  
 نمودن بغایت در بر تبه سیر و بر ارق طلا و ضما و محمل نفخ و مانع تولید آن دن انچه در ادرام سر مذکور شد  
 و آنچه در سر کف خیسانده و بدست مالیده باندک دغن گل طلا مفید آید از مویست و همچنین عصاره کشته و کل  
 سودا باندک پودر طلا کردن بر وجه درگرا خاکست داشتن و همچنین طلا جود دارد در آب شیر تر و کلات سر که در اگر  
 مداومت مالیدن تیزاب نرم و تدریج بدین در و نمایند تدبیری کامل بود و چون  
 فساد در ارق غالب باشد داغ سوختن بر جانب راست مفید آید و کبر سر که چای  
 و کنجبین غصلی قند کم ترشی و کنجبین شربت و نیاری جمله درین قسم و انچه از دست  
 سیر زافت نافع بود گاهی خوردن و انچه که توری در ارق باشد طلا های مذکور و حجامت  
 نافع بود و به تیزاب تحلیل آن انفع بود و در جمله شرابها و غذاها و میوه های سرد و تر  
 دادن و در هوای چنین بودن بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبت که ضد سبب  
 که سبب کلی آنست نیز مانع تولید باد و بخار است و تسخیل بسودا نمی شود قطعا و  
 سایر بخار آنست نبنا بر اینست که ماخول و مطلق سودا از چنین خوردنها تازه و کشاده  
 میشوند و تسلی می یابند و لختی با هوش می آیند و از خندان عکس و انچه که سبب درم  
 و در حمه یا غیر آن آماسی و اشباه آن بود علاج آن امراض کافی بود و آن خارج بحث باشد  
 و همچنین موروئی که ان خود علاج پذیر نیست ازین بحث بیرون بود و ماخول حقیقی را گاهی

جاع کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی بخارات که در  
 گشن طبع بر غوب و فراشوش کردن مرض و تسکین حرارت بخار کرم و سوبت  
 لیکن باید که فراط نکند که مبین غلبه آورده باشد خواست غلبت کم نکند که تعب عظیم و کراهیت حاصل شود در مرض افزاید باغیچ  
 نکند که بدل یا متخلل و پدید آید و مام غوب زود ماده منی حاصل گردد و زود ضعیف نشود  
 و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند جهت آنکه بر خلوص معده و بدن پس حرکت بخار غلب  
 شود و بر پری معده و تری بدن این وحشتها نباشد و رطوبات و بعضی مجاریها  
 و مکن که در پاها و جوی پدید آید و ماده از دماغ بدینجا متوجه گردد و یا انتقالی افتد  
 و ماؤن بود عضوی سفلی بهتر از ماخل دبی تمیز بودن و خواب هم بعد از خوردن آنها  
 و خشکیها و سیری بنایت مناسب آید جهت بر رفتن بخارات ترید باغ و پختن  
 و لک و حرکت مختل و پاها فرو و آویخته نشستن جهت جذب ماده و در گریه آب  
 غسل کردن و سرآب سرد فرو بردن اندر سایه یا در وقت کمی حرور و اگر روزها  
 مفید باشد و پیش سر و سینه و کفهای دست و پای را خشک داشتن نافع آید  
 و همچنین کرم و نرم داشتن پشت و پس سر سبب اعصاب را و بر کفهای دست و  
 اگر شبها خواب کشنده سرشته نهادن مفید بود و اگر گاهی بر سر نیز نیندند  
 نسکو بود و خدکس را و دیدم که بخار بسیار با ایشان بر می آید یکی فرمود که عصب  
 و عضلهها بغل ایشان را سخت میمالیدند بدن مداومت آن حال بنایت کم شد  
 بنحایت آن نه بطبیعت و چندین را دیدم که سنگبک بچته که آنرا بعضی موشنگ گویند  
 بدستور با قلا چند ثوبت خورند و این بخار از ایشان کم شد بنحایت نه بطبیعت  
 مجربست و باید دانست که هر چه در آن قبض و عفو صفت و درشتی باشد درین مرض  
 مضر بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا خشن و خشکی مایل باشد و از دیادیا  
 هر چه نیک کرم بفضل و سودا بفضل دیامرضی بود هم بد شد جهت ضعف دماغ و دل  
 و جگر و معده ماخل و همچنین هر چه در آن طبعی غالب بود مضر باشد و ضد اینها  
 مفید باشد حکامی هستند در علاج مطلق سودا از خوردن هر چه در آن سیاهیست

منع کنند که آنها با لیا صیه مد علت شود و در سور المزاج ثابت این مضمون بر تمام طبع نباید کرد  
 و گوشتش در تقلیل و منع از دیوان باید نمود **نا فعه** خود آب گوشت مرغ فربه  
 شور با برنج گوشت طفلی فربه رشته گوشت بزه و مرغ قلیه برنج چرب و گوشت پلا و جرب  
 بروغن بادام یا مسکه تازه یا دنبه و فلفل و فلفل یا غسل بروغن بنفشه بادام و گلاب  
 و مغز پسته و خشخاشش و مری بروغن بادام و خشخاشش و مغز پسته و بنفشه تازه با غسل یا  
 شربت سیب یا شربت به یا خرمای صیانیده و قیاق تازه با اینها و شیر و قند و روغن  
 ریخت یا نان میدۀ تازه با گوشت فربه و نازک و ماست شیرین گاوی و کله و پاچه و تریه  
 آن و مغز کله با قند و روغن شیرین و مصلح مرغ و گوشتی که گندنا و کشنیر سبز و کاهو  
 مسامدی در آن باشد و هر سیه گوشت گوسفند یا مرغ و حلیم کشک جو گوشت فربه اندک  
 شویت و آردنی که فائق آن از ابکامه و غسل یا قند و مغز بادام سائیده باشد بشرط آنکه  
 کم فهم شود و صفتی در مزاج بود و یا فائق آن از ناروان و مغز بادام و سوز سرخ با  
 و ترشی یا اگر صفتی دومی و آخر قوی و از ازارها و سبزه و جوبات که در بعضی از این طعمه کنند مزه  
 و کشنیر تر یا خشک و کاهو و پیاز و چغندر و کدو و خیار و بادرنگ و فلفل و کاهانک که نوب  
 و سلمه و شلغم و زردک و برنج و خبازی و تره بیاید کرد **شربت** **نا فعه** شربت سیب  
 و فواصیا و نارغذ و صندل با عرق کاسنی و عرق بید و عرق گاو زبان و عرق کاسنی  
 و مربای اینها و قند و نبات یا اینها و تخم اسپغول یا ریحان و قرص عنبر و عود و مصطکی و  
 و شهاب و مزوج و افشله از سنگنجین قندی یا اندک نفعاع سبز و دوسقادر آن کشنیر  
 سبز کوفته و آب بمقدار کرده یا از آلوی نخته یا اینها و یا از ابکامه و قند و یا از خوره  
 حلواهای مفید ریحان و کدو و ترنج اندر شربت قند پرورده و ریحالی هند دانه و ریحالی  
 خیار و ریحالی خرفه و ریحالی کشنده زرد آلوی شیرین و حلوائی ترنجبین بادامی و حلوائی بنفشه  
 لوزی و حلوائی سپید مغز بادام بادام شیرین مفید و خرفه بریان و قند و قطالین و نبات  
 و دوشاب سفید میوه های مناسب خربزه شیرین انگور شیرین انجیر سیب شیرین و امرو و  
 نار شیرین و میخوش معتدل یا مخلوط با شیرین و گلاب ده زرد آلوی شیرین قوت بیدانه شیرین یا

سوزی شیری کبکس نیک پخته بادام فندق پسته خرما خیار بادامک هندوانه شیرین  
 کلاب زده ملینات و مسهللات لایق آب پنیر فلوکس خیار شیرین در مطبوخ  
 خاک شیر خشک و ترنجبین یا سنگاکی جهت صفراوی در نقوع فواکه حب چمال حب  
 هری حب سنگ سیلانی جله در مطبوخ افیتون حل کرده تیزاب فاروقی با جبار ابر  
 و الله علم عشق نوعی بود از مالخولیا و آن اکثر عزبان نوجوان و بیکاران را افت تحت  
 بسیاری قوت شهوت و حرکت منی در بدن ایشان و مجوس و متعفن شدن آن در مجاری  
 و صعود بخارات بدان باغ خصوصاً که غلبه فکر معشوق و اندیشه و خیال جذب او بخار شیر  
 مینماید و در احراق و تبسج می افزاید علامت این عجز و خشکی چشمها بود یا غلبه کربیه و بی رویا  
 از جهات ضروری و تهیج پلکهای چشم و بخوابی و لاغر شدن بی جهتی ظاهر و در نفس زدن  
 و بر کشیدن آه هر ساعت بی اختیار و بی ترتیب و بی نظامی شمایلی نیست زردی لون شیر  
 و میل خلوت و زغمه و ترنم و شنیدن ابیات پر درد عاشقانه و مضطرب شدن از آن و بلبلو  
 و التفاضل نبض کم خوردن بی اشتها بودن و بی تشنگی بودن و یا تشنگی غلبه کند  
 و عرض مالخولیا ظاهر گردد و یا تشنگی که احراق ماده شود و اعراض جنون پدید آید علاج  
 اولاً وصال معشوق بود و اگر زنی باشد و در نکاح آورده تمام بصلاح آید تخصیص بعد میسر  
 و اگر بخلاف این بود مجرب و صاحب حکم بسیار دیدن او نافع بود و مراعات غذا و غیره بسیار  
 که در مالخولیا نیکو گذشت و اگر مصاحبت نیز میسر نباشد تدریجاً شکر ساختن او کند معشوق  
 چنانچه عجزان و پیران را بر انگیزند تا خبث او نزد او میگویند و بدگری او را راغب میسازند و یکی را که  
 ممکن التزوین باشد بر آورند و بد و مینمایند و میگزینانند چنانکه بر حریص و دازان خیال هر دو  
 از نگاه آنرا با او تزویج کنند تا دفع ماده منی عفن واقع شود و بعد از تطیب باغ و اصلاح بوی  
 و با بجمه اگر میسر شود او را مجامعت مطبوعی فرمودن و بیکارهای مرغوب و لعبها و شکار و امان  
 و صحبت مردم مهربان و دوستان دیگر و طر فامشغول داشتن بزودی علاج پذیرد و اگر بدینها  
 نشود چاره نباشد جز آنکه مدتی او را بمسکرات و مخدرات غافل دارند شاید که تفادتی کند از نگاه  
 علاج بدستور مالخولیا کند و الله اعلم جنون دیوانگی چهار نوع بود و صیاد و قطرب و انبیا و دوا رب

اما حساب را معلوم شد اما قطر نوعی از مایخی است که از خلط خسته افتد تخصیص او حرکات صاحب آن چون حرکت  
قطر باشد و آن جانور سیت سیاه همچو کسی جمعی از آن پیوسته بر کوبشسته به طرف در حرکت آید  
بدین جهت بدان موسوم شده و این چنان بود که از غایت خوف و وحشت هیچ جای  
قرار نگیرد و هرگز ایستد از فرار کند و به طرفت گریزد و نداند که گمارد و در شب بیشتر حرکت کند و در  
گریزد و نداند که گمارد و اما مانیا بلغت پوزان چون سبی را کوبند و صاحب آن را چون غوی و دان باشد  
در مضرت مردم و حیوانات دنگاه کردن او هم بنگاه کردن هیچ مانده بدین جهت بدان موسوم شده  
و سبب آن صرف سودای سوخته بود و سودائی بود که از صفای سوخته حاصل شده اند  
و مانع جایی کرده و اما دار الکلب یعنی درد سکن صاحب آن چون گاهی غضب کند و گاهی  
لذات نماید همچو سگ بدین جهت بدان موسوم شده و سبب آن سودای سوخته بود  
از خون که اندر دماغ جایی کرده و مایخی است که گاهی مقدور خون بود و بسیاری که بوسه یا گرمی دماغ  
و سرخی که در قهقهه مستل بودن از خون و بجهت پیوسته شدن خون در پستان زنان مندرج  
بعد و ثمانیا و دار الکلب علامات اندر قطرب نفرت و وحشت از خلق بسیار بود و موجب  
حرکت و بیقراری مذکور مقارن خراها و خلوت طلبد و بر پاهای او گاهی بود اسطه بسیار افتاد  
و بر خار و چوب سنگ زدن و غیر آن ریشه پیدا آید و مندرج نشود از جهت رداست  
اخلاطها چشم و بینی او خشک بود و در مانیا بجهت حدت و رداست خلط اضطراب و بدخو  
و کینه بسیار گفتن و غضب و قبح و شغب غالب باشد و در دار الکلب حدت و بدخو  
بدان مرتبه نباشد و گاهی آرام گیرد و اندک خنده کند و لطیفه گوید و حرکتی مضحک کند  
علاج جمله علاج مایخی بود با مبالغه در تبرید و تطیب و اولی آن بود که مریض را مقید سازند  
و بنزد و تحریف کنند تا لطمه شکن باید و در علاج فرمان بردار هر روز بعد طعام بر کفهای پای  
چوب بسیار زنند و سر او چوب کنند نیکو بود و تخم خجرات نافع آید و گفت اندک اگر نیم دریم  
افشون بد و بخوراند ممکن بود که در روز بصلح آید و اگر نشود مکرر سازند و تا بیکدم توان داد  
و اگر بعد از آن که سر او را درغن مالیده اند تا سیمه قدری بر سر او زنند هم نیکو بود  
و در قطرب و غیره میان سرداغ کردن نافع بود و دیدم شخصی را که دار الکلب مانیا داشت

در اول بهار پیدا کردی و در تابستان غلبه کردی و در فایز بحال خود آمدی بی علاجی مقرر شد  
 سال برین حال بود چون سپری بنیاد کرد و در ترازان خلاص میشد و دیر تر پدید می آمد و کثیر طبع  
 میکرد و چنان شد که گاهی سالی بود که مجنون نمی شد و دیگری را همین مرض همین وقت  
 آمدی و قبل از ظهور نوبت هفته سرد و در کردی شخصی فرمود که قبل از ظهور کوب  
 میان سرد را داغ نهاد آن نوبت سبک گذشت حضرت فرمود که چون آخر فایز خود  
 در سهر هفته دوازده حب خروغ پاک کرده مقشر بلع کن هر شب روغن آنرا گرم کرده بر  
 تمام سر میمال و خواب بکن تا بهار و چنین میکرد و همین جمع مذکور بر طرف شد و بهار جنون نماند  
 و تا آن مداومت میکرد و صحیح بود سبب خواب طبیعی و کران و دراز باشد که صبا <sup>آن</sup>  
 بد شعاری بیدار کرد و چون بزور بیدار گشت فی الحال دیگر بخواب رود و بیدار شدن او  
 بخواب آلود ماند سبب آن با فراط تحلل روح بود بجهت تعب مرضی و بار بار صحت  
 و یا الهی که برای استراحت مایقی روح در درون جمع شود تا بدل رسد و یا بسته شدن  
 سالک روح و مانعی از رسیدن صدمه و غریبه بعضیات صلیح تا نفوذ آن بخارج جهت  
 ادراکات موقوف ماند و یا رسیدن سرمانی از خارج که عصبها را خدر کند و گذر روح در آن  
 موقوف ماند و در داخل جمع آید و یا رسیدن رطوبتی از خارج که اعصاب را مسترحی سازد  
 و برهم نشاند و گذر روح اندران دشوار شود و یا وقوع خدری که روح را غلیظ سازد و از  
 نفوذ بخارج و ادراک مانع آید و یا فتور قوت نیت بجهت اضطراب طبیعت از تعب ادراکات  
 و میل بیدار و یا از استیلا ی ماده سمی و یا سمی و یا حصول برودت و یا رطوبت فرا جی مانع  
 آمدن از نفوذ روح بخارج همچو برودت و رطوبت خارجی خواه سافج بود و خواه مادی و اندک  
 مادی از بر و سودا و تری بلغم افند و شناختن وقوع آن از هر سببی از این اسباب کوفه  
 بقدم آن سبب و یا بعلامات آن سبب چنانچه در کتاب مبیین است آسان بود  
 و فرق میان سبوت و سکوت نخست ظاهر بدان کنند که سکوت را نتوان آگاهانند  
 و نهانیدن بخلاف سبوت و سکته ناگاه افند و سبب بتدریج سکوت را  
 و هم زدن دشوار و یا خرخره بود و سکته سبوت بسکته خواب کرده ماند و سکته سکوت

همچو مجنون و بخت و سودا مایل بود و میان سبوت و غشی بدان گشتند که غشی را نیز نتوان گشت  
 و نهائیک و غشی اغلب یکبار افتد و سخته او بزودی گراید و میان سبوت و غشی که در آن گشت  
 که آگاهانند و نهائیک او بعید شد ممکن کرد و سخته او بزودی و تیرگی گراید و علت  
 قرب موت سبوت آن بود که اگر آگاه گشتند آگاه نشود و سیاهی چشم او بالا سیل گشت تمام  
 و تنفس کم شود علاج آنجا که سبب افراط تخلل بود بشمارک در سائیدن بدل و تخلل  
 اصلاح باید کرد و او را آگاهانند متصل چنانچه در غش گفته شد و تقویت و مانع نمود  
 و آنجا که سبب صدمه و ضربه بود او را گوشت آزار بر طرف باید ساختن آنجا که آگاهانند  
 و آنجا که سبب سرما و تری خارجی بود بجمادات گرم و خشک گشته اصلاح باید خست  
 و آنجا که سبب وقوع مخدر و سم و اشیاء آن بود و علاج بدستوری که در گلشن مبین است  
 کردن و آنجا که سبب بر مزاج بود علاج صداع سرد مناسب باشد و آنجا که سبب  
 رطوبت مزاج بود علاج لیشر غش مفید آید و گفته اند که سهو و سرکه و عصا و موره مانع بود  
 و آگاه سازد و در باز آوردن قوت فاو هر حیوانی آتی است و در آگاهانند تیزاب کف  
 دست و پای و بر سر مالیدن و رسن در بینی کردن غلام روحی پانزده ساله داشتند او را  
 پیچیده شد و بعد روز دیگر سبات قوی افتاد حضرت یکقا شق تیزاب فاروقی در جاد با  
 چهار برابر آب ضم کرده بدو خوراندند بر سر و کفهای پای و دست و پیشانی قدری آب  
 مالیدند لطفه را قدری پوشش آمد و قی بر او افتاد و او سهال سودا و وسه نوبت قی صفای  
 و بسیت مجلس سهال سودا کرد و صحت یافت سهیل و سحر و طبعی با فراط بود که صبا  
 هر چند خواهد که خواب رود و خوابش نیاید سبب آن یا سوء المزاج گرم و خشک بود که روح را  
 بخارج تحریک نماید از جمیع در داخل میل بسید و مانع آید بواسطه گرم ساختن روح و یا بواسطه  
 خلطی متکثر در دماغ یا متصعد بدماغ که بحدت روح را گرم تر سازد و بخارج مایل گرداند و یا  
 هم مانع خواب شود جهت آنکه میس نیز سبب گرمی روح بود و سبب بخوابی پیران بیشتر  
 این باشد و سرفه خشک با این هر دو نوع گشته بود و یا فکری با خوف و یا با  
 جهت غلبه توجه و تحلیل روح و حدوث میس و یا غلبه روشنائی که روح بدان میل نماید



بیشک که نورانیست تخصیص که پیشی هم در داغ باشد و یا در وی سخت که طبیعت را بدفع ضد مشغول دارد  
 و روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند بر داغتن و یا فساد و بهنم که طبع را مشغول دارد  
 و بخارات منفرد از آن بر داغ صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن داغ را خشک و روح را مشغول  
 چنانچه در المخلولیا معلوم شد و شناختن حد و ثبات آن از هر سببی از این اسباب مذکور  
 بتمام آن سبب ظهور علامات آن چنانچه در کتاب مبین است مسیر گردد و علاج آنجا که  
 سبب آن سودا المزاج کرم و خشک بود و تشنگی منفرد و حرارت و سوزش چشم چشم و خشک  
 بینی و دهن بدان کولای وید و یا بخار سودا و ویس آن باشد و بعضی اعراض المخلولیا بدان  
 کولای وید علاج بدستور علاج المخلولیا باید کرد یعنی تبرید و تطیب و استعمال منومات و تعدیل  
 مزاج باستحمام و تطیل بعد تنقیه و تدبیر فکک بعد از حمام و نقل هوا و بکار داشتن مخدري بر  
 تخدیر و خمر مزاج و اشباه اینها و آنجا که سبب بررقی خلط باشد در طبوبت چشم و بینی و مشغول  
 مخاط و لغت و اندک کرم شدن چشم خواب و زود آگاه شدن بودن آرزوی خواب غنود  
 بدان کولای وید تعدیل خلط بعد از شدتهای مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقیقه و سهل کردن  
 و کلفت و حب الشفا و حافظه الصحه و اقیون و خمر بقدر احتیاج بکار داشتن و علاج بخوابی  
 پیران دشوار تر بود و رفق و اجتهاد بیشتر طلبید و اگر لطولی از با بونه و خشک جو سازند و هر  
 بیکار دارند و روغن بابونه و اقحوان هر شب اندکی به بینی بر کشند و بر سر و ناف و مقعد و خصیه  
 بمالد و در گوشن بچکاند و پیوسته بگوید و از پس کر مایه یا صفت معتدل کند و بعد از آن طعام  
 مناسب خورد و آسایش جوید مفید باشد جالینوس در پیری هر روز جهت خود قلیت میفرماید  
 از گوشت نازک فربه و کوک و دار چینی در آن میکرد تا خواب آورد و میگفت که من بزم  
 و مرا خواب سود دارد و مالیدن و عن مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف رفیع بها  
 سبب کافی بود و در جمله غذا که ترک کوک یا شیر خشکشان در آن باشد نافع بود و در الشفا  
 و امثال آن عظیم منفعت بخش و سماعهای خوشن معتدل تخصیص نواختن خواب دآواز  
 آب روان و آواز حرکت در خان از با د معتدلی و آواز باد شنیدن از خانه درون تارکی و استماع  
 حکایات و قصص حرکت از جوه جمله خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد تعذیلات مزاج داغ

به بندند و در شب را و حکایت گویند و او را به تکلیف اسماع آن بسیار نمایند تا ملول شود و منومی در آن  
 آتش بدینند و چون پلنگی بنیاد کند بخوابند و شد خواب بنوازند لحظه و یکبار بر خیزند و اطراف او  
 بکشانند و چراغ بردارند و هیچ آواز نکنند و تشویش ندینند بخواب رود و الله اعلم ششخص که آنرا  
 آخذند و جمود نیز گویند علتی بود که یکبار حسن حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالی که باشد  
 بهم بران کند چنانچه اگر ایستاده بود همچنان بماند و اگر نشسته بود همچنان بماند و اگر بیدار بود چشم کشاد  
 بماند و اگر در خواب بود چشم برهم نهاده بماند و اگر دست کار دارد همچنان بماند  
 و جهت تسمیه بششخص که باز ماندن چشم است و باخذه که گرفتن است و بجمود که فسرده شدن است  
 از این حالات ظاهر بود و سبب این علت سور المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود و از  
 ماده سودا و این ماده اندر جزو موخر بود و آفت بهمه اجزا باز دهد و تمیز این مرض از  
 بیشترها بدان کنند که این ناکاه افتد چنانچه گفته شد بی تشنجی و بی کف کردن و نبض اندر آن  
 وقت بطبی و صلب بود جهت بر دوسیس ماده سودا و هر چه بجنبانند آگاه نشود علاج  
 سخت حقنه قوی باید کرد از آن نوع که در تیر غرس در او بکنند و اگر صابون و زهره کا و اندر  
 جلیج یا بونه و افیتون گذاشته و قدری روغن زیت و شکر آن آمیخته حقنه سازند  
 نافع آید و بعد از این محجبه ساقهای او نهاده و عضلههای صندغ و عصبهای پشت و میان  
 انگشت شصت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سبزی او را محکم فشردن و گوش  
 او را کشیدن و عضلههای بغل و کف پای او گرفته و رنجانیدن و تیزاب تیز به سوراخ  
 مالیدن جمله او را آگاه سازد بجنب ماده و تحریک روح حساسه و بویک تیز تر مفید آید  
 و بعد از آگاه شدن تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن متقیه خلط فاسد چنانچه در دیگر فسادات  
 دماغ معلوم شد کردن بهر چه مناسب است و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا  
 و خشکی آورد حذر فرمایند و بجای آب مایه العسل باندک گلاب دهند و دماغ پیرس  
 و تیزاب کاری بآن بسی نافع بود و وار و سرد در این هر دو علت را بفارسی سر  
 نامند و هر دو یکدیگر نزدیک باشند اما دوار آنکه صاحب آن چنان پندارد  
 که همه چیز را برگرداند و دور میکنند و اگر ریاخی خرد میفتد و سرد آن بود که صاحب آن

چون برای خیزد و یا سختی تمطی کند چشم او تاریک شود و سرد او بگردد و بیم باشد که بفقید  
 اکثر مقدمه دوار باشد و این سرد و چون بر سران غلبه کنند مندر باشند بصرع یا سکه  
 جهت دلالت ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظ در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث  
 سده که سبب آنها بود بسیار بود که دوار بعد از زایل شود و بر عکس و سبب  
 سرد بخار تیره غالب بود که بکیبار در مقدم دماغ حاصل شود و بر روح با صره مخاط شود  
 و مانع شود از وقوع شج بر او و حدوث این بخار گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار  
 اندر رطوبتی بلغمی مختص یا اندر عضوی دیگر بود مثل دل و معده و رحم و مثانه و گرده و غیر  
 و مراق و پایید و غیره بشارت بدماغ رسد و سبب دوار در گردن روح صواب  
 و تبدیل یافتن صورت و اشباح حاصل در آن روح علی الاتصال و سبب حرکت  
 روح یا بخار دایر بود با روح آسخته از آن نوع که در سرد معلوم شد و یا سوراخ مزاج  
 باشد که کیبار در دماغ افتد و از روح از آن گریخته تنفر کرده اندر عروق و بطون دماغ  
 دایر گردند و بالبیاری و در زدن و چسبیدن بود یا بیاری نظیر چیزهای متحرک  
 و دایر گردن چه روح با صره بقسم یا موافقت آن حالات دایر شود و بعد سکون صاحب  
 و قطع نظیر همچنان آن کیفیت در و باقی بود بجهت قسده الف یا ضربه و یا سقوطه که بر سر  
 و روح را بقسده دایر سازد و ازین حال سده بر شمرانده و ماده اینها از هر غلطی افتد  
 اگر چه بشارت باشد ولیکن بخار موجب سده در بی سودا ویتی نباشد و بخار موجب  
 دوار صفرا ویتی نباشد و گاه بود که ماده را دوار افتد بسبب ضعیفی قوت که به تکلیف  
 حرکت روح او مضطرب شود و در کند علامات آنجا که سبب بخار نفس دماغ بود  
 پیش از دوار اگرانی سرد و طبعین کشش و تیرگی چشم و کندنی همه حاسه و ضربان  
 شیانات صدغ و گردن بوده باشد و آنجا که سبب از عضوی دیگر بود ضعف قوت  
 و افت آن شاید باشد و آنجا که سبب سوراخ مزاج مختلف بود خفت دماغ و تقدم  
 حر و یار و خارجی و یا استعمال چیزی سخت گرم کننده یا سرد کننده و مضروب و نرس  
 و نافع اندن آب سرد و بدان گواهی دهند و در باقی نفس سبب شاید بود علاج

آنچه از بخار است که در دماغ افتد تنقیه دماغ باید کرد بحسب چنانچه مقوی بصبر و غرضهای  
 مناسب و معطیات لایق و تقویت معده نمودن باطریفل و کلقتند و کلنگبین مسنوف  
 مقوی و حافظ الصلحه تا حد تخدیر درین باب بعد تنقیه جامع بود مانع حرکت بخار و مسکن  
 و مغلط روح که مطلوب است درین مرض و غذای صدام بار و سفید بود آنچه شرب  
 و ترش نباشد شد اطراف جذب ماده بخار از دماغ بجفتنها که در اثر غرس گفته شد  
 مناسب بود و آنچه از سوراخ مزاج مختلف افتد باریا و ضد اصلاح باید کرد و تقویت دماغ کرد  
 چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج مخدر سرد چون افیون و جوز مثل و در سردی مخدر  
 گرم چون حب الشفا و حافظ الصلحه مفید آید و غذای سردی و گرمی و سردی مزاج مناسب  
 آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود سردی آن و آنچه از دور و نظریه و ایراد متحرک باید  
 رفع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از ضرب و سقوط افتد صلاح محل ضرب گفت  
 و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه بخارانی بود از غلج استغنی بود و خارج سبب باشد آنچه  
 از بخار معده افتد اگر از خلو معده و اگر سنگی و صفراویت معده باشد چنانچه یکی اشتها  
 و تلخی دهن و تفاوت مرض در وقت سیر و خفان و اضطراب فم معده باشد بطعام  
 صفرا شکن تدارک کند و صفرا و تلخین آن مناسب بود و اگر از غلبه اخلاط بد معده  
 باشد و بدی هضم و غشای دبی اشتهای و اشال آنها دلیل کرد و تنقیه یقی و تلخین لازم بود  
 و بعد از آن تقویت معده و منع بخار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود  
 و آنچه از بخار و آفت عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و نگاه تقویت دماغ  
 و منع بخار بکشتن زیات و مخدرات نمودن و در جمله نظر از چیزها دور کنند و بلند بیاورند  
 بزرگ باز باید و کشتن و چیزهای که ماده را با سافل مایل سازد و بخار دماغ را تحلیل کند بکار آمد  
 از آنچه در صداها و غیره مذکور بود و داری که ارپس ضد عضوی افتد زود علاج باید کرد  
 که متذکره بکشته باشد و تیزاب کار سرد و تدبیر بعد از آن آنچه مناسب باشد و همچنین دوا  
 پیر از انیز سفید آید این تدبیر و الله اعلم **کابوس** این علتی است که مردم را اندر آید  
 خواب چنان خیال افتد که چیزی کران یا مصیب بر سینه او خفته و او را میفشارد و نفوذ

و زبان بی فرمان آواز و حرکت نتواند کرد و گاه بود که فریاد می‌زنند و بیدار شود و مضطرب و  
 افتاده و این علت چون غالب شود اکثر مقدمه صرع باشد و گاهی مقدمه سکته و یا مانیام  
 سبب این بسیاری خلطهای غلیظ باشد اندر تن چون بلغم و سودا و خون سگد  
 که بخارهای غلیظ از آن بدماغ بر می‌آید لیکن در بسیاری بجز کتک خلیل می‌یابد و اما در خواب  
 رفع حرکات دماغ را فرو می‌گیرد و گاه بود که سرمای سرد بدماغ رسد و تخصیص در خواب دماغ را  
 کشیف سازد و فراهم فشارد و گاه بوسی تو که کند و در خواب لون بخار هر خلطی چنانچه در دلایل  
 مذکور شد مینماید و علامات هر خلطی چنانچه مبین شد هم فرنییه باشد علاج آنجا که ماده  
 خون بود فصد با سلیق یا صافن باید کرد و تلطیف غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر مصلحت  
 مناسب بعد فصد دماغ را پاک سازند مناسب بود و تقویت معده بعد تنقیه و تسکین  
 لازم بود و در اخلاط دیگر تنقیه متوالی و بر فوق باید کردن و قی بسی نافع بود در سفت کردن  
 و گاهی خوردن بنده سیدستر و بوسیدن آن اکثر اوقات مفید بود و غذاهای لطیف کم بخار  
 چون نخود آب نافع باشد و بعد تنقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار واجب بود و غرغره شکر  
 و احتقان نیکو بود و دیدم چند کس را که از غلبه مصاحبت مصروع و بسیار نشستن این مرض پیدا کرد  
 و یکی در سن چهل سالگی صرع می‌پیدا کرد و الله اعلم صرع این علتی بود که یکبار قوت حس و حرکت  
 ارادی سختی از کار می‌ماند بسبب مانعی و افعال اندامهای حس و حرکت بی نظام شود و در اکثر  
 تشنج اندر آنها پیدا آمد و صاحب آن اگر ایستاده نشسته بود و بیفتد بدین جهت موسوم بصرع  
 که در لغت افتاد و سرت گشته و اغلب کفک بلب آورند و سبب این علت سده بود  
 فانما کم اند بطون نفس منفرقة بتخصیص در مقدم و آفت آن بجماله باز و در چون دماغ بحیث  
 حذر از نوزی و دفع آن خود را بهم در کشته اعصاب بدان واسطه تشنج کردند و این جمیع  
 بود که معده گاهی که خوابد که طمان فاسد را از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت دفعه آن  
 تهوع و فواق کند و همچنین تشنج نیز چون خوابد که خلط حادتر که یا نوزی را چون کرد و  
 از خود دفع کند خود را فراهم آورد و قوت دفعه آن بدهد و هوا آنرا دفع طلبد و حرکت سرفه پیدا  
 پس صرع دماغ را همچو فواق بود معده را و سرفه تشنج را و عطسه نیز دماغ را از خود کردن از خود

و فراهم کشیدن خود افتد مثل صرع فلاندا صرع عظم بود دراز و عظم صرعی بود کوتاه و بهجت  
 کوتاهی عظم لطافت و اندکی ماده بود که طبیعت آنرا برود و دفع کند بجزای بینی از سوس پیش  
 و حرکت دماغ و هوای تنشق بران یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت  
 و باز رسیدن آن همه بطنها دماغ مدت تخلیل و دفع آن دراز گردد و سبب آن سده و یا  
 باهم در کشیدن دماغ بود از رسیدن بخاری موزی از عضوی مشارک که بدان جهت مسا  
 روح بسته گردد و افعال آن ناقص شود و یا از رسیدن کیفیت سمیه از خارج چنانچه از ریه  
 بیش و لیسع عقرب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه از داخل چنانچه از حوض  
 محتبس و یا از منی متراکم و فاسد کشته در او عیبه منی در حرم و اشباه آن دیا از رطوبتی ظریف  
 روده الحویله که اندر دماغ جای یافت باشد و کیفیت آنکه دماغ را میخورد و بادی غلیظ باشد  
 که محتبس گردد و بجهت غلظت در گذرگاه روح و یا بر جوشیدن رطوبات بود و اندر دماغ و سده  
 منافذ آن دیا غلبه بلغمی غلیظ یا رقیق یا سودای رقیق بود و ازین دو خلط بیشتر افتد  
 و از خون سودای بلغمی نیز افتد و باشد که نادر از جوشیدن خون فقط یا از صفرا  
 فقط افتد و حق آنست که این سده از بخار غلیظ است چنانچه رای قوی می آید و بعضی از جوشیدن  
 برین است و حدوث این بخار نیز در عضوی دیگر است چه ناگاه افتادن این مرض و زود  
 آگاه شدن مریض و بحال اصلی آمدن دلیل نیکو بود بر بعضی و قوی تر صرع راجعت آنست  
 که از بخار و بر نوبت چیزی اندر تجالدیف دماغ باقی ماند بواسطه ضعف دماغ و سده  
 محرکی در حرکت آید و دماغ و روح را بر بخاند و بسیار باشد که حسن دماغ قوی بود و در  
 ناسوائق رازود در مایه صرع تو که کند و صرع دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعضا  
 مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود سبب آن بخار معده باشد یا مرق یا  
 سیر یا تمام بدن یا مایه یا دستها و باقی صرعا که از ذکا و حسن دیا از بخار گرم  
 شکم و یا از فساد منی یا حیض یا وقت حمل و اشباه آنها افتد برقع اینها زود مرتفع  
 گردد و مرقی بدتر از اینجمله بود و طحالی نیز بدین فریب شد و بسیار باین نحو لیا و مانیا منتقل  
 شود و بسیار به تب ریح زائل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن تخلیل بخار

و دفع خلط موسوی بود و تمامی این سده بدان معلوم کرد که حرکت کا بی نحتی باقی بود  
چنانچه مصروع احیاناً بی تشنج باشد و اندک دهن چنانچه دماغ انداخته کلمه گوید و اگر سده  
تمام بودی سکتة شدی و تمام صرع حرکت مرتفع گشتی و بیاید و انست که هر صرع  
که پیش از بسیت و پنج سالگی افتد در گذرد و اما بعد از بسیت و پنج سالگی بزان کم اتفاق  
افتد و علاج آن نجاست صعب بود و بعضی اطباء طبع بزان را منع کرده اند و من در قزوین  
سیدی را دیدم که بعد پنجاه سالگی صرع پیدا کرد و در شخصت سالکی بر طرف شد  
و چندین جوان را دیدم که بعد سی سالگی صرع پیدا کردند و صحت یافتند چنانچه بعضی را  
بعلاج وی اطلاع بود و در معالجات مذکور کرد و صرع کو دکان بیشتر از غلبه رطوبت  
باشد و بتقلیل رطوبت و تغییر نسج بصلاح باز آید و بسیار باشد که در قرب بلوغ  
قبل از ان و بعد از ان صرع افتد و آن جهت قوت حرارت غریزی باشد که تدبیر  
زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی کو دکان بصرع بجان کند جهت رجوع  
آن حرارت رطوبات دماغی و بسیار باشد که صرع با قلیح بر طرف شود و تخصیص کم باشد  
و با تپهای نایب که در آغاز آن لرزها صعب گشت و بعد از ان گرم شود و عرق بسیار  
کند و ماده آن صرع بدان جای خود کنده شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون مصروع  
بر روی و پیشانی برص پیدا بدشت تحلیل ماده باشد و بدان خلاص یابد و اطفال  
و کو دکان را که بر سر و اطراف آن جوشش های بسیار باشد از صرع ایمن کردند و اگر  
مصروع بوده باشند بجرانی نیکو بود صرع ایشان را و انهارا که بخار سبب صرع ایشان  
از عضوی مقرر برمی آید چون در ان عضو ریشی المی و در می حادث کرد و آن صرع  
بدان بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جوهر دماغ بود و یا در نخاع آن بدتر از ان بود که  
در میان غشاء دماغ باشد و هر صرع که متواتر گردد گشته باشد همچو ام الصبغ  
و همچنین صرعی که با آن غشی مقارن بود از رسیدن ف و فاضله و بخار دماغ بدل قاع  
تشنج دماغ علامت مطلق صرع افتادن و بهوشی بود و سیاهی چشم پیدا  
و باشد که غایب شود و تشنج دست و پایی باز ماندن دهن و گرفته شدن نفس

و خائید شدن زبان میل زبان به بیرون آمدن کفک برون از دهن و جستن عضله‌ها از دهن  
در ابتدای گرفتن و گنج شدن دهن آوازی همچو ناله دراز کشیدن لرزیدن دست و پا مضطربانه و تشنج  
و تیره شدن رنگ در حین که تنگی نفس در آخر حال بهم لرزیدن کشادن نفس بی فوات و نرم شدن اعضا  
بتدریج و بهوش باز آمدن بعد از آن همچو خواب آلود و بعد لحظه بحال اول شدن زنده بودن زبان در اکثر  
اوقات و سبب بودن رکهای زیر زبان و کشدن دهن و بیداری دهن آنچه از ماده سودا و غلبه  
از آن بعد از آن علامات بالخیولیا بعضی ظاهر بود از خوف و حقد و غلبه خیالات ماطله و غلط کردن  
و اشتباه آن اندر مرآت و طحالی نیز از این عراض باشد و اندر این اصناف تشنج بیشتر بود و چشمها پر  
خیره و لغایت و در تیره‌وش حال اول تنگی می باشد که نفیها از دهن جدا شود و بعضی از غایت ضعیف  
مرض در وقتی که اندک نرمی اعضا و ادراک پیدا آید ناله بسیار کنند و بهر طرف خود را افکندند و با  
که چانه شیب از جا بدر رود و از غلبه تشنج و سایر دلایل سورالمراضات این اعضا و غلبه سودا و اجنبه  
در بالخیولیا بعضی گفته شد شاید این اصناف تشنج باشد و آنچه از ماده بلغمی افتد این عراض بسیار  
نباشد و تشنج کمتر بود و کفک بیشتر و بید بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو آئینه که اخته ظاهر باشد  
و از کسل و جبن و نسیان سایر علامات بلغم نباشد تشنج و مخاط و لعاب دهن او سخت بید بود و تشنج  
و قبل از نوبت بعدتی صداع اگرانی در سرد اعضا ظاهر گردد و انگاه صرع افتد و اندر عهد اضطراب و فزاید  
بارتقا و بسیار بود در ابتدای معده بیشتر افتد جهت از دما و ضعف و قبل از حدوث خفقان و هم  
و غشیان ظاهر گردد و باشد که صداع پیشتر ظاهر گردد و هرگاه که طعام زیاده خورد و در میان هر دو  
کشف او پیدا آید و باشد که در بهوشی بزود بر آید بول کند و باشد که متواتر گردد و هلاک سازد  
و سایر دلایل فساد و قصور مزاج معده شاید بود برین صنف و آنچه از تباهی اخلاط معده بود  
اندر خلو معده بیشتر افتد و بشود بهر خلطی را بتوان دانستن و آنچه از خون سودا افتد در قریب  
صرع خندان و تازه روی بود و در سایر اوقات بهوشتر باشد و فساد و بقانون بود  
و صرع او ساکن بود و کم تشنج باشد و سایر دلایل غلبه خون و سودا باشد  
این صنف بود و آنچه از خون بلغمی افتد در اعراض شبیه صرع  
اطفال و کودکان بود و سایر دلایل غلبه بلغم و آب که خون با



غلبه‌ی شایه این صنف بود و آنچه از صفه انبجاران و خون صفراوی افتد قلع و اضطراب  
 در معده عظیم باشد و تشنج صعب و قلیل المده باشد و زود بهوش آید و در حواس او  
 قصوری و فتوری واقع نباشد و زردی چشم و زردی قلعی و زردی سایر دلایل صفرا  
 شایه این صنف بود و آنچه از باطن غلیظ و نجارافتد تقدم طنین و دودی و تمد و خفت  
 و مانع و سختی تشنج و زود بخود آمدن و نزدیکی نوایب و قلت اخلاط شایه این صنف بود  
 و آنچه ماده آن اندر دماغ باشد که گاهی سرد و زبان و تیرگی حواس و زردی روی  
 و خرافت در اوقات بسیاری و لازم بودن دو آبا و وجود که معده سبک باشد و طبع  
 محیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات بی ترتیب کردن با سلامتی  
 سایر اعضا شایه این صنف بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آن عضو شایه بود و در  
 صنف و آنچه از سیمی خارجی افتد تقدم لمس حیوانی و یا رانجه سیمی و یا خوردن سیمی شایه  
 باشد و آنچه از سیمی داخلی افتد چنانچه ماده دموی یا سنوی و اشباه آن در عضو  
 محتبس شود و سیمی در آن پدید آید و نجاران بواسطه عصب بدماغ رسد احساس بر آمدن  
 آن نجاران عضو بطرف دماغ همچو حرکت موری یا همچو در شیب پوست و درون آن  
 که بسر رسد چشم مار یک شود و وضع کیر و شایه این صنف بود و اعضائی که از آن  
 بر آید پای بود و دست و پشت زمار و رحم و معده و او عینه و آنچه جهت حبس افتد  
 تقدم عادت استفراغ آن و تقدم حبس آن و غلبه میل جماع و تیرگی حواس شایه این صنف  
 بود و باشد که در اوقات صرع اثرالی یا مذی واقع شود و آنچه جهت حبس حبس افتد  
 تقدم حبس و تیرگی چشمها دلیل بود و تفصیل این دو قسم در اختلاق رسم کرده شود و آنچه  
 از نجار کرم افتد سیمان لعاف لب از دهن و ظهور که دانه و اشباه در بر زود بسوار  
 قلیل و لازم در اکثر اوقات و بدی و شکستگی رنگ بشیره و خافت با وجود خورش تمام چشم  
 در حوالی نوبت صرع شایه این صنف بود و آنچه از نجاری بود که از همه تن بر خیزد و دلایل  
 خلط غالب و پراکنده در بدن و عدم دلیل آفات سایر اعضا شایه این صنف باشد  
 و آنچه از دکای حس دماغ افتد تیزی حواس و سلامتی اعضا و مقارنت رانجه بدو عدم

بنوایب و تقدم تنفر آن شاید این صنف باشد علاج آنجا که صرع از سودا یا از دم سودا  
 افتد یا از آفت مرق و طحال علاج بدستور بالینو لیا باید کرد و آنجا که سبب بلغم و یا دم می  
 علاج بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج لیسر ترس باید کرد و آنجا که سبب خلط سرد  
 گرم بود علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج قرا نیطس باید کرد و آنجا که سبب بخار  
 بود علاج صداع ریجی باید کرد و آنجا که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت  
 دماغ باید کرد بعد تنقیه و آنجا که سبب سستی باشد علاج آن بدستور که در باب بیخود مذکور شده  
 باید کرد و آنجا که سبب بخار سستی باشد از احتقان اخلاط در اعضا نخل را که بخار از آن بر می آید  
 دماغ باید کرد و نیز با تجلیل اخلاط آن باید کرد و سهولات تنقیه دماغ و بدن کردن  
 و بالایی آن محل را پیش از وقت صرع محکم بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کرد  
 قطع آن بالتمام مرض مندرج گردد و شرط اصل و حجامت آن در هر هفته عظیم مفید باشد  
 و آنجا که سبب بخار و ضعف معده باشد قی در هر سه روز مفید بود و ترکی صمدانی و یا  
 و یا بلادر و یا حافظ الصحة و سفوف مقوی مداومت نمودن نافع بود بعد تقویت دماغ  
 و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذا  
 سبک کم بخار نیکو آید و همچنین خلقت و مقویات معده بر بالایی طعام مفید بود و سایر  
 امراض معده را علاجش بدستوری که در مجلس سبب است باید کرد و تقویت دماغ نمودن  
 و اطریفات و تقویت و تنقیه معده و دماغ جامع النفع اند و آنجا که سبب فساد اخلاط معده  
 باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد بعد تقویت دماغ و معده نمودن چنانچه گفته شد  
 و در هر دو نوع از تخمه و مضغفات معده پر سبز واجب بود و آنجا که سبب بخار سستی باشد و یا  
 محتبس است فراغ آن نافع آید و بعد از آن تقویت دماغ و کرده و در جم باید کرد و بتدا سیر این در  
 اصناف رحم اشارت تمام واقع شود و آنجا که سبب بخار همه تن بود خلط غالب را دفع باید کرد  
 و علاج بدن را به تبدیل کردن و فریه را لاغر ساختن و لاغر را فریه کردن و آنجا که سبب سستی  
 حص دماغ باشد خشتی شبات و مخدرات و غذای غلیظ جمله نافع بود و از یوسهای  
 ضرر لازم بود و آنجا که سبب اندر جو پر دماغ یا غشا آن بود بتدا سیر اقوی باید کرد و در غلظت

مرعی داشتن و در تقویت دماغ و تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج صداعها و سکتهها  
و جنونها اینجاست بسیار مناسب بود و پیراموده را مناسب آن و بعد تنقیه روغن باربر برمالید  
و بدان مداومت نمودن نافع بود و حکما میهند گویند که صرع بیشتر در دم بزرگ را از گرم دماغ  
افتد و علامت آن بد بوئی مخاط و غلبه تری دماغ باشد و احساس حرکت پیر  
در مقدم دماغ و کرانی و خارش و دغده در آن موضع و حدوث صرع در خلود در حرکت و علاج  
آن بود که سهولات رطوبات را کم کنند و چیزهای گرم را بکشند در بینی چکانند و در مسدود شدن  
و میان دو ابرو طلا کنند و از او کیه در صداع و دودی دماغی گفته شد بهمان دستور  
چنانکه آن اعراض برطرف شود و انگاه تقویت دماغ کند و تعدیل مزاج و چون اکثر حشمتها  
دماغ بی شرکت معده و دل نمی باشد در معالجات مراعات آنها واجب دانند و طریق کلی  
در مراعات مصر و عین آنست که چون صرع گرفت اندامهای او را راست بدارند به پشت خوابانند  
و اگر تشنج قوی می باشد انگشتان دست او را کشاده به پشت گیرند تا بناخن آزرده نشود  
و انگشتان پاهای او را راست بدارند تا ناخن بر زمین نهد و اگر زبان بیخاید لته در است اند  
دهن او بهند و در او خرشنج بر او را بجا و رسنگیه کنند و بعضی از اعصاب و عضلات او را محکم  
گیرند و ببالند چنانچه در نحوص گفته شد و جذبه بیشتر سداب بپوینند و بر پیشانی و درون گوشها  
بمالند باب سائیده ناز و در ترنجوب آید و باید که همواره چند نفر او را بپسندارند تا در آتش و چاه  
و غیره نیفتد و از بلند میاد و سواری و کنار آتش و جانیهای هموار او را حاضر فرمایند و از چیزهای خور  
آن صرع را می جنباند چون کرفس گوشت بز و خمر و چیزهای سخت چرب و شیرین و غذای غلیظ  
از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه های کم حلاوت و ماهی و چیزهای سخت ترش و سنگین و کرب  
و تره و سیر و پیاز و باطلای خشک و عدس و لوبیا و هر چه بخار انگیزد و شیر طعم بود و یا سخت سرد و یا  
سخت گرم بود بر سینه بکشند و همچنین از هر چیزی که بوی آن صرع بجنباند چون دود کوه و دود کوه خسته و  
که روغن یا صفت سیاه قطران که روغن می باشد یا دود بولد و سردن بر روی بوی مردار و تبخیر آنرا که از  
دکای حس صرع افتد و هم چنین از چیزهایی که حس پیشان میکند و بخار دماغ را می جنباند چون دانه  
چیزهای دوار و گفتگوی غلبه و آوازهای بلند و در آب روان از بلند پاهای کمرستن و بسیار فکر و مسائل غریبه

در سفیدی و روشنائی قوی نگزین و از زیاده خوردن در روز یکصد تن و پنج تن  
 که اخلاط را سخت در حرکت می آورد چون حرکات متعجب بیعادت و بر استلا جماع عاقل کم خواب روز  
 و غلبه حرکت در کرمای غالب و در سر را غالب و همچنین از اعراض نفسانی منوط تخصیص از غم و خوف  
 و غضب و همچنین از هوا و غذای بد و مولد خلط و دود آن و تدریس جامع التفع درین مرض  
 داغ کردن پیشانی است نزدیک میان و دایره دایره میان سر بر محل یا فوخ یا پس سر که چاک  
 و حجامت پس سر و میان دو کتف و ساقها و مرق و تیزاب کاری تمام سر و کفهای پاهای  
 بعد تنقیه مداومت روغن کاری سر و روغن مار و عقرب و موم و روغن فلفله و کرچک و دهن  
 بر و راحت و روغن خضغ و کرک بچه و کفار و در هر بخت تنقیه میسبیل یا تلین مناسب  
 یا تخمه کردن و یک روز در میان یا دو روزی کردن و حرکت معتدل بین الطعما بین چنانچه  
 فی الجمله باید کردن و مسامرا گشته داشتن و جذبه بیدار شدن و فادانیا با خود داشتن  
 و بر معاجین مقوی یاغ بنجار بعد طعام مداومت نمودن و مریض را خوشدل ساختن و بطرافتها  
 و صحبتهای مرغوب مشغول کردن و غذای پر قوت و سبک سریع الهضم خوردن و از آشامیدن  
 و تخمه و میوه دور بودن و اطراف را بستن و نجبه آتش بر ساق نهادن و نقل بهای سفید  
 محل حدوث مرض کردن و در جاهای بی بیستم شستن و بکم خوردن آب و میوه عادت کردن  
 و اکثر اوقات دلک معتدل از طرف بالا شیب کردن و هر روز غرغره بغیر مناسب کردن  
 و در سرهای ماه جذبه بیدار قدری خوردن و سه روز در سر ماه افسونهای  
 که درین باب آزموده است خواندن و بر مریض و میدان که طریقتش امنیت که چون مریض  
 از خواب برخیزد صبح بر ناستا و را بنشانند و چادر سی سفید بر سر او پوشانند و غیر  
 بخور کنند و در تر از چهار و بی افسون نگزیند و افسون میخوانند و چاروب را از سر او  
 باطراف میکشد و چون تمام میکند سه کت بر زمین میزند و افسون را هفت کت بخواند  
 و اگر روز اول سه کت خواند و دوم پنج کت و سوم هفت کت نیکو بود و بعد ازین  
 بر قدری آب بخواند و بدو بر و بپاشد و اگر طعام و بر شربت او اکثر اوقات خواند  
 و دمندهم بسی نیکو بود و در وقت پیوستگی اگر بر آتش خوانده و دمنده سر او را بپاشند و دمنده



اورالعق کردن میفرمودند همین ترتیب چند نوبت بجز که نشت و صحت یافت و همین  
 یکسال مداومت نموده بعد یکسال سنگین را نیز ترک کرده خوش شد خلاص  
 سی ساله زنگی را صرع پیدا شد حضرت او را هر صبح یک شهرتی چند میخورد و عذرا  
 چرب ساده میخورد همین دو اسهت یافت و الله اعلم سگفته این علتی بود که قوت  
 حشمت ارادی بیکبار بالتمام معطل شود بسبب مانع و صاحب آن حرکت جز دم زدن  
 زیرا که آن حرکت ارادی نیست و این مانع سده نام بود که بیکبار اندر مجاری دماغ افتد  
 و راه رسیدن روح حیوانی بلد دماغ و راه رسیدن قوت روح انسانی را با اعضای حشمت  
 میزد و سبب این سده یا استلای دماغ بود از ماده غلیظ یا لزج بلغمی یا خون یا سودا غالب  
 و یا بهم در کشیدن پرد دماغ خود را از مودی که بیکبار بر او وارد شود یا از خارج مثل سرما  
 قوی و ضربه محکم و سقط سخت و یا بخاری عفن و یا از داخل چون بخاری فاسدی غلیظ که از  
 غلبه احتباس منی و یا طث مرتفع گردد و باشد که از غلبه خون ریخته شدن آن اندر  
 تجاويف دل و دماغ و پس اختن آن ساجی رکها و شریانهای بدن را سگفته و بکلیت  
 واقع شود و آنرا اطباء خفاقی گویند و گاه باشد که ماده فالج هر دو جانب دماغ را بکشد  
 و فالج سبب سگته گردد علامت خاصه سگته اندر سبات گفته شده و آنچه میبرد  
 بوقوع وی کرانی سرست و غلبه دوار و طنین و گسلائی اندر حرکات و خیرکی چشم و اختلاج  
 اکثر اندامها و بهم سودن دندانها در خواب بسیار و استلای رکها و سردی اطراف  
 و بول زنگاری یا سیاه و بخیالی بیتی سابق و نباید دانستن که هر سگته که دم زدن اندر  
 آسان تر و با نظام بود اسهل باشد و آنچه صاحب آن بیست شبیه کرده و یا بهیتری خرخره کند  
 و دندان محکم بهم در برده و کفک بلب آورده کم خلاص گردد و بقراط حکیم میگوید که سگته هرگاه  
 که قوی افتاد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتاد علاج بصعوبت پذیرد زیرا که چون  
 سده نام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بچمت لطافت از اختناق تمام زود فاسد  
 میگردد و تدبیر ایدان رسیدن صعب بود و فرق میان مسکوت و صاحب شخوص بدانند  
 که اندر شخوص بر حال سابق ماند و در سگته نچنان باشد بلکه اگر استاده باشد یا شسته نبوده

و چشم مسکوت اگر قبل از آن کشاده بوده باشد بهم گیرد و فرق میان آن و غشی در  
 گفته شود و چون اشتباه افتد که مسکوتی که دم زدن وی ظاهر نباشد زنده است یا نه  
 پنبه زده بر بینی او نهند و قدری آب بر روی شکم وی ریزند اگر اندک حرکتی اندر او  
 یا پنبه پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آئینه بر روی او دارند بتوان در فتن  
 و شد یابی در درون و بر هیبت بر جانب ظهر که دایما در حرکت است و نبض از جهت  
 بر خارج و ضعف زود از حرکت باز میماند و باد خال اصبع معلوم توان کردن که حرکت  
 میکند یا نه و تا آن ساکن نگردد حیات منقطع نشود و بهتر آن بود که درون چشمها مسکوت  
 نظر کنند اگر مثال انسان که از امر دمک گویند دیده میشود زنده باشد و الا نشان  
 علاج آنجا که خون غالب باشد و مسکوت سخت سرخ و مرطوب بود نخست فصد باید کرد  
 از قیال بر دودست یا از دوا چین و بر ساقها حجامت نیکو کردن و شکم را بجهتهای معتدل فرود  
 آوردن و الا و بعد بجهتهای حاد اگر احتیاج باشد چون دندان بهم درمیده باشد بر هم  
 از روغن سومن و غیره چرب باید ساختن و یا یارچ فیهرا آلودن و بخیل فرود کردن تا  
 باشد که قیافتی و بعدتی حقه کردن اولی باشد و مهربانی پشت و کردن او را بر روغن  
 فریون گرم کرده نیک باید مالیدن و اگر چیزی بخلق او فرود و تریاق بزرگ و اشتباه آن  
 یا جذبه ستر یا طلیت یا سکنج در مار العسل کرده بخلق او باید چکانید و موسی سر را  
 باید شست و دواهای حاد متفرج مثل فریون و بلادر و ذرا بچ و خردل و بیش سیاه و  
 اینها بر سر او ضا دیاندا کردن گرم کرده و عصیر فرود بخش و جذبه ستر و زهره کلکات بهم  
 در بینی او چکانیدن و نمک گرم کرده بر سر او پیوسته ضا کردن نافع بود و گفته اند که اگر طبعی  
 یا تابه را با شش سرخ سازند و بر سر او نهند چنانچه مومای سر او را بسوزد و عظیم بود  
 این جهت آگاهانیدن بود و تریاق خلط لزج و باید که اطراف او را محکم ببالند و پشت بکوبند  
 پیوسته و بخور مناسب به بینی او میدارند و اطراف او را در محلی که هوای آن معتدل بود  
 اندراب گوگرد می نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از شست و فراغات می نشاند و آنجا که از بلغم لزج  
 افتاده با ورق و حقه تیز و مالیدن ششها در آن تابه گرم و متفرجات بر سر ضا کردن و سایر

علاجهای مذکور سوای فصد بسیارست مبالغه تمام باید کردن خون را بحال خود گذارند  
 در آوردن و در تخمین باغ و ترقیق و تلطیف مابین شتر کوشیدن و قنطاریون کبیر و تخم خنجر  
 اندرین حقه مناسب بوده اگر بچوبی نرم یا دوال بر سر او بسیار زنند بغایت مفید باشد  
 و آنجا که از سودا افتاده باشد اگر در خون غلبه باشد فصد و واصین و یا بایلیق مناسب باشد  
 بعد از حقههای معتدل که بسیارند بسیاری که اولانده کور شده لیکن چیزهای بسیار گرم و تیز و  
 باید داشتن و در حقه چیزهای که سودا از دماغ بکشد داخل باید ساختن چنانچه در امراض سودا  
 معلوم شد و آنجا که از ضرب بر سر افتاده باشد فصد و سخت مالیدن بعد از آن و چیزی را  
 زدن آنگاه نیندن و حقههای معتدل بکار داشتن مناسب بود و آنجا که از سقطة افتاده باشد همین  
 علاج مفید آید و آنجا که از بخاری غصن افتاده باشد تریاقات باید در کلوی او چکانند و بویاسید  
 و سرکه پیازی و سیری علی الاتصال در درون بینی و گوشها و پیرسینه و کفهای دستها  
 و پاها و مالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلا کردن و عطریاتی موافق بکار داشتن و  
 و خر حقه کردن یا به کل مخوم و در محل کرده و آشفاه آن و آنجا که از انقباض مرضی افتد مثل  
 فالج و غیره آنرا علاج نباشد امیر الساس **حاجه راد** رقم از استلا و کثرت شرخ و سکنه  
 و بعد شبان روزی که نفس تمام منقطع گشت او را چمنیز و کفین کردند و در صندوق نهاده و بقر  
 می بردند و مولانا احمد طبیب قمی رسید و از کیفیت فوت او پرسید و دانست که سکنه است  
 التماس کرد تا بخش او را بخانه او باز آورند و خلوت کرد و از شریان برادر رفت که  
 هنوز اندک مدتی باقیست فی الحال خانه را گرم ساخت و غلامان را فرمودند تا او را بسیار  
 و بر سر و اطراف او بسی زدن تا سختی خون بکشد و آنگاه از هر دو کی قیال فصد کرد تا از خون  
 روانه شد همچنان او را میمالیدند و آهسته میزدند چنانچه نیک خون بکشد آنگاه سر او  
 چیزهای گرم کرده می نهاد و بجز کورات می بویاسید بعد از آنها اندک بکشت آید و نفس ظاهر شد  
 بعد از استیفاء فصد حقههای مناسب بکار داشت و از شر به داد و دیه لایقه بخلق او اندک  
 چکانید بیهوش باز آید و بعد از آن مراعات میکرد تا تمام از آن علت خلاصی شد  
 باذن الله تعالی و درین راه درسی کشته و مویافت و هر دو را فی اب عتبه بفضله مالید



و چند بویانیدن بهوش آوردم و بعد از آن دیگر مراعات میفرمودم بحال خود آمدند که  
 رسیده از دراز گوش افتاد و سگته شد شخصی او را درین حال رسید و دید فرمود که او را  
 برینند کردند و بازمانه بسیار بر سر او زدند بهوش آمد غلامی هندی را پهلوان  
 طایفه محکم برینا گوش زد او را سگته افتاد و بعد سه چهار ساعت که با خبر شدیم دند  
 بهم دریده بود و کاهی اندک کفک بلب می آورد اما نفس او بقدر همواری آمد حضرت فرمود  
 تا چند نفر او را میمالیدند محکم در محلی کرم و شنگ میزدند از بر و دست او را فصد کردند  
 از آن محل که قیغالی او ظاهر نبود در اول خون کم کم قطره قطره می آمد و بعد مدتی روان شد  
 و دو مشت خون از او گرفتند خون کدر بهوش آمد تیزاب بر کفهای دست و پای او  
 او مالیدند هر ساعت دو دانه کبود برداغ اومی داشتند تا ساعتی رانیک قف شدند  
 بعد او را بشیج و روغن کا و فرمود تا حقنه کردند سه نوبت بحال خود آمد شخصی  
 از آب بسفر و افتاد و سگته شد مخبری رسید و فرمود تا مردی پر قوت بجهای او را گرفته  
 از زمین بردارد و محکم بجنبانند او را چنین کردند بهوش آمد و تند سرخی نزد  
 آنست که اگر خون غالب باشد بهتر بدیر که تواند خون کم کنند اول و بعد اگر بهوش  
 نیاید سر او را بر آشفند و تیزاب فاروقی مدبر حاد حلیتی بر سر و کتفهای او دست  
 و پایهای او می مالیدند و اطراف او را الک میکنند و شنگ میزدند و دو دانه بی بی او  
 سیدارند تا بهوش آید و بعد از آن بقیه مناسب با بقی خلط را دفع میکنند و اگر بدینها نیز بهوش  
 قدری تیزاب تیز بر زبان او میمالند و قدری تیزاب نرم در حلق او قطره قطره میمالند  
 چنانچه مقدار یک ملقعه بخلقی او فرود رود و چیزهای سخت گرم کرده بر سر او می نهند و  
 رسن قوی بدرون بینی او میمالند و هرگاه سگته شده گردد تا بمیت و چهار روز او را  
 کنند تا از خود امن گردد بدین نوع که هر صبح ما را الاصول یا روغن بسدر یا خیر یا روغن  
 بادام تلخ دهند و هر هفته سه بار مناسب بکار دارند و یا حقنه موافق کنند و غذا بخورند  
 و شورایی گوشت کنجشک و کبوتر بچه فرمایند و مداوت حسب الشفا یا حافظ الصحه میکنند  
 و غیر اینها و در بلغمی رس قوی بخورد این تدابیر را مضی بلغمی بود و آنجا که خون غالب باشد

و قصد مناسب ندانند باقی معالجات مذکوره موافق آید و آنجا که از سمیت بخار منی افتاده بود  
 بعد افاقه دفع آن مناسب بود و آنجا که از سمیت بخار طمث افتاده بعد از افاقه از  
 حیض طمث واجب بود و آنجا که از برده مغوط افتاده باشد که کم کردن سر ته بکیرات و نابکم  
 و در حمام کرم خشک نشاندن و غالب بالیدن و تدبیر بدیهنهای مذکور کردن کفایت بود و اعظم  
 فالج در اصطلاح اطباء سستی عصبها و عضلهها و اذاتار یک شق بدن و باطل شدن حسن  
 حرکت اینها را گویند چنانکه مناسب معنی لغوی فالج است که آن نصف ساختن چیز است  
 و گاهی بر سبیل عموم سستی و بی حسی و بی حرکتی هر عضوی که واقع شود آنرا فالج خوانند  
 و این مراد است از خواب و ذوالج و فلج و فالج بیک معنی میباشد سبب فالج یا آنست که روح  
 حساس و محرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر و قوت آنرا عضو قبول  
 نمیکند بجهت سوء المزاج مغز که عارض آن شده و این سوء المزاج اغلب بار و میباشد  
 یا رطب بجهت آنکه بر دوت تکثیف و اجاد و اجتماع اجزای عضو سد مجاری روح میکنند و  
 بارها و تریل و زهرهم نشاندن اجزای عضو سد میکند و حرارت و یوست بخلات فعل اینها  
 میکنند لیکن در افراط لیکن که تخفیف تمام و سد مجاری کنند و این فالج سوء المزاجی در یک  
 عضوی از اعضا افتد نه در تمام بدن و نه در یک شق چون فالج مثانه و ذکر و شبا  
 آن جهت عدم اتفاق سوء المزاج اعضا مختلفه الطباع و دفعی نیز تواند واقع شدن  
 جهت آنکه حصول سوء المزاج سافج تمام را مدتی می باید و اما عدم نفوذ روح حساس  
 و محرک در عضو یا سبب قطع مجاری باشد از پنهان و یا بسبب سده بود که در مجاری  
 روح واقع شود از غلبه خلط یا از غلیظی آن یا از لزوجت آن یا از منقبض شدن  
 عضو یعنی بهم درشتن اجزای آن بجهت رسیدن سرمای عظیم بیکبار بعضو یا بسبب  
 ضربه سخت و یا وقوع شدی و خنقی محکم از خارج و یا مجادرت درمی و یا میل نمودن  
 مهره از مهرهای کردن و پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو همچو پوست عقب و یا  
 که سده و انقباض هر دو مانع شوند جانشین درمی که در تمامی مذات عصب افتد از سقوط  
 قوی یا در شعبه از شعبه های آن در فرق میان آنکه فالجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود

بسبب قطع مجاریست یا بسبب انقباض از ورم بدان کنند که فالج قطعی دفعی بود و  
 تدریجی و بیاید و انقباض که هرگاه سبب فالج در یک شعبه عصب افتد اعضا  
 که حسن حرکت بوسیله آن میرسند مفلوج شوند و باشد که در عصب حرکت افتد  
 و عصب حسن سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب  
 در یک شق نخاع از گردن افتد نصف بدن در طول مفلوج گردد و لیکن رو سلامت بود  
 از جهت آنکه اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق  
 بطن موخر دماغ افتد یک نصف بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و دو  
 پوست سر نیز خرد شود جهت رستن بعضی اعصاب آنها از این بطن و اگر سبب  
 در هر دو شق بطن موخر باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و مراد از سر فوق  
 رقبه است چنانکه اکثر اعصاب حسن حرکت سر و راز بطنین مقدم مانده اند و هم  
 بدین جهت حسن حرکت اعضای درونی هم سلامت باشد و اگر سبب در حلقه بطن  
 دیگر افتد آن سکتة مهملک مذکور بود و این علت فالج از انتقال امراض چون قولنج و  
 حصیه دارمی دانه و صرع و اختناق رحم و ذات الحجب ذات الریه و لیثیمس و خدر و لقو  
 و اماس عضله گردن بسیار افتد و گاه باشد که بسبب خشمی عظیم یا بسبب خونی و اندک  
 غالبی یا بسبب حرکتی عقیف رطوبتی فزونی که اندر تن ساکن بوده بجنبید و باطران فرو آید  
 و عضوی مفلوج گردد و در امثال بدن فالج عام هم ممکن بود و هر عضوی مفلوج که رنگ آن  
 بزرگ تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطع و انتقالی نباشد علاج پذیر بود و آنچه  
 برخلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و نبض مفلوج از بطول و ضعف و قرات و بی نظمی  
 و تفاوت و تواتر خالی نباشد تخصیص اندر سوراخات باارد و رطب و بول اکثر را  
 سفید بود مگر آنجا که جگر و یا کرده ضعیف باشد که بسرخی یا لپا جهت قصور در تقسیم و تفریق خون  
 و در خلط و رمی نبض و بول مناسب بحال هر یک چنانچه در ابواب سابقه معلوم گشت اما آنجا که سبب  
 سوراخ مزاج عضو بود و فالج در عضو ظاهری باشد مثل نوک و انگشت و دست و غیره بقا  
 و کماد مناسب و تدریس متصل بدین سبب و درین راه و تعدیل مزاج به اداست که در پیش

و بلاد ریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون شانه و معای تقسیم و اشتباه  
 بجهتها مناسب و ضامدا و طلا و کما و لایق از بیرون و تعدیل مزاج بکورات علاج کنند  
 و بیان اینها در تفصیل امراض آن اعضا مذکور کرد و انشاء الله تعالی و آنجا که سبب سده باشد  
 باید دیدن اگر از ماده دموی غالب است و سخته و فصل و سن و قوت مساعد باشند اول  
 فصد کنند و سه شبانه روز اگر ممکن باشد هیچ نخورند و بعد از آن هر روز غذای میهند  
 که بجز بر لطیف بود و به اثر مقوی و مفتوح سده بر اشتباهی غالب صادق و از بی آن دوا  
 دهند که تفتیح کند سده را و خون را بخورد بخاصیت و کم سازد و این فعل در سن پخته  
 بویا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلاد و همواره چیزی که مقوی عصب  
 و محصل ماده و مفتوح بود می مالند بتخصیص همین راحه و همین سن که درین باب آتی اند و چون  
 مرض در یک شق بود تمامی جریای کردن و نشت و آن یک است و یک با پی و یک  
 سرین را روغن و او وید میمالند و در یک کرم نهند و نگیند یک و زیره کنند و اگر در تمام شقیین  
 باشد جمله را تدبیر و نگیند و درست در یک کرم نشیند و غسل اندازد کرم معاون  
 عظیم نافع آید و طلا می تیزاب نرم بر مبادی عصبها از نخاع و فقرات و بعده بموم روغن چرب  
 داشتن بسی مفید بود و اگر کاهکای قی کند بخوردن تیزاب نرم ساختن و چربش آن بود که  
 که عظیم مفید آید و در هر هفته حتهای متوسط بکر کردن نافع بود و در پراه حب جنیال خوردن  
 مفید باشد و چون این مرض مریض است در علاج هیچ تعجیل نباید کرد و جهت تقویت  
 گرم لطیف چون کبوتر بچه و خشک و اشتباه آن باید دادن و از پی و ترسیل و زعفران و  
 طعامها داخل باید ساخت و چیزهای نفخ و سیوه و سردها و ترشیها و هر چه با عصاب  
 مضرب باشد و یا خون فراوان و چون خوردن و باید داشتن و کل انگبین هر روز باید دادن و جد و انداز  
 حباب و مار العسل کرم کرده سوده هم نافع آید و از سر و آب سرد خوردن و درختین بر پیر باید  
 و پیوسته موئنها باید پوشیدن همچنین تانگامی که اندک تفاوتی بخورد و ریابند انگاه در طبعی  
 که نافع آید مبالغه و مداومت نمودن و چون فصد را مانعی باشد بحجامت و ارجاف و شش  
 اذن و غیره خون کم کنند و بکر کشیدن و اگر اینها را نیز مانعی باشد همین دستور را از سر

۲۳  
 و آنچه از غلبت و حرکت عقیق و هم عظیم افتد علاج آنهم بدین نوع کنند و اگر ماده سودا غلیظ یا نازک  
 و در خون هم غلبه بینند با صیقل تمام اول فصد با سلیق باد و اوج آنجا نب کنند بعد سهین  
 تدبیرات مذکوره را بکار میدارند و از چیزهای خشکی فراوان سودا خدر میکنند و اگر در خون غلبه  
 بینند تسهیل سودا چون حب سنگ سیلانی و اسبابه آن بعد نضج و قرار ماده تنقیه  
 میکنند همراه دوسه نوبت و بعد تنقیه سایر تدبیرات را بحال لایق ملازمت مینمایند و بعضی  
 قرار داده این علت را مطلقا بعد هفت روز تعیین کرده اند و بعضی بعد سه هفت و بعضی  
 بعد چهل روز تمام و درین فالج سوداوی اکثر از علاج مایخوکیا مناسب بود و قی کون نیز از  
 نرم کرده مدبر بر آنجا بیشتر منفعت در جهت دفع شدن سودا و این صنف فالج از تنقیه  
 مایخوکیا بسیار افتد و علاج پذیر و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن صعبتر بود و از آنچه از غلظت  
 سودا افتد و اگر از ماده بلغم غالب باشد فی الحال که خدر غالب و سستی در یابند  
 تخم ترب و زنج خربزه کوفته در مالک الحسل گرم بپزند و قی فرمایند بسیار نفع دهنده و تا چهار روز اگر  
 ممکن باشد غنچه پاپیج تدبیر نهند و الا بر مالک الحسل نیم گرم اقتصار کنند و از آب خوردن بپزند  
 ممکن گردد و در ایام این مرض منع کنند مکروهاتی که سبیل قوی خواهند داد که آن هنگام پیش از  
 آب دهند و اگر ترشنگی صبر نباشد مالک الحسل دهند و غذای گرم آب و گرم و با از انیکو دهند  
 سطحه کبوتر که ترشنگی داشته باشد و زعفران و دارچینی و فلفل و صندل و کبابه و مشک  
 اندران باشد گوشت حیوانات مزاج گرم تجویز و شتی نیکو بود و گوشت روباه و کفتار  
 و اسود بدین علت مخصوص باشد و سیر خام غالب در طعام هم مناسب باشد و  
 بر شبنم و وارونه و غیره نیکو نباشد و نان خشکار اندک جایز بود و بعد چهار روز که مرض محقق  
 گردد بنیاد تنقیه کنند بحقیقتهای لقوت ذیل در هفت و دو نوبت و مابین حقیقتین یک  
 نیک میگذراند که سه هفته بگذرد و بعد از آن حقیقتهای قوی کنند چنانچه در کتب سرد و ملوم  
 شد و شایفاها و فرجهای گرم مدلول و رطوبات هم مناسب بود و بعد جمل روز  
 بهر هفت از مسلمات قوی میدهند مثل حب چنبال و قیر و طی اقوی و پیش روز سهیل  
 قی میفرمایند قی بلغم و غیر ایام سهیل هر صبح معجون فلافلی و یا د و ابرالمک و یا بلغم

بستور باید داد و بر بالای طعام زنجبیل برورده و اگر بر سر قوی ماکتی در اوست  
 نیک بود و اولی آن باشد که بر شب رس در درون بینی مالیده خواب کند و در موضع کرم و خشک  
 نشیند و موئنه پوشد و در میان ریک کرم کرده لشب شق مفلوج را نهاده خواب کند و روز  
 در آفتاب کرم نشیند یا در آفتاب پیوسته روشن سخن باید و غن راحه یار و غن شست بخت می ماند  
 بر پس سر و مهرهای کردن پشت و بر شامی عضو مفلوج و از استعمال آب از خارج  
 خواه کرم و خواه سرد الا آب معدن زاج که نیک بود از میوه خوردن و از میوه ای سرد  
 و تر و از هر چه بلغم انگیزد سرد یا تری فرا باشد خدر عظیم نماید و هر چه گرمی و خشکی مفلوج  
 بکار دارد و شرباب را درین مرض عظیم مضر دانست جهت آنکه در معده مفلوج  
 شود و سر که کرد و دسر که بدترین چسبند بود اندرین مرض فتنه لازم  
 و نایب اندرین مرض نافع بود بشرطی که در سردی و تری خوردن جهت حرارت می کنند  
 و تحریک عضو مفلوج فی الجمله لازم بود و این قسم بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از یاد بلغم  
 لزج باشد علاج همین نوع باید کرد و لیکن در سببها و حقه چنان باید اندیشیدن که چیز  
 داخل سازند که تقطیع بلغم کند و بعضی مضر نباشد و اطر لقیات و سفوفاتی که مصلک است  
 و یا ترکیبی که سطوح باطن اعضا درشت سازند و از آرایش لزج و جفت بلغمی آنها را پاک سازند  
 بکار دارند و چون اخراج بلغم لزج از دماغ و از تنجاع و عصب و قریبسی مشکل است درین  
 مدارا و احتیاط و ملازمت علاج بیشتر باید کرد و از چیزهای خشکی فرا بگذرد و مجتنب باید بود  
 و تیزاب تیز را بخار جمل سده مالیدن و بعد از آن تدبیر بر و غنهای مذکور مناسب بود  
 و در جمله اصناف سدی تقطیع بلغمی قوی مفید و شستن در آرنجی که در آن گرفتار زنده  
 و تخم خردل کوفته و زعفران و جند و خوش نظر یا بنگار جوشیده باشد و در غن راحه یا چوب  
 و لفظ در آن غالب کرده و همچنین در آرنجی که در آن بچه کرک زنده و ضفیع زنده و کلان سیاه  
 بزرگ زنده جوشیده باشد و در غن خشت بخت نصف آن کرده عظیم نافع آید و همچنین کلان سیاه  
 خام سوخته و در آب همچو مرهم بخت کرم کرم بر پس سر و مهرهای مکرر مفید آید و همچنین  
 دوائی آید و رنگ بستورش مالیدن و عرق کردن و کاهکاهی نیم درم جند خوردن

بسنی فائده دهد خصوصا با یکدیگر ایارج و گفته اند که هر روز یک گرم ایارج با یکدیگر بخورند  
 مفید آید و مغز حیوانات با ازارهای مذکور خوردن بجای طعام عظیم مفید بود و در تنگی  
 و فریون و زنجبیل و جندران باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج بیم در  
 اجزای عضو بود از سرمای تحت و یا از عارضی دیگر چنانچه مبین گشت اغلب آن باشد  
 که برقع آن سبب و تدارک وحشتهای آن مرضی مرتفع گردد و در سیر سرد مآخورد و کوفتهای  
 و اورام همه از پیش مقرر شده آتا بیرون رفتن مهره چون از ریخی غلیظ باشد و یا از ماده  
 لغزینده علاج آن صعب باشد و در ریاح لافوسه بیان این کرده شود ده گاه باشد که مفلوج  
 حنجره و مری سخت گردد و چیزی بحقی فرود و مجله آتش بر زیر زخندان آید باید نادان اگر شرم شود  
 و آتار آب سیر تنجید بستر حجامت اما خون بیرون نکردن و بکنج و جند بید ستر طارک  
 امیر شیخ جلاله در در کرم خمر خورده بود و بر استلای بدن سوار شده و در  
 شکار بسیار تاخته و مرطوبیتی بهم داشت چون بخانه آمد فی الحال آب سرد خورد با طعام  
 از بی آن و یک آب سرد در ساعت استرخای عامی بدید آمد مولانا عطارد طبرستان  
 که یکی از استادان مصنف بود فی الحال او را در آب یخ نبات سرد تا بگردن نشاند چنان  
 لرزه بر او افتاد و بعد از آن پیاله پیاله دفع کادی بیخ سرد کرده بدو بخورنید باز  
 و چون از سرما سخت بی طاقت شد مہلتي میداد در سه شبان روز پیوست بدن طاق  
 میکرد و دیگر غلظت اذات تمام بحال خود باز آمد و فرقی که درین سیر واقع میشد زانلود که در شب  
 خواب میکرد و این را اختراعی غریب است جوانی را از سن ده سالگی افلیج عامی طاری  
 شده بود بطبعی و هشت نه سال داشت و دستها و پاهای او لاغر شده بود و  
 مداومت مالیدن دهن را حفر نمودند در آفتاب کرم و در پیش آتش در خانه کرم بدن چون  
 دو سال این مداومت کرد و چنان شد که بر جا سستی تا به سستی دراز خوب بدست گرفته  
 قدری راه رفتی و دست چپ را فی الجمله گرفت و هر روز سه ذرع کپاس بافته  
 و بهین قانع شدی و ترک علاج گرفت و الا تمام بصحت آمدی **بجوری جوانی**  
 افلیج شده بود در انهر ویسی تبریز آن کردند و نفیسه زیاده در آن نبود آخر الامر روزی دهم بار

این فایده را  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره  
 در کتب معتبره

و گوئی علقی که در میان آنها میرود و کلی سفید دارد و طعمی تیز جیده بود و میخورد و او هم قدری زرد  
 و بطور دنافع آمد چند روز دیگر از آن همچنان خام خورد و صحت یافت خواص لاشه باقی بخور  
 پس می زانیده و گوشت عظیم یافت و تب کرد و هفته در سکه خورد و جهت حرارت تب  
 کرد و باز دهم قلع از یک شوق او ظاهر شد زمان او هم بیکار شد و بسی معالجات کرد  
 آن مقدار تفاوت شد که بسیار سعی بعضی سنجان شکسته گفتی و بچید بسیار با خود کشید  
 و راه رفتی بعد چند سال حمل پذیرفتی اما مر سیده استقامت شدی و چون از انتقال فساد  
 جسم بود علاج قبول نیکو داد و علم خدر یعنی کختی که آنرا عولم بخواب رفتن اعضا  
 نقصانی بود که حادث شود در حس لمس اولاد گاهی نقصان حرکت نیز با آن اتفاق افتد  
 چون عصب حس حرکت عضو یکی باشد و سبب این یا غلیظ شدن روح نفسانی بود  
 که به آن جهت شب نفوذ و فرج عصب نتواند کردن چنانچه از خوردن مخدرات مثل افیون  
 و تنک و غیره افتد و یا فسرده شدن خون روح بود چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضی  
 و یا فساد مزاج روح بود چنانکه از تسع عقرب در روز بعضی سوم افتد و یا غلیظ شدن  
 و عصبیت با نقیاض نفوذ روح بود و یا سده بود تا تمام در عصب از بلغمیم یا از سودا یا از  
 خون و یا فشارده شدن عصب بود از مجامعت و رمی یا از شدی یا از ضربتی در عصب  
 یا از اعتماد بر آن چنانکه از بسیار بالای پای نشستن محسوس کرد و جالینوس گوید که مردم  
 خشک مزاج گاه بود که در وی گرم میخورد و خشکی زیاده شود و بدان سبب سرانگشتان خدر  
 شود آن خدر بد بگردانده بر آید و آنچه در تب های حرقه سبب تحلیل رطوبت اصلی و غلیظه  
 خشکی خدر از اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد  
 چنانچه اندر حال غشی و نزدیکی مرگ واقع میشود و بسیار باشد که بخار سودا و انجی بجنبید  
 و روح را غلیظ کند و از آن خدر در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در مایه لیا بدان اشارت شد  
 و بسیار بود که خدر از انتقال ذات الیمن ذات الیه و لیسر غش افتد و بسیار مقدمه فالج  
 و صرع و سکنه و تشنج واقع شود و اکثر خدر بلغمی که لازم کرد و حرکت نیز کم تواند و حواس  
 تیره بود و بفالچ باز گردد و گاه باشد که اندر هیضه از جهت تیره و غلیظ شدن روح از



از حرکت بخارات روده خدر سخت افتد و ممکن بود که ماده خدر اندر بطون مانع افتد و حرکت  
 جمله سیکار کی باطل شود و همان روز مریض هلاک کرد و موانع سده مخدر همان است که در فالج گفته شد  
 علاج چون سبب حدوث این علت با سبب حدوث فالج قریب است و سده این  
 ناتمام است و این مرض نیست غیر لازم حقیقی از تداوم فالج در رفع سده این کافی بود و سبب  
 غیر سدی را تدارک بعضی وجهت مهم گفته شود و انشاء الله تعالی و باقی را بهمان رفع سبب  
 از خارج کافی بود مثل رفع برداشت و امثال آن و آنچه از بخار سودا و حمی اوقد علاج آن در  
 مایه جو که نافه مذکور شد و خدر عصبی را به تربط تبدیل مزاج تدارک باید کرد و در بعضی مریض  
 و تقویت مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الخدر اند تدریس فریاد خنق و بعضی از تدریس  
 حمی و قیاس داشتن موافق بود و کسانی که مرطوب و کثیر الخدر اند از این تدریس بیرون  
 باید که بر بشرطی که سودا و یتیمی در ایشان نباشد و الله اعلم ریشه لرزیدن باشد که در سرد است  
 پدید آید بی اختیار و این چنان بود که قوت میکر که اعضا بار آورده عاجز آید از تحریک عضو  
 علی الاتصال بر آن نهجی که خواهند و قوت عضله نیز عاجز آید از ترک حرکت و اثبات بر  
 آرام و آسایش بدینجهت عضویل طبیعی با سفلی حرکت طبعی و سبب مانع اتمام نتواند کرد  
 و از خلط انجمه اضطرابی در ارواح بخارات و قوت های عضوی پدید آید و عضلات از این  
 کرد و عجزند که ریا سبب ضعیفی نفس قوت نه باشد چنانکه در مریضیک بیماری غلبه پیدا کند  
 و یا جماع بسیار کرده و یا از چیزی سخت تر سیده یا غم بسیار خورده و یا از خرمی عظیم در غم  
 شده یا بر سر دیوار بلند برآمده این حال مشاهده کرد و سبب ضعیفی آلت حرکت عضو  
 از سودا مزاجی سرد و تر چنانچه از مستی متواتر و بسیار خوردن آب سرد و میوه های سرد و  
 و قنای بسیار و ناگواریدن طعام و امثال آن افتد و یا از سودا مزاجی دیگر چنانچه در سالج و خدر  
 سبک گشت و یا سبب ضعیفی قوت و آلت هر دو بود چنانچه از گزیدن حیوانی سستی افتد که  
 سم آن بصورت نوعی ضعیف روح کند و کیفیت ایلام ضعیف آلت کند و در غم پیرا  
 هم از این قبیل بود و در غم که از خشم عظیم افتد هم در نیست که از این نوع بود چه گاه بود که  
 رطوبت قنصله اند عصب و یا جو آورده باشد و بخارات غضب که داخته شود و در حرکت آید

و بر اعصاب و اوتار رخسته شود و مزاج عصب و اوتار را مخفی بگرداند و دست شوند و این سبب  
 بخارج نیز روح و قوتها ضعیف شوند و سبب ظاهر شدن رخشه همین اندر سبب است  
 که اعصاب حرکت اینها چون بسبب راقرب است نرم ترست و حرکت مختلف باشد که تقصیری از قوت  
 و آلات زد و پیوسته و بسیار سببی قوی می باید تا در عضوی دیگر جایگاه رخسته افتد چنانچه در قوت  
 و غضب عظیم لرزیدن از انوکاهی پدید آید و صغیرترین رخشه آن بود که از جانب چپ بپایان کند چنانکه  
 از طرف چپ حرارت غریزی قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه سیران را افتد  
 و آنچه در سرد دست برد افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس و فو باشد و از اعصاب  
 همین افتد سهل العلاج بود علیحده چون عرشه در اکثر اسباب حدوث قریب بخیر است  
 تا اسیر مرغی باید داشت لیکن چون این علت را طول مدت و از قوی مثبت یا خدر واقع است  
 مداومت علاج و تدبیر برقی لازم بود و اکثر عرشه که از دوا و امستی افتد بترک خرد و عصب  
 و تقلیل غذا بصلح آید در عرشه که از غلبه جماع کردن افتد تدبیر آن در بحث تدارک منفرد  
 جماع گفته می شود و اولی ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و اوراق بطریق که در حفظ  
 مذکور است و باقی رخشه تا غیر سدی مذکور را بر من آنسب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر  
 بصلح آید بعد رفع سبب و اندر عرشه های مزمن سرد و سدی اندک اندک جذب می شود  
 اما اصل هر روز زبانش تا خوردن و کرسکه و تشنگی فرمودن موافق آید و حلوا می باید  
 و چون داده این علت اکثر اندر لیفهای عضله و در زیر است اهتمام در تقویت عضلات  
 بیشتر باید کردن و دماغ بر مبادی جمله نهادن بسی فایده دارد و اعلم لقو و کردیدن تمام  
 یک شق روی بود از وضع طبیعی چنانچه یک طرف روی کج و بد نماید نسبت با طرف دیگر و سبب  
 یا استرخا بود که اندر عضلات یک شق روی پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ  
 بر لیفهای عصب آن عضلات و متراکم ساختن عضله را و فرو افتن شدن آنها و اعضا  
 که حرکت از آن عضلات می یابند چون پوست پیشانی و روی یک چشم و ابرو و لب و این  
 قسم کمتر افتد و یا تشنگی باشد که اندر عضلات یک شق روی حادث شود از جهت متراکم شدن آنها  
 از رطوبتی غلیظ که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زاده کند و تمد و یافتن اعضا روی آنان شود

و این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بریان شدن قاع  
 و تنجاع از حرارتی تشنج خشک اندر عضله یک شق روی پدید آید و نادر روی با آن کرد و چنانچه  
 اندر آخر تپهای محرقه و از پس استغراغهای با فراط کاهیه لقوه حادث شود و باشد که این  
 عضله کردن اندر خاق سبب لقوه گردد بجهت آنکه بعضی اوقات عضلههای روی و لب از جنس  
 و استخوان سینه و حرک کتف رسته است از این لقوه اندر بهای پدید آید و در جمله قسمها  
 علت آب و هرن است نتواند انداختن و باد راست نتواند رسیدن و جفنها چشم و لبها  
 از آنجا بزم نیکو منطبق نتواند شدن و هرگاه این علت قوی و بیکبار افتد پوست روی  
 از جانب دیگر بجهت متابعت تشنجی هر طرف منجذب مائل شود و چون اندک اندک و سبب  
 شق دیگر هیچ متغیر نشود و گاه بود که میل شق مائون بجانب انشی روی واقع شود و این  
 گرانی این شق بر شق غیر مائون و میل آن ظاهر گردد و این نادر بود و از آنجا است که جمعی گمان  
 برده اند که جانب لقوه جانب صحیح را میکشد و متغیر میسازد و خود نیز نادر و طبیعی میماند و چون تشنج  
 واقع شود فرق بدان کنند که طرف مائون از انش حسی بجا نیفتد و علامت خاصه قسم تشنج  
 که حاسه تاثیر بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر باشد و غشا و کام هم از آنجا بطنی فرو  
 آورخته بود و لعاب دهان باز نتواند داشتن و پوست اعضای مائون نرم بود و از آنجا  
 و علامت خاصه قسم تشنجی آنست که حواس سلامت باشد و پوست روی سخت و برنجیده  
 و خطها و شکنهای پیشانی ناپدید گردد و آب هرن کم ظاهر شود و پوست روی این شق بطن  
 کردن بیشتر مائل گردد و از بهلولی و از تشنج بطن طول میل کرده باشد و صداعی در پشت  
 تشنجی هم واقع شود و این علت چون کهنه و مستحکم شود علاج آن مشکل شود و آنچه از تشنج  
 امیدوار آن نباید داشتن علاج طریق احتیاط و در جمله آنست که هفته بگذرد و داده آن فی الجمله قرار  
 نیاید هیچ علاجی قوی که مخصوص لقوه باشد از سحوط و قطره و غرغره و لطوخ و اشباه آن  
 و همچنین با استفراغات قوی نیز مشغول نشوند که مبادا ماده آن غالب باشد و سخت بجنبند  
 و بر مجاری روح بریزد و سست کند و سکت یا فالج باقی آید یا آید اما بعد هفته چون نقض باشد  
 بجهت تعدیل شکم فرو باید آوردن و غذا را بنایت کم باید ساختن از اول و آب را کم ساختن

و ترک کردن و بر غسل آب اقتضای کون و از دیدن و حسنا و آب روان و از هوای خنک و جای  
 سرد و خرد کردن از هر چه بویغ انگیزد و با انگیزد بریز نمودن و بعد دو هفته هفته تنبیه بکار داشتن هر هفته  
 یکنوبت و غدا در استرخانی از جنس نان و غسل و غلغله خشک و غلغله خشک بگوشت کبک و طیور  
 و آهو و کوفته و کبوتر مناسب بود و در تشنجی نخود آب بروغن زیت که در آن دار چینی و زیره  
 و کشنیز خشک کرده باشد و کمی محل سترخی بر یک و زیره طلا کردن آن موضع بخند بستن  
 عظیم مفید آید و در بین محل تشنج و صدغها و مهرهای کردن بهین الراحه و در بین مسکن نافع بود  
 و گفته اند که صاحب لقوه اگر بعد از حققه تنبیه و تکرار و تقلیل ماده در موضعی نشیند که سخت رون  
 نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و شکافت صورت خود را مشاهده می نماید و بخورد  
 در بین سیدارد و غدا کم بخورد و گوشت آهو و یار و بابه و یا خرگوره و یا کفتار و یا کاکوهی  
 و یا زله می پزند و کوفته و بروغن زیت آلائیده بر سر و کردن و روی آرزما و میکنند  
 سخت نافع بود و حاشا و زونا و پود و دشتی و سترانچه میسر شود اندر سر که جوشانیده  
 از آن بیخ برابر در پیشانی مریض طلا کردن مریض را نیز بخار آن داشتن فایده دیدن این تدابیر  
 تا چهل روز باید کردن و بعد چهل روز چون مرض باقی بود معوطهای مناسب بکار باید داشت  
 و اگر از آن سر که اندکی کاهکاپی اندر بینی ترکشد تا رطوبتی از راه بینی فرو آید بهتر بود و در در  
 در بینی مالیدن جهت استرخانی و غیره نافع بود و تنبیه آب نرم طلا کردن بر مهرهای کردن و تمام  
 یک شق ردی در جمله مفید آید و سهلات قوی مناسب بعد چله باید دادن هر دفعه ضیاع  
 مناسب بر مبادی علت نهادن بروغن طب و استسماه آن صدغها و مهرهای کردن را در  
 نرم داشتن و در استرخانی خردل بسیر کرده مالیدن و فلفل سوده و در آب همجو  
 مر هم خسته طلا کردن کرم کرم نافع بود و غالیه در روغن بان حل کرده مالیدن و در جگر و معده  
 پیچیل سوده در روغن سداب و سر بر بخارابی داشتن که اندر آب آن یا بونه و مرزنگوش و سداب  
 و قیسوم و حبل جوشیده باشد مفید بود و محمد بن زکریا گوید که اگر طعام از معده نگیرد تا تنبیه  
 شود و در کهای او خالی گردد پس سر بر بخار افتابه دارد که در آن بیخ مذکور بود و مکرر بسیار  
 انگاه و بویغ قسط و یار و روغن سداب کرم کرده بر سر و صدغ او مالند مفید بود و در نقل

خامدین نافع بود و آنچه در تدریس این علت از موده ایم است که چون مرض ظاهر شود سه روز  
 طعام و آب ندهند و تا چهل روز او را در خانه نشاندند که سخت تارکین و اگر احوال او بضروری سر  
 آید لیسیم یا نه یا کبود و دو تو بر پیش چشم آویزد تا روشنی بیند و غذا بعد سه روز زمان غسل منته  
 و اگر مانعی باشد آتش شسته بوی غان خورد و بجای آب غسل آب و پیوسته جوزه او در خون  
 و آب ان فرو میرود و جهت تشنج خلط تخم خرد و را بریان کنند و سائیده بر روی بیند که منته  
 تمامی یک شق روی کنند و جذبید ستر سائیده بران روی بپاشند و گرم کرده بر شق مالد  
 طلا کنند و هر شب تا صبح بران چسبیده بگذارند و صبح دیگری بر افکنند و تا شب بگذارد  
 و جهت استرخاشی چند فقط بکلاس سائیده طلا کنند شبان روزی چند نوبت مایه جوزه  
 یا چند سحقی کرده بر روی لته طلای مذکور نینز کرده طلا کنند و درین اثنا حقنهای تنزین  
 بعد از سه هفته هر سه روز و چهار روز یک نوبت میکشد و بهین علاج صحت یابند  
 اکثر باذن الله تعالی و اکثر زهره کلنگ باب حقن زهر نینز سبب اگر بعد از یک هفته صل کرد  
 در بینی علیل چکانند طو بات بسیار دفع کند و فائده عظیم دهد و مجربست و انجا که از  
 تشنج نمیی افتاده باشد در تطیب و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از رفع اسباب تشنج  
 و انجا که از سبب ورم افتد نخست علاج ورم باید کردن و اما در اول حال لثوه پیدا آید  
 که البته بفالاج یا سکه باز خواهد گشت جهت طو بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امراض بالقوه  
 انجا هیچ مهلت نشاید دادن و فی الحال حقن تنزین باید کردن و غذا قلیلی بخورد و اب دوان  
 و تیزاب کاری نیکو بر سادی علت و بر کفهای دست و پای و روی زبان کردن و حبس پال  
 یا قیرو طی اقوی بعد از سه روز تنقیه نمودن و بدین چیل سده نام را منع نمودن و داغ حرط  
 پس بر پیش سر و بر صدغین بر محل بستن سبب بود و تنقیه نیکو مزاج را نیکو  
 مبدل باید ساختن و الله اعلم تشنج بهم کشیده شدن عصب حرکت و عضله باشد  
 چنانچه از انبساط عاجز آید و از حرکت انقباضی عضو را هم مانع آید و بدینجهت عضو کشیده  
 و کج بماند و این کاهی در جمله اعضای متحرک افتد جهت وقوع سبب در سبب را عصاب و کاه  
 خاص بعضوی افتد جهت وقوع سبب در عضله عصب تشنج یا در اک بود

که عصب انسان بطرف مبدی که میزبان شود چون رسیدن غلظت صفراوی حاد بحسب علائق آن است  
 که در عضو متشنج و جوی سخت باشد و یا رسیدن بروی قوی کشف باشد از خارج و یا رسیدن  
 بروی از داخل چنانچه از خوردن مجذرات افتد و یا رسیدن سی بود بحسب المسمی و یا  
 آن و یا رسیدن بخاری سی از داخل مثل بخاری و طمشت محتبس تحیل کیفیت سمیت و تقدم  
 این حالات و آفت محل آنرا دال بود بر آن و یا رسیدن بخاری عفن از داخل مثل بخار گرم معده  
 و کد و دانه و غلبه انسا و ظهور وحشت آنها بر آن گواهی دهد و یا وقوع استلای بود اندر عصب که  
 طول آن را کم سازد و عرض آنرا زیاده کند و این از بلغم غلیظ بیشتر افتد و احیاناً از سودا نیز افتد  
 و علامت غلبه هر خطی و افتادن مرض یکبار با استلار بدن و کسالت حرکات و کرائی محل  
 شد آن بود و یا وقوع خشکی در جرم عصب بود که اجزای عصب از جهت عدم خلط بهم مجتمع  
 و در جمیع اقطار کم شود چنانچه بعد از تپهای مخرقه و استفراغات قوی افتد و باین نحافت و خشکی  
 پوست اکثر تشنج و تیزی و گرمی بول واقع شود و تدریجی افتد و یا بادی بود غلیظ که در منافذ  
 و مسام عصب افتد و آنرا در عرض باریک شد و کوتاه کند و این را عقال گویند و این هم  
 دفعه افتد و هیچ کرائی نکند و بزودی مرتفع شود و یا در اکافت عضوی باشد که تشنجه دارد  
 با و باغ که مبدی را عصاب چون رحم متورم و منقلب و معده متورم و متضرر از زور و صفرا  
 مخرقه و کاه باشد که جهت ترسی یا غم عظیم روح یکبار باطن باز گردد و عضلهها بتماجت  
 روح تقلص کند و تشنج افتد و باید دانست که تشنج که از پس جراحت افتد علامت مرگ بود  
 و هر آلم که بعد تشنج در عضو متشنج پدید آید تشنج بسبب آن بوده باشد و آنچه الم مقدم بوده باشد  
 تشنج بسبب آن پدید آمده باشد و بسیار باشد که تشنج چشم احوال شود و روی تشنج  
 بر آید و دم زدن دشوار گردد بواسطه کشیده شدن عضلههای حنجره و گردن و عصب  
 و باشد که تشنج آن بدان ماند که میخندد و خنده نباشد بجهت کشیده شدن عضله خشارا  
 و کاه بود که طبع آب تا ختن باز کرد و بسبب کشیده شدن عضلهای شکم و شانه و کاه بود  
 که بول همچون خون آید یا کفک و پدید آمدن بادهای بسیار اندر معده و تشنج علامت بود  
 تشنجی که کهنه کرد و علاج آن دشوار شود و آنچه از پس تشنج افتد علاج آن شکله از آن بود که از تشنج

۴۰  
و آنچه عام افتد علاج آن دشوار تر از آن باشد که در بعضی اعضا افتد علاج چون اسباب حدوث  
این مرض قریب است به سبب حدوث صرع و از اعراض آن نیز واقع است مناسب هر حال  
همان نوع تدابیر بکار باید داشت لیکن چون اینجا بهم کشیدگی در عضو واقع است پیوسته و فرجه  
و نفوذی ندارد در آن می باید کوشید که عصب و عضله بمقدار طبیعی خود باز آید اما دیرسی  
ترطیب مزاج و تدبیرات متعده و تسکین حرارت و تدارک استفرغ این مقصود حاصل کرد و در  
استحالی با استفرغ خلط غالب و نفوذ از خارج با دنان مناسب و از داخل بفضله و شربت  
سوافتی و اندک و دستور جمله در ابواب سابقه مسبین شده است و آنچه مجربان نافع یافته اند  
که چون تشنج اندر همه اعصاب افتد صاحب آنرا بیکبار اندر آب سخت سرد غوطه دهند و بر آفریند و بگوید  
که جان دلجانی بود و فصل کرم بود و برین آئین هیچ ریشی نباشد و آنکه این علاج بر تناید و اورا اندر  
سعدن که کرده اندر طلیخ کفتار و یار و باه و یار طلیخ عقیق و چون بر آفریند و برک غار و پودنه و  
وسعد و مرزنگوش و شربت و خوش نظر و یار طلیخ و خج و دخت بشکال باید نشانند و بر روغن  
و یار و غن سوسن و یار و غن کفتار مالیدن و خداوند تشنج استلای عام را و بعضی تشنجهای  
تب آمدن عظیم نافع بود و گفته اند که اگر حلیث و جند بید ستر بهم مساوی شسته و چند خوری به  
تب آورد و در حال تشنج بکشد و غذای ایشان را با غسل آب و خرداب با زرا کرم و آب  
تیکو بود و اگر قوت کم باشد مرق کوشه بکرم اند که مناسب بود چون تشنج اندر عضوی خاص  
نیز آب مدبر ببالند مگر عظیم نافع آید و بی مردم را بدین علاج شو اگر دانه شمره کرده تازه بر آن عضو  
به بندند و بگذارند تا بر آن بگذرد پس بر دارند و بکشد مفید آید و ضماد میوه تر و جند بید شمر  
و فرقیون و موم و روغن کچد مفید باشد و در کرابه خشک و در ریک کرم و زیره شستن نافع  
و خداوند تشنج یا بس را اگر تب نباشد اندر ابروی نشانند که اندر آن بنفشه و خطمی و کدو خیار  
و موم و روغن بنفشه با دمام با روغن با نرم مالیدن و حقنهای تری فرا بنده کردن نافع بود و غذا  
شیر تازه با شکر و روغن با دمام دادن مفید آید و اینجا که تب هم باشد اندر ابروی نشانند  
که اندر آن کدو و سیاه و خیار و خربزه پندی و برک بید و کشک و بنفشه و کونک جوشیده با  
روغنهای تری فرا بنده نافع آید و غذا کشک با روغن با دمام و آب خیار و کدو و بنفشه مفید بود

و در جیب سی لعاب است و آب برگ خرفه و که وی تر بر سر طلا که در آن پیوسته نافع آید صاحب خرفه گوید  
 که کند و بلباب کوفته در کرم یا بر سر صابون خشک فرمودم بآید نافع افتاد و الله اعلم  
 که از نوعی از تشنج بود مخصوص بعضیها و عصبهای کردن از پیش و پس چنانچه کردن رات  
 بماند و نتواند التفات کردن و نتواند خفتن و از جهت کثرت اعراض بر این قسم جدا از کور سیکرد  
 و سبب غالب آن با وی غلیظ بود که در منافذ عصب کز و دواترا کشیده دارد و باشد که ما و  
 اندر لیمفهای عصب و اجزای عضله که زیاد و بسبب سرمانی که بدان محل رسد لیمفها و اجزای عصب  
 و عضله دایم شینند و بدینجهت در دما تو که کند و حرکتها باطل کرد و علامات خاصه که از آن است  
 که بیست روی چشم صاحب آن بهیئت روی چشم صاحب خناق ماند و گاه باشد که  
 چشمها را زود بر هم میزند و اشتک میزند و دندانها بهم در می شینند و کردن کوتاه ماند و در  
 رانده بود و نفس زدن از حال طبیعی که در دما باشد که بیست خنده بر روی او نماید و خنده باشد  
 چنانچه در تشنج مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه بهم کشیده شود و تشنگی که قوت در  
 باطل کرد و دبول باز کرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و تشنگی که قوت ماسکه آن باطل کرد  
 و باشد که بآن رکی نکند و بول خون گردد و باشد که عضله مقعده و معده تقیم کشیده شود  
 و نفس را نگاه نتواند داشتن و باشد که بعضی را بسبب فساد کی توایج گیرد و اندر بیشتر حالها  
 همچون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که عصبها بسبب کشیدگی پیچیده شود و بهار  
 از جامه خواب خود را بیرون افکند و میغلطد و همه انواع از حیوانی و در دما گاه باشد خاصه در میان  
 و دکتف و هرگاه عضله قفا و پشت کسی را سخت شود و آب من و شدت بد بخلق رود و در  
 و خارش اندر همه اندامها پیدا آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان کزانی کند و مقدمه که از آن باشد  
 علاج همان نوع باید کردن که در تشنج مذکور شده و در تحلیل باد غلیظ از عصب و عضله گویند  
 و ضامه و در غنهای گرم تر بکار داشتن و پیله خور و پیله شیر و پیله کتار و پیله کا و کوی  
 که اخته مالیدن و شیر بر عضلهها دو شیدن از شیر آدمی و غیره و چون کز از آن است  
 بجهت تیز علاج کردن اولی بود و اگر حقنه تیز امحار بسوزد و شیر خور و در غن پیله کا و کوی  
 بار حقنه کنند سوزش نباشد و در جمله شیر خور و در کردن هم مالیدن نافع بود و تیز کای



مقتداید و اندک علم نکرده است مانند عصب و عضله عضو متحرک بود چنانچه از انقباض  
عاجز آید و عضور از حرکت انقباض مانع آید و بدینجهت عضور است بماند و سبب آن غلبه  
ماده بود و قوی که نفوذ کند در جرم عصب بساوات و لیفهای عصب آنرا فرو خورد و در حین انقباض  
عضو و آن ماده انجا منجمد گردد و بر همان بنیت در خلل عصب و عصب را همچنان بدارد و بی آنکه در  
طول یا عرض آن نقصانی شود و همچنانکه فستیکه که موسم که اخته را فرو خورد و سرگرد و داشت که مود  
بعد عصب بعد و عصب از ان بطرف منتهی در طول که بران شود و بران بنیت بماند و باز شدن آن  
و شود که در و داشت که بیجستی اند عصب آید و عرض آنرا کم کند به مجتبع ساختن لیفهای عصب و طول  
آنرا بر حال خود بدارد و آن سبب مانع آید از ان انقباض و هر سببی بعلامات خود متمیز گردد و چنانچه  
اکثر مبین شده در ابواب امراض سابقه و این مرض مخصوص باعضای آسید بود علاج همان نوع مایه  
که در تشنج مبین شده عورتی را در هرات یکپای او شده و شده بود و از انوخم منقبض است و انقباضی از انقباض  
تشنج فرمودند نافع نیامده بود حضرت فرمودند که تیزاب فاروقی تیز بران و کف دست و پا او را  
که رخنه کپوستی نیک از کف پا او برخاست و بعد از ان روغن کاری زخم میکرد و در دو سه روز  
خوش شد و او را از خرنای بلغم انگیز بر سر میفرمودند و از خرنای پر خوردن نیز منع میکردند و اندک  
احتیاج جمیدن سطح ظاهر عضو بود و سبب آن بادی بود غلیظ که در عضله مختلش کرد  
و بکوت خویش عضله و پوستی را که ملاصق آنست بچنانند و سبب حرکت آن با دو کوشش طبیعت  
عضو بود در دفع آن این با غلیظ کاهنی بخار ماده غلیظ بود که بعد و حرارت قوی حاصل شده باشد و چنانکه  
بعد از خوردن و دای کرم اچیان واقع میشود و یا بعد از غصه یا عصبی عظیم بدیدی آید و کاهنی بخار ماده  
غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو مختلش کرد و از انقباض غلیظ شود و همچو هوا چاه آب این با کاهنی که کوه  
افتد چنانچه اصحاب بالخیولای مراد و طولان افتد تحلیل شکل پذیرد بسبب بد یافتن ماده و بیرون  
طبع آن جهت آنکه محللی که می نیماشت که می بد و تولب ماده و پس آن میشود و بر اختلاج که در هر آن افتد  
و دایمی کرد و مقدمه بالخیولیا و صریح بود و اگر اندر رو افتد و دایمی شود مقدمه لقوه باشد و اگر اندر  
سر پهلوی افتد و غالب کرد و مقدمه آماس حجاب بود و اندر دیگر اندامها کاهنی مقدمه تشنج بود و علاج  
انجا که از باد خشک افتد تبدیل مزاج و تقطیل سودا و اصلاح عضو مایه و عضو که شرکت فساد آنست

باید کردن بر محل اختلاج طمائی محل معتدل و کثیر از طوب یا فکندن و در هنگام معتدل چون غنچه فکند  
 بسیار دیدیم که بخوردن خیرهای سرد و تر از میوه و غیره تسکین یافت و آنجا که از باد تر افتد علاج لقوه کشته و خاویج  
 علاج کردن و از ضناده و کما و غرغره و غذا و شربت و روغنکاری و اشباه آن و اگر انگو  
 اول بخورده در شفت بماند انگاه روغن بماند بهتر باشد و طلاهای مناسب بر آن فکندن که بر آن  
 بچسبند تخصیص آنچه در آن بر ششم باشد عظیم نافع آید و از هر چه باد انگیز بود حذر واجب باشد  
 و بدانکه حکمای هند اکثر امراض دماغی را که سریع البرود است و میکبار می افتد مثل صرع و ج  
 و رعشه و لقوه و تمد و اختلاج سبب آن را باد غلیظ دانسته اند و در علاج اول تنقیه  
 خلطی که با از آن حاصل شده است کنند انگاه بماند و دوائی محل آن از خارج و غرض  
 دوائی دافع باد کوشند و اغلب بوقت سوم آن ده را از خلط اعماقی و اعضا سیر و آن برند و الله اعلم

### باب نهم در بیان احوال چشم

از ترکیب وضع و قوت باصره و مزاج و منفعت اینها و علامات افزاینده مختلفه طبیعی آن و آنچه مضر  
 نافع است بدان و مرضهای عین اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت  
 و مزاج چشم و منافع این حالات بدانکه چشم عضوی است مولف از طبقات و رطوبات  
 و عضلات و اعصاب و پرد و در کهای اجوف و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که  
 نخست سه طبقه اندر شکره استخوان چشم گسترده شده است نخستین را که ماس  
 استخوانست طبقه صلبیه گویند دوم را ششیمه خوانند سوم ششکینه خوانند و سه رطوبت  
 اندر میان این سه طبقه نهاده است نخستین از جاحیه کرینه جهت مشابهت آن در قوام در یک  
 با یکیش که اخته و کوبان از خونست دوم را جلیدیه خوانند از بهر آنکه صافیست و روشن و فشرده  
 همچو بخ و بشکل گردست همچو شکر که دیدن سبب آن را بر دیه نیز خوانند و درون و بیرون آن  
 اندکی پنبه دارد و اما شباح دیدن در وی نیکو پیدا آید و پشت او به تری گراید تا اندر عصب  
 مخوف که در رطوبتها در آمده است باندازم نشیند و رطوبت سوم را بیضیه گویند جهت مشابهت  
 آن در قوام سپیده خایه مرغ و جلیدیه اندر میان از جاحیه است و بیضیه تا از زجاجیه نیکو غلاظت

و بعضی قوت فردی آن در خشان ازو لحقی باز میسر آید تا بند ریج بپرسد چهار طبقه دیگر اند  
 پیش این طبوبت است نخستین تا عکس بنویسند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن  
 بنابر عکس است دوم را عنبیه گویند جهت آنکه بمیانگاه او برابر بر وضع و در آن طبقه است برسان نفوذ  
 آنکه که در بنا که او کشیده یا هرگاه آن طبقه بسته گردد بنیائی باطل شود و در آن این طبقه است  
 تا نور دیده اندروی معتدل گردد زیرا که افراط آنکه شیاست نور را تیره دارد و فراسم آورد و تفریط  
 سپید است نور را پدید آید و اندرون این طبقه خملهای نرم است که لای آن را که در چشم فرو آید  
 در ستکاری در آن خملها پنهان کنند تا خلل آنرا نگاه دارد و نگذارد که دیگر یا پیش طبقه باز آید و طبقه  
 قرنیه گویند جهت مشابهت آن در صافی و شفافیت شاخ سفید تراشیده و این طبقه چهار تو  
 همچو پسته بار بهر که مطبق و مترکم شده طبقه چهارم را ملتحقه گویند که بر آن کشت سفید است و جز  
 و بعضی چشم آینه در طبقه قرنیه سخت شده و خام بفرقه بدین جهت ملتحقه گویند اما عصبها  
 و در نوع است یکی عصب حس بنیائی است و آن محوف که محل نور باشد بر خلل همه عصبها دوم عصب  
 حرکت است اما عصب محف از گستره تجویف نخستین از تجویف دماغ رسته است و اندر میان دماغ گذر  
 و از نزدیکی فردی دماغ که از اجلیان گویند بیرون آمده یکی سو چشم راست و یکی سو چشم چپ آنکه از سو  
 راست رسته است بسوی چپ آمده است و آنکه از سوی چپ رسته است بسوی راست آمده است  
 در میان مسافت بهم رسیده اند و میانگاه هر دو اینجا در هم پیوسته است چنانکه تجویف هر دو در هم  
 گشوده شده بدین شکل عین چشمین یکی گشته و اینجا تجویف فراخ تر شده است و تجویف هر یک پیش  
 از آن نیست که سو را اندران بگذرد و ازین اختلاط بازگشته اند و دنبال چشم چپ آید و دنبال را  
 چشم راست ازین اختلاط بعضی گمان ده اند که آن هر دو شاخ از هم گشته است صلیب دارا چپ است  
 و از راست چپ نور دیده که آنرا روح با صره گویند که قوت دیدن با آن است اندرین تجویف بگذرد و بطور  
 جلید در آید و بر تپاند محلی که این دو عصب ملا شده اند آنرا جمیع النور گویند قسمیه ظاهر است و چون آن  
 محل گذشته یکی چشم چپ و یکی چشم راست آمده اند هر دو عصب را به فراخ وسط بر شده و در طوبی حاجیه  
 اندر آمده و طبقه شبکیه از آن مرتب شده است و شریف ترین اجزای چشم طوبی جلید است  
 که قابل نور است و همه طوبیها و طبقیها از برای مصلحت اجزای طوبی حاجیه و طبقیهای که از آنست

بیک نیمه آن رسیده اند و در او در آمده و در طبقه و طبقه که در پیش آنست گردنیه دیگر او در آمده اند  
 و از بهر صیانت او در میانه جمله نهاده آمده و از دو دانه عضله هر چشم پنج عضله بر یک چشم نهاده است  
 و از این پنج آنست که حرکت برداشتن بلبک بدانست و دو آنست که حرکت فرو خواندند  
 بلبک بدانست و از هفت باقی یکی آنست که در اندرون چشم عصب مجوف را نگاه میدارند تا چشم  
 بیرون نغز و دوشش دیگر آنست که حرکات خاصه چشم بدانست و جفنها مرکب باشد از غشای  
 عصبی و غشای عضلی و جلد در جفن اعلا غشای دیگر بود شیمی و چون چشم از برای منفعت و دیدن مخلوق  
 شده است بنابراین از اجزای ترکیب یافت که قابلیت انعکاس و انطباق صور مرئیات متغایر  
 و یا حدوث و خروج شعاع از بصر بجانب مبصرات مجازی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر جمعی از این  
 قائل شده اند داشته باشند و اگر چه اجزای طبع نبات مختلف افتاده اند لیکن طبعی که از جمیع  
 حاصل گشته در حرارت و رطوبت نبات اعتدال واقع است و بر عمق آنست که اعدا اجزا بدانست  
 جلیدیه است جهت تعلق نور وجود انسانی که روح جسم نورانیست بدو محل و قابل شدن جلیدیه  
 و چون امر دیدن از اعظم مهابت بدنیست به جهت این هم چشم دو گانه مخلوق شده تا اگر آفتی یکی  
 رسد بدن از منفعت دیگری بالضرب بود و مع ذلک در ابصار و در جهت حرکت هر دو متوجه واقع  
 شده اند تا یکی دودیده نشود چنانچه اول را واقع است و سبب اتحاد ویت هر دو چشم  
 آنست که آنچه روح با صوره درمی یابد جمیع النورین میرساند و بدینجمله یکسان ادراک کرده میشود و  
 از جهت پیچیده شدن و یا تشنج عصب حرکت چشم و یا بسته شدن تجویف ملائمتی عصبین  
 متوجهین بآبیل رطوبت جلیدیه بطرفی مخالف طرف دیگر ادراک حرکت در جهت مختلف افتد  
 و بدانکه چشم را مشارکت تمام است با دماغ و حجب دماغی و معده و بدین سبب امراض آن  
 بشتر است این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بران وجه است که با وجود  
 قرب جوار عصب نوری که یکی از طبقات چشم شده از دماغ رسته است و بطول  
 چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه می یابد و معدن نور یا صوره هم دماغ بود  
 و مشارکت آن با حجابها بران نهج است که از اجزای حجاب خارج دماغ که محیط قحین است  
 و آنرا اسحاق گویند از گوشت سفید رنگ طبقه متحرک پیدا کرده از اجزای حجاب غلیظه که محیط

متصل بدان طبقه صلبیه و قرنیه حاصل شده است و از اجزای حجاب قیق که ملاقای مغز است طبقه ششم و سیم  
 متکون شده و مشارکت آن با مده بواسطه مشارکت دماغ با مده بواسطه عصب کج و مسامت دماغ و چشم نیز  
 به مشارکتش مده واقع شده است و الله اعلم اما علامات از جمله مختلفه طبقه چشم عبارت  
 حرکت چشم با نفخت و ظهور رکبهای آن با سرخی و تیریدنی و راحت یافتن از ملاقات بیکدیگر  
 و زردی لون و اشغلی دلیل گرمی بود و ضد این حالات و کم رنگی و سبزی دلیل سردی باشد  
 و خفت و حرکت چشم بی سرعت و کمی مص و راحت یافتن از ملاقات ترها و بهم فشردن  
 بیکدیگر و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و ضد اینها و کبودی دلیل  
 تری بود و شهادت کثرت بصر چنانچه هر جز را که بنید بی نقصانی ادراک کند دلیل  
 اعتدال مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه بحکم مضرت دود بسیار است  
 و کرد و مواجیه با ملاقات هوای سخت سرد و سخت گرم و دریه بسیار و بسیاری بید  
 و روغن در چشم کردن و در کسین بر آفتاب و ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب و  
 چیزهای براق و درخشنده و سخت سپید و روشن مثل برف و بروشینهایی متحرک  
 همچو عکس آب جبینده و بر چیزهای دوار و از بلند یا بر زمین و بر آب رود و بزرگ سیل و بر  
 نقشهای خورد و خطهای باریک و بر چیزهای البچه سیاه و سفید و مستلحق و بر روی خفتن  
 وستی و تخمیر متواتر و اطعمه و آشپزی بدکار و چیزهای که بخار بسیار و دما از آن دماغ برآید  
 و چیزهای تیز چون گندنا و پیاز و سیر و اکثر شیرینیهها و گندن موی مینی و بغل و اردو  
 دیوی بغل و بویهای کنده و بوی خربزه و شامه و پوست جوز و برگ آن و بسیاری  
 استحام و حمام و رک زدن و حمامت کردن و بخوابی و خواب غلبه متوالی و بر امتلاک  
 خفتن و شب طعام خوردن و چیزهای که فم مده را برنجاند چون سرکه و بعضی ترشیهها و آنچه  
 در کما سود و شور بود و سراب و میوههای سرد و تر و باد و روج و شربت و مخدرات و کوک و فربون  
 و کزک و عدس و باقلا و و اشپاه اینها و کوشتهای غلیظ و لبنیات غیر از خجرات کاه و تیره  
 و پانی خاک خشک و کل بسیار نباید و بسیار بر شیب افکند و سر از جا بهای فردا و بخستن  
 و بسیار مطلق زدن و غالب غوطه خوردن آنچه چشم را نافع نیست بستن

توی دنبه تازه است بر کفهای پای و بستن جناب برب بید یا کاسنی یا آب مرزنگوش  
 یا آب بادیان سرشته بر پا پیاد دستها و مداومت چرب و شستن کفهای پای و مداومت  
 سر کشیدن و توتیار کرد چشم مالیدن و کاهگاه توتیای غوره و توتیای شلغم و آب  
 کشیدن در چینی و فلفل و قرنفل و زعفران بادیان خوردن کاههای آب بادیان بزرگوش  
 یا کلاب در چشم چکانیدن و انداز آب صافی بسردی مائل سرفه و برده چشم کشادن  
 و در تاریکها نظر کردن بمیانغ و در خطهای خوش و جلی نگر بستن و در روی ابون و در چرخ  
 که دوست میدارند نگر بستن و سیل زرین در چشم کشیدن و اکثر ایام صبح را نرم در آستن  
 و غذای سبک کم بخار خوردن و بسردی کسبی و طبعی مایل و آب سرد جهت سیاط خوردن در  
 تشنگی صادق و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دفع گادی تازه خشک کرده  
 در کما و در تشنگی خوردن و حذر از مضرات مذکوره کردن و بالین را بلند ساختن و تقویت مزاج  
 بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحظه بسیار و برخیز مطلقا کردن و لباس سیاه پوشیدن  
 و دوائی مسکن بخار و مقوی معده بعد طعام خوردن و مداومت بلبلجات کردن و اعلم  
**امراض عین و اسباب و علامات و علاج آن** بدانکه رمد که مشهور است  
 در چشم آماسی بود که در طبقه ملتحمه افتد یا در و ضربان فساد آن بمجاورت بجنفها نیز رسد و بسیار  
 اغلب خون بود یا خلط صفراوی و باشد که از ماده سوداوی و یا از بلغم عفن افتد و یا از مزاجین  
 اخلاط و باشد که از ماده ریجی حار افتد اما علامت رمد خون در غایب و هموار بود و بستن  
 شریانها که اثر ضربان گویند و کرائی غلبه سرخی چشم و پلکها و برجاستن رگهای سر و صدغ  
 چشم و بسیاری رمس و آب بینی و بهم چسپیدن پلک چشم و زود بخت شدن و موطون  
 و علامت صفراوی حدت در دلبود و سوزای و گرمی رمس و التهاب سبک چشم و کم  
 و خلیدن درد با تفاوت و اختلات و طبعی و همین و سیل سرخی چشم بزودی و زردی رنگ چشم  
 و خافت و علامت سوداوی کمی درد بود و نسبت بدمای و صفراوی کمی رمس و خافت  
 و ازین جهت آنرا خشک در خوانند و پلکها آماکس نکند اما با سوزش بود و رنگ چشم بمرنگ  
 و تیرگی مایل باشد و عسر العلاج بود و این صنف کمتر افتد از جهت عدم حدت سودا و چرخ

و قلت وقوع آن باده خود انجا و انجا احیاناً پیدا آید مردم سوداوی را تواند بود و اما  
 علامت بلغمی غلبه گرانی و تری چشم بود بی سوزش و التهاب و ضربان کمی  
 سرخی چشم و لزجت رص و بسپیدی مایل بودن و سرخی پلکها و هیچ پلکها و در  
 پیدایش آن بچگی رص و بعضی از علامات غلبه هر خلطی هم بوقوع آن شاید باشد و اما علامت  
 ریخی غلبه وجع بود با تندی و غلبه خشک و کمی سرخی چشم و کمی رص و عدم علامات خلط و اگر اندک  
 پلکها آید زود کم و زیاد گردد و هر ساعت در طرفی از چشم دروغ غلبه حبس کند و گاهی چنان  
 بگذارد که محلی از چشم خواهد تیرید و هیچ ساعت آرام نگردد و بداند که هر چه کمی بزرگ و فراخ بود  
 در گهای آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب اوقات بسته در این مرض باشد و این علت بچوب حسه و  
 اگر مردم را در ایام عمر پیدا آید تشخیص در کودکی و از جمله امراض وارده باشد زود و باطفال  
 سراسر است که در گاهی بعضی را چرین فوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چه که مرض است  
 باشد چون زلق الی معایز چیر پیدا آید مردمی از آن خلاص شود علاج آنچه بیشتر است  
 شستن است در مقام خوش هوا و کمی و تری مایل و تاریک و لخته بود و سیاه شدن چشم  
 او مختل از مضرات مذکور بر خد بود و تا سه روز چهار روز دست چشم نزنند و داره  
 نکردن خبر شیر زختری که بر تنه و دوشیده گاهی که لینی مطلوب است از آن طلا کردن و گاهی که  
 گرم شستن چند آنکه بخت در رص پیدا آید و غذای چرب و نرم خوردن مثل پاخته بریده و آینه  
 و نخود آب چرب بر سیاه آن و خراش نوع هیچ غذای گرم و سرد و میوه نخوردن  
 و طعام کم خوردن و کم خفتن و بر شام با شویه مناسب کردن و در آینه و آینه آن خفتن  
 و بکایات بیکو او را مشغول داشتن و طبیعت او را دایم نرم و مجیب داشتن بشیافهای لایق  
 و صفتبای موافق و نفوهای طبع معتدل و پنبه و دکر داده تمکید کردن خصوصاً در سرد هوا  
 یا شربت لعاب تمهید او و بعد چهار روز یا سه روز اگر تخمیل شود و او را اگر بسپید  
 چشم ریختن بر روز و دو نوبت و بعد نیمه اگر سرخ و چشم باقی بود و او را اگر سرخ ریختن  
 همچنان درین اوقات اگر پلکها بر هم چسبیده و متورم باشد جو زیره مدستور که در رص  
 الحفال گفته شده استن بر شرب و بعد یا زود سه چهارم اگر سرخ و خشک و سوزش و آینه

دری باشد و آبی سیریز و شنبه‌ها می‌چسبید هر روز مه‌لک کشیدن کیست و اگر این اعراض طویلی باشد  
 پیوسته طویلی باشد و سوده بر کرد و یکبار مالیدن و بعد تنقیه هر روز بجمام فخر و آمدن مسامی  
 و آغالب بگری مایل بر سر بخت و تنیزان نرم بر صد عین و گرد چشمها مالیدن در غلظی در دو آنچه  
 بر سببی مخصوصه نافع است آنست که در دومی روز دوم فصد قیفال کنند و اگر مانی باشد سر  
 کوشن یا چند یا بر پس سر حجامت کنند یا بر ساقهای پای مکرر و بعد سوم ملین شش از تنقیه و اگر  
 در نفوق نکور دهند یا شیان بنفشه و شکر شبانه زوی و در کت شکم فرآورند و شیان در کت  
 و چشم کشند یا شیان بر الیوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تنقیه ملاست  
 حمام کنند و اندر صفراوی چون بی بلغمیتی نمی باشد روز چهارم تنقیه کنند بملینات صفراوی متعوی  
 بسنا و شباه آن و فلوکس خیار شنبه اندر مقل حاض یا ملید زرد اندر معصور نار یا ترپین  
 در مصیر آلودی خسته یا متعشر شقوق و امثال اینها و درین اثنا سکنات صفرا میدهند از قیغ فواکه و فاق  
 شیرینی مایل یا بنفشه یا دام کوفته و مداومت حمام فخر بعد تنقیه و غذا آشکاب که در آن کدی چسبند  
 در دغن با دام افکنده بسی مناسب بود و شیان در وی بلعاب خیز قطنو محل کرده کشیدن  
 نیکو آید و اندر سوداوی تنقیه بدن و دماغ کنند بمسهلات سودا بعد چهارم و در تبذیل فرج کوشند  
 و بر کفهای پای توی و نبه پیوسته بنزند و غذای چرب خورند و مه‌لک کم توتیا میکشند و اندر  
 سوم تنقیه بلغم دماغ کنند بمسهلات بلغم چون حب صبا و امثال آن و بخواب چرب دماغ و  
 اندک اندک خورند بر جوع غالب و لطولات محلل بکار دارند و اگر سهیل رمانی باشد شیا فهای حاجت  
 اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و یکبارت پنبه دو گرداده و شباه آن پیوسته میکشند  
 ریخی چیزهای شکسته با خورند و از چیزهای نفاخ و استلای معده پر خورند و زیره و جوز بدین  
 و طبع محلات با و بعد سیم فلول کنند و تمیدات با و شکن پیوسته میکشند و حجه‌اتش بر چال پس  
 نهادن بسی مفید باشد و در جمله اگر تدریری توانند کردن که زحیر یا زلق الامعاء از آن بدیداید  
 بسی نافع باشد چون بر نم نشستن و چیزهای تیز خوردن و شباه آن و انجا که ازین انواع نگرند  
 بشمار کت معده افتد و کمی در دآن در غلو معده و زیاده شدن آن در پری معده و در فساد طعام  
 در معده بدان گواهی و بد غذا کم و مقوی معده باید خوردن و در تنقیه مسهل باید دادن که بمعده نافع بود



و خلط بد از معده باز دارد و معده را پاک کند چون بکسیله و حب صیال و کل مکرر و بعد طعام  
و آب سکن بنجار و مقوی معده بکار باید داشتن از دوا و معاجین بی مخدر که انجا که درد  
صعب بود و با احتمال مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلا ناندکی افیدن  
داخل باید ساختن و حب الشفا و شباه آن بمقدار لایق خوردن و انجا که بمشارکت حجاب  
خارج افتد و تمد و عضلات پیشانی و خارجش غلبه آفت بملکها بدن کواهی دهد و در نطو لا  
باید کوشید که چشم و در استحام نیز بعد تنقیه و حجامت پس سر کردن و کمادای محل  
و مقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و انجا که بمشارکت حجاب داخل افتد و غور  
با ابتدای رج شاد آن بود و در تنقیه و طول و ضما و مناسب و احقان لایق و حجامت پس سر  
و سابقای بای باید کوشیدن انجا که بمشارکت دماغ افتد و تقدم کرانی سر و صداع و  
رطوبات چشم و بینی و لعاب بدن و ترله بدن کواهی دهد و در تنقیه و دماغ باید کوشیدن و  
لایق و فصد فیقال و بعد تسکین نزل و نزول موده نمودن با استعمال حب الشفا و حافظه  
و برش غما و شباه اینها و دماغ شریان صدغین و تیزاب کاری سر و تنقیه و با شویب  
مناسب غداهای نرم که اندازان شیر و خشخاش باشد خوردن و بعد تنقیه نیک و تسکین  
نزل و دوار را بکار داشتن بسیار در و در که آزار دوار را بر دماغ و ابرو از مجربات اهل  
بکیر تخی که آزار چشم بضم شین گویند و آنرا مقشر سازد با هم چندان نبات سفید و  
انزروت و همچنین اسپغول سحوت نیکو کن در مادن یا بر سنگ سماق و جمله را از والای  
سفت بگذران و نکا دارد و بعضی فی اسپغول نیز سازند و نیکو بود و تجویض در سه و هوا  
بسیار در وری دیگر که آزار دوار را بر دماغ خوانیم هم از مجربات اهل ری بکیند و دوار را بر دماغ  
در هر یک از آن یکد انگ خون سیا و شان که آنرا اطباء دم الاخرین خوانند و آن عصاره معقود  
ح موجود ساخته و نرم بجای ضم کنند و با یکدیگر باز از والای بگذرانند و نگاه دارند و طریقی  
استعمال این در وری و چشم آنست که مریض را به پشت باز خوابانند سر بر بالین بنیاد  
بدانگشت نزو و شهادت بردارند و در بدن ملکها بپاشند همچو غباری چند آنکه نزدیک بان رسد  
که سرخی روی ملکها پوشیده شود و بعد از آن انگاه ملکها را بگذرانند تا بجای باز رود و بر هم گرفت

پس لخته نرم بر پشت چشم بندند و چشم باز نکنند و بدست نمالند و بخار و چند آنکه دار و آنکه بخور  
یعنی دار و حل شود و بجمع اخراجی چشم برسد و با اشک برون آید انگاه بر خیزد و چشم اگر خواهد  
در تارکی بکشد و بهتر آن بود که هر صبح و عصر تنگ ازین در و ر سفید بکار دارند و صبا  
اول غذای نرم در چوب بخورده بعد دار و افکنند و تجربه چنان یافته اند که در چهارشنبه جمعه  
دار و افکنند یعنی نذر در میان ممالک از مجرب اهل ری بکشد و غن با دوام شیرین و در ظرفی مسکن  
و بر سر انگشت افروخته بند و قدری پوست پیاز و قدری زیتونای چوب خشک که ز قدر  
پوست سج هو جو در اینها زدن از نرم نرم میجویشان تا طعم بوی اینها در روغن در آید و حسیان  
تار و غن سوخته نشود پس از آتش بردار و روغن را بیالای و قوتیای سوخته شسته و سیر  
گرفته بکشد و کف دریا نیم خرد و کوخسته ملتان جزوی جمله سوده از ولای سفت کند رانید و درین  
روغن بریز آنقدر که بقوام انگبین شود و نیکو چوب که از ابریم زن و نکاهار و بوقت حاجت  
قدری از آن بسرا انگشت بردار و انگشت زرد شهادت آنرا بر سینه برنجی قوی می مال چنانکه  
میل و مالیدن و خلط زک میل رنگ آن کبود نیکو شود و میل بسیار سیاهی و قوامی پیدا کند انگاه آنرا  
در چشم مریض بکشد و میل زردین اولی بود اگر چشم را سرمای رسیده باشد بعضی روغن  
با دوام مغز تلخ زرد و لای شفا لور نیم سوخته و بر سنگ با انگشت نرم ساییده باید کردن از آن  
و دای خشک قلیله با آن سرشته بریل مالیدن کشیدن میان شیان و در کجور کند  
کل سرخ تر چهار شقال زعفران و اسفنداج مغسول از هر یکی دو شقال فیون و انزروت از هر یکی یک شقال  
جمله را کوفته و نرم خنجه آب باران صافی بسرشد و شیان ساخته نکاهارند و بوقت حاجت  
بسیده خایه مرغ بر سنگ صلایه کنند و قلیله از مینو نواریک بان بگردانند و اندرین  
چهارها نهند چنانچه بر جود قلیله کند و طریقی چنان است که بکشد و حتی باز گردانند و قلیله در  
و بکند از آن بسته تا بحال خود باز رود و آنرا بکشد و اگر در آب پیاده حل کرده میل اندک کنند  
کنند اندر چشم هم شاید میان شیان بر بوی مجرب بعضی اطباء بگردانند و انزروت  
از هر یکی هفت درم زعفران و دو درم کثیر اکادم فیون نیم درم جمله را سحق و نرم کرده با آب باران بکشد  
و نکاهارند و بدستور که در شیان و دردی کفایت عمل نمایند و در آب ان بوده که این

یک روز در برابر آینه صبح میکند و بسیار دانه شدن که این مبالغه در تنقیه و استعمال شیافها و غیره  
از برای مدامی بود که بسیار ماده باشند و خبیث قریب بود و بیخ والا اکثر ریدای اطفال در مردم جوان  
و خوش گوشت و شیرین خون و کم خلط فاسد و هوای رابترتبی که در علاج رید اطفال گفته شد  
علاج کافی باشد و تا ممکن بود سیح و دانی که سخت تیز یا گرم یا سرد یا خشک باشد چشم  
نباید رسانیدن که عضوی بس نازک و شریفست و زود آزرده میشود و تخصیص گاهی که در  
چشم دردی و ضربانی باشد بخورد و انای نرم ممکن سیح و او اگر دانه نشاید بردن و اینجا که  
پلکهای چشم بسیار تورم و برهم افتاده بود اول در سنگین ورم باید کوشیدن بضماد کردن  
جوز و زیره بر پشت چشم و طلا کردن پیر یا در قهای تازه برک علف بید که آزار در بعضی جا  
نزارند که کوبند و در لب آنها بسیار رویه کوفته نرم بچوبهم ساخته و ببول گرم هر ساعت  
شستن و از با دسر انگار شستن و همچنین بتخللهای مناسب و غیر ذلک انگار در ورعهای  
افکنند جهت ورم و فتیلهای مذکور نهادن هم مفید بود و اینجا که در درون پلکها نفاطه خونی یا  
ورمی همچو کپه از غلبه ماده و وجع پیدا شود تا آن سرنگند و خون آن بیرون نیاید اکثر این دانه  
مذکور نباید افکنند و این مرض را در رمی کوبند که چشم فلان وجع دارد و اینجا خایه زرد چوبه را  
که آن کردنی است در خمیر کلیچ بنهاده در تنور بنزدن تا کلیچ بخت شود و انگار بر آوردند و بنهند  
بپایه تخم مرغ بپاشند و فتیله بدان آلاسیده در چشم او بپاشند و آن نفاطه غیره را بپاشند  
که خون چند روز از آن برود و ورم کمینی یابد و بعد از آن بدست روز و روز در آن نفاطه  
و بسیار دیدیم که فک زرد چوبه مذکور را یا فتیله زعفران یا بپایه خایه مرغ آلاسیده در که در رمی آید  
کوبند و آنرا در صحرائه میگردانند و آنرا با تخم در چشم می بنهند و در آن نفاطه را میکشاید و لیکن گاهی  
که ورم هنوز خامست از آن در زیاده میشود و اگر طاقت تواند آوردن و دفع آن بیگردد  
و اینجا که هنوز ابتدای علامات کشنده را بر که از طبیع پنج مر شک و پنج زرشک گرفته باشند خشک خسته  
آنرا آب بس بپاشند و کشنده بسی نافع آید و لویه پیووه خشک که چشمها پیوسته طلا کردن بالیدن  
بسیار را حیرت بخشیم و آن نافع آید و باید که هر دو که در شکست در آن بنهند چون بنهند که در در اسکان  
بسیار از بختی دیگر که در در شکست و در گاه بنهند که در در و در زیاد شدنی الحال آنرا در آید

و دیگر بکار ندارند و عوض آن چربی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قویه فحالت  
 باشد از جمله نکورات و الله اعلم و گاه باشد که در مرد طلائی مناسب کنند چون عضو  
 ماؤنست فی الحال در و زیاده شود یا سوزش اما چون دست نکند ساعتی و تسکین گیرند  
 بصف تسکین بگویند و امیران چینی و قوتیای سفال مساوی چون صلابه کرده برشت  
 چشمها مالیدن سوزش و تمدد و در در تسکین کند و مجرب است و رو میخ این را بدو  
 عظیم بد چنانچه درم سپیده چشم بدان حد رسد که صدقه را بپوشد و چشم برهم نتوانند  
 و این مرض اکثر اطفال را افتد از جهت غلبه رطوبت مزاج و داغ و ضعیفی چشم و قوتیای  
 و باشد که از ماده ریجی افتد همچو کیسه از باین سفیدی بلبک پیدا شود و بر روی ملتحمه بماند  
 و چشم بهم نهد و بگوید و گوشت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در رسد  
 صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه در تنقیه بیشتر باید کردن و چون از ماده کرم افتاده باشد  
 در خون بیرون کردن باید کوشیدن بقصد قیال و حجامت نقره پس سرخا که تیغ  
 در از خون بیشتر فرو بردن از قاعده تا ماده بیشتر کشیده شود و بجماعت هر دو کف و غلق  
 افکندن بر پیشانی و فصد شریان صدغی و بردن آن و داغ کردن پس نافع آید طریق آن  
 آنست که پوست را از بالای آن شق کنند و دو طرف شریان را از محل قطع باریشیم محکم بدارند  
 به بند و میانگاه را قطع کنند و بسبیل باتش سرخ کرده هر دو سر قطع را داغ کنند و خا  
 باریشیم مسوز پس زخم را بهریم اصلاح کنند و ضماوشنیر تر و زرده تخم مرغ و اندک زعفران  
 جله بهم ساییده و باتش کرم کرده نهادن مفید باشد و اگر غلبه الشعب داخل سازند نافع  
 باشد و موش شب را شکم شکافت کرم بران بشتن نافع آید و ضماوش کل سرخ و عدس  
 مقشر و برک خشک و غلبه الشعب و آرد جو و روغن کل جله بهم کوفته و نرم و نرم سخته شکو آید  
 و آنچه از خلط سرد و غلیظ با و افتاده باشد بعد از استخراج ماده غلیظ بخار انگیز زیره نرم ساییده  
 زرده تخم مرغ ریخته بر روی بینه کرده و کرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر  
 خشکی با آن باشد پیه شمع را نرم خراشیده با آب بسیار برکف دست مالیده بپشت  
 آنرا شسته تا چون برف سفید گردد و بوی آن برود و برینه کرده بر پشت چشم طلا کردن

نافع بود و بعد چند روز که درم سکین باید بدوزد و در ملکایا بعد تنقیه فروز بنامیم افکندن نافع بود  
 و اگر ملک ریشیده باشد روز در غفر فایده دهد و روز را چنان بردارد که ملک باید فشانند که بعد  
 اولاد اندا علم قنور این رمی باشد که از بسیار دیدن روشنی برف افتد بواسطه غلبه میل  
 بدانجا علاج کشیدن غسل خام بود بمسبیل اندر چشم و تنبیه نرم بمسبیل آلوده در درون ملک  
 نهادن و اندر تاریکی شستن و غذای نرم خوردن و شیرینی هم کاهی خوردن و سبزه بخار  
 گاه که کهنه داشتن و لته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار  
 بر سر ریختن و آنجا که سرمای هم رسیده باشد همین علاجها نافع آید و پنبه دو دو کرد آوده  
 بسی نافع بود و همچنین بطبخ گاه کهنه گرم شستن و اندا علم تکدر رسوالمزاجی گرم و تر بود  
 که در چشم بدید آید و چشم کسی مانده که بنیاد رمد کرده و هنوز درم حادث نشده و برین حال  
 مانده باشد که رگهای برخاسته بود و بی رص و بی ضربان و وجع جهت قلت ماؤ  
 آن و این از اسباب بادیه افتد مثل ضربه که چشم رسد و از سبب الم ماده بدانجا میل کند  
 و یا گرمی آفتاب شباه آن بخارات سرد در حرکت آورد و بظاهر ملتحه کشد و یا سرمایی  
 که بخارات سرد چشم را حلقن کند و گرم تر سازد تا بدان جهت بچسبند و نخی بظاهر چشم آید و یا  
 چیزی را گرم که بخارات را گرم کند و نخی بچشم فرستد و یا خوردن چیزها مسکود مخدر که بتحرک و تغلیظ بخارات  
 و مانع را گرم سازند و نخی بچشم میل کند و سرخ سازد علاج آنچه قطع سبب آن بر طرف شود و یا  
 و نغمه و آنچه بدان زایل نکند و خفیفی از علاج رمد باید کردن مثل کلاب کشنیر و خضف و امیشا بر چشم و تو تیا مغسول  
 همچنان خشک بر کرد چشم مالیدن از بیرون و کاهی ممالک کشیدن و کاهی کلاب کشیدن  
 خصوصاً که بوی بغل سبب آن شده باشد و بعلیها را هم کلاب شستن و عرق شکن باندن  
 نافع بود و اگر بعد ممکن کشیدن تو تیا می پرورده شلغم و یا غوره آن بر طرف شود و اندا علم  
 قطره که آن را بفارسی ناخنه گویند فرونی بود و ما هموار از جنس غشاه که بر ملتحه یا ریشهای که  
 ستر چشم است بدید آید و از قسم بیکیلام نباشد و این اکثر از کچ النسی چشم آغاز کند و باد  
 که از کچ خوشی آغاز کند و گاه بود که از گوشه النسی هر دو چشم بنیاد کند از جهت غلبه ماؤ و  
 که این ناخنه بتدریج بزرگ شود و ماحدی که روی حدقه را بپوشد و دیدن نتواند و لون آن یابو

یا سرخ یا کد بحسب اخلاطی که سبب نکون آن شده باشد و از جمله آنچه سپید و سبب و سیاه  
 بود و علاج بهتر نبرد و دوا دارد سرخ غلیظ آن اثری نباشد علاج در جمله بهتر از دستکار  
 نبود چه هر دوی که برای تحلیل آن در چشم افکنند چون صدقه بغایت تازک است نصرت آن  
 قبل از منفعت رسانیدن نماند بحدی که رسد مگر دوی که بخا صیت جامع النفع بود که استعمال  
 توان اما در ابتدا اگر تنقیه کنند و کمین ز برهه نماند می کشند و کل و یا شیان قیصر بکار میدارند  
 هر شب نافع بود و جالینوس آورده است که اصل سوس خشک را همچو غبار سوده در چشم  
 نماند ضعیف را ببرد و الله اعلم سبل پرده بود غلیظ و سرنخی مایل که بر سطح ظاهر تمام چشم  
 میدید آید و ابتدای ظهور آن از اطراف چشم بود و نهایتی که زیاده شود و سبب آن منتفی شد  
 رکهای چشم بود از خون فاسد که در امتدای سر و ضعف مزاج چشم را بخارجیه شود  
 و اکثر باخارش بود و صاحب آن از روشنائی عظیم پرچ باشد و چشم درین علت کو حکمت  
 شود از جهت ضعف و خرج شدن غذای آن سبل و این مرض سری بود و میراث نوزاد  
 نیز رود علاج آنچه قوی بود دستکاری باید کردن و آنچه ضعیف افتد بولی که کیش از  
 براده شانس قبرسی در آن میگزیده باشند چکانیدن و شیان احمر حاکشیدن نام بود  
 و شیراب نرم که سیاه نداشته باشد و فزونه داشته باشد بر آن کشیدن چنانچه زرد  
 بحدی که نرسد عظیم نافع آید و بر بیرون چشم مالیدن هم نافع آید و آنجا که از حرکت آن پرچ باشند  
 طلیخ سماق که در کلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم وزن خود  
 انزروت و چهار وزن نبات سوده کحل کردن بسی مفید آید سبل و جرب آنرا و الله اعلم  
 استفاح ملتحمه این همچو نامی علاج تدبیرهای لطیف کردن و ضامدهای محل و طلای  
 بر پشت چشم افکندن و شیان خلوتی و شیان اسود کشیدن و سرب نجات  
 و بنفشه درشتن نافع بود و الله اعلم صلاست ملتحمه این چنان بود که ملتحمه سخت شود  
 و همه حرکت های چشم دشوار گردد و ظاهر ملتحمه سرخ و طر بنجیده در درمند باشد علاج  
 سجا طلیخ بابونه و بنفشه مفید آید و طلای سپیده و زرده خایه مرغ بار و غن بنفشه  
 و پیس بط بهم زده و کشیدن شیان احمر حاد جمله بعد تنقیه خلط بلغم سودا و تدبیر لطیف

عظیم نافع بود و الله علم خاریدن ملته سبب آن سیل ماده حاد و گرم یا شور بود بدلتخا از  
 دماغ یا غیر آن علاج از هر چه گرم و تیز باشد بر پهنی باید کردن و غذای چرب و نرم خوردن  
 و هر باد و در که با آب بسیار بر سر باید ریختن و هر روز قی کردن و مهالک و توتیا بر درو  
 بغوره و غیره کشیدن و الله علم جراحی ملته که از زخم چوب و اشباه آن افتد  
 علاج اول فصد باید کردن بعد از بکلیین منع توجه مراد بدلتخا کردن و اگر خونی بیرون آید  
 آنرا پاک بپاید ساختن و سادنج مغسول با اندک شیاف افیونی سائیده بر آن درود  
 باید کردن و رفاده بر پشت چشم نهاده بعصا به سخت بستن و اگر خون بسیار رفته باشد  
 توتیا می مغسول یا زرده خایه مرغ آمیخته باید بستن و علاج قرصه کردن با آنچه مناسب بود و اگر  
 چنان باشد که زخم پاره از طبقه ملته بیرون افتد فی الحال حجامت پس سر باید کردن و با  
 و در وراغبر پیوسته کشیدن و الله علم طرفه نقطه بود سرخ یا کبود و سرخی مایل که بر پیش  
 چشم پدید آید و سبب آن یا ضربه باشد که بر چشم رسد و یا غلیانی بود از خون در آن موضع  
 و ترشح آن از عرقی بجهت استلا و یا سیلان خونی قلیل بدخل از حرارت حرکتی مفروط و یا کشاده  
 سر بر کی از رگهای چشم بجهت زرد مقامه تفصیص در چین فرود داشتن بر مجوز و رقی کردن  
 علاج آنجا که سبب قوی نباشد خونی که از پنج بال کبوتر یا فاخته بلفصد یا بکندن پرهای آن گذر  
 ناز و گرم در چشم کشیدن نافع بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدا می داغ داخل  
 سازند مثل طین ارمنی و طین قیولیا و سوده سنگ سلطان مهره نرم بهتر باشد و فساد  
 را داغ بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و آنجا که سبب قوی باشد رگ قیفا را باید زدن  
 و یا حجامت پس سر کردن و گوشل انجمیدن نگاه دار و نامی نذکور بکار داشتن و شیر و خربزه  
 و شیاف احمد لسن کشیدن بسی نافع آید و ضاد اکلیل الملک و دم الاخوین اصل مسوسن و زعفران  
 و عدس قشر و زرده تخم مرغ و روغن کل جمله را بهم کوفته و گرم کرده بر پشت چشم نهادن  
 بسی فایده و الله علم فقا که طبقات نیه پدید آید چون طوبیت آن میا و بر پشت آن قوسینه یا از جاب خارج  
 میخورد و سیاه نماید چون میا قشور و کور قوسینه یا زکات الطاهر بود و زکات غنیه می جهت آنکه بعد از  
 شمع بر روی آن میست چون شور و یا تیز و اکال باشد الم آن موضع بسیار بود و اگر طبعی نداشتند باشد

الم کم بود علاج انچه کوچک باشد و دوا می خشک کنند مثل قوتیا و کحل و اقلیمیا و کحل  
 کافی بود کم ساختن غذا و در دست حب الشفا و اشباه آن مفید آید و انچه بزرگ بود تنقیه باید  
 و دستکاری بصلاح آوردن چنانچه باید که جراح بموضع محلی را از حلقه کرد سواد که آنرا اکلیل گویند  
 بشکافند و بطریقی که دره را از عقب قرنیه بایردن می آورند بیرون آورد و نگاه صلاح رحم  
 کند بدینچه مناسب بود و الله اعلم قرحه که بر صدف افتد حدوث آن یا بقدر رمد باشد که  
 بقیه مواد فاسده آن پرده سطح ظاهر صدف و غیره را تحت لبسوز و یا بعد وقوع بثره خبیث بهم از  
 ماده آن و یا در عقب ضربی واقع شود که گوشت آن سبب تفرق اتصال چشم شده باشد  
 و مطلق آن از هیئت نوع بیرون نباشد چهار از آن در سطح ظاهر قرنیه افتد فقط و سه دیگر  
 در عمق قرنیه افتد اما از قروح سطح قرنیه انچه در دوی بر ظاهر سواد عین نماید و گویا بی نفوذ  
 در جرم آن ندارد آنرا اقسام خوانند و اینجا سیاهی حدقه در موضع قرحه بیشتر ظاهر بود جهت  
 که درت قیح اما سیح مانعی دیدن عنبیه نشود و انچه از آن کوچک تر باشد و فی الجمله عمقی دارد و بلونا  
 سپید گونه بود آنرا سیح اسود خوانند و انچه بر اکلیل سواد افتد آنرا اکلیل و درین محل چون شکر  
 میان نهد و نتیجه انچه بر قرنیه که حدقه است افتاده باشد سفید نماید جهت زایل شدن بثره و قیح که در موضع قرحه  
 بر سطح افتاده باشد سیخ نماید که ماده آن مستحیل نشده باشد و انچه چشم زده بر صدف افتد نماید راضو گویند و انچه  
 رنگ طبقه عنبیه مخمور گردد و اما از قروح عمق قرنیه یکی عمیق بود و محل آن تنگ باشد و از چرک و خشک نشد  
 پاک بود و دیگری را عمق کمتر باشد و محل وی گشاده تر بود و دیگری با وجود عمق وسعت با چرک  
 و خشک نشد بود و درین هر سه نوع محل قرحه سفید نماید جهت زایل شدن شقیف قرنیه تیره  
 غایر و جمله قروح عین با درد و ضریان قوی باشد اما اینجا که ماده از قرحه بر فاده گشته اند سفید بود  
 در بیشتر باشد و اینجا که ماده رقیق آید یا زرد گونه یا همچو ده بود در کمتر باشد و اینجا که سبزه  
 مایل بود و سخت کم درد باشد جهت سهولت ترشح دم لطیف علاج اینجا که قرحه بر جانب راست  
 بود بر دست چپ خواب باید کرد و بر عکس غذا می لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد  
 گوشتهای طویله نازک مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خورد و آب شور با نادر و تر با خورد  
 بهتر باشد و از سیوا و چیزهای بخار انگیز حذر لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید کوشیدن چنانچه



نخست فصدیکه می کنند قیفالی و بعد از آن اگر قوت وفا کند در هر چند روز تعلیل خون  
 میکنند بطریق نقل داده چون فصد صاف و حجامت پس و ساق پای از همان جانب  
 و گفت همچنان و اگر مانعی در استخراج خون متواتر باشد بمسهل و ملین و حقه و آبها  
 تعلیل و نقل داده کنند و شیخ ابوعلی در چهار روز تنقیه فرموده است بمسهلی که فضلات کم  
 و رقیق را بر قوی دفع کند مثل طبع فواکه و نقوعات سهله و چهار شربت مقوی و امثال آن  
 و آنچه که قرحه بسیار رخ باشد باز غسل کشیدن شیان امار شیرین در شیر و خر  
 حل کرده کشیدن بسنی نافع آید و آنجا که با قرحه از وضع رید ضری باقی بود چکانیدن شیر  
 و کشیدن مهالک و شیان نشاسته اندر شیر حل کرده بنفید بود و چون قرحه از وضع  
 پاک کرد و بیاورید و خشک نباشد محففات مثل شیان کنذری و کنذر سوده و شیان نشاسته  
 بطریق کحل در شیر حل کرده جمله نافع بود و الله اعلم **سپیده** که بر حدقه افتد همچو بر شیت  
 سیوج و ضربان و منع دیدن کند و سبب این علت یا غلبه در چشم و دوری آن بود و سبب  
 صعب فرمیدن که بجهت سیل مواد بیهوشی از آن حدقه و بر روی آن مترکم گردد و یا قریب از  
 غشای قفسه است که تفتد و باشد که افکندن داروهای نامناسب در چشم این بیدارید و باشد  
 که از ضعف قوتها چشم و سیل بخارات بدان این حادث گردد و چنانچه بعضی پیران از واقع است  
**علاج** آنچه سخت رقیق باشد بکشیدن عصا شقایق النعان و عصا قره قنطور یون  
 بار یک غسل خام قوام داده زوده شود و بسیار بود که زبان درشت در آن مالند و خرد  
 و درشتی زبان بجزئی علف در دهان گرفتن حاصل شود و آنچه قوی بود صمغ و ساق دانه دوت  
 برابر با چهار برابر نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین شیان اخضر کشیدن و بار یک  
 خطاف یا کبوتر در غسل سوده کشیدن و فی بوسه یا چهار برابر نبات سوده در کشیدن بسنی بود  
 و هر روز چند نوبت زبان در آن مالیدن خصوصاً که درشت باشد بخایت نافع باشد  
 و آنجا که رمد یا صدام باقی باشد نخست علاج آنها باید کرد و بدستور مذکور ملین و جمله نافع آید  
 همچنین بادست قوی و نوبه رکف پایا بستن و بول در چکانیدن و اگر توانست که اعتدال حدت نیز از  
 مرغی دارند چنانچه بحدقه مضرت نکند و از آن نیز آب بان سپید راستند زوده و دفع کرد و در اصلاح

و غذای نمی خورم بخار و اندک رخ رو چنگ لازم باشد و اندک سسلاق سطر کشش سرخ شدن کنار ه ملک چشم بود و  
 گفته شود از فساد داده از ترکان بریزد و محل آن بسوزد و ریش شود و بیشتر درز و کجی که چشم افتد و باشد  
 که تمام ملک را فرا گیرد و گاه باشد که از من که در فساد داده آن غالش شود و مجدده نیز سرت کند و بینایی تحلیل یزد  
 و سبب سسلاق رطوبتی غلیظه که طبع بوره پیدا کرده و اکال شده این علت از انتقال داده ریه پیدا  
 علاج نیز اگر است چنانچه هر روز نیز از بار قوی بدین نرم بران میسایب و عیقه قند زنده که بر نهفته مسهل خلط لریج  
 و غلیظه و عفن مثل حب بی و تر بدی افیتولی زرد و در آن اثنا نیز اگر کسی کند بهتر است شخصی را این علت آغاز کرد و در هر دو  
 ملک باز میکرد و اندک نیز از نیم نرم ممالی و پینه در درون چشم می نهد تا با جدت زرد شود  
 سوزش تمام می شد پینه برداشت و پیکها را هموار سیکر و صحت یافت بزودی و اگر نیز از  
 حاضر نباشد تنقیه باید کرد و آنرا فلکندن زرده تخم مرغ و روغن کل سازند و ضمادی که از  
 کشنیر تر و غنبلثوب و برگ سرور و سپیده تخم مرغ و روغن کل سازند و شیاف سما  
 در کلاب و سپیده خایه مرغ سوخته کشیدن و ممالک بکار داشتن و آب دریا و معدن شستن و روز  
 در حمام آب گرم بسیار بر سر بخنن در انحطاط مرض مانجه گفته شده باشد بر ساق اول حجت نماید  
 و بعد از آن رک پیشانی هر روز بکوبت زدن و سر کوشها انجیدن و زدن و مکرر فلکندن و حمام  
 متواتر کردن و این طلما از خارج بکار داشتن مس سخته نیم درم و زاج سه درم و زعفران و فلفل  
 از هر یکی یک درم حله را کوفته و نرم بجیت در بول یا در شراب مخت صلایه کرده بقوام غسل نرم  
 و اگر جرم نیز از غسل و سپیده تخم مرغ شسته طلکند بسی نافع آید و اگر ماده سخت بدوشت  
 نباشد تو تیبای سفال را با منزه با دام و غبار سنگ صلایه کرده آب فقط روزی چند نوبت  
 بر بیرون ملک مالیدن نافع بود و اندک اسلم بر ده رطوبتی بود که در درون ملک جمع آید  
 و غلیظه کرد و متحجر کرد و در ویدین سبب تنگ موم کشته است علاج  
 طلک کردن از زردت و صمغ بطم را که سمار است باندک سرکه سرشته بود و پیوسته و مجرب است  
 و ادلی آن باشد که ادلی آنرا لختی بدو انگشت بفتانند و بالند انگاه طلک کنند از بیرون و باشد  
 که از ماده سفادی افتد و آن کو چکت و سخت تر و پهنی مائل بود و بعضی آنرا عده که گویند  
 تدبیر آن دستکاری بود و بهتر آن باشد که اگر زیاده پیشود و منتری نیز ساند آن متفرق شود

و الله اعلم **شخصه** درمی بود دراز همچو جوی که در سطرگاه مرکان پدید آید و سبب آن باد  
 بود سوادوی که شجر گشته و آن صلب باشد و یا خونی بود صافی که غلیظ گشته و آن نرم باشد  
**علاج** تنقیه باید کردن بقصد و سهیل و بعد از آن بمرهم پیه بودارد و جو ضما در کردن خون  
 کبوتر و شباه آن طلا کردن و جرم نیزاب بعسل و سبیده تخم مرغ سرشته طلا کردن و بکسر  
 سرکنده و نرم کرده طلا کردن و شیاق مامیشا و کل ارمنی باب کشنیر سوده طلا کردن جمله  
 از خارج و الله اعلم **شمرناق** جسم فرونی است از جنس پنبه که در درون جفن بالابین پدید  
 غشائی در روی پوشیده شده و یک را اوغیته دارد و همچو عضو مسترخی و بوقت برداشتن  
 نیز تمام برداشته نشود و سبب این بسیار میل رطوبات قابل شحمیه بود بدان مناسبت  
 عشا شحمی می و عقد کردن حرارت و سبب کت جفن آنرا و ضعف حرارت که از نزد قوت و  
 چشم و از نچیت کو دکان مرطوبان بیکار و مردم بسیار نرکه و زکام را بیشتر پدید آید و همچنین  
 مردم بسیار رمد را و علامات آن خص بدن آنست که چون انگشت سبجه و وسطی از هم کشا و  
 بران نیند عتقاد کنند شریان از میان انگشتان بدرخیزد و چون دست بردارند زبانی بر زبان  
 شکل مانند در شیب پوست همچو سله چینان بود و خداوند علت روشنا آفتاب نخبه آید که  
 و رود اشک فرویزد و عطفه فرو آورد **علاج** نیکوتر دستکاری بود آن بخطیری نماند  
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و ورشده و رضا بدستکار  
 دادند من او را بنور در انبر و ذرور و صفر و بطلای صبر و افاقیا و حنظل و شک و شیاق  
 و اندکی زعفران باب مورد تر شسته **علاج** کردم و درین باب نیزاب کاری بر شیت چشم  
 به نیزاب و بریا فوخ بقصد تنقیه سهیل بسی مناسب بود بش طیکه بدرون چشم نرسد  
 و آنجا که بریدن مصلحت افتد و تمام را بریدن مانعی باشد بعضی را که کم خطر بود باید بریدن  
 و بر باقی آن نمک بختن تا آنرا بکند و زود خورد و البته بکند که تر کرده بران می هست تا چون  
 باز دارد و جراحت بهم نیاید و تخفیف رطوبات آن کند و دفع شود چه اگر آنرا بکند از آن  
 در دینت و درم کرم و صلابت یک حادث شود و چون آن تحسیل یابد جراحت را مالد  
 حنظل و شیاق مامیشا و زعفران باشد اصلاح کنند و آنجا که رمی و نرکه باقی باشد

تا علاج آنها ننگند دست بدان ببرند و الله اعلم <sup>توت</sup> کوشتی بود فرونی نرم و سرج بر  
 شکل توت از جن آویخته کاهی بر جن اعلی کاهی بر جن اسفل کاهی از اندرون یک کاهی  
 از بردن یک و باشد که رنگ بعضی بسیار زرد و باشد که از بعضی خون تراید و سب  
 حله خونی سوخته بود که بر جن خسته شود و جای گیرد علاج نخست بقصد و سهل تر  
 پاک کنند و بعد از آن سفوف کشیزی و اطریفل کشیزی بخورد و چیزی که خون را از بدن  
 منع کنند و ماده اورام دمی را تحلیل دهند میهند از آنچه خاص جراحات و اورام و بشو کفشد  
 اما آنچه بر برون آویخته باشد اگر بر شیمی بریخ آن بندند و بکند از زمانا تا بسته باریک شود  
 و در هر چند گاه محکم تر می کشند تا باخ رگ بسته شود و نیکو بود و آنچه در درون بود و بدار و رقیق نشود  
 به شکاری دفع باید کردن و الله اعلم مکنه بادی غلیظ بود اندر جن علامت آن  
 که خداوند علت هر گاه از خواب بیدار شود بیدار دگر در چشم او رگ است یا خاک علاج  
 تدبیر لطیف باید کردن و هر باید او که بیه زدن شیان طر خا طیقون کشیدن و ضا و جزیره  
 جنانچه در رد گفته شد بکار داشتن و اینجا که مرض غالب باشد تنقیه کردن اول لازم بود و  
 مهالک کشیدن مفید آید و الله اعلم خشکی ملکیا این علت چنان بود که هر گاه صلبت  
 از خواب برخیزد چشم نتواند گشادن تا زمانی که ملکیا را نماند و باشد که با آن سرج بود  
 و از المی با سوزشی خالی نباشد و اندر کوشهای چشم مرض خشک پیدا آید و باشد که ملکیا  
 در خواب بهم چسپد پیوسته در یک چشم خشکی هم شود و سبب بختن ماده غلیظ تر  
 مایل خشکی بود بر جفن و باشد که ماده آن دم سود او غیر حاد بود و اغلب این مرض بعد از  
 گرم افتد که آنرا بملیدن چیزی های سرد و خشک علاج کنند علاج تنقیه خلط غلیظ و یا  
 و گرم بود بعد از آن استحمام متوالی چشم را بر بخار طبعی محلل داشتن و روغن کرکده بر روی  
 مالیدن و ضا و بنفشه و خطمی و اندک سرکه بر سر نهادن و شیاف احمد لیلن و مالک کم توتیا  
 کشیدن و از غذا ای غلیظ و بدکار بر پیر کردن و از است لار جزر بودن تجویض هر طرف شب  
 در پشت چشمها تیراب نرمی مایل مالیدن چنانکه پوستها خشک از آن بخیزد و کای بی بول کم  
 تا بستان مراد هرات رد کرکد و آنرا بطلای یا میران و توتیای سفال یا ب سوز

علاج کردند و من سوزش بسیار میکرد و بهم درج میر بود آخر الام حمام و غذای حریب دترم قصد با  
 و تدابیر خشک و تر و حریب کردن کفهای بای شبیه و هوای مرستان فایده داد و انجا که سبب  
 بلغم غلیظ باشد بعد تنقیه آن بملای سرکه که اشق یا مصطک یا کندر در آن حل کرده باشد  
 فایده دهد و الله اعلم **استرخا** جفن این چنان بود که پلکی فرو افتاده باشد و بجای خود  
 نتواند ایستادن و سبب آن سستی و تری عضله آن باشد از غلطی سرد و تر **علاج**  
 تنقیه بدن و دماغ بود از فضلات بلغمی بمسهل و حقیقه و غرغره و عطسه آوردن چنانچه در فالج و  
 شباه آن مذکور شده و بعد از آن مامیثا و مردر عفرا ن باب مورد سرشته بر پشت چشم  
 نهادن و تیز آب بر پیشانی و پشت پلکهای معلول مالیدن چنانچه پوستها تنگ از آن بخیزد  
 و روغن خشک پنجه و روغن مورد که زاج سوخته در آن باشد حریب کردن و الله اعلم  
**استرخا** جفن این بر وسیله شدن جفنها یا بالائین بود چنانچه از خواب که خرسیده  
 بر و پشت چشم برآمده باشد از انچه دستور خواب است و باشد که گناههای پلکها برآمده  
 فقط و سبب آن بدهی بنظم و کثرت صعود بخارات بد بود از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت  
 تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی احشای و کدو کدو که حال استلا کنند و در وقت خواب آنها بخورند  
 این علت بسیار ایشان را واقع باشد **علاج** تقویت معده و احتساب بود و در طرف  
 کم خوردن و بعد بنظم خفقتن و آب و تریها در قرب خواب ایجاد ترک کردن و در آخر روز حرکت تعدیل  
 سحر کردن شبها اندک جوزه بود و درین گرفتن تار و زوالد علم خارش پلک این در در  
 پلک افتد و در کناره و گوشهها آن با اندک اشک بخنثن **علاج** آنست که هر بار او اندک برآید  
 خوش آب درآید و تو تیسای خوره پرورده یا شلغم پرورده یا ماق پرورده میکشد و انجا که از بخار زکات  
 تنقیه دماغ و بعد مدامت نمودن حب الشفا و شباه آن واجب بود و طعنا هم کم نمک دترم حمله  
 و همچنین حرکت سواری و پیاده و کم خوردن آب ترک کردن و از هر چه خلط را بر جوشاند و پس از  
 کردن و اگر دلدانه در بینی دارند تا اشک بسیار برود و همچنین پیاز خام بپوشند و بخورند تا اشک نرزد  
 نافع بود و زنجبیل خام و درین داشتن و آبی که در دهن جمع کند بخنثن بسی فایده دهد بسیار را و  
 که دماغ گرم داشتند در بهار از بوی گل سرخ ایشان را از کام و زله و حکه جمله بر حرکت میشد این

خارش چمن برنج می داشت چنانکه موسم می کشید ز کام و نزل و حکم جله بطرف میشد و در آن  
 بعدا چنانکه کور تحقیقی می یافتند و اندام موی زاید گاه باشد که در درون چمن برآید و خلیه  
 و کوفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل مژگان از درون برآید و آن نیز چشم را زخمی  
 و گاه بود که از برون مژگان برآید و بد نماید و سبب آن زیادتی ماد که موست و ضعف دافعه  
 و با ضمه موضع آن می غلبه قوت ماسکه آن موضع علاج تنقیه بدن و داغ باید کردن و مقویات  
 خوردن موی را کندن سر سوزنی قوی که با تشنه باشد در منبت آن در تنایدن آن  
 شود و محل داغ را مراعات کردن تا خوش نشود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی طلا توان  
 بعضی داغ دارد و می که در منع موی گفته شده بکار باید داشتن و اندام موی منقلب  
 این یا موی فرونی بود که بر منبت مژگانها برآید و سر برون چشم داشته باشد  
 مژگان بود که کج برآمده باشد سر بطرف درون چشم از جهت کجی منبت چشم از آن بر کست  
 علاج همان نوعست که در موی زاید گفته شد و اگر ابره یک در نزد یک هیچ نموی منقلب  
 بطرف برآید مژگانها تیز بالا و موی سر زمان و دو در سوراخ سوزن بگذرانند و سوزن را  
 برون آورند و آن موی و دو توی را آن مقدار بکشند که از پامیان در پنج موی منقلب مقدار حلقه  
 بماند انگاه سر موی منقلب را در آن حلقه در آورند و جمله را بکشند تا از پنج سوزن برون آید تا مژگانها  
 هموار و منبج او محکم گردد و راست شود و تدبیری نیکو بود و اندام علم رختین مژگان این  
 بعضی را چنان باشد که مژگان بریزد و پاک غلیظ شود و ریش گردد و سبب این بطوبی باشد  
 تیز و عفنی و انچه ریش بکشد با ماده دار التعلیل بود یا خشکی مزاج عضو علاج اینجا که سبب ریش  
 حاد و عفنی باشد و سوزش و خارش شاید آن بود تنقیه باید کردن و علقی افکندن و شایسته  
 و اشباه آن طلا کردن بعد از آن حجار منی فرو در کردن و تیزاب کاری تدبیر و احتیاط کردن  
 بقر و طی لفظ و موم چرب داشتن آن قوی تدبیری باشد و اینجا که سبب دار التعلیل باشد  
 علاج مقرر آن کنند انچه توان و چشم مفید بود و تدبیر نیکو بود و اینجا که سبب خشکی باشد  
 تطیب مزاج بدن و عضو باید کردن و چیزهای نرم و تر کننده طلا کردن و تیزاب کاری و سر صفا مانی  
 کشیدن و استخوان سوخته خرماسنبل هندی را جورد سوده کشیدن و در در کردن چنان بود

اصول طب  
در غیاب

وزیادتی در سایر ارباب نیست باید جستن و الله اعلم سید شدن مکرکان محل علاج است  
استفراغ بغم کنند انگاه بگیرند لاله دشتی و بار و تخن زیت یاسه بر بسانند و طلا میکنند و حلو  
زنده را بدست و زخم چیک بسوزانند و یاسه زیر برشته نرم طلا میکنند و پنجین خاکستر باریا  
یاسه کلان پر سیاه سرشته و زهره کلان سیاه فقط و سوخته زاج سیاه یاسه سرشته  
و کل بران میمانند و سوخته چوب انخوان بران می کشند و مداومت خوردن بعضی مقویات که در  
حفظ نموی گفته شده مینمایند و الله اعلم حراحت جفن اینجا که پوست شکاف شده  
فی الحال باید و دختن پیش از آنکه غباری یار و غمی و غیره در آن افتد و احسن مانع آید و اینجا  
از پوست پیری ضائع شده باشد نباید و دختن که سطر کرده و لیکن صبر و انزروت باید  
تا ظاهر گوشت را بطبیعت پوست گردانند و بعضی آن بدارند و درست شود و اینجا که  
حراحت گهن کرده و اندکی مرهم با صبر میخته باید نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن  
تا گوشت برآرد و انگاه مرهم صبر و انزروت و قشور کند و دم الاغ وین در غفران نهادن  
تا تمام درست شود و رطوبتی که بسبب دسج باشد یا که در داتی امراض جفن را از آن  
و ثلوث و اما سصلب در خود شکر و نمک و سفید قمل و شش پای و آسباده نهان علاج  
از مجلس استخراج باید کردن و الله اعلم و معه آمدن اشک بود و میرادی و سبب آن  
یا نقصان بلندی فرونی بود که در کنج چشمها واقع است از طرف بینی و یا ضعف مزاج آن  
و یا ضعف عضله از عضلات چشم که آن فرونی را نگاه میدارد و یا کشادگی عروق چشم  
و غلبه رطوبت فضله و مانعی از زکات اشک از رطوبت فضلی بود که از دماغ و سر و چشم  
و فرونی بدان گوشه چشم فرو آید بسبب قوی از داخل بدن چون اعراض نقصان  
از خارج چون طعمهای تیز و بویهای تر و مجرای آن رطوبات یا کههای درون قحف باشد  
یا کههای بیرون قحف پس هرگاه ضعف در گوشه چشم و عضله پیدا آید نتواند حفظ  
رطوبات منع کردن تا باخی خست یا پیوسته می تراید و همچنین هرگاه که رطوبات مجاری غایب  
و مجاری وسیع لیکن هیچ حال توجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن فرونی و ضعف آن  
و ضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون نخیت ماده و اکس کردن و متفرع شدن

و یا غلبه کردن بطوبت و حصول سوء المزاجی از آن و یا از اسباب خارجی افتد چون جراحت  
 و ضربانها و سردی سخت و دود و غبار و غلبه و بوی و طعم تر بسیار و مانند دیدم  
 که لکه چید بر سر آورده بودند چنانچه سر او بر زمین بسیار خورده بود و این مرض او را  
 حادث شده بود و بسیار کس را دیدم که چشم که سفید خیل میخورند و مانند حرکتی چنان  
 آب در چشم ایشان میگشت که دیدن نمیتوانستند و پیران را از جهت غلبه رطوبت  
 و ضعف قوت اعضا این مرض بسیار افتد و آنرا اصلاح ممکن نباشد علاج  
 آنجا که نقصانی در گوشه چشم باشد شیان مامیثا بکیرم زعفران و دو دانگ صندل  
 شب یمانی سوخته و انکی جمله را نرم سوده بشرب آب کهن بشیند و شیان سازند و شیان  
 بشرب آب بایند نرم و در کج چشم چکانند و آنجا که ضعف در گوشه چشم باشد نخست چشم را  
 بشرب آب انکوری بشویند پس اندک صبر در شراب یا آب سائیده بران چکانند و اسفنج بشرب  
 تر کرده پیوسته بر چشم نهادن نافع بود و محمد بن زکریا گوید شب یمانی اندر شراب پیوسته  
 بدان تر کرده بر چشم نهادن مفید آید و افاقیا و برک مامیثا گوشت بر پشت چشم ضماد  
 کردن هم مفید بود و ممالک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون نفث بران  
 اعانت کند و پیوستگی و مده و غلبه عظمه بدان گواهی دهد بغرغره و عطر سوسن بویید  
 عطر و بخارات بعد استفرغ و مانع را پاک و قوی بایست سخن در موی سر نه دزد و در سر  
 کج بر پشت چشمها و پیشان طلا کردن مجرب تر است پس در آنجا که رگهای درون نفث بران اعانت کند  
 بعد تنقیه و تقویت مذکور ضاد کند و غبار استیاب غوثی سرشته بر سر بایند نهادن و تمام پیش سر را کاه  
 کج طلا کردن مجرب تر است و آنجا که از ضعف عضله بایر و دود غوره و قوتهای غوره یا سلقون و در شیان  
 و کل در آب سماق یا خمر حل کرده بایند کشیدن بعد تنقیه و خیار و ماز و بهم شسته بکف یاها  
 و سر بستن در جمله نافع بود و همچنین مداومت جز بود در دهن گرفتن و آب آن خوردن و شفا  
 و استباه آن را ملازمست کردن بهر شب یا هر روز با لای طعام و غذای کمی رطوبت در گوشه  
 خوردن و از میوه و ترهیا و سردیها پرهیز کردن و آنجا که سبب خربه و سقطه باشد جز با  
 که گوشتی را بر چینه بکار باید داشتن و آنجا که سبب مابوده باشد بر بخار طبعی کاه

بسیار کس را دیدم که چشم که سفید خیل میخورند و مانند حرکتی چنان  
 آب در چشم ایشان میگشت که دیدن نمیتوانستند و پیران را از جهت غلبه رطوبت  
 و ضعف قوت اعضا این مرض بسیار افتد و آنرا اصلاح ممکن نباشد علاج  
 آنجا که نقصانی در گوشه چشم باشد شیان مامیثا بکیرم زعفران و دو دانگ صندل  
 شب یمانی سوخته و انکی جمله را نرم سوده بشرب آب کهن بشیند و شیان سازند و شیان  
 بشرب آب بایند نرم و در کج چشم چکانند و آنجا که ضعف در گوشه چشم باشد نخست چشم را  
 بشرب آب انکوری بشویند پس اندک صبر در شراب یا آب سائیده بران چکانند و اسفنج بشرب  
 تر کرده پیوسته بر چشم نهادن نافع بود و محمد بن زکریا گوید شب یمانی اندر شراب پیوسته  
 بدان تر کرده بر چشم نهادن مفید آید و افاقیا و برک مامیثا گوشت بر پشت چشم ضماد  
 کردن هم مفید بود و ممالک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون نفث بران  
 اعانت کند و پیوستگی و مده و غلبه عظمه بدان گواهی دهد بغرغره و عطر سوسن بویید  
 عطر و بخارات بعد استفرغ و مانع را پاک و قوی بایست سخن در موی سر نه دزد و در سر  
 کج بر پشت چشمها و پیشان طلا کردن مجرب تر است پس در آنجا که رگهای درون نفث بران اعانت کند  
 بعد تنقیه و تقویت مذکور ضاد کند و غبار استیاب غوثی سرشته بر سر بایند نهادن و تمام پیش سر را کاه  
 کج طلا کردن مجرب تر است و آنجا که از ضعف عضله بایر و دود غوره و قوتهای غوره یا سلقون و در شیان  
 و کل در آب سماق یا خمر حل کرده بایند کشیدن بعد تنقیه و خیار و ماز و بهم شسته بکف یاها  
 و سر بستن در جمله نافع بود و همچنین مداومت جز بود در دهن گرفتن و آب آن خوردن و شفا  
 و استباه آن را ملازمست کردن بهر شب یا هر روز با لای طعام و غذای کمی رطوبت در گوشه  
 خوردن و از میوه و ترهیا و سردیها پرهیز کردن و آنجا که سبب خربه و سقطه باشد جز با  
 که گوشتی را بر چینه بکار باید داشتن و آنجا که سبب مابوده باشد بر بخار طبعی کاه



چشم تلغ و مینه و دکر زاده بسین نافع آید و آنجا که سبب درد بوده باشد و شاکشید  
 و در چکانیدن مفید بود و آنجا که سبب غبار و گرد بوده باشد چرب کردن تمام پشت چشم  
 بروغن بادام نفع دهد و آنجا که سبب بویهای حاو باشد از آن جذ بنوده کلاب بروغن چکانند  
 و بویهای میوه‌ای نفع مفید آید و الله اعلم عده زیادی غالب بود که بدان زیادی که گوشه  
 چشم پیدا آید علاج استفرغ خلط فاضل باید کرد و بعد از روای که در علاج طغره  
 گفته شده افکندن و همان نوع برپز کردن و الله اعلم **عرب** اما کسی که چاک و متعرج بود  
 که اندر گوشه چشم پیدا آید و این چنان بود که فصلهای که از چشم بر مصداق می‌آید  
 در عده جمع آید و آنجا مختص گردد و متعفن شود و سبب آکس و قرصه گردد و با ضربان و درون  
 و باشد که استخوان را بشکند و قرصه آن بدو زشت گردد و علاج زرد و استفرغ و تنقیه نام آید  
 و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب باشد که علق بسیار بکنند  
 و بعد از آن بر چال پس سر حجامت کنند و همچنین بر ساق و سربای کوشش بپاچند و  
 و شباه آن مسهل بخورند و امیثا و صبر و زعفران و صدف سوخته آنچه باشد تاب  
 طر شقوق سوده طلا کنند و طلای نطرون و مر و صبر بهم برشته بسی مجرب است و گفته اند  
 که خاصیت ما شش است که او را بخامید و بر غرب نهند زایل گردد اگر کند را بر کسین که بر شسته  
 و زاج سوده و سکنج بس که حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کند آنرا بنهند و بکند از دوا گرفته  
 شود و سر کند آنرا بفشارند و پاک کنند و نکند از آنکه چرب جای گیرد که با استخوان مجاوران هم میوه  
 باشد و متعرج و عود گرفته در سوراخ غرب غشش مفید بود و همچنین بر یک مورد خشک و در  
 با بسم گرفته و زرد و تخم شسته و اگر ممکن بود که در اول بسربوب با یک تیزاب گرم کرد  
 زنده چنانچه چشم برسد چنانکه سوراخ شود و غلظت نیکو بود و زرد و بصلح آید و احتیاط آنست  
 که قدری پنبه چرب در درون چشم نهند بپلوی آن محصل درم را افزاشته دارند و بپلوی  
 در چشم بچکانند هر ساعت آب و روغن حاضر دارند تا اگر قلیان چشم برسد فی الحال بشویند چشم  
 و دیگر بار بروغن در چکانند و بعد سوراخ شدن مرهم لایق تا حد و اربکار دارند و الله اعلم  
**صحنی قوت** بصیر خیاخته دیدنهارا برده‌ای که هستند و دیدن بدان بر سر شاکشید

سبب آن سوراخ المراجی بود در تمام بدن صاحب آن از دور و نزدیک همه چیز را از بون بیند و با  
سور که او بود خلص باغ و صاحب آن دو همه چیز را بیند و یا سوراخ المراجی بود خاص بجمعه اعضا چشم و اگر سوراخ المراجی  
یا بس باشد که از کم شدن رطوبات بدن که ماده روح اند حادث شده باشد چنانچه بعد از متفرغات مفرطه  
جماع و تعبها طویل و اتم است و با که از غلبه رقت روح با صوره چنانچه نظر گفته در قرض افتاد و در شجاعه اراده  
و صاحب آن چیز را از خیره بیند و شب تر بیند و از نزدیک بقدری تواند دیدن خطوط و جنین که نوزادان از دور  
نمواند دیدن و با که از افراط غلیظه روح با صوره و صاحب آن از نزدیک بد تواند دیدن و از دور  
فی الجملة بهتر بیند و بسیار باشد که از افراط غلیظه روح منجر شود بکرمی و صحت و رقت روح  
و الی این از دور و نزدیک میگوید و نمیکو نتواند دریافتن لیکن از نزدیک فی الجملة بیشتر بیند و با  
که از حدوث که در رطوبتی از رطوبات چشم افتد چنانچه قوام تمام بصریه هرگاه غلیظه  
اندکی از دور بد تواند دیدن و از نزدیک هم اندکی بیند و اگر قوام اجزای آن مکرر گردد و غلیظت  
بمحاذات بجلل ابصار شکل باشد و اگر قوام جلیدیه مکرر شود فی الجملة غلیظت خرد و شعاع الکاس  
و انطباع هر دو ضعیف گردد و همچو آب کدر آینه رنگ و اگر قوام زجاجیه غلیظه گردد و همین نوع  
جهت رسیدن شکل از آن بجلیدیه مکرر شدن جلیدیه و با شد که از قصور حال طبقات افتد  
مثل کشته شدن ثقبه غلیظه که آنرا الساع و انشا گویند و تنگ شدن آن هرگاه که این بزرگ  
علت قلیل باشد و اگر که خیر باشد شکل گردد از جهت پریشان شدن روح در الساع و منفضط شدن  
آن در ضیق و کم شدن آن در هر دو حال و اگر این حالها قوی افتد بیانی تمام خلل کنند و سبب  
امراض طبقات و عصب مجوف هم برین قیاس موجب بصر شوند اما اینجا مراد ضعف در  
نه عرضی و چون چشم عضوی است کوچک و اجزای آن لطافت بهم نزدیک و ملیم اند و سبب پریشان  
اسباب مذکوره بخصوصه سبب صعب بود و از آن خدشی قوی باشد علاج آنجا که  
سوراخ المراجی عام بود تبدیل مزاج جسمه بدن و تقویت دماغ و چشم باید کرد و چنانچه در ابواب  
سابقه و صدر این باب معلوم گشت و بدل یا تحلل رطوبات بخوردن غذای مقوی حافظه و صحت  
حاصل باید نمودن و اینجا که سوراخ المراجی دماغ بود تنقیه دماغ به ستوری که در امراض دماغی  
گفته شده باید کرد و بعد تقویت دماغ و معده و چشم کردن و خوردن اطریقیات درین

جامع النفع بود و همچنین سبب برنجار قلیه پوتی بسیار داشتن و آنجا که سبب سوزن المراج چشم بود  
 وصحت سایر اعضا بدان گواهی دهد و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کرد و نیز برای نافع که  
 در صدر باب مذکور است با جنتاب از مضراتی که مذکور است و بعضی از ادویه مقوی چون مالک  
 و توتیا پرورده و بعضی تدابیر چون استعمال ملینات سبک و دوشه بر کف یا بهستن غذا با  
 نرم خوردن و آشپاده اینها که در مذکور شد جمله اینها مناسب باشد و آنجا که سبب  
 روح باشد غذا ای باید خوردن که از آن خون غلیظ متین حاصل شود و از نظر در شغشها  
 و در سپیدها و در روشنیها حذر باید کرد و پوسته نظر بر جامه سیاه و چسبندگی تیره  
 و یکنک باید داشتن و مداومت کشیدن محل مشهور نمودن و تقویت بدن کردن و اگر  
 روح با صره را تحلیل دهد چون بسیار نگرستین و در چیزها بدقت و در چیزها دود و دور  
 بمالند و بدن دور بودن سفیدها و روشنیها را همین حال بود و بعد طعام حافظ الصحت  
 خوردن غلیم نافع آید و در شبان روزی مکنوبت و همچنین اطریفات نیز درین باب بسی مفید  
 و آنجا که سبب غلظت روح باشد دماغ را بمطبوخ مسهل پاک باید کرد و غذا را خوردن  
 که از آن خون لطیف حاصل گردد و اگر سودا می در مزاج باشد از تدابیر الخولیا یا این تدبیر باید  
 و بخارات سودا را بعد از مسهل بنقوعات و فواکه لطیف تری فراستگین باید داد و دکاهلی احتیاط  
 مناسب کردن و دار چینی و بادیان و مرزنگوش و باد و روح حل کرده و حوض تنها و غسل  
 در کشیدن و شلغم کشیدن باب رازیانه با آب مرزنگوش و شلغم بسیار خوردن و نخته و ربنا  
 کرده و در چیزهای رقیق بسیار نگرستین و آنجا که سبب کدورت رطوبتی باشد اگر آن کدورت  
 از غلبه تری افتاده بود تحقیق باید کردن انگاه توتیا و کچها یکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده  
 تعدیل مزاج و تقویت و ترطیب دماغ و چشم باید کرد و آنجا که سبب فراخی ثقبه باشد  
 آنچه قلیل واقع شده باشد چنانکه مانع ابصار نباشد بلکه مصعف بود و صاحب آنرا  
 در دیدن چیزها چشم از آن بود و سیاهی آن بزرگتر غالب تر نماید و اگر از زور قی و اشتغال  
 افتاده باشد آسایش باید جست و در خانه تاریک نشستن و در درمی قابض که  
 شک و دود و درق در مسحق در آن باشد پوسته کشیدن و مجسمه داشتن بر پیشانی

و اگر از غلبه خشکی عینیه باشد و کمی زنگ و خشکی دماغ بدان مشاهد بود و در طریقه دماغ باید که درون چشم  
 و خری بران دو کشیدن و طلا کردن و از زور و ثقیب پر میز نمودن و دروغن بنفشه با دام  
 اندر بینی و گوش چکانیدن و سر برنجار شلغم و قلیه پوتی و اشباه اینها داشتند و اگر از خری  
 و سقطه بی نقصانی در عضوی از اعضای چشم افتاده باشد قصد قیال باید کرد و و بوی  
 حب البصر بکار داشتن و ضماد آرد و آب برک بید یارک خرقه بر پشت چشم نهادن و در صند  
 شیان مایه و صندل طلا کردن و کلاب سرد در چشم چکانیدن و در پس سر حجا  
 کردن بر چشم زرده تخم مرغ و دروغن کل نهادن و به پشت خواب کردن و غذای سبک  
 خوردن و اگر از غلبه رطوبت عینیه افتاده باشد استقراغ رطوبات باید کرد و در کوشه  
 چشم و صندل زردن و شیان زهره کشیدن و کل بستن و در آب دریا و محال دریا  
 نشستن و غذای خشک خوردن و اینجا که سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الجمله  
 اگر از رطوبتی بود که بران مستولی شده ثقبه آنرا نختی فرا هم آورده باشد همچو غریب  
 در تری تنقیه بقی باید کرد و زور گری و کمان کشیدن و دم گرفتن و زرش نمودن و به  
 خشکی فرا نذکور کردن و اگر از خشکی عینیه بود که دهن آن نختی فرا هم کشیده باشد و در زیر  
 باید که کشیدن چنانچه دانسته شد و بعد از آن دوائی تر در چشم کشیده باشد و در  
 مزاج حاصل شده دم گرفتن و زور بر چیزها کردن و در تنگی ثقبه مطلقا چشم کو حکایت  
 و در غلبه مرض جرش و مثالی از اشیا خیرین بنید و سبب اینها که بسبب قصور  
 بسیار طبقات یا عصب مجوف افتاده باشد هم قیاس بدین حالات مذکوره تنقیه ثقبه  
 عین و اعصاب و عضلات بدانچه ممکن بود باید کرد و در علاج بعضی حالها از قرحه و غیره  
 بیان یافته اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اگر آنهاست که در صدر باب  
 مذکور شده و گفته اند که دو عدد جوز یا پوست سوزانیده با شئی عدد و پیلید زرد و سوزانیده  
 و سحی کرده باشد مثل فلفل غیر محرق و نرم بجسته در چشم کشیدن سببی مفید بود و عصا  
 انار سیخوش را جوشانیده تا بصف آید و نصف آن غسل صاف با آن خلط کرده و در  
 در آفتاب نهاده تا غلیظ شود و لته بران پوشیده چنانکه گرد گدازد و بعد از آن برداشته با

غذای جویبار

بانشیدر گریه دماغ

اندک صبر و فضل صلایه کرده در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افامی در مجون کرده خورد  
 مبینی مفید آید و مسام سر کشاده داشتن در روز و در چک آن دور کردن مداومت خوردن  
 شلغم و اکتال تخم صیص چاهر دارد و بسی نافع بود و همچنین درق مار با نبات سوده کشیدن  
 و چهارس و سر در سن مجون بلا و ز خوردن مفید آید و اعدا علم شکوری  
 سبب آن غلیظ شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلیظ رگها  
 بفضیه و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز کشتن و هوای روز و وقت آخر روز  
 و هوای شب جلبران اعانت کنند جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز و روشنایی  
 غالب لطایف روح و اجزای لطیفه رطوبات را و غلیظ تر شدن آنها از جمیع آمدن بخارات  
 و در طرف شب و کثافت هوای شب علاج دماغ را از خلط غلیظ بسبیل و غرغره پاک  
 باید کردن و هر روز بر کس در درون بینی مالیدن غذائی لطیف خوردن و تعویذ دماغ  
 بیوهای لطیف کننده بخارات کردن و همچنین تعویذ دماغ و مسحه بخوردن رس و گیتی  
 و حلوا می بلا و در حلوا می و در چینی و سفوف مقوی و از چیزهای غلیظ کننده روح و خلط  
 بریز کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن در هوای گرمی خوش مقام کردن و پیوسته  
 سرمه روشنائی صبیان مرارات کشیدن و هر صبح و شام خون گرم خاشاک و زربال  
 بوم در چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را برایش نهند بکار و انجیده رطوبتی که از آن بخوش  
 بر آید و از فضل و نمک هندی را نرم سوده و بجای بران پاشیده بمیل آن رطوبت را نیم گرم  
 در چشم کشیدن عظیم فایده بخشد و اگر و از فضل و قنبیل راستار است سوده بران پاشیده  
 و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب بکر بزر و جگر بوم و قلیه آنها که در چینی و سفوف زیره و غیر  
 داشته باشد و از قلیه بونی گویند خوردن و سر بر بخاران داشتن سودمند بود  
 چو آنی پانزده ساله را است که از قی بنیاد شده بود و او را علاج کردم چون ماده تحلیل یا  
 لختی دیدم دماغ او را آمد و شکور شد فرمودم تا جگر بند بر اقلیه بونی میکرد و دستور و معطر می ساخت  
 و هر روز سر بر بخاران میداشت لختی بر سر افکنده و چشم کشاده چند آنکه عرق بسیار از  
 سر و رو او میرفت و همانجا بمقدار حاجت از آن میخورد و بدین عرق را خشک میساخت و پیوسته

سر مه میکشد بهین صحت یافت جوانی دیگر اورم سپرز بود اور کبچه داغ کردند بعد چند روز  
 شکبوری پیدا کرد اور انیز بهین علاج کردیم صحت یافت و سبب بر آمدن بخارات سودا که بود  
 بدماغ و این تقویت نافع آمد و اسهال هم روزگوری سبب آن غلبه لطافت و قلت  
 روح باصره بود که روشنی روز تفریق آن کند و کرمه هوای روزگوری و تفریق آن نماید این  
 چشمهای ازرق و اشهل را بیشتر افتد علاج چیزهای تری فرا باید خوردن در بر سه جز  
 مرطب دماغ طلا کردن چون شیر و خرمی و لعابها و اشباه آن در تخلیلات و محلات و جزای  
 تیز طعم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زمان چشم طلا کردن و کحل و کلام سابق  
 کشیدن و نوعی که در ضعف بصر گفته شده مرغی داشتن و اگر از جهت نظر بر رفت و سفید  
 افتاده باشد علاج تور بکار باید داشتن و اسهال هم خیالات اشکال و الوان بود که در نظر آید  
 بی آنکه موجود باشد و این کاسته ضعیف افتد و همچو مویها بافته مشکب و یا توی بر تو و همچو خیر و یا  
 غبار نماید و این خود اکثر کسان را واقع باشد چون در هوا نظر کنند و این بی بود و سبب این  
 بصر باشد که بخارات چشم یا رطوبات روی حدقه و غلظت بعضی اجزای آنها را مصور بیند و اما آنچه  
 غالب شود و سیاه نماید یا مثال دود بود یا همچو بخار که از کشتن تو خیزد یا همچو عکس آفتاب که  
 بر آبها خور و غالب یافته باشد و بر دیوار افتاده و از باد جفیان بود و بالوان و یا آنچه نماید و یا  
 جزای اینند و ضعیفی را نه بیند و یا میان نگاه چیزها ببینند و یا خیالی از چیزها بنظر آید و یا  
 در گذرد و یا صورتها می غیر معلوم مهیب و ناخوش آیند و یا همچو کسبها و شیشهها و موری نماید و یا  
 در میان دود و بخار بیند و یا لکه های سیاه بیند این جمله نا طبیعی بود و بعضی از اینها ممکن در میان  
 باشد و بعضی لحظه بدارد و در طرف شود و باز خود کند بعضی زودتر و بعضی دیرتر مناسب است  
 و سبب این مرض یا تیره شدن روح بود و از بر آمدن بخارات تیره کننده از هر خلطی بدماغ بخار  
 در اینجا کاهی می باشد و در وقت بعضی بچانهها و در بام هم می باشد و یا میشود و حیوانات و ملکات  
 در غیر مرض زودتر و رفع شدن آن خیالها و ضعف دماغ و معده و قوت یافتن بعد غذا و خوردن و یا  
 بر خلطی که سبب بخار بود دلالت کند و یا که در توی بود که در رطوبات چشم یا و طبقات آن پیدا آید و یا  
 اجزای بعضی غلیظتر شود از بخار تیره یا از خلطی یا از کیفیت آن جزا متفرق بود و پیش چشم

نمایند چون پیشه و مکس و خطوط و مانند آن اگر بر یک محل واقع باشد چون سیاهگاه مثلا هر چه را بنید سیاه  
 آن را سیاه بنید یا خیار و اگر یک کنار بیهیته تمام مکرر بود و همه چیز را را که نصف بنید و برین قیاس  
 و اگر لون بیهیته متغیر شود تغییر آن از هر خلطی که باشد لون آن خلط در دیدن بنید منفرد و او مرکب  
 مرکب و اگر بخاری غلیظ از اخلاط در و ساری باشد سیاه آن بخار لون در شکل خویش نماید و تغییر لون  
 جلیدیه همین حکم دارد و که درت زجاجیه بواسطه رسیدن غذا اگر از آن جلیدیه هم دخل بود  
 درین اسباب مادر قرنیه چون که درت و کثافتی بدید آید از شدت قوی یا از بقیه و سبب از  
 و اشباه آن بخار ذات آن دیدن پیدا دیده نشود و یا آن محلها که مجاز این درشت تارک بنید  
 و باشد که آن شکل بود شکل و در سطح مری همچنان شکلی بنید و مری همچو آتی مزان شکل را نماید و اگر  
 حدقه آن تغییرات کند و پتیک ازینها از ضعف دماغ و یا چشم خالی نباشد و مع ذلک چون  
 بخار سودا و در دماغ باشد و یا بخار سهل مشوش از عضوی بدماغ برآید و دماغ را رنج کند صورتهای چون  
 موی بناید و اگر بخارات اخلاط نیکو غلبه کند صورتهای خوب در نظر آید و از جمله این خیالات آنچه میجوود  
 و مکس و پرده و این نماید و ممکن گردد و ضعف بصیرت اندک با آن پیاده میشود و ماده آن بطوبت باشد  
 مقدمه نزول آب سیاه و هر چه ششها بگذرد که اقوامی بخارهای هستی و آب فرود نیاید دیگران  
 که در و از نزول آب علاج اینجا که سبب آن بخار بود و در آن از دماغ و معده به تنقیه باید کردن  
 و تقویت نمودن بخار و در اطریفات تخصیص کشنیری و کسب و ریس و اشباه اینها با طعام  
 چیزهای که منع بخار کند از دماغ خوردن و طعناها سبک بخار داشتن ملاحظه باید نمودن اگر در خلط  
 معده بهتر است که شکلی را بپاشید و حرکت کردن یا ضرات عرق آوردن اگر در معده بهتر است غذا  
 مستغرق خوردن و سودا مسکن بخار بین الطعاین بخار بردن در چشم متقویا که در ضعف بصیرت کور شده کشید  
 و اینجا که عضو دیگر چون مرق و جگر و سپرز و رحم و او عینه منی و امعاء و یا گرم در مد بخار دخل بود و در  
 آنها باید کوشیدن طریقی آنرا از سبب هر یک باید طلبید و بعد اصلاح آنها چیز یا مقوی چشم کشیدن بخار  
 و اینجا که سبب که درت و طوبتی بود از بخاری هم قریب بدین نوع بخاری علاج باید کردن و اینجا  
 که سبب که درت و طوبتی بود یا طبقه بود از خلط و سودا المزاجی و کیفیت از خارج هم تنقیه  
 باید کردن و تحلیل آن کردن به محلها و غیر آن چنانچه در ضعف بصیرت گفته شده و تدبیر و دفع خشک

بضم کاف و سون سین  
 مملکه دبا کو حله لغت  
 عربیست اینست که  
 بر جود که باشد ۱۱ غرن  
 ۲  
 بضم واد و کون در این  
 لغت درخت بخار است  
 مملکت بخار است  
 ۱۱ غرن

و قرصه ثقبه و خشب درید و سپیده و غیره جمله سبقت بیان یافته اند و آنچه عرضی مرض بود باز آله  
 مرض بر طرف شود و اینجا که بیم نزول آب بود تا بیری خشکی فرازی نماید که در آن از زور کردن در حرکت  
 و شرب کردن پر خذر باید بود و علم فرو آمدن آب بچشم ابر عیلت چنان بود که در طوبیت  
 محتبس شود و در ثقبه غنیمه میان صفای قرنیه و طوبیت بضییه و این طوبیت کاهی سفید بود و کاهی  
 سیاهی یا یکدوی مایل باشد و کاهی صاف نماید و کاهی همچو کج کشته و کاهی فتنه نازل شود و بنامها و  
 بتدریج نازل گردد و سبب قوی تر اندرین عیلت غلبه سردی و تری است بر مزاج چشم و ضعف مزاج  
 و باشد که ضرب بر سر رسد و ظلی در اعضا چشم و المی پدید آید و بدانجهت رطوبات در اینجا مایل  
 و محتبس گردد و درین اوقات عیالی را دیدم که ششتر بر سر او زده بود و آب نازل گشته و یکی  
 بدستکاری آنرا علاج کرد و این آب کاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صفا آنرا بسای تمام طرف شود  
 و کاهی در یکطرف ثقبه بایستد و بجزویت چسبیده یا که بطرف دیگر رود صاحب آن از طرف دیگر  
 تواند دیدن نصف چیز را در نظر آید و بگردانیدن حدقه نصف دیگر را ببیند و کاهی در وسط ثقبه بایستد  
 مستحکم چنانچه از اطراف او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از هر سیات دور دایره بیند و از غیر دور  
 همچو کره سیاه در وسط آن خیال کند علاج آنچه بنایت رقیق و صافی و نور آورده باشد  
 و از ضرب بنیاد بشفراغ رطوبت مشغول بایستد و سهولت میان بینی و خوردن از ترها دور  
 و غذای خشک خوردن تا بیری خشکی فرا کردن و ادویه مجفقه کشیدن شیخ گوید من شخصی عاقل  
 واقف معتبر را دیدم که او را آب سفید که آنرا مرواری گویند فرو داد و خود با شفرای مشغول شد  
 کم خوردی و از چیزهای تری فرا پر بهر کردی و بر قلیه خشک و سطنجه اختصار بینمود و سر قلیه  
 محلی می کشید آب زایل شد و نور بینی با زآمد و آنچه کهنه شده باشد و یا از ضربه افتاده بود  
 و سفید آنرا میل باید زد و چنانچه در عمال کمالان مقررت در آن تابستگنند و دست نباید  
 که اگر بعد نقاب از خود کند و آنچه سیاه و یا تیره باشد اما رقیق بود هم ممکن است که بدستکاری زایل گردد  
 اما آنچه سخت غلیظ و کدر بود و یا از زان مصفا و یا همچو کج که راخته بود علاج بدین بود  
 بار و به غسل زدن جهت آنکه از غلظت نیک سیلان میکند تا به میل دفع شود و مجففات فساد  
 او زیاده میشود و قوت محلات را تا بدان رسیدن فسادست و دیگر در حدقه میشود و تا بیری



در خیالات و در ضعف بصر گفته شده اکثر آنها در ابتدای این مرض و در یکی آن نافع بود و گفته اند  
 که ایاریج فقیرا دادن در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمله نافع بود و از مطبوع قنطاریون  
 انفع باشد و از مودیت بسیار مطبوع قنطاریون بگیرند قنطاریون باریک سه درم  
 تربسپید خراشیده میان تهی نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم موز دانه بر  
 کرده بسیت درم همه اند نیم اب بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید بیا لایند و بکار دارند میان  
 شیانفی که اندر است اسوات در چشم کشند نافع بود و بگیرند خربق سپید یک وقیه بلبل سفید  
 نیم وقیه اشق بگیرم همه را نرم سوخته آب بشیند و شیانف سازند بوقت حاجت  
 سوخته در کشند و آب پنج پیاز با غسل آسیند کشیدن هم مفید بود و زهره کلنگ و زهره کلک  
 و زهره گفتار و زهره شبوط کشیدن مفید بود بسیار شیانفی موجب بگیرند زهره کلک  
 بگیرم و روغن بلبلان مقداری با دل بیا میرند بپزند و خشک کنند و با روغن کشند و بپزند  
 سازند و بوقت حاجت سوخته بکار کشند و الله اعلم چو خط بیرون خواستن چشم بود  
 اندکی از محل خویش سبب آن با قوت قوی بود یا قوت خنق یا صعبی زادن و باشد که از  
 ضرب تیری یا چوبی و اشباه آن هم واقع شود علاج آنجا که سبب زدن  
 و اشباه آن باشد نخست فصد باید کرد و برگردان حجامت بشد و بی شرط  
 کردن چند نوبت و استفراغ بمقتنه نیز و سهل کردن چشم را بسته داشتن و زدن  
 بعضا به در بالای زفاده تخت از سرب با اندازه چشم ساخته بستن و بقفا  
 باز خفتن و طعام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و ترپها و بادا کمیز بسیار  
 کردن و شیانف سماق اندر چکانند و آنجا که سبب در زادن باشد با این  
 تدابیر ادرار ملت نیز باید کرد و آنجا که سبب ضرب تیر و اشباه آن باشد و قصد  
 شده باشد صاحب ذخیره کوید که من دیدم که شخصی صاحب تجربه آن چشم را  
 باز بست و مجسمه آتش بر پس سر او چندین نوبت نهاد و شیانف و  
 و شیانف و مسیران و شیانف اندر دوز را غبار در چشم و  
 کشید تا بر جاسه شد و قرار یافت بمقصود و الله اعلم

## باب بیستم بیان احوال گوش \*

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و منفعت اینها و مرضهای گوش و اسباب عیالجات  
و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و قوت سامعه و منافع اینها  
بدانکه گوش عضوی است مولف از غضروف و عصب و گوشت و پوست و رگها و شریانها  
و ریهان بادیهان گشتی برشته تا بهوائی که از او فتلیک پیوست برسد و سوراخ گوش در تنگ پیچیده  
برسان بلبلاب مخلوق شده است تا آوازهای قوی یکبار بر عصب سمع نکوبد و درینجا آواز در  
اندر دهن گوش فضا میست و عصب حس بر محیط آن فضا از جانب بینی گسترده است همچون  
و آنرا صماغ گویند و در اندرون فضا هوا نیست ساکن و گرم مناسب لمس آن محل برگاه که  
هوای میرونی را از او با بجهت بدینست و نسبت به نفحات حروف گویند و راویا غیر آن را حاک  
و بر همان وضع تحریک آن کرده و بسوراخ گوش اندر آید این هوای کن را بر همان نسبت  
بجهت باز دین هوا با عصب حس مصلایده کند و بدان شود حاصل کرد و همان دستور  
و بهیت حاصله حس سمع چون از اعظم مهابت بدنیست و فضیلت دیگر هم دارد که سن  
که کمال مرتبه انسانیست بر ششون موقوفست چه هر که که ما در زاوست و پیاپیچ نیست  
بیچ نتواند گفتن و هر چه شنوند بدینند جواب دهند و باز گویند بنابراین محل آن مثنی آورده  
تا اگر آفتی بیک رسد بدن از منفعت دیگر بضریش با و ادراک هر دو یکسان متخلف  
شده است تا اختلاف آنها نفع از اطراف نرسد و از غضروف مخلوق شده است تا در  
و از صدمات و ضرب زود کوفت نشود و ایستادن برای مصلحت مذکور بسیار مخفی نماید  
مشارکت گوش با دماغ بسبب قریب مجاورت اعصاب تمامست و چرکی که در گوش جمع آید  
فصله ایست از غذای صفرا که از دماغ بدانجامی آید و همچنین میان گوش و زبان بدان سبب که  
که درگاه مواد که زبان می آید بعضی بر گوش باشد و بدین سبب لال یا دوزاد گرمی باشد و همچنین میان

گوشه آلات تناسل بسبب شریان که در فضای آن واقع است چنانچه در وصالا گفته شد  
 و اما امراض گوش و اسباب علامات و معالجات آنها که می گران گوش  
 سبب کری و بشنودن که بی نقصان خلفت گوش بی فقدان قوت سامعه از اصل فطرت  
 حادث گردد یا سده بود یا ناقص از اسباب داخل چون غلبه حرک گوش بسته شدن آن  
 از حرارت خارجی و چون حدوث کرم در گوش از ماده عفنی که گوش را بخیته برده باشد  
 و چون حدوث غشائی یا ثلویلی یا گوشتی زاید از بعد قرصه در منفذ گوش چون وقوع  
 خلط غلیظ و مجری یا خارجی چون ماندن یکی یا دانه یا خاکی یا کلی یا پشه که از خارج  
 در رفعت باشد یا حیوانی و میکرو و شباه آنها و یا سوراخ مزاجی بود منفرط یا غیر منفرط و عصب  
 و آن اغلب سوراخ مزاجی بارد می باشد و این سوراخ مزاجی که بی در نفیس عصب بود فقط در  
 پشت در باغ افتد و باشد که کری و گران گوش از دفع طبیعت افتد در بجاها با انتقال ماده قلیل یا کثیر بنایه  
 گوش و سر و باشد که از تضاع مواد بوالی گوش افتد بیکبارگی دفعه چنانچه بعد از سهال صفر او بدو و غیره گاهی  
 میشود و سهال بدان منقطع میگردد و باشد که از زور کردن یعنی افتد همچو زور قی و شباه آن  
 و باشد که بادی غلیظ در فضای درون صماخ و یا نواحی پرده معشی درون گوش جمع آید  
 و از تنوای خارج نیک متاثر نشود و با حس عصب را تحتی تیره کند و از جمله آنها آنچه قوی افتد  
 و شکن و کهنه کرد و علاج آن مشکل بود علاج اینجا که سبب آن غلبه و تراکم حرک گوش  
 بسته شدن آن باشد و آنرا با داخل میل و عدم اسباب دیگر بتوان دانستن گوش را بر  
 آب گرم باید داشتن بسیار و روغن عرق در روغن بنفشه با دام نیم گرم با اندک سرکه چکاندن  
 و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه نرم کرد و انگاه بعد استحمام بران گوش خفتن و یا گوش نرم تاوه  
 حمام نهادن و خفتن و زور کردن تا برون آید و میل رسد و بعد پاک شدن تا بصر لطیف  
 باید کردن و در اعانت گوش پیوسته نمودن تا دیگر حرک در مجرای غالب جمع نشود و گفته اند  
 که اگر قیسمه سازند و از تخم سپیدن و بوره با هم کوفته در گوش نشاند و سه روز بگذرانند  
 و اگر بایستد گوش بر تار کرم نشاند و قیسمه برون آید و زرد چرک حل شده بسیار سردی  
 و اینجا که سبب حدوث کرم بود و خوردن و پختن و دغنه درون گوش باشد آن باشد



۴۵۸

خواهند و اینجا که سبب آن ماندن سنگ و اشتباه آن بود در مقدار رغن باید چکانیدن  
یا آب خمر یا سرکه بعد ماسوره بزرگ بر مرآن نهادن بدین آثر کشیدن و کل دانه باب نرم شود  
چون بران کوشش خفته نور کند بیرون آید لالی کا فتن خارج میشود و اینجا که سبب نفق حیوانی بود  
در گوش احساس حرکت و غوغا بران شاید بود جهان تدابیر گرم نافع آمد و اگر قطر آن اندر چکانند  
زود اثر انگشته همچنین عصاره رب پیاز با انک مستقیم یا با انک صبر جله نیم گرم پس گشته آنرا قطره  
بس بیرون باید آوردن و اینجا که سبب سوء المزاج باشد در تبدیل مزاج عصب حس  
باید کوشید چنانکه در بارور و غنهای گرم گفته شد سیاه کرده باید در چکانیدن چون رغن ترب و رغن  
سخت با انک چند در رغن عارور و رغن قسطمرو و رغن بادامچه کوهی و از سردها مسویه و هوا  
سرد و نبات پر خذر بودن و مداومت فراوان در بارور با بس با بلادر یا کسی کردن در حاکمین حرارت  
مزاج باید کرد بدستور حمیات و عصیان سبب است نیز در رغن گل بادامی و این نقشه با دوام جمله  
با هم در چکانیدن و بران نصف سطلای خشک افکندن و در ریاس کوشش بر بخار نارم دا  
و شیر زنان بارور و غنی نباشد در چکانیدن از چیزهای خوشکی فراد در بودن نگاه باشد که در  
مسابقا بوده چه اصلاح آن و اما غمی مناسب و متعاقب کوشش کرده باشند مزاج عصب  
قصور یافته بود و یا خود کرانی قلیل بوده وجهت آن و اما ای نامناسب افکنده باشد و کری پدید  
از قصور مزاج عصب ازان و اما اینجا تحقیق آنها نموده ضد آنها و مصلح باید ارسال نمودن و جاهلست  
تعديل مزاج تمامی اعصاب کوشیدن چنانچه در امراض عصب مقررت و تدارک مفدرات که در نوع  
استعمال کرده باشند و غنهای گرم بود یا خنک تر و اینجا که سبب سوء المزاج باوی باشد اگر از نیم  
و این شیر شکر استغراق بلغم بدفعات باید کردن غذای خشک کم خوردن و شرابها بکار داشتن  
بعد تنقیه و اگر از خون باشد نخست فصدا باید کردن و شرط اذن و حجامت شیب کوشش کردن غذا  
معتدل خوردن بعد رو غنهای که در بارور گفته شد بکار داشتن مخلوط با آب شستن یا عصب درون  
بادامچه تنها مفید بود و اگر از صفرا باشد نخست اسهال صفرا بطبیخ فواکه و سفوف و نیلوفر بدفعات  
انگاه تبریز مزاج بغداد و شرابهای خشک بدستور حمیات صفراوی نمودن و آنچه در سوء المزاج جار  
در کوشش چکاندن چکانیدن بعد تنقیه و من کریم را شنود که از سوء المزاج مادی غیر مادی افتاده

بلندی که بر کنار غضروف گوش است از جانب روی بر اول منفذ آنرا به پلینه باریک گویا و داغ آنها  
بدستور و بعد از گوش پیش از گوش ایشان بدستور صحت سابق گمشود و نیک میشنوند و آنجا که  
بشرکت ضعف داغ افت نخست تنقیه و تقویت داغ باید کردن انگاه اصلاح گوش نمودن  
و آنجا که سبب بحران انتقالی باشد و تقدم مرض حاد چون بعضی امراض داغی و تبها صفراوی  
و وقت بحران بدان ایستگند بعد از حصول قوت فراج بحال اصلی خود تنقیه خلط سبب باید کرد  
در آنچه مناسب بود و تقویت داغ کردن انگاه روغنهای نافع مذکور آنچه لایق حال بود افکندن  
و داغ مذکور هم نافع آید و آنجا که سبب بر آمدن خلط مراری بود با عالی و نواحی آن گوش را  
آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفرا بعد از آن دال کرد در بران تقویت  
و تعدیل فراج بدن صفرا باید کردن و ملین صفرا بر فوق دیگر بار نمودن مقویات خنک در داغ در وقت  
چکانیدن و اکثر آن بود که این قسم بخودی خود بعد تعدیل اصلاح آید و اگر تشکن کرد و داغ مذکور را باید  
و آنجا که از زرقی و شباه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشتها و نماید تسکین بر او و این  
باید کردن و این نیز اکثر بخودی خود بصلاح آید و آنچه تشکن کرد و همچو داغ سابق عمل باید کردن  
و آنجا که از زاید غلیظ افتد و وقوع سودا ویت فراج با لطیفیت قلیل و کشودن گوش گاهی یکبار دیگر  
کران شدن بران دال بود غذا با باد تشکن باید خوردن و اسهال سودا و ملخیم باید کردن  
و گوش بر بنجا طبع با بون و قیوم استن و کمید کا و کس و زیره و زریک کردن و تنقیه داغ  
بر فوق نمودن روغنهای غلیظ با و با جذاخته در گوش چکانیدن و تنقیص و من الراسه و چربی بکبار  
و معتدل از اشربه و گوشت باید خوردن و الصدا علم شنودن آوازهای دروغ یعنی آواز کاه  
که از نموج و قرق سواک بیرونی نباشد اما آنچه با و از تند و آواز یا که در کوزه و جاسجید و آواز  
و آواز کس در بنور که در ظرفی مانده باشد و آواز اب روان اشباه اینها ماند از اطنین گویند و در  
و عوام آواز منرا منجهت ادراک آن در در آنچه میانک طرف ردین و چینی مانده که چربی بران زنند و  
با و از در آواز و در آواز عوام آواز گوش خوانند جهت ادراک آن در گوش و اظهار تبیل فهمیم  
طنین و دی گویند و سبب غالب این علت بخاری بود یا بادی در بخوبیهای سرد و عالی گوشش که  
بگویند خود قوت ایا دیوارهای سر را یا آنچه حادی ثقیله گوشش است بگویند و سواک مجاور و در

از ان متاثر گردد و از اصباح در یابد و این بخار و باد کاهی در نفس دماغ و نواحی سر متولد  
گردد و ظهور و علامت غلبه ماده و سبب بخار باد در دماغ و احساس کردیدن بخار  
در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و ظهور و علامت غلبه ماده سبب بخار و باد در دماغ  
و احساس کردیدن بخار در درون و بیرون و جای بجای رفتن آن شاید آن بود و کاهی  
از عضو دیگر بدماغ برآید و بیشتر از معده برآید و وجود و عدم و کم شدن و زیاد شدن  
در خلط و پری معده بدان اشتباه کند و باشد که از اوراق و یا طحال دیار و ده از بخار گرم  
و غیره و یا از زهره و غیره برآید چنانچه در مایه و غیره اشارت بدان شده و باشد که از  
گرم اخلاط بخند و بخارات از آنها پدید آید و با عالی فرستد چنانچه در آغاز نوبتهای سبک  
افتد و باشد که از غلبه کرسنک و طویات بگذارد و بخاری از ان بخند و بدماغ برآید و تقدم  
جمع منقطع بران حال بود و باشد که سبب این علت قوت حسن سمع و ذکا و گوش و  
قوت مزاج و عاقل سبب آن بوده باشد که سبب ضعف دماغ و قوای حساسه بود که از  
ان حرکتی متفعل و متاثر گردد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی از آن  
هست ادراک نتواند کردن مخلوط از قریب سبب داخل و خارج احساس افتد و چیزی که  
شنود غلط و این مردم متفکر و سودا و مزاج و نافه ضعیف و پریشان دماغ را بسیار  
و در ذکا حس نیز این نوع غلط و ادراک غلط متصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت  
کند و آن هوای سکن را تحریک نماید و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم  
گوش بران حال کرد و علاج اینجا که سبب بخار و باد نفس دماغ باشد اول تنقیه  
بدن کنند از کاه تنقیه دماغ نمایند و بعد تنقیه مداومت خوردن مقوی چون دمنش و آب ان  
نمایند تا طبیعت مزاج و قوی را برقرار بدارد و چندین یادیدم که آواز سرگشته بعد تنقیه بدست  
پررکس بعد سالی برطرف شد و هزار از چیزهای که بدماغ مضرب بود و بخار بسیار بدماغ  
فرستد از اغذیه و فواکه و بقول واجب و اشتحام در و غنهای معتدل بر سر مالید  
و در گوش چکانیدن نافع بود از آنچه در طرش گفته شد تخصیص روغن بود بادامی و انجلی که  
سبب برآمدن بخار بود و از عضوی که گرفت آن عضو اولاً باید کردن انکاه تقویت دماغ

و کوشش فقط باستمال اودان مداومت خوردن مقویات مخصوصه بدانها و آنجا که سستی  
 بود و طریقی که در گرمی گفته شده مرعی باید داشت و در جمیع این انواع در حرارت آفتاب نشستن  
 و گرمای بسیار نشستن و حرکت عقیق کردن و در سنگ کشیدن و طعمهای بخار انگیز  
 خوردن و برآستلاختن و قی و آواز بلند کردن و چیزها در هم خوردن و اودان کردن و در  
 جاع و مطالعه مبالغه نمودن و صدای بلند شنیدن و قبض شکم مضر باشد و در تبلیه  
 پوتی داشتن و از آن خوردن و مرغ سمن معطر خوردن و ریاضین خشک بویاید و بویا  
 گرم و مرغ غیر عقیق بودن و حرکت سواری معتدل کردن و خود را بچیزهای دلکش مشغول  
 داشتن و در آب خشک غوطه خوردن و گرمی هوا و در حمام فاتر آب فاتر غسل کردن و غوطه  
 در سکه و هوا مداومت خوردن نمودن استماع مفید باشد و الله اعلم و در کوشش  
 سبب آن یا سوء المزاج بود و یا مادی بود در حوالی برده کوشش محقق شده بعد در نتیجه  
 میدارد و یا آماسی بود که حادث شود در درون کوشش یا در بن کوشش از ماده گرم یا سرد  
 یا از ضربه و یا از رفتن حیوانی بود بپز آری و مورد شباهه آنها که در درون برده کوشش  
 برنجانشند و یا گرمی بزرگ بود که بکویت رنجیده میدارد و یا رفتن آب بود و کوشش بوقت  
 غسل و هر سببی ابیعلامات خاصه آن نیز توان نمودن علاج آنجا که سبب سوء المزاج  
 عصب حس باشد دستور که در گرمی و گرانی و سوء المزاجی گفته شده مرعی باید داشتن  
 بعینه دار و نیکه در سوء المزاجات در کوشش نهادن و چکانیدن و غیره منفعت آنها محسوسست  
 و روغن کل است و روغن خروع که بول در آن جوشیده باشند و تنهای آن و فستیل  
 آلوده در روغن بادامچه کوبی و در روغن کل که آب بنج تراب در آن جوشیده باشد یا مرکبی یادگار  
 او لاجل کرده شده چنانکه برود و روغن بماند و روغن فستیل که غده حریر و کاغذ بغدادی  
 و روغن درارنج و فستیل و بصل و انزروت مسوده و آلائیده و روغن که بیکستردن  
 حل کرده باشند و درین راحت و شیر و حتر و آب پیاز پخته و روغن کل با عصیر  
 غلب الثعلب آمیخته و جوشیده و کوشش بنجار طبعی خار خشک و غلب الثعلب داشته و بنجار  
 آب گرم که بخی مزین نرد و برنگد و آب گرم بر آن ریزند داشتن و تکیه بکند و کار و مزین



در یک تکیه بپایه دو دکر داده و بخور خوب با دیان چنانچه در وجه اذن اطفال گفته شده است  
ابض بسفید خایه مرغ سوده چکانیدن و همچنین سپیده دروغن کل با هم دروغن کل و  
آکشنیزه سپیده با هم ضم کرده و دروغن کاوی نیم کرم و صبر بر بردن کوشش بالیدن  
و انجا که سبب باد باشد هم علاج بدستور طرشیحی باید کردن و بخور خوب با دیان با فاعله  
و انجا که سبب آماس کرم بود در ورون کوشش کننده بود در نهفته بخت غلبه تفریز باغ  
و احداث تشنج و غشی و سقام تخصیص جوانان را که حرارت مزاج و قوتش بیشتر است  
چاره خفگیل مایه و تسکین در ورتپ نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال فصدل  
کنند و بعد سرهای کوشش بپاچند بدستور در پس سرد کردن و کفنها و ساقهای باس  
بدفعات حجامت کنند و شرابهای خشک و آتش جو و کشکاب بدهند و دروغن کل با اندک  
جوشانیده فاتر میچکانند و بعد در ورتپ لعاب پنج شکال بار و دروغن کل میچکانند و اگر در ورتپ  
باشد و دروغن کل و سکر که بار و دروغن تا توره میخته قطور کنند و لعاب مذکور و دروغن با تونه با  
اندک سکر که و غلبه الشعب بر بردن کوشش طلا کنند و با عصیه تا توره ضم کرده بهتر بود  
و بر سر و نهایی کوشش از حوالی سرد کردن و بنا کوشش تیراب نرم طلا کردن مکرر مفید است  
و مریض را بخدرات چون حب الشفا بهوش داشتن تا الم از ادر نیاید چنانکه مایه سکر کند  
تدبیر قوی است و انجا که فصد را مانعی باشد یا خون غالب نباشد و صفرا غالب بود تا مین صفرا  
باید کردن بدفعات و کلیات معتدل مثل نفوع سیوای خشک و شیر خشک و تخمین قوی  
بسناد و بعد از آن روغنهای مذکور چکانیدن و همچنین غلبه الشعب منخل اندر روغن تا توره و غذا  
مذکور و شرابهای مناسب بکار داشتن چنانچه در حیات حاده گفته شد لیکن قبل از وضع  
همه چیزهای معتدل باید خوردن که با ماس مضر نباشد و وضع را پس منفکند و اینچنانچه بخور  
مخدرات در شربت خشک تجدید کردن واجب بود اگر چه مخدر وضع را پس افکند لیکن تدریجاً  
مرعی میدارد و انجا که آماس سرد باشد و عدم تب و قلت آن و استسک در و سردی مزاج  
بران شاید بود نخست استفراغ خلط سرد باید کردن و بعد روغنهای محلل چون روغن با تونه  
و سوسن و بان اشمال آن باید چکانیدن و سوراخ کوشش سیوسته بر بخار طبعی پنج یا زبانه

در جمله نافع بود همچنین ارسال مرهم شافی در گوش انجام که عتیق کرد که سر خواهد کرد و در آس  
 سوداوی بعد تنقیه در قطور اب غلب الثعلب و کشنیر داخل ساختن مناسب بود و چون آاسی  
 محکم کرد و صدق سوخته با غسل در منفذ باید خستن تا آنرا تحلیل دهد و جرم تیزاب با غسل هم  
 مناسب بود و انجام که آاسن بحرانی بود همین تقویت طبیعت باید کرد و تدبیر زد و پراپیدن  
 آاسن و هیچ چیزی که رادع بود یا سخت جاذب استحال نباید کرد و روغن ارما و روغن  
 بلسان چکانیدن در جمله اورام سرد و سوء المزاج سرد نافع آید و همچنین روغن خرما که  
 اندران بخپسته باشد نیم گرم و جمله روغنها و قطور تا که بکوشش ریزد نیم گرم کرده باید تاز و در  
 اثر کند و بعصب ضرر نکند و انجام که سبب آاس برودن گوش بود در حال بنا گوش و بلندی  
 و پس گوش و آن غلب از قسم درمهای رخو بود که در کج بغل و کشن بران افتد و آنچه بحرانی بود  
 محملات جاذب طلا باید کرد تا ماده را تمام بد انجام شد انگاه آنرا پراپیدن یا تحسین نمود  
 بدستوری که در اورام مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقیه باید کرد  
 انگاه بعد بر آاس بدستور مشغول بودن و آنچه عرضی باشد بر رفع مرض مرتفع کرد و گوی  
 درین جمله پیوسته روغن کل در درون گوش چکانیدن و شیر و شیدن تا کوفت آنرا  
 از درون گوش باز دارد و آنچه از ضرب و سقطه افتد بعد فصد کامل عصاره برک موهیه  
 جوشیده فادر در گوش باید چکانیدن و ضماد برک تازه موهیه کوفت با روغن کل گرم کرده بر  
 و محل ضرب و کوفت بکار داشتن و پوست تازه کوفت گرم بر برودن گوش کشیدن و گوی  
 و نمک کردن از آب بر مراعاتها که در کوفت مبین شده بجا آوردن آنچه در غرور بود و مداومت  
 جهت آوردن خواب سکین در مواد عظیم نافع آید در جمله اورام و غیر اورام و ترک گوش و غذا  
 غلیظ با و انگیز و گرم و خشک در جمله اورام مفید آید و انجام که سبب فتن و بودن و تولد حیوانی بود  
 در گوش بدستوری که در پیش گفته شد علاج کنند و انجام که سبب فتن آب باشد در گوش  
 و کرانی گوش و تقدم سبب عدم سبب دیگر بران گواهی دهد و باشد که درمی از ان حادث کرد  
 از غلبه در و باشد که از چشمی که از انجام است اشک هم رو و بچیت تدبیر خارج آب باید کرد  
 و طریق آن یکی دستور عام است که بران طرف تکیه کنند و دست بچین بماند یا بران بایستی

گوشن کفن دست نهند سر خسم کرده و بر چند بهمان پای و دهن بر گوش نهاده  
 و طریق دیگر آنست که چوبی مجوف از بادیان یا شبت بمقداری که در گوش گنجد بگذرد  
 بقدر شیری و یکسره آنرا در آن ثقبه گوش بخلائند تا هسته چنانچه هوا داخل نتواند کرد  
 انگاه بر سر دیگران بلبله یاره بروغن زیت حرب کرده و پیچند و با تش در گیرند و بگذارند  
 تا سوخته شود و چند آنکه نزدیک گوش رسد انگاه سر سبب داشته بیکبار از سر و  
 کشند آب با آن سرون آید و اگر ابریشم از خون بحری که در صدفی بود پس دوزک  
 همچو صدف لولو و گشت آن دراز و باریک باشد و اندر دریای شرقی و روم و قفقاز  
 مانند فقیه سازند و در گوش می نهند جذب آب کرده شود اما بر ساعت سرون با  
 و خشک ساختن و دیگر بار رسالی کردن و دروغن کل نیگم رختن در گوش و باز سرون کردن  
 بر ساعت نیگو بود و اعدا علم فرجه گوش آنچه بر ظاهر گوش پیدا آید از شیشه  
 بشرط و جراحتها و اما سهامد ستوری که در آن مباحث مقرر شده علاج کنند و آنچه  
 در سرون بود اگر بعد از در و بسیار ورم پیدا آید باید گذاشتن تا آنچه با لودی  
 بیالایند و مدتی هیچ و دانباید کردن جز تشقیه بدن و تلین طبیعت و تقویت مزاج  
 بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و سردیها و از هوای سرد محافطت  
 نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظه و اگر بیم بستن چرک نشد  
 بود و روغن بادامچه کوهی یا بادام تلخ کاهنی بچکانند و اگر گهنه کوفت سیله بسمل آلوده و  
 از زروت سوخته در گردنیده می نهند و شیاف ما شیا بسره که و سپیده خانه مرغ  
 سوخته کاهنی میچکانند و اگر اندک دروی باقی بود با اندک سی دارد و روغن مرکب با چکانند  
 و کاهنی روغن بادامچه کوهی و اگر قرحه کنده باشد و طوبت غالب و بد بوی از آن خارج  
 قطران تنها بار روغن آسخت میچکانند تا پاک گردد و در او اخر این اقام استعمال  
 رویاننده و صلیح خون شیانفی و با سلیقون و اسفیداج مفید آید خارش و سرون  
 سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد یا بسیاری و غده حیوانی بود چون کرم و غیره  
 و یا حرکت باد و بخار ز که کرم چنانچه در خارشن جفن گفته شد علاج آنجا که سبب بخار تر

یا شور بود و روغن باید چکانیدن و اگر غلبه شود استفرغ خلط نیز یا شور باید کرد این نگاه  
 روغن کل و بادام و ششیات مامیشا و اندک سرکه باید چکانیدن و اینجا که سبب غلبه  
 حرک با و غده حیوانی بود تدبیر حرک باید کرد و اینجا که سبب حرکت بخار از گرم  
 بود تدبیر نزله و تعدیل مزاج باید کرد و با ممکن باشد چیزی جهت خاریدن در گوش  
 نباید کرد که اطبا گفته اند که گوش را با آرنج باید خاریدن کودی را گوش بدر آید و چو  
 بسیار رفت آخر جهت ستن کسین انجام گرم پیدا و تشویش پیدا و کماهیست که در آنرا گرم کاکبک  
 و اکثر آنرا جهت کوفته نگاه میدارند قدری هم سائیده در گوش او کردند کم بر طرف شد و صحت یافت

## باب یازدهم در احوال بینی

عضویت مرکب استخوان غضروف و عصب و عضله و پوست و عروق و شش این  
 و نهاد او چنانست که نیمه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نیمه فرو سویی که دریا  
 رخسار است غضروفست و حرکت دو کنار بینی بد و عضله است که با عضله رخسار آمیخته است  
 و مجرای بینی از سویی بالا استخوانی که آنرا مصفاة گویند میرسد و از استخوان برگشته  
 اند هر دو غشای دماغ بر این استخوان منقذیست بونها از آن منقذ دماغ رسد و حس  
 بوسیدن که آنرا قوت شامه گویند در آن و فرو نیست که در نهایت این و مجریست و آنرا  
 حلقمان گویند چنانچه در باب اول بدین اشارت شده و از هر دو منقذ بینی در منقذ  
 نهایت گاه کشاده است نفس بدان و منقذ از قصبشش بینی گذرد و از بینی  
 در آید و صفای او را نیز بدین و منقذ باشد و مخاط ازین راه بدین حلق در رود و هم اندر  
 مجرای بینی بکوشد هر چشمی منقذیست نیک کشاده است و بوی دوا که در چشم کشند  
 از آن دو منقذ بینی رسد و طعام آن از همان راه نفس بکام و زبان رسد و هر دو  
 به بینی از ابتدای که بطرف بیرون است تا نهایت کام فرائح مخلوق شده است و طریقت  
 و خم دار بادی که تا نفس آسان بود بمقدار لایق هواد آید و انتهای آن منقذ که بطرف

باریکتر مخلوق شده است تا هوای سرد و درایچ کریمه بیکبار غالب بدماغ نرسد و  
 از بینی بدان حوالی در نیفتد و حس بوسیدن چون اعظم و اہم عظام مہات بدست  
 کہ موقوف علیہ حیات است برای آن نیز و منفذ درستی ساخته شده و یک منفذ  
 عظیم و بزرگ در وہن نیز شریک بینی گشته تا اگر سگ در منفذی افتد حیات از دیگر  
 بہرہ یابد و مع ذلک چون بینی عضوی بیرون آمدہ است اکثر بلندی آن از غضروف و بن  
 مخلوق شدہ است تا از ضرب و صدمات زو شکستہ نگردد و مخفی نماند کہ بینی را با دماغ  
 بسبب جوار و جزو عصبی و وقوع او متفرع دماغ مشارکت تمام است و همچنین با ذکر سبب  
 بعضی عروق و شریانین چنانچہ با ثبات حقیقت آن واضح گردد و همچنین با چشم  
 و سبب قریب جوار و منفذی کہ مذکور شد و با شش بجهت مرور نفس و انسداد علم  
 بطولان فی نقصان قوت شناسہ و اسباب علامات و معالجات آن  
 سبب اینہا یا سوراخ مزاجی بود یا بار و سافج یا از خلط بلغم در مقدم دماغ یا در ایدین  
 معلوم بانراط یا بغیر افراط و علامات سوراخ مزاج مقدم دماغ و موجب آن در عصبان  
 دال بود و از سوراخ مزاج سافج انچہ کہ نہ و شکمن شدہ باشد علاج آن دشوار بود یا شدہ  
 تمام یا ناقص کہ در مصفاة یا منفذ بینی واقع شود چون از کرم و خشک شدن لب  
 بینی در منفذ و ماندن چیزی در راء نفس و گوشت فزونی و کرم دماغ چنان باشد کہ بادی  
 غلیظ در منافذ مصفاة نماند و باشد کہ آماسی در منفذ بینی پدید آید و غنہ در کلام و  
 احساس کرانی در مقدم دماغ و نہایت منفذ بران دلالت کند و در رگی تمددی با  
 بی کرانی علاج انجا کہ سبب سوراخ مزاج سافج بود تعدیل دماغ و عصب باید کرد  
 و شمو مات عطرقرم جذبید ستر و بخورات انہاء مالیدن پڑوس در درون بینی و در غشیا  
 کرم بر سر و پیشانی و ذکر و نصیبا عظیم نافع و دلدلتہ کہ بود و دوجوب کریمہ بینی دان  
 و شش کوزہ تیزاب کری و در شیشہ کری شستن مفید بود و غذای کرم با بطبع و  
 خشک بالفعل خوردن قطور روغن جند و مداومت نمودن سیر خام و ساز و کند ناو  
 و ببلاد حمله سودمند بود و انجا کہ سبب سوراخ مزاج مادی بود نخست تنقیہ بلغم باید کرد

انگاه همین دستور را راعی داشته باشد و انجا که سبب گام بود علاج زکام باید کردن و انجا که  
 سبب بختن شوخ بود در بینی شیر درون بینی باید دوشیدن و آب کرم کشیدن  
 کردن و حمام زدن و بعد بنیدن بر نفس بیرون کردن و انجا که چیزی در بینی مانده باشد  
 بستکاری باید برون آوردن و در امراض اطفال اشارتی بدان شده و انجا که  
 گوشت فزونی بود تدریجاً بعد از این مذکور شود و انجا که سبب کرم و مانع و متعبد بینی بود  
 بنوعی که در صداع کرمی گفته شده و در کرم گوش علاج باید کردن و انجا که سبب  
 غلیظ بود در منفذ مصفاة نخور زهره و بخار سداب و سقر و پودنه که سبب سوده باشند  
 و قطره پلید و سپیده و هزار اسفید و چندید ستر بر روغن بادام تلخ سوده نافع بود  
 و همچنین یکدیگر و زهره بریشانی و خوردن بادشکن و انجا که سبب حدوث  
 آماس باشد بر فح آن بر طرف شود و تدریجاً آماس بینی هم بر وجه آماس گوش بود  
 و الله اعلم و دام ادراک بوی بد و لذت یافتن از آن و ادراک بوی  
 در وقت بختیدن و بی رویی طبعی آنکه در خارج موجود باشد سبب این  
 یا خلطی بلغمی عفن بود در مقدم دماغ و یا در خیشوم که نهایت بینی است از درون و یا در  
 زایدتین جلستین که حس ریض پیوسته ادراک تن آن میکند اگر بوی آن غالب است و از  
 الف از آن لذت می یابد همچو دباخان و کناسان و الا در حین توجه با دراک ششومی و دیگر  
 توجه حاسه و محرک بخارات آن و امتزاج و غلبه کردن بوی آن بر بوی ششوم و اگر چه  
 عطر باشد ادراک آن میکند و با قرحه عفتی بود در بینی که متن از آن می شنود و یا بخاری بود  
 کنده بوی که از معده و یا از شش و یا از دهن به بینی میرسد از خلطی عفن که بر سطوح آنها  
 یا در اجرام آن اعضا جای کرده باشد و یا قرحه در آنها حادث شده باشد بوی و بوی  
 بوی آنرا درین باید علاج انجا که سبب خلط بلغم عفن بود در معده دماغ یا  
 خیشوم یا زایدتین ظهور علامت بلغم و کدورت حواس هم دلایل دیگر اسباب شایع آن است  
 شقیه دماغ و بدن باید کردن بمهمات مناسب بعد از آن پیوسته مشک بویانیدن  
 و بوطه سات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن بالسه ماده را به فحات بکند و یا در دهن

کوه ساله یا شراب یا بول خر ماده نشوق فرمودن و بغیر غدا و سفوفهای حاد و دماغ را پاک  
 و سقوط ریش بسبی مفید آید بعد از شستن بینی و همچنین فستیل که آلوده در بینی و استخوان  
 و دانه‌های مقوی و منقحی و دماغ و محل بلغم خوردن و غذای کم رطوبت و کم بخار و گرم بکار آید  
 چون بچه کیوتر بریان و فکلیه آن و مرغی و قند با غسل و گوشت و دنبه و راس و خار شست و مرغ  
 کله مرغان یا فلفل سودده و شیر و اشباه اینها و انجا که سبب قرصه و ناصوری و عفون  
 در تنقذ بینی هم نخست است فراغ و تنقیه بدن باید کردن و غذای سبک تر یاق خوردن  
 انگاه بعد از ریش مشغول کردن و شستن آن بول خر ماده و خمر و آب لسان الحمل لغایت  
 نافع بود و بعد از آن فستیل از سبیل و صبر و کل و قرقفل حله باب خربزه سرشته در بینی  
 نهادن تنقذ آید و از جمله علایم که در ریشها گفته شده آنچه مناسب بود بکار آید  
 و اگر فستیل را به تیزاب نم کرده بدان محل توان ساندن آنرا استخوان شستن و طاق شستن  
 باشد عظیم نافع آید و آنچه در قرصه گوش گفته شد از قطران و غیره هم مفید آید و جدا در مرهم  
 کرده و بارزد و تخم مرغ و غسل و اگر ک انزروت همچو مرهم و آنرا بر پیش طلاء کردن عظیم نافع باشد  
 بتحصین بعد از شستن مذکور و انجا که خون غالب باشد فصد قیال و شرط اذن و حجامت پس  
 و فصد کردن درون بینی نافع آید و انجا که سبب بخاری کند بوی بود که از عضوی دیگر بدو برسد  
 علاج آن عضو به توری که در حلقه سین کرد و باید کردن و الله اعلم و دوام و دراک بوی محسوس  
 و طیب بانی آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن خونی بود و در دماغ در رسیدن  
 بوی آن بشام و این حال چون در امراض حاده واقع شود علامات سهل و دیگر با آن قرین بود و دلیل  
 قریب که شاید چنانچه در علامات خیر و شر گفته شد و اگر غیر از آن بود و علاج ممکن باشد علاج  
 نخست رک درون بینی باید زدن و تنقیه دماغ کردن و سبب که خلط سوخته را دفع کند انگاه  
 پیوسته چند پیوسته بوی و بینی سوخته بماند و بوی آن در یابد و الله اعلم حفاف  
 و خشکی کردن درون بینی و نوع بود یکی آنکه هیچ رطوبت محسوس نشود و تشنگی و در هم کشیدن  
 آن رنج دارد و سبب این یا حرارتی مفرط بود و در بدن که رطوبات نازله را تحلیل کرده باشد که  
 منسجی سیلان رطوبات که چنانچه در حرکتهای عین و تبهای گرم بدید و یا سبی بود مفرط و در تمام

که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوی اصحاب تبخیر خشکی فرازی را واقع است و یا  
 میبسی بود منفرد تمام بدن که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه موقوفان را واقع است دوم  
 در مجری رطوبات غالیید و زرد خشک شود و محکم بسته گردد به سبب این جهت رطوبات بود که  
 می آید در سینه حرارتی بدانکه شفت تری آن کند از داخل یا از خارج و یا که در غلبه رطوبات  
 آنرا غلیظ و خشک سازد علاج در جمله ترک تعب کردن در هوای سرد و ترساکن شدن و  
 در آب سرد نهادن و در عصر کایسه و بر پیش سر طلاهای خشک و نرم کردن و خواب کماخی  
 و لعابها شسته شهباز پیش سر و با پیاد و ستهها بستن و روغن بنفشه و نیلوفر و کدو با انگ  
 آب نجح ضم کرده در بینی چکانیدن و مخطبه بجام فاتر در آمدن در غیر حرارت منفرد و خیار و باد  
 و امثال آن پیوسته بوسیدن و از باد و گرد و غبار و کرمها پرهیز کردن و غذاهای سرد و تر و  
 میوهها در غیر عرض خوردن در غیر تب غسل باب سرد کردن زیر ناف و در غلبه سودا و  
 لزوم جت خلط تنقیه و تعدیل خلط مانع بود و الله اعلم خشک شسته بینی این پنجون خشک است  
 که در درون بینی پیدا آید و دغدغه کند چون از اینجانبان و بکند خون تر آید و گرد و غبار  
 شود و ماده سبب این خلط محترق غیر حاد بود و از قسم ماده قوی و سالم علاج خست تنقیه باید کرد و سبب  
 که خلط محترق دفع کند انگاه پستانه را بدست نرم کرده بر رو آن طلا میکنند و همچنین لعابها از درون  
 برون مرهم روغن گل که مرده خشک و اسفیلج در آن با بران لیدین و خواگردین و در لعابها سبب  
 و قطعا آنرا بدست نباید کافتن که ریش و جراحته کرده و در اصلاح پیر و سایر مرا که در جفاف  
 گفته شد جمله اینجا مانع آید و الله اعلم شقاق بینی این طریقی بود که در کام بینی  
 پیدا آید و سر بینی و لب پایین از گوشت آن ورم کنند و باشد که گوشت آن بجای  
 رسد و لبک چشم آماس کند و درون چشم سرخ گردد و ریش بر آید و بلکه در سبب این  
 سودا مزاجی خشک بود چون مزمن گردد به علاج ننذیر و علاج تعدیل مزاج باید کرد  
 و توتیای سفال را با مغز بادام و عناب بر سر سنک باب صلابه کردن یا پنجه مرهم کردن  
 و بران طلا کردن پیوسته بینی چون خشک گردد از طلا کردن و غذاهای چرب بدن و الله اعلم  
 گوشت فروانی این گوشتی بود نرم و سفید و سیدر که از دی تری یا لایید و منقذ بینی



و آن را بعضی بسیر گویند و باشد که فرو می سخت و تیره رنگ پدید آید و کام ترا با سخت کند  
و گمان افند که مکر یا سوراخ است و آن سرطان باشد و فرق آن باشد که با سوز نرم بود و اویس  
علت سرسام افتد که مرض تولد کند و باشد که دراز گردد و سوز از بینی برآرد علاج آنجه با بوی  
جراحان بدستکاری بردارند و اصلاح جراحت کنند و اگر انار را با جرم ملیح بگویند و بچوب  
وصاف در ظرف مسی کیش بگذارند و فستله بدان تر کرده در مرد و نشت در گردانند  
و بر با سوز نهند و در نفع مد اوست کنند زایل کند و بعد تنقیه بفسد و هسل دلی بود و  
مسح دست نباید کردن و تنقیه و تلطیف غذا و تیزاب نرم و یا جرم آن و یا غسل  
اصلاح کردن و الله اعلم خارش درون بینی سبب آن بخاری تیز بود که بر  
و دماغ برآید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مقدمه رعات و یا مقدمه آبله و  
و دوائی که بخار معده باز دارد بخار دشتن و غذائی که بخار و خشک خوردن و بینی را  
درون بردن و روغن کل و بادام چرب دشتن و اگر خون غالب باشد فصدال  
کردن و درک درون بینی کشادن و آنجا که سبب مقدمات مذکور بود تدبیر آن امر  
یابید کردن و آنجا که از بقیه ماده قرصه و جراحتی باشد بطول آب کرم و بدان شستن درون  
بینی مفید باشد و الله اعلم عطسه متواتره سبب عطسه در کفتر شد و سبب تواتر  
قوت دماغ و ذکا و حس آن و تواتر رسیدن بخار حاد بود و مبدع اعصاب در بطن اول و این  
ابتدای نزله و زکام و آماس بود تدبیرات آن قریب بتدبیر صرع بخاری باید کردن و روغن کل  
و روغن بیدانجیر بوسیدن و همچنین نخود سرکه و عصیر کشنیز تر و کلاب و یا عقیق و همچنین بوسیدن  
سیب و بهی و انجیر بحری و بر پس کردن بمحبه آتش نهادن و بله کرم مکید بان محل کردن  
و روغن نیم کرم چکانیدن و سب بر بخور دقت و عطران دشتن و چشم و گوش را با  
مالیدن خوب بجزئی های مرغوب بشوئ کردن و ترسانیدن بجزئی های که آوازی کند و مرص  
از چشم و دهن فراخ باز کرده و در چیزی تکلف نکردن استن و آب کرم بسیار بر سر بخورن  
نافع آید و آنجه مقدمه زکام و نزله باشد تدبیر آنها باید کردن و آنجا بوی شامه افیونی و گاه  
و کل سرشوی خیسیده و خوردن حب الشفا در کرسنه کشیدن و حرکت در خلی هوا کردن

نافع باشد و اینجا که آماسی در نواحی دماغ بود فصد باید کرد و تقطیل غذا و تدبیر تحلیس آس  
 و اینجا بوی تیزاب ناردق و امثال آن مفید باشد همچنین بوی پیاز چشته و بوی کزنبه  
 و خوردن شور یا بنام و سر بر بخار اینها داشتن و بر دوجوب کز و الداء اعلم رعات  
 سبب خون آمدن بینی یا وضع طبیعت بود ماده مرض را در بجران و یا امتلای بدن از خون  
 که بقلبه تمدد و سرری در منفذ بینی از دماغ کشاده شود و یا طوقیدن رگی یا شریانی بود از بک  
 دماغ بسبب پدید آمدن ضربه یا سقوط بصر یا پنهانی و یا بر جوشیدن خون و اندر شریانیها دماغ بسبب المراج  
 در دماغ کشادن سر که از غلبه تمدد و حرکت غلیانی و باشد که از خارج حرارتی اندر مرقع و آن اثر غلبه  
 در خون پدید آید و از امتداد حرارت بینی در منفذ هم پدید آید جزا برده هم کشد حرکت غلیانی در دماغ و سرری کشد  
 و قطره قطره خون چکیدن گیرد و باشد که از غلبه استساق کرد و کج و استباه آن در دماغ  
 و منفذ بینی خشکی حادث گردد و باندک مدتی بکشد علاج اینجا که سبب دفع طبیعت  
 بود در وقت بجران شاید آن باشد قطع آن جایز نباشد تا طبیعت کار خود تمام کند  
 بلکه گاه بود که طبیعت در دفع ضعیف باشد و بعد حاجت آید چنانچه در بخاری بدان اشار  
 شده و اگر افراط واقع شود و مانند که طبیعت کار خود تمام دارد از امساک عاجز است  
 بیم سقوط قوت است نگاه باید بستن بتدبیر و دواهایی که بعد از این مذکور میگردند و در اینجا  
 که سبب امتلای دموی بود علامات امتلائی چنانچه در باب پنجم مبین است بران  
 دال باشند هم قطع آن و ادامه که خون بمقدار لایق باز نیاید و رنگ در وی بحد صفائی نکرده  
 و از جرمه و انتفاخ بغض و کسالت بر طرف نشود شاید کردن که بیم استلای ماده بود  
 بعد از دفع استلا منع باید کرد تا ضعف و خستگی دیگر حادث نشود بتدبیر و بخار  
 که بعد از این مبین میگردد و اینجا که سبب بیاسقط بود آنچه از شریان آید علاج پذیر نباشد  
 الا ما شرا بعد جهت حد و ثضعف بزودی التهام نماید بر فتن شریان در وضعی که کشد  
 آن میسر نباشد و از اثر دوا بعید بود و ساقط خون شریانی در فصد گفته شده  
 و آنچه از ورید آید علاج آن نیز صعب بود هم جهت بعد مذکور لیکن غشی باز آید و بعد از آن  
 علاج باید شتافت و اینجا خوراندن فادر هر دروغ یا عصاره خرگوله و سکنجبین و عصاره

سومیای با عصا زه خریزه بسی نافع آید و همچنین اطراف بر سر از خارج و طلای کج غلیظ  
 بر کرد سر و خرب که انزل موز در اعصاب گفته شده همین سبب صحت کرد و آن بخود  
 بایستد و غلبه آن بد میدن حواس دفع شود و اینجا که سبب شیدن خون بود از سوراخ  
 کرم و تقدم صداع قوی و التهاب و سوختن در آن سرد چشم بر آن گواهی دهند و تعدیل مزاج  
 باید که شیدن چنانچه بمرات مبین شده و آب سرد خوردن در دهن گرفتن در بریدن  
 و التهابی سرد و دو بر سر نهاده و بر وجه خشک داشتن و آب برف و یخ بریشانی بر  
 بالای لته نهاده و لخته لخته و پاپا در آب خشک داشتن لخته لخته و همچنین خیرای خشک کرده  
 قابض بر سر و صدغهای پیشانی طلا کردن و در مقام خشک ساکن بودن و هوا را خشک  
 داشتن و غذا تا قی قابض خشک کرده خوردن بعد از دفع اعراض سوء المزاج و افراط و کس  
 منع آن مناسب بود و میسر کرد و اینجا که سبب از حرارت خارجی و پس منفذ بود و چنانچه  
 کو دکان و جوانان را بسیار افتد هرگاه با فراط انجامد ساکن باید بودن خشکیها را خوردن  
 و سر را خشک باید ساختن و اغلب همین قدر کافی بود و اینجا که سبب تشنای مجفیان بود  
 کشدن خون بدفعات و همت و بعد کنده شدن خشکایش و جفا منفذ آن شد  
 کرد و بعد ایستادن پیوسته ببردن و درون بینی را چرب داشتن و همچنین تمام سر را چرب  
 باید داشتن بلکه گنهای دست و پاها و خصیها را نیز و شبها قطره چدر و غن در گوش  
 چکانیدن و از حرکت عنیف و غضب و هوا می خشک و کرم حذر کردن و در آب سرد و غوطه خوردن  
 و گاهی در حمام آب فاتر در آمدن میان اعمالی که درین مرض مطلق نافع نیست نهادن و مجسمه  
 بر پس کردن و بعد از آن بر بکرا اگر خون از پیش آید و بر سپهر اگر چپ آید و بر هر دو اگر از  
 هر دو جانب آید و بستر خصیه مردان و پستان دختران و بستر باز و مادرانها و اوختن  
 سنگ بر سر بر سر و در آب سرد نشاندن و آب سرد بر سر ریختن و در دهن ریختن  
 و تحت او برسانیدن در مقام سخت خشک و خشک ساکن بودن و از حرکات عنیف و عطشه  
 و گریه و خنده بلند و سوز و اعراض نفسانی گرمی فراختر کردن و از قیال اینجانب  
 قصد باریک کردن خون و مقدار برداشتن عاف بایستد یا غشی افتد و بدان باز آید

و مشیات پنج در مینی و در منفذ نهادن بیان دوائی که در مینی و مسند خون را بندد و کاغذ  
 حریر سوخته کرد و اسپیاد فاق کند بگل ارمنی سوده مسک زخم سوده گچ سوده برگ خرزوله  
 خشک نرم سوده پشم خرگوش سوخته بشم سوختن زیر دهن تراشه درون خیار نرم سوده  
 نسج عنکبوت سوخته اسپنجی که اندر زخم یا وقت آغشتن عی خون شیا و شان بیان دوا  
 که در مینی چکانند بجا صیت نافع آید عصاره سرکین باده خر عصاره یا در دوج عصاره خرزوله  
 مرد اسنیک در عصاره سیب ترش سوده عصاره نفعاع کند ناعصاره خیار عصاره کر  
 عصاره حبه التیس خون ضفیع بیان دوائی که بر سر و پیشانی و صد غما طلا کردن مفید بود  
 گچ بر سر شسته یا باین عصاره های مذکوره سوده اقا قیا و کلنار و ماز و و صندل و کافور  
 و افیون و کل ارمنی جمله با بکلی شسته یا بصار های مذکوره باید که گچ را بقدر یک انگشت و بیشتر  
 بر کرد و سر و نصف پیشانی طلا کنند بیان دوائی مرکب که در درون بینی تا اقصا انداخته  
 خون باز دارد و موجب است افیون و آنکی غبار آسمیا و کلنار و مازوی سوده نیم درم جمله بصار  
 روشت الحار شسته و خانه عنکبوت در دوا فروده بیان دوائی که بخورند نافع بود و شیرین  
 و دوا نک فادر هر حیوان در دوج سائیده یا در عصاره خرزوله و دوا نک مومیای در عصاره  
 یا خرزوله شسته تنج تراشیده برف در دوج و درفشه غوره یا سماق حب الشفارش نموده  
 افیون نیم نخودی کل مخوم در عصاره نفعاع و یا در عصاره خرزوله مرد اسنیک در آب تبش  
 و آب خیار با دز نک سوده نیم درم و پیز مایه حیوانات در عصاره خرزوله بیان دوائی نافع بود  
 پاچه بره بساق نخچه برنج بوی داده بساق و اندک نفعاع با پودنه نخچه پتیرازه کشک با ش  
 بوی داده ماش و عدس بزر شک یا سماق نخچه یا هیچ که خمیر از آب نفعاع گرفته باشند بقی  
 سماق بنمان در دوج بی مسکه خشکه پلا و دمرغ و کباب بنار زان کنند و امثال اینها از نخچه در آن  
 و موسی فرموده اند و باید که در حین خفتن چیزی در مینی نهادن احتیاط کنند که خون از راه علوی  
 در نزد که معده از آن باز نگردد و نبض ضعیف شود و غشی افتد و بقی محتاج گردد و یا بخوردن محلات  
 و جمله مبرعات مضر باشند و اگر از معده بگذرد و برده اندر در و در شکم پدید آید و بقی محتاج  
 احتیاج افتد و آن نیز در عاف مضر بود نیست فی الجمله تدابیر عاف و بسیار را بدین نوع علاج

بیان چکانند  
 نیکو گویند از آنکه

جندی خون  
 اگر گویند از آنکه

اگر گویند از آنکه

اگر گویند از آنکه  
 اگر گویند از آنکه  
 اگر گویند از آنکه

حاصل شده است الا آنرا که شریان شکافته بود و اندک علم شخصی را جهت تفتیح سده دماغ  
 حکیمی هندی دواي تیز در دماغ از منقذ مینی دمیده بود و او را رعان شد و سه شبان روز خون  
 اندک اندک میرفت و هر چند آب سرد و دوشباه آن بر سر او میخیزند بازنی ایستاد همان حکیم  
 فرمود عصاره حلف بکم که در اکثر آنها می باشد آن را بسیار ترش کنند و بر شانی طسلا کردند و در  
 مینی او می ریختند و سرد او را خاک میداشتنند همین باز ایستاد و زکام و نزله اصطلاح  
 بران جاری شده است که آنچه از رطوبات دماغ سیلان کند و تمدد قوت دافعه را مینی  
 فرو دآید یا آنکه سده در نهایت منقذ مینی از ان واقع شود آنرا زکام نامند و آنچه سیلان کند  
 و براه حلق و سینه فرو آید و در ان مجاری سده کند و یا کند نزله نامند و علامت خاصه مطلق  
 زکام و شوازی نفس زدن بود از راه مینی و غنچه کلام خصوصاً سیم را سیب کفشن و نون و شواکر  
 شکم بچرون حلق و علامت زکام و نزله کرم سخی چشم دروی بود خوشکی و گرمی و تیزی با  
 شوری رطوبتی گرمی پالایند براه حلق و مینی و دغذغه کردن آن مجری حلق را در زرد  
 و تلخی نفث در صفاوی و سخی و تیزی آن در رموی و نفس و التهام سرد و دود و سبکی در  
 یافتن باز خوردن خنکیها و هوای خنک و پری معده غلبه آن از کرهها و هوای گرم و غلوسعه  
 و علامت مطلق زکام نزله سرد کرانی سرد روی بود و تند و پیشانی و مقدم دماغ و غلیظه و  
 سفیدی و زشتی زبان یا بکلی یا بطبعی و سردی رطوبات نازله و دغذغه منقذ مینی و تمدد آن  
 و زیاده شدن کرانی در پری معده و از خوردن سردیها و تری یا د هوای خشک و سبکی  
 و راحت یافتن از خلوسعه و هوای گرم و دواي گرم بر سبب جمع آمدن فضلات رطوبات  
 اندک و در دماغ یا سوراخ مزاجی بود که گرم در دماغ که بخارات زائده بدان جهت غلظت  
 و از ضعف عارض آنرا نتواند کواریدن و تحسین کردن و یا سوراخ مزاجی بود که سبب  
 زیادت پری و خانی بخارات کرد و در دماغ و یا سوراخ مزاجی بود که ب ازینها و از خارج کرانی  
 و اندک آن در سرد اثر کند و رطوبات دماغ را بکند از دسیال سازد و یا بویهای تیز بیاض  
 رسد و رطوبات دماغ را بچسباند و بخارات آنرا بر انگیزد و یا سرد با سرد رسد و  
 آنرا بستد که در رطوبات بخارات تحسین نماید و جمع شود و یا بکند و اندک که خدایه

نفس زدن در مینی  
 عظیم در مینی  
 سینه در مینی  
 یک آن که  
 یک آن که  
 آن در مینی  
 آن در مینی  
 آن در مینی  
 آن در مینی

مراجعت و دماغ ترا از زکام و نزله بسیار افتد و مردم کثیر الفضل را اکثر اوقات منورم بود  
 از کواریدن تریها و خداوند دماغ کرم را از نبوی کل و مشک و افسال آن زکام افتد و سبب  
 این ظاهرست و مردم کثیر الفصد را هم نزله و زکام بسیار افتد از جهت تحلل بدن ایشان  
 و در شتاء مردم سیوه خوار را نزله بسیار افتد همچنین آب بر بالای شیرینی و میوه خوردن  
 محرکه نزله و زکام بود و پیش ظاهرست و از هوای گرم بیکبار بهوای سرد در آمدن و سرد کردن  
 در کما یکبار سرد ساختن و از سردی که میسر شد بیکبار از خانه آمدن که هوا  
 بیرون در آن داخل متولد شدن و از گرم ساخته باشند نزله و زکام زود آورده است  
 حقیق و تحریک طوبات و خواب روز اندر رستان زکام آورد و جهت زیاده ساختن رطوبت  
 دماغ را همچنین دماغ بسیار خوردن در رستان و تابستان و مالیدن بر سر و  
 دماغ چرب بسیار خوردن و هرگاه از پی باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد  
 و همچنین هرگاه که تابستان بر طبع خود نکند و در راه بارانهای بسیار آید رستان نزله  
 بسیار افتد جهت تحریک و تولید طوبات و البقراط گفته است که هرگز از تابستان  
 از مرض طحال المین کرد و جالینوس سیکوید که سبب آنست که اگر عضوی ضعیف شد  
 بر ماده بد که در بدن او پیدا شد و وی بد انجامی آورد پس عضوهای دیگر بسلامت اند  
 شیخ گوید سبب آنست که ماده خداوند نزله رقیق باشد و ماده سطحی غلیظ و جواب  
 حق اینست بلکه علته تفاوت رطوبت و یسوست خلط هم واقعست و مراد محبت آید از بیماری  
 مثل جالینوس که از تخصیص قول البقراط بطول چون غافل مانده و بداند که نزله سبب آنست  
 بسیار کرد و در خانه ماده نزله چون بر راه بینی فرو آید زکام باشد و چون بر گوش برود  
 امراض گوش تولد کند و چون چشم بر زده امراض چشم تولد کند و چون بدندان برود  
 در دندان تولد کند و چون بکام فرو آید ملازه کند و چون بر ده آید سبب اسهال  
 و سبب و قولنج کرد و چون بشش فرو آید سل و سرفه و ذات الریه تولد کند و اگر بجای  
 فرو آید سبب ذات النجب و شوهر کرد و اگر بجای فرو آید خفای کرد و چون بجهده فرو  
 سبب اکثر امراض معده کرد و اگر به حرکت در اجزای دماغ متحقق کرد و سبب امراض

و سبب امراض  
 و سبب امراض  
 و سبب امراض

چنانچه دانسته شد و از بخت شیخ گفته است که زکام را درست میدارم برای شیخ  
اما از سر سام خون میکشم فلنداد بخت ماده نزله اهتمام بلیغ لازم بود و در تقویت دماغ  
دفع آن کوشیدن واجب علاج در نزله زکام شش معالج در رعایت  
لازم است تقلیل ماده آن چنان باید که چون خلط غالب باشد و سخت کرم و از خون  
روز فصد کند از قیصال و خون تمام بردارند و بعد از آن شکم را نرم دارند و بلیغی نرم مناسب و اگر  
خلط صحت کرم باشد تا سه روز جهت نفع مبدت دهند اما فصد کامل کنند و بعد  
بلیغی نرم شکم فرو می آورند چون یسبی که از بنفشه و پرسیاوشان و سفستان و تخم و خجلی  
و پنج سوسن و عناب و خیار شنبه و شیر خشک سازند اگر خلط غالب و سرد باشد بعد  
سه روز سهیل دهند که از تربید و صبر و رب السوسن و مصطکی و تخم بادیان و پند کتیب  
با ستمه باشد حب حبیبیال و حب النیل و انقیل طلوی بغایت نیکو بود و دهنه درین مرض  
فطوی دارد که خلط را بر حجابها میکشد و دفع نمیتوان کردن و و هم تعدیل مزاج و انجان باد  
که در حار تبرید مزاج کنند با ستمه متعاقب در حار فطر و بوسیدن زنبق و کشنیز تر و بخورد  
غذای خشک و تر چون مرغانات و مرغیات و اسفاناخات با ماش مقشر و روغن بادام  
و کشک و گوشت بزغال خور و سال با شنیز سبز و اسفناخ عظیم نافع است و بتدبیر  
و درون مقعد و کفهای دست و پای و مهرای پشت و ذکر و خسیها و سکون در مواضعی که هوا  
آن بسیار خنک نباشد و باشد که زیادتی تبرید جفت آید و انجا خوردن نارنجوش  
کلاب زده و هندوانه کلاب زده باشد چاشنی کرده قاقی کنجبین و مغز بادام طبعام  
و ناریل کم ترش و شراب خرقوت اندکی مفید آید و در باره تسخین مزاج کنند بکمید کادوس گرم  
و لکه کرم اشباه آن بر سر در کردن و در مقام کرم نشستن و تا حد عرق آوردن و بخوردن  
غذای لطیف کرم چون غسل بلبلون و مصلحای گوشتهای لطیف کرم فی زعفران و  
تشنه کشیدن بسیار و بکسکه کشیدن و بر ریاضت معتدل و استحمام و عرق آوردن  
بمغز نارنج و بوسیدن مشک و عنبر و شونیز بریان و لکه کتان کبود کرده بخور نیل و  
و کبریا و کندر و مرزنگوش و بخار سرکه بر مشک آسیاب یافته ریخته و شستن نیز در صبح

بالکسر مدخل  
مثل خار و خال  
بمعه صبر ریغ  
الموا ۱۲ گفته

در حمام بطانون و سر بر بخار شلغم و طبع با بونه و شباه آن و دشمن بچنین بخار قله دوستی  
 براد وید و خوردن آن بهانجا سوم منع سیلان ماده لودماغ بخوراندن شربت خشک  
 و خشکاش بوی داده و با قند سائیده بر ششها و حب الشفا و حافظه الصحت با  
 کشکاب و آتش جو در حار و یا سخته شیرین در بار و بغیر غره فرمودن بطبع خشک  
 و غنای عیس و حار سر کرده و در بار و کرم کرده چسارم تبدیل توام ماده جهت سهولت  
 بلع چون تغلیظ رقیق و لطیف غلیظ بخوراندن شیر و خشکاش با آتش جو و کشکاب در حار  
 و شراب و فا و جلاب برق سوسن و کنجین عضلی علی کم ترشی و شراب لمبو کم ترشی  
 و حلوائی علی مغز بادام در بار و چسبم مائل ساختن ماده نزل از طرف قضیه و خلق برای  
 بمطسبات چون بوی زنجبیل و فلفل و خردل سوده نفوخ کردن آنها ششیم حفظ کردن  
 قضیه و حبابها و غیره که مراده نزل اندازد و نزل کردن آن و حشتی نیابند بخوراندن با قند  
 و نخیست و حسوس آن دیا لوده که از سبوس آب جو و قند بانبات نخیست باشند و  
 روغن بادام کرده و کشکاب یا همچون بنفشه در روغن خام و حب السعال بر بالای آن  
 و مد آنکه در مطلق زکام و نزل بالین بلند کردن و بقیق با زخمیدن و گوشت خوردن  
 بتخصیص کوشتهای کثیف و غلیظ و بچنین روغن و چیزهای غلیظ و سخت کرم و سوزش  
 و کلو کیر و شور و سخت ترش و میوه ما و آب سرد و مرخیات غیر جالی خوردن و در بار و  
 و سر در باد و هوای خشک برهنه کردن و در مقام حکم ساکن بود و او خال و استلا  
 طعام و بسیار سریش افکندن و جلاع بسیار کردن و حقه تیز کردن عظیم مسرود  
 و بچنین بوبیدن کل سرخ و مشک و امثال اینها کسی را که حسن ذکی و دماغ گرم  
 باشد و اما تشنگی کشیدن و اندک کرسکی خصوصا بعد از مخدرات در حمام در دود  
 سر ستردن و چرک آن پاک کردن و سر را گرم نگاه داشتن و پنبه در گوش داشتن  
 بتخصیص شبها و گاهی نظره روغن سرد و یا روغن مرکی در گوش چکاندن و چیزهای  
 نرم و لغزنده که مرغن باشد خوردن و یا بشور با بای که در آن شلغم و اسفناخ باشد  
 خوردن در مقامی که بواسطه آن میگرمی مایل باشد ساکن بود

در خشکاش  
 و غنای عیس

از واد و چسبم  
 و در روغن



در مقامی که هوای از غیر زمستان و تابستان و در زمستان در مقام یک گرم کنی  
و شامه افیونی بوسیدن و کفهای دست و پا بهار بر دغن کا و چرب کرده بسیار  
سرکش دوشستن و سر بر بخار شلجم و قلیه لونی دوشستن عظیم مفید باشد و در سر  
که بغایت مست که چون بدن بغایت منشی و مریض و مرطوب بود و سخته و ضعیف  
و مریض مرطوب بود و فعل و قوت مناسب است فراغ باشد نخست است فراغ غلط  
به سبب گفته بعد حب الشفای بزرگ فی الحکله بگیرد و هر روز بکینوبت و هر شب بکینوبت  
خوردند و غذا بدستور که گفته شده بکار دارند و همین نوع ملاحظه میکنند کم بخورند از غذا و آب  
چندانکه ماده پخته شود و بعد از آن بحمام متعاقب داند تا پاک شود و آنجا که با استفراغ حاجت  
نیاید یا نمانی باشد همین حب الشفا خوردن و سایر مراعاتها کردن کافی بود و در بار  
حفظ الصحة عظیم نافع آید بلکه اولی بود و در حار ترش قشایم نفی تمام بخشد و بسیار حلق  
قوی مرض را بدین نوع علاج شده است و باید دانستن که اکثر مردم کثیرا کسر را و سرد را  
که سوداوی در مزاج و دماغ واقع باشد که مردم کثیرا ریاضه کرم دماغ را ز کام مفید بود  
و آنرا زود علاج نباید کردن بلکه بتدبیر و حیل مزمن ساختن آن یعنی کهنه و لازم ساختن آن  
مناسب بود و صاحب نزله سرد را چون تب آید پیش از آنکه با اعضای درونی ریخته  
نافع بود و زود بعلاج مشغول باید شدن و الله اعلم

کسر کرم  
در دماغ

## باب دوازدهم در احوال دمان

از ترکیب و وضع و قوت ذائقه و منافع اینها و امراض اعضای که اجزای آن منته و اسباب  
و علامات و معالجات آنها اما ترکیب دمان و قوت ذائقه زبان بدانکه  
درین عضو سیت خستج از چند عضو مرکب متعین چون لبها و دندانها و گوشت نسبت آنها  
و نهایت وی برنج منعقد متصل بود از برون و درون سطح داخل وی در دندان از  
حساب دمان است و عضله و پوست لب مبدی بمقعد بهسم آمیخته بود و حدیثا نشسته

دیگر اعضای منفعت بها جمله جهت تکلم که از اعظم مہیات بد نیست و جهت تکمیل حسن صورت  
 سر و بدن و اعداد و اعانت به شامیدن و خوردن امری واضح است و اما دندانها  
 برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر را بر هر فکی شش تازده عدد دشت اند و شش  
 دشت چهار عصب حس بدانها پیوسته شده است در پنج آنها پراکنده گشته تا عصب  
 آن ادراک و منافذ بطبیعی کند و برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم مادر و پدر متکون بود  
 و در حین ولادت اگر چه همچون سایر اعضای اصلیه ظاہرا ظاہر نباشد لیکن پنج آن  
 در استخوان با فلکها آماده نماده باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت الهی خود  
 ظاہر گردد و در غلبه احتیاج و کمال قوت و ضعف با قوی متبدل گردد چه این عضوی بود  
 که حاجت بناحیت بر این غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا  
 در حد و سن هفت و شست سالگی جای پنج دندانها فراختر گردد و در خائیدن آنها  
 بجنب باشند و غذا نیکو نیابند و بر ترتیب آنچه ضعیف تر بود می افتد و طبیعت عوض آن  
 انشا میکند و دلیل که بعضی نوشته اند بر آنکه دندانها از تخم مادر و پدر نیست جهت آنکه  
 اگر بودی همچو استخوانها بایستی که در رحم متکون گشتی خالی از ضعف نیست چه من دیدم  
 کودکی متولد شد جز استخوان سر و مهرهای کردن و پشت هیچ استخوان دندان  
 و هفت سالگی به استخوانهای دیگر در بدن پدید می آید و از جمله استخوان آنچه جهت  
 خائیدن بکارست بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون که سپها که از آن بکارسی اینها  
 و آنچه جهت قطع بکارست باریکتر و تیزتر مخلوق گشته که از آنکه گویند کوشتی بود که در جو عصبانی  
 و منفعت آن جمله حفظ داشتن گشته است چون دیگر د و کوشتی پنج دندانها و این  
 مہیات آن ظاہر است همچو منفعت دندانها جهت تسخیر صورت انشا و تحسین ادای خروج  
 و اما از زبان کوشتی است نرم و سفید غشای دردی پوشیده رکهای بسیار و در  
 و شیرینی در کوشتی او پراکنده گشته شرح نمودن آن طولی چون آن رکهای باشد  
 و اندر اصل وی قطعه کوشتی غددی مخلوق است جهت اینکاک لعاب یا مطبوع  
 گردد و ممد سهولت بلع و ادراک طعم شود و اندر غشای دی نصیبی تمام از عصب استخوان

جس فو ق که از قوت ذایقه کونید بدان قائم باشد و گوشت زبان و دوشاخ بود همچون زبان مار  
 لیکن سبب آنکه هر دو اندر یک غشاء است بر دو یکباره بماند و غشاهای آن نیز از میان دوشاخ  
 واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در تری در میان او است  
 و منفعت زبان جهت سخن گفتن ذوق طعم مطعومات و یکی اکل و شرب که مناط قوت  
 حیات است ظاهر است و اما کام که از خاک کونید گوشتی بود صفاتی نوی بر روی  
 استخوان بهمن گسترده شده و بر آن استوار گشته باشد لغات مخفی نماند که چون تمیز آید  
 از اکثر حیوانات بسخن گفتن است و اکثر امور معاش و معاد در ضمن تکلم مندرجست بجهت  
 تقسیم این جذین عضو مخلوق گشت و مخرج هر حرفی بر محلی از خلق تا شفقت مقرر شده تا در  
 آفت بعضی از منفعت دیگر با بالضیب باشند و با وجود این نفع منفعت امر متفلسف لجمه  
 و اکل و شرب جهت بقای حیات که منوط به دهن است بهترین منافع است و فی الحقیقه  
 دهن در جامعیت منافع بر اکثر اعضا شرف دارد و دهن را با تری و معده بواسطه وقوع  
 جمله بیک سطح و با دماغ بواسطه غشاء و اعصاب با چشم بواسطه منفذ نفس مشارکت تمام است  
 و اما امراض اعضای دهن و اسما و معالجات آن طریقین لب  
 سبب آن سوء المزاجی بود یا بس و اکثر آن از جهت اثر سوء افت علاج کثیر از دهن  
 گرفتن و بزبان لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده و آن را لیدن مانع بود و همچنین  
 کفکی که از خیار باد رنگ گیرند بوقت بریدن آن مزه بجهت سودن و همچنین لعاب اسپول  
 و بی لیدن و خوردن و هر شب ناف و معده را چرب کردن بروغنی نرم و غذا با جرثوم خوردن  
 سفید بود و پاچه بره نیم شب خوردن بسنی نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد کشک جو  
 و اسفناخ با گوشت خردس و جوچه سفید آید و حفظ آن از هوا بجنبانیدن کاغذ و اشباه آن  
 بر بالای آن واجب و پوستی که در اندرون آن می باشد چنانچنان نیکو بود و بسیار  
 مزه ای که طلا کنند نافع آید بگزیدن سفیداج از زیر و مازوی کوفته و نرم بخیسته و نشاسته  
 گندم و کثیر از نرم مسوده و بخیسته جمله برابر در موم روغن کل بپوشند و طلا و بر بالای آن بپوشند  
 در دهن بپسایند و بکند از دهن بر روی بپوشند و باید که از خنده کردن در شباه آن چاره

نفع معده  
 سخن معده  
 و مطلب

نفع اول  
 سردی از دهن  
 دمای معده  
 بر دهن آید  
 تسمی است  
 بصورت  
 روده اندرون  
 طلق راه  
 آن طعام  
 است آنرا  
 بهند یازده  
 کوبند ۱۴

باشد و از استقبال باد در سیدن کرد و آب سرد نکاهدارد و هر روز نیم روز بجام فاتر  
 و آید تا حد عرق کمشت کند و آب نیم کرم بریزد و از دانه های کرم و خشک از چیزهای سخت شیرین و  
 شور و سخت ترش بریزد نماید و الله اعلم لجام این ریشی بود خشکی مائل که در گنجای لب  
 پدید آید و از سوزشی و بهیم کشیدن خالی نباشد و گاه بود که از تاب آن اطراف روی که در  
 حوالی آنست ورم کند و دهن کشاد و دیر سخن گفتن و خائیدن متعذر گردد و بسیار  
 که چون در خانه یکی را پدید آید با کثر اهل آن مقام سرایت کند و ماده آن دم سوخته بود و انضفا  
 یا بسودا میخفتن آن بریز کردن است از شیرینها و گرمها و کم خوردن و خشکیها و غذای  
 ترش شیرین خوردن و پیوسته از راه پسته تازه که آخته چرب و آشتن و اکثر علاجهای  
 طرقدین لب مفید بود و بواسیر لب این علتی بود که لب سطر شود در میان آن شفته  
 ظاهر گردد و پیوسته و آنچون در مجملات و مرهمهای خورنده از دفع کنند هم شاید و الله اعلم  
 ورم لب سبب آن یا باد شقاق بینی بود یا باد شقاق لب و علاج آن علاج سبب آن باشد  
 و باشد که سوراخهای بآن ماده راه یابد و اندک ماده در خلل آن راه یابد و پیوسته متورم  
 بی کیفیت و وحشی و دیگر علاج این آنست که جانوری که در خانه میکرد و دهنش را بسته و  
 و بسیار دست و پا که آنرا بعضی جای خردای کوبند بگیرند و سوزنی در اسافل آن فرو برند  
 و فشارند و طوبی از آن بیرون آید آنرا مکرر بران درم میمالند و بسیار را باین و علاج شده است  
 و الله اعلم خوره که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید خلط بود و نیز که برانجا برزد  
 سوداوی خالی نباشد و اغلب از دماغ برانجا دفع شود در عفونات هوا بسیار واقع شود  
 علاج این قریب بعلاج ریشها ساعیه و جره ناز فارسی و بعد تنقیه تیراب کاری بعد از آن  
 اصلاح بمرهم جدواری عظیم نافع و معتد بود و اگر گوشت دندان بر پدید آید همین انواع علاج فایده  
 و علاج قلع سیاه هم نیکو بود و این طوبی بود که خونی را که غذای آن میشود فاسد سازد  
 و این سترخی و متزل و ناقص گرداند و بی فساد معده کم افتد علاج بگیرند کند و زرا و  
 در حرج و دم الاخوین و کرسنه و ایرسا جمله را سوده و خنثی و سبکخین غنصلی سرشته  
 بران با کثرت میمالند و شب بران طلا کرده میکند از آن و بعد تنقیه طوبات بحب صبیال این

گنجای لب که در آن  
 طوبی میمالند

انفع آید و پیوسته بملیه با جز بویا یا فلفل در دهن داشتن و آب آنرا فرد در بدن و کاهای بدن  
 منضمه کردن و ریختن فائده دهن بسیار و دوائی موجب جوهر بیان کشنده بر بیان مغز بادام  
 بر بیان فلفل روغن کاه و بر بیان کرده مر و ایدرینه جمله برابر سوده و خسته هر شب بر سرخ و  
 باشند و خواب کنند و مکرری فلفل و خارا سوده و نرم خجسته هر شب بپاشند  
 و خواب کنند و یکری برکت تنبول و خا و ملیه زرد مجموع یا یکیک سوده باشند  
 و الله اعلم سست کشتن گوشت بن دندانها سبب استر خا و ترل  
 غلبه رطوبت غیر فاسد و غلبه بخار معده بود علامت آن آنست که بر دندانها  
 استوار نباشد بدستور سابق و عام نیز کتر نماید علاج آنچه اندکی بود عللاجی که در  
 نقصان گفته شد نافع آید و کافی بود و اگر بسیار باشد بهالیدن انگشت به لته نرم چیده  
 خون آنرا برون باید کردن و تنقیه رطوبات بسبب کثرت و بحقیقات مثل بازوی نیم سوه  
 و فلفل نیم سوخته و سعد و کلنا و در فلفل و شب میانی سوخته و ملیه و برکت تنبول و برکت  
 و خاکستر پوست هند و انه و تخم درون بار کل و اقا قیا و اشباه اینها یکیک یا دو و بیشتر  
 هر شب بر سرخ دندانها پاشیدن و خواب کردن و صبا جابکلات و طبع سماق و در دهن  
 و مقویات معده خوردن و حافظه الصحة هر شب بآنگاه بکار داشتن نافع آید گوشت سرخ و دندانها  
 سبب این سستی و ترل و کثرت کی مسام آنها بود علاج این عللاج ترل بود و الله اعلم  
 قلع بیان در امراض اطفال شده و این ثمرات آنچه سفید بود که بزنگ مشهور است  
 سبب آن بلغمی باشد شور و سوزش و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنبانیدن  
 ظاهر شود و آب در دمان بسیار آید و آنچه سرخ بود سبب آن خون باشد حادث و سوزش  
 و الم و تعب این بیشتر بود اندکی و آب دمان غالب شود نه بدان حد بلغمی و آنچه برزد  
 مائل باشد سبب آن صفرائی بود و حار و سوزش و حرارت این فردن از جمله بود و آنچه  
 سیاهی مائل باشد سبب آن سودائی بود و محترقه حار و از درد و سوزش خالی نباشد  
 و آب دهن کم بود و این صنف بدتر و فرمن تر از جمله بود و سرخ اسلم و سریع الزوال تر از  
 باشد و سیاه اگر تا کله تنقل شود علاج نیکو نماید بملک سازد عللاج

در جمله اصناف غیر سیاه چون ضعیف واقع باشند تدریجی که در قلاع اطفال گفته شد کافی باشد  
 و چون بشرات آنها غالب شوند و بزرگتر میشوند و در سیم می پیوندند نخست استفراغ آن خلط  
 باید کردن انگاه و اما از خارج بکار داشتن و از کولی خوردن ضرر نمودن چون جمله بی نسا  
 بخارات معده نمی باشد تقویت و تنقیه معده کردن اما در رموی قصد فیقال باید تا حجا  
 نقره و شیب نخدان قصد و چهار رک دهن ترک گوشت کردن و حب الشفا غذا نمی خنک  
 خوردن ترنجبین بپاک سوخته با آرد جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها در روز  
 بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تنقیه بلغم شور غذا می خشکی مائل و بشیرینی معتدل مائل  
 و نخود آب بر پیاز و بادویه گرم چون زیره و کشنیزه و اگر ادویه و سقر و دارچینی خوردن و با شلغم  
 آب شهور آب خردل و سرکه و به طبع تخم تره و سرکه شستن دهن و مضمضه کردن  
 و بعد از آن بغسل آنرا شستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال پاشیدن هر صبح و شام و بعد  
 طعام کلقتند و خوردن حافظه الصلحه کاهی سفوفی که از خواص امیران و سعد و شب یمانی سازند  
 پاشیدن تمام بود و در صفراوی بعد اسهال صفرا به چهار شربت و یا آب هفت میوه یا به  
 در معصومان این دهن شیش بریان و با آبکامه شستن و غذا می دفع صفرا خوردن و مضمضه  
 بطبع پوست انار در کلاب سرکه و یا بطبع برگ مورد در سرکه داندک شب یمانی کردن و سفوف  
 که از کافور و کلنار و هلیله زرد و سماق سازند و پاشیدن صبح و شام و کل سرشوی و کثیرا  
 و اسپول پیوسته در دهن داشتن مفید بود و اما قلاع چون سیاه افتد در قیل و کثیرا  
 فی الفور با استفراغ سودای حراقی باید مشغول شدن و بعد تنقیه به تیزاب نرم غیر سیاهی  
 مضمضه کردن و همچنین گرم بر آب در سرکه عنصل حل کرده یا در ترنجبین عنصلی و غذا می با  
 سودا خوردن و بر بالای چهارس نوشیدن و سفوفی که در صفراوی گفته شد شبها در  
 بکار داشتن و در تعدیل مزاج گوشتیدن و طبعی که در دهن پیوسته داشتن نافع آید و سفوف  
 مذکور در قلاع اطفال در او اخر کاهی مفید آید و الله اعلم لعاب و ثمان سبب آن یا  
 حرارت و غلبه ترها بود و در فم معده که بسبب بخار بدین تصعید می یابد و یا غلبه رطوبت  
 در معده سرد می آید و غلبه بخار کرده و یا حرارت عارضی باشد که از شوق و رغبت حادث شود

استنشاق بکلیطه است  
 منع در وقت بلغم است

بطنج ناشی از بطنج است

در وقت خواب و باری طلاع گویند

در وقت یاد کردن تشبیه و غیره رطوبات حوالی کام و زبان بدان که آخته گردد و یار سید  
 چیزی که مرقق آن رطوبات و یا جاذب رطوبات دماغی بود به دهن از ادویه و غیره و این  
 بر دو قسم از علاج مستغنی باشد علاج آنجا که سبب حرارت فم معده باشد و مضرت  
 یافتن از دوا و غذا ای کرم و شتر شدن مرض تخصیص در شب بدان شاید بود و قصد پاک  
 باید کردن و تعدیل مزاج غذا ای خشک و مداومت حب الشفای بزرگ در معصوم و نازنین  
 هر صبح یا هر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی بضم و منفعت یافتن  
 از غذا ای خشک بدان که آب دهان و هر سه روز یکینوبت بعد طعام قی باید کردن طعامهای  
 خشک خوردن و آب و میوه ترک کردن و مداومت کهنه نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت  
 دماغ بود و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی دماغ بدان استهلاک کنند شقیه و دماغ بهل  
 مناسب باید کردن و بعد از آن تعدیل مزاج آنچنان در باب شتم و غیره بسین شده و پیوسته  
 خیر بود و همین اشتتن نافع آید و همچنین مداومت حافظ الصحه و آنجا که سبب کرم معده  
 باشد و طب آمدن از دوا و خواب روز و کاهی آب در دهن پر شدن و دل شود و نازک  
 بران شاید بود شست علاج کرم بدستوری که در مجلس نه کورست باید کردن بعد و تقویت  
 معده نمودن و اطریفل کشنری و حافظ الصحه خوردن و غذا ای خشک در وقت شست و با  
 کرم نافع آید و مداومت در پنج در دفع کرم ممد باشد و در جمله این انواع از املاهای معده و آب  
 کرم و میوه حذر لازم بود و الله اعلم بدو نوی و دهن که آنرا نجر گویند سبب این رطوبتی بود  
 و این عفونت یا اندر نسبت دندانها و لثه بود یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام  
 سطح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر حمیات و بائی افتد از بعضی سموم و باشد  
 که صفرائی عفون یا بلغمی عفون اندر معده باشد و متن عفونت آنها بدین رسد و باشد که  
 درش یا در کلی آن باشد و بخار آن همراه نفس دهن کند و باشد که از خوردن چیزی  
 افتد و این قسم از علاج مستغنی بود علاج آنجا که سبب عفونت نسبت دندانها و گوشت  
 آنها باشد و در بل آنها ذایل شدن بوی نخله بمسواک و خلخال و شستن بران شاید بود  
 علاج استرغاف و ضمضمه نخل غصص و طبخ بخیخ کر نافع آید و آنجا که سبب عفونت دندانها باشد

بکسر اول فون  
 مفیده یقه  
 صعلکی سدر  
 بکار الجار  
 بکار نوزادانندی  
 جالبیل ۱۲

و تغیر رنگ آنها بزروری یا سیاهی یا سبزی یا باد بخانی و گرم خوردن بران اشتها و نماید  
 یکی یا دو یا سه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر دندانها باشد اینفوئات باید بستن و در دندان  
 غیر سیاهی نرم مضمضه کردن و زردی دندانها را بدینچه ممکن شد تراشیدن و از شیرینی خوردن  
 پرهیز کردن و پیوسته چیزی خوشبوی قابض تریاتی در دهن و داشتن درین جمله نافع بود و اینها  
 که سبب آن در تمام سطح دهن بود و زایل شدن لحظه بغرغره و مضمضه نیک آب و شباهه  
 و زنج و بدرنگ و بدبوی بودن رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات امساک بران کواهی  
 رک باید زدن و سرکوشها انجیدن و بر شیب زخمه ان حجامت کردن یا قصد قیال کردن  
 بعد غرغره و مضمضه به تیزاب نرم مذکور کردن و پیوسته نمک اندرانی و بلبله در دهن داشتن  
 و آب آن ریختن و بار خادرک و امکیات سبز چون پیوسته در دهن داشتن و آب آن  
 فرو بردن در باب این اند بعد تنقیه بدن و در جمله اینها تنقیه دماغ و معده بخصوصها نافع بود و اینها  
 که سبب عفونت خلط بود اند معده و تلخی دهن و زردی رین و کمی اشتها و غلبه تشنگی  
 و زردی بشده و زبان بر صفر اوی و بمرکی دهن و غلبه آب دهن و کمی تشنگی و اشتها و تنقیه  
 زبان بر بلغمی کواهی دهند تنقیه معده و دماغ باید کردن و مداومت اطریفات کردن و در  
 مداومت کینه نمودن و در صفر اوی بر ناستامیوای خوشبو و نفوع آنها خوردن و طعاجها  
 خشک بکار داشتن در هفته یکنوبت فی کردن و در هر دو قسم و همچنین چیزهای خوشبو  
 خشک در صفر اوی در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن میان چیزهای خوشبوی که در دهن  
 گیرند و آب فرو برند و صدک کشنیز خشک منقشر زرد را که گشته شفا و سبب گشته اند  
 گشته بهی ترش گشته کل ارمنی فواکه عطر کل سرشوی کل سرخ خشک و شباهه اینها بسیار  
 چیزهای گرم خوشبوی که در دهن گیرند و آب فرو برند بار خادرک و چون پیوسته و عاقر حاتازه  
 برک تنبول فوفل جوز بواجبت گشته زیر زبان که معمول و مصنوع است دار صینی کات  
 عنبر مشک ایرساع و لادن سلق مصطکی سنبل پوست تریخ پوست نارنج کلاب و الک  
 و شباهه اینها و آنجا که سبب مرض باشد علاج مرض باید کردن و اندک علم بفضل  
 ضعف مزاج دندان و رقتن آب این حالتی بود که از ملاقات چیزیهای سرد

در اسهال و زردی و تشنگی

در تشنگی و زردی

در تشنگی و زردی

در تشنگی و زردی



یا کرم با فصل و همچنین شیرینبها و ترشبها و از خائیدن چیزیهای محکم و حشمت عظیم باید دانست که  
 که در گوشت و سوء المزاجی سبب این بود که از غلبه در و چیزهایی که در آن کیفیت غالب یا طبعی  
 قوی از این کیفیات و طعوم استیغاب شده بود و یا از ورود و دایمی و سستی که با لایحه صحت  
 مضعف آنها باشند و کند دندان که از غلبه خائیدن چیزیهای سخت و یا ترش و یا غرض فایده شود  
 بهم از این قسم بود موجب آن تضر یا فتن در کندی حصول اختلاف اجزای آن بود در بلندگی و  
 از این واردات علاج ضعف مطلق کی خدر کردن است از هر چه دندان مضرت چون نمک و  
 بسیار غذای بخار انگیز خوردن و همچنین شیرینبها به تخصیص خائیدن و سرکه و چیزیهای سخت  
 سرد و گوشت های و فاد زهر جویانی و کند نا و تر یا قها و مضغ چیزیهای عکس تخصیص شیرینی و چیز  
 سرد بعد از خوردن کرم و عکس و چیز لطیف یا کافور و چیزهای سخت دندان سگتن و خائیدن  
 و در شب آب خوردن و بعد تعب ریاضت چیزی لطیف که در معده بسوزد خوردن کل و کلنگین  
 و کل خوردن و سموم دندان رسانیدن و گریزی در تکب شدنت هر چیزی که دندان نامخت  
 چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلال دندانها کردن بعد طعام به تخصیص بعد گوشت خوردن  
 و مسواک کردن مسواکی که سر آن ریشه ساخته باشند به تخصیص از چوب ارک و یا ریشه درخت  
 جوز یا ریشه درخت زیتون لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان آزرده نشود و وقت  
 خواب بر دغش با دام مضغه کردن و کاهی بسونات که در زینت دندان گفته شده شنیدن  
 و بلبله زرد یا کابلی یا قرقل یا کات یا فلفل یا جوز بودا در دهن داشتن اکثر اوقات و کات  
 تنبول با اندک اکب و پوست تخم مرغ کاهی خائیدن و ریشه علف تنبول بر دندانها مالیدن  
 و شبها تریاق فاروقی بار دغش بلسان مالیدن و یا بارچ فقیقرا و دامت بلا در کردن  
 و غذای نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد خوردن و فلفل و دار صینی و اشباعه آن  
 و طعام کاهی خوردن و بخاک ستر سرخ گوش با اندک نمک طبرزد نیم سوده دندانها  
 شستن و همچنین شبت سوخته و با مرصافی مسوده و بلبلج پنج تنوع با اندک غسل در بر  
 علاج کندی دندان خائیدن مغزهای تلخ بود و دندان بر مغزنان کندی نهادن و در  
 پنجه نبضی نیم کرم و خائیدن برک خرفه و تخم آن و برک با در وچ و موم زرد و نمک با اندک

بمکان افراشته

دانش بزرگ از این  
 مسواک ساخته

همچنین نان یا نان

غسل در دهن گرفتن لخته و از هر سوه ترش که گذشته باشد برک درخت انرا خاکیدن  
 بسی نافع آید و اندک علم سپیده دندانها بی محل سبب آن یا بسیاری طو  
 باشد در پنج آنها و فربهی دندانها و ترل کوشش پنج آنها بدان کوهی دهد و یا سوره المراء  
 بود خشک چنانچه بعضی نا قنار افتد و یا خورده شدن کوشش بن دندان بود یا رسیدن  
 کوفتی از خارج بدان علاج آنجا که سبب بسیاری رطوبت بود تنقیه باید کرد و چنانچه  
 و اشباه آن آبهای قابض مضمضه کردن و قابض سوده بر پنج آنها پاشیدن و اکثر آنچه در  
 امراض گفته شد نافع آید و آنجا که سبب المزاج خشک بود تعدیل و تبدیل مزاج بود باید که سبب  
 و غیره کوشش دروغها پیوسته از احرار با شستن و ملعبات در دهن آشتن و آنجا که سبب  
 خورده شدن کوشش بن دندان باشد علاجی که مقرر شده جهت نقصان لثه کردن آنجا  
 سبب رسیدن کوفتی بود از خارج پیوسته عقیق سوده در پنج آن باید کرد و در جمله  
 از جنبانیدن دندان بدست و غیره و از بسیاری کفشن و چیزی سخت و یا غالب بدان خوردن  
 و از مضمضات دندان خوردن حذر واجب بود و میان سنونی نافع و جمله قرن ایل سخته  
 نمک اندازنی بحسل سرشته و سخته و عقیق از هر یک جزوی سوده و نرم نجیته شبها  
 بر پنج دندان بپاشند و از دو طرف غالب با کشت محکم کنند و در خواب کنند و روز بقوابض  
 مضمضه میکنند و اندک علم گرم دندان سبب آن رطوبتی بود که در دندان جمع آید  
 و متعفن گردد و قابل حیات گرمی شود علامت آن خورده شدن دندان بود و باشد  
 که گاهی در دکید علاج بگیرند تخم پنجه و تخم کنده و تخم پیاز نرم بپایند و یا کداحته نیمه برنج  
 کوهی را حوزیکو بسپارند و جهات متوسط سازند و بر انگشت افروخته نهند و ممی سین برود  
 آن فرو کنند و سرانوبه قمع را بر دندان معلوم نهند چند آنکه بخار آن نیکو بدندان رسیده  
 باشد و بخور پنجه خنظل و تخم آن بهم مفید آید و اگر یارب بچوب باریک بدان چوب رسد  
 دفع گرمی که کند و اندک علم در دندان سبب آن انواع سوره المزاج بود و الا  
 و ما و سافح مولم یا در نفس جوهر دندان باشد و سلامت لثه و احساس و جمع در طول  
 دندان بران شاید بود یا در پنج دندان در عصب بود و تورم لثه و ایند یا فتن از لیس و تقدیم

بر آن حال بود و سنانج را آب کرم و سر در دهن گرفتن بتوان شناختن چنانچه هر ماده را بلبلان  
 و باشد که از جهت کرم سوراخ شدن و ضعف مزاج و سیل مواد و هوای بیرون یافتن یا  
 کیفیت ماکولات و مشروبات در دگر و ماده یا غلبه که مولم بود و یا بحدت و یا غلبه که و یا  
 نکی و اکثر وجع اندر دندانهای کبار بود جهت سخت و قابلیت آنها مرقبول مواد را و از جهت  
 قرب دماغ و شریان این در و صعب باشد و یا ضربان بود و اکثر ماده آن از دماغ آید  
 اما سر کردن روی و حوالی آن در تسکین یا بد جهت نقل و انتشار ماده موهج بدان موضع  
 علاج آنجا که ماده در جوهر دندان باشد و الم آن عظیم بود بدو اما تسکین نمی نمایند هیچ  
 بهتر از کندن نیست لیکن چنانچه سیاط عظیم باید کردن که ناکاه بشکند که آنچه همانند در دشتی کند  
 جهت غلبه جذب الم قلع مواد را بدینجا بسیار بود که ماده در سنج دندان باشد و بکن  
 مرتفع شود جهت دفع ماده با خون و کشاده شدن محل و گاه باشد که بر و الم کندن  
 بیشتر شود اگر سوراخی در آن باشد و در دگر کرم و جمع مواد در آن محل باشد هیچ بهتر از  
 تیزاب تیز بر زدن نیست و طریق آن آنست بکیرند چوبی کسری برین نیست است و بر سر  
 کچ آن اندک پنبه بچیند چنانچه قوی بودن چوب با ان مقداری بود که در آن سوراخ بکنند نگاه  
 پنبه آنرا به تیزاب رسانند و مریض را به پشت باز خوابانند و دهن او را در روشنی باز کنند  
 و آن سر چوب و پنبه را بکوف آن خرده شده رسانند نیک بردارند در ساعت تسکین یابد  
 و احتیاط باید کردن تا تیزاب بگوشت دندان نرسد و گاه باشد که قطره تیزاب بان  
 پنبه برداشته بر سر دندان در دگنده که درست باشد نهند و ساعتی بدارند که در آن  
 نفوذ کند ماده آنرا تخلیل دهد و در تسکین گیرد و درین باب تیزاب این است لیکن اکثر آن بود  
 که بعد از آن دندان ریخته شود و با استیک و دندان کرم خورده را اگر سر و آل دوزی یافته در  
 سوراخ آن نهند تا داغ شود و مانع آید اما باید که ماسوره نهند و سر از بر دندان کرد و سوراخ  
 محکم کنند تا سر حوال دوز بجای دیگر نرسد و اگر این علاج چهار مانعی باشد و ماده در سنج و  
 ولته و استامی در طوبی غالب در بدن باشد و یا زلزله حرکت کرده باشد جهت ماده کرم  
 فوسد قیغال و یا فصد چهار رک باید کردن یا بر شیب زنج نر مجازی آن حجابست کردن

یخ سوراخ

لله زیسمان  
 که بهندی از  
 بنده یا گویند  
 ۱۲ از نیکاست

و علق بر محل در افکندن و ملین خشک خوردن و بعد از آن طبع خار خشک و غلبه الشلب نیکوم  
 پیوسته در دهن گرفتن و بعد لحظه ریختن و حب الشفا بر یک بعد طعام خشک بکار داشتن  
 تا از درد اگر غالب باشد سختی بترسازند و اگر زله باشد بنزد کنند و اگر بخداری طلاء کردن  
 جهت دفع ثاقب حاجت آید نیم خودی افیون در لخته کرده بر آن دندان گرفتن و چون لخته  
 غالب شود ریختن مناسب بود و اگر در روغن کل کرم حل کرده مینهد آن تر کنند و بر دندان  
 نهند هم نیکو بود و گاهی افیون سوده بر روغن از برون آن طلاء کردن هم نافع آید و اگر فتن پنج  
 سوده و انبیا آن از مخدرات قویه هم مفید آید جهت ماده سرد سهیل خوردن و غذای کرم  
 بکار داشتن و بلبلج شربت و بالونه و زنجبیل نیک کرم کرده مضغه کردن و در دهن داشتن  
 از انجانب و از برون زنجبیل را همچون مرمیخته طلاء کردن و از انجانب یا کرم نگاه داشتن  
 و بکار و کس فتنک کردن روغن کرم فتن ساخته و در گوش چکانیدن از انجانب  
 درد و حافظه الصحه مقدار مخدر خوردن و بادیان با شربت سوده یا عاقر قرحا و فلفل  
 سوده یا قرفل سوده یا مشک یا نوشادر در دندان کرده و دندان گرفتن و اگر تخمینی در آن باشد  
 ماده زیره سوده و افیون سوده و فودنه سوده و طبع اینها در آن جانب گرفتن و از برون  
 هم تمکید کردن و چیزی با شکر خوردن نافع باشد و طبع برک عناب در یک زیون بر یک انجیر  
 و برک فلفل کرم کرده در دهن گرفتن هم مفید بود و انجا که سبب سوء المزاج کرم بود چیزی که  
 خشک در دهن گیرند و بر برون روی هم طلاء تا خشک کنند و کافور یا افیون در مینه کرده  
 در دندان گرفتن نافع بود همچنین کشتیر خشک و طبع برک خرفه و کشتیر و غلبه الشلب  
 کرده و خرمای خشک کرده و سرد و تر خوردن مفید باشد و انجا که سبب سوء المزاج  
 سرد بود بر عکس آن عمل باید کردن و انجا همه چیزهای کرم و کرم کرده در دهن باید گرفتن  
 و روغن جند در گوش چکانیدن و جند بر برون روی از انجانب طلاء کردن و در دهن  
 دو قسم هم تیراب زدن عظیم نافع بود و کندن کم فایده و درد داغ کردن روی دندان بمنجرب  
 گیراننده و لپت کرده با بن سبب هم نافع بود و انجا که سبب سوء المزاج خشک در دهن  
 در دهن گرفتن و بر انجانب روی طلاء کردن و آب روغن کرم در دهن داشتن و غذای چیزی

س  
 طبع انجیر  
 سینه ماهه  
 سینه ماهه

خوردن نافع بود و تیزاب اینجا نیز فایده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رفع دندان که خوردن  
 قابل تفریط باغات تیزاب زدن و یا نوشادر دران نهادن و یا لبن نوع بار و سرشته  
 دران نهادن و یا پیچ و زنجیر و زنجی نهادن و یا داغ باهن کردن کافی باشد و گو  
 چون جگر با سام ابرص دران نهند در و انرا ساکن گردانند و الله اعلم نقل المسالین  
 این مرض چنان بود که صاحب آن در سخن گفتن بدستور عاجز آید و این بد و دونه بود یکی آنکه  
 ادای سخن مطلقا برود و شوار باشد دوم آنکه آغاز تکلم بکلمات و بعضی حروف چون ن  
 و یات و یام و یا غیر این بسیار در ماند تا ادا کند سبب این استرخا عضله آن بود  
 از طوطی دمو یا بلغمی و باشد که بشکرت دماغ افتد چنانکه در لیس غشج واقع است  
 و دیدیم که از بعد حصص و ابله از غلبه سردی ترشی خوردن این مرض واقع شد  
 حکایت ده ساله درشت کلام از بام بلند افتاد و بهوش شد بکسر عضله بگفت و بلغم  
 نمانزده شانزده روز هیچکس را نمی شناخت و پیچ سخن نمی توانست گفتن و بعد  
 چون شناختی هیچ سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یکیک کلمه شکسته گفتی و بعد  
 سالی بعضی کلمات را درست گفتن توانستی و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی روز  
 آغاز کلام ماندی و بعد علاج هیچ تفادقی نیافتی و کسانی را که از کودکی باز این کرانی  
 پدید آمده باشد و بران بزرگ شده باشند هم علاج پذیر نباشند همچنانکه کرانی زبان  
 مستطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل دشوار بود و جهت غلبه رطوبت  
 جرم لسان غلبه نزول و مرور رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از غلبه جفا  
 در تپها و از مرضهای دماغی و از آماس قرصه و تشنج و غیره بر رفع آنها مرتفع کردن  
 علاج اینجا که سبب استرخا رطوبت دماغ دمو باشد و حرمت و حرارت زبان  
 بران دال بود تقطیل غذا و ترها و ایما بر سبیل عادت مناسب بود و قوالب خشک  
 و بهن شستن پیوسته و آب ریختن فایده دهد و مداومت بلا و نافع بود و اینجا که  
 سبب رطوبت بلغمی باشد و غلبه آب و دمان و غلبه کرانی و سفتی بران اشتها و نمان  
 بعد تنقیه بلغم مداومت کشی کردن و غذای خشک خوردن و ترها ترک کردن و غرغره و

بقول بعضی که چون جو را بکاردن خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن و آب نخیدن  
و شیرینها خوردن و از ترشی دور بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حمیات از غلبه تری در دهن  
بدین نوع تدابیر تدارک باید کرد و مضمضه تیزاب به تیزی مائل پس فائده در تخصیص ماست آن  
هر روز و الله اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یسوست قبحها باشد و یا حرارت  
تهای حاره یا حرارت جگر یا غلبه خلط گرم در معده و یا غلبه خلط لزج در فم معده یا اندر  
دماغ و اندودن لختی از آن سطح زبان را و یا غلبه مر و مر و مر روی زبان از جهت بسته شدن  
راه بینی و جمله را بعلامات خاصه آن بتوان شناختن علاج آنجا که سبب حرارتی باشد تبدیل  
فراج و تسکین باید کرد و خشکیها و نفوعات فوکه و ملعبات خوردن و در مخوفه بعضی تدابیر مذکور شده  
و آنجا که سبب غلبه صفرا بود و در معده تلخی در دهن روی زبان و بشه بدان شاید باشد اول  
تسکین صفرا باید کرد و بعد از آن ملعباتهای خشک شستن و آب خول در بخین خوردن و آنجا که  
سبب خلط لزج باشد تنقیه باید کرد و تسهیل و زبان را بسکین با آب خربزه و شباه آن  
شستن و چیزهای زردانیده در دهن نگاه داشتن و آب آنرا نخیدن و آنجا که سبب مر و مر و مر بود  
تدبیر زکام باید کرد و دکترا و نبات و شباه آن در دهن داشتن هم مفید بود و الله اعلم شق  
شدن زبان سبب آن یا غلبه خشک بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخار  
که بران میگرد و یا غلبه خوردن ترشیههای سخت ترش و فائض عقیص علاج آنجا که سبب  
خشک بود از حرارت چنانچه در تهیه می باشد همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخار  
یا جگر باشد تعدیل فراج آن باید کرد و پیوسته بزرگ قطونا و تخم سی و شباه آن در دهن  
و غذا پخته نخیدن و حلیم مناسب بود و از ترشیهها خذر لازم بود و الله اعلم تشنج زبان اسباب  
مطلق تشنج از پیش گذشته در باب هشتم علامت آن و شواری تکلم و کوتاهی زبان و آنرا  
در حرکات علاج در امتلا تنقیه باید کرد و بر پس کردن ضما و محمل نهادن چون ضماوی که  
از کلبل و بابونه و مر و زنجوش و خشک دشت سازند و غرغره کردن بطبیخ حلیه و آنچه در غرغره  
در دهن گرفتن و اگر حلوانی سازند از انگبین و آرد حلیه و روغن سداب یا جوز یا معر زرد کو  
تلخ و گرم بر پس کردن اومی نهند نافع آید و تا ممکن بود که کشیدن و جهت میسبی ضما و از

و خطمی و با لونه و سپید یا مرغ خاکی و موم روغن بنفشه با دام ساختن و شکر روغن که دو  
 با دام خوردن و مضمضه و غرغره بدان کردن و پیوسته آنرا با روغن آب در دهان داشتن و اعظم  
 آماش زبان اسباب آماشها و علامات هر نوعی مگر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی  
 سموم هم این حال افتد بخصوصها علاج آن علاج انواع آماشها لیکن موضع طلا  
 و ضامد عین معین است و اینجا اهتمام بتخلیل داده باید کردن و اگر مصلحت پزاشیدن باشد  
 و بمضغیات تحرک دهند بکشکاب و روغن اندک غسل مضمضه باید کردن و پیوسته در زور باد  
 قلع نافع آید و تیزاب نرم در او اکل مالیدن و بدان مضمضه کردن بسی نافع بود و جو آبی  
 را زبان درم کرده بود و از خوردن و دهان آمده و از سخن کردن و چیزی خوردن باز مانده بود  
 فرمودم تا و ترغ را میکفت و شکم میشکافت و گرم بران می نهاد همچنین چند روز تکرار کردم  
 کمتر میشد یکسان روز را بخان شد که شور یا بخورد و روز دیگر بهین تدبیر صحت تمام یافت و آنچه  
 از سموم افتد علاج باید کردن و اندک علم ضفدع لسان این همچو غده سخت بود که در زبان بود  
 و جهت تشبیه بضمضه آنست که لون آن آمیخته است از لون زبان و سبزی رنگهای تشبیه  
 زبان پیدا آید و جهت تشبیه بلون ضفدع علاج پیوسته نوشتاد و روز نکار و زاک و سرکه  
 بهم سرشته بران می باید نهاد و اگر بدنها تخلیل نیابد رنگ زیر زبان زرد و دارو پاکه در خلل  
 سرطان و خازیر و شباه آن گفته شد می نهند تا تخلیل یابد و احتیاط کنند تا بخلل نرو  
 و از غذای غلیظ پرهیز میکنند و اندک علم بر جوشیدن گاه هم سبب آن خلط بود که گرم و تیز  
 که از دماغ برانجا ریزد و از خوردن جو زعفران و شیرینیا بسیار افتد و اکثر با خارش و اندک سوزش  
 و درد بود علاج گرفتن چیزهای خشک بود و در دهان از لعابها و غیره و خوردن غذای  
 و باشد که لقیصد و سهیل خشک حاجت آید و از خوردن مذکورات سبقت خد باید  
 و غرغره بسکه و کلاب و عصیر کشنیز آمیخته دریا بهرب انار و شاه توت در اکثر نافع بود و اعظم  
 خارش کام سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرو آید و در مقدمات نزله بسیار  
 افتد همچو خارش گوش و یک چشم علاج غرغره باید کردن بسکه و کلاب و روغن کل  
 آمیخته و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و غذای حریب و نرم خوردن و مقدّمات علاج را اعظم

بفحش در دهان  
 سام از روغن  
 لغاری صحت  
 و بعضی ضفدع  
 را نیز گویند  
 از حلقه





جهت ترویج روح بیشتر تواند رفتن از ماست آن امری آزرده نشود بوقت فرود بردن طعام  
 فرود نشیند و جای ببری باز دهد و بدین سبب دم زدن و فرود بردن هرگز با هم جمع نشود  
 و در ازای قصبه بدر ازای هفت مره کردن بود و از اینجا که جز کردن است چون فرود آید  
 بشش اندر آید و شش شود جهت دوهبری بودن منفعت خلق قصبه از غرض  
 آنست که پیوسته منفذ در آمدن هوا برای تسکین لیب حرارت دل و مدد روح و اخراج  
 بخار و خالی آن گشاده باشد در خواب بهوشی و عقب نفس زدن که موقوف علیها  
 باطل نشود و شش مرکب بود از گوشتی تخیل و غضروف قصبه و عروق و شش  
 و غشای رقیق که پوشش ویست و منفعت تخیل آنست که در کشیدن هوا آساند که  
 باید بدو تواند در آمدن و نجاتی از هوای تازه در اخراج آن ذخیره ماند تا در او از کشیدن  
 مدد دهد و در دم گرفتن ضروری روح را فی الجمله مروح دارد و بحقیقت شش همچو  
 مروح است زیرا که بحرکت انبساطی بمحنت عضله حجاب بروقی اقباضی طبیعت  
 حیوانی جذب هوا نماید مثل سنج و از راه مسام آنرا بدل رساند و دل روح را بخت کی آن تازه  
 سازد و بحرکت انقباضی هم بمحنت عضله حمایت بروقی اقباضی طبیعت بخارات  
 سوخته دل را ستانده هم راه نفس اخراج کند و اصل شش بدو بخش شود و از دو بخش  
 آنچه اندر فضای جانب راست است بزرگتر بود جهت آنکه دل بسختی بجانب چپ انقباض  
 یابد باشد و جانب راست خبر شش را غلبی بود تا وی لازم بود و بخش راست از  
 شش سه شعبه است و بخش آن چپ دو شعبه است و مجموع گردول اندر آمده اند  
 و حرکت شش ارادی نیست چه بر سکه و غشی و خواب از کار خود باز نمی ماند بخلاف  
 سایر افعال ارادی و مزاج شش گرم و خشک واقع است جهت غذا یافتن از خون  
 صفراوی که از دل به و آید و قبول بخارات دخانه در او مجاوره آن و دوام حرکت تعدیل  
 مزاج آن هوای مستشق است و قبول رطوبات دماغ و مجاوره غضروف و حجاب  
 که آنرا حجاب حاجز گویند جهت دفع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات  
 آنها از دو عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ سر هر یک از

مهره دوازدهم رستست از مهرهای نسبت و از اینجا بسردندانه پهلوی آخرین پیوسته  
 استنان سر پهلوی را برآید است مورب با استخوان سینه بد و پیوسته است و فضا  
 تاخیر کردن بدین شبیه بخش و حرکت هر موی از شش اندر بخش ازین فضا واقع شود  
 و ظهور او از مونت این اعضا چنان بود که هوای که در شش است بر حسب اراده حجاب  
 و عضلهای سینه بجنبه بطرف و بهین و بینی و در قصبه ازان دوی حاصل شود چون  
 بکناره قصبه که ازان ان المزار کویند جهت تشبیه قصبه فرما رسد آواز شود  
 و چون در کام که همچون قبه است مرجحه را و در منافذ بینی و دهن که همچو سوراخهای  
 بیحد صد کند و بتصرف حنجره اندران و فو ارا ده کم و زیاده کرد و لفظیات و لغات  
 خوانندگی پدید آید چنانچه از انگشت نهادن بر سوراخهای فرما و مونت حرکات  
 حلق و زبان و لبها در حین مردان هوای منخرج که آواز شده بر حلق و دمان خروج حاصل  
 شود و سخن پدید آید و بتنگ و فراخی قصبه و حنجره باشد و متحقق نمایند که چون منافذ  
 از تکلم و نفس چنانچه مکرر امین گشته است افضل و اتم منافع بدنی اند اعضای که  
 برای این امور مخلوقند اشرف و رئیس اعضا باشند تخصیص شش و قصبه و این را  
 از اعضای ریه و ششهای آنها عذر کردن تا آنکه جمعی برانند که هوای ان جز و روح  
 نیز میشود جهت معقولی برای آن معلوم نیست و الله اعلم و اما امراض این اعضا  
 و علامات و معالجات آنها اما اسهات سبب این فرود آمدن ماده مزاج  
 بملاده بیشتر از طوبیت وحدت دم باشد علامت آن آنست که ملاذه او چخته و بزرگ  
 شود و یادرد و یا بغیر نفس زدن و چیزی فرود بردن و شوار باشد و دران صین در دریا و  
 کرد و تمیز خلط آن از لون آن و از سحنه و سن تدابیر بول و غلبه ریق و کمی آن آسان توان کرد  
 از دلایل درستن علاج اینجا که ماده غالب باشد و مرض قوی بود نخست خلط سبب  
 کم باید ساختن چنانچه دستور است و تخصیص در قلاع مذکور است و بعد ازان پیوسته  
 غرغره فرمودن در دموی و صفراوی بر ب شاه توت و پنچ و طبع سماق در کلمات و ب  
 خرقوت با عصاره کشنر آمیخته و سکنجین با آب گرم آمیخته و طبع سرکه مورد و کلانرا کلان

شش از آن آفرینی  
 شش معلوم شد  
 در آخر

و بلبله و مازو و نارپوست در راج بلور و امثال اینها در بلغمی و سودا و بلبلنج عاقر قرحا و فلفل  
 و بلبله و مازو و لیشی جوز بوا و قرقفل و زرد چوبه و اشباه اینها و در غسل آب گرم و فلفل  
 و غرغره غسل مفید آید و اگر در ابتدای مرض فی الفور راج سفید سوده را در روغن کاهوشند  
 و با نکشت بر ملازه می مالند نافع بود و تخصیص دمی را و همچنین تیراب به انگشت بید  
 مالیدن و سفوفی که از سماق و انکوزه و ایرسا و کلار و صندل سفید و بلبله و شب میانی ساند  
 با نکشت تر کرده بر آن زدن و بر ملازه مالیدن مفید آید دمی و صفراوی را و سفوف  
 نوشت در و عاقر قرحا زرنج زرد یا سمرخ و بلبله و فلفل و دار فلفل و قرقفل و بازارد و فلفل  
 و حنظل و قاقله و اشباه اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرده همچنان با نکشت مالیدن  
 سوداوی و بلغمی را نافع آید و غسل سرشته مالیدن بسی مفید بود و تیراب زدن در اول  
 نافع بود و گفته اند که سرکین سکی که او را سه روز استخوان داده باشند و خلط است  
 بر آن مالیدن عظیم سودمند و مجرب است و اگر با این ادویه مذکوره ضم کرده بمالند بهتر باشد  
 باید کردن تا دو اما که غرغره کرده اند بکلی در زرد و غذای صفراوی و دمی شش  
 و کشنیز سبز و ماش و بیکوشت مناسب بود و خشک بمالاد فلفل سماق و غرغره  
 مفید آید و غذای بلغمی نان و عسل مناسب و مفید آید و مجرب است که غذای سوداوی  
 حبوبی کم ترشی و شیرینی و آماج و ننبه مفید آید و در ورم کرم حب الشفا در معصورانار  
 خوردن جهت سدن زله و در ورم سر و حافظه الصحه در غسل آب بسی مفید آید چون  
 ملازه بجلایهای مذکور کین و تحلیس نیاید و پنجه نشود و با نکشت از اباید طر کانی  
 و تیراب نیز سوراخ کردن نیکو بود و بعد از آن بغرغره های مناسب اصلاح کنند و الله اعلم  
 استرغای لبان سبب آن نزول رطوبات دماغ و صعود بخارات معده بود  
 علامت آن فرود آوختن آن و فراحت حجره بود بی درد لیکن کرانی که علاج  
 آن همان نوع است که در اما سن بلغمی ملازه گفته شد و غسل و بقول الضمیف برداشتن  
 آن که را کافی بود و الله اعلم و درم لوزنتین سبب علامت ضعیف این مرض  
 نوع بود که در اما سن لهات گفته شد این که اگر یک طرف افتد و کاهی در هر دو طرف

داین قسم دوم چون قوی افتد و از بیرون خلق همچو نیم طوقی ظاهر بود بلون پوست آرا  
 و همچو کونید و اعراض قوی آن قریب با اعراض خاق باشد و اسباب ان اسباب  
 بود و علاج آن هم حقیقه بود از علاج خاق و ضعیف انرا و آنچه از یک شق افتد علاج  
 آن قریب بعلاج ملاذه بود چون نیم تخت کرد و در دوز و طرکانیدن آن صواب باشد  
 و مجربست و از بیرون خلق هم ازین دوائی قابض محصل در ابتدا اطلا و ضماد کردن  
 نافع آید و بلته دوار از بیرون بپایانند و بگذارند تا بران جای خشک شود و سفید بود  
 و حافظه الصحه در سلام هم بکار داشتن بسی فایده بخشد و وزنج شکم شکافته بسی فایده  
 شخصی بود که دست پر درم ملاذه و لوزتین که صبح ناشتا مالیدی و از بیرون خلق  
 هم انگشت زبر و عن چرب کرده از شیب بطرف کوشن بیالوزتین مالیدی و آنچه  
 دستور برداشتن لہات و لوزتینست از درون و بیرون مریض صحت یافتی و آن شخص دلا  
 و موش و دوی کشتی را بطریق که در خان زیر گفته شد قتل آورده بودند و این صحت  
 از آن فصل در دست اینها حاصل شده بود و مجربست و مکن که طلای خون موش از بیرون  
 و بریا فوج هم عظیم نافع آید و بسیار اتفاق افتد که شب کسی تشنه خسید صبح را آن  
 مرض پیدا کرده باشد و آن بخوردن مرطبات بر طرف نشود و بسیار افتد که کسی اگر  
 آید و خود را نگاه دارد و در کلوسید کند و آن نیز بخنکها خوردن صحت یابد و الله اعلم  
 خفاق این صعبت دم زدن بود و به شواری فرو بردن چیزها و سبب آن غایت است  
 و عضلهای حنجره مرست و اما اس را با طما و غشائی آن و اما اس غلبه که آن  
 صفائی بر جنک چسبیده در شیب لہات محاذی سر قصبه الیه و ماده این اما اس اکثر  
 خونی حار بود یا صفر اکاهی بلغم نیز بود و سودای کمتر افتد جهت آنکه سودای خلط غلیظ  
 و قلیل در پختن ان بیکبار از عضوی بر عضوی نتواند بودن و این مرض اکثر اوقات سیاه  
 پیدا آید و آنچه از سودای نادر اتفاق افتد هم از امثال درم حار مکن بود بعد از تحلیل  
 لطائف ماده آن و باقی ماندن کثافت ان ماده و باعث که بسبب تشنج دیار رسد  
 زردی بکردن مہر از مہرهای آن از جابر و دوشتر آید و مزاجم آلات از در اینی است

این صفت  
 در کتب  
 قدسی  
 مذکور است

و این مرض حادث شود و باشد که بسبب تشنج و از خوردن دوائی زیان کار چون تشنج  
 و خرق و غیره این مرض حادث شود بواسطه ضعیف ساختن اینها قوت محرکه را و تشنج  
 شدن اعصاب و عضلات آلات تنفس و فرو بردن چیزی تا علامت مطلق این مرض  
 بیرون دیدن چشمها بود بقدری تیرگی رنگ در روی و باز ماندن دمان و بیرون دادن  
 زبان شبیه بچرخه شخصی که ساعتی خلق او را فشارده نگاه دارند و او از مریض با دواز  
 م رکوم و صاحب نزله ماند و بسیار امید خلاصی نتوان داشتن و هرگاه که نبض منقطع  
 میگردد و اطراف سر و رنگ روی زبان سیاه و یا رنگ روی سبز شود و نفس منقطع  
 گردد و مجاری عین بسیاری که باید مرده باشد و خنق کلی که همچون سگ دمان باز گردد  
 و زبان دراز بیرون داشته بود باشد و تشنج خلط سبب آن اس بعد ظهور ورم  
 رنگ زبان و انتفاخ ارواح و تحسین استفرغات متعاده چون خون حیض و طمث بلغم  
 و همین و بقلع و کثرت و حج و بالتهاب و تحسین عدم آن و کبی و بسیاری آب دهن و  
 و کثرت عطش و بیسن و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود چنانچه مراراً  
 مبین شده اما اکس چون در عضلات حنجره نفس زدن دشوار تر از فرو بردن چیزی  
 بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات خارجی آنکه بیرون مایلند باشد سهلتر بود  
 چون اکس در عضلات سرری باشد فرو بردن چیزی صعب تر از تنفس بود و علامت  
 بیرون شدن مهره فرو رفتن آن موضع بود در کردن و عدم اکس و از لمس آن الم  
 بسیار یافتن و کج نمودن کردن ازان محل فی الجمله آنچه از رسم افقه تقدم خوردن آن سم  
 علامت آن بود علاج آنجا که سبب آن اس موی صوف باشد یا مرکب از خون و غیر آن  
 نخست تعلیل خون باید کردن بعد تصفیه و غیر آن لیکن باید دیدن اگر استلزام بود  
 از ورم غالب بود و مانعی نباشد چندان خون باید برداشتن که نزدیک نباشی شود اما  
 بخشی زب که غشی با تنگی نفس مهلک بود و بعد ازین غرغره بخیلها کند چنانکه در  
 ملاذه و غیره گفته شده اگر بدین علاج صحت یافت فیهما و نعم و الا بحجاست ساق و در  
 جانب کردن و فصد رک زب زبان و دیگر مار ماده را کم باید ساختن و همچنین ترک غذا

بکسر سندی  
 ملل را که در تشنج  
 تشنج اول که در تشنج  
 تشنج اول که در تشنج

آن مقدار که تواند بسیار را دیدیم که تنقیه بیشتر هیچ نخوردند و بجهت نرم طبع فرد باید آوردن  
 و اگر خیزی بخلی فرد و در خیارش نیز و شیر خشک در آب کشید و غلبه تلخ حل کرده بشیر  
 باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را از اینها قی نمی آید و بعد از تمامی عمل اطراف او را  
 بطبخ بابونه و اکلیل و اشباه آن بشویند و غذا کشاکش دهند که عدس مقشر و اندکی نم  
 خشکاش کوفته در آن باشند و اگر زان نفر قی باشد سکنجبین دهند و اگر خاق عظیم بود  
 بعد از شربت حاجت آید و نتواند فرو بردن شیشه حجامت بر مهره دوم از مهرهای  
 کردن او باید نهادن تا منفذ نفوس و مجرای غذا انقباض گشته و یا بدینگاه چیزی از قسم شور یا  
 باید خوراندن و بعد خورده شدن شیشه برداشتن اطراف را محکم بستن و مالیدن  
 جهت میل ماده مناسب بود و شیان و حقه معتدل شکم فرو داد و درون عظیم مفید آید  
 جهت درم ضامدی از برگ کشیز و لسان الحمل دارد و جو عدس و خطمی و بنفشه و بابونه  
 در روغن کل برکرا در کردن و قها باید نهادن و در محل درم از برون جد و در عصر شنبه  
 و لسان الحمل و غلبه تلخ سوده طلا کردن و همچنین تیزاب نرم طلا کردن نافع بود و در غرض  
 بشیر تازه کاوی مفید بود و خیارش نیز داخل کرده غرغره نافع کرد و در اکثر تقوی انقباض غرغره آید و اوایل بجهت  
 سکنجبین آمیخته مناسب جهت تسکین جارت در غرغره برشته توت یا غلبه تلخ نافع بود و اگر بعد  
 سوزنی که از دوده حمام و آب و نمک اندکی جله برآید باشد تا یک شب ترک کرده برداشته اند  
 درون بران تمام درم مالند مگر نافع بود و از موده است و اگر دروغ را شکافته تازه تازه  
 برکوبندند و چنانچه تمام درم برسد عظیم مفید آید در لسان قوی نیسی که افهم  
 باشند بر طلق مخدق بستن عظیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند  
 سفید و خشک شده باشد و یا سرکین سکی که نه  
 باشد سکنجبین یا نیلوفر یا بنفشه لغو  
 استیخته طلا کردن عظیم مفید و نه  
 صاحب خاق آوند  
 نافع آید مالیدن موش کشته و بعد روز دوم اگر کشیز و غلبه تلخ

باطبخ کل داریس آمیخته فلوکس خیار شیر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند صواب بود  
 و بعد سوم آب بادیان و قدری مسخه اضافه کردن در آن غرغره مفید بود و اگر بنهند  
 که اما سس سخت میشود خیار شیر اندر شیر تازه حل کنند یا اندکی بوزه اندر شیر حبه  
 یا خیر ترش اندر طبع حله و انجیر خشک دیدن با غرغره کنند و غرور مسکه تازه با عصاره  
 رب کرب و مسخه و تخم کتان و در شیر حبه نرم کنند و پزانیه و همچنین غرور لعاب بجز  
 اشکال و یا شیر جدوار باطبخ ترشندی و اگر درم عسیر تر کرد و بوزه یا اگر با سرکین خنان  
 یا سرکین خرکوش یا جذبید ستر یا نوشا در بادوده حمام بلبل یا بخورل یا بنر را سفید  
 در شراب خرتوت یا در سکنجبین حل کرده بدان غرغره میکنند و طلائی اینها از برون و همچنین طلا  
 خرتوت و تیزاب در لعاب اشکال حل کرده بسی مفید بود و اگر اما سس نرم شود و نمیکشاید و اگر اما  
 قابض چون گز مارچ و شب غیره با مشوره در و مند و یا بارب جوز آمیخته غرغره کنند و جمله  
 غرور و طلا و ضماد و غذا که درین مرض بکار دارند باید که فایز باشد و اگر عسیر شود که با  
 فشاردن آنرا بطرکانه یا بقطره تیزاب تیز بدان رسانیدن بسر خوب اگر بدان نمایان  
 باشد هم نیکو بود لیکن در عینی که سر کنند سرزد باید داشتن و احتیاط کردن تا اختلاط  
 بخلق در زرد و بعد آمدن خلط بر دغن کا دیار و دغن بقیه باب کرم آمیخته غرغره کنند  
 تا آنرا بشوید و همچنین بزردۀ خایه مرغ خام در دغن با دوام در آب گرم و یا باطبخ آب  
 و اندکی نشاسته و اندکی کشیر و غذا اندرین وقت سبوس آب بر دغن با دوام بقوام آرد  
 مناسب بود آنجا که قصد کامل را مانعی باشد خون بدفعات بیرون باید کردن بقصد  
 و غیره تا راه دم زدن بدین تدبیر گشتی گشت دماند و سخت تنگ نشود تا محال تخلیل و دفع  
 باقی باشد در اشکال آن استفراغات همین تدبیر مذکوره کردن صواب بود و آنجا که  
 علت باز ایستادن خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صافن و حجامت بسیار  
 مناسب تر بود و کشادن آنها اگر عسیر شود صواب بود کرم خوردن و از لطیف در نرم کنند  
 خوردن جمله مفید آید و آنجا که اما سس صفراوی باشد بعد تنقیه ماده صفرا بملینی که مذکور شد  
 همین علاجها بکار باید داشتن و غرور شراب ششخاش و طبع سماق یا غوره اضافه کردن

مسکه  
 قشقی بنفشه  
 است که در  
 مهر از جو  
 در درجه  
 از بی کافور  
 ۱۲ غرغره

و اینجا چون در دوا حرارت بیشتر است در تسکین باید که ششیدن بعد از تسکین طبع سوسه  
 طبع را بنفحات فواکه بمصلحات آسینجه و بشایفهای خشک فرد و آوردن نفع تمام نمیشد  
 و اینجا که ششیدن فایده ندهد که در دموئی بلکه ممکن بود که اگر سنگ و تشنگی ماده را که در  
 مکر و قتی که خون هم غالب باشد که آن هنگام بر اندک غذا اقتضای مناسب بود و اینجا که اما  
 بلغمی باشد بعد تنقیه بلغم حبیب صیال و تشبیه آن در رب جوز و امثال آن حل کرد و بعد  
 ترتیب در دموئی و مرعی دارند لیکن مهله جهت نفع لازم بود بمقداری که صلاح  
 در آن باشد در عود را منضجیات و محملات بلغم باید کردن و ترشیها که ترش  
 و آب جوز عاقر قرحا و یا بعسل و آب ترب و یا به دوا الخطف لطیف و مسخنه حل کرد  
 و غرغره باید کردن و لعق زبلیهای مذکور در غسل باریب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن  
 آنها را بیرون هم نافع بود و همچنین دوائی که در عسر شدن خنای گفته شده و غذا  
 العسل خوردن و اگر سنگ کشیدن بسی مفید آید و اگر بلغم شور بود و بعینه تدابیر دموئی غار  
 فصد و حجامت جمله نافع بود و اینجا که اما س سوداوی باشد حقه تیر مناسب بود  
 و تنقیه بعد از آن بایرج در مطبوخ افیتونی یا به حبیب سلیمانی در مطبوخ مذکور مفید  
 و غرغره بجلاب کرم و یا العسل کرم و مسخنه کرم نافع آید و اگر به طبعی اکلیل و بابونه و تخم  
 و حلیه و افیتون و شبت و تخم مرو با عسل یا مسخنه آسینجه غرغره کردن بهتر باشد و غذا  
 العسل و کشکاب که شبت در آن بچینه باشند نافع آید و باقی علایج دموئی غرغره  
 غرغره های ترش و غیر از تقلیل دم چون لبن بزغ و تشبیه آن جمله موافق بود و  
 که سودا از دموئی خالی نباشد و سحنه بران دلالت کند آنچه بعد از نفع بود فصد مایه  
 کنند و اینجا که سبب بیرون آمدن ممره کردن باشد تدبیرهای بردن هیره باید کرد  
 اگر به انگشت فشار دادن از درون میسر باشد چنان کنند و الا با نستی که تشبیه است بران  
 به بیان لکام تیرگی بر کمانی مزدور در کرده چنان لته رسر آن چسبیده آنرا بجای بریزد  
 و بچیرهای قابض از برون هیره طلا و ضما و بکار دارند تا محکم گردد و آنچه کم بود یا از التیم  
 آناسی در مجاری باشد بگریزند ماز و نار پوست و برک مورد و سریش گفت که آن

بنا بر نفع دوا  
 حاکم بلغم  
 دوا  
 رابع

سسته  
 تنقیه و نفع  
 محکم کردن  
 نوعی از چای



از بر یکی جزوی و همه را گرفت و حجت بر سر ششم مایی که اخسته بر سر شند و بر گردن  
تا مهره را بجای باز آورد و همیشه بر نهادن هم مفید بود و اگر چهار روز بگذرد و دست پا  
جلد نشود امید خلاصی باشد لیکن کردن کج بماند و اگر بعد چهارم روز هم آماسی بود  
یا استلای بینند فصد کنند و بجهت شکم را فرد آورند و وای که مناسب بود  
بکار دارند و آنجا که سبب سم باشد علاج آن بدستوری که در مجلس مبین است  
کنند عورتی ترک رانزله شده بود بحمام رفت در حمام دو و بسیار بود و دو خورد  
و خاق شد اطبا ایما میفرمودند شربت نارنج و لیو میدادند بدتر میشد حضرت فرمودند  
تا دو شب دوا می را باب قابض شربت کرده چند نوبت دادند صحت یافت و نیز  
در سرفه و غشی مبین کرد و بشرات خلق آنچه بر فری بود از گذشتن طعام و غیره  
المی اندر خلق و پس کردن میان دو کتف باید و آنچه بر خنجره بود قصبه بود از سخن گفتن  
بلند کرد و الم باید و سبب بشرات خلق همان سبب بشرات دهن بود علاج  
رک با سلیق باید زدن و طبع را آب سیوه و فلوکس خیار شیر فرو آوردن و باید داد  
و شبانگاه کشاکش بار و عن بنفشه با دوا و روغن گل با دوا و لعاب اسفنج و  
یا ترنجبین دادن و از آب سرد و ترشها و تخمها پر کردن تا زود نضج پیدا آید و خورد  
پزاشیده که در خاق دانسته شد بکار و شستن و اگر بشیر زبرک بود و کهنه کرد و خلق را  
میخورد اندک اندک موم روغن باید دادن تا فروزی برد و از آن در دسکین می باید  
و بعد از آن هر ساعت اندک مرهم کافور باز رده خایه مرغ فرو می برد تا پاک کند  
و بر ویاند و بشیر نماید و در آب لسان الحجل سائیده چند نوبت هر روز بخوردن  
تدریج فایده دید تمام و الله اعلم خسران زلو در خلق انکه بتوان دیدن  
اینک و سرکه و انکزه اول باید غرغره باید کردن انگاه آنرا بمقشش با کلبین باید  
کندن پاره نشود و سرا و بماند که ازان آماش و قرحه و غشی و امثال آن پیدا آید  
و آنچه بتوان دیدن تقدم شرب آن بر زلو و دغدغه کلو و سورش و کرفانی آن  
و احساس حرکتی در آن جا و نفث الدم رقیق و حدوث غم و کرب بر آن شاید بود

بلغت شام و در آن وقت  
است که از آن میگذری  
لال سالک گویند

بناگه موم بر کعبه  
نوی را بر کعبه میزدی  
آنرا نهی گویند

بناگه اولی زنجار و جده  
وای فو قانی القیاس  
که بر آن آتش گرم را گرفته  
می گویند ۱۲

علاج آنست که غرغره کند سه که و نمک و خردل یا با آب یا با سرکه یا با سرکه و سرکه  
 در سرکه فرغار کرده و در آفتاب یا کرمانه کرم بسیار مکث کند تا نشسته شود و بجايت نگاه  
 طحلب تازه تازه در دهن بر کرده میدهد و اندک بخ آب آنرا میریزد تا بوی طحلب  
 و بوی تخ را نسیل کند و برآید و اگر معده فرود و شیخ ارمنی و قیصوم و انیسون و شیر  
 ترش و مغز بزرگ کابل و خرش از هر یکی جزو یک جزو اندر سرکه منروج باب بیز و سیاه  
 بخورد و اندک طعام سرد و سیاه و با بونه و خردل و کرنب میدهد و همچنان در آفتاب بکشد  
 تشنگی عظیم می کشد و طحلب و تخ در دهن میدهد تا بوی سیل کند و برآید یا نزد یک آید  
 بگیرند و اگر بعد از دوام تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرود بخ آب یا با آب طحلب سرد در دهن  
 گیرد و بعد از ساعتی می کشد و بوی طحلب چسبیده برآید و بعد از علم مانند خار و سیاه  
 آن در حلق اما لقمه آنچه در اعلا می مری مانند فی الحال مشت چند ضرب بر قفای او باید  
 زدن تا بوی ترش و زور ضرب بر دهن جلد و اگر فی الحال غشیه حامی بر جبهه دوم  
 کردن نهند و مالشی و بلعی اندک در کفوی او چکانند و بدست آهسته آهسته تر حلق او  
 بکن که نیکو فرود و آنچه در او اسطالبت مالعات رو غنها چیزی باید خوردن تا آنرا  
 فروغزاند و اما شوک و شباهه آن را چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن  
 باید متعاش کردن و اگر نماید آب غالب بیکبار در کشیدن و لقمه های بزرگ خوردن تا  
 برکنده شود و فرود و تخصیص لقمه بزرگ از صمغ در خان میوه از صمغ عربی و  
 اگر بدین فعل هم نشود خلیدن و الم آن بران دال بود طعام غلیظ باید خوردن و فی الحال  
 برآید و اگر بدین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت گاو یا صمغ یا آب سیاه خشک که  
 پوست آنرا کنده باشند باید گرفتن در سیما باریک محکم بران بستن و دادن تا فرو  
 چند آنکه از خار در گذرد و نگاه آنرا بیکبار کشیدن تا خار را گرفت برآرد و گفته اند که مقدار  
 اسفنج را بر سیما باندند و در موضع فرود مقدار اندک و آنگاه آب بخوراند بدو و اسفنج  
 آب کرد و برآید و آن موضع را هم نرم کند اینکام بیکبار بکشد تا خار را ببارد و اگر سوزنی  
 در مانده باشد باید که سیخ حیزر بمحلقه فروبرد و روزی قطعا کند تا بیشتر جای نکند و عندا

اندک آب و شور یا آب هست که تجرع کند و پوسته سنگ متعاطیس را در اقصی در نگاه دارد  
 و اگر متعاطیس بر قوی بایستد بقدر لقمه از ارباب سیما محکم بنزند تا نزدیک سوزن فرو برد  
 و با هست که بر دهن میکشد تا سوزن بخاصیت منجذب گردد و اگر استخوان نیز در سرج و سر  
 نشسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که دندانها را تمام در خمیر کبرند و سر مرغ چکا  
 زنده را در دهن گیرند و نفس پیوسته باز میکشد تا نفس مرغ با استخوان رسد و بگذارد و بجا  
 و اندک علم مخنوق شدن صرف آنرا که هنوز حیات باقی باشد و پیش از  
 علاج آنست که او را اکنون در آویزند و هر ساعت باز مریض را بر بینی اسب بنهند و جان  
 سازند که نفس اسب کوینه بینی در حلق مخنوق در آید مدتی باشد تا با بوشش آید و غلغل  
 در کنجین بخت از آن شربت بخلی او رسانند و نفس در بینی او دهند و در کام او بماند  
 و مویهای سر او را بکشند و او را گرم دارند و تا به گرم در میان سر او بکشند چنانکه دهن و بینی و کلاه  
 بدست نگاه دارند و بوشش آید چون بخود آید از آن شربت بد و بخوراند و غده چسبناکند  
 و اندک علم بطلان آواز و تغییر آن بدانکه از جمیع آلات او از نفس آواز تغیر کرد و همچنانکه  
 از زکام و اگر چه این امراض ضعیف باشند اما بطلان آواز از حدوث افات و امراض قوی  
 اندر حجاب و عضله سینه حلق و حنجره پدید آید و جمله اینها عرضی باشند و در مرض بطلان  
 و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن نقصان رطوبت لزج بود که اندر میان غشاءهای حنجره با  
 همین مصلحت آواز مخلوق شده است و نقصان قوی و یا سردی و جانب چنانچه اندر تب محرقه  
 و بعضی تقاطعها و اندر تعب حرکت کرماند و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 فریاد کردن بسیار است علاج ترطیب برای حنجره تقویت قوی بدلی باید کردن  
 بر طبقات و بمقویات چنانچه مرا اسبین شده در ابواب گذشته از تدابیر سور المزاج و تدابیر  
 ناقها و اشباه آن و اکثر ملحات بانبات سوده خوردن و تخم همی نبات در دهن دهن شستن  
 که از لغایها عقد کرد و بانبات و از تخم کتان کوفت باشد که سازند و پیوسته در دهن دهن  
 فایده دهد بسیار باشد که سبب حدوث سور المزاج سرد یا تر در حنجره و رطوبات غلیظه را  
 غلبه کند و او را از باریک تر تشش شود همچو اوزاسک بچه و یا قوی تر تشش بود یا تره کردن

که بریکه گرفته علاج دم گرفتن بسیار بود و کبابه کشیدن و احتمال اندک صفت  
کردن و بقدر کرسنگ و تشنگ کشیدن و آبک و زیره کرم کرده گاهی بر حلق بستن  
و زنجبیل پرورده پیوسته در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و همچنین باره غلبه  
و چند دانه فلفل و خرنیزه شیرین و کزنب و غیره بجای آب خوردن و غذای لطیف و شیرین  
و کم طوبت بکار بردن و بخوردل و خمر غرغره کردن و اگر طوبات معده نیز غالب باشد  
قی کردن آب ترب و عسل و خردل بسی فایده دهد و بحسب صیال تنقیه کردن نیکو بود و در  
حافظه الصحت در غسل آب حل کرده خوردن جهت تخفیف طوبات <sup>بسیار</sup> بهم تنقیه آید و اکثر علما چنانچه  
خفیف اینجا موافق اند و گفته اند که خداوند او از مرتش بعد از علما جهان کور در اکثر اوقات  
به پشت باز خفته باشد و تخمه کران که از سرب و غیره بر سینه او نهاده بکلفت سخن گویند  
والله اعلم شکی نفس که آنرا ضیق النفس گویند آنچه عرضی بود از اسباب خائض از اسباب  
شش و حجاب بعضی حشا چون جگر و معده و سپر زانفته و همچنین از تخمه شدن مواد بقضای  
چنانچه در استسقا واقع است و از بعضی مسخات نیز او فته و باشد که از استسقا <sup>عصب</sup>  
حرکت عضلات صدرا فته و آنچه مرضی بود سبب آن یا تکاثفی باشد که در شش بدید  
از رسیدن هوای سرد و خوردن طعام و آب سرد و حرکت انبساط و انقباض شش  
چنانچه باید میسر شود و خشکی در مجرای راحت یافتن از هوای گرم و بر تخفیف یافتن از خوردن  
آب گرم و روغن گرم نرم شدن این بود و یا از جهت غالب شدن بخار و خانی انقباض  
شش برای اخراج متواتر گردد و انبساط چنانچه باید و شاید از مرور این بخارات  
ضیق منافی و پس شش پدید آید و حرارت دل و تن و سوداویه و احکاس  
و خانیه و آلات تنفس راحت یافتن از هوای خنک و غذای خنک و چیزهای تری فرا شایده  
باشد و یا سوزن مزاجی یا بس در شش حادث گردد و انقباض و انبساط از جهت  
ضیق مجاری دشوار گردد و دو مقدم موجبات پس شش از غالب رفتن دود و گرد  
در حلق و غالب دم گرفتن و حرارت دل و غلبه استسقا هوای سرد  
و خشکی دماغ و مزاج و تندسیر خشکی فزا و خشکی حلق و دهن بران دل گردد و باشد

که از امتدای شیرین بزرگ که بر پشت میگذرد و یا از امتدای قسم اجون که بر بالای سر  
 ازین ضیق پدید آید از جهت فراغت آنها مرشش را علاج انجا که ضیق مرضی باشد  
 علاج آن علاج مرض سبب آن بود و انجا که از بردن شباه آن پدید آمده باشد  
 مغلی سگری گرم یا عرق سوسن خوردن نافع بود و همچنین حلق و بریدن سوسن و عین آن که اندک میخا  
 و کتیرای سوده در آن کرده باشند مفید بود و پنبه دو کزداده بر سینه و حلق بپوشیده  
 بستن مفید آید و ملازمت هوای معتدل و هوای حام و اجتناب سرد و بسیار و گند  
 فایده دهد و دم کردن بسیار و بنج در دهن داشتن و آب آرزو در بدن بسنی نافع آید  
 و همچنین نمک کردن بر میان شانهها و انجا که سبب غلبه بخار و خانی بود از حرارت  
 دل استغراق سودا باید کردن و غذا را را شعیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و تقویت  
 آن کردن بفتح یا قوتی و عرقها بطور شباه آن و از موالدات سودا و از ترشیهها  
 سخت ترشش و شور پرین کردن و شربت قند و عرق کا و زبان نافع آید و نبات  
 و عرق کاسنه و عرق سوسن و کلاب با هم جوشیده و خشک شده پس نافع باشد  
 و همچنان انارلس و تنیک و موز و قرص کا فور و نقوع بنج کاسنه و نیمه و خربزه فانی  
 شیرین و شراب صندل و عرق بید و قرص کا فور و نقوع بنج کاسنه و شباه  
 و بعضی مردم مرطوب سودا و مدمن الخمر را این حال بسیار دست دهد و از فصد  
 بسلیق و مداومت جد و ابر عرق بید و تقطیل خمر خفت عظیم باشد و کاهنی ضیق  
 متقدر نه قولنج بهسم واقع شود بسبب صعود بخارات و دیدن از تشنگی بجاها و انجا  
 که سبب سوء المزاج یا بس بود در شش خوردن حصوات چرب و غنای معتدل  
 و لعابها جمله فائز ساخته و خدر از اعمال خشکی فراوان خوردن چیزهای سرد و یا گرم  
 نافع آید و همچنین تدابیر تری فرا اگر مفید بود و انجا که سبب امتدای عرق ظهر غریه  
 باشد از دم فصد نیکو تصلاح آید و همچنین تقطیل غذا و اندک علم غش  
 از راه بگویند حالتی بود که نفس صاحب آن شبیه بنفس محسوس  
 میکرد و ضیق اول بنفس و بجز از دغدغه و آن بخوبی و احساس مایه در آن موضع

حرکت نفس زود بر آمدن ماده باندک سرفه و تخیل شد این باشد تا بر سطح نهایی  
 قصبه در خلل اجزایه از فرجای آن چسبیده باشد ضیق آخر نفس و اگر انی سینه او محل  
 شش و بیرون آمدن ماده بعسر و سختی رخسار و عدم علامات مقدم بر آن  
 دال بود یا ماده در عروق شریک شش بود و این قسم بد باشد و بسیار منجر گردد و تحقیق  
 و خناق قلبی بواسطه منع ماده نفوذ هوا را بدلیل و بطلان ترویج و این ماده گاهی در شش  
 متکون گردد بواسطه حصول سوء المزاجی بار در شش و تهیج روی و حدوث تدریجی  
 این علت شد این بود و گاهی از دماغ بر شش ریخته شود و علامات نزله و بعضی  
 اوقات دماغ چون صداع و ثقل سر و تعدد و حدوث مرض فتنه بدان کوایی و بدین سبب  
 مرض بادی بود غلیظ در گذر نامی نفس که مزاج هم هوای نفس گردد و خفت صدر و تنگی  
 از استحال چیزهای بادشکن در پی نیز کردن از چیزهای باد انگیز بر آن دال بود اما سبب  
 و خانی سوداوی بود چنانچه در صیق گفته شد و علامات سودا و اجزایه قلب و تحقیق  
 دریا و شدن از حرکت قلیل و خوردن کر سها بدان اشتها و نماند و باشد که از  
 حدوث حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید و باشد که بسبب برش معده  
 از غذا تنگی باوسه می نفس پیدا آید جهت مزاجت معده حجاب را از ایل شدن  
 آن بعد گذشتن طعام بر آن شاید بود و بسیار بود که ریه ذات الریه منتقل گردد علی ای  
 انجا که سبب غلیظ بود از نزله تدبیر بدستورش باید کردن و تقویت و سهیل بلغم داد  
 بعد نضج نام و در او ایل جهت نضج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق کاه زبان چو ننیده  
 دادن و غذا سبوس آب کند می باشد که بقوام آورده دادن با حسوی که از آرد با قلا و سکر  
 ساخت باشند یا با قلائی تر غالدی در جلاب قند یا در غسل آب جوشانیده یا کاجی  
 قندی که تخم مرو و تخم ریحان و اندک حلبه و اندک بادیان در آن باشد و اگر ارد کند  
 و آرد با قلا در کاجی نصف نصف باشد اولی و اگر ماده سخت غلیظ بجای غسل و نان  
 و قلا و ده غسل بار و عن بادام شیرین سفید تر آید و در او واسطه شور بای جو حبه مرغ  
 و شور بای خرد کسن تخصیص خرد کسن بر که بمنقاشش متعسر و نخود و با قلا و اندک سبب

در آن شب باید دادن هر روز در طرف صبح و در طرف شب از همان غذاها مقدم دادن  
 و از آب تا نمک بود مرخص را حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد قطعاً نشاید خورد  
 و در اواخر گوشت کبک و کبوتر جوان و گنجشک شباه آن بود که در مطنجینه است باشند و زرد  
 و کشنیز و دارچینی و زعفران و بنسپیل و سقر و قفل و امثال آن در آن کرده نافع و بعد از آن  
 تکی کردن بمقیات بالغه تخصیص قلیق و چا عظیم سودمند بود و گاهی با دانه بلند قرار است  
 بلند کردن بعد از آنکه لعوقات خورده باشند مفید آید و بعد تنقیه لعوقی که از غصص مشبو  
 و اریسا و فراسیون و زوفار طرب یا یالس و رب السوس و غسل ساخته باشند بکار داشتن  
 عظیم نافع آید و همچنین کوفته و غسل و روغن بادام سرشته تخصیص کوکان را و همچنین  
 مغز بادام مقشقه و مغز پسته و تخم ما جو اندک زوفای خشک حمله کوفته و کلابی که عرق سیون  
 در آن جوشیده باشد سرشته و جوی که از اجزای سازند و نبات سوده و اندک انیسون و لعاب  
 بهی اضافه کنند شبها و روزها در دهن داشتن سودمند بود و هر شب یک حب زبرک از صفت  
 در جلابی که در آب لعابی باشد حل کرده دادن جهت بستن نزل و خشک کردن ماده نصیب  
 بسی فایده دهد و اگر بدین علاجها نکشاید طبع بدهد مانند عسل چاشنی کرده هر صبح باید دادن  
 و بدهد علفی است که در کوه یا بهار زید شبیه به نبات ملحه مشهور اما بر کهای آن کسب تر از  
 برک ملحه کمتر آن باشد و ازین چوب بر نیامده باشد و شاخهای آن غالب و بارک  
 شاخهای ملحه بود و کل آن هسم سرخ تر و کو چاک تر از ملحه بود و لیکن در تلخی قریب  
 بیکدیگر باشند و طریق طبخ و خوردن آن آنست که مقدار دو درم از آن یا یکدرم  
 از خشک آن را نیمکوب در یکین آب بجوشانند تا یک ثمرت و اگر بماند از اضافت از سفت  
 بپالایند و شب بگذرانند تا نشین شود و آنگاه صبح از سر آب آن مقدار یک قاشق  
 یا دو قاشق یا اندک عسل چاشنی کرده بپاشند بعد دو سه ساعت غذا خورند نفس  
 عظیم بایست از ضیق دور بود و در انقباض موجب است و آنجا که سبب غلیظ  
 باشد که در شش متولد گشته علاج همین انواع بود لیکن بعضی تدبیر نزل  
 تدبیر گرم ساختن شش باید کردن بدم گرفتن بسیار و حرکت همچو آواز زیر

در  
 آواز  
 صفت  
 کردن

بضم اول  
 و دوم کشیده  
 یعنی فاعله  
 بحر الجوارح

و کبابه کشیدن و تکیه کتف و آخر کردن میان شانها و خدر از خیرهای خشک باطل است و آنجا که سبب آن باد غلیظ بود در مجاری نفس بجزیرها و شکن و خدر از باد انگیر باطل است نمودن و تقویت معده لازم بود و مداومت آس و بار بلاد در فایده دهد و اکثر باطبیخ بلاد در عرق بادیان مفید آید و غذاهائی که در امراض بادی مذکور مستحکم و مفید بود و آنجا بخار سوخته سوداوی بود و خون بسیار نباشد بحد نفعی سهیل سودا باید داد و غذا مذکور جمله موافق بود لیکن عوض غسل لعاب بهی و کثیر ادنیات دادن باشد مفید و همچنین لعوق انار المسی در رب شراب نار شیرین با عرق کاه و زبان و باو الشعیر با تفت و جلاب قند و عرق کاه و زبان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن دل و بطن و خنک و عرقهای عطرق خشک و شربت های کافوری و غذاهائی خنک و نرم و تر که بسیار و بطلاهای خشک بر میان شانها سحر برنج و آبی ترک حرکات و آسایش جستن در هوای خنک قبل ازین سودا سعی بلیغ باید کردن و آنجا که حرارت غریبه در دل باشد در تبریز مزاج سباله عظیم باید نمودن و هوای مسکن را خنک خوش ساختن و نقل هوای درین جمله بسی منفعت بخش و اصلاح حال سپرز در سوداوی شبهه باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد فصد با سلیق چوب نافع آید در غلبه فصد با سلیق هر دو لازم بود و البته اینجا فصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در امراض آنها بسین گردد و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سو و شش رو باه و شش کور خورده در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک است با اسوده چند متقال هر روز با کنجبین غرضی و بسی نافع آید و گفته اند که مرو سیخه و قسط و زعفران جمله بر این حق کنند و شراب بپوشند و قرضها سازند و بر روی انگشت افروخته بخور کنند و خداوند بود و آزار این بکبر و بار نافع آید و بطیخ بلاد چنانچه در بعضی گفته شد بعد که نه شدن سوداوی بسیار نفع باشد و آنرا این مرض که نه شده بود گفته نام شرب مقدار با قلابی مرکبی فرو می برد و غذاهائی نرم می خورد و بگوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم فی السیاق و انصاب این چنان باشد که صاحب آن تمار است نه الیته یا بشیند و تا کردن را راست بیاید و نه باشد

و کبابه کشیدن و تکیه کتف و آخر کردن میان شانها و خدر از خیرهای خشک باطل است و آنجا که سبب آن باد غلیظ بود در مجاری نفس بجزیرها و شکن و خدر از باد انگیر باطل است نمودن و تقویت معده لازم بود و مداومت آس و بار بلاد در فایده دهد و اکثر باطبیخ بلاد در عرق بادیان مفید آید و غذاهائی که در امراض بادی مذکور مستحکم و مفید بود و آنجا بخار سوخته سوداوی بود و خون بسیار نباشد بحد نفعی سهیل سودا باید داد و غذا مذکور جمله موافق بود لیکن عوض غسل لعاب بهی و کثیر ادنیات دادن باشد مفید و همچنین لعوق انار المسی در رب شراب نار شیرین با عرق کاه و زبان و باو الشعیر با تفت و جلاب قند و عرق کاه و زبان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن دل و بطن و خنک و عرقهای عطرق خشک و شربت های کافوری و غذاهائی خنک و نرم و تر که بسیار و بطلاهای خشک بر میان شانها سحر برنج و آبی ترک حرکات و آسایش جستن در هوای خنک قبل ازین سودا سعی بلیغ باید کردن و آنجا که حرارت غریبه در دل باشد در تبریز مزاج سباله عظیم باید نمودن و هوای مسکن را خنک خوش ساختن و نقل هوای درین جمله بسی منفعت بخش و اصلاح حال سپرز در سوداوی شبهه باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد فصد با سلیق چوب نافع آید در غلبه فصد با سلیق هر دو لازم بود و البته اینجا فصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در امراض آنها بسین گردد و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سو و شش رو باه و شش کور خورده در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک است با اسوده چند متقال هر روز با کنجبین غرضی و بسی نافع آید و گفته اند که مرو سیخه و قسط و زعفران جمله بر این حق کنند و شراب بپوشند و قرضها سازند و بر روی انگشت افروخته بخور کنند و خداوند بود و آزار این بکبر و بار نافع آید و بطیخ بلاد چنانچه در بعضی گفته شد بعد که نه شدن سوداوی بسیار نفع باشد و آنرا این مرض که نه شده بود گفته نام شرب مقدار با قلابی مرکبی فرو می برد و غذاهائی نرم می خورد و بگوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم فی السیاق و انصاب این چنان باشد که صاحب آن تمار است نه الیته یا بشیند و تا کردن را راست بیاید و نه باشد



نفس تو اندک شدن این نوعی بود از ضیق صعب بتر از زبوی و سبب این غلطی عظیم و غلبه بود در  
 و باشد که سبب اماسشش یا حجاب یا غشای سینه این حال پیدا آید علاج  
 آنچه عرض شد بر مرض باید کردن و آنچه از غلبه غلط غلیظ افتد علاج ربوی مزین باید کردن  
 و نرم داشتن طبع پیوسته در جمله ضعیفها نافع آید و همچنین جریره که از شیر خر سازند  
 و چند کس را دیدم که چیت بود و انتصاب بر چال پیش حلق و در دوطرف قصبه داغ نهادند  
 فایده کرد و اندک علم بحال حقیقت سرفه همانست که در صرع گفته شده و سودا  
 شش که سبب حدوث آن میشوند یا ماده نزل بود و یا دود سخت و یا گرد غلیظ که با هوا  
 نفس بقصبه و شش در رود و یا خلطی که اندر شش بواسطه سوء المزاجی پیدا آید و مستقر  
 چنانچه در ربو گفته شد و یا کیفیت غلبه ماکولات و مشروبات از طعم و غیره که مجاوره می  
 و حجاب قصبه و شش و حشمت یا بند یا سوء المزاجی گرم ساده بود در شش که مواد و غذا  
 که بدوی آید گرم سازد و از ان و از بخار غلیظی مستجد و متوحش شد یا سوء المزاجی سرد  
 بود که مواد شش را سیر سازد و از هوای سرد و قلیل و حشمت یا بدو سوء المزاجی خشک  
 ساده بود که اجزای شش را سختی فراهم کند و از ان در انبساط و حشمت یا بدو یا سوء المزاج  
 مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و جمله آنها از تجد و نقل خالی نباشد و یا بخت شدن  
 و یا سیل نمودن ماده حارتر شش نفهم معده که مجاوره شش را رنج دارد چنانکه در ابتدا  
 بعضی آنها واقع شود چون حاده در ربع و غیره و یا آماسی بود در اعضای بالا چون حجاب  
 و سینه و فم معده و حکایت تمدد یا ترشح ماده آنها شش متوحش باشد و یا ترشح  
 بود که در درون شش پیدا آید و شش از ان برنج بود از اثرات السعال کوبیند و باشد  
 که خراجی در شش پیدا آید و یا افتادن چیزی از ماکول و یا مشروب بود راه قصبه و بر سیر  
 آمدن مرفق شو و جاکنیوس کوبید شخص را سرفه عظیم بود ناگاه به نفث سنگ از قصبه او  
 بیرون افتاد و بهمان سرفه او تسکین یافت و تار و زخمه و آواز بود که شش بر ان  
 آزرده شود و تسکین مرفق کرد و علاج آنجا که سبب نزل باشد تب نیز نزل باید کردن  
 بفضی و حال که گفته شده علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفتن دود بود و خلط هوای خشک

و خوش خوردن شربت دوشاب باب سرد و مان در آن شربت ترد کرده و صذر  
 از ترشیهها و دود و غبار علاجی کامل بود و آنجا که سبب فتن کرد بود به خلق هوا خوش  
 و خوردن و آشامیدن روغن مسکه که اخته و شیر برنج داشته و آنجا که حرب و روغن بادام  
 در بینی بر کشیدن و آشامیدن علاجی شافی باشد و آنجا که سبب تولد ماده بلغمی بود در  
 و بودن رو به مقدم بر آن کواهی دهد علاج رو به ستوری که گفته شده باید کردن  
 و آنجا که سبب کیفیت غالب بود یا بر اعضاء کیفیت تدارک پذیرد و آنجا که سبب  
 سور المزاج کرم ساده باشد و کرمی نفس راحت یافتن از هوای خنک و منفرت یافتن  
 از هوای گرم و خشک قصبه و خلق و دهن و غالت شدن در کرم و عظم نفس نفس بر آن  
 دال بود و تبدیل مزاج شش باید کوشیدن بسکون و قرار در هوای مروح خنک و پنهان  
 طلا و خنک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و خکیها سخت سرد کرده خوردن از غذا  
 و غیره و در آن خشک ساختن و لعابها و خشک آشامیدن و جی از لعابهای خنک و زرخیز  
 و نبات و اندک کافور و افیون ساخته باشند پیوسته در دهن داشتن و بوییدن که شیر  
 و افیون و تراشه گد و دانه و دود و دوز و بلند آواز داشتن و خواب بسیار و گرمیها بر خور  
 و اگر با ماده باشد غشت است فراغ ماده باید کردن انگاه همین طریق مرعی داشتن لیکن  
 اگر دم غالب بود فصد باید کردن و اگر صفرا غالب شد بشیر غشت و سنا بقلوس  
 خیار شنبدر در محلی حامض یا در نفوعی نرم یا به هر دو مطبوع غناب و سفستان و آلو تخمیف  
 ماده کردن در هر چند روز یکینوبت و غذا از جنس آش جو بکوشت خردس چوبه یا زغال که  
 که و یا بقول طب و شیر غشت شش در آن باشد مناسب بود و آنجا که سبب سور المزاج  
 سرد ساده بود و خلط و دلائل سور المزاج کرم بدان باشد باید دم بسیار نگاه داشت  
 تا شش کرم شود و یا بر خلط سور المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته  
 بدان کواهی دهد همان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد رفی  
 تمام و چیل است فراغ سودا باید کردن و از چیزهای سودا انگیز دور بودن و خفیه از علاج  
 نافع آید و آنجا که سبب سور المزاج تر بود از جهت تری عضو مجا و رطوبات نزل و غیره

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

خرفه نفس که دلیل نبض بران دال بود تدابیر خشکی فرا بکار داشتند و چون مواد رطوبه‌ها  
 بر در سه چهار روز ملین و استفرغ بخلغم و رطوبات باید کردن اینجا که سبب شدت و مجاور  
 عضوی دیگر باشد بعلاج آن عضو و آن مرض فیه بر طرف شود و اینجا که سبب بر السعال  
 باشد نخست فصد و استفرغ خلط حار باید کردن و غذای دهنده به تها خشک بکار داشتن  
 و تدابیری که بکثیر خلق گفته شد غیر غره دیگر جمله اینجا سفید باشد بیان تدابیر  
 که در اکثر سرهای مزمن نافع آید و بدان که هر مرضی که گفته و فرمن گردد سه دسته شود پنج  
 تدبیری سردی و نافع نماید و تخصیص در سه فده گفته که سبب حرکت غیر طبیعی  
 و قصبه مواد تر و خام بدانجا پیوسته اندک اندک مایل باشد و شستن از کثرت رطوبات  
 برودتی غیر طبیعی حاصل بود تدبیر سرد و سبب دور مرض کرد و دمع ذلک چون در اصل  
 حرکت شستن بمقتضای طبیعت است نه بر حسب لزوم طوبی این عادت حرکت او جهت  
 ادنی بسی چون هوای سرد مثلا و یا نه ذرایل گرداند فلهذا تدبیری که جامع بود در گرم کردن شستن  
 و منع حرکت متعادل بکار باید داشتن اینجا درین باب بسی آرزو است یکی دم گرفتن است و  
 چنان است که از سحرگاه تا شام از جامه خواب بر نباید خواستن و سخن نباید کردن و سردی را  
 از هوای سردی نگاه باید داشتن و بینی را بالین نهاده بر دهن فتنه و نهاده داشتن  
 و دم را آنقدر که تواند گرفت و تا بهیست که گذار شستن و اگر بغفلت سرفه حرکتی کرده باشد و یا  
 نزله فردمی آید و دغدغه در سحر میکند حب السعال یا شک سرخ یا سفید یا خلط مغز خور یا مغز  
 در دهن گرفتن و یا گرا نگین بلوطی که در اکثر سرها الین است یا بهیست که آب آنرا فرو بردن و یا  
 مخافت دم کردن و اگر خلط معده مد آن باشد از اینها احتیاط باید خوردن بسیار سرفه  
 بد فرمن باید برین طریق علاج شده و منفعت خواب خوب هم قریب باین است بشرطی که بمنزل  
 واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب بر شستن هم کنند و بعد خواب سرفه غلبه نکند دیگری  
 مسکنات و محفقات اخلاط است و معدلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن چون  
 حب الشفا و حافظ الصحه و بر شستن و فرید العمر و شباه آن لیکن این استعمال آنها  
 اگر چه خوردن بمقداری که اندکی کمین سازد و یا آن طعمهای غلیظ نرم و چرب خوردن چون

۱۲۵۰  
بسم الله الرحمن الرحيم

که اندک شکر سرخ قلم در آن نهاده باشند چون با یکدیگر هر که قند بر آن سوده باند و کمالی خرماد کاجی  
و یا عسل و نان حلوائی مغز بادام و نان و فرفری قندی که روغن بادام بر آن کرده باشند و زیر پان  
کم نمک و شکر و نار بیل و شیر و پنچ و شکر و یاغریا یا عسل و فرفری که آرد و پنچ و آرد  
نار بیل سوده در آن مساوی بود و نان که را نگین است شباه اینها و هرگاه کیفیت خشک  
و تری که خواست بربیب حاصل شده بود کم شود جی دیگر بخورند اگر چه نیم کاف  
باشد تا بگذرد که نه باشد شش حب خورد و مواد در حرکت آید و به شش حب مواد  
عادت مقرر میل کند بسیار را بدین تدبیر صحت حاصل شده و دیگر که استعمال  
دار و بامی مقوی شش است بالخاصه چون شش کور و شش چارک و شش رو  
و گوشت را سود و طریق انفع در خوردن آنها آن است که خشک سازند در سایه خشک و نرم  
سند و اندک نبات سوده اضافه کنند و نباتا از آن سفوف بخورند و یازده  
تخم مرغ بر آتش نیم بجوشانند و از این سفوف بر آن نخت صباها بجای غذا خوردند و چشم  
کو سفند و به سفید آن نبات سوده چنانچه در سرفه اطفال گفته شده هم بغایت  
منفید آید و همچنین ده نیم برشت که مرکی بر آن نخت باشد بسیار خوب استعمال چوب  
یکند مغز بادام شیرین پوست کنده و مغز تخم که و صمغ و بادام از هر یکی یکدوم کثیرا و نشا  
و نبات از هر یکی دو درم و مصطکی یا کند را از هر یک یکدوم باشد نیم درم و آب التوسن نیم درم  
افیون چهار دانگ جمله را سوده بلعاب تخم بپوشانند و چهار ساعت از آن مقدار فدی خشک  
کرده در دهن میدارند و به تخصیص ششها و مری مرکی دو درم و به تریکدوم رب السوسن نیم  
نبات و نشاسته و مغز بادام مقشر از هر یکی سه درم و صمغ یکدوم و نیم افیون چهار دانگ و نیم  
جمله را سوده بلعاب تخم گمان بپوشانند و چهار ساعت از آن مقدار بخودی باید دانست که  
سرفه و نزله از امراض وارده اند همچون رمد و حصبه و آبله و سرفه همچنانکه از هوای تری فراخی  
از هوای عفن نیز گاهی می افتد بسبب تنفیر روح و شش از هوای مستنشق عفن و  
چندین نوبت این مشاهده کرده ام در هرات و ولایت هرات که تقطیع پیدا کرده بود  
مولد سرفه عام بی نزله و بمرتب بود در سرفه که منقطع نشدی باقی نماندی و ضعیف نگردی

و اطفال بهوش نشدند و بسیار مردم از کوکب بزرگ بهین غشی و زور سرفه هلاک شدند  
 در کرت اول آخر الامر بحسبیل خام سوخته در آب گرم حکیمی هندی فرمود که آتش میدند بر  
 یک تنقال و بیشتر اکثر بدین علاج صحت یافتند و در کرت دوم کمتر مردند و بهار بود و علاج  
 بعضی و بعضی کردند و بخوردند بحسبیل سوخته و بلع مرکبی شبها و در دهن گرفتن طبعه  
 و بهنج کج و جوز بود و از چینی و نمک طرز و پوست نار شیرین شبها و آب آن را فرورد  
 و بعضی چهار ناله و خوردن غذای تریاقی غلیظ و کم ترشی بدقی مدید و افعی می شد مرا و  
 از مردم مرا این سرفه واقع شد و بعضی جاهای مقدم سابق تخفیف در دو ماه و تا نقل هوا  
 در آن کوکب بزرگ دریم مرتفع شد و در می غلام چرخش صفراوی مزاج را در زمستان سرفه کهنه فاکت  
 تشویش می داد و چنانچه شب خواب نتوانست کردن و از تمسکات نزل و معذرات  
 کاهی می خورد و غذای مقرر و منفعتی نیکو نمی یافت و او را دامت انار میخوش باری و باری  
 آن فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انار میخوش را در شیب آتش می خفتند  
 و میخوردند و صحت یافتند و در آن ناله ها اندک بعضی داشت کثرتی را سرفه شدی چنانچه  
 تقصیر مقدم گفته شد حضرت او را بحسب الشفا بهوش ساختند و شبانه روز پنج غذا  
 و آب بدندانند و بعد و شبانه روز قدری شربت عسل بدو دادند و غذای نرم خوردند  
 فایده تمام شد سرفه تسکین تمام یافت بود و علاج قوی دیگر محتاج نشد و چندین  
 کس را دیدم که جهت سرفه های کهنه بر چال پیش کرده داغ کوچکی سوختند و فایده عظم  
 یافتند و چند کس را دیدم که بزرگی که در حال شیب نرم گوشت است بهلوی آتش  
 چانه زیرین و چون انگشت بر آن فشارند سرفه آید داغ کوچک سوختند و سرفه های سخت  
 داشتند صحت یافتند و اینجا که سرفه اسهال اتفاق افتد شربت مورد و اطفال لعق  
 باید فرمود اگر تیریز آن باشد و زنی هم بهین شربت مفید آید و از موده است و اندک  
 نقاشی الدم خونی که با آن رطوبات حلق و قصبه و شش است بسرفه و غیره بر آید یا از  
 و باغ آید از بینی یا از لها یا از لوز تین یا از حلق و حنجره یا از قصبه یا از سمری یا از پیش  
 یا از عرق سینه یا از حجاب بسبب گشاده شدن سرری یا احتی یا الماسی یا از ریح

در آن کوکب بزرگ

چنانچه سرفه  
استخوان از آن

خون شش از عضوی مجاور و شباه این حالات از افات این اعضا علامت آنجا از داغ  
 یا مخاط نیز گاهی ظاهر گردد بی سرفه آید مجرد اخ قف و آنجا از بینی آید جراحات منفذ نفس بدان  
 کواهی دهد و یا مخاط بیشتر آید و آنجا از لیهات و لوزتین آید اما سس و جراحت آنها بدان  
 استهاد کند و آنجا از خلق و سر مری آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی شنج بر آید و باخ  
 و قف غالب تر آید و آنجا بسبب رطوبت و علامات رطوبت بران دال بود و آنجا از حنجره آید شنج  
 ظاهر شود و بعضی از امراض و کوا نخل و یاز و را و از غیره بدان بدر گردد و آنجا از قصبه یا شش  
 بر آید یا سرفه باشد لیکن آنجا از قصبه آید یا بلغم بود و کم رنگ و بی اندک باشد و بسبب ضعف  
 بر آید و آنجا از شش و نهایات قصبه آید یا بسبب عظیم بیدر بر آید و کم رنگ و کفک بود  
 و گاهی بایستد و باز آیدن گیرد و آنجا از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا سرفه سخت و در  
 بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و با اندک کفک بود و غالب باشد و دفعه پیدا شود و اگر از شکاف  
 سر رگی در فترت قصبه باشد خون آنجا تر بود و کمتر و اگر سبب کشادن دهن رگ تری خون  
 یا تری خلط بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و تدابیر گذشته بران کواهی دهد و اگر  
 سبب استلای خون بود و طهور آن اندک اندک و بیدر باشد و از دفع آن اندک حتما  
 و آنجا بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب و غیره نباشد آمده باشد اندک اندک و تری  
 و درم و موسی آن عضو در وضیق نفس بران کواهی دهد و آنجا از اما سس شش بر آید علامت  
 ذات الریه بران باشد و آنجا از قرحه آید یا چرک دریم ظاهر شود و مثل این بود و خطر این شش  
 از آن باشد که از عروق شش و سینه آید جهت صعودت الیام قرحه شش و گفته اند که آنجا  
 از شش خونی آید بی قرحه چون بایستد متی بی حاسی و باز آیدن گیرد و دلیل آن بود که شش  
 ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج آنجا که سبب عیضی مرض بود چون اما سس  
 و قرجه و جراحات و زخمها و سوراخ که در محلش مبین است عمل باید نمودن و آنجا از زله یا طرک  
 رگی کشاوه شدن دهن رگی از استلای یا حدت دم و شباه آن افتاده باشد و علامت  
 آواز یا نفس سخت تدبیر تکین و منع خون جذب بجانب مخالف باید کرد و طریق آن  
 اگر چه در جراحات و فصد و رعاف و غیره مذکور شده لیکن در این اعضا بخصوصها چنان بود

که در جمله اول فصد فصد فصد و کنگنه فصد باریک تا خون میل با سافل کند و قوت بر جا  
ماند و بعد از آنکه بیسند اگر خون از دماغ و یا حلق و یا حنجره است از قیال بد فعات  
خون بگیرند و اگر در شش و سینه بود از با سلیم بد فعات خون بستانند تا  
منبع آن سس شود و قوت ضعیف نشود و بعد از این اطراف را باید بستن و باید  
و شیشه بر نهادن و پاها و آب گرم در شستن و پا شویه کردن بجا و بختنه کردن  
تا باقی مانده تباه با سافل باز گردد و در جمله اینها از سخن بلند کردن بسیار گفتن و شستن  
و صحت که آن قطن و اضطر است از غم و افکار سی غصه گویند و از چینه و عطسه و خنده  
و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور خصوصاً خشک و سیر خشک و از چیزهای  
سفت خصوصاً سخت گرم و یا سیرین از چیزهای خون فزای رقیق و نفوذ کننده بختنه  
خمر و از بویهای تیز و گرم و خشک و از خوردن مطلق شیرینها و ترشها تا یکم و نیم  
مرغیات ترش و غیره حذر و پرهیز واجب بود چون بدین تدابیر تفاوت کلی پیدا آید  
بعضی از دوائی سناستش و قصبه و حلق و حجاب و سینه که جهت بستن خون در رعا  
و غیره مذکور شده بکار باید داشتن در اصلاح و تقویت عضو مآذن کوشیدن  
بیان دوائی که بواسطه شکر النفع باشد بسیار است و غرغره کنند شراب الخیار  
در عصاره لسان الحمل که با خون سیاوشان و صمغ عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم  
در عصاره مذکور یا در عصاره الحیة التیس حبه فانی یا سعدنی در عصاره مذکور  
یا دروغ خالص غیره شادنج عذسی مغسول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره خرفه  
یا عصاره عصی الراعی یا در عصاره خیار و سبب ترشش و میانی در یکی از عصاره های مذکور  
طین مخموم در عصاره های مذکور طین لیمنی در عصاره های مذکور بنیایه خرکوش در عصاره مذکور  
و اگر حرارتی باشد و غلبانی شعیره از کافور یا یکی از اینها ضم کنند و اگر افرطی باشد نفث  
قیراطی افیون ضافه کردن نافع آید و افراس که با در عصاره با در و ج در بر اعضا مفید آید  
بیان لطفی شکر النفع خیار دوم و لاناوین و کبریا و بسدر و طراشیت از هر یکی یک مثقال  
کنیز و شسته و صمغ عربی بریان کرده از هر یکی درم افیون ربع خردی جمله را زرد

سرا  
او از  
المر

و بشراب نارالمسی شسته و در جگه بجای آب عصاره خر توله نافع آید و عصاره خس نیز در شرابها  
 سفید بود و اگر آب خوله مساوی پنج عدسی شسته یا کل ارمنی و طباشیر اندراب بکشد و از آن  
 سینه بماند غذای مشترک النفع مع بعض نیم برشت تنها یا از جوسن کور بران شسته  
 بزغال که انجیر در برگ خر توله و کشیز خشک یا تر و نار کل با آن چیده باشد کشکاب بقلعه الحما خر توله  
 دلحیه الیتس و عدس و عنب در آب جو شیده باشد و دم الاخوین سوده بران شسته  
 با چیه بره یا بزغال که بسماق و خر فیه پخته باشند یا بعدس دلحیه الیتس و قلعه الحما پخته باشند و تنک  
 پخته تنها هم مفید آید و انجا که سبب نزله باشد با تدابیر مذکوره موی سرد و زرد و سیاه  
 سردن و ضمادی از عنبها و سرکین کبوتر بر سر نهادن و پیوسته سر را خاریدن  
 و بجللات سرشتن و تیزاب فاروقی بی سیاب و نرم کرده بهترین چوبی بود و حب الشفا  
 یا حافظ الصلحه در عصارات مذکوره خوردن مفید آید و انجا که رکی در سینه از ضربی یا زور  
 شکافته باشد بعد فصد و تدابیر مذکوره ضمادی که از طین ارمنی و خاک کندر و بازو و  
 و اگر آسیاد و پوست انار و برگ مر و رطوفان روزی چوبی رطب سازند هم را گرفته  
 چون عصبه ساخته در دغن یا روغن در و با آن آینه بر سینه نهادن عظیم سودمند  
 و اگر سبب شکافتن رگ سرهای سخت بود که بسینه رسد یکم از عسلک شاخ سه درم و تخم کتان  
 یکم و نیم سنبلی سه درم کند و کل سرخ از هر یکی چیدرم که بر یا پنج درم و نیم جذبه شیر یکم و نیم  
 افاقیا سه درم فاذیر حیوانی دو درم جمله را با دروچ قاتر ساخته و اشال اینها بخورند و بسوی  
 و اگر سبب شکافته شدن رگ بادی بود غلیظ غذای باد شکن باید داد و در  
 و فلونیا و تریاق بزرگ نار کسیده در عصاره پودنه نافع آید و انجا که سبب کشادن  
 دهن رگ بود از امتلا خوراز و دوازده یا دشتن تا آنکه استفراغ دم مجد و آب  
 انگاه تدابیر مذکوره کردن و غذای سه روزه ترک کردن صواب بود بعد از آن کم خوردن  
 تا طبیعت تمام قرار یابد و انجا که سبب کشادن سر رگ تری خون بود یا تری و  
 بود که با خون آینه است بعد از فصد کشکاب سرطانی مفید بود و کافور در جوسن داخل  
 ساختن لازم آید و اگر بعد از فصدان سبیل مناسب دفع خلط حاد کنند انگاه



بستن خون پردازند اولی بود و اگر کثرت در سرک بسبب آغشته شدن از رطوبت دستهای آن  
 تقلیل رطوبت بکرم خوردن و سهل لایق اولایا بید کردن انگاه تقویت عضو عضو نمود  
 و حوالس بکار داشتن از خارج و داخل و اندک علم ذات الریه این در می بود چاره  
 در شش پدید آید از ماده کرم یا از بلغم شور عفن و سبب حدوث این اغلب از گرمی است  
 و از سینه بمیان دو کتف بدر می رسد و ضربان اندر زیر کتف یا اندر تر قوه یا اندر زیر  
 یا اندر جمله اینها و نبض موجی عظیم یا ستواتر و سرخ بر آمدن رخساره بمقدار یک درم  
 سرک در حدت تب و بر دمیدگی رویها و سیات و انتفاخ عینین و غلظت پلکها و کزانی  
 حرکات چشم نسبت ایجادت و امثالی رکهای آن ظهور رطوبت غلیظه لزج پیوسته  
 بر روی زبان و در بلغمی سرخی روی و حدت تب و اضطراب کتف باشد و اگر آن تحمل  
 علت و آب دهن بیشتر بود در جمله جزئیات نتواند تمیز کردن و این علت اغلب  
 در تنقیه ملاکی و انتقال آن بدتر باشد و گاه بود که در طبیعت قوی بدستیر خوب ماده آن  
 بطریق بخار لغت تحلیل پذیر و ظهور رطوبت پخته بر آن دال باشد یا منتقل شود  
 بذات الجنب و این اسلم از عکس باشد و کمتر شدن ضیق نفس ظهور و خلیه در بدن  
 مایل شدن نبض بدان گواهی دهد و باشد که بسبب منتقل گردد چون از هفتگی بگذرد  
 و تحلیل و انتقال نکند منتقل تقیح و یاسل گردد و خلاصی از این شکل بود و لزوم تب  
 بعد تقیه بودن درد و تعدد در معالیه شش هم شاهد این حال باشد و گاه بود که بعد  
 ریخ کردن متفرج شود و چرک در فضای سینه ریزد و عرض موجی شدن نبض بر آن دال گردد  
 و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاد شدن تشنگی نفس سرفه خشک متواتر بر آن دال بود  
 و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش خداوند علت رطوبت بسیار ریخته شود  
 و حال آنکه همچو حال سست شده گردد در حین خفتن بر جوانب او را که تواند شش او سخت  
 کند و نفس او عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب شک در شش تو کند  
 و از جهت تجمیع مواد خبیثه و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که بر سینه  
 سنگ پاره پاره می آمد و است همچو زاله و اسکن در گفته است که من دیدم که بر سینه

سنگ برآمد چو سنگها که از نشانه بیرون آید و بعد از برآمدن سنگ سرفه اوزا اکل شد و خوش  
 گوید که من دیده ام که سنگهای خود در شست همچو خشک برآمد بسرفه صعب بعد چهار یا پنج  
 و هر یکی بوزن سه قیاطه و پس از آن سرفه کمتر شد لیکن علت بعلل باز گشت و مریض مدتی  
 بملاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بنگرند در اکس غوفی و در اکس که از خون  
 و صفرا باشد که از کدام جانبست و آنرا بسرخ شدن زخا در تب از آن جانب  
 بیشتر و بکافی جانب درم و به بیشتر آمدن رطوبت از دین در جین خفتن بر آن جانب  
 نتوان تشخیص کردن همچنین بعد طلاء کردن لته آب و گل تر کرده بر سینه مریض بکاف  
 زد و تر خشک شدن از جانب متورم پس اگر درم از جانب راست شش باشد از آن  
 راست فصد صافی کنند و بعد سه روز ازین فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد  
 ازین سه روز دیگر با سلیق جانب موافق کنند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد کحل نتوان  
 این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر درم اندر جانب چپ باشد بر عکس این فرمود  
 عمل نمودن درین مرض اعتماد کمال و بعد به رخصه بود و استحصال سهل نیک باشد  
 بتخصیص که تب کرم بود و بعد و کرانی نزدیک چهر کردن نیک باشد اما در کرب اگر کس  
 کرانی و تمدد در شریعت نیز همی یابد بعد فصد بکلیات موافق تعدیل و تقبیل خلط  
 ممد و تعدیل مزاج مناسب بود و نرم داشتن شکم در جمله بخوراندن چیزهای نرم و بی فصل  
 شیر خشت و به داخل کردن بنفشه و شکر در کشکاب و شیاف بسی نیکو آید اینجا  
 هیچ شربت خشک و قابض نتوان دادن بلکه همه چیزهای ملین منفع و منقی معتدل و لغت  
 آورنده مناسب بود و اگر از جهت کرمی تب شد تب خشک حاجت آید شربت های خا  
 و تری فرا چون آب خیار و آب هندوانه و کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن  
 بایز بود و اگر درم از جنس حموق باشد کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن و آنرا که ماده خام  
 یا اندر احشاء و دیگر در می مزاجست و متد و شست زیاده کرد و در اول ضما و از موم سفید روغن بنفشه باید خشتن  
 و بعد از آن پیمرغ و لعاب خطمی و لعاب شکال بآن باید آمیختن و بتدریج با بابونه و بنفشه و پیچ سوسن  
 اضافه کردن و همچو عصاره بنفشه بر سینه بکار داشتن و چون ماده سخت خام باشد ضما و از کرب بنفشه

یعنی لعاب شکال  
 ۱۳۵

یعنی سوسن  
 ۱۳۵

و برک بادیان بخته و جلد را باید کوفتن و در حمله کما دسکین تازه تر کادی تنها  
 و بانگ و سبوس در کل خشک نافع آید و آب گرم تنها و روغن بنفشه گرم تنها در خمر و  
 و سبوس یا از زن تنها گرم کرده در فلجمونی نکید کردن مفید آید و در استعمال ضامد و کما  
 احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روی بیمار نرسد که طاسه و ضیق النفس تولید کند  
 و ما دام که ماده آماس خام باشد غذا از جنس کشکاب و کندم آب و سبوس آب و  
 با سفناخ و خبازی و با قلا و سنج میزد و ما شش مقشیر باید دادن و اگر در شتی در سینه شود  
 حصوا از آرد با قلا و کرسنه و آرد نخود و جندروس بزنند و با انگبین و بنند و ما العسل در وقت  
 سینه را پاک کند و لوق کرنب و تخم پنبه دانه مقشر کرده اند روی بختیه و سرشته پاک  
 کتده هست و لوق اسقیل با شیر خرفه آمیخته سخت موافق بود و باید دانست که  
 سر وقت آماس کشاده خواهد شدن تنگی نفس و کرائی سینه و درد زیادت کرد و  
 گرم تر کرد و آن روز که کشاده شود و نیک بلزاند بوقت ابتدای ظهور این آثار روزی چند  
 متواتر از ضامد و کور بکار باید داشتن تا زودتر کشاده گردد و اگر در آن ایام بر بیابوی نکند  
 است خواب کند هم بر کشا و کی اعانت نماید و خرما اندر شراب زود فاکشکاب بختیه دادن  
 هم موافق یافته اند و اینجا که ماده بلغم عفن بود علاج بدستوری که در ذات الحب گفته شد  
 باید کردن و در نصف بیشتر کوشیدن و الله اعلم ذات الصدر این علت  
 ریخته شدن ریم بود اندر فضای سینه و سبب آن یا انفجار آماس شش و حجاب  
 و غشا و غضلهای بر سینه بود یا حدوث قرصه موضع علامت اندک بود از راه کله  
 پاک شود بطریق نفث جهت فرستادن طبیعت ماده ریم را بشش و هر چه در دست  
 چهل روز پاک نشود اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تولید کند  
 و اگر ماده چپ باشد اجزای سینه را تنبیه کند و هلاک سازد و گاه بود که مرض طویل گردد  
 و باها آماس بنیاد کند و آن دلیل ضعف حرارت غریزی بود و بد باشد و گاهی اتفاق افتد  
 که طبیعت قوی دفع شود و دفع آن با دراپشتر یا جهت اجتماع جذب کرده دفع جگر و عدم  
 جذب امعا علاج تدبیر این علت قریب بتدبیر ذات الریم بود لیکن اینجا چون ریم اکثر

بطریق اورار وقع میشود یا بطریق اسهال بدار و مای که لایق هر حالی دوقتی باشد از در  
 و سببها و ملینات برای ایداد بکار باید داشتن و الله اعلم سئل این ریش شستن بود  
 و سبب آن یا نزل که تیز کمال بود یا تنقیح شدن آن اس شستن یا کندن شستن رحیم شستن  
 از عضوی مجاور بران چنانچه در انتقام ماده ذات الجنب بعضلمات سینه و شستن  
 واقع است علامت این ریش لزوم تب ثقی است و اشتداد آن در طرف شب  
 بعد طعام و تقدم سرفه که نه دیات الریه و کندن شستن مدت بجران آن که هفت است  
 و یا ذات الجنب و کندن شستن مدت بجران که چهارده است و ظهور نفث الدم و حرک ویم با  
 سرفه و کندن شستن مدت پاک شدن رحیم که آن چهل روز است و کندن شستن تن بدستور  
 دق و باشد که در شبها یا در اوقات گرمی روز اندک عرقی کند و بیاید و شستن  
 که این مرض بعد تنگ و غور کم علاج پذیرد و جهت مانع بودن حرکت سرفه و حرکت نفس  
 از درشت شدن جراحت آن و آنچه اطباء در علاج آن نوشته اند جهت تسهیل شاید  
 اعراض آنست و مدارا کردن طبیعت با آن در مدت دراز و اغلب این علت کسانی را  
 که بر دینه ایشان تنگ باشد و کردن دراز و حلقوم بیرون آمده و کتف از پشت  
 خالی و بطرف پشت بلند برآمده همچو بال مرغ و نکس را بچرخ خوانند و اکثر این مرض پس  
 از هر ده سالگی یا سی سالگی آید و یا آنکه این مرض در هفت ماه هلاک می سازد و گاه  
 که ماهه مفسد و کم جراحت و کم غور باشد احیاناً هلت دراز دهد و باشد که ازین  
 جوانی تا بکهنهت بدارد و شیخ گوید سر پوشیده را دیدم که بمیت سه سال اکثری  
 درین علت هلت یافت و گاه باشد که بعض کسان را اگر چه در شستن ایشان رطوبت  
 لیکن سبب آنکه پوسته رطوبتی لزج از سر ایشان شستن فرو می آید سرفه و ضیق نفس  
 باشد و آنکه کندی و حال ایشان بحال سلولان شبیه شود و اگر چه آن از جنس ذات الریه  
 بود و در اسلول گویند و آنچه از ریش شستن علاج پذیرد آن بود که ریش از غشاء  
 درونی می تجاوز نکرده باشد و همچنین آنچه اندکی سطح ظاهر گوشت را فرا رسیده باشد  
 و غور نکرده باشد و عروق را فرا نگیرد و مسدود نکند که ماده که هوا از بهار بصیف

منتقل شد اسهال پیدا کردند و خنجر و زنجیر را نمی شناختند و دست بجایه و دیواری  
 و حرکات بی اختیار میکردند و از ضعف قدرت اتمام هیچ فعل نداشتند و همین جهت  
 علاج قانون کلی بهمانست که در علاج نفس الدم و ذات الریه و حی و قوی گفته شد و اگر تشنه  
 به مجففات درست میتوان کرد و اما اینجا مجففات چون سبب زیادتی سرفه و نافرمانی ریغ  
 جهت برون آمدن میشود و استعمال آن بی توان کردن اما اگر دوائی باشد که نجاصت ایشان را  
 در تری بر ویاند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد  
 سرفه را مدتی بحسب نفس منع تواند کرد و بکن که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب  
 مداومت آتشامیدن سرشیم مایه حل ساخته بدستور بانکه شکم طربزد و هر روز دوسه نوبت  
 نافع یافته اند و همچنین خوردن موسیای سبک بجهت شش و گوشت پاجیه خنجره از او همچنین مداومت  
 خوردن فادره حیوانی در شیر خر سوده و همچنین خنجره کردن هر روز بزرد و تخم مرغ و موسیای  
 سبک بجهت موسیای انسانی یا معدنی و آبی که پاجیه بزغال یا سبک در آن جوشیده باشد بسیار  
 و در ضمن خنجره حبس نه لازم بود تا با بلایزد و شش خنجره است که غایت خوردن کنگبین و کچا  
 غذا با نان خوردن هیچ آن این علت ضرر نمیکند و خشکی از بلعوتی اصلاح کردن سیکو آید و جدا  
 در لغوات خشک و غیره جهت اورام درونی و جراحتها عظیم نافع بود و همچنین خنجره کردن اما  
 با مصلحات بهتر بود و الله اعلم ذات الحجب و شوصه و برسام بدانکه ذات الحجب خاص  
 ورمی بود کرم اندر حجابی که خارجست میان آلات تنفس و غذا و شوصه آگاسی کرم بود اندر  
 عضله های درونی سینه یا در حجابی که در شیب حجاب خارجست بر سینه پوشیده و این را  
 ذات الحجب و غیره تصور کنید و برسام یعنی آگاس سینه و آن درمی بود کرم در حجابی که اندر  
 سینه و اضلاع بدان پوشیده است و آن حجاب را سنبیلین نیز گویند و جمله این کرم  
 بر سبیل تقسیم و تراود ذات الحجب و برسام گویند و گاه باشد که این کرم در بعض حجابها  
 پیدا آید که اندرون سینه و اضلاع را پوشیده است تا اندر عضلات خارج سینه خنجره  
 توان اقتباس کردن و اینها را بر ذات الحجب و برسام گویند لیکن خالص نباشد و  
 این کرم کرم یا صفر بود یا خون صفرائی و یا خون و صفرا مسکو و احیاناً از بلعیم حاد

رقیق باشد دشوار و نادر از سوای صفرائی هم افتد و با غلبه این مواد نزل برین اعضا نرزد  
 بواسطه برودی و کثافتی درین جایها باشد و سبب دهم گردن از هیچ جهت در سر و این  
 بیشتر افتد و باشد که با انتقال ماده از درم عضو مجاور و یا از انتقال ذات اخص در  
 پدید آید و این باشد علامت مطلق این مرض در محل درم بود و سخت خلدن  
 در دیگر ماده که م باشد خاصه در وقت نفس باز کشیدن یا دم زدن و در سر و گردن  
 خود تمام بود و در اول سرفه خشک و تب کرم لازم بود و تنگی و تواتر نفس زدن و بلند  
 تند و اندر محل درم و بدون نبض صلب و انتشاری و ظهور نفث یا سرفه در او آخر و در بدن درد  
 بحوالی و خلدن از آنکه عوام خلک گویند تر قوه و میان که فها و تشنگی و بخیالی و درشتی زبان هرگاه  
 که در تنفس استنشاق در بیشتر شود و درم در عضلات با سطر بود هرگاه که در درم و در زیاد  
 و درم در عضلات عالی باشد و تند و درم و بیشتر بود و کجی خلک در صفرائی زیاد باشد و در تنفس  
 تیره و خلی از لون آسان بود و سایر دلائل از خلط هم شاید و همچنین است و تب نبض و سبب  
 ریح و عدم تعداد بسیار در اوقات دلیل صریح بر درم و صفرائی بود و درم و تب و سبب  
 دانستن که درین مرض ذوات الریه معتدترین دلائل در تیز و اوقات اربعه مرض حال سلا و هلاک احوال نفث بود  
 اما دلائل آن اوقات چنانکه نبودن آن و اندک رقیق بودن دشوار بریدن است و ای مرض  
 و زیادت شدن آن و از رقت به غلظت میل کردن و از دشوار بریدن آبسانی تبدیل شدن  
 و از سرخی نرودی که رسیدن تراید مرض بود و بخته و همواره شدن و آبسانی اندک سرفه غالب بر آن  
 انتهای مرض باشد و باین حال و کم توام شدن تدریج انحطاط مرض بود و اما سبب چند آنکه زود  
 پدید آمدن آن و بخته شدن آن و آبسانی بر آمدن دلیل خیر بود و علامت نفث سفیدی بود  
 و طایفه سطح و استوای توام آن بی لزوم بود و هرگاه نفث در روز اول پدید آید توقع  
 ماده مرض و بجان در مقام باید داشتن و این مرض اگر چه سخت کرم بود لیکن چون قوت قوی باشد  
 هیچ خوف نباید کردن هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفث در سیم یا چهارم پدید  
 و در او آخر چهارم نفث پدید نشود توقع نفث در هفتم بخران یا در یازدهم باید داشتن و اگر ظهور  
 نفث از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد و نفس از حال طبیعی بسیار دور باشد

و دیگر اعراض را بقلقت اشتها و خواب و کثرت عطش و امثال آن بسیار نباشد نباید دریا  
 که مدت مرض دراز خواهد بود و انقضای آنرا در چهل روز و شصت روز توقع باید داشت تا سلا  
 عاقبت اگر خطی و خللی نشود اما بر بخت چنانکه موخر شدن ظهور آن از چهارم بایدی اعراض  
 مذکوره و کمی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا شقر یا سفید شدن یا لزوجت  
 و دشوار بر آمدن یا تغییر لون آن بسیار بی خصوصی باید بوی یا بصری و حرکتی یا بجمجمها  
 بر آمدن در جمله دلیل هلاک بود علاج اینجا که ماده خون و صفرا بود پس روز اول باشد  
 که ماده سخت در حرکتست قصد باید کردن از باسلین جانب مخالف درم و چون با خشن  
 نیک برداشتن اگر قوت قوی باشد و اگر از ضعف ترسند بدو سه مرتبه بردارند چنانچه  
 از قیفال جانب موافق بردارند و اگر یک روز از مرض گذشته باشد که ابد الفصد کنند  
 باید که در آخر روز دوم خون از باسلین بگیرند پس از اکل موافق جانب بردارند چنانکه رنگ  
 نیکو گرداند و اگر در چاشت سیم فصد کنند سیم یا تبخیر که صفرا غالب باشد و در جمجمه  
 روز دوم را بهتر یافته اند و درین ایام غذا از جنس شش مقشر و اسفناخ و جازی و  
 سبز مناسب بود و چون نفث ظاهر شود و عروق سفستان جهت سهولت آن باید داد  
 و کیشانه روز آنرا منع نشاید کردن و بعد کیشانه روز که ماده کم باشد آنرا بجا  
 که نفث الدم گفته شد چون طبعین از منی و امثال آن باز باید داشت و روز دیگر طبعین قوی  
 بمقدار قوت باید دادن و بعد از آن غذا و شربت های جالی نرم تقویت کردن و جمله  
 تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود هر یک بحمل خود و اگر طبعین و ادون محل  
 نباشد بمقتضای غیر حاد هم تنقیه مفید آید و صفراوی صرف بعد نضج قلیل فصد معتدل باید کرد  
 و طبعین قوی بعد یک روز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا و شربت اندک خنک کرده معتدل  
 طبع جالی و طبعین و نضج و منقحی دادن و اگر ماده رقیق بود و در اول و نضج دیر خواهد بود در شربت  
 خشک شدن با شیره خشک و در آتش جوی باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه صفراوی  
 و ترتیب مذکور در معی داشتن در دفع الفجار و بعد الفجار نیز همان تدابیر که در دفع ذات الریه  
 مذکور شد بجای باید آورد و بیان اشربه که درین مرض کرم جهت تشنگی و حرارت مفرط

و درم نافع یافته اند تجویف در اول بار الشعیر یا مغلی حلوطین غاب و سفتان و زرد  
 و زردی عرق موسن یا شراب بنفشه سرور کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فایز  
 و عرق موسن که تخم خیار را در آن شیره کوفته باشند با جو حبه خروشن و کاشن مقشع  
 بریان کرده غذای مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فاذر هر در بعض دوا که داخل ختن  
 در داخل توان و اما در غیر اسهال اغذیه که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه و سوزن  
 مذکور شد **بیان** تئیهایی که مناسب یافته اند بعد از صبح و قصد خیار شیرین پزده درم  
 بنفشه سی درم با عوص خیار شیرین خشت پزده درم اگر اسهال قوی خواهند و اگر خوا  
 از شیر خشت و خیار شیرین هر دوی درم مضافه اضافه کنند و یکری سفتان  
 و غاب از هر یکی بسیت عدد و آلوی بخار داده و بنفشه و سنای یکی از هر یکی شش درم  
 اول میوه را نیک بچشانند و در آخر علفها را دوسه جوشی دهند و صاف بیا لایند  
 سی درم از آن را با بسیت درم یا کمتر شراب بنفشه دهند و لعوق خیار شیرین شربتی هم نافع  
 و اما در درم بلغنی و سوداوی خفته نیز باید کردن مکررا و بعد از آن ضماد های پزاینده و تحلیل کننده  
 بکار باید داشتن و آب کرم جرعه جرعه داد و همچنین عسل با آب کرم آمیخته یا با قهقهه کاههای  
 دادن و غذا کشاکش جو و نخود و کشک کنند و نخود و دیگر درم شش با دیان و پنچ درم  
 پنچ اندران بچته باشند مفید آید و همچنین شوربائی که در وی جفتد و کرب و شربت و نخود  
 بچته باشند و جوی که ارد حلیه شسته و آرد با قلا و انکبین و سکه ساخته باشند و بای  
 و کند نامی بچته پزاینده و پاک کننده است و اگر ماده بس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با  
 باز آیتد بکیرند زوفای خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر مار العسل بدیند و گاه باشد  
 که تشنگی نفس غلبه کند و بدان حاجت افتد وزن با قلا زکار یا انکبین برشته بدیند و سوزانند  
 آنرا هم بیض نیم برشت خوردن زائل کند و در بعضی غذا که خوردن مفید بود و از سردیها و قریبها  
 و سردی فراختر واجب باشد و از اطوار در طبیب هم مضر بود و در سوداوی تر طبیب غلبه  
 مفید باشد و لعوق خیار شیرین شربتی تمام فایده بخشد و اینجا که ازین اورام در عضلات  
 خارج سینه یا در حجاب اضلاع افتد از دستور علاج فلغمونی جمره و سوزن درم و درم و درم



آنچه مناسب باشد بکار باید داشت و بعد تنقیه بعضی دما و طلاهای طبعین زود اصلاح یاب  
 و کم خطر باشد و دیدم که زنجبیل سائیده را در او آخر بقوام مرهم بآب آمیز کرده و  
 بر آن طلا میزدند و دوی بصلاح آمد و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض میبرد  
 یکی مالیدن رگها و عضلهها و طرف سینه است از بالای پستان باز دینی تر و نه  
 محلی را که در سینه حدی کنند و بعضی گویند که شیخ میزند و همچنین مالیدن و طرف  
 مهره های پشت را میان دو شتاب تا سرد و روشن تخصیص محلی را که درد دند و خلیه  
 بدان بیشتر میرسد و طریق این مالیدن بر آن بیشتر میدارند و مدتی اندک اندک بیشتر  
 زور می کنند و نوعی انگشت را بر آن میدارند که بچند از آن و با بستن انگشت از آن بر  
 و انگشت و عضو را دم میدهند و دیگر میگزینند چنانکه اعراض و جمع درون تفاوتی پیدا کند  
 انگاه مهلت میدهند و شبها زوزی چندین کرت چنین می مالند ماده این علت مدتی  
 بسیار تحلیل می یابد و مکرری تکمیل کردن است خصوصاً بعد از این مالیدن بکادمی که از شک  
 کوفت و سبوس جو و کل سمنج و السهم که آنرا ترکان طله کوئی گویند جمله را کوفته و با آب  
 خمر کرده همچو قوسی بر تابه گرم ساخته باشند بر محل درد از سینه و میان شانه ها سرد و ش  
 و مکرری داغ کردن است بفضیله چنانچه دستورست بر جمله های که در مالیدن گرفتن آنرا  
 تخصیص کرده شد و داغ بیکبار کی از پیش میان تر و نه و پستان و یکی بر مجاذی  
 از قفا بر پهلوی مهره و سر میانه نزدیک سرد و ش و حکم آن انگشت بود چنانکه در  
 و آن اکثر که ناخوش شدن و اعطاماده مرض نیز تا تحلیل و استفرغ یافته باشد بسیار  
 دیدم که بدین علاج بی استفرغی صحت یافتند تخصیص پیران که مانع است استفرغ  
 و در میان استفرغ داشتند و در میان اتراک این معالجات بسیار است شخصی  
 مراد بامدتی مقدمات مایه لیا اندکی پدید آمده بود در سر زستان بقرون رفت  
 نزد امیر ملا طیب بعللاج رفت بعد پیرا و را احتضن گرم و تیز فرمود و عملی شد و حکم او را از  
 حرارتی وضعی پدید آمد و سبب ذات الجنب شد چنانچه آخر روز دیگر تب و نمود ظاهر  
 طیب چون حال جان بد و مرض مشخص شد غذای او برایش مقش و استفرغ مقش

و نگه دارد و بنفشه و نمک آب تر کرده و در روز سیم اثر نفع دید از زک که ظاهر تر بود از جای  
سواقی فصد نامی کرده و غدا برقرار بود در آخر همین روز سیم نفث الدم پیدا شد طبیب  
امید داشت و بشارت امید خلاصی داد جهت سهولت برآیدن ماده صبح چهارم لثوق  
سفتان یک ملقه و او شب پنجم علین ارمنی در آب کرده داد و خون را نفث  
پخته می آورد و در بقدر تکیه یافته بود صبح پنجم یعنی که باز ده مجلس عمل کند و از نهمین  
و شیر خشک از برکی ده درم و طبخ غاب و سفتان حل کرده و چهار درم سنای  
در آن طبخ اضافه کرد و چهارده مجلس عمل شد و مجلس یازدهم مریض غشی کرد و آب برآید  
او زدند و کا به کل بویانیدند بخود آمد و سهال حکم منقطع گشت و آن روز و آن شب غذا  
همان داد و ششم جو به خروس اضافه کرد جهت ضعف و شب هفتم عرق کامل شد و شصت  
در شتم استحمام معتدل فرمود و بر سیر را بتدریج شکست و بسیار را بدین نوع علاج کرده شده  
شخصه پیر کیلانی الاصل را در فصل زیستان در برهه ذات الحجب شد و او را حسن  
که نه چنانچه دستور بعضی بر آن است هم واقع بود حضرت او را فصد کاملی فرمودند و نگه دارد  
و محله کرم جهت اولفین کردند و طبخ غاب و بنفشه جهت تشنگی پیوسته با و میخورانیدند و  
بعقاد اصلی باهی شور شیب الش بنچه و پلا و خشک کیلکی داشتند سرکه میدادند و هر  
شب الشفای بزرگ با و میخورانیدند و بعد فصد همه روز و شب او را نبات در دهان  
و آب آنرا آب است که فرو بردن مقرر فرمودند چون چهارم شد نفث الدم پیدا شد و کا به  
چنان سرفه پیدا کردی که از درد و زور آن ضعف کردی و هر شب باز وزی چندان خون  
بنفث برآیدی که حیرت شدی مردم را و بتدبیر این همین مقرر بود تا چهارده روز بحران  
ویافت و این علاج خالی از تعجب نیست زمستانی در کوه طواریس هوا تقصی پیدا کرد  
و مولد ذات الحجب مهلک شد و هر که را به جویهای شیرین علاج کردند اکثر بلاک شدند  
و آنجا که شبهه تنها کمترست مردم آن جا با راهم عادت اینهاست حضرت هر که را مقتدا  
مرض در می یافتند فی الحال فصد کامل میفرمودند و غذا شور با نمایی برنج و اسفناخ میدادند  
هر صبح یک انار بزرگ نیم ترش را با تخمهای درون آن عصر کرده و پالائیده میخورانیدند

اعراض بسیار ظاهر نمیشد در هفتة صحت می یافتند و بهنگام دفعه بدین نوع صحت یافتند  
و بحکس بدین علاج نزد کنیزک و غلامی سفید را دیدم که سوخته شده بود و ماه  
آماس بود اما ماده ضعیف بود و غذای نرم میخوردند و در دم نمی شد و بجران هیچ نمیکرد  
شخصی بحسب میل خام را سوده و بدستوری که در بالا گفته شد بخت پیوسته بر سینه آنها طلا کرد  
بهین علاج در دم شد و در دم بحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً در کودکان و بالغین  
باب چهاردهم در بیان احوال دل از ترکیب وضع و مزاج و حرکت و منفعت  
افزاینده مختلفه و می امراض قلبی و اسباب و علامات و معالجات آنها  
اما ترکیب و وضع و مزاج لایق دل و حرکت و منافع اینها بدانکه دل عضو  
مرکب از گوشت و عصب و غضروف و شریان است که از وی رشته است در کانون که از یک  
بدن و اندام است و غشی که اندامهای او است چون غذا و از آن بعد بصلح کامل خارج نمیشود  
در روح حیوانی که بخاران خونست و غشائی که غلاف دلست اما گوشت دل گوشتی است  
سخت متمایز از گوشتهای دیگر و صنوبری شکل است و طرف بزرگتر او که قاعده آنست  
بطرف بالاست با بنها و نیز ازین طرف رسته اند و باطن که دل را بر جای خویش میدارند هم  
بدین طرف بالاست پیوسته اند و آنرا برجای قصبه استوار کرده و غضروف او قوی تر از  
همه غضروفهاست و هم اندرین طرف است جهت آنکه بنیاد دل است و غشای بیرون دل  
هم صلبتر از غشای دیگر اندامهاست بسبب آنکه حامی عضوی بس شریف است و از آنکه  
منه خالی نیست و این غشای اندکی از وی جداست و اندکی بخود فرامی هم دارد و با حرکت نسبتاً  
دل در وی نشسته نشود و تجویفهای دل بمناسبت بطون و ماغ سه است و در بزرگتر  
دیگی کوچکتر اما از آن دو تا که بزرگتر اند یکی که بر جانب راست واقع است بزرگتر است و از آن دیگر  
که بر جانب چپ واقع است جهت آنکه چون ماده غذا نخست از یک اندام در وی می آید بشیر  
در وی جمع شود تا برای وقت ضرورت دل آماده باشد و این نسق را شقاق دل گویند  
و آن کوچک در میان این هر دو واقع است همچو دلیزی که منقاد آن در تجویف بدان اند هم  
گشاده است و قاعده این تجویف نیز از طرف بالاست و لیکن قاعده تجویف بزرگتر

فروترست از قاعده دومی و دیگر تاراه غذا از جگر بدو نزدیک تر باشد و گوشت  
 طرف چپ سخت ترست از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشترست از خون و  
 خون آن که آن را حار غریزی گویند لطیف ترست پس چنین اولی بود و باطن  
 مانع تحسلی و حافظ آنها باشد از طرف بالایی دل که قاعده است در پاره گوشت  
 غلیظ رسته است بر شکل دو گوش در راه اندن نسیم هوا از شش بدل بران  
 ترویج دل این دو گوش بود هرگاه که دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط شوند تا نسیم  
 بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند هر دو منقبض شوند تا نسیم کم گرفته باشند بدل  
 اندر شود و رخایت دل بدر شود باذن الله تعالی و بزرگترین رکبای دل در پیشانی آن  
 که از جانب راست از طرف جگر و حجاب بدر اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو  
 و باقی رکبای رسته از دل چون نسیم رسانیدن از راه مسام اندر خرد تر اند و شش شریان  
 فی الجمله در باب اول مبین گشته است و بیان روح حیوانی هم در آن باب و باید دانست  
 که دل چون شش حار غریزی و مبدع و قوتها و معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا و  
 شگون کرد و قبل از جمله در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرت ساکن شود و بطبع از جمله اعضا  
 که متر بود باطبیخ و تلطیف داده روح و افشای آن بخار چنانچه لایق بود و آنرا کردن و حرارت  
 کلیه بر دوت و داغ و اعصاب برابری که سبب اعتدال مزاج است تواند بود و در  
 دو حرکت بود یکی انبساط از برای هوای خنک دریافتن و یکی انقباض از برای اخراج او خالی  
 چنانچه مکرر مبین گشته در سکون بود که میان آن دو حرکت لازمست و جمیع شریانها که از  
 رسته اند همچو خادمی اند و آنرا در رسانیدن روح حیوانی و حار غریزی و جمیع اعضا و در ترویج  
 فی الجمله بدر یافتن هوا از راه مسامات بدن و البته آنست که حرکات و سکنت و شریان  
 بود و حرکات و سکنت دل زیرا که مانعت فرج متصل را با اسلی که پسین داده جمله اعضا  
 و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی باید و اینجا چنان سببی ظاهرست  
 و نیز چون از قبض دل شریان منبسط شد نفی از بخار و خانی بدان اندر آید و مزاج روح  
 شریان را فاسد سازد و اما حرکت شش در انبساط مقدم بود بر حرکت دل از انقباض

موخر باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد و گاهی که در دم لحظه گرفته شود و روح  
 فی الجمله یا بقی هوای بود که در خلل شش بازمانده و متخلل گشته و از هوای قلیل که از راه مسکات  
 بشر این میرسد و محل دل بخت ریاست و شرفیت که از تقریر آن معلوم شد تبویطه اعضا شریفه  
 در درون سینه بود تا از آفات محفوظ باشد و الله اعلم اما علامات امراض مختلفه دل از طبیع  
 و غیر طبیعی اما طبیعی بدانکه خداوند دل کرم از سینه کشاده بود نسبت بدانچه مناسب بود  
 و موسی بر تن از خصوص سینه و کتفها بسیار باشد و نبض نفس و با وجود سکون عظیم بود  
 و از هوای خشک فرخان شود و غضوب و غیور و متور و مندر باشد و تیز فم و خداوند دل  
 سرد را یعنی مایل به سردی و از حد لایق حال برخلاف آن احوال بود از عطر کرم مختلف شود  
 و خداوند دل تر از نبض نرم بود با وجود حرکت و تعب و کیفیات نفسانی راز و دریا بدوز  
 ترک کند و رطوبات فضلیه در بدن او بسیار جمع شود و خداوند دل خشک را حال برخلاف  
 این احوال بود و خداوند مزاج مرکب را حال مرکب بود از این احوال هر یکی مناسب اجرا شود  
 تغییر مزاج اعضای رئیس بجمعه بدن سیرت میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم  
 با این علامات مشارک باشند و استدلال باعراض نفسانی اینچنان است صحیح بود اما غیر  
 خداوند کرمی دل را التهاب تشنگی باشد که از هوای خشک بهتر از آن تسکین یابد که از آن نفس  
 سریع بود و طول و معنوم و سخت دل و بی سبقت باشد و خداوند سرد دل را نبض و نفس  
 صعبتر و متفاوت و بتغییر بود و در اخلاق برخلاف آن باشد و از هوای کرم و عطر کرم  
 و گرمیها منفعت یابد و خداوند تری دل را نبض نرم بود و کسلان کند فهم بود و از رطوبت  
 و فضلات بدی متضرر باشد و خداوند خشکی دل را حال برخلاف این بود و مرکبات را نیز  
 از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی و امی اعراض آن باشد که  
 اینها اکثر بعد از آنکه نبوده باشند پدید آیند و تبدیل یابند و آنها از اصل چنان باشند  
 و تغییر تبدیل پذیرد و یابند برند و در بعضی دلائل و اعراض با سوره المزاج عام غیر طبیعی مشارک  
 باشند و الله اعلم اما امراض دل و اسباب و علامات و معالجات آنها  
 بدانکه اندر دل همه انواع سوره المزاج پدید آید و علاج پذیرد اما اما سی و تفرق الاتصال

و ثمره را احتمال نکند جهت تخلیس یافتن روح از وجع جراحت و از فساد ماده و الم برده و  
 ارواح در سده اما س و گفته اند که هرگاه بر دل ثمره آید و از بینی خون سیاه برود بسیار  
 زود هلاک شود و اما در پرده غلاف دل ممکن بود که مطلق تفرق الاتصال و ثمره پدید آید  
 و علاج قبول کند جالینوس نقل کرده است که خروسی و بوزینه داشته است و بنا  
 ضعیف میشده اند و هر چند مراعات میکرد نیک نمیشد و اندر در ارگشته بر هلاک دل  
 خروسی اما کسی یافته چند عدد س بر پرده دل بوزنه در می یافته چند باقلای و بدتر  
 امراض دل آن بود که از سده افتد و سبب سده یا امتدای خلطی بود یا بخار غلیظ که  
 عضوی بد و بر آید و تنقیه دل چنانچه بفضه میسر گردد و سهیل نشود و سده امتدای آنرا  
 بفضه با سلیق راست تدارک باید کرد و سده بخار آنرا بفضه با سلیق چپ و از  
 سهیلات که جهت تنقیه دل دهند از ادویه قلیه معتدل باشد و یا گرم یا آنچه موافق باشد  
 باید آمیختن یا قوت و دوا را بدل رساند اما ادویه معتدل قلیی یا قوت است و مرجان  
 و فیروزه و لعل و درق زرد و سیم و سبب شیرینی و سان الثور که آنرا بفار سببی گویند  
 و اما ادویه گرم قلیی در پنج غرقبی است و جد و دار و فادیز هر حیوانی و مشک و عنبر و ابریشم  
 و زعفران و زرباد و عود و یمن سفید و سرخ و سبیل و باد بجمویه و تخم اردو پسته  
 و ترنج و قاقله و کبابه سافج هندی و دار چینی و کبریا و خمر اما ادویه سرد و قلیی کادیان  
 و کشنیز و صندل و غیره بید مشک و مر و ارید و لبد و کل سرخ و طباشیر و کل مخوم  
 و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلیی اگر چه از این انواع بود که مذکور شد لیکن چون عرض  
 اعم و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنابراین ملاحظه این هر دو را بزرگ مخصوص  
 ساخته اند خفقان این را طبعین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل پدید  
 بر احتیاج اعضا یا با بجا و اعضا چنانچه در او اکل نوا یب تنهایی باشد برای دفع  
 موزی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند بخشی انجام  
 و غشی هرگاه متواتر گردد و هلاک انجامد و سبب خفقان یا سورا المزاجی بود یا سافج  
 یا سورا المزاجی بود و مادی اندر دل و ماده آن خلطی بود و از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها

آمیخته یا مادی باشد یا بخاری و خانی و باشد که خونی دفعه در دل بخت شود و در  
 نفس از آن اختلاطی عظیم پدید آید و از پی آن زود غشی افتد و یا سبب شده با تمامی بود  
 در شریان و ریدی که هوای کامل از شش بسبب آن بدل نتواند رسیدن و بخار خسته  
 بهم بتامنه من دفع نتواند شدن و یا ضعف مزاج قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا  
 درد و چیزی غریب و مضاد بدل چنانچه از خوردن سموم آزاد و گردیدن جالور آن زهر دار  
 افتد و یا رسیدن بخاری عفن از کرم یا از رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خوف و یا  
 غلبه شادی و یا رسیدن بخاری سوداوی از مزاج دهم معده و یا پسر زود علامت  
 آنچه سودا مزاجی بود علامات آنها همان است که مراراً مبین شده و آنچه از باد بود عدم  
 سودا مزاج و عدم افزودنی اختلاط و عدم اسباب دیگر بدان گواهی دهند و آنچه از بخار  
 و خان افتد علامات آن چنانچه در ضیق النفس الزسته شده بدان اشتباه نماید و آنچه  
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامات اشتلاک  
 بدن بران دال بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاذی شدن ادا زنی کیفیتی مثل  
 آنکه در بنار طعام و عظیم متاثر شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرحی اندک باشد  
 آن بود و آنچه از قوت حس دل افتد هم چنین باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب نبض  
 بود از قوت حس دل نبض قوی باشد و این قسم چنانچه از آدمی سببی پدید آید  
 از ادنی علایجی زایل گردد و آنچه از درد و چیزی غریب و یا مفاد همان وقوع سبب علامت  
 آن باشد و آنچه از بخار کرم بود علامت کرم بران دال باشد و آنچه از بخار عضوی افتد  
 آفت آن عضو بران اشتباه نماید و آنچه رسیدن بخار سوداوی بود از علامت مایلینو یا  
 بعضی بدان دهند و آنچه از اعراض نفسانی افتد همان حال بران دال گردد و گاه باشد  
 که فم معده از جهت برآیدن خلطی مفید از معده بیاد رود و یا بخاری تیز از خلاج کند  
 جهت قرب الموضع بدل چنان که آن است که خفقان است و نباشد و خرق آن بود  
 که از تعاقب دیگر از خفقان البته سست در قوی فهم شود از تواتر آن خبر دند غم چیز  
 نباشد عللاج آنجا که سودا مزاج کرم ساده باشد نقل باید کردن هوای سرد و در

و پیوسته صندل بوسیدن و کشیدن سبزو افیون و کافور و کل خشخاش و امثال اینها و کرم باید داشتن و سینه را خشک و کاهی از خارج اوده غلبه خشک و خنک کرده طلا را که بدر ساقن و غذا نامی که خشک باشد و کم بخار خوردن تخصیص بخیه ترشی ترنج یا لیمو انار یا غوره نمیده باشند و باوه نامی آبی در آن انداخته با واز و کارهای گرمی و خشکی فراوان نفس را گرم کند و در بودن و همچنین از غذاها و شرابهای گرم و شیرین و دواهای گرمی و تیز طعم و کاهی از میوه های خوشبوی شیرینی مایل چون سیب و آمل و بلخی و انار المسی و بهی و خرزبه فابری و خسرومی و انگور کلابی و از شرابهای مقوی قلب چون سراب لیمو و محاضراتی و صندل و از عرقهای بید مشک و کاوزمان و کاسنی و از قرضه کافوری و لیمونی و در صبا جهاد بین الطعایین و در وقت خواب اگر معده خالی باشد آن مناسب آن وقت باشد بکار داشتن و علامت خوردن افیون و جوز مائل و معده خالی که از این اجزاء و از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و اینجا که ماده گرمی باشد تنقیه باید کردن بقصد یا سهیل یا بجلین بدستوری که در مقدمه گفته شد و بعد از آن چون از سور المزاج گرم خیزی باقی مانده باشد بهین دستور الف عمل نمودن و در قوی گفته اند که بعد از فسد کامل و باز آمدن قوت بتن در جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب سور المزاج سرد ساده باشد تدبیر آن ضد تدبیر سور المزاج گرم ساده باید کردن و با جمله دم کردن اینجا عظیم نافع آید و همچنین بوسیدن عطرها و کرم پیوسته و در وقت رس قوی و سیر خام و خمر و زرنیج و بلا دریات و مفرحات با قوی و شاهی و دوا لیبسی مفید آید و همچنین برنجهای زعفرانی و قرضه های عود و عنبر و اشباه اینها خوردن اگر سرد باشد تنقیه باید کردن بحسب صیال و امثال آن بعد از آن بهین طریق مذکور برآمده داشتن و اینجا که سبب سور المزاج یا بس شد کمال اعتدال در تدبیر می باید داشتن و اگر سبب حدوث خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق شیخوخه نختی که لایق بود اما تدبیر غلط کردن و از تحلیلا خارجیه مطلق دور بودن الا عند الضرر و در ترطیب بدن گوشتها و آنچه در ضیق النفس بخاری مفید آید و شکم را نرم داشتن پیوسته بخارهای خشک ملین



عظیم نافع بود و انجا که سبب سده شریان دریدی با جنب چپ و سهلات  
 مفتوح و صاحب قلب تدارک باید کردن چنانچه در صدر مجت با کثر ایما شد و تنقیه  
 تقویت دل کردن بمقویات مفتوح و مداومت خوردن رسین با کلا طعمانی مناسب  
 بنایت موافق آید و سده که سبب درم عضوی مجاور افتاده باشد تدبیر و نرم  
 انجا که سبب خفقان ضعف قلب بود تقویت باید کردن بعد از ای مناسب شود  
 عطر سور المراج و چمن بشه بهای عطر لایق از تفاحی و سفوفی و مفرحات یا قوتیه  
 و بقرهای خوشبوی و بهوای موافق در تقویت مزاج بر کوشید بدستوری که در  
 حفظ الصحته مذکور است و این تدبیرات را بر وفق و مدارا و مهلت زمان و طولیل کردن تا  
 بقرار باز آید شخصی را این نوع خفقان بود سه سال علما چهارمیکه دند نیک نیستگی  
 فرود که چقدر ریخته را که بدش نخیه باشند پوست باز کردند و بایه های گرم و ورق درق  
 بریدند و نبات سوده بر تمام درقهای آن پاشیدند و کده استند آبی از آن بیرون آید  
 بنایت شیرین و آن را بر ناستا بخورانیدند نافع آمد و چند نوبت مکر این عمل کرد صحت یافت و دیگر  
 هم از موید نافع و انجا که سبب حس دل باشد مداومت و مخدرات نافع بود و انجا که سبب درم  
 و ادجاع لیشوغ شد تدبیر میوم بدور باید کردن همچنین انچه سبب بخار گرم و منی و طمث و اشتباه آن  
 پدید آید و انجا که سبب غلبه خوف و یاس دی باشد تدبیر از اطاعاضی و نفسانی  
 بدستورش باید کردن و در خوف همه مقویات قلبی خنک بود و در شادی مقویات  
 قلبی گرم یا معتدل و انجا که سبب بخار سوداوی بود اکثر معالجات بالبخولیا مناسب  
 باشد و نرم داشتن طبع با آنکه در جمله امراض قلبی نافع است اینجا النفع بود و مفرحات  
 معتدل و خنک در شربتی که نافع بخار بود آمیخته بسی نافع آید بیان شراب صندل  
 محبوب بکیرند صندل سفید نشان کرده و نرم سوده و بنجیه چهل درم که ترا خشک  
 بچندم اندر صد درم اب غوره یا اب ترشی لمیودده طرز در فلک کنند و بچوب تندموم  
 و کفک بردارند و یکدرم زعفران شاخ در خرقة بسته در افکند و هر ساعت رو  
 میا کنند و با خرفش ریزد و در افکند پس نیم مثقال کا فور و ده درم طباشیر سوده

در این انگشتند و بقوام آورند و نگاه دارند شریقی بخدرم در قدری شیر تخم خرفه در آب  
 و با آنها بکار برند میان قرص کافوری مجرب که در اکثر مضها بغایت کرم بهم نافع آید  
 بگزیند لب شیر و کل سرخ و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کوک  
 و تخم کاسنی و تخم خنکاش و از هر یکی دو درم نشاء و صندل سفید سوخته چهار درم  
 سلطان نمری بریان کرده سه درم رب السوس و کتیرا خشک از هر یکی یک درم  
 زنجبین ده درم زعفران دو دانگ کافور نیم درم جله را کوفته و بجسته بلعاب پیچولی  
 بشنند و قرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاه دارند و بوقت حاجت از سر بسته  
 بکندرم یا دو درم دهند و البعد اعلم غشی که از اربعضه از خود رفتن دل کویند حاجت  
 که با آن بیکار حال معطل شود و قوه حس حرکت اعضا و سبب تحلیل یافتن روح حیوانی  
 باشد و مدح نفسانی است با فراط و یا خفشدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خنق روح  
 یا التمام باشد فحاجه هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان منشی  
 و سکوت آنست که در وقت غشی افتاده سستی از دل مفهوم گردد و در غشی اغلب بدن  
 تحتی باز شود و در سکتة تحتی بهم نشاء و منشی را چون آواز دهند جان نیدارد که از  
 حای دور آواز میرسد و در سکتة این حال نباشد جهت کمال آفت و مانع انجام  
 آفت بنفسن بیشتر شد و غشی را آفت نبض و لون منشی عظیم متغیر و شبیه بلون موفی گردد  
 و لون سکوت قریب بعضی باشد و در غیر بمخفوق تشبیه گردد و ظاهر بدن و اطراف  
 منشی زود سرد شود بخلاف اطراف سکوت و سکتة بی تقدم وحشی و مرض  
 در اعضای سرد نباشد بخلاف غشی که آنجا که از امری خارجی آفت چون رسیدن  
 بنجار بد عفن بد باغ و ضربه و سقوطه و امثال آن و غشی بسیار مکرر است و سکتة کم مکرر  
 و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود تعب و اعراض نفسانی و تبعات  
 بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و وجهاء بخارات حاد حاره صاعدا از اعضا و آلات  
 عظیم و سوء المزاجات قلبی که در حلقان مذکور شد و سبب خفه شدن  
 دل یا غلبه میل آن باشد بدرون دل بحیث حذر از مودعی شل بخاری عفن

که با نفس بختش در روند و بدل رسند و یا کیفیت سمی و یا عرضی غمی و یا فرجی و یا نحو  
 و اشتباه آن و یا وقوع سده بود که منع نفوذ روح و حرکت بآن و یا حرکت شدن آن  
 زاید بود در جوت آن بواسطه استلای و این قسم جهلک علامت آنچه از کلیل  
 باشد تقدم اسباب محله بدان اشتباه نماید و آنچه از غفشدن روح باشد تقدم  
 و تفارق اسباب خفتن کنند و مذکوره بدان گواهی دهند در جمله بنض ضعیف و صفی و طبعی  
 گردد و اینجا که غشی بتدریج افتد نخست رنگ در وی بگردد و بنض صغیر شدن که حرکت  
 چشم ضعیف شود و پیش چشم ظلمتی با خیال رنگ دیگر بدید آید و اطراف سرد شود و آن  
 عرق سرد کند و باشد که همه تن اندک عرق کند و غشی خفاتی را علامات استلای بدان گواهی  
 که اگر پیش از غشی باشد و پس بدید آمده سبب آن فساد دم معده باشد و غشی که از پس  
 کافی افتد اگر هم بدین سبب بود چه در آن حین خلطی بد بغم معده برآید و بنض صغیر  
 و بجاوردن دل را برنجاند و باشد که بسبب غلبه ضعف از جهت خرج شدن چون صالح افتد  
 و هرگاه اندر غشی رنگ ردی بسبب نری مانع گردد و سرد اندر پیش او نخته بماند چنانچه راست  
 نتواند کردن چون کردن و سرد او را راست کنند فی الحال ببرد و هرگاه غشی را اسباب  
 بادیم سابقه ظاهر نباشد و بشا رکت عضو هم نیفتاده بود سبب اندر جوهر دل باشد  
 و آن نزد هلاک کند و تا تر غشی چون قوت از سبب است در دل یا روح یا سبب بی  
 تعادست نتواند کردن هلاک نزد وی لازم آید علاج اینجا که مدت غشی را طولی باشد  
 و سبب آن دوامی بود نخست تدبیر پیش باز آمدن مغشی باید کردن و بعضی از آن  
 در محض قصد مذکور شده و اقوامی تدابیری بود که در سیات و اشتباه آن مذکور است  
 آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سموات عطریه در تقویت  
 بسیج نباشد و در اخبار و اکاسیدن اسرع از دلک قوی و تیراب بسیج نباشد اما  
 از روی کلیه در غشی گرم همه عطریه سرد باید بویانیدن و او در غالب سرد بکار دارند  
 و در سرد عکس این و در جمله در تبدیل مزاج باید کوشیدن و اینجا که سبب اعراض نقصان  
 باشد بعد از فاقه هنوز آن عرضی باقی بوده علاج آن عرض در محض باید کردن و تقویت

در بدن بعد از شربتهای لایق بودن و آنجا که سبب ضعف قوتها باشد از مرض علاج  
 آن مرض و تدبیر فاقه بدستورش باید کردن و آنجا که سبب ضعف استغرافی بود تقویت  
 بدن بعد از شربتهای لایق و عطرها باید نمودن در غشی و بعد از فاقه و آنجا که سبب ضعف  
 باشد از ابوی طعاهای خوب خوشبوی از گلباهها و شمیمها و بچکانیدن گوشت آب که بچند  
 خمر گرفته باشند در حلق منقش تقویت و تدارک باید کردن و بعد از فاقه اندک بعد از شرب  
 در آوردن که قوت ضعیف و تحمل باز دارد و اگر ضعف از تشنگی بوده باشد بچکانیدن آب شربت خنک معوی در  
 وی تاب سبب بر سرد و بر سینه اوزدن بهوا خنک داشتن و بویانیدن عطرهای خنک اصلاح باید کردن و آنجا  
 سبب سید غشی بخار از عضوی چون جم و غیره علاج عضو باید کردن بدستوری که در مجلس مذکور  
 لیکن در احتیاج رحم بوی عطرها در برابرید و داشتن و چیزهای که بعد نافع است بویانیدن  
 و اشتغال بر سر که و پینر سو و عواش باه اینها و آنجا که سبب غلبه لذت جماع باشد بی  
 باید بودن و تخلیط روح کردن بجزرات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب سوء المزاج  
 بنوعی که در خفقان مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب رقت و دوغالب یا گرداب  
 در حلق و قصبه علاج همان است که در سرفه گفته شد ولیکن اینجا در چنین غشی از درد  
 و شتاب آب کرده در کلوی او باید چکانیدن و در حین کرد شیر جرب یا روغن باد  
 در حلق او باید چکانیدن در روغن بنفشه و اشتباه آن در بینی او تقطیر کردن و در بر و غل  
 و سینه او مالیدن و آنجا که سبب اشتیاق بخاری مستحق بود و جدوار یا فادنه هر دو  
 و غیره باطین مختوم در خرمل کرده در کلوی او تقطیر کردن و بدان حقه فرمودن و سرکه  
 پیازی دیاسر که یا صندل یا باکلاب و کشنر سبزید و بویانیدن و همچنین سرکه  
 انکور در آن حل کرده باشند و سرکه سیر و کاه کل و کلاب و سرکه مران ریخته و مخلوط آنها  
 بر بینی او مالیدن و بر میان سر و سینه او طلا کردن و او را نخست مالیدن و شیک چنانچه  
 در طویل چاهی غله بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات بر بالای آن فویل و س  
 بسیار کرده بودند خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره غله سرانرا کشند و شیشه  
 در دقت که آنرا پاک سازند هنوز تیک چاه نرسیده بود که مرد رفیق داشت هر چند او را

جواب نداد اینها نیز بعد لحظه در رفتند تا حال او باز دانند این همه در بر لغره چند زدند  
 و بهوش شدند مردم را از لغره ایشان خبر شد آمدند که آنها بر دارند هر که در رفته  
 بهوش شدی فرمودم تا سر که بیاری غالب آوردند و بر کنار مای چاه نشاندند و با  
 در چاه بختند و ریمان در میان دو کس بستند و نهامی سفت را بدان سر که  
 آلا کشیده بر بینی و دهن آنها بستند و آنها را در می آویختند و تعجبیل آن بهوشان  
 بر یکشیدند و مع ذلک هر کدام که کیسار در رفته بود نفس زد و او بسیار ظاهر نمود  
 و آن دومی دیگر نفس میزدند و در دیر و در کشتش تمام ازین تریاقات مذکور تعجبیل  
 نامی او میچکانیدیم و می بویانیدیم و طلا میگیریم بر سر و سینه ایشان و برین تصویر  
 تا خصین گاه و پیوسته دوش و میان شانها دلق و رکهار ایشان را میمالیدند این  
 دوشخص اندک بخود آمدند و لغره گاهی میزدند و کسی را نیکو نمی شناختند تا صباح که خواب  
 کردند و غذا خوردند بحال خود آمدند آن یکی که اول رفته بود چون چیزی در حلق او  
 غیرت هلاک شد هم در ادایل شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در  
 تخفان مذکور شد تدارک باید کرد و آنجا که سبب همی باشد علاج بدستورش باید کرد  
 غشی که در هیضه واقع شود علاج هیضه بدستورش باید کرد و اگر خاچه اندک شک  
 و مشک دو مقابل اندراب ابی یا مار اللحم کرده اندر حلق او چکانند و بعد افاقه هم مارحم  
 یا اندک از آن بهند بسی مفید بود و آنجا که در غشی هوع و فواق پدید آید بوی طعم  
 از و در باید داشتن و پر مرغی بحلق او در باید فرستادن و جنبانیدن و قی آوردن  
 و بخیرهای معطس عطر آوردن و عصلهای او را محکم مالیدن و با دازمانند آگاهانند  
 و چون غشی بتدابیری که مذکور شد بهوش باز نیاید و زنگ او هر لحظه متغیر تر گردد و غش  
 ضعیفتر شود امید خلاص نباید داشتن و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد و دار  
 و امثال آن در خمر حل کرده در حلق او باید چکانید و فم معده او را بر دغن مصطکی  
 و شباه آن چرب داشتن و الله اعلم باب یازدهم در بیان احوال مریض  
 و معده و شرب و صفای از ترکیب وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا

در  
 تصویر در برین

و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها  
 بدانکه مری عضو نیست مرکب از گوشت و غشای در کما که غذا و بد و شربها که مرات  
 و قوت حیوانی بدو آرد و عصب حس آن اما غشای یکی از اندرون آن پوشیده است  
 و یکی از بیرون و لیفهای غشای اندرون او از در است و کار قوت جاذبه و اندامها  
 بلیف دراز باشد و لیفهای غشای بیرونی او از پهن است و کار قوت دفعه همه اندامها  
 بلیف پهن باشد پس فرو بردن طعام که آنرا از در او گویند بمجاونت هر دو لیف با  
 و قی بمجاونت لیف دفع که از بیرون است فقط بنابرین قی کردن دشوارتر از فرو بردن  
 و مری بر آستی مهرهای کردن فرو دآمد است از پس قصبه الریه و در عصب دماغی باو  
 همراه آمده اند و اینجا که برابر جهره چهارم رسیده اند از کی بطرف دست راست میل  
 کرده اند تا راه شریانی که از دل نبالائی آید خالی باشد پس همچنان برابر شست جهره  
 فرو دآمد است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو دآمد است و در باطنها بدو پیوسته شده  
 و مری و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین رباطات استوار شده اند و از یکدیگر  
 جدا نیستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب مست کرد و آنها را فرو بکشد و هرگاه  
 که مری طعام فرو برد و آخر می شود این عصبها در کما می دیگر که اندر حجاب بدو پیوسته  
 نفشارد و مزاجی نمیکرد و مری اینجا که حجاب فرو دآمد است بتدریج فراختر شده است  
 و اینجا که راه را که آغاز فراختر شدن است فم معده گویند و جرم معده مری پیوسته است  
 و ترکیب هر دو نزدیک بیکدیگر است و غشای درونی مری و معده بقشای اندرون  
 درین پیوسته در یک سطح واقع اند و بدین سبب که اندر دمان اندک از قوت مضغ را  
 و چیزی که آنرا نجاسند فی الحال اثر مضغ اندران بدید آید و از جهت است که چون کدم خا  
 بر و نبل نهند آنرا پیراند و اگر نجاست بر بندازند و غشای رودایم نقیض معده پیوسته تا  
 مقعده در یک سطح باشند و مری فراختر از روده است و غشای درونی هم قوی تر از  
 غشای روده است جهت آنکه مری موجب طعام ناکواریده است در روده محوی کواریده  
 و معده دو طبقه است و لیفهای طبقه اندر دین او اکثر از در است و بعضی مورب نباشد

در هم بافته از برای نگاه داشتن آنچه لطیف درازا جذب کند تا آنکه مضمم و کار معده  
 با تمام رسد جد قوت باسکه بر اندامها لطیف مودرب باشد و لیکن پاره بینی او همه از بهشت  
 تا بعد تمام مضمم افعال را دفع کند طبیعت هر یک را بحال خود کار فرماید و در مری به هیچ  
 مودرب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با مساک نیست بلکه مضمر است که گاهی چیزی  
 در وی لحظه باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا نازکی آنست و شکل معده که دست  
 و پشت او که ملاقی مری است پشت پهنی گراید تا ملاقات هر دو با هم باشد و طبقه پرو  
 معده را آنجا که قعر است گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و مضمم بهتر کند چه قعر او را همسایه  
 دل و جگر که او را گرم دارند و در است و شاخی که از عصب حسی اعصاب فم شش  
 بغیر معده آمده است و اندر وی گسترده شده تا از نقصان غذا و حاجتمندی بداند که  
 از اگر سنگی گویند خبر دهند باشد و این حس که سنگی بتقدیر حق تعالی جز اندر فم معده  
 نباشد چه اگر در دیگر اندامهای این بودی آدمی در که سنگی ببقاقت شدی باز خارش  
 و سوزش بر اعضا و شربانی در که اجوف از دل و جگر بجانب معده رسیده اند  
 و شاخه زده و در هر یک بافته شده اصل ثرب که آن پرده است و بر معده با معابر  
 پوشیده است از این رکبا بود و از بعضی شاخهای صفای که از پرده ثرب در و عضلهها  
 شکم بر همه احشا پوشیده است و طوبی جرب و لرج که اینجا می رسد در آن بسته شود  
 پیوسته ثرب آنست و منفعت آن حفظ حرارت است بر معده و امعاء و غیره تا اصل صفای  
 از سوی بالا از حجاب سرشته باشد و بتوره بدن را پوشیده و تبریر شانه اندر آید و آنجا  
 دو منفذ تنگ در کشهای ران پدید آمده است با اندازه آنکه رکبا در باطنها که بنجایه مردم پدید  
 اندر وی گذر یافته هر گاه که یکی از منفذها با پرده و بسج فراختر گردد و در پرده و ثرب بداند  
 منفذ فرو آید کیسبه و خایه آنرا قیق گویند و در و را همین صفای برینا و خویش نکامند  
 بعد و عضلههای شکم و پوست و ثرب منفذ معده را که ثقل طعام از وی بر و ده آنا عشر فرو  
 ابواب گویند از هر آنکه تا طعام مضمم نشود این منفذ فراتر می آمده باشد و بسته چون مضمم  
 شود این ابواب کث شده که و دما قوت و دفعه کار خویش تمام نمکند ابواب همچنان کشاوه با

باذن الله تعالى و منفعت مری و معده از برای گذشتن ماکول و مشرب و طبخ غذا تحصیل کند  
 و تغذیه بدن که از اعظم منافع بدنی اند از آن واضح ترست که به بیان محتاج تر باشد و مع  
 تقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری و اسباب و علامات و معالجات اینها  
 و شوارف و برون طعام و آب که آنرا صعوبت از دراد نامند سبب این تنگی مری  
 و درازی آن بود از حاصل خلقت و این حال بعضی مردم دراز بار یک کردن گفته اند  
 که مرقصه ایشان قوی بود و در پیش حلق بسیار آمده بیرون و یا ضعف قوت جاذبه  
 و قوت دافعه باشد و یا ضعف قوای تن بود چنانچه در آخر بسیارها کاسی واقع میشود و یا  
 خشکی رطوبات مری باشد و یا مرضی بود از امراض حلق و یا پیش آمدن هسره کردن  
 از محل خلیش و یا چسپیدن زلو و کینه بر درون مری بود جمله را بعلامات آن چنانچه در  
 مبدی شده میتوان شناختن آنچه خلقی بود علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود و علاج  
 مرتفع گردد و آنچه سبب آن ضعف قوای مری بوده بنزد ما موجب آن کدام یک از اسباب  
 در تبدیل آن کوشیدین و حدوث سور المزاج مری اکثر از مرد و ماکولات و مشروبات  
 و خلطهای بی رطوبات نزلات باشد پس شناختن هر سور المزاجی بعلامت حالات نشانه  
 ولاحظه ملاحظه حال نزلات و ماغی ممکن و سهل بود اما در سور المزاج کرم مری و غنهای  
 یا عصاره کشنیزد کوک پیوسته باید بر پس کردن طلاء کردن و شربت های خشک و کشکول  
 بکار داشتن و آب پنجه تجرع کردن و منع نزل کرم به ستور ش کردن و اگر خشک هم با آن  
 باشد پیوسته موم روغن بر پس کردن باید مالیدن و چیزی های جرب و نرم خشک  
 آهسته آهسته خوردن و اگر خلط کرم با آن باشد اول تنقیه این بقصد قیضال و طهیر  
 باید کرد بعد از این عملها را بجای آوردن و اگر چی خشک بلعها سرشته در دهن  
 بکار دارند و آب هسته آب آنرا فرو می برند مضی آید و همچنین سیوای خشک ترش و غیره  
 چون کشته شمش و شفتالو و امثال آن در سور المزاجی سرد و بخلاف این همه ماکولات  
 و مشروبات کرم بکار باید داشت و در غنهای کرم مالیدن و روغن راحت و امثال  
 مالیدن بسی مانع آید و اگر چی بزرگ از زنجبیل و عسل و امثال آن ساخته و خشک کرد



هر شب یکی فرورد چنانکه در مری یافتند مدتها و تری بر بالای آن بخورد و خواب کند  
 عظیم مفید آید و بدست اشتق در وقت عظیم نافع بود و در سور المزاج ترند اسیر  
 باید کردن و از ترها خوردن و در سهوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن خذر نمودن  
 و قلبها و غذا های خشک و شور خوردن و به پس کردن نمک کردن کا در سینه  
 و اگر جوی نرک از حافظه الصحه و امثال آن هر شب روز خوردن و در سینه  
 کشیدن و بزبان غسل اقتضار کردن و ترک آب و میوه و حبوبات اولی بود و پنجه  
 میسر کرد و غسل آب بجای آب و انار لسی بجای آب نافع بود و بدست کشنی نافع  
 و در سور المزاج خشک بخلاف این عمل باید کردن و غذا های چرب و نرم و لغات  
 باید خوردن و محلات دور داشتن و از ریاضات پرهیز بودن و پیوسته حلق و  
 کردن را بر و غن بنفشه با دام چرب داشتن و اگر سودا غالب باشد و برفم معده پیوسته  
 سیریزد علامات بدان کوهی و بدست پیوسته سودا نیز باید کردن بجز نای که کم قبض بود  
 و بس نیار و در فم معده را پیوسته بجز نای که منع آمدن سودا کند ملازمت باید  
 و بختی از علاج ضعف معده سودا و بکار داشتن و پیوسته جبهای نرم و چاشنی  
 در دهن گرفتن و آب آنرا با بستک فروردن نافع بود و آنچه سبب آن ضعف  
 قوای تن بود در تقویت بدن باید کوشیدن و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن  
 خشکی رطوبات مری بود که در سور المزاج یا بس ساده گفته شد باید کردن و آنچه  
 سبب آن چسبیدن زلو و اشباه آن بود در کلو فم معده و علامات از ظهور  
 اندر تی و اندر برج کشیدن آب برفم معده در آمدن بحلق و دهن در افی حمل و احسان  
 افعال آنها در آن موضع بدان کوهی و بدیا خراج آن سعی باید نمودن و طریق اخراج بر  
 سبقت بیان یافت و اگر چیزی شد که بخورند و آنها را بکشد و سفرتی با عضای  
 در فنی نرسد نیکو بود گویند شخصی را سرفه نموده بود و هر آنی بر اثر آن بدیده آمده و اینها  
 غذا هیچ نداشت و سورش در فم معده حاد و محافظت و اسباب سرفه چنانچه  
 هیچ ظاهر نبود شیخ ابو علی بعد از تفحص احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که کعبه  
 این

بفتحین هلا و بر  
 لوبکر الکر  
 و دیگر با نوران  
 بی چسبند ۱۲  
 غیاث



موجب کیفیت باطل آنها تا اثر تمام بود در مزاج آنها و این مراعات زودتر نتیجه دهد  
 سودا مزاج مادی در معده علامت مادی صفراوی تلخی دهان  
 بود برناشتا و بعد غذای لطیف و شیرین قلع و سوخت شدن غذای شیرین  
 در وی و حدوث صداع در اکثر اوقات متعاقب آن از روی لون بشیره و لاغری تن  
 و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غالب رغبت خلیکها و ترشیهها و میوهها آید اگر کم شیرینی  
 خشک کرده و منفعت یافتن از آنها و باشد که آروغ گاهی بوی تباها شده کند و گاهی  
 طعم نخل و خام خیسیده و گاهی بوی آب سیاده و کندیده کند و گاهی بوی مغزهای عود و اگر  
 بوی زنگار کند معده است و گرم باشد و صفرا احتراقی در معده بود و بر کسنگ و تشنگی صبر  
 نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه بخار صفرا و گاه باشد که دوار و سبب از  
 غلبه کند و او را غشیان و قی بسیار افتد تخصیص در حین بخنک صفرا معده در هر معده  
 از غذا بتخصیص ضد ماده این اعراض سبک کرد و در خلوص معده سوزش فم معده و تشنگی  
 غالب شود و علامات مذکوره از گرمی معده و هم باین حالات باشد علامات تلخی  
 بسیار رفتن بطوبت لزوج و غلبه بود از دهن در خواب و بیدار درش آروغ و طعم دهان  
 و بسیار دید آمدن بلغمهای لزج کشیده در و باشد که آب دهن بینی با غلبه سوز  
 بود و از آنچه تشنگی کاؤبی رنج میدهد و این قسم تلخی ترکیب کم باشد و علامات تری مزاج  
 هم با علامات بلغمی یار باشد و اغلب طعامهای که خورده شود ترش گردد و چیزها  
 خشک اغلب نافع آید و حرکت متعجب فایده دهد و شکم نرم باشد علامت سوداوی  
 غلبه اشتهاهای کاؤب بود و ترشی و طعم دهان و در اغلب احوال بانگ تلخی و بیبو  
 طبع خشکی بشیره و مضرت یافتن از ترشیهها و راحت یافتن از غذای حریب و نرم  
 و از چیزهای گرم و تر و معتدل سوختن و خشکی کردن بلبکهای حشیم و خشکی بینی و چشم  
 و خیالات غلط و ترسیدن در خواب بدیضم و سوزش فم معده در کسنگ و کم شدن  
 آن بعد طعام تخصیص مناسب علامت یوست معده هم باین علامات ظاهر و در قی  
 که بناگاه بخود کنند و یا غیر متقوی سودا سیاه یا سفید لونی سوداوان و در آن بدید بود

و بدانکه سود المزاج و سود در معده بنا به جهت قلیت گوشت و خون انجامد و عدم مراد در خون آن  
 سایر اخلاط علاج بهترین تدبیری در جمله نخست تنقیه هر خلطی بود از طریق معینی که بنا  
 آن خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن مذکور است و بغم در قی زودتر از صفرا بر آید  
 و صفرا زودتر از سودا و بعد تنقیه غذا و شربتهای دوا که مخارج خلط موزنی و معول مزاج  
 باشد و اگر قی را مانعی باشد و ماده از تعویلات بصلاح در نیاید تسکین گیرد و بکنای  
 و سهله لایقه تنقیه باید کردن و بعد از آن تقویت معده نمودن بمقویات مناسبه  
 چنانچه تقویت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با بجمعه در صفراوی تقریر خواهد نمود  
 و شیره خرفه و دودغ و سایر اغذیه و اشربه داد و دید که در ترک استیسا محروم و مزاج  
 گفته شده تعدیل و تقویت معده منافع باشد و در سودا و موزعی که در تدبیر یا غولیا  
 مراتبی گفته شده حقیقتا قرآن موافق آید و آنچه در علاج او جماع وضعها معده گفته میشود  
 اغلب آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم و در معده سبب آن سود المزاج  
 بود مادی و بیشتر از صفرا افتد یا از سودا جهت آنکه فساد معده آنها مزاج معده را بهیئت  
 حاده و بحدت و لزج یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلبه سرد و مشروبات بود چنانچه  
 آب سخت سرد که اکثر مردم بر نداشتند در کشند معده ایشان فی الحال در دگر د و یا ذکا ضعیف  
 معده بود که از آدمی کیفیت معلوم گردد و یا برآمدن فضلات اخلاط بد باشد بغم معده از عضو  
 دیگر مجاوره یا بمشاکت چون جگر در رحم و یا بادی غلیظ بود که در جوف معده حادث گردد  
 بایستد و بیدار ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و در تر بنای  
 و الملس بیشتر باشد و مادی بود که در جرم معده پدید آید و این قسم عرضی بود و بسیار  
 باشد که وجع معده امتداد یابد و بواسطه حشمت میل مواد مجمل تسالم اما پس پدید آید و  
 باشد که از این اسباب بر جمله پردامنی بالایی نرسد و قولنجی یا وجع بار شود علاج  
 آنجا که سبب سود المزاج صفراوی بود و علامات چنانچه دانسته شد سابقا بدان که  
 دهند نخست ملاحظه باید نمودن تا ماده صفرا اندر رخم معده است یا اندر قعر معده است و از  
 معده ماده را تشریب کرده است یا نکرده و صفرا از عضو دیگر بواسطه سده یا ضعف معده

و نم معده بر می آید و یا بسبب کمی معده میل بدانجا بیشتر میکند و یا از اسهال خلقت منفذ  
 از زهره بقعر معده و می کشاده است و صفرا از آن منفذ بیشتر از مقرر می آید مع ذلک الحاکم  
 ملاحظه باید نمودن تا ماده سخت رقیق است یا نه پس هر حالی را مناسب آن باید تدبیر  
 کردن چنانچه ماده اگر رقیق و اندر نم معده است و حدوث وجع در خلوصه طرف صباح و از آن  
 آن بعد طعام مناسب و احساس الم در نم معده و زرد برادرین خلط بقی و تسکین وجع عقب آن  
 بدان کو اسی دهند بکنجین یا آب سرد و اگر روزی باز اشتیاقی باید فرمودن و بعد از آن  
 در ظرفهای صبح زود تر غذای ملایق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات  
 صفرا نگذاشتن اگر هم آلودگی بخارا باشد که پیوسته در دهن داشته باشد و آب آن  
 فردی برند و ترشیهایی مقوی معده انفعاله تخصیص ناردان و آب بی و غذای و شرابها  
 که در امراض صفراوی مزارع کور شده و در بطلان اشتها خاوندان معده گرم بزرگوار  
 همه موافق بود و همچنین دویه که مقوی که اینجاست شود و بعد تنقیه حمله باغ آید و اگر ماده اندر  
 تمام سطح معده آلوده است و در داخل با امتداد کثیر و غشیان و تهوع و کم نشدن وجع  
 با وجود حدوث قی و در برادرین خلط در قی با وجود مقی مناسب بدان اشتها و کسب غذا  
 رقیق و نجوش و مریخی و غسیر باید فرمودن و اگر بدین نشود مقی تا آن غذا ضم کنند  
 و اگر بدین هم پاک نشود تعیین کرد که بزم ماده را بشرب کرده است پس اندک ایام  
 با مقویات در کنجین باید دادن و بعد از آن آب غالب فاقه خوراندن و قی فرمودن و در  
 تسکین طبع غذای مناسب دادن و روز دیگر اسهال با بلین صفرا دادن و همچنین  
 در سفته بکنوبت این عمل کردن و غذای شربت و دوائی مقوی از اینها که جهت  
 تسکین مقرر شده از شتهیات دادن چنانکه طبع قرار گیرد و اگر ماده یی در قعر معده  
 باشد و حدوث درد بعد غذای لطیف و تهوع پیوسته بیدفع خلط و سستی و تلواس  
 و دشوار آمدن ماده در قی با وجود این مضه بران دال کرد و تنقیه بسبب خلط غلیظ  
 صفراوی باید کردن چون ایام فقیر و اشباه آن بعد از نضج بخوردن مطبوعات  
 مناسب قبل از آن و بعد تنقیه همه غذای چاشنی کرده و شرابهای پزائنده معده

و الحارّة و مقوی معده باید داد و چون اشتها می ناردان و مویز و مغز با دام و مرغ  
 و کشیز داشته باشد و لغتاع مشرف و امثال اینها و اگر صفر السبب سودا یا غلبه  
 گرمی حکم و غلبه آن بجهه می آید در رفع سده و اصلاح جگر بدستور که در مجلس سبت  
 باید کوشیدن و اگر از منفذ زهره می آید از اسهال کردن ممکن نباشد لیکن پیوسته به تنقیه  
 و تعدیل خلط و خالی گذاشتن معده از چیزهای ضد و معطل صفر امراعات باید نمودن و  
 اگر سبب گرمی معده صفر بسیار بد و سیل کند علاج سودا المزاج حار نخست ملا خطه باید  
 نمودن بدستورش باید کردن و آنجا که سبب المزاج سودا بود و علامات سودا  
 چنانچه سبقت بیان یافت بدان کوایی و بند نخست ملا خطه باید فرمودن تا آن  
 از مرق می آید و بودن در داغلب در طرف شب و بعد غذای سرد و خشک بیشتر بود  
 و سیل در دران بجانب مرق از طرف رست و عدم آفت سپرز در فصول بر دستور  
 بدان کوایی دهد و یا از سپرز می آید و آفت سپرز بران دال بود پس از مرآتد اسیر  
 که در بالیخو لیا مرقی گفته شده انچه لایق بود بکار باید داشتن و در جلانی اند سپرز  
 بدستورش نمودن و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جمله امراعات  
 سودا و خشکی فرا پر حذر بودن و در تطیب کوشیدن بشرطی که از حاد معده نشود  
 حضرت را ده سال در معده مرق بود با انواع محالجات که در کتب مسطور است مشغول می بودند  
 سیکر و اتمام بر طرف نمیشد چوکی اند لغز یا کیتی حیالی مقوی رس است و چند نوبت ازان داد و شب  
 بر بالیخو طعام و قبل ازان اسهال سودا و چند رقی ازان واقع شد و تمام صحت یافتند و هرگاه  
 ایام اندک کوفتی در معده و تصور هم در می فیتسند باز چند روزی اعاده میکردند تا تمام  
 ازان امن شدند و چند جای دیگر هم این تجربه شد نافع آمد و هر اسیم این نوع در ده  
 هفت سال بعد اومت سپرز کس که بر بالای طعام آخر از بر طرف شد و نفع اوقا  
 خوردن این و در این مرض طرف آخر روز و اول شب بود و بر بالای طعام مناسب  
 و ترک آب و افتقار بر خربزه شیرین بدل آن در غیر وقت اشتها می معده از طعام  
 بسی نافع آید و چند در معده ریختی را هم بعد اومت رس علاج کروم و در صفر

هم بسیار باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای طعام ترش شیرین بهار س خوردند و نافع آید  
 بنحیضی که در اوست و در تقویت اعضا و در زنجی که مادر از بلغم شور و یا ترش افید همین  
 و اما بعد تنقیه بلغم بقی مکرر بر بالای طعام کم قاق و یا زرباشت با بسی نافع باشند  
 کسی که مقوی بر بس و صیال و بدانکه بعضی کسان باشند که چون طعام خوردند بعد حد  
 در غلبه کند چنان بقیار شوند که تا قی نگذرد و چیزی ترش بر نیاید قرار گیرند و سبب  
 بودن خلط سودا باشد در قعر معده که در وقت بهضم طعام بیامیزد و منتشر گردد و بلغم  
 معده بر آید و در آغاز کند قی را و در اینجا بعد خوردن طعام و پیش از حد و ش و عظیم  
 نافع بود و اگر مستفی مناسب بود که ماده را بکند و یا طعام بر آرد بسی نیکو باشد و بعد از آن  
 اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای دو مقوی بکار داشتند و تنقیه بهر سبب  
 عظیم نافع آید و آسان بود و بهترین باشند و بسیار بود که کسی بر بالای آن مناسب تنقیه  
 اصلاح کند شخصی را اندرون پیچید شبیه پیچیدن ناف اما در حوالی معده او را که آن  
 چون درد زیاده شد قی میکرد و شکش هم کاهی حرکت میکرد و بدینها فی الجمله تسکین مییافت  
 و بسیار سست بود و هیچ اشتها نداشت و زیاده لا غر می شد حضرت ادوات  
 کسی دادند صحت یافت و اینجا که سبب خوردن نامناسب باشد از حرفیات بخورد  
 مصطلحات کیفیت آن و بقی دفع کردن آن اصلاح باید و این را دوامی نباشد و سبب  
 مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و ثقل طعام و از آب سرد و پدید آید همین حال دارد و دفع  
 این بقی کامل شود و بسیارال ضد بر معده چندین گشت نوجوان را دیدم که از  
 خوردن پریره معده درد گرفت و بخوردن چربها و شیرینهای معتدل و شیر تازه  
 و میوه های شیرین صحت یافتند و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلو با لودرد معده  
 سخت پیدا کردند و مدت ها در آن ماندند بواسطه تخیر مزاج معده و حدوث خلط مولم از آن  
 و قریب با عراض و جمع سودا و ظاهر میشد آخر مداومت دار المشک و حافظه الصلحه  
 کردند صحت یافتند و اینجا که سبب ذکای حس معده باشد از عدم علامت  
 سوزا مزاحات و غیره از مذکورات و متاثر شدن او از اندک کیفیتی بدانند باشد

مداومت مخدرات مقوی معده چون حافظ الصلحه و فزید العمر و شهابه آن نافع بوده  
 چیزی که طعام بسیار غالب در شسته باشد نباید دادن و آنجا که سبب برآردن  
 فضلات اخلاط منوی یا خلطی و یا غلیظی یا غیر آن باشد با صلاح فراج آن اعضا  
 حجا و روشا رک و تنقیه آن فضلهای صحت حاصل شود و آنجا که سبب با غلیظ بود  
 از معده و غلبه آروغ و در بعد طعام و سبب معده و قراقر و حرکت با در معده و شکم  
 و عدم علامت خلطی مولم و در معده بدان گواهی دهد از طعمهای نفاخ و بر خوردن  
 دبی ترتیب و هر ساعت خوردن خذر باید کردن و غذاها و دوائی باوشکن استعمال  
 باید نمودن و بعد طعام مناسب و دوائی لایق حرکت معتدل کردن و همچون کوفته  
 دریناب بسی نفع دهد و تمکید چیزیهای شکنده با و فایده بخشد باید دیدن تا سبب  
 تولد ریح چیست اگر قصور مضم بود علاج باضمه باید کردن بدستور شواکر خلط  
 تنقیه آن نمودن و اگر بدنی غذا بود تغییر کردن و آنجا که بغیر الاتصال ریجی بین الطبیقین  
 واقع باشد و غلبه سرد و خفت محل و ضعف بعض قوهای معده و کمی آروغ و بلوغ  
 میل آن و صوبت برآردن آن و عدم علامات دیگر اسباب بدان گواهی دهد و بر دویج  
 و تحلیل آن یکمادات باوشکن استعمال اغذیه و اشربه شکنده ریاح باید کوشیدن  
 و یکین که برآمدگی محل چیزی محسوس شود و در جمله مداومت چهارس و کبکی و حافظه  
 و سفوف مقوی کوفنی نافع باشد و آنجا که سبب ورم معده باشد علاج ورم  
 باید کردن بدستور شواکر علم اما **سبب** معده سبب آن اغلب خلط  
 گرم بود که جرم معده آنرا فراخورد و ورم بدید آید و گاهی از خلط سرد هم افتد و باشد  
 که از کوفتی عظیم که از خارج بدورسد ورم کند علامت آن برآمدگی و کوفتی محل بود  
 و تب لازم و تاسه و غثیان و درشتی زبان و هنرال و بطلان اشتها و سایر علامات  
 اخلاط سبب ورم با این علامت ادب و در آنچه از ضربه افتاده باشد بعدم آن  
 و تعاقب ورم با آن دلیل بود علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد نخست فصد  
 باید کردن تا ماده گرم گردد و از وسیله الیمین شوند لیکن شقاوت ماده پس غذا را کم و لطیف



و خشک و محمل باید ساختن چون قدری کشکاب یا انار آب و آب با شیر بنفشه و با شیر  
 نسوخته فریاد و تحلیل درم بضادات و تیزاب کاری کردن بدستوری که در اورام  
 گفته شده و از تقوی و سهل بر خذر بودن و منع قی اگر میشو و بکثرت کردن با چون تسکین  
 و تسکین تحلیل درم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی با آب خیار شیر و قدری  
 روغن بادام شیرین و شراب بنفشه باید دادن و آنجا که تبی زیاد هیبت چون مضطرب  
 بعضی خیار شیر و روغن و شراب بنفشه قرص طباشیر با عرق مذکور و امثال آن باید داد  
 هرگاه شکم جوش و دیگر تبین مذکور دادن چند آنکه نفع پیدا آید و کوشش بود تقدیم اگر  
 میل کند اندکی توان دادن و باید که ضما در قبل از غذا دادن بدو سه ساعت برداشته  
 و بعد غذا بچار ساعت نهند تا در مضمع قصوری نیفتد و آنجا که سبب ضربه باشد غلب  
 سحر و فصد و مراعاتی که جهت ضربه بوده باشد یا اغلب در سقط گفته شده بصلاح آید و آنجا  
 که سبب خلط سبز باشد در ابتدای اغذیه و آشربه وادویه محله بکار باید داشت  
 و بعد نفع کامل خلط معده را آمدن احتیاط تمام صاحب اعراض گوید درم  
 دومی نخست فصد کامل باید کردن از با سلیق یا کحل و تا چهار روز کشکاب و آب انار  
 اقتصار و آب همان نوع مذکور دادن و طلای آن درین باب از عصاره برگ مورد  
 و صندل سوخته و سوم روغن کل و عصیر آبی یا سیب جمله را با هم در دادن صلاح  
 باید ساختن و ضما آن از ابی در زیر آتش بریان کرده یا سیب در زیر آتش بریان  
 و تراشیده که تر و ساق خرفه بران کوفته باید مرتب کرد و این در شربت او از آب انار  
 و شیرین و آب آبی و آب سیب باید فرمودن و بعد چهار روز یا پنجم هر روز شربت  
 از آب کشیده و آب غناب الثعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم فلوکس خیار شیر و در  
 زعفران و اندک روغن بادام شیرین باید دادن و ضما دی از آرد جو و صندل سوخته  
 تراشیده که وی تر و عصاره غناب الثعلب و اندک زعفران بکار داشتن و غذا بر قرار دادن  
 هشتم تا چهاردهم شربت از عرق غناب الثعلب و عرق کاسنی و عرق بادیان  
 اگر ففس مقدار چهل درم یا چهار درم فلوکس خیار شیر و دو دانگ زعفران دادن

و غذا و آب برقرار و اگر طبع را نرمی باشد زیاده از مرارت قرص طباشیر بعضی خیار  
 یار و عن و داخل باید ساختن و یا قرص کل دیارب کل و یارب سبب یارب  
 دادن و ضا و از عنب الثعلب و کشیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد اکلیل الملک  
 و بابونه و پنج ترص و موم و روغن کل باید بکار داشتن و بعد چهارده روز که حار  
 الحقی تم شده باشد با بابونه و اکلیل الملک و قفاح و فخر از هر یکی سه درم مصطکی و کبریا  
 از یکی دو درم اندر قرص کل زیادت کند و شراب انکوری بسپارند و افزایند  
 و بعرق عنب الثعلب جوشانیده و جای کرده بمقدار لایق و پیوند و اگر قوت ضعیف باشد  
 روح البیضی شیرین قدری بتوان دادن و بعد هشت روز که ماده تحلیل کرده باشد  
 و تب آهسته شده چهره مرغ خاکلی توان دادن و در رشته و ماش برنج و آتش  
 که از محملات مذکوره در آن جوشیده باشد چون آماس بخت خواهد شد و حرکت  
 کردن و تحلیل خواهد رفتن نخست در زیادت آرد و تب که متر آید و اگر بخت شدن آن  
 ظاهر شود و در و تب آهسته کرد و آماس بر حال خود باقی ماند چنانچه معلوم  
 یاری باید دادن تا کشاده کرد و این تدبیر چنان بود که شیر تازه و آب گرم بنجور  
 و بدست معده را میمالند و میجنبانند تا کشاید چون کشاده گشت و کم شدن درم  
 و اعراض سک و ظاهر شدن ریم در برابر آن کوهی و بد جهت پاک ساختن محل  
 درم از حرکت با الحسل گرم باید دادن و آنچه خشک و مویز تنقل فرمودن و اگر حرارت  
 غالب باشد حلاب دادن و اگر در کثید مقداری خردل کوفته اندر با الحسل  
 دادن و اگر ترسند که تب معاودت کند خمیر ترش حلاب گرم که داخته و اندکی لب خیار  
 اندران حل کرده با اندکی روغن بادام باید دادن بسیار شیرینی پز اندک کبر  
 اب انجیر و وادیه لعاب تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی ده درم زعفران سفید و دو  
 صبر دانگی و نیم اینجمله یک شربت بود و اگر تخم مرو و تخم کتان و تخم خطمی و کوبیده و آب  
 سه درم یا چهار لوقه شیر خمر بنزند و بدیند پز اند و بکشد و چون ریم دفع بود چیز  
 دمانده بکار باید داشتن از آنچه در بحث ادرام جراح است اگر آن مقرر شده و تدبیر و علما

که در آن سبب مبین شده جمله را ملاحظه باید کرد که این نوع امراض ما خطر باشد و  
 که خون دریم بقی آمدن گیرد امید سلامتی نشاید داشتن اما در ورم صفراوی  
 اگر دم غالبی باشد هم فصد باید کرد و خون کمتر از دموی برداشتن و اگر خون کم  
 بود اندکی باید گرفتن تا ماده فی الحال با آن لختی کم گردد و بعد از آن تدابیر را اند  
 و تبرید مزاج بمبردات و ترطیب بمطبات لایقه و تسکین لهیب حرارت شریق بلع خود  
 چنانچه در بعضی تپها و درهما از خط حاده صفراوی متضرر مقرر شده است و اندر طبع  
 عصیر شسته یا آنچه در دموی مذکور شد اول بکار داشتن و اندر کشکاب که در سرطان  
 چشمتن و یا آب انار ترشش دادن و یا آب خیارین و خیار ترشش و شیر خرفه و یا  
 شراب غوره یا شراب پی و امثال آن دادن و ضماد از طحلب و لسان الحمل و درک خرفه  
 و آرد جو و خطمی ساختن و آب سر و یا قنایط دادن و تسکین عطش بهوای خنک  
 و تجرع آب انار منجوشش و شیر و شربت مذکور کرده باید بودن بیان فرص گل  
 که در دهن دارند نافع بود و بورم و تعطش نکند کل خشک شش درم زعفران و سنبل  
 از هر یکی یکدرم اصل سوکس مسحوق و مغز تخم خیار و در تخمین از هر یکی سه درم کشیر  
 و صمغ از هر یکی نیم درم جمله را کوفته و بجهت آب کاسنی یا شیر و تخم خرفه چهار  
 یکتهال سازند و برنج خنک ساخته در دهن میدارند و آب آن فرو می برند و بعد چهار  
 تدابیری که در دموی مذکور شد کردن و درین قسم اگر چه احتمال مبردات لازم است  
 اما احتیاط آن می باید کرد که از مبالغه نفع ماده در نکند عورت را سینه را بعد  
 ورمی در سعه پیدا شد و انجا در محصل از ادویه محله بیشتر حله و پنج بشکال با  
 و دیگر ادویه کم بود میفرمودم تا غالب از اینها سیجوشانید حدا حد و بنوبت لعاب آنها را  
 در شبان روزی چندین بار طلا میکردند و تخم منقح و منقح نیز را تا چمی که دنبه و اندک زرد  
 در آن کرده بودند طیار میاشتند و از آن روزی مکیفوت میخورانید و بجای آب انار منجور و  
 اواخر خربزه هم گاهی بشکر شیرین کرده میدادیم همین مداومت آن ورم تحلیل یافت  
 و در این عظیم ضعیف شده بود و بعد از آن مرغ چوبه تقویت کرد و صحت یافت و سرگشته

کشته بکار  
 از آن  
 بجهت  
 و در آن  
 خیار

قسمی است از غذا  
 مخفف آن  
 بهی است  
 غیث

که مریض پیش از وقت دفع ورم کرم سخت لاغر شود و چشمهاش بحال در نشیند و  
 وقتی بدید آید و تب آهسته باشد و بول اندک اندک آید و معده سخت باشد چنانکه  
 نهند در نشیند علامت آن بود که ورم و سبیل قوی واقع باشد و اگر با این حالها  
 در کند و اطراف سرد میشود و سبیل بد باشد اما چون و سبیل محقق گردد در دفع آن  
 باید کوشیدن تا زود بخفته گردد و سبیل کند جمله غذاها و شرابها و دواهای نرا نشیند  
 که در بحث اورام و از این بحث مذکور بود و از خنکیها و چیزهای که دفع را پس انگشت و باز دارد  
 و حذر باید کردن و دواهای ضار و طلا را نیکم فکندن و تبراب کاوی فایده نیکو و بد  
 بیان دواهای مجرب بگیرند طلخ شقوق بکیرم و نیم و نیم درم شمس فرود حله از هر یکی بخورم  
 حله را سائیده با سه اوقیه شیر خرباشیر زکرم کرده بخورد نافع بود بیان  
 ضامدی مجرب بگیرند طلخ شقوق خشک یک اوقیه برزهر و چهار اوقیه حله کوفته شش تازه  
 کرم بپزند و بنهند در گاه ورم نرم شود علامت آن بود که حجه شود از این حکام  
 باید فرمودن تا بر قوی جامه خواب فرو خشد و معده را بر فرسش لختی فرو فشار دتا  
 بدین مدو بطر که دریم وی را بد انگاه تدبیر و یا سیدن بدستورش کنند و انجا که آمس  
 کرم صلب گردد و جهت تحلیس باقی اجزای لطیفه آن و باز ماندن اجزای کثیفه آن و صلاحت  
 محسوس و سکون جمی و طول مرض کرم بی تحلیس و بی دفع و خشک و طاقت بدن و خیال  
 و دود اسس بدن کواهی دهند مریض را شیر شتر بعضی آب و طعام باید دادن  
 و گاهی خیار شنبه اندر ما را اصول حل کرده و دروغن بادام با خروع برافکنده داد  
 سودمند بود و اقراص سنبلی در تفتیح دادن نافع آید و گاهی غذا اندک مغز نان سیده  
 در با قلاب عسل که زیره و بادیان در آن چوشیده بود دادن مفید باشد و گاهی  
 عسل تخم دار هم نافع بود ضامدی پزاشنده اکلیل الملک بالونه و حله و حب الغبار  
 از هر یکی جزوی اشق مقل از هر یکی ربع جزوی انجیر خشک فربه ببت عدد انجیر را  
 پزند تا نیک مهر اشو و پس ادویه را سائیده با کبکین بسروشند و صفتها را در آن شیر  
 حل کنند مجموع را ختم کرده پیوسته بر می نهند نیکو کرم کرده و تبراب کاری بسی نافع باشد

بلاستیک  
فروغی  
سر از بادبان  
فروغی  
فروغی  
فروغی

و سایر علل چهار از معالجات او را مصلحیه باید استنباط کردن و اما در ورم بلغمی اگر  
نباشد در دوسه روز اول غذا و شراب و آب آلود باید گرفتن تا رطوبات اغلب بیل رود  
و بعد از آن دستوری که در جمیع بلغمی گفته شده مرعی داشتن آنچه مناسب وقت دانند  
تا بهفت روز شفقت معتدل باید دادن در عر بر اوع مناسب کم بردن و بعد به  
تدبیر مکرر کردن و در تحلیس بجللات قوی کوشیدن چه این ورم کم صلب گردد و در زمان  
ماده آن عسر گردد و تیزاب کاری قوی که اثر احوال نافع بود و در غنهای محلل قوی مالمیدن  
بعد بهفته چون راحه و اشباه آن و بجای آب ماء العسل خوردن یا شیر شتر و یا قمر  
بسی نافع بود و آنچه که در مری از این انواع ورمی پدید آید هم بدین نوعها علاج باید کرد و این  
ریش و شیراث معده سبب این ماده بود تینه و سوزانده که اندر معده تولید  
کند از خوردنهای گرم و تیز که از دماغ بر بخار نرزد و باشد ماده نیز از عضوی دیگر بخار  
آید و باشد که از خوردن چیزی سخی نیز چون ذرا ریج و بلاد و امثال آن واقع شود  
یا از چیزی سست گرم با فصل چون روغن داغ کرده و یا سوزاننده چون تیزاب و آب  
آن حادث گردد علامت آنچه از ماده حادث یا نزل بودش به آن تب گرم است  
و یا چیزی بوی دمان بخلاف عادت و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش  
والم محل از درون ارتعاش معده و اعضا نیز گاهی و قی بسیار در آفرانند قی پوسیده  
که از سر ریش بر خیزد پدید آید و باشد که بار بار از باز کرد اما اگر قرحه و شره اندر دم معده  
باشد الم آن اندر و سوسوی سینه یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطرا  
سرد گردد و غشی افتد و پوست قرحه اندر بر از اغلب آنچه پدید آید و اگر اندر و مقصل  
بعده باشد هرگاه ثقل طعام بعده فرو و آید الم اندر حوالی نان یابد و پوست ریش اندر  
برازند لیکن این پوستها اندکی نازکتر بود و هر که خواهد تا محل وجع را تحقیق کند چیزی که  
در آن خردل و سرکه باشد بمریض بخوراند و ملاحظه کند علاج نخست فصد باید کرد  
خصوصا که دم غالب بود و هر روز دوغ ترش کاوی مقدار ده سیر یا یکدوم طبایع  
و یکدوم کل سرخ و یکدوم بزر الحماض میدهند بگیرند شیر کاو و دوده سیراب نفع بسیار

با سیر عصاره غوره پنج سیر بیا میرند و سنگ باب میکند چنانکه آنها برود و مقدار سیر  
 و آن شیر را با آب انار ترش میدهند بوقت حاجت و اینجا که نزله سبب بوده باشد  
 تنقیه دماغ و سوزنله باید کردن بدستورش و اگر ماده از عضوی دیگر آمده باشد  
 آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کهنه و عفون شده باشد  
 حلاب و مار العسل و اندکی ایارج فقیه را با اندکی جد و ارجیت تنقیه محل و اصلاح خلط  
 آن باید دادن پس دوغ ترش با آب انار ترش با کشکامیدهند غالبیاتی کند  
 انگاه متعاقب تی دوغ ترش و طباشیر و کل ارمی و کل سرخ باید دادن تا اصلاح  
 آید و طعام تریاقی فرمودن و اگر با استفراغی خاصیت خیارشبر اندر آب گاسنی  
 باید دادن و اگر بخود اسهالی پدید آید طباشیر در رب آبی یا رب سیب یا رب  
 کشکاب بسی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در قی و بر از ظاهر  
 و فاد زهر اخذ دارد و کل مخوم پیشل آن در آب لسان الحمل باید دادن و جمله عصاره  
 قابض پیشل تریاقات خوراندن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود مفید  
 و غذای قابض ترش تریاقی مانع باشد و اینجا که سبب ریش و شره خوردن فراخ  
 و بلاد و امثال آن باشد علاج بدستورش باید کردن و اینجا که سبب خوردن روغن  
 داغ بداغ و تیزاب و اشباه آن باشد و آن جمله مری و معده باشد علاج آن خوردن  
 شیر کوسفند و روغن و مرهمهای مناسب بود پیوسته و کم کم جمله غذای مغزی  
 و لعابها و فاولوهای پر صمغ و سریشیم نافع آید و خریدن کل سرشوی پیوسته بس فایده  
 اینجا و در شیهامی عفن وی و اندک عسل تخم بر کاه طعام در معده کنده شود و چنانکه  
 غشائی که از حلق بر آید بوی تخم مرغ بخت و چیزی کنده کنده بی آنکه چنان چیزی خورده  
 و یا تیز و ترش شود و چنانچه در دهن طعم آن بایستد و فم معده نیز سوزش انرا در می باید  
 و جشاء حامض بدان کواهی دهد انرا تخم کوسند و این حال از صحت بسیار دور باشد  
 لیکن مقدمه امراض کلی شود همچو جشاء غالب سبب نوع اول حرارتی و میسوی بود  
 که بخندارسد و آنرا از قبول بضم باز دارد و لختی آنرا بسوزاند و متخیر کرداند و فساد

و این حال معده کرم را که تشنگی بعد اکل غذا کنند و یا گرمی بر بالای طعام یا میوه خورد  
 بسیار افتد و سبب نوع دوم مخاطی بلغمی ترش یا سودای بود یا غذا بود و معده  
 که بر هضم اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود علاج اول آن بود  
 که در جمله مبادرت کند با التمام یا بیشتر آنچه میسر شود و بعد از آن تقویت نماید بمقویات  
 مناسب مزاج معده و اگر قوی را مانعی باشد یک جام آب نیک کرم و ثلث آن کباب  
 باید خوردن و نیم درم مصطک سوده قبل از آن باید خوردن یا مقوی دیگر که بسیار  
 قابض نباشد تا آنچه اعانت نکند معده را بر دفع و کداختن آن و سورت اثر  
 لغتی بشکند و سطح معده را از آن بشویند و افعال را فرو نزنند و بعضی رطوبت  
 را باورارد دفع کنند و ما دام که معده از این طعام فاسد پاک نشود و رجعت جو غلبه  
 پدید نیاید نباید هیچ غذا و شربت و شراب و آب و میوه خوردن و اکثر مردم با  
 تخمه را اصلاح کنند و معده کندیده از گرمی و خشکی را این غسل نیکو نباشد و ترشی  
 معده را خود حرکت و اسهال در سبب و آبشابه آن زود بصلاح ارد و صبیحه را  
 دیدم که چنان عادت کرده بود که چون معده او کندیدی طعام خوب غالب بر بالای آن  
 خوردی و تخمه با هم هضم نیکو شدی و از آن مضرتی نیافتی و اگر چه این حال نیست  
 لیکن این حال مثابه البیت که آب غالب خوب در میان کباب کنده در رد و جمله را خوب  
 سازد و آب کرم که فرموده اند آنجا که فی نشود همین نقل کند میوه خوردن و شیرینیا  
 بغایت بد باشد و اگر دوا می مصالح بعد خوردن طعام بر بالای آن خورد اعتمادی پیدا  
 و در حال تخمه بسیار فساد اخلاط و امراضی پدید آید چنانچه تخصیص که ادخالی بر آن  
 واقع شود و اکثر سبب مرضهای کودکان بر خوار ازین بود و خصوصاً در فصولی که مختص  
 جلد و کثافت بشده در آن واقع باشد چون فاجره صاحب معده کندیده را حرکت  
 و آنچه زیاده مضرت بود و عت و خواب را استراحت در هوای خوش و اسهال بعد از  
 مذکور غطیم مفید بود و او را در اولین دفع آن کند و در هر دو قسم بعد اصلاح تا سه روز  
 ملاحظه کردن لازم و کافی را که این مرض بسیاری افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت معده

و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید کوشیدن و ترتیب تمام در اکل و شرب مرعی داشتن  
و بالجمله کسافی را که معده گرم و خشک باشد آنچه خورند بسر دی مایل و بغایت ترداها  
خنک باطعام مناسب بود و میوه خامی کم شیرینی مفید آید و هیچ چیزی که سرخی را  
و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که زود متغیر گردد و تحلیل کیفیت بد شود و بلبله  
فقط در دهن داشتن و آب آن فرد بردن اکثر اوقات عظیم مفید بود و کسافی را که معده  
سرد بود و بخلاف آن که عمل اختلاط نمودن و فریاد اعمال در صلاح محل معده از مباحث دیگر  
معلوم گردد و الله اعلم فواقع که بعضی جایها از اشکنجک گویند حرکتی بود نرم معده  
و معده را غیر طبیعی مرکب از تشنج القباضی و تمدد انبساطی جهت دفع موزی و جذب آن  
و این موزی با کیفیت غالب حری و یا بر دی بود که از خارج یا داخل نفخ معده رسد چنانچه  
بعضی مسافران در هوای بسیار سرد و بعضی همزمان را در تبهایی سخت گرم واقع میشود  
و با کیفیت حاده باشد که از زود چیزی حاد بر نفخ معده نوعی حاصل آید چنانچه از خوردن  
او و به حاده و از گذشتن صفرا و بخاری در قهبران واقع می شود و کیفیت حاده باشد  
و باشد که از ترشی در مخفی دارد و هم بدید آید چنانچه از خوردن آبی ترش می آید و فستق  
باشد غلیظ و لزج که بر نفخ معده چسبیده بود و بتقل و بردن از رنج بسیار و دیامادی باشد  
غلیظ که در معده حادث شده باشد و تحلیل نی پذیرد و چیزی را بر نفخ معده بر می آید  
و ایدامیکند دیامان چیری خشک بود در نفخ معده که بحرم آنرا می رنجاند و یا سوراخ  
سرد بود و چنانچه در ضعف حرارت غریزی بعضی مریضان و پیران کوه دکان را افتد  
و یا سوراخ می خشک بود که نفخ معده را تشنج سازد چنانچه از عقب تپهای محرقه اجیا  
بعد از استغراغهای مقوی واقع میشود و این قسم چون استحکام نگردد و امید خلاصی  
و یا آماسی المی باشد در معده یا در جگر یا در غیر آن که ماده بد از آن نفخ معده بر آید و این  
و اگر چه بعضی از این اقسام عرضی بود و بصلاصحت بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است  
که در اکثر بدتر از مرض می باشد و در اکثر احوال علاج باشد تا رگ آن بدستوری که تکرار  
بیان یافته کردن لیکن چون با احتمال طینه یا سهل حاجت آید از مقویات نفخ معده



یا آنها باز باید که گزرت تحلیل باشد تقویت بنوعی که جهت ناقصان و مستفغان مقرر است  
 باید کردن و اینجا که سبب حرارت تب و یا آماس باشد در تسکین داشتن و خوردن  
 و حقنه لایق اینجا موافق آید و اینجا که سبب خوردن چیز نازک باشد خوردن آب گرم در روز  
 شورابی چرب و طمائی خنک فایده دهد و اینجا که سبب خوردن ترشی زخمی باشد پهن شدن  
 علاج بی آن و شربت‌ها فایده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طعام سبب باشد بقی دفع آن  
 باید کردن و کلقتند و شباه آن خوردن و اینجا که سبب باد سرد باشد دم فرو گرفتن  
 در مخلی گرم و استحمام فایده بخشد و همچنین خوردن شور با نمایی گرم و اینجا که سبب ماندن  
 لقمه بود بکشدن جگر شود و آب آنرا بگذراند و اینجا که سبب باد غلیظ بود و از علاج دفع  
 ریجی بکار داشتن و اینجا که سبب کد شدن صفرا می زنجاری بود و سکنجین و اشیا آن  
 قی ستونی باید کردن با غسل لقمه‌های کلان خوردن مفید آید و غسل آب گرم در کشیدن  
 اندک اندک و تخمیل پرورده تا به سستی خزیدن و خوردن نافع بود و قی کردن بصلاب  
 و خوردن قلع آن کند و کبھی و سریش بر ناستا خوردن دفع آن و اگر سختی فم معده از  
 فراخورده باشد باز تدابیر قویتر باید کردن چنانچه بعد قی سهیل ملغم غلیظ باید داد  
 و مداومت کبھی یا مهارس نمودن و یا حلوا می بلارد و پیوسته تجزوا در دهن داشتن  
 و آب آنرا فرو بردن بغایت نافع آید و از نعاجین مناسب هم در وقت خواب بعد تنقیه  
 طبع جهای بزرگ فرو بردن بس مفید باشد بشرطی که در فم معده مدتی بایستد و در  
 جذبید ستر در سر که حل کرده آتش میدان توان بلغمی را برد مرد می در ری بود و او  
 تب راجع داشت و درین اوقات که تب کم شد فوای عظیم پیدا کرد هشت روز داشت  
 متصل چنانچه از خواب و سخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ بی توانست خوردن و در آخر  
 نیز رقیق بی لزاجت خوردن از صعوبت آن وضعف کا می که غالبیت غش میکرد و در آخر  
 بهیلاکت رسید همین در سر که فرمودم که سه روز ناستا میخورد بهتر شد و روز چهارم در  
 دادم و غذا شور با ربی ساده چرب میخورد و سیفرمودم و اول حال ناپدید روز و اکثر شب  
 مصطک می خائید همین روز چهارم تسکین یافت و در شب پنجم عرق کرد و صحت یافت

و بالجمله در اکثر قواها در گرفتن و جید قوی کردن و از چیزی موجب رفتن و حرکات عقیقه فرغ  
 وقتی کردن و رسیدن آب سرد و بیکار بر روی دهن و دهن انگشتان پای راست  
 و خونت و غم و فرغ و استحمام و عطسه کردن پس مفید بود و اندک علم کدب صیتا  
 بفارسی اردوغ گویند و آن تعجبی بود که قوت معده آنرا تحلیل دهند و از راه خلق برآرد  
 سبب بسیاری آن با خلط بلغمی سوداوی و یا ضعیفی معده که تصرفش در غذا  
 بکمال نبود و بدان سبب از آن باد تا تولد و یا عدم قوت کواریدن اندر قعر معده بود و اگر  
 باد اندر معده بماند تحلیل نمی یابد و با دغ بر نمی آید هم ملاک باشد که استسقا طبعی  
 تولد کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظ بود و در معده تنفیه باید کردن و بقی و سهیل  
 ایارج فیکر و یا حب هر سه دارد و شباهه اینها بسیار بود که در دای قوی و کد از زنده  
 خلط چون کسی درس خورده شود اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود و در دفع  
 سور المزاجات باید کوشیدن و حافظ الصلحه مداومت نمودن و تخصیص با آنچه ضد  
 سور المزاجات تنفیه عظیم مفید بود و آنجا که سبب خلط غذا نفاج بود و بکشدن آن با  
 شود و اگر باد اندر معده بماند و معده را میرنجاند و بر نمی آید چیزی نامی باد شکن باید خوردن  
 چون کوفی و سفوف مقوی درس و شباهه آن و حرکت معتدل و استحمام مفید بود و العلم  
 غشیان و تهوع و قلق بدانکه دلشور و پیش کشتن معده که آنرا غشیان گویند  
 و حرکت معده جهت دفع چیزی از راه کلوی دفع کنند که آنرا تهوع گویند و اضطراب معده  
 با کرب و خفقان و دوار و سرد و تغییر لون شده و شکل لخته و خلط بی قی آنرا قلق و تعفن  
 گویند آنچه از اینها دیرکانه بماند و یازد و خود کند سبب آن خلطی بود و روی و معده  
 مثل صفر یا بلغم یا سودا را خراقی یا رطوبات فضلات حیض و طمثی و شباهه اینها داین  
 یا در میان طبقتین معده بود و معده آنرا شرب کرده باشد و یا بر سطح معده آلوده باشد  
 و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد و یا بلغم معده باشد  
 از معده یا از عضو دیگر و حوامل در چهار ماه اول این حال بود و علامت این ماده بدین  
 اشتها و کندی و طعم آب دهن شاید قوی بود و باشد که اینجالات از سور المزاجی

سازج افته و عدم علامت اخلاط و تقدم اسباب سور المزاج بدان گواهی دهند  
 و این سور المزاج اغلب کرم بود جهت ضمیمت آن با مزاج فم معده و آنچه از بی خود  
 افته تا گاه سبب آن ناموافق خوردنی افته و یا معده بکیفیت پاکیت یا از خاکی  
 از خوردن چیز نامذید بری و بقم معده برآینده چون آب چقدر و قریب و امثال آن  
 افته و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون مسکه و آب افته و بعضی مردم با  
 که ایشان را از بعضی چیزها مثل مخاط و چرک قرحها و کاسات و شباه آن انقباض  
 بر تپه باشد که اگر بنید یا نام آن بشوند قریب بدین حالات ایشان را دست دهد  
 و باشد که اگر از آن اعراض نتوانند قی نیز کنند و بعضی هستند که از بعضی بویها چنان  
 تنفر کنند که این حالات ایشان را دست دهد شخصی را دیدم که اگر بدو گفتندی که خوات  
 و دوشاب در بهد کر کنند میخوری او را غشیاں غلیم شدی و بسیار باشد که از بی  
 اغراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پدید آید و باشد که بسبب درم کرم  
 از معده تهوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و غشیاں مقدمه  
 بحران واقع شود و اینجا که سبب سور المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل  
 بعد موافق اندر جی سرد و مخدر بحران بود از علاج تا که شستن بحران سستی بود و اینجا که  
 سبب درم بود علاج درم باید کردن و اینجا که مقدمه بحران بود و اینجا که سبب  
 نامناسب و یا غلبه و یا موزی بود بقی و ارسال ضد آن تدارک آسان باشد و اینجا  
 سبب ماده بود که از عضوی بمعدده میریزد و اصلاح آن عضو باید کردن اگر سبب  
 حمل بود چنانچه حوامل را می باشد تا چهار ماه علاج پذیر نباشد و سعی در آن مضربود  
 لیکن چون بسیار خون کند و قی نیز می آید تسکین باید و آنچه در تسکین غشیاں تهوع  
 حوامل مجربست خوردن ماهی شور قهید بود در زیر خاکستر بریان کرده و کباب کنند  
 گو سفند که آنرا هزار خانه گویند بر ناستا و بار کوفته بوسل آمیخته و دار چینی و یا چوب  
 در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و با غسل سائیده لعق کردن هم نافع آید لیکن تیز  
 کرم سرد مزاجان را مناسب باشد و کرم مزاجان را بفرزند که در شکم است زیان دارد

و مر بای ترنج و بهی چته و قرص عود و مصطکی در شراب خوره در ساسل آفتاب شراب  
 انار مناسب آید و جمله ترشیه با غشیان از ارکسند نیکو آید و زردک خام خوردن  
 عظیم فایده دهد و پیاز خام و برگ ترب و تره تیزه و اشباه اینها از قبول بانان خوردن  
 هم لحظه تسکین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و کبابهای ملج بزیره و کشتر  
 آلاسیه پس نیکو بود و آنجا که سبب بند شدن استفراغی بود از حیض و ش  
 و خون بواسیر و غیره و حمل نباشد اولاد بر آن استفراغ معقدا لازم بود نمودن  
 بقصد بکلیق با صاف و استعمال طلا و قهقهاده و دوائی کشیده از شیب و مالای  
 انگاه تقویت معده کردن یا دویه و اشربه و اطعمه مقویه و آنجا که سبب صفر بود  
 و معده آنرا شرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در خورده باشد بتوان در یاقوت  
 نخست قی صفر باید کردن بمقیات قوی انگاه یا بقی آنرا سبیلین و اسهال دفع کردن  
 پس تقویت معده بخیزدای صفر شکن نمودن و اگر صفر اندر فضای معده بحسب  
 یا اندر قعر معده است و غلیظ است و قی افتادن بی مقنی و تسکین نیافتن و بر نیامدن  
 و غلبه قلی بر آنها کواهی دهد بسبیل و ملین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای  
 و گرمی مایل خوردن و غذای جاشنی کرده بکار بردن و صباها حافظ الصلحه در  
 شربتی مناسب چون شراب فواکه و کنجین عسل خوردن بسی مناسب بود و ضماد  
 صندل و لادن و کافور و کل یاب و فواکه مقوی معده سرشته نهادن و طلا و  
 کردن مفید آید و کواهی جهت مناسب خط جاذب آن هم نفع عظیم بخشد و اگر ما  
 اندر فم معده بود بقی کردن کنجین و همواره فریدن فواکه مقوی معده و منجوش و قوی  
 و بخوردن کباب مرغ بریان بناردان و کشنیر آلاسیده و ملا و خشک و اشبه خوره و  
 اینها تدارک زود نیرد و آنجا که سبب بلغم شور بود و عطش قلیل و ظهور بلغم در قی  
 بدان اشتها دکنده و یا بلغم تفت و خام و عدم تشنگی و بیزرک آب در دهن و بهی  
 و بدی هضم طعام و غلبه کواهی در قی بدان کواهی دهد و یا بلغم ترشن بود و علامات  
 آن ظاهر باشد نخست در قی بمقیات مناسب مبالغه نمودن و از چیزهای ملجم

حذر کردن و قلبهای خشک بر مقدار کم خوردن و اگر سنگ کشیدن و حرکتهای نامانده  
 کردن و در بالای آب و سرس با کسبی با قنقلی و اشباه آن بکار بردن و یا پیوسته  
 خوردن و در دهن داشتن و خربیل پرورده شبها خوردن بهم نافع آید و نان و عسل  
 که بگشمت ترش بنیزه را کم کند و اگر ماده قوی بود سهیل بلغم باید دادن و حبس  
 نیکو آید و آنجا که سبب سودای مخرقه چنانچه اصحاب مراقبا را گاهی واقع می شود  
 و تنقیه سودا باید کشیدن و بعضی از تدابیر الیخولیا مراقبا را در داشتن آنچه مناسب  
 و احتقان در جمله فایده دهد تدابیری که در اوجاع معده گفته شده اغلب آنها در این  
 سفید بود هر صنفی را از صنف مناسب آن علاج باید بستن و بعضی از تدابیر منع می تیز  
 تدبیر این امراض بود و الله اعلم افراطی حرکت معده باشد جهت دفع مودی  
 و دفع کردن او چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط ان بعینه اسباب غثیان  
 و تهوع باشد **علاج** در جمله احوال و تدابیر بیم بدان انواع است رعایت  
 باید نمودن و بالجملة آنچه حابس و مانعی می ست خصوصا بعد تقطیل ماده خوردن  
 دوائی قابض و معطر بود خواه سفرد و خواه مرکب همچنین آنچه اشتها می طعام آورده  
 باشد و گاه بود که بخوردن مقفی و آوردن ماده فی معده پاک شود و دیگر میل نکند  
 و حقه مناسب بسیار بود که ماده را مایل با معاگرداند و قی را باز دارد و شد اطراف  
 و ضامای قابض و عطر نهادن بر معده و نیک مالیدن رکهای دوش و پشت  
 و بعد تنقیه مجر شیب معده قریب ناف نهادن و آنچه در افراطی اطفال گفته شده  
 جمله نافع آید و همچنین آنچه از علاج مسافران بحر گفته شده و آنچه از علاج غثیان و تهوع  
 سبقت ذکر یافت و خواب کردن عظیم فایده دهد و جهت میل حرارت بدو  
 و جهد می باید کردن در تنویم و خوردن مخدرات در قوابض این مد کند و اگر تخیل  
 خسد آن تخت را میخسباند برفق تمام نیکو بود و قی بسیار که از پیضه او قند علاج  
 بچالش مذکور خواهد شد و آنچه از خوردن سهیل افتد به تجرع آب سخت گرم  
 و غالب سکین باید و فوط بحرانی را علاج نباید کردن مگر که ضعف خفناک آورد و آنچه

کسبی نام فلفل است  
 و در اینجا کسبی  
 از غله

شناسایی و باد خوردن از ریسمان اوخته و از چرخ زدن افتد بسیار بد  
 ننگه و استراحت و چیزی نخوردن از آن تسکین دهد و باید دانستن که هرگاه معده با  
 تشریب کرده باشد مادام که ماده را کم نازند هیچ ضامد طلای قابض بکار نبرد  
 داشتن و در جله مادی ابتدا علاج بجهت مناسب باید کردن یا بملینی اگر دانست که در  
 ماک میشود و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تنوع بسیار و فتن  
 و قی قلیل زود و ضعف و غش آورد و تریاق الطین جدید و فادز هر در دوع کا و ماشیه  
 قابض سائیده در بناب مددی عظیم رساند و در جله انواع این غذائی که در کتب  
 و شربت های آب چون قرصها و ابها قوام دار باید دادن و از چیزهای بسیار تر و ضعیف  
 و مفرقات اجتناب کردن و چیزهای که مریض را سخت مشغول گرداند و یا عظیم  
 جله نافع بود و الله اعلم فی الدم فی خونی یا از مری باشد یا از معده یا از حکم  
 و اسباب آمدن خون ازین اعضا یا خارجی بود چون ضربی بر شش و او از کوفت  
 بتندی قوی و چسپیدن زود و سبقت این اسباب بحصول دلایل دیگر شاید  
 این احوال نبود و یا اسباب داخلی بود چون استسمای عروق خون بچششی که محل کجاست  
 آن مانند پس شبکافه سر عروق را در آن موضع در ظهور استلا و غلبه کمی دم دندار  
 سابقه بدان گواهی دهد و چون ضعف مزاج عرقی درین موضع از غلبه لیس یا پس یا  
 با دقتی سببی منشق گردد علامات بیس و لیس در آن عضو عدم امتلا و عدم گرمی خون  
 و تدابیر تری و خشکی فرا بدان شد باشد و الله اعلم یا بواسطه رطوبت ماده و لیس عرق  
 و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و بیت مزاج  
 و غلبه حرارت مریض و انبانی خون خارج و تری و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حال  
 باشد علاج طریق تدابیر این علت مخافت که در نفس الدم مذکور شده لیکن این  
 تدبیر منع قی نیز لازم بود و از قی مدد مرض نشود و در استسمای اگر مبهلت دهد و ملاک نشان  
 از هر دو دست و هر دو پای یکبار فصد باید کردن و خون تا قوت دور طل برداشتن صاف  
 میگوید دوستی داشتیم در خوارزم بجام معرفت بمن رسید و نبض بمن نمود دیدم استسمای عظم بود

و سخته و تدابیر غلبه خون گواهی میدادند گفتیم بحام مردنی الحال قصد کن قبول نکرد  
 و بحام رفت چون از حمام بیرون آمد قی الدم آغاز کرد و مرا خبر کردند تا رسیدیم ملاک شد  
 و اگر بعد از تسکین خون نمی اندر معده بماند و بسپزد و اعراض آن چون غش و سردی  
 اطراف و عرق سرد و ضعف نبض پدید آید مغز و گوش یا پیرمایه آن یا نمک اندر  
 باید خوراندن تا آنرا حل کند و سمیت آنرا طرف سازد و انفخه آهوبره و بزغال دیره  
 نیز نیکو بود و باشد که طبیعت بقی از دفع کند بعد الحبل و باشد که به برازا خراج کند  
 و بعد حل شدن آن حقه موافق کردن اولی بود و مرلقات خوردن یا مقنی جهت دفع  
 آن اگر مانعی نباشد و وقتی را جایز بود و مفتحات قوی خوردن جایز نباشد و فاساد  
 چوب انجیر سبب خاصیت مفید آید تخصیص که با انفخه خورند و تریاق الفضی و سدر و لیکو  
 هم موافق بود محمد بن زکریا گوید مردی را دیدم که به قی باره همچو کشت بر انداخت و از آن پنج  
 وحشتی درو پیدا نماید و من بتفرس چنان در پیستم که او را در معده همانا که ناصوری  
 بوده و اصل آن ناصور بار یک شده بود و زردی گنده شده بیرون آمده و اسهال  
 آرزو نامی بد چون از زوی کل و نمک و انگشت و کج و برف و پوست تخم مرغ و جگر  
 تلخ و تیز و ترش و غرض سبب این حال خلطه فیصل و غده گنده بود اندر دم  
 و دم آن چنانچه اکثر حوال را این صورت واقع میباش تخصیص در ماه دوم و سوم  
 از او یا لان و کتا گویند و این حال بیشتر حوال را در این صورت واقع میباش چون  
 از چهار ماه و پنجاه بگذرد بر طرف شود همچو غشیاں جهت خرج شدن آن فضلات رجمی  
 چنین واسطه رسیدگی آن باشد که در بعضی این خون شود و بماند در تمامی عمر ایشان  
 و آنرا علاج دشوار باشد و موجب این هم عادت بر آمدن مواد بود از رحم نفهم معده  
 و آن قلیس و گاه گاه بود و بدان سبب از زوی بدیشان هم کم و گاه گاه بود و بخلا  
 اوقات ادائل حمل و بعضی کوکان باشند که ایشان را عادت کل خوردن بسبی شده  
 و بران مانده باشند و هیچ وجه از آن متمنع نشوند علاج نخست تسکین و غده ایشان  
 بخوراندن مطلوب باید کردن چه بسیار چیز در حین خنیدن از زوی ایشان بجای آن مطلوب نیستند

بلکه بعضی باشند که اگر دیرتر مانند ضعف دل برایشان ستولی کرد و بواسطه میل بخار  
 سهل از آن ماده روی بدل از جهت نیافتن مطلوب و بعد از این تنقیه خلط و تقویت معده  
 باید نمودن و تنقیه بدفعات و رفق کردن در طریق اولی در تنقیه حاطه قی بود بعضی مناسب  
 و اگر در رفی بجل مضرب باشد تا تقویت معده نمایند بکوارش عود و کوارش فواکه و در  
 مصطک و میبه و اشال اینها و حب الشفا و حافظ الصحه با شراب پی درین باب حائض  
 و طعاجهای که در آن اندک سیر و خوردن یا اندک فلفل و دارچینی باشد ایشان را مفید بود  
 و مرغ و کبوتر کباب و قلیه های بنجایع و ناروان و زیره و کشنیز و پیاز بترتیب کرده چخته  
 بنایت مناسب بود و چیزهای گرم و تیز و دانه های پر قوت از حوامل دور باید داشتن  
 و مسهل خلط و طین قوی هم بدیشان نشاید دادن و غیر حوامل را تنقیه بقی و مسهل بدفعات  
 باید کردن و غذا بهمان نوع که مذکور شد دادن و افشله و خشکه ملا و کباب بطحیر و قاقچ  
 بناروان کننده زیره و کشنیز و ناروان بران مالیده بسی مفید آید و نقل بدان مکیه  
 و مزیدن استخوانهای آنها و نقل بدانچه در کین غشاینها و قیها مذکور شده نافع بود و همچنین  
 تنقل بجزئی بریان کرده از خود پسته شور و شباه آن بسی نیکو بود و اطریقات کوارش  
 مصطک و فواکه پی و کبسی و معجنات فلاطی و اشربه نعناعی و نیز شور با مغر جوز و پیاز و  
 فواکه قابضه ترش و قروط جمله مفید بود و اطفال و کودکان محتاد کل را از آن بیاید  
 کردن و پاس داشتن و به تنقلات مذکوره بنوعی مشغول ساختن که بدان نرسد و از  
 و اگر در اول حال را به ازین نوع نقلها مخلوط کرده دهند با هسته آهسته آهسته آنرا کم سازند  
 تا به نقلها قرار گیرند و در آن اشابلینات مناسبه تنقیه خلط ایشان کند بسی مناسب بود  
 و آنرا که از خوردن کل کنار بجا آس هم پیدا کرده باشد و آنرا بلبس از خارج بتوان دریا  
 و بسپیدی لب و بقلبت اشتها و بار یکی کردن و کمی قوت هم توان ساختن در تفتیح سدا  
 سعی باید کردن و هیچ وجه نباید که اشتن که کل خورد و محملات و سکنجیات را بوندی  
 و غیره و در نافع آید و طریق تفتیح سود کند بجلش مبین کرد و انشا الله تعالی و بعضی از اصحاب  
 تجارب گفته اند که غیر حوامل را خوردن مغر با دام تلخ یا خیال آن خوردن روغن شیر



یک سکوره آوردن کل خوردن را بر دو قسم تقصان و بطلان اشتهاى طعام  
 بدانکه شهوت غذا و نوع بود یکی طبیعی و آن در جمیع اعضاى آن باشد بلا احساس  
 و دوم نفسانى و آن خاص بود بضم معده و تمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ برآید  
 و او را می آگاهانند و در حین نیافتن غذا بدین حاجت و باعث برتنیه و طلب غذا سوداى  
 ثقیل بهم باشد که از طحال بضم معده آید و مجموعه خود را از دغده میکند و معاصى غذا  
 میسازد پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا یا در حمله بدن باشد چنانچه بعد  
 از سور المزاجات مفطوره و امتلاى آن بدن و در تعبها و ضعفها و از مشغول بودن طبیعت  
 بدفع مرض و یا به غرض نفسانى و در حین شایده خیرى نفرت آورنده چون طعام برکس  
 و در غلبه سردی و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دواى مست و چون افیون  
 و شباه آن واقع است و یا در معده باشد فقط چون چنانچه در سور المزاجات بیان  
 و مادی نم معده بتخصیص سور المزاج کرم و در تخمها و در حین اشتیاق به تریهای خشک و آب  
 در غلبه کرم در معده و افسا آنها بعد و اسهال و حرکت واقع است و یا در معده و فم  
 باشد مثلاً رکت عضوی دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سپرز معده  
 می افتد بجهت نیایدن حصه سودای مدفوع و باعث بر شهوت از سپرز فم  
 معده در وقت خلوت و همچنین نقصان و بطلان شهوتی که می افتد در حین وقوع آب  
 در جگر و یا در مری و یا در روتی که میکشند غذا را از معده و یا در مجاری اینها و تقدم  
 بر حال ازین مذکورات و حصول هر سور المزاجی چنانچه علامات اینها مبین شده است  
 کردند تشخیص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض تن در روح و اعضا  
 مشارک و مجاور و سور المزاجات اعضا نخست تدبیر آنها باید کردن بدستورهای که در  
 محلشن مبین است از نگاه تقویت معده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد او باید  
 و آنجا که سبب سور المزاج معده باشد تدبیر آن بنوعی که سبقت بیان یافت باید کرد  
 و آنجا که سبب امتلا باشد ترک غذا و شراب مدتی و حرکت ملایم نافع بود و اگر امتلا غلبه  
 باشد تنقیه باید کردن بوجهی که النسب بود و در آن اثنا تقویت معده نمودن و اما

و اندک اندک بغذا خوردن و طریق دفع امتلا جمله در اعیان و بدانچه مناسب بود از تدریس  
 ناقمان و بعضی ضعفهای مرضی و مردم سهل خورده هم سبقت بیان فتنه  
 و آنجا که سبب چیزی متفر بود بجز ناشستی تبدیل باید کردن و آنجا که سبب تعدد  
 بود چنانچه اکثر ترکیان و شارب الخمران مدمن الخمر را واقع است بلکه بعضی هستند که  
 دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانستند که اگر منجوز کلی میشود و همان علاج کنند  
 و بتدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون برند و بحسب الشفا و حافظ الصلحه  
 و مفرحات آنرا تبدیل فرمایند چه از ترک عادت اینها آن مضرت نیابند که از ترک آنها  
 و فایده از اینها بیشتر یابند و آنجا که سبب تخمه باشد دفع آن بدستوری که سابق  
 مذکور شده باید کردن انگاه مشتهیات دادن و آنجا که سبب میل نریها و خلیهها  
 قبل از غذا از آن باید دادن و ازین میل بسیار باشند که ما دام که آب یخ یا سهند در  
 سرد یا نار منجوشن نخورند غذا نتواند خوردن و سبب این کرمی و صفرا ویت معده بود  
 و خوردن کرمها چون خمر و معجونهای کرم و غیره و آهسین مردم را تدابیر سردی و  
 مفید آید و بسیار مردم باشند که اشتتهای طعام دارند و چون طعام حاضر شد  
 رغبت ایشان بر طرف شود و سبب این ضعف قوت جاذبه مری و معده بود و علاج  
 این مریض تقویت عصب حدت بمقویات دماغ و معده و مصلحات مزاج عصب لغها  
 این اعضا و آنجا که سبب کرم معده بود علاج کرم بدستورش باید کردن و آنجا که سبب  
 سده عرقی بود که سودا از سپرز نفم معده بدر میگذرد و میرسد تفتیح آن بخور اینان  
 چیزهای ترش مقوی باید کردن چون که و و بسیار بسیار که و شتم نچه که از سر که و اب  
 نهاده باشند و خردل در آن کرده و آنرا شلغم آب گویند و جمله کاهها و آنجا که  
 دغوره با زرشک یا سطنج یا دودانی و اشباه اینها و یا راج قهقهه مقوی با فتنه  
 این سده را بکشاید و معده پاک کند و مداومت چهارس بر بالای اغذیه مذکوره غظیم  
 سفید آید و تفتیح سده ماسار یقا در امراض کبدی مذکور کرد میان ادویه که نفخ را  
 در صین مرضی معده نسبت با انزج مختلفه عظیم مفید بود و کسی مقوی رسن جبال چهارس

سر در شش شاهی سفوف مقوی حافظ الصلحه فرید العیمر بلا در شش زرنج جد و از فادر هر پنج شش  
 و نوش داروی قنب هندی لطیف کثیرا و شباه اینها لیکن در هر فراهی استعمال در وقتی ان  
 باید کردن چنانچه در امر جاده در طرف آخر روز بر بالای غنهای خشک و ترش باید داد  
 بارده بر ناست تا در طرف صبح بر بالای طعاهای تری گرم باید دادن و بران حرکت فرمود  
 و در امر جاده خشک بر بالای طعاهای تری و انبساط جرب و بوقت دغده و دراز وقت خواب  
 باید دادن و در فراجهای تری بر بالای قلیهای خشک و بر ناست باید دادن و بران حرکت فرمود  
 و چیزی در تر خوردن بسیار ان انچه اشتهای مردم گرم مزاج را و صاحبان معده های  
 گرم را بجنب باند و غشیان و تنوع ایشان را فایده بخش و تقویت بعضی قوای معده ایشان  
 آب نج و شباه آن بهی بخوشش نارنجوشش زعفران و سببش امر و ترشش در دغ  
 و خیار و نج دران باشد جرات خشک کرده و زرشک در فال سماق و قاصیا نموده کوشی  
 که از این ترشیها نیند و سر کرده باشند مرغهای بنار دران کباب کرده یا خشک ببلاده و او  
 زرنج انونیم خام سرکه خیار قرص فواکه قرص لیموی ترش که اندک مصطکی دران باشد نادر  
 ترش سلیم آب و شلغم سرکه زیتون پرورده بنار دران کنجبین سفر حلی ابکاسه فالتها  
 چاشنی کرده بلیله پرورده آله پرورده بلیله پرورده زرنج و ترشی آن بهوای خشک بو  
 صندل و خیار باورنگ و شباه اینها و ضما دای خشک بر دل و معده نهادن انچه  
 مردم سرد مزاج از انجین باند و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید و غشیان بلیله  
 و کلکین قرص مصطکی قرص عود قرص زیره که انکین زنجبیل پرورده مرابی به  
 سیل مرابی که در چینی قرص جوز بواپیل باد یا لنگرک بتبول طبع قرص در کلاب جوده  
 خاسیدن مصطکی با کندر ترش می ماست تره تیره شاستره پیاز طوق قلیه دویازه  
 بر افراد مرغ شمن کباب مرغ زیره و دار چینی مالیده شلغم آب که ترش بسیار خردل ترش  
 بسیار و مغز جوز کهای پرا هزار نخود آب پر دار چینی و پیاز و زنجبیل بری و عطرائی گرم هوا  
 گرم و خشک شراب نفع عرق نعناع بودنه و شتی تر نعناع تر کنجبین بزرگی آن  
 سرکه نعناع سرکه شنبلیله سرکه سیر که حمله چاشنی کرده پسته شود و با

نباتت که  
 در این پیدا  
 شود ۱۲  
 بار

نان و عسل و نان مرغیان که هندوانه و زردک و مغر جوز در آن باشد حلوائی کدر حلوائی  
 زنجبیل حلوائی بلادر حلوائی تا توره حلوائی مغربا و ام شیرین حلوائی ناقص قلبیه  
 مغر شیرین حلوائی عسل کرم کاجی عسل پر تخمه دار و اشباه اینها و ضامدای گرم قابض  
 بر معده نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج و معدای سودادی در تحریک اشتها  
 و تقویت مناسب بود جمله امراض سودادی تخصیص ریح و بالخیولیا مذکور است و  
 آنچه بمعدۀ تر و متزلزل مناسب بود در ضعف معده مذکور گردد و الله اعلم بالصواب  
 اکثر مردم ضعف معده که گویند غرض ایشان ضعف قوت باضمه معده باشد  
 و خداوند آنرا موعود گویند اما بحقیقت ضعف معده بصفت هر قوتی از قوای ثلثه که غیر از  
 است بر بدنی مضمم اعانت بیشتر از عکس آن بنماید بنابراین بعضی از بیان آن اسام  
 علی الانفراد و الاصلاته به بیان این قسم که نقصان الهضم است مستغنی گردند و مردمان  
 ضعیفها آنست که مانع مرض مقرر از جمله امراض اعضای مشارک و مجاور و امراض  
 معده نباشد و بداند که باضمه را گرمی و تری و ایما قوت دهند مگر که بسیار از حد اعتدال  
 بیرون نشود زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت و طبیعت صفا حاصل آید و ماسکه را خشکی مایل  
 بسروی مد و کند مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت  
 باضمه آید و چون بمنفعی واضح شد بلاشک هر قوتی از کیفیات ضد مفوی خود ضعیف شود و اگر چه  
 آن کیفیات بسیار منحرف از حد اعتدال نباشند لیکن بصفت بتفارق پیدا آید و از اینجا  
 واقع گردد که هر چه در کیفیات از رجه مرتب با اعتدال باشد جمله قوای معده را بلکه قوای  
 تمام بدن را فایده بخش جهت بودن معده بمشابه حوض بدن و آورده با سارلیقه متصله  
 بدان بمنزله جداول و انباری که از حوض باطران میرسانند اما علامت ضعف قوت  
 جاذبه آنست که طعام از فرم معده دیر کند و و گران کند و متوحش سازد و باشد که  
 اختلالی در فرم معده حادث گردد اما علامت ضعف ماسکه آنست که معده  
 طعام را فرو گیرد و چنانچه بیشتر آب می بوده و صاحب علت چنان پیدا کرد که اگر  
 حرکتی کند آنچه غوره است باز پس خواهد گشتن و بقی بر آمدن و این حال بی غیاث از تن

و یا خود آنچه خورده زود از معده با معارف و بر از اندر شود و نیکو مضمم یافت و علامت  
ضعف و افقۀ آنست که طعام با وجود لطافت و بر از معده بگذرد و نفخ کند و بوی طعام گشت  
یافته شود و تحقیق این مدت چنانست که طعام هر چند غلیظ بود در معده صحیح بلا مانع  
تا دوازده ساعت و یا زودتر ساعت بیست و نه ماند و از شش ساعت پیش در معده صحیح  
نماند پس هرگاه طعام لطیف پیش از چهار ساعت بروده میل کند و لیسیل ضعف ماسکه بود  
و چون مدت ماندن غذای غلیظ رسد دلیل ضعف و افقۀ بود و غذای غلیظ برعکس این باشد  
و علامت ضعف باضمه علامات ضعف این قوی بود و علامت ضعف حرارت غریبه  
معده و آنجا که تصور حرارت غریبه بر اعضا سبب ضعف باضمه آنها کرد و چنانچه در مضمم ثانی  
یا ثالث یا رابع فتوری شود یا در حبله مضوم فساد آنها بمعده نیز باز در هیچیک فساد مضمم  
باکتر آنها مضرت رساند علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه  
بود باید دیدن اگر چنانچه این ضعف از خلط صفراوی است غالب که در معده ریخته و بغم معده  
بر جمعی آید در نتیجه میارد و وقوع غشیان و بیقراری از بهلول و غلظتیدن را از در صد  
و خفقان بدان علت که ای در نخست تنقیه خلط باید کردن بقوی و حقیقه و لیکن انکاه تقویت  
معده کردن بقوت نامحلی لطیف و کم خوردن و چیزهای معتدل و باو شکری و بکار داشتن تقویت  
کردن معده بقوی بعضی بکرمی و خشکی مایل چون مصطک و کلنار و سنبل و قزقرض و صبر و آستین  
و آب نخته و آب برک مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاجی سرد و ترساز باشد تبدیل  
سوء المزاج به ستورش باید نمودن و تقویت بمقویاتی که قبل از این تقریر مقرر شده کردن  
و آنجا که سبب ضعف قوت ماسکه بود باید دیدن اگر آن ضعف از غلبه خلط حاد حار  
باشد در معده که بدان سبب طعام را قبول نکند و دفع آن بقوی و علامات آن چنانچه در  
مذکور شده و حرکت خفانی معده و قلع بلکه ارتعاش اکثر اعضا بدان است و بکار  
تنقیه باید کردن چنانچه مقرر شده و بر ب سفر جیل و کنجین آن و مقویاتی که جهت تحریک  
شهوت محو و مزاجان گفته شده تقویت کردن و ضادات مایل بسردی و مقوی  
بکار باید داشتن و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلاسته است و غذا

می لغزند و زرد ناگوارنده از راه اسهال و سبک شدن و یا آن خلط غلیظ در قمع معده ایستاده  
و زرد قمع معده و سبک شدن و نفرت غذا بسیار حرکت خفقان معده بدان شتهای نام  
نخست تدبیر باید کردن چنانچه در فواق و غیره بیان شده و برودت مکتبه عضودی  
بسی از آن بخوردن جوز بوا و کبسی و قرفل در کباب مرغ داخل است و یا در کلاب جویند  
و چهارس و معجون الحجب و مداومت اینها اصلاح باید کردن و برپلوئی چپ و ایما خوان کردن  
و غذایان خشک با نفع است یا سکنجین شش بزوری یا ابغولی و یا عسلی و یا نفع تر  
و ناظر خون و یارب بهی شیرین و اشباه اینها مفید آید و اگر از تحلیل سطح معده و  
جرم آن باشد و ضعف قوت فی و عدم علامت سوء المزاج و اولام و ثقل طعم بر  
و بدبختی و یافتن گسسته رباتیه در معده بران کواهی و بدبختی است مذکوره تقویت باید نمود  
و مداومت خوردن پلیجات چنانچه پیوسته بلبله سیاه یا زرد در دهن دارند تنها یا با جوز  
یا با جند قرفل یا سحوق آنرا کبسی بیشتر ضم کرده خوردن یا با برس یا جوشانیده در کلاب  
یا بعضی ادویه کرم طبع آنرا بر نشتا خوردن و تخصیص در قدری به شیرین یا شراب مورد در  
عظیم نافع بود و پوست سکنجان مرغ صحرای را خشک کرده رسانیده با نیم مثقال طریقل  
یا در شراب مورد خوردن بغایت نافع بود و نیم در نفع خشک سوده در شرابی قابض بسیار  
و ضمادات قبض کننده مثل بلبله و شبت و مورد و سنبل و قرفل و مرزنجوش و کل سرخ و زریه و  
گفته و باب مورد سرشته نهادن بسی نافع آید و غذای نیم خیزی قابض رخوت کنند  
باید دادن چون شربت بهی که نفع در آن باشد با نان تنگ و نانی که آرد کنار و یا آرد جو  
در آن باشد و آشبهای یزدی که سیر و مغر جوز و نفع در آن باشد و خیرهای گرم آب قلهای  
خشک را بر آرد و شیمها و اشباه اینها و کم خوردن ملازمت خوردن حافظه الصحتة و شفا  
در معصومان شیرین هم بس مفید آید و آب آهین تاب و سکناب هم نافع بود و اگر  
پر رطوبت و مرخیات معده حذر واجب باشد و آنجا که سبب ضعف قوت و دفعه  
بود نباید دیدن اگر بشت رکت سوء المزاج کبد یا امعاست علاج مشترک کردن اگر  
بی شکر گشت بتدریج مزاج معده بدستور کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسم با ثباتی را ثباتی و دوامی نباشد و قدیم  
 اسباب و علامت هر حالی بدان گواهی دهد و با بطلان آنچه دافعه معده را قوی کرد  
 آب نو که و سنجین سده بود و تیزاب و فلوکسن خیار شنبدر آب کشته و پیل  
 پرورده و نفوق نو که خشک و طعناهای چرب نرم چون آشتهای الو و مکره اسفناخ  
 و چند دران دروغن بادام بران خشک و یا مغز بادام سوده دران رخمیه باشند  
 و کنجاره بادام و فالوده بروغن بادام و چرب کردن معده بروغن صطک بادامی  
 و آنچه که سبب ضعف قوت یا ضمه معده بود و باید دیدن اگر موجب آن حرکتی عقیقه  
 و یا غذای نامناسب بود کمتر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی  
 باید دیدن اگر خشکی غالب است علاج دق شیخوخه کردن و اگر بر روی غالب است  
 قریب تعبلاج استسقا کردن و تدابیری که در ضعف آشتهای سرد و غذای فواید  
 گفته شد بکار داشتن و چیزهای قوی و مرطبی بسیار و یا دار عینی و ذریه و شک  
 و نحو که از گوشت کبوتر بجم و آشفاه آن باشد بسی نفید بود و اگر با ضعف معده  
 معده ضعف هضمات دیگر یار باشد تدبیرات قویتر باید کردن و در انعاش حرارت  
 غریزی همه تن کوشیدن بمفرحات و تفریح و ضرب ممتد و حرکتی معتدل  
 در هوای گرم و تر قریب با عدال و غضبهای معتدل و مداومت مهارس و آشفاه  
 و یا بویانیدن عطریهای گرم و دیدن محایب و دوستان غریز و غذای معطر و نایب  
 و انداز بوقت خوردن طعام و شربتهای مقوی و شادمانه و ملک و کمیت عدد و  
 این مقویات است قبلی و اگر خلطی بد درین ضعف هضمها سبب شده باشد اول  
 تنقیه کنند نگاه بقویت مشغول باشد و الله اعلم شکلی کاذب مفرط  
 آنچه غیر عرضی بود و سبب یا غلبه گرمی شش و دل و کسین یافتن آن بهوای خشک و بیشتر  
 از آنکه آب خشک بدان گواهی دهد و یا غلبه گرمی سده و کسین یافتن آن باب بیشتر از آنکه  
 بهوای خشک بدان آشتهها کند و یا خشکی مری و فم معده و معده بود و فایده یافتن  
 از خواب بران دلالت کند و سایر علامات سوراخات معده در اول باب

بتفصیل مذکور و یا خلطی و یا غذائی بود که بواسطه شوری و لذت آن طبیعت مشتاق  
 آب شود و تا آنرا بشوید از معده و خم آن و از عروق و علامت بلغم شور و تقدم و تناسل  
 شور غذای بدان دال گردد و یا بواسطه لزوجت آن طبیعت خواهان آب شود و تا آنرا  
 حل سازد علامت خلط لزج چون لزوجت بر از و مخاط و تقدم خوردن غذا با  
 لزج بران دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود و آب غلیظ  
 آب دهن و مینوی و تقدم اکل غذای غلیظ بدان شهادت نماید از جمله این احوال چون  
 مقصود طبیعت بسبب حرارت یا میس یا نافرمانی خلط و غیره بیک آب و در آب  
 حاصل نمیکرد و لاجرم هنگام حصول طالب و چون این طلب نه از جهت تطیب  
 بدن و تعدیل قوام اخلاط فاضله تن است صادق نباشد و اما آنچه مرضی سبب آن  
 شده باشد چون عطش در تپهای صفراوی و در برودنده کبد و در سور المزاج  
 روده صایم و غیر آن تدبیر آن مرض بود چنانچه در مجلس سبین و با فراوانی محتاج  
 نباشد علاج آنجا که سبب تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد بویها  
 خوش خنک چون بوی خیار در از باد رنگ و بوی امرو و دهبی و سیب و صندل  
 و نیلوفر و خنک داشتن نفس و درون دل و طلای عطرها می خنک بران دیده است  
 و آسایش دین نمودن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شراب صندل در عرق کافور  
 و عرق بید و شیر خرفه و دوغ و یخ و آب سخت سرد و میوه های سرد کرده  
 خوش بوی و اشباه اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق هوا  
 گرم و فصلهای گرم بسیار افتد تخصیص که حرکت دران هوا واقع شود و اخلاط نیز  
 گرم گردد و بدو حرارت دل شود و اطراف را از آب سرد نماندن بلکه غسل دران  
 عظیم فایده دهد بوقت گرمی و تشنگی هوا و آنجا که سبب گرمی مری و معده بود پدید  
 اگر از سور المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و مداومت خوردن شیر خرفه  
 بالذکر قند هر صبح و خوردن بورانی خرفه در سافج بی تنقیه و از مادی بقه تنقیه  
 عظیم مفید بود و همچنین میوه های ترش و آبهای سخت سرد و یخ و برن تناسل



و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوائی کرم یا حادث مصلحات آن دوائی باید  
 خشک ساخته بخ و غیره و اگر با این کرمی سوء المزاجی خشک بهم باشد کشکابهای چرب  
 بروغن بادام یا روغن گل بادامی و آب کدو آب خیار و لعاب تخمهای خشک و صفت  
 باید دادن و از هر چه کرمی و خشکی آورد و حذر باید کردن و کثیرا در آب انارین و اندک روغن  
 بادام نهند نافع بود و همچنین شیره جو که با شیره خره برابر کرده نبات آنرا فالوده  
 سازند و باروغن گل بادام خورد و خواب بر بالای آن شربت های خشک مطلوب است  
 آنهارا بقدرت رسانند و عظیم منفید بود و غالب خوردن خرزه شیرین فایز و آب هندوانه  
 با قند بسی منفید آید و همچنین دوع شربت سیسکین دهد و آنجا که سبب خلطی شور بود  
 فم معده و غیره اگر تعفن نیافته بصبر کردن بر تشنگی و کشکاب ساده خوردن تخصیص  
 نیک کرم کرده یا با قدری فلفل سوده آشامیدن و آب نیک کرم بر ناستا خوردن یا  
 رسن یا کبی خوردن بعد از غذای مناسب عطش و معده خلط چون کشکاب ساده  
 و اشباه آن علاج باید کردن و اگر متعفن بود تنقیه باید کردن بقی و سهیل و بعد از آن  
 کشکاب کنکات دادن چون حب الشفا و در معصورا زار منجوش و یا با شیره خره  
 و قند چون حافظ الصحة و رب زرشک و غیره آنجا که خلط غلیظ و لزج بود تنقیه باید و بعد  
 از آن مار العسل و جلاب با عرقها دادن و قمر تازه بغایت نیک بود و همچنین خرزه شیرین  
 و رسن و کبی و اگر خلط در فم معده بود بعد از دانی چوبهای مسکن عطش در مین داد  
 و آب آن بتدریج فرود بردن عظیم منفعت رساند و همچنین بزرگ از او بردن بیان  
 مسکن بکیر فلفل و زنجبیل و قرفل از هر یکی یک گرم تخم خیارین دو گرم بار خاروک خچرم  
 تخم ریحان سه گرم جمله را کوفت و در تخم حبه و حبس شسته جهاسازد و آنجا که سبب  
 عطش خوردن غذای غلیظ لطیف کشیف و شور و لزج بود چون ماسر قدید شور از آن  
 سرکه بایخ فایده دید و اکثر سوهای غلیظ آبدار خصوصاً خرزه فایز نافع بود و بکشد  
 آن غذا از معده این تشنگی زود برطرف شود و اگر بد کوار شود بقی دفع باید کردن و آن  
 و آب با قلی از شور یا با تشنگی آورنده بود و خمر صادر رمضان و علم شهوت

این از روی کاذب مغرط بود که هر چند غذا خورد بطرف نشود همچو شتهای  
 و سبب این علت یا خلطی بود ترش و غلبه در فم معده که پیوسته از اسید  
 و دغذغه میکند و یا زله بود تر که از سپرز نفم معده میریزد و بخت از اسید و دغذغه  
 میکند و یا غلبه تحسین و خلل بدن بود چنانچه بعد از استفراغات دراز و غلبه سیاه  
 دراز تحسین کننده واقع شود و یا غلبه حرارت معده و اندامها و شود نامی بیرون بود  
 که قوه ماسکه را در جله اعضا ضعیف سازد و سمات را کشاده که داند و غذا  
 اندامها را پیوسته تحسین میدهد و عوض آن میطلبد و یا غلبه آن گرم باشد و معده  
 که آنچه از غذا بجمعه رسد میخورند و نمیکند از آنکه با اندامها رسد و بدین سبب پیوسته  
 اندامها غذا طلبند و فم معده از آن می آکامند و این قسم وقتی تواند واقع شدن که گرسنگی  
 گرما و رطوبت معده سبب غثیان و نفرت نشوند و یا بحقیقت گرسنگی این قسم  
 و گرسنگی بعد تحلیلات مرض اگر چه غالب بود از جنس گرسنگی از سبب  
 باشد که آنکه از نیجالات قصور قوتی از قوای رابعه که جذم غافیه اند واقع باشد و  
 بهره باید از آن نرسد و نیزت این حال دراز کرد و مقصود یا بعلاج اینجا ازین  
 قسمین این قسم بود و آنچه بعضی جوکیان را و بعضی مریشان را بعد دمای سبی و غیره  
 در ریاضات ناری در وجود پیدا آید که هر چند میخورند و جود ایشان نمیکند از و نیجالات  
 میشود و ثقلی و ثقلی از آن زیاده پدید می آید خارج ازین بحث علاج اینجا که سبب  
 آمدن سودای غالب بود نفم معده و غالب بودن ثقل و مضمت نیافه بیرون شدن  
 و لاغری شدن تن و سایر علامات سودا از سوزش معده در خلوقات سپرز و غیره  
 این حالات بدان کوای دهنند تحت تنقیه معده و سپرز کنند بقصد باقی آوردن  
 و مطبوخ افیتونی و شباه آن انگاه غذای چرب کم مزه مثل دنبه کم بخت غالب  
 دهند و همچنین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و خمر و میوه و شیرتها و اگر  
 در سپرز درمی بود بعد قصد سهیل در صلاح آن سعی عظیم کنند بدستوری که  
 در مجلس مین میگرد و سودا را از معده بر نهاده و محجمه آتش بر سپرز باز دارند

و اثر به و اغذیه و ادویه مناسب قبض و لطین طبیعت دهند و داغ کردن سپرز به کچله و غیره  
 هم مفید بود و کوراجونی بری و کسبی و صیال قوی یا مطبوخی مناسب در تنقیه معده  
 از سودای چنین قوت تمام دارند لیکن درین علت اتهام در تنقیه با بقا قوت  
 و غذا گرفتن تن فی الجمله جائز بود و این ادراست ضعیف قوی و تن خیر تقویت نتوان و این  
 جوع سودای بعد از تهیای برع کهنه که با درم طحال بود بسیار بدید آید و اینجا که سبب  
 بلغم ترش و سردی معده و فم معده بود و علامت آن چنانچه مراراً مبین شده  
 یا بدی هضم و نجاست تن و سستی بران دال بود نخست تنقیه باید کردن به قی و تسهیل  
 ایازج فیکر و شباه آن و تدابیری که در فواق بلغمی و سوراخ مزاج سر و گفت شده  
 جمله موافق بود و جمعی که در عطش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد و از  
 موالات خلط سبب در جمله حذر واجب بود و اینجا که سبب نزله سرد بود و در معده  
 ترشش میشود و بعد از تنقیه داغ و معده و سوزنله همین نوع تدابیر که بدان اشارت شده  
 باید کردن و اینجا که نزله حار بود و تدبیر آن بدستورش باید کردن و معده را با استفراغ  
 و غیره از آن پاک ساختن و لطینات خشک اینجا موافق تر از قی بود و حب الشفا و  
 امثال آن خوردن یا شربه معدل و مقوی فم معده و مناسب ماده درین با شمع  
 بود و بسیار فایده بخش و اینجا که سبب غالب تحلیل باشد از استفراغات  
 دراز و غلبه بسیار بیاهی محمل ممتد در تقویت قوتها باید کوشیدن بغذای چرب لیند  
 خوشکوار معتاد و شرابهایی قابض کم ترشی و حب الشفا هر شب باز و زب  
 در نوبت باید دادن و در گرمی هوا و آب سرد نشاندن و روغنهای خشک بر تمام  
 مالیدن و در مقام خشک ساکن بودن و از تدابیر افراط استفراغ مقدم و از تدابیر تقویت  
 آنچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مخدرات معاد بوده باشند همان فرمودن  
 و دوغ و فاذر در آن ساییده صبح خوردن قوت عظیم دهد و اگر قوت فتوری در پاد  
 تخصیص در جاذبه و ماسکه تقویات بمقویات مناسب آن چنانچه در ضعف معده مبین  
 شده باید کردن و از محملات و هر چه سبب یس و تحلیل شود از حرکات و عرا

تفسانی حذر کلی واجب بود و آنجا که سبب تحلیل و افزمتوالی تمام تن بود و نفیج مش  
 بواسطه حرارت معده و اندامهای و هوای بیرون و علامت سوز المزاج خام و قریب  
 و عرق بسیار و کمی نقل و عطش غالب فقط ساختن بدن از غذا آنچه باید بدان  
 و پسند تبدیل سوز المزاج کرم بنوعی که مزارا مقرر شده باید نمودن و تغیر هوا کردن و نیز  
 که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن در سرد مسامات آب سرد و  
 بنوعی باید کوشیدن که موجب فرید حرارتها و میسر نشود و در تقویت قوت  
 سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تمیج بدن بر و غن سوز کردن و در آب خنک مکرر  
 غوطه زدن و عطشهای خنک بوسیدن و ضامه و طلا تا قابض خنک بر معده نهادن  
 و شراب حامض اترج و شراب ریابس و غیره و امثال آن خوردن و غذا از حبس  
 مطبوعات ترش بنار دان و امثال آن از گوشت کوساله و بز و بز و از سبزیها و  
 امثالها سازند و اکثر آشههای ترش بکار داشتن و مخدرات بر بالای آن خورد  
 سفید بود و بر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود مضر باشد و آنجا که سبب  
 کرم معده بود علاج کرم به ستورش باید کردن و البته اعلم و بدانکه هرگاه  
 مرض لغایت استحکام گردد و بدان منجر شود که همه اندامها کسند باشند و معده  
 تمام نخواهد و طبع نرم بود بدن جهت تا قوت برود و بیمار بیوشش میشود و  
 این را جوع البقری نامند بجهت بسیار پدید آمدن این علت کا و را و مردم  
 که در هوا سی سرد حرکت کنند هم این علت کاهی پدید آید و علاج این مرض لغایت  
 مشکل بود جهت احتیاج بیمار با استفراغ و تنقیه معده و مانع بودن ضعف قوت  
 اعضا و بخشی ازین اعمال و آنچه بعد جوع کلب افتد بد نباشد و طبیب در تدریس  
 این علت خبر مراعات قوت نباید زد و دلاک نشود چاره نباشد و تقویت او بدو  
 نیز بد میسر شود همین گوشت آبهای بر قوت و بعضی نمک گرفته در حلق او قطره  
 باید چکانیدن و بعضی از علاج بخشی بکار داشتن و ممکن بود که رس مالک  
 صیال یا فاذر هر در غسل آب کرم یا اندک تریاق فاروقی در آب کل و یا شربت

حل ساخته و در آمد و عظیم رساند و تخصیص در عشتی او به سبب وقوع آن اغلب از بودن  
 لمبغی غلیظ المزاج بی طعم در فم محده و کرانی کردن بران و میرانیدن قوت شهواتی را  
 بفاسد ساختن مزاج آن دانند **عالم باب شانزدهم** در بیان بعضی  
 امراض که اکثر اطباء این ممالک تخصیص از بعضوی معین مناسب ندانسته اند <sup>سبب</sup>  
 بعضی امراض ذکر آن کرده اند و چون بعضی دیگر و اغلب حکیم های هند آنها را از امراض  
 معدی میدارند بنا برین نا در یابی جدا در این سوره المزاجی یابس باشد که بریدن  
 غلبه کند و در صورت بعد قوتان مشابه گردد و بعضی از احوال پیران بر مریض طاری  
 شود و اگر چه وقت ضعفهای پری نباشد دیدن مناسب بدین اسم سرگرم بود  
 و باین سوره المزاج یابس کا هی کا هی سردی هم غالب رسیده را این مرض  
 افتد لیکن بزیادتی مناسب پیران را بیشتر از جوانان افتد و جوانان را بیشتر  
 از کودکان و **اسباب** و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در حین کثادت  
 مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکتهای عقیف  
 و حمام واقع است آب سردی غالب یکبار در کشیده شود و بدان جهت اعضا  
 سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت غاذیه از فصل خود باز ماند  
 و بیس برد حاصل آید و دوم آنکه بخار رطوبات بد آنجانب دال شود و مزاج دل را سرد  
 سازد و قوتها بدان جهت ضعیف گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگرد و فساد آن تمام بدست  
 سوم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طوبی بر یکبار و جلیل رود و حرارت غریزی سبب  
 و کی ماده و مرکب ضعیف شود و قوتهای فتور و تصور یابد و ضعف قوی عادت گردد و چهارم  
 آنکه استفراغ قوی افتد و بدان جهت مواد حرارت غریزی ضایع میشود و برود بیش  
 و ضعف قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماریهای گرم تدبیرهای سرد و کفند  
 با فراطان مزاج یکبار بگرد و برود و ضعف اگر کسی آنرا علاج تواند کردن مرکب را باز  
 تواند داشتن و حکمای هند اکثر اوقات آنرا ممکن العلاج دانست و بسیار هم علاج  
 کنند و ایشان سبب این علت برود و بیس محده و بعضی عروق را شناسند

بجهت تشرب کردن آنها ماده سوداوی را و علامات مرض آنست که نهضم  
 و نهمه و چهره مریض خشک و بد رنگ و بی رونق باشد و اغلب رنگ او از زردی مله  
 کراید و آثار غذا بر بدن پدید آید و قوت هر روز ضعیفتر شود و باشد که طعام را حظه  
 از خوردن بقی برافکند یا غیر منضم به بر از برون آید و قسم اول اغلب بود و در  
 بعد قوتان ماند و بر هر جا از ظاهر او دست نهند در غیر سه ماسر نماید و نبض از ضعیف  
 و بطی و متفاوت بود و بول سپید و رقیق باشد و مدت این مرض باشد که کمال  
 و بیشتر هم گشت علاج اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فرازی بود بمقدار قوت و سبب  
 مقتضای وقت بر بدن ایراد کنند و بدان عمل در مانند چنانچه در کلیات و در زیر  
 تطبیب مدقوق مخوم مذکور است و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع یافته اند آنست که در  
 اوایل مرض بسیار بعد از منضم طعام بمقداری که او را میزب در کر ماب معتدل رود و آنقدر  
 که عرق نیکیو بنیاد گشته باشد کمش کند و بوقت بیرون آمدن تمام تن را چرب کند  
 بر دغن ترکیبی و بهوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آبن مرطب غیر محلل نشیند و بعد  
 خود را نیکیو خشک کرده بدین نوع روغنهای چرب کند و ترتیب و تدبیر و داو غذا و امور  
 مریض چنان باشد هر صبح ترنج مربی نازجیل برورده باشد قاع و مربی با غسل آنها را  
 قدری که خواب بخورد و بعد از آن لباعنی چهار پنج زرده تخم مرغ هم سرشته بانهات  
 سوده خلط کرده لعق کنند و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انگوری بسیار  
 و بعد دو ساعت ازین بحام یا آبن در آید و بعد از آن ترنج کند و بعد ازین اعمال استراحت  
 نیکیو نماید و پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد و از جنس نخود آب و شور  
 برنج و اگر از گوشت بره فربه بخت باشد و وائل آن دار چینی و زنجبیل و خولنج  
 و کشنیز و اسفناخ کرده باشند و از جنس ضما و بامی علی مغربا دمی و اشباه آن و بعد  
 طعام اگر شراب معتدل بوده باشد از صد درم زیاده نخورد و کفرس و سبده و ترنج و اشباه آنها  
 شوند و احتقان درین مرض نافع بود و تخصیص از طبیع سرد و یا بچه کوسفند و سستور  
 اصد و استعمال آن بگیرند سدره و دست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با بک شست و بخورد

ویک مشت کشک کندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خشک و ده درم  
 انجیر سیاه و فرباندر پنج من آب بنزند تا دوپهر برود و بسیار لایند و مقدار ده سیر از  
 شور بابتانند و ده درم روغن کاه و ده درم روغن کاه و ده درم شیر شیب  
 تازه و پنجدرم روغن بان بالندگی موم که آخته بهم بیاورند و حقه کنند سه روز  
 هر روز هم بدین مقدار و در پنج روز فرو گذارند و باز سه روز میکنند و پنج روز صحت یابند  
 چند نوبت چنین میکنند نافع بود و بر روغن مداومت خوردن فاد از هر حیوانی در شتر  
 مقوی بسی نفع بخشد و بعد از قوت گرفتن بدن فی الحمله ازین تدبیرات و غذا قبول کردن  
 تن و دوائی قوی تر بر بالای طعام خوردن چون دوا را لشک و تریاک بزرگ و اشبا  
 آن بجا نیست مفید بود و اگر مابقی باشد در معده چیزهای که دباغت آن کند چون اظفار  
 و پرورده هلیله و امثال آن باید دادن و اگر فی زود می افتد و نمیکند از درک طبیعت  
 در آن تصرف نماید از سنگناست قوی آنچه مناسب بود بیش از طعام و متعاقب آن  
 باید خوردن و از جماع استقراغات و تعبها و هر چه خشکی فراید در بر باید بودن و آب  
 سرد خالص مضرت کلی کند و البته آب مدبر بدوای مناسب و کم سردی باید استعمال نمود  
 و شراب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات مقوی بود از آن همچنین دعت و آسایش معتدل و  
 شور با می نذکور شد طی که نمک و خود آب کم کرده باشند و اما طریق حکمای هند نیست  
 که غذای هند معین معتدل و خوش طعم و مقوی معده فی الحمله و هند سود دهد و از  
 پی آن دوائی قوی سمی که ضد سودا و مقوی معده باشد و در آن قوت نافذ بود که در معده  
 معده و عروق در آید و قوت سهله داشته باشد که ماده سبب مقدم مرض  
 براند و بیرون فرستد و قوت محرق حرارت غریزی و اجزای دافعه و مصلحه عضو داشته باشد  
 که بدانها تقویت اعضا و ارواح کند و دباغت بسطوح معده و عروق و امحانات  
 چون کوراچولی بری کسی مقوی بر لقی و صیال و چهارس مقوی بقیل از سر به  
 مدبر و حلوائی بلاوری و اشباه اینها از هر چه تحلیل و سیس آرو منع کنند و همچنین از  
 مرخات و سردات معده و از جزئیات تیز و شور و تراب و از جزئیات نفوذ کننده و محرک قوت

و شب آن چون خمر در هر است جوانی ترک میخوار و ملازم حکام را که در سن پند  
 ضعف معده پیدا شده بود از حرکت در کمر و آب سرد خوردن و اخرا لامر بدان میفرمود  
 بعد ساعتی قی کردی و اندک غذای قوی و پیوسته اندک اندک که اختی و در قریب سال  
 خان که اختیه بود که دندانهای او را از بیرون پوست لب بتوانستی شمر دین و در پیش  
 بدان مرتبه بود که از پهلوی دیگر پهلوی مدوی نتوانستی کشتن و سخن درشت و بلند نتوان  
 گفتن و خواش نایدی جمله اطباء به وقت شیخوخه در مرتبه ثالثه تشخیص نمودند و بر قوت او  
 تا تنفیه را حکم کردند و همه از علاج ادا استنکاف نمودند و نزد پادشاه وقت با اتفاق  
 قرار دادند که ممکن العیلاج نیست بعد از آن حضرت مطلقه العالی فرمودند تا حاضر خدمت  
 و مقامی خوش هوا جهت او تعیین فرمودند و در وقت عصر به جهت درویشان بیخ خرج  
 و آتش نار بار بحضور آوردند حضرت از دسوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او  
 تبسم کرد و تصور کرد که با او مزاج میکنند چه طب او را جهت ضعف معده و قوی اکثر بنوا  
 و کشاکش با ابازر و امثال آن داده بودند حضرت فرمودند که برستی میگویم و معالجات  
 بنوعی دیگر است از هر چه ترا رغبت میشود بطلب گفتن فی الجمله بدین طعام میل داری و لذت ندهند  
 و دو قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق پلا و خورانی ندهند بعد از آن خوابانیدند تا  
 قرب نماز خفتن رویدند و او را کسی مقوی بر بس و صبیال شربتی دادند و شب خواب کردند  
 بعد از صبا پنج از همان غذا بهمان مقدار دادند و آسایش کرد و کم تشنه شدی و اگر  
 شدی اندک اب نیم سرد فریدی و خوردی عصر و بقایا رسیدی بود قاتی آن  
 دو شب بدان میل کرد و بدان عادت بیشتر داشت هفت هشت قاشق از آن  
 با و دادند بی قلیه و بوقت خواب همچنان کسی دادند تا سه روز همین نوع غذا میدادند  
 و همین شد بت شب چهارم بعضی کسی جی از کورا چوبی بری دادند و سحرگاه او را  
 اسهال شدند جد و آب سائیدند شربتی بد و خورانی ندهند اسهال برطرف شد  
 و اشتها نیکو شد و غذا از همان انواع میدادند و شب پنجم پیچ ندهند و شب  
 ششم و هفتم باز کسی دادند و شب هشتم جی کورا چوبی بری و بعد از آن کشتن



میدادند و یک شب هیچ دوا نمیدادند و بر تنه یک کعبه کورا چوبی تری میدادند و کاه پی در  
 او اسطر روز چون بشیرینی میل کردی اندک غسل بانان بد و دادی همچین تا بازده  
 و قوت او در سیم چنان شد که از پهلوی به پهلوی غلطیدی و بعد شخصی راه رفتی و تا به  
 چنان شد که بجای راه رفتی و باندک مد در خاستی روز یازدهم کمان غلوه انداختی  
 و مرغان را زدی و کمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بقدر کشت گرفتن  
 پدید آمد و بعد یازده روز در روز کسی ندادندی و چنان در مقدار طعام او مراعات  
 فرمودی که استلای دوا خالی نشود هرگاه اندک ضعف در معده دریافتندی اگر  
 روز بودی که بر بالای آن غذا کسی دادندی و بعد بیست روز جهت رفع تشنگی و بر  
 بدن خربزه در میان روز اندکی دادندی خربزه شیرین سرده و بعد ازین دوا بر پی  
 اقتضای فرمودند در دوسه روز مکنوبت و بعد سی روز خسیلی بر زم اند چنانچه جهره  
 از چهره ناگهان میان کشت ماندی و از کمان سخت تیر انداختی و در سیم او را بخور خام  
 معتدل فرموده اند و بعد از آن مکنوبت در هفته بحمام رفتی و لحظه بیش کشت نزدی در  
 چهل سوار شد و بدین آن باد شاه رفت در صورت قریب بحال صحت اصلی و طب  
 بکرامت قائل شدند و بعد از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغفات معده  
 دایما بر صدر بودی و هرگاه اندک ضعف در معده یا نستی بتقلیل غذا و کسی اصلاح آن کرد  
 و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی و فربه و خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد  
 باذن الله تعالی همیشه این حالتی بود که مواد فاسده غذای که قابلیت هضم از ایشان  
 رفت بیکبار حرکت کنند و انفصال جویند و طبیعت از روی عنیف و رعب و اضطراب  
 و دفع آنها طلب بطریق اسهال یا قی یا هر دو در هیچ حال از غشیان خالی نباشد اما با  
 بصیرت ایامند تر بود بسیار سبیل کند و آنچه بلغم داشته باشد با معامال شود و این مرض از  
 امراض حاده بود و مدت خیر و شر این بسه شش بازو نرم رسد و بسیار باشد که چون  
 اخلاط فاسده غالب بیکبار در حرکت آید طبیعت قهر کند و فجاوه هلاک سازد و اینجا که  
 طبیعت بر آن غالب شود بدن را متعقب عظیم از آن حاصل شود که از هیچ دوا آن جان

نتواند شدن از سبب آنست که شیخ ابوعلی فرموده که ماهیضه را بجهت پاک شدن بدن  
 دوست میدارم اما از مرکب معاجات می ترسم و بسیار هستند که ایشان را علین  
 بسیار افتد و طبیعت ایشان با آن مقاومت نماید و بدفع آن معتاد گردد و انجمن  
 کسان را از آن خطر کمتر بود و بدن ایشان بدان پاک شود و اما مرد می را که این علت کم بود  
 باشد تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر بود به تخصیص مردم قوی اندام سخت  
 گوشت فربه مبتلی البدن را زیرا که این مرض را قهری بود که از طبیعت بیکبار با خلط فاسد  
 ریخته واقع و آن مواد بدافع مسیل کنند و صالح بهم باشد طبیعت و مخالطت فاسد میل کند  
 و طبیعت حفظ آن جوید و درین حال متخیر گردد و بمثال میدان مبارزت از کرد و نغوغا و  
 در ستغیر و خون ریزش غیر در میدان بدن حالات ظهور کند و مردم بر ماده ضعیف الکجا  
 را از غلبه حرکات اخلاط و بخارات و دشت عظیم رسد و سبب این فساد مواد  
 ناکواری بدن طعام بود و استحیل شدن آن کیفیت ادویه سیمیه و موجب این ناکواری بدن  
 یا فساد جوهر غذا باشد بواسطه چیزی مضر که در آن بوده باشد و با او استحیل شدن آن  
 از حرارت معده بجهت بیرون خوردن و غسل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن میا  
 محتلط شدن آن با خلط غلبه در معده عروق و یا استحیل شدن آن با خلط  
 که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در صین غلبه صفرا در معده خورده شدن  
 و یا شربتی خورده شود یا سرد و علامت اظهر این مرض همانست که در لغت  
 معلوم شد اما گاه بود که بعضی را بجهت صعود بخارات بد بدن باغ و زبان و لبها و روی و یا  
 سر انگشتان دست و یا محله دیگر و یا اکثر اعضا جلدی پیدا کند و گاه باشد که چیزی را  
 فراموش کند و گاه باشد که چیزی را نیکو بیند و خیالهای همچو بخارالش و چیزهای پیچیده  
 در نظر او آید و هر گاه قوی می افتد از تهوع و اضطراب معده و در آنجا نباشد و در اکثر  
 غلبه کند و اطراف سرد باشد و گاه باشد که اسهال یا زحری افتد و یا با چشیدن  
 و بعضی واقع شود و باشد که بعد میضه جمعی یوم یا جمعی پیدا آید و گاه باشد که در سورتی  
 پیدا آید و استفراغات صفراوی بالوان و اسهال مائی تیز بدیوی بر اثر آن واقع شود

و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستن آن مشکل بود و گاه باشد که مریض را اسهال  
افتد شبیه بکوبشت پایه خام یا کرب و ضعف و از قوت مرض بگذرد و غلبه بل کرم  
زرد بد بوی و تیز و لزج بران دلالت کند و نبض ضعیف و صغیر شود و چشمها غور کنند و  
صدغها در نشیند و بینی باریک شود و ناخنها کبود و اطراف سرد گردد و تشنج در عضلهها  
پای و ران و دست پدید آید و رنگ مریض برنگ مردمانانده بود و این حال با خطر عظیم  
اما اگر با این حالها رنگ روی برقرار باشد و نفس با نظام بود هنوز قطع طمع علاج  
نباید کردن و طبیعت با سیر که ترسد و در تدریج جلدت ندم ممکن بود که زودا صلاح مزاج کند  
جهت مددکاری طبیعت در تنقیح علاج بهترین تدابیر است که چون مرض مشخص شد  
روان آبی بغایت گرم چنانکه مشکل توان خوردن بیاد و درند یا ربع آن کلاب ضم کرده مریض  
بتکلیف میخورند چنانکه از دهن و بینی او بی اختیار روان شود و هر خلط که آمدنی است  
برآید یا زنجبین سیدهندا مقدار که اثر قوت و مجال و تدابیر دیگر پدید آید و اگر در قی بددی از خارج  
احتیاط باشد هم کنند مثل ارسال بر مرغ و انگشت و ترک آینه ای آن هنگام کم کنند که در آن  
که نخست بطاقت شد و بقایمی فی الجمله حاصل آید و هیچ حال در بستن استغراغات  
از بقای سعی نکنند مگر وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن را نموشانند بلکه خشک  
و در کر ما خود را در آب سرد اندازند و بر تن ریزند تا منع کواشش کند و در درون کرم شود  
و از خوردن غذا و حرکات پر خدریاشند بعد قوارطبع در آسایش و خواب سعی کنند که  
خواب بعد قوارطبع و قلب اعراض بدترین سکناست و مقویات است اما اگر از قسم حذر  
و خیالات و نسیان و خوف غشی چیزی باشد مادام که تمام قرار نیابد خفتن و در رفع  
آنها باید کوشید و گرفتن جو زبوا در دهن و مالیدن اعضا با غسل و اطراف و تن  
بر کفهای دست و پای و روی و زبان اندکی مالیدن و عطرها و اسفوطها بوسیدن مریض را  
ترسانیدن یکبار بصیحه و امثال آن و تعجب خفتن درین باها بسی نافع و موجب  
داخجا که آب کرم دادن با فراط میسر نباشد آنچه میسر باشد بر فور باید خوراند و قوی  
آوردن و بعد از آن باقی مواد را کمین مصالحات کردن نوعی که در افراط قی اطفال دیگر

گفته شده درین باب کلیه بخلاف غالب نیک گرم کرده با قرفل در آن جو سیده  
بسی نافع است و به تسکین اسهال جهت منجر شدن این حالات بغشی و سقوط قوت  
زود می پسج شیرینی بمریض نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خواه  
که تقویت کنند و یا اثر دوی زود بدل رسانند بخالط آن از شیرینی مرکب یاد و  
مقوی یا مصلح جالی عند الضروره استعمال توان نمودن چون کلقتنه مثلاً و اکثر ترشیها  
مقوی معده بوقت حاجت بمقدار ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در احشای است  
و استفراغات صفراوی و یا اسهال مائی یا سرد و دید آید و بدین ابیر مقدم عمل نمود  
باشند و مهلتی پدید آمده باشد و قوت کردن عتف کشیدن نداشته باشد  
کلقتنه درم در پنج سده باشد باید خوراندن بشرطی که نیک گرم باشد  
و اگر بدن سوزش و غیره تسکین نیابد فاذا در هر حیوانی باطین مخموم یا تریاق الطین نیم یا  
در دو فاشق و دوغ یا شربت رب بهی امثال آن سائیده و یا حل ساخته باید دادن  
و نمیدان سیب ترش همی ترش هم نافع بود و اگر تریاقات نیابند تا محل مستخص دادن  
با نهان باشد جهت کم دفع شدن ماده در حب الشفای بزرگ یا حافظه الصحه مقدار کم  
کوچک و محصور یک انار ترش حل کرده باید خوراندن و خواب نمودن و اگر این با فی الحال  
قی کنند ساعتی گذاشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر آنها آنچه یابند  
بدستور مذکور دادن و شربت ترش نعناعی و افشکه سرکه و غوره و نعناع است  
اندکی مزیدی هم بسی مفید آید و از غذا تا به شکام نفعار هیچ نباید دادن اما اگر کودک  
باشد یاضعفی از فی غذائی دریابند اشتها فی الجملة پدید آمده باشد و از ابتدا  
مرض شبان روزی گذشته باشد و مریض طالب بود و اندکی خشک بلا و با نعناع سر  
باید دادن و از چربها و گوشت غلیظ حذر واجب و کباب و جبه مرغ که بنار دان و کشیز  
و زیره آنرا آلا سیده باشند اندکی مزیدن و چشیدن عظیم مقوی و نافع باشد و آنجا که  
علامات که از ترش و اسهال غسالی و اعراض مذکوره پدید آمده باشد  
در نیک و نفس نیک بود کلاب سخت گرم کرده جرعه باید خوراندن و به پرمخ

قی را تحریک کن در آب سرد نشاندن اطراف را مالیدن و بعد اندک قی از تریاق  
 چنانچه گفته شد دادن و بر کفهای پای تریاقات چنانچه گفته شد بستن بر کفهای  
 پای تریاقات طلا کردن و بلته آب بنج سرد کرده آنرا سرد داشتن و آنجا که غشی افتد  
 تحریک قی کردن اطراف بینی و گوش و میان شفت اورا سخت مالیدن و موی صنم  
 او کشیدن و شراب مشک و مالحم در حلق او چکانیدن نافع بود و اندک مشک  
 در کلاب حل کرده در حلق او ریختن عظیم مفید آید و بوی عطرها نافع باشد و آنجا که غشی  
 افتد لته روغن کرم بر عضلهها و طلا کردن و بر فطن شیر اطلی مناسب و همچنین بر سینه و نافع است  
 و بتسکین بنضیه اینجای اعراض بر طرف شود و آنجا که فواق رخه دارد و تنفیه معده بقی کند  
 و تقویت فم معده بکلاب کرم و قرفل و فواکه مذکوره و غیر آن تسکین آن کند و هر گاه اعراض  
 بد و بنضیه تسکین باید ممکن بود و بسج نباید خوردن و استراحت و خواب باید کرد  
 و بهتر آن باشد که حی از حافظه الصلحه یا حب الشفا فرود تا هم بر خواب هم بر تسکین غلظ  
 اعانت نماید و اگر اگر سنگی و تشنگی کشیدن و حشمتی نرسد چون اشتهای نیکو پدید  
 و خواهند که غذا خورد و همه اندک و مقوی معده سر اسیمه نباید خوردن و از آب سرد  
 یکبار در کشیدن اجتناب کردن و تا هفته یا سه روز حرکتها می معتدل کردن و اگر بی  
 میل شود و آنچه بعد مضر باشد خوردن و از چیزهای بد بضم و محرک اخلاط چون سر  
 و تخم مرغ و خربزه و شیرینهای مضعف معده و شور با و خمر و اسبابها اینها را خذر بود  
 و اگر بجماع معاد باشد بعد هفته اندکی جایز بود و در غیر وقت استلای معده و غیر  
 خلط و کسانی را که بنضیه بسیاری اوقفا اولی آن بود که بدوای قوی همچو کسی و بر س  
 و اطریقات و فلا فلی و زرنج و بلا و در دار المشک و محبوب و سفوف مقوی  
 و حافظه الصلحه و فرید العمد و شهاب اینها از اقراص مصطکی و عود و غیره و دوست نمایند  
 و جوز بوابی بسته مابعد طعام و اگر از معده اجناس سبب اذی خالی مغلی ثقیل و پوشید  
 طعام و میل بالا نمودن و با حشمتی بد ملاحظه کنند فی الحال آب کرم باید خوردن و  
 بمقدار توانایی قی کردن انگاه اگر خیزی از غدا نمی فاسد مانده باشد از اید و

مناسب باید بصلح آوردن تا اشتباهی غالب پدید نیاید طعام خوردن جائز است  
و همه شرابهای شیرین و خربزه کرم تابستانی غیر خسروی و هر سیه و جگال و کلیج  
و حلوا و طعاهای بر روغن و تخم مرغ و غذاهای لذیذ و شور با می آب قاق و آب غالب  
و سخت سرد و غیر تابستان و بر سر میوه و شیرینی و میوه های آبدار و مرغی چون بید و آ  
لو و شفتالوی بلو و زرد آلو و توت و نعوقات حلوی و گشتهای شفتالو و آلو و شمش  
و غیر ما مضرباشند و بر ضعف معده امانت نمایند و زعفران بسم الخالص  
بمعه و ابل بیضه مضرباشد و جله انچه در ضعف و بطلان اشتها گفته شد  
نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شاقه مفید آید و همچنین در آب سرد  
غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و الله اعلم  
**باب هفتم در بیان احوال عکرم و مراره از وضع و ترکیب و مزاج و منفعت آنها**  
و علامات آنرا و مختلفه کبد و امراض کبدی و مراری و اسباب و علامات معالجات  
**اما ترکیب و وضع و مزاج کبد و زهره و منفعت آنها**  
بدانکه عکرم و زهره مرکب اندر رگها و از کوششی شبیه بخون فسرده و قوت مضمن  
دوم که صفو کیلوس را خون گردانند از رگ کوشش است و قوت جذب و دفع و اس  
اندر عروق وی است و اندر رگ که تجویفی نیست که کیلوس را بجمع شود و طبعی و وضع یابد  
بلکه همه در عروق باریک که در جله اجزای وی است پریشان گردد و انجمله اجزای در جله  
اثر کنند و عکرم از جگر هر حیوانی که جلدش مقابل وی باشد بزرگتر است و در درون بر چهار  
دندانه های پهلوا از جانب راست او پنجه است بر شیب قصبه شش و بر جگر فرو نیفت  
زبان انگشتان با کف و بدین فرو نیفتا حتی که در معده اندر آمده است چنانکه کیسی چیزی را  
بتمام انگشتان فرا گیرد و اینها را بتازی زواید الکبد گویند و اینها از بعضی مردمان  
چار تو باشد و اندر بعضی دو تو و اندر بعضی مردمان پشت جگر ماس بعضی پهلوی است  
و اندر بعضی نیست و بیماریهای جگر بسیار است پهلوی و حجاب با اندازه این ماسه است  
و اندر تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و منفعت وی آنست که کوشش جگر

و در کماهی نیز بر نهاده خویش بدارد و جگر را در اک المها بوسیله آن حاصل باشد  
 و اتصال جگر با معده در و دما بدو بود و عروق بران گذر نماید و با عضار دود و جگر را  
 با معده بواسطه این عشا و عروق با سار عین شاخ عصبی باریک که از فم معده  
 بطرف جگر آمده شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و ترست با سکون خون در دس  
 لایق تر باشد و منفعت جگر از بودن آن محل روح طبعی و طبیح کیدوس تحصیل دم  
 و اخلاط و غیره تقسیم آنها را اعضا غذا و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لاحق و  
 بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از اعظم منافع بدنی است و ریاست بدن  
 بدین سبها و اوریشیک حاصل بود و اما مراره خریطه است یکتو از لیف جذب  
 و امساک و دفع یافته شده و برزایدۀ بزرگتر جگر نهاده است در جانب مقعر و در  
 بعضی بدان پیوسته است و هم از جانب مقعر جگر منفذی است اندر وی کشا و  
 با اتصال عرق با صفرا فی فاضل از آن ممر زهره در رود و از زهره نیز منفذی است در  
 اثنا عشر که نختری صفرا از آن عرق باین دو فرود آید و از آنجا بدگر و دمارود و رود  
 را از طوبیت های غلیظ بشوید و بر دفع نقل غالب دغدغه کند و یاری دهد و در  
 اکثر مردم این دو منفذ بیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر معده  
 کشاده باشد و از ممر عفرام معده و چون این منفذ کشاده افتد صفرا بیشتر آید  
 و خداوند این معده از صفرای معده برنج باشد چنانچه در امراض معده گفته شد  
 و این جمله بیماریها باشد که آنرا مواجبه الاعضار الالهیه گویند و منفعت زهره از  
 جهت حفظ ثقلات این خلط صفرا و پاک داشتن عروق از آن بسی خطر بود و اعلم  
 و اما علامات امراض طبعه جگر تا زکی رنگ روی و سرخ و سیدی  
 و کوشش ناکی تن و قوت نبض نشان با اعتدال گرمی و تری جگرست و زردی رنگ  
 لاغری تن و خشکی بشیره دلیل گرمی و خشکی و سیت و لون رسا و تیره و سختی کوشش و کم  
 نشان دی و خشکی و سیت و سبک لون باریکی عروق و پهنای از و زکی کوشش و عرق لیل  
 سردی تری است و هم نشان کوشی دی و کماهی طبر و طاهر نیم نشان بزرگی است و کوشی نشان

هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات امراض غیر طبیعی جگر  
تشنگی صادق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از خشمها و یخ آب و  
اشتهای و حرکت اشتها از آب سرد و میوه های خشک و التهاب حوالی جگر  
و راحت یافتن از خشکیها بخوردن و از خارج استعمال نمودن و متضرر شدن  
از گرمیهای باغسل و بالقوه و مدت و صفت بول و برآورد گرمی کفهای دست  
و کفهای پای و پیش سر بیشتر از سایر اعضا تخصیص در شبها و غلبه تلخی  
و سرعت نبض و زردی لون بشه و شکر چشم و لیس گرمی و سیدی لون بشه  
و لبها و زبان دبی رونقی رنگ و روی و کمودت آن و قلت اشتها و قلت  
تشنگی و متضرر شدن از سردیها بزودی و راحت یافتن از گرمیها و تشنگیها  
و سردی اطراف تخصیص دست و پای و بسیاری تری دهن و کمی میل میوه  
و آب سرد و غلبه میل حمام و تابستان و بطور نبض و سیدی بول و کم  
برآورد کمی قوت تن و لیس سردی بود و آبناکی خون و نمناکی تن و غلبه بول و جگر  
از جهت غلبه کی براز و نرمی مفاصل متضرر شدن از ترسها و لیس خشمها و جگر  
برآورد دهن و سیدی آن و کمی تشنگی و ترل کوشش شراسیف و برآمده بودن  
رضی و خشکی و کمی براز و بول و صلابت نبض و مضرت یافتن از خشکیها در راحت  
یافتن از گرمیها و نرمیها و غلظت خون و غلبه میل میوه های گرم و تر و آب شیرین  
و مضرت یافتن از آنکه قوی یافتن سردی از جانب جگر بعد از آنکه تعب و جوع و کثافت  
دلیل خشکی بود و دلایل امراض مرکب جگر این دلایل باشد و چون این امراض  
افند این دلایل بقوت تر باشد و با امراض منجر بود و چنانچه تعیین شود و خلطی را باغلبه آن  
خلط شناسد و علامات آن و الله اعلم کمبو و ضعف جگر آنچه  
تابع مرض اند از امراض اعضا و مشارک و مجاور و تابع امراض ظاهره کنند  
چون درم و قرصه و بشه و اشتباه آن نباشد از ضعف هر قوی از قوای چهارگانه  
آن واقع شود یعنی اسم عام را بر هر یکی از انواع خاص اطلاق کنند و خلط



آنرا کمبود گویند و سبب این ضعیفها انواع سوء المزاجی است که سادگی مادی و خصوصیت و ضعف  
 هر قوی از مزاجی بهمانست که ضعف معده مجده و معین شده و ضعیف که بواسطه آفت اعضای  
 مشارکت و مجاورت و یا از سده شباهه آن خارج از بحث علامت مطلق کمبود آنست  
 که رنگ کبود از سفید و زردی نایل شود و پند که بر غلبه کند و کمبودی که در وقت هضم ثانی و حج نرمی  
 در جگر خود یابد اما اینجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید  
 و بول رنگین و اضح القوام بود و بی تدبیر جهت غلبه تاثیر ضعف جاذبه در قیل و اینجا که  
 سبب ضعف ماضیه باشد چون اسهال و یبوی اندک در پشت چشما و قبض اطراف  
 چون پشت پا یابد آید و اینجا که سبب ضعف ماسکه باشد پوسته در حین  
 هضم دوم کراتی در کبد خود در یابد و غذا از کبد زودتر بگذرد و نیکو هضم نیافت  
 و بدان جهت فضلات هضمها بیشتر بد آید و اینجا که سبب ضعف دافعه باشد  
 صفرا و سودا و مانیت در خون فضا بسیار ظاهر گردد و رنگ براز و بول کم بود و  
 در حاجت کم باشد و رغبت کم نشود و علامت سوء المزاجات مضعف این قوی  
 همان آنست که سبقت بیان یافت علاج اینجا که خلط مفید باشد تنقیه باید  
 فرمودن بقصد و مدرات و ملینات قویه و مسهلات بشرطی که مقویات از کبد از  
 مصلحات مزاج با آن ادویه یار باشد و یا دوا بنفس خود مناسب کبد بود و  
 مزاج آن نباشد و بعد تنقیه تقویت جگر کند بمقویات آن و از مضرات بر حذر  
 باشد تقویت و حذر دایمی مستداعتی مادی با طبیعت ثانیه حاصل و اینجا که  
 خلطی مفید نباشد تعدیل و تبدیل مزاج و جگر بنحیه مناسب کافی بود و تنقیه  
 جایز نباشد و تعدیل مزاج جگر بدوا میسر گردد که در آن عطریتی باشد تا قوتها  
 آنرا تقویت نماید در منع عفونت اخلاط کند و قبضی باشد تا جرم آنرا قوت دهد  
 و منع تحلیل روح و حفظ قوت آن کند و تقیتی باشد تا سده را از اغذیه بواسطه  
 هضم جگر بدی آید بکشد و انضاج و بلینی باشد تا دفع مواد مخشبه و عروق بسوزد  
 میسر گردد و اغلب در جگر سوء المزاج سرد و تر بد آید و با لجمه آنچه جگر

بسیار نافع است و از اینهاست زعفران مویر با محجم یعنی دانه آن دار صنی لجاج  
 از خر از یانه ریوید چینی جدوار اندازد ان در رشک و قرص آن بآب کاسه  
 و عرق کاسه و تخم کاسه شراب دیناری سکنجین اصولی کشکاب لوز متق فندقی  
 کل لک عود سنبل مرقل مورد جب کرک خشک کرده سیخه افیون بزرالبنج فلوینا  
 حب الشفاغینا شرف سیر شیر بر آبی قمر شفا لوسفون مقوی جوز بواقر فلفل  
 کلقته قرص کل تخم خرقة نار باز رشک ماز تالمیو که بمویر و مغر با دام کوفته جان  
 کرده باشند شراب تلخ ریجانی و کسی را که جگر کوچک باشد و اشتها قوی و اشتهای  
 غذای مستوفی بدان جهت عاجز آید علاج او آنست که پیوسته طعام قلیل المقدار  
 کثیر الغذای سریع الهضم خورد و یا بتقاریق خورد و صبح دینم روز و عصر بر بالا  
 آن هوای که مصلح باشد خورد و آنچه بکبر بسیار مضرت تشنگی کشیدن است و  
 حرکت عنیف بر بالای طعام و ترطو او اذ خال دبی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و  
 رقیق را از کثیف و غلیظ موخر دارند و آب سرد در عصب و عقب ریخت  
 و حمام و جماع بزمانه خواب و بر سر شیرینی و حلاوتها سیر خوردن  
 و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و جمله شیرینهای مفرط و اشتها  
 گرم و کل سرشوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک با سنگ سوده باشد  
 و آبهای برود آب گرم و کبابها بتخصیص خام و سوخته و جماع غالب بر خلود و بر اشتها  
 و قهقههای گرم و چیزهای تیز و شور و محففات قوی و مسالقه در خوردن سردها و شورها  
 گرم بر اینها کردن و ادویه سببه گرم و تیز برفت و استحمام بسیار و اندک تعلم  
 سده کبد سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عنیف باشد  
 متعاقب خوردن طعام بتخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد  
 زود تر سده کند و همچنین استحمام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آوردن  
 این افعال قبل از تمامی هضم معده غذا را بیک در برند و فضلات غیر منضم انجا بماند  
 و نفس این طعامها نیز بی این افعال کاهیه سده کند جهت غلظت و تنگی مجاری کبد

و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده ریشش کند در جگر سده کند جهت سرعت نفوذ آن  
در جگر و جذب کبد مر از اقبل از قبول هضم کبدی و تمامی هضم معده و اغلب شیرینها  
این حکم دارند و کل و چیزهای خاکناک و سوخته سده بد کند و بلس ظاهر است و گاه باشد  
که خوردن آنها سخت قایلض بود چون آب بعضی معادن و میوه های بسیار قبض نرود  
و اشباه آن سده کبد آورد و جهت در هم کشیدن جوانب عروق را و گاه باشد که  
بواسطه غلبه لیس که در جرم عروق پیدا یابد اطراف آنرا بهم در کشاید و گاه باشد که  
غلبه خلطی یا غلظی آن یا لزوم آن سبب سده کبد شود و این اغلب از ماده  
افتاده سده کبد بیشتر در جانب مقوی پیدا یابد و جهت آنکه کیلوس از پنجانب بک  
اندز آید و عروق از پنجانب نیک تر از عروق جانب محذب باشد پس آنچه خام و غلیظ  
کیلوس بود درین جانب بماند و مصفی آن بمحذب رسد و آنچه در محذب واقع شود  
سبب آن بسیاری خون است غلیظ و ضعف قوت دافعه آن عروق و قوت جاذبه  
و دافعه عروق جانب مقعر و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی باشد اتفاق افتد  
که سده در هر دو جانب واقع شود بواسطه غلبه یک خلط سده و ضعف دافعه جمله  
عروق کبد و کانی را که در اصل خلقت عروق کبد تنگ تر از مقدار لایق واقع  
شده باشد و آنها را که بسیار خوردنیهای کشیف غلیظ خشک خورند قابلیت وقوع  
این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر افتد با سهال با  
و یا در اکثر بود و تحلیل سده که در جانب محذب وی افتد با دراز بود و آنجا که  
سده محکم گردد هم حدوث اما س بود و پائیهای عفونی و بسیار استیقا افتد  
علامت علامت سده ده نوع است یکی آنکه ثقل رقیق و سفید و بسیار  
جهت آنکه کیلوس می یابد که تمام محبک اندز آید و بواسطه سده باز میماند و درود  
فرود می آید دوم آنکه در جانب جگر کانی قوی می یابد بیدر اما اگر سده در مقعر  
باشد کانی بیشتر در ماسار قیما محسوس گردد و تغییر حال بر از پنجانب  
بود و اگر در محذب باشد کانی بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و ثوابیخا نجات

تانی و کم نشیج بود و اگر زنک صاحب جگر بسبب قلت تولد خون بزروری و سپید  
 کراید همچون زنک ناقبان و زرد لاغر شود و بسیار باشد که نفس خداوند سده  
 بواسطه مشارکت جگر با اندامهای دم زدن شکلی کند علاج آنجا که سده در جگر  
 مقعر باشد قوی بود فستیح آن بادویه مفتوحه مسهله باید کردن بعد از آنکه چند روز  
 منضجات داده باشند از مطبوعات و غیره و ماده سده بخت ساخته و اینچادر را  
 محض دادن مضر بود جهت مایل ساختن آنها ماده بجدب جگر و منتشر شدن باد  
 سده در تمام جگر و اما سهیل سبب مشارکت مقعر جگر یا اسباب سهولت بی ضرر  
 مذکور دفع آن نماید و سهیل نافع و معتد درین باب رویه است در آب رازیانه یا  
 کاسنی یا آب بیخ یا آب کرفس هر یک مخلوط بکنجین سده یا بزور چنانچه کرمی  
 و سردی مزاج اقتضا کند و یا ریح فیهراهم نافع بود درین عصارات با اندک زواید  
 و انستین النفع باشد و اگر بدین سهیلات اندک آب خیارشبر و روغن بادام  
 شیرین بیاورند آشتهاء معده بهتر کند و سهیلات قویه را هیچ وجه احتمال  
 نباید کردن زیرا که سهیل قوی ما دارا از اعضا و در می کشد و همین بود جگر قانع  
 نمیشود و باشد که ماده بسیار را از راه جگر بکشد و سده مانع دفع آن شود  
 و در جگر بماند و سده بارده شود و از آن هم حدوث امراض عفونی و اسهال  
 کبدی بود و در سده ضعف چنانچه اکثر کودکان را می افتد احتیاج بمسهل است  
 و بمفتحات بر منضج حالی و ملین و بغذای مقوی رمانی و زرشکی و شربتهای مقوی  
 سفر جلی و رمانی و بزوری و اصولی معتدل در کرمی اصلاح یابد و معصوم نارنج  
 مناسب بود ایشان را و حب الشفا با آن عظیم نافع آید و کل سرخ و زرد  
 آن و بهی اگر سده های جگر کرم را بکشد و همچنانکه زعفران قرص خورد و در  
 و دار چینی اکثر سده های جگر سرد را بکشد و اکثر سده نوجوانان نیز بدین غذا و نجای  
 سفر جلی و بزوری و رواندی و اصولی و امسال آن و معصوم نارنج عرق کاسنی و جوز  
 بهی شیرین و تخم کاسنی و خرفه و امثال اینها کشته کرده و در آنجا که سده قوی کشته شده باشد



چند روز بهر صباح آب سائیده شربت نیکو خوردی و غذای مناسب بکار  
 بهین صحت یافت علام ده ساله بندی از رنگ زرد شده بود و لبها سفید  
 کردن او بار یک وقت او ضعیف شده داشت تا کم داشت و شکم او نرم و کمزور  
 مولانا عزاله بن طبیب یونی او را دید و تشخیص داده که گردان گل خوردن را آن علام  
 کاهی خوردی در گشتان شربت سبب بر کاه پهلوی او فرو فشار و بوسه یافت که کاه جگر  
 محل آنک صلابتی دارد فرمود تا او را از گل خوردن حفظ میکرد و هر روز بخمیسین ساهه پارونداکی  
 میخورد و یا شربت دینار در کجین ده میخورد و انار میخوش آنچه میخواست هم میخورد و آتش بار  
 باورنگ داشت آن کار میبرد و کاهی بر سینه یا بغذا که بسره که دو شتاب مغز بادام قاق کرده بود  
 بر چه غلیظ و خشک بود و بر سینه میگردد و کاهی خربزه هم اندکی میخورد و بهین صحت یافت  
 و الله اعلم در جگر سبب آن یا بادی بود غلیظ که بجهت ضعف و بضم کبد یا  
 غلظت و نفاخیت ماکول پیدا آمده باشد در شیب پرده اولین جگر مانده و  
 به تدریج و تجسس رنج میبرد و آن باد کاهی متحرک بود که بهر طرف میروید و این را ریح الکبد  
 گویند در یک محل محتبس باشد و این را نفخ الکبد گویند و کاه باشد که باد در جگر  
 باشد همچنانچه در سبزی باشد و علامت آن آنست که چون دست را آن  
 نشاند و قرار اندک کند و باشد که آن بدست نهادن مالیدن متفرق شود و یا  
 در سده قوی بود که با ستاد کرانی تمدد کند علقه جگر را و وجه تمددی محسوس گردد  
 یا سوء المزاجی مختلفی باشد که در لواحی پرده جگر پیدا آید و کیفیت غالبه ایلام  
 میکند یا در می بود در محدب یا مقعر جگر که بتفرق اتصال ایلام و این باریت بود  
 علاج آنجا که سبب ریح یا نفخ بود و سبکی محل درد و تمددی خوردن چیزهای  
 نفاخ و عدم علامات دیگر و حرکت ریحی بدان کواهی دهد غذا نباید دادن و  
 چندانکه ممکن بود چیزهای سخت گرم سازنده و کشائنده و تخلیل و تلطیف کننده  
 بکار باید داشتن از شربت های مقوی چون شرب دینار و اصولی و بزورین  
 و ما را الاصول با غسل و آبها و از سفوفات مقوی محل چون سفوفی که از بادا

ایشان و گویند که ویادناخواه و تخم کرس در قافله و قفل مجموع با بعضی بقند شیرین کرده سازند  
 و اگر بصل مجون کنند هم بسی نافع آید و درین باب با قوی ست از جمله ضادات مناسب  
 مثل ضادی که از سنبل و میان کل و کادر کس گرفته و با قفل سرشته و اندک مشک  
 و عود خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استحمام بسی نافع بود و شراب صرغ فایز است  
 بر ناشتا خوردن فایده به و تفتیح سده نیز کند و اگر در صین شکلی اشتها غلبه کند غذا  
 لطیف محلول مقوی کبد باید دادن از آنچه در امراض صغیری سبقت یافته و قبل از تسکین  
 همین حکم دارد و در رس بر بالای چنان طعامی منفعت عظیم بخشد باذن الله تعالی  
 و آنجا که سبب سده قوی بود علاج بدستوری که در سده سبقت بیان یافته  
 باید کرد و آنجا که سبب المزاج مختلف باشد تعدیل مزاج باید کردن نوعی که مراراً در سده  
 اعضا مقرر شده تخصیص سوء المزاج معده و مری جالینوس گوید مرادنی و حج اندک  
 در جگر بود و من آنرا با نوع کردم و نیکو نمی شد آخر الامراض بدترین مایوس شدیم  
 تسخیری کردم و بخواص کواکب استغاثی جستم در مخاخیان دیدم که از جبل الذراع غدا  
 که بمیان خضر و بنصر آمده و قطع و داغ کردن نافع است چنین کردم آن علت بزود  
 زایل شد و این چند جای دیگر هم تجربه پیوسته و آنجا که سبب سده ورم جگر باشد  
 علاج ورم باید کردن فریب بدستورهای که در ورم معده مذکور شده اما سنجیده  
 سبب آن اولاً سده باشد که مواد را حبس کند در جگر چنانکه اخباری حکایت از خرد خور  
 و ورم کند و ماده آن اغلب صفر بود و چون باشد که از خلطی بلغمی یا سوداوی است  
 و این ورم یا در محدب جگر بود یا در مقعر وی و در تمامی کبد کم می باشد اما ممکن است و بسیار  
 باشد که ورم کرم جگر دیده شود و در کرم کند و باشد که صلب گردد و آن علاج پذیر نیست  
 و باستقامت یا سهال منتقل شود و بملک سازد و باشد که ورم در رده جگر حادث  
 و باشد که در نفس یا ساریقا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده ورم شده باشد علامت  
 بدانکه ورم محدب جگر گاه باشد که بوزن دات الخبث شبیه گردد بواسطه اشتراک در  
 امراض چون سرفه و شکلی نفس برآید در و بجز کردن تب لازم و فرق بدان توان

که خداوند درم کبد چون نفس تنگ بار شد کرانی و المی در شریف و بالای آن دریا  
 و خداوند ذات الحجب این الم نیاید و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و اما حسن خبر کند  
 بالای و یا مستدیر نماید همچو ربع که در کس کانی انگشتان بر مجاری ورم از کنار آن  
 پهلو نخستی بغتارند و تنگ مس کنند و کرانی این ورم رسوی پشت مایل بود و بول خدا  
 اندک باشد و از تشنگی خالی نبود تا با خریزان سیاه شود و اما حسن نشرا بود علامات  
 ظاهری که در و نبض صلب و مساوی باشد و تشنگی بی اندازه بود و سخت سوزان باشد  
 و زبان سخت سیاه گردد و آنجا که آماس در جانب مقعر باشد و نفس بازگشت  
 الم کمتر باشد و سرفه کمتر بود و تشنگی بیشتر باشد و شهوت ضعیفتر بود و کرانی اینجا کمتر باشد  
 بواسطه تکیه کردن این بجانب معده و همین جهت در اینجا بیشتر بود و جهت مشارف این  
 با معده و اکثر از فواق و غثیان پنج باشد مگر هنگامی که ورم اندک بود که اینجا این امر کمتر باشد  
 و آنجا که ورم عام گردد از اعراض هر دو شق نخستی ظاهر گردد و الم و کرانی عظیم تر بود و خلاصی  
 ممکن نباشد و این قسم نادراقتد لیکن ممکن بود که در سده مقعر مدرات قوی محض داده باشد  
 و ماده را قوت دوا در تمام جگر منتشر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزاء جمله جگر  
 از آن شرب کرده باشد و ورم تمامی حادث شده و آنجا که ورم در مقعر دما سار یقفا  
 باشد با علامات مقعر ثقل و تمدد در بعضی احشائین بسیار بود و آنجا که ورم در دما سار یقفا  
 فقط پدید آید علامات آن همان علامات مقعر است لیکن تب کمتر بود و کرانی معده و اندک  
 شکم باز دهد و تمدد در بعضی بیشتر از کرانی بود و گفته اند که هرگاه بیسنده که در معده  
 ظاهر نیست و بر از رقیق و کیلوس می آید و از علامات سده ورم کبد هم چیز  
 پدید هست و تمددی اندک در حوالی معده از جانب جگر می باشد و تب استه  
 آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و بانک ورم کرم دما سار یقفاست و آنجا که ورم در نفس  
 غشاء کبد باشد از هر جانب که باشد در عظیم بود و تب سوزان باشد و هم جگر  
 بود و تیزرات که در بول دیر گفته شد کمتر بود و علامات سرگند از علامات او را هم  
 مذکور نهم تر و آهسته تر باشد و علامات سور المزاج بار و با این ظاهر بود و خجسته



علامات سوء المزاج حاره با آنها و در اماس که رسیده مطلقا چون اسهال قبل از نفضی پدید  
 مندر بود بهوت و اغلب این مرض با سترسقا و آکنه خواه سرد بود و خواه گرم و بحران  
 آماس خنده بار عاف بود یا با درغیر یا بقرق و بحران ورم مقعر با سهال بود یا بعس  
 علاج اینجا که آماس گرم بود سخت فصد کنند و در رموی خون ستونی گیرند و در صفرا  
 کمتر و ستر فصد از دست راست کنند از اکمل یا با سلیم فصد بتدبیر کلیل ورم  
 مشغول شوند و رعایت قوانین و اوقات که در ورم معده گفته شده اینجا نیز فز  
 بدان ماند و قی خون کلی در تدبیر این ورم آنست که در ابتدا آنچه بکار دارند از شربت  
 و اغذیه لطیفه قلیل المقدار و اطمینان و ضادات همه را دوا باید ساختن بدستوری که در  
 دیگر ورم گرم مقرر است لیکن اینجا چیزی که سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید کرد  
 زیرا که جوهر کبد کوششی بغایت نازک و لطیف و از برد غالب زود منکشف میشود و  
 موجب تحجاده و صلابت ورم بود و آن حال مهلک باشد لیکن رادع با شراب  
 از فلفهونی اندکی سرد تر باید هر حال با هر رادعی که از داخل و خارج استعمال کنند  
 چیزی که لطیف کننده و کشاننده مجاری باشد بی تحلیل خلط باید کردن یا سنب  
 و قبض رادع منافذ تنگ تر شود و صفرا در آن محصل مجبوس سازد که آن خوب  
 زیادتی ورم گردد و بعد از اوقات ابتدا در تریزید با آن رادعها چیزی که پزائنده باشد  
 و اندکی قابض بود مخلوط سازند تا لطیف و کشیف ماده را نگاه داشته تراند و قوت  
 عضوا هم حفظ کنند بعد اوقات تریزید در انتها همه محملات باید استعمال کردن لیکن در  
 تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز قابض که حافظ الصحه بود یا محلل باید استیضات  
 و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد و مع ذلک عطری هم داشته باشد  
 که تقویت دل و روح کند همچون مرکبی که زعفران و کلاب و آستین در آن باشد  
 بهتر بود و از محملات چیزهای تیز خوردن چون در دانه کثیر است و در باید داشتن و در محلا  
 هم مقویات بکار باید داشتن و باید که در ورم محدب از سهیل دادن بر خیزد  
 و در ورم مقعر از مردان و اینجا که سهیل مناسب بود مبالغه در سهال نکند که

قوت آورد و آنرا که قبضی باشد شکم او را نرم سازند تا بخرامه معدالم نشود و آنرا که لینی غالب  
 باشد فی الجمله منع کنند بقرص طباشیر و امثال آن تا با سهیل ناسخاند و هیچ وجه  
 غذا و شربت آن مقدار که بطبعیت اندکی بار شود نشاید تجویز کردن و آب سخت سرد  
 مضر بود لیکن تسلیلی تجویز کردن و در صفا و سی سخت ضرر نکند بلکه گاهی فایده هم  
 در ابتدا و ترید بیان آنچه در ابتدا بعد تنقیه بقصد تسکین بوقت حاجت بکار دارند  
 اما اشربه عرق کاسنی با کنجبین ساده یا بزوری قرص زرشک کب  
 قرص کل شراب دیناری کنجبین ساده با حلیب تخم خیار و بادریک و شیر تخم کاسنی  
 و تخم خرفه با مجموع یا با برکی نفوق زرشک یا ناروان یا ترندی یا آلو و سیوف و برکی  
 از آنها با شیر تخم خیارین یا خرفه حلیب تخم کاسنی بقرص کاسنی و شیرین کردن  
 بقصد یا شراب نیلوفر و هر شربت مناسب ورم جانب دهند چنانچه در ادا اشاره  
 شده که در حدی مدرات اولی بود و در مقهری طینات و گاه باشد که لعلیت و ترید  
 احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل ساختن اندک کافوری  
 شربت یا در رضادی و که وی تازه و سرطان در کشاکش بختن هم مناسب بود و باشد  
 که سرفه ریخته دارد و کثیرا در ب السوس داخل ساختن لازم بود و کنجبین کمتر باید داد و این  
 و ترشیه را با جاشنی دادن و جهت غلبه شکنکی و حرارت طباشیر داخل ساز  
 مفید آید اما اغذیه کشکاب ساده و محلی باب انارلس و اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد  
 و اما ضما و صندل سوده زرد با کل سسرخ کلاب سولق جو جمله را با اندک سرکه گویو  
 خلط کرده بیان آنچه در ترید و انتها استعمال نمایند اما اشربه عرق کاسنی مخلوط  
 بعرق بادیان یا بعرق کرفس و این را بجای آب گاهی خوردن مفید آید با کنجبینها  
 مذکور و با قرصها هم مناسب آید اما اغذیه کشکاب جو محلی بشکاف سولق محلی بشکر  
 و اما ضما و آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط با سنبلین و زعفران و اگر در وقت اشتها  
 صندل و زرد دارند بهتر باشد بلکه لازم بود و سنبلین و زعفران بکلاب مرشته  
 کافی بود و باید که مقدار عرض و طول ضما و بمقدار عرض و طول محل ورم باشد

از خارج پهلوی و در زیر پستان بایل بطرف بغل راست با کناره پر مایان آنچه در وقت  
 انخطاط بکار دارند اما اگر شربه اما آب راز یا نه که بزود و انبر یا ریس در آن  
 خیسانیده باشند با قرص زرشک بزرگ در آن حل کرده باشند مخلوط بسکنجبین  
 اما آن عذیه برک کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و بروغن بادام مخمیه و بسرکه  
 چاشنی کرده و در ناردان زیر براج ناردانی یا بسرکه و عسل و مخمیه بادام  
 چاشنی کرده و اما ضماد انستین و زعفران و عود و طبخ قرص سرشته اما آنجا  
 بعد از نفضج با سه مال احتیاج افتد و قوت بر جای باشد فلو س خیار شنبه در  
 آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بر آن ریخته باید داد و آن  
 مطلوبی که در آن بسفنج و کل سفینه و تمر مندی نخته باشند و اندکی غار لقون اصل  
 ساخت باید داد و با شیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری بسفنج نهاده  
 و صاف کرده با قدری ترنجبین یا با قدری شیر خشک و قدری ریوند داوون یک  
 مناسب حالی و مطلوبی و تعیین مقدار اثر شربه و غیره مناسب حال بیمار را بطبیعی دانای  
 متعلق است و اگر بعد چهارم ماه مضمت هر روز شربت از آن کشته و غلبه الشلب و دو  
 سه درم فلو س خیار شنبه و دو انکی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین و سرکه  
 و مریض را قبض هم باشد بغایت نافع آید و ریخته شدن ورم اعانت کند و اگر  
 مریض را اطمینانی باشد نباید در کردن ملاحظه آن بسیار باید نمودن تا غلبه نشود و دلیل  
 بحیث قبض قوی و سقوط نباحیث عداوت با مزاج کبد با الخاضیه در اکثر امراض کبدی  
 بتخصیص او را آن استعمال نشاید کردن و جرم کوشش تا مضمت هم نباید داد و آن بلکه  
 تا بیستم و چهل و دو غده مریض مع البیض نیم ریخته اندکی تلوان دادن و قانون  
 وقت نهادن ضماد و طلا برداشتن همانست که در ورم معده کور شده و مخفی نماید که هرگاه  
 تحلیل پذیرفت و اثر ورم و جمله اعراض مذکوره طرف شود بوقت انخطاط و آنجا که آن  
 وسیله شود سخت نماید و مریض سخت لایع شود و چشمها بچال در شیند و بول بسیار  
 کم شود و درد و اضطراب بیشتر باشد و آن هنگام اهتمام عظیم در تخنن موده برودی

باید کردن و متضجیات قوی تر با آنچه مذکور شد ضم باید کردن و بیان آن در بحث ادرام  
 مستوفی است و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آمانس خفته گردد و سر باز کند و علامت  
 آن خنچه در مجت خراج و درم سده مبین شده اعراض بدان گواهی دهند باید دید  
 تا ریم براه امعاکث ده است و آن در راز طایه شود و یا براه کرده و شانه کشانده است  
 و آن در بول پدید آید و یا در فضای شکم کث شده است و آن با وجود دلایل کشان  
 در هیچ یک ظاهر نگردد و باشد که احشای حدت انرا احساس نماید پس اگر راه  
 امعاکث ده باشد چیزی نمی نرم و ملین باید دادن تا طبیعت آنرا زود تر پاک کند  
 و خیار شیر در آب کاستنی و انار با اندک روغن بادام در میان نافع است و همچنین با  
 عرق های مذکور و با قدری ترنجبین یا شیر خشک و شیر خمر یا با موز یا با پنیر  
 هم مفید آید و اگر براه بول کشاده باشد چیزی نمی ادرار کنند جانی و نرم باید دادن  
 چون شیر تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب زوفا و شراب حاشا و نبات و قند  
 و اندرین شهرتها و شیر باد در مایه الاصول حراحی استادی بود در فروین که گاه  
 ورمی یافت که آمانس خفته شده و سر خواهد کردن آنرا می شکافت و این عمل چنان میکرد که  
 محل درم را از زیر با معلوم میکرد و در موضع را بر پیش مایل میداشت و بعد از آن بیشتر  
 داشت قوی بدرازی انگشتی آنرا بر مجاذمی ورم فرو می برد و نایزه بران ترتیب  
 میکرد و اندک آن ریم را بیرون می آورد و بعد پاکی در روئیدن محل در خیم  
 سعی میکرد و صحت حاصل می شد و چند کس را بدین نوع علاج کرد و دیگر  
 در یابند که ماده تمام پاک شد و بزرگ و یابند کشند و آنچه در میان بغایت نافع است  
 از این نوعهاست مصطکی و تخم کاستنی و کل مخوم از هر یکی شتالی کند و درم الاخوین و  
 کل سنخ و طباشیر از هر یکی دو شتال شیرینی سه شتال با مایه العسل یا جلاب یا  
 با سکنجین اگر حرارتی باقی باشد و آنجا که کل مخوم نیابند نیم درم فاذر هر حیوانی داخل سازد  
 یا در درم کل ارمنی ضم کنند و غذا سپوس آب با اندک نشاسته و عسل خفته  
 در روغن بادام را بکنند گرم خوردن با اما جی که دهنه تازه برده و اندک زرد چوبه داشته باشد

و خبازی با خطمی در این پخته باشند و کم نمک بود و حریره که زرده تخم مرغ و حلیه در آن باشد  
 و امثال اینها و باید که مرض درین ایام از هر چه زور و عنف او رد و دور باشد و اگر آما  
 در فضای شکم گشاده باشد و این غلب آما سحج بواب تواند بود و چاره نمایند خبر آنکه  
 پوست پیغوله را در راست را جراح استاد بشکافد و عضله را نگاه دارد و صفاتی  
 در و نرا به بند و قنای سازد و در مرض را راست بدارند بدست بران جواب  
 بطرف شیب تاریکها تمام بیالاید نگاه تدبیر و دیدن هر دو جراحت کنند و اگر  
 در صنف سوراخ کردن کش را در آن توان مرض را تخدیر کردن بخنجر ری تا آلم در نیاید  
 اولی بود و خطر این قسم از آنها بدست بر او از آنکه اگر چرک را بیرون نکنند احتشاش تباه کند  
 و اگر بیرون کنند عظیم دشوار بود و در و نیدن پرده را دیر میسر شود و دوا نماند  
 جراحات و قوانین استعمال آنها در همان بحث مذکور شده و آنجا که آما س صلب گردد  
 و علامات آن از صلابت محل و تسکین تب و لاغر شدن عضلههای مرق و زرد  
 شدن کرانی محل در و سقوط اشتها و کمبودت رنگ بشیره و کمی بول و تقدم آما س  
 کرم در اغلب احوال و زائل شدن اعراض آن بران دال است کرد و بجهتهای لایق  
 کننده و شربت های نرم کننده لعاب دار و طبخ انجیر و میوز و نقشه و پنجهای محلی و  
 پنجهای نرساننده و نرم کننده علاج باید کردن و اگر خلطی غالب یابند استفرغ  
 آن کنند مناسب باشد و این درم کم علاج پذیر و تخصیص که سرطان باشد  
 و غلبه در و زود و هلاک کند و بهر حال از معالجات سرطان و اورام صلبه انجیر مناسب  
 بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد همه لطافات و منضجات و محملات استعمال  
 باید نمودن و در اکثر احوال خیزی که قابض و خشوبی با اینها یار باید ساختن تا  
 قوت و منع ماده از تخرج حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود روع است قابض قوی تر  
 باید و بعد ظهور آثار نضج تنقیه ماده باید کردن تسهیل باید در نضج و تحلیل بعد از آن  
 باید مبالغه کردن و اکثر تدابیری که در درم سرد معده و در رسیده کبد و اورام بارد  
 است اینجا نافع آید لیکن استعمال همه دوائی مناسب کبد باید و انجیر نجابت نافع

ادخال آن در ضماد و اشربه سنبلی است و زعفران و روماس و کک و اسار و نیکو مار آل  
 بار و عن بادام مناسبه نیکو آید بسیار مطبوخ مناسب حب قرطم و بسفاج  
 از هر یکی هفت درم فستیمون افستین و پنج سوسن و خطمی از هر یکی چهار درم تخم خیار و  
 تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و غار لقون از هر یکی دو درم جله را بجوشانند در  
 یکم آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و سیزده درم لب خیار شنبه و مسیت درم  
 شکو و نیم درم ریوند نرم کرده و نیم درم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوقت خواب  
 یک درم حب ایارج یا یک درم غار لقون حب کرده فرو برند و صباح مطبوخ خورند  
 که عمل نیکوتر کند و آنجا که رجب صدمه یا ضرب برسد و از آن ورمی در جگر حادث آید  
 علاج آنست که نخست فصد کنند پس تدبیر آساکرم انکو پیزند و بدهند تا فاع آید  
 و گفته اند که همچنان که در شراب انکو ریخته دهند انفع باشد و آنجا که سبب صدمه یا  
 زوری بقاعده زایده بزرگتر جگر از قرار خود بجنبند و از آن در وی در شراب سیف  
 متعاقب آید علاج که راست بایستد و سینه راست کند و بر افرازد و  
 نیکو بزراند تا آن بجای باز رود و در ذایل گردد و اندک سوء القطنه این بود  
 که در جگر پدید آید و مزاج جگر از حال طبیعی یعنی بشه بد شود و این را سور المزاج که  
 نیر گویند و این مرض مقدمه استسقا باشد علامت آن آنست که رنگ رو  
 بزدی گراید و هیچ اندر پشت چشم و روی و اطراف پدید آید و باشد که تهج قوی درام  
 بدن پیدا شود و چنانچه هرگاه انگشت بران نهند همچو خمیر مایه فروشند و این در حکام  
 سور المزاج افتد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاده شود و هضم بد باشد و  
 و قراقر در شکم و سستی و کلافی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخارهای بد  
 بن دندان خارش کرد و بوجوشد و بزرگم و بی ترتیب دفع شود و اگر جراحتی یا قرحه در  
 پدید آید رویانیدن آن درو عبست میسر شود و بسیار باشد که خداوند ذات الیه را  
 تریبهای آنباک اندر شن جمع شود و حال او همچو حال صاحب سور القطنه گردد و فرق آن  
 با غرض دیگر باید کردن علاج تدبیر سور القطنه حقیقی بود از تدبیر استسقا شد

و این مضاعف علاج پذیر بود و مدت آن دراز باشد و قانون کلی در علاج سور القیه نیست که آب بهیابا  
 با کل ترک کنند و بجای آب انار ترش یا شیرین خورند مناسب خلط و مزاج و تنقیه را بدفعات و زردی  
 کنند و بسیار وقت بران موافقت کنند و دمای مقوی کبد اعضا و مصلح و معتدل مزاج دران  
 موافقت نمایند چون رس حلی الشفا و حافظ الصلح و کل کلمانه و دوا المسک و اشباه اینها  
 و غذای مناسب معطر کار دارند و از دشمن مرغها و اشباه آن و شیرتها و قریبها هم از آن نوع  
 چون کبچین و مرغی بوندی و شراب ویناری و فرص عود و غیره و اشباه آن و اگر غالب مفسد  
 ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن با غذایه اشربه معتدل مقوی معطر خورند و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه  
 غذا و شیرتهای مبلبل منضج مطبق خورند و ایما از اذخا و استلای خدر باشند و همچنین از مواد  
 تر و سرد و درسهل و ملین این مرض مطلقا باید که از خیرهای خوشبوی مقوی جگر و  
 سازند چون عود خام و مصطکی و اشباه آن و بعد از آنکه خلط مفسد را بقی و باقی  
 بدفعات کم ساخته باشند تدبیر او را کنند و در شش سده کوشیده اینجا فضا شد  
 کردن مکررستی که تحقیق دانست که سبب سور المزاج بسته شدن خون حیض یا  
 بواسیر است از هنگام نخست تصفیه خون کنند بمسهل سبک چون فیرا و مسخیر  
 و بعد از آن در آسایش خون از رکی که مناسب آن امراض بود بیرون کنند و در آن  
 آن مواد هم سعی باید کرد و اگر زنی فصد آن تدبیر همیشه بقصد جرات نکند البته گفته  
 که درین مرض هر بامداد شراب نستین خوردن نافع بود و اینجا که ضعف معده هر بام  
 در تقویت آن هم مجرب باید کوشید و گفته اند که او را بجای آب و طعام اگر اوقات  
 شیرین تر نافع آید و بول شتر عولی یا شتری که دوا خورده باشد یا بول بقدر و اوقیه  
 یا نیم درم سکنج یا قدری بیشتر هر روز دادن مفید باشد و اگر صفراوی بوده باشد  
 بمسکه زرد نیز دران کردن مناسب بود و پیوسته معده و جگر را گرم باید داشت  
 بتکمید یک گرم و زیره متساوی و اگر سنبل و اشباه آن هم دران باشد حصر  
 را دوری سور القیه حقیقی از بخار بواسیر و مشارکت معده بود مدت یکسال و فی الحمله  
 علاج مشترکی جهت هر سه مرض میگردند و مرض درجه شد متفاوت می بود آخر الامر

در اطراف بعضی درم طایر ایشان در تنقیه و تفتیح سده کوشیده و بر روی دندان مثل  
 شراب دیناری و حب الشفا را دم میگردند و غذای معطر مناسب میخورند و گاهی  
 دوا را المسک و تریاق فرغانی می نوشیدند در شبها و حب حبیبال یکروز در میان میخورد  
 اغلب بر بالای طعام صبح آماجی ضعیفی که دوسه مجلس تلنی میشد تا فایده می بود و  
 قبیل مسهل در سالی صد و بیست نوبت خوردند عاقبت یکنوبتی از این حبیب تر خوردند  
 و اسهال دتی بسیار شد و بقی صفراهای مخفی قلب برآمد و آن مرض بعد از آن تهر شد  
 و بر عیالت مذکوره صحت تمام حاصل آمد صمیمه را در قزوین این مرض شد و حکیمی فرمود  
 تا نریهار از دمنوع گردند کباب بی نمک با غسل جهت غذا میدادند و او را و گاهی که آب  
 میخواست انار طلسی یا عرق کاسنی اندک میدادند یا میروج اندکی در هر دو روز  
 یکبار تن او را بطبیخ خار شتری می شستند و از آن بیخ هم قدری بد و میخورانیدند  
 علاج باندر روزی صحت یافت و وائی چند جوان را سورا القنیه میدادند  
 من ایشان را بر سفته و هر ده روز تلنی از شیر خشک در معصور انار تر شستن میدادند  
 و از آب فقط بر سینه میفرمودند و گاهی بجای آب عصیر میفرمودند و گاهی بجای آب عصیر  
 آب برک کاسنی یا آبی که در آن بیخ کاسنی و بیخ بادیان خیسانیده بودند قدری میدادند  
 و از پی آن میفرمودند که در چینی در دهن نگاه دارند و آب آنرا پیوسته فرو برند و غذا را  
 بکل گیر و اندک روغن دمنه بچته میدادند و بر سر آن دار چینی در دهن گرفتن می فرمودند  
 چون تابستان می بود تا آخر بهار گاهی جهت تسکین تشنگی اندک خربزه یا شفا لوار را  
 شیرین خوردن تجویز میکردند و از پی آن همچنان دار چینی میخورند و دهین صحت یافتند  
 و اعتماد تمام برین علاج شده بود و الله اعلم المستشفا بدانکه هر گاه که خورده شود  
 از معده بیکر منجذب گردد و بکرا اندران تصرفی که لائق باشد نماید و چون اقسام اخلاط  
 بر اعضا رونق تدبیر طبیعت بحقیقت بکاست آنرا بمقدار ضرورت ترطیب و تنقیه بدن  
 با اخلاط با اعضا و خزائن بدنی فرستد و زواید آنرا براه بول و ساق و غیره اخراج کند یا در  
 خلل اعضا و فجای بدن باز نماید و بر دو طوبیت مزاج آنها را فاسد نسازد و پس گاه



در تمام پیدا شود و نتواند که تسقیه بدن بوجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند  
 بیشک اعضا تشنه شوند و از جگر آب طلبند و آن رطوبات زائده در خلل و فرج  
 بر شنج و غیره در آید و بماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند و بکسر حرارت غریزی  
 اینها ان اعضا متورم گردند و همچو خیمه انگشت در آنها فرو نشیند و مدتی اثر آن باز ماند  
 و این مرض را بواسطه آن عرض غالب که تشنگی است استسقا نامند و سبب آن  
 ضعف موجب استسقا با انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا تبیین شده  
 و اغلب از سوء المزاج سرد و مترافقه و موجب این مزاج بیشتر آنها می سرد بود  
 که بعد از حرکتها می غنیمت و حمام و جماع و بر نداشتن در کشنده چنانچه در حفظ الصحة و غیره  
 بدین معنی ایمائی شده دید آمدن ضعف کبد و استسقا از سوء المزاج گرم و خشک خان  
 بود که گرمی رطوبات بدن را بکند از دوشکی آورد و خشکی رطوبات غریزی را کم سازد  
 و ضعف حرارت غریزی بتقلیل مدد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا تشنه  
 بماند و آن رطوبات که اخذ و ماییت در بدن منتشر شوند و یا محبتس گردند و یا سبب  
 سده و کبد بود چون مستحکم نشود و ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا تبیین شده  
 و یا سبب ورم کبد و ماساریقین بود که سده بزرگست و یا سبب آمدن فضلات  
 بود بکبد اعضای مشارک و غیره چون طحال و کبد و ماساریقا و روده و صائم معده  
 و مقعد و یا آفتی بود در آنها که بالغرض فعلی حکم تمام نشود چون سده که در راه رود  
 افتد و ماییت دفع کند و قس علی هذا و این جمله اسباب سابقه باشند  
 مرقوع استسقا و اگر چه ضعیفا جگر را سبب اصل توان گفتن اما بحقیقت سبب  
 و اصل ماییت و رطوبت که اخذ و محبتس و منتشر باشند پس استسقا مرضی بود و ما  
 بارده غریبه و مطلق استسقا سه نوع بود زتی و لحمی و طبعی و زتی است که رطوبت  
 مائی یا ماییت در فضای شکم جای گیرد میان ثرب و صفاق و این بیشتر باشد  
 و میان ثرب و اسحا و این کمتر بود و خداوند آن چون از پهلوی پسروی دیگر کرد  
 از شکم او و از آید شبیه با و از خنک آید و بدین مناسبت باین اسم موسوم شد

و تحقیق وقوع این مرض از انبساط غالب و رطوبت که اخته بدنی که از اسباب <sup>صله</sup> <sup>است</sup> چنان بود که هرگاه با نیت در رطوبات مائی که از مجاری طبیعی خود بیرون شدن <sup>مطلوبه</sup> <sup>است</sup> راه نیابند سبب مانعی که از رسیده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و تلبین سام <sup>اعضا</sup> <sup>است</sup> کنند و بطریق ترشح از مسام اعضا بیرون بدن میل کنند و جمع آیند در محل مجرای شدن در مجاری حرارتی که لازم احتقان مواد است در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها بخارج آن مجاری درون فرستد بسی مقطر گردند و جمع آیند و باشد که این مواد در مسامها بمانند و یا در مجاری میانی بگردند و یا در مجاری که میان کرده شانه است در آن مجاری تفرق تعالی قلیلی سبب واقع شود و مواد رفیق انان محلهای بفضای شکم فرود آیند و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که سنگریزه از کرده بشانه افتد و از گذشتن آن در مجرای مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بی مقدمات دیگر پدید آید و باشد که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود راه نیابد که از جگر بگذرد و بیشتر از رود و از مقعر جگر بدین رکبهای که بنات مستقبل است میل کند جهت دفع از رسیده که مخرج اصل بول چنین آن بوده و انحراف از حرج نیابد و بماند و با بستگی در فضای شکم راه کند و جمع آید سبب غلبه نیت یا ضعف قوت میزه است که آن مشترک است میان قوت دافعه جگر و جاذبه کرده چه آبی را که با خون مختلط است در جگر دافعه جگر از بکلیه فرستد و کلیه آنرا از خون جدا کرده بخود کشد پس هرگاه در کار یکی از اینها قصوری پدید آید آب متمیز نشود و چنانکه باید من دفع نگردد چنان آنرا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و ما افراط شرب آب و امثال آن باشد و بخیر میزه از تفصیل آن و یا که اختل اخلاط و اعضا بود بیکبار از حرارت منفرط و وقوع رسیده با آن در مجاری و بد آنکه بدترین اقسام زرقی بود زیرا که ماده آنرا را همی نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد و بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد غالب از مسام روده و آلات بول و امعاء پوست شکم امری بنحایت صعب و بعید الحصول است و نیز

اکثر اعضا درین مرض سلامت اند و در تحریک این ماده استعانت بادویه قویه لازم  
 از استعمال این دوا هم مضرت باعضای سالمه بود و رعایت جمله شکل باشد  
 و مع ذلک قوت بدن بقدر از جهت ضعف معده و حرارت غریزی جانیجه باید  
 حاصل نمیشود و باضعف احتمال دوائی قوی و استفرغات قوی کردن شایسته  
 نیست و هلاک ساختن مرض بغیر از تخفیف حرارت غریزی بتدریج و پوشانیدن  
 احشای او و اختلال عقل هم پدید آید جهت فاسد شدن مزاج دماغ و روح نوبت  
 علامت استسقامی زنی بدن رنگ و روی بود و کرانی اطراف و شکم  
 باورم و درم عضلهها و بعضی اطراف چون تمامی پاها و باریک شدن کردن بودن  
 پوست شکم براق و کشیده و بلند برآمده و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن  
 همچو آواز خنجرک ایدار باشد که بعضی را ندانند که سیم آماس گیرد و آنجا که آب میان  
 رود و اثر باشد مرض بوقت حرکت چنان پدید آید که رودهای او در میان  
 آب میگرد و این قسم اغلب از الضداع عرقی باشد که آب از آن مجرک میرسد  
 و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی امعاء و ثرب نیز واقع شود و اما قسم اول از ترشح  
 افتد و از الضداع عروق حوالی کرده و نشانه و آشنای آن دهرگاه این مرض مستحکم  
 شود سرفه پدید آید و از جهت فراحت آب بر پردهای تنگی نفس نیز حادث گردد  
 و بول اندک باشد و بعضی را در پشت دستها اندک درمی پدید آید و اندر ریشتر  
 و قهاسرخ بود جهت قصور تیز منیر قوت ظهور آن از کمی آب و باشد که آن رنگ  
 صفرار حمر بود و نه رنگ خون پس درین مرض آب سرخ دایما دلیل گرمی نباشد  
 و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بوده باشد بقدر معده و از آنجا که صایم  
 جگر رنگ روی سبزی و سیاهی زرد وافت سپر زردان کواهی دهد و آنجا که سبب  
 استسقا که از شغل اضطراب بوده باشد از حرارت قوی سبب آماس اندر کمرگاه قهوه  
 پدید آید و بول و براز صیدی و غسالی باشد و در اکثر استسقا که از گرمی افتاده  
 این علامات ظاهر بود و آنجا که سبب آماس کبد بوده باشد با وجود آماس جگر

ابتدای ورم در پاهای ظاهر شود و سرفه خشک پدید آید و بعد از آن ضرب معده بولگد  
 کند و ضعف زیاده شود علامت هر سور المزاجی از اسباب سابقه هم با علامت  
 این مرض ظاهر باشد همچنین علامات سدها و آفات اعضای مجاور و مشارک  
 کبد و ظاهر شدن یکی از مشانه و جمع شدن آب در فضای شکم متعاقب آن  
 بی مقدمات دیگر دلیل شق شدن مجرای باشد و این تحقیق استسقا نباشد  
 و نه آنکه اندر همه انواع استسقا نفس تشنگی کند و شهوت ضعیف و تشنگی غالب باشد  
 لیکن در بار نسبت با جار کمتر بود و آماس در بار دزد و تر از خار ظهور کند علاج  
 بدانکه تدبیر مطلق استسقا دفع ماده مفسد و دفع سور المزاج معده و کبد  
 و مشارک وی و تقویت دل و اعضاست و طریق تعدیل و تبدیل سور المزاجات و تقویت  
 کبد و دل و عروق و معده و احشاء و غیره و طریق استفراغات و استفراغات اگر چه  
 سابقا بیان یافته لیکن آنچه مناسب این مرض است بر ترقیبی که لایق بود اینجاست  
 اما دفع ماده این مرض بسبب وجه باید کردن اول آنکه از آب و آشامیدن وی  
 و طعام و نان و میوه آن مقدار که ممکن باشد مریض را باز دارند تا بیک تشنگی و تشنگی مدو  
 منقطع گردد و حبس تجلیل رود و هرگاه از تشنگی بی طاقت شود انار خورده و با عصا  
 کاسنی یا عرق آن اندکی و چون جهت حفظ قوت بخند دادن حاجت آید قدری قلیلی  
 پلا و خشک سده دهند تا تشنه نشود یا قدری کیاب مرغی نمک با عسل یا قدری  
 پلاوی که کل گیر و اندک روغن دنبه تازه در آن باشد و امثال آنها و غذای غلیظ لزج  
 نباید دادن و ترشیها هم تا ضرورت نباشد ندهند و هم آنکه بقی و اسهال  
 و ادرار و حقنه و شیاف ماده را کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق  
 در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق رشح و بخار و غیره دفع آن نیز بدین نوع تواند  
 پس بزور و با طبیعت عنف نشاید کردن بیکبار و دو بار و سه بار طبع از آن بگذرد  
 و دفعات و مرآت استفراغ باید کردن تا فوت بر جای ماند **بسیار** و در  
 که در دفع آن آب با سهال و ادرار مجرب است بکیندریوند نیم درم گلت مفسول نیم درم

زعفران نیم دانگ جمله را ساییده درسی درم آب طبعشقوق و چهل درم آب اشنان فارسی  
 جالینوس کوینده درم اشنان فارسی و رای مناسب هم به سهال و هم باد  
 دفع این آب میکند و دیگری قرص مازرین در آب طبعشقوق و یا معصوراناز ترش و اگر  
 جبال و غاریقون و تربید و در تنقیه این مرض بعمره غالد داخل ساختن عظیم نافع آید  
 سوم آنکه باقی مواد را نجیف کنند بعرق آوردن و از آن بر شکم بستن و در آب معادن  
 زجاج و کبریت نشستن غالب آب دریا گرم کرده یا آبهای مثل آن طبعیخ خاخر بن  
 نن نشستن و بسفر حجاز و گرم سیرات رفتن و بضامه و مجفف بستن بر تمام محل درم  
 بر شکم و اما سایر تدابیر چنان بود که بعد از استفراغات خبث الحدید چندی  
 که رفع غایله آنها کند بکار باید داشتن از اشربه و اغذیه مناسبه و تقویت احشاء  
 بجزئی که دباغت کرده است چون لطیف و حبث الحدید مبرکه قرنفل یا جوز و او  
 با آن ضم کرده باشند و تقویت سویتهای خویش از غذاها و غیره کنند و در حله او  
 از عطریات داخل سازند و حرارت غریزی او را برافروزانند بمفرحات و حرکات  
 معتدل و تفرجهای مرضی و غضبهای معتدل و فرجهای تدابیر سویت باید کردن چنانچه  
 روزی در تعدیل جگر باید کوشیدن بخوراندن آب کاسنی یا کنجبین یا فکندن طلا  
 وضامه های مناسب بر کبد و روزی در تفتیح و تفضیح ماده کوشیدن بخوراندن  
 آب بادیان و غلبه الشلب و غیره و روزی در نرم کردن مثل عصیر ترب و آب کرس  
 و غیره و کاهیه تقویت احشا کردن بخوراندن چیزهای که با الخاصیه نافع یافته  
 چون بول بز یا بول شتر عربی یا شتران و هر سه روز یا چهار روزی کردن بمقتی  
 مناسب و در هر ده روز دوائی که آب را با سهال و ادرار قوی دفع کند و ادرار  
 از آن اصلاح حرارت آن بمثل شراب غوره و لیمو و غیره کردن و تسکین شکنجی با مارخ  
 و شیرین کردن و یا بعصیر کاسنی و بعد تنقیه ضما دمای مختلف بکار داشتن و تفریق کردن  
 فی الجملة و غذای چاشنی دار زرشک و اناری و سرکه دادن کم و از آب میوه منع کردن  
 سایر طاهر طبیب کویشخصی رازقی گرم داشت و بعد اوست خوردن عصیر کرب

دست اصلی را زرشک  
 کردن اینچیزی

با بختیاری یافت و بر چند کس و یک از مودیم صحت یافتند شیخ علی کوید زنی را در دم رفته  
 کرم داشت و علت بروستولی شده میل او بانار شد انقدر انا را عوض آب و کاه  
 عوض غذا خورد که اگر نقرز افتد مردم تعجب کنند و بهین صحت یافت جالینوس  
 کوید دوستی داشتیم او را استسقا زنی کرم افتاده بود و بسیار کرم قوت شد من او را  
 جهت حفظ قوت رخصت دادم تا از کوشتهای لطیف و نان خشکار و عذسیه و اسهبا  
 که از ناردان با سرکه و غسل و مغز بادام قاقق کرده باشند و کم تر ششی بود و انچه میل کند  
 اندکی بخورد و از آب و ترهها و آتش میدنیا مطلقا در امتنع کردم الا در آن روز که او را  
 و در خواستم دادن از زیر باجی مناسب اندکی قبل از آن و اندکی بعد از آن میدادم و  
 بدان جهت رو غلبه نمیکرد و مسهل او کاهی این بود و همیشه زرد و هفت درم شاهر ج  
 چهار درم فستقین دو درم کاسنی و نانه سنبل و تخم کاسنی جمله دو درم این اجزاء را کوفته  
 در یکین و نیم آب جوشانیده و شلث باز آورده و صاف آنرا بسه درم شکر سفید جوشان  
 این یک شربت بودی و کاهی قبل از طعام سه حب باد میدادم که از سه شربت هم و سکر  
 مساوات عقد کرده بودم هر یک مقدار نخودی و یا جی که از سیر و شبنم و غسل انچه  
 بودم میدادم و بعد استقراغ غایله گرمی و دوشست آنرا بخورانیدن آب خورده بودی  
 اصلاح میکردم و بر جگر او کاهی صندل طلا میکردم و بزنان و حوالی آن ضحاک  
 محلی از کل ارمنی و آرد جو و کادرس و سرکین خشک کاد و شک بزونا کستر بلوط  
 و کرم جگر را بسکه تر کرده به بول کاه و یا به بول بز یا به بول شتر میمالیدم و کاهی او را  
 خوردن انچه خشک و شکر تجویز میکردم مدتی را بهین رعایتها صحت یافت گویند  
 جماعتی از مستقیان از هر نوع ببادیههای عربستان افتادند و انچه شربت شتری  
 نمی یافتند مدتی همان بخوردند جمله صحت یافتند محرمی بود در کیلان که هر کس  
 استسقا زنی بودی در موسم خربزه که به هر روز یک شقال براده آهن نیم صلیبه  
 کرده بر روی خربزه که یک لانی غالب افشاند و خورانی بدی همچنین تا جمل روزی  
 هر روز از آن اسهالی چند شدی و صحت یافتی و او را آب ندانندی غذا

پلا و کیلانی دادی و باین تدبیر دران هواشنکی کم می شد و آنجا که سوراخ المزاج  
 سردی در جگر بوده باشد علاج آسان تر بود و مبالغه در تنقیه و تخلیلات بهیچ  
 که سابقا مذکور شد نافع آید و صبر بر کسب و تشنگی بهتر تواند کرد و بیشتر فایده  
 یابد و معاجین گرمی فرا و حب الشفا و حافظ الصلحه و امثال آن نیکو آید و آبا بعد  
 تنقیه های بسیار و در تحفیف مبالغه کردن بذكرات هم مضرتی باشد صاحب خیره  
 گوید شخصی را دیدم که این مرض برو بغایت ستولی شده و مدتی از نظر من غایب  
 شد و بعد ازان او را دیدم صحت یافته بود از کیفیت ان سوالی کردم گفت  
 چون بر جای بماندم و دل از خود برکندم پرسترا ترک کردم روزی شخصی بدر  
 من آمد و او از کرد که ملج قاق نمک سوده می فرود شتم مرا میل شد غالب ازان حریتم  
 و بسیار خوردم اسهال بر من افتاد و چند ان رفت که حد ندارد و بعد ازان آید  
 و شکم من بحال باز آمد و آن مرض بهین رفع شد پس رفتم و از ملج فروش شخص  
 کردم که آن ملج را آنکه گرفته بودی گفت از فلان محل دانستم که از زمینی گرفته بوده که آنجا  
 مازویون بسیار میباشد و آن ملحان ازان بسیار میخوردند و آن قوت اسهال  
 دفعه ازان ممر بوده و رری جوانی سیاه جروه در سن پانزده شانزده را  
 استسقای زنی پیدا شده بود و چنانچه شیب ناف و بالای زمار او درمی بقدر  
 داشت و در پشت پای او هم اندک پیدا شده بود و اشتباهی او ضعیف گشته او را  
 از آب منع کردم و او هم تشنه کم می شد و بجای اب انار شیرین میدادم و غذا  
 پلا و بکل گیر و دنبه چخته میخورد روزی دو نوبت و هر بار اندکی و روزی یک نوبت و فرمودم  
 تا ریک نرم آوردند و لث آن زیره و ربیع آن نمک سوده دران کرده گرم کردند و بر  
 پهن کرده پیوسته بر شکم او می بستند و چون سرد میشد تکرار میکردند مدت یکماه را  
 بدین تدبیر درم از شکم او بپای او آمد بعد ازان بهین تکیه بر پاهای او میفرمودم تا از  
 پاهای او نیز رفت چون این درم زایل شد بخاری ازان بدماغ برآمد و شکم کوری بسیار  
 و از آن نیز دوسه روز علاج کردم چنانچه در شکم کوری مذکور است و من آنرا سوراخ المزاج بار

تشخیص داده بودم که از سودای سپرز واقع بود و کرانی هم قبل از آن در سپرز بود  
 و کل گیر دروغن دنبه اصلاح آن هم کرد و بد آنکه هرگاه سور المزاجات جگر که اسباب  
 سابقه اند مرتفع کردند در رفع سبب لاحق بید غده دلی ترکیب تدبیر سعی باید نمود  
 که بزودی حاصل گردد و اغلب آن باشد که بحر ترک آب و اشتامیدن و تسکین  
 عطش به ماو غذب و آب برک کوفته کبی و تسکین جو ع به بلا و کل گیر و یا شش  
 و برنج با عدس و بهشتن ریزیک و زیره و نمک کرم کردن و بکرم کردن ماده سبیل  
 کا بهکاه بصلاح می آید و من بسیار کس را بدین نوع علاج کرده ام و آنجا که سبب  
 ورم کرم یا سرد بوده باشد بیشتر تدبیر در امتحام ورم باید نمود بدستوری که بش  
 مذکور شده و بنوعی که در جگر کرم کفنه شده ترتیب توزیع ایام را مری باید دانستن  
 و مادام که ورم مرتفع نشود و رانند آب بر روی قوی نشاید و تلین و التفتاح نفوس  
 بخار شنبه دروغن با دام بسی مفید آید و در ضامات مبالغه کردن جهت ورم بنا  
 آن دهر یک جدا بکار داشتن اولی باشد و این استسقا ورمی مشکل العلاج بود و این  
 آنچه متفرج کرده اگر اتفاق افتد که ورم بطرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن شکام  
 رانند آب بمسکلات و مدرات که بسیار قوی نباشد و بدفعات یکن که فایده دهد  
 و آنجا که سبب گردیدن آب در شکم شکافت شدن مجری بول بود از کرده اغلب آن  
 باشد که چون بران جانب خسیه و ترک آب و مالتات کنند و مدر بکار می آید  
 آنها از همان شکاف بمر شانه آید و دفع شود و بعد از آن فسر رو باندیدن عرق باید کرد  
 بدستور شش شخصی را استسفای زرقی بود و شکم بغایت بزرگ شده و مرض شکام  
 یافته و از حرکت باز مانده بود و در کافحه خفته ناگاه از آن جافروافت و شکم او بزرگ  
 و تمامی آنها برفت جراحی پیاد و زد و شکم او را بدو خستند و آن جراحت رویداد  
 نمرود صحت یافت و این از عجایبهای عالم است و مراجهان بیناید که همچنانچه در حین  
 شدن ریم قرصه جگر بقضای شکم مفر کرده اند که اندر کش ران راست است  
 شکافت و صفای را بستند و نایزه آن ریمهارا بیرون کنند اینجا نیز اولی آن بود



که چون از دیگر عللها نفی نیابد همین نوع عمل کنند و بعضی اطباء نیز این تجویز کرده اند  
 در مردم قوی مزاج کالبد و این نیز وقتی توان که آب میان ثرب و صفاق بود و  
 چون در داخل ثرب باشد ازین ممر بکشد و آزار از محل دیگر از شکم توان کشدن که زخم  
 بر آن عضله نیفتد و اندک سوراخی در ثرب شود و برود با آفتی برسد و اگر نایزه از  
 بولاد تصنیف کنند که سر او با غایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن بخت  
 تنگ بود و بر سر دیگر قوی آن آنجا بخت به بندند تا هوای درون نرسد و شکم و ریه را  
 بآن بستن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که اولی آن بود که از پهلو  
 آن سره که محل خروج بول بوده در آل سوراخ کوچک کنند به نریش نایزه بر آن  
 استوار کنند و اندک آبی بیرون بکنند و باز سر نایزه را استوار میسازند تا قوت  
 با خروج آن غالب بکشد و تحلیل نرود و این بسی بدست نیکو بود لیکن استاد ما هر میا  
 که چنان رعایت کند که مضرتی دیگر بدین نایه شخصی را این مرض مستولی شده  
 و قوی بیکل بود و آماسی بخیر و در انهای او رسیدن ماکاه بر روی ران او ریشی پیدا  
 و سوراخی و از آن سوراخ آب رسیقی می یالائید و همین خلاص یافت و آنجا که  
 آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام در صلاح آن بیشتر باید کرد  
 و طریقی از بخلش بدین شده لیکن بدستوری که در ورم کبد گفته شد همان نوع بر  
 علاج مرعی باید داشت و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده با  
 کشدن آن نافع بود و اگر بیرون کردن خون درین مرض مضرب بود اما مبالغه نکند و بفضد  
 صافن و غیره ادرا آنها جایز نباشد عورتی ترک در باد غیر راه بچه کرد و در حال آب  
 بسیار بخورد و این مرض بر او طاری شد و مدتی در آن بماند عری فرمود که بجز شربت  
 آوردند و در آب غالب جوشانیدند و صاف کردند و از آن در کدی کردند باریک کردن  
 و دهن آن تنگ و آن کدو را در گوی کرد که دو انگشتی دهن آن بیرون بود و او را  
 فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن در دهن نسج بود و چند آنکه اب انگ  
 خشک شدی باز اعاده کردی و فرسیم ران بساق آن زن روی پوست ترکیب

بچه شربت

و زرداب و آب صاف از آن میرفت چندانکه درم بر طرف شد و او را آب و آتش و نانی  
 نمی دادند و قیز و شیر شتر می خورد و بهین صحت یافت و اینجا که احیاناً پتی اتفاق افتد  
 یا استسقا مطلقاً علاج مشکل گردد جهت مخالفت و درین صحن ادلی آنست که سینه  
 تا که ام مقدم بوده در علاج مقدم کوشند و مراجعات مکرر هم فی الحقیقه کنند و بسیار باشد  
 که پتهای گرم خصوصاً در سفر تا سبب حرارت جگر شود و با استسقا کشند و مردم  
 کم دانسته تدبیر استسقا کنند و اگر سبب حرارت پر خدر باشند و بسیار بزرگ باشد  
 شخصی چون ترک خراش پتی شد در راه نبریز در راه از جهت حرارت تپ حرکت  
 آب بیکدیگر می خورد و غذای مناسبی نمی یافت و اکثر اوقات نان می خورد و آب بسیار  
 کشید و آخر تمامی پاهای دو سته و دروی او آکس پیدا کرد و سرفه بر او غلبه کرد و او  
 او ساقش و از غلبه ضرب سرفه هلو تا سینه او در درون در و محکم میکرد و جهت  
 جهت عادت اصلی و حرارت او فرمودند تا آردنیه جهت او ترتیب میکردند قاتی آن  
 خرات کرده بجای آب او را دوغ میدادند بدین تدبیر تپ بر طرف شد و درم کم گشت  
 تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما لحمی آنست که رطوبات بلغمی و لایت با خون  
 در خلط ظاهر تمام اعضا در آید و قوام گوشت تن بهم میچون قوام خمیر شود که چون انگشت  
 بر آن نهند فروکشند و بدنی همچنان بماند و بدین مناسبت از اطعمیها و سبب  
 سابق این مرض اغلب ضعف جگر باشد و آن سبب بود و ضعف معده و این ضعیفها  
 اگر از برد باشد و سبب اقرب ضعف مضمه رکها و اعضا باشد بواسطه ضعیفها  
 مذکور و باشد که سکه از خارج بتن رسد و مزاج اعضا و عروق را بیدار و درم  
 ثالثاً ابتدا بشود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و خبر آن تمام  
 نشود و رطوبات آن موجب درم گردد و باشد که سدهای در منفذ رکها حادث  
 شود و از خوردن گل و امثال آن و آن سدهای کیموس متین را از رسیدن اعضا  
 باز دارند و رطوبتهای رقیق آن بکدام از که از سدهای اعضا پایشان گردد و باشد که  
 که اختن خلط و اعضا از حرارتی حادث گردد و از جهت سده در بعض مجاری راه ل

دفع نشود و با خون در بدن منتشر گردد علامت خاصه لحمی آنست که از تقریف  
 فهم شد لیکن بول ورم در پاها پدید آید بعد از آن در شکم و خصیها و بعد از آن در  
 روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و عریض و موجی بودن نبض اینجا  
 لازم باشد و اینجا که بمشارکت عضوی دیگر باشد علامت آفت آن عضو هم  
 ظاهر بود و هرگاه این مرض مستحکم گردد و غلبه کند بدن بچیک پرمایند و چشپها  
 نماید شود و باشد که بعضی جاها پوست از غلبه ورم تبرکد و زرد آبی گردد و این  
 حال از غلبه کند و قوت باقی بود و لیکن که مفید باشد و چون آفت این مرض علم  
 بجمع بدن و جمله برضها اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم شکل بود و ازین جهت  
 بعضی بدترین اقسام این را داشته اند اما حسب تجربه بدترین جمله زتی بود  
 و بعد از آن لحمی و ملاک ساختن این علت بفساد مزاج اعضا ظاهر و خود حرار  
 غریزی بتدریج عسللاج قانون کلی آنست که در زتی مذکور شد لیکن اینجا که  
 باز استادن خون حیض بود یا بواسیر باشد و بول سرخ و غلیظ بود و سخت  
 فصد عرقی که کشانده آنها باشد باید کردن و اندک خونی برداشتن تا آنکه در استسقا  
 مطلقا تقلیل خون بواسطه کمی و آبستگی آن جایز نیست و این مرض را سه علامت  
 یکی آنکه ماده سبب و مفسد لحمی کم میگردد و دیگری آنکه بعلتهای سابق منفعت  
 میرساند و دیگری آنکه همچنانچه هنرم تر غالب چون برایش نهند و دیگر میشود و فرو می  
 و هرگاه کمتر است بهتر است اینجا نیز این خون آبناک که در تمامی بدن منتشر است  
 بحرارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس بکشد و بهتر باشد و باقی  
 تدابیر همانست که مذکور شد در زتی مداومت حب الشفا درین مرض عظیم  
 منفعت دهد و همچنین مداومت قی کردن و غرغره کردن و اینجا که شبی با این اتفاق  
 افتاده باشد نه فصد و نه سهیل قوی جایز باشد و بتعدیلات دراز انداختن  
 باید که کوشیدن و بعد زائل شدن تب همان نوع در زتی عمل نمودن لیکن اینجا  
 استغراق جهت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جهت آب بسیار

پس سهلات آن بدان قوت وحدت نیاید و ایارج فیرا کوشیدن اولاد بعد از  
 بعلاج استسقا مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زتی مذکور شد  
 و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن و در ریک کرم عرق نمودن و در تنور کرم تخصیص  
 زودتر منفعت و هدیه بود این ماده در قرحای ظاهر اعضا و درون پوست قر  
 بمسام و بنابرین دواهای محلل ماده و مقوی جلد و سطح ظاهر بسیار بکار باید  
 و کباب نمک با عسل خوردن بسیار مفید آید و دواست خوردن ریوند سوده  
 و عسل پاکجین سرشته هر روز دوسه مثقال و بجای آب انار خوردن یا  
 مرض را بکند طیب مجرب یکی بود در فرزین امیر و نام او درین مرض دواست  
 شراب دینارسی و ریوند و بزوری میفرمود و بجای آب انار می داد  
 و کاهی عرق کاسنی باب آسخته و غذا نخود آب بر دارینی و زعفران و زرد  
 و کشنیز و پیاز کبوتر و آشپاه آن میدادند و بعضی را سیفرمودند که  
 هر روز یک مثقال ریوند سوده را بسکجین حب ساخته بلع میکردند و این تدابیر  
 تا بهر تکیه صحت می یافتند و چون فایز و زیاده بودی این اعمال میکردند  
 تا وقتی که هوا گرم میشد تمام بحال صحت آمدند عورتی را در کوه پیائری این مرض  
 دست داد و مجربی فرمود تا عصاره سداب بستانی را می گرفتند و هر روز تمام  
 تن او طلا میکردند و دو قاشقی از آن بد و میخورانیدند و غذا پلا و خشک است  
 انجای می خورد و کاهی نان و عسل بهین تدبیر یافته را تمام صحت یافت و کولی  
 سیزده ساله را در ری در اواخر تابستان این مرض پیدا آمد من او را از آب منع  
 کردم و بجای آن انار محصور کرده فرمودم و غذا پلا و بکل گیر و دنب میدادم و یک  
 و زیره بر تن او می کردم چنانچه لته واسطه نباشد و شستن تن کاهی میخ  
 استی و اندکی از آن خوردن میفرمودم و او نیز جان خود را عذر نیداشت  
 بالکل از آب و شور با تا و میوه اجتناب مینمود و بهین چهل روز را صحت یافت  
 اما طبیبی آشت که بادی غلیظ در فضایی شکم جانی گیر و همچنانکه آب در زتی

و شکم را ماسیده دارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند او از طبل و بدین  
 آنرا طبل می نامند و گاه باشد که اندکی ماده آن هم بآب اتفاق افتد این شکم  
 طبلی صرف نباشد و سبب این اقسام بهضم اول باشد چه هر  
 حرارت غریزی از طبخ و استحاله ماده بسبب ریج عاجز آید بخران کند  
 و بمفارقت اجزای ناریه آن بادید آید و سبب این اقسام نقص قوت  
 یا ضعف باشد و علامت آن باد و شاید بود و یا عصیان ماده باشد و قبول  
 بهضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که حرارت غریبه در معده و حکم  
 پدید آید و از جهت غلظت بخارج دفع نشود و در خلل محلهای غذا و اختلاط در آید  
 و در مسام آنها بقضای شکم آید و جمع گردد و بهمانند علامت خاصه طبلی است  
 که بتغریف معلوم شد و از غلبه و زور باد ناف بیرون خزیده بود و شکم کرانی  
 نکند و از آرد غ خفتی یابد و بر ماسیده اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده  
 آنجاکی هم بود که اینجا در پشت یا تا و جفتها اندک بهنجی و توری سپید اشود و این  
 قسم از آن دو قسم بنی اسلم باشد علاج آنچه در وج معده ریجی و در کثر  
 جسا و در نفخه الکبد گفته شد اغلب آن اینجا نافع بود و کین ملاحظه آن باید کرد که اگر  
 گرمی در معده و حکم باشد محلات معتدل بکار دارند چنانچه آب بادیان و کرشم  
 و خشک و طبخ بابونه و اکلیل الملک دهند بر شکم ضامی از صندل و عود لادن  
 و مشک لادن نهند در غذا و شربت هم قریب بدین رعایت کنند و اگر  
 سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در تمکیدات فحلل مبالغه کنند و در یک  
 کرده بستن بسبی نیکی بود و در حقنه روغن سداب کردن و یاروغن راحه عظیم فایده  
 دهد و خوردن شربت بهدال آن آهسته نافع بود و عصا ره سداب و روغن آن  
 و روغن راحه بر شکم قبل از تمکید مالیدن بسیار مفید باشد و همچنین مجسمه اش  
 بر شکم نهادن و الله اعلم یرقان زرد باشد آنکه تغیر و تبدیل فاحشی باشد که  
 در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سپید چشمها پدید آید و زردی یا سیاهی یا بزر

اما آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال زهره و جگر افتد و این چنان باشد که منفذ  
 که میان زهره و جگر است و یا منفذی که میان مراره و روده هست بسته گرفته شود  
 و صفرا از جگر بوعای خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود مندفع نشود و یا  
 خون آمیخته و طبیعت اعضا آنرا قبول و دفع آن بخارج عروق و ظاهر بدن نماید  
 و گاه بود که این سده جهت درم جگر یا عضوی مجاور افتد و باشد که از جهت  
 گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیها و چیزهای سریع الاستحاله بصفرا چون شیر  
 و شربتهای صفراوی غالب متولد شود و از و عای خود فاضل آید چنانچه مذکور  
 شد منتشر گردد و غلبگی صفرا نیز بسیار شود و باشد که سوراخ المزاج گرمی در تمام  
 بدن باشد و آن سبب تولد صفرا می غالب شود و زردستانها گاهی اتفاق  
 افتد که اکثر مسامات ظاهر مدتی بسته و دوشود و حرارت در درون غلبه کند و بدان  
 صفرا غالب متولد شود و چون منفذ یا اکثر مسدود است و از هم از این حالات قوای  
 بیشتر پدید آمده نیکو در منافذ در نیاید و فضلات آن مندفع نشود و طبیعت بعضی  
 از آن را بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بحران تب صفراوی بوده باشد  
 از اثر سمیتی در بدن اکثر مواد تحیل بصفرا شود و طبیعت آنرا بخارج اندازد و علت  
 آنچه سبب سابق آن بسته منفذی باشد که میان جگر و زهره هست سرعت ظهور یرقان  
 و بودن کرافنی در جانب کبد و تلخی دمان و زردی لون براز و سیل بول از زردی سبزی  
 و سیاهی و قی صفراوی بران دلالت کند و آنچه سبب آن بسته  
 منفذی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون براز و ظهور یرقان بعد از تولد  
 افتاده باشد یا از رسته شدن قرص بتدبیر زایل شدن و سبب اندامال قرص بران  
 دال گردد و خلاصی از آن مشکل بود و آنچه سبب آن گرمی جگر و کهای آن باشد  
 تشنگی و تلخی دهن و بطلان اشتها و زیادتی در چشم و روی در نگینی براز و بول  
 و زردی کف بول بدان گواهی دهد و باشد که پی هم بدان باشد و آنچه از خوردنیها  
 گرم صفرا انگیز افتد همان تدابیر وسیل آن باشد و چون سده با آن نیاید صحت

و اندکی بود و اگر آن تدابیر قوی افتاده باشد میگویند که تپه نیز بر ایشان پیدا آید و غلبه  
 وقتی صفر را نخبه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیار بی زنده و آنچه سبب آن  
 سوراخ مزاج حار تمام بدن باشد مخافت تن و گرمی آن سابقا و جمعی لازمه و خارش  
 تن و ظهور شرهای صفر اوی و زنگین بودن بول و برآورد سقوط اشتها و غلبه تشنگی  
 بر آن دلالت کند و آنچه سبب آن بستن مسام ظاهر بدن بود فصل سال و عدم  
 اسباب دیگر و گرمی مزاج بدان اشتها و کند و اگر سده داخلی هم با آن باشد  
 و یا غلبه صفرای غلیظ و لایل آنها نیز علامت باشد و آنچه بحرانی بود همان مرض بر آن  
 دال باشد و این قسم چون پیش از هفتم حادث شود بد بود و یا خوردن سبزی یا کره  
 جانوری سبزی باشد تقدم آنها در وقوع آنها یکبار از بی آن دلیل آن باشد بلکه اندرین  
 مرض هر چند بول زنگین تر باشد امیدوار تر بود و آنچه بسیار بی کره اید در وقت بحران و غالب  
 باشد بهتر بود و الا قراط گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی همچو کره سده در بول بداید  
 در شکم غریزی باشد و بیتی با تشعیریه ضعیفی می باشد و سخن گفتن مرخص ضعیف بود  
 تا چهارده روز هلاک شود و کمی بود و کمکی آن بسیار بود علاج آنجا که سده باشد  
 تفتیح آن باید کوشیدن بدمرات و مسهلات و ملینات و اغذیه و آشامیده و  
 و آبرن و غیره با نوعی که در سده کبد و جمعی یوم استحصال سدی مبین شده و اگر آن  
 سده اندر در می باشد در حکم یاد در عضوی مجاور که سده آن محافوی کند علاج و درم باید  
 بطریقی که در مجلس مذکور شده و آنجا که سوراخ مزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تبدیل  
 و تبدیل باید کردن به ستوری که در مرار امین شده و بلینات و دمرات و مسهلات  
 لایق صفر اگر کم کردن لیکن آنرا که حرارت تغلب بود و خرد در ملین نشاید و ادن از غلبه  
 استحال کره سها و تدابیر گرمی فساد واقع شده باشد و اگر فصد را مانعی باشد حجا  
 کردن برف و سوی کتف نزدیک جگر مفید آید و آنجا که بحران بود باید دیدن آن بحران  
 صحیح است هیچ بجلج یرقان اشتغال نتوان کردن و کار را طبیعت و اما باید  
 و اگر طبیعت را یاری باید در اعانت آن فی الجمله توان سعی نمودن آن مقدار که مدد

چنانچه هوای مقام را گرم تر سازند و سکنجین که در آن پنج کاسنی و نیم آن و نیم کاسنی  
 باشد میدهند و بعضی روغن صفت چون روغن بابونه و شبت و سوسن و میخ میسکنند  
 و اگر بحرانی بد واقع باشد علاج سور المزاج حار که بد تمام بدن باید کرد و زخاک سا  
 مزاج بقصر کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین با ده بدفعات کم ساختن و آنجا که از سوسن  
 افتاده باشد تریاقات مناسب آن باید دادن و علاج اکثر سوسن بمحاشن مذکور است  
 و با بجمله آنچه در یرقان بحرانی و غیر سسی واقع و اسهال است ترک غذاهای مسه و موله صفا  
 و مقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت و چربی و استعمال آب زین مفتوح جالی و سکون  
 در هوای خوش و نظر در آب پر ماهی و فرود بردن ماهی خور و زنده متعده و تعلیق سنگ  
 یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست و کشیدن در چشم و خوردن شنبه بهتا  
 و غذاهای خنک نرم و کشایند و جالی منضج فی الجملة و تریاقات خنک یا معتدل تلین  
 و ادار و تعریق بتدریج و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل در پاشیدن تل  
 خود هر روز یکشنبه بر ناستا کرم و کرم و شستن بدفع کاوی طبخ خازن  
 کاوی که سده در سام نباشد و کرا خورده باشد و آب خاکستر زرد بید و یا بهنج  
 نخاله جو و جرم سرکه و بک بید و بابونه و گفته اند که اگر یکدم سلیمه در شراب کهن بپزند  
 و بیمار را بفرمایند تا پاره بد و داده یرقان را بادرار برون آرد و شش درم  
 و کمتر ورق خشک چغندر یا عسل یا سکنجین بخورند سده بکشاید و بسی نافع بود و در  
 انار ساییده هر روز بر ناستا بخورند تا سه روز منفعت کلی بخشد و بعضی موی  
 شکنبه کاوی بکشد و نافع می آید و بعضی دوع کاوی بی روغن و آتش بکشد  
 میدهند و فایده میدهند و بعضی شیر خرقه بسیار بخورند و سودمند است  
 عورتی یرقان زرد ضعیف و تب نرم با آن داشت لیکن تب قبل از آن  
 پیدا شده بود بجهت هفت و تابستان بود و روزی در خود ضعیف عظیم یافت چنانچه طبع  
 از خود قطع کرد و در آن صین انکور کشمش ترش شیرین حاضر بود و سیل کرد و قدری از  
 بر غبت بخورد و وقت عظیم دفعه در و پیدا شد بعد از آن هر روز از آن بخورد و نافع بود



و تدابیر خشک میکرد بحدت بیست روز صحت یافت و این یرقان بجائی نبود بلکه تیرگی  
 گرمی فرا چون خوردن میزد و شباه آن کرده بود و این پدید آمده عورتی را  
 یرقان زرد قوی شده بود و حکیمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنی را قدر  
 سرکه قریب نصفی داخل ساختند و دو درم سرکه کین خشک سک را که کهنه  
 و سفید باشد سوده بران می ریختند و میدادند باندک روزی صحت یافت  
 و بر چند کس دیگر از سوده شد نافع بود حضرت را در جوانی یرقان زرد از  
 حرارت جگر تدابیر گرمی فرا افتاده بود و علاج چند میکردند و زیاده نافع نبود و از  
 بهفته تجار و زکریا قریب فرمود که راج بلور را نرم بایند و ببرند و بد و انگشت خود بکینوبت  
 آن مقدار که باید بکینوبت از آن در یک قاشق خجرات بیاض است و سیم روز سه  
 آن مقدار از راج بلور ختم کنند و هر روز یک مقدار اضافه میکنند تا بهفته روز  
 بهفته مقدار رسد و غذا پلا و خشک با خجرات تازه کادی بخورند چنین کرد  
 بهفته را صحت یافتند و چندین جای دیگر از مودیم نافع بود و از آنها بعضی شب  
 نداشتند و بعضی را تب کهنه شده بود و بسیار دیدیم که بخواص ادویه و طلسمات  
 تقرب کردند و فایده عظیم داد و اندر ملک شهر یارری جماعتی هستند که ایشان را  
 صفرا بند می گویند و در قریه و جاباد ساکن میباشند و همه ایشان زرد چشم  
 و زرد چشم و صفراوی اند و خاصیتی در ایشان نیست که چون یرقانی نان ایشان  
 بخورد و از ظرف ایشان بخورد و از ظرف آب غسل کند بتخصیص از جام مورد  
 در ویتی که دارند چیت همین امر فایده یابد و مجرب است و کاهای دعائی نیز میخوانند  
 زبادامی چسند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بوده باشد و مغزهای آنرا  
 بدندان طاق پاره میکنند و بعضی بد و میسهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی  
 با آب روان میسهند و آن دعا را وقتی که بران با و آنها میخوانند آن مغزها را  
 پس کردن مریض نهاده میخوانند و بران مریض میدهند و آن الفاظ فارسی  
 مضمونش آنکه بستم صفرا می فلان ابن سنان را بحق محمد و بحق علی و بحق آل محمد

کو دکی نه ساله داشتم چاشگاه در باقلا زار رفته بود موسم کل باقلا در  
 حین بخاری سمی قوی که آنرا میباشند و هر کو دکی که در آن وقت و در آن موسم  
 بسیار میکرد و البته از رعونت کسی آن یرقان و تب پیدا میکند و سحریت که  
 این کو دکی بجانه آمد گفت سر من میکنی بوقت حرکت و کشتی از رفتن او باقلا زار  
 خبر بود التفات نکردیم روزی دیگر زردی چشم و تن او پیدا آمد و اشتباهی او  
 کم شد و نبض منحن شب سیم حرارت تب ظاهر شد و یرقان عظیم پیدا آمد  
 صبح میکنیم ده دادیم و بول او غلیظ و رنگین بود چاشگاه از سبب آن  
 واقف شدیم حضرت او را قدری فلو زهر در دوغ سائیده دادند جهت دفع  
 سمیت و شین گاه راتپ غلبه کرد و بهوشی اندکی هم داشت حضرت یکسبت دار  
 شیره خرفه فقط جهت تسکین حرارت دادند از قرص شین تا بعد از پیشین فواید  
 کرد امیدوار شدیم و صفرانند آمد و غذا بلا خشک و جوات فرمود و از آن زمان و چهارم  
 که خود آورده بود قدری داد و آن عمل خود را بجای آورد و قبل از آمدن او با دهم و شب  
 سر او نهاده داشتند روز چهارم اشتها نه داشت چاشگاه بحسب قدری بکاوای  
 دادیم و جهت بی پروائی و بهوشی و غفلت او طلیخ ساخته بودم از سرکه و صندل و شیره  
 و بوی آن او را فایده عظیم داد و هر روز با مغز بادامی که صفرانند داده بود بر نماشتا بخورد  
 و عصر چهارم بهتر بود و در نیم روز گاهی دوغ آب سرد و گاهی شیره خرفه میدادیم و روز  
 شامگاه چهارم غذای تفراندکی خورد و آب سرد و هرگاه خواستی خوردی شب پنجم اندک  
 عرق کرد و صبح پنجم بهتر بود و اندک اشتهای و این روز در تب همان غذا خورد  
 و بعد غذا بخورد شکم آمد بغایت زرد و بول بعد ازین کم صبح شد و او را بتفرها  
 مشغول میداشتم و سنگ یرقان و ماهی و آب پیوسته در نظر داشت و هر روز از اجزاء  
 او کتری باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش قبض بود شبان بچ فرو می اند  
 روزی بکنوبت و در هفتم عرق بیشتر از پنجم کرد و اشتها نیکو شد و نصف النهارگاه  
 نماند و دوغ هم خوردی و حرارت در هفتم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد

و در پانزدهم پیر شکست و چوبه مرغ خورد و جمع بخار در تابستان بکرمان آیدند  
 و در راه کرمان خورده بودند و جمله را بر قان زرد بی تب طاری شده بود مجرب می فرمود که  
 بر کن خیار را در آب بنجیانند شب و صبح آب آنرا صاف یا لاسیده بر پشت انداخته میکشیدند  
 و دوسه روز چنین کند جمله نیکو شد و بعد سعال دیگر و از طعامها گرم و چرب ترین بنجیر می خوردند و <sup>اعلم</sup>  
**باب هجدهم در بیان احوال سیر از ترکیب و وضع و منفعت آنها**  
 و امراض آن و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع سیر و منفعت آنها  
 بدانکه سیر عضویت مرکب از گوشتی مختل و عروق و شریان بسیار و بر  
 هیئت زبانت و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت مختل و می آید  
 که چون او دعائی است هر سودا که بوی آید جای باید و در بدن متفرق نگردد و فساد  
 نکند و منفعت رک و شریان بسیار که در دست آید که بجزارت عارضی یا برودت  
 سودا مقاومت نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد و غشائی از خارج در تمام وی بوی  
 شده تا اثر آنها خود بخود بدارد و سیر حساس موزیات بوسیله آن کند و او را با حجاب  
 بواسطه این غشا مشارکت باشد و از یکسوی ظاهری سیر منفذ عرق بقدری که  
 پیوسته است و آلت سیر در جذب سودا از جگر آلت جگر اندر دفع سودا از غشایش  
 بیرون فرستادن این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن سیر به معده پیوسته است  
 و سودا که جهت تحریک اشتها بضم معده بر می آید بدین منفذ معده آید و <sup>اعلم</sup>  
**و اما سیر از امراض و اسباب و علامات و معالجات اینها بر قان سیاه**  
 سبب این پیاپی باشد که واقع شود در منفذی که سودا از جگر بسیر می آید  
 و بدان جهت سودا بمقر خود نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا  
 بخارج بدن اندازد و یا سده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سیر باز گردد  
 و یا خون در عروق مختلط گشته در اعضا منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود  
 که در جگر یا سیر واقع شود یا در عضوی مجاورت و گذر از یکدیگر و یا ضعیفی باشد که در  
 قوت جاذبه سیر واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع و کلب در داخل جگر

تصویر باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه  
 تولد سودا بود در جگر بواسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا واسطه غلبه  
 رودت آن و فسرده شدن خون در جگر و تسخیل کشتن آن بسودا و بدین جهت  
 از دعای خود فاضل آید و منتشر گردد و این قسم حار بدترین قسام باشد و اغلب  
 با صفرا مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزهای سودا انگیز باشد و تولد کند  
 و بعضی از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سمی نوعی  
 وارد شود بر بدن و با الخاصیه بعضی مواد را تسخیل بسودا گرداند و طبیعت از انجارج  
 دفع کند و باشد که از بجران مرض سوداوی افتد علامت انچه سبب  
 سابق آن شده باشد در مجرائی که میان جگر و سپرزست سقوط اشتها بتدریج  
 با دلائل مطلق شده بران دلالت کند و انچه از درم افتد همان دلیل بود و گاهی بی  
 هم باشد و انچه از ضعف جگر و سپرز افتد و سبب آن ضعف و رطوبت باشد عدم  
 آفات آنها و علامات سور المزاجات بدان جهت او کند و مع ذلک رنگ تن بسیار  
 سیاه باشد و اشتها کم و بول سیاه کدر بود و براز هم سیاهی مایل باشد و انچه  
 از گرمی جگر افتد و علامت سور المزاج حار کبد و تب و میل رنگ تن از سیاهی  
 بزردی و رنگ بول از سیاهی بسرخ در روشنی و لیکن در آفتاب از سرخی بزردی مایل  
 بود و سلامتی طحال بدان گواهی دهد و انچه از برودت کبد علامت سور المزاج بار کبد  
 و کمی لون سودا تن و بول و براز و نبودن حرارت و ضعف معده بدان اجتهاد کند  
 و انچه از غلبه تدابیر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلائل دیگر بران دال باشد  
 و سمی و بجرانی را بقدر رسم و مرض دلیل بود علاج انجا که درمی بود نخست تدبیر  
 از ازاله باید کردن بدستور شش و انجا که اثر سمی یا بجرانی بوده باشد دفع سبب  
 مرتفع شود و طریق مد و بجرانی همان نوع بود که در رقان زرد گفته شد و انجا که  
 سبب سور المزاج کبد باشد بدستور شش تعدیل باید کردن و در ملینات و مسهل  
 و سایر تدابیر آن مستفرغات و معدلات سودا داخل باید ساختن و انجا که سبب

و حشمت های سپرز باشد نخست فصد با سلیق یا از اسلیم دست چپ باید کردن بعد از  
 خد کرت مسهل سودا دادن و با خرمن آب دادن و تخصیص بنیزانی که از سکنجین  
 بسته باشند و درین کاهای سکنجین آفتیمونی که بخل گیری ساخته باشند دادن  
 بتخصیص با آب بادیان یا مار الاصول در صبح و چاشت کاه مفید بود و غذا  
 همه مناسب و معدل سودا باید دادن با سرکه کبر و اگر زیاده ای تدبیر حاجت آید در  
 هر چند روز ازین سفوف بلبله دادن مفید آید بیان آن بکینه بلبله زرد  
 سه درم و بلبله کابلی دو درم آستیمون یک درم اناره فیکرانیم درم نمک نهدی  
 ازین جمله یک شربت باشد و زیاده دکم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر شیرین  
 با آستیمون و بلبله و غار لقون و نمک هند مقوی ساخته کاهای که مناسب بود  
 نافع آید و آب ترب ممزوج آب رک کردن مفید بود و اینجا که حرارتی یابنی باشد  
 اوویه مسهل و سفوف و غیره را با آب غلب الشلب و آب کاسنی آمیخته باید داد  
 و غذای چاشنی کرده بخل گیری و سکنجین آستیمونی معتدل موافق آید و اینجا که سبب  
 آفت جگر و سپرز بود و باشد فصد با سلیق ایمن باید کردن و تدبیر باید بخن  
 و الله اعلم ورم سپرز اغلب این مرض سودا بود و کاهای از خون غلیظ که  
 قریب الاستحاله بود هم آفتند و نادر از صفرا و بلغم هم واقع شود و آنچه از خلط گرم  
 آفتند زرد و صلب گردد و اکثر آن ورم در طرف اسفل سپرز باشد جهت ثقل ماه  
 و خداوند این مرض را مطول گویند و عوام انرا استونه خوانند علامت این  
 ورم صلابه و کراتی محل و برآمدگی آن بود در ظاهر تن شیب استخوانهای پهلوئی و  
 در واز سوی چپ بحجاب ناشانه دست و چپتر کردن و باشد که دم زدن بخص  
 شود همچو نفیس بچکان اندر کرستن قوت ورم و مزاجمت آن بحجاب خون مطول  
 بود جهت میل در و بهای غلیظ سپرز و باشد که کفهای دست و زانو ها و پاها  
 گرم باشد در غیرتپ بسبب میل حرارت غریزی باطراف بینی و گوشها و سرد  
 باشد جهت مزاج آنها و قبول برد بسهولت و بسیاری باشد که براسا

بزرگتر آید و گوشت بن دندانها خورده شود و دندانها بریزد بواسطه سیل خون سودا و  
 بسیار سیل بخارات می آید و درم بسیار و هرگاه مطحول را اسهال خون افتد امید آن  
 که بزودی تحلیل پذیرد اما اگر کهن گردد و برق الاسعا و استسقا او را کند از جهت آنکه مزاج  
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطحول هر چند غلیظتر و زکیکتر باشد بهتر بود  
 و اگر ثقیلی در سوبی متفرق در آب بسیند بهتر بود و هرگاه اندر سیل خون فسر و پدید آید  
 آماس نزاع گردد و گاه افتد که بحران این آماس بر عاف و گاه باشد که اندر کشش  
 آماسی کند صلب بسیار بود که این آماس طحال آماس حکم انتقال کند و این شلیم  
 باشد و آنجا که درم کرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل خالی نباشد و در صفرا و  
 این حالات بیشتر باشد و در بلغمی ملین نرم بود و زنک سفید بسیار بی پایل بود و  
 که صلب شود و مطحول ملول و مخزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عطفش مختلط بود  
 و چون سپرز از درم بغایت بزرگ شود شکم بزرگ شود و نفخش کی کند و جگر ضعیف  
 گردد و زنک سپیدی و زردی کراند و بدن نحیف گردد و درون باریک شود و سر را  
 راست نتواند نگاه داشتن و هرگاه سپرز کوچک میشود بدن قوت میگیرد و بهمان  
 مقدار و سپرز را باین نسبت واقع است و گاه باشد که چون دست  
 بر درم نهند و آنرا نیک بچسبانند قراقری در آن محل بدید آید و سبب آن  
 مادی بود که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاجمت و منع درم  
 سپرز از او بدین جهت بسیار باشد که قولنج ریجی هم مطحول را واقع شود  
 و از جهت غلظت ماده مطحول از مرض نزلات ایمن بود و گفته اند که هرگاه مطحول  
 از درم سپرز نباشد امید سلامت بود و جهت دلالت آن بر سلامت جسمی است  
 و البقا گفته اند که هرگاه اشتهای مطحول باطل گردد یا براز خون سرخ ظاهر گردد  
 و بر اعضای وی بثرهای سپید و قرجهای سیدر و دید آید روز دوم ملاک گردد  
 علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این درم ترتیب درم کبد نزدیک است لیکن اینجا چون تی و  
 اسهال بعصر واقع میشود و محل نیز از دوا جداست و چون عضو از جوهر غلیظتر

او دویه که اینجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله تقوت برآزاند و با وجود این طبیعت  
 و مستدل تر باید تا ماده را یکثافت و سخونت غلیظ و محرق سازد و اگر ادویه تلخ و تر  
 یا چیزی قابض آنخت مناسب باشد و دستور لایق آنست که اولاً از باسلیق  
 و مستحب حب حبل الذراع فصد کنند و چون قوت بتن باز آید ماده را با کستور غ  
 بدفعات پاک سازند و در این اوقات از اشربه و اغذیه لایقه آنچه مناسب  
 وقت باشد بکار بدارند و در تسلیل غذا بمقداری که ممکن باشد بگوشتند و آب  
 آشامیدن و خوردنی خوردن در ظرفی که از پنچ کر و کبر تراشیده باشند بسپارند  
 آید و اینجا که درم صلابتی پیدا کند تدابیر قویتر باید کرد و بیان آنچه درین مرض  
 مطلقاً نافع یافت اند سه درم تخم کاسنی و کشتوت یکدرم و نیم آلود و تر بنده  
 مقداری که اندک طعمی گیرد جمله را بچوبشند در نیم آب تا شربت داری بماند و صاف  
 بپالایند و سحرگاه یکشغال ایارج فقیرا و یکدرم غار لقون حب ساخته بخورند و صبح  
 مطبوخ مذکور را بر بالای آن بپاشند تنقیه سپرز نیکو کند و دو درم غار لقون  
 با سکنجبین خل کبری بچین تنقیه کند و اگر قرص ریون اضافه کنند و یا بنیر آب  
 سکنجبین ساده خورند اقوی باشد و چون حرارتی باشد با آب غلب الثعلب  
 و آب کبی خورند و اینجا که اقوی باشد با آب کرفس و بادیان و اندک زعفران  
 و استین دیند و اصل از خرمغاش اضافه کنند اما سفوفات بکند برک  
 جرجیر یارک بید یارک کبریا پوست پنچ کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری سو  
 با شکر بنامش خورند و اگر پوست کبر را با سکنجبین بزوری لعل کنند ماده را بطریق  
 بول و برآزیر و ن کند و اما اقراص قرص توت قرص کبر بچکشت و قرص اشق  
 از طعام خوردن انسب باشد و اما معاجین رسا و شان یکدرم بچکشت  
 مثل زوفای خشک میل اینجمله به سکنجبین سرشته کشته بت بودا فستیمون و بو  
 پنچ کبر کوفته و بخت بهل سرشته شربتی پنچ شغال تریاق کبر شربتی مقرر  
 فنفور یون کبیر مرچ مثل اجسل سرشته شربتی سه درم و بیشتر برآشنا

و شبانگاه توان خورد و اما اشربه سکنجین عسل سکنجین برور  
 سکنجین ساده خل کبری شراب دیناری شراب اصولی که اصل جوزمانی در آن  
 نباشد و در دم تخم خرفه در سکه کبری نمزود باب و واقیه مار کرفس بشکر  
 شیرین کرده یا سکنجین خوش ساخته تخم ترب و در دم و نیم با سکه که نمزود  
 آب تلخ قوی و اما ضادات بکیند سداب و فودج و استنقین پوست  
 بیج کبر چله را در سکه که نزنند و کرم بر نهدی کرده بر سپر زنند و کبر بخیر و قدری  
 اکلیل الملک در سکه که بخورشانند و برک سداب و بوره قدری کوفته بر آن  
 ریزند و همچنان بنهند و اگر اشق داخل آنها سازند بهتر باشد و کرب  
 و اسبقو تو قدریون که بیج کبر و میست هم شفقت بسیار بخشد و بکیند  
 و بر کاغذی کنند بمقدار محل ظاهر و درم و خردل را کوفته بر آن پاشند و بنهند  
 و چند آنکه طاقت آورد بگذارند و بر ناستا این ضادات الفع بود و هر ساعت  
 که سرد شود تکرار باید کرد و گفت اند که تا بستی و کی نبوت آن ضادات مقدم  
 تکرار کردن بر ناستا اولی باشد و همچنین بعد حمام و آرن و مالیدن این بخور  
 در شب بسیار و جنبانیدن محل بقدر دلک و اما اغذیه شور با می مرغ  
 جوان فسر به که نخود مقشر و اندکی برنج و کل کیر در آن باشد و زیر تیاج چاشنی کرده که  
 کبری یا غصص و کرفس داخل ساخت و گوشت مرغ و بیه فسر به در آن  
 جوشیده و بایی که داشته باشد یا سکنجین یا خل کبر یا غصص یا برک ترب یا کبر  
 یا زیتون پرورده و سیاه پلا و مشهور که کل کبر در آن باشد و اشباه آنها  
 از آنچه بآلیخو لیاند کور شد و از هر چه سودا انگیز بود چون عدس و پنیر و اشباه آن  
 بر سیر واجب بود اما میوه های خشک و تر آنچه خشک مغز پسته مغز بادام  
 مغز جوز قانیه نشیکر خربزه انکور شیرین انجیر تر مویر و آنچه خواهند در الطحاین  
 خوردن نیکو بود و انکور بعد طعام نیک بود و آنجا که ورم بلغمی باشد ابتدا بر استخوان  
 بلغم مشغول باید بود و از او بیه و غیره که اینجا مذکور شد آنچه مناسب دانند بکار باید



و بعضی از تدابیر او را موعده و کبیر را ملاحظه باید کردن بسیار آنچه خاصیت ازادرین مرض  
 عظیم یافته اند شیخ گوید مطحولی در خواب دید که یکی میگوید هر روز سه جرعه از  
 بول خود گرم گرم بنامش تا بخورتا صحت یابی ده روز چنین کرد و منفعت تمام یافت  
 جالینوس گوید مرا این حال بود در خواب دیدم که یکی میگوید عرقی میان خضر و خضر  
 دست چپ از جصل الزراع آمده بر دواغ کن چنین کرده در اندک روزی صحت تمام  
 و این تدبیر بغایت مشهور و مستعمل و نافع است اسن بطار گوید نثره رودنا  
 با سکنجبین بخورند چند روز منفعت تمام بخشد و همچنین خوردن کعبه تیس سکنجبین  
 بخورند مفید باشد و هم شیخ تعلیق پیار غنصل مدت چهل روز بغایت منفید  
 بود و بعضی از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با  
 سکنجبین خوردن نافع آید و همچنین پیر از اسب خشک کرده و خفاش خشک کرده و  
 با شکر بر ناستا سه کف خوردن و همچنین خاکستر خفاش بسبی مفید آید و گفته اند که دواغ  
 نهادن بران از بیرون جهت قرب آن بکشد و بکنداشتن تا چکر بسیار از آن رود و نافع  
 بود و من دیدم عربی مجری که هر کس را این مرض بودی جوالد و زی را او شش سرخ کردی و محل  
 ورم را که شیب بره پهلوست بدست چپ محکم بگرفتی چنانچه پوست و درده و کنا  
 سیرز کو نیاد میان انگشت او در آمده بودی و آن جوالد و زرا ازین جانب پوست  
 بردی و از آن طرف دیگر بیرون کردی و لحظه بکذاشتی تا نیکو بسوزد و مریض را  
 دو کس دها و سینه و سر او را گرفته بودند تا بچند و سیرز بدین دستور داغ شد  
 و بعد از آن جوالد و زرا کشیدی و مریض را شربت شیرین دادی و بسیار بستند  
 که در آن صحن غشی میکنند از درد و دتی حرکت از آن رستی و مریض صحت یافتی و دیگر  
 این مرض او را ظاهر نشدی مجری دیگر را دیدم که سیرز را کچھ داغ کردی حرکت بسیار  
 از آن رستی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر ماه  
 پیش از خیزی خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مریض مادرش  
 کاغذ سفید سمیره نویسد و از آن به چینه و در فاشقی جوین نوهند و انگشتی

بریک سران نهند و مریض را به پشت باز خوابانید و دستهای او را محکم گرفته پشت  
 قاشق را بر محل کنار سپر از شیب بر پهلوی او چنانچه محل ورم آن محسوس است  
 بنهند یا بر روی پیراهن دعای شفای بخوانند و مادر انگشت آهسته آهسته میزد  
 چنانکه کنار طومار در گیرد و با هر تنگی تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب قاشق با وجود  
 که در پیراهن هیچ اثری نشود و در قاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید پس مریض  
 و پوست محل بسوزد و آب عظیم پدید آید بامر الله تعالی و مریض غلبت آن صلیب وقت

عق	یا جبریل	حم
یا عیسی	یا طیس	یا عیسی
بریم	بریم	این را
یا الله	یا حق	یا حق

تیا در و اضطراب بخشی کند و آب بر روی او  
 باید زد و او را بهوش آورد و آن شکل نیست  
 و بصورتی دیگر هم دیده شده و آن نیز همین  
 عمل کند و مجرب است و آن شکل دیگر نیست  
 و بعضی آن را دایره چنین نویسد و الله اعلم  
 و بعضی گفته اند که پوست پنج کبر را در

یا بلح

یا بلح

بکار و نرم تر باشند همچو تراشش تیر کبری آنرا را لته کنند و همچنان بر ورم سوزان  
 کنند و من در هرات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبعی بد و فرمود او هنوز تنقیه  
 نکرده بود و مرض نبود چون دوسه روز این ضما و بست بیکبار بادی در تمام بدن  
 پدید آمد و منتشر شد و از سرتاپای بر دماغ رسید چنانکه پنداشتی باد در پوست او دیدم  
 و مریض به حال در دردمند شد و جمله اعضای او دردها عیا پیدا کرد و بر هر جای از او  
 دست میفشاند و سبک فتد آواز حرکت باد و جل جل او می آمد بطرف بالا میل کرده  
 چنانکه سحلی میرسد جشای با آن بر می آمد و قاف می گرفت و بعد از آن شش ماه سهپلا  
 میدادند و رعایت میکردند تا صحت یافت و ورم هم بآن فصل بر طرف شد اما  
 داخل ساقش آنرا در ضماوات بعد تنقیه و کمین که مرض نافع یافتیم و الله اعلم  
 و در سیر زبانی سبب حدوث ریج غلیظ در سپر ضعف هضم و  
 و تدابیر یاد انگیز بود این باد در جرم او باشد نه در میان عشا و جرم و فرق میان این

در رم ریجی و خلطی سپردن کشتن که اینجا هیچ کراخی نباشد و تمدد بیشتر  
 و از مساس دست فشار دادن سبک در زیاد نشود و علامت غلبه خلط در  
 دراز و سخته بسیار ظاهر نباشد و خداوند آن حرکات سبک با و بول کف  
 بود و هیچ تب اینجا نباشد و اگر تبی با این اتفاق افتد نافع بود در علامات ضعف  
 طحال و تدابیر سابقه هم بدین با و کوایی دهند علاج اینجا مبالغه در استعمال  
 محلات قویه چنانچه در رم صلب مفهوم شد نافع آید و کمیکند و از زن و نحاله  
 و سبوس و کم خوردن و کم راتفریق خوردن بر تشنگی صبر کردن و بجای  
 آب گاهی شراب کهن خوردن و قرص خردل و رس و کسی بر سر طعام  
 خوردن نهایت مفید بود و درین راه مالیدن کرم کرده بسی سود باشد و الله اعلم

**باب نوزدهم در بیان احوال روده از ترکیب و وضع و منفعت آنها**  
 و امراض امعا و اسباب علامات و معالجات اما ترکیب و وضع و منفعت آنها  
 بدانکه روده مطلقا عضو نیست عصبانی و دوتوی و بر هر توی آن غشای پوشیده  
 با غشای معده در یک سطح واقع شده اند و لیغهای روده با همه از پهنای واقع اند  
 تا بر تفل اعانت کنند الا در معا آخر که در بعضی از لیف جذب هم هست تا از امعا  
 جذب مابقی افعال کند و همه را پاک سازد و جمله روده با شش ضعف واقع اند و  
 بهم پیوسته اند اول روده ایست راست و بقعر معده متصل و بواب دوازده  
 و این روده از قعر معده هست و فرد آمده است و هیچ خم ندارد تا حوالی آن از بهر  
 احتشای دیگر حال شد و دفع او مر افعال را آسان تر بود و اندر بهر شخصی طول این  
 روده بمقدار عرض دوازده انگشت است بدین جهت این را ششاعشری گویند  
 و هم بدو پیوسته است و آنرا صائم خوانند جهت آنکه تفل اندروی جای نمی  
 وزد و از وی بگذرد بواسطه رسیدن صفرائی خالص از زیره بدو ششستین  
 از تفل برودی سوهم بدین صایم پیوسته است و آن بر تو در توی بر هم نهاده

تا هر چه شایسته غذا داشته باشد و با نقل بدو آمده بود و بر تر از وی سرود  
 اندر شکم و توپهای آن میکند و بایستی که تا نفول با ساریقهای آن خصیصه از نقل جدا  
 کرده بکشد و نیز سبب جای یافتن نقل انجامد فی تعاضای بجابت برخواستن  
 هر ساعت رنج ندارد و این هر سه صنف از باقی اصناف بحرم لطیف تر و دقیق تر باشد  
 و بدین جهت این معار را دقاق گویند چنانچه باقی را که غلیظترند با آنکه هر یک نامی دارند جمله  
 اعلاط هم خوانند و منفعت وقت و لطافت اینها آنست که چون حصه از غذا با نقل  
 بدینها می آید بیشتر از آنکه بدیکر امعا حرارت اعضا درین رود و مزه تر و بهتر اثر تواند کرد  
 و طبعی فی الحجب که اینجا نیز حاصل باید که بدین صنف معده گردد و بدین رود و باقی صنف  
 بواسطه قریب اینها با عضای کرم و قبول حرارت آن اعضا را بزودی و در درون این  
 امعا طوبی که طبیبان آنرا مروج الامعا گویند بیشتر است و آن رطوبتی است همچو  
 ابرشسته که سطح داخل امعا را لایبده است تا که در افعال آسان تر باشد و  
 سبب افعال کثیف و صلب بدینها رسد و از که شستن اخلاط پیرایش نشوند و منفعت  
 غلبه کی آن طوبت درین امعا بخصوصها آنست که چون صفای صرف بیشتر اینها  
 میکند و نخواهد اینها را چهارم روده غلیظ بدین اسعای قوی قوی پیوسته است  
 و از محلی از وی در او اکل روده همچون خریده بسوی راست بیرون آمده است  
 اندکی بطرف پشت مایل و او را یک منفذ بیش نیست و آنچه بدو آید از راه هم بدو  
 راه برآید و بدیکر امعا رود و بجهت این او را عور گویند و او همچون معده دیگر است  
 و منفعت این آنست که آنچه از بقایا غذا یا نقل مانده باشد اندر وی باقیست و  
 کسب حرارت از مجاریه جگر بخت تر شده بعروق منجذب گردد و اندر علت قیق  
 این روده باشد که یکپاره خایه فرو آید از هر آنکه بر یک پسو افتاده است و هیچ  
 رباط پیوسته نیست چنانچه عور پیوسته است و آنرا قولون گویند  
 و آن روده ایست غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس بسوی  
 چپ باز آمده است و فرو بسوی کشیده تا نزدیک پخاله را از چپ کشیده باز بسوی

راست بازگشته است تا بر ابرمه قطن که از شش هم فردوسی دارد و آنجا که بسوی چپ کشد  
 چون نزدیک سپرز رسیده است نیک شده است و فراهم آمده و بدین سبب است که  
 درم سپرز نگذارد که با دوز و با آسانی بیرون آید و محتاج شوند که بدست بماند  
 تا بیرون شود و نام قولنج را از نام این روده اشتقاق کرده اند بسبب غلبه وقوع آن  
 اندرین روده و منفعت آن قریب است بمنفعت اعور ششسم بدین پیوسته است  
 و آن روده است غلیظ و راست که نهایت آن مقعده است و این را بسبب  
 راستی نهاد مستقیم خوانند و فراخی دی قریبست بفراخی معده تا نقل در وی جمع  
 شود و در قضا حاجت بیکبار فارغ شوند و هر لحظه اندک دفع نباید کردن این روده  
 بر هر مای شست پیوسته باشد پیوستگی که آن را بر نهاد خویش بدارد و نقل اندر روده  
 قولون و اعور عفن گردد و بوی نکردند و بر نهایت روده مستقیم که مقعده است چهار  
 مکروی در آمده است یکی از آن مقعده را فراهم کشیده دارد تا نقل همراهِ بیرون نشود  
 و دیگری بر بالای اوست و در وقت دفع بر نقل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو  
 عضله دوم مروان را به بر قضیب پیوسته باشد و دو عضله دیگر بوی نهاده است  
 بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جای خود میدارند و هرگاه درین دو  
 سستی پیدا شود مقعده بیرون خیزد و اندک علم و اما امراض معده  
 و اسباب و علامات و معالجات اینها اسهال سبب رفتن شکم یا سوزش  
 ضعف قوتها و رقیق کنسندۀ مادها و کشائندۀ مساهما و یا استلانی بود از بعضی  
 اخلاط رویه در عروق تن قوت طبع در دفع آن براه معایذ و مائی باشد در اخلاط و  
 و فرستادن طبیعت آنرا بمعده و امعا و یا قصوری بود در حال عضوی مخصوص چون  
 و جگر و ماساریقا و سپرز و زهره و دماغ یا در وسهلی یا یلینی یا فقری یا کمبودی  
 یا اثر و یا سستی بود بر بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود مادام که موجب  
 تغییر حال عضوی از قانون طبیعی نگردد و بر خلاف قوت خود عمل نماید داخل درین مرض  
 نباشد همچنین اسهالی که از اثر گرمی ثبوتی نباشد و همچنین اسهالی بسببیتی و عرض و بحرانی

و مادام که با قراط بانجامند و اخلاط صالحه را ضایع گردانند و بدانکه سبب  
 مرض معده را سههالی را چنان بود که چون معده بسبب موانع نتواند که در غذا  
 تنگی تصرف نماید و کیلوس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از آن  
 متنفر گردند و آنرا بخود کشند تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر معده کران آید و آنرا با معا  
 دفع کنند و اسهال نیز از آن نفرت کنند بحجت ناپختگی و بیرون فرستند و باشد  
 که رطوبتی لغزاینده تمامی سطح معده را آلاسیده باشد و غذا قبل از اثر بهضم فرود  
 می لغزاند و باشد که اخلاط و مواد فاسد غالب بمعده آید و دافعه بعد طبیعت کلی  
 آنرا دفع کند و باشد که آن مواد و اخلاط از قبیل ریم و خون آماس و جراحت  
 و ریش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض کبده طبیعت حکم آنرا از خود  
 دفع کند و با ساریقا باز گرداند و با ساریقا آنرا با معا فرستد و امعا آنرا دفع کنند و باشد  
 که سبب مانعی جذب کیلوس نکند و از معده هم با ساریقا با معا رود و اگر ریم حر  
 یا خون جراحی و یا شکاف عرقی در عروق آن مجتمع گردد هم بدین طریق اغلب من دفع شود  
 و سبب مرضهای با ساریقا سههالی را هم قریب بدین تواند بود و سبب سیر  
 و زهره مر سههالی را چنان باشد که سودا در سپرز غالب گردد و معده بیشتر از نفرت  
 ریخته شود و از آنجا با معا من دفع گردد و باشد که در معده با غذا مختلط شود و آنرا متغیر  
 گرداند طبیعت از آن نفرت کند و قبل از اتمام بهضم با معا فرستد و همچنین صفرا و زهره  
 غالب شود و با معا نیز از منفذ معین و یا بمعده آید و از آنجا با معا رود و باشد که از زهره  
 طریق من دفع گردد و سبب مانع مر سههالی را چنان بود که زله با معا فرود آید و طبیعت  
 از آن متنفر کند و دافعه آنرا با معا فرستد و با افعال من دفع گردد و باشد که در معده غذا  
 باشد و آنرا ماده زله فاسد کند طبیعت در آن تصرف نکند و با معا من دفع گردد  
 و باشد که آن ماده حاد بود و فراج بعضی امعا را فاسد سازد و دافعه پیوسته و دفع  
 آن طلبد و سبب مر سههالی را چنان بود که قوت و امساک آن سبب  
 یا مرض دیگر ضعیف شود و هر چه بد آید زود نکند و باشد که از ریش آن ماده دفع شود

و باشد که سبب آفتی اندک که در محلی از آن باشد مواد بد آنجا غالب میسبب کند طبیعت دفع  
 آنها طلبید و باشد که سر رک از وی بکشد و خون منقطع گردد و اسباب علامات <sup>امراض</sup>  
 این اعضا که سبب این مرض اسهال واقع اند سوسوی روده سبقت ذکر یافتند  
 و تحقیق هر یک از محلشن باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض معایم درین باب  
 مبین گردد و دلایل مطلق امتلا در اول باب پنجم مذکور شده است و در بیان حجب  
 اسهال یا علامات در حجبی وقتی باشد و آن نیز سبقت بیان یافته علامات  
 آنجا از هوا افتاده بود اختلاف الوان قوام براز و اکثر رقیق و کم بوی و لزج آمدن و در  
 گرمی و اواخر روز بیشتر شدن با گرمی و سستی هوای ملک و عدم عادت <sup>بعض</sup>  
 بدان بلکه عادت بصد آن و لزج عرق بدان کوهی دهد و اگر تعفنی اندک در هوا  
 پستی و بائسی مانند با این علامات یار بود و ضعف <sup>بعض</sup> بیشتر از تقضای مرض اسهال  
 باشد و مرین مرض را عمومی نیز واقع بود و این قسم را اسهال قلبی عمتبار توان کرد  
 و آنچه از امتلا بود یا چسپیدن نام بود پیوسته بنوائب آید و این چنان باشد  
 که نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و پس باز ایستد و مرین چنان پیدا  
 که طرف شد دیگر بار باز آید و چند روز می باشد و گاه بود که یک هفته بر حال تندی  
 باشد و گاه بود که بسیت روز تندرست باشد پس بنوبت اسهال باز آید  
 و مرین چنان پیدا رود که بتوان مرض طاری شده و باشد که براز را الوان مختلفه  
 باز گردد و جمله با راحت و خفت یافتن بود و فرق میان آنکه ماده از جمله عروق نخج  
 رجوع کرده و از آنجا با سار قیاد رود آمده و آنکه ماده در حوالی معده بوده و معده رخت  
 و از آنجا که با سعا آمده آنست که اول با کیلو کس مختلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا  
 و ثقل دفع و غلیظ تر باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان باضمه بود و  
 ماسکه افتاده باشد در ثقل اندک مضمم معده پیدا بود و چون سبب این ضغفما  
 و یا بطلان بلغغم غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلائیه است و در راز بلغم  
 غالب لزج ظاهر بود و زودتر از مقدار و مدت لایق دفع شود و اگر خلطی دیگر چون سرد و

و صفرا سبب بوده باشد و در بر از پدید آید و سایر علامات غلبه هر خلط واضح باشد و اگر  
 سبب سینه اش تمام بهضم معده بود تولد با و باشد و قراقرش شکم و معده بعد غذا با و چنانچه  
 شود اگر قوت دوائی مسهل در سطح معده جای کرده باشد و از آمدن موجب این فعل ساخته تقدیم مسهل  
 و عدم دیگر اسباب دلیل آن و اگر ریش بره ضعیف بوده باشد چنانکه و پو ستهای قرحه در بر  
 با علامات آنها ظاهر بود و اگر اسهال سبب بوده باشد دلایل آن واضح بود و اگر اسهال بود  
 ریم و خون در بر از پدید باشد و بسیار افتد که ریم از عضوی دیگر معده آید و با معامندفع گردد  
 و در بر از ظاهر شود و باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد  
 و علامت هر حال علامت درم محل آن بود و آنچه از جگر افتاده باشد اگر از بطلان  
 بهضم آن بود اسهال کیلوس محض باشد و جدا از ثقل آید و اگر از ضعف ماضیه و یا ما  
 آن بود اندک اثر بهضم جگر در آن پدید باشد و در ضعف ماضیه کیلوس در جگر اندک  
 زمانی بماند و اگر از ضعف جاذبه بود بر از غالب تر یا کیلوس آید و اگر ضعف ماضیه  
 سده یا ورم بوده باشد همین علامات با علامات آنها ظاهر بود و اگر سردی درم کشاد  
 بود ریم خون بهم بر از ظاهر گردد و اگر رکی در جگر اتفاقا طر کیده باشد یا سردی از کرده  
 سبب سوء المزاجی گرم تر از خون صرف و غالب آید و اغلب اینها در آخر سیاه و غلیظ  
 شوند همچو دردی شراب و در جگر علامت سوء المزاج ظاهر بود و در شکم در روده  
 پیچ آفت نباشد و در دکنه و اگر اسهال و موی کبدی بکیر و زیاد و روز حبس شود  
 و باز عود کند و اینجا که خون در جگر از جهت سوء المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن  
 که اخته شود و با معامندفع گردد و بر از صدیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد  
 با آن ظاهر بود و اگر صفرا سی در جگر غالب متولد شده باشد و طبیعت آنرا سست  
 و معاف رستاده بود و علامات آن با صفرا و سینه بر از ظاهر شد و اگر گرانی آید و کاهی اندک  
 خونی بهم با آن یار بود و گاه باشد که خلطی محرق اکمال در جگر متولد گردد و لخمی آنرا  
 بخورد و چون خاثر از آن با معامندفع شود با التهاب و حدت در نواحی کبد باشد و  
 بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا کرده طبیعت آنرا بوجهی با معا خراج کند



و در برابر پاره کوشتی که پایش بگذارد و در آب حل نشود با عروق صفرا  
 ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه بزرگی از این نوع در برابر ظاهر شده و شخص  
 زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیزی از عروق ضعیفه اختلا  
 بعضی چنان گفته اند که جرم جگر بجزارت غالب و صحت خلط اکال کداخته شود  
 و بدخل امعاء ترشح کند و آنچه باز منقذ گردد بهمان وضع که گوشت آن بخون بسته ماند  
 و این صورت را در عروق مشکل توان کرد و آن مگر گوشت که شحم مذاب از عروق با معا  
 میرود و عروق وفاق هم از آن میگذرد و بر تقدیر تسلیم باز با هم خون منقذ میشوند و بعضی  
 چنان دریافتند که چون با جگر خارج امعاء طبعیت لیفهای آنرا بجهت دفع  
 آن از هم بکشاید و مقدار که آن جرم بدخل آن درآمد و بعد از آن لیفها پروده بحال خود باز رود  
 و این هم بعید و اگر هر دو نوع را معا اعتبار کنند فی الجمله وجهی دارد و فرق میان  
 اسهال معدی و کبدی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کبدی است  
 با معدی خلط منفع بیشتر باشد و عدد مراتب آن کمتر بود و نقل آید غیر مختلط دلی  
 باشد و هر مجلسی باشد و فته دفعه بعدی درازتر از خارج باید و فرق میان اسهال کبدی  
 و اسهال سیاه که از اخلاط محترقه و کشادون سده باشد است که خلط محترق  
 سیاه نباشد و بقوام غلیظتر از جمله بود و خلط سوداوی سیاه تر و رقیقتر باشد  
 و بوی بد نکند و آنچه از سده آید متعفن و بد بوی باشد و گفته اند که اسهال که از  
 اخلاط محترقه باشد چون بسبزی میل کند نشان قوت طبعیت و امید خلاصی بود  
 و بعد از آن بزودی زرد گردد و صحت پدید آید و آنچه از اسهال افتاده باشد و هم  
 قریب بکبدی بود لیکن چون اکثر سده قوی بود هیچ اثر مضمم جگر در برابر کبدی پدید  
 نباشد و در جگر هیچ کرانی در غذا پدید نیاید و بزوال زود غلبه کند و آنچه از سیر  
 افتاده باشد باز سوداوی بود بی تن چنانکه تقدم ذکر یافت و علامات و حشمت  
 سیر ز غلبه سودا بدان شاید بود و گفته اند که هرگاه که اسهال سوداوی در  
 ابتدای مرضی که واقع شود بر زمین بخوشد همچو سرکه کشنده باشد جهت غلبه جگر

و احراق ماده و اگر بوقت بحرانی افتد ممکن البر بود زیرا که در ابتدای آتش خنک  
 سوخته حاد و شوار دفع جز بسبب اضطراب طبیعت اخراج نیاید و بعد نفع بقوه  
 طبیعت اخراج نماید و آنچه از زیره افتاده باشد بر از صفراوی بود غلبه حرارت  
 مزاج و جگر و تدبیر صفرا و اکثر و ما تقدم حمی غلب و محترقه شاید این مرض مراری  
 و دلیل غلبه کردن صفرا بود و آنچه از دماغ افتاده نزل و سیل و ظهور رطوبات  
 بلغمی در راز و بیشتر بودن اسهال در صبا و بعد از خواب دراز و زود آمدن  
 و بعد از آن بتدریج کم شدن و در شب کم بودن یا نبودن بران دلالت کند و باشد  
 که ماده نیز گرم نزله سبب سحج امعا گردد و آن هنگام علامات نزله گرم با اسهال  
 دسوی ظاهر بود و نوبت پیش بهمان طریق مذکور محفوظ باشد و آنچه از روده افتاده  
 باشد علامات امراض روده بدان اشیاء و کند لیکن اینجا که سبب ضعف است  
 و اسهال طوبی بود غالب و آنچه که سطح از آلاسیده است بجهت کم آمدن صفرا  
 شونده بر روده در راز ظاهر گردد و این زلقی معده نباشد جهت تو که این غم  
 در معده و آمدن از اینجا معا و آنچه که سحج امعا یا قرصه آن سبب اسهال باشد علامات  
 آنها چنانچه بعد از این بحث بسین گردد تا ظهور خون دریم و پوستها در راز قرص  
 و اگر سبب اسهال شده شدن سرک بود از عروق که در سطح اندرون امعا  
 مستقیم راز خونی بود صرف و کم کم ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم  
 آفت روده در غیر سحج و عدم علامات سوء المزاجات مطلقا بدان گواهی دهد  
 و اگر سبب باد بود اسیر باشد راز با قحط غالب و قرار قریب بقا بقی دفع شود و در حکا  
 بیشتر سیل شود و با خون و بخون باشد و علامات باد بود اسیر با آن باشد  
 و گفته اند که هرگاه اسهال مائی همچون مرهم شود و یا غالی گردد خطرناک بود  
 و وقوع اسهال سیکار بعد امراضی که بحرانی باشند بدان بود و هرگاه اسهال  
 غذا دهند و بعد غذا در منض افیسج قوت پدید نیاید دست از علاج او باز دارند  
 علاج بدانکه منع اسهال مطلقا به سحج وجه میسر گردد و یکی استعمال

قوا بضع و این کاهی باید که دهن مجاری عرقی گشاده باشد و یا خراششی در سطوح  
 شده و دوم استعمال مغزیات و این کاهی باید که مجاری رافوت امساک  
 رطوبات ضعیف شده باشد سوم استعمال مغلطات و این کاهی بود که  
 مواد رفیق و سیال شده باشد تبها چهارم استعمال مخدرات و این کاهی تا  
 که در مواد حدتی و لذعی باشد **پنجم** مائل ساختن ماده بخلاف جهت معا  
 و این با تعریق بود اگر ماده رفیق و قابل آن باشد و یا بقی بود اگر ماده غلیظه  
 باشد و یا مادرار بود اگر ماده قابل آن باشد و یا به مجله نهادن بر اعضای بالا  
 و بر شکم اگر از آن مانعی نباشد و چون این معنی واضح باید دانستن که اغلب انواع  
 اسهالها که ذکر کردیم بحقیقت عرضی اند مرض سابق را که از اسباب آن شمرده  
 چون سدی و دورمی و زلزلتی و امثال آنها ولیکن چون این عرض در اکثر اوقات  
 و احوال آخرت از آن مرض بنابرین این عرض را مرض عکس کرده اند و علاج جهت آن  
 مقرر ساخته و تدابیر آن امراض را بخرد و علاج این داشته اند و علاج بیشترش فرو  
 بسیار افتد که طبیعت را اسهال قوی باشد با وجود رفع سبب مرتفع نکرد  
 و علاج دیگر علیحده محتاج باشد و یا آنکه آن فعل واقع شود و وحشتهای آن موجب  
 میل و تحریک مواد بدست خضع گردد و در علاج ملاحظه و مراعات جمله احوال لازم  
 بود و صلاح این مرض از روی کلی خصوصاً بعد صلاح امراض سابقه بتقویت  
 مضنها و قوت جاذبه و ماسکه بیشتر گردد و قانون تدابیر خاصه آن  
 مرض آنست که اکثر حرزهای خشک که درین مرض **اللسب** و اکثر حرزهای خشک  
 که درین مرض میدهند از تخمها و دانهها و مغزها و اغذیه مثل تخم خشتاش و بجز  
 و مغز جوز و قروط مثلاً جمله را با تشس بریان کرده یا بوی داده بوی دهند و شیر  
 نیز ازین تخم بریان کرده گیرند و میوهای را که ایجا میخورند همه را در شیب خاستر  
 گرم بخت جنب آنکه روی آنها نسوزد و اندکی دهند چون خربزه بهی و سیب و امیر  
 و نار که بعضی را در خمیر گرفته بریان کنند بهتر باشد و آب و شیر و دوغ و اکثر الباقی

خام را که استعمال کنند همه را سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده دهند و از مضغ  
 احشا و معده پر حذر باشند و حرکت غلیظ و زور نکنند و چیزهای که تر و گرم  
 خلطها باشد نه بکنند که ضرورتی عظیم باعث آن شود و طریق علاج مطلق  
 مرض آنست که با این رعایات مذکوره رعایت امراض سابقه قویه نیرکنند  
 و تدبیر امر کب سازند اما اینجا که سبب حدوث اسهال هوا می مضغ  
 غیر معتاد یا متعفن باشد تبدیل آن باید کردن و اگر میسر نشود تبدیل آن بدستور  
 که در جمی دق و جمی بانی و غیره گفته شده باید کردن و تریاقات قابض با ملاحظه  
 دادن و مالیدن و پیوسته در آب سرد نشاندن و بر سر او ریختن و باکتانهای  
 تر و دلائی بر تن پوشیدن و بمروحه از اخک داشتن و اطراف را بستن و اینجا  
 سبب امتهلا باشد در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد بنقیه  
 کنند و غذا را بحدی که کم سازند و بر بالای غذا رس یا کلفتد و امثال اینها منجز  
 د آب کم خورند و در شبکی لختی صبر کنند و با اندک کلاب آمیخته خورند و اینجا که سبب  
 امراض معده باشد نخست علاج آن باید کردن بدستوری که در مجلس مذکور است  
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن مهمل و ملین و حقنه مدام که ضرر  
 عظیم واقع نباشد از آن همی نبود جایز نباشد و عند الضرورة مسهلات با  
 اولی بود چون بلبله و کل و امثال اینها اگر مانعی نباشد و گاهی که سبب  
 منع اسهال بقوابض محض بوارد نشاید کردن که درم را زیاده سازد و ترکیب  
 در جمله احوال لازم باشد و گاهی که بسبب قوت داروی مسهل باشد که در  
 سطح معده مانده بود تدبیر افراط عمل بنوعی که در بحث تدبیر استفرغات بیفت  
 بیان یافته باید کردن و قی کردن اینجا اگر قوت باقی بود و بغایت مانع آید و  
 فاو زهر درد و غ سائیده خوردن و گاهی که اسهال سوداوی بود نخست قصد  
 اسهال موافق آید و بعد از آن معینات سودا و معدلات مزاج دادن مناسب  
 و خوراندن جد و در اینجا مناسب بود و سخی کرده فائده تمام بخش و اصلاح

سپرز بدستورش لازم بود و اگر مجله بر سر زانگنند و یکچه داغ کنند عظیم نافع آید و اگر صغیر  
بعده میرزد و منفع میگردد علاج آن علاج مراری باشد و قی کردن اینجا نفع آید  
و زلقی بجای زانق مرتفع گردد و در طریش در ضعف معده گفته شده سیان  
جی نافع بگزید و مرقه وافیون و جذبه ستر از یکی یک جز آب مورد و حبابند  
هر یکی مقدار قلعی شربت از آن مردم رسیده را بهفت حب باشد و کودکان را دو حب  
و ده ساله را چهار حب و بعضی حکمای قرفه تخم کرفس کنند و اگر ضعف هضم از باد و  
معه باشد علاج وجع ریجی و غلبه جگر کافی بود و اینجا که سبب امراض کبد بوده باشد  
علاج آن بهستوری که در مجلس مذکور است باید کردن با ملاحظه در رعایت جانب  
اسهال در سده و درم از استعمال قوا بهض قوی و بی مصلح مفتح و منضج و خیرهای سرد  
بالفعل بر حذر باید بود و اینجا در درم معده نصیح یافته و خداوند اسهال غالی را  
عذرا شکاب ساده نباید دادن و آن نیز در روزی دو نوبت توان دادن و اگر این  
شود و جادرس منتشر با سبب جوخته یکجز و در سبب جز آب توان دادن و اقتصار  
بخوردن مویز منقی دریناب عظیم نافع است و شیخ نسبی از مجربان ازین تجربه کرده  
و خداوند اسهال دوسوی را سفوف الطین و آنچه در سبب خون زخمها و جراحتهای درد  
چند جای تکرار ذکر یافته دادن نافع بود و اینجا که استسمای هم در خون بود و فصد از  
عرق مخالف جانب کبد مفید باشد و من چندین اسهال موی را در سرد  
هوا بخورده فایز شیرین بریان کرده با فراط خوراندن و غذا حاجت مکرم کرد  
نیت علاج زنگی را در رستان شش روز اسهال خون و بلغم باندک شراب  
بود قدری جوز بوا بد و خورندیم بهتر شد و تکرار کردیم صحت یافت و خدین  
دیدیم که بعضاره خرثوله صحت یافتند چنانچه روز اول یک قاشق خورد  
و تا بهفت روز هر روز یک قاشق اضافه کردند چون بر طرف شد و آنرا که اسهال  
از حرارتی و غلط حاوی افتاده باشد آب سحت سرد را شستاد و آن و یک  
طلا کردن و شربت های سرد و سرد کرده خوراندن و شربت خشخاش تخم شمشاد

و شیر آن در آتش جو و کشکاب دادن نافع بود و همچنین قرص کا فور و قرص طباشیر  
 حاصی دادن مفید بود و اگر در اسهال خون اطراف سر و گرد و دروی زرد شود  
 و نبض سقوط کند و غشی افتد و شکم را بدقی خون معلوم کرد که خون در شکم بسته شده  
 و علاج آن بدستوری که در بحث فی خون گفته شده باید کردن و هرگاه خلط محرق  
 در جگر پیدا آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفید است و مقدار که توان باید کوبید  
 و غذاها و شرابهای لطیف خشک تر باقی باید دادن و جد و آرد آب خرقوله و طین مخموم یا  
 فاوهر در دوع آهن تاب کرده درین باب نفی جامع ظاهر دارند و خشم خرقوله  
 داده و بزرقطونای بوی داده از هر یکی خردی در شراب ریاس یا شیر صندل آغشته  
 گرفته دادن بسی مفید آید و جگر دلق را خشک کرده دادن همچنین جگر گاو بچ  
 بنحایت نافع بود و ضمادات تریاقی بر جگر نهادن هم بسی مفید بود و مخدرات  
 تریاقی دادن هر روز یکوقت نیکو بود و دشمنای خشک تریاقی فایز کرده  
 مفید باشد لیکن ادخال مخدرات در حقه و ششهاست جهت این مرض اسهال  
 مطلقا جایز نباشد و شیخ گوید که یکی را دیدم که ششها را فیون برداشت و هلاک شد  
 و آنجا که سبب امراض باساریقا باشد هم بدستوری که در کبیدی بدان اشارت شد  
 عمل باید نمودن و ضمادات بر محلی که میان معده و جگر و امعاست افکندن و آنجا که  
 اسهال از غلبه صفر باشد که از زهره می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر  
 صفر اسخت غالب باشد بطین لمیله زرد و خرمای هندی استفراغی او را مناسب  
 بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال کشکاب سفوف حب الزمان دوع  
 سنگاب کرده و شراب خشخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق در شراب  
 آن و اگر قدری پست جو بگیرند و مقدار دو درم خشخاش با آن سیاه میزند و آب انار  
 ترش و اندکی شراب یا اندراب ترشی سماق یا اندراب دوع آهن تاب کرده بدین  
 اسهال صفر باز دارد و کفک بغدادی سوده مقدار چهل درم اندر سبکاب کوشش کا  
 یکش باز و زهره کنند و بدین نافع آید و ضمادی که از صندلین و فلفل و کل سرخ

این  
 در  
 اسهال  
 خونی  
 و  
 زرد  
 است

و باز و کل نار و کل ارمنی و اقا قیا جمله را کوفته بهکلاب با آب برک مورد با آب  
 جو تر سرشته ساخته باشند بر جگر بنهاده مفید باشد عورتی را بعد از استیفا  
 حمل در تابستان در ری اسهال صفر است و در شبان روزی قریب بیست مجلس رقی  
 بعد سه روز بغایت ضعیف شد و هر لحظه غشی کردی بی خفقان حضرت فرمودند تا فادیه  
 حیوانی در دماغ سائیده بدو خورانیند اسهال و غشی جمله طرف شد و باندک مرگ  
 صحت یافت و آنجا که سبب زلزله باشد سوزله بدستوری که در مجلس مبین شده  
 باید کردن و بعد خواب تی فرمودن و مغزیات چت جسم شکم بعد منع زلزله بکار دین  
 و غذا و شربت و دوا از قوا بعضی غصص دور بودن و بر شش و حب زلزله بر بالائی غذا  
 مناسب چون شیر سنگتاب کرده و سسته شیر تخم دارد و بالوده اطفال و بایچه پره بخورد  
 و شباه آن نافع آید و آنجا که سبب لقا لامعا باشد آنچه در تدبیر زنی معده کفایتی را  
 موافق آید و ضامادی که از کندر و مر و مصطک و صبر و اقا قیا و شب و ولادن افیو از این  
 و زربلنج یا چند برابر آنها آرد جو و ساق و کل سسرخ و کلزار و شک و عصاره لحمیه <sup>الشریفة</sup> بصر  
 و غصص و ماینها و عصاره مورد و جمله را بهم سرشته ساخته باشند بر شکم طلا کرد و زلزله کرده  
 تا بر آنجا خشک شود بسی مفید آید و اگر چه تپ تپیز باشد این طلا نیکو آید و آنجا که مای در  
 بکشد و اسهال خون افتد از ادویه که جهت بستن خون جراحتهای درونی مذکور شد از  
 استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات عنیفه پر حذر باید بودن و آنجا  
 بعصاره خر توله بغایت نافع آید و ضامادی که بر شکم نهادن خون را بنهد و آنجا که سبب  
 بواسیر بود نخست علاج باد بواسیر بدستور که در مجلس مذکور کرد و باید کردن و صبح  
 او را با بایچه کوفته جو ان خورانشیدن با قدری از ترید آن و از آنک حقه کردن مفید آید  
 و بسیار کس را من بدین مداومت خوردن با بایچه هر صبح از مضرت و وحشت ان باد  
 و تحریک اسهال مضر خلاصی و ادم و ازین جمله دوستی دهم شخصت ساله و چندین  
 سال او را این مرض بود در شبان روزی سه چهار کت بیشتر زرقی در بستانی در  
 پرات این مرض بر او غلبه کرد و بدو نوبت و بیشتر رسید و بسی ضعیف و قصور <sup>در</sup>

بدید آید و هر علاجی که در اسهال از قوا ابض و ادرن مقرر است و از فالوده لطفال دادن  
 و خشیاشیات و شیرها و امثال آن کردند فایده ندارد بلکه قوا ابض مضراخره بفقیر استغناء  
 این تدبیر فرمودم بحدت یکسال فریه شد و بقوت و در باقی اوقات روزانه خواستی  
 خوردی و اگر دوسر روز با نچه نیانستی بار دیگر شکم بیشتر دغدغه کردی و چون قطع آن  
 با نکل ممکن نیست بخر تعلیل آن و تعدیل مزاج طبع نباید داشت و بعد از این باید که زانیدن  
 اینست فی الجمله بیان تدبیر انواع اسهال و جمله در علاج کودکان سبقت ذکر یافته  
 جهت مردم رسیده هم عظیم نافع بود و از موده است و استعمال هر دوا می مناسب  
 مزاجی که بر محل برای طبیعت با هر متعلق بود و آنچه در علاج سحج و قروح امعا کفنه میشود  
 بهم معنی باشد در این تدبیر بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که شش شغال بریان  
 بخاصه اسهال کهنه را نافع بود و جالینوس گوید پیر شوره را چون بشویند و  
 تر باند آنکه شوری آن کم شود بر روی انگشت افزوده بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سوده  
 سفید برشته آنرا با شراب مورد یا عصاره قابض یا شراب بهی شیرین یا مود  
 مطلقه نافع آید و گفته که معده شتر مرغ را خشک کرده و سوده و در دم از آن بارت  
 و آنجا که اس دادن نافع بود و تخصیص اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند  
 عمل با شتهها گوشت کبوتر بچه و گوشت دراج و کبک که آنرا بناردان و زیره و کشمش  
 اسازند غذای موافق بود و سهولین را لیکن در او آخر توان دادن اما در اوایل نامکن بود  
 حر گوشت و چربی و هر چه تری فراست حذر باید فرمودن و بعضی گوشت سگ را  
 بچته در اسهال خون میدهند و عظیم نافع می آید و همچنین موسیائی که از گوشت سگ  
 ساخته باشند میدهند و مفید است و احقان به طبیح گوشت سگ هم از موده است  
 و بعضی خونی را که از درون شکم کوفند بوقت شکافتن بیرون می آید آنرا بریان کرد  
 میدهند بسی نافع باشد و بعضی روده شتر را خشک کرده و سحج کرده با کزنجبین سوز  
 سفون میفرمایند در اکثر اسهالها نافع آید و مقل بزرگ انگبین بلوطی هم از موده است  
 و همچنین بخرهای سنگ شکن و باری که در خاورک میباشد سائیده و در خشیاشیات



سفوف کردن در شبها و کاهي در دوع با شیر سنگاب کرده خوردن عظیم نافع آید  
 در اکثر سالها و بعضی آرد بلوط و رمان میکنند و میدهند بسیار فایده میدهد و آرد کنار  
 نیز آرد موده است و بعضی زیتون پرورده میدهند و نافع می آید و شیخ گوید نیندرم از  
 محرق بلخ خانچه سیاه شده باشد دادن در انچه مناسب بود اسهال کهنه را البته  
 باز دارد شخصی را در حوالی ناف دردی بود و با آن شکمش رفتی داشت همانداشت  
 و علاجهای اسهال زیاده موثر نیامدی روزی دست خشک بر محل وجع نهاد راحتی یافت  
 پس البته باب سردتر کردی و بران نهادی هر لحظه بهین مداومت جمله اعراض بدر طرف  
 شد و صحت یافت و چند کس دیگر را که چنین مرض داشتند بهین نوع علاج شد  
 از انجمله غلامی چرکس پانزده ساله را چنین حالتی پیدا شد و بغایت ضعیف میشد و فریاد  
 تلخ درین بزاف خود در حین دردی نهاد بهین صحت یافت جوانی بود در ساه  
 که هر سال در حدود و بهار را و اسهال دموی افتادی و شبها روزی بیست و بیشتر  
 خون صرف آمدی و او چنان تجربه کرده بود که بعد سه روز از آنجوز بواسعلاج کردی چنانچه  
 هر روز یک جوز بوا خوردی و آن مرض بر طرف شدی و الله اعلم سحج و قروح معانی  
 بدانکه سحج مطلق بحقیقت تفرق اتصالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از آن  
 سطح چیزی بدان تصرف زایل گشته باشد و عوام از اسودگی ظاهر عضو گویند و بعضی  
 اطباء این حالت را چون در سطح داخل امعا درمی یافتند بعد از این مجاز در میان قوم  
 اشتها عظیم یافتند بمرتب که هرگاه سحج مطلق گویند این معنی متبادر شود و سحج ظاهر را  
 بهر عضو تخصیص کنند و این سحج هرگاه بیشتر غور کنند و چرک باز و دقره بود و باشد  
 که قرحه از وقوع ورمی یا بشره افتد و اسهال خون که از قرحه افتد از دستطاریا  
 خوانند باطلاق و انچه از امعا بغیر سحج و قرحه در شش و میل آید از آن دستطاریا و سحج  
 خوانند و انچه از کبد آید از آن کبدی گویند و سبب سحج روده یا خلطی حاده بود که بمرور  
 بر معارطوبت صهر و ج را که بر سطح آن پوشیده است و جمله آنرا طبیبان غشای مخاط  
 هم گویند تراشد و بعد از سطح ظاهر روده را بخراند و این خلط یا صفر بود و آنرا

سحج معانی

مدت دو هفته ریش کند و یا بلغم تورمی کند و آن در مدت یک ماه ریش سازد و با  
 سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار ترش و تیز باشد بیشتر  
 از دو هفته ریش نکند و آن مهلک بود و یا ماده نر که کرم بود که از دماغ بمحده و یا  
 رسد و آن زودتر از بلغم مالج ریش سازد و یا سبب ریش و حاجی و مسهل بود  
 که سطح امعاء را برد و این قسم اسلم از این اقسام مذکوره باشد و اغلب آن بود که  
 در چهار روز زودتر از اصلاح پذیرد و گاه باشد که ثقل خشک و درشت و ناهموار  
 در زود و در تقاضا بگذرد و آنرا بخراشد و این از جمله اسلم بود و اکثر آن باشد  
 که بمودی خود رود و بصلاح آید بعللاجی و بدترین انواع سحج و قروح امعاء است  
 که بعد از امراض حاده واقع شود جهت افراط خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه  
 در امعاء قاق افتد بدتر از آن بود که در امعاء غلاط بواسطه کم گوشتی آنها و بدالتحام  
 پذیرفتن و بیم سوراخ شدن بزودی و هلاک کردن و از سبب آنچه در صائم افتد بدتر باشد  
 جهت غلبه ریختن صفراوی صرف بران و وقوع عروق بسیار دران و نزدیکی آن بکبد  
 و هرگاه قرصه بدان مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و ثقلی یاری بفضای شکم  
 ریزد و مهلک بود بزودی خصوصاً که در امعاء علیا واقع شود و مودی شدن آن  
 بعفونت و اسقاط قوت بشارکت معده و اما ثقیله که در امعاء غلاط واقع شود  
 و اگر با آن در شکم منفذی دیگر اتفاق افتد که آنچه ازان ثقبه بفضای شکم ریزد ازان  
 منفذ بخارج بدن دفع شود باینکه صاحب آن مدتی زنده ماند و اگر چنان نشود ثقل  
 در فضای شکم جمع آید و شکم مریض بشکم مستسقی شبیه گردد و بعد از آن هلاک شود  
 و شیخ گوید شخصی را روده از روده های غلاط سوراخ شده بود بسبب سوء و اتفاق  
 در مقابل آن در مراقب دی بواسطه درمی سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ کرد  
 و اتفاق از آنجا بیرون آمد و آن شخص زنده ماند و مدت چهار روز مانده و شیر از طبیعتی بود و  
 قولنجی صعب را علاج میکرد و دران آشنا مسهل داد و عمل نکرد و حال مریض بدتر  
 و از اصلاح آن عاجز آمد جهت اخراج فضلات برپهلوی او از مجامعی قویتر شد

پوست و روده را سوراخ کرد چنانچه بعضی از این نوع تدبیری فرموده اند و  
 و قولنج بدان برطرف شد اما آن سوراخ دیگر مسدود نشد و در بعضی هر چه خورد  
 رجوع از آن محل بیرون آمدی و در آنها آن شخص با آن حال زیست علامت  
 آنچه از خلط حادثه و غیره افتاده باشد تقدم نزله و ظهور آن خلط در راز خون  
 زاید پوستها در رازی مسهول بدان گواهی دهد و حدوث سحج را بوجی روده و ظهور  
 خون پوستها در راز شناسد و حدوث قرصه را بطهوز ریم و حراوه و خراطه که آن  
 رطوبتی بسته و به پوست روده مانده است در راز در مانند سحجی که در معده مستقیم  
 افتد گاهی میوج نیز باشد و وجع رودهای بالائین بیشتر بود از وجع رودهای  
 غلیظ گاهی که سحج و قرصه در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن  
 طبیعت عصبه در آنها و محل سحج را سده و وجع محل نتوان شناختن و همچنین  
 بهیات پوستهای که از ریش روده آید چنانچه از رودهای باریک اندک باشد  
 و آنچه از رودهای غلیظ آید اکثر غلیظ بود و همچنین به سده اخلاط مواد یا ثقل چنانچه  
 از دور تر آید آمیخته تر باشد و همچنین تر رسیدن ثقل بدو موضع بعد از آنکه از آن  
 بتخصیص ثقلی که ترشبی یا شوری یا تری داشته باشد و سحج سودای در راز غالب  
 احوال کشنده بود و ظهور رشح یا صدید در راز از اعانادر باشد و آن اکثر از راز  
 و سیدله یا ورعی که در احشاء بود گاهی که مدت مرور آن بر اعانای آن دراز گردد و آن  
 که فساد آن با معاسر است کند و قرصه حادث شود و اسهال خون صرف که  
 بعد از حدوث قرصه و جراحت روده افتد نشان آن باشد که آفت بقعر معده  
 رسیده است علاج اصل در تدبیر این در مرض حفظ غریزیه است بدانچه  
 ممکن باشد و مناسب علت و وقت بود و رعایت اعضای ریمه و معده  
 که از دفع فساد و تقویت قوه و تعدیل مزاج منحرف بدستور لایق حال چه کما  
 این کلیات همان حاصل شد بعد از آن تقویت معاد و صلاح و قرصه سحج  
 و منع اسهال بسبب ولت میسر گردد و طریق آن تدابیر است که نخست بنکردن

تا موجب استداد مرض چیست آنرا دفع کنند و بسیار باشد که از دار خود  
 بسیار این مرصها بتخصیص هیچ بدوری کشد و مریض را ممکن بود تا سه روز یا  
 دو روز طعام باز باید گرفتن و بعد از آن غذای خستیار باید کردن که ماده آن کم بود  
 و غذایت آن بر طبیعت بار نشود و طریقتش چنانست که ادویه قابضه را که جهت  
 حبس اسهال لابدست بهم نرم سازند و در صره هفت کنند و در آب سب  
 یا بهی و امثال آن بجنب باندند تا پس آید بکشد بهست بماند باطالیف آن  
 در آب در آید انگاه از لعابهای مناسب که جهت اصلاح محل در کارست یا  
 بیامیزند و هر ساعت اندک می آتش مانند و گفته اند که مشغول ساختن و نشاء  
 مریض را باستماع چشهای خوش حکایات عجب و بملاحظه گلزارها و صنیع  
 سوده در آب سرد دادن نافع آید و در اغلب امراض کافی باشد و همچنین عصاره  
 کل سرخ تازه آتش میدن و بدان احتقان کردن و فرص کل که از کل سرخ  
 و بزر جاص از هر یکی بکیرم و نیم صنیع و نشاء و کشیری بریان از هر یکی بکیرم  
 بلعاب اسفول ساخته باشند دادن و در هیچ واسهال خون بنهایت نافع  
 و آنجا که وجعی بهم باشد در معاتخم شاه فرم و اسیموش بارتنگ و مرو جله بریا  
 کرده در آب خیس نیده تا لعاب باز دهد و باد و درم روغن کل دادن نافع بود و  
 ریوند صینی سوده در آب کوفته خر توله و اندک شراب کهنه دادن در اسهال دم و  
 قروح امعا خاصیتی عجب دید و اگر ریوند سوده را بر روغن کل اندک چرب کنند  
 و دفع سنگتاب یا در آب سبب ترش دهند عظیم نافع آید و وجع از راهم فایده  
 و اگر تپی نباشد با شراب کهنه سنگتاب کرده یا آهن تاب کرده دادن زود تر اثر  
 کند و کشکابی که بهی و تخم مورد در آن جوشیده باشد و کل ارمی سوده در آن بخت  
 باشند دادن در جله مفید آید و همچنین شیر سنگتاب یا آهن تاب کرده که طبایع  
 و صنیع عربی و نشاء بریان کرده و سوده بران بخت باشند دادن در جله  
 مفید آید و همچنین پوست خشخاش را سوده و شراب انجیر یا مورد بخت لطف و سود

و این مره گوید خوردن کل از منی مقدار یک طل بغدادی در یک روز بتفاریق سه سال  
 خون را مطلقا عظیم مفید بود و اگر آن نباشد کل سرشوی خوب به هم قرین  
 منفعت رساند و احتقان بدین کلها در شیر آهن تاب یا سنگتاب حل کرده  
 هم فایده بسیار شد و حقنه که از طبیح جو و برنج و ذره بریان و کلنا در زرد و در لسان الحمل  
 و خطمی و پوست خشخاش و تخم درک مورد و زرد تخم مرغ پخته و اندک روغن  
 یا قدری پیه بز یا هر دو ساخته باشند بسی نافع آید و شیخ گوید پیه بز انفع مغزیات  
 در حقنه و اگر صمغ بریان کرده و دم الاخرین و سفوف الطین و سیر و کبریا اضافه  
 کنند اقوی باشد و جمله حقنها در امراض رود و با سبب غلیظ فایده نیکو دهد و  
 خوردن مغزیات و حوالین در امراض معاد و قاق عاقله شست خنک است سبب غلط  
 حاد بوده باشد و خطمی باقی بود و قوت بانی را خنک است و باقی را انقباض باید کرد  
 بعد و دیگر علاجهها اما در صفر اخیار شرب آب کامسن و آب نعنع و اندک عطر  
 باید دادن و در خلط مالح و سودا می مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مورد و خیار شرب  
 باید فرمودن و اینجا که سحج کرد و و قرص بزرگ شود جهت پاک ساختن گوشت بزرگ  
 و رو یا نیدن گوشت صالح مار العسل و جلاب و ایارج فقیرا چند نوبت باید خورد  
 انگاه و دروغ سنگتاب یا آهن تاب و شیر سنگتاب یا آهن تاب دادن غذا  
 کثیف مطلقا نشاید دادن و بهیچ غذا اغلب و بیکبار نباید دادن و از اخذیه حسوس  
 که از چند روزه و پیه یا مرغ نرسازند موافق آید و همچنین حسوس که از جادرس مقشتر  
 و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشخاش نیمه سازه و صمغ  
 و نشاسته بریان اضافه کنند و اگر حرارتی غالب بود حسودا در نفع ساق با  
 باران نیمه دادن مفید باشد و اگر حرارت تب نباشد برنج کوفته در آب پاچه  
 پزند و صمغ سوده بران پاشیده بدیند نافع بود و ریهایی قابض اکثر اوقات  
 نافع آید و پیه کهنه شسته و برشته چنانچه در اسهال گفته شد یکدم از آن کو  
 خواب دادن نافع باشد و اگر یکد انگ پیرایه خرگوش بدیند روزی شش سوه

و در روزی دو دانگ بتفاریق بدینند هم شاید و بسیار شاید دادن که بهم قویتر باشد  
و دو دانگ از جی که از انیون و ماز و دثره الطریقات جمع ساخته باشند دادن  
منفعت رساند و در شبان روزی مکرر هم توان خوردن و قهقهه که سابقا نه کور شد  
مفید باشد خصوصا که علت در روئای پیشین بود و در قهقهه عصاره خر توله و  
عصاره لیمو التیس داخل ساختن اولی بود و اگر روده خورده میشود و غلبه در روده  
متن بر از و سیاهی آن و کمتر بودن از براز قرصه بران دلالت کند حقه جالی نیز باید  
اولا تسکین وجع و سوزش آن بر روغن کل کردن بعد رو یا نهند بکار در  
و اگر یم پلیدی قرصه بسیار باشد و جالی کافی نباشد گفته اند که نیم درم قرص زریخ  
در عصاره های مذکور یاد کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض را طاقت سوختن  
آن نباشد اول او را تخم ریگ کنند بمجذری انگاه این حقه کنند و اصلاح سوزش آن  
بعد حقه بر ریختن اندک روغن کل کنند و بعد از آن طین مختوم با جبر فاذر بر داند  
آن را آنچه مناسب باشد بخوراند بعد از آن بادویه رو یا نهند که پیر و در آن باشد  
حقه کنند و از آن جنس بخوراند و اگر در اوقات حقه خواهند تا حقه لحظه  
گفت کنند چون حقه ریختند فی الحال اسفنجی که از آب طبع قوا بلص تر کرده باشند  
معه مریض نهند و بکند از نه حقه دیر تر باز کرد و داند اسلم ز حیر این تقاضا  
بر خواستن بود لحظه فلحظه جهت دفع ثقل یا پیشین نان و زرد آمدن بر مقعد و  
دفع و گرانی هر بار چیری اندک جدا شدن غلیظ و مخاطی یا بعضی با تخم نخمس خرا  
نخمس خراطه و این تقاضا دو نوع باشد حق و باطل و دغدغه آن میشود که ثقل بخور  
که منفع کرد و یا ریختن صفرای بود یا بلغم شوری بر آن موضع از اعالی و کزین  
و دغدغه کردن محل را بجدت و دافعه دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سرمانی  
به نشگاه که به تکلیف آن خله را در هم میکشد و گمان میشود که ثقل است و دغدغه  
دفع آن میکند و یا رسیدن صلابتی کوبنده به آن موضع باشد از سواری و امثال  
آن که غدیج محل کند و اما ز حیر باطل آنست که سبب آن ماندن ثقل خشک بود

در مافوق مقعده و دغدغه کردن آن روده را بد رشتی و نیامدن و کاههای سبیل  
عصر رطوبتی از اسهال فرو آمدن باشد که بخشونت رطوبت غسانی را برید و در  
آورد و چنان نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدین سبب بعضی طبیبان کم  
بقوا بعض علاج فرمایند و آن بقولنج مهلک ادا کند علامت آنچه از ورم  
علامات ورم از حمی و غیره بدان گواهی دهد و چیزی جدا نشود و با قلیلی جدا شود  
از روز تقاضای شستن در و کرانی بیشتر شود و از جدا شدن فصد راحتی و قرار  
نیاید و آنچه از ریختن صفرا شده باشد بودن اسهال صفر قبل از آن ظهور روح  
و تحس و تلغ و محس و خراطه و خون تیره بد رنگ در راز و ریختن و سوزن مقعده  
از کد شستن آن چنانچه گویا بر نوزده نشسته است و تسکین و راحت یافتن از آن  
آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت کرانی آن محسول شد آن بود و آنچه از  
بلغم شور افتاده باشد بعد از اسهال بلغمی و قلت تشنگی و بیرون آمدن راز با فرا  
و تعاقب بسیار و ظهور خراطه با خون اندک و کمی و کرانی موضع و راحت یافتن و تسکین  
بدان گواهی دهد و آنچه از غلبه سردی خوردن یا از شستن بر سردیها و تریهها یا از سردی  
باد و هوای سرد یا از سواری پدید آمده باشد تقدم آن اعمال و عدم و کمزوری  
و بودن راز با بلغم و خون بد رنگ بدانها اشتباه کند و آنچه از خشکی و خشو  
تقل افتاده باشد بعد از تدبیر خشک کننده نقل و ظهور تشنگیهای کوچک و  
نخود و زبر کتر در حال مرض یا قبل از آن و کمی اشتها و بودن کرانی و شکم درد  
از فرو سوی و معص دایمی یا اکثر اوقات بدان گواهی دهد باشد که آن معص  
قولنج رسد و اگر این قسم بر حیر حق مشتبیه گردد و خواهند تحقیق آن کنند تخم خرنوب  
یا نذر قطن و نادره شباه آن بفرمایند تا فرو برد اگر بیرون آمد حقست جهت عدم مانع  
که نقل مابین مجتنب است علاج اینجا که سبب معارضتیم باشد نخست رک  
باسلیق باید زد و اگر مانعی نباشد و بر فرو سوی کمزوری حجامت کردن بعد  
قی فرمودن هر یک بوقتی مناسب و سه روز یا دو روز غذا باز گرفتن و تدبیر

ورم کردن بقانون که در ورم معده گفته شده دادویه جهت حقنه و شست  
 و غیره از آن اجتناب اختیار نمودن و من دیدم بیک پنجاه ساله را که آن  
 مرض در فانی پیدا کرد و به علاج میگردید غشی با آن پیدا آمد و در مدت  
 بیست و سه روز مملکت شد و هرگاه این ورم را به ستوری علاج کنند  
 زرد تخمیل باید و ورم سرد نیز درین محل ممکن بود که واقع شود و طریق علاج  
 آن نیز همین طریق علاج ورم بارد معده است لیکن اینجا ادویه محلیه بحقیقت و شست  
 بیشتر مستعمل گردد و اینجا بخوراسیدن و ضماد کردن و اینجا که سبب آن  
 صفرا و کد داشتن خلط کرم بود بر آن محل یک روز غذا ترک باید کردن و زرد  
 تخم فانیار تنک بریان کرده در روغن کل چرب ساخته شربتواری و شربت  
 بهی خوردن و بوقت احتیاج غذا را نیمه در زیر اطفال مذکور شد بکار  
 و باجه بره و زغال بنار دان یا ساق نخچه هم نافع بود و گاهی که تپش باشد خصوصاً  
 که از کشک جو و سونق آن بر تابه بریان کرده سازند موافق آید و قرص طباشیر  
 در آب سفرجل یا سبب نافع بود و شیان فی که از زرده خایه مرغ و روغن کل و  
 مردار سبک سبب مغول سازند فایده دید بسیار شیان فی اقوی مکنید کنند  
 و زعفران و حنظل و صمغ از هر یکی جزوی افیون چهار یک جزوی جمله را بسند  
 تخم مرغ شیان سازند و اگر افیون نخواهند و بدل آن سفیداب از زرد  
 و مردار سبک شسته و دم الانوین داخل سازند با جزای مساوی نافع بود و استخ  
 کردن بطبخ قوابض کرم کرده مفید آید و بخور قوابض خصوصاً بچ که در حمله نافع تر باشد  
 چون بعد تقاضا فی الحال ششگاه خود را بر دود آنها دارند و اینجا که سبب بلغم شود  
 بود مغز جوز بریان کرده سه ورم و ناخواه یکدم و کندر نیمه درم جمله را بگویند و در  
 آب کرم بیاشامند بعد از آنکه دوز ترک غذا کرده باشند و غذا شکاب و شک  
 دهند یا اماج که تخمهای بوی داده داشته باشند و به پیر زرد و جو به تخم  
 و امثال اینها موافق آید و رس بالای این طعمها مناسب بود و اگر سبب قصبه



و انیسون را یک شباروز در آب کف کند و صاف آنرا با قدری سه و شراب کهنه  
 خلط کرده دهند نافع آید و در طبیح بابونه و قیسوم و کل بنفشه و انگلیس و مرزنگوش  
 و برک کرنب شستن و بعد از آنکه مقعده را بر و عن کتان تریج کرده باشند فایده  
 دهد و آنورید کوبیده کسی را در یک روز بدین علاج کردم و اگر تفاضا باشد و چیزی جدا  
 گوگرد را با پیروز کوبند و یکی سفالین را در یک او لقیقه کنند و آن دوا در شیب  
 و یک دود کنند سرنگون نهاده محل را بر آن سوراخ نهند مدتی فایده دهد و آنجا که  
 سبب خوردن چیزهای سرد بالفعل باشد چیزهای گرم کنند با بالفعل خوردن  
 و تنگی دات کرده پیوسته و غذای اندک گرم نرم لطیف خوردن فایده دهد و بی  
 کردن آبهای سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن سرما بود از خارج محل کعبه  
 و یک وزیره و امثال آن با فراط فایده بخشند و همچنین طلا کردن روغن بابونه و  
 گرم کرده درین هر دو قسم بر دی اگر دو درم حب الرشاد بریان کرده و یا کوفته  
 در آب گرم بدیند سودمند آید و رس و کبشی خوردن بر بالای طعام بیست و یک مرتبه  
 و آنجا که سبب سختی مرکوب بود روغن کل و زرده تخم مرغ و مقل سوده بهم زده  
 و نیکو گرم کرده بر مقعده مالیدن فایده دهد و معالجات که در زحیر اطفال گفته شده  
 منافع آن جهت مردم رسیده بهم از موده است هر یک در محل که مناسب آن باشد  
 و آنجا که سبب خشکی ثقلی بود شکم را نرم باید ساختن مثل شراب بنفشه و کلفند  
 با عا بها و معجون بنفشه و طبیح بنج خطمی و تخم بوی و طعامی حریب بی قاتی بود و خنار  
 و اسفناخ و ملوخیه در آن افکنده باشند و گاه باشد که آب گرم خوراندن و در آن  
 نشاندن کافی بود و اگر اقوی ازین تدابیر خواهند خیارشبر بار و عن بادام یا کنگر  
 و رب السوس باید داد و حقنه نرم که مقل ازرق در آن باشد فرمودن و از هر چه  
 خشکی فرا باشد خدر کردن و بد آنکه در اکثر زحیرا گرم داشتن اسافل و کعبه کرد  
 بر شیب اگر گاه و بر چیزهای گرم و خشک بالفعل نشاندن و بر بخور و البض شستن  
 بعد فراغ کلفند و اگر بی پرغاب گرم کرده نیکو دادن و تریج محل کردن بر روغنهای گرم

قابض در آب کرم شستن بعد از آن و بر تابه کرم حمام شستن و غذای لطیف کرم کرده خورد  
 و از چیزهای غلیظ و سرد بالفعل پر خور بودن و محل را نیز از ملاقات آن نگاه داشتن  
 جهت عصبیه عضو نافع آید و اصلاح این علت بیشتر شبها باید کردن جهت کمی  
 رطوبت آن و نزدیکی محل در ورمی از خشکیها و کمید حرکت عنیف کردن و تنهنا و سیر  
 که اندرین مرض دهند همچنانچه در اسهال مدبر ساخته مفید آید اینجا نیز همان طریق  
 مرعی باید داشتن و چیزهای نرم و مغزی و ماسک این مرض را اصلاح باز باید آوردن  
 و چیزهای قابض درشت نباید دادن و زود در علاج آن بادویه و تدابیر قویه سعی نباید  
 که بسی از اخلاط فاسده بدنی بدین علت دفع شود و بعد تقاضا نمایند و از جهت شیخ  
 گفته است که زحیر را و شق میداد جهت تنقیه بدن لیکن از هیچ سیرسم و زحیر خوار  
 علاج نباید کردن و در مازندران مجربی بود جهت تبرک فرمودی تا پنج پیازی  
 بگیرند و چوبی بقوت دوکی در میان آن فرو برند چنانچه سود را بخشد و بعد از آن بر چوب  
 ناکوره بپاکنند و چند قطره نفط سیاه هم در آن میان کنند و آنرا بر آتش نجف بپاکنند  
 و چون میان پیاز را دانستند که بخته شد آنرا بردارند و رقههای اطراف آنرا دور بکنند  
 چنانکه یکد و قوی میان آنکه دارد و در بمقدار ششانی بماند و آنرا بخود بردارند و بخته بپاکنند  
 بلغسم بسیار بیکبار فرو آید و صحت حاصل شود بسیار را بدین علاج کرده بودی  
 اندک ضعف معده که نه بود روزی حرکت عنیف در سواری کرده بود و از عقب آن دفع  
 و آب شور بسیار در کشیده او را فی الحال زحیر شد و در تقاضا کا بهی اغلب غذا را در شکم  
 و کا بهی بلغسم و رطوبات محض جدا شدی و کا بهی با خون چرک بزرگ خراطی آمد  
 و کا بهی براز منضم زرد با بلغم و خون آمدی حضرت بعد شش روز جهت او منضجی ترتیب کردند  
 و از غناب بنفشه و پوست بچ کاسنی و بچ بادیان و قدری قلیل پوست بچ کبیر  
 و کل سدرخ غالب تر سه روز هر روز صبح و شام ازین منضج شربت داری  
 کرم بد و خورانی که از آب سرد و میوه و غذای غلیظ و حرکت عنیف او را بانه  
 داشتند و آردینه چربی کرم با شور بارنجی کرم چرب بد و میداوند و کا بهی استخام تم

میفرمودند بهین صحت یافت و من چندین شخص دیگر را که هم ازین نوع زحیر داشتند  
این منضج بعد سه روز میدادم و دو وقت و غذا اما جی میفرمودم که خمیر آزار زرده  
تخم مرغ و شیر و آب ترتیب کرده بودند و زیره و زرد چوبه اندک به بر بادیده تا  
در آن کرده و تخمهای لعاب دار بتخصیص تخم خشک در میان بران ریخته و در تخم تمام  
صحت می یافتند و از جمله غلامی بندی را در تابستان درری زحیر قوی ثابت  
افتاده بود بهین علاج صحت یافت و مرا در تابستان درری زحیر شد و در  
دوم خون و چرک بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود در باغی خوش  
هوا در سایه بید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشطرنج کبیر مشغول ساختم  
و پنج کوفته میخوردم پیوسته نافع بود چنانچه در اواخر روز کم شده بود ریش هم  
فی الجمله بصلاح آمده عصریه از آن اماج خوردم نیکو بود و شب باز ایستاد  
و در سیم اندکی بود بهین نوع علاج تمام بصحت مبدل گشت غلامی بندی  
نابینای افیونی را در درری یا صیفت زحیر شد و در تقاضا صفرا و خون بلغم اندک آمد  
و هرگاه معده اش از طعام خالی بودی پیشش بشیر کردی و شبانه روزی قهقهه  
بشست مجلس تقاضا شدی و از درد و قوالی سوزش معده ببطاقت بود و از  
آنچه تولد می نشاندند بقدر تسکینی می یافت و گاهی طلای از زرده تخم مرغ و روغن  
و مرداسنک بر محل او که باز گشته بود میگرداند فایده داشت تا کم داشت و تشنگی  
غلبه مرض بد و هفته کشید و بغایت خراب شده بود تا گاه هوس اش اورد  
کرد که قاتق آن قروط بود قدری که خواست در آخر روز خود را بجهت رابو شن  
شده بود و بر دوز تقاضا آمدی قطره چند جد اشیدی با سوزش تمام حضرت فرمود  
تا جبهه وار را آب بنده و آنه سائیده بدو دادند و عنب الشلب با آب کشنیز  
بر نار و آلات طلا کردند بعد چند ساعت بوشش نکشود و در داس فلش هم  
کم شد و بعد از آن هر روز او را صباها قدری جد و آب سائیده میده  
و غذا آردینه بقاتق ناروان و اندکی روغن و نوبه میخورد بهین علاج تمام صحت یافت

گرم شکم بدانکه سبب تولد کرم در امعاء رطوبتی غلبه می باشد که حرارتی غیر  
 قلیل در آن اثر کند و آنرا متعفن و مستقون حیوة حیوانی خسیس دانند و این  
 در امعاء قاق پیدا آید و اغلب سبب بشری باشد و گاهی افت که در راز  
 یکد زایع و بیشتر نیم رسد بواسطه درازی ماده و اتصال اجزای آن و این کرم  
 در اکثر مردم یکی بود یا دو یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا با ریخته  
 کرده حبه گویند و دم کرد و کوتاه و سفید رنگ همچو کرم گوشت که قوی شده با  
 سیمیم پهن و کوتاه سفید رنگ که آنرا حب القرع گویند جهت مشابهت  
 بدان و این هر دو بر دو نوع در روده در قولون و اعور پیدا آیند و حب القرع  
 غالب باشد جمله اندر غشای مخاطی قوی باشند چون خرطیه و از آنجا اندک  
 اندک بیرون آیند تا ثفل چهارم خورد و در از و باریک همچو کرم سبزه که در  
 اندر معا استقیم پیدا آید و گاهی بی ثفل بیرون آید علامات آنجه بیشتر  
 میان جمله نرمی بر اوست در اغلب احوال و کم رنگی آن و لعاب رفیق از  
 دهن در اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جهت غلبه میل رطوبت  
 بدرون و تری لبها در شب بهمین سبب و خشکی آن در روز جهت خروج  
 رطوبتهای زیادتی بعد از کرم و تحلیل و بدی خلق و ملالت دایمی و در خواب  
 بهم سودن در میان روز خواب آوازها کردن و ناگاه در لرزیدن و بر جستن  
 و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی  
 دنگی پیدا کردن خصوصاً در خلومعه از طعامهای گرم جمله سبب صعود بخارا  
 عفن و سستی از آن بدماغ و دل بودن و غشیان و کرب و نفرت طعام در  
 اکثر احوال و خلیدن روده و چیدن ناف در کرسنگ جمله بواسطه حر  
 کرم و آمدن رطوبات سیل از حرکت آنها بمعه و فاسد ساختن آنها و  
 رطوبات طعام را در زردی و لاگویی و آنچه بکرم دراز مخصوصست و غده غم  
 و کزیدن آنست و سوزش و خارش و در دماغ و تحریک چنان ملحوظ شده که خداوند

دراز را قبض بیشتر واقع بود و باشد که بقول کج شد و باشد که از رسیدن بخار  
 آنها بدل خفقان و غشی پیدا آید و از رسیدن آن شش و سرفه خشک تولد کند  
 و صاحب آنرا خواب و بیداری ترتیب نباشد و چشمش کاهی سرخ بود و کاهی  
 تیره و باشد که چشم کشادن نخواهد و گاه بود که گرم دراز و هوا و عفن انجمن غلبه کند  
 که شکم برآید همچو شکم مستسقه و آنچه بحب القرع و گرم کرد مخصوص است آنست  
 که از روی غذا بر ساعت واقع شود و اگر چه از آن تعفنی می باشد جهت خوردن  
 که میباید غذا را و در صین خلوصه از آنها حرکات قارضه مودی در نزدیکی ناف پیدا  
 آید و تجربه چنان یافته میشود که صاحب حب القرع را اکثر شکم نرم بود و معده  
 ضعیف و هیچ برزاولی آن نباشد و آنچه بگرم ریزه مخصوص است خارجیدن مقعده است  
 و باشد که حرکات آن در مقعده محسوس شود و چون غالب باشند اکثر بار بار  
 بیرون آیند و اگر ششهای افند که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهی شد  
 باید که بیمار را در کمر مابین و صبر کنند چند آنکه اندامهای او گرم شود و تشنه گردد  
 پس باره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکتی انجامد پیدا آید بداند  
 که گرم دراز است و اگر فرو سوی ناف بلند شود و آنچه حرکتی پیدا آید باید دانست  
 که گرم همین یا گرم است و هر گاه اندر تب اعراض میکرد و پیشتهای بی سبب مقرر  
 و تجملی که موجب آن تواند بود پیدا آید دلیل فساد گرم دراز یا حب القرع باشد  
 زیرا که گرما بواسطه حرارت و گرم رسیدن غذا در حرکت آیند و امعاء فریدن گیرند  
 بخار ایشان بدماغ برآید و از آنجا بر نفسم معده ریزد و گاهی سبلی هم رسد در طبع  
 سبیل تلانی آنها و گاهی هم معده آید و بسین کشتن ندیان و بگوشتی زدن  
 کند علاج دستور کلی در تدبیر گرم مطلقا آنست که نخست از اسهال و زدن  
 ماده آن اجتناب نمایند چون بسیار خوردن طعامهای غلیظ و کثرت او خال گاه  
 است و طعام و بی ترتیب خوردن و کندی و میوه های خام و گوشتهای نیم خورده  
 خوردن و شیر و مریه و دودغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بودن و بر سر سیر

جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند بمستغفات لغیم انگاه با  
 ادویه که قاتل کرم باشد بتلخی بالخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا استعمال  
 ادویه که آنها را خاصیت مست سازند بعد از آن شکم را نرم دارند بملینات مناسب  
 یا مقتول و یا کمسور یا برار و دفع شود چه عقونست کرم مرده مضرت بیشتر سازد و چون  
 جمیع حیوانات غیر از آدمی بالطبع از خوردن سموم مجتنب اند و بعضی از کرمها را مقادیر  
 و مقری دور از معده واقع و تا دور اربابشان رسیدن قوت آن نیکسته شده باشد  
 پس در رسانیدن و واد اینها چنانچه محصل مقصود باشد حلیتی نیکو باید کردن و  
 طریق آزموده درین باب آنست که مریض چند روز متوالی شیر کوه سفندی بسیار  
 خورد و بانان یابی نان تاکرمان در خوردن محبوب مناسب ماده خود مشغوف و معتمد  
 شوند و با استقبال و فرا گرفتن آن مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین کرسنگی  
 تا هنگام خوردن دارو کشند تا کرمها غذا را بغایت طالب شوند انگاه داروی کشنده  
 کرم با شیر بیا میزند چنانچه مریض بوی آن نرسد و درین صین قدری گوشت بی  
 کیاب کرده ناچخته آب فقط دهند تا بمزد آب آن فرد بر دتا کرمها بوی آن بپاشد  
 دهن باز کرده و طلب غذا پیش آن شیر را بد و بیاشامند بکیار منفه بینی او را بسته  
 تا بوی آن قبل از وصول دوا با هوا می کشند بکرمها از مشام داخل نرسد و محترق  
 نشوند و اگر قبل از فریدن گوشت تلخی حرکتی متعجب کشند بهتر باشد و بعد خوردن دارو  
 اولی آن بود که نفس آهسته زنند و کاه بی باز سیکند تا بوی دارو مقبض آهسته نکرد  
 و آن هوا چون بکرم رسد مددی بود و در او اسحاق که بیمار دارد و تواند خوردن نرسد  
 حقه کنند و غذا چیزی که مناسب باشد میدهند و اگر حقه تمیز نتوان پیوسته ضماوت  
 لایق بکار دارند در غذا چنان رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم یا مست کشنده باشد  
 داخل سازند تا کرمها آنرا بپایند و کاه بی اگر بز بپایند هلاک شوند و فستیده مناسب  
 بهم نهادن هم در آن آتشا بهتر بود و آنجا که حرارتی باشد یا تپی ادویه بارده قاتل کرم  
 استعمال باید کردن و اگر از ادویه قاتل کرم چاره نباشد آنرا با معلات مناسب

مثل بکینین و آبکاره و دودغ و سرکه و آب کاسنی و طحشوق باید داد و دودیه کرم  
 کشنده کرم مطلقا در منه ترکیست و قردمانا و قسط و بودینه و قنبیل و افیتون و بزر  
 راتیج و صغیر و انسنتین و تخم کزنب و کجاء شجره غرب و کیکر دار و دوفلفل و مرلی و زیر  
 بریان و سیاه تخم و تخم تره تیزه و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم خنظل و عنصل و میس  
 و قطران و حب النیل و ما بودانه و روغن راحه و روغن مغز زرد آلو و تخم شفتالو و تخم ملو  
 که در دارالمز آنرا کولی گویند داد و دودیه سرد کشنده کرم کشنده خشکست و این کرم را  
 کند و بکارد و ساق و تخم خرفه و سرکه کبری و عنصل و عصیر ربک شفتالو و دوفلفل و  
 طبع پست بنج خرقوت غالب و طبع پست بنج انار ترش و غوره هم ترش بیان  
 ترکیبی نافع بکینه انسنتین و تخم ارمنی و قسط و مر و دوفلفل و ربک کابلی و بلبیده کابلی  
 و بلبیده و آله و تربید و سمید و مشک طریش و از هر یکی سه درم و تخم سیاه از  
 هر یکی یک درم غافث شش درم سرخس چهار درم همه را کوفته و بخیته با کبیرین بسرشد  
 و صباها چند عدد و انجیر خشک بخورند و بعد از آن این شربت مقداری جوی بخورند  
 و چند آنکه توانستند بر کرسنه از بی آن صبر کنند جمله که مهار دفع کنند و میکری  
 بکینند یا بارچ فیکر او شیخ و انسنتین از هر یکی یک درم تخم خنظل و دودانک بلندی برنج  
 درنی اینجمله یک شربت بود همچنان همچون ساخت بکار دارند و میکری  
 بکینند ربک کابلی مقشر و خرمای دانه بیرون کرده و مغز جوز از هر یکی ده درم حمله  
 بکوبند و بسرشد و بوقت خواب بخورند و بچسبند و اگر این ترکیبات را بهمان  
 دستورهای سابق بکار دارند اولی بود و اگر مغز و شیر با هم دهند هم شاید  
 و از ترکیبات قوم تر یا قی نزدیک را بسی آزموده اند و آنچه آزموده ایم در احوال  
 تخم ملوگست که آنرا با پهنج برابر آن انار دان و مغز جوز کوفته باشند و بناشتا  
 در بالای الطحه از آن خورند مردی بزرگ که اکثر از شش درم و بیشتر از ده درم  
 نباشد و کودکان را تا چهار درم و پنج درم دهند و بسیار کودکان بدین صحت یافتند  
 و همچنین غوره که نیم شیرین شده باشد را بالای طعام غالب خوردن مفید آید

فواید و خواص این کرم

و همچنین او مست کسبی مقوی بر بس و صیال و چهارس و زربینج و بلاد در مری عظیم فایده بخش  
 و همچنین طعمها قاتی دارد که سیر و تخم ملوک بابرک آن داشته باشد و دوغ ملوکی  
 و شیر راست و شیر کوهی سه ساله را گرم معده تشویش میداد و شکمش برآمده بود  
 و قی بسیار میکرد و قراقرم در شکم او می بود و لاغر میشد و غذا می طلبید و شکمش با وجود  
 قبض بود و کاهی که شکمش آمدی گرمی دراز با آن آمدی حضرت فرمودند تا در مینه ترکی را  
 با اناردان نیکو گرفتند و با باد بر مقدار خودی بدو میدادند بعد چند روز بهین شکمش  
 بکشود و گرمی دراز چند افتاد صحت یافت و صیته پنج ساله را اندرون و پیش کرد  
 و قبض بود قریب شازده روز و هر غذا که خوردی بعد لحظه نیکو قی کردی و کاهی گرمی  
 دراز بهم بقی برآمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا را با المخص از مذکورت  
 و کردار و کشتیر غالب در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات بهم کشتیر خشک با اندک نبات  
 در دهن گیرد و با طعام اکثر پیشتر و سرکه کبر بخورد و قبل از طعام اندک شربت دیناری بهم  
 بدو میدادند روز دوم شش نوبت قی کردند و در هر نوبتی گرمی دفع شد و بعد از آن  
 فرمودند که کشتیر خشک باب رک خوخ بر بالای ناف او طلا میگردند روز و شب و هر  
 شبیانی بعد طعام آخر روز عمل میکردند با نخه مناسب بود و اندکی نفل خشک دفع شد  
 بعد از این تحقیقات چون غذائی بجمعه هضم میشد و قوت گرفت در مینه ترکی را با اناردان  
 سحقی کرده بدو میخوردند و شکمش کشوده در گرم بسیار دفع شد صحت یافت و  
 در اخراج حبال قریب چون مقام او دور ترست و جمله در کیسه اندام که پاکیزه  
 نیاسند فایده نباشد و آن بقوت سهل مناسب میسر گردد و بعضی گفتند دارو بند  
 نافع آید و دیدم مجرب را که چند روز طعامهای نرم مناسب با شیر برنج میدادند  
 از آن قریب به نیدری از آن با شیر میداد و بر ناستما اسهال و قی بسیار میشد و بعد  
 از آن گرمها با کیسه می افتادند و از این جمله کشتیری بود قوی ترکیب و زرد رنگ از قی  
 افتاد از دراعی بیشتر گرم که دانه و بعضی دو مشت پراکنش شفا لورا در بهار آن و  
 تازه نیکو بود در شیر لحظه فرخار میکنند و میدهند عمل بسیار میکنند و در آخر که گرم را



بیرون نمی آید و کرم دراز را هم بکشد و می افکند و اگر رعایت های که سابقا ذکر شد بجای آورند  
 مقصود بهتر حصول پیوند و دیگری حقنه قوی نافع بگیرند قطور یون و در حسن و افضلیت یون  
 و بسط باج و قسط و مرقش اصل قوت سرخ از هر یکی سه درم جله را بطبع کنند و آب سرد  
 و صاف آنرا با قدری روغن زیت بکار دارند و اکثر که مبادی دفع کنند که محو در ریه بگیرند  
 پوست بچ و دخت شاه قوت و پوست دخت اندازش شکوب و در کین و نیم آب صاف  
 شب در نور نهند تا نسکوب بچشد و پنج سیرک بماند صاف آنرا با پنج سیر یکمتر عصیرک  
 شفا لو بکار دارند بسیار ضماوی نافع بگیرند طر مس بری و صبر و تخم خطل بر آب  
 و جله البصیرک شفا لو یا آلو معجون ساخته جهت کرم بزرگ بر بالای ناف و جهت  
 حب القرع بر زیر ناف نهند و اگر در سده ضغنی باشد او به را بشربابی یارب آن  
 سرشته نهند و اگر خلط کنند اولی بود و ضماوی که از ریاق بزرگ سازند درین آبها  
 سودمند باشد و مجرب و دیگری بگیرند شونیز سوخته و آنرا بطبع شحم خطل خلط  
 کرده بر حوالی ناف می نهند و دیگری بگیرند صبر و استین و تخم خطل و قطران و زهر  
 کاه و شونیز در سر که بخته و درق خوخ جله را آب سرشته می نهند و هرگاه ضما خشک شود  
 تازه میسازند بسیار طلای مجرب جهت اطفال بگیرند در ریه ترک می شفا صبر  
 جله را آب برک شفا و سرشته بر حوالی ناف او بسته می افکنند و چون خشک شود  
 اعاده میکنند و شیاف و فیکه که ترتیب کنند هم ازین اجزا که در ضماوات و جنین  
 مذکور شد نافع آید بر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکما می نهند بعد از آنکه تنقه کرده  
 امحار از کرم پیوسته بر سیر می نمایند و از آنچه مولد ماده کرم بود در هر چند کاه دیگر بار  
 که آن ماده را دفع کنند سید نهند و در ایام روامد امت میفرمایند که مقوی احشا و  
 و مانع تعفن و ضد مزاج کرم و مقوی حرارت غریز و حافظ رطوبات اصلیه باشد مثل کنی و بار  
 و زرنج و بلاد و اطر بفل کسیر چه هرگاه طبیعت عضو مقتضی تولید این حیوان شد خصوصا  
 حب القرع و مزاج سده و غیره مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند  
 باز و دیگر باندک سببی و اندک وقتی پیدا آیند پس از ملاحظه دراز ضما و این حالات

چاره نباشد و آنجا که با کرم اسهال پدید آید برک لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن دان  
 که چهاراضعیف کند و اندر اسهال با سانی برارد و طبخ ساق هم فایده دهد و فادزیر و  
 هم با این آبها فایده عظیم بخشند و خربزه کرم غالب و سوده بریان کرده هم بسی نافع آید  
 درین اسهال و در غیر این اسهال هم و آنرا در خراج کرم خورد و آنچه در علاج کرم اطفال آورده شد  
 جمله مفید بود و شحم خطل و قطوریون و بلخ جمله را سوده و بصاره برک شفا لوست  
 فقیله بدان آلائیده برداشتن مفید آید و همچنین فیتله بزهره کادوشیانی که از نظر  
 و شونیز سازند برداشتن فایده تمام دید و مغز سوخته شفا لوست و مغز سوخته جوز برداشتن  
 و اطراف مقعده را بدان آلائیدن خارش و خورده شدن آنرا از کرم نافع باشد  
 سیان حقه که کرم پاک سازد بکیند بوق و شحم خطل و شونیز کوفته و خا و قطران  
 و نقطه سیاه اندکی در دست بچوشانند و بدان حقه کنند و غذا در تدریس و دیگر که با کینه  
 همه اینجا نافع بود و جمله غذای لیزج و بر علف تخصیص یورانیها و آنچه حقه در آن بسیار  
 بدین مرض مضرب بود و مضرت کفشی اینجا این که همانست بجات و حب القرع بسیار  
 و علاج هم اسهل بود و الله اعلم **مقصود** سبب در دروده در غیر سحج و قرع در در  
 به چسیدن کا به کاه غیر از چسبی که در خیرات یا بادی بود که در دروده بند شود و اجرای  
 روده را از هم میکشد و حرکت با و هر سوی با قراقر و عدم کرانی شکم و راحت یافتن  
 از خروج باد بران دلالت کنند و مولد این یا خلط خام باشد یا غذا و جو بات و میوه  
 یا انگیز و یا سبب در ماده فصلی حاد و لایع بود از صفرا یا بلغم بورقی یا سودای غلیظ  
 و علامات آنها چنانچه کمر اند کور شده بدانها شهادت کند و هیچ یک از این نباشد و  
 کرم بود که روده را میگرد و در حرکات متحد میسازد و علامات کرم بدان گواهی دهد و اگر  
 این غالب تر و قصور شهادت درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که طبیعت مواد را خواهد که اسهال  
 دفع کند و با معافرستد و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و قرب بحرانی  
 بدان گواهی دید و گفته اند که هرگاه با مخص علامت احتشاطا هر نباشد و بول بیکار  
 سفید و کم شود و در دماغ نیز وحشتی نباشد و مرض کرمی بران مقدم بوده باشد

بی انخطاط دلیل آن بود که البته اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه مغص غلیظه  
 بقولنج مشتبه گردد علاج آنجا که سبب باد بود از مولدات آن خد باید کردن  
 و تقویت معده بجز مای باد شکن مقوی کردن و تحقیق از تدبیر قولنج ریجی و دوج  
 معده ریجی مرعی داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لافع بود باید که تنقیه  
 باید کردن بدستور و بجهت این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن بقولنج  
 معده در روده و معدلات و موانع خلطها اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا  
 سبب گرم باشد علاج آن چنانچه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب  
 بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود  
 و آنجا که بقولنج مشتبه گردد علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنجه در علاج حشیش و درد  
 روده اطفال و کودکان گفته شده درین اقسام بهم نافع بود لیکن هر یک مناسب  
 صنفی باشد و تمیز آن واجب بود و در صفراوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها  
 ضعیف آب پنچ بر شکم طلا کردن پیوسته پنچ بر آن نهادن فایده دهد و الله اعلم  
 قولنج این درد صعب بود در روده که بیرون آمدن باد و براز بطریق معهود و مقرر  
 و شوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و بکشد و بیشتر حدوث این درد و  
 طولن باشد بواسطه غلبه سرد و غلظت شبنهای آن و گاهی در اعور هم افتد بواسطه  
 محبوب بودن نفس درین وحدت مخروج که در روده مای بار یک افتد و آن  
 مخصوص بود باسم ایلاوس و مهلک باشد جهت افساد آن مزاج معده  
 و امعاء و قبول نکردن و در ابدان واسطه و بعد از آن از محل استعمال حقنه و شیا  
 سبب این علت بادی غلیظ بود که در میان طبیعتین و دند شود و آنرا از نیم شید  
 و بیرون نمی تواند شدن و حرارت روده ضعیف بود و آنرا تخلیل نتواند کردن و یا  
 بادی غلیظ بود در درون روده محتبس گشته و منفع نمیشود و تهدید اجزا آن میکند  
 و این هر دو قسم را قولنج ریجی گویند و تولد اینچنین باد غلیظ بسیار نگاه داشتن باد  
 بود در درون و خوردن چیز نامنی غلیظ و بارانگیز و اسبب نفلی بود که در امعاء

خشک شود و بنا بر آن گردد و باز مانده روده را میسرخانند و باشد که بعضی سنگ در  
 همچو سنگ نشانه و این قسم را نفلی نامند و موجب این خشکی نفس مطعوم بود  
 یا بواسطه مزاج تن باشد یا خرج شدن رطوبات با فراطعرق یا غلبه ادرار یا هلال  
 و بسبب هلال عاجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد در روده بسبب عدم عت  
 دفع با ضعف آن یا منع کردن آن از دفع عمد یا حرارتی زائیده بود در تمام بدن یا در  
 اسهال یا در جگر یا در روده که نشفت رطوبات نفلی کند و وقوع این قسم نفلی در مجاری  
 از سایر اقسام باشد و بحسب تجربه حدوث این هر دو از خوردن کشک و پیشتور  
 و سرکه غالب و کاه و سرخ و فطیر و سماج سرکه و تر تیره و خوردن ماست و باقل  
 تر با هم و سونق و شیر برنج یا هم در شیهه و افیون یا هم و خوردن شرابی که آب  
 در آن بسیار کرده باشند و کندش کوبی و نان بلوط و فنجی ماست در یوس و حمام  
 غالب کردن بر پری معده از طعام یا مسویه غلیظ و بر شسته و ف و معده بر تقاضای  
 خروج براز و باد بیشتر از سایر وجبات باشد و معاد و غیر معاد را در این احوال نفلی  
 بسیار بود اما سبب علت بلغمی بود غلیظ لزج که در درون روده جمع آید و راه  
 شدن نفلی را بگیرد و این قسم را سدی گویند و جمله این اقسام را حقیقه نامند  
 و موجب تولد این نوع بلغم در امعاء بیشتر غالب خوردن نان فطیر و گوشت  
 بزرگ و گوشت گاو و بز و خطائلف و دودغ و شیر و سماج و سیب و امر و ترش  
 و بقول سبز چون چغندر و سفناخ و خبازی و امثال آن باشد و بکن که صفای مجاری  
 سد کند و گاه باشد که کرمان غلبه کند و جمع و چسبیده شوند و راه گذشتن نفلی نماند  
 و یا تر به نفلی چنان بخورند که خشک شود و باز ماند و این هر دو داخل باشند در سد  
 و نفلی و یا در می بود در روده که در کند و مانع گذشتن باد و براز هم شود و یا در می بود  
 در اعضای مجاری و مثل کرده و مثانه و جگر و سپرز و رحم و عضلات شکم که بمصابت  
 راه گذشتن نفلی و باد را گرفته باشند و این جمله را در می گویند و اسباب ورم جگر  
 جایی سبقت بیان یافته و یا چسبیده شدن روده بود بسبب زوری قوی که گاه

بدان رسد و آن را از وضع و نهاد بگرداند و کز تنگ شود و با لغزیدن روده باد  
 از جای مقر سبب حدوث قرحه در تحت آن یا در جنب آن و راه گذشتن نقل  
 و باد در آن محسوس تنگ شدن و این هر دو قسم را التواء می گویند و بسیار باشد که  
 قولنج همچو امراض و بای در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی شخصی سرایت کند  
 و از مقامی بمقامی دیگر رود و الما و کس اغلب پیری بود و بسیار افتد که قولنج بخواب  
 استحال بفالنج یا با وجاع مفصل یا بوسواس یا بآلتخولیا یا بصرع و یا باستسقا  
 بدر پشت باز گردد و جمله بواسطه قوت یافتن روده در قی شدن موده قولنج  
 و دفع کردن طبیعت آنرا بآن اعضا هر جا نسبتی خاص مقتضی آن و مردم سودای  
 و بلغمی را قوی بیشتر افتد و در او از رزستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود  
 علامات آنجه از صیقل دادن الطبیعیین افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد  
 هر سوزی و عدم تراقر سابق درستی نیافتن از جشا و خروج ریح و دراز و تقدم نما  
 بازگشت و مصوبت و جع خاچه کویا به شفت سوراخ میکند و عدم تراش شکم از جحا  
 آن بدان گواهی دهد و آنچه از جنس باد در جوف امعا افتاده باشد شکم تنگ باشد  
 و از بیرون محل آن در جین سکون باد برآمده باشد و مصوبت و جع چنان بود که گویا  
 روده را می برند و صاحب آن از پهلو بدگر پهلو غلطه در قرار نمواند که رفتن و قرار شکم  
 و حرکت باد قبل از آن بسیار بوده باشد و از جشا و خروج باد خفت یابد و در  
 گاهی این سوزی نزدان سوزی تر رود و این حرکت امیدوارتر از سکون باشد و آنچه  
 از خشکی نقل محتسب گشته بود سبقت ظهور نبواق بلغم آلا سیده مکرر و تقدم سبب  
 خشک کننده انقال مولدات آن دراحت یافتن از دفع اندک نقلی و گران شدن شکم  
 و برای کی محسوس و در یکجا ثابت بودن و جع زوال استهتاد و یک نظام بودن  
 در در اکثر اوقات و اکثر بودن از آنچه در ریحی گفت شد و دلیل آن باشد و آنچه از  
 شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی اسهال و گران و تقدم تدا بر مولد بلغم غلیظ  
 و وجع نومی و در یک محل مستقر بودن و بسته شدن باد و نقل قبل از آن نشیند و روزه

بهضم بدان کواهی دهد و باشد که در بعضی هم بول سرخ گردد جهت وجع و احتمال  
 دواهی کرم غالب و کرم سبکی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده کرم باشد علامات  
 آن بدان استنباط کند و آنچه از ورم روده افتاده باشد برآمدگی محل مجاذی و پدید  
 آوردن احتباس شکم بتدریج و غلبه و اتساع آنها در ایام متعدد و تسلی آن باشد  
 و اگر ورم غالب گردد بول هم باز گیرد و در ورم کرم غلبه تشنگی و تب و ضربان و  
 سوزش محل رنج دارد و در ورم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل  
 او را مبالغه بسیار بود و فرق میان ورم روده علیا و سفلی بحلی وجع و بودن قی و  
 منفع در ایام و س توان کردن و آنچه از ورم عضو مجاور افتاده باشد علامات  
 آفات آنها بدان کواهی دهد و آنچه از التواء روده افتاده باشد حرکات غلیظه سابقه  
 و فوج مرض متعاقب آن و عدم انتقال و تری و وجع و عدم سبقت اعراض و کما است  
 بران دلالت کند در رقیق و خرقی رفتن روده بدان منافذ روده از آن محل واضح  
 باشد و بسیار افتد که در قولنج بدو کرده حصوی شسته گردد و جهت تشابه بعضی  
 اعراض فرق بدان توان کردن که مطلق در قولنج در شکم محسوس شود و محل آن وسیع بود  
 و اکثر است و وجع آن از شیب ناف از جانب راست آن شود و درم ابق بگردد  
 و بجانب چپ ناف رسد و باشد که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در ورم  
 فرو آید و یک خصیه بر کشیده شود و آن در قولنج حقیقی هرگاه شکم فرو آید یا بادی  
 شود و راحت یابد و آن در ورم کرده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد چنانچه در علاما  
 آن سبکی و هرگاه خداوند قولنج ریجی و بلغمی راست آید بپیرم امید خلاصی بود و در  
 و سردی و گرمی این علت را بطهور شفقت و مضرت از استعمال دواهی کرم و سرد  
 بنوان تناقض و مردم قولنجی را که مزاج روده طبیعت ایشان بتولید این علت  
 متشابه شده است هرگاه این مرض پدید خواهد آمد نخست اعراض چند ظاهر شود  
 که مندر بود و جهت حاجت باز پست رفته و تقاضای بول و مقدار آن بیشتر شود  
 در قضا حاجت دیر تر خلاص گردد و اشتهای طعام نقصان کند و تشنگی پیدا آید

و آب در وین برآید و در پشت پا دردی اعیانگی پدید آید و منصف رخسار سیدارد و آنچه  
 میخور و نیکو نمیکوار و نفخها بسیار در معده و شکم می باشد و فراق میکند و دفع نمیشود و  
 غشای رنج سیدارد و آرزوی خیرهای ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی  
 تحف و نفرت کند و در سه حد استحکام مرض و جوع و تشنگی غلبه کند و از آب سیر  
 و لذت حاصل نشود جهت بسته شدن دهنهای باساریقا و رسیدن آن بحسب که چنانچه  
 باید و من قولنجی را دیدم که هرگاه قولنج وی آمد سه روز بیشتر دردی عام در اکثر بدن او  
 پدید آمدی و با آن اکثر اوقات لرزیدی و سر را در نیستی پس مقصی قوی پیدا شدی  
 و بقولنج کشیدی و هر سال در همان فصل باز بنوبت پیدا شدی و گاه بود که بسبب  
 رابدن بخاری بد اثر نقل یا بلغم محتبس بدماغ دوار و غلبه او از گوش فرا میوشی بهم  
 حد و در مرض ظاهر شود و هیچ قولنجی بی ضعف معده و روده نباشد علاج  
 بدانکه تدبیر النفع در رفع قولنج تخصصی بعد از منع اسباب سابقه آن و استعمال حقنه  
 و شیاف و سهیل از داخل و خارج و در هر یکی از اینها چند چیز مرعی باید داشتن  
 اما در اطفال چنان رعایت باید کردن که نخست چیزهای نرم گفته بکار باید داشت  
 تا ثقلهای خشک داخل معازن نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمودن تا  
 باقی را دفع کند و اگر بیکبار نتواند مکرر باید عمل کردن خصوصا که علت در روده باقی باشد  
 و در شیاف نیز همین نوع مرعی باید داشتن در سهیل چنان باید که سهیلی مناسبت  
 و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه حقنه راه را فی الجمله پاک ساخته باشند تا مواد داخل  
 بالتمام دفع کنند خصوصا که مرض در روده با لائین باشد و بسیار از طبیبان جاهل  
 در استعمال سهیل کرده اند و مواد را سهیل بدان موضع برود و راه دفع بسته بود و  
 غالب تر شده و ملاک ساخته و مولانا امیر طبیب قزوینی در جمله نقل و بلغمی و در ریحی بر  
 معجون سفر جلی سهیل در آب کرم مقدار مقرر دادی و گفتی چون طبیعت بدفع آن مرض  
 از آن محل مشغول است و او را در مقصود خود استعمال میکند و از آن چیزی نیست و چنین  
 در اغلب نفع عظیم کردی و در بالکیدن چیزها چنان رعایت باید کردن که بعد از تحقیق

مدد علت بکار دارند تا باقی وجع را زود می تسکین بدهند و دادن و منجدر را خبر در وقت صبح  
 وجع و هم سقوط قوت استعمال نباید کردن و مقویات را در جمله اوقات بکار باید داشت  
 ولیکن بعد از آنکه باشد تقویت نکند که افعال آنرا راه کند شستن نباشد و چون طبیعت  
 بدفع مرض موزنی مشغول است بهضم نتواند پرداختن و اگر انباری عظیم حاصل آید و نیز  
 طبیعت چون بعد از مشغول گردد از دفع موزنی باز ماند و مرض را قوت بیشتر شود و  
 طبیعت را ضعف و از بیخیت در اکثر قولنجها چند روز غذا ندادن و اندک دادن و چیزی را  
 کم جرم مناسب دادن واجب دانسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت منفعت  
 بر تبه است که گاه باشد که از دیگر علاجهها مستغنی گرداند و هیچ علاج را آن مقدار تاثیر نباشد  
 و از جمله سرکین کرکی است که تمام استخوان خورده باشد و پر خارا فکند و علامت بودن  
 او استخوان فقط آنست که سفید و یک رنگ باشد و خوراندن این زبل در شری مناسبت  
 یا لعق فرسودن یا غسل یا سفوف کردن بادویه مناسب عظیم نافع آید و استخوان  
 سفید و درست مانند که در میان آن ماند خوراندن آن و تخلیق آن بر ران مریض هم  
 نهایت فایده دهد و جالینوس گوید انفع بود و جرم روده کرک را خشک کرده با آنچه  
 مناسب بود خوراندن هم نافع آید و همچنان کباب کرده خوردن هم قدری شایسته  
 لیکن با چیزهای نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست ملنک و آبل و کوسفندی که  
 کرک آنرا گرفته باشد و از کرک بسته هر یکی از اینها را بر مریض تخلیق کردن بسی فایده  
 و اگر آن زبل مذکور را درین پوستها کرده تخلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در طربنی  
 از نقره کرده بسته اند و فایده داده است و اگر بر پیمان که از پشم کوسفند مذکور بسته  
 باشند تخلیق کنند انسب باشد و عصاره سرکین خرما ده که دود و برجم پییده باشد  
 دادن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زبل کرک و بعضی عصاره  
 مذکوره را بقولنجی قبل از حدوث قولنج دادند و دیگر بار او را قولنج نکرده و عقرب ستر دم  
 افکنده بریان کرده دادن و همچنین خاکستر شاخ ایل را آتش میدن منفعت تمام دارد  
 بخصوص شدت درد در رغن و نه کرک بعضی از آنرا در زندگی کوسفند روده باشد خوراندن



و مالیدن در حنظل کردن جمله نافع آید و مجرب است و خراطین خشک کرده را بر شکم بستن و شستن  
 که از گوشت بدید بخیه باشند دادن و بر شکم مالیدن نافع آید بجایست و مردم قولنج را  
 که این مرض هر سال یازد و تر بنوبت باز می آید چون در حین ابتداء و مقدمات آن  
 آنها را رفع کنند و بگذارند که قولنج کشد و دیگر بار باز نیاید همچو نوبت تب لرزه و اگر  
 آید دیر تر آید و مجرب است و آن شخصی را که سابقا ذکر کردم که قبل از مرض لرزه و در اعضا  
 سدی حضرت او را قبل از قولنج شراب دیناری و حب الشفاش کین کردند و بعد کین  
 سهیل جبهای قوی دادند و دیگر بار زاید باز نیاید همچو نوبت تب بدبخل فصل او را آن  
 و اعراض پیدا نشد و در تها خلاص یافت و با جمله آنچه بتدریج مخصوص است آنست  
 که از مولدات باد پر حذر باشد و هر دو اشی غذیه که بدو خوراند یا نوعی دیگر استعمال نماید  
 جمله محلل باد و مقوی معده و امعا باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبین شده که باد مبین  
 باشد تا بر قوی تر و بمبالغه ترک کنند و بر بستن شکم بر فاده پهن بر محل و جی تخصیص  
 بر بالای کما د بسی مفید باشد و دکل محل کف دست نرم نرم از طرف بالا بسوی  
 هم و چنان بین شکم بر غنهای محلل نافع آید خصوصا آنجا که درم سپهر زرقولون راه باد  
 گرفته باشد مالیدن و جنبانیدن یا خراج لازم بود و جالینوس گوید که نافع ترین خربزه  
 و قولنج ریجی ترک طعام و شراب است آنقدر که ممکن بود زیرا که تحلیل ماده بدین فعل  
 نمودن اسلم از آن باشد که بدوانی کرم جیت آنکه ممکن بود که دوی کرم خلطی را بکشد  
 و نتواند تحسیل کردن و در باد و بخار افزاید و وجع صبرتر شود و اگر هر صباح بخورم  
 تخم تر تیره بیکوفته در آب با کلاب بجوشانند و ده درم فانیز و یکدم هر و غن  
 شیر کاهرا فکند و کرم بخورد فایده تمام یابد و سیر خام دادن درین مرض بمان  
 نافعترین چیز است جهت آنکه باد را شکند و تشنگی آورد و امعاء تقویت یابد  
 و عفونت نمیکند جالینوس نقل کرده است شخصی را این علت در هر چند گاه طاری  
 و چنان تجربه کرده بود که بر وقت که ابتدای آنرا دریافتی میان خود را محکم بر بستن و قدر  
 سیر خام با قدری نان خوردی و بوقت خواب قدری شراب انکور که نه صرف کردی

و همچنان میان بسته خواب کردی صبح که برخاستی آن امراض مرتفع شده بود  
 و بهارس و سندر و س و اگر ترکی و سعد و محون کمونی و کوارش انجدان و شاهان  
 جمله در میناب نافع اند و بسیار بود که باد اندک باشد و مجله الش نهند از تحلیل کنند  
 و غالب باشد تسکین عظیم میناید و در صعوبت و جمع بدین عمل طبیعت را انقدار  
 مجال حاصل می شود که حقیقت و شیان و غیر آن سایل ماده نماید لیکن در این حقیقت  
 و استعمال دوا از ابر باید داشتن و اگر خواهند تا حقیقت لختی بیشتر بکشد کند بعد از خنثی دارد  
 مجله بار دیگر افکند و اگر بیا و حقیقت کنند چنانکه بروی و چسپید و اسافل بلند دارند و باد  
 بخود در کشند و بعد لحظه در اخراج کنند و باز تکرار کنند بسی فایده دهد و تکمیل است و  
 مالیدن روغنهای بادشکن را هم اینجا اثری عظیم بود جهت قرب محل بدوا و  
 بود که در هر چند وقت او را نگاه این باد پیدا آمدی و چنان تجربه کرده بود که هرگاه  
 ظاهر شدی جوالی ز مورا ابر از خاکستر تشنگ کوسفند بغایت گرم کردی و بر زمین  
 پس ساختی همچو بسته و تشنگ را بر دغن محلل چرب کردی بران جوال حصی تشنگ را برینه  
 بران نهاده خود را پوشیدی تا عرق نیکو کردی بعد از آن برخاستی صحت یابی  
 و اینجا که اطلاق میشود زمی و در و همچنان باقی ست ده سیر شراب گفته بزناشتا خوردن  
 بتفاریق اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در مار اللحم مقرر اطباء ترید کرده اند خوردن و خوا  
 کردن نافع بود بسیار حقیقت نافع در مطلق ریخی بکیرند و ورق سداب و اکلیل و بابونه  
 و مرزنگوش و تخم کرفس و بادایان و کاچره و قدری قنطاریون کبیر بچوشانند و ضا  
 آفر با اندک روغن سداب که در روغن خرد ع گرفته باشند و بار و غن زیره یا روغن  
 یا روغن زیت گرفته باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دهنه کوسفند و اگر گرفته  
 داخل سازند اقوی بود و اگر حقیقت را در خنک کنند که از پوست کرک بود یا از پوست پلنگ یا  
 از پوست کفتار یا از پوست کوسفند نذکور یا از پوست ایل نفع آید و اگر زیادتی قوت دوا  
 خواهند اندکی چند سیر و حلیت در آن حل کرده بکار دارند و بکرمی بکیرند و تخمها  
 محلل مسطور علفهای محلل مذکوره و بعضی از غیر مذکور آنچه لایق بود و جمله را بچوشانند

وصاف آنرا بگیرند و تلش آن روغن زیت افکنده با تش نرم میجوشانند چند انگشت  
 در روغن بماند پس بگیرند ازین روغن مقداری که حقنه را شاید و قدری سه بط در آن بگذرانند  
 و دو درم سیکنج و یک درم جاد شیر در آن حل کرده بکار دارند و یکری اقیوی بگیرند روغن  
 راحه را و چند حلیت بکار دارند تخلیل باد و تسکین و حج کنند و مجربست و دیگری  
 بگیرند سی درم روغن سداب خروعی و چند جاد شیر و سیکنج از هر یکی یک درم در آن  
 حل کرده بکار دارند تخلیل نیکو کنند و دیگری که هم در حین صوبت و حج عظیم نافع  
 بود بگیرند روغن سداب سی درم و پیچ درم بذر البنج را نرم کرده در آن بجوشانند با تش نرم  
 و بعد چند جوشی بردارند و فایده استعمال نمایند و اگر عوض بذر البنج سه درم چند بیدستر  
 و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل دهن سداب دهن زیره  
 و قیصوم توان کردن **بیان** ششانی محلل و نافع در مطلق ریجی بگیرند برک سداب  
 و زیره و ناخته و بوره نان برابر و جمله را کوفته بعسل بسپارند و لته پیچیده بر آن نیکو  
 آلاسیده بردارند و رسیان بر آن بندند تا لته را حفظ کنند از بالا رفتن و دیگری  
 در وجع صعب نافع بود بگیرند چند بیدستر و مرور عفرا و افیون برابر جمله را بعسل  
 معجون ساخته بردارند تا همچنان بلته پیچیده بردارند رسیان بسته و اگر زیل کرک با  
 عصا زیل المحل را درین حقنها و شیا فها داخل سازند نفع عظیم باشد **بیان** کما و  
 نافع مجرب بر کین خشک شک شک کوسفند شک اشتر سبوس و نمک مشهور بر کین  
 کاوی تازه تنها و یا سبوس و کل امیخته و خاکستر و استخوانها و سرکینها و از زن چوب  
 و زیره و ناخته و تخم کرفس و حله و تخم سداب و نمک فقط بر یک یک بعضی آمیخته بکار  
 باید داشتن **بیان** روغنهای که خوردن و مالیدن آن موثر حقنه کردن بجایست  
 آزموده است دهن را و روغن سداب روغن زیره روغن مصطکی روغن بابونه روغن  
 شبت که اصل آن روغن زیت بود یا روغن کرچک و من چند قویجی را فرمودم که زیره  
 نیکو فته در روغن خروعی میجوشانند و بر شکم میمالند بسی نافع آید **بیان**  
 مطبوخی محلل باد بگیرند زیره کرد یا دانسیون و تخم کرفس و یا دایان و ناخته و یا سداب

از هر یکی چوبدرم و جمله را در آب بجوشانند بدستور و صاف کنند و چهار اوقیه فانیند  
 و یک اوقیه غسل و نیم اوقیه روغن بادام تلخ اضافه کنند و بدینند و اگر اصول نیز اضافه کنند  
 و بار روغن خردق دهند هم بسی نافع بود **بسیان** اغذیه مناسبه شور بای کشتیک یا  
 شور بای خروس یا شور بای کبوتر بجه که به بخود سیاه بختد و سیر و شبت و افیون  
 و نمک و سداب و فلفل و کر و یا و کندنا و بادیان و جمله بالعوضی درینها جوشیده باشد  
 همچنان یا به اندک نان شراب که نه بجای آب هم نافع آید و اسهال تدریجی و نفیض مخصوص  
 آنست که از هر چه بسیار جرم و قابض و مولد عیس و مزاج نفیض است حذر کند و هر چه بکار دارد  
 همه نرم و کشاینده باشد و اسباب خشکی نفیض را باز دارند و علاج مسترک کنند و در  
 جمله اعمال بخواص شیاخا بجه در ریجی گفته شد تقرب نمایند و ادلی آن بود که جهت  
 نرم کردن افعال که تحت شکر یافتند مقداره سیر در اندک آبی حل سازند و روغن شیر  
 تازه در وی افکنده بدیند هر چند روغن تواند خوردن و دادن آن نافع بود و انگاه دیگر  
 دفع افعال با حقایق کنند **بسیان** حقه لایق بکیرند تخم گمان و حلبه و بابونه و  
 خطمی و سفستان بجوشانند و صاف آنرا قدری تلخ بکنند و زهره کا و وکیسر غسل و  
 یکسیر روغن کرچک را بکشد و فایز بریزند و دیگری که در حرارت و یوبست مزاج متعطل  
 بود بکیرند سی درم برک حقند خشک یا سلیق قبضه بنفشه سفید درم حلبه و تخم کاسنی  
 و کاجره و تخم خربزه نیمکوب از هر یکی چوبدرم سپستان سی عدد و زنجبین سی درم  
 خیارشور سه درم و درم جمله را بجوشانند و صاف آنرا مقداری لایق بستانند و الکامه بیک  
 سرخ از هر یکی دوازده درم اضافه کرده بار روغن بنفشه بادام بکار دارند و در شیا  
 آبی اکثر کشید در آب میجوشانند بمقداری که میخوابند و آنرا زهره کا و مقوی سازند  
 و بار روغن کرچک بکار می دارند نفیض را میکشاید و اگر به آن نشود و هالون را در آب میجوشانند  
 و بار روغن کاجره میریزند میکشاید و بعد دفع افعال اگر تسکینی نشده باشد همچون سفوف  
 یا منجون تری سهیل یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید دادن و بعضی میکشاید صبر را در  
 اوقیه غسل و روغن شیر دادن نافع یافته اند و بعضی خیارشور را در طبعی و خمر و سوزن

دادن باروغن که چک نافه یافته اند در انشای این شیرینهای مناسب بکار دادن  
مناسب و بعد تنقیه و تسکین فی الحجب که اگر احتیاج افته اندکی از غذای مناسب دادن  
بسیار است زیرا که لایقه شراب بنفشه با لعاب بی و کتان در آب کرم و شراب آلبا لعابها  
در آب شراب کل مکرر در آب کرم و دواوقیه لعاب تخم کتان و حمله و حب الرشاد را گرفته  
با سداوقیه ترنجبین آهسته و قدری وافر دروغن کل بران رخیته از آنها شام و سحر دادن گرم  
نرم کند و وجع را تسکین دهند و طبع سلق با نیدرم بوره بان دواوقیه دادن نافه آید بسیار  
اغذیه مناسب اسفنداج کند وجع را تسکین دهد و طبع چرب بگوشت مرغ فریه دارد و سینه  
و سبوس آب با شکر و روغن بادام و تخم داب که بگوشت خروس پرمایه بدخچه باشند  
و اسفناج غالب کرده و ترک غذا اکثر المقدار تا دفع وجع و دفع ثقل رود و آنجا که  
حقنه کردن مانعی باشد نخست شیا فهای نرم شکم فرو دارند و بعد از آن شیا فهای  
حاد و بعد از آن مسهل بسیار شیا فهای لایق شکر سرخ و بنفشه و اشق و زهره کاوش  
زهره کا و آلوده صابون فقط تخم حنظل و زهره کا و فانیه کبک و قتل و با شیر و زهر  
و زهره کا و شیر خشک صابون و تخم حنظل و شکر سرخ و نمک هندی و اشق و تخم سداب  
و صطک و زمار سفند و پانید و میبه و بوره و قتل و زهره کا و آنجا که وجع صعب بود و  
حقنه و شیا ف و طلا از مخدرات چنانچه در ریجی گفته شد داخل توان یافتن و سرکین  
کاوی تازه را گرم کرده بعد چرب کردن شکم بر روغن خروع مجس و جع بستن فایده  
بسیار بخشد و مجرب و مفرح کردن شکم بلعاب حله و روغن بادام بلعاب خطمی و روغن  
که چک را با سداب و این روغنها با لعاب تخم کتان دروغن کا حله نافه بود و مرق  
و مرق اسعاده را که که روغن نرم دران باشد خاصیتی عجب ملحوظ گردد و آنجا که سبب  
میسبب ثقل حرارت بدن و یا حرارت جگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید کوسید  
و جهت تدبیر کرم و یا سرد و سلقا نشاید کردن و با وجود احتقانات و سہلالت و  
شیا فات مذکوره و طعام و شیرینهای مناسب باید دادن و از چیزهای نرم خشک  
عضو کرم مزاج با آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدبیر آنها سبقت بیان یافته و این

آنچه مشترک النفع است کشکاب و شکر و اعابها و سلق و اسفناخ و طنج فوکه ملین و نفوع  
 دروغن کل دروغن بنفشه و حلیه و خیار شنبه و زنجبین و شیر خشک و آب و شکر  
 و آب کاسنی و آب طنج خردس بر و آنجا که سبب دیگر باشد از بیس مزاج و دفع  
 و افقه و یا عدم باعث و یا غلبه استنفراع دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد تدبیر  
 مشترک اصلاح آن باید کردن و اکثر آنها هم سبقت بیان یافت اند مراد در هر یک  
 سفری در از در رمضان واقع شد و صدایم می بودم و بعد از آنکه باز آمدم تدبیر کردم و خشک  
 بسیار واقع میشد و عصبیه و سبب خام خوردم و بر بالای سبب خام جوز بویا جهت  
 تقویت معده غوره شد و شبانگاه قوی طاری شد و در بیشتر در شیب معده  
 و بالای ناف و مراق از طرف راست و ما ساریقا فهم میشد و سحرگاه طبعی بلیله و قد  
 خوردم قی شد و در در جهان صعب شد که بی طاقت بودم صبح اطباء آمدند و احقاها  
 بدستور فرمودند بکر اندک باز صفای دفع شد و صعوبت وجع بدان زایل میشد اما  
 وجع شکم نمی یافت و من جز به پشت نوعی دیگر نتوانستم خفتن در انوار بخود کشیده  
 و راست نمی توانستم کردن و هر چه میدادند که گرمی و فعلی داشت فایده نمیکرد بلکه  
 ضرر میکرد و آخر الامر ما بعد چنین آنقدر فرصت شد که اندیشه کردم و دانستم که قطن  
 از گرمی بکرید آمده فی الحال فضا آوردم و از باسلیق راست فصد کردم در ساعت  
 آنقدر تخفیف شد که راست ایستاده بمقام خود رفتم آنگاه قدر جزوات کاوی تازه خشک  
 کرده چشمم چشم من روشن شد و نیکو آمد و وضع ساختم و باخ خوردم غالب در محل  
 وجع آب کاسنی و کل خشک غالب بلبه گمان طلاسی کردم و بمرو حار از خشک میدادم  
 و از پی جزوات مغز خیار و زرد آلوئی شیرین خوردم و وجع تا شبانگاه شکم یافت  
 و بجران با عیال کرد شبانگاه چنان وجع اعیائی عام در تمام تن من بود که جمعی تا صبح  
 همه اعضای مرا در دست داشتند تا آنکه من قرار میگرفتم و الابی طاقت بودم و سحرگاه  
 اندک خواب کردم و عرق شده صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن ملاحظه کردم  
 تا قرار نیکو واقع شد و اجابت بدستور مقرر افتاد شخصی که من قوی طنجی بعد از آنکه

ده روز قبض شده بود دردی صعب پیدا شد و بعضی اوقات بطبوع غلب علاج فرمود  
 فایده نداشت بعضی عصا زبل الحار و نافع نبود از صعوبت وجع ادرار زامدی متبقی  
 و در صباها با قواشیا و شیا فها عمل میکردند و اندک ثقل بر جفت تمام دفع میشد و تسکین  
 نیافت آخر الامر شکمش بعد چند روز درم کرد تا معده و دردی در سینه اش میبود  
 و نفس بد توانستی زدن بفقیر استغاثه کرد فرمودم تا از غناب و سیستان و گل سرخ  
 و قدری زیره و پوست بچ بادیان و پوست بچ کاسنی مطبوخی ساختند و در پنج  
 ازان ده درم ترنجبین و پنجه درم روغن بادام نهاده بدو دادند و برناشتا ششانه  
 شوربای مرغ فربه که اکثر اسفناخ در آن بچته بودند و پیوسته شکم ادرار و روغن کرچک  
 نیکرم چرب میداشتند و در شرب بشیاف و نفیسه و شکر در زیره کا و عمل میکردند  
 مفید بود سه روز همچنین علاج کردم و گاهی روزی در وقت جهت حفظ قوت از آن  
 شوربای تجویز میکردم و اگر اشتها نداشت کینوبت بتکلیف میخورنمیدم از تب لرزه  
 و قبض با التمام خلاص شد جوانی بیست و پنج ساله قولنجی بود و در هر چندگاه ادرار  
 این مرض طاری شدی و مدتی در آن بماندی و هر چه خوردی نمی کردی و آخر جان شد  
 که همراه او را قولنج گزستی و ضعیف شده بود حضرت او را غذای مناسب فرمودند  
 بلبله سیاه و شکر میدادند و شربت را قی میکرد و اما فی الجمله تسکینی در روز نداشت و باز  
 عود میکرد و در شبها دروغ غالب میشد و روغن نیم هم میمالید بی فایده بود و شکمش  
 هم کاپی اندکی می آمد و تسکین تام حاصل نمیشد و در روز برناشتا فرمودند تا عصا زبل  
 الحار خورد و صحت یافت جوانی دیگر را این مرض طاری شد و وجع قوی بود  
 حضرت فرمودند تا چهار مثقال بلبله سیاه موزیک را نیکرم در آب جوشانیدند و صبا  
 آنرا سه سیر شکر نهاده بدو خورانیدند بهین فی الساعه صحت یافت و چند جای دیگر  
 هم آزموده ایم نافع و در بلغمی نیز نفع این تجربه پیوسته است و آنچه بندیر قولنج بلغمی است  
 آنست که تا کثاده شدن شکم و تخفیف ماده ترش غذا کنند و حفظ قوت برق خردن  
 و مرق بدو و حسوی که درین شوربا ساخته باشند میکنند و ما دام که نخنی ثقل و بلغم را بقا

دیا بجهت دفع نكند و سهیل جرات نمایند و بعد از آن سهیل سفر حلی و شباه آن در آنچه  
 ماده بود و دهند و اگر مرض اندکی بود قی فرمودن بمقتی مناسب لغایت سودمند بود  
 و در اعمال نجواص شیا چنانچه در ریحی گفته شد تقرب نمودن نافع باشد **سیان**  
 شیانی نافع بکینه پوره و شک بندی و یا غیر بندی و بایند و فانیذ مقداری که گفت  
 بود بر روی کهنه آهین گرم بگذارند و ادویه را بدان بسپارند و بمقدار طول چهار انگشت  
 مریش شیاف راست سازند و آنرا زیر پره کا و آلایند بر دارند و بعضی بطول انگشت  
 و شش هم فرموده اند جهت مقرب نمودن محل ماده متبیس و بگیری بکینه پوره و نیم  
 خنط و آنرا روت و شکر سرخ و شیاف سازند ستور و اگر سقمونی آنرا مقوی گردانند  
 بهتر عمل کنند و بگیری که در در پشت را فایده دهد بکینه سکنج و مقل و جاوشیر و صابون  
 و پوره و زیره کاه و فانیذ و سقمونی و شفاقل و زریس و شک بندی و رب و تخم سداب و حله  
 دستور شیاف سازند و اگر شیانی از صابون ساخته بصل و زیره کا و سیالایند و در آن  
 هم قرب بدین منفعت رسانند **سیان** حقنه نرم و قوی بکینه ز لجا بها و از طنج بعضی  
 نرم کنند و از طنج بعضی میونای نرم کنند و بخاله و لوز و سداب پنجاه درم و در آن  
 یکمقال یکمقال سکنج و یکمقال مقل و یکدرم جاوشیر و نیمدرم جند و ثلث دریمی بلخ و دود  
 درم فانیذ و هفت درم مری و قدری روغن کرچک و پیه مرغ داخل ساخته بکار  
 که تسکین وجع صعب کند و خواب آورد و مجرب این ذکر یا بکینه ز لجا بها سفید  
 یک او قیه یا بونج نصف او قیه زعفران شاخ ربل او قیه جمله را بجوشانند بدستوری که  
 گفته شد و صاف کنند و چهل درم روغن بان را فکند و نرم میجوشانند تا آن  
 و روغن بماند بدان روغن اختقان کند و گفته اند که اگر بز لجا بها و سداب و  
 صلابه کنند و روغن کنند بدستور و آنرا زیر نیم نافع آید و اینچنانچه اختقان بر روغن  
 راحه سودمند بود و خوردن بر شش بعضی مردم را منفعت رساند و همچنین  
 و کبی و معجون بلادی نافع بود و عصاره زبل الحمار و سرکین که هم اینجا بسیار فایده رسانند  
 بخوردن و اختقان کردن و مالیدن و تخلیق کردن و بارها آزموده شده است لیکن به تحقیق



اثر آنها زود تر پدید می آید و تمییز کردن شکم بدین شست و خردل و قنار الحار با روغن خروغ و عصا  
 اینها و یار و روغن زیره بسی نافع آید و بعد تمییز تکمیل کردن به بعضی کمادات که در اینجا گفته شد به  
 بعد تنقیه بنجایت فایده دهد بسیار غلیظی معده بکیزد خروغ و تخم انجیره و آسنین از سر کن  
 جزوی زهره کا و نصف جزوی تخم خنظل ثلث جزوی تو بال س و ما بودانه از هر  
 جزوی و نیم جلد را بصاره قنار الحار یا عصاره برک کرچاک صلایه کرده از ناف تا قصب  
 طلا کند بسیار اثر بیه نافع و موجب غسل تاب کرم کرده یا سرد بجای آب غسلی بزیل  
 در آب کرم حل کرده و در تخم خنظل تیره کوفته در غسل آب کرم کرده یا در صلابت معجون  
 فلاقلی در کلاب حل کرده و انجا که صفرای محی سده کرده باشد مسهلات صفرا را بیشتر با  
 مسهلات بلغم غلیظ باید آمیختن و تا بکرم توان کردن و انجا که سبب سده کرم باشد  
 علاج کرم بدستورش باید کردن اگر از آن ادویه یا ادویه مستعمله در قولنج نقلی یا بنیزد اولی بود  
 بسیار تدبیر قولنج و رمی که از درم معافانده یا مخصوص است آنست که در درم جار  
 سخت فصد یا سلیق کنند انگاه فصد صافن تخصیص که بول هم باز گرفته باشد و خون باندا  
 بکیزد تا قوت ماقط نشود و در سه روز غذا باز بکیزد و شراب بنفشه در آب غلب الثعلب یا  
 آب کاکنج یا آب برک خطمی می دهند و کشکابی که بنفشه و سپستان در آن جوشیده باشد  
 بجای غذا گاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت بعد فصد و تسکین بخار شربت  
 و شیر خشت در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار درم بزرگوچه و یک اوقیه روغن  
 و شیر و شربت واری آب چوشانیده دادن شکم را نرم کند و در دراختیاساز و دودج  
 تسکین دهد و ما دلم که در درم تخفیفی و نفخی بدینا پیچ مسهل نشاید و آن که در آن جگر  
 عظیم باشد بواسطه سدر طریق بوزم و بعضی این تعجیل کرده اند و مریض هلاک شده و آنکه  
 بزودی هلاک نکرد و در ایلا دس افتد و تکلیل این درم حقه اعتماد نیک و بود بسیار  
 حقه لایق بکیزد آب و خیار شیر و شیر خشت در آن حل کنند مقداری مناسب بکار  
 و اگر در آب جوبنفشه و سپستان جوشیده باشد اصوب بود و اگر قدری آب غلب  
 و آب کاکنج با آن پیامیزد او فقی باشد و شیخ گوید که چنان دوست دارم که اینجی حقه

بشیر خرد خیار شنبدر روغن بادام روغن بشیر کنند ضمادی آن پیخته بگیرند بر کشت  
 و خطمی و کاکج و غنبل الثعلب و جله این بر کهارا بگویند قدری نبشته خشک و خطمی خشک را  
 گوشت با مقداری اردو جو اندکی با بونه و اکلیل سوده با آن گوشت بر کهای تر بشیر  
 و می نهند و رعایت ترتیب تدبیر چنانچه در درم معده گفته شده اینجا نیز لازم بود  
 و آنجا که درم سرد باشد فصد نشاید کردن و همه محملات در حقنه و ضماد و شربت  
 استعمال باید نمودن و در تحلیس بفریخت باید کوشیدن و کرسکه و شنگه و انجی  
 بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت تدبیر بدستوری که در درم سرد معده گفته شده است  
 واجب باشد آنجا که سبب حبس نفل و باد درم عضوی دیگر باشد اصلاح این عضو  
 بدستوری باید کردن مادام که درم آن عضو کم گردد و طبع دفع مجوس نباید کردن و خط  
 سهیل اینجا قریب بدانچه سبقت ذکر یافته واقع بود و آنچه تدبیر التوای مناسب  
 آنست که روده چون پیچیده باشد مریض را بر فراشش راست بخوابانند و هر دو پا  
 او را راست به بالا بردارند و او را نیکو بچسباند چنانچه رودهای او بچسبایش در آید  
 و بجای باز گردد و در دساکن شود و بعد کمان رجوع جسموی چرب بدو بخوراند و اگر همچنان  
 باقی بود معلوم نشود که التوای مست یانه آن هنگام باید که مریض جسموی چرب بخوراند  
 و از پی آن سیاه زنده و دواوقیه بدهند و بفرمایند که تا کامی چند برود پس بنشانند  
 او را بدست چرب کرده و شکم و پشت و تهی گاه او را از بالا به شیب کف دست فرو  
 و او را می چسباند تا سیاه برون آید و یقین کرد که روده هموار شده و اگر یقین  
 نوع بیرون نماند او را به طرف باید خوابانیدن و گردانیدن و راست نشاندن اندک  
 حرکت دادن تا برون آید و باشد که باب روده هم بقوت کرائی زیرین و اشود و اگر بدین  
 نشود او را نگون باید داشتن و حرکت دادن تا زیرین از حلق او بیرون آید و این علاج  
 و شوال گردد و حرکت چرب بدست بجای بردن و حرکت کشیدن و بر فرق با آن گذرانیدن  
 و در هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد چنان نیند و پاهای او را در شستن چنانچه  
 و هرگاه روده بجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره مدتها آرمیده بودن و از

حرکت عینف خدر کردن اینجا که فتنی و خرقی باشد در راه را بدستکاری بجای باز  
 باید برود و محل را بستن چنانچه در فتنی گفته شود و بعد از آن اگر نخستی از دجج باقی بود آنچه  
 مناسب بود از علاج قولنجی میجی و نقلی بکار دارند و اما در ایلا و سس همین بدن  
 انواع علاج ممکن باشد لیکن چون اینجا قی و تهوع و غشیان بسیارست و بدان سبب  
 چیزی که نفع رساند و در معده مکتب نمیتواند کردن گاهی احتیاج افتد که بطریق علاج  
 همیشه و افراط قی و تهوع تدابیر کنند نافع آید و چون محل آن از حقنه دورترست  
 نائیره مخصوص آن باید که درازتر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود  
 بعد احقان جهت بعد از دارو و کسوفت آن بچسبد و منتشر گردد و گمان افتد که مضر  
 اینجا که باید کردن و ترسیدن و چون این دجج صعبست و محل آن هم بیشتر  
 در ضا و اشربه و حقنه از مخدرات داخل ساختن لازم بود و در آن اشنا که مجانی بود  
 تدبیر کشدن باید کردن و علامات سردی و گرمی را اینجا بیشتر ملاحظه باید کرد و آنست  
 آنکه درین امعا قولنج کرم ورمی و غیر ورمی بیشتر افتد بواسطه قرب باعضای کرم و غالب  
 آمدن خلط کرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفر ای محی درین امعا بیشتر تواند بود  
 و بنا برین علاج لسردی اینجا اکثر نافع آید و گرمی مضر بود و بعدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر  
 احتیاج افتد دیدم شخصی جوان کرم و خشک مزاج را که این مرض از کرمی افتاده بود  
 تدبیر سرد و تر بر وی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان هم چنینی کرده اند و آنچه  
 در علاج ساقیابیان کردم هم قریب بدین مرضی واقع بود اینست فی الجمله تدابیر اینجا  
 و مردم قولنجی را لازم آنست که مدتها بلکه سالها بر تدبیر که هند سبب مولد مرض میست  
 مداومت نمایند و تقویت معده و احشای را می کنند تا اسن گردند از حدوث این علت  
 بلکه تا ممکن بود او را نشاید که بسیج فعلی که موجب آن باشد کند تا تسلی بعد کدشتن تنها  
 از حدوث مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج روده ایشان قابل تولید این علت شده  
 و طبیعت ایشان تقضی آن گشته و بدان غوی کرده و هرگاه حالتی چنین در عضوی  
 پیدا آمد باندک حتی احداث آن میکند و بسیار سعی از آن متمنع میگردد تا آنکه که بعد

حال خوی کند و عادت صحیح حاصل آید فلیندا حکمای هند بمقویات چون چهار سن و نیم و رس  
 و کشیز و کیسی مقوی برس و صبیال و بلاد در و حلوائی بلاد در و چون آن در پنج مجرد و ایام دواست  
 میفرمایند این مرض بدین تدابیر زایل میشود چنانکه با وجود مباشرت اعمالی که مولدات  
 آن بوده هیچگونه آفتی پدید نیاید و کل قند و ترک ترشیهها و ترک قواض و مداو  
 حب الشفا و حافظه الصحه و غذای حریب نرم که تیر نباشد چون ریخیههای مهر و خرداها  
 کم زعفران و شیرید پایچید و اشباه اینها هم درین باب بغایت آرموده است و مداومت  
 افیون و افیونیات در مرض بغایت مضرت جبت خشکی مرض داوی آن بود که هر سال  
 چند نوبت تنقیه کنند خلطی را که از آن بهم تولید مرض بود و بعد از آن بتر  
 و تغذیل کوشند و اگر چه با مداومت آن ادویه قویه به تنقیه کم احتیاج افتد و الله اعلم  
**باب بیستم** در بیان امراض مقعده و شرح و اسباب و علامات و معالجات  
 آنها و این باب تحقیق ذیلی است معارجت بودن شرح نهایت بمعاستقیم  
 مقعده این اغلب کرم باشد و سبب آن در اکثر اوقات غنی بود و صفراوی یا صر و  
 حدوث آن ابتدا کم باشد جبت میل مواد کرم با عالی بدن فلیندا اکثر بعضی مرض دیگر از  
 امراض مقعده که موجب و جاذب مواد باشد بدان موضع حادث چون شقاق و جراحت بواسیر  
 مقطوع یا جراحت دیگر و قرحه در رسیدن خریه یا صدمه بدان محل علاج آنست که  
 فصد با سلیق کنند و بر روغن کل و پستیزه بهم آمیخته جرب میدارند یا بر روغن کل و زرده  
 تخم مرغ خام بهم خلط نیکو کرده و در صحن غلبه و جع آب کشیز تر داخل ساختن نافع بود  
 و طلای روغن کل و سفیده تخم مرغ آمیخته باشند و در مایون اسیرب صلاحیه کرده  
 چنانکه شیاه باشد بسی مفید آید و همچنین طلای مریم انخل با روغن کل آمیخته و حجامت  
 میان سرین هم مفید باشد و هرگاه زمان ابتدا و نزدیک زرد مریم و باخیلون طلا کرد  
 سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع شده باشد و دانند که اگر تا نمانی پس کام نفع  
 مهلت میدهند آن بعضی از گوشت صالح را بهم می نوشند و بنا صورت او میکنند  
 بواسطه آنکه عضوی سفت است و ممر اند فاع فضله و عصبی و عسیر الالتحام واقع است

و بهجت کسر عروق و الم مواد بدانجا بیشتر میریزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از  
تلقیح آنرا فط کفند به تیغ تیز و ماده آنرا بر آن وجه منذفع سازند و بعد از صلاح زخم  
کفند و آنجا که ورم صلب گردد طلا و مرهم و اخیلون و مرهم شافی و مرهم الرسل  
در روغن کل و مخ بمیض حل کرده نافع بود و ضمادی که از برگ سلق نخته و صلبه کوفته  
در روغن کاهوی کهنه سازند نهادن و جع خراج آنرا نافع آید و طلای کل سرشوی در زهر  
تخم مرغ و روغن کل به هم خلط کرده در ین باب خاصیتی عجب دارد و باید که اذا استعمال  
قوی البض داخل و خارج کردند و پیوسته طبع را نرم دارند تا ثقلی بجرم خود نینجاند  
و محل راه ماده نیز بدین تدبیر کم کرد و از اغذیه که در ورم معاوست تقیم و در ورم  
معهده و همنه ایستجا فایده نخبند و همان ترتیبها را ایستجا نیز مرعی باید داشتند و تاثیر به  
که فلوس خیارش بر در آن باشد فایده نیکو دید و آنجا که ورم سردی در بنیوضع الفاس  
افتد که از برگ کرنب نخته و پیته تازه کاهوی نیم کوفته سازند طلا کردن مفید آید  
و آنجا که مرجع امراض سابقه مقعده سبب آن شده باشد علاج هر دو به اشتباه اک  
باید کردن و آنجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد فصب با سلیق اگر مایض یا صلب  
به هم بکشانند مناسب باشد و اندک علم شقاق مقعده سبب تکافوت شد  
لب شرح با حرارتی و یسبی بود در آن محل که نشف رطوبت آن بشکافد و زیادتی که  
و خشکی ملبس آن و خون آمدن از آنجا بآب سرد دال کرد در آن دیار می بود گرم در  
آن موضع که در هم کشد و شقی کند و وجود ورم در برای کلی محل و قوت الم شاد آن باشد  
و یا خشکی و یا فضل غلیظ بود قوی که در وقت بیرون آمدن بداند آنرا و باز می که از خارج  
بدان رسد بداند و درین هر دو جای وجود سبب دلیل آن باشد و یا ماده حاد  
بواسیر بود که بدت بیجد بدان فصل کند و وجود بواسیر و عدم سبب دیگر بدان می  
و یا قوت خونی بود که بدانجا منذفع شده باشد و برای جایی کردن خون آنرا از هم کشید  
و شقی لازم آمده و سیلان خون مفرط از آن دلیل آن باشد و یا سده می بود که از خارج  
بدان محل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف گرداند و بطر کاند چنانکه در پوست دیگر اعضا

این حال محسوسست و تقدم وصول بر دو فصل بدان استهبا دهند و باشد که مادی  
 خشک و غلیظ سوداوی بدانجا میسل که مزاج آنرا فاسد کند و بطرکانه و تقدم اصلاح  
 انحل بسیار و خاریدن و ترنجیده شدن و در کردن علامت آن باشد **علاج**  
 در مطلق این مرض شکم را نرم باید داشتن بخوردن چیزهای نرم کننده تا جرم فصل  
 سبب زیاده ای مرض نشود از سواری و شستن بجزیه های محکم و خشکی فراور باید  
 بودن و پوسته بر چیزهای نرم باید شستن و چیزهای سخت ترش و قابض نباید  
 خوردن و شبها ناف را چرب باید داشتن اما از آنجا که سبب گرمی و خشکی محل **علاج**  
 باشد تغذیه مزاج آن کنند بخوردن شرابها و میوه های مناسب و مالیدن دوائی لایق و شستن  
 بر بالای سبزه و درک بید در وقتی که محل را بر دغنی خشک چرب کرده باشد و طلای  
 مرهم کافوری نافع بود و بسیار در آب سرد در آمدن فایده دهد و پسته تازه بزرابستیم  
 کرده بر آن محل طلا کردن در جمله شفا قانافع بود و اگر شقاق کهن شده باشد از آنجا  
 نباید خاریدن تا خون بسیار از آنجا نرود پس مرهم علاج کردن و آنجا که سبب گرم  
 باشد یا بواسیر علاج آن امراض بدستور باید کردن و آنجا که سبب خشکی ثقل باشد  
 تدبیر بهمانست که جهت مطلق گفته شد و آنقسم آنچه در زوری خارجی افتد بعد منع حفظ  
 بزودی تصبلاح آید بی آنکه دوائی استعمالی کنند و آنجا که سبب استیلای خون باشد  
 قصد عرقی که مناسب آن باشد باید کردن مثل صافن و مالض یا باسلیق و بعد از آن  
 در آب خر توله باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نماند از جویس آن باید دادن  
 ضماد کردن و یا مرهمی لایق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از **علاج** که  
 جهت عضو سرما خورده و طر قیده از بر و خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید  
 داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها حذر باید نمودن و آنجا که سبب خشک باد بود  
 از **علاج** بواسیر غیر پنهان و علاج با دآن و طر قیدن لب آنچه مناسب نماید باید کردن  
 و از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا حذر نمودن در بین سرد و قسم آخر در **علاج**  
 روغن مالیدن بر محل و بر تابه گرم شستن و در برون آمدن سیه تازه نرم کرده طلا کردن

فایده دهد و در ثانی طلا کردن سوم روغن که از کوبان شتر یار و غن کاوی عور یار و غن کاوی  
 ساخته باشند نافع بود و اسد اعلم ریش ظاهر شرح گاه بود که حوالی آن از خارج  
 ریشی که عور پیدا آید و اغلب طولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد و ریشی اندک از آن کش  
 میکند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اکثر غلیظت است بود که برانجا ریزد و باید آنجا  
 گذرد و باشد که بسبب خراشیده شدن آب گیرد و دمی بهمانه علاج هیچ بهتر از طلا کردن  
 کل سرشوی نیست و پاشیدن خشک نرم سوده آن برانجا هم نافع آید و اسیر این هیچ  
 با سورت و با سور و نوع بود کلی با غلیظ که اندر تهی گاه و حوالی کرده و در گاه و مقعد  
 و زمار میگرد و آنرا با دیا سور کویند و تولد آن در کرده و نواحی آن باشد و دم فردنی  
 که بر مقعد آید از درون یا از برون برکناره لب آن یار برود و از جنس گوشت و شبه  
 این نوع را سبب اختلاف و اعراض اصناف بسیار پیدا آید چنانچه بعضی را ردی سو  
 بالا بود و بعضی بر برون مایل باشد و بعضی ناسفته بود که چیزی از وی بالا نماند و چون  
 مددی نیاید که آنرا متلی سازد و در دکنده همچنان باشد که بحرم میرنجانند و بعضی ازین  
 ناسفته را گاهی که مددی رسد متلی گردد و در دکنده و بتفلیح شکین یابد و بعضی سفته  
 که زرد آب و غونی از آن می بالا نماند و کمتر در دکنده و باشد که هیچ در دکنده و بعضی چنان  
 سفته شود که باد و سفل اندر وی گذاره کند و جمله اینها از سفت شکل بیرون نباشند  
 یا همچون دنی بود بزرگ و نرم و آن هیچ در دکنده و یا همچون خسل شاخ پنج شعله داشته  
 و آنرا خسل نامند و یا همچون انجیر گردد و پهن بود و آنرا تینی گویند و یا همچون دانه انکور گردد  
 و طولانی باشد و از جوانی یا از مایلی بار جوانی بود و آنرا غنیه خوانند و یا خود بود و چون  
 عدس و نخود و صلب باشد شبیه بسولول و آنرا تولل گویند و یا همچون دانه خرما دراز  
 و صلب بود و آنرا هم از تولولی دانند و یا همچون توت نرم و دراز باشد آنرا توتی نامند  
 و از انجمله آنچه معطر بود و ماده سودای آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب  
 باشد بترین از اصناف نخلی بود بعد ازین تینی زیرا که قلع بیخ آنها از محل شکل میسر گردد  
 و نادر و صعب و خطر بود و دوار نیز از قلع آنها اثر کمتر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی آید

برتر باشد جهت مزاحمت کردن آن مجری را و زیاده شدن آفت آن و با سوراخ  
 آفت و اکثر مردم را از دو ناله بیشتر نباشد و بعضی اچار تا پدید آید و باشد که گاهی  
 از سقعه تا نزدیکی کرده بر طول معارضه شش دانه پدید آید و این از جمله اقسام پیر یا  
 و از جهت تعدد و تلفظ جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که سید رود کرانی باشد  
 یا کم در کند و ناسفته بود و یا اندک ریجی و خونی از آن رود و بر یک نسق می باشد  
 حال این قسم بعلاج زیاده کم محتاج بلکه رفع آن هم اکثر مضرب و سبب مطلق  
 علت خونی بود سودای طبیعی یا غیر طبیعی که با شامندفع کرد و بلا دی که هوای آن  
 ردنی و عفن باشد شیر و خرما و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پدید آید و در  
 سوای مزاج را بیشتر و بدتر واقع شود و غم و خوف بسیار و مولد این علت باشد  
 و مجرب است و در متوضای سیور بسیار شستن هم این علت بد آورد و اهل تجارب  
 چنان یافته اند که اگر مردی را که در دماغ علت سودای هست از این علت خالی نشیند  
 از باد آن یا از دانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر ابدان مردم سودا و  
 قلیل بواسطه تدابیر محرق یا مغلط آن حاصل میگردد و آن بهجت غلظت در عروق با  
 میماند و از مسام آن نسیج دفع نمیشود و طبیعت دفع آن از افواه عروق میطلبد و هرگاه  
 حرارت آن مقدار نباشد که آنرا با عالی مایل سازد و لاجرم با سافل خواهد منفع  
 بتخصیص مقعده و حوالی آن که قابلیت مثل چنین مواد با نجا بیشتر دارد و چون در  
 موضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا استحیل بخار سازد و اسیر از آن متولد گردد پس  
 بعضی از آن در روده جمع آید و بعضی گاهی از عروق بفضلات در میرود و اگر از افواه عروق  
 مقعده شیب جلد ریزد انجا باز ماند از آن او را م و پدید آید و اگر افواه آن عروق بسته  
 چیزی فرو آید همچون دشت و گوشت مرده بد رنگ حاصل آید آن با سوراخ آن بواسطه  
 فساد های که در داده آن هست و مددی نیز گاهی بدان میرسد قابل آن مذکور باشد  
 علامات اما با سوراخ چون قوی بود با قراقر بود در اکثر اوقات اند زمان و در  
 و قضیب و خایه و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بکثف باشد و بسینه و باشد که



کردن و شتر اسیف و پشت براید و در و گیر و شکم اکثر نرم بود و بر از شود و باشد که  
 شکم باد و در و در ناف رنجه دارد و باشد در و مفصل و زانو و تکیه اعضا آورد  
 و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آزاد رشتن و بر خاستن  
 سداها و از کندن و قوت جماع ضعیف بود و از ان لذت نیابد و دغده و از روی  
 آن بسیار کند و در حین بیرون جستن منی اندک در وی در مقعده و حالی زمار خطه  
 پدید آید و اگر بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی مقعده هم چپد و اما  
 با سوراخچه از خون گرم صفراوی متولد شده باشد با خلیدن و سوزش  
 بود و آنچه از خون غلیظ پدید آمده بود خلیدن و سوزش آن کمتر باشد و گرانتر  
 و ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود از بادی و دغده هم بیشتر باشد و بعد از جماع  
 ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوء هضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و بعد  
 خواب جمله اعضا را بسیار کران و کوفت ناک یابد رنگ سیور زردی و سبزه  
 گراید و باشد که بسبزی و سیاهی زرد و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که  
 وی ببرد و با سوراخش در پنج آن پدید آید و باشد که بسبب غلبه صعود  
 بخارات بدماغ بزنجیران و موی روی ریزیدن گیرد و اکثر از اندامها ضعیف  
 و بدرنگ شود و زرد و سفید و روی بر دمیده نماید و در حرکات زود دست  
 شوند چپت گرم شدن بخارات بد و زود رسیدن بدل و گاه باشد که از رسیدن  
 بخارات بد از بواسیر بدل و دماغ غشی و دوار و صداع پدید آید علاج  
 بدانکه این علت گاهی که استقراغ ماده باشد اما بود از بسبب غلبه نامی نامی  
 بتخصیص سوداوی و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلب موجب ازاله  
 آن گردد و من دیدم شخصی که صرع سوداوی داشت و با سوراخ سیاه با آن  
 پیدا کرد و هرگاه خون از ان رستی مزاج او بصحت بودی و چون آن خون باز  
 استادی او را صرع گرفت متعاقب و بقی قوی که کردی تنگین رفتی و بکشود  
 آن خون تنگین و راحت تمام یافتی و مودی را که این علت ضعیف افتد و طبیعت

ایشان با آن نوی کند قوت بدنی با مضرات جزویه آن مقادیر نماید و چنانچه کلی  
 طبیعت بگذارد که غلبه کند تا آخر عمر بدارد و ایشان خبر بخند کردن از مولدات آن  
 ماده زیاده از قانون طبیعی و تغییر مزاج و خلط سبب تسکین آن و مراعات  
 محل از بعضی اوقات احتیاج بدیکر تدبیری نشود و سعی در از آله این مصلحت  
 نباشد و اکثر مجربان زایل شدن این مرض را بکلی ندارد داشته اند و  
 علاج برای تخفیف نوا و تسکین اعراض فرموده اند و اگر چه بسیار واقع شده  
 که دانه‌ها را بریده اند اما اسقاط کردن در طرف شده اما مادران بر طرف نشده و شک  
 بعضی از مواد می که بدانجا من دفع می شده هم در بدن منتشر کرد و از آن ماده مضرا  
 دیگر بریداید و باشد که بعد مدتی باز ماده را بخار نرزد و دیگر با کوباسر متولد کرد  
 و بعضی را دیدیم که نیکو نبریده بودند خود کرد بیشتر و بدتر پس بر هر تقدیر در  
 اصلاح این علت مدارا در فرق مرعی باید داشتند و بر تدبیری نافع مداومت داریم  
 لازم تا آخر عمر باید نمودن و تدبیری که جهت مرض مطلقا بیان کرده اند  
 از ده وجه بیرون نیست اول تنقیه بدست بقصد صافن و مابض یا مطلق  
 و صافن و حجامت میان سرین و استقراغ سودا می بر ترتیب اعمال وقتی باشد  
 که ماده غالب باشد و اعراض مرض استو گشته و یا بیم استیلا می آن بود  
 که با سیلان نافع معتادی که می بوده حبس شده و در آن هم جد و ثمن  
 دیگر باشد و یا استقراغ دم از طریق با سور مصلحت نباشد و قوت بدن نیکو بود  
 و آنجا که سودا می غیر طبیعی سبب باشد اسهال بمثل طبع بلبله و آله و سپستان  
 و آلو و خیار شنبه مجرب عاف نماید و آنجا که سودا می طبیعی سبب باشد تنقیه بمطبوخ بلبله  
 و انقیون کفایت بود و و هم اصلاح حال طحال و کبد و معده و امعاست بدانچه  
 در مجلس سبب شده و این مرض بی سور المزاج این اعضا نباشد و هرگاه علاج  
 اینها بصلاح آید تولید و اختلاط ماده مرض بخون کم گردد و مزاج روده از  
 قبول ماده آن استنباع نماید و دفع مرض آسان بود و لیکن تدبیر اشترک

علاج لازم بود سووم حکمیل ماده با سورت بستمام متواتر غیر مفطر در حمام  
 معتدل در ریاضت و در کل اسافل بدستور و سواری است غالب در اکثر ايام  
 و لاشک این تدبیر بعد از تدبیر سابقه مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت نشاء  
 منقعت این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود و دیگر رعایت غذاست بطریق که مراراً  
 در امراض سوداوی تخصیص مالتولیک گفته شده و بالجملة حذر از مولدات سودا و ازستی  
 متواتر و شراب قوی و از سیر و پیاز و خردل و طرخون و آنچه موجب سوخته شدن  
 خون باشد واجب بود و استعمال غذای لطیف مرتب کوشتهای نازک و نرم  
 و آشتهای چرب کم قاتق و سیوهای کرم و ترپاب و فلولودما و فرنیهای چرب و  
 امثال اینها مفید باشد و بحاصیت خوردن کندهای نخته در و عن آن البته چیزی که  
 منع و تسکین بخاران و تقویت معده و احشائیه و کلفه و قرص مصطک بکار دارند  
 و حلواهای بلادری که ادویه کرم و خشک در آن کم کنند درین باب جامع النفع است  
 و بالخاصیت فمع آن مرض سکند و لیکن بر سبیل اعیان و تدریجی از قلیل آن بمقدار  
 لایق باید رفتن و همچنین مداومت زرنج بدستور و پنجهش درین باب استی عمل دارد  
 چه جسم برداشتن دانه است از محل بدستکاری و آن بجر احان است و تعلق  
 و این عمل گاهی میتوان کرد که مرض طاق و طاق کشیدن الم آن آشته باشد  
 و از دیگر عللها تحقیق که به آن توان گذرانیدن نشود و در بریدن خطای دیگر نباید  
 شل رسیدن آفت باصل عضله و مثانه و باز باستان خون و ورم کردن و غیر  
 و باوجود عدم این خطا نامی دانه را قطع کردن نشاید بسبب انتشار ماده از آن  
 و در بدن و بهم حدودش امراض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر نخست فصد کنند  
 و مرض را بخداری مناسب تخدیر کنند تا از ادراک الم آن بقوت نشود و خون هم  
 بسیار سیلان نکند و اولی بود و احسن وجوه در قطع دانههای بلند برآمده است  
 که نخ ابریشم خام بر پنج آن بندند و در آنکند مانی پنج آن باریک و خورده شود و بپوشد  
 پیرخی زیاد و مشقی ششم ریزانیدن دانههای با سورت با دویه که گوشت را

میخورانند و مینوشانند و یا خشک میکنند از آنجود یا به طووخ و این عمل گاهی  
 باید کردن که قطع میسر نبود تا مصلحت نباشد و دانه های آنرا توان دیدن اما ادویه  
 خورند که اینجاست عمل است و مجرب زنجار و نجاست و دیک بر دیک و غلات  
 که آن مرکبی است از آنک در زنجیر سرخ و زرد و شب و مرد و قاقیا جمله سوده و  
 نخل حمری سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها آنست که ازین  
 ادویه بر روی مری چسبده بی روغن بنیک قوام که بر بنیه رقیق یا پرده تخم  
 و امثال آن کرده باشند و قدری تسلیل بپاشند و بر روی دانه بپاشند خیار  
 بغیر دانه بعضوی دیگر رسد و دیگر و بگذارند و اگر مرهم بویفتد از روی آن بگردانند  
 و دیگر و به ملت دهند چندان این عمل میکند که دانه سیاه شود بعد از آن برک کرب  
 پنجه و روغن کا و کهنه مری ساخته بر آن می نهند تا هم در آنرا تسکین دهد و هم آنرا  
 بپزند و اگر بر با سورتی اندکی از اینها بپاشند آن خورده شود و گوشت صحت  
 پست آن ظاهر شود و اینجا که دانه ظاهر نباشد پنجه هر درون مقعده بیرون باید کشید  
 چنانچه برای قطع گاهی هم بدین عمل احتیاج افتد و ساعتی همچنان گذاشتن  
 یا فی الجمله توری سپید کند و زود باز جای برد انگاه مجرب برداشتن و دار و زدن  
 یا طلا کردن و بعد لحظه با احتیاط و چرب کرده باز بجای بردن و گذاشتن و اگر  
 سوزش در دالمی سخت و تپید پیدا نماید ترسیدن و محل را باز چرب باید دان  
 و شور بای چرب و خشک دادن و بعد تحقیق آن اعراض دیگر مکرر کردن و مس  
 به نیز اب سمیابی قلع این دانه کردن اول از دیگر اعمال و هم بواسطه جمع بودن  
 و جذب تسلیل و تریاق است و رفع بی سیلان خون بعد آن درین دوا و منفعت او  
 خود در صلاح اکثر ادرام و بشور از آن ظاهر ترست که محتاج بتعریف بود لیکن این عمل  
 بر فو و مر و زایام بسیار باید کردن تا جراحی قوی نیفتد و دالمی دیگر پدید نیاید  
 اما ادویه که در دانه خشک کننده ماسور و مجرب است بلا درست و زنجیر و پخته  
 و پنچ خطل و پنچ هزاره سفید و سورنجان و فرغیون و برک مورد و پوست مار سیاه

و خاتر بنجین علف خرزیره و اریس و بیج انگدان و مغرزرد آلودی تلخ و خشک  
 مجموع با فردا یا مخلوط بعضی بعضی و اقوی اینجمله بلا دست و زرنیخ و فرفیون  
 و پوست مار و این عمل کاهی مناسب باشد که دانهها طاهر بود و در روز قضا  
 حاجت بردن خیر و لحظه یکش کند و طریق این عمل آنست که دیک سفالین را ته او  
 بمقدار مقدار سه سوراخ کنند و شک شش تیر را با سه بیج کبریا در گیر اند نیکو چنانچه  
 قریب با یکشت شود انگاه ازین ادویه برین آتش ریزند و دیگر ابر بالای آن بکون  
 فرو کنند و دانه را بران سوراخ نهند چند لکه نیکو از آن دود و بخار بدان رسد  
 انگاه برخیزند و هر روز چند کرات چنین مکرر سازند تا زمانی را نافع آید و اگر بر اثر سیور  
 خشک سازند و هر روز بدیک در شیب آن مکرر را دود کنند با سور ثولولی را عظیم  
 نافع آید و مجربست و جارب کردن آن بطریق که در ثولولی گفته شده هم بجایست  
 سفید باشد و اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده با سور و آز موده است به  
 افی است که قدری برک مرزنجوش خشک و نمک نرم سوده در آن خلط کرده باشند  
 و دارای آبله فزک و دهن الفاصل که از مخترعات جوکیان است آلائیدن دانهها  
 بدینها پیوسته نافع آید محمولی بود که بسیار با سور را خشک کرده بود عمل او آن بود  
 که پیاز غصیل را در صحن تازی کرفستی و شیرینی که در بیج آن میباشد قطره قطره بر آید  
 با سور زدی و مکرر کردی جمله دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سور دور بود و  
 ظاهر نشود بکیرد مغرزرد آلودی تلخ زار و غن کنند و کنجاره آنرا نیکو در آب بمانند  
 و بسیار لایند و با نژده درم ازین ردغن در سفقا و درم از آن آب با لایند و بخت  
 و خاتر حقنه کنند سفید آید و مکرر باید کردن در ایام کثیره مجربست و اگر قلیلی این  
 ردغنهای مذکور هم الحاق کنند انفع آید و در جمله این اعمال طلب دفع دانهها نشاید کرد  
 جهت همان مضرت که در قطع اقوی آن سعی باید کردن هفتم کشان سر با سور  
 جهت استفراغ ماده آن را این عمل کاهی باید کردن که استفراغ معاد آن باز  
 ایتماده باشد و با سور مستعملی گشته باشد و در وی تهدی در انموضع غالب

و یا امراض دیگر از فساد مواد و بخارات آن در بدن پدید آمده بود و تا ابتدای ابتلا  
و حتی در بواسیر پدید آمده مصلحت در استفراغ ماده بود از بی تحمل جهت وجود موانع  
دفع آن از دیگر طرف و تا وقوع آن بحران مرضی و داغی و طریق این عمل آنست که مرضی را  
چند نوبت بتوالی استحمام فرمایند و بعد بر دوشهای نرم مناسب علت چون مغز  
ساق بره را چند نوبت بمح ایل و روغن کنج یا شتر و روغن خربزه و دالک و تلخ و مغز شفاویا مقل ازرق  
آمیخته یا تنها کنج میکشند و بر تابه گرم می نشاند و سواری میفرمایند و اگر بدینها  
مفتحات فقط چون زرق کبوتر و ششم تر سندی بخپت و قتل و بخور مریم ذریه که  
طسلا کنند و یا بطریق شیاف بکار دارند متعاقب لخته بلخته بی قره و از صافن  
و مابض فصد کردن در بناب نفی تمام داز و چنانکه در تنقیه اولاد ان اشارتی شد  
و بسیار اتفاق افتد که بجز فصد صافن بکشد و کرده و اگر به تیزاب فارقی مد کشاید  
اسهل و الفع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس ماده بواسیر شدی در د اعضا  
و تمد و محل پهلوی آمدی و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صعوبت  
تپ و لرز آمدی و تب کرفتی و در انشای تب چانه زیرین او بطرف راست و چپ  
بی اختیار چنان حرکت کردی که سخن بد نتوانستی گفتن در ان حین او را قدر  
فاو زهر حیوانی در کلاب سوده دادم ان اعراض بدوی جمله تسکین یافت و بمض او  
مدتی بمسم نافع بود و بعد چند ماه باز اندکی از ان حالها ظاهر شد او را فصد بایستی  
کردیم درس دادیم مفید و بعد در حدود حبس مداومت رس میکرد و فصد نافع  
می بود و آن حالها جمله کم شد و اگر در سالی مکیوبتی واقع شدی تب و لرز ان چندین  
خنک نبودی شخصی دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسیر باز  
ایستادی چند روز با بواسیر در او اخرب غلبه کردی و تا سردوش او را که  
و آخر بزخیر انجاسیک و وجع محل بسیار شدی و از صعوبت آن حبس ماده بول  
سرخ و خون سیاه بواسیر در حین ترخیز قطره چند هر بار با بلغم آمدی و او آخر روز  
کمتر بودی درین حال حاضر شد حضرت او را بنام شربت نفع شرف داد

با قدری نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصریه او را غذا بتاج بدینیه قیام  
 انار دادند شب بانه بوا سیر او بکشود و تا صبح پانزده مجلس از خون سیاه اطلاق  
 بعضی صرف و بعضی آسخته با بغم یا راز و خفتی و قوتی او پدید آمد صبح او را  
 معصورانارین دادند و غذا ملا و بکل کپور روغن کا و فرمودند و بعد قضا حاجت محل  
 برود کپور داشتن امر کردند پیش او بدین اعمال کم شد عصریه او را از با سلیق  
 فصد کا ملی فرمودند و تسکین تمام یافت هشتم تسکین دادن و گوشت نیست  
 بکلمات مناسب بیان مرهمی که بواسیر و شقاقی را که با آن بود دفع آید و  
 تسکین وجع با علی مرتبه نماید بکیرند پیله بطیبه کپور بجه مغز ساق کا و سادی و باد  
 برابر مجموع کوهان شتر بکند ازند و با لث مجموع خون کپور در ربع مجموع افیون و در ماه  
 سرب یا صفر صلا یکنند و فائز طلا میکنند و یکریک بکیرند کنار او بشویند  
 و در لث پیچیده در شیب خاکستر کرم بپزند و درارند و در روغن کهنه کا و یاروغن  
 مغز زرد آلودی تلخ هم بریان کنند و در دادن مذکور اثر اصلا یکنند چند آنکه همچو  
 مرهم شود و پس بردارند و نیم کرم طلا کنند اما چون دانه بیرون باشد بر پیله کپور  
 بران نشیند و اگر درون باشد پیله را بدان آلاسیه بردارند چنانچه بدانه رسد  
 و بکند ازند مدتی و باز تجدید کنند و یکریک بکیرند اخلیل و بابونه از هر یکی پانچده درم زعفران  
 یکدرم افیون و دو درم مقل سه درم صلبه و تخم کتان از هر یکی دو سیر کل خطمی یکسیر  
 و مقل و افیون را در سنج حساب سازند و دارو را گوشت و بخته یک زرده تخم مرغ  
 با آنها بمالند و جمله را با هم بسایند چند آنکه مرهم شود و بر کپاسی طلا کنند و روی  
 آنرا بر روغن کل چرب سازند و نیم کرم محصل دانه نهند و یکریک که درم و ج را  
 بزودی زایل سازد بکیرند موم سفید و اسفیداج و پیله بطیبه کا و جمله را بکند  
 و کند نا بخته در روغن هم سرشته را با آن در دادن همچو مرهم ساخته و هم کرم می نهند  
 بیان روغنهای که تمیج کنند و همچنان بمالند تسکین دهر روغن عود کاری روغن کل  
 که از روغن زرد آلودی تلخ ساخته باشند روغن کوهان شتر روغن کندنار و روغن بابونه

که از روغن مغز شفا لویاز و آلوئی ساخت باشند روغن مغز ساق شتر دکان  
 و اگر مقل و قدری موم درینها حل کنند بهتر بود و نیم گرم کرده بکار داشتن بسیار  
 آرنجی که تلخین و تسکین و نرم هم کند بگیرند خطمی و بنفشه و خیاری و خوش نظر و حمله  
 نیک و جوشانند و علفهای آرنج است نرم کنند و تمامی مقعده وی را روغن  
 ازین مذکورات چرب کرده در آن آب فاتر ساخته نشاند و اگر پاپچه بسیار مغز  
 کله و استباه آن در طبیح کنند زودتر منفعت رسانند و آنجا که دانهها منگی باشد  
 و تسکین تخفیف افتد بدین مرهمها روغنهای و طبیخها حقنه کردن فایده تمام بخش  
 و بعضی از تدابیر سابقه چون فصد و تفتیح وانه و استحمام در وجه امتلاهی این  
 عظیم موثر باشند و آن اعمال چون بعد از این تنقیه واقع شود بهتر و زودتر اثر کند  
 علاج دیگر بستن خونی است که از دانه با سوری از محل قطع آن رود و قطع کرد  
 زرداب با سوری این جیس کاپی باید کردن که از محل قطع خون صالح با فراط رود یا از بان  
 ماده با فراط منفع شود و بلاشبیه این هر دو حال ضعف عظیم آورند و مانند که سیلان  
 ماده و مورث و جی صفت در محل و حوالس همان است که مرار در سیلان خون از جراحات  
 ظاهری و باطنی را الفتح افواه عروق گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی بخوراند  
 باید و بعضی با حقان کردن بعضی ضما و کردن تا ختم کند تخصیص محل بریده را و  
 بطریق در و بعضی آرنج هر یکی چنانچه مقتضی وقت و محل باشد و تلخین آن طبیب  
 مجرب متعلق بود و گاه باشد که در فراط سیلان بقصد و شد اطراف قبل از اس  
 و احتیاج افتد و النفع بود و زرداب و اسفناخ از زیره و مروارید و سادج و سب  
 و قلیلا و سیم حله شسته در مرهمی مسکن طبل کردن باز دارد و هم رویانید این جراحات  
 با سوری محل قطع آنست بعضی مدلات لایقه از آنچه در بحث جراحات و بشور و فرج  
 و اورام داخلی و خارجی گفته شده مکرار و مقرر اند مال با سوری و قتی باید توقع کرد  
 که سیلان خون سترج آن منقطع شده باشد بنفسمه و بواسیر مندل شده و  
 دستور این عمل از جراحی بود و آنجا که ماصوری در مقعده پیدا شد از آنچه در مجلس مسیت



اختیار باید کردن زنان بیشتر بدستکاری باید اصلاح باد با سوزن کاپی که با سوزن  
 رنجه دارد علاج آنهم از این نوعها باشد که مذکور شد چه آن هنگام هم جوهر صغری بود  
 درین مرض را و آنجا که بی با سوزن بود و اندک باشد بعللاج قوی احتیاج نمیفند و  
 همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نکرد و ترک مولدات مانده آن نمودن  
 و معدلات سودا خوردن و کاهکاهی مقصود و کرده را بر روغن کاهوی عور جز  
 ساختن و همچنین به پیه کرده زود به پیه غیر مضاعف معده کوشیدن و مداومت  
 به دوائی مقوی چنانچه در باب سوزن ذکر شد و آنجا که قوی باشد با رعایت  
 این تدابیر مذکور فصد و تنقیه و به سبب لایق در هر چند وقت که قوی در آن می باشد  
 باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقب بهتر نمودن بشمار و مداومت خوردن پانچ  
 پنجه و نزدیک آن صبا جادوین باب لغوی عجیب دارد و با طعام کاپی سرکه خیار خوردن هم  
 منفعت رساند و زعفران اشباه آن از کریمه با سبب ضعف و مضر باشند و زرد  
 شیرین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سودا  
 و اسهال از اینجاست نافع بود و الله اعلم شخصی معتقد گفت مراد آنها بسیار بود  
 و تشویش میداد مجرب فرمود که با خوک پاده مجامعت کردن نافع بود مکنو بت چنان  
 کردم صحت یافتیم و الله اعلم **خارنس** معتقد سبب این یا کرم خرد بود  
 که آزار میگرد و دغدغه میکند و ظهور غلبه آن در بر زردان کواهی دهد و یا خلطی بود  
 بورتی یا زردی که غده آزار میگرد و مقدم تدابیر مولد آنها بدان اشهاد کند و از خوردن  
 علفهای تلخ چون بورانی برگ چغندر و اسفناج بجزرات بسیار فایده و یا قرص بود و زرد  
 و یا مقدمه شقاق یا بواسیر باشد و این با سوزش بود **علاج** آنجا که  
 سبب کرم بود یا قرص بدستورش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط گردید  
 تنقیه باید کردن و همچنین آنجا که مقدمه شقاق و بواسیر باشد تنقیه لازم بود  
 و بعد از آن تقویت عضو نمودن بقرصهای مناسب را و دفع و گفته اند که به سبب  
 بزرگ و حجامت عصم عصم لسی نافع بود و پیوسته تازه را بدست نیگوزم کرد و طلا کرد

بر محل خارش هم بنیابت نیکو بود خصوصا که باب کرم بسیار شسته باشند  
 و مدتی در آب کرم نشسته و بآبی که کل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند  
 عظیم نافع بود **سیستنی** شرح این ضعیفی بود که عضله که مقعده را فرا میگیرد و دیدیم  
 و بار و ثقل رقیق بی اختیاری شکافی بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود  
 در حیزهای سرد و تقدم آن فصل کواهی دهد و یا رطوبتی باشد در جرم مقعده که از آنجا  
 عضله آن کند و علامات رطوبت و آمدن بلغم بارز بر آن استنها کنند یا  
 که بصب آن رسیده باشد از ضربه یا سقط و متعاقب بودن مرض بان حال  
 دفعه شایان باشد و بعضی جایهایست که آب و هوایست و کرم دارد و مرد  
 که بدان معتاد نیستند چون بدانجا روند این طبیعت و استر خارج مقعده ایشان را بکشد  
 چون آب خشت مانور **علاج** آنجا که سبب رسیدن سرما عصب باشد  
 تنقیه رطوبت باید کردن و بر مهره قطن نیز کشاید باید کردن و از سرما حفظ نمودن  
 و آنجا که سبب رطوبت و استر خارج عصب باشد تنقیه رطوبت باید کردن  
 و در آنزنیهای قابض مقوی شستن و بمجده روغنهای قابض محال مالیدن  
 و یک کرم و زیره شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود علاج آنجا که  
 و آنجا که آب و هوا مقتضی آن بوده باشد تغییر آن باید نمودن و بعده تقویت عضو  
 کردن و الله اعلم باز گردیدن مقعد این مرض بود که بزور قضا حاجت  
 مقعده باز گردد و بیرون بماند و بصوبت باز جای رود و سبب این استر  
 عضله های برجای دارنده مقعده باشد و گاه باشد که مرض ورمی باشد و  
 خارج میجست بود **علاج** آنچه در علاج خروج مقعده کودکان گفته شده جمله  
 بنیابت نافع و مجرب بود و قبل از ریختن قابض بر آن و شستن در آبهای قابض  
 آنرا روغن قسط و مصطکی و مورد چرب کردن نیکو بود و گاه باشد که احتیاج  
 بدست آنرا بجای برند و پنبه بنهند تا محکم بایستد و قرار گیرد و الله اعلم  
**باب بیست و یکم** در بیان احوال کرده از ترکیب و وضع و منفعت آنها

و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع مزاج  
 کلیه و منافع آنها بدانکه کرده عضویت مرکب از کوششی سخت و آکنده  
 و عروق و شریانین و غشای که غلاف آنست و بعد و دوامست و شکل هر یکی  
 چنان واقع است که گویا محیط سطح ظاهری از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از  
 مهره پشت ترا میله اتصال یافته اند و جانب محذب اینها بسوی مهره واقع  
 تا در حین پشت خم کردن باندام بود و کوفته نشود و منع آن نموده کرده است از  
 برابر کرده چپ نخستی برتر نهاده است از هر آنکه روده و عروق چون نخستی بجانب راست آمده  
 بر آن محاذات پس جای او بالاتر لازم آمده است بایسج یک بهم مزاحمت نکند و از  
 بهر دو کرده منفذ نیست همچو هر کی آب که جگر از خون جدا نشود و بقوت میزه دفعه جگر  
 و جاذبه کرده بدین منفذ بگرفته آید و کرده بقیه خونی را که بدان آمیخته باشد و از آن  
 برزفته و بدین جهت غذای آنها صافتر و نجسته تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از  
 جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام دمان ناخوش کنند  
 و گاهی از بخار آن خفقان و غشی تو لکند و از هر کرده منفذی اندر میان کشاده است و آنها  
 که کرده از آنرا از جگر و اعضا کشد بعد اتمام فعل خود بدین منفذ بمانند میفرستد  
 و این منفذ را برابر آنچ خوانند و مزاج کرده بایل بسردی و تری است و ازین جهت بر عظم  
 او پیوسته تر تواند بود و صفراسی که با آن آمیخته بود کدر و نخستی حدت آن شکسته گردد  
 که تا چون بمانند رسد آنرا نسوزد و پوست کرده را حسن است و اگر اک اوله بار  
 بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر  
 عضوهای دو کانه است چنانچه اکثر مذکور شده بحقیقت دو بودن اکثر اعضا و اجزا  
 بجهت آن تواند بود که مبداء اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب  
 معدن روح حیوانی که تجلیست دست و شعین واقع اند و الله اعلم و اما امراض  
 کلی و اسباب و علامات و معالجات اینها سوک المزاج کرم سبب آن  
 بیش تر غلبه خوردن کرمها بود و طعام و شراب و دارو و خفتن بر تن و آب

در پنج ریاضت علامت اینست که بول زعفرانی و تیز بوی باشد و تشنگی غالب بود و لبهای او سبز باشد و بول بسیار نگاه تواند داشت که سخت گرم شود و دغدغه کند و از کدشتن آب مجری بول را کاهی باشد و شهوت جماع غایب شود و قطن گرم بود و علاج تعدیل و تبدیل بود و بصد از اشربه و اغذیه بارده و رطبه غیر جالبه و با سترحت در هوا می سرد و تر و با استعمال حقنها و ضیادها و طلای نامی خشک چنانچه در سور المزاج اکثر اعضای اشارتی بدان شده و چنانچه بول بزرگ که خوردن نفی میگوید و اگر آنرا نرم بگویند و از لته مثال بیالاسیدن و یا ترنجبین بدستور سکنجبین سازند و صاحبها از آن خورند مفید بود و گاه باشد که در طلای آن کافور اندکی داخل باید کرد و فایده دهد و گرمی جگر و مرق را نیز اینجا اصلاح کردن صواب بود و آب سرد تر ناستا خوردن و بعد حمام در سترت در بختن اکثر از این منفعتها را محصل باشد سور المزاج سرد سبب این ضد است گرمی بود و از بس زور کردن جماع و حرکت سواری عقیق و آب سرد خوردن و بزرگ شدن سخت خفتن بسیار احداث این کند علامت این است که بول سفید باشد و شهوت جماع کم یا باطل گردد و پشت او همچو پشت بران ضعیف شود و در قوت حرکات و لبها سفید باشد و علاج تعدیل و تبدیل مزاج آن بود و بجزئی که مناسب کرده و مداومت رس و پی و ملا در همچون آن و حلوائی مغز بادامچه کوبی و حلوائی بار و رس و همچون لسان العصاره کوفته و حبس سرشته جمله از موده اند و احتقان بشور بای سدره و کبوتر بچه بروغن بادامچه کوبی یا روغن جوز یا روغن پسته یا روغن بادام تلخ یا روغن نارنج میل مفید باشد و اینجا که ماده سبب این سور المزاجات شده باشد اول تنقیه آن بفرصه غیره باید کردن انگاه این علاجها لاغری کرده سبب لاغری و کم پیی آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خوردن گرمیهای که از زنده و مدرات و چیزهای خشکی آورنده یا سور المزاجی باشد خشک یا گرم علامت این لاغری بدن باشد ریخت سران جفا آن نکند و ضعیف

بود یا دردی اندک و انقطاع شهوت و جماع و سپیدی بول در دوران و باشد که  
 قوت چشم ضعیف شود و صداع بینی می باشد و بول نگاه نتواند داشتن و کمرگاه  
 و ایما سرد بود علاج آنجا که سبب کثرت سبب شرت بوده باشد از آن باز باید  
 ایستادن و استراحت جستن و چیزهای مرطوب من از آنچه در بحث لاغری مفقود  
 گفته شده اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال چیزهای خشک آورنده باشد  
 از درد و غیره تدبیر بصد آنها را ملازم است باید کردن و آنجا که سبب سوء المزاج یا سبب  
 در تعذیل و تبدیل مزاج تن و کرده خصوصاً باید کوشیدن چنانچه مراراً بدان ایما شده  
 و حقنه سه و یا چیه بره با سپه کرده درین باب خاصیتی عجیب دارد همچنین خوردن گوشت  
 کرده حیوانات و پیه کرده در اطعمه و جمله چیزهای جالی و در و تیز و تلخ و شور و در معرض  
 مفید بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن گفته شده بعد تعذیل  
 مزاج کرده بغایت سودمند بود و در وقت طلای سپه کرده بز و غیره یا آنچه کرده درین  
 برهنه بنزدن نافع آید میان باز کرده او را گردیدن مضرب باشد و بسیار بر پای استخوان  
 خصوصاً برانداشته عظیم مضرت رساند و بر بسترهای نرم کتان خشن فایده دهد و در  
 نرم داشتن چیزهای نرم خشک در غیر یار بسیار سودمند بود و چیزهای گرم و نرم  
 در باره مفید است و احتقان همین حکم دارد و اندک علم ضعف کرده این  
 صفتی بود که کرده آبی را که بدو آید خون آلود نتواند کواریندن و خون آنرا بجهت تغذیه  
 خود گرفتن چنانچه مفراود بوده همچنان دفع کند بدروی و سوزشی و بول قبل از هضم  
 غذا سفید باشد و بعد از هضم همچو گوشت برآید که از اغسال گویند و با آن شهوت  
 و جماع و طعام کم گردد و اگر چه سبب مطلق ضعف کرده جمله مرضهای آن بویون  
 سبب این بخصوصاً تحلیل قوام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه  
 سبب آن ضعف میزه کبد بود علامات ضعف هر یکی درون دیگری میسر کرد  
 و سبب بحران بود علامت بحران سبقت مرض موجب آن بدان اشتها کند  
 علاج اگر مانعی نباشد رک با سلیق باید زد و تدابیر فریب باید کرد که بحالش

مبین شده مرغی باید داشتن همچنین از تداوم سوزن المراجبات که سابقاً مذکور شده بکار  
 داشتن و ضامه های قابض بر کمرگاه نهادن و فاد از هر حیوانی و موسیامی بسیار داد  
 و از مسهل و مژسیج ندادن و از جماع و حمام و حرکات غنیف منع کردن و آسایش  
 فرمودن در هوای خشک و غذای او از عذسیه لبماق و غوره که یا سحر بره و نیز در  
 پیخته باشند و اثر بر از ریه های ترش قابض تریاتی و سولتی شعیر و گندم در آن  
 در بها و قرص طباشیر و امثال آنها فرمودن و در وقت انتهائش بیشتر با فلوئید  
 و اقراص جلتار و شباه آن بسی موافق آید و اینجا که مرض که نه که در او در اطراف  
 درم پدید آید علاج استنشقای لحمی پیش و نیز کوبیدن و اسهال علم با و حرا  
 کرده علامت این آنست که در کمرگاه دردی و تنددی بیکرانی و در حین کوبیدن  
 زیاده تر گردد و شب بر و بالاتر رود و همی با آن نیکو بود و گاهی مرتفع شود و باز  
 عود کند و فرق میان این و آن باد با سوزن ضعیف بدان کنند که انتقال این بدان  
 مرتبه نباشد و اغلب این نفخ مراق بود که بدین منتقل گردد و علاج این  
 خدر کردن است از مولدات باد و استعمال محلات مدد از داخل بخورون و چنان  
 کردن و مالیدن روغنهای محلل باد چون روغن زیره و سداب و نهادن  
 ضامه های باد شکن از آنچه در امراض ریجی مکرر امین شده و اسهال علم سنگ  
 کرده به آنکه تولد سنگ در اعضا مطلقاً حرارت قوی باشد که ماده ای  
 لزج غلیظ که اندران عضو باز مانده است اثر کند و نشف و رطوبات آن نماید و صحر  
 گردد و من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدریجاً خارجی  
 و خانی عاقله همچو بخاری که در معادن احجاران فصل میکند پدید آید و تولد سنگ  
 کند و بدینجهت بعضی مردم را واقع شود و این ماده همچو گاهی از بوی هم خالی نبود  
 و باشد که اجزای تریایی بسبب خوردن آبهای لایمی و شباه آن با این ماده  
 مخلوط باشد و بران اعانت نماید و نا در آمده و خون هم در او رام صلب و متحجر گردد  
 و بسیار خوردن چیزهای غلیظ لزج و خاکناک و حجریات و الفخه و آنچه عاقله بود و کثرت

بطنیات و قلت اورا برین مرض اعانت کند و در بر آن این سنگ بود و تخصیص  
 سیرانی که فریه باشند جهت مضعف قوت و افغنه کرده و غلظت و لزوجت باد  
 و تفتیق منقاد فلهذا در کودکان فریهی مزاج و کم گوشت و جوانان لاغر سنگ کم بود  
 بدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جوانان و کبهلان قوی اندام  
 سخت گوشت را که رکها باریک بود و چیزهای غلیظ و در باهم بسیار خورند هم این  
 طاری شود و در بلاوی که آن هوای سرد باشد و بر هیچ مذکور بود و خوش نشان  
 این مرض بسیار متوقع باشد و در بلاوی که هوای آن گرمی مایل باشد خمرزه  
 و خیار بسیار خورند اکثر آن مردم برین مرض ایمن باشند و سنگ کرده بزرگ  
 نباشد جهت تنگی منفذ آن و رنگ آن سیرخی مایل بود جهت ضعف کرده از پر آب  
 از خونی که غذایی می باشد توله سنگ اندر هر دو کرده بیکبار ممکن بود و بعضی مردم  
 باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و سیرون آمدن آن را هم  
 نوبتی باشد میان شش ماه و سالی و این مرض خواه در کرده باشد و خواه در  
 و میراث در فرزندان پیدا آید همچو سایر امراض متواترات علامت حدوث  
 آن در کرده است که در بول چیزی همچو یک ریزه سرخ یا زرد متربس شود کرانی  
 متواتر و خلیدن در قطن و در روی در کرده بی تپی می باشد و بوقت استسای بود  
 از ثقل و باشد که همان جانب در ران حدری پیدا آید و آنجا که در دیار سیران  
 بعد ظهور علامات سنگدال بود بر آنکه سنگ در مجاری بول باز مانده است و چون  
 آن وجه سکون یا بد محقق گردد که از مجاری بمشانه نزول گردد و بداند چون است  
 توله سنگ دراز باشد و جی که از آن اندک اندک زیاده کرد بدست دراز باشد  
 و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرو آید  
 و بد آنجا مایل بود بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قولنج ممتاز بود  
 و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متوله میگردد آنست که بول غلیظ و کدر باشد و  
 بیکبار رقیق کرده یا بول سیاه بیکبار بید روی و بجران مرض و لقمه مبالغه ظاهر

میگرد و تخصیص که صاحب آن پیر و نقه بیرون خیزد و بنایت این تدابیر در بحث  
 علاج انجا که مقدمات اثر در یابند نخست و مرد می را که این مرض به بیوست باز  
 و ماده از ابقیه های قوی تمام به تعلیات مناسب بدون و ربی کردن مداومت نمود  
 و بسبب مناسب بلغم غلیظ دفع کردن و کرده را تقویت و گرم کننده کرده بر سر کردن  
 از بقیه مواد غلیظ بهدرت و غذای لطیف دادن و انجا که سنگها را و عقرب و شباه  
 بهم بدین تدابیر سختی بد و از اولاکم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و کین خیزه با فراطیل  
 در و زیاده شود قوی نشاید فرمودن که بیم تولد ورم بود و بعد از آن باید تدبیر زیاده دور بود  
 اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه مره و لغز انده و نرم سازنده مجاری و ماده و حجر  
 مثل عقرب سوخته و حجر السب و دروغن عقرب و خرکوش سوخته و پوست ختم شمر  
 که بچه از آن بیرون آمده باشد و خاکستر شسته سوخته و خاکستر شاخ کرنب بنظمی  
 سوده و سنگ کرده و نشانه در بول تبس و جمل خشک کرده و نبات خشک و قسط  
 و حب بلسان و عوطلان و دروغن آن و خرشف و پر سیا و شان و اسقوا و قندریون  
 و سنگ در میان اسپنج یا بند و روغن زرا و روغن مغز عک و کلاتع پیر و موزة و اوک در از انجا  
 و کرفس و برگ تخم ترب خیزه و خیار و قناداکور و انجیر سفید و حل کبری و دوبره و میمنه  
 و وچ و کاسنی و تخم ظمی و قوت و خبازی و خوش نظر و خون خشک تسبیح چهار ساله  
 که آنرا در اول صیغ دفع کرده باشند و اوایل و او اخر خون او را کده داشته باشند و او  
 آنرا گرفته و بعد بسته شدن ریزه ساخته و بر روی جمل با قلاب خشک کرده و از عصار  
 نموده باشند و این را بعضی بداند خوانده اند بسبب قوت و سرعت اثر دوی زرا نشاید  
 سنگ شری از آن تا چهار درم بود و طریق خوراندن این دویه ریزانده سنگ خاچه  
 محفل مطلوب شود و در اعضا باز نماند و قوت آن سنگ نماند و آنست که از مدرات  
 آن مثل بزرگ فوشن قوت قویه یا عنبر مد آن از ادویه قویه لختی بیامینند تا آنرا از زود  
 بدان راه بر دور سازند و چون همچنان چه زود میرساند زود میکند و پس چیزی که آنرا  
 بعد و وصول لحظه بکشد کند تا تاثیر خود را تمام رساند با این بیامینند از چیزهای لریج متعادل

تدبیر در  
 سنگ در میان  
 اسپنج یا بند



۲۰ جمحدوث درمست از مسکنات چیز

بملکیات و قلت اورا برین مرض ایست و یا بتجدید کین نماید چون خشیاشن نیم  
سیرانی که فریب باشند چید بهیب در وقت عضو ضعیف شده از مقویات نیز  
و دقیق منافع فلکذا و بس سلیخه و سنبل و مثل آن ولادن جالی طبیعت سیر  
بدید آمدن چید استعمال نمایند و سکنجین عنصل و کبری بزوری و قدری شیر  
سخت کوشن جمع باید کرد جامع این مطالب اند و منفعت قوی را با اینها داد  
طایر باید و در مغز که و کلاغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نخوی  
برک طبیعت نیز از خوردن آن بسیار تنفر نمی شود و اگر ازین ادویه ریزانند  
قویه چید تا باهم ختم کنند شاید چنانچه در قرابا و نینها مذکورست و هرگاه ازین خاص  
مطلوبه در جسدی از آنها باشد ترکیب آنها منفی بود و از خال چری کرم دیگر از خارج  
مثل مرکب روغن عقرب و خشک و مغز که و پرسیا و شان و اشباه آن  
و اینین مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی در سنگ شانه  
گفته شود و مناسب حال هر شخصی را بطیبی باهر متعلق باشد و حال امتحان  
منفعت دو اکثرا و بیشتر و دادن هم گاهی یا بتجدد و لی آن بود که چون این  
ادویه خواهند خوردن نخست مریض را در آیزن مرضی نشانند تا مالای کمر  
و بمرخیات لایقه نطول یا احتقان کنند تا مجموع انکاه دو ایدهند تا مجاری  
نرم شده باشد و در وقت دریا باسانی بیرون تواند آمدن بیان آیزن  
و نطولی مناسب بکیند ملوخی و تخم گتان و کلاغ کپشته و بالونه و اکلیل و خربزه  
و خطمی و خوش نظر و نخاله اندکی جمله را بجوشانند و بکار دارند و اگر حقنه ازین  
ادویه مرضیه و تنقیه مذکور ترتیب کند و بکار دارند هم عظیم نافع اید و محمد ذکریا  
گوید که بسیار تجربه کردم بقصد وجع شکم یافت و بعد آن سنگ باستانی  
بیرون آمد و آنجا که سنگ از کرده جدا کرد و در جای دیگر باز کرد و آنرا با جلا س  
در آیزن و شکم به آب کرم و روغن زیت مخلوط تحریک باید نمودن و تکرار رفت

مناسب نباشد و به بلغم سبک و منافذ بیرون خیزد و بغایت این تدابیر در مجتنب  
سنگ شانه اشارتی واقع شود انشا الله تعالی و مرد می را که این مرض به پیوست باز  
می آید پیوسته به رعایت حال کرده مشغول باید بود و بر تنی کردن مداومت نمود  
و گاهی سبیل بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای غلیظ و گرم کننده کرده بر سر کردن  
و همه چیزهای جالی و لطیف خوردن و هر روز بر بالای طعام معجون رما و عقرب و ششپاره  
آن بکار داشتن و آب سرد با طعام و بر نداشتن گاهی خوردن و خرنه با فراطیل  
از طعام نوشیدن و بر بسترهای خشک تکیه کردن و از جماع و حرکت متعب دور بود  
و الله اعلم ورم کلی این اغلب دموی بود جهت بیشتر که شستن خون بروی  
از دیگر اخلاط و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب هم افتد بر سبیل بود و موجب ورم  
بدن مجسمل اکثر گفته شدن کرده بود از حرکت عسیر و یا از ضربه یا از سقط یا بستن  
چیزی کران بر میان مانند همیان و یا از بسیاری حبس بول یا از زوری قوی بران  
چیزی کران باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شود و این علت گاهی در هر دو گرد  
افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی ازین نوعین تا در تمام اجزای کرده باشد  
یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن و یا در داخل آن و قرب مجسمل تجویف  
و یا در خارج قرب بغشای که غلاف دیست و باشد که عظیم ورم بدان مرتبه رسد  
که راه روده را سد کند و قوی پدید آید و اما علامات مطلق ورم گرم تب لازم  
باقرتها و سحابهای بی نظام و قشعریه با التهاب و کرانی و تند کرده دارد و در بسیار  
خصوصا که ورم بغشاد علاقه آن نزدیک باشد و هرگاه ورم عظیم بود صا  
آن پشت راست و سرفه و عطسه کردن هیچ نتواند و باشد که فساد داده  
بدماغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل پدید آید و آنچه بدبوی مخصوص  
آنست که حرارت دی نیز و گزنده نباشد و تند و غلبه کند در محل در و یا کرانی  
و یا هر لحظه تشنه شود و به بول کردن کم برخیزد و رنگ چشم در وی سبز باشد  
و تیره و بر افروخته و آنچه بصرفای مخصوص است آنست که تب وی سوزان

باشد و کرانی کم بود و سوزشی در محلی باشد تشنگی غالب بود چنانچه از غرض  
 آب بتسلنی نکرد و بول اندک اندک وزود آید و مجری را بسوززند و رنگ روی  
 سرخ بزدی بایل بود و از آنجا که ورم کرم و پیله کرد و این جمله اعراض مذکوره غالب  
 شود و بول بر سبیدی باقی بود و بسیار چنان بیدار که چیزی کران بر کرده او آویخته  
 و هرگاه و پیله بخت کرد و این اعراض بتدریج سبک شود و بول رنگین گردد و چون  
 ورم منقرض شود و زایل گردد و لرز قوی او لا پدید آید چنانچه در انفجار او رام باطنی گفته  
 چون بطرف شانه کشاده بود سواد در بول ظاهر گردد و در جمله نخست بول سفید  
 پس زرد گردد و باقی ماندن آن بر سبیدی دال بود بر وقوع پیله یا صلب شدن  
 ورم تخلیص یافتن لطایف آن و باقی ماندن کسایف آن و اما صلب و سفت  
 از وجهی خالی نباشد و بلغمی با قلی جلیل بود و سودای را مطلقا حس و وجه نباشد  
 و ریم که از وسیله و غیره با بول آید اگر سپید و هموار بود و گنده نباشد امیدوار  
 و اگر با خون آمیخته و بد بوی و بد قوام بود امید خیر توان داشتن و اگر از کرده کج  
 شانه بکشیاید و بجانب روده مندفع شود از طریق حکم و ماسار یقا و یا نوعی دیگر از  
 وجود دفع طبیعت بد باشد و علاج دشوار نذر و اگر لفضای شکم کشاید جمع  
 بد باشد همچنانچه طریق آن در دیگر او رام دانسته شد با تپه کافتن و اخراج آن کردن  
 و آنچه مجتمع شود و بماند و تمدد بان و بدن انجامد زود هلاک کند و اما علامات مطلق  
 ورم سرد کرده آنست که تب نباشد و کرانی بسیار بود و سایر اعراض کم باشد  
 و آنچه به بلغمی مخصوص است آنست که افعال کرده در وی ضعیفه باشد و نقل و تمدد  
 محسوس بی التهاب بود و برخواستن به بول دیر دیر باشد و بول و باز سپید باشد  
 و قوام بول غلیظ بود و از آب کرم و هوای کرم راحت یابد و پشت چشم در وی تهیج  
 باشد و گاه بود که تمام بدن تهیج گردد و آنچه بسودای مخصوص است قلت کرانیت  
 نسبت به بلغمی و خضرت رنگ بول یکی آن دو وجه آن با جس در جانب سپرد  
 کرده و رنگ روی و منحنی ماندن پشت چنانچه راست نتواند کردن و لاغر شدن

را نهاده و کما وضع شیب نیمه و باشد که غدوی در سینهها و قهه های ران حادث  
 شود و این اورام از ابتدای صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که سبب  
 ورم ضعف و قوت های کرده اب از خون متمیز نشود و در عروق بازماند و باستفسار  
 ادا کند و در مطلق این اورام مریض را بر جانب عضو متورم خفتن دشوار بود و بر  
 بر جانب مخالف آن خسب چنان پیدا کرد که چیزی کران از محل ورم آن خستید  
 است و پشت باز خسبیدن او را آسان باشد و در ورم کرده راست از جانب  
 راست و نزدیک جگر محسوس گردد و باشد که در ورم جانب چپ از نزد  
 شانه دریافت شود و هرگاه ورم عام بود بی هیچ جانب نتواند خفتن و درد  
 از هر طرف محسوس گردد و باشد که در ورم داخلی آن بول بالتمام باز گیرد و  
 علاج آن بدینسر گردد و گفته اند که سفیدی و غلیظی بول با تپش نرم بی آنکه  
 باشد یا مغلیظ و منشط واقع شده بود یا آفتی و وحشی در دماغ و احشا واقع  
 باشد مقدمه حدوث این مرض بود جهت شرب کردن مواد ان لغایت  
 علاج بدانکه اصل عظیم در تدبیر این ورم حفظ آنست از صلب شدن  
 و در تعدیل قوام ماده آن لغایت کوشیدن زیاده بر مراعات سایر اورام  
 اعضا چه این عضو معدن تولد سنگ است و سخت کوشش واقع است پس  
 طبیعت آن تحلیل لطایف مواد و تعقیب کثایف آنرا لغایت قابل باشد  
 باندک مددی آن فصل ظهور رسد و بموانع قویه از ان باز است هر چه مواد را  
 افزوده یا کشیف کرد اند کیفیت یا خاصیت آن مقدار که ممکن بود استعمال  
 آن نشاید کردن و اطباء درین باب تا غایت احتیاط فرموده اند که آب سرد  
 که در دیگر اورام در حین غلیان حرارت اندک تجرع کردن تجویز کرده اند اینجا جز  
 بنزدیک قطره های که از کوزه نوزاید رخصت نداده اند و آن نیز بشرطی که لغایت سرد  
 نباشد و استعمال ادویه حاره محلل لطایف و بارده مخدر از داخل و خارج بهم بدین  
 قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیها و استعمال غذا و شرب

قود و از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لایق هر شخصی همان نوع است که سابقا  
 در ورم معده و جگر و غیره مبین شده و با کمال در تبدیل قوام و مزاج  
 این ماده و اصلاح ورم چند رعایت باید کردن یکی آنکه اینجا از مدرات قویه ادا  
 که تنقیه کرده و مشابه از بقایای حرکت قرحه ورم احتیاج نیوفتند نه جهت  
 تحریک کردن آن مواد را و رسانیدن عمل مرض و مضرت یافتن از برخواستن  
 بقاضای بول هر لحظه و در کم دادن آب این مصلحت تر مرغی بود دیگری آنکه مسهل  
 قوی اصلا استعمال ننمایند جهت وقوع سده قوی بنسبیدن و دای قوی اخلاط  
 بعف تمام و از اعالی بدن با سافل بایل ساختن و حدت و گرمی دوا و حمله اینجا  
 بدین مرض مضرب بود دیگر آنکه چیزهای سخت و گرم و تیر طعم و سخت ترش یا شور مطلقا  
 دور دارند جهت بساختن آنها کیفیت ماده سبب ورم را دیگری آنکه در تنقیه شقی  
 جهت منافع مذکوره قبل ازین مبالغه نکنند و دیگر آنکه از حرکت که کوفتی بمحل رسد  
 بغایت محترز باشد و دیگر آنکه در جذب مواد ورم بجانب مخالف و تحلییل  
 آن با حقیقان ملازمت نمایند جهت قرب محل بی التماس قوت دوا ولیکن در ورم  
 بسیار مطلقا بعد فصد با سلیق یا صافن یا مایض این تدبیر کنند دیگری آنکه پیوسته  
 شکم را نرم دارند با شربه و اغذیه لایقه جهت رفع فراحمت نقل روده بالکلیه و  
 تقلیل مواد زائده مضره و اماله ماده مرض بجانب امعاء دیگر آنکه با استعمال ضمادات  
 و قطرات و ابرنها و طلا و اغذیه و اشربه و هر چه در آن کیفیت قویه با فصل  
 بالطبع باشد از آن پرهیزند و غایت اعتدال مرعیه دارند چنانکه از صلب شدن  
 ورم امن شوند بطور علامات نضج نگاه اگر تحلییل کردند نیست بدستور تحلییل کنند  
 و اگر بپزایند نیست بدستور بپزایند و بعد الفجار تدبیر پاک کردن محل و دریانند  
 آن بدستوری که در ادرام داخلی گفته شده بادویه مناسبه باید کردن و در  
 نرم ساختن ورم صلب هم بنوعی که در تدبیر ادرام صلبه داخلی و خارجی گفته شد  
 سعی باید کردن و اگر چه صعب بود و چون کرده را با مشابه اشتراک و مناسبست

بسیارست و اکثر تدابیر بر کبی تدبیر دیگر بود تفصیل این عللها و تعیین اغذیه و اشربه  
 و ادویه را از بحث درم نشانه استخراج باید کردن و جمله را با قوانین تدابیر اورام داخل  
 مذکوره سابقا خلط کردن و انداختن قرحه کلی سبب آن یا سببی بود که از گذشتن  
 سنگ پدید آید یا منفر شدن ورم آن باشد و یا گذشتن خلط تر بهیچ کسند  
 بران قسم کمتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون و پوستهای سبز و  
 در بول و کمی بوی قوی و نمودن درد در قطن و خاصه پایش کشیدن و تشنگی غالب  
 باشد که در دکر کاهی بکثرت رسد و اگر قرحه در مجرای سخت کرده باشد که از ویشا  
 می آید درد با وجود سایر علامات در حوالی ناف و پهگاه و مغوله ران محسوس گردد  
 و در هر دو قسم بول عبرت برین آید و درد در ران چنین بیشتر شود و چون قرحه در بول  
 کرده باشد با وجود علامات سابقه تب کرم و قلقل و سوزش محل و صلاهی نبض باشد  
 علاج در جمله تنقیه باید کردن بقوی متواتر هر روزه بسیار باشد که این تنقیه یعنی  
 گرداندن از دیگر تنقیهها جهت کم کردن ماده و بازداشتن مانعی از سرچ و اگر در خون  
 زیادتی باشد از هر دو با سلیق فصد باید کردن جانب موافق که فصد درین ابواب  
 تدبیری پیشل بود و اگر در هر دو کرده قرحه افتاده باشد از هر دو با سلیق فصد باید  
 کردن و اگر در مجرای افتاده باشد فصد صافن کردن اولی بود و بعد ازین تنقیهها  
 به نرم داشتن طبع بملینات مواد را بجانب مخالف مایل باید ساختن و اگر صغیر است  
 باشد بملینی قوی که تغریه در ران باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طعم غالی از  
 ترشی و شیرینی و تیزی و سوری داشته باشد دور باید بودن و همچنین بر مولد  
 خلط نیز قطع استعمال نکردن و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضرورة بلکه شرب  
 اقتصار کردن اولی بود و ماست متشکر که اسفاج و ملوخیادران به خیل بار غنای  
 موافق آید و از جماع و حرکات متعب که مانع را بیدار عضو باشد پرهیز باید بودن  
 و اینجا که وجع صعب بود از مخدرات مناسب چیزی باید دادن و در حقیقه قهقه  
 ماسکی هم اگر اندک داخل سازند مناسب بود و قرص کاکنج و شراب خشخاش

دادن باشد شیر خراشیده درین سگین قنقیه قرحی بسی نافع بود و همچنین شراب آلو  
 و شراب قراصیا با شیر تخم خشخاش و خیار و خرفه مجموعه و در مدرات دادن  
 بتخصیص بدرقوی مبالغه کردن بسی مفرت رساند و بمقدار ضرورت پاک ساختن  
 محل باید استحال نمودن و صبح جواب که استفناخ و درک خطمی و کده و دران باشد  
 دادن موافق آید و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تنقیه حلاب علی با  
 تخمها باید دادن کاهی که حرارتی نباشد و شیر خراش آب تخمها و شکر هم مناسب است  
 و هرگاه محلی از حرکت پاک شود تدبیر رویانیدن باید کردن بخوراندن ادریه رویا  
 چنانچه در دیگر قروح و داخلی گفته شده بتخصیص قروح امعاء و اوارم شفا عضاء و  
 چهار اوقیه هر باید او با آنچه مناسب مقام باشد و در واسطه شیر و تخمها در اخر  
 شیر کا و با قدری غسل باشد که آمیخته یا قدری از اثریه موافقه مثل شربت بنفشه و غیره  
 و آنجا که حرکت پاک نشده باشد باز ایستد مریض را در ازنی موافق باید نشاندن  
 و مجاری نرم ساخته از آن حرکت یک کردن تا بسته نشود و سبب مزید علت گردد  
 ترنج موضع کلبه دار منده و خوراندن مدرات نرم کننده اینجا استعانت واجب است  
 و آنجا که مزاج گرم نباشد تدبیرات فی الجملة گرم تر هم شاید کردن اگر ضرورتی باشد  
 و از جمله از تقویت اعضای رئیسه غافل نباید بودن و آنجا که قرصه سفید کرد و در سطح  
 مده با معار و اصلاح آن جز بجهت لایق نباید کردن و اگر ورمی هم با قرصه کلبه  
 اتفاق افتاده با مراعات آن نیز باید کردن بقصد مکر از محل دیگر نافع آید و الله اعلم  
**باب بیست و دوم در بیان احوال مثانه از ترکیب و دفع و مزاج**  
 و منفعت آنها و امراض وی و اسباب و علامات و معالجات اینها اما ترکیب  
 و وضع و مزاج مثانه و منافع آنها بدانکه مثانه که مفرد دفع ابها  
 فاضله بد باشد منشت عضو است عصبانی و دو تو می و خریطه مانند شکل  
 بلوطی و انقباض سیان کشاده و دوسه بر مجموع و تو می اندرون آن از عصبها  
 جاذبه و ماسکه و دافعه مافیه شده تا کار و منی بجملة آنها بر وفق طبیعت باخجام رسد

و توی بیرونی او صفاتیست قوی تا هرگاه که آب غلبه در وی جمع شود توی اندرون  
 حفظ کند تا اجزای آن از هم جدا نشود و منفذی که از کرده بمشانه کشاوه شده است  
 اینجا که بمشانه رسیده است راست در درون مشانه باز نشده است چنانچه آبی که از  
 کرده اندرینها گذرد و بمشانه آید راست فرویزد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذ  
 که در میان صفاق و عصب مشانه مخلوق است کشاوه شده اند و آن منفذ را در  
 هر دو طبقه آمده اند تا اینجا که نزدیک مجرای بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ  
 یکی شده اند و در توی اندرون کشاوه آب اینجا بمشانه ریزد و این محل منفذ توی  
 باشد بهر آنکه از اندرون مشانه غشایی که چک همچو پرده پیش ازین منفذ او خفته بود  
 تا هرگاه که مشانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشاسته گردد و مشانه از آب  
 که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین کردن سه خم است و  
 زنان را یک خم و بدین جهت که مردان دیر پاک شوند از بول و بدان بود که مردان  
 مشانه که آب بیرون می آید عضله ایست که لیفهای آن از پهنای آن دانسته اند و راست  
 آلت بازداشتن بول و بیرون کردن بوقت حاجت این عضله باشد پس هرگاه  
 که مردم خواهند که بقوت اختیاری بول کنند لیفهای عضله سست گردد و  
 مشانه کشاوه گردد و مزاج مشانه مزاج عصب نزدیک بود و منفعت خلق آن واضح  
 و یقین از کبار منافع باشد همچو منفعت عصب و آن آنست که قابل کشاوه شدن  
 باشد برای ضرورت جمع و احساس کیفیت بول نموده بزودی دفع را باعث نشود  
 و اندر علم و اما امراض مشانه و اسباب و علامات و معالجات آنها  
 سنگ مشانه این علت بیشتر کودکان را افتد از طفولیت تا بلوغ است  
 تخلیطات ایشان و با مرضه در خوردن و آشامیدن و قوت مزاج ایشان بدفع مواد  
 فضلیه با ساقط و جوانان لاغر را هم که مجری قضیب سنگ بود بسبب تخلیطات و  
 قوت دافعه کرده و حرارت قاعده این پیدا یابد و از زمان این سنگ نادر افتد چنانکه  
 مخرج بول ایشان از مشانه گریخته بود و برگردن آن یک خم پیش نهاد و این سنگ گاهی



بمقدار جوی و کلان تر هم بدید آید و رنگ خاکستر باشد علامت آن سپیدی  
 بول است و دشوار آمدن و گاهی بند شدن و رسوب خاکستر کون و سپیدی و یافتن  
 و گران و در زار و پنج قضیب در دانه ها و دست برون مریض هر ساعت خود و اعصاب  
 قضیب دایم و نبودن درد در مثانه جهت سختی که در وقت آرزون آن سنگ  
 نم مثانه را سبب افتادن آن در دهن مثانه باشد که بول بدین جهت تمام باز کرد  
 و بدان رسد که از زور آن وسیل تقاضای بول مقعده برون خیزد و در غیر این حال  
 هرگاه مریض فارغ شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت دفعه کردن سنگ  
 و آنجا که علیل نیست باز خسید و در دفعه مثانه و غیره کم شود و باید دانستن که سنگ  
 در مثانه میگرد و محکم نیست در دانه آن و بدید آمدن رنگ و بادی از فارورده لا  
 کند بر قعد و سنگ و غلبه آن رمل دلالت کند بر نرمی جرم سنگها و کمی ظهور رمل  
 و جرم آن دال باشد بر صلابت سنگ و عدم قعد آن و باشد که باریکبار رسوب  
 نخالی بدید آید جهت تراشیدن آنها بنج مجری را و آنجا که بول بصیر برون آید  
 باز تقاع سرینها و بالا کشیدن زمار سنگ از دانه پستری خیزد و بول بگشاید و  
 همچنین بفرستادن انگشت در مقعده یا فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد  
 و این احوال هم دلالت کند بر آنکه سنگ در مثانه است علاج نخست در تقیید  
 بقی کردن مبالغه باید کردن جهت تقلیل ماده باز گردانیدن از محل و کندن سنگ  
 از دهن مثانه و عدم مضرتی که در سنگ کرده ممکن بود بواسطه کشادگی محل اینجا  
 و شکم را بملینات نرم باید داشتن و بشیاف آوردن و نقشه خلط موجب سهیل  
 مناسب کردن و غذای لطیف و اندک دادن و از آب و ترهها که موجب دفعه بول  
 و کثرت آن شود در مثانه باز باید داشت چنانکه ممکن گردد و موجب زیادهای حرارت  
 مزاج نشود که مضر باشد و مدرات قوی بتعینات که در سنگ کرده گفته میشود  
 یا سقویات و ملینات چنانچه اینجا مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و بهمان  
 نوع مذکور خواسته شدن و دوا را طلاء و طول و آبرن موخر داشتن و چون اینجا

علت در شانه واقع است ضادات و تطولات و طلا مارا هر بر زمار و عانه بکار دارند  
 و بهین جهت رختن ادویه مناسبه در اطلیل و سیال کردن اینجاشایسته و  
 نافع بود و آئین تابناک نشستن کاهی بود و تکرار ازین اینجای بسیار ضعف شانه  
 و جمله ادویه که اینجاست عمل بود که متر از آن که در سنگ کرده است عمل کرد و زیرا که طبیعت  
 شانه سرد از طبیعت کرده باشد بجهت قلت عروق و گوشت پیمان ترکیب  
 مجرب در زیر اندن سنگ و پاک کردن کرده و شانه بگیرند عقرب سوخته سه دم  
 و نیم و ضبط یا ناکیدرم و نیم زنجبیل یکدوم فلفل و دار فلفل و دو دم و نیم بخ کالچ  
 و دم و نیم و جذبه ستر چهار دم جمله را کوفته و زرم بجسته و بعلل بسپارند  
 شربت ازین طفلان را نیم دانگ و مردم رسیده را دانگی معجون عقرب شده بود  
 ستمد این بود و دیگری بگیرند خاکستر کرب و خاکستر پوست تخم مرغ از وجه جدا  
 شده و حجر الیهود بمسوات جمله را سوخته و مقداری کثقال یا یکدوم یا آن خشک  
 یا شایف کهنه بکار دارند این کثیریت بود مردم رسیده را و دیگری  
 بگیرند مغز تخم خیار و خرزبه و کدو از هر یکی یکجود و از بانه نیم خرد و گوهر آبکینه  
 سوخته نیم خرد و جمله را کوفته مردم رسیده را سه دم از آن با شراب کهن و  
 اشال آن بدیند و دیگری بگیرند زجاج محرق عقرب سوخته خاکستر  
 کرب و خاکستر خرگوش سنگ که در میان اسفنج باشد خون خشک میشن خاستر  
 پوست بینه از چوب جدا شده حجر الیهود و صمغ عربی آلود از هر یکی یکجود و فطر  
 سالیون دو تله مشکطرا با تخود سیاه مشیج تخم خطمی فلفل از هر یکی یکجود و نیم جمله را  
 کوفته و بعلل سرشته شربت از یکدوم بود تا مثقال مردم رسیده را و در طبخ خشک  
 یا تخود سیاه و ضاد و تطول که اینجاست عمل بود از همان نوع باید که در سنگ کرد  
 گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که بر صبح یک اوقیه آب بر یک  
 آشامیدن سنگ را مطلقا بریزند و بچین فرو بردن سه عدد موزة و در یک  
 خشک کرده درست و بیدست و پای و سر کین کبوتری که تخم کتان غروده باشد

با وزن آن شکر ضم کرده نیم در آب سرد و اون سنگ اطفال را بریزند و بیکدم  
 سنگ بزرگان را نرم کند و سوخته به عقب بر باید و از قیر اطمینان و قیر اطمینان مردم  
 اندر طبع بسیار و شان بخورند سنگ دفع شود و کودکان را با قیر اطمینان دهند و نیم در  
 از بوره ارمنی بسمل سرشته در آب ترب سه روز بخورند سنگ کرده و شانه دفع  
 باذن الله تعالی گوشت شخصی در طبع کرب می شست و هر روز یک اوقیه  
 مغز تخم خربزه کوفته باشد که بخورد و غذای لطیف و نرم بکار می آید به همین سنگ  
 شانه ریخت و پاک شد و مالیدن روغن عقب بر شانه از زمار تا کش ران  
 و در احلیل چکانیدن و بمجول بخار داشتن سنگ شانه را بریزند و در حقه اندک  
 کردن بر بکر گاه مالیدن مکرر سنگ کرده را بریزند و اندکی در حقه کردن و در مکرر گاه  
 مالیدن و اندکی از آن خوردن هم منفعت دهد و خوردن مغز عکله و یا مغز کلاغ پیر  
 خشک کرده مقدار نخودی کلکی مردم رسیده را با قدری نبات سوده سنگ کرده  
 و شانه را بریزند و بغایت قوی بود عورتی را در هرات بول بسنگ شانه حشید  
 بود و ازین خورد و صحت یافت و مردی ازین غالب خورد و بولش کم شود و بعد از آن  
 بی اختیار فرستی و طلا کردن عقب سوخته بر زمار هم بغایت مفید آید  
 شخصی را این سنگ بود و بولش بند شده چون فرمود بول خرد و با پوست کرد  
 بریان و نرم و گرم سوخت و بر بنه کهنه پهن کردند و عقب سوخته بر روی آن پاشیدند  
 و بر زمار تا قضیب طلا کردند گرم و هر ساعت دیگر گرم میکردند بهر سنگ  
 شده و با بول برون آمد و اطفال و کودکان را خود بغایت مایع آمد و بعد از آن  
 در آن زن از چیزهای نرم لغابی ترتیب داده نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را بداد  
 نشاندن در طبع خطمی و خوش نظر و خشک و با بونه و شیرک و تخم گمان و معصف  
 کوفته و چروداشتن بر روغن گمان و در احلیل چکانیدن روغن عقب فرمود  
 و ازین مرض خلاصی یافتند و یکی دو سال را در همدان سفت بول بند  
 شده بود شخصی فرمود که پنج علفی که از آن حصیر می یافتند کوفتنده و عصاره آن

یک اوقیه یا دو غورانیسند و غالب زان جو شانیسند او را در آن میان نشانیسند  
 سنگ جدا شد و بمنقذ خروج آمد و در سخت گرفت او را و در سر قضیب او باز ماند  
 چنانچه پیدا بود سوزنی گرفتند و سر او را قلاب کردند و بدان قلاب از آن کشیدند  
 و بر آوردند خلاصی یافت و در حلیل چکانیدن منفرکه در طبخ خشک یا خمر حل  
 کرده و همچنین سنگ بهر در ایسی منفعت بخشد و صلایه کرده آنها را قبتید  
 کاغذ غب اوی آلائیده در حلیل فرستادن هم مفید بود و مالیدن روغن  
 در آرنج و خورانیسند جل خشک کرده و هم سنگ نشانه را آزموده است  
 و بر عس من طلا کردن تیزاب بد بر نرم ساخته بر نشانه باید که لسی نافع آید آنجا که  
 از زور سنگ در کرده یا نشانه در می پدید آمده باشد مادام که تحلیل آن نکند  
 بدفع سنگ نبرد از دوا آنجا که از زور سنگ حبس آن در محلی و جوی سخت تنگ  
 شده باشد فلونیا و امثال آن باید دادن و در طبخی مناسب یا بافیون سنگین  
 کند و بد کارد و به سنگ را بریزاند و آنجا که از کشتن سنگ بر مجاری تهی در آن  
 پدید آید و آمدن خون بدان کواهی دهد فی الحال فصد با سلیق باید کرد تا زورم  
 از من شود بعد از آن تدبیر جراحت بدستور کردن در آنجا که سنگ مجری قضیب باز  
 و در پنج قضیب و کراتی سخت حبس و عسر بول بدان کواهی دهد و با کشت نیز  
 توان یافتن و دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مریض را به پشت باز خوابانند  
 و یکی پاها را بیکدیگر و بر داشته بهر طرف جنبانند چنانکه سنگ بمشام باز رود  
 و اگر بر وضعی ناهموار در افتد و بیرون تواند آمدن پس نرمی لعابها که او را در آن نشاند  
 و نظیر کنند بیرون آورند باشد با کشت توان در یافتن ناهمواری از او جدا  
 عمل توان اگر باز پس لغزانیدن و ملاحظه کردن چنانکه باندام در مجری آید و اگر  
 بدینها باز نرود و غف نکند که از آن بیم ورم بود و بقناطیر از باز گردانند و مفتحات  
 و آن نرم بکار دارند تا ریزه شده بر آید و اکثر این اعمال خبر با مردم رسیده است  
 و اگر سنگ بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نمیشود و بسیار را خطر است چاره

جز شکافتن نباشد و در آن نیز چندان خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد  
 و زود باشد که کهلازا بهم بهم تولد فلقمونی بود و اگر از آن برهند جراحات انسان  
 ممکن که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافت بودند و محل شکاف  
 رسته نشده بود و سالها زنده بود جراحی استاد را دیدم که سنک از مشا  
 برون آورده بود مقدار جوز بزرگ و سیب کویک و بعضی از آنها رسته بودند  
 و ررم مثانه حدوث و ررم درین عضو کم بود جهت استحصال جرم ضعیف  
 عروق آن و آنچه واقع شود کرم بود و اسباب آن هم اغلب میل مواد نجس  
 و جهت کوفتگی و اسفال ماده حدوث و ررم سرد هم بر سبیل مدرت  
 ممکن بود علامت این کرانی و براندگی غالب بود و جس بول و یا غیر آن  
 و تب کرم و سوزان پاشنکی غالب و هذیان و سردی اطراف و سیاهی  
 زبان و دردی لازم با نخس و هربان و آنجا که ریاح غالب باشد بول و راز  
 هر دو باز گیرد و اگر غالب نباشد شکم بملین تواند اندکی آمدن و بول قطره  
 قطره آید و بر پهلوی خفته همیشه نیاید و چون راست نشسته باشد فی الجمله  
 بول تواند دفع کرد و اگر ایستاده بول کند آسان تر بود و آنجا که دیدم که  
 اعراض او نیز بود و اختلاف نظام تب افسحری شاید آن بود و اگر تا هفته نصف  
 پدید آید ملاک سازد در همان اوقات و آنچه بقضای شکم کشاید هم ملاک کند  
 و در ورم بار و باز اعراض کرمی نباشد و کرانی جس بول و راز رنج دارد و جو  
 صلب کرد و سالها ضعیف شود و خدر در آنها پدید آید **علاج** رعایت  
 قوانین کلیه که در ورم کلیه گفته شد اینجا نیز قریب بدان لازم بود و قی اینجا پرفغ  
 و اسهل باشد و تدابیر ضما در ادع بکار دارند و دوز دوم ضما در کم کنند  
 بهند تا صلب نشود و چون از روزها استدا در کند و باز از مابض فصل کند  
 و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بخیر می نرم و کرم چون آب نیکم در مثانه کاو کرد  
 و پنبه بر روغن بنفشه فاتر کرده کشید کند در مثانه بخیر می آید و اگر وجع قوی بود حتما

نرم و در دارند و شراب غلب الثعلب با اندک خیار شیر بدین جهت تلین و  
 وجع و پاکشکاب که از ار خشک در آن پوشیده باشد مثل نقشه و کد و بونو فرد  
 استفناج و غیر آن بشکر شیرین کرده بدیند و یا شراب نیلوفر و یا شراب بنفشه و یا  
 تخم می با صلیب تخم خرقة و خشخاش منجموعه در شراب آلبالو بدیند برکی  
 مناسب مزاجی و غذای او را بر خفیه قرار دهند و لعاب بزرقطونا یا شیر زنا  
 و پاکشکاب یا شیر زنان بر کمر گاه او نطول کرده در کلو سوراخ قضیب او  
 میریزند در مثانوی و اندکی خیار شیر غالب از اینها کرده بدان احتقان میفرمایند  
 در مطلق و زنان چشم بدان آلاسیده بر میدارند و ضماد و نطول از خجاری و  
 خطمی و آرد بونو و بنفشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در کلوئی و بر عا  
 در مثانوی بکار میدارند و گاهی آنرا بر روغن بنفشه با دام و اندکی روغن بابونه حیز  
 میدارند و گاهی بعد ترنج بدین روغنهای نهند و هر گاه از این برنج باشد ترنج تنها  
 میکنند و ضماد و شلغم سخته در مثانوی هم نافع آید و ضمادی از مغز نان سمید و گند  
 مقشر و شیر و روغن بنفشه و بابونه ترتیب بغایت نیکو بود در جمله و چون از  
 بهفت که هنگام است ای تریدست در گذرد و بقت در کم شود محملات از جنس  
 آرد با قلا و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک جمله درین ضمادات و در حقیقه اضاف  
 کنند و بتدریج اجزای بارده که آنرا کم میسازند چنانچه دستورست و شربت غذا  
 و کشکاب بشکر شیرین کرده دهند یا شراب بیلون شیرین کرده جهت خا  
 که آنرا در اکثر امراض کرده و مثانه است و اگر حرارت بخفیف باشد و اشتها  
 باشد استفناج و ملوخیه و کد و را با مالش مقشر سخته و بر روغن با دام آفکند  
 باید دادن و چون بوقت انحطاط رسد از صفات نیز فصد کنند و حقه و ضا  
 محلل نیکو بکار دارند لیکن در احتقان مبالغه نکنند که ضعف آورد بعد است و آنرا  
 انحطاط باین مناسب نشاندن نافع بود و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذا  
 اقوی باید طبع و احتمال کند چوبه مرغ و غنای مذکور اضافه کنند اما از گوشت

خزانگی بخورند و آن نیز بعد هم سه مرتبه بخورند و اگر درین اثنا که هنوز قوت تو  
 بود و خلط را نفخ بدیده باشد بمسحلی احتیاج افتد خیار شنبه در آب کاه  
 و اندک روغن کوزه مناسب باشد و همچنین لب خیار شنبه در مغلاسی شیرین حل  
 کرده در روغن بادام برافکنده دیار مطبوخی که از سنبا و بنفشه و اسفناج و منجوق  
 خیار و تخم خرفه کوفته و آلو و غناب و سفستان و شاه تره ترتیب کرده باشد  
 در روغن بادام برافکنده هر یکی مناسب وقتی و مزاجی چنانچه رای طبیب اقتضا  
 کند و انجا که درم و بیدل شود ادویه که در و بیدل معده و غیره گفته شده بکار  
 باید داشتن و قریب بدان قوانین مرعی داشتن در مشاوی و بعضی از تدابیر  
 سرسام هم بآن قسم کردن و در نفخ و انفجاران سعی بلیغ باید کردن که مایل  
 مهلک بود و احتیاط باید کردن تا بدردن شکم کشاده شود و درین بصر باید  
 صعوبت فی الجمله بدان میسر گردد که هرگاه در بماند که درم نخته شد تحقیق  
 و ضاماد و طلا و غیره و انفجار آن نزدیک رسید از خیرهای کشانیده مثل سرکین کبوتر  
 و خمیر ریش و غیره از آنچه توان خوراندن باید قوی همراه کرده بدین تدابیر  
 بحال علت رسد و آنرا اندرون کشد و از آن در احوال چکانیدن اگر راه دهم  
 هم مفید باشد و انجا که هنوز نخته نشده باشد و در آن غلبه کند نیسین  
 و اندک زعفران در روغن کل حل کرده طلا باید کردن چنانکه مصلحتی جهت استعمال  
 دیگر ادویه بدیده و مطلق این صلاح بسی صعب بود و احتیاط بسیار در  
 واجب بود و انجا که درم سه کند بخوراندن درات قویه مثل بزرخار و خربزه  
 در شراب قراصیا و در کشکاب باید محسل را از ده پاک کردن و چون حرارت  
 قوی باشد کشکاب و عسل و تخمهای گرم تر مثل بادیان و غیره باشد بایستی  
 باید دادن و بعد از آن تدبیر و بمانیدن بدستور کردن و انجا که درم صلب گردد  
 هم بدستور دیگر ادویه صلیب تدبیر باید کردن و تیزاب کاری قوی اینجا بطلان  
 نافع بود و موثر است و اگر لول محکم گرفته باشد شکافتن از محل که تری سنگ

بول ابرن می آورند کردن اگر بدکتر تدبیری بیرون نمی آید و بعد از این اصلاح کردن  
 و اگر چه منفذ بسته نشود لیکن با آن رستن به از آن که بی آن مردن و اینجا که در  
 سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تدبیر محلل باید کردن بدستوری که در  
 اورام بارده مذکور است و روغن کرم در احلیل چکانیدن و در حقیقت کردن بسته  
 مفید افتد و بشیراب نیم کرم حقیقت کردن هم نسی منفذ باشد و نیز اب کاری  
 اینجا هم لغایت نافع بود و اندک علم **عسر البول** سبب دشوار آمدن  
 بول با ضعف و آفتبه مثانه بود سبب خدر یا استرخای جرم آن از سوراخ مزاج  
 طب بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تالم بر بول در حین  
 دفع نیکو اشتغال نکند و یا بسیار نگاه داشتن بول بود که بدانجهت لیفهای مثانه  
 بهر طرف متمد شده باشد و در حین دفع بول عصران بواجبی نتواند و یا باد  
 غلیظ بود که مانع اشتغال مثانه شود و بول در حین دفع آن و باور می باشد  
 که مانع آید و از آن فصل فی الجملة و مانع شدن راه بیرون آمدن بول بود  
 بواسطه تنگی که کوچک باشد و از مثانه تا کرده در آن مجری افتاده باشد  
 و یا ورمی قلیل در آن محل حادث شده باشد و ماده غلیظی و یا بلغم لزج یا خون بسته قلیل الحی در مجری  
 باز مانده باشد و یا کوشش زیاده از اندامال قرصه و یا ثولول در آن مجری پیدا شده باشد یا قبضه و اجتماع که  
 اجزای جرم مجری سبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در استخراج آن بنجیده باشد  
 و در خصیت دفع آن بکیب رندید و هرگاه بران صبر کنند بول نیکو دفع شود جهت  
 عدم ضیق مجری و عدم ضعف مثانه و گاه باشد که از قرصه مجرای که میان کرده  
 و مثانه است این عسر پیدا آید چنانچه گفته شد و گاه باشد که در اعضای مجرای  
 مجری مثل روده و رحم ورمی و اشتباه آن پیدا آید و تنگی بسبب آن حاصل شود  
 و اشتباه ورم ثفل خشک و باد بود و گاه باشد که قصبه به بالا بر کشد و بمراقبت  
 بواسطه استیلا بر دردی و بدانجهت مجری نخعی تنگی کند علاج اینجا که سبب  
 خدر یا استرخای جرم مثانه بود از سوراخ مزاج بار و طب و تقدم بسیار خوردن چیز



در روخت سرد شده باشد مثل خیار و خربزه کم مزه به پنج و غیره سرد کرد  
 و بسیار خفتن بر چیزهای سرد و تر بالفعل بر وی و بسیار در میان آب سرد استناده  
 تا میان جهت ضد و غیره بدان گواهی دهند تخصیص که بعضی و با کدک باشد  
 نخست منع سابقه آن باید کردن پس در دفع سبب لاحق آن کوشیدن  
 بخورانی در آن مدرات کرم یا مقویات غیر در مثل دارچینی و سعد و سنبل  
 و سیخه و قنقل و بسیار و شباه اینها و بخورانی در آن تریاق کبیر  
 و تریاق فوقانی و تریاق العوض و رما و الاصول یا حلوی بلادر و بلا در بدر و  
 بخصوصها و امثال اینها و بالیدن روغن راحه و دهن سمن در روغن بزره  
 و انچه بدینها نزدیک بود در کرمی و نفع و تحلیل و غیره و تیراب فاروقی مدبر که  
 منفعت آن و بیابان عظیم است و بکرم و خشک داشتن محل و کاسی ریگ کرم  
 و زیر بستن و با حقیقت کردن بدین نوع روغنهای مذکور و بقی فرمودن کاهی  
 که خط باردی زانید یا بسند و در آب کرم معادن نشاندن مکرر و بخورانی  
 خایه خشک کرده خرکوش و کوفته و در شراب کاهی و یا خایه دادن خرکوش  
 خشک کرده و مسوده در آب کرم و ناشتا سوخته آن تنها و بر عایت بعضی از  
 تدابیری که در فلج و دیگر استرخا گفته شده و هرگاه نشانه از بول پر شود و در  
 ریسر بالا باید نشاندن چنانچه جهت دفع بول می نشیند و کف دست چرب  
 کرده و بر زمار آهسته آهسته مالیدن و اندکی فشار دادن تا بول دفع شود  
 و فراغتی جهت تدابیر پیدا یابد و اگر بدین فعل هم دفع نکرد بول را هر بار برود  
 باید کردن و آنجا که سبب کوفتی عظیم بود که از ضربه میثانه رسد فصد باید کرد  
 و تا از ورم ایمن گردد بعد از آن دفع کوفت و درد آن به تکمیلات بدانچه مناسب است  
 نمودن و چیزهای مانع ورم و مسکن و جمع از انچه از کوفته تها رجاحت گفته شده  
 دادن و تدبیر کردن و اگر با این کوفت جبین نشانه از محلش واقع شده باشد  
 علاج خلع میثانه چنانچه مذکور کرد و باید کردن و آنجا که سبب سس کردن با اختیار باشد

ترک آن باید کردن و روغن مقوی قابض بر زمار المیدن و باندن و تافتن  
 برخواستن و آنجا که سبب یا و مشانه بود علاج ریجستانه از پیش  
 باید کردن و آنجا که سبب ورم مشانه یا مجری آن یا وقوع سنگ  
 در مجری باشد علاج بدستوری گفته شد کردن و از آنجا که سبب  
 ماندن ماده غلیظ باشد و مجری و سبقت قرصه مجاری مشانه بدان  
 گواهی دهد یعنی اولادین را پاک باید کردن انگاه محققه نرمی که فانیست  
 و بوره در آن بود احتقان کردن یا روغن بابونه فاکتر کردن تنها  
 و بعد ازان مفتحات مدر دادن چون مار الاصول و مار البرد و آب  
 مرکب ترب و غیره بر عانه ضامی از غلبه و بابونه و اکلیل و اطراف  
 کرنب و سلق و پیاز و آرد با قلا دجو و خود قندری زبل کبوتر  
 و روغن زیت ترتیب داده نهادن نافع باشد و آنجا که سبب  
 آب کرم و روغن بابونه کرم کرده لسته تر کرده بر موضع تکیه کردن  
 و ریجانی دادن و بایک نخود مغز عک در آبی مدر دادن و یا دو دم  
 از خرچنگ بریان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجب ملاحظه  
 افتد خصوصا در مزاج پیران و کودکان غنایم نرم و جالی  
 و در ترتیب باید کردن و آنجا که سبب در ایستادن بلغم غلیظ  
 بود در مجری و لزوجت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه  
 بلغم و تقدم سبب غلظت آن بدان اشتهاد کند و همچنان تقی  
 و غیره تنقیه باید فرمودن انگاه سکرین تازه کبوتر دشتی در طبع  
 شبت یا بول کوک حل کرده در اکلیل اوچکانیدن و کین  
 موش دشتی هم این را نفع بود و روغن عقرب ترشح کردن و در آنجا  
 مناسب نشاندن و ضامی که جهت بسته شدن خون نافع بود  
 بکار داشتن و آب ترب و روغن بادام در آبن و آدن و پیروزس

بر بالای شور بای نرم چرب خورانشیدن و آنچه بخاصیت در میان  
 نافع است فرستادن نموی سه عدد و ذب است یافتن در آن  
 که آنرا به نیم سوختن نیم نارنج آلائیده باشد و لحظه گذاشتن  
 و همچنین خورانشیدن و ذبل کبوتر دشتی است در آب ترب یا کرفس  
 و یک نخود مغز حله یا کلاغ در شراب و ذبل موش خانگی در شیر خر  
 و خجسته قلیله دان رخم را خشک کرده و سوده یا مکدرم  
 ملح هندی در آب گرم و سه ورم صلیب در شیر خر حل کرده و آنجا که  
 سبب بسته شدن خون بود در مجده و بعد م بول اندم  
 بدان که او است و ده علاج بدستوری که در محاش مبین شده  
 باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت زاید بود و محصل قرصه  
 مجری یا رادن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دولت  
 کند علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول بترک اغذیه مولده  
 ثولول و تلین محصل و مداومت آنچه در تقصیل و قلع ثولول نافع است  
 تدارک کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از محاش استنباط باید نمود  
 و هرگاه بزرگی گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند  
 کند چاره خزان نباشد که از شیب قضیب محصل را که جهت سنگ  
 می شکافتند محصل سد را معطل کنند و بر بالای سد منفذی شود  
 تا بول را بدان منفذ دفع میکنند چنانچه در منفذ از ورم محصل  
 گفته شده و آنجا که سبب غریزی جرم مجری و در هم نشستن  
 اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب جفاف حرارت تعویض  
 عام است و در بدن چنانچه در جمیات مذکور وقوع می شود و ورنه سبب مزاج  
 باید کوشیدن و بر محصل طبعیخ مایه و نبشته و خطمی و کدو و یا نیلوفر  
 آمیخته باید پوسته بدستور فاساخته ریختن و اگر موجب

جفات سواری با فراط یا رسیدن بروی کثیف کننده است  
 به آن محل در تبدیل و تعدیل آن بفضله باید کوشیدن  
 و آنجا که سبب عسر قرصه مجسری و یا درم اعضای مجاور  
 باشد و یا جنس ثفل و باد بود در انهدا یا بر آمدن نصیب  
 بر زنده بر آن امراض چنانچه در محلش تبیین است  
 باید کردن و اما در عسر بول کو دکان انچه آسان تر و با قیوت  
 باشد ازین تدابیرند کور بکانه توان داشتند و در اکثر  
 اوقات هم تدبیرات قوی محتاج نباشند و انچه  
 بدیشان بسی شایسته و نافع است مغز تخم خیارین  
 و خربزه است یا شکر سوده و پوست خشک خربزه سوده یا شکر  
 دادن و بالخاصیت مفید آید همچنین میثانه ابن عرس را خشک  
 کرده و سوده و بانبات دادن و یا میثانه تیس خشک کرده و سوده  
 با قدری شراب حل و دادن و یا خرنجک بریان کرده را کوفته  
 با عسل یا شکر خورانی پس سودمند باشد و اگر کبوتر حبه را  
 کنند چنانچه خون آن کرم بر عانه او چسبند و سینه آنرا شکافته  
 بچنان کرم بر زمار او بندند فایده دهد و شیان  
 مشک طبعه زرد و شیان کاغذ آلائیده بسوخته و تخم  
 نارنج نافع بود و چکانیدن مشک و جند بدست بر در  
 روغن سداب و عنبره حل کرده در اطلیس بقاء  
 منفعت دهد و گاه بود که بشیان بار یک از مشک نصف  
 در اطلیس فرستند و یا شیانخ زعفران در نهند  
 و بکند از نافع فایده تمام دارد و شورده و مغز  
 نیم سوخته نارنج همین منفعت اگر بسبب قرصه با غلا

این یافتن وجع است در زمار و پنج قضیب و کش ران و آمدن بول بامده بد  
 و خون قلیل رقیق و با قشور سپید و غلبه درد در جستن خروج بول و اگر در  
 مجاری هم باشد سوزش آب تا خنق بسی رنجبه دارد و بهر حال  
 بیعسر البول نباشد غلبه مده و قشور و خون و اعراض دلیل قوت مرض  
 وسعت محل آن باشد **علاج** چو تانین تداسر و اکثر ادویه اغذیه و  
 و اثر به مستعمله درین علت نهانست که در قرصه کلیه گفته شده و بعضی اعمال که به بیوضع و قوتان است  
 است که اینجا در تنقیه و استفرغ بقی و ختنه نرم و شیان نرم گوشتند و استعمال شیر چنانچه اینجا گفته اند  
 هم بخورانیدن و هم در قطور و در ختنه بکار داشتن و غذا در او را و آخر اکثر  
 فروزه که مغز بادام بسیار و یا بچه برده در آن بخته باشد و دهند و اینجا که  
 مرض بسیار تخفیف شده باشد و گرمی در اعضای اصلی باشد و در  
 شیر زنان تخصیص شیر مرضیه دی باید خورانیدن و چون آنرا بهضم کند گشای  
 سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که تب و ثنی بسیار با اورام و قروح  
 داخلی واقع می شود و این ملاحظه در عایت اغذیه قرصه و درم کلیه هم واجب  
 بود چون مشانه عضوی عصبانی و کم گوشت و مجر و مجمع آبی حاد واقع است در  
 اندام آن سعی بیشتر از آن باید کردن که در اندام مال کرده و بد بخت در او  
 که جهت باند مال آن بعد تنقیه از مده سید بهند تخصیص در سفوفات و اقرا  
 از حبس و دفع مجری دهند و لولو ماش بند می دوم الا خون و کبر با عصا  
 لحيه التيس و ورق خر تول اضافه باید کردن و در قطورات عصاره لحيه التيس و  
 و عصاره خر توله داخل باید ساختن و همچنین در ضمادات زیرین عصاره  
 و عصاره ورق مورد الحاق باید کردن و الله اعلم **حرب مشانه**  
 علامت آن خاریدن مشانه و بن قضیب و پیو لهای ران بود و با درد  
 و سوزش آب تا خنق و بودن بول بد بوی و بار سوب نحالی بود که با بول  
 رطوبتی صدیدی یا خونی ظاهر شود **علاج** آنچه در تدبیر قروح کلی او مشانه

شده بعینه تدبیر این مرض باشد چه بحقیقت این قرصه است که از شرهای خفارد حاصل  
 شده است و حجاب پیش سرین و سهیل صفر که با مغزیات باشد و بعدتی کلاب  
 کرم دادن و دروغن کل در حینه داخل ساختن و غذا اشتباهی جاشنی کرده  
 که مغز با دام سوده یا کینج در آن باشد دادن و در آب پیوند وانه شیرین و در  
 بطیخ شلغم سروده نشاندن و اندک کوکر داند شراب غیر شیرین جوشانیده  
 تجسع فرمودن و در آب معادن نشاندن و از آن آبها و یا از آب پیونکران  
 اندکی خوراندن بدین مرض مخصوص و بسی سودمند بود اگر این علت در  
 کرده نادر اتفاق افتد خارشش در یک گاه بود از حرارت تشنگی خالی نباشد و علاج  
 آن هم بدین انواع باید کردن و الله اعلم سوزش آب تا خشن سبب  
 یا قرصه و بشره مشانه و مجاری بود چنانکه گفته شد و یا گرمی و تیزی بول بود از گرمی  
 مزاج بدن و غلبه صفر یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خردل و تخم نم  
 و حرث و غیره و بیشتر افتد و یا برین شدن مجاری بول بود از رطوبتی عضو  
 که جهت حفظ مجاری دایما سطح آنها از کوششی غذای که بر دانه مشانه واقعست  
 می آید بسبب بسیاری جماع کردن و کم شدن رطوبات بدنی و مشایقه نمودن  
 از رطوبات با منی بواسطه قرب مجری و اتحاد هر دو و در سبب قضیب و زمان  
 این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی وجود سببی آن را تقدیم سبب آن بود  
 چنانکه بزرگی تخم نخواهد بود علاج آنجا که سبب قرصه باشد علاج آن علاج  
 سبب بود آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر تپان مان بود  
 تدبیرات آنرا دفع آید و لطینات صفر دفع آن کنند و اگر تب نباشد هم لطین صفر  
 باید دادن و آب پیوند وانه و شیر خرفه یا قند و سبچین و بهنج و غیره  
 سروده خوراندن و غذا آتش چوبکش نیز سبز و چوبه خروس و  
 اسفناج و کدو فرمودن و در آب خاک و دروغ سروده کاوسی و آب  
 پیوند وانه نشاندن و غلبه الثعلب و آب کاسنی برین طلا کردن و در آب

خشک مریض را آسایش فرمودن بسیار باشد که چون صفرا غالب نباشد بهین  
 علاجهای ملین بصلاح آید و غسل تنه و سی باب سرد سکون در آن منفعت بسیار  
 دارد و تجویض در تابستان و باب سرد و سنگین قندی و یا آب بند و  
 سنگین قندی فرمودن عظیم سودمند است و اگر مرض کهنه شده باشد با حله  
 این تدبیرات مذکوره لعابهای خشک در آشفته به غالب باید دادن و در  
 کشکاب و اسفناخ و کشنیز سبز با چوبه پختن و دادن با قدری روغن  
 بادام که کل منقبضه در آن جوشیده باشد و در حلیل شیر خور و لعابها  
 چکانیدن و در آنها نشاندن و از هر چه گرم و تیز کننده خلط است دور بود  
 و برپنه کمرگاه حجامت کردن بهم مفید آید و آنجا که سبب چیزهای گرم تر  
 باشد ترک آنها باید کردن و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر  
 و لعابها در چکانیدن و طعناهای خشک کم نمک چرب بکارداشتن  
 و میوه های کم مزه پر آب خوردن چون هندوانه و خربزه فانی کم مزه و انار  
 خیار بادرنک و شفتالو و اشباه اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم  
 شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کردن و باستعمال مغزیات  
 و مرطبات و فلاح مزاج و عضو باید کردن و ازین تدبیر آنچه شایسته و بایسته  
 بود آن باید ساختن عموماً فی را این علت شده از بسیار نشستن بر زمین  
 نمک مجزی فرمود که کمشت آرد میوه کندم را با نمک سود و آشنان کاندان  
 باروغن و دوشاب به ستور کاجی بخت و خورد و صحت یافت  
 اما خون صرف بوقت بول کردن سبب ظهور خون صرف  
 غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در بارز باشد اغلب کشادن سری رک  
 باشد در حدود کرده و موجب انقباض یا سستی جرم عرق بود از جهت  
 غلبه کردن مزاجی تر بر آن و یا حرارت و حدت خون انوضع بود که قوت با سکه  
 عرق از حفظ آن عاجز آید و اغلب سبب غلیان و حدت انوضع غلبه حرارت

کرده بود بمحنت حرارت کند و آلات بول و یا بادی بود که از حرارت کرده او  
 در عرق حادث شده باشد و بجلت سرک را در منفذ کرده و نشانه کشاده و بجز  
 این نوع را غالب و فرمن یافتیم و موجب آن باد بوا سیر داشتیم و علت  
 هر سور المزاجی چنانچه مراراً بین شده ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سیر دلایل  
 خون بغایت گرم و تر باشد در اول کمزنگ و سرد بود و منافذی که از ضرب و استقاط  
 و تمدد و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج ازین بحث باشد  
 لیکن در معالجات که اینجا بدان اشارت میشود جهت آنها آنچه مناسب باشد  
 اعتبار باید کردن و بابت اسیر سباب آنها خلط کردن و اینجا که سبب سستی عرق  
 از رطوبت بود یا حدث خون و اشتباه آن از تدبیری که در نفث الدم دقایق الدم  
 در عاف و امثال آنها گفته شده آنچه لایق بود اختیار باید کردن و اینجا که سبب  
 باد بود در دفع گرمی کرده و دفع باد باید کوشیدن و بعضی ازین مذکوره را از تدبیر  
 که از جهت باد و اسیر گفته شد التفات نموده خلط باید کردن و در حمله احتیاط  
 باید نمودن که مادام که تقلیل ماده و جذب آن بجانب مخالف نشده باشد  
 بقصد و غیره حواس قوی ندهند که مبادا در درون بسته شود و از آن حشمتها  
 پدید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که مشخص شود که دهن رک در هوا  
 کرده از چه محل کشاده شده است هیچ تدبیری بهتر از داغ سوختن بران  
 محل نیست یا ریش کردن آن محل بنوعی که مدتی جرک رود و نگاه حواس نیز  
 دادن تا مقصود نیکو ب حصول پیوندد و جوانی گرم و خشک مزاج کثیر الجماع ریح  
 کوبستانی را که باد بواسیر کاهیه رنجیده داشتی این علت پیدا شد و من آنرا  
 از گرمی کرده او دانستم و او را مداومت خوردن آتشیهای ترش چون غوره یا  
 سماق یا رُوس یا زرشک یا کوبشت بزغال و خروس و سر و پا سبب کوفتند فرمودم  
 و همچنین مداومت مالیدن پیچیده بزیر کاه او را از که خدای و کارهای شاق جز  
 گرمی و خشکی نزا او را منع کردم و همه تدابیر تری فراگیری مایل یا بسردی مایل مقرر دانستم



در جگر و مراقب مداومت طلای خنک و مقوی مثل عصیر کاسنی و کل سنگ  
 سر کرده فرمودم و درین اثنا از علاج باد با سورسهم بعضی کردی بدین تیر  
 در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بطرف نشدی تخصیص در خشکی هوا باز ترک  
 علاج و خوردن چیزهای نفاخ و حرکتهای عنیف که لازم کوپستان است بدید  
 در بهار با اوارک با سلیق فرمودی و بعد از آن تدبیر مذکوره زودتر اثر کردی  
 و چون کم شدی مداومت خوردن فاد و هر و مویای در دفع فساد نشستن  
 در آب سرد در تابستان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین تیر صحت یافت  
**بسته شدن خون در مثانه** هرگاه بول خون بیکار باز آید  
 و از بی آن که بپوشی سرزدی اطراف و عرق سرد و غثیان بدید آید باید دانست که خون در مثانه بسته  
 جایگزین کوی که از بسته شدن خون در اعضای میان تهی درونی چون معده در دو مثانه وینه  
 با این علامات مذکوره حمی بازه با نافض هم بدید شود بواسطه فاسد شدن آن خون فشرده حدت  
 سمیه در و رسیدن آن بمعده دل این فشرده شدن خون هم طاری شود بواسطه فاسد شدن آن  
 خون فشرده و کیفیت سمیت در وی در رسیدن آن بمعده و دل و این فشرده شدن  
 خون در مثانه مخصوص بقسمی از سبیل بول الدم نیست بلکه هر وجهی  
 که خون صرف مثانه آید وقوع این مرض ممکن باشد **علاج** آنچه جهت  
 تحلیل و قطع خون فشرده در معده گفته شده همچنین آنچه جهت ریزان  
 سنگها مذکور شد جمله علاج این مرض باشد و گاه بود که خوردن سکنجبین  
 فقط این منفعت رساند و آنچه نفع آنرا هم اینجا عجیب یافت سوای تدبیرش را لیا  
 خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ پشت هر کدام از اینها را که یابند در  
 آب خاکستر زریا قیصوم یا در طنج سداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخوراند  
 دو اودرات بسینند که نفعی مطلوبست حاصل میشود مبالغه نکنند که خطا بود و آنرا  
 تدبیر دیگر مثل ضماد می ریزانند و قهقهها و ملین و محلل و استباه آن تدارک ننمایند  
 و الله اعلم **سلسل البول** سبب بیرون آمدن بول بی اراده کث و کی مجر

و غلبه خوردن مدرات بود چون خربزه و شراب حقیق یا ردی بود که از خارجی به پشت رسد  
و عضله و فم مثانه رسد و در عضله مثانه غدیری و صفقی احداث کند تا بسنجی رسد  
آزاد یا سور المزاج بار دی بود و در بدن که این افعال کند چنانچه در فالج عام و اقصیت و مفلج  
مثانه بود چنانچه باقیانده کور شده و یا حرارتی نفوذ بود در کرده و مثانه که جذب آن  
غلبه کند و دافعه هم با آن جهت حرارت و تبس ضعیف باشد و یا آفتی بود در عضله  
و مثانه مثانه بسبب کوفته شدن آن عظم و شدت آلت مجامع و یا از صعوبت وضع  
حل و اشباه آن و یا بسبب از جای رفتن فقره بضره یا صدمه فی الجمله و یا فشار  
شدن مثانه بود از جهت حمل یا از بودن نقل غالب در رد یا از ورم اعضایی که  
مجاور اند از طرف بالا علاج آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه احتمال  
مدرات باشد بترک مدرات و کم خوردن آب و قوالبض در آبهای قابض معاون  
و آبر نهان شستن بصلاح آید و انقیصا شبیه بمرضی باشد و آنجا که سبب  
برودتی و ضعفی بود در افعال مثانه و عضله انچه جهت بول کردن که دوکان  
در خواب گفته شده نافع آید و مداومت مالیدن روغن راحه و همین سمن روغن  
زیره که از روغن کل گرفته باشند بر زمار و درون مقعده عظیم نافع آید و  
مداومت خوردن مقویات چون بلاد و بلاد دریات و رسها و کسبی حب الشفا  
و حافظ الصحه و مزید العمر و جمله قوالبض حاره تخصیص جوز بویا و نقل بزرود  
اصلاح آن کند و پشت و اسافل را کرم و خشک داشتن منفعت رساند  
و سرد داشتن سردیها و تریها خوردن جمله مضر بود و از اغذیه برنج چرب  
بر عفران و مصطکی مطیب کرده و کباب مرغ بزیره و نعناع و نار دان و سمن  
کرده و کشته و قلیه و پیازی و برنج و سیر و کندها و کرم و فاماخواه و دیگر  
و اشباه آن بغامت سودمند بود و غسل در نجبیل پرورده و حلوان  
مالیف و مغزهای کرم چون نازجیل و جوز و پسته منفعت رسانند  
و سواری بسی سودمند بود و بخاصیت خوردن مثانه شتر ز خشک کرده

و سوده با تخم شبت و کرفس و بصل لعوق ساخته و پچنین گوشت رو باه در کرده  
 خرگور و مثانه آن و دماغ و مثانه کوزن هر یکی بغایت نافع آید و قی کردن بسیار  
 سود دارد بسی و در آب معادن و بر اطراف مورد غالب نشستن نیکو بود  
 مجرب بود در مازندران جهت علاج این مرض حیوان را که بر سر دیوار  
 و زمین که میسر دو لغابی غالب از و بر آن مواضع آلاستیده میشود و آنجا  
 انزال زن گویند بعضی جا به کرم لیز گویند غالب از آن گرفتگی و  
 شکم آنرا دور کردی و دار چینی و فلفل و زیره و زعفران سوده مقداری  
 بر آن ریختی و از آن بهر لیض خورانییدی چند صباح صحت تام حاصل شد  
 و اگر چه مرض کهنه شده بودی و مجرب است و آنجا که سبب فالج بود علاج  
 پذیر نباشد و آنجا که سبب خلع مثانه بود رفع خلع مرتفع شود و آنجا که سبب  
 حرارت کرده و غیره بود بر خلاف این مذکورات محل کردن نافع بود و این قسم  
 کم واقع شود و آنجا که سبب کوفته شدن عضله باشد در تدارک کوفت آن  
 باید کشیدن و کوفتگی صعوبت وضع حمل و جبین فقره و اضلاع باشد  
 و آنجا که سبب فشار ده شدن مثانه بود بحمل بعد وضع خود بصلاح آید  
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنچه از غلبه ثقل بود دفع آن مرتفع شود و این  
 قسم عرض شبیه کرد و آنچه از ورم اعضا مجاور باشد بر رفع ورم مرتفع کرد  
 و اندک علم و یا به طیس یعنی دلاب و این علتی بود که پیوسته حساب  
 آن آب خواهد و از خوردن آن سیر نکرد و همچنین پیوسته آب خورد  
 چنان بول هر لحظه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت جاذبه  
 و دفعه کرده است و استیلای سورا مزاج حار بروی و غلبه احتیاج آن  
 کشیدن آب جهت ترویج و تسکین و تعدیل و بدین جهت پیوسته در  
 حکم آب طلب زیاده بر مقدار ضرورت اصلی و حکم جهت تنقیه او از  
 ماساریقا آب کشد و ماساریقا از معده بستاند و چون زیاده مقدار آنجا

هر لحظه میگیرد و دفع آن هم هر لحظه لازم باشد و حال تشبیه بل دولا ب طاهر کرد  
 بدین مناسبت بدین رسم موسوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت  
 ماسکه کرده بود بواسطه بر متخلخل شدن گوشت آن از حرارتی که از زنده و بد  
 حفظ آب نتواند کردن ان مقدار که در آن تصرف کند و قدری خود از آن بکشد و چون  
 آب بمشانه رود دیگر جهت ضرورت تغذیه طالب آب بود و پیوسته آن حالت  
 مذکوره لازم آید و بسبب ندرت حدوث این ضعف ماسکه عطش و دفع  
 بتفارت از برد کرده نیز ممکن بود و بعضی از متقدمان هم دیده اند ازادرین انعام  
 لازم بود که گاهی بول اغسالتی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو ایدر کند  
 حکم را ضعیف سازد و لاغری تن پدید آید و باشد که بروزی بدق انجم  
 شیخوخی یا غیران جهت رسیدن بطوبت و بردت آب به بدن و پس  
 مزاج و غلبه گرمی کرده علاج اصلی اہم در تدبیر این مرض تعدیل مزاج  
 کرده و تقویت آنست و آنچه درین باب بسی منفعت رساند مداومت نمودن  
 و خوردن ربہاست و دوائی سرد قبض کننده مرکب و غیره و میوه های سرد  
 و آشہای ترش غوره و ریواسی و لیموی و آسہاہ آن بگوشت حرکوش  
 و برہ و امثال آن و ما جو کوفته و کشنیز تر و برنج و نظایر آن و سکون در هوا  
 خشک و نشستن در آب خاک ان مقدار که بود شود و تفصیل این اعمال را از جهت  
 عطش کا فب که از حرارت اعضا باشد باید دیدن و در ابتدا اگر یا نفعی نباشد  
 فصد با سلیق موافق آید و شیاف نخ برداشتن و طلا کا نخ کرده تخصیص  
 آب کشنیز و کل خشک و همچنین ضماد های قابض خشک بر کمر گاہ مراق و حکم  
 مناسب بود و قی فرمودن آب ہندوانہ نخ بر افکنندہ ہم منفعت رساند و فصد  
 اگر بیضہ نخمہ را یک شب از روز در سکہ نہند و بخورند نافع آید و آنچه کہ مرض از  
 سرد اتفاق افتادہ باشد تدبیرات بضد اینہا نافع باشد چنانچہ اعمال آن  
 بطیب حاذق مخفی نخواہد بودن و مبالغہ در قی اینچاسی مفید بود و گفته اند کہ خوردن

جوز بریان غسل نرین باب خاصیتی عجیب دارد قطعه البول حقیقت این علت چنانچه  
 متمسک گردد و از عسر البول و سلس البول آنست که در چین بول کردن باراده و مقر لختی  
 از بول در داخل باز ماند و طبیعت همچنان بدفع مشغول باشد و عضو از ارسال آن  
 مانع یا عاجز بود و بطریق چکیدن قطره قطره بدفع شود و با آن امید از حبس آن طبیعت  
 و دفع آن هر دو باشد و جهت ویراز بول پاک شدن به تشویش و چسبیدن  
 که در ابست و واقع سنت و بی وقت و بی اراده داخل سلس البول باشد و اگر  
 بوقت و اراده بود داخل عسر البول باشد سبب این با اثر کردن سرمای بود  
 از عضله فم مثانه و حوالی آن جهت کشف محصل در برد و بیرون رفتن اکثر مواد که  
 بولی از آن و این حالت در رستاهای بسیار پیدا آید و عدم دیگر اسباب بدان  
 اشتباه کند و یا کوفت یافتن عضله و مجاری بول بود از زور و الحاح کردن  
 بول گننده جهت طلب دفع آن بسرعت بواسطه مهی یا رفع آزاری که از طبیعت  
 نگاه داشتن آن و پرسی مثانه یافته بود و مدد کردن قوت دافعه در آن امر و یا  
 حدوث حرکت بادی بود در مثانه و حدود مجری جهت فرصت یافتن از سبب  
 خالی شدن مثانه و تحریک حرکت آب و عضو و عضله و آنرا مثل حرارت در آن  
 جستن و بدان موضع جهت دفع لذت و توجه طبیعت و کسی را که باد بواسطه  
 این حال بسیار گرفته و ظهور و جوی و تمددی اندک در آن جین در مثانه و حدود  
 آن دلیس این بود و یا برخواستن قضیب باشد در آن وقت بسبب دفعه  
 حدوث بادی برخیزاننده و بد جهت عضلات لختی تجمد و کرد و مجری ضعیفی  
 کند و در جین کمتر شدن زور آب بول ارسال بقایا بست ریج دفعات کند  
 و باشد که غلبه حدث بول مجری را بر بخانند و بعد کم شدن زور بول از دفع بانی  
 لختی منتفی باشد و بست ریج سبب دفعات اخراج آنرا اطاعت نماید و این  
 حرکت البول اقرب باشد علاج انجام که رسیدن سه ما بود و کوفتی و  
 قبضی اندک از سه ما در عضله و مجری پیدا آمده باشد حفظ محل از سر باید کرد

و بر چیزهای گرم کرده و تائب حمام باید بستن و از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده  
 حذر کردن و اکثر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و بتخصیص شیرینها و شلغم  
 پنجه نافع بود و همچنین چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که  
 سبب گرفته شدن مجری و عضله بود و از زرد آب در دفع یا بسبب رخا  
 قضیب باشد در دفع و غده در راسته ای آن باید کردن و از چیزهای بادیه  
 حذر نمودن و سیوهای مدر خوردن و دفع با احتیاط و آهسته که کردن و مجاری  
 بر و غن نرم داشتن و آنجا که سبب بادیه و اسهال و اسهال آن باشد در تعوی  
 باید کوشیدن و بر نشانه و نهیهای بادیه شکن مالیدن و آنجا که سبب گرمی و تیز  
 بول بود علاج حره البول باید کردن و اسهال

**باب بیست و سوم در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و**  
 وضع و منافع و علامات امراض مختلفه و امراض مخصوصه بمردان و اسباب علامات  
 و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و منافع ذکر و خصیه و ادریه  
 بدانکه ذکر عضویت مؤلف از عصب و رباط و عضله و شاخهای رگ اجوت  
 و شاخهای شریان و اصل او را طیست که از استخوان زمار  
 رسته است و اندر وی تجادیف بسیارست و نغوظ آن وقتی پدید آید که این  
 تجادیف پدید آید و بر حوالی این رباط شاخهای که از شریانین واقعست زیاده است  
 از آنکه لایق این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سرین رسته اند و بدو پیوسته  
 و مجری بول و مخرج منی هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در حوالی  
 سر قضیب بود و او را چهار عضله است دو تا از استخوان زمار رسته است و بر  
 هر دو هملوی او نهاده و بقوت نغوظ آن هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از  
 استخوان عانه رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این دو عضله  
 کوتاه شوند و بهم باز نشینند قضیب راست بایستد و هرگاه نیک کوتاه نشوند  
 قضیب بجانب زمار میل کند و چون یکی بهم باز نشیند و دیگری بدان جانب

سیل کند و هرگاه که هر دو از کار باز ایستند دیگر خسیده باشد اما خصیه غفولیت  
 مخلوق از گوشت غدوی سپید چوپستان و اندر کبسه از پوست و غشا نهاد  
 و بمعالیق بزمار و پنج قضیب باز بسته است و بعد دو قنات در کهای بسیار از  
 اعضای ریشه و سایر اندامها که چون مرد را خصی کند اندر منفذ پیغوله را ن  
 و حوالی آن و اندر صفاق که زمار پیوسته است بگذشته اند و بدین مضمین پیوسته  
 و بدینخت که چون مرد را خصی کنند تغییر در عقل و تدبیر حرکات آواز و قوت هست  
 او دید آید و معدن تولد منی بحقیقت خایه است زیرا که ماده منی که آن خو نیست  
 در غایت صفا و همضم چهارم یافته و از بنخشاندها فاضل و از هر اندامی  
 کیفیت و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق خصیها  
 آید طبیعت خصیه آنرا سپید گرداند چنانچه طبیعت پستان ماده شیر را سپید  
 میسازد و از آنجا با وعیه آید و قرار گیرد و اکثر مردم را خایه راست قوی ترست که کسی را  
 که چپ بود و عارض منی جسمیست موری که آنرا بتاری سرخ گویند یکطرف این  
 خاص خصیه بود و یکطرف دیگر بسو قضیب آید است و اندر معالیق خصیه گذشته و در زیر مجرای  
 بقضیب پیوسته و بدو اندر آمده و آنجا که هر دو متحد شده اند بوقت مباشرت با د عروق حوالی  
 آن انگیخته شود و با وعیه منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن باد با و منافع این اعضا جهت  
 نسل و بقای نوع و نولد جسمی از آن واضح ترست که به بیان محتاج و جهت منافع بیشک زیادت  
 بدن او را حاصل بود و اندک علم و اما علامات امراض مختلفه آلات تناسل  
 بدانکه شدت شبق و بسیاری موی بزمار و رانها و سبزی در کهای دیگر و غلبه  
 آنها و بزرگی آلت و خصیها و تیز منی و سرعت انزال با غلبه شدت آلت و زود  
 بالغ شدن دال بود بر گرمی مزاج این اعضا و ضد این حالات دال کرد بر سردی مزاج  
 آنها و تنگی توام منی و غلبه که آن وضعف نعوظ و نفاذ دلیس تری مزاج این  
 اعضا باشد و ضد این حالات وحدت منی دال بود بر خشکی مزاج اینها و اندک علم  
 و اما امراض مخصوصه بر رجال و اسباب و علامات و معالجات اینها

پدید آمدن باد و در حقیقت گاه این علت چنان بود که بادی در پوست نرم  
 گردد و در زیر حشفه افتد و بخیبیده دارد از کیسوی یا از همه جانب چنانچه کوبیا  
 باد در آن دمیده اند و آنچه بر تمام کرد ذکر باشد شبیه بود به بیضه مرغ که  
 خشک و سپید رنگ شده باشد ولیکن نرم و رقیق بود و هیچ درد  
 و تندی با آن نبود سبب این اغلب برزق یافتن باد شقاق مقعده بود و آمدن باد انجا  
 و از مباشرت با بعضی زنان ناپاک و از طلا کردن چیزهای برده که جهت عظم هم علت  
 افتد علاج انجا که سبب باد شقاق بود بر و غنهای فحل مناسب باشد تا بدن  
 و تقویت شرع بر و غنهای تقوی خشک کردن چیزهای معتدل سودا و غیر نفخ خوردن  
 بصلاح آید و اکثر آن بود که بر رعایت غذا و چرب داشتن مقعده هم بصلاح آید  
 و در دوسه روز یا هفتۀ انجا که سبب مباشرت ناملایم باشد روغن تریاقتی در  
 ذکر باید نقطه کردن و مالیدن انجا که سبب طلا کردن چیزهای گرم بود و عضو را از  
 پاک باید کردن و بعضی آن اصلاح نمودن در از شدن کیسه خصیه  
 این حال اندر بلادی که هوای گرم و بسیار تر و سست باشد چون هوای گرم  
 اکثر مردم غیر معتاد واقع شود و کاهی بدان مرتبه رسد که از زانو تا بگذرد و در  
 نشستن و برخاستن و رفتن تشویش دهد و باشد که غلافه خصیه نیز لهخت  
 سترخی گردد و خصیه نیز فرو آید علاج مردم انجا چنان یافت اند  
 که کات هندی را می ساینند و بر آن می پاشند و بلبه تر بسته میدارند بجای  
 باز میروند و یا نقل هوا و استعمال قوا البض بر جلد آن و خوردن و بر بستن عضو بلبه  
 بقوا البض تر کرده النفع آید انجا که بدین تدبیر بصلاح نیاید مقصد آری که ضرر بود  
 انرا از میانگاه بیاورد و ختن و زواید از بریدن بر هم اصلاح کردن و اندام  
 ورم خصیه این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با سستی  
 تحصیل آن اسباب و یا مباشرت تحریک منی کنند و بگذارند که دفع شود در آن  
 موضع آن بماند و موجب ورم گردد علامات انچه در کیسه آن واقع شده باشد



بحسب انواع آزار توان یافتن و آنچه در سینه افتاده باشد وقوع آزار دیگری  
 یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن نمیس و غیره چون درم  
 کرم بود سرخی و حرارت موضع و حمی بران دال و تشخیص صفرا و خون با عرض  
 آن کنند و اگر بلغمی بود لیس و برد محل و قلت و جع عدم حمی شاید آن باشد  
 و ممکن بود که در بلغمی قوی و در ورم جلد هم اندک حرارتی باشد جهت مشارکت  
 توبه این عضو یا قلب و اعضا و آنجا که ورم صلب بود هم نمیس بتوان در یافتن  
 و آنجا که ریجی بود هیچ کرانی نکند و گاه باشد که این ماده بواسطه سرفه سینه متشنج  
 گردد جهت کندن حرکت سینه سودا را از اسافل و مایل ساختن لعابی بسیار  
 افتد که ورم کیسه کاسه و فاسد و متفرج گردد و کیسه سفت و بیضها بر سینه و  
 بماند و باز کیسه دیگر شبیه بدان جلد از غشای صلب را بنجا بر وی و بیضها را بپوشاند  
**علاج** آنجا که ورم کرم باشد نخست بدن را پاک باید ساختن و با شکر  
 چنانچه در دیگر اورام دانسته شد و همچنین جدت ماده از محل تقلیل آن کرد  
 بقصد و حجامت و ترک گوشت و تقلیل غذا و تلین طبیعت و شباه آن بعد از  
 تجلیل ورم و تعدیل مزاج اشتغال نمودن انسب آن بود که ابتدا بقصد صاف کردن  
 از جانب موافق یا از هر دو جانب چون عام بود و اگر فصد را مانعی باشد قی فرماید  
 و بر ساق جانب موافق یا هر دو حجامت کند و یا بر روی ران بهمان دستور یا  
 بر قطن حجامت کند و شخصی بر مقابل کرده درین مرض حجامت کرده بود نفع عظیم  
 یافت و بعد ازین شاید آنها که جذب ماده بجانب جانب مقعده کند عمل کردن مفید باشد  
 و ترتیب اکل و شربت و اکثر تدابیر بهمان نوع است که در ورم مثانه و غیره گفته شد  
 و آویزه که بر موضع نهند در ابتدا روغن گلست و سه که وارد با قلا با خود همچنین طلا  
 که از سر که و کلاب و عصاره کاسشی و کاهو کشیده ساخته باشند و نهادن آنها  
 که از سفته و آرد با قلا و آب غلب الثعلب سازند بسی آزموده و مستعد و نافع است  
 و در اینها بطبع با بونه و خطمی و تخم کتان و با قلا کوفته نظول کردن با ثقال آنها ضار

نافع آید و اگر بر کهای آنرا کوفته بپزند مفید باشد و زیره را با مویزدانه بیرون کرد  
 کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که ورم بلغمی باشد در انفتاح آن از ابتدای باید  
 کوشیدن تا صلب نشود و قی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین و گرم باید دادن  
 و عضورا از بهوا حفظ کردن و ضماد آرد با قلا و آرد حله لبشراب تلخ سرشته مفید  
 و همچنین ضماد آرد با قلا و جو و زیره و اکلیل و بابونه کوفته و چکانیدن روغن بنفشه  
 در اکلیل و همچنین مشک حل کرده در روغن خروع سود دارد لیکن جسیط و سعی باید کرد  
 تا روغن در مجرای منی در رود و نه در مجرای بول بالتمام و آنجا که ورم صلب باشد  
 سخت است نفراغ سودا باید کردن و از مولدات آن حذر کردن و معولات آن خوردن  
 و ضمادی از زوفای تر و شحم قبر و مغز ساق ایل در روغن گل در روغن سوسن بکار دادن  
 و تضمید به برک بخت کرب و آرد حله و با قلا و بابونه و پیس مرغ مجموعه هم نافع بود و همچنین  
 بضماد اخیر خشک و پیس و برک سیر و زنبق حله کوفته در روغن و غسل  
 سرشته و ضمادی که از اشق و مقل و آرد با قلا و شفع ساخته باشند پس قوی  
 و آنجا که ورم ریجی باشد نکمید کا درس و سوسن نافع بود و چیزهای باوشکن باید  
 خوردن و از باد انگیز حذر کردن و آنجا که موجب ورم بس منی بوده باشد در مجرای  
 انوضع اگر در اول احساس ثقل در مقدمه ورم قبل از استحکام آن اخراج منی  
 بمباشرت جدای ماده ورم منفع گردد و بصلاح آید و اگر تنزیدی ازین تداویر  
 احتیاج افتد از علاج او رام اعضا داخلی و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد  
 التفات باید نمودن و الله اعلم بزرگ شدن منی این علتی بود  
 که بعضی بی آما سیدن بزرگ شود بطریق فربهی چنانچه در پستان زنان کاهی  
 واقع می شود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات آن  
 علامت آن باشد علاج آنست که مخدرات و مضغفات قوت جاذبه دما  
 و مخففات قابضه پیوسته بران طلا کنند مثل شوکران و زبرالنج با بکشنیز سوده  
 و صفی سرب با بکشنیز سوده و غبار سنگ سیاه با بکشنیز سوده و اشباه آن اعلم

قرصه مذکور سبب این خلط حادی بود که از اعالی بدانجا منفع گردد و چون  
 عضوی پوشیده و گرم است و اکثر اوقات از توی عرق خالی نیست مواد آن نیز  
 بادی سببی زود عفونت پذیرد و مردم که تمیز منی را بیشتر پدید آید و از این  
 زنان نابسته تمیز منی این علت بسیار افتد و چون عفونتی در بدن مدخل بوده باشد  
 این ریش سخت عفون بود و این ریش در درون سوراخ قضیب و در برون آن و  
 بر پرد و بر پوست خارد و بر جالی مقعد هر جا پدید آید با سوزش و اندک درد  
 و در حین لغوط در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماده آن  
 با عفونت غلبه سمیت بود و عضو را بخورد و بدان رسد که کیسه را بشکند و تا از برون  
 آن خطر هلاک بود و چاره خزان نماید که بیاید مجموع ایرد خصیه را بریدن و اصلاح  
 جراحت کردن بر همهها و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر برون  
 آن هم بر خفته گاه پدید آید و خارش و سوزش درون مقعد و قضیب مقعد  
 قرصه آن باشد **علاج** نخست تنقیه بقی و سهیل باید کردن و اگر توفی  
 با آن یابند ابتدا بقصد عروق پائین باید نمودن و بر و مدار سنج و توتیای مفصول  
 بشراب یا شیر زنان سر رشته جدا جدا طلا کردن و در حلیل چکانیدن در عات  
 اغذیه و اشربه و استعمال سایر دوا و آنچه در بحث علاج مطلق قروح ظاهری  
 گفته شده نمودن و آنچه درین باب بسی نافع و سهیل الاخذ است بستن کل سرشوی  
 نرم سوده است بران و هر لحظه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اغذیه و اشربه مناسب  
 و چون قرصه نیک تر باشد خشک آن بستن کل سرشوی مفید آید و چون کمتری  
 بود کلر آب یا شراب سرشته بستن انفع باشد و انجا که از عفونت وحدت  
 رطوبات محل مدخل فی الواقع شده باشد شستن عضو هر لحظه با بهای تریاتی خشک و  
 معتدل و بعد از آن بستن اول بود در قرصه داخل لعاب کل سرشوی در شیرین  
 حل کرده در حلیل چکانیدن هم بنفایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ باشد  
 و چکانیدن شیر مضعفات یار و عن کل هم تعدیل و تنقیه نکند و در اندام قروح خفیه

اگر سوزش  
 بر برون

مجلس مذکورست و الله اعلم **خارش قضیب و کیس** سبب آن  
 ماده ترسیت حاد و وی یا غیر آن بود که از حوالی و اعلای بد آنجا آورند یا غلبه حرک محلی  
 و عرق آن باشد **علاج** اما آنچه آنچه از حرک و عرق بود اگر آن به شستن  
 آب گرم مسند فاع کرد و آنچه از خلطی باشد و کم بود هم تقطیع مسام و تلین باید  
 دروغن و باستحمام زایل کرد و چون از ماده منوی باشد بجای آوردن تسکین باید  
 و آنچه غالب بود تقصیر باید کردن انگاه با جمال مذکوره اصلاح نمودن و مسحت  
 ریخته ران سودمند بود و همچنین در آب معادل شستن و طلای کل سرشوی خدینند  
 عظیم مفید آید و اگر به تدریج قوی تر احتیاج افتد از تدریج حریب و حکم التفات  
 باید کردن و الله اعلم بر آمدن بزمار بسیار افتد که اجساد را بیضه زمار  
 برآید و در زمار پنهان شود باید که عسل ببول پدید آید و اخراج بول با درد باشد  
 و سبب این سوزان مزاج سرد بود و در عضو بر و خارجی ممد آن باشد  
**علاج** آن علاج کر ما به است و آئین دروغتهای گرم مالیدن و در هوای گرم  
 ساکن بودن و ضمادهای نرم گرم قوی نهادن و سواری معتدل کردن و آبلو  
 گوید که قدما فرموده اند که در مجبیه قضیب فی به نهنت و باد بدینند چند آنکه بدن  
 همچو خنک بر باد شود و بدان بعضی فرو د آید فشق این غلظتی است مشهور و اغلب  
 در پشت زمار یا در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود  
 بر جال و مطلق قفق از سه نوع بیرون نباشد یا غشا که بار لطیفون شکافته شود  
 آنچه در درون آن محتبس بوده قبل از شق بعضی بدو در آید و جای نیر و عقب راق  
 و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفاق نیز شق شده باشد از افاق المراق  
 گویند و با مجری نهایت که آن از کش ران از غایت تنگی واقع است در بالا  
 انشین کشاده و چیزی از داخل آن بدان مجری یا کش ران فرو د آید و شیت برزد  
 و آرا فقق الارینه گویند و گاه بود که اشاع زیاده بود و کیسه فرو د آید از آنکه  
 و باشد که مجری کش ران و آن مجری مذکور که در داخل آن نهاده است بسجی

از هم بدرند از درون و آنچه در داخل موضع معتبس بود لمحتی بدان کشادگی مکیسه خایه فرو برد  
 و آنرا هم قیله و آوره کوسید و فتنی که در پشت زمار یا بالاترازان افتد جمله از اصناف  
 نوع اول باشند و موجب این شکافتن شدن غشا و مجاری نهایت آن اکثر  
 دوالی بود که بدان رسد بواسطه زوری که صاحب آن کند در برداشتن چیزیهای که  
 یا از بلند فرو چمد یا در همواری چسبیدی محکم کند و یا آن بود که از خارج کوفتی از ضربه یا  
 بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست بر وید و آن شکافتن بماند و موجب کشادگی  
 مجری اغلب بسیار چسبیدن نرم نرم بود مانند جمله بر پری شکم و مرور طوبتی لغزنانده  
 از طعام و آب و همچنین است با خفتن و دیدن بسیار و جماع کردن بقوت و غلبه فتنی  
 یا بر پلو خفته و یا فریادی مانند جمله بر پری شکم و مرور طوبتی لغزنانده یا بادی تو  
 تمید کننده بران مجری و آنچه لغت اندر آید یا شرب بود و او را اصناف قیله داوره و آنچه  
 داخل آن روده یا شرب در روده هر دو باشد یا بادی بود غلیظ یا طوبتی مائی یا بادی  
 یا شیر آن باشد آنرا قیله الیا کویند و بعضی آوره مطلق که کویند این را خوانند  
 و این فتنی قیله اکثر در یک جانب خصیه افتد و گاه باشد که در هر دو از احتباس  
 رو دمای باریک یا وضع در آن محسوس بسیار باشد که اعراض الماوس از درد و کرب  
 وقتی برج و اشتباه آن ظاهر گردد و لیکن بستن و حفظ کردن فتنی اعالی آسان تر  
 بود و مطلق فتنی انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون  
 بدیر میسر گردد و فتنی پیران مردم خشک لاغر درست نشود و ریجی دمائی زود تر  
 از تری و اعالی علاج نپذیرد **علامات** آنچه ریجی بود سیج کرانی مکنند و چون  
 دست بران فشارند زود تپتی گردد و چون دست بردارند زود پیر شود و بزود و حر  
 و قراقر و شد بسیار کند و گاه باشد که خصیه صاحب آن مقدار خلیه پیا پیا شود  
 و زنان را در کش ران اندکی پدید آید و آنچه مائی بود کرانی بسیار کند و در خالی  
 شود و تا به پشت باز نخسند خالی نگردد و پوست خایه با آن روشن و براق باشد  
 و چون بجنبانند آواز آب محسوس شود و سیج قرار کند و آنچه تری و معالی باشد

چون به پشت باز خسیند بجای باز رود و گرانی کمتر ازین کند و باشد گاهی  
 باد هم با ثقل همراه و از کیم و غیره بجهت امتلا تخصیص عورید بجای باز رود  
 و احتیاج افتد که در آرن نشانند و قریح نکند انگاه به پشت خوابانند  
 و بدست فشاردن اندک اندک تا بجای باز رود یا بر پهلوی خفته را نهانیم فشار  
 تا باز گردد و اینجا که باد هم با ثقل باشد بیدر و نباشد و بسیار بود که معده هم  
 با آن درو کند و اینجا که ثرب و روده هر دو در محل درآمده باشد چون پشت ازین  
 اول روده باز رود و انگاه ثرب و پس توان در یافتن **علاج** اصل  
 کلی در اصلاح این مرض مطلقا در بودن آنست از اسباب سابقه و فرود آمدن  
 و جز تا بدان محل و از مولدات مواریثی و مای دفع و اخراج آنها و نیک ساختن  
 مجری کش ران از گوشت و غشاء و رویانیدن پرده پاره باشد اگر ممکن بود و  
 منع کردن در آمدن چیزی بدان بدیر بستن و فی الجمله طریق مفید و دفع باد آنست  
 که پیوسته چیزهای باد شکن در محل آن بضاد و کماد و طلا و غیره بکار و  
 و در حلیل او از آنها بجانیدن و شیاف نیز از آنها استعمال کنند و در غذا  
 و دوا هم از آن نوع دهند و بدست آنرا از محل اخراج کرده باشند از محلات  
 باد و شکننده آن بر ممر میهند محکم چنانکه نزول باد بدینجا سهولت نتواند بودن  
 و هر بار که چیزی در آید همین نوع عمل میکنند و در نیک ساختن مجری میکوشند  
 و با کثر خصوصیات این درفتق کو دوکان اشارت شده در بعضی از علاج اگر چه  
 طلا هم نافع آید و مداومت مالیدن دهن راحت و قطر آن و بستن ریکه زره کم  
 و در میان آن نشستن مفید بود و اخراج آن شق هم ممکن بود **تشخیص** را این  
 بود و خصیّه او مقدار خربزه شده بود و چون بر بالان سوار شدی چنان نمود  
 که کو یا خربزه در پیش گرفته و بدامان پوشیده است روزی چنین میرفت ترکما  
 چاقی در دست باد و دو چار شد گفت که خربزه که پنهان کرده بده گفت این خربزه  
 نیست ترک گفت دروغ میگوئی و چاقی حواله کرد او سر خود را باز کشید

چنانچه بر خصیۀ فتنی آمد بطریقید و او از مرکب در افتاد و به پوشش شد و چون بهوشان  
 جراحی آنرا بدوخت و اصلاح کرد و او خوشش شد و طریق مفید در دفع است  
 کم خوردن آب و شراب و چیزهای آبدارست و مداومت بستن محففات بر محل  
 و ممر و سهلات آب استقراغ کردن و اکثر تداویر استسقا زنی نافع بود و اگر  
 آن منضع چنانچه آفتی از رخسار حادث نباشد و اندک اندک که تا ضعف نیاید  
 ممکن بود و چون آب غالب بود جز این چاره نباشد و طریق تنک ساختن مخرج  
 چند نوع است یکی آنکه داغ سوختنست بر سر مخرجش را و چنانکه اثر آن مخرج رسد این  
 وقتی نافع آید که آنچه فرد آمده بود بکسیه آنرا اخراج با عاده کرده باشند و چنان  
 محافظت کنند که تا خوش شدن جراحت و گیراده چیزی کشاده سازند و اینجاست  
 و این بسی صعب بود زیرا که از حرکت اندک و رود در صین بول و راز کردن و سرپا  
 نشستن چاره نیست و این افعال موجب زول معا و ثرب و غیره میشوند و برین  
 مریادست بر آن گرفتن فی الجمله ضبط می پذیرد و آن با داغ مشکست و دوم استعمال  
 چیزهای قابض و حاکمت بر مجرای و مریادست بر آن گرفتن فی الجمله از ضما و طلا  
 چون زفت و علك البطم و کنه روماز و کلار و سریش کفشکان و سرشیم با  
 و جوز السره و زاک و مکور و مومبائی شک و خون کنه و زبل موش و جذبیدستر  
 و جفت بلوط و ربک مورد و سفیده تخم مرغ و همغ و جوز بواجمله کوفته و بختیه  
 و در سرشیم که اخته غالب خمیر کرده یا بدان نرم سرشته بر بسته کرده و این مداومت  
 بسی نافع آید لیکن اینجا نیز اخراج داخل شده از محل و حفظ آمدن مخرج چنانکه از  
 ضیق ظاهر شود لازم بود و بسته داشتن اینجا بهتر میسر کرد و سوم بستن  
 مریست و عمل این چنانست که بگردن تخته پاره مثلث از چوبی که آن بطنی است دو  
 برین شکل  و رنگ ردی آنکه بر ممر خواهد بود و موم بچسباند  
 از کنار تا کنار چنانچه در وسط بریند بهموار پیدا کند فی الجمله تا در کش باندام برین  
 و ممر را بهتر ضبط کند انگاه از او در کرباسی سه تو مضبوط کرده بدو زند و در

آن بند کراسی پهن و محکم مقدار ذراع بدوزند و از ابعداً خارج کردن چیزی را از محل از روی دار بر بمر نهند چنانکه گوشه دراز بر آن بر کش ران بود بطرف شیب چنان ران و ذکر و آن دو گوشه دیگر آن از در بجانۀ لطف بالا بود از زمار و اول در بند بالای رابره بمر نهان بکنند و بر پس پهنه کرده زنند کشیده و بمقدار محکم بند فوت بجهت آن بند زیرین از میان نعلگیر در آن بطرف میانش بکنند چنانکه از مقعده اندکی دور باشد بر آن بند نه بندند و نیک کشیده چنانکه مهر را گرفته دار و بعد از این مریض در شستن و برخاستن و راه رفتن ملاخط کنند که بند پهن از کنار سرین بمیانگاه نیاید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد و مهر را و هر دو گاه بند بست شوند و دیگر باره بکشند و محکم سازد و گاه کاهی که طعام بنضم شود اطفال دفع شده باشد پیاده با آن بسیار باید کردین تا مهر از جانب کوفته شود و مواد بدن بدانجا میل کنند و پوست از برون آید زنند و بعد از آن رفیق و آویختن کردن تا در شیب چوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذا نمانی نرسد غلیظ از آن نوع که در کمر و جزو غیره مذکور شده باید خوردن و مدت ها از جماع و قبض بودن شکم و سواری بضر و آنچه زور آورد در باید بودن و بر پالان سوار نماند شدن چون بالضرورت بر زمین سوار شود یا بقضا حاجت رود بند زیرین را تنگ تر باید کشید و بدست چوب رابره مرفش کرده در شستن چنانکه ممکن بود بر صدر باید بودن و درین شبها بند را اندکی نرم کرده در شیب چوب از ضما و طلا نذکر هم بکار باید داشتن و بعد مدت های مدید که اثر تنگی مظهر هر کرد و چنانچه فی بستر تاز روی قوت نیاید بکلیت بکند و بعضی مہات تعب آورنده فی الجمله اشتغال باید نمودن و چون تدابیر میر تمام محکم و نیک شود مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید داشتن و کاهی کشودن چنانکه امین شوند و آنجا که فستق در غیر کش ران واقع شود مریع باید ساختن و بی نمور در لته دوختن و چهار بند نهادن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که بکسیه نرم در فاده و شباه آن هم مضبوط گردد و این عمل اختراع منست و بسیار ضعیفان را از



و هساکی تاسی ساکی قبله الامعا داشتند بدین نوع بستن بصلح آمدند در مدت  
 سه چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سواری مفراط و سفر کرده  
 و که خدای متعدد داشتند و مباشرت بهم با فراط میکردند و کانی را که علت  
 نوباشد زود نیک سازد تخصیص کو دکان و مرطوبان را و فریه با ختن بد  
 در انشای این تدابیر بغایت مدد و معین بود و در ضیق مجری رعایت قوانین محکم  
 داشت چنانچه مجاور حین حرکات و حفظ عمر از بد فرو آمدن روده و غیره بدان  
 و در اوقات جهات کا هی که خوب لحظه باید بستن تجربه حاصل میشود و بجز نیست  
 محتاج نیست و الله اعلم کثرت احتلام بد آنکه احتلام واقع شدن  
 انزالی است در خواب از مشاهد مباشرتی یا امری لذت آورنده و ابتدای طلوع  
 ازین حال است و هرگاه این امر در دیر اتفاق افتد طبیعی بود چون نزدیک افتد  
 ضعف آورد و مرضی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر هفته یک شب  
 این حال بکینوبت و در نوبت و سه نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد  
 که در اکثر شبها بکینوبتی احتلام افتد و امثال این و سبب کثرت احتلام کرم و رقیق  
 شدن منی بود از توجه بخارات بدنی بداخل اندر خواب در رفتن بخار از منی کرم  
 بدماغ و دل و کجختن خیالات مناسب آن و ضعف شدن دل و دماغ از وصول آن  
 بخار و دفع طلبیدن ادعیه آن منی کرم را و ضعف ماسکه بسبب ضعف کرده دان <sup>عضو</sup>  
 آنرا که مزاج سرد و تر باشد و کرده ضعیف و دماغ و در خواب این ضعفها بر و غلبه کند  
 و این حالت بر و بیشتر پیدا آید و اغلب مردم کثیرا احتلام بدین سببها ضعیف است  
 که سریع الانزال باشند و بعضی مردم ضعیف شهوت کم نغوظ کم قدرت بر جماع را چنان افتد که  
 بمباشرت انزال نشود و یا بغایت دیر واقع شود و دفع ذکاک در خواب محکم شوند و جمله موجب اینها  
 جو و منی ایشان باشد و کرم و رقیق شدن آن از میل حرارت بداخل در خواب چنانچه بد  
 اثر است کرده شد لیکن انچنان که کثیرا احتلام باشند علاج  
 اصل در تدبیر این علت تقویت اعضای ریه و معده کرده بود و آنچه درین

نفع آن مجربست مداومت خوردن پیرورس مہارسن و کسبی حب الشفا رطلو آنا توره بلا دریا و حافظ  
 و دوار المسک فرب العود نوشه ارد و حلوائی جوز نامل معجون النجش و معجون بنجکشت و جوز کواست  
 و دروغن مصطلک و دهن الراخه و دروغن نریه و دروغن بابونه و مثال آنها مالیدن پشت و کمرگاه  
 و مذکبر و درون مقعدہ تخصیص بوقت خواب و خوردن غذائی کم لقمه نرم کرم حزن  
 بتخصیص شیر برنج و خرما و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب کم خوردن و در و بوق  
 از خوردن و استعمال کردن سردیها و تریها به تخصیص در طرف شب و کرم درشتن  
 پشت و اسافل در شب و در دهن گرفتن جوز بواش شبها تا صبح و سواری  
 کردن بخت دل و کثرت استحمام و مباشرت در هفته یک نوبت یا دو نوبت  
 شخصی سی ساله بود و اکثر شبها دو نوبت و سه نوبت اختلام شدی  
 و داشت و کمرگاه در روی اندک هم داشت و در مباشرت بسی ضعیف بود و در  
 حضرت شاه شمس الدین اورا مداومت خوردن بلا و در بالای طعاهای مشا  
 فرمود و از تریها و سردیها و تریها و آب بسیار خوردن منع کرد تا فایده آمد  
 او در اوایل بکیلا دریا بکند گفت بقانون مقرر خوردی و یا هستی که زیاده کردی  
 چنانچه کالی را بدان مرتبه رسانیده بود که روزی که بلا و ریافتی ده عدد خورد  
 و ازین مداومت قوت عظیم پیدا کرد چنانچه بعد دو سه سال دوزن خوا  
 و هر دو از دشاگر بودند و فرزندان پیدا کرد سرعت انزال باقی  
 عهد مباشرت سبب این غلبه ضعف قوت ماسکه ادعیه بود سبب غلبه  
 رطوبت و غلبه یافتن لذت و سستی کرده و محدوده و کثا و کی مجاری و  
 خامی منی و تری و ماغ و فی الجمله جذب محسل بدخول فیها هم ران اعانت نمایند  
 و آنرا که این حال با ضعف نعوذ و قلت شدن الت افند و ماغ و اعصاب  
 دی بسم ضعیف باشد و زنان بچکس را ازین دشمن تر ندارند و بعضی را این علت  
 بدان مرتبه بود که بجز در سائیدن محل قبل از دخول انزال شود و چون این حال با  
 عدم نعوذ افند صاحب را عینین کومند و چون سستی مادرزادی باشد آن

همین حقیقی بودند عارضی و باشد که سبب سرعت رفیعی منی و حدت آن فوق  
 دافعه بود بوقت بیرون آمدن سوختن مجری و تشنگی قوام آن شد آن بود علاج  
 آنچه مجربست تنقیه رطوبات فاضله بدنی است بقی و غیره و آنچه در کثرت احتلام  
 گفته شد و آنچه از ضعف موده گفته شود شخصی چند را این حال بود بعد از  
 افیون و برش عشا با معجون بنجنگشت و انتریا و مالیدن روغنهای گرم فاضل  
 عظیم یافتند و چند شخص دیگر بدادست حب الشفای بزرگ و حافظ الصلحه  
 همچنان و صلوای تا توره منفعت عظیم یافته و بدان رسیده بود که اقلیت  
 منی و در جد شدن برنج بوده اند و تقویت کرده و خصیه و اوعیه در جمله این نوع  
 امراض اصل کامل است و بعضی چنان تجربه کرده اند که چون در حین اقباض در  
 امساک لحظه در مباشرت و ابتدای وقوع لذت خود را باز کنند و ترک کنند خد  
 لغو و خیال آن بر طرف شود و دیگر باره استغال نمایند و چون لغو است  
 دیگر همچنان باز ایستند از حرکت با لغو باز بقوت شود و بجل میل انزال و دیگر است  
 همچنان منع کند بدین ماست قوت عظیم در حفظ و منع آن منی حاصل شهم و تقویت  
 فعل محبت عظیم میان زن و شوی که آن موجب نیکی تواند و نظام امر بر کسی گرم  
 بدید آمد و اگر چه این فعل هم حدوث و درم خصیه است لیکن بسیار هم بخیر می آید و بدو  
 که این فعل بعد تقویت مذکور کند تا لقای حاصلی باشد و الله اعلم  
 خون آمدن با منی سبب این ضعف ماضیه خصیه بود که خون تمام سفید  
 ساخته با و عیه فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهادن خصیه  
 در روغن مصطکه و راحت و امثال آن نافع بود شخصی مجرد سی ساله بود هرگاه  
 او را احتلام افتادی پیدا شتی که امارتی است که اندک صبیغ معصفر با آن آمیخته  
 و با آن وحشی دیگر نداشت عذیون این علتی بود که صاحب این شد الشبق بود  
 بوقت انزال راز او بی اختیار بیرون آید بخلاف سایر اوقات عمم با علامی  
 هندی داشت که خدا ساخته و او را در حین انزال بول منی دفع شده

و میان او وزن بد بجهت مفارقت شد و سبب عذیو استرخی شدن  
 عضله مقعده باشد از افراط لذت و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله مدتها  
 از فراط لذت استرخی کرده و وسعت مجاری و نرمی شکم دریناب محسوس باشد علاج  
 در تقویت عضله مقعده با شانه باید کوشیدن بمالیدن و غنهای قابض درین  
 قابض و آب معادن غالب شستن و قبل از مباشرت بول و براز دفع کردن و بخور  
 خوردن و مالیدن بر مقعده و مذاکره در وقتی که معده خالی بود و نزدیکی کردن و مباشرت  
 اعتبار نمودن و البته اسهال کثرت تعویض بی شهوت بد آنکه موجب تعویض  
 بادی بود که از بخار منی یا از بخار اغذیه و غیره یا از مجموع اینها نشسته شود و نهایتا قضیب  
 و روح و خون از شراین بجهت طلب لذت بد بخار منی میل کند و از این سازند  
 و روح و باد بمسام اعصاب و در باطنهای قضیب در آیند و از او طول و عرض و  
 مدد سازند و شدت و استدارت و استقامت آنرا حاصل آید و باعث  
 بر جدت باد منوی در انموضع حرارتی غریبه بود که بواسطه غلبه منی و حبس بخار  
 و رغبت دفع و کثرت شغف و میل التذاذ و حرکت و توجه مواد گرم بدن با  
 همیشه کرده و در آن منی اثر کند و بخاری از آن برخیزد این بخور با غلبه شهوت و بر  
 غلبت صادق بود و مادام که آن منی دفع نشود قضیب شکست گردد و مگر بسبب این  
 نقصانی سرد کننده حرارت باعث بر ایجاد بخار باز گردانند و روح و باد گرم  
 کننده محلل باد و اشباه اینها باعث بر تولد ریاح غریبه منوی و آمدن قضیب  
 حد و ثبخار است بود در حدین مضیم طعام خاکیه و ستور است و تحلیل تنافض  
 آن و باکیوس بجز در آمدن و از آنجا کرده و ادعیه منجذب شدن سبب گری  
 جاذبی طبیعت که در انموضع حاصل کرده و بنا بر سنت که در او از خواب این بخور  
 بسیار افتد و چون از خواب برخیزد باندک حرکتی تحلیل یابد و قضیب  
 گردد و بسیار واقع شود که چون که خدایان آن حال را در این مشغول را  
 غنیمت شمرند و ناگاه در میان فهم از کار بازماند و بدین نوع اغذیه که در این

طوبت قضیه غالب باشد و باد انگیز باشند اعانت تمام نمایند و چون  
 این معانی ظاهر شد واضح گردد که کثرت نفوط بی شهوت از این اسباب انفاط  
 راستی نباشد و سبب آن غالب تولد باد انگیز کننده بود از رطوبت  
 غالب غلیظ و لزج و غیر منوی که در حوالی او عیه حادث شده باشد مولد  
 باد حرارتی بود از اعضای مجاور و مشارک او عیه بخار انگیز و قاصر از تحلیل آن  
 و هرگاه که تحلیل اندک بود در اعضا دیگر متولد گردد از تحلیل آن و هرگاه  
 این با بقوت حرارت های بدنی تحلیل پذیر و نفوط بر طرف شود و هرگاه که تحلیل  
 اندک بود دیگر متولد گردد و نفوط آورد و تخصیص که از خارج و داخل دیگر بدی هم رسد  
 و باشد که باد بوسیر و یا نفخی مرقی سبب ایجاد گردد و گاه بود که با نفوط غلیظ  
 غلیظ باشد و تحلیل نیاید و قضیب پیوسته ایستاده بماند و بدوام مدد  
 گردد و قضیب از آن متالم بود و این را تور قضیب گویند و کثافت پوست و دیگر  
 و کشا و کی افواه عروق متصله بدان و اغذیه باد انگیز و بسیار بهشت باز  
 خسیدن جمله این علت باشند و چون این علت گفته گردد بغایت شفتی گردد  
 و اصلاح کند و موجب تمدد و نرم او عیه شود و شکم از آن جهت باد کند  
 و عرق سرد پیدا آید و صاحب آن هلاک شود **علاج تنقیه خلط سبب**  
 بقی مکرر و سهیل مختل و خشک ساختن محل های که حرارت بخار انگیز از آن حاصل  
 می شود به افکندن طلا و ضماد های خشک بر عانه و قطن و بستن صفحه سرب بر  
 و خوردن غذا و شراب های جالی و خشک به نشستن بر گل و کشیدن سبزه و زینفر  
 و سید و خفتن بر آنها و خوردن کاه و برک کشیدن سبزه و بوسیدن آنها و گاه باشد  
 که آتش سیدن بچنگشت و با بونه و نطول کران بطبیخ آنها فایده نیک و خشنود  
 و ریاضت فرمودن اعضای بالائین نافع آید و از جماع و فک خیر نای شهوت انگیز  
 و چیز های باد انگیز دور باید بودن و تحلیف و اعراض لسانی درین باب  
 فایده و بدوامت حب الشفا و حافظ الصحه بر مرتبه تحذیر بغایت سودمند بود

بشیافهای خنک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف یخ نیکو بود  
 و آنجا که باد غلیظتر باشد و نعوظ پیوسته تر گردد دریناب و تجوین اعراض  
 دریناب بسی فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بمرتبہ تخمدیر لغای  
 سودمند بود و بشیافهای خنک نرم سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاف  
 یخ نیکو بود و آنجا که باد غلیظتر باشد و نعوظ پیوسته گردد دریناب مبالغه بیشتر  
 باید کرد و آنجا که ماده سبب ریج از رموی خالی نباشد فصد هم نافع آید و بعد  
 از آن قی بسیار باید کرد و در قطن و حوالی مکرر گاه و ناف محو آتش نهادن چند آنکه  
 با در آنکه و تکیهات باد شکن کردن و بر عانه و منطقه سرکه و کلاب و عصا  
 کا هو و خرفه و طبخ عدس طلا کردن حالینوسن کوسیدگی را ازین علت از ماز  
 بلغم و دم افتاده بود و ارفصد یا شین کردن و پنجه کشتن و نیلو فرید و خوراسیم  
 و شربتی موافق و با بونه رقیصیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه چاه  
 فایده دارد و کافوریات دادن و در آنرا فی مناسب نشاندن هم مفیدست و چنین  
 اعراض نفسانی و فکر جهات و بیکار در آب سرد افکندن مریض را سودمند آید  
 و بر قطن عانه و بر قصبیه هم تیزاب نرم مالیدن رفع شد آن کند اعوجاج  
 بقوت نعوظ سبب یا قلیل الامعا و گفته باشد و اگر چه نیک شده بود  
 زیرا که قصبیه چون عضو عصبانیست قابلیت آن دارد که از آن هر طرف مایل دارند  
 مدتی سیل کنند و بدینجهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن پیوسته چیز  
 کرانی محل رقبیه تن فرموده اند و نافع یافت اند و یا سبب آن قصور  
 فصد عضله راست کننده آن بود از جانب مخالف سیل و یا زوری بود  
 بنفس عصب آن رسد و گری و گچی پیدا کند شخصی عرب عورتی را آید  
 پیدا شد و سیل بر و غلبه کرد از غایت اضطراب آنرا تا بحکم داد و گشت  
 و در می در آن پیدا شد و گری در یکجانب آن و گچی دیگر در آنجا نباشد علاج  
 آنجا که سبب بافتن و شکست بود و صلاح نتوان زیرا که مضرت اصلاح بیشتر

از مضرت کجی آن بود و اینجا که عضله از یک جانب سستی کند روغن های گرم تخصیص  
 درین راحت و آنچه بدان ماند طلا باید کردن و از سردیها خبر باید نمودن و شاید  
 مفقودی عصاب استحال نمودن و امثال این اعمال چنانچه در اباحت سابقه از  
 جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم شبق کاذب غالب از رو  
 جماع نه بر قانون طبیعی و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدنی حب المرء الغلب  
 سبب باد بود و سیر و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته دغدغه  
 میوقوع می باشد با نغوظ و بی نغوظ همچو حکه و چون بیشتر واقع شود با آنکه نتوانسته  
 بهم رسانیدن ضعف عظیم از آن بدور رسد و مع ذلک اصل دغدغه نختی باقی بود  
 و در وی و تهمیدی در شرح در یابد و گاه بود که این حال بسبب غلبه منی حکه  
 آورنده و ضعف بعضی از اعضای ریه افتد و خاریدن در دغدغه مجاری  
 و مذاکیر و ضعف و تسلی نیافتن و دلائل ضعف عضو ریه بدان دلالت کند  
 علاج اینجا که سبب باد بود و سیر و شقاق بود تدبیر آن بدستور کردن  
 نافع آید و اینجا که سبب تیزی منی بود گاه گاه استفرغ آن به مباشرت زمان  
 تازه سزاگزار باید کردن درین اثنا تقویت اعضای ریه کردن بدستور کرد  
 و بقیه فیض حجامت سهیل باد و اجار کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با  
 وادویه و خلیکه های مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون سبقت  
 بیان یافته حاجت تنگوار نباشد و الله اعلم ضعف قوی  
 سبب قلت رغبت جماع و قلت اقدار بران یا کمی ماده منی باشد جهت  
 سبقت تدابیر کم کنند و آنها مطلقا و یا کمی گرمی و حدت مدغدغ منی بود و بواسطه  
 تبرید مبرده و یا بر دخصیه و ادویه و خامی آن و یا ضعف قوای بدنی بود چنانچه  
 بعضی ناقرار واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود یا مری از جهات بدنی  
 یا باعراض نفسانی چون غم و خون و خجالت و استخیا و غضب و فرخ و غطر  
 و یا خشک شدن منی بود بواسطه اعتیاد ترک و اعراض از آن و یا ضعف مزاج

ادعیه منی بود یا ضعف کرده بود و یا ضعف دل باشد و یا ضعف دماغ بود و  
 ضعف آلت بود سبب وقوع استرخاشی قلیل از خوردن آب سرد و جماع  
 و رسیدن سرما و آتشباه آن و باشد که دود یا بیشتر از این بسیار موجب  
 آن گردد و یا رسیدن سرما بود از خارج بخدا گیر و پشت و یا بستن وی بود  
 با جمال سحری چنانچه مشهور و شایع است و اما چند جای ملاحظه کرده ایم و باشد  
 که گراست سیری فقط از مذخوله باعث بران حالات بود و این بسیار افتد و اینچنان  
 که عبیدزاکانی گفته است در نه لایات خود کالس بقعود ساق بیکانه علامت  
 کمی سختی و کمی و پیری آلت و قلت مقدار منی و دیری انزال و سخت شدن منی  
 کار دلیل قلت باد و منی بود و سفیدی و کم بوی و کم قوامی یا فربه و کمی منی  
 دلیل سردی و عدم جذب و برد خصیه بود و حصول نقابست و اشتغال  
 یا مورد کوره خود دلیل باشند همچنین مجرد و زاهد و مریض بودن خود علامت  
 خفاف منی بود چنانچه منع ارضاع بر خشک شیر دال گردد حسب تجربه و اما نشان  
 ضعف ادعیه منی و خصیه و ضعف سایر اعضای رئیس و کرده همان علامت  
 که در سوراخات آنها مذکور شده لیکن شناختن این مرض بخصوصه  
 و زانها چنان بود که هر که را ادعیه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین مرا غلبه از  
 سوراخات آنها شد لیکن شناختن این مرض بخصوصه از آنها که سرد یا تر  
 یا سرد و نفوذ مدان دیر شود و انزال سریع باشد و غلبه کم کند و منی قریق و غلبه  
 و یا خام بود و آنرا که جگر ضعیف باشد منی و شهوت جماع کم بود و غلبه کردن  
 نتواند و بعد جماع ضعیفی در خود یابد و آنرا که کرده ضعیف باشد با این جاهانی که  
 در کس دردی و گرانی در کمر گاه او باشد و بعد انزال بیشتر شود که نشانه کرد  
 و آنرا که دل ضعیف باشد شهوت کم بود و نفوذ شود و لذت نیکو نیابد در وقت  
 میل دست و پای او لرزد و باشد که گاهی او را چنان دشت شود که پشت او هم  
 لرزد و دل طعین کند و بعد از انزال خفقان کند و آنرا که دماغ ضعیف باشد نصیب



سستی کند و اشتباهی میباشند کم بود و لذت نیاید و سریع الانزال بود و  
 سردی بر دماغ غالب باشد در سکرد هوا افتد از بر جماع نیاید و چون گرمی  
 غالب بود در کرمات قطع نخواهد و بر تن استن آلت در حین غنبت صادق و عدم کم  
 ضعفها و اسباب و یا هم خیر شدن با وقوع شدت آن گاهی قبل از آن  
 و ظهور اسباب اثر خارج بر ضعف استرخای و تغییر در بردها یا سبقت وقوع  
 بقانون بران دال بود و وقوع مباشرت بدستوری تصور حای دیگر و باز ماندن  
 سبب شک زدن مقرر یا وجود حصول نقطه پیش از محل کار و بکار شدن  
 در محل کار بیکبار دال بر بسته شدن به سحر و سحر و نفرت را دلیلی است  
**علاج** جهت تحصیل این مقصود نخست رفع اسباب آن باید کرد و چنانچه  
 اکثر سببین شده بعد از تقویت بدن و عضو نمودن انگاه دراز دیداد و باد می گویند  
 از مضغفات باه بر حذر بودن **بیان** آنچه مداومت و ملازمت خوردن آنها  
 درین ابواب نافع است اما **ادویه** مطلقه رس مطلقا از رنج بلا در راه  
 جوز مثل مغر یا قوتی معجون فنجکشت معجون قنب هندی بر شش غشا مثلث صفتی  
 جد دارد و کلاب سائیده فادز بر حیوانی در شیر سوده قضیب کا و جوانه خشک  
 ساخته و نشا ره کرده و بر میج البیض نیم برشت افشاریده پنیامیه حیوانات  
 دودانک در خمیر حل کرده حب الشفا حافظ الصحه مزید العمر پنجوش قنبی معجون  
 شقاقل معجون خصبة الثعلب معجون لعبه بربری معجون تخم جز معجون انکرو  
 معجون کند نامی صحرای معجون جرجر مشرود لیطوس دوار المسک زنجبیل پرور  
 معجون سقنقور معجون فلاسفه حلوائی جزر خصبة الثعلب پرورده حلوائی زنجبیل  
 خولجان پرورده زرنباد پرورده بوزیدان پرورده سورنجان پرورده مغاث پرورده  
 اما **ادویه** منفرده جرجر حب صنوبر کرس کنه ناتخم آنها و حب الرلم دار چینی  
 سباسبه حبیب السقنقور و حب الثعلب زنجبیل شقاقل اشتراک خولجان بوزیدان  
 تخم کر زرنباد سورنجان مغاث ورم خنک کرده که آنرا مالوی گویند نمک درون

شفقوز خشک کرده قرصه لعبه بر بری کبابه حرف بهنین قسط بنیر بایه شتر نیز بایه  
 شتر عربی پیاز خام آب پیاز پنجه اما اغذیه و وائی و غیره و اس  
 باقلای تر و پنجه نخود تر خیسانده نخود آب بدستور لوبیای تر و پنجه پنجه  
 جوز متقی حب النخضر افندق مغز نیلوفر نار حبیل شکر مغبول نیشکر عسل عقیده  
 سوزنی تخم مرغ خانگی خصیه خروس تخم کنجشک مغز سر حیوانات حلال تخصیص  
 بانگ شفقوز خرمای مغزی که از سر درخت خرما گیرند شیر کوسفندی نیک شود  
 گوشت میش به پیاز و پنجه قلیه و پیازی کندم آب گوشت کوسفند که  
 نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خروس چون گوشت بط گوشت  
 قاز خصیه بط و قاز گوشت کنجشک کبوتر حبه شیر برنج تخم قاز و بط کوی کندنا  
 مغز استخوانها مرد شیرین حلوای زردک شلغم پیچ ترب گوشت شش ماه  
 کلی بریان کرده مرغهای سس کبابهای کم زیره برسیه دار چینی ریخته بارغن  
 کوسفند جفات کاوی و کوسفندی تازه محکم بسته و شیرین انکور تازه با پو  
 و دانه خربزه شیرین کوی عسل باقندی ساده از پنجهای مذکور غله برنج قلیه  
 بقا سیاه پلا و مازندانی چرب پر نخود و موز بگوشتهای مذکور قلیه برلیون  
 و نخود و بورانی ملیون باقیمه پر نخود و لوبیا و قاتق جفات یا قروت کم نمک  
 و کفته اند که اگر کسی پیوسته بجای غذا گوشت خورد و بجای آب شیر اکثر اوقات  
 مایلی و کثیر المنی و شدید لاله باشد اما اشربه بنید موزی خمر نو بمقداری که  
 سکر نکند بر بالای طعام در ظرف آخر روز عصاره جرجیر یا بنید مذکور طبعی کز و جرجیر  
 و شلغم و انجیر یا بنید مذکورات پیاز یا پنیر مساوات آمیخته و بقوام آورده مر با  
 کز و مر بای را و مر بای بالنگ بسیار انچه مالیدن آن بر مذکور و  
 و مقعده مقوی و بزرگ سازنده عضو و مصلح مزاج جمله آلات تناسل و  
 شهوت بود و روغن بان روغن زنبق روغن مکرم که در فریه ساختن لاغری مذکور  
 و همین روغن قسط روغن راحت روغن غالیه و روغن تخمهای مذکور است

چون گزرو کنند تا بشیر کوسفند بیان حقنه نافع بگیرند سرو یا سحبه کو بر تریچه  
 و کنندم از هر یک جزوی جبر و مغاث و بوزیدان و شقاق و قلب الصنوبر از هر یک  
 ربع جزوی جمله را شب در تنور نهند تا ماهر شود پس مالند لختی و سیالاند و شرور و  
 اضافه کرده بکار دارند تا شب خمیده و سرین بر بالشت نهاده اگر سه سقنقور را در غن  
 آن بسیارند بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و در آن شینه فایده بسیار  
 بیان افعالی که هیچ و مرغ سب ملاطفه حسن یک و ملاعجه با آنها دیدن صور  
 نامه و آنچه بدان ماند و شنیدن حکایات از آن باب خواندن طرق این فصل و نکاح  
 مکرر و مجدد و غسل آب سرد در صیف استحام سبک در شتا فرج ممتد و سوار  
 معتدل فی کردن کا به کاه عادت هضم نیک و دلک معتدل تخصیص از دست فرو  
 و دوائی بزرگ کننده مالیدن بیان آنچه مضعت باه بود و ترشها خوردن  
 تخصیص آنچه نیک ترش بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و مستی متواتر  
 و تخمه کردن متعاقب سورهها بسیار خوردن چیزهای بادشکن خوردن جماع غالب کردن  
 حرکات عنیفه کردن فصد و حجامت بسیار کردن آب بسیار خوردن تخصیص سرد  
 و یا میوههای خشکی آورنده خوردن و چیزهای سخت بالفعل و یا سخت خد کنند و یا سحر  
 و یا خوردن مستور رسیدن قوی بسیار فکر کردن بسیار شستن بسیار میان  
 ایستادن و همچنان بسیار کردن و سوار بسیار کردن و بار کران برداشتن و چیزهای  
 مرخی یا آبناک و رفیق بسیار خوردن و چیزهای سرد و جابهایی نمناک شستن و سبک  
 و چیزهای صلب شستن چیزهای کران بر میان بستن و داشتن و در زنی شستن  
 و ایما گوشیدن اینست فی الجمله چیزهای که به تقویت باه مخصوصست و استعمال  
 هر یک بحال لایق و ترکیب و ترتیب هر دوائی را بر طبیع ماذق منوط است و تا  
 این مقویات در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن موردی ندارد  
 هیچ نباشد و الت مفلوج بغایت مسترخ می آید و زاهدانی که این  
 فعل فراموش و منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات

علیه السلام  
بر کتب معتبره

در سنت خواهند که بر سر کار آیند بتدریج مباشرت داشته باشند کردن این رعایتها  
کردن مفید بود و کسی را که بر زنی بسته باشند باید که این صورت را بر تنه فولاد  
نویسند و در آتش نهند تا سرخ شود بجهه مریض بآب سرد غسل کند و در آن وقت  
بول کند چنانچه نخستی شسته شود و باذن الله تعالی کشاده شود صورت اینست  
تخصصی را شش تمام مباشرت بود و وضعی در افعال داشت یکی فرمود که  
بدادست باز هر حیوانی نافست بر صبح مقدار دو دانگ بیشتر خوردی مرتبه  
یافت که از حال خود رتنگ بود حماری را وضعی در باده بخت دوام سستی دفع  
چنان یافته بود که هرگاه بنمردم جد و ارباب کلاب خوردی قدرت بر مباشرت یا  
دبی آن بخت بسیار بهم رسیده و از طعناهای ترش و معصومانان هم فایده یافته  
و چندین ضعیف الشهوت که قریب بترتبعیت قوت عظیم فتنه برین اطمینان  
بسی شگواهی داده اند و بسی مردم را غرض ضعیف الشهوت سریع الانزال بدادست  
رسد و نیز پنج و بلا دریات فربه شدند و در آن فربهی قوت عظیم پیدا شد ایشان را  
و چندین دیگر بدادست حافظ الصحة و حلوائی تا دوره قوت تمام حاصل کردند  
و بسی مردم کثیر از طوبه بدادست معجون نفی قوت عظیم پیدا کردند و بسی مردم  
ضعیف القلب بدادست مفرجات مذکور و بوییدن عطریات و خوردن غذای عطر  
و بر قوت بصلاح آمدند و الله اعلم باب بستی و چهارم در بیان  
احوال توالد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امراض مختلفه رحم و امراض مخصوصه  
بزنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و دلائل حصول حمل و تدریج احوال  
حایل و منع کردن البستی اما ترکیب و وضع و منافع رحم و تدبیر  
بدانکه رحم که آنرا بفارسی زبد آن گویند مرکبست از غشای عصبی مانند حبس  
و گوشتی غضروف مانند که کردن است و عصبی طوق مانند که در درون است  
و جسم بسیه است و شریانین و عروقی که روح و غذا بدو میرسانند و کل  
همچو آنست مردان است باز گونه چاکه گویند جسم بجای خریطه جایهاست و کردن رحم

بجای قضیب و محل جسم درون فرج است میانه نشانه وروده مستقیم و از نشانه  
 دراز ترست و مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن برپا  
 محکم بود و در باطنهای آن بعضی بمرامی پشت باز بسته است و بعضی بناف و حدود نشانه  
 و محل رحم دو پوست قوی اندر و بین آن چون دو پوست بپسندید و کردن یکی بود و منفعت و  
 و چپ چنانکه اگر قوی بر و بین او را باز کنند و در جسم پیدا کردن یکی بود و منفعت و  
 بدون و غشائیت آن همچنان است که در نشانه گفته شد و منفعت دو بودن تحویل  
 آن همانست که در اعضای دو گانه بسپین شد و گوشت غضروفی و کردن رحم شکن  
 بر شکن نهاده است و دراز تر و کوتاه تر شود و تحویل رحم ما دام که آن تمام بالیده شود  
 تمام کشاده گردد و غشای رحم هر چند فرزند بزرگ شود کشاده گردد و چون فارغ شود  
 تا به شکم بهم باز نشیند قریب بحال اول زنان را نیز دو جایست لیکن بعضیهای ایشان  
 کوچکتر است و در تر از بعضیهای مردان و پهنی مایل است و هر یک اندر غشای است جدا  
 از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و ادعیه منی ایشان بهم برشان او عیه مردانست  
 لیکن ادعیه ایشان از یکسوی تمام به بعضیه پیوسته است و سر دیگر آن محل خروج منی  
 سوی رحم است تا منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزند و منفعت او  
 ایشان تنگ بود ازین جهت انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و یکبار فارغ میشوند  
 و بهین سبب است که از تنگداری جماع همچو مردان ضعیف نکردند و برکناره خم رحم دو  
 فرو نیست لیست و بهین از راست و چپ نهاده از افزای الرحم خوانند و وقت  
 مباشرت هر دو طرفه شونده و قسم رحم بدان طریقی که با استقبال منی نشیند  
 و بهین باز کرده تا آنرا فرار و از مساس الت تلذذ کند و دوشینگی که از انبساط  
 از غشای رقیق بود که در محل بر منفذ فرج قریب هم رحم رسته است و در میان  
 غشاء مجاذی قسم رحم اندک متعدی بود که با فضلات حیضی اخراج یابد و ایشان  
 کوشتی بودند و می و متخلخل در درون پوست و در کهای بسیار از رحم بدان پوست  
 باشد و فضله حیض در بستی بدان عروق به ایشان آید و طبیعت کو بهر ایشان

از اسفید گرداند و سیر سازد و چون تجوین رحم زنان دوست پستان ایشان هم  
دو تا در هر حیوان عدد پستان بعد و تجوین رحم دی بود و بعد و بجه و شکم  
جهت تعد آن تجوین بود در جمله حیوانات و منفعت آلات مخصوصه نشاء جهت  
تولید فرزند و پروردن و تکذیات ضروریه از آن واضح ترست حاجت به تقریب باشد  
والله اعلم و اما امراض مختلفه رحم بدانکه گرمی تن مبس و اخل محل و حد  
و گرمی حیض طمث و سرخی یا زردی یا تیرگی آن و غلبه موی درشت یا سیاه  
رعانه و محمل و انهدا قوت نبض و عظمی آن و کث و کمی عروق تن و خشکی لب  
و رنگینی بول و خشکی باز و کث و کمی نفس و غلبه کیل نخکیها و دلیل گرمی مزاج بود  
واضدا این احوال بسفیدی مایل بودن حیض و تن که قوام و یا سودا و است  
آن و بدی رنگ بشره و درازی پشت و سردی اسافل در غیره یا نشاء سردی  
رحم بود و رقیقی و بسیاری رطوبات در محل و استقاط چنین در بزرگی دلیل گرمی مزاج  
رحم بود و ضد این حالات و سبزی رنگی و خشونت خارج محمل علامت خشکی  
مزاج آن باشد و بر امراض مرکبه آن مرکب این احوال دال گردد و الله اعلم  
و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و معالجات اینها  
و شوارب و زرق و تن حمل و بجه نکر فتن که آزار عترت است سبب اینها  
یا کمی زن بود یا کمی منی هر دو بدانجهت بتولید چنین و فاکند زیرا که تگون اعضای  
بجه با سده از ماده منی مرد و ز نسبت و یاف و طبیعت منی بود چون غلبه سردی  
یا گرمی یا سردی یا رقیقی یا غلیظه یا غلبه کیل آن یا خامی آن بود چون منی سرد و کث و سرد  
تر مزاج و منی کثیر الجماع و مست و یا نسا و مزاج منی بود چون منی مردم مستقیم و زن این  
بیوض سموم و کث و باه آن و غوث الاعضا بتخصیص اعضای رئیس منی آن است  
و اتفاقا دلائل که موقوف بر مزاج موافق است حاصل نشود و یا سود مزاج رحم بود  
و بدانجهت منی و طمث فاسد شوند و تولید و تغذیه چنین را قابل نباشد و این  
اغلب از سود المزاج بارد واقع شود و یا عدم دخول نقطه بود در رحم بواسطه سردی

در خم رحم از گوشت زایدی و یا ثلوی یار و سیدن قرحه که انجا بود و یا بواسطه کم کاری  
 هم رحم از مخافات منفذ سر قصب در چین انزال و یا بواسطه اعوجاج قصب و یا بواسطه  
 بهم آمدن قسم رحم از هر ماسی بدان و یا بواسطه نزسیدن سر قصب بغم رحم از سبب  
 کوتاهی و یا فریبی مرد یا زن و یا بواسطه استعلا و زن یا عدم میل و بد جهت عقد واقع  
 نتواند شدن چه منی هر دو که منظر قوت عاقله است مادام که رطوبت منی زن  
 که منظر قوت منقده است مختلط نگردد و امتزاج حاصل نشود حالتی بسبب لطف  
 الفحی در شیر بطور سرچنین صورت بندد و یا سبب ضعف اقدار رحم بود  
 قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و باد داخل آن و در رحم کینه  
 در آن رسیده منافذ تغذیه چین و دوام حیض و حصول رطوبتی اغزاننده در رحم  
 و مزاحمت به شرب یا درم کینه اعضای مجاور گرفته شدن از عظم و طول الکت  
 و صعوبت حرکت آن و مشغول بودن طبع بدفع مرضی یا عرضی و یا سر شدن  
 منی بود در چین بغم رحم بواسطه زیاده بودن درازی الکت از غایت طول مقرر  
 آن که مقدار عرض یا زده انکشت متوسط است و کسب منی و برودت درین  
 می یافت و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خستلاط  
 هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقد است بواسطه سخت  
 نزول مرد یا زن و یا استعلا منی آن بایل حرکت و یا وقوع حرکتی عینف در چین جذب  
 بازگشتن منی مرد بدان سبب بهر نوبت مباشرت و اشباه این حالات و بدانکه عاقله  
 نسبت بدو بود اثر پیری و یر بدو پیدا آید زیرا که تحلیلانی که ذکر کرد از کشیدن حمل و اعراض  
 آودهن در اذن او را نباشد و غذای او و روشش فرزند در شکم و شید دادن بوی ضرر  
 نشود و بوی و قوی امراض را قایلتر بود بواسطه باقی ماندن فضلات ملشی در بدن و حال بود  
 بر عکس اینها باشد البته ازین بحث بود علامات این سبب آن کمی منی بود  
 سابقه از منقضات منی چون ریاضتها قوی و غورن تر از آن و فاقد انسل و اش  
 این احوال بدان اجتناب کند و صاحبان حساسان نیز تواند کرد و این سبب

کیفیات غیر لایق منی بود علامات سوء المزاج بدن یا عضو صاحب آن آلودن  
 و قوام منی چنانچه در امر مزاج مختلفه این اعضا بدان ایامی شده بهر کیفیت که او می باشد  
 و کودکی و سیری و سقم مزاج را علامت آفت عصی پیش بود و اسباب منع دخول  
 منی چنانچه عند الحسن ظاهر است دلیل آن حال باشند و انجا خفای سده باشد  
 زن دانه کسیری بخورد و با آن خواب کند و اگر بعد خواب در حلق و دهن خود طعم و بوی  
 آن دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود سده باشد تعیین آن بدکی علامت است  
 کنند و گفته اند که جهت تحقیق سده بخور خوشبوی کنند و قسمی بران روی فرد  
 کنند و زن بران نشیند و علامات چنانچه دنباله قمع نفهم جسم رسد و لحظه نکشت  
 کند اگر بوی آن در حلق و دهن خود دریا بد سده نباشد و اگر بخلاف این بود  
 سده باشد و علامات بواسیر در بحث حیض گفته شده و آنچه از با سوره در قمر جم  
 افتد هم بدست توان دریافتن آنرا که بادی غلیظ در جسم بود در وقت مجامعت از  
 آن محسوس گردد و درم صلب بکند محسوس و ملوس شود و رطوبات لغزنده قبل از  
 مباشرت بسیار دیده شود و زن آن حال را نیک داند و فراموشت پیه از بزرگی  
 شکم بفری می معلوم گردد و عدم علامات دیگر اسباب هم بدان اشیاء کند و طوبی  
 و قصر و عظم آنست و مشغول بودن طبع بر مرض و غم و خوف و سرعت انزال را دلیل دیگر  
 بکار نیاید و همچنین که استعلام از زن را یا زن باید که آب هر دو را جدا بگیرند و در آب  
 اندازند هر کدام که آب استند قصور از جانب آن بود و بول هر دو را جدا بر علف  
 گاهویا علف کند و در زن از بول هر کدام که علف خشک شود قصور از جانب او بود و  
 جنمیل منی دلالت بر خامی و برد کند و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذر بول  
 از ان مزاج اعضا دیدن معلوم کرد و فی الجمله علامت نیک منی آن بود که پسند  
 دلزج و منی براق بود و کس بران نشیند و از ان خورد و بوی آن مثل بوی  
 طلع یا بوی یاسمین بدست مالیده تازه باشد علاج آنجا که سبب کی منی بود  
 ترک اسباب آن باید نمودن و چیزهای که منی را زیاده سازد از مرطوباتی که در



تقویت باه گفته شد بکار باید داشتن و آنجا که سبب سوز کیفیت منی بود در  
 مزاج تن و او عیبه و آلات باید کوشیدن با احتمال اضا و ان کیفیت چنانچه در  
 سورا مزاج مبین شده و آنجا که سبب خامی منی کودک باشد صبر باید کرد  
 تا رسیده شود و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب سقم و یا اعیاد ستم  
 و یا آفت عضوی رئیس و یا سورا مزاج بدن بود نخست درازا که آن بدستور باید  
 کوشیدن نگاه ادویه که بر جل اعانت کند استعمال نمودن و دیدم چند مرد صحیح  
 کرم مزاج را که بسی که خدا شها متعدد کردند و فرزند نمی شد و در آخر در سن کبوت  
 زن مرطوبه خواستند بچه شد متعدد و ناسن سوری و آنجا که سبب سد منفذ رحم  
 بود بکوشت زاید و ثلویل ممکن است که رسانیدن بخور زبل آدمی بلول قمع بد انوضع کرد  
 و جاردب کردن چنانچه در ثلویلی گفته شد و نفی عظیم یابند و اگر کنجای منی در  
 باشد نهادن سیل سرب و ایما در آن نمایند و بتدریج قوی تر ساختن سیل چنانچه  
 بحال لایق رسد سیری نیکو بود و آنجا که سبب گرمی من رحم بود اگر خلقی باشد  
 علاج ممکن نبود و یکم گنج خوا نمایند و در او قصب او بواب بدان رسانیدن فایده  
 و اگر سبب صدمه دوشه و امثال آن افتاده باشد فصد صافن مخالف و حجاب  
 ساها باید کردن و مع ذلک اگر در خون غلبه بیند فصد کل جانب مخالف هم مناسب بود  
 و بعد فصد یا حجامت اسهال بلغم بحسب کسب و امثال آن باید کردن و کرنب نهادن  
 و از حرکت عقیف دور بودن و نایک هفته و نه روز بعد سبب هر روز مار الاصول با دوم  
 روغن کرچک و سه درم ایاره فیهرا و ادن و لسته بروغن با آن یکرم چرب کرده و زوجه  
 ساختن و شهاد حلیه کردن و کرنب نهادن و از حرکت عقیف دور بودن در جانب  
 مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کوری پشت قصب سببی حادث چون اخراج شکم  
 و غیر آن اگر دستکاری را قابل بود اندکی از تر عضله آن بریدن و بر صفحه هموار بسته  
 داشتن و بر هم اصلاح کردن مناسب بود و اگر قطع میسر نبود و نشاید از این هم  
 نرم داشتن و بر صفحه هموار بستن و ایما فایده دهد و اگر چه در میسر شود و آنجا که سبب

سرما باشد بگو ماکرم داشتن تن محل نفع یابد و آنجا که سبب کوتاهی قضیب باشد  
 خلقی چیزی کران دایما بر آن آوختن و دهن کرم مالیدن و بالین زن را بلند ساختن  
 و پاهای آنرا چندان بطرف پهلوهای او باز پس بردن که هم رحم بیشتر آید فایده و  
 تبدیل زن کوتاه و باریک اولی بود و اگر کوتاهی از جهت فزونی لازم باشد و الا غلط است  
 راکع بمبالغه و بیات تساقط داشته دخول کردن گاهی فایده رساند بشرط لطیف  
 انزال و آنجا که سبب شرب زن فراحت رحم کند همین بیست فایده دهد و الا غرضان  
 اولی بود اگر چه زنان اینغنی را بیکرند و آنجا که سبب استیلائی زن باشد بجهت عدم  
 اقتداز زوج بران در حین قرب انزال همدومر در راه بالای خود کشیدن و راههای او را  
 محکم گرفته بخود نیک نزدیک آوردن و داشتن مدتها فایده دارد و آنجا که سبب بواسیر  
 رحم بود علاج آن موقوف به ازاله با سور باشد و آن پیوسته نشود و آنجا که سبب باد  
 در رحم بود بطریق که در علاج استسقامی طبیع و یا در شانه و معده و غیره گفته شد  
 رفع باید کردن و آرنجها و ضامدا و فرجهای محل بعد تعقیل مایه مولد ریج بکار داشتن  
 نافع آید و آنجا که سبب درم صلب کیسه رحم و یا عضوی که فرا حسم رحم است  
 باشد علاج مشکل نذر و بخاوص شاید تخلیل آن تقرب نمودن چنانچه در بحث اولم  
 بعضی مبین شده لیکن که نفی رساند و آنجا که سبب سده منافذ چنان بود  
 در داخل رحم و آن دهن رکهای بود که شیه بدان متصل میشود او را در آرنجهای مفتوح  
 باید نشاندن و فرجهای مفتوح بکار داشتن دروغتهای مفتوح بر زمار و ناف و کمرگاه او  
 مالیدن و از تداوی که در تفتیح سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تداوی منع است  
 و راندن نفاس و حیض توان نمودن و آنجا که سبب دوام حیض بود علاج آن چنانچه  
 بمحلش مذکور کرد باید کردن و آنجا که سبب بطوبی اغزانده در رحم بقی و سبب تن  
 از بلغم لزج و غلبه پاک باید کردن و در آبهای قابض کرم و معادن و غیره باید نشاندن  
 و از دوائی کرم قابض و عطروجین سنبلی و عود و سعد و قنفل درک مورد و در اسهال  
 و مسک و غیره با فانیذ و شکر سرخ فرجه ترتیب نمودن و شبها استعمال کردن

و اگر ازین دو امان باگز آنکسین دکن یا بلوط سرشته نهند بسی سودمند بود و خوردن  
 غذائی کرم و شیرین و بر بالای آن از معاجین مقوی مثل حافظ الصلحه و مفرج سنا  
 و قلاقلی و آنچه بدینها نزدیک بود و یا از سمیات مقوی مثل چهارس و سرورس و سستور  
 رعایت آنها و یا حلوائی جوز بوا و دارچینی و حلوائی که زنان آنرا بنجیری گویند خوردن  
 و از مولدات بلغم دور بودن تخصیص میوه و مرخیات و شیرینها و برنجهای کرم  
 و خشک نشستن و از مواضع نمناک و سرد خذر کردن علاج تمام باشد و آنجا که  
 سبب عظم و طول ذکر و قوت مردود و تبدیل لازم باشد و آنجا که نسبت شتال  
 طبیعت بود بدفع مرض از آله آنها کافی باشد و اکثر شد اسیر آنها نکور شد و آنجا که سبب  
 سرعت انزال باشد علاج بستوری که بخلش گفته شد باید کرد و آنجا که  
 سبب کتبی عقیق باشد آنچه اختیاری بود ترک آن نماید کردن و آنچه غیر اختیاری  
 از مثل عطسه و سرفه بتدبیر دفع سرفه و عطسه خود را بکار بچیز دواشتن **سپاس**  
 ادویه که بالخاصیت بر بستی اعانت نمایند و طریق استعمال آنهاست **سپاس** عیاض را  
 چون هفت روز بعد ظهر هر صبح کمی شال با غسل آب بیاض مندی بعد از آن صحبت  
 مفید بود و بول فیل در حین ابتدای مجامعت با اندکی یا بر پیوسته از آن یک  
 شربت داری آشامیدن نافع بود و همچنین نیم سیاه بوس را مقدار کمی کوفته  
 در غسل آب خوردن و گویند حیوانات دیگر را هم فایده میدهد و پیرایه خرگوش را  
 بعد ظهر یا مسکه حل کرده به ششم تازه بخورد بر دشتن و بعد از آن صحبت دواشتن بود  
 و همچنین بر دشتن زهره آه و سیر و کرک مقدار ده انگب بی مسکه با شیا قلیل  
 سنبل و خضیه الشعاب جذبه ستر و حب البیان و حب بلسان بر دشتن مفید  
 و مرکب نافع آید و علفی که در بهارهای رودید و کل زرد دارد و چون آنرا کوفته بر عضو می کشند  
 آبله میکند و آنرا در ری کاظم عاشقان گویند کوفته آنرا در پیله کرده بر دشتن چنانچه تم  
 زمانست چون از حیض پاک شده باشند و بعد چند ساعت صحبت دواشتن نفع  
 نافع است و کل زرد که آنرا ضرع گویند و در مغز آن بسیار می باشد چون چند عدد آنرا

بدست ببالند نیک نازم شود همچنان بخود بردارند و صبر کنند مدتی و بعد از آن  
 صحبت دارد و بار گیرد و باذن الله تعالی و چند زنی که تمام از آبستنی مایوس شده بودند  
 و این عمل کردند و بار گرفتند با مراد الله تعالی و گاه بود که جسم ازین و عجزی آنکه کند  
 ورشش شود هیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن بمنزله داعی و تنقیه تمام بود رحم را  
 و بدان پاک شود همچنان که با دیار نمی شنوید پاک میکرد و در اوقاتی که الم کم شود  
 مباشرت نباید کرد و طریقی چند که گفته شد و گفته میشود بعد ازین مرعی داشتن  
 فرجه که از بچه دان حیوانات ترتیب کنند بسبی مایع آید و خوردن و برداشتن زنده  
 خشک ساخته شک و کرک و گفتار درین باب لفعی عجیب دارند و شیاف از  
 شک و زعفران دو برابر آنها مغز کج شک نیمه سوده ساخته باشند و رحم  
 بردارند بدستور بعد از هر نیم لفعی عظیم بخشد و مجرب است بقایت و نباید دانستن  
 که اختلاف و محبت زوجین را درین باب اثر عظیم است و اینحال سو قوت است بر  
 چند امر یکی مرغوبیت صورت دوم حسن سیرت و معاشرت و معاشرت سوم  
 تناسب آلت چهارم شدت شهوت پنجم موافق فراغت از انزال منی و طول  
 و بنا بر همغنائی حکما فرموده اند که مناکحت با جنبیده اختیار کنند و با اشتها  
 جانبین صادق نباشد صحبت ندارند و در وقت میل صحبت رفع موانع کند و از مشغول  
 بودن طبع بعضی لفانی یا بدفع بول و براز و غیره حسب المقدور بکنند و بنحو شوی  
 و خوشبوی و خوشکوی و ملاعجه و ملاحظه و مساس و غسل و آشیاب آن است  
 کنند و بعد صدق رغبت بر بیت مقرر عام مشغول شوند و در ارسال منی زوج خود  
 نگاه دارد و چند آنکه زن است که کند و آنرا توان که با و مناع تفرس نمودن و در آن  
 حال زوج فارغ سازد خود را و زن را در حال انزال سخت بخود کشد و مدار و چند  
 حرکات فم رحم او که شبیه است بحرکات قضیب در حین انزال تمام شود و رحم  
 قرار گیرد آنگاه با هستی بر خیزد و زن همچنان مدتی زانو را بر آورده و در آنها نیمه  
 قرار گیرد تا عقد و انعقاد صورت بندد و جهت از دیالذت برای زیادتى محبت در آن

مذکور گفت اند که غسل نجس بر پرده را بآب دهن حل کنند در قضیب بی لسته  
 طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و انگاه صحبت دارند و چون مکر شود این عمل  
 لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلای کبابه بعسل و آب سرشته رقیق  
 و حلالت بعسل و آب دهن سرشته رقیق و عسل و فلفل پروده و آب دهن حل کردن  
 همین حال دارد و جهت مراعات تناسب همچنین برای از دیاد لذت و محبت و در عظم  
 یکی و بشق دیگری هم سعی فرموده اند چنانچه در کتب ایشان مذکور است و تا شیرین  
 اختلاف و محبت زوجین در حسن شیر و اختلاف فرزند هم بسیار است و الله اعلم  
 افراط حیض و احتباس آن بدانکه استفراغی که موجب صحت مزاج زنان است  
 رفتن حیض است با اعتدال که آن قانون طبیعی است و هرگاه این استفراغ از قانون  
 بگردد چنانچه بیشتر رود و یا باز ایستد یا سخت کم شود و بی آنکه بغذای جنین مضر شود  
 موجب حصول امراض گردد در بدن ایشان چنانچه اکثر تقریب دیگر اسباب امراض  
 مذکور شده قانون طبیعی در احوال حیض نزد اطباء آنست که از پس ده سالگی  
 تا چارده سالگی پدید آید در ابتدای بلوغ زنان از آن محسوس بود و هر ماه یک نوبت  
 ظاهر شود و در مدت آن ظهور اقل از سه روز بود و در اکثر آن از هفته تجاوز  
 نکند و انقطاع کلی آن چنانچه در ستور جمله است بیشتر از سی و پنج سالگی نباشد  
 و از شصت سالگی بسته شود و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید و با همی که  
 کمتر شود تا بتدریج منقطع گردد چون این احوال بیشتر یا کمتر واقع شود و مختلف باشد  
 بمقداری که لایق باشد وقتی است آن را بسبب غیر طبیعی بود و اصحاب تجارب  
 در اوقات و احوال تفاوتی بحسب اختلاف امزجه یافته اند موقوف تفاوتی در حائض  
 فحش ایشان چنانچه اکثر نوباغیان را چنان افتد که بعد وقوع نوبت اول چندی  
 ماه دیگر پدید آید و با همی که بر ستور قرار گیرند و بعضی را چنان افتد که مدت طمث ایشان  
 یک روز بیش نباشد و بعضی را بده روز کشد بی موجب غیر طبیعی و همچنین بعضی را واقع  
 که چندین احوال سالها از پس شصت سالگی حیض مرتب بدستور سابق آید فلذا

استدلال باختلاف طمث بر حصول اسباب غیر طبیعی نسبت بقانون مذکور در کتاب  
و چنان معتقد تر بود که نسبت بقواعد مستمره مراقبی از حالات حیض او بوقت صحت  
واقع شود جهت وجوب ملاحظه اختلاف افزوده عادات بحسب اختلاف اوضاع  
واحوال اصناف در حفظ صحت دافع مرض اما سبب افراط حیض یا استسکاب  
بدن بود از خون و قوت طبیعت در دفع آن بدین طریق بواسطه افتادار برین  
معتاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کشاده شدن سران جهت استرخای آن  
از طوبی بدن یا جفاف آن از بلینی بدنی و رسیدن زوری اندک بدان و یا گرمی  
و تری خون بود و کشادن سر رکهای رحم را بمعونت قوت دافعه عرقی و یا قرحه باشد  
در داخل یا خارج رحم یا با سوری دامیه بود در آن محل و یا شفاقی باشد از سوء المزاج  
یا بسبب حاصل شده بواسطه کثرت استعمال قوا بلض در محسب و اشتباه آن و یا  
شفاقی بود عرقی که بزور ولادت و از آله بکارت و اشتباه آن حاصل شده باشد  
یا ضعف نسج رحم بود بسبب ازمان مرضی قوی و یا حکه قوی بود در رحم از خلط نفوذ  
کننده و غلبه میل دم بدان موضع و شفتی شدن عروق مجسمل آن جهت و یا ذوق  
المی بود از سقطه یا ضربه در رحم عسلاج انجام که سبب استسکای دم بود علما  
آن چنانچه سبقت بیان یافت مراراً بدان کواهی و بدفعه کامل و حجامت وطن  
منع آن میسر گردد و در اکثر حال بعلاجی دیگر محتاج نکرد و اگر زیادتی تدبیر استیلاج افتد  
تا در هر حیوانی در دوق دادن کفایت باشد و انجام که سبب استرخای جفا  
سد رکی بود در رحم و خروج دم با جفا و بی وجع و بدون اندک غشیان و صداع  
و علامات لین و سپس رحم و غلبه طوبات یا بویست عروق تن سبب تدابیر  
و کثرت استفراغات بدان اشتهاد کنند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و  
علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از گذشتن خون بران دلالت کند و یا سبب  
قرحه داخل یا خارج رحم بود و علامات قرحه چنانچه در قرحه اعضای داخلی گفته شد  
از ظهور مدت و غیره بدان کواهی و در از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی

واسه مال خون قی الدم و نفث الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود آسپا  
 باید کردن ولیکن در اینجا در ساندن آبهای قابض شباه آن بداخل رحم نرود  
 و سایر خلطها سعی باید نمودن و اگر آن میسر نشود در پیش نهادن حقان هم  
 فایده رساند و ضاد بر ناف و عانه و بالاتر از کش ران و قطن و کمرگاه باید نهاد  
 و اکثر خوردن ادویه زرد تر و بهتر منفعت رسانند و جهت استرخار عرق کنج در برگ  
 خشک سوده آب غسل سرشته بر کمرگاه و حدود ناف طلا و ضاد کردن  
 بی لته نافع بود و غسل و سیاه تخم سوده در رک مورد با هم طلا کردن نیکو بود  
 اینجا که سبب با سوز جسم بود آمدن خون قطره قطره دگاه گاه سیاه و به نواب  
 غیر نواب حیض و بی نواب و بودن اندک صداع و گرانی سر و در احشا و کبد  
 و سپرز و تسکین یافتن اعراض از غالب آمدن و بودن بادی و چسبی در حوالی نشا  
 بدان گواهی دهد علاج آن باز را از چشم و کبد و سپرز و تسکین یافتن اعراض  
 از غالب آمدن بواسیر میسر کرد و آن امری بغایت با خطر و صعبست و مختصر  
 که با سوز در قعر رحم بود و دستکاری در ساندن و دوا بدان نیکو نتوان و آنچه  
 بر فم آن بود از بریدن آن که از صعب اختلاط عقل و بطلان او از پدید آید است  
 بودن اعصابی الخلقه و اغلب سبب تولید ماده این مرض بواسیر رحم و وقوع  
 آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند بپیشان رسد و بسیار افتد که با سوز رحم  
 استخوان زمار را بپوشاند و ضایع سازد و باشد که عانه را سوراخ سازد و  
 تدابیری که در میناب فی الجمله نافع بود فصد با سلیق ست و حجامت سرین و  
 روی را نهادن و تنقیه بدن از ماده سوداوی و بکلیناتی که در با سوز مقعد گفته شده  
 و از همان نوع شربت ها و غذاها میسور آن بکار بردن و از همان نوع تدابیر معی  
 داشتن و در منع این خون بالتمام کوشیدن فصد مریض بود یکی را  
 این مرض بود و جهت بستن خون او قرص کبریا و اشباه آن بدو دادند  
 او شکوشتند و دیگر را همان علاج کردند که کور شد و بران بماند و اینجا که سبقت

شقاق رحم بود از سوء المزاج یا بسبب تدبیر سابقه و علامات سوء المزاج خشک هم بدان گویای بود  
 بمرهمهای مناسب اصلاح باید کرد چون هم سفیداج و قوتیامی مغسول بصفه بعضی برشته دیگر  
 این شقاق در ظاهر رحم نباشد اجزای همهارا بایست تاز به بزرگوفته از آن شیان بزرگ خست  
 از پیش بکار دارد و در تعدیل و تبدیل مزاج تن در جسم کوشد و چون فرمن کرد و از تداوم  
 امعا آنچه مناسب باشد اختیار باید کرد و چیزهای جالب و مندی را در بدن  
 نشاندن تا بالایی ناف و هم ازین نوع چیزها بر جوی ناف و درگاه ضما کردن و آنجا  
 بسبب شقاقی بود که از زور ولاده یا بی اصولی قابل افتاده باشد چون از طبع  
 بگذرد و باقی بود و فرمن کرده اند که در عمل باید کرد و زمان آخر را که می  
 کرد و گویند که پشت است شده و جهت این در حمام قوالب کرم و غیره بر بکار  
 طلا کنند و آنچه بسیار بیان یافت مفید آید و بزور مرغ بر پشت و کمرگاه طلا کردن  
 و بر بالای آن سوده و امثال آن یا کچم سوده یا شنیدن برفی قرار گرفتن یا  
 سرد شدن و نافع آید و مجرب است و اگر آرد عدس بر بالای زرده طلا کرده باشند  
 و اگر با سوسن بر بالای آن بر بکارگاه چسبانند و بگذارند تا بران خشک شود و نافع بود  
 و حلوائی که بهشت آرد و بعضی ادویه قابضه عطری بر زرد خوردن در میان منفعات عجیب  
 دارد و چنان بدن صحت یافته اند بسیار آن بکینند پوست درخت زرد را بکوبند  
 و نرم سپرد و از آن باد و برابر آرد میدهند و میخست در روغن بریان کنند و دوشای یافتند  
 یا ستور و حلوائی ترشی شود و در چین برداشتن اندکی مصطکی و دارچینی سوده  
 بر افکند و هم نیک خلط کنند و بردارند و آنجا که سبب رفع یکاوه بود  
 او را بر خاک سر زشتان و فاذا هر حیوانی در دغ سائیده و او را تسکین  
 فرمودن بسیار سودمند بود چالینوس گوید در جمیع انواع افراط حیض خوردن  
 عصیه خردوله و تخم آن در آن نشستن و بدان چینه کردن از نجاسین خوردن  
 شیری که خست الحید سوده در آن جوشیده بود یا نیکو آهن تاب کرده باشد  
 هر صبح سه اوقیه با قرص طباشیر کافوری و غیر کافوری نافع بود و در حوائج



استعمال آن درین ابواب نافع است کما بهی که قطع آن جایز باشد بهمانست که  
 در رفتن خون از اعضاء داخلی و خارجی گفته شده مرا از تدابیر هم از غذا  
 و شراب و دوا و امثال ساختن مواد بجانب مخالف و غیر ذلک هم قریب بدانها  
 اختیار باید کرد و اینجا که سبب ضعف و تحلیل تشنج رحم بود در تقویت مزاج  
 باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت خوردن ادویه مقویه و استعمال حولا  
 و شایفات و احتقانات و آرنجهای و ضماد های و روغنهای قابض مقوی عضو  
 کردن و از تدابیری که جهت تحلیل تشنج و استرخاشی اعضاء عصبانی چون  
 معده و مثانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و اینجا که  
 سبب حک قوی باشد و خاریدن و دغدغه پیوسته و آرزوی حرکت و تما  
 قضیب و اشال آن دازرده شدن ازان فعلها و دمیدگی ظاهر فرج بدان  
 کواهی و بدختست ملاحظه باید کرد تا موجب حک خلط صفراوی است یا خلط سوداوی  
 لذا ع چنانچه شواهد قوانین بران دلالت نماید پس اول تنقیه آن خلط باید کرد و آن نگاه  
 اصلاح حال عضو کردن بموم روغنهای که در جرب و حک عام خارج و بعضی اعضا  
 درونی گفته شده و از تدابیر جرب آلات بول بعضی اختیار نمودن و درین تنقیه  
 فصد و حجامت ران و مکرگاه و قطن شیب ناف و استعمال سبدهات غیره  
 بس نیکی بود و در آب معاون و درون و اشباه آن و در طبخ برک شلغم  
 نشستن و بعد ازان بقیره طی های که کمی جرب کردن و لعاب خطمی با کل سرشو  
 بر ناف و زردن فرج طلا کردن و چیزهای مرطب و خشک خوردن و قی بسیار کردن  
 عظیم نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد بردارد و در سایه خشک  
 سازه و از لون آن دریابد و مناسب آن تدابیر کنند و گاه بود که این حک هم  
 گرمی منی زن بود و اینجا که کثرت مجامعت و استعمال ادویه که جهت شبنم کاو  
 و غالب شرط گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج ادویه منی ایشان میرد  
 نافع آید و گفته اند که طلا کردن نم رسم به اقا قیا و عصا ره لخته التیس و کل و صند

و شیاف مامیاد پوش در بندی با سر که در و غن کل یا با عصاره برگ کاه  
 یا عصاره برگ خرفه نافع بود و در جمله این حکما او را نفی ازان باشد و حقنه  
 در قواض بشراب بخته هم نافع آید و کل سرشوی یا کل ارمنی فقط پیوسته غا  
 انفع از جمله بود و بعصاره خیر کرده بسیار مسکن حله و سیلان باشد و در  
 اکثر امراض زنان اعتماد بر جانب تجارب عجایز بیشتر بود و آنجا که سبب سقط یا خیر  
 بود اول قصد باسلیق باید کردن و بعد ازان در تدبیر از آنکه گوشت که رحم بدستور  
 کوشیدن نگاه منع خون بخوراندین حوالس مذکوره از فاذر هر و عصاره خرفه  
 و غیره کردن و آسایش و آرامش بستن و اما سبب احتباس طمث  
 در غیر وقت بستنی اغلب سده بود در منفذ رحم یا در عروقی که تغذیه جنین میکنند  
 در رحم و دفع فضلات دم که ماده حیض است بدانهاست و موجب سده منفذ رحم  
 یا ورم عضوی مجاور با سده شرب و یار و نیدن کوششی بران منفذ از قرحه و غیره  
 و یاریدن قو لولی و اشتباه آن و یار دمی که از خارج بدان رسد و این حال هندیا  
 در رستان بسیار افتد چون هنوز بهوای این ممالک متعاد نباشند و موجب سده  
 عروق یا غلبه کردن سور المزاج بارد سازج بود و بدین که با جاد مواد بدان فضل  
 پیدا آید یا غلبه سور المزاج خارج است که با حراق آن رطوبات دم آن فضل کند  
 و یا سور المزاج سازج کرم و خشک که بخشکی عرق را نیک سازد و جمله این نوع  
 سده عرقی مردم بغایت لاغر افتد و گاه بود که بجهت غلبگی گوشت و غلبه  
 بهضم آن مر خون متولد را و عدم حصول فضل بدان جهت حیض باز آید و یا سبب  
 کمی خون و احتساج بدن بدان فضل پدید نیاید و حیض باشد علاج  
 آنجا که سبب ورمی بود علاج ورم بدستورش باید کردن و آنجا که سبب سده  
 سیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و ساده بر کوه  
 و تلها رفتن بنیشتا سیه را کم سازد و بشطی که گوشت و چربی بغایت کم خورد  
 و آنجا که سبب روئیدن چیزی بود بر منفذ رک علاج کشدن او لا بود و مرصها

متوقع آنرا بدیکر کیفیتا و مراعات خوردن و آشامیدن ریاضت و غیره تدارک باید کردن تا  
 آنجا که سبب بروز خارجی بود بکرم کردن و تغییر فصل سرما تدارک پذیرد و آنجا که سبب سوء المزاج  
 باشد بدستور که مراراً میبینید در تعدیل و تبدیل مزاج فوریه ساختن باید کوشیدن و بعد رفع تدبیر آن  
 او را ریاض با دویه و اعمال که مذکور میسر گردد و آنجا که سبب غلبه کی گشت  
 بود و مادام که ازان ریجی و مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مضر  
 ازان حاصل میشود نخست در لایع کردن اگر مصلحت دانند سعی کنند بعد ازان تدبیر  
 که مبین میشود بکشایند و الا در کشودن سعی نکنند ممکن بود که بقصد و حجامت  
 و ریاضت و شباه آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود  
 نباید دیدن اگر از تقصیری حکمست علاج جگر باید کردن و اگر از غلبه ریاضت  
 و کم یافتن غذا و یا غلبه استفراغات است بخلاف آن عمل باید نمودن با الحاح  
 طریق کشادن حیض آنست که اول مزاج دیدن محل راسته و قابل آن استفراغ  
 گردانند بر رفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد بعد ماده را جهت  
 و اینها هر روز بعضاً به نرم است از پنج بران کرده تخصیص در ایامی که حیض وی  
 در آن ایام می بوده و یا سال بعد ادویه که در آن تفتیجی و تلینی و تلطیفی باشد میخورند  
 و در آن می نشاندند و شبها بفرزجه بکار میدارد و درین اثنا گاهی حرکتی عین  
 زور در آورد و یا سواری میکند و اگر محملات و ملیات و مفتحات جوشانیده  
 در قهقه کنند و قهقه بران سرد استوار فرو کنند و لوله قمع را بنحو دیگر چنانچه بغیر رحم  
 رسد و دقتی بران صبر کند نافع آید و مرطوباتی که سبب سد حیض شحم و یا لحم شود  
 اعمال سخت موافق آید و تقدیم تدبیر دیگر با احتیاج نبوده ولی گاه بود که بکار  
 فصد مابض یا صافن محتاج شوند و نفی عظیم غشاید بسیار ادویه که در مینا  
 سعل است قرومانا بزرگستی انیسون حرف خردل ثوم جن جن طلیت و ج جین  
 جوز سداب قلفل زیره سعد روماس سلخیه دارچینی مصطکی شبت بادیان  
 طبله خبازی ملوخیانطلی کند نامی سخت تخم کند نامی از بخته و خام تخم مرو زرد چوب

ما الصل طلیخ اہل طلیخ مخو و پنج شہوت طلیخ اکلیل بابونہ کرنہ سختہ  
 و طلیخ آن پیہ ونبہ و روغنها و کفنتہ اندا کرشم خنطل بخور کنہ و بلولہ قمع از  
 بغم رحم رساند در روز حیض بکشاید و چنین چون افریون سودہ را در سیہ  
 کردہ بخورد و بر دارد و مخطہ بدان صبر کند نافع آید ثنابت کوید زنی را مہلک  
 احتباس حیض شدہ بود شیان فی ساختم جہت اورار مر قودہ پنج بری اہل  
 و سداب خشک و مونیر جملہ را بزہرہ کا و سرشتہ چند بار برداشت بکشد و اگر  
 اشنان و عاقر قرحا و شوخیز و سداب تر و در فنیون جملہ را مساوی بکیند و بکوبند  
 و بکنہ سرشتہ شیان سازد و بردارد و بغایت نافع بود یکی را حیض بست شدہ  
 و از وعدہ گذشتہ و از کجہ گرفتن در کمان بود یکی فرمود کہ خبازی را در زیر خاک کرم  
 دولت تر پیچیدہ نہادند تا نسک کو سختہ شد انگاہ آنرا نرم کردہ بروغن خرد و آلائید  
 و بخورد و داشت نیم کرم و با ہمار فرمود کہ بہشت باز خسیدہ بر بلند ی ہند و دوسہ  
 چنین کرد بکشد و چنانچہ افراطش را نیز علاج کردند و مجربہ گفت کہ فرج را چون الکحل  
 بستان افروریز کنند و دوسہ روز بمچان بگذارند و مدرات حیض خوردند و روغنها  
 نرم بہشت زمار نرم دارند البتہ حیض بکشاید و تجربہ پیوست سیلان الرحم  
 این علنی بود کہ پیوستہ رطوبتی از رحم غیر از ندی میرود و منوی یا عفن غیر منوی  
 و بد رنگ و غیر آن بگرفتن خرقہ سپید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت  
 ایشان چون با غلبہ شہوت بود و با گرمی و غلبہ آن باشد یا حکم رحم بود کہ بدان  
 جہت دغذغہ لذتی دایمی باشد و چون بی شہوت بود متخلف نشج رحم و استہا  
 او عیہ می سبب آن شدہ باشد و سبب سیلان رطوبت عفن ضعیف قوت  
 رحم و تبعض مواد حیضی بود و عروق آن و عجز ناسکہ از حفظ آن و ضعف طبعیت  
 و قوت دافوہ از اخراج آن یکبارہ چو حیض علامات در اکثر سیلان رحم نفس  
 نشکی کند و استہای طعام کم بود و ہر رنگ متغیر باشد و او از لرزان و استہای  
 چشم مستحج باشد کہ بعضی را اکثر اوقات چشم درو کند و علامت غلبہ و گرمی منی

حدت در قوت آن و گرمی آن اعضا و بعد مباشرت کم یافتنی آن باشد و تقدیم  
 صعب و مزمن و حدوث سیلان با آن و کشادگی سر رحم و شیب بر آمدن  
 آن دستنی لموس جرم بر استرخا و تهلیل نسج آن کو اهی بد علاج  
 اینجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد مباشرت غذا و تغذیه  
 رطوبات بدن بر یا ضرات تو اترقی و سهلات منی را کم باید ساختن انگاه چیرهای  
 سرد کننده و ادویه خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و ضما در کردن و  
 حمل نمودن و احقان کردن از اینجا در تدبیر کرب نعوظ گفته شده و اصل در  
 حین مر ضها مداومت و دوائی مصلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات  
 و مسکنات درین باب نافع بود و اینجا که سبب حله بود بطریق که در افراط حکمت  
 سبب حله گفته شده علاج باید کردن و اگر چه بعسر میسر کرد و اینجا که سبب سیلان  
 رطوبت عفن استرخا و تهلیل نسج رحم بود همان نوع که در افراط حیض استرخا  
 بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون عفونت فضلات طمش مد  
 ضعف عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهیل و مدر و فصد و حجامت  
 آنچه مناسب وقت مزاج و در جمله مبالغه در قی نافع و مداومت حب الشفا و اشبا  
 آن تا حد تخدیر بعد تنقیها عظیم مفید آید و همه غذا را تریا قی با قند باید اختیار کردن  
 رجا این حالتی بود و شبیه البتنی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و پنهان  
 و رنگ گردانیدن سر پستانها و آرزوهای سهیل و احتباس حیض و بهم آمدن  
 رحم و بدین سببها زنان به فرزند امیدوار شوند و نباشد گاه بود که این  
 حالتها بچهار سال و تا پنج سال شد و اکثر در او آخر همچو در زادن پیدا آید و بجا  
 بجه رطوبتی چند و باد های بسیار بیرون آید و شکم خالی گردد و فرقی میان این  
 علت و رستن نیست که اینجا شکم صلبتر بود و تن سست تر باشد و حرکتی که بجا  
 می باشد اینجا نباشد و دست و پا پها نشیب بود و همچو در سور القتیة زنی تا چهار سال  
 این حال داشت و براق فرزند به ستور گرفته بود و بعد چهار سال آب و نادر

چند وضع کرد و خلاص شد و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره برون آید  
 یا رطوبتی که در ولادت ظاهر میشود و انزار جا بگویند و موجب اینجمله قوت رحم بود و  
 استیلائی غلبه آب زن و ضعف قوت عاقله منی مرد سبب پیری و غیره و  
 اشتغال کردن رحم بر آن آبها جهت علوق و قدر نیافتن واسطه موانع و  
 ماندن بر آن چند آنکه طبیعت دفع آن طلبد بسبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه  
 و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و تسهلات و سداوت  
 و تلطیف غذا و دستورهای علاجه که در سور القنیه و احتباس طمث گفته  
 اکثر آنها تدبیر این علت بود و الله اعلم جمیع شدن آب در رحم  
 علامت این آن بود که حیض باز ایستد و در حیض حرکت شکم قراقرق کند  
 و در مراق اندک باشد و رمی و حالتی شبیه باستسقای زرقی پیدا آید و گاه  
 رطوبتی از رحم پدید آید و سبب این هم از آن نوع تواند بود که در رجاء گفته شد  
 علاج ادویه که بجهت او را حیض گفته شد اغلب اینجانبه آید و در تنقیه  
 تفصیح باید کوشیدن و ضامه که در استسقای زرقی بکار آید استعمال باید کرد  
 و تدبیر سور القنیه و خفیفی از تدبیر استسقای زرقی مرغی داشتن و گویند چون  
 سفید حمول کردن نافع آید جمیع شدن باد غلیظ و در رحم این  
 حالتی بود شبیه باستسقای طبعی با قراقرق و خس و ضربان بود و باشد که  
 حرکت آن از طرفی بطرف دیگر محسوس گردد و دند و کند و تمد و آن بیشتر در زمان  
 و کش را نهنا بود و باشد که بر آن فرو آید و باشد که بحجاب و معده بر آید و از  
 یکمید تسکین یابد و باز عود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر  
 و علاج قبول نکند تخصیص که باد در میان توپها رحم باشد و سبب این  
 علت ضعف مزاج رحم باشد و آن علت از ضرب یا سقط یا زور ولادت  
 و قافله افتد و باشد که از سرمای که بفهم رحم رسد و سوء المزاج سرد بر آن  
 گردد و ضعیف شود و تحلیل ماده سبب ریح نتواند کردن و خوردن چیزهای

باد انگیز برین اعانت نماید و ممکن بود که باد بوسیر بدانجا انتقال کند و دیر ماندن آن بیخبت باشد  
 علامت جلد تدابیری که در ریج مشاهده گفته شده و بعضی از آنچه در ریج معده و استسقا بطریق  
 اینجا نافع آید لیکن اینجا چیزی را در حلیل چکانید حاجت شود در رحم باید چکانید نه نهادن تنقیه یا ریج و احقان کثیر  
 باد شکن محلل که را بنی منفعت رساند و باد را با نخ سوری را هم بدستورش تدبیر باید کرد و انقطاع  
 رحم سبب باز کردن رحم یا تقوی قوی عظیم بود که بر رحم رسد از زور ولادت  
 و تهوور قابل و صیحه قوی و ضربه و سقط چیزی که آن برداشتن و امثال اینها و یا خونی  
 عظیم بود که بیکبار بدورسد از مری یا سمعی و یا غلبه رطوبت لغزاننده بود که روابط را  
 سازد و آنرا فرو لغزاند و باشد که روابط آن بقدر خورنده خورده گردد و آن بالضرر فرود آید  
 علامت این علت کاهی که تمام بیرون نیفتاده باشد آنست که از اندر زمار محمد  
 و پشت و حوالی آن دردی عظیم باشد و چنان دریابد که کوسا چیزی در عانه دی جمع شده  
 و ایستاده و اندک کرانی میکند و قابل و صاحب علت از آن بگذشت تواند دریافتن و صاحب  
 آنرا خونی بی سببی حادث کرده و باشد که این در شب آید و باشد که در عشاء تولد  
 کند و باشد که بول در باز گیرد جهت ذکا می که تمام باطن آن ظاهر گردد و اعراض منفذ  
 رحم ناپدید شود و چون غیر از این باشد منفذ رحم را توان دیدن کشته فرو ترا  
 علاج اینجا که مرض کهنه شده باشد و یا صاحب آن پیروی و یا رابطهای آن  
 از جانبی خورده شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد و اینجا که بخلاف این حالها  
 باشد نخست رود مارا بجهت نرم و مقوی از نقل پاک باید کردن تا مفرحت بر طرف شود  
 به بول و سهولت بیرون آید بعد از آن باید فرودن تا به پشت باز خسته و قابل بر اصول  
 را نهی او را از هم باز گیرد و از پشم مرغی پاکیزه بر شان پلیته پیچد و رحم را بدان پلیته  
 تابست که و احتیاط تمام بجای باز برد و آنرا بدارد و پاره پشم دیگر را بصراطه آقا قیا  
 و یا شراب کل که چیزی قابض مناسب در آن جوشیده باشد تر کرده بر نسیم رحم نهد  
 و پشم دیگر را بسکه فروج تر کرده بر فرج و زمار او بندد و با اینها مریض را نهی هم کرد و در  
 بخسپ و در اوقات این اعمال احتیاط کند تا روزی عطسه واقع نشود و بعد از این محجمه الش

برجوالی ناف و کمر پیوسته می نهند و عطری بای خوشبوی می بویانند و نفس خود پیوسته  
 باز می کشند تا بدین حیلها رحم بجای خود باز آید و از بویهای گریه که رحم از آن گریزان  
 و از هر چه لقب آورده و دور می باشد و دور و زبر بهین شکل می باشد و روز سوم ششها  
 بدل کنند از آب پشمی که آنرا بشتری که برگ مور و گل سرخ و نایبوست و اقا قیاد غیره در آن کشیده  
 باشد تر کرده باشند و بر فم معده رحم او نهند و ناممکن بود بهمان شکل به پهلوی سپیده  
 باشد و همچنان هر ساعت محجمه نهند و پیوسته عطری قوی می بویند و غذا شور بامای  
 قابض کم تر نشی می خورد و از آب و سردیها و چیزهای نرم لغزاننده پرهیز میکند و ضما  
 قابض می نهند کج باز و پنجم مرغ برجوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود که  
 فی الجمله قرار یافت آنگاه با حسیط در آبهای قابض نیکو تر با نبات می نشیند و یا بر ضما  
 و نطو لها و قابض بکار داشتن بر قطن و ناف و حوالی آن جهت احتیاط اقتصاد می نماید  
 و بچه دان سک و درک را خشک کرده و سوده هر روز دادن مفید بود و آنجا که طوطیا  
 لغزاننده باشد تر آگهی که مناسب آن بود دادن لازم باشد و در قوابض مجففات  
 داخل باید ساختن واجب بود رتق این بستگی منفذ فرج بود چنانچه منع دخول کند و  
 سبب این باغشای قوی باشد بی منفذ که بر دهن فرج از اصل مخلوق شده یا بواسطه  
 رسیدن فرجه پدید آمده و صاحب این علت را که اصلی بود رتقا گویند و زمان با صلاح  
 خویش رومی بند خوانند و رتق غشای بودگاه بود که آن مقدار بدرون باشد حشفه را  
 مانع نشود و باشد که بکثرت مجامعت آن مقدار را پس رود که نصف قضیب در آن درگاه  
 این علت رتق بالغازاید یا بواسطه رسیدن کوشی چنانچه منفذ خروج حیض مانند انواع  
 مرضهای ایشان را بسبب انتشار ماده حیض در بدن دست و دزدنی فرج کمتری را بسبب سرخ  
 داغ کرده منفذ فرج کم تر بعد رسیدن ریشین بالکل مسدود شده و آن کم تر ضعیف و تر  
 بود و سبب آنست که بود بهتر و بیشتر از اوقات ماضی علاج در جمله این جز  
 دستکاری چاره نباشد و اول بکافتن بود و رتق غشای اغلب آن بود که نارس شده  
 و منع آستن آن بعد شکافتن باو خال میل اسرب و حفظ آن دایما و بتدریج قوی تر شدن میل



تا بحد لایق کمان بود اگر چه صعب باشد و گوشت را بعد شکافتن با دخال بهتة تشرب  
 قاقبض و روغن زیت فاکتر کرده منع بهم رستن باید کردن و مرهم این بی رنگ اسرب  
 نیک باشد و دستور این شوق کردن جراحت است و نیکو دانند و آنجا که منفذ حاصل  
 نشود از انتشار مور و طشی بیم بود پیوسته به تنقیه و ارتیاض تدارک آن باید نمودن  
 و اندک علم اما سحرسم این اغلب کرم بود و سبب آن یا سقطه بود یا ضربه  
 یا غلبه مجامع یا عس و لالت یا زور قالمه دران حین یا احتباس طمث یا منی یا ناکه  
 یا رسیدن سرمای جسم کننده مواد و مانع تحلیل بد نخسل علامت  
 آن تب لازم و تشویه در اکثر اوقات بود و کرانی و در نخسل و ضربان دریم و  
 برآمدگی آن از خارج یا داخل باشد که سبب مشارکت معده کرب و غشیان و فو  
 رنجبه دارد و باشد که سبب مشارکت دماغ صداع یا فوخ و درد کردن اصل و درد  
 چشمها حادث گردد و باشد که سبب مجاورت و مزاحمت آن باوده و مثانه  
 بول و باد و براز حبس شود و از سواد لون روی زبان و عرق اطراف خالی نباشد  
 و گاه بود که آواز نتواند کردن و قوت مرض و باشد که غشی و یاشنج حادث گردد  
 و هرگاه و سلبه شود این اعراض اشتداد یابد همچنان به در سرطانی و بوقت نضج  
 انحطاط امراض کم شود چنانچه مرار ابدان ایما شده و چون صلب گردد طمث گاهی  
 توان در یافتن و درد کم باشد و بول و براز حبس شود و تن و سابقا لاغر شوند و  
 ضعف غلبه کنند و باشد که شکم بزرگ شود همچو شکم سستق و درم هرگاه  
 در جانب پیش رحم یا در فم رحم بود درد و ضربان در زنا پدید آید و در فم  
 رحم بسیار باشد و هرگاه و درم در جانب قفای رحم بود درد و ضربان در قطن  
 پدید آید و چون در قعر رحم بود درد و ضربان نبات باز دهد و هر حال مریض بر جانب  
 درم خفتن نتواند و در جمله بر خاستن و نشستن به سواری تواند و اما در درم طبعی  
 چنانچه ویرا گفته این امراض از جمعی و ضربان و انشال آن نباشد و درد و کرانی و باد  
 محل ورم آن گواهی دهد و در دگر از آن بود که در درم کرم و لمس ظاهر است و عانه و حوا

و عضله‌های شکم متزلزل باشد و ضعف و علامات بلغم ظاهر بود و علاج  
 تدریج آن همان نوع باید کردن که در ورم معده و روده و شان و خصیه گفته شده  
 و بخصوصه رعایت چنان باید کردن که هرگاه ورم در قسم رحم بود و محملات را  
 بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود و محملات را  
 بر زمار بیشتر نهند و چون در جانب پشت بود از تحلیس با حقان بیشتر کوشند  
 و چون در فقر رحم بود و محملات بر ناف و حوالی آن بیشتر بکار دارند و احق  
 بسیار کنند و بزرافه بدرون رحم نیز رسانند و علاج این نوع صعبتر از جمله  
 بود جهت صعوبت رسانیدن دوا بدان و در تحلیس و ورم رحم خبازی نخسته  
 و لعاب پشکل و حله و خطمی و ورق نخته آنها و روغن پیپر در دهن خرد و خمر و روغن  
 خشک کند و نخته هر یک را خاصیتی بس نیکیست کاهی که آنرا بوقت استعمال نماید  
 و ضامات و احتقانات و آنزنها می‌سازد و در ورم معده و رحم و این مرض را ورم  
 خواب درین علت بغایت نافع بود و در سیکه فم رحم چون در ورم عظیم است شکافتن  
 اگر نتوانند مناسب بود و ورم فقر رحم را مدرات سبک نماید و انسداد علم  
 احتقان رحم این علتی بود شبیه بغشی و صرع و سبب این چنانست  
 حیض بود و متعفن آن در رسیدن بخار عفن بدماغ و دل و حجاب سبب مشارکت  
 و یا جمع شدن بود و در ادعیه و حوالی آن و مترکم و سرد شدن آن و تحلیس  
 کیفیت سی و رسیدن بخار آن بدل و دماغ و حجاب چنانچه در بحث صرع بدینجا  
 اشارتی شده این حال اغلب زنان را افتد که نوز سیده و بکر باشند  
 و تن آبادان و قلیل الحيض و یا زانی را که کثیر المنی باشند و از شوی مدتی جدا مانده  
 و به پارسائی گذرانیده احتیاطی که از احتباس طمث افتد اسلم از آن بود که  
 از احتباس منی افتد و آنجا که سمیت ماده بیشتر بود و مضرت آن بحجامت بیشتر  
 رسد و تنگی نفس غلبه کند و جهلک باشد علامات هرگاه این علت خواب  
 افتادن نخست اندیشه‌های بد و خیر کی چشم و کند حی حس و در دسر و دوار

وطنین و خفقان و تنگی پدید آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان دریا  
 که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست از رحم یا زمارا و بطرف  
 بالا بر می آید و در وقت حدوث علت تنگ متغیر گردد و در لبها و چشم درو  
 حرکات بی اراده پدید آید و آواز نتواند کردن و اگر ماده غلیظه باشد خواب او  
 غلبه کند شبیه سبات و بانشیان و کسلان بود و در حال مرض خواب کرده اند  
 و باشد که بقی بقی براندازد و آگاه شود و اگر ماده سوخته باشد تشنگی غالب بود  
 و در حال نوبت چشم وردی او سرخ باشد و از پستی و در چشمی خالی نبود وقوع  
 علت یا عدم حیض بعد استقرار منی و عدم جسم حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن  
 رطوبتی از رحم در حین علت و فایده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوی  
 فرق میان این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن و بسیار  
 لرزیدن و کفک بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در  
 اثنا بعضی سخنان گوید و تشنج این بسیار قوی علاج آنجا که سبب بسته شدن  
 حیض بود نخست او را ران بدستورهای که سبقت بیان یافت باید کرد و نگاه  
 تقویت بر جسم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر تذکره کرده  
 کردن و از تذابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذا  
 سبک و تریاقی دادن و اینجا اکثر تذکره کرده که سبب احتباس منی بود و از  
 آن بوجه لایق باید کردن یا کره متشهمه را این حالت واقع شد و توانی هر ملک  
 پس اگر دو را بعد هفته بشوی دادند بهین صحت یافت و اگر این نوع میسر نباشد  
 در تخفیف و تقلیل سعی باید کردن با استعمال سهیل و ریاضت و تقلیل آب و غذا  
 و در غده کردن قابله نرم جسم و فرج او را با انگشتان جرب کردن و شباهه آن  
 مالیدن و جنبانیدن اسافل او را بعنف و خوراندن فادر هر حیوانی مکرر در غلج  
 مرضی و غذای رمانی منفعت کلی بخشد و در حین علت مطلقا بویانیدن جنبه  
 و بر جسم طلا کردن و از داخل اگر توان استعمال کردن اندکی فایده دهد و بعضی بویان

و یکم هم مثل بوی چراغ کشته و خیارشور و برار مفید باشد و بویهای نیکو مضر بود  
 و از بین ران تا بقدم بستن و در آب کرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و محجمه  
 آتش بر روی رانها و ساقا افکندن نافع باشد و گفته اند که شیخ اعتقاد یک بند  
 بر دهن جاب التاج چرب کرده بفسم رحم رسانیدن و همچنین غلیه را رسانیدن  
 مفید بود و ندایی که در صرع بخاری و غیره گفته شده اغلب جهت مٹو  
 هم سودمند بود و در طبایعهای محلل شستن و بدان احتقان کردن هر دو را فایده  
 و همچنین تی کردن و سواری و مشغولی طبع و شیا فها که ماده را بقا مایل سازد و اعلی  
 کمی شیر سبب آن یکی خون است در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استخوان  
 یا زرق یا افراط حیض یا کم یافتن یا بدی جوهر غذایی یا سیل خون بوری و یا ضعف  
 در تولید آن و یا سبب بدی جوهر خونیست که به پستان می آید بواسطه غلبه خلطی  
 ران و یا کسب کردن آن کیفیتش نالایق را در بدن و یا سبب قصور مزاج پستان  
 که بواسطه عین خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت انبسا سازد و قبول  
 بهضم و استحاله نیست از آن بر دوگاه باشد که از جهت غلبه خون طبیعت از بهضم و از سیر  
 ساختن آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که سبب آن لاغری غلبه خون باشد علل اما  
 آنچه سبب آن ماده کمی شیر بود بعد از اسباب آن دلیل باشد و آنچه سبب آن  
 بدی جوهر خون بود علامات غلبه هر خلطی و سوء المزاجات بدنی باشد آن کرد و آن  
 شیر صفراوی زرد و رقیق و کرم و حاد و طعم بوی بود و شیر بلغمی سپید کبود و خام  
 و انبسا و شور طعم یا ترش طعم و شیر سوداوی غلیظ و تیره و کم بو باشد  
 که از جهت غلیظی چنانچه برشته بیرون آید و شیر نیکو تنگ قوام معتدل باشد و طعم و بو  
 آن خوش باشد چنانچه دستور شیر حیوانات تندرست و آنچه سبب قصور مزاج  
 پستانست لاغری و سختی گوشت و رختکی دلیل بر پوست و حرارت مزاج وی خاوه  
 بزرگ و ظهور کبودی رگهای آن نشان غلبه سرد و تری مزاج آن باشد و آنچه سبب  
 درم بود علامات آن بدان استعلام کند علاج تدبیر این حال اجنبیه تدبیر و رفع لاغری

و دستور اصلاح هر سببی ازین اسباب مراراً بتقریب مبین شده و اعتماد  
 در تحصیل این مقصود بر خدا بود و آنچه از اغذیه درین باب نافع و مجرب است شراب  
 شکسته کوسفند و کاوست و نانهای پاکیزه که تخمه دران بادیان بود و آردنیهای که  
 در قاتق ان شیر کرده باشند و ترش نباشد و بجزات و شیر و شیرینج  
 و مغزهای حیوانات و پستان حیوانات بسیار شیر که قبل از دوشیدن فوج  
 کرده باشند و همچنان پخته خرچک بریان در شیشه شیر و فالوده قندی و فنی  
 و دوغ با آن و دوغ شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن کاه و گوشت مرغ فربه  
 و بره و قمر تازه و شیر شتر کم ترشی و خرپزه و نخود و باقلای تر و بورانی و علف است  
 و برغث و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناخ بجزات یا قروط یا نار دان و آتش  
 و هند و انه شیرین قبل از طعام و نار بلس و بالجملة هر چه منی و خون را زیاده می  
 و اصلاح می آورد و شیر را نیز زیاده میگرداند و اصلاح میکند و هر چه زیاده در  
 مضرت بدینجا نیز مضرت و استعمال هر غذائی ازین اغذیه و غلات و حبوبات  
 هر مزاجی گاهی که هم بدین اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب مستقیم  
 مزاج خویش عالم باشد هم این مراعات تواند کردن و تعدیل این اغذیه  
 هر مزاجی بادویه هم جایز بود و بلکه لازم و الله اعلم بسبب شدن شیر  
 در پستان آنجا که سبب گرمی مزاج شود و غن آن تخمه طلا کردن و موم روغن  
 بنفشه را با کشیر تر و ساق خرفه در مانان باید بالیدن نیک و ضما کردن و گاهی که  
 در روغن کل بهم آسخته طلا کردن و آنجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط  
 و یا خیری و یا سوسن طلا باید کردن و ضما و حلب کوفته و در روغن کل و سرکه هم نافع  
 و اگر فودنج را بنزد تا همچو عقیقه شود یا موم روغن ضما و کنند مفید باشد و خوردن  
 چیزهای پربادیه و شاخ تر آن و تخم آن هم سود دارد و خراطین کوفته طلا کردن  
 بسی نیک بود و آرد و گردنب و حلبه و تخم گتان پخته ضما دی مفید باشد و در  
 از خوردن چیزهای که مقوی آن مزاج بود و نیز باید کردن و نیز مایه و چیزهای که شیر را می

چون فاذر هر وانچه مایه دارد نباید دادن و لیکن بنیز مایه را در سرکه حل کرده  
 طلا کردن سود دارد و بسیار باشد که شیر بسته متعفن گردد آنجا سلق را باید تن  
 تا مهر شود و آنرا با مغز نان آرد با قلا باید کوفتن غالب دروغن کل بر چکانیده ضما  
 کردن و آرد کتجد و غسل و آرد با قلا نان تنک نیکو بهم کوفته ضما کردن مفید بود  
 و ضما در هر روز دوسه نوبت تازه کردن تا زودتر تخلیل کند و آب نیک کرم را  
 هر ساعت لته دوسه تو بدان تر کرده نمکیده کردن نافع آید و تیزاب نرم مالیدن  
 سودمند بود و ابله اعلم کوفته گوشت پستان از ضربه و  
 اشتباه آن بکیند ماش و کمیز بهم نیکو بکوبند یا بربک سر و سر باشند  
 و ضما دکنند نافع بود آماس پستان علامات آماس اعضا فی ظاهره و باطن  
 آن همانست که در امسین شده علاج آنجا که آماس کرم باشد نمکیده کردن بسیار  
 منروج آب کرم نافع آید و تضمید به سنجبین مخلوط بر دغن کل و آرد با قلا مفید بود و بوی  
 غلب الثعلب که بر دغن کل چرب کرده باشند نیکو آید و انگور از نرم کرده مالیدن  
 پیوسته مفید آید و چون از سر روز گذرد ضما تا که در بسته شدن شیر گفته شد  
 نهادن فایده بخشد و در اخر ضما د کوفته تخم کتان پس که سرشته نیکو بود و اگر  
 پنجدرم خطمی و سه درم مردود و دو درم زعفران را بر زرده تخم مرغ سرشته طلا کنند  
 نافع بود و در جمله اوقات تیزاب نرم مالیدن فایده دهد بغایت و چون اماس سرد  
 باشد تخم کرفس کوفته ضما کردن و همچنین بابونه کوفته و آب بادیان سرشته  
 یا باب کرفس نافع آید و تیزاب کاری بسی مفید بود و ضما د های کرم که در بسته  
 شیر از سردی گفته شد جمله مفید بود و آنجا که درم صلب بود اول روغن سرشته  
 و زرده تخم مرغ به هم آمیخته طلا کردن سود دارد و بعد از آن بر دغن کل و زهره گاه  
 آمیخته طلا کردن مفید آید و اگر فطران قدری پسته با آن بیا میرند اقوی باشد  
 و در وی سرکه و ربک مازد کوفته ضما کردن بسی نیکو بود و همچنین ربک شفتا  
 با ربک سداب کوفته نهادن و آنجا که درم دبیله شود تخم کتان و کنجد اصل شود

و میوه تر و لپشک بزوز بل کبوتر و نظرون و سدا و پنج حمله مساوی بگویند و بر و غن کل  
 و مغز ساق کا و وغیره و میفنج بسپارند و ضما کنند و اگر به تیزاب گرم کرده آنرا  
 بدستور دلهها سوراخ کنند زودتر و بهتر بود و آنجا که قرصه سوتنگی و خورنده در پستان  
 واقع شود اگر طاعت سوزش تیزاب باشد اولی آن بود که به تیزاب آنرا پاک کنند  
 و بصلح آورند و بمرهمهای لایق که در قروح بجه واکله گفته بروینند و الا بکله غصه  
 سبز و سیلخه از هر یکی جدا یک من جو رس و نیم سماق حله را در یکین شراب قاض  
 کنند و بیست روز بگذارند بعد با تش نرم بزنند و بچوب سدر می جنبانند  
 چنانکه به نصف آید پس بالند و صاف ببالانند و بقوام آورند فی الحمله و به بر مرغ  
 بران قرصه طلا میکنند مفید آید بامر الله تعالی و آنجا که نور رسیدگان را پستان بوش  
 بلوغ کرد کنند و در دیگر فصد باید کردن و طعام کم لطیف دادن و صندل و آقا قلی  
 و اشباه آن طلا کردن تا سرطان نشود و آنجا که سلقه در پستان پدید آید برک  
 شفتا کو و برک سداب ترکوفته ضما کردن نافع بود و آنجا که خواهند در ادامل بلوغ  
 که پستان را حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبع غصه و عصاره های قاض بپوش  
 طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده آب طلا کردن و اشباه این نوع  
 محققانه سودمند آید و بر بسته داشتن آن دایما بسیار منفعت دید و در ازار حوض  
 و منی آنرا کوچک دارد و الله اعلم **حصول البشنی** اما در ابتدا چنان بود که  
 انزال مرد وزن با بسم اتفاق افتد بر غایت تمام و زنان را از ان حالت دلالت  
 و سستی محکم پدید آید و اندک پیشی فرزات خود در یابد و مرد چون بر خیزد و ذکر خود را  
 و محل مذکوره هیچ آلودگی منی بدستور سابق نیاید وزن بعد فراغ هر چند سعی کنند  
 منی هیچ باز نکرده و بعد از این سه سم رحم بهم آید و بالار و وزن را و از زوی مبارک  
 کمتر شود و در حین مجامعت اندک دردی از رحم بنات باز دهد و منی مرد بزودی  
 باز گردد و محل از قاعده بیشتر خشکتر و نیکتر شود و نبض قوی تر بود و پیوسته  
 حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقا نباشد و این اغلب نبود

و با اندک پدید آید پستر از محل خود و این کم باشد و غشیان و کرب و تاریکی چشم  
 و دوار و کسالت و خفقان و آرزوهای بد پدید شود جمله با کثر اینها بعد یکماه و یا بیشتر  
 یا دو ماه و چهل روز و قریب بدین ایام رنگ چهره تیره شود و در سبب آن بسیار  
 میل کند و لکها بر روی پید آید و سببش چشم نزدی یا کبودی زرد و شکم بزرگ و  
 و بعد چهار ماه اکثر اعراض چون دلشوره و کرب و تاریکی چشم و دوار و ابرو لاف و  
 و صندین بچه در درون محسوس گردد و آنجا که در رست است تپاه افتد که علوی  
 حاصل شده است یا نه تحقیق آن بهمان طریق که جهت تحقیق سده رحم گفته شد  
 باید کرد و گفته اند که در وقت خواب دوا و قیة غسل آب باران یا آب سرد  
 بخورند اگر بعد از آن بچشی و دردی در زمان خود در یابد حامله باشد در نه بول آن  
 در اول بزرقت مایل باشد و در وسط باردی و چیزی همچو پیشه زده نماید و در آخر  
 مایل شود و گاه باشد که بول اوصافی و با قوام بود و بر سر آن همچو صباب چیزی آید  
 باشد و در میان آن همچو جبه پدید بود و چون جنبانند بالار و شیب تر رود و گفته اند  
 که زرا و نذر آب سینه و غسل بسرشند و بزنا نشازن از آب شیمی سبزه بخورد و بر دارد  
 و تا پیشین هیچ نخورد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را شیرین باید کمان بریزی  
 چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ باید کمان بر بادگی چنین نبشته شود  
 و مجرب است و اگر هیچ تغیری غالب در طعم دهن نیابد حامل نباشد و اندک سلم  
 و اما تدبیر احوال حوامل بدانکه قی و غشیان ایشان را مادام که با فراطی مضر  
 نیخاید بیشتر از چهار ماه در منع آن کوشیدن با آنکه پیسیر نشود مضر باشد جهت  
 دفع کردن طبیعت مواد طمشی مایه بغم معده را هرگاه معدت مضعف و زور آورد  
 بسیار شود و یا چهار ماه در گذشته باشد تسکین دادن لازم بود و طریق این  
 علاج همانست که در بحث امراض معدی مذکور شد و همچنین طریق علاج و آرزوهای  
 بد ایشان و آنجا که خفقان رنجبه دارد تجرع آب کرم و کلاب کرم و ریاضت  
 معتدل فایده دهد و اگر بخرید تدریجی احتیاج افتد خفیفی از آنچه در مجلس مسین



اختیار باید کردن و آنجا که بادی در سعه در وده میگرد و اندامیکند معجون  
 گونی و سفوف مقوی داشت باه آن اندکی بر بالای طعام خوردن سودمند آید و غلبه  
 و حرکت هم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای ظاهر کرد در روغن گل و سرکه هم  
 آسبخته طلا کردن مناسب بود و همچنین طین قیو لیا و نمک با سرکه و شراب و سرکه طلا کردن  
 و ضامه برک کرنب بخته و طلائی حضض باب کرنب و صبر و صندل و فوفل و آب  
 غلبه الشعلب بسی مفید آید و آنجا که خارش و جوششی در درون و بیرون  
 فرج باشد لعاب خطمی و کل سرشوی طلا کردن و در روغن و عصیر غلبه الشعلب و منده  
 و کاسنی که کل سرشوی در آن حل کرده باشند نشستن و درون و بیرون آنرا  
 بدان آسبیدن فایده بخشد و آنجا که عضلات پشت و شانه و شکم بختیاری  
 و کرانی حمل مبتلی و کشیده شود و اعیای قوی در آن موضع پیدا آید روغن گل طلا کردن  
 و دلك نیک نمودن و از تشنگی بزد آرد جو و الیثم خیر کردن و نانی بختن و گرم دلته  
 نهاده نمیکند کردن و دیدیم چند حال را این حال در شبها حال پریشان و  
 چنانچه بخاری هر لحظه بدیشان برآمدی که گمان میکردند که از خود نخواهد رفت و غنی  
 عظیم و اضطراب از آن میبودند مجرب تا این زمان ندکور نمیکردی و غذای لطیف داد  
 در روغن گل طلا کردی و عضلات پشت و دوش و بغلها و شانهها را محکم کردی باید  
 چنانچه در ذات الجنب بدان اشارتی شده و آنرا در ری رک کردن کویست و بدین  
 تدبیر اصلاح آمدند و من بعضی را فادز به حیوانی در روغن داوم نافع آمد و بکم غذا  
 لعابی جمله آنها را پسز آیدند و آن حال بسلامتی در باب زینه بود و فرزند اشتها  
 یافت بود و آنجا که بی غسل و بیدستور غنی ظاهر شود در طبخ عدس و کلناز و  
 و آنجا که خشک و سرکه و مجموعه نشستن و بر عانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد  
 از این بچه که از جهت افراط حیض گفته شد بکار داشتن و آنجا که جهت خلط زایدی یا  
 مرضی یا استفرغی محتاج شوند بتخصیص قصد و سهیل باید که البته قبل از چهار  
 و بعد هفت ماه این تدابیر نکنند که خطای عظیم است بچه را و بعض قصد و احتیاج

اعالی و شرط او مناسب بود و عوض سهیل و لین شیر خشت که از اجازت شر  
گویند و امثال آن آنجا که ولادت بدیری و صعوبت میشود او را تابان و در طبع  
کرب و شبت طبله و تخم گتان و خبازی و خطمی باید نشاندن و ازین طبعی بخ بار و غن  
خروج یا کنج یا شبت آمیخته اندر پشت و به سگاه و زمار و کمرگاه و کش ران های او  
مالیدن و فرمودن تا چند کامی بر وی پس بر قدمها نشیند و بیکبار از جای هر یک  
چند نوبت چنین کند الگانه قافله و لعاب جسم گتان بار و غن با دام یا با شیر و کنج  
یا با پیله و مرغ یا بار و غن بنفشه آمیخته پیوسته بر فم رحم وی می مالند و در رحم چکان  
و در چین آمدن روز ولادت میفرمایند تا نفس نیکو بخورد و فریاد و برپایهای خود زور  
کند و مثل این سلما چون بایاها متعلق است و تجارب ایشان در کتاب بسیار است  
و خوب میدانند در مسئله غرض کردن مناسب بنماید لیکن آنچه منفعت آنرا درین امر  
نیکو یافته اند و چهار درم پوست خیارشمر منسحق و در طبعی مرکبه یا در جلاب دادن  
و همچنین خوردن خسوفای بر طبله بار و غن مرغ و با دام و برک پیرک و خطمی و آشامیدن  
خلیت و جذبه ستر و دار چینی و مشکطراشع هر یک اندر مطبوخی مناسب  
و لغز انده بغایت نافع بود و من چندان را فرمودم مقدار یک با قلاب زک  
مرکی یا نصف آن زعفران سوخته و در طبعی حله خوردند و بزودی خلاص شدند  
بیان معجون محراب سبی از اطباء بگیرند جذبه ستر و میوه و مرکب شغال و مسدا  
دار چینی و ابل نیم مثقال و جمله را کوفته و بسمل سرشته بخوراند و در آب کرم و یا  
عسل آب کرم یا در شراب کهنه فاسد کرده عطر آوردن و معطیات سب  
نافع بود و بخور چشم ماهی و زبل کبوتر و سنگ لشت و سم خرگوش و موی سر  
زیر و فایده دهد و گفته اند که گرفتن مقطایس در دست چپ و بستن زیر ران راست  
و اصیطک افریقی بسم بران فایده عظیم دارد و در رانیز کم بسیار و بخار  
د گفته اند که طریق احتیاط نیکو درین باب اینست که چون ابتدای آثار وضع دریا  
فی الحال سجده رود و در حمام مکث نیکو کند و لعابها و روغنهای بسیار آنجا نیز بکار آرد

چنانچه مذکور شد و آب گرم بسیار بریزد و اسافل خود را نرم و گرم دارد و محلی که  
 هوای آن بکرمی مایل بود بوضع اشتغال کنند و خود را از بول و براز خالی کنند قبل از  
 غلبه درد و اگر قبض باشد در حمام بچینه نرم شکم را فرو آورد و شور بای چوب نیم  
 بز در بخورد و از آب سرد و سردها و ترشها در آن حین حذر کند و بر درد صبر نماید  
 و فریاد تا ممکن بود نکند و باقی اعمال که سابقا گفته شد میکند مادام که او را از روز مقرر  
 خود آمدن فرزند نباشد او را تکلیف زور کردن نکند و اگر عسر از جهت نفخ  
 اوست که خود را به هم میدزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که  
 او را بخیل از آن خوف بیرون آورد و اگر عسر از جهت میل بچه بود بطریق غیر لایق  
 قابل آنرا بخیل هموار سازد و اگر بعضی اعضا نه بوجه لایق باشد بیرون آمده باشد  
 آنرا قابل با حسیط یا ز پس کند اگر تواند والا او را به پشت خوابانند و با دستکها  
 او را کشاده داشته بالا برد چنانچه سرین او از جایی بیرون داشته شود  
 و انگاه بخت بماند تا بچه باز بجای پس رود باز او را بنشیند بروی در افتاده تکبیر  
 تا بچه بیرون آید و قابل بدست آن احوال را دریابد و اگر بچه بیرون آید منع نباشد  
 کردن که کوفت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یکپای یا یکدست بیرون کند بد بود و منع  
 لازم بود و بهترین اوضاع آن بچه بیرون آید و قبل از سه عضو دیگر ظاهر نشود رد  
 بچه بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر ولادت سطر می کشید  
 و آن پرده ایست که در رحم بر کرد جنین متکون میشود و جهت حفظ آن بچه که کرم  
 که در دانه اما صلبتر و بهتر از آن آنهم نکام چاره نماند چرا که قابل باکستان چنان  
 کشیده دارد و بدست راست یا با پای آنرا باره سازد و هرگاه درد و ناراحتی  
 از چهار روز بگذرد و بچه بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدبیر اخراج آن  
 باید کردن زیرا که گذاشتن آن موجب هلاک مادر شود و جهت تعفن بد پرفتن آن  
 و رسیدن بخار آن بدل داوی آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد و بدست  
 قابل بران رسد قطعه قطعه کرده آنرا بخیل تمام بیرون آورد و بشدت آنرا

اسبی بیاورند و الا تم رخ رحم کند چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشود با  
 نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخورها که مذکور شد در سهیل بکار دارند و جدا  
 مانند آن در لعاب حله دهند و فیتله قوی از کاغذ یا چوبی از شاخ قوی اشنان  
 یا اریثیا یا سداب یا پنج تنگ با چند پر مرغ لفظ آن آلا سیده یا روغن بلسان یا آب  
 خنظل یا طنج آن بفرمایند تا بخود بردار و دشیانی که از بخور مریم دقت و حلیت سازند  
 فرجی کردن آن نیکو بود و سه درم اشنان فارسی گفته در طنج حله استال  
 آن دادن مفیداید و بر باندن جند و مرکبی و خوراندن آنها نافع بود و فرجی که از  
 خربق سیاه و موینج و زراوند مدحرج و بخور مریم و حب مارزبون و شحم خنظل و  
 جله را کوشت و بختی بزهره کا و سرشته ساخته باشند بغایت قوت بود و غیر  
 و نافضاد شحم خنظل و قسط و برک سداب بزهره کا و سرشته نهادن عظیم  
 نافع آید و آنجا که بعد آمدن بچه شیمه که زنان آنرا جفت گویند بر آید باید که قابله آنرا  
 بدست نکهدارد یا پایی کفش بران بندد و نکهدارد که باز پس رود که از آن خفقان  
 و احتقان رحم هملک پیدا آید و آنرا بزور نشاید بیرون آوردن که از آن بیم انقلاب  
 رحم بود و تدبیر آوردن هم نزدیک با آوردن بچه مرده بود و بویها بدو هم فرقت  
 و آب خاکستر خوردن و قرح اندک و عطسه در آن باب نافع بود و اگر بدینها نشود  
 صاحب علقت آنرا باید خوابانیدن و چیزی بران بسته بگذاشتن و از فرقهات کوره  
 دادن تا بهمداراجا شود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است  
 با مل شود منفعت بخلاف دستور و عادت و یا جمعی شود از آن الی حادث کرد  
 و علاج آنها از همان انواع باید کردن که در افراط حیض و احتباس آن گفته شده  
 لیکن در منع افراط چیزی که آنرا تمام باز دارند شاید دادن که مضر باشد مگر آنکه از عدد گذرد  
 جهت رفع احتباس نفاس محض کنند بزرگ بخورند شستن چنانچه دستور است بسیار  
 مفید بود و همچنین که آنکسین و برک بلوط در درانیز تسکین میکنند بالخاصه و نفاس  
 نرسیده است و پنج روز بود یا سی روز و نفاس مالدین پنج روز بود و با حمله و بعضی با

که ایشان را نفاس نبود و یا اندک باشد و آن عملی استغنی بود و آنجا که عادت بوده باشد که بجهت او قبل از وقت بقیه تدریج آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب آنرا بازجویند و در ازالۀ آن سعی کنند نگاه در غیر اوقات حمل تقویت اعضا تخصیص رحم و دماغ و دل کرده میکنند و در حین حمل از مضرات بحمل و سقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با برسم بود که مانع آید از فرار فتن جسم جنین را و پروردن آن و تکرار آن امید نماید بر دفع آن یا بطوبی غالب و لغزائنده بود از جهت سوء المزاج بار و در ذهن رکبای جسم که آنها را فقر الرحم گویند و شیمه در جسم بدان متصل باشد و واسطه بود غذا گرفتن جنین را از آن عروق و جهت این طوبت اتصال شیمه بدان عروق بغایت ضعیف بود و در حین بزرگی و کرانی جنین حفظ آن نتواند و بمنقل واحد از آن طلبا اندک تنبی از خارج میفتد و یا سوء المزاجی باشد در جسم کرم یا سده که با حراق یا اجامه منی جنین را مالیدن و غذا یافتن نیکو واقع نشود و طبیعت جسم و شیمه حفظ آن کند و با غایت مخافت حامله و کثرت احتیاج بدن او بود بصرف خون در تغذیه بدن و ضعیف ماندن جنین و طبیعت دفع آن طلبیدن جهت کراهت از آن و با کشاد فم جسم که در حین کرانی جنین آنرا تواند نگاه داشتن و جز و برده خارجی را از آن منع نیکو توان نمودن و با فلج و سستی اعصاب تن بود و تدبیر رفع اغلب این اسباب بهمانست که در بحث عقر گفته شده و فالجی علاج پذیر نبود و بحقیقت این علاج اسقاط بهمان علاج دشوار پذیرفتن است و هرگاه که این حالات بر طرف شود اعضای ریه تقویت یابند مادام که امری دیگر که بحمل مضرت ساختن نشود اسقاط نیوفقد و اموری که بحمل مضرت سبب ضایع شدن جنین است معقود و غیر معقود اسقاط را ضرر به است و سقطه و سبب و جماع بسیار که قبل و فصد بعد هفت ماه پیش از چهار ماه و صیحه قوی و ویدن با مضطراب و سیر و خوف عظیم و غم عظیم و نیا فتن آن و غلبه مکث در حمام و در میان آبها گرم و مرغی اسافل و بسیار خوردن چیزهای تیز و غلبه امتلائی بدن و دیگر موارد

با دوا و خوردن سموم ضعیفه و ادویه سمیه زاینکار و یا سخت سرد و یا سخت تیز و یا  
 ترش و غلبه احتقان و ادراک بسیاری در سنگ و تشنگ و تب تیز و در و صعب  
 و مرضهای قوی تمام و یا مخصوص بر جم و جمله البتین از چنین حالات دور بودن  
 واجب بود و احوال آن چون احوال دیگری که حامله است میسر نیست و بحقیقت تدبیر  
 هر دو یکی است و مع ذلک با طبیعه مخالف میگرداند تقدیر الهی و تعالی و علامت  
 افتادن بچه آنست که پستانها بسیار خرج شود و شیر آن سیلان کند و خون چو آب  
 از محل رحم ظاهر گردد و هرگاه بچه بزرگ بود همچو اعراض ولادت پدید آید و آنجا که  
 دو بچه باشد یکی را افعی رسیده بود واقع میشود پستان جانب مخالف  
 بحال خود بماند و آنجا که بچه مرده باشد در درون طبیعت بجهت نفرت از آن دوا  
 که دفع کند شکم سخت گران شود و هرگاه حامله از پهلوی به پهلوی دیگر دو چنان پیدا کرد که  
 سنگی در درون او هر طرف می غلطد و ناف او بعد از آنکه گرم بود سرد شود  
 و لاغری سخت در پستان پدید آید و از رحم آبی زرد و بدبوئی روان شود و پسند  
 چشم مکرر گردد و باشد که کنایه کوشش و بینی بعد از آنکه سرخ می بوده اند سفید  
 و آنچه دلالت کند بر ضعف جنین و مندر بود بسقوط سقم بدن حامله و آمدن جنین  
 باوقات خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بعد شش ماه  
 و ظهور رطوبتهای بسیار از فرج و بودن باد در رحم و آید علم اما نه بر  
 منع نمودن آبستنی گاهی که بصلحت بزرگ در آن باشد مثل هم  
 آفت حامله و غیر ذلک آنست که بکند از آنکه منی بر جسم در آید و اگر اتفاق افتد  
 بیرون کنند اما منع در اندک بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حین انزال مرد یا زن  
 خود را باز کشند تا نطفه نفهم جسم نشود دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه بعضی  
 سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی که سد منفذ رحم کند و دفع کننده منی  
 و مانع حبل بود در فم جسم آنها مثل جمی یا شیانی که از کرب و جسم خنثی  
 و هزارشان و فاقد انسل و حبث الحدید و ریوند و کز انکین قطران و زهره کاد

و برده درون انار و چرک گوشش حیوانات و حیض درخت قوت و سرکین فسیل و  
 سقندنیاء سفیداب مجموع یا بعضی سازند اما بر دهن کردن از رجم هم بخند و چه  
 میسر کرد و یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند و زن بزور تمام بر خیزد و عطسه  
 و تنگی چند و صیحه چند قوی بکند و هفت قدم یا نه قدم بعقب باز جهد محکم دوم آنکه دوا  
 که آنرا باز گرداند در قسم رحم بعد شل نوشا در و نبات و ملینات و نمک طبرزد و بونزد  
 و امثال اینها از آنچه برداشتن آن در حیض بود و بعضی اجزای حب مذکور را هم این جنس  
 واقع است سوم آنکه بر سر بای نشیند و مات خود را با گشت نخنی تاب دهد و بسالده و جز  
 بدبوی می بویید و در زیر خود بخور میکند از آنچه جهت سرعت زادن گفته شده و چیزی  
 مزلق می خورد و وانجا که بدینها اخراج نیاید و علوق حاصل شود و باره نباشد و آنکه  
 سیلی یا چوبی سخت همچو سیلی تراشیده تخصیص از پنج خیار می قدری در رحم فرستند  
 و یکسره آنرا بر سیمانی بران بسته دارد تا به بالا زرد و شیب و اکثر اوقات زور از آن  
 همچنان بگذارد و مبالغه و تعجیل در دفع بیشتر فرستادن سیل و غیره نکند و  
 چون آن بسازد و یکد و هفت به برین پنج میگذراند تا حیض اندک اندک آمدن گیرد  
 و تا به سته تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ را بر هم چسبند محکم همچو سیلی  
 و قدری رسیمان بران چسبند و در پنجه سیل سائیده بر و مالند و بگذراند تا خشک نشود  
 و نگاه در رحم فرستند تا حیض آمدن گیرد و پاک شود و این عمل مضرت ندارد و اگر کاغذ  
 به بالا رود پاک نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و بیرون آید و ازین عمل بهتر  
 و بخوردن او و نه نهادن بسم کاهی می افتد و در آشنای کافتن رحم باید که خود را از  
 سر محافظت کند و قطعاً جله چیزهای قابض و ترش و سردیها و آب سرد و هندوانه  
 و تنفها و چیزهای بزرگ و جذبات نخورد و هرگز در در میان حمام رود و نشکند و رحم را  
 بلعابه و روغنهای نرم تمیخ بکند و چیزهای نرم کشنده و تخللات خور و مثل کاجها  
 تخم دار و اماج پر پیاز و کندنا و خبازی و زرد چوبه و دنبه بار و عن خرغ بادام و آستین  
 بکوشد مرغهای جوان یا بی آن و از حرکت خفیف و جماع پرهیز باشد و ملاعیه فایده دهنده

وزمان زائیده واستقاط کرده را هم این تدابیر باید کرد تا چله اقلانم رخ که بدان  
محتاج نباشند و جهت رفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را در تابستان دودغ  
کاوشیرین علاجی نیکوست و در وایشان را هم که تا هفت روز بعد ولادت میباشد  
نافع بود و در بوزنه هم بجای آب نیکو بود در خلو معده از طعام و در عدم خلود بدن نام  
و قمر و دودغ شتری تازه هم موافق آید و جلا بهایم بسیار مناسب باشد و کشاده و  
نفاس بفرزجه قویند و گرانگین و شباه آنها آن در درات کین نیکو دهد و اگر این رعایا  
نکنند و بخلاف این اعمال جرأت نمایند هم وقوع انواع امراض لحمی و غیره بود چنانچه بر عالم  
باحوال بدنی مخفی نیست هرگاه بحال صحت باز آید بدستور معتاد عمل باید نمود و الله اعلم بالصواب  
**باب بیست و نهم در بیان امراض نشیت و مفصل**

**و پاسبان و اسباب علامات و معالجات اما در نشیت و تهی کا**  
اما سبب در نشیت یا سوء المزاج سرد ساده بود یا بادی و در حوالی فقره از داخل  
خارج و یا بادی بود غلیظ در آن حدود و این بیشتر افتد و اکثر نفخ مریدن یا باد بوی  
یا استلای رموی بود در رگ بزرگ که در نشیت بدرازی کشیده است و یا رنج و ماندگی بسیار  
بود از زوری یا از غلبه حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضا مجا و بود چنانچه در  
اعراض آنها گفته شد و این قسم خارج بحث باشد اما سبب در تهیگاه در آن  
اوقات یا باد غلیظ بود یا بلغمی خام در آن حدود و علاج آنجا که سبب سوء المزاج  
سرد بود و سردی محل نبودن و گرانی یافتن اکثر در قطن و نافع بودن چیزهای  
گرم باغسل و بالاتر و زیاد شدن در سکون و در شب و در سرد مایلان دلالت  
کند تبدیل مزاج باید کردن بجا و دست بلادریات و رس و کسی همچون خرقانی و آب  
اینها از مقویات و معدلات و غذای گرمی فراهم آید و روغن کپت و روغن بخیل  
و دهن الراسه و اشال گرم کرده و پشت بر آتش داشتن بر روغن و نمک چرب کرده  
بدیگر روغنها و بدست مالیدن سود دارد و آنجا که سبب بلغم غلیظ بود و گرانی غسل



و ظهور قوت و جابجاستگی اندک اندک و دستواری برخاستن و بر محل و بودن آن  
 اغلب در قطن و سن و سخته و زیاده شدن سکون و سرما و بخوردن میوه و آب سرد  
 و نشفت نکردن محل روغنی را که بر آن مالند بدان اشتها دکنده بعدتی مکرر و سهال  
 غلیظ با اعمال مذکوره اصلاح باید کرد و تیزاب مدخلیت و جدوار مالیدن درین  
 هر دو قسم بغایت سودمند بود و غده کردن و کاهنی تسکین یافتن و باز نمود  
 کردن و ظهور و تنه دی اقوی در حرکت و کم شدن در آخر حرکت بدان کواهی و به  
 غذای بادشکن باید خوردن و ضامه و کما دمی بادشکن بکار داشتن و درون  
 زیره و روغنهای مذکور مالیدن و دوائی مقوی مذکور خوردن و مع ذلک باد بواسیر  
 بدستوری که مبین شده تحلیل نمودن و نفخ مراق را به بعضی از تدابیر یا نحوایا مراقی  
 اصلاح کردن و آنجا که سبب امتلاهی عرق پشت بود و بودن و صج بر دوزین پشت  
 بآن اشارت کند باید دیدن که سبب آن امتلا باز ایستادن حیض یا نفاس  
 یا جس منی است استفرغ آنها باید کرد و اگر تمرید تبیری احتیاج افتد فصد با  
 باید کرد و غذا کم ساختن و مالیدن آن عرق بر طول و طرف مهره پشت و بعد  
 تدبیر روغنی محلی چون روغن مصطکی و یاسکن چون روغن کل باشد که از خوردن  
 نقل معده واقع شود و آنجا که کردن و کلفند و سفوف مقوی درس و امثال آن  
 خوردن نافع بود و حرکت غالب بایست که سواری سود دارد و آنجا که سبب تعب  
 باشد بعد از اسباب آن چنانچه گفته شد بدان کواهی و به تسکین دلک معتدل  
 و استراحت و تطیب و خوردن غذای مناسب که در اعیا گفته شد و تفریح و بهای  
 نوشن اصلاح باید کرد و از جماع و محلات قویه و تبها خدر نمون جوانی را  
 در کمرگاه نزدیک قطن بمقدار کف دستی در محکم کرد و در میان دو شانیه هم مقدار  
 محلی در میگرد و باقی پشت بسلاست بود و در کمرگاه چنان بود که بر جنت نشی  
 برخاستن و کشتن و در میان شانه چنان بود که گردن و سینه راست و توانی  
 بر کشیدن و درشتن و انواع تدبیر گرمی فرا گیرد و محلات می مالند فایده زیاده ندارد

و کهنه شده بود و جوگی رسید و حال او دید فرمود تا محل در در بر نه ساخت اول  
 بر محل کرکاه او که در دوا بیشتر بوده به سدر پاکی نیز تمامی آزارها شید خاکه اندک  
 فونی از آنها بیرون آمد و سیم سیس را ساسید باب و به بر مرغی بران مالید و کذا نشست  
 تا خشک شده ساعتی را آن محل ورم کرد بمقدار نصف سیمی پس آنرا بر و  
 جرب کرد و کذا داشت روزی دیگر از آن زخمها زردابی اندک ترا سیدن گرفت و پسته  
 بر آن بسته داشتن میفرمود و هر روز بهمان روغن جرب میفرمود هفت روز ورم و درد  
 و آمدن زرداب تمام تکین یافت و بعده آن محل بالاین با هم بهین نوع علاج کرد  
 و بعد تکین در دوا و راه سهل صیالی قوی داد و در آشنای این معالجات او را برنجی جرب  
 و نرمخت میداد و در مدت بیست روز صحت تمام حاصل کرد و دیگر خود کرد و الله اعلم  
**میل کردن مهره پشت** آنچه بجانب بیرون آید آزار حده خوانند و آن  
 بجانب درون رود آزار نفس گویند و آنچه به یک پهلو میل کند آزار التواء نامند و سبب  
 بیشتر رطوبات لغزنده بود و در محل ربط مهره یا رطوبات غلیظ یا بادی غلیظ  
 آن موضع و آنرا فرس گویند و باشد که از ورمی داخلی در صفاق حده پدید آید و مهره  
 از محل خود جنبانند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض کودکان  
 بسیار افتد جهت غلبه تولد ماده خام و غلیظ و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت اشغال  
 و جهت نرمی روابط مهرهای ایشان و ابقراط گفته که هرگاه خداوند را بویا سر قمری  
 قبل از بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود جهلک بود بواسطه انتقال مواد  
 آن مرض سابق و حادث شدن خراجی نزدیک و مرض ازان مواد علامات  
 شاید موادی که اسباب این علت اند همان نوعست که در در پشت گفته شد  
 و تعاقب ضربه و سقطه شاید بود بر سینه آنها و وجع جاس و حمی دال بود بر ورم  
 چنانچه مرار گفته شده و در جمله سابقا باریک شود جهت تنگ شدن منفذ  
 غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبتی افلیج آورده اند و از آنچه در علاج  
 افلیج در بو گفته شده محقق جهت آن اختیار باید کردن و ریک و میره و شش و پسته

وانجا که سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد نوعی در تشنج بلغمی گفته شده  
 عمل کردن نافع آید وانجا که سبب باد غلیظ باشد علاج کزاز مفید بود و باطل  
 در تمامی اقسام استفراغ و تحلیس خلط و باد سبب علت باید کردن چنانچه  
 مرار طریق آن معلوم شده بعد تعذیل مزاج نمودن و بدست مجله و شباه  
 آن هیره را بجای باز بردن و از دستوری که در هر مقامی مذکور شده آنچه  
 مناسب باشد مرعی باید داشتن و الله اعلم و در **دور**  
**وعرق النساء** فرق میان این دو مرض آنست که وجع درک همین در سترن  
 باشد و بران فرو دنیاید مگر اندکی و در عرق النساء بر دازی آن رگی کشیده  
 باشد و بدین جهت با سسم آن رگ که محلست موسوم بود بی ذکر حال و عوام  
 این مرض را رگ قفیفه گویند و سبب هر دو ماده فصلی بود که در درون  
 موضع ریزد و بماند لیکن ماده در سترن در مفصل درک بود ماده عرق النساء  
 در مفصل درک و درین عرق بود و در دپری پهن که کشنده است تا بنیه زانو  
 محیط شده و فرو آمده و هر چند گفته که ماده آن فرو و تر آید و باید پاشند و  
 انکشتان بای هم رسد و گاه بود که ماده آن که درین در دند کور شد بی آنکه در  
 مفصل بوده باشد و بدینجا انتقال کرده و سبب میل مواد بزرگ اغلب <sup>بضعف</sup>  
 آن بود و بسیار شستن بر چیزهای صلب و باشت که ماده وجع رحم بدانجا <sup>انتقال</sup>  
 کند و این درد پدید آید و اکثر ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض اغلب <sup>مقدمه</sup>  
 عرق النساء باشد **علامات** دلیل هر خلطی چنانچه مرار مذکور شده  
 ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون گفته میسر استخوان از حقه بیرون خیزد  
 و ساق دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء است شدن و خم شدن  
 و شوار تر بود و در بازوی رطوبات مخاطی بسیار باشد **علاج** تدبیر  
 این هر دو وجع تدبیر وجع المفاصل بود لیکن اینجا چون ماده در غورت و محفوظ  
 است در تدبیر این مرضها ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این نوع

ادراس مزمنه کاهی که نوباشند آنست که نخست ماده آنرا باز جوید و در میل  
 کوشند بتفاریق و بقایای آنرا از محل تحلیل کنند بجللات قوی که ماده را از عرق  
 بکشد انگاه عضورا تقویت نمایند تا دیگر فصد را قبول نکند و آن عادت از د  
 زایل شود و اینجا که کهنه شده باشد استفراغ حاجت نبود و در تحلیلی  
 باید کوشیدن بدستوری که بعد تنقیه مذکور میکرد و اما اینجا که در او ایل ماده بود  
 غالب یابند ابتدا بقصد باسلیق از جانب بخاری باید کردن و در روز روز  
 فرمودن و یا چیزی قلیل لطیف دادن بعد چون درد از جانب وحشی را  
 وساق فرود آمده بود یا از عرق النساء فصد کردن و چون از جانب انشی فرود  
 آمده باشد فصد صافن کردن و بعد مهلتی بیکبار از رک که بر پشت پایی نهاد  
 میان بنصر و خضر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء  
 بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از باسلیق صواب باشد و جایگزین  
 گوید که فصد صافن و مابض درین مرض انفع است از فصد عرق النساء و مابض انفع  
 از صافن است و بعضی مجربان گفته اند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد برود  
 کیونست حقه کند و در رموی هم سهیل فایده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در  
 اگر چیزی سحج آورنده کند نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در دوسرین عرق النساء  
 سحج و سهیل خون واقع شود صحت یابند چنانچه در آبله فرنگ و بعد این  
 تنقیها نیز ابکاری باید کردن بر تمامی رک یا بر حقه ران در عرق النساء و غیره  
 باید کرد و حقه ران برود و بدو روغن سوسن بیکبار یا بدو فعات از هر دو مرض  
 و دران اثنا از مولدات ماده مرض و مضعفات عضو بقدر امکان خدر کرد  
 و گفته اند که تجمه ماده را از قعر محصل بیرون کشیدن و بعد از آن محل را بمقراض  
 ساختن تا دفع شود یا شط کردن بدستور حجامت و خون بسیار از آن  
 کشیدن و زیاده از قاعده علاجه باید کردن و از مطلق این علتهای تدریجی که  
 کننده ماده و خام گفته آن بود از داخل یا خارج نشاید کردن و استعانت

بمقویات عضوبین بعد تنقیه لازم و نافع بود و قبل از آن مضر بود و مقویات  
 بهمان نسبت که مرارند کور شده و مداومت آنها هم هیچ این علتها را نکند و اگر بعضی  
 دوا را یابند که در آن بسم جذب ماده از محل تحلیل آن و تقویت عضوباشد  
 از خارج بکار داشتن آنرا فواید عظیم باید دانست بلکه خزان استعمال کردن خطا بود  
 و آنچه نفع و جمعیت این خواص در تجربه رسیده است تیزاب بدر به سیاحت و  
 و داروی البه فرنگ و دهن مسن و دهن المفاصل عور قی علت بود و بطن دفع کردید  
 و در پی آن در در جسم پیدا کرده و آن بعد دو هفته بوجج الورک منتقل شد و در آن  
 محل از سرین اندک و رمی هم ظاهر بود و عجایب انواع روغنهای محلی که در اوجا چین  
 استعمال میکنند چون روغن اسپست و روغن سیت و روغن ناخواه و روغن سیاه  
 تخم و روغن کرچک و روغن زیره و روغن حلتیت و روغن تخم کندنا و غیره میمالند  
 و ضاد های محلی بکار میباشند و زرنبا و جد و دار و امثال آن طلا میگردند و گاهی  
 جهت تسکین و جمع مخدرات نیز استعمال مینمودند و نافع نمی آید و بهت یکماه کشید  
 و او بغایت ضعیف شد چنانچه از حرکت باز ماند و در آن و ساق او بسی لاغر شده  
 و از ضعف و در سخن نتوانستی گفتن فرمودم تا بر موضع و جمع و درم او تیزاب مالیدند  
 و قدری فاوذر حیوانی در کلاب سائیده بد و خورانیند بعد ساعتی چشم باز کرد  
 و از ناله برآسود انگاه هر روز دو وقت فاوذر میسید او بد و تیزاب نیز می مالیدند  
 و غذا برشته مرغ میخورانیدند و بهین در سه روز قوت گرفت و در دو درم سنگین  
 و خلاص شد مجربى علاج عرق النساء چنان سیکر که تمامی آن پای ماؤن را تدبیر و تریخ  
 میکرد و بعد ریسمانی قوی را بگشت کلان آن پای می بست و مریض را بد آن گشت  
 از بلندی بر می آویخت چنانکه سر مریض از زمین مقدار شبری برداشته میشد  
 و سه چوب رابان ریسمان می زد و مریض را از در لحظه غشی میشد و انگاه او را فرود  
 می آورد و میگذاشت بهین تدبیر آن و جمع مرتفع میشد اما درین کاهی که بی احتیاط  
 واقع شود استرخای در آن گشت پای بدید می آید و همچنان بجزکت ماند و شخصی که بجز

این علاج کرد و این تصویر پدید آمد و حکمای هند طریقی در شستن مقرر کرده اند  
 که آن ملازمت در مرض عظیم نافع است و اینچنان بود که مریض مریخ نشیند بعد از این  
 و تریخ محل و سر پای غیاؤف چنانکه بکشتن ران متصل بود بعد از آن یا  
 ماؤف ران و رکتشند و بیاورند و بر بالای ران غیاؤف چنانکه بکشتن ران متصل بود  
 همچنان قرار گیرد و اسلام و در جمله این نوع امراض شستن مریض در آب معادن  
 بعد تدبیر بر و غنهای مناسب و بعد از آن هم روغن مالیدن نافع بود و اگر در این  
 نشیند که محملات قوی و گوگرد در آن باشد هم نیکو بود و در <sup>طریق</sup> کفای و رو باه و  
 کلاغ سیاه و عک و دگر که در کلس که در صحرای سید و دوسه بین دارد  
 و دم دراز و ضفدع سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است و اگر دوسه ازینها  
 با هم جمع کنند نفع آید و گفته اند که چون مریض را این علاجه موثر افتد هر روز  
 یکدوم یا شقایق لفظ سفید باشد بر کجا بخورد و صحت یابد **سیان** شیان نافع در  
 کهنه مرض بکیر و سکنج و جاشیر و انزروت و متقل و اشق و زنجبیل و سورنجان  
 و شقایق و تخم خنظل و بلخ هندی و جند و زرباد و قسط و ماهی سبز و برگ سداب و انیسون  
 و تخم بادیان و بوره و فانیند بمسافات جمله را سوده با هم بسروشند و شیان  
 داند **عسل و جع المفاصل** سبب منفعل و درد بندای زانو و دستها و انگشتان  
 سبب ضعف این اعضا بود بواسطه سور المزاجی سافج بارد این بیشتر افتد و یا  
 که جذب مواد بد آنجا کند و سبب فاعل درین مرض یا سور المزاج تمام بدن بود یا از  
 اعضای ریئ فقط که بد آن جهت ماده موجه متولد گردد و بمفاصل منفع گردد و این  
 سور المزاج یا ساده باشد یا مادی و ماده آن یا بلغم و مره بود این بیشتر افتد  
 و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفر باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا واقع  
 و اکثر اینها فصد مضم دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید خوردن  
 غذای ناموافق مولده است و بدی مضم ترک ریاضت و حرکت عیف بر سر سیر  
 و جماع و حمام بر استلا و احتباس خون بواسیر و طمث و شرب خمر و آب میوه بر نماند

و در هم خوردن بی ترتیب و بسیار باشد که بحیث ششمی عظیم خلطی بکند از دود در آن صین  
 حرکتی ناهموار کرده شود و آن ماده در بندگاه ریزد و بماند و این مرض میراث بفرزند  
 رود و در یکاه بماند و بعد سکین در هر چندگاه عود کند و سبب دیر ماندن این علت  
 آن بود که در مفاصل کنجای مواد صرفست بی اختلاط با خراجی اعضا تا بدان  
 متاثر شدن از دوائی فعل طبیعت و بعد بود و چون در مفاصل و تر و غضروف  
 استخوان رباطست و مضمین این اعضا ضعیف بود دفع ایشان مرفصله را بدین سیر کرد  
 و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه متحجر شود و بندگاه سخت گردد و انگشتان سطر  
 در هم چسبیده شود یا کوز بمانند و باشد که در میان بندگاه انگشتان کوشش  
 فروئی پدید آید و این از ماده دموی افتد و تحجر از ماده بلغمی و سوداوی و سبب دت  
 حرکت مفاصل محصل است سواد فی الجملة وجع و نفوذ مواد هم درین مواضع صلبه و تیر می  
 گردد و اکثر مردمی را که مفاصل افتد اول نفرس پدید آید و این علت بیشتر بران ناها  
 و مردم ضعیفی و سوداوی را افتد علامات شناختن بر ماده و سودا مزاجی  
 همون محل و لمس و ضربان و کرانی و تمدد و خراج صاحب و ضرر یافتن از دوائی  
 موافق و راحت یافتن از دوائی معتاد طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب  
 و تبار و ره و استدا و فصل و سخنة و سن آسان بود چنانچه مرا را تقدم بیان فست  
 و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از کرم فقط و سرد فقط نفع نیاید و از کرمی  
 دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سردی منتفع شود و کسانی را که مزاج کرم بوده باشد  
 و تدابیر بارد و طب چون خوردن میوه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب  
 بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچو سده و علامت آن بآن باشد  
 که وجع یا حکه یا سوزش بود و از چیزهای کرم و ملاست جامه متضرر شود و از چیزهای  
 خشک راحت یابد و آنجا که ماده ریخی بود و خفت محصل و انتقال در دراز محصل بران  
 و ال گردد و تقدم تناول الطعمه و فواکه با آن نیز هم بران کواه باشد و آنجا که این ماده  
 از حرارت و حدت بر تیره باشد که در استخوان در رود و آنرا تباها کند و این را طببا

ریح الشوک که گویند علاج آنجا که مرض اندک و بعضی مفاسل بود و گشته  
 و عرض البته فرنگ نباشد تلبی کردن بسیار و مداومت خوردن بلا دریات یا زینجا  
 یارس و مالیدن محملات که در عرق النساء گفته شده بزودی اصلاح یابد  
 و آنجا که عرض البته فرنگ و باد آن بود همان نوع که در محاش مسین است علاج بزود  
 و آنجا که مرض قوی و نوبه و اگر سبب سوء المزاج ساده باشد نخست تعدیل  
 باید کردن بدستوری که مرارند کور شده بعد از آن تسکین و حج و تحلیس ماده و  
 و چون سوء المزاج بدن یا اعضای رئیس مقدمه مرض باشد در تعدیل آنها اول  
 سعی باید کردن بعد از آن تبه سیراده مرض پرداختن چنانچه مسین یک دوگاه بود  
 که در تعدیل ساده حاران بسترانگ اندک خون و صفرا محتاج شوند و در تعدیل بارو  
 آن بسترانگ اندک بلغم و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن بسترانجات مقرر  
 و منفع غلبه رختن آن بعضو باید کردن و انگاه در تحلیس باقی از محل کوشیدن و در  
 هر تبه سیری چند چیز مرعی باید داشتن اما آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد  
 که بعد دو سه روز فصد کنند و در آن ایام مرض حیزی قلیل و لطیف نماند خوردن  
 و چون درد در دست راست باشد اکحل دست چپ را بکشایند و در عکس در  
 زانوی راست باشد با سلیق دست راست را بکشایند و اگر در زانوی چپ باشد  
 با سلیق دست چپ را بکشایند و اگر در هر دو پای بود از هر دو با سلیق به یکبار فصد  
 و اگر در هر دو دست بود از هر دو اکحل یکبار فصد کنند و خون بمقدار قوت بردارند  
 و بعد سه روز یا دو روز از آن قی فرمایند خصوصا که در دریاها باشد و اگر بدین هم  
 تسکین نشود سهیلی لایق هم دهند در یکی از ایام بحران تخصیص در هفتم و یازدهم  
 و چهاردهم غذا و شربت سوء المزاج و موی سید دهند چنانچه در امراض دمو  
 مرارند کور شده و در باقی اخلاط هم برین قیاس باید کردن و درین اثنا بنطول  
 آب سرد و یا طلای را دوع فی الجملة منع رختن ماده غالب بجل باید کردن و آنجا که  
 ماده صفرا باشد چنان رعایت باید کردن که نخست بر دواعی قوی منع ماده میکنند



و شربت های مناسب بخوراند و انتظار نفع میکشند و بقی ماده را کم و بخلاف مایل می  
 و چون نفع پیدا آید سهیل صفا دهند لیکن در جمله مواد گرم چون پی یا در اتفاق  
 افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سهیل دادن و در غذا و شربت ملاطفه  
 جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تدریسیم بکار باید داشتن و آنجا که ماده بلغم  
 خام بوده از ابتدا در نفع ماده کوشند بمبالغه بخوراند و کلنگین عسل برنماشتن با  
 آب رازیانه و استباه آن در اوج و در آن نفع تمام استفراغ کنند و این قسم  
 چون عسر ترست استفراغات است و باید وقتی قبیل از سهیل و بعد از آن مکرر  
 و بمبالغه باید کردن و آنجا که ماده آب است و مجر شل و صفرالو هم نخست تدریس نفع باید کرد  
 بخوراند چربی مرکب که مناسب و بار است و در چنانچه در شطر الغب و غلب غیر خاص  
 و استباه آن مذکور شده و قی بسیار باید فرمودن و بعد نفع سهیلی که هر دو غلط  
 دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی خالی نباشد از منفعات و سهیلات سودا  
 استعمال باید کردن و هرگاه نفع دیر حاصل شود ما را الاصول بار و غن خروج چند  
 باید دادن و آنجا که با سهیل ماده دفع نشود بدرات قوی بعد از آن باید دادن و  
 چنانچه در بحث امراض کرده و مشاهده مبین شده و بسیار بود که بدرات محض دفع  
 نباشند و حاجت سهیل نیاید و آن را برای طبیب مجرب بنوطست و بعد ازین  
 تنقیه تحلیس تنقیه ماده و تقویت عضو و تسکین و جع باید کردن بمالیدن تیر آب  
 و روغن ها که در وجع الورک و عرق النساء مذکور شد و قبیل از تحلیس ماده و نفع  
 عضو مجرب و ملینات و محلات بکار نیاید داشتن زیرا که مفصل بعد از آن روان  
 ماده بجزکت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کابل بسیار  
 گردد و از آن حال بیم حدوث انواع امراض باشد و اگر با عصاره تنقیص دل و دماغ  
 از و ملاک گردد و این نوع خطا از طبیبان کابل بسیار واقع شده است و در اوج  
 قوی هم قریب بدین فحش کسی کند و از سهیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد  
 و دفع نام نکردن در اول مرض منع کرده اند چون محل مرض عصبانی واقع است

از هر چه بعصب مضرت مثل ترشیها و لبنیات و سردیها تا ضرورتی کلی نباشد  
 برهنیز باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بحال از این  
 حذر باید نمودن و طریق حکمای هندی در علاج این چنین امراض آنست که در آن  
 چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند  
 با استعمال سکناات از خارج نه بمخدرات که بعصب مضرت خلط را هم فسرده و خام  
 میکنند بلکه چیزی که ماده را از عضو خارج بکشد و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت  
 عضو هم مینماید همچو تیزاب فاروقی در بر و میفرمود که سورنجان در آن حل کنند و آن  
 زیرا که سورنجان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و  
 تسکین سهل خلط سبب دهند سهیلی قوی سریع الحریکه تا از عود آن بزداید  
 ایمن شود و بعد از آن چیزی که تقویت عضو کند بنوعی که دیگر قبول آن ماده نکند  
 و همین الا و جاع مالیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چنانکه عود آن از موضع  
 بگذرد و تا چهار فصل بر آن بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن مقویات  
 بدن و مصلح مرض بر بالای غذای مناسب مقرر دارند چون مرض کهنه و اندک  
 بود بمحلات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا گاهی که ابتداء سهیل که هم  
 قوی آورد و هم سهیل کند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط غلیظ و سهیل  
 و جبابی تیزی دهند و جهت دفع صفرا ازینها در لبنیات صفرا داخل است  
 دهند و گاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو و قوی افتاده بود و فضا  
 تجویز کنند و کرسنیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان  
 یافتیم شخصی را مفصل کهنه شده بود و آنکشتهای دست او بر یک  
 مقدار بادرنگ خورده شده بود و اندک کسور کشته و لون آن بسیار سیاه  
 بود و ماده آن از سودا و قوی خالی نبود بمداومت مالیدن درین مفصل نکشاند  
 بحال اصلی رسیده و او مرد و ایم الخمر بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورده  
 اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نموده و گاهی سهیلی ماده غلیظ هم خورده

و شربتهای مناسب بخوراند و انتظار نضج میکشند و بقی ماده را کم و بخلاف میل بسیار  
 و چون نضج پدید آید سهیل صفر دهند لیکن در جمله مواد گرم چون تپی یا درو اتفاق  
 افتاده باشد یا تشنگی غالب و حرارتی در سهیل دادن و در غذا و شربت ملاطفه  
 جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تداویر هم بکار باید داشتن و آنجا که ماده بلغم  
 خام بوده از ابتدا در نضج ماده کوشند بمبالغه بخورانند و کلنگین عسل بر ناستها با  
 آب رازیانه و اشباه آن در اوج و درازا بزرگ نضج تمام استفرغ کنند و این قسم  
 چون عسر ترست استفرغات است و باید وقتی که سهیل از سهیل و بعد از آن مکرر  
 و بمبالغه باید کردن و آنجا که ماده آبیه و عجز و بلغم و صفرا و هم نخست تدبیر نضج باید کرد  
 بخورانیدن چیزهای مرکب که مناسب و بار است و در میان و در شرط الغب و غلبه غیر خاص  
 و اشباه آن مذکور شده و قوی بسیار باید فرمودن و بعد نضج سهیلی که هر دو خلط  
 دفع کند دادن و آنجا که ماده از سودا و سی خالی نباشد از نضجات و سهیلات سودا  
 استعمال باید کردن و هرگاه نضج دیر حاصل شود ما را الاصول بار و غن خروج چند روز  
 باید دادن و آنجا که با سهیل ماده دفع نشود بدرات قویه بعد از آن باید دادن و  
 چنانچه در بحث امراض کرده و مثانه مبین شده و بسیار بود که بدرات محض دفع  
 نمایند و حاجت سهیل نیاید و آن برای طبیب مجرب منوطست و بعد از این  
 تنقیه تحلیس تنقیه ماده و تقویت عضو و تسکین و حج باید کردن بمالیدن تیز آب  
 و روغن آنها که در وجع الورك و عرق النساء مذکور شد و قبل از تقلیل ماده و نضج تنقیه  
 عضو مجرب و لیفات و محلات بکارشاید داشتن زیرا که منفاصل بعد از آن و اما  
 ماده بجرکت آمده دفع کنند از خود و آن ماده باز گردد و در بدن طبیبان کامل بسیار  
 گردد و از آن حال بیم حدوث انواع امراض باشد و اگر با عصاره تخصیص دل و دماغ  
 زود پاک گردد و این نوع خطا از طبیبان چایل بسیار واقع شده است و در اوج  
 قوی هم قریب بدین فعلی کند و از سهیل ضعیف هم جهت تحریک کردن آن مواد  
 و دفع نام نکردن در اول مرض منع کرده اند چون محصل مرض عصبانی واقعست

از هر چه بعصب مضرت مثل ترشیه و لبنیات و سردیها تا ضرورتی کلی نباشد  
 برهنه باید فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بجل ازین  
 حذر باید نمودن و طریق حکمای هندی در علاج این چنین امراض آنست که ذرا  
 چون وجع غالب بود طبیعت بدفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند  
 با استعمال سکنتات از خارج نه بمخدرات که بعصب مضرانده خلط را هم فسرده خام  
 میکنند بلکه بخیزی که ماده را از عضو خارج میکند و تحلیل میکند و مع ذلک تقویت  
 عضو هم بینماید همچو تیزاب فاروقی بدبر و میفرمود که سورنجان در آن حل کنند او را  
 زیرا که سورنجان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و بعد  
 تسکین سهیل خلط سبب دهند سهیلی قوی سریع الحریکه تا از عود آن بزرود  
 این شود و بعد ازین چیزهای که تقویت عضو کنند بنوعی دیگر قبول آن ماده نکنند  
 و این الا و جاع مالیدن و بدان مداومت نمودن فرمایند چه آنکه خود آن از موضع  
 بگذرد و تا چهار فصل بران بگذرد و عود نکند و درین اوقات مداومت خوردن مقویات  
 بدن و مصلح مرض بر بالای غذای مناسب مقرر دارند و چون مرض کهنه داند  
 بود بجللات مذکور تحلیل آن نمایند و درین جا کاهی که است با سهیل که هم  
 فی آورد و هم اسهال کند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط غلیظ و اسهال  
 و جهای تیزی دهند و جهت دفع صفرا ازینها در لبنیات صفرا داخل سخته  
 دهند و کاهی که ماده خونی سبب باشد و مرض نو و قوی افتاده بود فضله  
 تجویز کنند و اگر سخته نیک دهند و من این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان  
 یافتیم شخصی را مفاصل کهنه شده بود و انگشتهای دست او هر یک  
 مقدار بادرنک خوردن شده بود و اندک کسور کشته و لون آن سیاهایی  
 بود و ماده آن از سودا و سستی خالی نبود مداومت مالیدن دهن المفاصل نکشتن  
 بحال اصلی رسیده و او مرد درایم الخمر بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورد  
 اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمودی و کاهی سهیلی ماده غلیظ هم خورد

عورتی در بهار شیرواست و ریواس و چغاله با هم خورده بود و در دندنا  
 سردست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب نبود و مدتی گذشت و او از  
 دوائی که مریض مثل نجیبیل پرورده و دوائی مشک و غیره خوردی تمام صحت  
 نمی آمد فرمودم تا تخم تیزره را ساییده بکباب اغشته برشته کند بر تمامی دندانها  
 عضو باقی بچند روز این مداومت نمود و صحت یافت و چند شخص دیگر را قی بسیار  
 میفرمودم و ازین دوائی بستند و بر سر میکردند بزودی صحت یافتند  
 و چند مریض را که این علت گفته شده بود البته فرنگ فرمودم بالیند  
 و بدستور عرق کردند و صحت یافتند و چندین را که ریج الشوک داشتند هم بد  
 نوع علاج کردم و کاهی در ریج الشوک تیزاب بالین فرمودم عظیم نافع آمد  
 و طبیبی که در عرق النساء گفته شد در آن بسیار شستن هم از موده است  
 بتخصیص که بعد از آن بر دغنه های مذکور تدبیر کنند و آب معادن هم بسبب فایده  
 و این چنین امراض مزمنه بهر علاج پذیرد و اگر تسکین باز نرود و عود کند هم  
 ادویه سببه که حکمای یونان استعمال آنها را درین مرض نافع یافت اند  
 اما **مسهل صفرا** همانست که در امراض صفراوی مذکور شد اما چون  
 شریقی از آنرا مقوی بیکدرم یا پیدرم سورنجان کنند بدین مرض نافع آید  
 و اما **مسهل ملغم** بکیرند سورنجان و بوزیدان و تخم خنظل ازینهم  
 و انکی غار یقون از هر یکی نیم درم تریب بیکدرم و جمله بکوبند و با یکدرم مقفل در آب  
 حل کرده بهر شند و بدینند این یکشربت بود و مردم قوی مزاج را و دیگر را  
 بکیرند تخم رازیانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یکی  
 سه درم تریب سفید و سورنجان از هر یکی دو درم و جمله را بجوشانند در دوطل  
 آب تا لقی بماند نگاه آنرا صاف کرده سی درم تخمین اضافه کنند و بدینند مردم  
 قوی مزاج را و حب منتن و ایارج لوغایا یا هم پسندیده اند در مطبوخی مناسب  
 سورنجان و لفرقات درینها لایق حال هر غرضی و مقدار قوت هر شخص و آن

برای طبیب و انا متعلق بود و کانی را که از خوردن دو انفرت باشد حب حیال  
 اوفق باشد و مجرب است اما **مسهل صغیر** و بلغم مرکبی بود ازین  
 مسهلات که جهت آنها نذکور شد لیکن اجزای مسهل بلغم بیشتر باید اگر مسهل  
 بلغم را بصبر و سقمونیا مقوی سازند نیکو بود و یا رجات خود کانی بود و درین مقصود  
 لیکن در مطبوخی سورنجان اولی بود و اما **مسهل سودا** همانست که در  
 امراض سوداوی گفت شده مقوی بسورنجان **سپیان** ادویه که مالیدن  
 آنها را نافع یافته اند و روغن زیت که افعی در آن جوشیده بود غسل آب  
 نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واکمی این علت بود که بعضی از کباب  
 ساقی و قدم سطر و بر خاسته شود و باشد که که بدن پدید آید و اغلب ساق  
 حدوث شود و سبب این مرض کشاده شدن عرق بود و ریختن ماده غلیظ  
 در آن و اکثر ماده این مرض چون سوداوی باشد و یا خون بلغمی و گاه بود که چون  
 صرف باشد بی اخلاط خلطی دیگر هر یک را بعلامات آن چنانچه مراد آمدین شده  
 بتوان شناختن و طعامهای غلیظ خوردن بسیار و بر امتلا حرکت کردن که بر  
 آواز در آورد و برین مرض اعانت کنند و از بخت پیکان و جلالان را بسیار  
 و گاه بود که از انتقال ماده مرضی لحوال و یا غیر آن پدید آید و این علت چون  
 دیگر و علاج بدیهی قبول کند و باشد که احیاناً بسبب حرارتی عارضی عفوی  
 بجاده آن باید و ان جهت ریش کرد و **علاج** طریق اصوب در تدبیر  
 این مرض آنست که برهنه کنند از چیزهای سودا انگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه  
 خون را غلیظ میسازد و کم خوردن بیشتر از هضم حرکت و جماع نکنند و در خشن  
 پاها را بر بلندی نهاده دارند و بسیار هم بر پاها نشینند بلکه دایما دراز کرده نشینند  
 و ماده آنرا بقصد باسلیق هر دو دست محکم کنند و هم جهت مخالف مایل سازند  
 و مداومتی که در تنی کردن مرغی دارند چنانکه یکروز در میان تنی میکنند هم قریب  
 بدین منفعت یابند و در جمع بهتر نفع یابند و بعد از این تدابیر تنقیه ماده را

بابا یارچ فیترا و حجار منی طبعیخ افیتمون و یا حب آن و افیتمون نیم درم روغن  
 کنند انفع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود جز آنکه پوست را  
 بشکافند و رک را بسید کنند و بدرازی شق سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن  
 بسیار برود و ماده از عضو منفع گردد و در بدن نشتر گردد و انگاه اصلاح آن کنند  
 و اگر امن نباشد و از عود ترسند و یا بار دیگر ماده بدانجا میسل نکند لیکن درین  
 تدبیر ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن  
 بیم انتشار آن ماده بود و در بدن و پدید آمدن امراض سوداوی از آن و الله اعلم  
**و امر الفیل** این علتی بود که ساق و سر پایی سطر شود چنانچه شبیه کرد و پیک  
 پیل و سبب آن غالب آمدن خون سوداوی حاد یا بلغمی بود و بمرور وقت انوضع و  
 نفوذ کردن آن از رک بگوشت و تشرب کردن گوشت پایی آن ماده را و ضعف  
 جذب محصل ماده را و استلا از اغذیه مولده سودا و زور کردن بر پاها در سیر  
 جمله برین علت اعانت کنند ازین نیز بدین جهت حاملان و سقایان را بسیار دفع  
 شود و کهنه این علت را علاج کردن دشوار بود و این بیشتر ریش کرد و جهت  
 بودن ماده این صلب تر و تیز تر از ماده دوائی و کاه بود که با کله منجر شود و چاره جز  
 پایی را از زانو بر نهد یا از بند کاه قدم اگر غوره در سر پایی باشد **علاج**  
 ضعف این علت را علاج قوی دوائی باید کردن و قوی آنرا بعد توان از تنقیه بعد تیزاب  
 کاری قوی اصلاح ممکن بود و دوا غیا بسیار و مکرر نهادن بر اطراف پایی خصوصا  
 بر عروق و محل های که دانست که ابتدا از آن محل بنیاد شده بود و نافع بود فی الجمله  
**نقرس** این وجع صعب بود از جنبش و حج المفاصل که در سر پایی پدید آید  
 و مردمان فاسق را بسیار افتد و ابتدای آن کاهی از انگشتان شود تخصیص  
 از انگشت بزرگ و این بیشتر باشد و کاهی از پاشنه شود و یا از شیب قدم  
 یا از یک پهلوی آن و باشد که عام شود در تمام سر پا و ببالا بر آید و درد بر آن  
 رسد و ماده نقرس در رباطات مفاصل قدم و پا و در غشاء محیط بدن مفاصل باشد

و بدیخت زودتر و حج مفصل عود کند چه بجنبانیدن عضو و دام حرکت  
 فشار دکی آن و عدم صلابت محل خا پنجه در وجع المفاصل واقع است سبب  
 سرعت قبول و نزول ماده کرده بلا شبهه و ماده و اسباب حدوث این  
 مرض همان است که در وجع المفاصل گفته شد و شناختن هر ماده بدلا یلی که  
 بهم انجام دادن اشارت شده میسر گردد و این علت مردم خصی و کودک را نباشد  
 و زنا نیز نادراست و منقرس را پوست خصیه دراز کرد و عمل  
 طریق مذکور این مرض همانست که تفصیل در وجع المفاصل مذکور شد لیکن  
 بنده یان اولی و از موده است و حضرت خداوندی سلطان حسین بالیقار سی  
 بزرگان را بدین نوع علاج کردند زودتر و بهتر علاج یافتند و تقویت مجرد  
 تنقیه و دفع قوی در اول این مرض همان وحشت آورد که در وجع المفاصل مذکور شد  
 و اندک علم در دما شسته غیر فقرسی سبب آن یا ضربه و سقطه بود  
 انجام میثا و کل از منی را در آب حل کرده طلا کردن و آرایش جستن و حب الشفا  
 و امثال آن بر بالای طعام دادن فایده دهد یا سبب فشار ده شدن و موره  
 بود و ایما بعد از آنکه آب سرد بسیار بر آن ریخته باشند همین طلا فایده بخشد  
 و یا سبب بختن ماده بود بر آن محل از اعلای بدن انجاماتی کردن طلا کردن و غن کلی فایده  
 رساند اگر زیاده و کهنه شود بهتر باید بالیدن بر غنی محلل مسکن بدین نوع و در اندک علم با صواب  
**باب بیست و ششم** در بیان سموم و ادویه زیانکار و حیوانات  
 سمی کننده و تریاقات مطلقا و طریق غوز کردن بعضی سمها و ادویه مضر جهت حفظ  
 صحت و دفع مرض و احتیاط از ورود و سموم و از حیوانات سمی و مودنی و علاج  
 کسانی که زهری بریشان وارد شده باشد بخوردن غیر آن پدرا نکه سم انجیر  
 که چون بوجهی از دجوه وارد شود بر بدن فاسد شود مزاج روح و یا مزاج جمله بزرگ  
 بخا صیتی که از اثر صورت نوعیه دوست خواه کیفیت ممدان باشد و خواه نباشد  
 و تریاق خیر نیست که چون بوجهی از دجوه وارد شود بر بدن بخا صیت دفع سمیت نیموم



نماید از بدن خواه کیفیت ممد آن باشد و خواه نباشد خواه ورود سموم  
 مقدم بوده باشد و خواه موخر از پنجهت موسوم بود بقا در هر حیوانی یعنی متعلق  
 با سم و بنابرین اصطلاح هر سمی بخاصیت دفع ضرر سمی دیگر میکند نسبت بدن  
 تریاق فاروق بود و آنچه این افعال کیفیت غالبه کند آنرا سم و تریاق بنویسیم بلکه  
 آنرا از جمله ادویه زیانکار یا نافع و مقوی عدد کنیم ولیکن در عرف اطباء هر چیزی که چون  
 وارد شود بدن فساد می عظیم کند خواه بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر  
 و این فساد خواه که نسبت بمزاج تمام بدن باشد و خواه نسبت بمزاج روح تنها  
 و خواه نسبت بمزاج عضوی مخصوص آنرا سم گویند زیرا که هر کیفیت که بمزاجه  
 رسد فعل سم آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل این بود یعنی آنست که  
 چون وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و مضرت سموم کند خواه  
 بخاصیت و خواه بکیفیت غالبه و خواه بهر دو تقویت خواه که نسبت باتمام  
 بدن باشد و خواه نسبت باروحی از ارواح ثلثه و خواه نسبت باعضوی از  
 اعضا و هر یک از این سم و تریاق سه نوع بود نباتی و معدنی و حیوانی  
 اما سموم حقیقه نباتی که هندیان جمله افرا بس و بسی و مهورا و کیدار  
 و پیونیت نامند آنچه محرب است افعال آن یازده است هندی و بطریق که حکمای  
 هند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیان حالات آن نموده اند اینهاست  
 میشود سینکالینجی است در لون هیمات بشاخ آهوبره ماند و آن در کوه  
 کیدار پرست که میان هند و خطای واقع است میباشد و قوت اعلائی آن  
 بمزاجه ایست که اگر کسی آن کند عرق تن بدن آلوده شود و یا بر زبان  
 رسانند در ساعت سرایت کند و هلاک سازد بواسطه متکلیف شدن روح  
 ملاقی جلد از آن و فرار کردن بطرف مباد و منشای خود که آن دل است و فاسد  
 روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و مختص شدن بایرون  
 رفتن از دل چنانچه در افراط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند استیذان

قوت بدان کنند که بر شاخ کاوش شیر دار تعلیق کنند و بدوشند اگر بجای  
 خون آمدن گیرد بغایت بقوت بود والا بهترین سینگیا آن بود که بوزن کران باشد  
 و چون بشکند درون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن  
 مایل بسرخ نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بر روی  
 آن خیزی همچو سحیح طلق یا کافور پدید آید و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد  
 و زرد اقوی از سفید بود و از جمله سموم نباتی و غیر نباتی سینگیا سیاه اقوی  
 باشد و گویند که اگر آنرا بر کباب مالند از برون موزه را کب سرایت کند و این  
 قسم کمیاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین هند بکسی ندهند و زعم <sup>بالسین</sup> سمن <sup>سین</sup> است  
 نوعی از زین است و پهل که بعضی انرا بلبل گویند صمغ اینست و گویند صمغ چنانست  
 و گویند بلبل موضعی بود که در وی سسی بر وید و یا این صمغ اینجا حاصل میشود و کالاکو  
 یعنی سیاه کل آن خبی بود که کل نبات آن بسیاهی گراید و در هیئت دلو <sup>شبه</sup> شبیه  
 بجد و از بنفش یا سیاه بود و اعلا <sup>ی</sup> آن نیز در کوه کیدار پرست شود و در قوت قوی  
 بود و کل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که براق درون  
 و صلب و کران و زن نباشد چنانکه بخی است در هیئت و نا هموار <sup>ظاهر</sup> ظاهر  
 شبیه بجد و درون درون آن شکری بود و برون او بسیاهی گراید و نبات  
 او بمقدار ذراع <sup>میتو</sup> می شود و برک آن به برک خس ماند و کل وی سرخ باشد  
 که زرد بود یا بنفش و اعلا <sup>ی</sup> آن در کوه کیدار و سر حدخت کوچک یا بلند و بهترین  
 آنست که بوزن کران باشد و اندرون وی صلب و براق صمغ مانند بود و اثر قوی  
 بر تبه است که اگر مقدار از زنی بخورند در یک لحظه هلاک گردانند و بعضی روح و سن دیدم که  
 زنی از صف کهنه آن مقدار دو دانگ خورد و یک لحظه زبان و دهن و حلق او را رخ کرد و  
 او گرم گشت و بعد چند ساعت باز بحال خود آمد بی آنکه تریاقتی خورد یا عادت <sup>بوده</sup> بوده باشد  
 او را سم پیش که حکمای یونان و اتباع ایشان از از جمله سموم قویه عذکرده اند است  
 و چون بوی چنانکه هلاک نیست و دست بد و میتوان بردن و بیشتر تریاقت میشود

در ترکیب و معالجات این استعمال بوده و آنچه بدین ممالک می آورند همسرست  
 و و میا و یا چنتک و پنچساین این هر سه از اصناف بچناک ضعیفند  
 و و دانک و یا نیم درم از نهنگ کشنده بود و بعضی روح و در لون و بیهیت شبیه بچناک  
 باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته می شود از دیار هند و هرات و سیستان  
 که سفید شکری رنگ و تیره و طولانی غیر مخروطی و در کوههای و حوالی کشمیر از اهل  
 آن یابند و از بعضی محمود هم گویند و یکن که هیچ نوعی از محمود آنها باشد از  
 اصناف هزنی بودی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول نمیکند و این حال مشعرست  
 بلکه روی حیثیت محضه عمل میکنند بلکه بیشتر مضرت او بکیفیت غالبه است زیرا که هر چه از  
 نباتات بخاصیت محضه است و میکند قبول افسون میکند و یکد آنک ازین کشنده بود و سوز  
 درون و غلبه حرارت و از لطافتی و اسهال و سبب و تشنج خشک تحلیل روح هله و ا  
 یعنی زرد چوبه مانند کاهی آزاد در میان زرد چوبه زار یابند و بنا بر نسبت که زرد چوبه را ناچسبند  
 نمیشوند بلع و منقل آن نکند و این در قوت بچناک قوی و کالاکوت بود و جوکیان که  
 که در بستی چون در جوف کوه طبع کنند در میان عصیر یک تا توره منعقد شود و صفتی  
 ممشی از آن کسب کنند که در طرح مفید بود و الحمد لله الی الراوی شنشنا و او سنت دهم  
 گویند یعنی زنجبیل مانند و آنرا کاهی در میان زنجبیل هم یابند و بنا برین زنجبیل را ناچسبند  
 نمیشوند بلع و نقل نکند و این در قوت مانند بچناک متوسط باشد و بسیار در آن  
 که در زمین که سنگها و کالاکوت و بچناک اعلا میروید هیچ گیاهی دیگر نمیرود الا جدار  
 و آن نیز بچند ذراع دور تر بر می آید و در درخت ستم همچو خدم در کرد حکام و خاک آن محل  
 بسیار می یابد بود و چنان نماید که گویا چوبست و در موسم کل این سمها هیچ حیوان  
 نکند و که هر که ام بوی آن بشنوند هلاک شوند مگر حیوان که از آموش پیش گویند آن حیوان  
 در حوالی اینها جای گیرد و از آن بیجا خورد هیچ مضرتی نیاید شیخ گوید مرغیست بحری آنرا  
 آسمانی گویند و قتل الرعد هم گویند جهت آنکه از آواز رعد آسمان میرود و اگر خریق چو  
 سم پیش بد و بخوراند غذای او شود و هیچ مضرتی نیاید و جوکیان و حکیمان بنده آنها

خوردن این سموم عادت کرده باشند و به افسوس نیز سمیت اینها را به بندند ایشان  
 نیز بدانجا روند بوقت کل و بوقت رسیدن آنها و آنچه خواهند چسبند و مضرت نیاید  
 و جوکیان دم گرفته کل آنها را چسبند و در طبیعت مطلق بیش میان حکمای یونان و هند  
 خلاف است هندیان جمله را سرد میدانند در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار و فساد آنها  
 تا به خواص اینها می شناسند و حکمای یونان بیش را گرم و خشک دانسته اند  
 در مرتبه رابعه جهت بعضی آثار که هر آن بحد که هر روح یافت اند و چون تجربه حکمای  
 درین سموم بیشتر است جهت آنکه دوی ملک ایشان است اعتماد در استعمال اینها بر تو  
 هندیان باید کرد و اندک علم در طعم هیچیک از این اصناف مذکوره تلخی و تیزی  
 و سوزندگی نباشد الا در جهوات که آن سوزاننده باشد ولیکن جمله اینها را خد کنند  
 باشند و فی الفور از خوردن اینها حضا بچکان بعد خدر شدن اعضای دل بسیار  
 و غشی و دوار بدید آید چشمها برون خیزد و باشد که رعات کند و باشد صرع گیرد  
 و گویند که از بوی آن نیز صرع بدافند و هر که ازین آفات خلاص شود کم بود که اندر دق  
 و سل افند و جمله اصناف بیش دافع ضرر لیس اکثر حیوانات اند چون باب سائید  
 بران بماند و یا ترتیب کرده بخوراند و حکمای هند حفظ قوت و نکاه داشت جمله این  
 سموم در میان کجند غالبی است کنند و از چکی می مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قوی  
 چنان بود که در وقتی که این پیچها رسیدند انجا روند و در آن جین علفهای آن مواضع تمام  
 خشک شده باشد و باد آنها را برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتوانند خوبتر از  
 یافتن شبهای تاریک در آن مواضع سنیر کنند هر جا که سمی قوی باشد از آن مواضع  
 شعاعی ظاهر کرد و قدری خاکستر بر آن محل ریزند و در و زیدان علامت نخل را بکنند  
 و آن بیخ را بر آرند و با حیاط انرا بر آرند و اما دوائی زیان کار نباشد  
 که آنها را از جمله سموم عد کرده اند بلا در شمیری شهرت طبیعت آن گرم و خشک  
 بود در چهارم درجه از بوی علی که در میان پوست و مغز دست بینی در وی درم کنند  
 و غسل در روغن و مغز او هر جای تن که رسد درم کند و ریش کرد و چون بخورند

و حرارت و سوزش درون پدید آید و در بیمارهای حاره افکند و باشد که اندرون  
 را ریش سازد و دو شقال از وی کشنده بود اگر این مضرات خلاصی یابند و سوس  
 حادث شود جهت آنکه اخلاط را بسوزاند و بهترین وی آنست که فربه بود و تازه و در  
 ذکر آن شیخ گوید بخت شخصی را دیدم بلا در تنها را می خوراید و می خورد و مضرت  
 نمی یافت و عجب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بجاوت بلا در خوردن پیدا  
 میشود بلکه در اکثر سموم ممکن است چنانچه بتقریب بسین کرد و انشا الله تعالی  
 کنگد پیش یعنی آنچه پیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت پیش دارد  
 ولی کمتر در قریب بدان اعراض از خوردن وی ظاهر شود و اگر بیشتر با پیش بوده باشد  
 قوتش پیش بود و آنچه با قوی بوده باشد اقوی باشد **افیون** معروفست  
 طبیعت آن سرد و خشک بود و خوردن آن خدر و فسدگی اخلاط و ارواح و فواق و  
 تاریکی چشم و پریشانی عواس و تشنگی نفس و کفایت کی زبان و کرانی خواب چون  
 سبات آورد و خارش در همه پوست تن احوال کند و چشمها بغور در رود و پس  
 از آن که از عرق سرد آید و هلاک سازد و دو درم از وی کشنده بود و بخند تارم  
 و اخما و حرارت در دو روز چند شخص در عراق بمهلاک خود مقدار نیکو را خوردند و از  
 عقب آن قدری روغن کنگد آتش میدند تا دیگر قبول علاج نکند و چنین بود آن  
 خاصیتی عجیب است و سرکه و جوات ترش و ترشیهها هم از عقب بد باشند و  
 قویج بد احوال کند و افیون تریاق بسی از سموم حیوانی و نباتی و معدنی بود بسیار  
 بعضی آنرا تریاک مطلق گویند و در اکثر ترکیب افیون کشنده جهت آنکه تریاک  
 و تقویت بدین دارد و حفظ قوت او دیه سالها بسیار میکند چو زما مثل آنرا  
 درین ممالک تا توره و تا نو که گویند و هندیان و توراکویند و آن خشم  
 نباتیت شبیه نبات بادنجان در بیست و لون و برهم چسبیدی همچو تخم  
 بادنجان بود و غلاف او همچو غلاف بادنجان بود و در لون و خشونت و لیکن  
 تا توره تمام تخمها بود و مجتمع در درون همان غلاف و بادنجان را تخم در درون

و غلات بر کسره و غلات تا توره که بود و قوی همچو سیوله جود و کل او در لون ویت  
 همچو کل که بود و لیس که اندکی سطر تر بود و تا توره آنچه هندی بود بهتر باشد و آنچه  
 بسیار هی که آید و درم از وی کشنده بود و یفر و میرانیدن حرارت غریزی  
 و از خوردن وی زوال عقل و خیالات باطله و خواب کران پدید آید و بدین  
 گوید حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود میوفتد و تنیک نتواند شستن  
 و موشش و مور بسیار بیند و خواهد بکیرد و خدای هرزه کند و سخن نیکو نتواند گفتن  
 و چشمها سرخ و تاریک شود و بالجملة حالی سکر و جنون طاری شود و بسیار در  
 بجامه و فرس و دیوار برد و خواهد که چیزی را که در مطلق و تورا طریبع افیون بود و  
 روغن کنجد و غیره و ترشیه با وی مضر نباشند و او تر یاق بسع جالوزان بود و چون  
 برگ و عصاره برگ او طلا کند هوش بود و فرقیون ضعیفست ما را البطم و الراجی  
 طبیعت آن کرم است در چهارم درجه از خوردن وی تاسه و سوزش اعضای  
 و فواق پدید آید و باشد که اسهال عظیم کند سه درم از وی پسته روز یکشنبه  
 بتقریح معده و امعاء و او تر یاق افیون و بعضی از سموم سرد و بعضی از حیوانات  
 میترسند پنج نوع از محموده است در کوبه های کشمیر بسیار باشند و آن دو  
 نوع بود یکی سیاه و یکی سفید شکری و میت طولانی غیب مخروطی و مقابل  
 سرجه دار بود در جسم اما سیاه وی کرم و خشک بود در چهارم درجه و  
 مقدار نیم نخود از وی کشنده باشد با سهال مفروطی و قی و سحج و سوزش  
 و حرارت در دین و غشی و تشنج خشک و سفید و بیا حرارت در اخر سوم درجه بود و  
 دانکی از وی هم کشنده بود با سهال و قی مفروط غشی و تشنج خشک و کما  
 سیاه آنرا در سهلات و غیره استعمال بکنند جهت غلبه حدت او و سفید او  
 اکثر سموم را بقی و اسهال دفع کند و بخاصیت با همه مقادیر نماید و در  
 که یزنی را می کشند روی خود را بسته اند و در قلبی در آن می کشند و میکند  
 تا خشک شود و بردارند و چون برسد روی و بینی تمام درم کند ما و در لون

مازریون از تیوعات است و آن دو نوع بود یکی را برک آن بزرگ باشد و دیگری  
شبهه به برک زیئون و بر ساق نبات وی مجتمع شده بعضی همچو سری پهن آن  
بازگشته و آن در ادویه مستعمل بود و دیگری را برک آن کوچک باشد و غلیظ دارد  
و بسیار بی مایل و همچنان سردار بر سردی بعضی جمع آمده و این وی بود  
و درم از ردی خصوصاً آنچه در از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون  
وقتی و اسهال مفروط غشی و تشنج و طبیعت جله آن کرم و خشک بود در چهارم درجه  
ولیکن تفاوت چون قدری از آن با شراب بیاشامند سیمی هوا را تنگی نافع  
بود و گویند چون بوشش دسک و خاک مازریون بخورند هلاک شوند سپهر  
از تیوعات است و شاخهای او متعدد از زمین برآید و برک آن به برک طرخون  
و سید کرکاشند مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود اقوی باشد و  
دو درم از وی هم کشنده باشد بقی و اسهال مفروط و حرارت و سوزش درون  
و غثیان و غشی و تشنج و طبیعت شیروی کرم و خشک باشد در چهارم  
درجه باشد آب بیاشامند نه شش هوام را نافع آید و طلای آن عظیم مفید بود  
با انجیر ضماد نیکو باشد **سقمونیا** عصاره محموده است و محموده را بعضی ترک  
گویند و آن از تیوعات معروفه است طبیعت سقمونیا کرم و خشکست و از خرس  
درجه لیکن گرمی بر وی غالب بود از خوردن وی تشنگی عظیم و غثیان و اضطراب  
و حرارت و اسهال مفروط و سحج و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و عرق سردی  
و گویند جگر را بکشد و نیم درم از وی کشنده باشد و عصاره نبات هرنی و  
مازریون و شبرم را همین مضرات بود ولیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر چیز  
شیر این تیوعات ببالایند چنانکه مقدار نیم دانگ گرفت شود قوت آن زیاد  
از مقدار مذکور از عصارات بود و بسیار را دیدم که برک محموده را بوقت میکنند و لقمه  
نان شیراومی آلایند چنانچه مقداری نخود از آن شیر گرفته میشود آنرا می خورد  
قی و اسهال بسیار میکنند و سلامت خلاص میشوند و نفع می یابند لیکن کاهی

بهم محتاج میشوند بلکه منع افراط آن کنند بمسکنات مثل دوح کاوی و طوام جز  
 و ترش و غیر اینها از تریاقات و شرب و طلای سقمونی که بید کی عقرب را غایت  
 نافع آید و شربتی از سقمونیای مشوی از دانه کی تا دو دانه و دانه کی که  
 که بفارسی آنرا خرزیره گویند و چهار پایان آنرا بخلط خورند و در سخت و  
 شکمان گیر و بیاماسد و بهیزند طبیعت آن کرم باشد در سوم در خشک  
 بود و دوم درجه از خوردن گیاه و تخم کردن این ناشسته متعفن شدن و شکلی  
 نفس و سرفه و در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر بکیرم از وی کشند  
 بود و تخصیص آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بری باشد اقوی بود و کل و  
 همین خاصیت دارد و آبی که دفلی در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد  
 که یکجای ارزوی انواع بود یکی از ویرا بعضی جاها کاکبک عاشقان گویند بر برگ  
 و شاخ آن بر برگ و شاخ ناهنجاره شبیه می باشد اما احتیاط بر برگ آن هست و کل  
 وی زردست و نبات وی از شربتی بلند تر نشود و چون نبات وی برسد  
 اندک خاری بجای کل آن پیدا شود و طعم آن تیز و سوزاننده است  
 چنانکه از تازه آن قدری اگر بکوبند و در عضوی بزنند در یک ساعت البته کند  
 و غالب از عصاره آن اگر بیاشامند محارمی اعضایی درونی را ریش کند  
 و حرارت و سوزش در درون پیدا آید و هلاک سازد طبیعت آن کرم و خشک  
 در سوم درجه و آن ضما و غفن و لیسج حیوانات سمی بود سداب بر می طبیعت  
 آن کرم و خشک باشد در سوم درجه از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن  
 افتد و چشمها بیرون خیزد و زنگ سرخ شود و بول و غایط باز گیرد و هلاک سازد  
 و او تر یا قی اکثر سموم بود شربا و طلا و ضما و پیر نیکی اطباء آنرا از بزرگ کوبند  
 و نبات آن نیم ذراع بر آید و بر کهای پهن آید و این کرم در غلافها بود آن غلافها چون قهوا بود  
 و در غلافهای دیگر رقیق و بهیئت قدحها و این کرم سرخ و سفید و سیاه بوی  
 تفاوت نبات وی طبع جمله سرد و خشک بود در ششم درجه و سیاه وی از



جمله آخر باشد و بعد سرخ وی و کل سیاه وی سرخ بود و کل سرخ وی زرد بود  
 و کل سفید وی سفید باشد باشکری و از خوردن اینها چشمها سرخ شود و سی  
 اندامها و خارش تن و دوار پیدا شود و زبان سیاه گردد و بیابانها و کفک  
 رلب می آید و اعراض جنون ظاهر شود و از بیخمت بسیار جاها از اسک و کوفت  
 و باشد که از خنثاق هلاک کند و عصاره ورق او را نیز قریب بدین خواص باشد  
 قش شهر بود به بنک قلندر آن جهت کثرت میل ایشان بخوردن آن و  
 با صطلاح ایشان اسرار گویند طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر سوم درجه از  
 بسیار خوردن آن قریب بحالات بزرالنج ظاهر گردد و بسیار بود که هلاک کند و او  
 آن پندی بود و صنفی که از پوست آن ریسمانهاست از ندر که در لون و طبیعت و  
 طبع و بدی بوی قریب به قش لیکن در خواص افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد  
 و شاید آن خشم ازین قش است سیرو ج الصنم بیح نبات تفاح است  
 و بعضی عوام آنرا پنجهک گویند کل او سرخ بود و نبات او در مرغزارها بسیار بود  
 و بعضی اطراف سراو که در شیب زمین است همچو پنجه باشد و بعضی پنجه بپوسته و هر گاه  
 دو شاخ شده باشند و در دو شاخ آن دیگر در رفته چون پاهای و شخص که در هم بود و طبیعت  
 سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه لیکن سردی وی کمتر باشد و از خوردن وی اعراض خنثاق  
 رحم و خون پدید آید و باشد که به نسیان ماند و ندیان گوید و باشد که مدتها  
 در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده شد که در کیفیت آن بودند و بعد  
 از آن بعلاج صحت یافتند و بالجمله در دماغ خللی عظیم میکند و اگر بسیار خوردند هلاک  
 میسازد و گویند پنجه آنرا که بکند یکسال بیشتر زنده نماند و بنابرین پنجه آنرا بعد ظهور  
 از شیب خاک بر میان سک بندند و بهی کند تا بکند و بعضی سخره از پنجه جفت  
 شده که به نیت محبت گفته باشند تا بغور محبت کنند آن سک را بنان خوانده  
 باشند اندکی بشخصی که محبت او مطلوبست خورانش اثری از آن خلایف  
 پدید آید خصوصاً که ساعات و دیگر شرایط رعایت کرده باشند بعضی در ساعت

مریخ در روز مریخ بطالعی که مناسب مریخ بود و زحل در هفتم افتد بحرم تابینوب  
 بخورات مریخ کنند و ادعیه لایقه بدفع عدو خوانند صایم و تنها و انگاه به نیت  
 ختم از ابستور اول بکنند و در آویزند هرگاه خشک شود عدو دفع شود و به نیت  
 مرض هم چنین نافع آید و سرج طلا اکثر لسوع بود شوکران به بصبت بری  
 مشهورست و آن بیخ نباتی بود شبیه نبات رازیانه بری و در حوالی یزد و نیشابور  
 بسیار شود و گویند شوکران خشم این نباتی بود که بیخ آنرا نیت نامست طبیعت  
 آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از خوردن وی نخست اطرا ن سرد شود  
 و تاریکی چشم و دوار پدید آید پس تشنج و خناق صعب کشد و هلاک کند  
 شیخ انرا از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید بیناید جهت اتفاق جمله  
 اطباء می این دیار بگرانی بیش و سردی بیش شوکران و قول تشنج مقوس  
 قول حکمای هندست و طبع بیش که مدانه مشهورست در میان زنان و  
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و شقال از وی بخورند خارش و  
 سوزش در همه تن افکند و بسیار اند و هلاک سازد و خریق سیاه  
 عروق صغار کم برک و سیاه رنگ بود که از نزدیک اصل وی گیرند طبیعت آن  
 گرم و خشک در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورند اسهال با فراط کند و  
 کلو بکیرد و در دم از وی تشنج خشک هلاک سازد و جلیه تنک تخم درختی  
 بود بد بوی و بلند بمقدار یک ذراع و نیم قناد و ذراع در کنار بعضی آبها بسیار  
 روید و برک او شبیه برک قنب بود و ساق وی بشاخ عودی و بزردی  
 مایل بود و بیخ آن اکثر زرد باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم  
 درجه بکیرد و نیم از وی کشنده باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض  
 خریق سیاه بود و گاه باشد که چندان فی آورد که باز نتوان داشتن و بعضی  
 گفته اند که جلیه تنک تخم تربت سیاه است و تربت زرد پوست بیخ وی است و آن  
 که این شجره در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جلیه تنک هندی اقوی بود

از غیر پستی صمغ سداب بری که آنرا تنسیا گویند حرارت وی زیاده  
از حرارت نبات وی بود و از خوردن وی همان امراض پدید آید و باشد که باو  
در شکم افتد و زبان بیاماسد و بکشد و احراق و تخفیف آن نیز زیاده از نبات  
خود بود لیکن جهت رطوبت فضله که در او هست احراق ویرا در نیامند اما  
بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در گلو و دهن پدید آید و قوت این صمغ تناسل  
بشیر نبات میوزج آنرا بعضی عوام کشک کالیان گویند جهت آنکه کالیان  
آنرا گیرند و فرود شد و در بیست بکشمش کوچک ماند و لون از زردی بسیار بی کرید  
و لزج و بردست چسپیده باشد و اندر کو بهار وید و طبیعت او گرم و خشک بود در  
سوم درجه و از خوردن او ریش نشانه و اعراض فوراً رخ خورده پدید آید و گویند  
قریب به بیست درجه از وی کشنده بود کندی و خرق سیاه و عطش  
و عصاره قشال الحار و قشال یقون سیاه و شونیز غیر مستعمل و قریب  
زرد و سیاه طبیعت این جمله گرم و خشک است در سوم درجه از خوردن  
متنفس کشتن و تاسه سر کشتن پدید آید و باشد که چندان قی آید که نتوان بازدا<sup>شتن</sup>  
و باشد که اسهال عظیم کشند و باشد که خنای آورند و اگر بشیر خورند بهوش سازند  
و قوت را قطع کنند و عرق سرد آورند و تشنج پلاک سازند و کندی شیخی بود  
حار و خرق را غلطیت گویند که نوعی از بخور مریم باشد صنفی از آن صنوف شونان  
و حلوا کران بکار دارند جهت صوف سفید یا خنق صفت آن خون با شراب حلوا بسیار باشد  
لحم هوام و شکین و حج آنها را نافع آید قشال الحار را بعضی جاها اسفند سفید گویند  
و باران شبیه باران بود و لیکن کوچکتر باشد و گویند که خرق سفید را چون سگ  
و خوک نخورند بمیرند گفت که دار و چیزی بود همچو آردی سیاه در میان و برش کنند  
و در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود و در اول چهارم درجه  
مکرم از وی کشنده بود با فراط اسهال و قی و تهوع و سوزش درون و تشنج  
و خنق و سرفه در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف غلبه کند

پوست بچ درخت شاه توت چون از تنقح آن بسیار بخورند اسهال  
 و قی مفرط آورد و تشنج خشک بکشد و باشد که شکم باد بکشد و بیاماسد و اعضا  
 خدر شود و زبان کران و خناق افتد و بکشد و اندکی از وی مسح تریدار نافع آید  
 و گویند آن تریاق شوکران است و چرکی که از درخت توت روان بود سفید  
 و در آخر سرخ شود و مسوع را نافع آید شد با وطلا و بسیار خوردن آن با خطر بود و  
 حول آن مهلک جنین باشد خالق الذییب و خالق النمر این  
 هر یک گیاهی اند که چون کرک آن یک را بخورد و پلنگ این یک را بخناق بمیزند  
 و بزجک و یوز و سگ هم آزموده اند و بخناق پلاک شده اند و خوردن آن  
 تعفن اخلاط و انقباض پیدا آورد و هلاک سازد و نخست اندر کام و دهن و زبان  
 و طلق و قصبه شش قبضی پیدا آید و آماس کنند و دهن خشک میشود و از دهن بوی بد  
 می آید پس زبان بسته گردد و اخلاج اندر بنا گوش پیدا شود و دیر اقر و با اندر شکم افتد  
 و بر عشته و تشنج خشک منجر شود و او می نخمیست تلخ طعم بهیئت جو چون بسیار از آن  
 بخورند قبضی و در وی عظیم در شکم پیدا آید و بکشد طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم  
 درجه و چون مقداری از آن با شراب بیاشامند اکثر سموم را نافع بود و مسوع طلا کرد  
 هم مفید آید و رنگ نوعی از نوشایی بود که در حبکه ها پهن می شود و بهیئت شبیه  
 بلوبیا بود اما پوستی مرجانی و سخت دارد و شیر آن سیاه باشد و مغزوی سفید همچو لوبیا  
 یکدم از وی بخورند تشنج کشتن و قی با فراط و دوار و سرد و بهوشی و تماسه و ضعف آورد  
 و باشد که بکشد فطر مشهور بسما دوغ بود و آن چند نوع باشد و طبیعت جمله سرد  
 در سوم درجه و تر بود و در دوم درجه آنچه سیاه یا سبز یا طماوسی باشد و در مرغوانا  
 سمی رسته باشد یا در میان بوسیده در خنان مضر یا در مواضع عفن و جای که  
 پوست شل و ک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر او آن باشد  
 که چون دست بدان کنند طوبتی لنج عفن از آن بردست چسبند و چون آنرا بکشند  
 و بنهند زود متغیر و متعفن گردد و در میها بر آورد و خوردن این ضعف خناق و قی النفس

و باد در شکم و معده اکنند و فواق و عرق سرد و غشی پیدا آورد و رنگ کونۀ زرد شود  
 و بلز زانند و باشد که بخدر تمام و یا سکتۀ ملاک کند و صالِح آنرا که میخوردند اگر از خام  
 آن بسیار خورند بیضه آورد و غلبۀ الشَّحْل مشهور به انگور سبک بود  
 و بیج آنرا تر ب رو باه نامند آنچه انگورهای زرد بود مستعمل بود و نسبت  
 بدیکرا اصنافش کم مضرت رساند و بسیار نفع دهد و آنچه غیر از زرد و بعضی را  
 از وی خاصیتی قریب به افیون باشد و چهار مثقال از تر این صنف کشته بود  
 بتجدید اعضا و اخلاط و روح و اخلاط و گاه بود که قی خون و اسهال مخاطی آورد  
 و سحج کند و کمتر از چهار مثقال اعراض جنون آورد و گویند جمله اصناف وی سرد  
 و تر بود در آخر دوم درجه لیکن صنف آنرا بوی تیرتبه زیاده بود و از بسیار خوردن  
 صنف صالح وی تشنگی نفس و اختلاط عقل و برد اطراف و دوار پیدا کند زعفران  
 طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشکست در درجه اول گویند که چون  
 چهار مثقال از آن بخورند تیغی بسیار هلاک کند صمغ زیتون ببری در طبع  
 و انفساد قریب بود بصمغ سداب بدی لیکن در اخرا اربدان مرتبه نباشد  
 ایشان معروفست طبیعت آن گرم بود در دوم درجه و خشک بود  
 در سوم و صنف آخر تیرتر باشد و گویند ده درم از ایشان بخورند سیکند  
 و اعراض آن قریب به اعراض انجره باشد سورخان بیخ معروف  
 است و آن سبخ و سیاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد  
 ظاهرا و باطنا طبیعت آن جمله گرم و خشک بود در سوم درجه و از رطوبت  
 خالی نباشد و سبخ و سیاه آنرا بیس و حرارت بیشتر بود از خوردن آن  
 اعراض خریق و نظیر پیدا کند و هلاک باشد بخناق صعب و شربتی از سفید  
 از نیم درم تا یک درم تا یک مثقال بود و خنثی در عربستان بسیار باشد و هندوانه  
 خردماند و پوست وی در آخر زردی کراید و طعم وی بغایت تلخ باشد خوردن آن  
 کرب و قی و اسهال مفوط آورد و باشد که هلاک سازد و آنچه مفوط از شحم آن

و آنک از وی کشنده باشد و یکد آنک از تخم وی و یکد آنک از پوست وی هم کشنده باشد  
 و عربان بادیه بخوردن آن معتقد اند و بجای میوه خورند و مضرت نیابند و جنطیل  
 کردند کی عقرب و افغی را نافع آید شد با و طلا رستقل از بیج وی یکد رم بود عصا  
 برک کشنیز طبیعت آن سرد و خشکست در دوم درجه نیم رطل از ان بخورند  
 و دارد اختلاط عقل بد پیدا آورد و بشیر به تبرید ملاک کند و چون از ان خلاص یابند  
 در قوت رجولیت فتوری عظیم در یابند و این خاصیت در بسیار خوردن کشنیز  
 خفتن در کشنیز زار و بسیار بوی کردن آن هم باشد **عصاره موم**  
 موم لفظی ترکی است و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بند بند دارد و لیکن بند  
 آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوستان و در آب روید  
 و باری همچو غنبل الشعلب زرد آرد و نام هموار و یکد آنرا بسیار خورد و بعضی صیادان  
 عصاره آنرا به برند و پیکانها را بدان بیالایند و چون اندکی از ان پیکانها شکاری را  
 مجروح سازد شکار سستی راست کرده و بوفته بواسطه سُرایت سمیت  
 آن پس آنرا بکشند و محصل رسم آنرا سیرند و بفیکند و باقی را بخورند مضرت  
 نمکند و بهر حیوان و آدم که آن پیکانها برسد همین حال بود و کوسفند چون از ان  
 بخورد و از پی آب بخورد و بیامد و ملاک شود بهشت و لفظ کشمیری گیاهی  
 که برکهای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار و کلی دارد و کبود  
 بهشت همیشه بهار و همواره کل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بگردد  
 روی آن کلهها هم بگردد و بیخ آن مقدار جد وازی بزرگی باشد سفید رنگ و خوب  
 و آن در کوه های کشمیر بود صیادان آنرا بیج از ان سیرند چون سریشم شود و تیر را بدان  
 بیالایند و بر شکار زنند در ساعت بيفته و ملاک شود و یکد آنرا تا تمام سر شود  
 و چون سرد شد تلام زهر را از بدن او بکشد تا خون در محصل زخم جمع شود و کندی  
 تیرا آید آنرا نیکو از انجا سیرند و باقی گوشت آنرا بخورند هیچ مضرت نکند و بعد چمن  
 استخوان قوت و خفته شدن انجنان کنند که نیش پاک بعضوی فسه و نیز

باقطره خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدری ازان بر ستر قطره  
 نهند فی الحال خون را باز گردانند و بر طرف زخم برد چون ممر نیابد که سرایت کند  
 بهما بنجامی جوشد و حرکت میکند و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز سرایت کند  
 سوزش و خارش حرارت عظیم دارد و پیدا کند و درم کند و گر خ سازد و اگر  
 علاج نکند هلاک سازد و اگر فی الحال آن عضو را بشویند و چرب سازند  
 نافع بود و تریاقات مفید آید بر آن محل مالیدن پوست گریخ از خورد  
 سوده آن پوست زبان و دمان بیاماسد و سرفه عظیم در معده و اما  
 پیدا آید و هلاک کند و زخم این خاصیت در نوعی مخصوص از برنج تواند بود  
 نه در ستمل و مضرت آب برنج زار از صدر کتاب معلوم شده و بعید است  
 که بیخ تروی را هم این مضرت بود آنرا و درخت کوسین نوعی از کنار است  
 برگ او چهار پایان را بکشد و چون ثمره او را مردم غالب بخورند هیچ اعراض خفیه  
 پیدا آید و باشد که بکشد و بسینه سخت مضرباشد و تفتح آن گرم بود در سوم  
 درجه عصا را اطراف آنرا چون با غسل لعق کنند مقاومت نماید با جمیع سموم  
 و لسوع نیز رقط و نامشهور است با سپید خول و اسپوش طبیعت آن سرد  
 و تر بود در دوم درجه گویند و در سوم از مسحوق آن چون چهار پنج درم بخورند  
 سست و غمناک سازد و تنگی نفس و سهد و تاسه و خدر پیدا آید و در  
 آن مضرت کمتر کند جهت آنکه لزوجت ظاهر آورد و بلغزانند و بیرون برد و منع  
 تا شیر او کنند و گویند سردی دی و سردی در سوم درجه بود چپال دندانهای و  
 حب السلاطین نامند و بلغلط در هرات حب الملوک گویند بغایت تشبه  
 تخم بید انجیر بود چون یک مغز آنرا در دست بخورند بغایت افراط در قی و اسهال کند  
 و بیشتر از دو مغز بکشد با فراط اسهال قوی و تشنج خشک در میان مغز او جز  
 مثل و در برگ بود ازان کسج مهلک پیدا آید و من شخصی از اهل اسباق را  
 دیدم که هیچ سهل در بدن تاثیر نمیکرد جی که از جیبال درست قرینت بود

یکبار بخورد بدعوی و سیح عملی و اثری ظاهر نشد و این بغایت عجیب است بسیار  
 آنرا عنصل و اسقیل گویند و موشش چون از آن بخورد بمیرد و یکی صنفی از آن  
 غیر متصل باشد و بغایت گرم بود در سوم درجه تر بود در دوم درجه و در  
 مزاج اعضا بود چون بیشتر ک پیازا کولی طامی کرد و کسح هوام را نام آید  
 و گویند خوردن طبع آن و با آنچه گفتند ضا در کردن کسح عقرب و سیتا و مفید  
 آید بغایت آنجمله بعضی آنرا گزیده گویند بر روی برکها و شاخهای دی خردند  
 بغایت باریک و سفید و غالب باشد و بهر جای تن که رسد در سوزش آید  
 و درم کنند بطبع همچو عنصل بود و از بسیار خوردن وی همان اعراض پدید آید  
 لیکن با این سرفه غلبه کند و در هر مجاری بیشتر باشد و الله اعلم اما سیموم  
 حقیقه معدنی خاک بیش خاصیت آن قریب بخاصیت مسن و نیم درم از وی  
 کشنده باشد بتعفن روح و از خوردن آن همچو اعراض بیش و سم الفار پدید آید  
 سم الفار بفارسی مرک موشش گویند و آن خلکی سپید سنگ مانند بود  
 و معروف است و بعضی شک و تراب مالک هم گویند و بعضی گویند که آن بخار  
 معده مضر بود و از خوردن آن سوزش درون و کرانی اعضا و خدر پدید آید و  
 چشمها سرخ و تن گرم و رنگ افروخته گردد و باشد که بقی و خون و اسهال  
 کشنده گردد و همه تن بیاماسد و درد و درم از وی در دیگر درکست و بتعفن روح  
 و بدن و هر موشش که از آن اندکی بخورد بمیرد و بوی آن موشش را هر موشش کشند  
 بگنیزد و الا بمیرد و مجرب است سیاه مصعد و شکر مصعد  
 هر دو در ایک حال بود از خوردن اینها اعراض سم الفار پدید آید لیکن اینجا پیش  
 نام و روده و عصب بول بیشتر باشد و نیم درم از اینها کشنده بود و بتعفن روح  
 اخلاط را و گویند نفوذ تام مفید در اجرام عضو بواسطه ثقل و حدت لیس  
 و گویند بتعفن روح و مضرت غیر کشنده و بسته کمتر بود و بخار مصعد  
 که در کداز نفوذ گیرند هم قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا هم سم الفار گویند



حجر احمر گویند سنگیست همچو بیه وزن دانی از وی کشنده بود و بیغضب و اعراض  
 با صفت بیش تر و یک باشد و زعم من آن مکنونیست که هیچ است بقوت تر  
 از هیچ مصعد از خوردن این اعراض سیاه مصعد پدید آید و همان مقدار  
 ازین همان مضرت کند و آنچه غیر مصعد بود بدان فوت نباشد و یک و یک  
 این مرکبیست از زرنج زرد و لوزه آب نارسیده و زنگار و زریق و نوشت در که زریق  
 و صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در امثال که شبیه است بدی که بر بال  
 و یکی بود و فر کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم  
 شده است و از خوردن این مصعد امراض مفردات آنها ظاهر گردد و در تر از آنها  
 و اندک علم و اماند و انانیت کار معدنی که آنها را از جمله موسوم کرده اند این فیج  
 رصاصی مشهور طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم درجه و درم چون آرد  
 بخورند سرفه و فواق و اختلاط عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغز سرد و همین  
 سرد شود و تنگ نفس در دودل پیدا آید و اندر حلق غشوقی بود چنانچه گویا مار  
 خورده است و اکثر کشنده باشد و اگر نه نوساد مصعد سازند سم شود و  
 سمکی بود و سفید و صفیاجی که از آن کج بیرون آرند و از خوردن آن امراض استعلاج  
 پدید آید و همان طبع دارد و چپته وی بدستور اخر باشد حبسین از بسیار  
 خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس کند و بول و غایط باز گیرد و باشد که اطلاق  
 با فراطافت و اندر معده و اسهال گرانی و نفخ پدید آید و سحج شود و مقعده باز گردد  
 و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد که اعراض  
 املاوس ظاهر گردد و هلاک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد  
 و خشک بود در دوم یا سوم درجه بعضی سردی زیاده از خشکی باشد سرد و تنگ  
 و سولش رصاص از بسیار خوردن اینها زبان کران گردد و اندامها آماس گردد  
 و این و غایط باز گردد و اطلاق با فراطافت و اندر معده و اسهال گرانی و نفخ پدید آید و سحج شود  
 و مقعده باز گردد و نفس تنگ و لون بشیره رصاصی گردد و باشد که بخناق کشد و باشد

که اعراض ایلاوس ظاهر شود و هلاک سازد و هر یکی را نیز چون مصلحت سازند سم  
و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم و سوم درجه و نزد بعضی سرد و زیاده از دیگران  
آهک تار و توره استعمل از خوردن آهک در معده و حبس بول و  
خون شکم و درشتی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد  
و چون باز زنجیر مرکب خوردند از حدت آن قروح و معاد درد و سوزش صعب  
در شکم پدید آید و آهک بطبع کرم و خشک بود در دوم درجه زنجیر در سوم درجه و حرار  
و حدت و احراق و تقریح مرکب زیاده از بسیط هر دو باشد رخسار از خوردن اینها  
صداع خشکی و لرزه پدید آید و کرم کند و سوزش سخت در خلق و شکم و معده قروح  
از معاد حادث شود و قی بسیار افتد و هلاک کند تجلیل روح و طبیعت آن کرم و خشک بود  
در چهارم درجه حدید و سونش خبث آن از خوردن اینها صداع و خشکی خلق  
و دهن و در شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص آنچه  
از سر که ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش در ریش درون  
و سحج و اسهال خون حادث شود و دروده را سوراخ کند و بکشد زاج و شب  
از خوردن اینها سرفه عظیم و قبض و خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که  
که بسبب انجاء طبیعت جمله اصناف زاج کرم و خشک در سوم درجه تیزاب  
فاروقی و صابون که آن از خوردن اینها در ساعت خلق و معده مجاری  
غذا معده و امعاء سوزد و ریش گردد و سوراخ شود و هلاک سازد و الا بر طبع  
قی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سستی حادث شود  
و لیکن زهر خورده و ملسوع و مخصوص را بسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و  
اسهال دفع کند و اگر تیزاب نیز مجسمل غرض و لیسع مالند جذب کند و بگذارد که  
منتشر گردد و به تفریح دفع کند و بهتر از داغ بود در اعضا و اندام  
اما سموم حقیقیه حیوانی بر می سمی بود که آنرا دمی گیرند و طریق آن چنان  
بود که بچاک و مار سیاه به خنجر و غنی بستانند چنانچه دابست و از آن بجای می خورند

در ساعت هلاک شود و فی الحال اورا نکون از در آویزند و طرفی در شیب دهن و سینه  
 نهند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن حذر بکنند که هلاک بود و از خوردن  
 مہاری اعراض پیش قوی ظاهر شود و اینجا که طبع قوی لحظه احتمال آن کیند  
**موشش** پیش از خوردن گوشت آن اعراض لسع نماید مایه ظاهر شود  
 مثل درم عام و گزختی اعضا و قوی واضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در  
 یک ساعت بکشد و از تریاق پیش و ما ذر آن بد بود و طلای زہرہ و خون او و  
 گوشت او جمیع لسوع بود و عضو را نافع بود زہرہ مار و پلنگ خوردن  
 اینها از لسع و عضو اینها زودتر بکشد و کسی که زہرہ افغی خورده باشد از  
 دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمهای او چو زردی یرقان پدید آید و اگر  
 زہرہ پلنگ را با بول موش خنم کرده خورد خلاصی بکنن نباشد زہرہ  
 سک الی و بیضہ مار کویند که چون یکصد س از آن بخورند بعد از یک هفته بمیرند  
 اما و امانی زبانشکار حیوانی که آنها را از جمله سموم عدد کردند و را سحر  
 حیوانی بود چون زنبوری سرخ در او آخر بہار بر سر علقہا بسیار جمع شوند  
 و آب دهن و بول آنها بہر جای تن که برسد آنکند و ریش کرد و از خوردن  
 آن دردی پیدا شود که از دهن تا مشانہ را ریش کند و قضیب و حوالی بیاماسد  
 و درد گیرد و آب تا ختن دشوار کرد و بول آنچه آید خون بود و ماری که گشت  
 و اسہال سحر و غشی و اختلاط عقل و ضعف واضطراب سخت پدید آید و ہلاک کند و آن تریاق  
 بجمت کلب سیاع دیوانہ بود شربا ارنب سحری حیوانی باشد صد فی زنگ او بسرخی زند  
 و اندر انداختن و اجزای او بہر گوشت برک ایشان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود  
 و چشم سرخ کرد و سرفہ خشک میکند و خون بر اندازد و بول باز گیرد و آنچه آمد خون بود تا زنگ  
 سحرہ و کرده و قی صفرا حادث شود غایطہ مخاطی آید و عرق میکند و علامت خاص تر آنست کہ  
 از مایہی ترسد و گوشت مایہی نتواند خوردن و پیر کہ خلاصی یابد در سل افتد حرا بہا  
 حیوانیست کہ بعضی جا بہا آنرا آفتاب پرست گویند از آنکہ ہموارہ روی در

آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ برآرد و لحیه بزرگتر از عطفه بود  
 و از اصناف کرپاسم است چون بکند و کسی را مضرت سخت نکند و گوشت این جانور  
 گوشت کشنده است و از خوردن آن درد دل خیزد و قی مفرط آید و شیخ گوید  
 بیضه او هم قاتل است فی الساعه چرد نوعی از موش دریای است از خوردن  
 گوشت و خون او زبان بیامسد و سیاه گردد و درد و سوزش پدید آید و  
 چشم تاریک شود و خارش در همه تن تو کند و طبع آن تریاق لسع هوام  
 شده باطل است و از سارامند و از سارامند هم گویند آن نوعی از کرپاسه است که دنیا  
 او بوده و کرپاسه کلس بود از خوردن آن درد معده خیزد و شکم آساکند  
 سال استسقا و کزاز و جس بول پدید آید و گویند زبان بیامسد و استسقا  
 و زوال عقل حادث شود و باشد که برتن او جایی جایی سیاهی می آید و غفن  
 می گردد و اگر کسی را بکند و هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خدر او  
 پدید آید و لرزه کند و یا جز آن عضو غفن نشود و بویفتد چند بند شتر  
 مشهور بخایه قنذ و قنذ فسی داشت بچکان بود و آن خصیه نوعی از ساکت است  
 که از قنذز گویند و آن زرد بود و سیاه بود و اغیر بود و زرد او اسلم باشد و طبیعت  
 جمله گرم و خشک بود و در سوم درجه و گویند خشکی آن در دوم باشد و گرمی تا چهارم  
 و چون از سیاه و یا اغیر آن بسیار خوردند نهایی اسلم پدید آید و کلک و کدر و اندر  
 روز بکشد و در آن شب از صالح آن تا دو درم استعمال کنند و بسیار آن نیز مضر  
 باشد و آن تریاق خاق خریق و امثال آن باشد چون بیاضامند و طلا  
 کنند همچنین نافع بود لسع هوام صفزع سبز پیشه و سرخ دریای  
 از خوردن اینها و خون اینها رنگ روی تیره شود و بزرگی کراید و تن بیاض  
 و مترهل شود و تشکی نفس و تاریکی چشم پدید آید و بوی دهن ناخوش گردد و  
 رقیق در دهن و حلق می باشد و باشد که تشنج ادا کند و باشد  
 به اسهال تو کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد که

بقی منی براندازد اگر سلامت یابد دندانها بیفکند و گویند که ضففع سرخ قصد  
 کزیدن حیوانات و مردم کند و کزیده او آماس عظیم کند و زود بکشد ضففع زرد  
 از خوردن آن دغون آن اشتهای طعام برود و آروغ ترش می آید و رنگ روی او  
 تپا شود و پیش کشن دغی و درد دل و آماس شکم و ساقها حادث شود و گویند  
 چون مطلق ضففع را با زیت نمک برند و بخورند تریاق بیش بیوام و مرض جذام  
 و شکافتن آن بستر هر لحظه تازه جمله السوء را مفید آید گرمی سبزر که در جوش  
 صنوبر بود از خوردن آن بیاماسد و درد در کام دهن و حلق پدید آید و معده  
 و روده فشرده می آید و در همه تن سوزش و حرارت افتد و ضففع عظیم آورد و طرقت  
 و تب ابل از خوردن آن تاسه و بهوشی و ضففع سخت پدید آید و هلاک  
 کند و جهت کزیدن ما نافع آید موزه و وزرک حیوانی بود که کج و منقش  
 و منقوط بهیئت نفث بخورد و اندر فالیزه خرابی کند از خوردن آن قریب با عرض  
 اربع پدید آید جهت عضو خورده آن نافع آید و گوشت متعفن انچه بریانی  
 بوده باشد که از تورتازه برآورد و محکم پوشانیده عفن شده باشد خوردن آن  
 تاسه و سیضه آورد و باشد که یک روز تا دو روز بهوش افکند و باشد که علت  
 سبات آورد و بکشد و انچه گوشت آن ماهی نجیده باشد که شب مانده عفن شده باشد  
 از خوردن آن اعراض فطر پدید آید و انچه گوشت ماهی مضر باشد اضر باشد عرق  
 و اب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماس کند و از همه تن  
 عروق کنده آید و تخصیص از بغل و کش زان حرکت کوش حیوانات  
 از خوردن آنها رنگ بشهره سبز شود و هفتشی افتد و اطراف بیاماسد و باشد  
 که بکشد و حرکت کوش بپنک سخت کشنده باشد و همچنین حرکت کوش  
 سبج دیوانه و از دواب شتر سخت اضر باشد خون گاو که تازه باشد  
 گویند که از آشتامیدن آن در مجاری طعام در و خیزد و زبان سرخ شود و نفس تنگ  
 گردد و همچو پاری های خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها پدید آید و نشستن

و تاسه صعب واضطراب آورد و باشد که بخناق و گرازشد خوردن گوشت او  
 جذام آورد و فساد خون و بواسیر آورد و انواع سیداسازند خاصه برای قلب بغایت  
 بدست شتر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد مفید علاج  
 بود و سرکشتن و غشی و چپش هم معده آورد و باشد که بهیضه انجامد گوشت ما  
 از خوردن آن ضعف و غشی و قی با قواطع سبز و زرد و ورم و کرحی اعضا و اضطراب  
 پیدا آید و آنچه زهر آن اقوی بود ضرر آن بیشتر و زودتر بود و باشد و ضما و گوشت  
 هر ماری بر بلع آن مضرت آنرا کم کند قی افعی بزنگ و هیت پخال مرغان سکار  
 باشد بر سر سنگها بر مراضی یابند از خوردن آن غشی و خسر و قی با قواطع  
 و ورم اعضا و ضعف حادث شود و هلاک کند بعضی اما حیوانات سمی  
 گزنده که سم آنها اثری تمام بود مار بد آنکه جمله ماران بحسب ضعف و قوت  
 سمی سه صنف باشند یک صنف آنست که سم ایشان قوی بود بمرتبه که هر که رسد  
 بکشد و بیشتر از سه ساعت مهلت ندید و اصحاب تجارب گفته اند سه صنف آن  
 علاج نباشد الا بقطع عضو فی الحال قبل از انتشار و بسیار بوده اند که  
 بدین تدبیر نیز خلاص شده اند و اشخاص این صنف چند قسم باشد یکی  
 قسم موسوم بکلمه و آن ماری باشد که بر سر او سه فرع بود شبیه تباچی  
 و بعد مقدار دو برابر باشد و سر او و چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه  
 و زرد بود و مار کیران از اقسام حاصل گویند یعنی افسون نمی شود و بر و کار نمیکند  
 و این ملک ماران باشد و شاه ماران نیز خوانند و دواست سم آن  
 بمرتبه ایست که هر چه بد و نزدیک شود از بهوای نفس او سوزد و در گرد و سوراخ  
 او هیچ گیاه نرود و هیچ حیوان در حوالی مقام او نرود و بکمر مقام او نزدیک شود  
 از یک تیر پرتاب و نظر آن مار را وافتد از دور و یا آواز او بشنود هلاک شود  
 و هر حیوانی را که بکزد در ساعت بدن او منهوش بکند از همچو صد بدغالی از او  
 روانه گردد و فی الحال میرد و گویند سواری بر بکزدی نیره بدین مار رسانید و

و فی الفور او واسپ هر دو ببردند و گویند در هر یک از لب اسپ را که زید اسپ و سوار  
 در ساعت مردند لغو و باید منهدم این مارتبرستان باشد و کم بود ناکه  
 پدید آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات سیح احدی بدان  
 صحرای کز نیاورد و نتواند آمد و مراجع نیست ازین که تحقیق این چنین خطری چگونه  
 کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطان باشد جهت مشابعت رنگ آن رنگ  
 خطان که از ابر است و گویند درازی او نزدیک بلزی بود و قسم او در قرب دو  
 ساعت بکشت نخست فواق پدید کند و خدر شود و اندامها سبک گردد و پس سبک  
 و خفقان و در وعظیم پدید آید چشم باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپرا  
 ویزاق تباری آب دهن را گویند و از ایدان جهت بدین نام خوانند که چون کس را  
 بیند هنوز ناکزیده و دندانهای سیم فشارد و زهر را از دهن بپزند و آن آب دهن او  
 بر سر که آید ملاک شود در یکد و ساعت و او در یک باشد و رنگ او خاکستری بود و در یک  
 زرد از کزیدن او نخست تناوب و مطلق پدید آید و کردن به سچد همچو صاحب کار از  
 و محل سح در وی سخت میکند پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو مسکوت  
 سفید و قسم دیگر موسوم بچراغ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و  
 روشن باشد و درازی او سه کز و چهار فرع و پنج کز بود و پوست او درشت و  
 خشک باشد و لون او خاکسترون بود و زردی کراید و قسم او در دو ساعت  
 بکشد از کزیدن او همچو اعراض کزیدن براقه پدید آید و قسم دیگر موسوم بمقرنه بود  
 یعنی شاخدار بدان جهت که بر سر او دو بلندی بود همچو دو سر و وی درازی  
 آن از یک کز تا دو کز بود و لون چنان رنگ بود و بر شکم او قلوبهای صلب باشد  
 و دندانهای او راست و دراز باشد و در زمین نیناک جای گیرد و از کزیدن آن تن  
 سخت کران شود و پشت چشم بیامسد و دوازده سال عقل پدید آید و غشی کند  
 و قسم دیگر موسوم بادرنوس و سدر و رسن بود بلفظ یونانی و آن در خشکی و  
 آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با قسم دوم موسوم بود و آنچه در آب بود با قسم

اول موسوم بود و از دیگر ماران قدری کوتاه تر باشد و گردن او پهن بود و از گردن  
 او حرارت سخت پدید آید پس محل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا آکنده کند و  
 مستولی شود و اندر سه ساعت بکشد و اگر کسی از آن خلاص شود در بسیارها یافتند  
 که خلاص نیاید و قسم دیگر در سرداشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم  
 و هر قسم بود که با سمی مخصوص نباشند بعضی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی  
 سر سبز و بعضی اشقر و بعضی بزرگ انگبین و بعضی را دندانها بود و همچو ضاده و بعضی مانند  
 انبی باشد و کوبند ثعبان کشنده از جمله اینهاست و صنف دوم است  
 که زهر از بسیار قوی نباشد و همچو ضمادی یا طلای تریاقی و علاج قرصه صلاج  
 باز آید و بتدبیرات قوی احتیاج نیافت مثل مارها که اکثر در آب و علف زار باشند  
 و از آنجمله بعضی ماران بزرگ باشند که بقدری بزرگتر و آنها را قدسی ذرع بود و  
 آنها را تیتن گویند و اندر شب و در آفتاب بسیار باشند و هندی اعظم جمله بود و  
 بعضی ازین بزرگتر ثعبان گویند چشمهای این مار بزرگ بود و اندر زیر یک او چیزی  
 بیرون آمده باشد چون زرخندان و از هر سوی سه دندان زهر بود و دندان او سخت  
 فراخ باشد و ابروان دارد و از چنانکه چشمهای او را به پوشد و برگردن او فکها  
 باشد و گردان موی باشد همچو بال حیوانات و آدم و حیوانات را بنفس در کشد  
 و فرود دیگر قسم ازین دریای بود جراحت آن نیز همچو جراحت تین صخرای  
 و صنف سوم آنست که سم از اهلقتی باشد چنانچه گاه بود که بعضی را  
 سه روز رسد و بعضی را بدو هفته رسد و بعضی را بیش از بعضی را رشتگان  
 هم شود و اکثر آن علاج پذیر باشد و از اشخاص این صنف هم چند قسم بود  
 یک قسم موسوم بانفی باشد و آن ماری بود زرد و سیاه و شکم و چشمهای  
 او سرخ بود و سر او پهن باشد و گردن او باریک و بلند و سر زنب او کوتاه  
 و قوی بود چنانکه کوئی دم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قدا و  
 مقدار یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود و نیشهای او چون قلاب بود چون بگذرد



نشان دوزندان او پدید باشد و از آن موضع نخست صدیدی پدید آید همچو خاله  
 گوشت تازه و باشد که نخست از آن رطوبتی آنجا آید شبیه روغن زیت  
 پس رطوبتی آید زنگاری و در آن موضع را همه اندامها باز دیدند از آن محل آماست  
 سرخ و گرم پدید آید و سر تا از آن پدید آید چنانکه از سوختگی آتش بر می آید پس گردد  
 خشک شود سوزش و حرارت اندر اشیا افتد و تب گرم و نافض پیدا شود و عرق  
 سرد گردد و لون بشه لببری زرد باشد و هیچ پدید آید و نفس متواتر ضعیف گردد  
 و شش گشتن و فواق و فی صفر اتولد کند بول دشوار بیرون آید و شب گران شود  
 و از سخت غشی میکند و چند مار دیگر بود که در لون مخالف افغی اند چنانچه بعضی سیاه  
 تر اند و بعضی زرد تر و بعضی سرخ و بعضی سفید و سبز هم باشند و اما در سیت فعل  
 قریب بدانها اند آنها را هم از قسم افغی دانسته اند و یکت قسم دیگر موسوم بموط باشد  
 یعنی تشنه کننده و این ماری بود که یک شربست و بر تن او تشنه های سیاه باشد  
 و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنبال به باریکی باز آید  
 و بدنبال برداشته رود و از میانگاه پشت تا بدنبال او بسیار زرد و از گردن او  
 سوزش و حرارت در شکم افتد و تشنه غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه بخورد  
 نه بجز بیرون می آید نه ببول و رگها پر شود و تن او بسیار سرد و قسم دیگری بود که  
 از گردن آن منافذ و سام تن کشاده گردن آمدن کرد و با جدی که اگر قرصه بوده  
 و درست شده دیگر باره خون از آن روانه شود و بسفیه و قوی خون بر آید و از بینی گشت  
 و چشم نیز خون آید و جایگاه گردن بسیار سیاه شود پس رطوبتی آنجا  
 می آید و در معده و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرخامی اعضا حادث  
 شود و او از منقطع شود و حالی همچو علت نسیان و سیات پدید آید و باشد که گران  
 افتد و دندانها بیفتند و هلاک شود و الوان این قسم مختلف بود سیاه باشد  
 و سفید و منقطع بنقط سیاه در یک رنگ و سرخ و مخطط و درازی جمله همچو شعله بود  
 و دندب باشد خشخشت رفتن ز زمین همچو خشخشت درختان بود و وقت باد و

و دندانهای او دراز باشد و جفان و قسم دیگر موسوم بچپیده و آن ماری باشد  
 باریک و کوتاه در درخت شود و هرگز ایستد خوشترین را رواندازد و بگز و بعضی  
 باشد که هم سویی شش چند و هم سویی پس بسر و دم و میان او هموار بود و آن  
 آنها بسرخی گراید از گزیدن آنها اعراضی گزیدن افعی پدید آید و قسم دیگر موسوم به سیر  
 بود آن ماری باشد باریک و دراز همچو تیر مقدار یک ذرع و نیم و در زرع بسیار دیده  
 که خود را بر پهلوی حیوانات زده و همچو تیر از پهلوی دیگر بیرون رفته شخصی و شوق حاکم  
 کرد که دیدم که رنگ ابریشم در بار خود را زد و از آن طرف بدو آمد تا ابریشم در زمین  
 بود و بزور او را دو باره کرده بود از سر تا دم از گزیدن آن هم قریب به ماری افعی  
 اعراض پدید آید و آن کمتر کرد و قسم دیگر موسوم به بلوطیه بود جهت آنکه در محلی که  
 بلوط بسیار باشد ماری دارد هرگز که بگزد پوست باز نکند ارد و آنکه او را تعهد علاج کنند  
 هم پوست باز نکند و ازین ماری بونی خوش آید و هرگز او را بکشد این بوی درو  
 گیرد و اعراض لسع آن گزیدن چون اعراض گزیدن افعیست و قسم دیگر موسوم  
 بجای در سیه جهت مشابه رنگ او رنگ کاه و رس و اعراض لسع آن نیز همچو گزیدن  
 افعیست و قسم دیگر موسوم برغش بود و این ماری باشد رنگین بر کلهای  
 مختلف از گزیدن آن جگر و روده خورده شود و بریزد و در روز یکشنبه و قسم دیگر  
 موسوم بکفچه بود جهت آنکه سر و چانه او پهن باشد و میان سر او دو چالی  
 و گردن بلند شبیه کفچه و چون براه رود سر و سینه را سخت بلند برآورد  
 رود و چنانکه کوئی ایستاده میرود و از گزیدن آن نیز همچو اعراض میشش افعی  
 پدید آید و در موضعی از چنایال حوالی یزد ماری بود بمقدار یک شبر و از سر تا دم  
 بیک اندازه و رنگ صنفع صوت بود و کور و چون بر سر راهها خستند  
 کسی وزغی خفته است و آنهارا بدو مار گویند موسوم بموضعی که آن نام دارد جهت  
 غلبه کی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار گویند جهت آنکه کورست از گزیدن  
 آن اعراض لسع افعی بدو ظاهر شود و زودتر از آن بکشد و قسم دیگر موسوم بمسور

آن ماری باشد بزرگ و دریایی و گزیدن آن همچو گزیدن انقی بود و قسم دیگر هم  
 دریایی بود که از گزیدن آن درد سخت گیرد و طسوع سرد مایه و خدر شود و هلاک گردد  
 با سمی مخصوص نبود و قسم دیگر موسوم بالبح بود و آن ماری بود سخت سیاه  
 باشد در جاهای و درازاب و سنگستانهای دری دراز و از گزیدن اعراض یافته  
 پدید آید و بعضی زودتر از انقی کشند بسیار **دانش** که زهر ماران اگر چه  
 در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند  
 چنانچه زخم مار ماده بدتر از مار نر بود جهت آنکه دندانهای نیش ماده چهار و  
 بود و نر را اکثر دوش بود و در طبقه انقی نر کوبند که بعضی اقوی باشد  
 و مار جوان بدتر از پیر بود و کرسنه بدتر از سیر بود و در یکصنف بزرگتر و درازتر  
 آن بدتر از خرد و کوتاه باشد و آنچه در مواضع خشک بود بدتر از آن باشد که بر تری  
 آب میباشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در نرخی و  
 همواری دشت جای دارد و آنچه تبستان و آخر بهار گردد بدتر از آن بود که بدگر فصل  
 گردد و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سنج بدتر از زرد بود و زرد بدتر  
 از سفید باشد و سفید بدتر از یک رنگ باشد و خاکستری میان سنج و سفید  
 بود بعضی بدتر از سنج باشد و آنچه بگز خرم زخم دیگر او ضعیفتر از زخم اول باشد  
 و آنچه در خشکیها گرمی روز گردد بدتر از آن بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خشکی  
 و آخر روز و شب گردد و آنچه خشم زده بود بدتر از آسوده باشد و آنچه در وقت جفت  
 گرفتن گردد بدتر از اوقات فراغت آن باشد و آنچه نیش بر شریان یا عصب یا  
 رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبد و آنچه با عضای رسته زده  
 بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و مجربان هفت زخم مار سیاه بدتر باشد  
 از دیگر رنگها و هر چند سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا نزد ایشان سرد  
 جهت تخذیر و خواب آوردن و کم درد کردن و بکر مهای قوی علاج یافتن و نزد  
 حکمای یونان و ارباب ایشان زهر مار در غایت گرمیت جهت سرعت نفوذ

و احراق و تعینات قویه سریعه و تولید حرارت و زهر بار بیشتر در زهره و دندان و کله  
 و قریب همین باشد و الله اعلم انواع عقرب که دم سه نوع بود یکی آنکه  
 دم برداشته دود و آن نخست لون سفید باشد نه صفت باشد شکست  
 و زرد و سبز و کبود و خیزناک و ملک و سیاه و دود ناگ و دپهی و باشد  
 که بعضی را غالب تن زرد بود و دنباله سیاه باشد و این نوع گرم اندرین جا  
 بسیار بود و بوقت طلوع شغای شمائی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله  
 اصناف وی ماده بزرگتر بود و از زرد و لیکن نیش ماده باریکتر باشد و بعضی عقربها  
 و نیش باشد و از زخم او دوشان پدید آید و از جمله اینها زهر سیاه بدتر باشد  
 و زرد و سفید ضعیفتر بود و مهره و دنبال بعضی را بیشتر بود و بعضی را کمتر و اغلب شش مهره  
 داشته باشند از هر گرم بیشتر در نیش دم او باشد و مطلقا گرم کور بود و از  
 گزیدن بدین نوع همه تن کرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و آماس در ده گزینت آرد  
 که بر تن بر روی می بارد و گاه گاه بخلد همچو خلیدن سوزن و لبها متضلع کند و فواق و  
 غالب شود و بقی چیزی از چ بر آید و لرزه و استر خا پدید آید و در همه تن و با و اندر  
 افتد و لون او بگردد و قرطاب روی افتد و تخصیص که زخم بر سافل بوده باشد و  
 لب و دهان می افسرد و از چشم او رطوبتی می پالاید و گوشه چشم می افسرد  
 مقعده بیرون خیزد و قضیب آماس کند و اگر زخم بالای تنیه بوده باشد در غولیه  
 دست آماسی پدید آید و باخرین زبان سطر شود و دندانها بر هم نشینند و این هنگام  
 این علاج نبود جالینوس میگوید که اگر زخمی از زهر شریان افتد غشی آورد و اگر  
 بر عصب افتد تشنج کند و اگر بر روده عفونت پدید آرد و نوع دیگر عقرب بردار بود  
 و آن در شش رده حویزه بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانه را بجای آورد  
 و زخم آن کویند همچو عقرب سیاه باشد نوع سوم موسوم بر جرارت بود  
 جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن او همچو شکل برک آنکه این باشد  
 و تجوز سنان و عسک بسیار باشد و گویند زهر او گرم بود در حال که تپد در او

عقرب  
 شکل

بسیار باشد دیگر روز با سوم روز در سخت پدید آید و لون او بگرد و باشد که برقان  
 شود و زبان بیاماسد و جایگاه رخسار ریش گردد و بول خون شود و باشد که شکم  
 با دیر و هلاک شود و سخت خفقان کند و بغشی انجامد و سبب آنکه در اول در رخسار او  
 صعب نبود و تدابیر او را ایهال نباید کردن که زبر او بد باشد و چون سستولی کرد و دیگر <sup>علاج</sup>  
 پذیرد و خصوصاً در او آخر گویند که زخمی هست در بای و آن نوعی مخصوص است از گزین  
 آن شکم بر آماسد همچو استسقا و بخواست از وی بادنا رود و حکمای هند زهر  
 جمیع اصناف عقرب را گرم دانسته اند جهت غلبه وجع و حرارت و علاج پذیرفتن  
 بسرهها و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد دانسته اند جهت سرمایافتن و گزین  
 و قبول علاج کریمها و حق رجوع این احوال بود بخواس سوم نه بطبیعت آنها و چون چنین باشد  
 استلال نیکو باشد باید اینجا و نه در مار و نه در بیش و غیره انواع عتکبوت  
 طبقات آن بسیار است سمی و غیر سمی اما آنها که با پهای دراز دارند و اندر خانهها مقام  
 دارند یا در چوبسار یا در بر روی دیوارهای خانه و روی آبها دام نهیست سمی هستند  
 ندارند و یکسی مضرتی رسانند و آنچه غیر آنها بود در محو با کم آب در زمین پنهان زار با  
 و خرابها و شورستانها جای دارند اکثر سم بد دارند و مضرت رسانند و این  
 نوع را روتیلیا گویند و آنها اصناف با سمی خاص و صوف بود با کینوس میگوید  
 روتیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت که موسوم بر تیلیا دراز دارد و در آنجا  
 بعضی سفید و در شکم و کوچک دمان بود در پشت او نقطههایی درفشان باشد  
 همچو ستارها و ازین جهت موسوم بود بکوکه و بعضی زرد و بزرگ و دراز باشد  
 و زخمی دارد چون راه رود و کوباسر بوا کرده باشد و این را بعضی جاها دلمک  
 خوانند و بعضی بدانکه انکور سیاه ماند و کوچک و بزرگ بود و هر دو را غنچه نامند  
 و بفارسی انکورک گویند و بعضی را دمان بر میان سده باشد و پاهای او کوتاه  
 بود و پیل او بسوی پشت بود و هرگاه خوابد کسی را زنده در طوبی از دمان تمیند از  
 و بعضی شکل مورچه باشد کردن او سرخ و سر او سیاه و پشت او نقطه نقطه

الوان بود و از الملیه کوبند و سم آن ضعیف بود و بعضی زنبور ماند و از زنبوریه  
 ناست و بعضی مقابل دانه کرسنه بود و دمان آن خرد و شکم سرخ و دست  
 و پاهای آن سفید باشد و از کرسینه کوبند و بعضی دیوچه ماند و از دیوچه کوبند  
 و بعضی بزرک و فیه شکم و آنچه خاکستر لوان و مویید از بود از بعضی جابها بوب  
 دفته کوبند و او در زمین سوراخی کرد سازد و اکثر دیوار آن به سوراخ از دام لعل  
 خود تند و بعضی کوتاه دست و پایی بود و بجهت چوبستن بود و یکس بیکه و از آفتند  
 کوبند و بعضی سخت سیاه بود و بعضی دو دناک باشد و کوبند که یکصنف از دنا  
 باریک و سبز رنگ بود و حد زیر کردن و چیزی بود چون سوزنی و درگزیدن جمله اینها  
 ششوی غالب در دست پدید آید و باد در شکم کمر کرد و عرق سرد کند و سرمایید و موضع  
 گزیدن آن بیاماسد و می خارد و سرخ شود و در آخر تیره شود و بسبب میزند  
 اگر خدر نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از ریتلا درد دل خیزد و غشای  
 و صداع سخت پدید آید و تمامی تن را فراهم کشد که راست نتواند شدن و غشی فته  
 و ملاک کند و از گزیدن سیاه فقط ریش تیز افتد و رانها گران شود و از گزیدن  
 کوکبه کرانی سرد و استرخای همه تن حادث شود و از گزیدن غلیبه گزارد  
 همه تن و تیرکی بول و لفظ وقتی بمیرا و پی آید و آواز منقطع شود و از گزیدن  
 سیاه و دودناک در دمه و وقتی متواتر و در دمه و سرفه پیوسته پدید آید  
 و بزودی بکشد و از گزیدن زرد موی ناک ریش پدید آید و از گزیدن دیوچه آبلها  
 بر آید و زبان سنگین شود و از گزیدن زنبوریه که از وسات ضعیف زانو پدید آید  
 و از گزیدن کرسینه آواز منقطع شود و لحوط بمیرا و تیرکی بول و سردی همه  
 پدید آید و از گزیدن همه مویدار همین حالات نیز ظاهر گردد و چندی را بعضی به  
 دانسته اند و من هرگز ندیدم و نشنیدم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد  
 فاما از غلیبه مضرت بسیار ظاهر میشود و عمومی دارد و اندر خراسان عدد یک  
 کسی گزیده کوبند کم علاج پذیرفته است و نزد من آنست که علاج صواب

نیافته اند و الا جمله اینها را هفتی هست تا سه روز بیشتر  
 که رتلا هلاک گزیده بود و بدانکه کینوع عجب  
 شکم افتد و فراسا برنجوس و در اطراف بدین حیوانی غریب تن همین دارد  
 و پاهای سفید و لیکن کمر بر خطا بر دایره و فرزندیت یکی به پیش سرافورد  
 چون حلی و آن دکان در این پیش سرافورد و فرزندیت یکی به پیش سرافورد  
 و چهار یا نه در این راست بر او تقاطع شده و ازین پس بدان ماند که از او  
 آن هر دو چون مضرت گزیدن کژدم است ز نور انواع است سبب باغی صحرای  
 و زرد و مورچه میان و زرد باغی و صحرای و سیاه مورچه میان دراز کوچک و بزرگ  
 و زرد سیاه سر بزرگ که بر تن او دایره است تشنج و ضعف پاهای و از او پاهای  
 آن باشد که هلاک کند و گاه باشد که جای صلب شود و ریش گردد و آنچه حیوانات  
 سموم و سمی مرده نشسته باشد زخم آن بدتر باشد و آنچه زخم آن بر غصبت  
 افتد در آن معیبه بود و ساس جانوری بود سبب بمقدار دانه از زنی و میت  
 شکم و میت دست و پاهای ایشان همچو بچه عنکبوت بود و بدوی باشد مثل  
 کما فیطوس و شکم او بجایت نرم بود و چنانچه دست چون بدان رسد فی الحال  
 و این حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد تخصیص کهنه عمارات اکثر در سقف  
 خانه های چوب پوش در دیوارهای گچی و شب حرکت بسیار کند و در جابه  
 همچو سپیش تن را بخورد و هر جای که دم و آب دهن برسد و یا که در دم کند  
 و خارش سخت میکند و ملواسه و دغغه پیدا آید و باشد که تب و قی آورد و  
 رشته های طعام برود و چون علاج کند بدیری آن در مباحال خود باز آید و اقل  
 آن هفت باشد و اندک غلیم خرجه حیوانیت کبود و سبزی مایل مقدار  
 و شبیه بود بکنه سخت کوچک دیوی آن نیز شبیه بود بدوی کاره و بزرگ باشد  
 و اندام آن نیز نرم باشد و آن نیز در سقف خانه های کهنه بود و در زیر دیوارهای  
 کبر و شب در جابه در دو و تن را بخورد و زخم نوعی از ساس است

و اندر بسلام از جبال دارالمرز بسیار باشد از کزیدن آن درم و خارش تن و تب  
 و تلواسه وضعف پدید آید و قی صفرا و بهوشی حادث شود و باشد که بیماری  
 دیر می کشد و باشد که بکشد و الله اعلم سینه کش که کس حیوان نیست چون پیش  
 و کینه سخت کوچک جالکینوس کوید از کوچکی آن آزاد توان دیدن ولیکن مضرت  
 آن بزرگ باشد و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مقام گیرد که در خرجه معلوم  
 و بر جسم من آن نوع خرجه بدست از کزیدن آن از نشانه و مقعده و از بن دندانها  
 روان شود و به قی نیز خون بر می آورد و بسره نیز خون بر می اندازد و باشد که کار  
 از دست بشود و الله اعلم پلنگ اندر ناخن و دندان و قلاب سردم او  
 سمیت بسیار باشد و هر عضو بر بد متعفن آن رحم باشد البته آن معضوض هلاک شود  
 و این خاصیتی عجیبی است و اعراض آن قریب به اعراض سح ماران متوسطه است  
 و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بسلامت و عافیت باشد  
 و الله اعلم سگ دیوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی و سنج  
 شدن آن بود بواسطه گرمی و عفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و شباه  
 دیا خوردن آبهای عفن و مرم و استعففات دیا بواسطه کزیدن سگ دیوانه بگردن علا  
 جون وی آنست که احوال طبیعی او مختلف شود و باشد که تن او سختی بر آساید شود  
 و چیزی کم خورد و خواب نکند و قرار نگیرد و چشمهای او سنج بود و اگر تشنه شود و  
 آب خورد از آب بترسد و نفرت کند و باشد که بلزد و لرزه اندر پوستش  
 افتد و چشمش تاریکی کند و زبان از دهان او بخت بود به بیرون و لعاب کفک  
 از دهان او بیچکد و از بینی او بر می پالاید و گوشهها در او خیش بود و سر در پیش افکند  
 و قوز بر آورده و بیک طرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم  
 و ترسان باشد و او از نلکند و نتواند مکرزور و غنفت بسیار کند و بدان ماند که گوی  
 او را فشرده باشند و رفتن او چون رفتن مستان بود و چند کامی که رود و بسره آید  
 و هر چه پیش راه او آید خود را بران زند و بر هر چیزی حمله کند و صاحب خود را نشانه



و سگان که او را بنشیند بگزینند و اگر بسکی باز خورد آن سگ را محال قرار باشد و  
 مانند آنها پیش او برسم زنده و دلیل بر خاک می افتد و بسیار باشد که چون  
 بیکبار به آبی رسد تیرسد و بلرزد و ببرد و پراپی که رود بطرفهای دیگر سیل کنند  
 و درگزیدن آن اگر چه در اول اندک جراحتی پدید باشد کمتر از دیگر جراحتها و لیک بعد  
 از خنجر و زانده شهاب و آید دشمنان کی و دسواس و اختلاط عقل و تشنج اطراف  
 و اختلاط اریوان و فواق و خشکی دهان و تشنج پدید آید و خوابهای آشوب و هلاکت  
 بیند و بزخود بلرزد و از روشنائی بگزیند و زانده اهرهای او سرخ شود خاسته روی پس  
 روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و باخ بگرید و از آب ترسد و هرگاه همی آب  
 بنشیند همی خیال سگ در آب می بیند و از آن سخت تنفر و گریز میکند و همچنین از همه آبها  
 گریزان باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب بپیدست و باشد که در خاک می غلطد  
 و باشد که بشبوت مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج و گرازا را کند و عرق سرد  
 و غشی کند و هلاک شود و باشد که قبل از آن کاهی از غایت عطش آب طلب  
 و چون بیازند فریاد کند و نخورد و گاه باشد که بچله آب در حلق او چکانند و در  
 او همانند هلاک شود و باشد گاه گاه بانک سگ کند و باشد که آواز او منقطع شود  
 و اندر بیشتر حالها بول او فنی باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گیرد  
 و در درمنازه او پیدا آید و طبع او اکثر خشک بود و گاه بود که شانه و مجاری بول او  
 درد و سوزش عظیم میکند و چیزی با بول او می آید شکل سگ کوچک و این حال امیدوار  
 بود اگر چهل عدد از آن بیاید با بول خلاص یابد بسیار مجرب است و عجب تر از او  
 او آنست که بگزیند مردم حریص شود و هر که را بگزیند همچو او دیوانه شود و طعام و شراب  
 که از وی بماند بر بجزرد هم دیوانه شود و دیدیم که بسیار حیوانات و سباع را گزید  
 بعضی را نفس و آب دهن بدو رسیدنی آنکه بگزید همه دیوانه شدند و چندان  
 دیدیم که گزید و بعد برفت دیوانه شدند و خراط و فریاد بی اختیار از زبانها  
 میگردند و خود را بندگان میگزینند و بر میسینند تا مردند و مسرت نمود دیوانه کمتر باشد و

باشد که چون در آینه نظر کند خود را نشناسد و باشد که بجای خود سگی در آینه  
 بیند و تیرسد بدانکه هر که از آب نمی ترسد علاج او آسانتر بود و بعد از آن  
 که خلاص گردد و اگر در مشتاش بکشد و سگ بجهت آید با بول علاج باید و الا نواحی که زخم  
 نباشد و نفس آن اعراض ظهور یافتم باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد  
 و آنرا که زدن خون بسیار از جراحت رود باین اعراض بدو و کمتر ظاهر شود و  
 علاج بهتر پذیرد و هر گاه رود بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود  
 و از بیخفتن در ارجح نفخ عظیم رساند و بعضی دو هفته ترسند و آب و بعضی بعد  
 از چهل روز ترسند و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از پس شش ماه و بعضی از پس  
 چهارده ماه و بعضی از پس هفت سال بر حسب ضعف و قوت سسم به قبول طبیعت  
 و حفظ و مداربان و مغلوب گشتن و مدیافتن سسم و بعضی ترسیدن او را بعد  
 هفت سال منع کرده اند و این نیکو نیست جهت آنکه هر چه تا تیر آن پس از  
 چهل روز و چهار ماه ظاهر تواند شدن بیشتر از آن نیز مهلت تواند یافتن و بسیار  
 سسمومان را دیده ام و هم شنیده ام که بعد از علاج بر سال همان وقت باز  
 اثری از مضرت آن سسم ظهور می یافت و دیگر علاج میکردند و سالها بر همین پنج  
 میکندشت و اکثر سسم آن در چهل روز بکشد و چون زدن سگ دیوانه با غیر  
 دیوانه شبیه شود و خواهند که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جرات  
 بدهند و ساعتی بعد از آن پیش مرغ که بپزند اندازند اگر نخورد و نفرت نماید یا  
 بخورد و بپزد باید دانست که دیوانه بود و الا نواحی چیزی از آن جرات می یابد  
 قدری نان یا گوشت بدان بیالایند و نزدیک سگ و اگر اندازند اگر نفرت کنند  
 و نخورد و بپزد دانست که دیوانه بود و الا نواحی که زخمی نبوده باشد شکل بود و حتی  
 بسیار باید کردن و اندک عسل کرک و دیوانه علامات آن و اعراض کردن  
 آن همچنان بود که در سگ گفته شد لیکن سسم کرک بهتر باشد و از چهل روز در  
 آنکه زده و اکثر بکشد از چهل روز گشت مریض بجای سگ کرک بیند و هر سه و قبل از

خون از آب بعضی خلاصی یابند بصلح کفار دیوانه و شغال دیوانه  
 و رویاه دیوانه و راسوی دیوانه علامات اینها اعراض کردن اینها  
 قریب با اعراض کردن سک دیوانه بود و در آب از اینها بنید و ترسد و تخصیص  
 ندهد که اینها با وجود امکان خون دیگر حیوانات هم مضرت از آنها نیست که اهل تجربه خون  
 اینها را با آنکه حیوان دیگر اینها را گزیده باشد و بواسطه دیوانه شده باشند دیده اند  
 و در حیوانات دیگر ندیده اند و باید دانست که این جانوران دیوانه زرد و میمیزند و مجموع و غلظت  
 و اضطراب سمیت ماده خود و خون آدمی نه انجمن است اما ترایقات نباتی  
 مطلقا آنچه معتقد از مضرت معتد بها عادی باشد اینجا بسین سیکرد و مخفی نماید  
 که خصوصیت فعل بر ریاضی و طریق استعمال آن بحمل دیگر بتقریب معالجات و غیره  
 مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی جد و اربفاری ماده پرورین گویند و آن  
 چهار نوع بود شیمی و سیاه و سفید و زرد و بهترین جمله شیمی بود که چون آب بر سنگ سیاه  
 و کافدی سفید بدان بیالایش نفشش کونه شود و باید که مخروملی و صلب اندون  
 کران وزن بود و بقایت تلخ بود جهت آنکه هر چیزی که تلخ باشد از ترایقی خالی  
 نبود هر چند تلخ تر بود ترایقیت آن زیاده باشد و اعلامی آن در حوالی بیش اند  
 کوه کیدار پرت روید و سیاه خطائی بهتر بود از زرد و سفید هندی و کشمیری بهتر است  
 از زرد و جد و اربفید را درون و پرورین بسپیدی که باید و کوچک بود و بسیار  
 نباشد و جد و اربفید را تلخ جمیع سموم بود و بدین سبب هندیان از آن زردی گویند  
 بعضی قاذر مطلق بسببی و نفع جد و اربفید را نامها بتفصیل مذکور است و بعد از  
 یکمقالی از جد و اربفید نیکو بود و کمتر از آن هم نفع کمی کند و حکمای هند زردی را با هم  
 صلابه کرده میدهند اسهال نیکو کند و در علاج دیلیل و طوابعین و و با و سموم اعتماد  
 تمام بر خوردن جد و اربفید نه طبیعت جد و اربفید بود در سموم درجه و خشک در دوم  
 در جامع این میطار آورده که در دیلیالی اند بس نوعی از جد و اربفید سیاه میباشد که از  
 شد گویند و علم آن تلخ است و از غلظتی خالی نیست و درک نبات آن بگزیده الشعلب اند

و با این نبات دیگر می روید شیرین طعم و بیخ او با بیخ آن هم بر رفته  
چنانکه گویا از یک جلد و از اطواره گویند و آن هم قوی است و تریاق آن  
همین است که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات گاهی بخلط نبات طواره را میخورد  
و حسن هم در می یابند و فی الساعه میزدند و از گیاه نسته میخورند خلاص میشوند  
زراوند بیخ است و آن دو نوع بود یکی در از بهیست و از اطویل نامند و گویند  
که آن اسیر است و دیگر که بهیست و از اخرج نامند و گویند آن ماده ایست و حکمای  
هند مدح و حرص را صنفی از جد و از زرد دارند و طبیعت مطلق زراوند قریب است بجد و دارد و  
خوردن آن از ابرهم نفی قریب بنفع مداومت جد دارد و همچنین در بعضی عفونات و در دم  
از زراوند بیخ است و قدری ضا و کثرت عظیم نافع بود و وسیع هوام را و یا اکثر سموم را  
کنند و در تفتیح و لطیف مدح زیاد و از اطویل بود و زربا و مشهور است طبیعت  
آن گرم و خشک بود و در سوم درجه بغایت شکسته با او باشد و مقوی روح طبیعی و دفع  
قلب و جهت نهش هوام منفعت جد دارد و از زنجبیل معروف است طبیعت آن  
گرم بود و در آخر سوم درجه و خشک بود و در دوم درجه و از طبعی فضلیه خالی نباشد  
و او تریاق سموم هوام و شکسته قوت سمیت بیش بود چون با آن ستمی کنند  
از آنکه بشد کبکین صنف نباتی که منفعت طبیعت وی گرم است و در سوم درجه و خشک  
در دوم درجه چون بخورند مقاومت کند با سموم و طوطی کردن بر نهش افعی و غیره  
نافع بود تخصیص تازه وی و سهیل خلط لزج و آب زرد بود و شربت از وی از در  
بود تا شقال و فورا از دنیارویه گویند و طبیعت آن گرم و خشک است و در سوم  
درجه خوردن و طلا کردن لیسع عقرب را نافع آید و مار از بوی آن بگریزد و بطل  
از نبات و تخم هر دو بود و سیر انچه پستانی بود گرم و خشک کشته مزاج باشد  
در سوم درجه یا چهارم درجه اثر بایست آن در سخت میاه رویه ایاشده و گویند  
که قوت نوم بری بیشتر است ولیکن پندیان پستانی را بکار برند فلفلس کرد  
سیاه و سفید بود سیاه آن لقوی باشد و طبیعت جمله گرم و خشک است تا آخر

سیم درجه چون از آب با سیم بیش سحی تنگ و کند سمیت از آب که قوت از آن کم سازد  
 و این خاصیت بهیچ دای را نیست الا قلیلی در زنجبیل و اقمت چنانکه گفته شد  
 از بیجیت که حکمای هند چون رس می سازند اول آنرا با فلفل سحی میکنند و میگویند که بدترین است  
 میشود و صد کردن آن با سرکه نوسع عقرب و زنبور عظیم نافست و موجب و اکثر لیس  
 با سرکه یا خمر یا آب لیمو یا غوره یا حامض یا ترنج نافع پوست بهیچ کبر طبیعت آن  
 کرم و خشک است در آخر دوم درجه و گویند که آن با دره بر بیش است و در شاخ  
 تازه و برگ غنچه کل و بار کبریم تر یا قی نی که است جهت سموم و لسوع و بخور پوست کبر  
 جهت ضرر اکثر نبوش و ستر خا مفید آید هر گاه صغیفست بعد از دکنه اکثر استعمال  
 طبیعت آن کرم و خشک بود در دوم درجه بهترین غیر خشوش باشد که رنگ آن  
 سفیدی بسرنخی گراید و خوش بوی بود و با صفا و آن تر یا قی عفونات بود و آشناید  
 با شراب یا فلفل جهت لیس عقرب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین مالیدن محل آن  
 در سه که و شباه آن مخلصه شهرتی در آن اصناف بود در شبانگاه و در  
 شام خوب آن یافت شود و بهترین آن بود که کم برگ و بسیار دانه و تلخ و از آن  
 در با شد تر یا قیت آن بر تبه نیست که چون از مقدار نیم درم از آن تا یک درم  
 یا کمی شالی خورد در مدت یک سال بهیچ زهری بر آن گش موثر نبوده و تخصیص سیم  
 و حشرات و در شیردان که او محمل مایه شیره است بسته شود همچو چوب دانه  
 چیزی که در میان فاذر هر گاهی می باشد گویند که از چوب و دانه مفاسد است  
 افستین حشیشی است شبیه بدرمند برگ آن بزرگ سترمانه و بعضی آن  
 شیخ رومی گویند و آن سوسنی در می و منبطی خراسانی بود و بهترین آن سوسنی  
 اطلس سوسنی بود که بوی صبر کند طبیعت آن کرم بود و از اول درجه و خشک در دوم درجه  
 و گویند در سوم درجه چون با شراب بیاض مزه باشد معتدل و سیراب را نافع آید  
 و با سرکه که خانی خطر آن مفید آید و ضرر شو که آن کم سازد و استعمال از دوی تا دو درم  
 باشد و آن در اول بود و اسهال صغیر دافع کنند و کرم شکم کشند و عصاره آن

گرمتر بود در جمیع این افعال قوی باشد انیسون بزرگ بادیان رومی است طبیعت  
 آن گرم و خشک است در اول سوم درجه نافع بود جهت ضرر اکثر سموم و لسوع چون  
 با خمر بیاشامند و تحمل از وی یکدم و نیم مورو طبیعت آن سرد است  
 در اول درجه و خشکست در دوم و از حرارت لطیفه هسم خالی نیست در جهت و  
 در هر موضعی که بسیار باشد عفونت بهوای آن موضع کم راه یابد طبیح برگ و عصا  
 ثمره و طبیح آن چون بیاشامند هوش ریتلا و عقرب را نافع آید تخصیص بیاید  
 یا شراب آفر لون نوعی از افحوان زرد است ولیکن شاخها بسیار دارد  
 و مقدار بلند شود بموز اورا بوی نباشد معتد به و سرک او طولانی بود با غیب و  
 کوبند یک صنف اورا لون سرخ باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سوم  
 درجه خوردن وی مضرت جمیع سموم و لسوع را نافست و عظیم مقوی قلب است  
 شربتی از وی یکدم باشد حلیت صمغ انجدانست و آن دو نوع باشد  
 یکی سخت منتن و از انجدان نشتن گویند منتن آن قریب به تن سیر بود و دیگری  
 طسیب که تن آن کمتر بود و آنرا انجدان کم بوی گویند و منتن اقوی بود و مندی  
 و افغانیان و بدخشانیان و ملتانیان این را بنیک گویند و بعضی انگوزه گویند  
 و بیشتر در اطعمه بجای سیر استعمال کنند و بسی مقلد منافع وی باشند  
 طبیعت جمله گرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود در دوم درجه لطوخ آن  
 عض کلب کلب و هوش بهوای را عظیم نافع آید و بازیت طلا کردن و با شراب  
 آتش آمیدن همچنین نافع آید و ضرر سهام مسموم را دفع کند و در ورق نبات  
 که انجدانست آنرا بعضی کماده گویند و در پنج آن مخروطیت قریب هم بدین منافع  
 باشد و بهترین حلیت آن بود که بسرخ کراید و صاف باشد شبیه برکرا  
 قیسوم نباتیت که در اول بهار بر آید بوی خوش دارد و کلکهای زرد و  
 بود و بر سردی مجتمع شده و بعضی آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن گرم  
 در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون با شراب بیاشامند جهت جمیع

نافع آید و از افراشتن آن هوام بگریزند اسی را بنج سوسن آسمان گویند  
 و بعضی آنرا بنج بنفشه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه و  
 بهترین وی آن بود که صلب و کثیف و خوشبوی بود و اندکی پسرنجی گراید و از  
 رایحه تری خالی نباشد و بوئیدن وی عطسه آورد و استعمال از وی نصف اوقیه  
 تا هفت در حیات چون با شراب بیاشامند جمیع سموم و لسوع را نافع آید و سهل  
 آب زرد و مره بلغسم باشد و تخم وی را هم قریب منفعت وی در سموم و لسوع  
 و عصاره تخم و بنج سوسن باغی را هم این مناسب بود شرابا در روغن آن  
 تر یا ق بنج فطر و کشنیز تر بود تخم ترنج انچه در میان ترنج ترش بود و از آن تخم  
 در میان ترنج شیرین بود طبیعت جمله گرم است در اول درجه و خشک کننده مزاج  
 با سیوم درجه یکدم از آن با شراب بیاشامند مقادیر متکثر با جمیع سموم  
 و نافع آید در نهوشن تخصیص نهش عقرب و طلای آن هم نافع آید و پوست  
 ترنج که بر روی کوشش و پوست در تر یا قیت قریب به تخم وی باشد و گویند  
 عصاره آنرا آتش میدن و کوفته آنرا ضا در دن نهش افعی عظیم نافع آید  
 و پوست ترنج از مفرحات قلب بود و ترشی وی آنرا حامض اترج گویند نافع  
 بود لسع مار و حرارت سپیش و گرس و ساس و خرجه را شرابا و طلا و منفعت  
 چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان و حب و روغن آن بلسان  
 درخت است اندر مصر در موضعی که آنرا عین الشمس گویند میرود و ذریع بنج موضع  
 یکم میرود و گویند آن محل قصر فرعون است ورق وی و بوی وی شبیه است  
 به آب بستانی لیکن وی بسفیدی مایلتر باشد و بزرگی درخت وی بمقدار  
 شجره خضض بود و حب بلسان بار این شجر بود چون شاعی طلوع کند پوست آن  
 درخت را آبپزی نیز زخمها کنند از آن رطوبتی ترشح کند اندکی آنرا به پنبه از آنجا  
 می ستزند و جمع می کنند چنانچه در مدت دو ماه قریب بر طلا حاصل شود  
 از جمله آن اشجار و در سالی دوسه رطل بیشتر نیابند این روغن بلسان با

و شمع غالباً این اجرا بود و عصاره ورق دی نیز در تریاقات کاهنی داخل سازند  
و عود دی در تریاقیت قوی باشد از جمله این اجرای روغن اقوی و احر و لطیف بود  
انگاه حب دی انگاه عود دی و حرارت روغن بلسان تا سوم درجه باشد پس  
در دوم درجه بود بهترین روغن بلسان آن بود که آنرا مغشوش ساخته باشند  
به روغن دیگر و علامت خالص دی آن است که چون بر زبان زنند اندکی زبان را  
بکزد و در بوی دی هیچ خموشی نباشد و نرم و سریع الاخلال بود چنانچه در آب  
نی الحال حل کرد و در آب چنان آمیزد که کوی شیرست و اکثر پشمی در آن بپاشند  
و بشویند هیچ از اثر آن در آن پشم نماند و اگر قدری از آن در شیر ریزند شیر را  
به بند و گویند چون قدری از آن با شیر بیاشانند مضرت شوکران و خال شیر  
و امثال آن باز دارد و اکثر بهوش را نافع آید تخصیص عقرب بدر و حب و  
عود آن همین فایده بخشند و گویند هر یکی با اکثر سموم مقادیرت کنند و شکار چو  
زبان هندی بتوخی را گویند نبات آن بر روی زمین پهن باز میشود و همه جانبی یک  
و ساق نبات دی بغایت ضعیف بود و بر کهای آن از دو جانب در مقابل یکدیگر  
و به نصف عدس ماند و درین مالک بسیار روید و اکثر در زمین های ریک بوم و در  
از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید و سدرخی در نبات او  
نباشد طبیعت جمله آن گرم و خشک بود و در اول سوم درجه عصیر آن و یا مدقوق آن  
آنرا چون با شراب بیاشانند اکثر بهوش را نافع آید و طلا کردن عصیر دی هم  
مفید بود و اگر با شیر بیاشانند سهیل اخلاط بد باشد و سموم را از بدن براند  
**بهنک** از زبان هندی نام کیا هیست شبیه به نبات خدا و باد و درج اعلای  
آن در جنگلهای بلند یافته شود و ضعیف آنرا در کیلان در مرغزار نمایانند و از آن  
بعضی جهت صباغی رنگ سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه  
دانش میدن عصیر و مسحق آن در شراب و طلا کردن عصاره آن جمیع کزین  
حیوان را مفید بود کاللا چیترا از زبان هندی یعنی سیاه سیطرح دین



شیطیح سیاه ساق و برگ بود و اندر سبزه یافت شود و پوست چوب خشک آنرا  
 جهت آتش کاشیدن با آتش برکن نگاه دارند و بندگان از اجبارش کوشند  
 یعنی اردی که در جهانگاه میدارند و جبار را در نیلک جفا کوشند و آن علف را  
 جهت غلبه شهرت این پوست با سبب آن پوست باز خوانند و شیطیح معرب آن  
 بود طبیعت شیطیح مطلقا گرم و خشک است در سوم و سیاه و گرمی و خشکی در آخر  
 این درجه باشد و بغایت حار و محرق بود چون با شیر یا شامه یا شامه یا شامه  
 و لسوع را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید آید جفتیانا نبات و  
 در قلل کوههای بلند و در محلها که سایه و نمناک بود و دید عظم آن بمقدار یکبذره  
 و نیم و در ذرع باشد و رقی آن شبیه بوق جوز و لسان الحمل باشد و ساق  
 او محو و ناملس و با نقه بود و بخلط اصبعی باشد و لون آن سبز خونی تر  
 گراید یا زردی و سیاهی و لون یکس آن زردی زنده و مستعمل ساق و عود  
 وی بود و بهترین آن رومی بود و بتخصیص آنچه در قلل جبال شامه یا شامه یا شامه  
 جمله آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در دوم درجه خوردن آن عظیم نافع آید  
 لسع عقرب را در دوم با خمر غرض کلب کلب و امثال آنرا مفید بود و جوز  
 طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک است در اول و دوم درجه چون با  
 انجیر و سداب کوفته بخورد جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک ضماد  
 غرض کلب کلب باشد و روغن آن بخورند تنها و با طعام مضرت ندارد  
 جوز مائل و شوکران و خجریات سمی و زراچ و موزه و دوزک کم کند با انجیران  
 مضرت خون کا و باز دارد پس از طبیعت آن گرم است در سوم درجه اول  
 در طوبیت فتملیه هست آب آنرا با نمک و شراب بریزد کی سک دیوانه و امثال  
 آن نطول کردن نافع آید و خوردن پیاز خام ضرر با و سموم و عفونات هوا باز دارد  
 و همچنین مضرت آبهای بد را بر سیاه و شان طبیعت آن گرم است در سوم  
 درجه اول در طوبیت فتملیه هست آب آنرا با نمک و سداب بریزد کی

سک دیوانه و امثال آن نطول کردن نافع آید و خوردن بسیار شام ضرر باد و سموم  
 هوا باز دارد و همچنین مضرت آبهای بیدار در کنار آنها بتخصیص قنالت و چشمه سارها  
 بسیار روید که بشیز نورآمده مانند لکین ساق برکه های او از سرخی بسیار که آید و بافت  
 صلب باشد و برگ آن دایم سبز بود و هیچ گل و بار نیارد و ساق و پنجه انداز  
 و طبیعت در حرارت و یوست قریب معتدل باشد و یکدم و نیم از برگ آن سائید  
 با شراب بیاض منزهش مار و هوام و عضه ها را نافع آید پنجه گشت درخت که برکها  
 آن پنجه با هم بود و پنجه کشته و باری آورده و شبیه لفظ سفید لیکن سخت تر  
 و کم طعم تر از لفظ باشد و بعضی بار از لفظ فارسی گویند بندگان پنجه گشت را  
 سمیایی نامند و درین محالک شهر یفا قد النسل بود و گویند جهت تسمیه گشت  
 که خوردن وی منی را خشک کند و بدینخت نسل منقطع شود و یکدم از ورق آن بیاضند  
 گردن مار و سم ضفدع را نافع آید و ضما د آن عضو سباع دیوانه را سفید آید و از دود آن  
 هوام بگریزند و طبیعت سمیای کرم در اول درجه و خشک در سوم درجه و سم و  
 منفعت بسی باشد جمده نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوشبوی باشد و در  
 خواص اقوی بود طبیعت دشتی آن کرم و خشک است در دوم درجه و طبیعت جبلی که  
 در سوم درجه و خشک در دوم درجه طبیعت آن جمله نافع بود و شش هوام را شش طلاء  
 بتخصیص شش عقرب بدرا ملرک علفی بود در کوستانها بسیار روید و زرد  
 آنها و ساق آن مقدار و ذرع شود و ضخامت مثل عصائی بود و چون خشک سفید  
 و برکه های آن پهن بود و بهیئت برگ خیار و تخم آن بهیئت تخم لاله کوهی بود  
 بوی تخم و علف آن قریب به بوی دینارویه باشد بلکه اقوی بود و علف تازه  
 آن در بهاران در دوغ پرورند و با طعام خورند طبیعت تخم آن کرم و خشک بود  
 در سوم درجه یکدم از آن بیاض منزه اکثر السوء را نافع آید و از پستی طبیعت آن  
 کرم و خشک است در سوم درجه مفرح قلب و مقوی قوی بدنی بود و با پنجه کوهی  
 نیکو بود و لع عقرب را و خوردن وی ضرر سموم هوام را دفع کند و در تقویات نافع

ما حرم چون تازه بود با شراب بیاشامند نهش بوام و خست را  
 عظیم نافع آید و با تخم کوفته ضما دگر نهش و غص حیوان را نافع باشد طبیعت آن  
 سردست در آدل درجه خشک است در سوم درجه رفته شهر است  
 آنچه رطب بود چون با دویه بخورند با جمیع سموم مقادست کند و نمک نهش  
 افعی و حیوانات سمی طلا کردن نافع آید حب الکرم شاد تخم تره نیز است  
 و از احراف هم گویند طبیعت گرم و خشک است در سوم درجه خوردن آن  
 و با عمل ضما کردن نافع آید نهش بوام را و از دودی بگزیند شمره  
 چسک بری خشک نبات است شوکه برک آن شبیه است به برک خرفه  
 و بری از اشخای دراز بود و بر زمین گسترده شده و پیش برکهای  
 دی خاری صلب و تنیز برآمده و باری صلب آورد وستانی را شاخه از زمین  
 برخاسته باشد و سر شاخهای دی قوی تر از پنج شاخه بود و برک و سر  
 پهنتر بود و خار دی نزد ورق دی نهاده بود و چیز باران رسته باشد همچو بوی بار  
 و مجتمع چون سبیل و باری صلب با آن بود طبیعت سردی مطلقا گرم و خشک  
 در اول درجه لیکن بری را افزون تر باشد از نهی چون در دوم از ان با شراب  
 بیاشامند نهش افعی را نافع بود و در تخم بام شراب سموم قتله را مفید آید  
 حماض علفی است ترش طعم و برکهای پهن دارد و بزرگ و قوی و بعضی را  
 از ترش که گویند آنچه از آب دور روید بهتر باشد و خوردن آن تسع عقرب  
 را مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشند اگر عقرب بگزید هیچ مضر نکند  
 و طبیعت آن بکرمی مایل بود و تر باشد در دوم درجه مثر و رخت کردن  
 طبیعت آن سرد و خشک باشد چون بیاشامند تسع رتیل را نافع آید  
 طحشقوت آنرا تلخ کوک گویند بکاهو مانده و تلخ بود آنرا نوعی از کاسنی  
 دانسته اند طبیعت آن سرد و تر بود چون بخورند با اکثر سموم مقادست کند  
 و ضما دی نافع بود جمله لسوع را تخصیص تسع عقرب بد و ضما دگاسنی هم این

منفعت ساقم شد کرم انواع است سهو چون رود می و قنطاریه  
طبیعت جمله کرم است در اول درجه خشک است در دوم درجه و عصاره آترا  
چون باشد آب بیاض است نافع آید نهوش و عضو را کراش بکار  
کنند ناگویند و بعضی جاها تره خوانند و آن انواع بود بری و بنطی و ششانی و تهرنی  
بنطی بود طبیعت آن کرم است در سوم درجه خشک در دوم درجه عصاره  
خام و بنطی آن خوردن نهوش را نافع آید مقل از رزق طبیعت  
معروف و مقل و نوع بود وضعی و عزلی و آنچه یکی بود آن شجره دوم است  
که آنرا هانجامی پزند و آن در کار غیر عملی اند و بهترین مقلها ارزق و صافی تلخ طعم  
بیش خوشبوی باشد و سر به الاغخال و کرم طبیعت بسری خشکی مایل باشد طبیعت دیگر با کرمی و خشکی  
مایل بود چون کشتقال مقل ارزق بیاض است جهت لسع هوام نافع آید مثقال مسهل عظیم بود  
بنای معروف طبیعت آن کرم و خشک است در سوم درجه خوردن بود آن مقاومست کین باغ و  
و جهت لسوع عظیم نافع آید ضما و نکو بود لسع زنبور را و شترتی از وی در دوم بابا بخین خواهی نمود  
طبیعت آن کرم خشک در سوم درجه طبع آن لسع عقرب پزند در ساکن کند و خوردن نهوش هوام را نافع  
و هندیان خواه را باین گویند و بغایت متقد باشد استانی بنای معروف است طبیعت  
کرم و خشک است در سوم درجه چون یکدم از تخم آن بشراب بیاض است  
با جمیع سموم مقاومت کند من قبل و من بعد و با انجیر و جوز کوفته خوردن  
جهت نهوش و ضما کردن بسی مفید آید کچل لعل کرم و خشک است در اول درجه  
خوردن روغن آن نافع بود ضرر بلا در دذرایج و اشال آنها را و گویند جهت کزید  
مارش خدا مفید بود مالیدن روغن بری بوم و جراحت بلا در دذرایج بزودی بصلح  
آورد تخم سر و کوهی اهل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن کرم  
در اول درجه خشک است در دوم درجه چون در دوم از آن بشراب بیاض است  
لسع هوام را نافع آید و از تخم سر و کوهی و بار سرد مطلقا هوام بکشد و تخم سر  
گویند مطلقا با همه سموم مقاومت نماید و برتری بهیئت شو نیز بود و طبیعت آن

کرم بود در خورد دوم درجه و خشک بود در سوم درجه چون با شرباب بیاشامند  
 جهت نهش بوام نافع آید **سماه تخمه مستعمل** طبیعت آن کرم و خشک است  
 در سوم درجه یک دو تخمی از آن بیاشامند جهت تسع ترسیل نافع بود ضرر هم را  
 کم کند **عصاره غوره** آنکور که شب بر آب تاب مانده صاف شده باشد  
 یک کره از آن در کشنده ناشتا کند که اکثر بوام را نافع آید تجویض ساس و خرم  
 و سپیش که کسی و زنبور در از را و خمر عصاره آن تر یا قی اکثر سموم بود و زود اثر شد  
 رسد و در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و هر تر یا قی که با او ضم کرده خوردند از  
 زود بدل و اعضا را روح رساند و تاثیر آنرا زودتر پیدا آید و سرکه آنرا بر نهوش طلا  
 کردن نافع آید خصوصا که بر کل پاکیزه خشک چکانند و در دلسع زنبور را فی الحال  
 تسکین دهد و خوردن بعد از دویه جای قوت آنها را بشکند **کافور** شهرت  
 و آن انواع بود بهترین آن قیصوری و جودانه است طبیعت آن سرد و خشک است  
 در سوم درجه تر یا قی سمهای کرم و فنج دلی و سموم ملطفت روح باشد و با الحاق  
 خوردن آن طبع پیری پیدا آورد و دهنی را خشک کند و شهوت را ضعیف سازد  
 لیمو پوست و تخم او کرم و خشک بود در دوم درجه و ترشی او سرد و خشک بود  
 در دوم درجه در جمله اخراجی او تر یا قی نیک بود نسبت با اکثر سموم و در پوست تر یا قی  
 بیشتر باشد و مقوی قلب بود و ترشی او تر یا قی بیشتر از تخم او باشد  
 قبل از وقوع سموم خوردن هم نافع باشند بار و او را و غلیظت بزرگ رنگ نبات  
 آن به برگ رر شبیه بود و نبات آن همچو زرد خندان برود و باران همچو خوشه  
 آنکور سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در تری خون قطع کنند رطوبتی غلیظ چون  
 سه خشک باز از وی برون آید لیکن بد بوی باشد و آن آن پنج از سفیدی  
 نزدی که رایحه خصوصاً در حین خشکی و این پنج ترب صلبه و عظیم تر باشد و نبات  
 آنرا اگر ته لیمو یا نهند و صغی و یک بود که آن را سفیدی و سیاهی بزرگ  
 ورق و نبات آن هم از سبزی سیاهی که آید و رنگهای آن بهتر و قوی تر باشد

و آن مستعمل نباشد طبیعت جمله کرم و خشک بود در سوم درجه یکدیگر می یابد و در  
 ازینها با شراب بیاشامند نافع بود جهت نهش افعی و طبع جمیع هوام با سرکه  
 شاید طلاء کردن عظیم مفید بود قبل از سم بر او مست خوردن یا لغاوه خورن  
 سم حشرات را در حیوانات کم سازد و در دشمن حیوانات را تنگین دهد چون  
 سه چهار شقال سائیده با طبعیخ حله بخوراند در روج عقرب بی بیست  
 مشهور از جبال شام بسیار گیرند دو عقده است شبیه بدم عقرب و در دین  
 سفید بود و بر دهن وی اغبر و صلب و زین باشد و در طعم اندکی مرار و  
 و از عطری خالی نباشد طبیعت وی کرم و خشک در سوم درجه نافع بود و جمیع  
 سموم لسوع شراب و ضماد آنخصیص یا بخیر و مفرج و مقوی و سخن دل و جگر معده  
 بود و در عفونات مفید آید تا غایتی که تسلیق وی نیز فایده دهد حسب الفار  
 بود شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم  
 بوی باشد و برگ آن به برگ مور دماند و طبیعت آن کرم و خشک است در دوم  
 درجه با شراب بیاشامند لسع عقرب را نافع آید و تر یاق جمیع سموم شراب  
 و تازه او ضماد و نیکو باشد جهت لسع زنبور خسل فودنج پودنه گویند  
 مشهور است در کنار آبها بسیار بود و مینوع از آن در کوها شود و برگ و طعم  
 آن بزوفاماند و قوت آن بیشتر از نهری بود طبیعت جمله کرم و خشک است در سوم  
 چون با شراب بیاشامند جهت نهوش و ضماد کنند عظیم نافع آید و طلاء کردن  
 آن کمی کند در لسوع و اگر بیشتر خورند ضرر رسم قاتل باز دارد و در چین  
 و افراش آن هوام بگزیند و گویند چون سدا قتر بود چیل با مطبوخ بخورند  
 عض سباع را نافع آید لغشاع طبیعت آن قریب است به طبیعت خود و  
 آن نوعیست از خود و تحقیقت خود نیست نباتی و بسیار را دیدیم که خود را در  
 بستان نشاندند و تربیت کردند مگر چند سال باز میکنند و می شناسند چند آنکه  
 نفع آن شد و بسیار خوردن آن غش سباع را نافع آید و از بوی آن هوام بگزیند

و عصاره آن خوردن نهوش را نافع آید **ترب تخم** او اقوی از پنج درک است  
طبیعت تخم دی گرمست در سوم درجه نقیق آن کوفته در خمر جبت اکثر سموم  
و نهوش نافع آید و عصاره پوست ترب همین منفعت دارد و آب ترب بر عقرب  
ریزند بمیرد و کسی که بسیار ترب پیورده باشد عقرب بکزد و مضرت نکند و بری آن  
نیز قریب بدین منافع باشد **تخم شمشاد** طبیعت آن گرم بود در سوم درجه  
چون نقیق آن در خمر باشد اکثر سموم قتاله و نهوش را دفع کند و قبل از درد  
در سم منع نماید **قرطم سرپا** کاجیره بود در صحرای دور از آب می رود و  
تخم دی کوچک تر از لبتانی باشد و کل دی کم رنگ بود و بزوی مایل شود  
رگ و باز تازان آن باشد آب بیاشامد که نزدیکی عقرب را عظیم نافع بود و بعضی  
ادعا کرده اند که اگر کینوج از بار درک آن در دهن نگاه دارد مادام که آن در دهن او  
باشد هیچ وجع در نیابد و چون بنفکند وجع عود نماید بار را از آن فک کوبند  
و آن صفت شبیه بکند رنات آن به نبات باد رنگ ماند طبیعت دی گرمست  
در دوم درجه و خشک کننده مزاج است در سوم درجه چون با شراب بیاشامد  
مضرت سم بهایم و مار و عقرب دفع کند و از بوی و دودی بهام بگریزند و بهتر  
آن بود که تازه و پاک و کران بوی باشد و اگر از اندکی تخم و نبات دی با دی بود  
شاید ر لوشنیشی مشهور است و بهترین صنفی آن بود که چون آب کشند درون یک  
بهرخی زند و ششخل باشد و طعم دی تلخ بود و باندک قبض و در دی طباع مختلفه جمع  
یکمقال از آن باشد آب جهت جمع نهوش و عضو نافع آید راز مانه نبات  
آن گرم و خشک بود در دوم درجه و بری آن گرم و خشک بود در سوم درجه و بری او  
اقوی باشد و طبع او یان مطلقا نافع به جهت نهوش و کوفته پنج آن طلاگردن نافع  
عض **کلب راس** ارمنی از ادرنه ترکی کوبند طبیعت آن گرمست  
در دوم درجه و خشک در سوم درجه چون بخورد مضرت که بهای شکم را کم کند و اگر با  
بکشد در آورد و در نزدیکی عقرب در شلا نافع آید و مضرت سموم کم کند **سب**

آنچه شیرین باشد مایل بخرارت بود و خوردن آن لیسع افعی و نافع آید و جمله سیب  
 کوسید کفر سموم را کم بسازند و خوردن دطلا کردن عصا و دوق آن لیسع و مفید بود  
 و سیب شیرین از مفرجات و مقویات قلب بود و نفع از بیجهت باشد و اگر  
 چون با جود و سداب قبل از دود سموم خوردند مضرت سم از دوا دارد و ترخ شیرین  
 نافع بود لیسع عقرب و ریت را و طلائی آن در اعضا بغایت مفید بود همچنین عصا  
 و رقی انجیر کوفته خام آنرا طلا و ضما و کردن نافع باشد و بر عین منیم درم شیر  
 انجیر خام باشد آب آشامیدن جهت اکثر سموم و تهوش نافع بود و کاه بومی  
 بر می از تیو عالست شیر آنرا چون با خمر بیاشند لیسع عقرب و ریت را نافع آید  
 حبس از می نوعی بود از ملوخیاء در فرس و بعضی ملوخیاء را نان کلاغ انبرک  
 گویند در بستان قرب آنها بسیار بر آید برک وی و کل وی چون برک و کل خطمی  
 باشد اما بسی کوچک تر بود و لون وی از سفیدی و کبودی بگلونی زرد و خند  
 برک بری بود و اقوی از ملوخیاء باشد طبیعت جمله سردی و تری مایل بود در کرا  
 چون بازیت بر لیسع زنبور ضما و کنند در دکن سازد تخم آنرا جهت سموم  
 بیاشند و تی کنند منفعت دهد و لیسع ریت را بغایت نافع آید غار لقون  
 سفید بعضی گویند غار لقون مطلق بخیست و بعضی گویند در میان  
 درخت مشکون میشود بر سبیل عفونت و از جنس بوسیده میان اسحباب  
 و بهترین وی آن بود که لون آن نیک سفید بود و در ملاست و تری یکسر و خفت  
 و تفت پیوده بید مانند باشد و طعم وی اندکی تیز باشد و قبضی و حرارتی  
 از آن بمذاق در یابند و در ابتدای ذوق اندک حلاوتی بهم فیهم شود و آنچه صلب است  
 و یا لون و کراشته باشد نیک نباشد طبیعت وی گرم است در اول درجه و  
 در دوم درجه شترتی از وی جهت اسهال سودا و بلغم تاد و درم باشد چون  
 ضما و کنند بر لیسع هوای که سم ایشان سرد باشد نافع آید و یکدم از آن با شراب  
 بیاشند لیسع اکثر سموم را مفید آید و الله اعلم اما تریا قات معدنی مطلقا





از کل بهیئت کبندی و در کله آن کبند راه آمد شد او باشد و همواره جعجعی و فریاد کند  
و گوشت حیوانات و حشرات و دانه جمله خورد و بهترین خاک لانه او آن بود که کشته  
و استخوان مار در آن یابند چون آن خاک را در آتش گشته کنند و آب آنرا از آتش  
عض سباع دیوانه بخورند تو حش آب را منع کند و بر کشدن بول و آمدن بهمار یا  
دهنده چون در اوایل غورند اکثر آن بود که بصلاح آورد و چنانچه بخت نباید خوردن بخیر نگذرد  
**کبریست** آنرا گوگرد کوبند و آن انواع بود سمنخ و سفید بهترین سمنخ بود  
و اعلامی آنرا از کوه دماوند کیند طبیعت جمله کرم و خشک باشد در رسوم درجه چون کرم کرم  
بر محل لسوع باشند عظیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا با بول آمیخته و یا غسل ضم کند  
و یا با ذبل خشک انسانی بآب و یا با علك البطم که اخته بر لسوع بنهند بگایست  
و لسوع را در آب معدن که در شستن بسی نافع آید و اندر علم اما **تریاق**  
**حیوانی** مطلقا انچه معده و از مضرت معده بها عادی باشد اینجا بمبین گردد  
با و **الزهر قیسی** معروفست بهترین آن بود که بزرگ باشد و بهیئت ولون  
زیتون بود چون باب بر سنگ ساینده همچو شیر سفید رنگ باشد که سینه  
شود و اگر سوزنی تائیده بر دود و بر بند دودی ازان بر آید دود آنک از دوی سائیده  
باشیر یا کلاب حل کرده بادوغ یا خمر یا آب غوره یا آب لیمو بیاش مندر اکثر سموم  
و لسوع را دفع کند اگر کسی هر روز بر نیم دانگ ازان خوردن عادت کند هرگز هیچ  
سمی بر او موثر نه آید و در تقویت قوی و منع خون رفتن از اعضا و دفع عفونت  
شانی عالی دارد **مساک** بخت محلی که حاصل می شود و امانت تبی و چنی  
و خرخری و هندی مجری بهترین تبی غیر معشوش بود بخت آن که آهوی آن سنبل  
و غیره پیچزد و مع ذلک انچه زرد رنگ و سیب بوی باشد بهتر بود و انچه  
آهوی کیند بهتر ازان بود که خود در صحرا ازانان ریخته باشد طبیعت جمله کرم و  
در رسوم درجه و گوشت خشکی او زیاده است و مطلق او تریاق سموم نیست  
تخصیصش بلبل و قرون السنبل با جماع حکما بول بعض پیش آب مرد دارا

چون سالی چند جهت نهش افقی بران میریزند بغایت نافع بود و بالطردن برهم  
 عضو یا مالیدن و طلا کردن مفید آید و کهنه آتش آمیدن جهت از بستر  
 و اکثر سموم نافع بود و حکمای هندی گویند هر که حیوانی بکشد و بول او تریاق آن سموم باشد  
 و چون بیاشامند و طلا کنند و آنها که بخورون سموم صحت دادند بول ایشان اکثر  
 سموم و سموم بود و طلا زبل گویند چون زبل خروس بیاشامند  
 جهت سمی که خورده باشند فی الساعه بقی آورد و زبل کینه سفید شده  
 سبک تریاق سموم و ساس و پیش و اگر کسی باشد و اگر پیشتر سم خورده از  
 زبل ایشان مضرت نیاید و زبل آه و سبک با خمر بیاشامند جهت سموم نافع  
 و ضما و سموم بود و زبل ترس دایل لب که بخت با شراب بر سموم طلا کردن مفید آید  
**مسحر اطمین** پسندی آهمن مانند بود که از گرم خراطین کشند چون دو  
 دانک آب بسایند و بخورند جهت سموم نافع بود و اگر در طعام سموم اندازند  
 جوش بر آرد و قوت سم آن بشکند شلخ کردن چون طریقی از آن آب  
 زیر خورده و سموم و معوض در آن آب و طعام و شراب خورد و غلبه سموم  
 و طعام سموم درین ظرف کتد جوش بر آرد و قوت آن بشکند **الفخ**  
 پیرایه بود که از شیر دال حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن جمله گرم و  
 باشد و گویند مازة آن در جمله تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم کسی که سوکرا  
 یا فریون و اشمال آن خورده باشد بغایت نافع آید **تخصیص الفخ**  
 و در سموم نیز این اقوی بود بعهده مایه آه و بره چتری و شربتی از اینها درین  
 ابواب سه الواسات بود و از ده قیراط دفع ضرر دایما کمتر است عمل نباشند  
 و از خواص الفخ نیست عقد شیر و اخلاط رقیقه و منع سیدان رطوبات  
 و تحلیل خون و شیر که در معده و غیره مان بستر شده باشند و سمیت پیدا کرد  
 اندر زرا چیزی بود زرد و فحش و سریع الثقت که اخیانها در زهره کا و باشد  
 بوقت پری ماه و اجزای آن چون از مراره حاصل شده بغایت طعم تلخ

و طبیعت آن گرم و خشکست در آخر بهم درجه دو دهنک باد و وجه از وی بیاشامند  
 نافع آید لسع عقرب در شیل و زنبور و با او سه که سائیده مالیدن بهم  
 نافع بود و با شراب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم ماده منفیه آید  
 و زهره کا و را نیز قریب بدین منافع بود **خون گریس و کوزن**  
 آنچه گیاه مخلصه تر یاقات خورده خون او تر یاقی و نیکو بود اکثر سموم و  
 لسع را چون یک ملقه با خمر بیاشامند و آنچه مار خورد تر یاقیت خون  
 بیشتر بود و طلای جمیع نهوشن نافع آید و آنچه مار خورده بود بهتر آید طلا کرد  
 آن نافع آید و بر عسم بین اکثر زهر خورده را منفیه آید تخصیص کسی را که حیوانات  
 سمی خورده باشد **قضیب ایل** کوبیده که مسح خشک آنرا چون  
 جهت لسع افغی بیاشامند بغایت نافع بود همچنین بخت آنرا حرک  
**چشم ایل** در پیش و چشم دو مغاکست که چون آب از چشم او  
 رود در آنجا منقعه کرد تخصیص در وقتی که مار خورده یکدانه یکدانه  
 از آن بیاشامند نافع آید جمیع لسع را **سورما** چون بول  
 بز کوه بر سنگ میزند آن مجتمع شده غلیظ و بسته گردد آنرا سلاخه  
 کوبیده چون جهت نهوش و آب بیاشامند عظیم نافع آید و طلا کردن آن هم  
 منفیه آید **لپس** جامع طبایع مختلفه بود از حرارت غالبه مائیه و حرارت  
 معتدل و سوسمه و بردت معتدله جنبیه و غالبترین شیر در تر یاقیت شیرین  
 کوبی است از مخلصه به سیر تر یاقات جرد بعد از آن شیر کا و کوی که تر یاقات  
 خورده بعد شیر کا و اهلی که از تر یاقات جرد بعد شیر آدمی که بسموم قویه معاد باشد  
 بعده آنچه بیشتر از گیاهای تر یاقی خورند و مطلق بیشتر نافع بود زهره مار خورده  
 و کزنه و انگوزک کزیده و ذرا بچ خورده و ارب بجر خورده و کانی را که دارد  
 زیاکار خورده باشد مثل بنج و شوکران **سیاه** دزنج شیر کا و زرد منفیه  
 باشد و علاج اکثر زهر خورده و بسوس و نهوش بدان کنند و تحقیق طریق آن

بمحل خود نکورانش الله تعالی **ک** گوشت بز کوبی و کاه کوبی که از تریاقا  
 چند تریاقی نیکو دارند جهت اکثر سموم و لسوع کوبینند خوردن گوشت بره فایده  
 جهت لسع حیات و عقارب بغایت نافع آید و با شراب عض کلب کلب را مفید آید  
 و گوشت خفصه عیبه که بنگ و زیت بخت باشند جهت لسع اکثر سموم نافع بود  
 و چون شکم آن بشکافند و گرم محل لسع بپزند عظیم فایده دهد و تکرار سی مفید آید  
 و گوشت افی را بر زخم افی بپزند آید و گوشت اکثر حیوانات کزنده را بر زخم  
 ایشان بستند عظیم نافع بود و خوردن گوشت مار جهت کزندی و نافع بود  
 همچنانکه جگر حیوانات دیوانه جهت عض ایشان و کوبیدن گوشت نمکسود این  
 عسل که از اسب خوانند با شراب آتش امیدن اکثر سموم را مفید بود و گوشت  
 حیوانی که از اژدها خوانند در کبوتر خانها قصد کبوتران بسیار کنند تریاقی تمام دارد  
 و گوشت قنفذ که از خار پشت کوبیند جهت اکثر سموم و لسوع مفید آید بخت  
 و خام و طبعش گوشت باهی بیاض مندرج جمیع سموم نهوشش مشردید را کم سازد  
**ش** شهد طبعیت عسل کرم خشکست در دودم درجه چون جهت عض کلب  
 کلب لعق کنند نافع آید و باروغن کل بیاض مانند ویش و ام را مفید آید و  
 بخت بیاض مانند جمیع مخدرات نافع آید و اگر بدان قی کنند اکثر زهر بار آورده و بر  
 سموم که الایش خانه نخل است چون بر زخم سگانهایی همی طلاء کنند جذب سم  
 آن کنند و بوق در سکه تازه روغن کاه و گوشت تازه و سیاه آنها  
 و پیه خرگوش و قنفذ و کوزن و بز کوبی و آب و سوس مار تریاقی نیکوست  
 جهت سموم و لسوع و ام چون بخورند و بر زخم کزندی آنها بپزند و با بخت  
 تریاقات خورد اجزای او روغن او باشد و الله اعلم و ارومائی مضر  
**جهت حفظ صحت در دفع مرض** بدانکه این نوع تدبیر چون  
 حکمت حکمای هندست بطریق که ایشان بیان فرموده اند انجام پذیر میشود  
 و از جمله سموم و ادویه مضره آنچه منفعت مداومت آن تجربه پیوسته در

حکمت یونان نیست و دستور آن درین ممالک نمیدانند مذکور میکرد و آن شش  
 و دواست بچناک و بلاد درونچ و زنج و تا توره اما طریق خوردن بچناک  
 و بعضی آنها سه نوع بود یکی آنکه سمیت آنرا با فون بپزند و بپزند  
 افون را منتر کوبند و من جوکی را دیدم که بچناک اعلی را با فون چنان خشت  
 که کسی آنرا خوردی گویا خاک بود و هیچ تاثیر سی از آن ظاهر نمیشد و این طریق  
 بسیار اعتماد را شاید جهت آنکه دغای شرایط بسیارست مثل درست خواندن  
 و توجه تمام کردن و از استاد پرسیدن و دم رخصت ستاندن و آزمودن  
 و قوت سسم شناختن و پاک شوی در آن باب حاصل کردن و مع ذلک  
 هر سبی را که بپزند هرگاه خواهند که با فون دیگر میتوان کشودن و سمیت  
 آنرا بجرکت آوردن اگر چه مدت باران گذشته باشد اگر کسی را خصمی دانا  
 باشد و بران مطلع شود که آنرا بجرکت آورد و مراعات اینجمله مشکلات  
 و منترهای که درین باب از استادان گرفت ام و رخصت دم و سسند شده  
 و تجربه نموده اینست افون بس که ستری سنیو اسری بسری کنکا کور  
 اسری کنیا لاکلی او سکتی انگلیاری و یکری میهل متساب حلی  
 کیس انک شس با پس بکلا اسک کنار کی بدیارد و ایسرمهاد  
 دیو که بدیارد سنی که کالکوت سحان بچناک دو سیاه شک اسبی بس  
 شکمارون مارون ری لبامارون اتروه و سامارون کلذرت مارون  
 میادست کیا منت تانیر کور متا بقی سو سکنی سبت بس ناستری بس  
 و قوت این منتر تا غایتی است که اگر بر چوب طعامی خوانند مکر و بپزند که  
 بدین سبهای غذا را مسموم کرده باشند از آن طعام بخورد مضرت یابد  
 و اگر کسی را ازین مسموم خورانیده باشند این افونهارا بران آب دیار شیر و  
 اشتباه آن بخوانند سه کرت اگر هفت کرت بدیند باشد ایط و بخور آنند  
 و بر دینیز بخوانند و میدهند بوجه سم از تن او بیرون آید و صحت یابد

بعون الله تعالی دوم آنکه در ابرایات مناسب بکشند و اندک بخورند  
 و اندک بپوشند و اندک میبویند تا بمقدار نافع آید و این طریق بس معتد بود و سوم  
 اندک اندک از خالص آن بخورند و بتدریج زیاده میسازند چنانچه بدیهی است بمقدار  
 معتد بهایا بد و آن هنگام چون عادت شده باشد مضرت نکند و قوت عظیم بخشد  
 و هرگاه از آن منفعتی نسیکوبیا بند و خواهند که زیاده خورند همچنان بتدریج خواهند  
 و این تدریج آزموده تواند کرد که مقدار قوت آن سابق معلوم شده باشد الا  
 در رسم قوی قلیل و کثیر آنرا تفاوتی نباشد و احتیاط در مناب آنست که اولاً  
 رسم را بر تریاقی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از آن اندک اندک از جزو تریاقی آن  
 کم میکنند و بر آن مدتی عادت میکنند چنانکه عادت بدان رسیده باشد که در خالص  
 آن شروع تواند کرد و آن هنگام این تدریج را معتد بود و دشمنیم که رسیدنی  
 بهند عادت بچنانک خالص را با بخار سائیده بود که هر صباح کمیقال خوردی و است  
 شدی و چنان قریب شده بود که در حرکات عاجز بود و هر جا در تن او شکنها در  
 گوشت و پوست او پیدا شده بود و پیوسته آنها را مراعات کردی تا خراب نشود  
 چون ار سکری بازمی آمد طعام حریب بسیار خوردی و مباشرت بسیار کردی عمر  
 طویل یافت با سلامت و قوت و عاقل و بدان که حکمای هند هرشی را که بکشند  
 آنرا بر تریاقی مناسب سختی کرده سفوفی میسازند و جمله سفوفات را ایشان رس  
 می نامند و بیان انواع رس در باب ترکیب خواهد شد انشاء الله تعالی  
 و قانون خوردن رس بچنانکی و نیزه آن چنان بود که است ای خوردن این یک گوش  
 پاک کن بود و سر و دماغ را بر نداشت تا و بعد در فراج بر سهی طعام مناسب و یا خود بخور  
 پاک کن باید مقدار از نصف دانه حد کسی باشد و هفته برین پنج بعد از آن بتدریج  
 اندک اندک زیاده میکنند تا سالی را به نیم دانگ رسد و مدتها ازین تجاوز نباید کرد  
 و اگر در اوایل مقدار مقدار اجمال نکند که در در میان نور و طامع نرسد و تا به شمع خوی کند  
 و باید که در اوقات درامیت را به تشراب چیزهای که بکلی دفع خاصیت و قوت آن میکند

بخورند مثل فاوزهر و جدوار و امثال آنها و مدتی خذر کند که سمیت آنرا در حرکت می آید  
 مثل کبچر و جوز و نارسیل و همچنین از چیزهای که بالخاصیت با آن مضارند چون خردل و باغی  
 و همچنین از چیزهای که سمیت آنرا می رسانند مثل خمر و پهلپل و سایر شیرتهای سخت کرم و  
 همچنین از چیزهای که فی الجملة نافع است و شکنده قوت آنند مثل ترشیهای سخت  
 ترش و شیرینهای دتره های تیز طعم و خرزهره شیرین البته آنها تا چهل روز خذر  
 واجب داند بعد از آن اگر توانند و ایام رعایت کند آن بهتر بود و منفعت آن بیشتر بود  
 کرد و الا هرگاه عادت مستقیم و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاده مضر  
 نباشد پس بین جهت من بعد هفت ماه بحد و مدت این در مدعه خود را علاج  
 کرده بودم و هم بر آن بودم و هر چه خواستی آنها خورد می و تفادیه نشد با این  
 دوا بعد العاده میوه که سخت شیرین نباشد و چیزهای که ترش شیرین مردم کرم  
 مزاج را نافع باشد و ترکیب سردیها و ترسها مردم سرد و تر مزاج را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج  
 میوه شیرین موافق آید و شیشهها و سردیها مضر بود و مردم کرم و تر مزاج از میوه اندک جایز بود و باید  
 که خوش از حرکت عین و موضع تر و کرم در کرم و آفتاب کرم و از تحلیل مفروقه ادویه قویه سببه و غیر  
 سببه و فصد حجامت و اکثر استفرغات و جوع و عطش خذر کنند  
 و طعامهای چرب و نرم خورد و تخصیص شیر برنج که غذای بس موافق است  
 ایشانرا و همچنین طعامهای بروغن کا و کوسفند و دنبه و بادام و گوشتهای  
 چرب جوان و از اسهال خذر باشند و در وقت که ماهر روز غسل با آب سرد در کرم  
 و در کرم معتدل کاسه در آمدن لحظه مناسب بود و از مباشرت مذهب خذر او  
 بود و از افراط آن بغایت مضرباشد و بعد العاده بسیار مضرت نکند بلکه در ادویه  
 قوت عظیم در آن باب حاصل کرد و نباید دانستن که چون رس و شباهه آنها جهت  
 رفع مرض خورند اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کهنه و غلیظ و یاسر شده باشد  
 خورند بکیفیت نیز ممد رفع آن شود و نیز چون مرض قرار یافت و ماده یکسر شده  
 تحلیل نیکومی نذیر و از اشتغال بمرض دیگر امن میشود الا چون ماده کرم رستی



هرگاه طبع قوت کند بکین که بر عصب دیگر بخت شود اما طریق خوردن بلا  
 چنان بود که بنهند بلا در را و بکنند پوست کنده یا ناکنده بر درینند چنانکه پوشیده  
 شود و بعد از اینجمله را با هم در دهن و در حق نسیک کنند و درین طین احتیاط  
 کنند که قبل از خلط با بکنند دست بردن آن آلوده نشود و بینی را نیز از لوی آن  
 حفظ کنند تا درم نمند و چون نسیک خلط مزاج یافت همچنین نسیک مجموع را ساز  
 و هر روز یک هفته و بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر مقدار احتمال کند کمتر خورد  
 و اگر هر روز احتمال نکند کمتر نوبت کنند و بعد هفته یک نصف خوردند و هفته دیگر دو  
 خوردند و هفته دیگر را تمام خوردند و تا چهل روز ازین زیاد و کم از نگاه اگر  
 در ایستد و کفایت باشد و اگر زیاد طلبت چله دیگر باید و بلا در رسد  
 و چله دیگر را بلا در و ازین در نکند و اگر دانند که طبع زیاد میطلبد و مضرت میکند  
 به ترتیب مذکور تا هفت بلا در توان خوردن و هرگز از مقدار نفع نرساند و اسی دیگر باید  
 خوردن و آنچه مذکور شد نهایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که دو چله  
 بده بلا در رسانیده بود و نفع عظیم می یافت اما کاین چیزهای محکم کردی و آخر  
 در سردی بمواد دست نمود و در گرمی هوا ترک کردن و قانون پرهیز این است  
 بقانون پرهیز رس چنانچه معلوم امار و غن جواز و کنبه و شتهای با این بنیات  
 نافع آید و چیزهای شور و ترش و تیز و لبنیات همه مضرانند و حیوانات ترش مانع نفع  
 و به قبل از عادت تمام طریق خوردن ازین پنج چنان است که بزیل  
 تدریج از اقل با کثرت روند و بمحالط مصلحتی واجب از مقدار مایش یا عند نقلی کند  
 و هفته همین قدر بر روز بر ناست تا فرو برند و بعد از آن هر هفته یک عدد اضاف  
 کنند تا جان شود که مدت دو سال را یکدم رسانند و ازین در نکند و اینست  
 و در پنج روز غیر دق بدین تدبیر مخصوص است و بعضی بجهت احتیاط از آنرا  
 با پله سیاه که مصلحت است برابر حق نموده خوانند و ابست از مقدار نخوردی کنند  
 و در دو سال مقدار دو درم قرار دهند و اگر در آخر تدریج بلبله را کم کرده بر طرف کنند

انفع آن زیاده بود و پیریز این نیز قریب پیریز رس باشد اما حرکات اینجا  
بدان مرتبه مضرب بود و کمینات اینجا مطلق جائز نباشد و شیرتها و غذای خشک  
همه با این مضرت کند و تریاقات و روغنهای مهضوع خوردن جائز بود و شیرتها  
نافع و چند شخص را دیدم که انواع علفها داشتند مثل فولنج که به وسعت ازال  
ولاغوی و قلت اشتهای طعام و سوء هر دم گفتنهای آن و سستی اعضا و مقدرات  
باینجولیب جمله آنها را از رنج صرف خوردن بر طرف شد در مدت دو سال همه قوی  
اما **طریق خوردن** رنج هم اعتماد کوفی است ابتدای آن از مقدار  
ماشی بود و اختتام آن در دو سال بر بندرم باشد و پیریز آن هم  
بدستور پیریز رنج بود و من جوکی را دیدم که سم الفار را بر کف کرده بود و یکم  
و چنان بخورد این دوا پنج امراض خبیثه مزمنه را بر می کند بزودی اما **طریق خوردن**  
حوز مائل دو نوع بود یکی آنکه صرف از عادت کنند چنانچه دستور خوردن  
افیون است دیگری آنکه او به مقویه با آن منجم کنند که جزو غالب آن باشد  
و این نوع انفع باشد و مداومت این ترکیب را به هر هری خاص نباشد لیکن  
چربیها و شیرینها با این انفع باشند و چیزهای سرد و خشک سبب غلبه  
شوند و چیزهای سرد و تر غلیظ بلغم فربه اندر معده پدید آورند و از آن وحشت  
و معاجین آن بعضی مدقرا با دین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما **طریق**  
**خوردن** مار سه نوع بود یکی آنکه نخته گوشت آنرا بتدریج عادت کنند  
بدستور مار گیران دوم آنکه بدستور حکمای یونان در معاجین کنند و بدان  
مداومت نمایند سوم آنکه بدستور تعینی سازند از اصول نافه مقویه  
می سازند مثل پنچ بلرک و پنچ مارجه و پنچ کبر و پنچ فاشه و پنچ حوز مائل  
و پنچ شیطج سیاه و پنچ سمنه جمله کوفته و از علفهای مقوی نافه مثل شبت مثل  
هنگو و کالای چرا و نکار جوفی و سمنای بودینه کوهی و قشاق الحمار و اسفند درک  
بلرک جمله نیکوب دار تخمها و مقوی حافظ مزاج چون پنچخواه و سیاه نخته مستعمل

و جوز مائل و اینست و زیره و تخم تیزک و تخم بنجر از هر جنسی اجزای آن برابر کنند و این بجمه  
 درخمی کرده در زمین دفن کنند و بعد شش ماه که جمیع آن اخرا خاصیت و  
 طعم و قوت خود با آب باز داده باشد و سه عدد مار سیاه اند را آن ختم اندازند  
 و سه روز بگیرند و بکندارند تا هفت سال که اول محل قوت آسمانست و این  
 اجزای مار و ادویه جمله تحلیل یافته یکصورت الی گرفته باشد پس این آب را  
 بیالایند و صاف کرده در ظرف چینی نگاه دارند و هر روز اندکی بخورند تا  
 بمقدار یک شربت آب نیکورسانند و بعضی تا دوازده سال که محل بلوغ کودک است  
 ختم را حفظ کنند انگاه صاف کنند و خورند و این را قوت زیاده یا بسند  
 و بعضی استخوان قوت و نفیج این یقین بدان کنند که ترنج را با آب تنها نیم بخند  
 کرده در این ختم اندازند همراه مار در هر چند گاه دانه های آن ترنج را به بندار  
 سرخ و بزرگ شده چون دانه انا را رسیده باشد و الا بعد از رسیدن  
 آن هم بر بسیل عادت خورند و قوت های عظیم دریا بسند و در وقتی که چون  
 بگوینان کلب میکند و شربت و غذای ایشان دایم ازین آب و دانه باشد  
 و بریز این قریب بریز از ترنج شود و الله اعلم اما طریق احتیاط از  
 ورود سموم و از حیوانات سمی و موثری اولی آنست که هر  
 سمی قوی عادت کنند تا آنکه محکم مضرت نیابند بسی و عضی هم موثر نباشند  
 و اگر این تدبیر میسر نشود بخوردن بچاک فقط عادت کنند که آن ضرر اکثر سموم  
 و نهوش و عضی را باز دارد اگر این نیز میسر نباشد تریاقات قویه عادت کنند  
 مثل جد و اوفا در هر حیوانی و مسدنی و معجون الطین و فاروقی و اشباه آنها  
 و اگر تریاقی آزموده معتد باشند که قوت آن مدتی باقی بود چون مخلصه سم  
 و مع ذلک افسونهای زیر بنده چنانکه سابق مذکور شده بر هر طعامی و شرابی  
 غیر معتد باید و طعم هر طعام و شراب را اول نیک باید کردن انگاه خوردن  
 و لیکن بعد از آنکه خورند و عالم باشد اعظم و فعل سموم و هر چه سخت تر نشانی تر

یا شور یا شیرین باشد اعتماد بر آن نباشد نباید خوردن که این کیفیت علم  
 سم را می پوشند و مذاق سلیم و تنقل مستقیم چون زره از طعام مسموم نهند  
 و الا لحظه تا مل بگذرد در یابد از دور بودن کس و زهر خور و مورد کرب و امان  
 آن از انکولات هم توان دریافتن مسمومیه آنرا که هم شهیم باشد خود به سبب  
 نباید رفتن و چیزی از آنجا نباید خوردن و جوکیان دانا که بدین ممالک می آیند  
 چون بر اطباء و مردمی که بر ایشان حسد می برند تا از ایشان طمع کیمیا دارندین  
 نیستند درین باب احتیاط ببلغ کنند چنانکه بعد از خور از غیر معتد و حصول عاود  
 بسموم بویه و خواندن افسون زهر بند بر اطعمه هیچ غذای بی سیر خام بسیار خور  
 و در اکثر آن طفل سائیده هم غالب لیستند جهت آنکه سیر خام و قفل را که مقام  
 اکثر سموم و لسوع شناسند و حشرات نیز از بوی سیر عظیم متفر باشد و آنجا که ممر  
 مقام حیوانات است سمی باشد ساکن نباید شدن و در حصول که وقت فوت حرکت  
 و مضرت حشرات است سکون در مواضع بلند مانع یا مواضعی که آب که در گرد آن  
 گذرد یا مواضعی که بکچ بسیار کرده باشند مناسب بود در آن مقام چیزی که حشرات  
 از بوی او گریزند بجا و در و بخاراتی که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصاً  
 در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات در آن بیشتر است و گویند کسی که مهره مار با خود  
 نگاه دارد هیچ مار بد و مضرت نرساند و هیچ جوانی سمی که او نگردد و اگر بیشتر  
 احتیاط باید جز بارتن خود ببالد که حشرات از آن نفرت کنند و بگریزند و اگر  
 حیوانات مثل مرغ خانگی و کرب و طماوس و بید و قمل و کلنگ و مرغ خان و  
 گوزن و مار خور و خار پشت و اسود در مقام خود نگاه دارند حشرات از آنها گریزان  
 و هر چه ظاهر شود ایشان دفع آن کنند و دعوات افسونه ها که در بین حشرات دفع  
 مضرت آنها مؤثر و مجرب باشند خواندن واجب بود و تخصیص در وقت خواب و  
 شبانگاه منفعت آن بیشتر باشد و از ادویه بسی مجرب است آیه الکرسی چون  
 بوقت آرام خلق بخوانند سه کرات نیست فقط از مضرات و بلیات مرگرت که تمام



برک وی مجده و پنجگشت تا قیون شود و نوزده مانده و پنج انگه آن سیاه میوه و پنج حبه و پنج  
 و پودینه کوهی سبز حلیت پنج هرک دینار و پودینه شاخ حیوانات ناشنای باز کبریت لنگ  
 بز هر روز پنج تخم شلغم منخول **بسان** ادویه که بر خود مالند برای شربت  
 و موزیات از لوبی آنها نفرت کند و بگزیند مغز خوش در سرکه در روغن بزم  
 که اخته میوه اندر روغن زیت حل کرده برک صغره تازه کوفته اندر روغن زیت  
 آغشته و جوشانیده و همچنین باز سیر و یا حب الفار یا حب العرب یا برک سبب لوبیا  
 پنج انگه آن یا حب البلسان یا پنج ترب یا پنج خرف هر یک تنها یا بعضی خلط کرده  
 و کوفته اندر روغن زیت جوشانیده و اگر روغن کا و کوسفند تنها مالند  
 بشم و لیک و در شوند و گویند سوف الحیم بر خود مالند کوفته افعی لیس کنند و  
 عصاره خبازی یا خطمی یا تخم آن بر خود مالند زنبور نکند و کسی که زبان خود بیدار  
 گرفته باشد زنبور کوچک ادرا بکند و اثر نکند و این را تجربه کرده اند و الله اعلم  
**اما طریق علاج کسانی که زهر بر ایشان وارد شده باشد**  
**بخوردن و غیر آن طریق کلی درین باب اطباء یونان و اتباع**  
**ایشان آنست که چون دریابند که سمی وارد شده پیش از آنکه قوت آن**  
**در بدن پراکنده شود و بدل رسد قی فرمایند که را بچربی تر یا قی که قوت سم**  
**بشکند و جذب و منع انتشار آن بکند و طبیعت را یاری دهد بر دفع آن بزیل**  
**استفراغ مثل طشیخ یا روغن شیره قدری بود که از کرده و طشیخ**  
**انجور بار و روغن کادیاسک و تر یا قی کل مختوم اندر شیر حل کرده و بلعند**  
**حروس با آب گرم و مسکه و طشیخ بزرگکنان یا حب الفار و مسکه یا روغن**  
**شیر در چهار درم باز زده یکدرم مر اندر شراب شیرین حل کرده و در شبانه**  
**و بعد استغنا قی شیر تازه بسیار بخورند تا مضرت باقی زهر را بشکند**  
**و در آنک بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخورد بکشد نگاه آن شیر را دیگر قی فرمایند**  
**و باشد که عوض شیر که تازه غالب خوراند و گویند که آن نیز مضرت**

مسموم را باز دارد و تخصیص سمهای حاد و حرلیت و اکال و محرق و مقطع و محقق را  
 و آنجا که بغذا اولون حاجت افتد و کفایت نباشد غذای تریاقی مناسب  
 و غالب دهند و یا بجهت غلبه تریاقوت سم باز گوشت و باشد که غذا را  
 نیز باز قی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که فهم شود که قوت سم با خشا اسفل  
 رسیده است احتقان فرمایند هم مثل این طبعهای مذکور و آنجا که اضطراب  
 صعب و تاس بسیار پیدا آید آب برت و پنچ و وردغن کل دهند و بدان قوت آید  
 و اگر تسکین بیشتر حاجت آید کلاب و کافور و شیر خرقه و اسپغول و شیر  
 حنظل اضافه کنند و بر دل و جگر و دماغ نیز از این نوع طلاهای تریاقی دهند  
 پس بطنهای صبدانی بلند او را بیدار سازند و هیچ حال نگذارند که در خواب رود  
 یا فرد آراند جهت آنکه از این حال ستم بیشتر اثر کند و سستی غالب شود و آنجا که  
 بیهوشتی میکند یا غافل میشود یا موی سرع می کشد باد در دهن او میدهند و او را  
 نیکو میچنانند و بنقره و سخن می آگاهانند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و  
 ثم معده او را بمالند و بهوای سکن او را معطر و مروح میدارند و بهوای دماغ را  
 عطر و تریاق و لباسها عنبه و مشک و غیر آلوده میسازند و اگر اولاً افرطی  
 قی و یا اسهال بسبب فعل سم و یا تریاق فهمند هم تریاقی حالبس منع آن میکنند  
 و بعد تقایف الجمله تسکین مابقی سم تریاقی قوی مینمایند و اگر زخمی از تنفس مسموم  
 و یا ضربت حیوانی و حشراتی رسیده باشد تحت بر محمل بر سم تریاقات  
 وضع کنند و بجمه و علق و اشباه آن سم را فی الحال هم از زخم بکشند  
 و کم سازند و بخورانی در تریاقات تدارک مابقی نمایند و گاهی دماغ را بعد  
 جمله دانند و بهمان صلاح کنند و در هم حشرات به گاهی قطع را از جمله علل جفا  
 شناسند و اما طریق کلی نزد حکمای هند آنست که تحت تحقیق نمایند  
 که سم دارد از چه نوع است اگر از انواع پیش یا سم مار است جمله از افسون  
 دفع کنند چنانچه همواره افسون آن سم بخوانند و بر شیر کاه و زرد میدهند و

میخورانند و جادوی از بخت ستاخ علف بزم برهم بسته از سر لطیف بای  
 میکنند و افسون میدهند و بعد از آن بر زمین میزنند چنانچه در بستن چهار نیکو  
 بحکم حضرت ربانی زیر با شیره میخته مابقی داسهبال و از عمر خرم بیرون آید  
 زود هر چند مسموم بهیوش شده باشد و آماس کرده بدین تدبیر در اندک  
 او را بخیرانند و بحال اصلی باز آورند و بعضی که سم را قوی یابند در  
 آشنای تر یا قیات خورانند و بر زخمها نیز مالند و ادعای ایشان آنست که اگر بر  
 خورده و مارگزیده سه روز باشد که مرده باشد او را بخیرانند و میگویند کسی که بر  
 مردن سه روز خدر شده بهیوش است و تمام نموده است چون از آن بدت  
 بگذرد و دیگر قابل اصلاح نباشد و از کبار جوکیان شنیدم که در اول حال چون  
 افسون بر مسموم بهیوش شده میخوانند دستورشان آنست که بر داکر دو سیر جو  
 مندل میکشند و بر سر او جادوی میکشند و از بیرون نشسته طشتی روئین مینوازند  
 و افسون بآهنگ و با اصول میخوانند ساعتی را بر میخیزد و می شنید و همچو آن میجو  
 سخنها میگوید از زبان زنبه انگاه در افسون آن سم را یا آن مار را که زخم زده بودند  
 سیدهند و می پرسند که کدام زهر یا از کدام مار بی و چو آنچه نوع برین شخص وارد شد  
 آن از زبان سم میگویند که من فلانم و بچه نوع وارد شده ام و برین سخن که خودش  
 و چه چه بوده اکنون در افسون التماس میکند که بروا و می رود آن شخص بهوش  
 می آید و نگاه هست که سم ماری از روده و از غایت غضب بدنی عوض میطلب  
 تا از اینجا بیرون رود و اگر بگذرد چهار پایی معین بدو حواله میکنند و بدو نقل میکنند  
 فی الساعه این شخص بر میخیزد و این حیوانی می افتد و هلاک میشود من چندین بار  
 و عقرب و دلمک گزیده را دیدم که با فون محض خلاص یافتند و چندین را دیدم  
 که بجلاج مذکور خلاص شدند و بسیار نیش خورده را دیدم که با افسون و شیره جادو  
 خلاص شدند و افسون نیش خورده همان است که سابق در تدبیر خورده  
 نیش مذکور شد و اما افسون مارگزیده اینست من من او بده زاکا



منس مار الک مرت کرنا هر کس منس امر جابر کال دست الکاری الک ملیا پر  
 پر کبود اندام دهر منده دوازی کو جا کلبا ملین جا گفت او منس جاگری با با بکری سدن  
 جهری تورنگری بی کل جوی سس کی اندکی باب جنا او سد سکواسه او منس  
 چیا که یون او منس جاگری ایسر که الکبا لاسکه مهاده لوسکه الکبا رس  
 و اما افسون عقرب سیاه کزنده اینست بجی بجی کالابجی دیو کشتی زهره بجی  
 توره توره جاده دی ایسر مهاده دیو کی مندر لاک و این افسون را و ایم بر کار دیو لادینخوا  
 و برزخ هم کردم میدهند و کار و رافه میکشند و هر نوبت که تمام شد سرگرت  
 میدهند و کار در اسه کرت بر زمین میزنند و عدد طاق مقررست و انجا که افسون  
 شکو نباشد و یا اثر الیه بعضی مفقود یا موانع موجود باشد و علامات بنهم بود  
 تریا قتی می باید شیر کاه خام تازه تخصیص از کا درون با فراط میدهند و بعد لحظه نماز  
 قی میفرمایند و ملاخذه رنگ توام دیوی آن میکنند اگر عظیم متغیرست مگر اگر متغیر  
 چند آنکه شیر فی الجمله بحال خود باشد باز آید و کس از آن نفرت نکند و مضرت نیابد و اگر  
 نیز همین حکم دارد و انگاه تریا قات قوی در شیر کرده دهند مثل مشک و شیر خام  
 و جد و دار و نادر و بچاک و و سیاب و فلفل و زنجبیل و ارشابه اینها انچه  
 مناسب مسموم بود و انجا که بغض حاجت آید همین شیر دهند چند آنکه در یابند که زهر سرور  
 شد و انجا که در احشا غللی یابند سکه کاوی تازه بسیار دهند و انجا که قوت باقی بود  
 و سم تمام دفع شده باشد اندکی هرزلی مربی در شیر کاوی بدهند یا ناسال  
 یا بقی از اسیر و ن بر و انجا که حرارتی و سوزش در درون باشد دفع تازه کاو  
 شک کرده دهند یا تریا قی قوی و بدان قی فرمایند انجا که زخمی باشد از حیوانی سمی  
 یا خشراتی بدان وضع خمرت تریا قی قوی مانند مثل بچاک و سیور و فلفل و ارشابه  
 اینها را زخم اندک بود و آن کس را گاهی بستر تیغ بیا چند انگاه بمالند و گاهی زلو  
 را غلله و انگاه تریا قات بمالند و انجا که نهوشن باشند مثل رس و فلفل و زنجبیل

پرورده در بینی او دهند و او را به دستور مذکور بیا کابند و او را در مقامی مروح نگاه دارند  
 و هوای آنرا به دستور مذکور و خوش و مناسب سازند و لباس او بتریاقات الاینه  
 دارند و او را آب و شیر و طعام در شاخ کرگدن دهند یا در پوست کرگدن و یا در  
 شاخ کاه و کوهی یا در پوست آنها و در میان شیر کاه یا کوسفند نشانند بهتر گردد  
 و اگر در میان بول کنند بهتر بود و اگر شیر آنقدر نیا بند در میان بول کاه و مطلقا یا بطلق  
 یا هر دو یا بول آدمی مجموع نشانند و کاه بود که آرنی ترتیب کنند از طبع علفهای تریا  
 مثل انجدان و سیر کوفته و بهنگرا و کالاجر و سداب و پر سیا نشان و جوده و  
 کر و نکار جونی و بزرگ و اشباه اینها و اندران آرن نشانند و او را در هر چند ساعتی  
 اندران کرارند و او را اگر سم دارد از معدنیات بود و در شیر و مسکه بمالند کنند  
 دهنی از تریاق قوی دهند و مراعات قوت دل و حفظ احتیاج نماید  
 و اگر غش سباج دیوانه باشد و انخل به تیغ بپازند و پنجاک بران مالند و با فستق  
 و خوراندن مدرات از تریاقات و سهلات سودا تا چهل روز او را مراعات کنند  
 و زخم او را نکند از آنکه درست شود بعد از آن تا سال او را به نیزه و حسیا ط نمایند  
 و سه ماهی هر ماه سهیل سودا دهند و از اعظم ایشان منقولست که کحل ساخته اند  
 که میل در چشم هر سمومی که کشند صحت یابند هر چند سمی قوی بوده باشد  
 و چون اجزای آن با تمام معلوم شده و الله اعلم اینست و دستور علاج  
 و معوضی از روی کلیه هر که این دستور را مرعی دارد یا آنکه تریاق و هر سمی را مخصوص  
 چنانکه ذکر کردیم مستحضر بود و علاج جمله به آسان بود اما چون این علاج امری  
 بغایت عظیم القدر البته بتفصیل بهر برسمومی و هر ملسومی و هر معوضی چنانچه  
 تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور کرد و ما بطلبان استخراج هر یک وقت  
 ضرورت آسان تر بود و الله اعلم **علاج بیش خورده بهمان طریق**  
 که مذکور شد لیکن از ادویه دافع آن انچه بی آرموده قومیت مسکن است و فاو در معده  
 و شیر و شیرینجربیل و موش و خد و اردمبی و قدید پوست را سوی دشتی و بوی

پنج کبر و طین مختوم و همچون آن و تریاق اربعه و تخم سیر و تخم ترنج و حلتیت در زراوند  
 و قنفل و تریاق کامل و تریاق الطین جدید علاج فریون خورده و آنچه  
 بدان ماند از صمغ حاده تی فرمود دست همینکه شیر دروغن کاو و شور دای  
 چرب دادند در آب سرد نشاندند و هر لحظه دروغن کل یا کافور و کلاب دادند و ضما د خنک  
 بر دل و جگر نهادند و جگر و دوار و فاذر هر حیوانی و غیره در دروغ تازه کاوی دادن پس  
 جو پست و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب بود و بجزای نرم و خشک یا  
 معتدل حقه کردن نافع آید علاج سقمونیا خورده و آنچه بدان ماند  
 از این نوعیات همچون علاج سقمون خورده بود و بر شیهایی قابض چون آب زاجی  
 و رب ربوای و سیب سماق و دروغ ترش مغزت آن زود شکسته کرد و علاج  
 جیپال خورده و آنچه بدان ماند از سهلات قویه تی فرمودن است  
 بر دروغن کاو و مسکه و شور یا پر سخت چرب و برنج چرب نرم بخت و گرمی دادن و نهان  
 دست و پای و شکم را بر دروغن کاو و نمک چرب کردن و جگر و اریا فاذر و امثال  
 در دروغ تازه کاوی دادن جهت افراط اسهال علاج جبهلنک خورده  
 و آنچه بدان ماند از چیزهای خنق آورنده قویست به علاج جیپال خورده  
 لیکن بعد دروغن دادن زیره و انیسون و جند نامیده موافق آید و نمک گرم کرده  
 بر شکم نهادن و ضما د کردن مناسب بود و با وجود غلای چرب بنیر تازه با عسل  
 بکوبد بود و حقه در حبس لازم آید و آنچه که خشخ خشک باشد علاج خشخ خشک کنند  
 علاج و فلی خورده و آنچه بدان ماند از خالق حیوانات بجزای نرم و خشک  
 حذر باید کرد و بچنگشت و تخم دی و طبعی دی و تریاقی نیکوست و گینه را  
 و طبع خرمای سندی و طبع مناسب است و جگر و دوار و فاذر هر بسی مفید باشد  
 و بنید اسبن تاب کرده و خبث الحید و بنیر یاها اندر بنید بعد از احتقان بلعبات  
 نافع آید و دالیون و کرنس و سقر و امثال آن جمله را اندر بنید بعد از احتقان بلعبات  
 نافع آید و شور بای چرب موافق آید علاج افیون خورده و آنچه بدان ماند

از مخدرات و مقیّات قی فرمودست بروغن کسفندی یا کادی دپوره و نمک  
 و بعد از آن غسل آب و چیزهای چرب و شیرین دادن بروغنهایی مذکور و  
 شیرین بنمیکو بود و جذبه بیدستر بوسیدن و زعفران و مشک اندر طعاهای  
 و شربت ها دادن و سیر و شیر و جوز و مغزها نافع آید و شراب کهن و شیرین  
 با فلفل و دارچینی مفید بود و تریاق الطین و مترد بطوس و جذبه  
 و زعفران و جد و اربسی مفید آید اندر جلاب و لوز سر و کیکج و حلّیت و نفیج  
 و سداب و انجیر و خردل همه موافق بود و گاه بود که احقان کرم مکرر باید کردن  
 تخصیص در علاج بزرالنج و شوکران خورده آن هنگام از بی فراغ حقه هر ساعت و  
 شراب شیرین با فلفل و شیر فسنجین دادن صواب بود و آنرا که بپوشی بسیار بود  
 و کس اندکی در بینی دمیدن مناسب بود و پیوسته او را مالیدن موافق باشد  
 و عرق آورنده دادن لازم بود و تیزاب فاروقی بر میان سر و پیشانی  
 و کفهای دست و پای مالیدن نافع باشد علاج ملا و خورده و انجیر  
 بدان ماند از چیزهای ریش کننده چون کیکج و انشابه آن آنست که بر روغن  
 کنجد یار و عن لوز در آب کرم قی فرمایند و بر تمام اعضای او ازین روغنها مالند  
 و شوربای چرب بر پنج چرب بدین روغنها می دهند و روغن کنجد القع بود و هر روز  
 و دویست خورائیدن جد و دار و فاو و سر و روغ کادی سائده بس مفید بود و  
 در مهاب و سوزشها را بر طرف کند و شخصی جهت عظم آلت تناسلی قدری  
 روغن ملا در بران مالیده بود و در روز دهم ورم کرده بود و بولش بند شده و  
 اضطراب بیحد میکرد من او را فرمودم تا قدری روغن کنجد هر ساعت بر آن  
 میمالند و هر روز دویست میخورد و یا حلیل فرستاد و بر پنج چرب روغن کنجد  
 میخورد و جهت حرارت دوع تازه کادی میخورد بولش بزودی کشود و ورم رفع  
 شد اما جراحت در ریش آن مدتها بصلاح آمد و پوستها از او افتاد و مقصود او  
 منعکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علاج همه خورده و انجیر بدان ماند

مرعی داشتن دستور کلی است و اگر زخم مارج باشد بجهت بکشد و زلور را  
 بعده تر یاقات غالب بماند و شستن آن موضع در اول حال مفید بود علاج زخم  
 خورده و آنچه بدان ماند از حد نیات جاد و محسنی در اکال همچون  
 علاج فریون بود الا آنکه انجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابهای تر یاقی  
 مبالغه کنند علاج سم الفار خورده و آنچه بدان ماند از احجاری  
 که مضاد اند بگوهر خویش بآید آنست که در تی فرمودن بجزئیهای چرب شیرین  
 و بهار العسل و بوره و بشیر و جد و اریا فاد و زهر مبالغه کنند و اگر باخشا مسخرتی رسد  
 حقههای تر یاقی کنند مکرر و غذای چرب خورند و هر سه در سم شراب گویند نافع  
 و انجا که شکم باد گیرد و یا جگر شود و حب جیال یا سقمونیا یا هر یکی دهند اندر  
 مار العسل انجا که سبب کنند علاج خبث خورده و آنچه بدان ماند  
 از احجار مضرت همین نوع است که در تشنج گفته شد لیکن در خبث و سحاله آهن  
 چون متفرق شده باشد دریدن حاجت آید که هر روز قریب یک مثقال مقناطیس  
 سوده دهند انگاه اسهال فرمایند و باشد که جوب چرب بعد مقناطیس دهند  
 اسهال آورد و بر سه طلای نریم و خشک لازم آید جهت آسان مبالغه  
 لمعیات خوراندن و بدان حقه کردن نافع آید و سهیل نریم با شیر دادن هم نافع  
 علاج زهر مار خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات مملک دستور  
 علاج مار بود علاج زهر اریج خورده و آنچه بدان ماند از حیوانات  
 محرق و مفرق و منقر شخصی کم دانش از مریدان شنیده بود که کسی را سگ دیوانه  
 بکوفه زهر اریج سود میسار در شبی در خواب دید که او را سگ دیوانه گزید علی الصباح  
 برخاست و زهر اریج خشک کرده خاصه پنج عدد از آن دست و پایهارا انداخته خاند  
 و زهر بر در ساعت زبان و حلق و کامش درم کرد و بولش بند شد و حرارت  
 و درد و سوزش در اندرونش پیدا آمد و ماسه و اضطراب و بهوشی میکرد و در دو  
 تا جودار بسیار سائیده قدری در حلقش ریختند و قدری با کلنگین در چکانیدند

و بزمار و مثانه اش مالیدند و گاهی دوع کاوی تازه میخورانیدند و شیر سیریز  
 و ماست کا و شیر کاوی با طعام میدادند و هر چند از جد و ارمیخورد و بوش کشود  
 در جها کم شده اما مدتها ضعف داشت و آخر الامر پوست انداخت و سر تا پای او  
 از ان بقوت آمد بیشتر از پیشتر و بعضی علقه های کینه داشت مثل قلعج و ضعف  
 معده و درد پشت و اشباه اینها جمله بدین فصل بر طرف شد و اگر اول جهت مثانه  
 فصد با سلیق کنند هم مناسب بود و لعابهای خشک مفید آید و قی بمسکه و سیریناب  
 باشد و حقنه بلغمات که جد دارد در ان باشد عظیم موافق آید و طبعیخ انجیر یا شراب  
 و میوه های چرب همه نافع آید و حب الصندوبزین یا نیخته نیکو بود و فاد زهر جوی  
 در شیر بسیار نافع آید علاج ارنج بحری خورده و انچه بدان ما  
 از حیوانات معض مورم مزاج و مفید آگشت که بعد از قی و تنقیه بمسکه و قوی از سینه  
 حیوانات شیر مرد و طبعیخ سلطان و هنری و گوشت خار پشت و خون مار و خون  
 بط و بول کهن انسانی و گوشت راس و جمله سوده دارد و جد و ارفا و زهر و انچه خرگوش  
 و آب و در شیر یا شراب موافق بود و خیرهای که ششش و مثانه را قوت دهد و حجاب را  
 و پیوسته حب سعال در دهن و آتش و غذای چرب و دوشاب خوردن برود  
 بادام و حب الشفا و حافظ الصحه و تریاق کامل در شیر حل کرده تمام باشد  
 علاج مارگزیده همانست که در قوانین کلیه علوم شد و اسلم تدابیر ان  
 سخت بد باشد و داغ آن اگر در ان خطری نباشد چه ناقص بودن اولی از درد  
 باشد و اگر سم مار را چلتی بود یا قطع را مانعی باشد سد طرفت بالای رسم  
 در ساعت واجب بود تا از بهر سرایت نتواند بزودی کردن انگاه بجمه زهر آزا  
 کشیدن و تریاقی نیکو در حال خوراندن بعد از زلور ان محل افکندن و خدا کند  
 تمام زهر کشیده شود و لو از کشیدن آن خون هلاک نمیشود بعد از ان سیر خام بسیار  
 گفته باد و دوع کا و طلا کردن و در محل لسع و بر بالا و ششید و نهد و چند کس را دیدیم که از  
 سم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام بسیار با خمر خوراندن کویشتی بود

از همه علایجها پیاژ کند تا در دل خورائیدن بغایت مفید باشد و تریاق کما  
و شرابی که افقی در وی افتاده باشد آبی که خورده مار ذکر کردیم و مثقال تخم ترنج  
و پنج انگدان و پاد زهر و جدوار و پاد زهر معدنی و تریاق فاروق و تریاق الطین  
سیر و رس و کورا چوبی بری و سهیل مزلی و قضیب ایل و مخلصه و حب البلسان  
اوس و قهاج و گوشت خرد و خون سنگ پشت و سپر زکری و سیر و پیل و تریاق  
العضو و دینار و به الفحج جدی و حرکوش و خون تیس و مراره آن و گوشت مار و جمل  
مفرد مرکب خوردن بغایت آزموده است و ضما و اهل و حب الفار و مالونه و غیر  
کینه شور و گوشت افقی و غیره و ضفدع شکم شکافته و کلانغ و مرغان شکم شکافته  
و سرکین سوخته بز و سیر صحرای کوفته با دوغ و یا شراب و پاناکند نا کوفته و حل  
کوفته با سرکه و یا دوغ یا شراب جمله نافست مفرد و مرکب و طلاس و آب سیر  
و بلایت و عصاره کند نا و جدوار با سرکه سرشته یا تخم نطفه سیاه و کل مختوم با سرکه  
حل کرده و خون تیس و بزکوبی یا جوز کرم و فلفل با سرکه سرشته و روغن بلسان  
و روغن مار و روغن عقرب و روغن دوزخ و پیس مار و پیس اسو و تریاق فاروق و  
جالی و بول رسخواره و امثال آن و بکنج با سرکه حل کرده و زراوند و پنج کبر با شراب  
و سرکه حل کرده و عصاره مخلصه و شیطج و آب خردل و تخم تره تیزه کوفته در  
سرکه خوب و نیزاب و عصاره کند نا و جرو و فایز هر در بول سائیده و زهر کواکوبی  
و عصاره هینکه و عصاره فودنج جله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر کاذب و زرد  
با فراط خوردن مجرب است علاج مار و کر و دم کزنده آنست که در است  
فلفل سائیده در سرکه حل کرده بمالند اگر توانند که آنست از محل لسع زهر را بکنند  
بسیار با چمچ و امثال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالا را از محل جسم را بکنند تا  
زهر به بالا نرود و سه است همه تن نکنند و بعد سیر تمام کوفته بسیار بخورند  
از پی آن بملطه خمر دهند و گرم بنوشانند تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جدوار و سیر  
هم بغایت نافع بود و اگر زهر خشم اندک بپناک آب سوده بمالند در ساعت نفع

و هر چند که بد باشد بسیار از مودام و بهتر ازین دو افضل و مسرکه و از کید بسیار  
 و هر لحظه آن آب از دهن در افکندن علما می ندیده ام و گویند شخصی را عقرب بد  
 چهل موضع تن او را کزید و او یکدم خنفل تازه خورد و اندکی مالید در ساعت صحت یافت  
 و عرب گاهی که خنفل تر نیابند یکدم بنج آنرا بجای آن میدهند و نافع می آید و این  
 بسی مجرب است علاج انگور کی کزیده آنست که بالاتر از محل بهش را بنهند  
 و بر زخم او از تر یاقات که در جث مار و عقرب کزیده مذکور شد مالند و شیر گاو  
 سیدهند و میفرمایند و اگر بعد خوردن شیر او را در جوال نشاند چنانکه یکدم است  
 و سر او را از جوال بیرون باشد و در آویزند و آنرا تاب میدهند و صحر مانند باقی شیر  
 بهتر بود و اکثر تر یاقات خوراندن نافع بود و آبرن و کرابه و عرق آوردن مفید آید  
 بسیار را مالیدن جد و ارفقط و خوراندن آن علاج کردم و اگر در اول او را از محل  
 توانست بچیزی کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چیری مالیدن او را  
 شخصی مجرب را دیدم که چندین دلاک کزیده را بدین افسون علاج کرد و اینست  
 ذب ذیاعتی عندی باعتی و داسا و لکنی حکم محنتی جاکیش حتی حتی  
 و بهمان دستور که در افسون عقرب گفته شد خواندن اولی بود علاج زنبور کزیده  
 آب غوره بر کل چکانیده مالیدن و یا سرکه بر کل چکانیدن و بچنک مالیدن الفع اشیاست  
 و سیر کوفته بستان هم مفید است فی الفور کسی که زبان خود بدندان کزیده باشد محکم  
 و زنبورک زرد او را بکزد و اثر نکند مجرب است کوهی چند را که در ساعت کزیده بود  
 کفتم چنین کردند در لحظه در و بر طرف شد و گویند در حال شده کف کشنه خشک خوردن  
 در و ساکن شود و یکدم تخم بنک و یکدم تخم مرزنگوش همین صفت دارد  
 و شیانی از بنج بردارند بسی نافع آید و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و اقیو  
 و اشتباه آن بصباره خرفه و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دانه  
 الحطه نیک انگاه در آب شور و سرکه بنادند فی الحال در و ساکنند و از موده است  
 و مکنس کشته طلا کردن نافع است علاج خرچیه و ساس و نیشکر کس



مالیدن و خوراندن تریاق است از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آنها را  
 سماق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره اسهال فرمون نافع آید و تب را رفع کند  
 و آزموده است اندر سیر تشن و ببول و ذبل کا و تمام چشمتن بسیار  
 نیکو بود و ببولهای دیگر مفید آید و با آب اشترخاره و غوره و آب خنظل و  
 آب خاکستر تن شستن نافع آید و در کوهستان رستد از زبل خشک سک در  
 آتش ترش کرده مفید بود و بهمان صلاح می یابد قبل از لسع مانع مضرت آن باشد  
 و تریاق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بجایست مفیدست و عصیر علفهای تریاق  
 بر تن مالیدن موافقست **علاج پلنگ کزنده** قریبست بعلاج پلنگ کزنده  
 و اصلاح و مراعات زخمهای آن تریاقات پیچیده تا چهل روز لازم آید از نوشیدن  
 مدت او را پاسبان باید داشت که مسدا و ابران زخمها بول کند و از سوره نیز حفظ باید کرد  
 که بسیار برافروزد و او را عذاب کنند و خدا و جگر پلنگ زخمسم او مفید باشد و غوره  
 آن با تریاقی نافع آید و نامکن باشد او را نباید گذاشتن که در خواب رود و در خواب  
 پلنگ بنده که زود بپاک شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیله مناسب بود  
**علاج سباع کزنده** که آنرا سم میباشد که قریبست بعلاج پلنگ  
 و او را سمی نیست اصلاح زخم تکافیت **علاج سک دیوانه کزنده**  
 آنست که جراحت را نگذارند تا درست شود تا چهل روز بجمه و زولو متصل زیر از آبی  
 چند آنکه دریا بندگم شد و محل آنرا افراخت کنند بخارجه مناسب و تازه کنند هر روز  
 بدوای نیز و سوزان تریاقی طلا و خدا و چنانکه در بحث ما کزنده مذکور شد میمانند و از آن  
 تریاقات میخوراند و سهیل سودا هر دوسه روز میدهند و حب جیال و حب هر  
 بسنگ سیلانی یا در مطبوع افیتون بهسم مناسبست و مردمی که خون بسیار  
 دارد فصد کردن بجایست مناسبست بشرطی که نگذارند که نظر او بران خون باشد  
 و آب و طعام او را در پوست بهمان سک یا پوست کفتار یا پوست آهو باید داد  
 که در ظرفی که قوایین کانیه مبین شده و اگر در حال تحمل زخم را داغ کنند نقیله

بغایت صواب بود و از آب رسیدن امین شود و زاول و روز دوم داغ کردن  
 هم منفعت دارد و بعد از آن مفید نبود و داغ سرد پستانی قریب بمیان دو ابرو هم  
 نافع بود و در حیوانات خود آزموده است که چون حیوان دیوانه گردد آنرا بر میان دو ابرو  
 حیوان داغ نیکو کند از دیوانه شدن امین گردد و موجب است و اگر تیزاب بر  
 در ساعت ان موضع معوض را سوراخ و مجروح کنند که چرک وریم بسیار از آن  
 برود و چنانچه در ذیل گفته شده بغایت نافع آید و اگر مریض را طاقت نباشد  
 بحب الشفاء و زیرک او را به پوش سازند اول و انگاه این عمل کنند و جگر سگ دیوانه  
 را قبل از خف و از آب خوردن عظیم نافع آید و بعد از آن نیز دیده اند که فرغ را  
 برد و پنیر مایه سگ هم سخت مفید آید و شراب و آب مخروج بمناصفه شیر و شراب  
 همچنین بود و او را بهواره گرم باید داشتن چنانچه عرق کند و از سر محافظت باید کردن  
 و کمانشاید که سم را در بدن منتشر سازد و تریاقی العوض در میان عظیم آزموده است  
 و دوائی فرارنجی هم جهت حبس بول و آوردن همچنان مفید است و بیان آن در آخر  
 آن معجون الفرقانی کرده خواهد شد و اولی آن بود که چون او را آب و شراب خواهند  
 که دهند بوله نصف کنند در از از موم و غیر آن و یک آنرا در دهن او کنند و از جگر  
 در آب در دهن او کنند که او بیند و بهیچ حال آب و مائعات و آینه و چیزهای سرد  
 که در و چسبیری نماید در نظر او نباید آوردن که سگ در آن بیند و خوف کند و مرض  
 بیشتر شود و گفته اند جهت رفع عطش و منع اخراق اخلاط و اگر از آب متنوع باشد  
 از موم و عقیقه ظرفهای مخدوف سازند و آب کنند و او را حکم کنند تا آنرا فرو برد و گاه  
 بود که کاهی با کراهت قدری آب از بوله اندک اندک در حلق ریختن یا سهیل توان دان  
 و از حرارت هلاک نکرد و بجز و فم معده او ضامد نامی خشک باید نهادن و بر میان سه خنجر  
 و نشاد سکه که در و غن کل و آب کاستی طلا کردن تا عطش او مکر نشود و اینجا که  
 ضعیفی در شانیه فهم شود در آب زن باید نشاندن و بعد از آنکه دوائی ضرایح یا زرق  
 العوض خورده باشد چنانکه در آب زن بول کند و آنرا اندر کر مایه فطر او سلی بود

چند کس را دیده اند که بعد از رسیدن آب هم خلاص شده اند بعللاج لیکن آنها را  
 آدمی کزیده بود و دیوانه ساخته و من چندین را دیدم که در چلم چیل بجه با بول کردند و  
 خلاص یافتند بعد از آنکه از آب ترسیده بودند اندکی شخصی را خوردیوانه کزیده طبیبی ماهر  
 او را تا چیل روز سهلات سودا در هر سه روز یک نوبت میداد و تریاتات میخورد  
 در چلم چیل کراهه خورد از سر ذکر او بیرون آمد و صحت یافت و بسیار تجربه شده که  
 سک دیوانه کننده را چون در اوایل از میان پایی شخصی که او در آن حال بوده و صحت یافته  
 گذرانیده اند بهولت بجه کرده و صحت یافته و آبی که خاک لایه کهنه خوش فکده و در داشته  
 باشند خوراندن در فرغ از آب و بجه کردن و غیره عظیم نافع آید آزموده است و جدواری  
 و بچاک خوردن و بزخم مالیدن عظیم نافع است و شغول داشتن مریض با عیال و خبری  
 نفعیت نافع است و نقل هواد مقام بسیار مناسب است و سک کشتن چنانکه او را معلوم شود  
 هم مفید است و سهل سنگ سیاهانی و فیتون و فلوک و بلبله سیاه نفعیت است  
 اگر توان دادن گویند جنطیانا و جسم سرطان صحت نافع است و شیاف جند و ما بود اند با هم  
 سرشته بسی مفید است و دل سک دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و روغن قزلباش  
 و روغن فراراج بر زمار مالیدن جهت الم نفعیت نکو بود و اگر از بول هر روز مخفی قدری برنا  
 بد و بخوراند مناسب با علاج کرک دیوانه کزنده امثال آن هم بعللاج سک دیوانه  
 کزنده نزدیک است و در جمله اینها افیون نافع آید و تجربه پوستیه که از پنجهایی که صاحب این  
 بلاد فریاد میکند نافع آید اگر هفت عدد و کسی بخورد و یا بیشتر بعد از غرض قطع بار و موثر نیاید  
 سم این و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب  
**باب است و مفید** در بیان بعضی ترکیب که عمده اند در معالجات  
 و در کتب اطباء ممالک این مسطور نیستند و با آنکه منفعت آنها نسبت بامراض  
 فی الجمله عمومی دارد و بعضی از آنها در حفظ صحت نیز دخل تمام دارند و مستند جمله آنها بحدت اهل  
 هند است و این تاج را در شملت بر معاصین سفوفات و سهلات و اشربه و ادویه و تیزابها  
 اما معاین حب الشفا این چون از حضرت مظهر علیه السلام استعال آن بطریق است بدین

اجزای ترکیب آن بکیرند زنجبیل یک جزو راوند چینی دو جزو جوز  
 سه جزو جمله راوق و حل نرم کرده باد و بر آن غسل معجون کنند و نگاه دارند و بر کاه  
 خواهند بکار دارند و قوت آن تا عمر طبعی باقی بود همچون فرقیانی هم از معجون  
 حضرت ست و جهت نسبت بفرقان آنست که اجزای سبیل تین و ترک بعد و  
 کلام الله تعالی تالیف یافته و اعلم اجزای ترکیب آن بکیرند اصل سوسن  
 اکلیل الملک انیسون مرزنگوش بابونج حکیت جده دینار و به جاد شیر  
 قلموسوک نیم سوخته رازیانچ صنداب عود کبیل زرشک خشک تخم کبک از زیر  
 مارچه نانخواه زهره خروس جفت بلوطه آن النور پوست رنج تخم عود بلبلان  
 صبر سقراشند تخم کاهو قودنج نرس زبد الحی زعفران پوست سنگ شمشیر  
 پر سیاوشان صمغ عربی بزر خروع عظم تحف کثیرا مرد تخم زهره از هر یکی دو درم  
 ورق دهمب ورق فضله جبر شیب عقیق مس کشته قلعی کشته سر کشته  
 سیما کشته قیر زده یا قوت ریزه نعل ریزه کهر بای فادر زهر معدنی  
 مردار بد ریزه حجرار منی لاجورد و حجر البقر از هر یکی دو درم و نیم ایرسا پنج بنفشه پنبه زرد  
 درونج عقربی زراوند طویل مرکی دار چینی زرنبا در زراوند قخرج عاقر قرحا زرد و  
 سنبل حب الهار عنبر استهیب قافله قرفل جوز سفید تو میکا بلبله از هر یکی دو درم  
 جذبه ستر اسطوخودوس سرطان نهری محرق اقیقون بادرنجبویه زنجبیل سنا  
 صندل سفید کابشرا مشک سفید آبریشم محرق قشر اصل کبک به ظیانا دار قفل  
 الحقی مار دار قافا و انسا فراسیون یعنی تخم صحرای مصطکی کشنیز خشک کل سرخ  
 بهنگرا آلیج حرف از هر یکی سه ورم و نیم جوز بوده عدد انجیر خشک ده عدد جوداره  
 دوماغ دودله خراطین خشک چهار درم غاریقون پنجم درم ذرا ریج خشک عدس سفید  
 از هر یکی شش مثقال ریوند چینی ده درم خبث الحیدر بدر عرق مشک بید سنجبین  
 از هر یکی بیست درم تا توره و عرق خمر از هر یکی صد مثقال دو برابر جمله اجار را بید صورت  
 کنند لعرق بید نگاه دارند و ذرا ریج را دست و پای افکنده با عدس و تخم خروع بپوشند

وز عفران و سنبل و پیل و دارچینی و فو اسسیون از هر یکی سدس در اریح تا یکم تقا  
 باشد سائیده و بخت و با آن نیک ضم کنند و بقرق خمر بگویند و بپوشند و فرها  
 ساخته خشک کنند و نگاه دارند و در دار الذر اریح این بود انگاه باقی او و به راغب  
 بگویند نرم و بنیزند و با یکدیگر خلط و مزج کنند پس با این در ترکیب مذکور ضم کنند و  
 با هم بسیار سخی کنند چند آنکه تمام با هم نیکو آمیخته شوند و زیرها آنچه باشد جمله  
 کثیف شود بعد جمله را بعسل بزنند و در ظرف قلعی ضبط کنند و در زیر چو نگاه دارند و  
 بعد شش ماه استعمال نمایند و شش بی چندند فی کوچک تریا قی نیکو دارد  
 و در حفظ صحت و قوای بدن اثری کلی دارد و قوت این دوا هم بمرطبی برسد  
**مفرح شایبی از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن**  
 بگیرند فو از هر حیوانی ده درم جد و اربازده درم زعفران پنج درم آریش مرق  
 و با در بنبویه هفت درم ریزه لعل شش درم کا و زبان سه درم غبار شنب درم  
 مشک یک درم صندل سفید و درونج عقربی از هر یکی چهار درم آنکه مقرر و زربنا و  
 از هر یکی سه درم و نیم کل سرخ هشت درم عرق میه آنقدر که جمله آن سرشته  
 گردد و پس جمله را به ستور کوفته و بخت و بقرق بپاشند و هم خشک کرده  
 و در شربت سیب شیرین بچون کنند و نگاه دارند شش به شش تقالی بود  
**حافظ الصلحه این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزای ترکیب**  
 آن بگیرد پیل و دارچینی بادیان جوز بوا از هر یکی یک جز و مشک یکی جز و  
 مصطک و جوز کندر یک جز و نیم جوز مائل با بر مجموع جمله را کوفته و بخت و بعسل بچون  
 کنند و هرگاه خواهند بکار بند شش به شش مقدار بخودی بزرگ بود بزرگان را و قوت  
 این دوا هم بمرطبی برسد **تریاق العوض** هم از مخترعات مصنف  
**اجزای ترکیب آن** بگیرند چند بیدستر خشم سلطان بچاک سبزه  
 از هر یکی یک جز و درونج پتیر مایه سبک پتیر مایه آبوسرطان عرق فلفل قرص فلفل  
 مشک از هر یکی دو جز و خطیانا که یک سبک دیوانه از هر یکی شش جز و زعفران دگر نیم

افیون عشر جمله ذرایح دست یابی انداخته بمیت عدد ماشین مقشر مقابل ذرایح  
 خاک لانه حسن کدو دو برابر مجموع نخست ذرایح را با ماشین مقشر و افیون و قنقل و  
 زعفران و دارچینی نیکو بکوبند و با هم به بیزند نرم و خاک لانه حسن کدو را در آب  
 گرم می کشند آغشته کنند انگاه صاف آنرا بردارند و آن بخت ذرایح بر آن  
 کنند پس سیاه و بچاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند و به بیزند نرم آنرا در  
 بجزب مذکور بپوشانند انگاه پنیر یا مایه و سلطان محرق و جگر سک و جنطیانا را چشم  
 سلطان را با هم بکوبند و نرم بپزند و با آب مذکور بپوشانند پس جمله را با هم  
 بسیار روغن و سحی کنند انگاه جمله را خشک ساخته بخون بزمار خور بپوشانند و در صبا  
 در سایه خشک کنند و نگاه دارند شربت بکشتقال بود با خمر یا آب گرم یا شکر  
 یا تنه هر روز تا چهل روز بکند **تریاق کامل** از مخترقات صنف آخره  
 ترکیب آن بکوبند سیاه گشته زرنج بچاک از هر یک یک جزو را  
 سرخ فلز زهر حیوانی معدنی مرکبی زنجبیل فلفل و قنقل بپزد مشک تخم مرو  
 گوشت افغنی خون کسف از هر یکی دو جزو و فاسیون پنج انگدان تخم ترنج گوشت  
 مخصوصه قضیب ایل الفخه حدی الفخه خرگوش از هر یکی سه جزو و فادیز هر حیوان  
 جد و ابرج کنیر و ارچینی جنطیانا از هر یکی چهار حسنه و جوز مائل نصف مجموع خون  
 شست مجموع اول گوشتها را نرم بکوبند و قضیب ایل را به چنان خشک بچوب سای بزنند  
 و در آتشها بکوبند پس تخنها را با آن بکوبند پس دارچینی و پوست کنیر و پنج انگدان  
 و زنجبیل را نرم بکوبند و با آنها ضم کرده دق کنند و به بیزند بعد سیاه بچاک  
 و زرنج و فلفل و قنقل و مشک را با هم سحی کرده بخون کسف صلایه کنند انگاه  
 باقی احجار ادویه را سحی و محصل کرده با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم نرم بپزند  
 و محصل کنند جمله را بخون تیش بپوشانند و چندان سحی و صلایه کنند که با هم  
 خشک شود انگاه جمله را بصل معجون کنند و در ظرف قلعی کرده در شب چون  
 نگاه دارند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربت از نیم درم بود تا یک درم و نیم

قوت وی بجز طبیعی رسد **سریاق الطین** حدید بکیند کل ارسنی ده درم فاد  
 حیوانی پنجم سیاب کشته ده درم پنچاک یکدرم جمله را سائیده با هم بخون بزمار خور  
 برشند و قرصها کرده بسایه خشک کنند و نگاه دارند شربتی دو دهنک ازان بود  
**اجزای ترکیب آن از مخترعات مصنف مزید العمر اجزای این**  
**ترکیب** بکیند بلا در یکجذ سفید و دوز و فلفل و قرنفل و دارچینی از هر یکی  
 سه جز و خشک نصف جزوی بلبله از هر یکی چهار جز و جوز مائل نصف مجموع  
 اول بلا در و کجند را با هم سحی نمایند و انگاه باقی را کوفت و بخیته با آن ضم  
 کند و غسل معجون کند شربتی چند قند و قی بود و هر روز محدود بر سر طعام و میرود  
 برناشتا کورا چوبی بری این چیست از مخترعات اهل هند و حکیمی که این ترکیب  
 کرده کورا چوبی نام داشته در بری حب را کونند چون بر سخن ایشان و از کونه است  
 لفظ بری را موخر داشته مجموع را نام این حب داشته اند و اجزای آن بزبان خود  
 بنظم آورده برین وجه نظم ریس بس کندک ز ستر مار تر بلاز کمانگزار اجپال  
 بهنگر ایند مون بری جوسب روک کا مورس کورا چوبی بری ریس رین را  
 کونند و بس پنچاک را کونند و کندک کوک در کونند بلفقی دیگر و ستر مار تر پنچ را کونند  
 و تر بلا یعنی اطراف فیض صغیر که آن مجموع بلبله و بلبله و آله است و ترکلا و اروی است  
 که آن مجموع فلفل و زنجبیل و زرد چوبه است و تنکار یعنی تنکار اجپال و بهنگر معلوم  
 بند مون می یعنی شصت و چهار را و عبارت باز کونه روک یعنی علت کا یعنی راهور  
 یعنی سید و ترکیب آن بکیند از مفرد هر دوائی یکجذ والا بهنگر که آن عصاره  
 آن باید که فتن آن مقدار که جمله ادویه بدان سرشته شود پس سیاب را با ستر  
 و کندک سحق و صلایه و تشویه کنند چند آنکه تمام خاک شود انگاه بیش را از ترکلا  
 باب بهنگر برشند و چهار ساس از هر یک بمقدار خودی میان و بوقت حاجت  
 جی بر بالای طعام چوب خورند و مرضی با هر چه مناسب بود خورند و بهانیز توان خورد  
 و حافظ صحت با این بر ستر چنان باید که دن که با ریس و زرنج مقرر شده و اگر خوا

که اسهال کمتر کنند چنانکه کمتر کنند و اگر بهنگار نیامد درین ملک عوض آن برگ کرکند  
 حلوائی بلاد در هم از مخمرات اهل هند اجزای ترکیب آن بکیند و در آن  
 یکجز و روغن کچد و در برابر آن وارد سیده خوب بدان برشیند انقدر که دستور  
 حلوائی است پس غسل مصفی بران بریزند بمقدار کفایت نگاه فلفل و خربسیل و دارچینی  
 و بادیان و جوز بوا و قنفل از هر یکی یک جز و سائیده و بخت بران بریزند و نیکو بهم  
 و سر روزه شغال بخورند حلوائی جوز مائل هم از مخمرات حکما میهند اجزای  
 ترکیب آن بکیند تا توره نیمین و نیکو بکوبند در خمین شیر اندازند و قدری  
 آب در شیر کشند و نرم میجوشانند چند انگه آب برود پس آنرا سیالایند و مایه زنند  
 چون به بند و دستور مسکه آنرا بکیند و نصف آن صفره بیض خام باد و بمقدار غسل  
 سرشته آنرا در سیده حلوائی بنزد چون آنرا تش برخواهند داشتن عشر مجموع دارچینی  
 و جوز بوا و بادیان کوفته و بخت بران بریزند و کشتغال زعفران سوده بدان خلط کنند  
 و نگاه دارند هر روز ده شغال بخورند و زیاده کمتر برای طبیعت متعلق است همچون  
 هم از مخمرات اهل هند اجزای ترکیب آن بکیند خبث الحیدره جز و لبلب و بلبله  
 و آنکه از هر یکی سه جز و هین سفید و قشقرق و خربسیل و فلفل و جوز بوا و قنفل از هر یکی یک جز  
 مصطکی و مرکبی و تخم خشخاش از هر یکی چهار جز و چپال نخت و پاک کرده ده عشر  
 حب تا توره نصف مجموع جله را کوفته و بخت نیکو خلط کرده بعسل برشیند دستور  
 نگاه دارند و شربت و دو شغال بزناشتا گویند قوت جوانی و سیای موی نگارند  
 همچون سیاب از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بکیند سیاب  
 ده درم سفوف مقوی بخدرم خا و فلفل و خربسیل از هر یکی دو درم کوفته و بخت  
 سیاب را با نیکش و عسل و لیون همچون سار شربت مقی در نخودی  
 برش عشا از مخمرات مصنف بغایت مفید بود اجزای ترکیب آن  
 بکیند مصطکی و کندر و دارچینی از هر یکی دو شغال فلفل شغال زعفران ربع جزوی این  
 نیم درم جله را کوفته و بخت بعسل برشیند سفوفات کس



این سفوف از مخترعات حکمای اهل هند است و کهن است و خبث الحدید است چون عظم  
 اجزای آن این دوای خبث است بدان موسوم گشته اجزای ترکیب آن  
 بکیزند خبث الحدید آنقدر که خواهند و در بست شقال از آن که بهین حقوق و تنجواف لفل  
 و جوز بواو میل و قرفل و زنجبیل و بهین تقشر از هر یکی کم شقال گرفته و بختی ضم کنند  
 و باهم بسیار خلط نمایند انگاه در هر شقال و نیم مقدار یک کوش پاک کن سر در رس  
 ضم کنند و در هر ده شقال یکمیز خبیال بختی و پاک کرده ضم کنند و بسیار با آن بگویند  
 و سحق کنند و جمله را باهم بپسینند و انگاه دارند شربتی از آن دو دانه یک بود تا نیم درم تا  
 یک درم هر روز یک وقت یا بدو وقت مردم ضعیف مزاج را و بر سه طعام مردم  
 محروم مزاج را و اما صبح و مردم قوی مزاج را و بر دو دانه تا شنبه بود و بوقت خوا  
 هم نیکو آید و بعد العاده همیشه هم تواند خوردن و از دو درم زیاده نشود و آن  
 نیز بدو دفعه توان خوردن و بر سر آن همچو بر سر زرنج بود رس و نوع بود یکی  
 رس گویند و دیگری را ماک رس و سر در رس سه نوع بود و صغیر و وسط و کبیر و جمله  
 آن از مخترعات حکمای هند است اجزای سر در رس و ترکیب آن  
 بکیزند لفل کرده و زنجبیل از هر یکی دو شقال بیش قوی شقال لفل دراز و پنج هر یک  
 که آنرا باندیان کپوری گویند و طریفل صغیر از هر یک شقال عاقر قرحا یک شقال  
 سه شقال نوبت و حبس محلول شقال زیره و نامخواه از هر یکی نشت شقال جمله را  
 باهم سحق نیکو کنند و بخل نمایند از آن سفت و انگاه دارند و بعضی گوگرد فریخ  
 اجزای سر در رس و وسط و ترکیب آن بکیزند بچاک چوب و شقال  
 و شنت پوست تخم مرغ و لفل دراز از هر یکی شش شقال بلبله سیاه بزرگ و زنجبیل  
 و بوره ارمنی از هر یکی یک شقال و نیم عاقر قرحا جمله راق و سحق نیکو نموده از تخم سفت  
 بکیزانند و انگاه دارند و بعضی گوگرد زرنج و زرنج و زیره از هر یکی نیم درم ضم کنند  
 اجزای سر در رس صغیر و ترکیب آن بکیزند بچاک انلا و قرفل از هر  
 یک شقال زنجبیل دو شقال قافل کرده سیاه سه شقال جمله را باهم سحق و سحق

از لته نیم سفت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بجهت قوت باه از ادویه باهمیه جز  
 باین ضم کنند و باید که در حین کوفتن سهوم قبل از خلط بینی و دست را از آلوده شدن  
 بگردان نگاه دارند و سه را اول با فلفل سحی نیکو کنند و نگاه بادگیر ادویه که سه بدان  
 گشته کرد و بعضی بجهت مزید قوت آن فلفل نمیکشند و آن غلط است چه فلفل  
 چیزی که سمیت آنرا بشکند و قوت آنرا کم کند نیست لیکن العاده مختار اند و آنجا که قوت  
 او را زیاده طلبند فلفل کمتر کنند و سه را بیشتر و اگر سه ضعیف یا کهنه باشد  
 اجزای قفا که کم باید کردن اجزای مہار سه و ترکیب آن بگیرند اجزای  
 سرد رس کبیر بشرطی که پنجاک را یکم شقال و نیم کنند و فلفل راسه شقال سازند  
 و باقی بحال خود باشد و از اجشاء منقولہ از ہر یکی سبع مجموع ضم کنند و باہم  
 دق و کل کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشد از سرد رس لیکن بیشتر  
 بہمان بود و دستور خوردن بہمان و بعضی بیش را اول میزنند و نگاه داخل جملہ  
 میسازند و گویند کہ آن اسلم است سفوف مقوی و اجزای ترکیب آن  
 از مخترعات مصنف بود بگیرند و در چینی و بادیان و مصطکی از ہمہ برابر و جملہ را دق  
 و سحی نیکو نموده بیزند و نگاه دارند و بہت اطفال کابھی بکچر و نبات اضافه کنند  
 و شربت بنامہ کہ مینویست یسرہ انگشت بردار و تمام بود و د و کرت برداشتن نیز  
 بعضی را جایز است و اطفال را نصف آن کافی بود سفوف اللاطفال  
 از مخترعات مجربان دیار ما اجزای ترکیب آن بگیرند بلبلہ زرد و مصطکی  
 و غلاف بیرونی پستہ از ہر یک یک جز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار سبز  
 از ہر یکی نیم جز و جملہ را باہم سحی و کل باریک کردہ نگاه دارند کابھی بی آب و کابھی در آب  
 و کابھی در عصیرہ نو کہ نافعہ بوقت حاجت بخوراند و اگر بہت غلبت اطفال نصف جملہ  
 قند اضافه کنند شاید و دیگر می مردار سنگ و بادیان و قند از ہر یکی دو دہک سنا  
 در آب خیار بادرنک و سیب ترش بدینند و این یک شربت بود و اسلم  
 اما مہلات حب جیالی از مخترعات حضرت مدظلہ العالی

اجزای ترکیب آن بگیرند مغز جیال بخته و پاک کرده آنچه خواهند و بعد  
 بر مغزی یک بلبله سیاه کوچک که از اسونیک کومند کوفته و بخته با آن نیکو  
 بکوبند و برابر مجموع آورد و برنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را با آب لیمو یا غو  
 بسیار روغن و صفت کنند در ناول سنگین نگاه جها سازند هر یک بقدر خود  
 کلنی کلان در سایه خشک کرده شربت جی بود و این حب با سهال و غیره  
 فاضله معده و اخلاط لزج و بلغم شور و صفراوی محی و قلیل سودا دفع کند و در اندک و شای  
 حل کرده بر بالای خود آب دادن نیکوتر کند حب سقمونی <sup>از مخترعات</sup>  
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند از حب جیال مذکور آنچه خواهند و بعد  
 هر حب یکصد سس برنی مریضم کرده بکوبند و با آب لیمو شسته جها سازند و بکوبند  
 از اول شربت جی بود و در سهال جمله اخلاط فاسده قوی بود و منفعت آن  
 بیشتر از جها باشد چه از اعماق حب و مفاصل بلغم رویه بودای محترقات  
 و سهولت دفع میکند و تنی بیشتر آورد از آنها قیرو طی سهیل هم از مخترعات  
 مصنف بگیرند روغن جیال سه درم موم سفید یک درم و برشش نرم موم  
 اندران که ازند و شیدرم بلبله سیاه سوده و یکدانهک برنی کوفته و نرم بخته  
 اندران ریزند و نیک بسم برآوردند شربت جی کلنی کلن پاک بود نوعی دیگر از مخترعات  
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند شیرینی که برنی اندران ترتیب کرده اند چنانچه عمل خود  
 آن مذکور کرد و آن شیر را بپزند و بعد به تورسکه از بگیرند و در برده درم اندران  
 سه درم بپزند بکوبند و در بر سه درم تیم بلبله سیاه یکمتر جیال ترتیب کرده  
 کوفته و بخته بریزند و بهسم نیک خلط کنند شربت جی کوشش پاک کن بود و سهال و  
 با فواظ آورد از هر خلطی فاسه نختی نیک دفع کند قیرو طی قوی  
 از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن بگیرند روغن جیال دو درم  
 سه شیرین که برنی در وجود شیده یک درم موم صافی یک درم جمله را بر آبش نرم بکوبند  
 و بکوبند ازند شربت جی نصف کوشش پاک کن باشد و اولی آن بود که این قیرو طی

بر قدری مغرغان مالیده بکشد و بد آنکه این مقدار در زیر و طیها بچیت احتیاط  
 مقرر شده و الا بعضی مردم قوی مزاج هستند که طبع ایشان بیشتر از این طلب  
 سهیل حب النیل از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن  
 بگیرند حب النیل بندهی هشتاد دانه و آنرا شب در روغن بادام نجبتانند  
 و صبح بر آورند و نرم بایند و یکا نیک تجبیل و دو دنگ ریوند چینی و نیم درم  
 کل خشک همه سوده و بجیت با آن خلط کنند و در آب نیکرم بیاشامند جمله  
 یکشبت بود و اگر کل نکند در کلاب بیاشامند بلغم لزج و آب زرد و سودا بیا  
 سهولت مسهل سنگ سلیمان هم از مخترعات مصنف اجزای  
 ترکیب آن بگیرند سنگ سلیمان که از کاشان می آورند و کاسه های بیدار  
 رنگ نیکو میکنند و آنرا حجر ارمی گویند اندکی لاچور دینماید ده درم بلبله سیاه  
 پنچ درم جله را کوفت و بجیت اندر روغن بادام مالند آن مقدار که جمیع اجزای آن بر  
 آنکاستانند حب صیال و با بهر شقال از آن یک حب سحق کنند و جمله را حبیل  
 چهار سیر بسرشد شربتی از آن دو درم بود اقویا را و یک درم صغفار احب  
 و یا در مطبوخی افیتون با سهیل سودا و اخلاط لزج دفع کنند و اسهال بود از سهیل  
 عام و سنگ دمنه که در جال اینک یا بندهمین نوع عمل کند بلکه بهتر و ترتیب سهیل  
 آن نیز همین نوع باشد و اگر لاچور و یک و نیم آن در چهار کنند هم قوی باشد  
 سهلات اجزای ترکیب آن بگیرند رب بلبله سیاه ده درم  
 رب افیتون پنچ درم رب تربد و درم و نیم جمله را بسایند و حبیل بسرشد  
 شربتی از یکدرم بود تا دو درم اندر کلاب اسهال شود اخلاط غلیظ و صغفار  
 محی و محرقه بکند و اگر یکدرم سقمونیا مشوی با مجموع ضم کرده حبیل با آب لیمو بشند  
 و درمی و نیم در سکنجین بزوری و امثال آن بدینند صفای محرقه براند و بنجایت مصالح  
 مزاجهای سوداوی طین مقبولی هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن  
 بگیرند غناب بیست عدد و آکوی بخارا و غیر آن سه عدد و انجیر پنج عدد و کل سرخ دو درم

بنفشه را و جویش دهند نگاه از بیا لایند و ده درم فلوکس خیار شنبه در آن حل کنند  
 و بیا لایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربت بود تمام  
 لنج و سودا سوخته و صفرای محترقه بیاورد و مردم سودا می را عظیم موافق بود و اگر  
 بکیرم افیمونکوره بسته همراه کل بنفشه در آن بچشانند مسهل نیکو شود و سودا  
 و صفرا نیز دفع کند چار شربت استعمل بخواسان اجزای ترکیب  
 آن بکیرد آلوئی بخارا سه سیر تمزندی سه سیر شب در آب آغشته کنند  
 و شیر خشت بیت شغال در کلاب آغشته کنند و بوقت صبح ترو آلو را بدست  
 بمانند و بیا لایند آنرا و شیر خشت را نیز بیا لایند و بدان غلط کنند و بخورند  
 این یک شربت بود جمله را باید که از یک پیاله زیاده نباشد و اگر چهار درم سناری  
 درین کلاب با شیر خشت آغشته کنند صفرا بیشتر آورد و قوت اسهال  
 وی زیاده شود و کوه کان و محروان را عظیم منافع آید ملین خنک  
 هم از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکیرد عصیر غوره یک پیاله  
 و بیت درم ترنجبین در آن آغشته کنند و صاف بیا لایند و بخورند یک شربت  
 بود صفرا و رطوبات معده و اسهال را براند اما شربت لغت است  
 صغیر از مخترعات اهل ملک ری اجزای ترکیب آن  
 بکیرد اصل سوسن ده عدد بمقدار شنبه ری پوست پنج کاسنی ترده درم  
 پوست پنج بادیان تربیت درم پنج کرفس پنج درم عناب بیت و یک عدد  
 امرود و سیب و بی از هر یکی یکی کر ویه پنج درم نارنجی لغت و طب یک سته  
 آب یک انار شیرین کو یک و یک انار ترش کو یک سر که نیم پیاله شهد و ابوج  
 که نیکو چاشنی شود اول بنجها را نیکو فته در سه من آب اندازند و بچشانند  
 و بعد ساعتی عناب و تخم کر ویه و پوست نارنج بنیدازند و بعد از ساعتی  
 لغت در افکنند و بعد نیم ساعت که بچوشند جمله را صاف کنند و باقی اجزا را  
 بنیدازند و چاشنی کرده بقوام آورند و در ظرفی کاسنی نکا بدارند شربت بود

انفعالات شریف کبیر از نعمات حضرت مظهر العالی اجزاء  
 ترکیب آن کبیرند پوست پنج کبیره درم پوست پنج بادیان سی درم  
 پوست پنج کاسنی بیت درم اصل پرورس ده عدد بمقدار شنبلیله بزر بادیان  
 سی درم بزر نامخواه بزر کاسنی و سیاه تخمه از هر یکی پنج درم نفع از هر یک  
 سرخ پا زده درم سیب و امرو و دشتن آلو و بهی از هر یکی سه عدد مارک  
 و سرکه پس از هر یکی یک پیاله آب سماق نیم پیاله شهد و قند آن بمقدار که  
 چاشنی شود بقوام آید اول اصول را نیکوب در تخمین آب خراسان پنج  
 ساعتی نیک بعد میوه های مقشره و آلو و زرشک و عناب و سپستان و میوه  
 و انجیر بچوشانند ساعتی نیک انگاه بدست مالیده جمله را بیا لایند انگاه  
 نفع و تخمها را در افکند و بچوشانند بعد از ساعتی آب انار و دو شاب و  
 سماق و سرکه بریزند و اندک بچوشانند انگاه جمله را باز پاک بیا لایند و  
 شهد قند برینند و بقوام آورند و چون از آتش بر میدارند ورق نفع  
 خشک سه درم در آن ریزند و بهر سر بر آورند و خشک ساخته نیک بدارند  
 و در آتش های جوشیدن هرگاه آب کمی گنداختی اضافه کنند سکنجبین  
 اطفال از نعمات مصنف اجزای ترکیب آن کبیرند نامخواه  
 یک درم کر وید و دو درم شبت سه درم جمله را در آب بچوشانند ساعتی نیک  
 بیا لایند انگاه پنج درم پوست پنج بادیان و یک درم پنج کرفس و پوست  
 پوست نارنج و ده کشته و شمش اندران اندازند و ساعتی بچوشانند و نصف  
 بهی شیرین و نصف سیب و قدری نمک اندک نفع ترا اندازند چون  
 بخته شود شهد و سرکه و قند در آنجا اندازند و بقوام آورند و بمقدار شبت  
 و قند ببرد و بمقدار سرکه باید و احتیاج بیا لایند نیست همچنان  
 نگاه دارند لغایت مف دست و طعم مرغوب طبع ایشان دارد  
 سکنجبین اصولی از نعمات مصنف اجزای ترکیب آن

بگیرند پوست بچ کاسنی و پوست بچ بادیان و پوست بچ کبر و بچ کرس  
 اصل سوسن و شنبلیله و شونیز و گرد به و دار چینی و مانجوا و از هر یکی یک جزو  
 و بچ تا نوره و بچ جزو غلاب برابر یکجزو کل سبب برابر دو جزو و نعناع تر نصف  
 یکجزو پوست ترنج و نارنج از هر دو یکجزو نیم عصاره بهی ترش و زرشک و نارنگ  
 و سرکه از هر یک مساوی یکد که لیکن آن مقدار که آب او در راترش کند قند  
 آن مقدار که چاشنی شود بدستور که در نعناع شرف بگیر گفته شد بچشاند  
 و بیالایند بقوام آرد باشد بتی قابل و در حین فرود رفتن مصطکی سوده آن مقدار  
 که چاشنی شود بر آن ریزند اندک اندک طعم مصطکی بدید آید شنبلیله نیم ملعقه  
 بجهت تهیاتی تاسه عظیم مفید آید شربت مور و اطفال  
 هم از مخترعات مصنف چون تب و سرفه و اسهال با هم افتد  
 عظیم نافع آید ایشان را و بسی از موده است اجزای ترکیب آن بگیرند  
 امرود نیم تخم یکجزو تخم مور و بخت شده و انار و جزو هر دو را نیم کوفته  
 بچشاند چنانکه حل شود انگاه آنرا بدست بمالند و بیالایند و بقند قوام  
 آرد بعضی اندک کلابی اضافه کردند نافع بود شربت خشخاش اطفال  
 از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند خشخاش درست  
 نیم خشک بیت و بچ عدد و نیم کوب کنند و با نلث آن لعنه القیس که از او در  
 شب که کوبند در دهن آب فرغار کنند و شب بانه روز آنرا بچشاند  
 چنانکه حل شود تا یک شربت و اگر بانه صاف کند و بقوام آورند قوی شربت  
 زمره از مخترعات اهل عراق اجزای ترکیب بگیرند زیره نیم و درین  
 سرکه و نمین شارب آغشته کنند کیشب و صباح آنرا بدست بمالند  
 و صاف بیالایند و در ظرف سنگین بچشاند تا به نیمه آید انگاه غسل نمایند  
 و بقوام غلیظ آورند و بشیرینی مایل بود جهت تهیاتی نایم نیم ملعقه خورند عظیم نافع  
 شربت مصطکی از مخترعات اهل ری اجزای ترکیب آن بگیرند آب

انارین و آب سیب و آب بهی و آب امرو و آب زرشک از هر یکی یک جزو و کلاب  
 یک جزو و نیم آب بپزند و اند و چند شاخ فغلیع و نیم جزو بادیان و در ظرف سنگین بپوشانند  
 تا به نیمه آید پس قند بزنند و بقوام آورند در صحن برداشتن برابر دو جزو مصطکی  
 سوده بر آن ریزند و بر بسم نزنند و نگاه دارند شش روز عظیم نیم بلعقه بود  
 کوارشش دیگری از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند آب بپزند و  
 شیرین آب انار شیرین آب انار ترش برابر جمله در ظرف سنگین بپوشانند  
 تا بقوام آید در کین از آن بوزن خراسان دو سیر مصطکی سوده و یک سیر قند  
 سوده و بخت بر افکنند و بهم ریزند نیکو نگاه دارند شش روز پنج انگشت از آن  
 کوارشش فو که از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن  
 بگیرند عصیر سیب شیرین عصیر به شیرین عصیر خربزه شیرین عصیر  
 امرو شیرین عصیر زرشک عصیر غوره عصیر حماض ترنج عصیر حماض لیمو آب  
 ربانین از هر یکی یک جزو و صندل سوده با منا صدف آن کلاب اغشته شده  
 سه جزو و جمله را در ظرف سنگین یا بر بسم بپوشانند لحظه نیک و قند انقدر  
 نهند که زود بقوام غلیظ آید و بسته گردد بدستور جوارش و در وقت  
 ریختن بر بخت و ده یکدم مصطکی سوده خلط کنند و بریزند اما اودمان و  
 الکراحت از مخترعات حضرت مد ظله العالی اجزای ترکیب آن  
 بگیرند بابونه و قیثوم و جعبه و اسفند شیر و کل سمنخ خشک از هر یکی  
 بیست درم فودنج هنری و حنا از هر یکی ده درم تخم شبت و سیاه دانه  
 و قنار الحار از هر یکی پانزده درم حب النیل بیست درم قشراصل جوز قشراصل  
 اصل کبر از هر یکی هفده درم جوز مائل و اصل مخلصه از هر یکی بیجده درم تخم مخلصه  
 پنج درم جمله را نیکوب در پنجمین آب بپوشانند پس تخمها را در افکنند و س  
 نیکو بپوشانند و در آخر کل را بیفکنند و ساعتی بپوشانند پس حب النیل را  
 نیکوب و باقی علفها را در افکنند غیر کل و بپوشانند و در آخر کل را بیفکنند و در وقت



بدهند و بیالایند و آب باید که کمین مانده باشد و انگاه ده سیر روغن  
 زیت و ده سیر روغن کرچک و ده سیر روغن کنجد و ده سیر مغز شمش  
 تلخ را فکند و نرم میجوشانند تا آبها برود و روغن ماند انگاه پنج سیر ممل  
 قیوم گوشت در آن ریزند و نگاه دارند و این **مصلح** از مخترعات  
 اجزای ترکیب آن بکیرند و رطوبت کمین بخاکین نباته انجیر نیکو است  
 و دهن در ده من آب میزنند چند آنکه نرم کرد و دهن شود پس آنرا بیالایند  
 و باز در کس نیکو فست و ده سیر و تخم انجیر و شبث قیر تخم خر و غ نیکو فست  
 پنج سیر کرب یک سیر زفت سه سیر زعفران در آن فکند و چندان بجوشانند که  
 تا کمین آید آنرا صاف بیالایند و ده سیر روغن ملا در آن فست گرفته فست سیر  
 روغن کنجد آمیخته اندران ریزند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن ماند و آن  
 بر عضو مالت و دوا دست نمایند و در این کرم فریب کنند و اگر تمام تن مالت  
 همچنین نافع بود و باد و در مباد و در تحلیل کند و جویت و مصلح  
 از مخترعات مصنف اجزای ترکیب آن بکیرند و بارسیاه یا فی را  
 سر و دم افکند و پاره و شک کنند و او را بر روغن شبث اندازند و بعد  
 در آفتاب تابستان چهل روز بر آورند و آنکه در آب شبث بجوشانند  
 و بیالایند و روغن کنجد را فکند و نرم میجوشانند تا آب برود و روغن  
 ماند هم نیکو بود و این روغن تحلیل اکثر در مهابصل کند و جصیض از مصلح  
 و مصلح الاوجاع از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن  
 بکیرند و علف پنج تا نوره کوفت و تا نوره نیکو فست کمین در آب شور بجوشانند  
 چنان نیکو فست شود بالای پنج شتر آن آب تخم تا نوره کوفت و خنثی  
 در آن اندازد و ساعتی بجوشان و دیگر بیالای پس قدری روغن کنجد  
 در آن کس و نرم میجوشان تا آب برود و روغن بر انگاه دارد و اکثر در دوا  
 شکین و هر چه ناز باشد و اروی آیت **فرنگ** از مخترعات

حکمای فنک و مجربان ایشان اجزای ترکیب آن بکیرند زیرین و مصطکی و  
 از هر یکی سی درم کنند و مردار سنگ و قوتیا و سفیداج از زیر و صمغ آواز هر  
 بیست درم زاج سفید و پوست نارنج و پتوره و لیمو و صمغ سر و از هر یکی ده درم  
 چنانچه سبزه درم زیرین را بجا خاک کنند و دوا می دیگر جمله را کوفته بخت  
 از انیسکوب آن خلط کرده یا روغن کل و روغن پیه خاک و روغن زیت  
 و روغن دنبه برشته و بقوام قیر دلی چنانکه زیرین زنده نشود نگاه دارند  
 دیگری از مجربات اهل عراق و خراسان و از دیابجان اجزای ترکیب آن  
 بکیرند سیما بچهل درم مصطکی سی درم کنند رست مردار سنگ ده درم  
 خنایچه درم صمغ سه و پنجم درم عود و عصاره درم جمله را بهمان دستور در روغن  
 مذکور برشته و نگاه دارند من روغن مغر زرد آلو تلخ را بجای دنبه در روغن  
 فرسودم و انفع بود میراتب دکاه بود که جهت مالیدن بر ریشهای صلب آن  
 ترنگار نیز اضافه کنند و قوتیا میهنی هم بعضی اضافه کنند نافع بود روغن  
 خشک بخت از مخترعات اهل یونان طریق آن بکیر اجزای ترکیب  
 و بشکن و پارهای از بمقدار جوزها و آنها را در کوزه حدادی تافته میلان در روغن  
 زیت کهنه می افکنند جوز تمام روغن بخورانی بکوب در قرع و اینق و تقطیر کن بدستور  
 و آن تقطیر را نگاهدار سده های روست و در اد استرخار نافع بود و الله اعلم  
 اما نیز ابهای فاسق از مخترعات سبکالان بود و فاروق برای آن که  
 که نقره و طلا از هم جدا میکند اجزای ترکیب آن بکیر مسابادی و در روغن  
 و در بر آن زاک سوز با آن کم کن جمله را بیکوب در قرع کن مقدار که زرد و  
 قرع را شغل کن و چهارم یک خالی ماند و بر دیگران حکمت برابر کن چنانکه  
 دستور است و بر کردن قرع آنجا که محصل میل اینق است که بکل آلوده را  
 پان سپح باندازه و این اینق تا در تقطیرات بیرون بر آید محصل وضع ناله  
 هم در دهن قابل از یکطرف بکل نباید گرفت تا هوا بسیار و خل نکند و از یکطرف

باز گذاشتن تا دیگر نشود پس متصل آتش نرم در دیکه آن بکن چند انگه  
 بنیاد شود و نگاه اندک تیز کن آتش را که بچوبش بریزد و شیشیه را بشکند  
 و با هسته آبهام مقطر کرد و چون آبهام تمام کرد و بخار زردی در درون او بدید  
 و آبهام تمام آتش را بحد درج بیشتر باید کردن چنانکه رنگ بخار سرخ نماید و قریع  
 و تامله را با آب بردارد و نگاه دارد پس امتحان قوت آن کن چنانچه قدر که  
 در ظرف شیشه آن کن و در زیر خاکستر کرم کن و سوزنی آهنی را در آن انداز  
 اگر فی الساعه جوش بخار آن پدید آید در سوزن اثر تمام کرد و آنرا تمام حل ساخت  
 بغایت خوب است و الا فکر حادث ساختن آن باید کردن و آن بر چند نوع است  
 یکی آنکه باز در نو قریع کرده و مکرر تقطیر آن کنند و بوقت ظهور بخار آتش نیکو دهنند  
 دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از تقطیر آن در چای و مقدار از آن  
 تیزاب ریزند و با هم تقطیر کنند و بنقره آنرا بریزند و تصفیه کنند چنانچه دیگر  
 کرده شود چون نمک آب کم داده و تقطیر شود تدبیر آن چنان کنند که نمک را  
 بر تابه کرم کرده با احتیاط بریان کنند چنانچه خیلی نافتد شود و نگاه در ظرف سفالی  
 نون کنند و در موضعی نمناک دفن کنند و بعد مدتی را آورند و تقطیر کنند تا آب خیلی  
 حاصل شود و دیگری از انواع تجدید آب آنست که چون نرمی آن از غلظت باشد  
 نه از خامی و کمی خرد و چنانچه تدبیر آن گفته شد آنرا تصفیه باید کردن چنانکه  
 تدبیری نقره خالص در بوتله بگذارند و بجا باشد آنرا برداشته از بلندی چنان در آغوش  
 بر آب نرم ریزند اندک اندک که جمله ریزه ریزه شود این کیفیت که براده نشود  
 و الا براده بهتر بود و بعد از این ریزه را خشک کرده در قدری از آن تیزاب ریزند  
 و در تامله باید که یک نصف آنرا بگل نمک گرفته باشند ازین پهلوی آن  
 پهلوی کل گرفته را بر سر خاکستر کرم نهند تا تیزاب کرم شود و در نقره بیشتر آید  
 و جمله را حل سازد و بعد آنرا تمام در آن باقی تیزاب سرد ریزند و نیکو بچینند  
 و بپزند هر چیزی که در جمله آن باشد شعل همچون حشرات بریده شود و غلیظ آن بنشیند

وصاف آن بر بالاماند و آن صاف را بگیرند در غایت حدت باشد و آن  
 نهنگام تیزاب حاد حاصل شد قدری سیاب در و باید بختن که آن غذای  
 باشد و ضعیف نشود و بدان مدبر کرد اکنون چون بدست و اعضاء سرخ  
 که ز روی بول را سفید کند و هر جا خواهند که حاد استحال کنند همچنین بمانند  
 و اگر نرم تر خواهند با آب صاف آنرا نرم کنند آنقدر که خواهند یکی با چای بر آب  
 آب نیک نرم و اگر جبت یا بعضی صمغ یا احجار نافعه جهت معالجات درین  
 حل کنند منفعت تمام دهد نوعی دیگر از مراره تیز از مخترعات مصنف  
 طریق اخذ آن کیزند زاج سیاه طاری آنرا مدتی بچوستان در مقدار  
 آب بدستور آنرا بنه تا منعقد شود همچون قرصی انگاه ازین زاج دوازدهم  
 و از شبت نصف و از لمیاد و بیت دم در قرع آن مناسب کن چنانچه پیش  
 در دیگران حکمت بازند بدستور تقطیر و بعد از دو روز در ترک آتش بدار  
 که در سردی خودی خود دیگر قدری منقطع گردد و بعد از آنرا بر دارد نگاه دار در  
 قرع قوی و اگر خواهی بنقره تصفیه کن و الا غذای آنهم قدری سیاب در آن بریز  
 و بانقره بهتر بود و خواص آن بوقت استحال مسهل و تقویت کننده و اگر خواهی و الا مختار  
**باب بیست و هشتم** در بیان بعضی الفاظ عربیه که متعارف اطباء  
 و اوزان مذکوره در طب خصوصاً آنچه درین کتاب آورده شد و طرق تدبیر  
 بعضی اودویه از طبخ و احراق و سحق و تنقیه و پروردن و غسل و کشتن و کشیدن  
 و روغن گرفتن رب و اشغال اینها و اگر چه بعضی ازین جمله در ابواب سابقه  
 معلوم شد اما الفاظ غریبه طلاء عبارتست از دوائی سخت آنبال که  
 اکثر لثه بدان بیالایند و بر عضو افکند و گاه بود که سچنان بر عضو مالند همچون  
 طلای صندل سوخته بر جهت صداع کرم ضما و عبارتست از دوائی لطیف  
 فی الجملة که اکثر آنرا همچنان بر عضو نهند و آنرا حجم معتدبه و تماسک اجرا باشد  
 گاه بود بر لثه کنند تا بر عضو قرار یابند همچون ضما و کل و برک مورد و زیره و آب

سرشته بشکم جهت رفع اسهال صفر اکساده عبارتست از دوائی خشک  
 کرم رطوبت آنرا کرم کرده اکثر در لته کنند در عضو نهند و گاه بود که عضو را برهنه بران  
 نهند و لته بر بالای آن بندند تا بر ایشان نشود همچون کما در یک کرم وزره  
 در استسقا نطول عبارتست از دوائی که اندر آب نجته طبع آنرا بر عضو معلوم  
 با بشکلی ریزند و یا بر بخار آن میدارند چون روی بر بخار شلغم نجته جهت ترک و یا در آن  
 نشیند سهو ط عبارتست از دوائی خشک یا ترک بر بینی بالا کشند و یا دوائی خشک  
 را با گشت درون بینی مالند چنانچه ریس را جهت زکام نفوخ عبارتست از  
 دوائی که بر بینی در دمنند و غیر آن قیصر و طی موم روغن بوده باشد  
 که دوائی هم در آن کشند لیکن قوام آن همان بود لشوق عبارتست از دوائی  
 ترک بر بینی کشند قطور عبارتست از دوائی که قطره قطره بر عضو درج کنند  
 عطوس عبارتست از دوائی که پیوند یار در دمنند در بینی تا عطس آرد  
 بخور عبارتست از دوائی که بر آتش نهند و تن و جامه و مشام را بر دود  
 و بخار آن میدارند لخلخه عبارتست از دوائی چند تر و خوشبوی بهم کرده  
 که نزدیک خود میدارند تا بوی آن شنوند و لختی بر مشام اعضای را پس  
 سیاه است مرفوخ عبارتست از آب کرم و روغن پیسم آینه تار عضو را  
 و بدان بشویند نرم تا نرم گردد آن فحل را تمر بچ گویند لظوخ عبارتست  
 از دوائی اشیا که ظاهر عضو را بدان بیالایند و مالیدن او مان پیسم  
 ازین قبیل است و تدبیر آن لطیف را و هن گویند نفقوخ عبارتست  
 از آبی که دوائی مثل اشمار خشک در آن پیا نیده باشند چند ساعت  
 سنون عبارتست از دوائی خشک که از استی کرده باشند بدان مالند  
 جلوب عبارتست از دوائی که از آب پاشیدن و یا عصبه و یا اندر کبیده یا  
 انگشت یا بهشتک مالیدن گیرند نفوخ عبارتست از دوائی غلیظ و القوم  
 بازو جت که از آن همچنان فی لیسند و بخورند در رور عبارتست از دوائی

تریه سوده که اندر زخمها باشند غرور عبارتست از دواي آبناک که بدین بخارند  
 و لخمی بجلو آنرا میخسباند بهوای نفس حقنه عبارتست از دواي آبناک که از راه  
 اندر ریزند **شیاف** عبارتست از دواي که بهیت استخوان زینوسازند  
 بوقت ضرورت از راه قهار دارند **فرزج** عبارتست از دواي که بهیت  
 شیاف سازند و زنان از راه پیش بردارند **حمول** عبارتست از دواي  
 که کوفته و بخت و سخته زنان از طرفی بردارند **فتول** عبارتست از دواي  
 که از راه ابرشیم یا لته آلت مردان یا زنان از راه پس بردارند و اما اوزان  
 در هم شش و یک بود ذکی که آزاد اثن کونید شش جبه بود اما اوزان جبه  
 دو و دو متوسط بود **مشقال** یک درم درج ورمی بود و قراط نصف ذکی بود و قراط  
 و نیم ذکی بود **درم** دکنی و جبه و ثلث و سدس جوی بود و تقریباً ربع درم  
 ذکی و نصفی بود و زخم قریب بشقال بود یکم دو بیت و پنجاه هفت درم و سبج  
 درم بود که مجموع آن چهل سیر راه میشود **سیر** شش درم و دو  
 بود و آن چهار شقال و دو دانگ میشود و گویند که سیر شش درم و نیم بود  
 و گویند شش درم و سه سبج یک درم بود **طل** لغیر اوسمی است بود  
 ملعبه از عمل و آنچه بدان ماند از اشبه چهار شقال بود و از دار و یک شقال تا یک درم  
 سکر چه که بعضی آنرا پیا که گویند شش سیر و ربعی بود و وزن زر هفت شقال  
 و نیم بود و وزن سیومده درم سنگ و سبج درم سنگ بود و بند قه درجی  
 بود و سطل و سیر بود اوقیه یا یلاف مهریه چهل و هشت بیت  
 یا قلاب یونانیه بیت و چهار چوبست برمه دو قراطیت چوبه <sup>منطقه</sup>  
 یا قلان مارنه در خمیست و نزد بعضی چهار متعارفت عزا و بوله سه قراطیت  
 کسبه ششصد درم و کسری بود قیر بیت و پنجن برانشت یک توله  
 و دو اثنست خر توله شامیه یک قراطیت و الداعلم طروق بعضی  
 ادریه پنجن و بعضی جیال چنان بود که پوست آزاد و رکنند چنانچه نمون

درست برآید پس آن مغز را در صره با آب نیکوتر کتند و سر کین کا و تازه در کردن  
 گیرند آنقدر که از هر طرف دو ابعضاست سه انگشت زبل بود انگاه آزاد در شیب خاک گسترند  
 و بر بالای آن آتش کنند چند انگه برون زبل در گیرند و لختی برون زبل آزاد از لطف  
 دیگر گردانند و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز برون زبل در گیرند انگاه آزاد گردانند  
 و پاره را بر آورند و مغز را پاک از میان آن بردارند و بان آب کرم بشویند و هر مغزی را  
 از طول چنانچه متصف است بدو بشکافند و پرده در میان آن هست دو شاخ از آن  
 پاک از میان مغز بیرون کنند و مغز را بکار دارند بختن کس خاک که بود  
 قطعهها سازند و سه تخم مرغ را سوراخ کنند و سفیده آزاد دارند و قدری غسل  
 جالی آن مح کنند و نیک به هم زنند و آن پارهای کس را در میان آن کنند  
 و سه تخم کبک بید و در شیب آتش نرم بخت کنند و انگاه دارند که کس از وی بیاید  
 خشکی آن کمتر بود و این اندکی قوت میسر را کمتر سازد و تپهای لبیدار بقوت  
 چنین تپ میسر موافق بود و اکثر جوکیا بخت استعمال کنند بختن مربی  
 چنان بود که تازه از ارقطیههای خرد بسازند و در میان شیر کوسفند یا کاو نرم  
 میجوشانند چند انگه لختی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیر درآید و انگاه بر آورند  
 و در سایه خشک کنند و بکار دارند آنچه سخت با قوت بود و دو نوبت در شیر تازه  
 جوشانند و زور از ایدان بستانند طین سقمونیای چنان بود که کسبی یا  
 بهی شیرین را سرور دارند و میان خالی کنند و سقمونیای را در آن جوف کنند  
 و سه آنرا محکم بچند چنانچه هیچ منفذی نبود و بعد از آن در خمیر کزنده بسطری آتش  
 و در تپ کرم در شیب خاکستر کنند چند انگه آن سیب با بهی بخت شود و بسوزد  
 پوست آن سوخت باشد آزاد دارند و سقمونیای از میان آن بیرون کنند  
 و در سایه خشک سازند و بکار دارند سوختن خرچنگ چنان بود که  
 خرچنگ زنده را آنچه خواهند در یک سی سفید کرده و سه آنرا محکم سازند  
 و آتش میکنند چند انگه از حرارت و یک خرچنگ سوخت کرد و اگر دیک سمن نیاید

در طرف آهینین هم توان کرد و اگر آن هم نیامد در کوزه نخته که ضخیم از کل سبزه  
 کنند و سر از آن محکم کرده در کوزه خلاص مقدار آتش دهند که دانند که سوخته شده  
 و بنویسند یکسافته بردارند سوختن عقرب و انچه بدانند چنان بود که از او شیشه لایق بردارند  
 و در کل حکمت گیرند و در هر گرم میان انگشتش نهند شش ساعت بردارند اگر قبول سختی میکنند  
 و الا باز عا کنند و احتیاط کنند مجلس نشود که قوت آن برود و سوختن شاخ و انچه بدانند  
 بطریق تقیم او بود سوختن ابریشم چنان بود که ابریشم را بر روی  
 طبقی سخت گرم نهند و ابریشم را بر آن میگردانند تا نمیکو خشک شود و بوی  
 آن قریب بویهای خنبر یا گهی ماند باشد چون بینه سحقی کرد و انگاه  
 بردارند سوختن صدف چنان بود که از ابریشم انگشت تافته نهند  
 و تا بهشتک با در آن میدهند تا از وضع خود بگردد و آثار سوختن قریب بیکسافته  
 در آن پدید آید و سحقی نیکو قبول کند انگاه بردارند خشک کرده بکار دارند  
 سائیدن شکلیا چنان بود که انچه صلب بود تا شش آنرا تابند و در آب  
 یا در آب آهک اندازند چند نوبت تا چنان شود که شقوق پیدا کند و بروی منقظ گردد  
 انگاه سحقی کنند و انچه صلابه کردنی باشد از جوابه صلبه و غیر صلبیه بعد از سحقی  
 با آب عرقها یا غیر آن بر سر سنگ سماق صلابه نمایند بمرار تا نیک بوده شود  
 سحقی طلا چنان بود که درون پوتنه بمرار سنگ بیند آیند و طلا را اندازند  
 که از ته مکرراتا بوی آن مرتک طلا شکسته گردد پس سحقی کنند و اگر راده  
 سازند یا نیک شکسته و بر طبق ملع کنند و در صینی صلابه کنند تا نیک نرم شود انگاه  
 در پوتنه کنند و بر سر آتش نهند تا گرم شود و در لغیا برود و طلا همانند و خاک نرم بهم نیکو بود  
 سحقی نقره چنان بود که پوتنه را بسفید آب تسلی بیند آیند و نقره را چند کت اندازند  
 اندازند تا شکسته گردد پس سحقی کنند و اگر بدستور مذکور ملع کنند هم نیکو بود  
 و سحقی باقی جسد تا در کشتن اجساد مذکور گردد طبعیه لا چور و چنان بود  
 که نرم سائیده آنرا با آب صلابه کنند تا نیکو نرم و هموار گردد انگاه آنرا خشک



کرده بر دغن سندر و سبب رشید و عجبتی سازند انگاه آهسته آهسته  
 در آب کرم میمالند و آنچه از وی در آب می آید میگیرند و هرگاه دیدند که در روی  
 رنگ لا جور و نماید و خبر چه کهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را  
 نه نشان کنند و لا جور در نا خشک کرده بکار دارند و از اینجا آنچه از سر آب آن گیرند  
 نیکو بود و نبتة اینه فرنگ آنچه مغشوش بود هم بدستور لا جور باشد  
 و آنچه از جمله غیر مغشوش باشد صلا نیکو و سراب آن گرفته کافی بود جهت استعمال  
 برین قیاس بود در سایرینکها طلا مغشوش بخلص بود و انجان باشد  
 که نخست طلا را بمطرقة چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در  
 اشای کوفتن هر لحظه بیاید و تنگ آنرا تا فتن تا بهتر فرمان برد و بعد کوزه بگیرند از گل  
 سرخ و ضخیم که قوت آتش داشته باشد و اجر را نرم بکوبند با سس آن کما شایسته  
 و آن در قهارا آب ترکشند و هر دوری آنرا باین اجر و تنگ سوده بیالایند و  
 در نه کوزه قدری از آن بپاشند و یک ورق را می نهند و از آن سوده قدری بر آن میریزند  
 چند آنکه طرف پر شود انگاه که طرف پر شود سه آنرا بکل حکت بگیرند و دیگرانی سازند  
 با نذاز کوزه و کوزه را بر سه آن دیگران نهید چنانچه از هر طرفی منفذی بود که آتش از آن  
 بیالار آید و بر گرد آن همچنان گنبدی زنند فراخور آن و دوسه منفذ در آن بگذارند و  
 روز در آن دیگران آتش کنند چنانکه از سوراخهای بالای کوزه بیرون آید انگاه از آنجا  
 و در قهارا بشویند و بکوفتن نازک سازند و بکار دارند چنانکه معلوم شد فقره طلعه  
 مغشوش بر دپاس بود و آن چنانست که گاهی به بند در خوران از خاکستر  
 کوزه آتشی و یا از آجر و خاکستر و استخوان سوخته فقره را در آن گذارند و نصف آن  
 سرب پاک اندر آن فقره گذارند و دم بر آن میدهند از بالا چنانکه سربها جمله سوخته گردد  
 و فقره صاف شستنی بچرخ اندر آید در کاه و بیکاه همچون شاخی فقره از میان کاه بر آید  
 همچون پرده سفید بروی وی پدید آید و بسته گردد آنرا بر دارند و صحت نموده بکار دارند  
 مضمه سیلاب چنان بود که آنرا از لثه سفید بگذرانند تا بهر خاکی و جرمی که انداخته

باشد در لته بماند و بخت از آبکار دارند نقبه **س** که بدستور نقره میسر باشد روز  
 و شب و تخصیص لوتیا با انواع بود اما آنچه در غوره و اشباه آن پرورند که عصاره آن بکنند و  
 توتیای سوخته را نیکوب در آن ریزند و در آب نگاه دارند چهل روز پس از آنکه پا  
 بهفت توسته دارند تا کرد و زیر زرد و در آب نگاه دارند و ظروف چینی باید باشد  
 چهل روز بر آورند با شیشه و همچنان خشک ساخته سحی کنند سحی خوب و نرم بخت  
 نگاه دارند از آنچه در جوابات پرورند مثل شلغم یا در فواکه مثل سیب باید که سه روز در  
 میان خالی کنند اندک توتیای نیکوب در آن کنند و سه روز بپزند و در خمیر گیرند و در شب  
 آتش بخت سازند و بر آورند و خشک کنند و سحی و سحی حاصل کرده نگاه دارند و  
 آنچه در شکم حیوانات چون موش و بوز و بچین بود که در میوه گفته شد شش اشجار  
 آنچه از اشجار شستن آن مقرر و دستور بود لا جور و دست و دسه و سیلوی خطای و حجر  
 ارمی و توتیا و آنچه بدینها نزدیک بود و علی آنها بوجه حال همانست که در مصلحه آنها  
 مذکور گشت شستن شکر و درینج و سرنج چنان بود که بر سنگ سماق  
 و سنگهای هموار و صلب یا در صینی هموار با آب فقط صلابه بسیار کنند و در ظرفهای هموار  
 درون پاک آنها را در آن آب بسیار بشویند و نه نشان کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته  
 خشک سازند و بکار دارند شستن کل که اندر آن آب بود چنان است که  
 آنرا در آب قلیه آغشته کنند و یک شبان روز نقره یا بعه از اینچنانند و در ظرفهای پاک  
 سراب آن میگردانند پس خشک کرده بکار دارند شستن بوی لا و واهین و مس  
 چنان بود که بمطر قه تنگ سازند و آبش سرخ میکنند و در بول کایومی افکنند  
 چند آنکه سحی قبول کند نگاه سحی کرده بکار دارند شستن قلعی و سراب  
 هم بدین نوع بود و لیکن آنها را کمتر فایده یافتن تا بکار دارند شستن طلا و سرب  
 چنان بود که در صفای سازند و زاج سیاه را بسیر کنند و بر هر دوروی آن  
 طلا کنند و بدستور خلاص آتش دهند و بعه بر دارند جمله سیاه و سرب و طلا  
 و خشک گشته بود و آنرا در آب نمک بشویند و سحی کرده بکار دارند نقره شستن

که از اوصاف سازند و بر که و کبریت بیالایش در بوته کوره زرگری نرم نرم  
 در او میسند مدتی چنانچه تا فواید و لیکن نگذارند بدین فصل خشک و سریع الا  
 شود از آب که بسیار بسویند و سحی کرده بکار دارند و آنچه در سحی هر یک سابق  
 گفته شد هم نوع در کشتن است لیکن این طریق اولی بود کشتن سیاه  
 چنان بود که در بوته گرم میکنند نیک اندکی گوگرد را بر آن می پاشند و در چینی  
 میسوزند و بهر سحی و در آخر هم در چینی بر روی خاکستر گرم نهاده سحی  
 میکنند چندانکه تمام خاک شود و وسیع ریزه از آن نماند و اگر در اول با داروهای  
 خشک سوخته در چینی کرده سحی میکنند چندانکه با آنها تمام خاک میشود هم نوعی  
 از کشتن بود و اندکی آب و آب شهابه آن اندازان کنند و صلابه میکنند چندانکه  
 آنها تمام خاک شود هم شاید کشتن خشت الحدید چنان بود که آنچه آن  
 بود بکینند و اندازان کوره حادی از چندین کرت بپاشند و اندر سر که اندازند  
 بعد از آن بر وعصاره لغشاع می افکنند آنقدر که ریزه ریزه شود و در وقت دمل  
 این تدبیر کنند تا زود ریزه نشود و اگر اول در عرق شونیزه نگاه از چشبین سحی  
 کرده بکار دارند کشیدن روغن بچها و نوع بود یکی آنکه نیکوب کرد  
 در آب بجوشانند بسیار نگاه از اوصاف کرده روغن را فکند و بجوشانند  
 نرم تا آب برود و روغن بازماند و این ضعیف بود و دیگری آنکه بچها را نیم قطع  
 سازند و در دلی کلین بکینند و سرپوش بر بندند و در از آن بکینند  
 محکم کنند پس یک لبضغ قو سوراخ نماید محاذ آن طرفی پاشی و آن  
 از بچها و ظرف چکه روغن آن بود و بقوت بود پس اگر حدقی داشته باشد  
 با ربع آن روغن کینج و غیره استعمال توان نمودن کشیدن روغنها  
 آنچه مغز نیکو دارد و خود بدستور شهر باید کشیدن و آنچه مغز معتد به  
 دارد و صلب است بدان نوع مذکور باید کشیدن لیکن بزور چون جوز مائل و دیگر  
 و آبها را بچها روغن کشند و زیره و آب شهابه از او در کتب طبی طریقی

همینست اما در تش کردن بسیار احتیاط باید کردن که روغن تخمها سوزنده  
 کشیدن روغن چو یا چان بود که بکیند چوب نیم خشک را و سر  
 او گیرانند و بر روی صفحه آهنین یا مسین نهند و طوطی روغن را کشند  
 از آن بر روی صفحه ظاهر گردد و از آن به انگشت بردارند و بکار دارند کشیدن روغن  
 بلا در چند نوع بود یکی آنکه نیم شکسته اندر جگر کنند و بدستورند و در چاه  
 روغن گیرند و دیگری آنکه ابری را گرم کنند نیک بلا در آن را نیک گیرند تا از آن  
 روغن بچکد دیگری آنکه بلا در آن نیم شکسته کنند و بر سه صفحه از احتیاط نهند  
 و دسته ناون را گرم کرده بر آن زور کنند تا از آن روغن بر صفحه ظاهر شود  
 و در جمله اینها دست و اعضا را از آلالش آبی بینی را از کشیدن بوی آن حفظ  
 باید کردن و اگر با کجی بدستور بگویند بغایت نرم و اندک کک آب بر آن بزنند  
 و در لته قوی اندازند و شکنجه کنند روغن با سلامت از آن گرفت شود  
 کشیدن روغن از صفی در چنان بود که آنها را بشکافند  
 و غالبه این را بطنج کنند تا آنچه چربی کند بر سر آید و اندر جگر کنند و بدستور  
 روغن کشند کشیدن روغن مار را بطوطی چوب نشین بشرطی که  
 سر و دم و زهره او را بیرون کنند و پیه او را بکند از ند و اگر در طبعی او  
 روغن افکند و بچوب نشاند تا آب برود و دهن بماند هم نیکو بود جهت کمی  
 چربی مار و اگر در روغن پرورند در دست بدستور عقرب و ذرا بچوب نشاند  
 قوی بود و اکثر روغن مار را ازین گویند کشیدن روغن بنفشه  
 چنان بود که بکیند زرد تخم مرغ بچه نیکو نرم کنند و قدری نوشا در آن  
 ریزند و در فلیته کنند که نیکو بکل حکمت اندوده باشد و قدری سوئی مالیف  
 بر سه فلیته نهند و فلیته را سرنگون بردارند باز کنند و در شیب دهن  
 فلیته طرفی نهند بدستور جگر از بالای آن آتش میکنند تا آنچه بود در طرف  
 شیب جمع میگردد و تخم نیز توان چنین کشیدند و به تقطیر نیز توان از قرص و

فردا در کتاب هر روز که در کتابخانه است و در کتابخانه است

۴۲۴

جسد نیکو بود کفشتن آب پلیله خیابان بود که بستانند صد عدد  
پلیله و شکستند و اندر شیشه کرده تمام اندر روی آب ریزند و مقداری پلیله آب  
که نه نهاده و هر روز صد بار آرا بچینبایند چند آنکه طعم و قوت و رنگ پلیله  
اندر آن آب آید انگاه بسیار آیند و صاف آنرا در شیشه و با قلاب میدارند  
چنانکه کرد در آن زرد و گاه گاه بچینبایند و بچوبی بسیار هم برمی زنند چند آنکه تقوا  
عمل شود پس آنرا خشک میسازند و انگاه میدارند چربی بود همچون صبر و آنکه  
ازین مقابل بسیاری از وی پلیله عمل کند که فتن آب مرو و فیمو  
ابشاه اسها جمله بدین دستورند که بود و در پلیله مارب فواکه را از  
آن بوجی دیگر است چنانچه در کتب بدین است در ب عبارت است از غلیظ  
ساختن عصا را به چیز خواه با قلاب بود چنانچه گفته شد و خواه به شکر  
چنانچه در رب فواکه مقرر است و الله اعلم بالصواب بعونه تعالی است و نهایت  
انجامید تطهیر این سطور شریف و تحریر این ادب منیف این کتاب  
مستطاب بی بدل و این نسخه منع در بی مشتکی مثل متان و این  
شفای دل بیماران و همچون اسایش جان علییلان عاوی معالجات  
حادقان جامع مداوات ایلمبای هندوستان و مخرج کتب حکمای پزشکان  
دفتر نسخ تاخرین بتاریخ بست و دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۳ هجری  
نبوی مطابق سوم ماه سنه ۱۲۸۳ عیسوی با ختم تمام رسید

قطعه این طبع از خوشنویس و الا تثنیخ استنایق سخاوی از خیال نشی احمد علی سواد	
از سنی حکیم فاضل الدین	تد طبع حسنة التجارب
بیخوض با کفایت تاریخ	این شد و کتاب هست و در
	۱۲۸۳ م



12798

ACC. NO. 15964

علوی شمس

خلاصہ التخریب

[illegible]

### RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

